

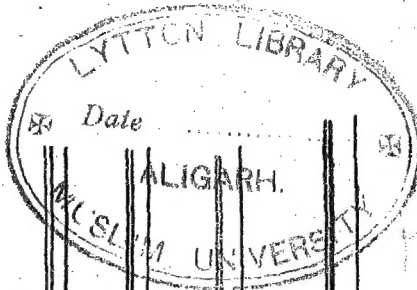
مکتبہ امیر کراچی تصنیف و تالیف

رب العالمین سید الشکین علیہ السلام

کتاب

بظرافت برگزیده تاجران محبت الغفور صاحبزاد الشافعی

مطبع ناصح ناصح ناصح



M.A. LIBRARY, A.M.U.



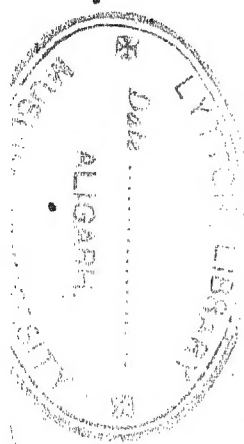
PE3124

الحمد لله

والصلاة والسلام

الحمد لله الذي وفقنا لهذا الكتاب ادم مع الخدام ومميز الحق من الباطل كالنور
من الظلم وكمننا بين يدي اهل الحق ولا غنى عنهم على حديث الخضر بن قيس
اللسان وحرير القلم والصلوة والسلام على ابي عبد الله الذي افاض على سبطه سيماء من جنة الشفاء
المنيرة يخرج على لسانه ينابيع الحكمة وعلى الله وحكماء له اربعة امتنا سبحة
يسرنون من السلسبيل والرسيم عوا حسيه محمد في هذا وسحقا لمحمد الوارث
عنه من اهل البيت ابدال يؤخذ عنهم ذات اليمين وذات الشمال اجتنبوا دونك
فريقين اذ ذنبا عن الانهار ويساقون الى النار ولا يترددون على لاد
فلا تدروا ان يخلصونهم ولا امثلهم النعم اما بعد يگويند بن بيلى كثر بن
عديم الادراك في سيم الاخلاق كما ازفت ان سعاد و سر حبيب امت چنان ضرورده كه زخاير
فضل و نهر بر نى دار و وارث كايه و زمانيم نفس با نوع معاصى و صوف حيران في مكاره بد انسان مبتلا
كه خوراد و حرام ملكه افراد اخام هم نى شمار و شهر گهنا كه كند زور و بيد و خوش گه نور و گاه
خوش چو قه صبر و پد مردان شود بخون نى گر يذ رنگ ناموزى خوش ليكن بفرار و

لا تَقْطَعُوا مِنَ الرَّحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُغْفِرُ الذَّنْبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
 ذُنُوبَ تَسِيرٍ عِوَابِ حِرْمَتِ وَاحِدِهِ الَّتِي وَشَتْهُ مَا يَرَجَى الْوَقْظُ مِنْ أَيْدِي هِدَايَتِ نَدْوَةِ حَبِيبِ عَلِي
فِيض بَابُ اعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى الدُّنْيَا النَّفْسَ لِلْوَاقِعَةِ وَتَجَاوَزَ عَنْ جِرَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِمَنْ
 بِعِيُوبِ نَفْسِهِ وَجَعَلَ عِنْدَهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسَلِهِ ابْنُ صَفْوَةِ أَحْفَاظِ الْعَابِدِينَ شَيْخ
 مُحَمَّدِ بْنِ قَدْوَةِ الْعَارِفِينَ شَيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ سَوِّقِ الْأَوَّلِيِّ شَيْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ دُرِّ الْطَهْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِالْإِعَادَةِ وَكَرَّمَ هُجْرَةَ الْحُسَيْنِيِّ وَفَرَّادَةَ كَيْلِ إِزْجَابِ صِدَاقِ لُصَابِ كَيْسِ رُؤُوفِ دِينَ
 مِيخُورِ وَازِ رَوَاجِ تَشْيِيعِ مَحْدُودِ رَتَّاعِ قَلْبِ حَكِيمِ كَرْتِ أَرِيذِ بَوْدِ سَالِ الْمَشْيِيعِينَ عِلْمِ
 التَّحْلِيلِ بِحَرِّ مَحِيطِ فُطَانِ شَهَوِيَّاتِ خَمْرِ عَمِيقِ بِلَاغَتِ قَوْلِ كَذَرِي عِلْمِ عَلِي شَانِ سِجَانِ عَلِي خَانِ
 جَنَّبَهُ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْ فَسَادِ اِتِّقَادِ آيَةٍ وَتَبَصُّرِ بَطْلَانِ خِيَالِ آيَةٍ وَهَفْوَةِ آيَةٍ بِحَرِّ مَحْجَرِ تَالِيفِ
 سَنِيهِ كِهَارِ وَدُودِ هَمَلِ هِفْتِ زَجَرِ حَبْتِ الشَّيْخِ شَيْخِ مُحَمَّدِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ بِزِيَادَةِ بَعْضِ زِيَادَةِ
 آيَانِ اَوْجِهٍ سَائِدَةٍ رُؤُوسِ تَشْيِيعِ كُنُونَاتِ وَرُؤُوسِ جِنْدِ زَاهِدِ وَتَقْرِيرِ رَحْمَتِ صِيحَابِ مِسَامِعِ حَضَرِ
 رَسَائِدِ هَسْتِ اَنْ شَدَّ كِهَرِ زُورِ تَقْدِيرِ فَرْمِ اَنْشِ خُودِ اَنْ بَارِ اَخْسَرِ نَفْسِ اَفَاقِ كَزَرِ اَنْدِ جُونِ
 اَشْتَبَاقِ اَزْ كَذَلِ شَتِ وَشَوْقِ صَادُوشِ بَادِهِ اَزْ سَابِقِ مَحْقُوقِ كَشْتِ بَزْ قَبُولِ جَارِهِ نَدِيمِ زِينِ
 هِمَمِ اَوْرُودِ خِدْمَتِ فَارِغِ كَرْدِ مَن اَعْدَادِ تَحْصِيلِ كِتَابِ مَنطِقِ حِكْمَتِ مَثَلِ شَرْحِ مَطَالَعِ دُيُوبِ
 اَعْرَاضِ نَمُودِهِ رَسَائِلِ دِيكَرِ بُوَسِيلَةِ اُولِيَا مَوْلَفِ بَدِشْتِ وَرُؤُوسِ بَطْرِ خُورِ وَحَاثِ نَزْدِ مِجْدَانِ مَطَالَعِ كَرْدِهِ
 بِدَامِنِ قَبِيرِ زُودِ بَانِي اَصْرَارِ زَبِينِ اَبْخَاحِ فُشَرِ كِه اَكُونِ مَهْتَمِي اَزْ رُؤُوسِ اَنْفِيتِ كِه جَوَابِ بَيْنِ مَعْضَلَاتِ
 اَخْنِ بَدَلِهَا مَن نَدْوَةِ بَلَا خَطِّ اَنْ مَانَدِ بَدِ بِرْ خُودِ مِيلِ زَمِ وَارْضَلَاتِ اَلْفَرَشِ عَوَامِ كِه جَهْلِاقِ نَمِي نَسْنَدِ
 خَاجَتِ تَمِيزِ مَسْنُونِ شُومِ عَوْنِ اَكْهَالِ اَلْحَقِّ وَكَوْنِ اَنْصَادِ صَبْوَ اَلْعَقْدِ اَزْ دَمِ عَنِ اَلْجَمْعِ وَكَوْنِ
 نَسَانِ اَوْرُومِ غَمِيتِ رَا بَاخْخِ مَرْتَشِ مَنطَفِ سَاخْتِمِ اَلْمَسْنَدِ لَعَلَّ كِه بِي نِيَا مَكِدِ دِرْ خَاطِرِ اَنْ اَلْقَطْمِ سَوِيخِ
 مَامِ يَافِتِ كِه اَنْجِه مَوْلَفِ سَالِ صُورِ خِيَالِ خُودِ اَبِ بِي رَايَةِ اَشْكَالَاتِ اَرِيسْتِه مَانَدِ صَدَقَا مَوْلَفَاتِ



قدیرانه است و احسن تفکراتی و وسوسه‌های مفسدانه نیست لیکن اسرار و اسبقه‌ها و احوال باطنیه است و باری
دیگر دست به امر اقل مخلوقات و بخت که سیاله اطمینان که مولف بحال شده و نوشته چنان نرسد و برآید و
که جز با اهل خبرت و ذکا بعد از بدین سخن بر رویا و دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی گویند
توانائی باینده و خیره برای روان نه بسیار سخت اصولا و فروغی کلفت است آرد و در مرقه
معاصرین مذکاری و متاخرین یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که تخرین امامیه که در شطاعتن خلفای راشدین رضی الله عنهم جمیع آب و در جگر دشتند و آتش جحیم
میزوند و سیاه و رانی و سخن سرائی می‌چرخند اگر بخواهی رحمت قدم خند و او جدال دهند
جز خدایت و خسران بی نصیبی خندان جزیری بگردست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خصوصیات
شان مثل طوفان بحر خنجر شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر کس از کارم قدم و او کار بر خیزد
مصدق و حال بکنه‌ها الملقح فکان من المغرقین بلکه جمیع استغیثات مولف باره
لازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه آله الی یوم الدین علمای و لدین آخرین بغداد و بال عقاب
و کمال تقلب کرده و همچنان باطنیان قلب بداند و بعین البصیر ببینند که بسبب اهل سنت و تحقیق و تنقیح این اخبار
و تالش مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که من در کعبه الحی و من مختلف عجزها غرق به خدایت
فرصت کثرت مشاغل لایعنی و موانع و قهر را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملازم عند انما صلح
است بار بار یاد کردم گوشه خنجر و صراحت و احیای را چندان بعمل آرد که خارج از احصاء مدا و قسط است
آنچه بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری حسب مقتضای و تائید الهی خیر الوری علیه آله الصلوات المملک
الاعلی تخریر این کتاب شروع نمودم چون مولف سائل تعرضیات و ایهامات بیکدیگر زبانی و ملی ندانم
و حق بعضی از امیسات المومنین و خلفای راشدین و احوال انصافشان را کرده تا بعین علمای کاملین است
مستطوف صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم جمیع این حد که زانیده بود و آن جدیدیست فی مزاج و ستم
نظر یعنی در کماله فی الطعام می‌شود و الحاف و اقترح را درین باب هم با آنها میسر نمایند و ما جرم و حشر

عجا و کتاب خود را بایر و بر این تحقیقی و الزامی و قلبی عجا و اعتراضات مولف بصیرت
 من ظرافت و حکایات مضحکات بقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بدو جوانان مزاح
 اندیشه ظرافت پیشه را هم غرضی بطلان آن پدید آید برین با جراح جراحی از حافظان اسرار و باران
 وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی زایل فضول و الهوس خود را به پاس محصلین نمی آید و بجمع
 زخارف نبوی می گرانید واقف نگشت هرگاه کتاب بنظر سید گزیده اول کمال غایت وجه تمام می شود
 که مضامین آن به پاس ظهور در اید و از مخاخانه بطون بعالم شهود و برزخ نایه فاقد الاستعداد که صحت
 سکونت نبوده است و بدل تمام اظهار این کتاب مناسبی و نسبت به جرح و تهدید پیش آید تا آنکه
 یک سال و چند ماه جزئیات کتاب بکلیت انجاسید و بغایت ایزدی با ختام رسید و درین وقت اباح
 شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با بجمع مولف فرستاده شود از حد تجاوز کرد و القصه که از
 طائفه نانی بعضی از سطرالرب که تعلق بخطای مولف در باره تخطئه امام محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
 علیه داشت بانی بعضی از اصدقای جنبانی شنید بی آنکه اطلاعی بر دینا که مولف بهر ساند و معلوم کند که
 از چند می تمامی فرخرفات او را تدارک اجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیر خواهی نهاد
 بعنوانیکه ساهمین یقین اسخ بفر دوا و حاصل آید بخد متشن ساینده و باطن بخطای خود متعترف و از آن
 روز بار دیگر بهمت بحد و اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین آن دیگر علمای تنحیای هم تکرار ملاحظه آن
 پنج و تعبیه کشیدند با جاب گفتیم که اگر کتاب است خواص و خواص چنانکه تنامی کنند متداول گردد و کلیات
 و لفتش بسیاری از سفوات او را محو خوانند کرد و مضامین جدید و فکر صایح باشند ترشید و نیز خطای
 مری غیر از آن قرار نهند و ساهمین با طریقی استنباطی پیدا خواهد شد که شاید انطیان اقل نام سخن این خطای
 افتاده پسین بین عاقبت نه نشی مقتضی است که چندی نگاه دارم باطل فضول هرگز نه نامیم از
 شهرت سانش این کتاب خرد و از زبان بزرگ را نمی گویم که این مان سنگست که بر سر من ده بود و حالا
 دین را می باید که بشود و بگری بدو فرستاد که زندگی و دولت بهار انشا بدو ترجیح

تا کیفیات خویش فراوان عجایب باید که باری این رای زرین را پسند کردند و استند که سعی بر آن
 بابت جبهه و کتابانند آفتاب است و اینهم بحیال فقیر بلکه آن مردم نیز فرستادند که هر چند
 مؤلف بنابر حسن جلاق و بر پیستیصال نشود و بلاخطه کتاب غنی و غضبش هم در نگیرد بلکه بنابر دعوی انصاف
 شام فیض آفتابش از دیدنش مضارتهای پذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را از
 دست داده بحکم عصمت و جهل در برهم زنی ناموس مردم افتادند چندان باید بود مبادا ناره فتنه
 درین مان که عاقله وقت بخش عیوب را بمقتضای الناس علی نین لگویم هر سیدانند بنده شود و ریخا
 باب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفیه صافی قدس سرار هم این خاکسار را بمنظره
 علم الهدی امامیه نام عظم اثنا عشر پیرین المبتدین انیس المقلدین کاشف الغممه عارف الاصول
 المهر نامه صاحب الزمان مولوی حسین مستغنی از توصیف بیان که خود خبا فاضل جانی
 والد ماجدش علی فی المقام احدی در آینه حق ناقضی این طر نموده تعریف او میفرماید شصت و نه
 ملایک شایان او که جن و بشر جمله قربان او به خف اسد الله و اوزاره و کثر سابقه و انصاف
 بعد از احیای که مریدی بران تخیل نباشد و تقضیش در فائز نه گنج متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
 جمله ی خیمه دین او خاص اینهم آمد امید از میاس توفیق سماوی نماید ازلی آنکه خبا نچه آن مجله ضخیم بطبع
 خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اصل خلاف از اموریکه بر اصول شان در باره حضرت خاص
 ال عاقله التحیه و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بحجری گراید اجتناب کلی عطا فرماید و ثنایا
 فصل من انک انت السميع العليم الغرض تجر بعضی طبع رسالین بطبع مؤلف قرار یافت
 باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال چهارم دو صد و پنجاه و دو از سنین حج
 پیرایه ختم در برگرفت و رتبه تقدم بالشراف رساله حدیث المحض مسلم گشت چون سیالین بدین
 بهجت سعی ترتیب یافت و تقسیم آن بر مردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی از اصل حق نمی دانست
 میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی اول که رسالین خصوصاً رساله اولی که بمحققات هم تائید یافته

جهان چنین استوار است که کسی را مجال گفتگو در آن باقی نیست با بجهل او از بل من مبارز از در
 و دیوارش بلند می میگفت و غلبه افتخار اولیای او نشستن خضیض من با روح آسمان میرسد که ناگاه سخن
 نکته دانی نظر بخیر خواهی و غیرت ایامی این افعه را سر زبایدی عالی فطرت بلند بهشت بهشت
 شجاعت و شیر سلاطین ان بسالت و دیسک محیط دایره دانش و کمال ابر کرم بحر عطا کمال
 الشعر اشهر بر شمارند اگر دایره یک زده او روز دایره او آید و آن دایره نیاید شماره غنی حسام الدین
 فقیر محمد خان بجاد و هر جنگ که از آن کتایات حشمتیه مرفوعه و عمارات دوله
 اعتدایه مقلوعه که شمران و صاف جمیل اخلاق جمیل و را کتایی باید در از دست
 باید بس طویل پس با ضرورت برد عای او بر طبق و عید با ثوره اکتفا و زرم و شوبات اخرومی که باقی و
 ستاد من فانی و ناپایداری است از کبریا می آید برای او طلبی و تقوی طبع مجله که که مثبت شها
 حضرت شهید کرام علیه التحیه و الثناء و ارفع او نام قدیم و جدید مجتهد و فاضل است عین کتب بگزینت
 بنده که هم برین قیاس از جمله باقیات صالحات آن گفت و بهند کتاب بیکه خود به ترتیب از زبان او رو بخسته
 و حقا که نه زایل نمیشد ازین مانده بر جمع مردم عموما و خصوصا در ساحت کلام که میان فقیهین و فاضلین
 و ائمه است فقط بدان خواهد بود و بر زبان آرم دست عایشین لقن تحب و النومی بردارم
 اللَّهُمَّ فَطِّرَ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ وَالْجَمْعِ وَالْخَفِيَّاتِ وَمَنْعَ الْمُتَوَفِّينَ فِي الْمَلَكُوتِ وَ
 مَلِكِ الْخَلَائِقِ وَالْمُهَيِّمِ اسْأَلُكَ بِحُجَّتِكَ وَصَفِيَّتِكَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَاللَّهُمَّ أَكْرَمَ
 وَأَرْوَحَ الْأَمْمَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَاصْحَابِهِ الْجَاهِدِينَ أَنْ تَنْدِفَ عَمْرٍ وَأَوَلَدَهُ وَتَرْسُلَ حَسَنًا
 مِنَ السَّمَاءِ عَلَى حَسَدِهِ وَتَعْصِمَهُ مِنْ أَمْرٍ خَافَ لَمْ يَنْتَزِلْ لَكَ تَغْيِيرُ النِّعَمِ وَتُؤْمِنُ بِهِ
 الْخَائِفِينَ وَتَمْتَنِعَ بِهِ الصَّالِحِينَ وَتُوفِّقَهُ لِمَا يَنْزِلُ فِي تَوْبَاتِهِ وَتُضَاعِفَ عِبَادَتَهُ
 وَحَسَنَاتِهِ وَتَكْتُبَهُ مِنْ حُجَّاتِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَزُورِ صَرْحِ رَسُولِكَ وَغَيْرِكَ وَخَلْقًا لَهُ
 عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْعَلْهُ رَجِيمًا عَلَى الْعَمَلِ الرَّاسِخِينَ وَكَأ

تسلط علیک واحد من الجائزین + و متعزاً بقائه ناعمین + و بقاءه علی غایت + و
اجلنا بحقوقه قارئین + و من لا قارب الهلاک یا سالمین + و اجعل عافی الیک ویداک
و خیرک فیہ ناکراً + یا معطر السکالین + و یا محیب المضطربین + و یا غیاث المستغیثین
و ذکر و بحال عیبتی تا بی حصه خود را بمقتضای سابقه بمقتضایک داشت و درخواست مولف موصوف
بر عادت خویش گفت که بزد و شرمه موقوف کی انکه قصد تحریر جوابش مصمم شود و دوم آنچنین آمد
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناد عمرانی که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین بنی شتم این عذر اگر چه جزو مخالفین هم بهتراز گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدق (الصدوق)
ولیکن نظر بر احم ذاتی و آخر بنی بعد از وصول سائل فقیر را تا یکدین بلایع امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مذهب باید نمود که از خشونت و تم طریقی و حکایات و وقایع تلین فن از اول تا آخر
معروض بجلید رعایت و اطلب هر یکی محلی باشد هر چند از راه گذر نیز زبانی مولف خم و دائمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** حركات السینان کما الیتیم + ولا یکتاحه ما حرج
اللسان + مگر بھر حال عثمان گیسو تو خشم نمودم و این ای جهان ای منی که موجب فراق
و رافع خصومت شقاق است بلیط خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات و تعویض
السد را از هر مقام مخوف نمودم تا انکه لغت بایست عزوجل با خاتم رسید و بنظر استخوان جلین
گردید دهان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب و راز حال جناب ممدوح
در شتد او آمد و فرید به تمام و استحال طبع و تعویض افتاد بعد از حصول صحت صلاح رستم
احرف و فن ان استقرار یافت که هر گاه طبع چند صد جلد مبداء و لیس یا میخا بهد مولف را بنی نظر باید بود
بتر آنکه تعیش و تنبلی و در اوین بروز و رفع کتم و محنت انتظار را که شد بدین ترا میوت است سپاس
یعنی یک نسخه کتاب کاتبان نویسانیده بر طبق حدیثیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقابلات علیه
مصنف تحفه اثناعشریه قدس سره و الخیر نیز خطاب این بنده عامی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بجا نرسانید و فرستاد و بدفعات ارسال دارم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و یک که این خبر بمساع مولف رسید بعضی از افادات خویش را در چند خبره مختصر معلق بر بحث محقق
فرستاد و هرگاه نظر بر آن شود معلوم شد که بخطای جناب خاتم العارفین قاضی محمد بن سید محمد بن
المکملین رحمه الله علی العالمین شاه ولی الله و ملک انار الله بهمانه الی یوم الدین خیلی زبان مراری را
کار فرموده و لفظ ناصب یا ناصبه را بجای آنجناب که اشتباه از صفت لهم الله را از بدترین فرق قوی اند
استعمال نموده و دو بار خطا و بعضی را سترندین و دو مان شاه صاحب صوف که از برای او آورده
شریک است آن بوده بر آید هر چند معنی خدام خان صاحب که قاضی این اقل الانام هرگز نبود و مگر شریف
شان باعث بیان شد که از این خطا و بعضی از اجسام و جواب مولف مقام بعضی از آن خبر را که
شده است که باید شاید از خواب غفلت بیدار گردد و آئینده بر او نشان نگردد و فقیر جناب مدوح
و رخصت بر این قراح لطفاً دیدم و لایزال بر او می نویسم و غلطی بر او شدم و لیکن جالباً عهد شوق نگار
که اگر خیاب مولف از این مورد است بر او خدا شاهد حال است گفتی باید شنید که در جواب سایل دیگر
که توبه و توبه و توبه از این بجهت ننگ ه شدن موانع و موانع باقی اگر فی اشل تمام می شود
عالم شد و سلوک این را با باشد حاشا که این مضامین بخاطر فائده و خطور هم نهند و من
حضرت مولف را بنا بر نقصان اتقرا کت کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این معنی در سر بود
مکملین این است با خصوص مصنف مواقع و صاحب تحفه بر الله و منکر الله سیدیم احوال و عجا
می نمایند و تقریرات علامه شیعیه بالا استیعاب نقل نمی کنند و احتمالات که فالح است که لا اله الا الله
فرموده و بگذارد و با و تصحیف الزام در هر مقام حول خود را داخل می دهند و ناچار در بحث طریق
تفصیل سلوک اشتهر و بعد از در اصل سالیچه یکی را از خویشی نهی که بعضی از آن بطبع شد و بعضی
متروک که استعاره انشاء الله تعالی باقی نماند اشتهر و بعضی ملحق است هم تسایل فرمودیم و با استیفا
افادات علامه قوم نیز همراهم کن بر هر باب کوشیدیم و بعد از این و تقریر قطعیته را بطلان شیعی و

تقدیر ساندیم باز لقب تقاریرشان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با فحش و جود متوجه
 گردیدیم و غرایب اجاث را که اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول اجاث
 و درازی کتاب سبب و باید و نباید شهرت کهین سخن را خود تو مبدأ بوده و کفر و فزون که در دو تواتر فرود
 و احمده شد که بعد از تدوین کتاب شهرتش نزد مخالفین که از چند سال با اعلان تاجم اتفاق
 افتاده انچه در باره جامعیت این اوراق بر ایشان زبانی اهل خصومت بگوشت لغات رسیده حضرت
 مولف بایان غلطی بکاتبینش می آید که فرموده و وجع ترجمه نقل نموده بنده نالالتی کمترین
 خلایق را مناسب نماید که بکر آن بر دارم و نفس شوم را مسرور سازم با جمل از آنجا که هر کس از
 موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده اند
 این کلیت را به مقتضای کلام سنی گردانیدم و حکم آنکه در هر ورقش بحجت اعتراض حدیثی
 تنبیهی نسبت بخالفین مصداق آیت کریمه وَكَذَلِكَ نَكُفِّرُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَنَجِّنُهُمْ مِنْ أَضَلِّ أَسْوَاقٍ
 بتنبیهای اهل انحوض لا اعتراض هم علی حدیث انحوض ملقب نموده حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
 می شود تا عاقل البصیرت افراد و هنگام دیدن این عجایب بکار آید نخستین آنکه تفسیر الزامی تحریر شده
 درین جزا با خصوص مسکات فی اصول شیعه در باب قلب طاعت بسوی مقتدایان دین و
 پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرين و صحابه کبار از مقبولین متشیعین باده
 از شمار و تعدد اتفاق افتاده مانند عدم طلیه و لاوت و ناصبیت مدبشرین و مذرین عظام طاهرين
 سید النبیین نسبت بصلال و تبلیس بحضرات معصومین و انتساب احداث ابدان فارسی و ابوذر غفاری
 و عمار یاسر و غیرهم من الاحباب الملازمین با گزیر و داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
 مطالبه ثبوت بطلان مذمت روضه شیعیه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را داخل نمیدهند
 که سیاح سیدانی بیجهانی ازین بزرگان انحرافی ادا حاشا و کلا بلکه اگر اندک استقامت و ایات با مینمایند
 روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التفصیل معتقد حضرت ائمه هدی گشته تفصیل حال آنکه از اقصای امانت

بخصوص لیفات شیخ صدوق ابن ابیویه قمی مثل عبود بن خیابان بدیافت میرسد که حضرت امام
 رضا نسبت بانبیاء اولوالعزم علیهم السلام که ایمان بر رسالت شان بر کافه خلایق قاطبه جمعیتی
 حضرات اهل بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض و تحکم است و تبر او نیز از او به تملع و اتی ازین باب
 گوش باید شد حدیثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی و الحسین بن ابراهیم بن احمد بن محمد
 الکلبی و علی بن محمد بن ابی اوزاعی قالوا حدیثنا علی بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم عن صفوان بن
 یحیی صاحب السکبری قال سألنی بوفیه صاحب الجبل کجا نلتون او وصله الی الرضا علیه السلام
 فاستأذنته فی ذلك فقال أدخله علی قلنا دخل علیه فکل ساجده و قال هکذا
 علی ثانی دیننا ان نفعل یا شرف اهل زماننا ثم قال له اصبحت لله ما نقول فی
 فرقنا اذ دعوت غوی فشرکت لهم فرقة اخرى معکون قال علیه السلام اذ دعوت لهم
 قال فادعت فرقة اخرى دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانما
 نحن ادعینا ان عیسی روح الله و کلمته فواقنا علی ذلک المسلمون و ادعی المسلمون
 انکم کما صلا الله علیه و الاله بنی فکم تتابعهم علیه و ما اجمعنا علیه خیر منکم
 افرقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انما
 انما یروح الله و کلمته الذی کان یؤمن بحمل صلی الله علیه و الاله و یشریه و یفیه
 نفسه انه عبد من بوائ فانک انما عیسی الذی هو عندک روح الله و کلمته
 لیس هو الذی انما یؤمن صلی الله علیه و الاله و یشریه و لا هو الذی اقر الله عمره و جعل
 بالعبودية و الربوبية فخر منک برأء فاینما اجمعنا انتم و یلفظه محصل حدیث انکی از
 علمای نصاری که یوحنا نام داشت قبول خدمت امام رضا فاشرید رسید که و فرقه را با هم ساز
 و احلاف و ده یکی ازین هر دو دعوی کردند و دیگران برده عاشان گواهی افند فرمود که دعوی شما
 ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم فرمود که دعوی شما بجهت

نیاید و حاکم گفت یا دعوی می کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلام است اهل اسلام بران گواه میزنند
 مایه و سخنان ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شد گواهی ندادیم حضرت یحیی و او که بان
 عیسی بیان آورده ایم که ایان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت بشارت به قدوس می داد و پیغمبر خود را
 میگوید پس اگر عیسی تو چنین نیست باز می تبرای کنیم اکنون نصحا کن که اهل اسلام بدو عیسی گواهی
 داده اند انهمی محکوم شده که دوباره مسلمانان علیهم السلام ایستاد اعتبارات را بر الزام اهل خلاف ذکر
 کردن جرمی انهمی ندارد و موجب ظن جرمی نمی شود و از خیال قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
 به نبوت و رسالت آن بزرگان ندانند که بجا اهل لغوت خاتم فصیح است عقاد می کردند و با این
 و اولو الغری و آنکه دین را و نام جمیع ایالت میباشند و بعد از شماع مناقب اجماع ایشان
 بجان دل رسیده اند که ساینکه عرق حشمتان بجز او را که مناقب قصوی اولاد طاهرش در هر
 آمد و در ولایت امامت ایشان شک و او نام بلکه حجد و انکار و کذب بر روی ناخجانی آشکارا میباشند
 همچنین بمانند طبیعت و اصحاب این اعتقاد داریم که ظاهرشان باطن یکی است و خلفای اشدین
 نباشند نه کثیری نماند کی و قرآن مجید که شرف میخیزد شرف المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم
 محرف و بدل و ناقص عقاد نمی کردند حضرت امیر را به اجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و آیات بیانات بعبودیت و ذاب ظلمت و سواد تعبیر میفرمودند و توقع غصب نیست معاذ الله بمره
 این است اطهار قائل نبودند و حضرت مرصنورا کاتم کتاب اندید استند و مانند چنین غائبین
 نمی فهمیدند الی غیر ذلک المثالب الواقعیة و المطاعین تحقیقیة التي تعرفها و نذکرها من تفسیر العباسی و القمی
 و الکافی و بحار المجلسی غیر ما اشار الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقال را باید که از امور مذکوره
 وضع نشوند و مغلوب غلبه و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر اثبات این آیات
 اعتقادات و احادیث و تفریبات و آنچه بران ترتیب معاد دارند و بضمون این ابیات حق و اوعان
 قطعی بپرسانند **استان** در خلا صدیقی هم زخم بخلاف نه در حد الی فاروقیم بحال

مذکور بودیم در غالب بیان معنی روایات بر کتاب نقل تراجم بجا را سطح نظر الحاشیه فارسی
خوانان هم بهره وافر دارند و چون ایراد عبارت از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
خفا کتب هزار جزو رسد و استیجاب معایش صیغ صولاً و فروما که بعد از آن قرار کتب غایتی نظر اند
متغذ گشتناگر و هم قصار و سبب استم و حاجا بنام اصل کتاب گفتاگزیدیم و بد که هر عبارت و هر عیب کرد
اطنات گردیدیم هر کس خواهد بی غرض رجوع باخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجا و لغویانی مرعی شمن
که اگر اصل کلام در دست بود مضمون با صنف سلاست عبارت و یک طرف فارسی گنجینه هم الاذرة و شذوذ و
چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه عوی نیست در انشاء عبارت فارسی هم و چگونه مدعی تواند
شد که نه گاهی تحصیل آن بخت برگشتند و نه صحبت با اهل این فن نوشته غلط گفتیم در محاورات خویش هم
عده می شوم و بطلات لسانی هم قریبی باشم تا با انشای فارسی اجوبه نیکه قبول طابع شود چه در اینجا
انشاء علی راقیاس که ان قصه علمی حاصل کرده ام هر قدر است که جزو تمام و نام چیزی است ندارم و با حسن
فی شالی شهر نه شکوفه نه رنگی نه شمع دارم بهمه حیرتم که در همان بچه کار گشتن باره التماس ساجین
ناظرین آنکه باصداق و جالب لک که بشیر در مطا و کلمات حقه الکائنات تعالی یافته باشد بگویند و زلات و غرر
بذیل صفح بیوشند و بسترش پر و در نه خروشدن از این کلام که اصلاح ما است تطوف ماکو فی
لا اله الا الله علیه و آله و سلم لیس الیه اذنب با اینهمه ساده و لیها که دوستی اگر بالفرض تحریر و شل
احلیقه محاورات اهل لسان لطباق باید بداند که من عجایب تو فیا الیه و جلالت باید آید آن عوی کمال
فنون حکانی ریاضی طلسمی الهی فی و خصوصاً انشاء فارسی بجناب مولف می رسد که عمر عزیزش بصحبت است و آن
این علم بشده و این هزارا زبان به ان بلغ و شاعران بلیغ فرا گرفت و مدت العمر است و بلند این وادی
نور وین در محاورات نویسی زایران گوی سق بوده و همراه صدقائی ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تجیل رسائل خصوصاً رساله اولی که اشترنا الیه اتهام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش غلط و خلاف
محاورات متطرق گرد و چنانچه بواسطه بعضی از لغات مسموع است از عجایب و زکار و غرایب لیل و خمیا

خواهد بود لیکن در ذوق بقدر بایر او عبارت مولف نخرید و در مسلک جواب بی تبدیل و تفسیر و تعرض
 بخطای ای لفظی که خارج از ادب محصلین و موجب خلط بحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
 حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلا و نشان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منبع القاب تغییر مکیه
 لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سابق و سابق در چند مقام اتفاق
 افتاده پنجم آنکه محنت احقر العباد و در گردآوری کتب امامیه بجای بود که نهایت اعدا و بدایت تعداد آن
 تواند شد چه طالع امامیه که خوف و تقیه از ادبیات مذہبشانست و تا زمان ظهور صاحب الامر تعالی
 هم در هندوستان هم در بلاد ایران بر تصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولو حسی بن یحیی در جواب الضیاح
 پر ضرورت و در ادون کتاب مسلک خویش که از مباهات شیوع این مذہب غالب اوقات و عناد قوی مانده
 خیلی می ترسند و بر کمال ضنّت کار می بندند و بار بار بنده پیچیدان بعد از استماعی و در چندین ارض فلک
 مشیر بر ترتیب کتابها و نظام فهرست آن رفته و در تها از مهمات خود بلکه ضروریات سه و شسته
 و نظر بر عید موثق و ایمان شده که از ادون کتب مطلوب بفرغ خواهند کرد و در تمیزی که حرورشان
 و مان خوشایندی و ممتوش سخن استخوان بپوشانیدی سافتهای در از قطع کرده فلما قضی الامر مست احب
 او انهم یکنون بلکه اوقات فقیر را بطایف اخیل ضائع کرده ندانستند که من چه فهم الو اجدون
 فانطبق علیهم قوله **وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ** اما مشقت دستیاب شدن
 عبارات صحیح و کتب ضعیف تر بار پسخت آن از نیمه شکل و دوشوار انصاف بکن که خود مولف حاکم وقت عیالجا
 و نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و پایی استدلالتش
 بسبب تفرق اعطاط عبارات در چه مرتبه تنزل از عدم تمسک بطلوب اینهمه اختیار را که گویا ایران
 زمین هم زیر لگن داشت تا سلف و تلف در رسائل خویش بناله های جگر خراش از کجا بجا میسازد و از
 فریاد یار بها و شور و غلغل و اصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم خل شان درین باب و لیس
 دولت خود را میگوید پس مشقت تا سلف این ضعیف بر حقیقت خود بهلاریب محمول خواهد بود نه

بر بانه و مجاز و نعم با قال مناعه شمر ز محنت انچه آمد جان من بر این تن لا غر بر شمر
 اگر رفتی می شد ندی یعنی کافر اکنون ز صا جلا ان صبح نفس امید آن ارم که هرگاه بمطالعین از
 اجاث این عبادت و شمر شوند و بلا خطه عبارتی از عبارات مندرگردد بالضرورت فقیر را این دعا و
 آرد و دست تضرع و زاری بردارد که اللهم انک الی رحمتک الواسعه ففیر و حسن
 نفیرک العافیه و خافک حصیر و الی سدتک العالیه مستغیر و لا تدرک
 اسمک و لا تغیر جسمک و لا تدرک عملک و لا تدرک علمک و لا تدرک فی الساعه و لا تدرک
 الاعداء و لا تجعلک فی مؤثرهم و یغورک من شرهم و اغفر ذنوبی و استغفر
 عیوبی و اجعل ولاده ابرار و اسلافه احرار و انعمه یوم الیمین فقیهه و انعمه
 الیمین فقیهه و لا تجعلک لی سیدا و یقل علی اهل و سرور و اجعل هذه
 البضایه المرحله فی عیابة الخیر نور و سعیه و یحس الیک من هذا مشکورا
 فلا یحس من هذا ما کونتم مدحورا و لا تجعل بینک و بین قومی حجابا مستورا فلا
 یقولون ان تنبؤک الکریم لا یستور و لا یردون ایدیهم فی افواههم که یقولون علی
 اذ بارکهم نفورا و اهدهم الی الحق و حسنهم عن الباطل انک کنت حلیما غفورا
 و اگر وقت بخاندان بن و عام مساعد شود یا را با بکسل رکعت و بعد باری این لفظ مختصر که
 اللهم اخیر عاقبتی فی کل امر کلها و کل ذی زنده و غایب زنده که شهادت من حق و
 سوخته اتم این جریح هدایت بر فروخته ام شمر آنکه در تمامی این کلیه جز یکد و جاکه انبیا است
 افتاد نام کتاب التزامم کردم و در هر سال و ایات دین ایمان تو صد اود و تو صد اود و تو صد اود
 بر دشمن خال نبند و تعرض برانند شب بر باری خود زنده و خیر گلیوی خویش زنده و از روایات
 و اصول از امید در کتاب من و شمر خود دیدم و اگر آن تقدیر صلیت منبسط و نیز با طریق تقدیر
 نوز دیدم شمر کبریا و خویش را استن و باز جامه عاریت خویش را و اگر ذکر بعضی از

از احادیث شصت و نه و مانند آن تا که برینند بر این که روایت اصل دیگر هم رسانیدم و الاور سند
 باقیین آن خبری که ان فروم و قیل و قال قدما و متاخرین امامیه که تعلق با مقام است اینچ و بنیاد بر آورد
 تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایت خصوصیتی یکی از کتابها ندارد و استدلال علامه بلوی نورالدین صاحب
 خود تمام است و وقت ضرورت بلجینام الحسن که اصل روایت به تتبع او پیدا گشته بود مصراحتا یا اشاره
 بزبان کلم دوم تا از عهد بهر الله باشد ششم و هرگاه مؤلف را خیال تصور و تالیف افکار خویش در کتاب
 نقیض از اسبابها باشد کور ساختن و در آخر مسکول جای که مؤلف دعوی تصور و البشوات خدا و عزوجل
 متصرف و مملو و ضعیف و مستعمل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز در اتم و فقیر هر چند بتایید از وی فقط نظر
 خویش بر این مطالب جدید تخصیص آیات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر فخر یا بدعوی مذکور نمی فرزند و اگر
 تقلید افات مؤلف هر زبان رود که التماس شعر بران باشد خارج از این قانون خواهد بود و مقصود
 و الاکن من الغافلین ستمگر آنکه اگر اهل خلاف با وصف معروف بودن باقتناع رد این کتاب خیاخیر و خلوص
 مذکور مینمایند و وقت تجویز زبان می آرند و بعد از سرخ و عقا و انغنی که اصل رساله مؤلف از آغاز
 تا انجام بقصود محو گردید که اثباتش خارج از حیطه امکان است و آیات متناقضه و اگر ابواب کتب شیعه مشابهی
 مجتمع شده که تطبیق آن غایتی است قدیم و فانی که در تمام جاحین که یک اهل شان اند و تقلید محض گرفتار صیر
 و مطاع اینها و ایضا علیه السلام بر اصول شیعه باطنی قرین است که نظیر افریال آن بزرگوار این بعد از نظر مطالع
 خلفائی اندین ضعیف اند و نخت شکل و پرشوار است چنانچه بسیار از کتابت بیعیان دلیل نیست بگویند
 و گاه بر او در شغل شوند و بوالهوسی در و این راق شعار خود سازند و اول بدید که تاویلات خفیه که کاتب
 مذکور است آن بعد از آن شده اند و نمونه آن جای آوردن کتابت بیعیان یافته پیش نظر دارند و این هم
 از بعضی تعیین باشد که بشا و قاضی نورالدین شمس و صفات ملا باقر مجلسی مولفات حضرت محمد باقر
 از مطبوع و کتب طبعی جعل و الزام را اعلام شیعه نقض ساخته اند و در تبارین فن شیعی سخن نموده پس است که
 اهل سنت از گیر و در اجابت شان دست بر سر شدند و حال آنکه عالمه یکسوی شیعیان یعنی اینهاست

هر مقام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه بلکه با فضل آن تالیف یافت و تحقیقا و الزاما معنی الحق تعالی
 و لایعلی عیان گردید و اینقدر نیز بخيال اهل فضول درنگ نباشد که حال این مثل زبان تو نیست که علمای
 اهل سنت را کتب شیعه هم نمیرسید و علما امامیه این را معتقند و در معارضات با اهل بیت و در
 اتمام حجست خویش مخالف اصول می سرانیدند و نمیدانستند که آخر روزی علمای اهل حق تسلیات
 لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن را نامید و خوانند که با آنچه با اینهمه مورد عدم محو و سرسبز برین
 و فقر و تحصیل سعادتهای قید و دفع و دخل مقدار که در مطاوع عبارات جایجا مرعی شده اگر تکلیف شیعه را
 با خصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهند متعین گردند که در حدیث انحضرت و مانند آن سخن
 شیعه بر کسی خواهد داشت و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جواش از سب و عداوت و نفی احباب
 و تعصب بی عیار است فلما مضی لقره و لا اعلام عند العلماء الا اعلام شیعه هم آنکه چون از معمولات این فریب
 است که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام تعجب تقریرات ایشان بر ازم نمیدانند و سبک است
 برای قلب قدر او و ماکلام اصول شیعه بلا خط و اقع شود و عبارات و مضامین را از مولف
 بدست آتاشی مقلوب گردود و از آنجا که درین سبک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مثل بود و باین
 متن خطوط کشیدیم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارت این سالک مولف بود و تعلق با اصل
 عرض داشت و تعمیمش را لا تعلق بالمرام می توان کرد و خاتمه آورده و در کتاب یک خاتمه و دو سبک
 جوابی و اطلالی منقش نموده از اینجا است که نامش بر زبان خان صاحب محدوح و تسلیک جاری شود
 اکنون بچون توست الهی شروع در مدح و امیدوار از عجايب قدرت کردگار
 است که از خطا و خط و لغزش و زلال محفوظ مانم و
 سخن را در مناظره به بنهایت قصوی
 رسام
 فقط

مِثْلُ رَأْيِكَ رَاضِيًا بِكَ

رَبِّ الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

وَعَلَىٰ آلِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

اما مسلك اول بن مینوال مفصل

قال لفاصل المتبحر الى كنه هذه الله تعالى الى الصراط المستقيم
 بیشتر از زبان ثقات اهل سنت بدانند و ایا هم چنان قریح صریح فیه کرده بود که اصح الکتاب کلام الله
 صحیح بخاری است و العجیب که این قول مقدمان حضرت امام عظیم کوفی است که در دیار میند و ستمان بخبر
 این مرد سینه در فرق سینه از صندلیه مالکیه بر گز یا قه نمیشوند و ثانیاً هم بدست حال نکته عظم اعمال طایفه خفیه را
 برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مذکور توان گفت و خیرت است که چگونه تقصیری ازین عیضال خوانند و جست که
 اگر کتاب مرسوم بصحیح اصح الکتاب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرج باشد بی شبهه از زبان صحاب
 است تا بخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است و اگر محمول بمطابق حکم الهی است البته بیشتر
 احادیث صحیح مذکور است صحیح عاری است و فعلاً صدق انقضیه بکار اینکه بگوید صدق قریح از عظم و کذب غیر تا
 از جناب باری تعالی که علو کبریا جایز نمیدهند صدور حکم بالیقین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
 صدقانی ایانی از کتاب مطالبستان المحدثین تالیف فضل مصلی الاشاعره التاخرین شاه عبدالعزیز
 دهلوی بیان کرده اند که جناب محدث کتاب موطای امام مالک اصح الکتاب میدهند حتی که اگر کسی علف بر
 مجموعش کند حاشا نیکو و در این مقوله هم با بحث فراوان حیرت است که در میان کتب افاده فرمودند که

که نسخ موطا باعتبار مولفین مجید میرسد و اختلاف فیما بینها موجود و مشهورترین نسخ نسخته یحیی بن یحیی است
است که مولفین صحاح سته باعث کثرت و انتشار و قاطبه روایت نمیکند فاینکه اینها اگر لکن فقیر باعضا
نظر ازین تخافت و تناقض میگویم که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است تطاب و اصحیت احدیها علی سبیل مافیه
اخلو اجماعی اهل سنت و هر کدام که در صحیح است باشد ثانی تالی او لعین است این خاصه قالی مع کذب
المقدم جائز نیست و علی هذا حدیث مندرج این هر دو کتاب لعلم البیقین از زبان وحی ترجمان نمی آید
انتهی بلفظ اقول و استتبعین بالرووف الحیم هر چند درین تمام عباراتی خدشات بسیار باقی
این سجاده روزگاری خلطه لیکن و الا اختصار بر چند ی از آن اقتضای میکند خدشه اول آنکه اگر مراد این است
که فقط حقیقه صحیح محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله علیه را صح الکتب بعد الفرقان بنیید و مع ذلک در موطن
امور خلاف حدیث مرویه کتاب مذکور حکم میرسد لاجرم اعمال ایشان مخالف مضاف حکم اقدس چنانکه
است یا اکثر احادیث از حدیث و صنف مسطور معطل و عاری پس آورد میشود و آنکه زمره مالکیه شافعیه
حنبلیه از قاطین این قال و ندعین این مقال بنشیند یا برعم حضرت مولف ربوت ایشان هر فرق باشد که درین
بلاد کالمعده و اند اگر چه نه ایشان در کتب اولیه مضبوط و مرقوم است و بدین ترتیب باشد و هر کما ترمی و داده
و بطلان ممالا یحیی زیرا که آن رئیس العلماء ائمه الفضل و دانشمندی عبارت مرقوم الصدرا فاده می نماید
که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است تطاب و اصحیت احدیها علی سبیل مافیه اخلو اجماعی اهل سنت است و انتهی
و معذره و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیعی غیر محتاج به بیان است علاوه بر آنکه خود نیز
که در فرق سنیه حنبلیه و مالکیه هر گز یافته نمی شوند و شافعیه هم بدت با رخدا یا اگر لایا فاضل تخریر داده
تاویل حرف و کند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حقیقه اند که در متع رساله ذکرشان بر زبان تعلیم فاد است
گذشته لیکن قطع نظر از آنکه تحقیق امانیه جماع تمامی اهل حق برین عوی نقل کرده اند تشبیه عبارت فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی و اراق لطفاً قس علی هذا تسک الکلام و در زیر کان را کین اسلمین
شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف بر بنی تا بدوز احد علی رختلا بر تو شیرین

روایت می باید زیرا که در صورت خروج این محمول از اجماع منقول تمام حجت مزعومی برانها معقول
 نمی شود و ایضا می باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری بعمل نیآورده از تحقیق و
 تشیعین فارغ البالی باشند و ما احسن مما قبلک ع عمت دراز باد که اینهم غنیمت است و
 اهل تتبع محتجب نیست که اکابر طائفه تشیعین مثل سید مرتضیٰ الطائفه شیخ علی و غیر آنها در تصانیف
 خودشان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی الطلب تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب البیان مخالفت
 اهل سنت و لکن کتاب استه بر طبق صوخیالیه لطف خدا و تصدایم ایدار بعد از حجت علیهم قلی طیبه در رسائل ضروریه
 بحالفت احادیث مروی صحیح بخاری و اگر صحاح استدسز نش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفهم نمی نمایند بکلیه
 از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تحقیق و نقیضات و تفصیلات مقدسه امام مالک امام شافعی امام محمد بن حنفی
 و امام غیر امام اجوبه مختصر گردانیده اند کما قال قائلهم شعرا اذا شئت ان ترضی
 لنفسک مذهباً + یجئک یوم البعث من مذهب النکار + فدع عنک قولاً لست افعی
 و مالک + و احمد و لم یروى عنک کبار + و وال ناسا قولهم و حدیثهم + روای
 جلد ناسن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در بحث امامت از تألیفات اوستانی
 الفاظ و ترتیب قول است کما لایخنی خوشحال حضرات امامیه مطاعن تشیعیه ایشان را که با کجایمیر سید
 احبار که جناب تصوی خلوص و صدق عقیدت نیست او علم نمایند این بیت بوصلی علیه السلام
 رو بروی خلفای اشدین برت ایشان می فراخت در علمای متحرین بود که بشارت و دوم شریف بوسید و بند
 بی نظیر بود و در زمره مؤمنین بودین ملت سید المرسلین محدود هم از دست نداده و در پوستین دینی افتاده
 از بیجا حال تقیص و تشیع ایشان در باره سایر امامیه مذکورین قیاس باید کرد که له و محض عنایت
 بوده باقر مجلسی رجا الالوار برایت حسن محبتی از جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه و دره که در کتب احباب
 نزد عمر بن خطاب از من خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از احباب بر و ال کرده علم امت بعد حضرت موعظ بنی علی
 اسلام که بود و گفت که یوشع بن نوح و یونس و عیسی هر یک افضل من است پس گفت که یوشع بن نوح و عیسی
 با کتب احباب

وصی باشد بلکه وصی بعینه آخر زمان علی بن ابی طالب است و برین دعوی دلایل بر این وجهی
 پیشین بیان کرد بحجت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت را بجا ایراد نمودم و بسیار از روایات طایفه
 تشیع و خلاص او دلیل است چنانچه بر این طریق ایضا تشییعی نماند و ملاصلی ما زید را و شریک زید بن شیخ به الدین
 عالمی فتنه و بدرس حکما عراق و خراسان آن کتاب مداول گشته به مقام ابطال این بدعت میگویند
 وَمَا نَقَلُوهُ عَنْ مَوْصًى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَبِّهِ أَيُّ كَذِبٍ كُنْتَ قَدْ لَبَّيْتَ هَذَا الْقَوْلَ إِلَى ابْنِ
 الرَّوَّانْدِيِّ لِيُعَاذَ رَبِّي بِنَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَعْوَى رَسُولِ اللَّهِ وَيُؤَيِّدَهُ اللَّهُ كَانَ
 صَحِيحًا لَمَّا اسْمَلْتُ أَحْبَابَهُمْ مِثْلَ كَعْبٍ الْأَحْبَارِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالَمٍ وَوَهْبِ بْنِ مُنْبَهٍ
 وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمُبْتَغِينَ وَلَعَاذُوا بِالرَّسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَثَانِيًا مَنَعَ
 كَوْنُ التَّكْيِيدِ مَعْنَى الدِّقَامِ الْحَقَّ بِقَوْلِهِ بَارِئًا يَأْمُرُ بِتَقْيِيدِ كَعْبٍ جَارِ تَرْوِجِ رُوحِ مَقْدُوسِ
 ابُو ذَرَّ غَفَّارِي كَذَا شَدِيدٌ غَيْظٌ وَغَضَبٌ سَرَّانٍ بِجَارِهِ الْكَبِيرِ جَابِ الْفِي الْمُنِيرِ وَرَسُولُهُ كَلِمَةُ حَقٍّ زَبَانِ
 آورده بود و بعضا خویش گشت منظور باشد چنانچه خط الفقه تفسیر اهل بیت باشد عدل بر آن است که با وصف
 این ضرب شقاق بدست نامی است و سخن و کلمات خشن و بدوی جمع کثیر او را دلیل ساخت لیکن در آخر این
 رساله بر اصول متهمه انا می دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابو ذر غفاری مانند اقرارسانی نماند
 کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شوق اول بدی ابطال آن تهنیتا لکم و تحمیدا لکم کلام ضمن آن واقع
 شده اگر کنون ضمیر آنست که فرقه خفیه نیز با وصف قول سطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تنصیف حضرت
 زید الشایان دین بلاد و ضریه مخالفت ایشان بجای است و باینست بدگر فرق است این با وجود عدم
 مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن نصیب که مفید گشت باشد در کلام حکما و انا الیه انقاد بعض
 از آنکه دایره بحث را بر خصمین در انکار مخالفت حاوینت و سبب تر میگردد و اندوختن انظار ایشان
 بتضعیف میرساند تبرعایست آن گفت که هر حله اول و از حلیه سوق اوله برده حاصل خصم حضرت
 این طالب عظیمه بدولت قامت اوله قاطعه و حج ساطعه چگونه تلقی بعقول خواهد کرد و اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیه را اکثر حکماء و کاتبان بکتاب مزبور بمبراعات شیمه الضاف و بموجب
از اعتداف و نصب العین و اشتقاق و ایلالات فزوده اصولیه در اخبار و آثار مزبور و از اهل بیت نبوک در حل مقامات
تحریر نفی معنوی بلکه بتفصیح و تخریب اکابر سیمای ذریت طاهره و متضو می کشد چنانچه منوج آن دین و اوراق حکم
ضرورت بر زبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سایر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند و بتقدیر عدم استطاعت بر شباع کلام در مخالفت حنفیه نظر بهمت بر شل سایر شیعیان
از خرواری و اندکی از بسیار محصور و مقصور دارند و دست از این مضامین نظرفایانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است را استین گشتند و انهم هیچ سیر را از منوت جویش نجات بخشند علاوه این تقریر را با
وجه و باره حضرات اصولیه بر زبان بر آورند بزرگ مولف منتقل می توان کرد و متفرقه فی المسکات الثانی
ان شاء الله تعالی خدشته دوم آنکه بر چند تفصیلی را شکل نذکر و مولف رساله حجتی
و حیرانی است لیکن بجمال و قوت جویش نزدیکی این همچنان تصف بکمال آسانی می آید که چنان
مولف در مقام چند مغلطه نگاره تحقیق شده مغلطه اولی آنکه ملازمش در بیان صحت حدیث صحیح بخاری
و وجوب عمل بر آن تقلید صحت از سبب ملازمست نه پییده اند یعنی هر حدیث آن وجوب العمل است من بعد از
تحریر فرشته گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اگر اخبار مزبور صحیح بخاری صحیبت
و همانا این تقریر از جهت غلبه و تمسک سلطان و کبر جوهر عقل است و الا بدون هر حدیث صحیح بخاری
مخالفت صحیح علمای اسلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریر بیخبره فرموده ما کشف انست که هر
حدیث جائز العمل هم نیست چه جا آنکه واجب العمل باشد و اوله این سکر را از شرح آن مثل تهذیب
و غیره مفضل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین بحال الدین بن الهانم بن
عبارت میرسد که ضرورتیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان وجوب القبول باشد زیرا که در
حج و تعدل بعضی از روایه اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه را وی مجروح باشد و در تخمین
موقوف و همچنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهى بلکه از کتب لغات بوضوح می آید که خور علمای شافعی روایات دیگر از او در بعضی از مقامات پیرو
 بخاری ترجیح داده اند بلکه علی بن جریج و قسطنطین و غیره نقل می کنند که امام محمد بن زکریا در رساله تفسیر من سب
 شافعی طعن در بعضی روایات بخاری نموده انتهى و اینهمه که مذکور شد منافای صحت بخاری که حجت المجمع است
 چه اخیر تیره متلا و قطعا باین صورت مجتمع می تواند شد که در مفضل صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
 باشد کمالا یعنی دستور نم نشود که صحت حدیث نزد بعضی عدم صحت همان حدیث نزد بعضی دیگر مخصوص
 با حدیث اهل حق باشد زیرا که اگر تشریحین بقرار فاضل عالسی سابق الاقدام ندانند که گمان شیخ ایشان
 که جلالتا که در احکام قدیمی امیه وقوع یافته منشأ آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار تضعیف آن
 بعینهاست انتهى محصله پس بوقوع اختلاف در قدما و تاخرین اهل سنت را بر مذکور البته بطریق
 اعتراضی نیست کمالا یعنی و نیز متوجه نگردد که شاید اختلاف قدما و شیعه مصداق آیه کریمه ان الذین
 فرقوا دینهم و کافوا شیعا و مسائل فقهیه بعد اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
 شیخ در مقام نقل میکند حتی انک لو تاملت اختلافهم فی هذه الاحکام و جدتة
 یزید علی اختلاف الصحیفة و مالک و الشافعی کمالا یعنی علی من تتبع اسائلهم
 و القول الذلک لایة مقام حیرتست که اجتهاد امام عظمی سلمی های دراز بر جمع و تلیق صحیح بخاری
 بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد و احکام فقهیه حکم بر جمع باین کتاب کرده شود بار خدا یا لگویند که
 چون که این احادیث بربان واده و ابر بود و آنها این امانات بحکم ان تؤدوا الامانات
 الی اهلها از کسی خصوصا مجتهدین در نیگزیند پس می بایست که آن را ضبط بعین شیت از احادیث
 تاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند و جوابش از کلام شیخ این هاست بعد از آنکه خود و معانی کشف
 می شود و هوید گشت آنچه شان سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان تاخرین طبق
 زمان سابق نیست چه می تواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد البتة سماع شریط صحت قبول
 در رواه که واسطه بودند در میان ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن که بجهت او

دیگر که بعد از آن آید ضعیفی پیدا شد پس از حکم متأخرین محدثین بعضی حدیثی لازم نیاید ضعیف
 در زمان ابو حنیفه راجع مثلاً و این نکته ظاهر است و از کلامی که بعضی از متعقدین کرده اند که حکم متأخرین شهر
 و حدیث معتبر صد اول است الا با احادیثی که در این وقت از احاد بوده بعد از آن بوجوه کثرت طرق
 بر و این علم کثرت طالبان جامعان بعد از آن پیدا شده اند مرتبه شهرت رسیده باشد استیلا
 باینمندی توان یافت انهمی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه فتنه علمای امامیه هم تصدیق آن لب
 یکنایه صاحب کتب اهل گوید که از توهمات اضعف بعضی متأخرین است که صحاح احادیث را مختصر و آنچه صحیح بخاری
 و مسلم را استند پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است این حکم از ایشان
 لغایت عجیبت چه قضایای بعد از سالها قبل از جمع این دو کتاب بگذرد و لازم نکرده بودند که استنباط
 از همین احادیث کنند و چه بپنداشته اند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
 از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح مسلم اند که کوفت کرده اند و بدین ترتیب کتب فقیه
 ایشان خصوصاً کتابی که باقی کتب استدلالیه یعنی کمال ظهور دارد و باجماع ثابت است که صحیحین جامع جمیع
 آنچه در صحاح دیگر نموده است و سایر کتب ایمن حدیث از اخبار صحیحین برانستند و بخاری و مسلم هیچیک
 این را ندانده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته اند که قدر الضورة من کلامیه باجماع صحیحین که بر خلاف
 اصول مقرونه خفیان باین اعتراض من یقلل انفس الاماره کشادون حکم پسند و ندید ایشان که درین باب
 تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیح را در جمیع و تالیفات مخصوصاً فقهیه چنانچه خواهی است اگر چه جلیل
 امامیه بحیث تصور تابع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
 ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب الامر است بین مقام فاعده فرموده چنانکه بگوید
 الزام ندارد و تحقیق هم ندارند آنی که از طایفه کتب معتبره نامیشمل قوانین دیگر کتب اصول فقه هم واضح
 که هر حدیث صحیح جایز اصل نیست فضلا عن ان يكون اجب العمل بلکه اصل نقل فاعده است شریف و آن
 بر ارجح و غیره کما لا یخفى علی من طالع کتاب المنهج و التلخیص و الا کسایس و امثالها

بوضوح می انجامد که بسیار از احادیث صحیح را رو میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بر آن گوش
 نباید نهاد و من بعد از تفسیر لغت و معنی جمیع عبارات بر آن نموده چنانچه قضاوی و بران گواه است از اینجا که انور
 شایع آن طور روید که حضرت مولف خلاف ظاهر لیلی که نه تقدیرش نزد خصم قابل تسلیم است
 اصول نه بستند و بطریق معتبر به بخوبی به خودش تراشیده صدق سرزنش است که بگوید که
 ما نتجحتون کرده و در حدیث ارام حنفیه در آمده عاذا بالله العین مثال مدح الهفوات که تندیست
 الطائفه ابو جعفر که باطهار امام عظمی شان پیش شیخ علی گامیکل علیه خاتمه که لا اله الا الله
 در دیباچه کتابی مطلبی تحقیق المذهب امام عظمی طائفه متشیعین بحثی قال فی مدحه
 وَعَلَامَةُ السَّابِقُونَ قَدْ اَوْضَحُوا سَبِيلَ كُلِّ خَيْرٍ وَفَجَّ طَرِيقَ كُلِّ فَاِنَّهُ حُصْنًا
 شَيْخَنَا الْاِمَامُ الْاَوَّلُ الْاَكْبَرُ الْاَعْظَمُ الْمُسْتَوْجِبُ لِكِرَامَةِ الْمُسْتَحَقِّ لِلرَّائِبِ
 الْاِمَامَةِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ قَدْ اَنَّهُ الْوَحِيدُ فِي النَّظَرِ الْاَعْظَمُ
 الْمَطْلَبُ لِهَيْئَتِهِ عِبَارَتُهُ رُجُوعُ سَيَرَةِ بَعْضِ الْبَقِيَّةِ مَعَهُ كَمَا أَنَّ اِمَامَ عَظِيمِ طَوْسٍ بَسِيرًا زُصَحَّاح
 احادیث این بیت طاهرین را بر می صاف مذہبش متروک العمل قرار داده و او تحریف رکلام و احادیث
 حضرات ائمه علیهم السلام را مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را فادان این رنگا
 در ابواب کور از نظر انداخته و شریک افشار او فهم معانی آن دست یافته حتی که باطهار صاف فائده
 بنیاد و جواهری او و در جمیع متاخرین بر او ویلات بعید و افتاده کماست نموده چه انشاء البیجا
 صاحبی و نشان جناب اضطراب قلب و در جگر ضبط نموده در خصوص مقام راه انصاف علی
 و کشف تعلیمات امام عظمی خود هیچ مذکور میفرماید و عبارت را صاحب الفانی بعد فتح الفقیه
 وَالْكَافِي وَالْمَقَالِي فِيهِ فَهَوَ اَنَّكَ اَجَامَعُ الْاَحْكَامَ مَعَ الْاَقْرَبِ بَابِ الْاَمَامِ
 الْاَنَّكَ كَالْفَقِيهِ فِي الْحَقِّ وَالْاَصُولِ مَعَ اُسْتِمَالِ الْعَالِي اُولِيَاتِ الْبُعْدَةِ وَفِيهِ
 غَيْرُ سِدِّيقٍ وَتَقَرُّوْا بِمَا يَنْبَغِي اَنْ يَجْمَعَ وَتَجْمَعُوا بِمَا يَنْبَغِي اَنْ يُفَرَّقَ وَوَضَعَ كَلِمَةً فِي خَبَرِ

فِي غَيْرِ مَوْضِعَةٍ وَاهْلًا لَكثيرٍ مِنْهَا فِي مَوْضِعَةٍ وَتَكَرَّرَتْ مُؤَلَّفَاتٌ مَعَ
 عُنَوَانَاتٍ قَاصِرَةٍ مَخْجَلَةٍ وَهِيَ سِيكَةُ عِبَارَاتِ اِمَامِ اعْلَمُ نَذْرًا وَكَتَبَ يَكُونُ ضَبْطُ احْكَامِ اَخْبَارِ اِيْمَةٍ
 وَهِيَ اَيْضًا كَمَا هِيَ كَرْمُ خَالَفَتِ اَحَادِيثَ اِيْنِ جَهْرَاتٍ لَيْسَ لَهَا مَجَالٌ لَعَنَ خَلِيشَ دَاوُدَ بِالْيَقِيْنِ مِيْدَانِ زَهْرَا
 يَكْتُبُ قَلْبَهُ لِسَانُ مَنْ نَذَرَ الْكَلَامَ اَحْرَارًا هِرْكَاهُ عَالِ اِمَامِ اعْلَمُ وَرَشِدُ اَفْخَمُ كَمَا اِمَامُ اَلْاِمْنَةِ شَيْخُ بَيْتِ
 دَرْخَرِيْلٍ اَحَادِيثَ خَمِيْنٍ اِنْ شَاءَ حَالِ اِيْنِ مَرْيُوْنِ مَرْيُوْنِ اِيْنِ خِيَا قِيَاْسَ اِيْدُ فَرْهَوْدُ بَكْدَامُ زَبَانِ كُوْمِ كَمَا خَوَاجَا
 شِيْرَا زِي رَحْمَةُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ رِيْمَقَامُ بَحْنِ لَطِيْفٍ كَقَمَةِ بَلْكَ وَرَشَا هَوَا ظَرْفَتِ نَقْشَةِ شَهْرٍ مَرْيُوْنِ اِيْنِ لَبْسُوْنِ كَعْبَةِ اِيْنِ
 چُونِ هَوَا لَبْسُوْنِ فَانَهُ نَمَارِدُ اِرْدِ بِرَاهِ مَخْلَطُهُ مَانِيْمَةُ اَنَكَةُ اَبُو حَنِيفَةَ كُنِيْتُ سَبِيْرًا اَزْ فِتْنَتَهَا بُوْدَةُ
 اِيْكِي اَزْ اِيْشَانِ اِمَامِ اعْلَمُ اَنْفَعَانِ بِنِ ثَابِتٍ هَسْتِ بَعْضِي اَزْ بِيْنَا اَزْ حَقِيْقَتِ فِتْنَةِ بَهْرُهُ نَشْتَنْدُ وَبِحُجْرَتِي قِيَا
 فُتُوِي مِيْدَانِ دَرْخَالَفَتِ اَحَادِيثَ مِيْكُرُوْنَدُ اِيْنِ اَخْبَارِ حَيْثُ شَرِكْتِ اِمَامِ وَحَسَدِ حَاسِدَانِ بِنُوْعٍ وَاِيْكُرِ
 دَرْ قُلُوْبِ خَاصِ اِمَامِ جَا سِيْكَرْتِ تَا اَنَكَةُ اَكَا بَرُو اَبَرَارَتَرُوْدُ وَوَالْقَبَاضُ عَارِضُ مِيْشِدُ وَبِرُوْقَتِ اَلْمَآثِمَاتِ
 زَا اِيْلِ مِيْكَسْتِ بَسْتَرِ اَزْ جِهَاتِ خُوْشِيْنِ بَعْدِ اِكْتِشَافِ حَقِيْقَتِ حَالِ عِزْدِ مِيْكُرُوْنَدُ وَكَسَا نِيْكَةُ اِيْ بَا حَقِيْقَتِ
 دَرْ بَارِهِ اَبُو حَنِيفَةَ نَرَسِيْدُنْدُ حَقِيْقَتِ كَارِ اَلشَّكَا قُنْدُ دَرْ اَوْدَانِ اَخَا عِبَارَتُ كُوْرْتِ بَاتِي مَانَدُ كَمَا اَزْ فِتْنَةِ
 اَبُو حَنِيفَةَ نَذْرًا وَكَتَبَ اِيْمَةٍ مَجْدُ دَسْتِ بَا يَاتِ اَقْرَانِ مِيْنِ اَحَادِيثِ اَعْلَمُ اَلْمَرْسِيْلِيْنِ اِيْنِ اَكَا رَا سِيْ نِيْسْتِ اِيْنِ حَالِ
 كَسَا نِيْكَةُ دَرْ زَبَانِ اَبُو حَنِيفَةَ يَاتِمُتُصَلُّ اِيْنِ بُوْدُنْدُ اِيْمَةٍ بِرِ حَالِ مَتَاخِرِيْنِ كَمَا طُوْقِ اَقْلِيْدُ اَزْ اِيْعْبَاقِ خُوْشِيْنِ
 سَاخْتَنْدُ هِرْكَرِ حَقِيْقَتِ حَالِ نِيْوَ اَخْتَنْدُ اَمَّا اَنْجِيْ كَقَمَتِ كَمَا اِيْنِ كُنِيْتِ بَرَا سِيْ اِيْمَةٍ اَزْ فِتْنَةِ اَسْبِيْنِ اَللّٰتِ
 دَاوُدِ اِيْنِ كَتَبِ فَرِيْمَقِيْنِ رِيْمَقَامُ فِقْطُ بَرُوْلِ مَجْدَالِدِيْنِ مَحْمُوْدِ بَعُوْقَتِ صَا حَقِ مَوْسِلِ كَقَمَتِي كَمَا حَقِيْقَتِ
 وَابُو حَنِيفَةَ كُنِيْتُ عَشْرِيْنِ مَرَّةً اَلْفَقْهَاءُ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ اَلْفَقْهَاءِ اَلنَّحْمَانِ اَدَمُ مَرْهَمُ
 وَدَرْ اَبَاتِشِ عِيْرُ اَلْعِبَايَاتِ اَلْمَصَادِقِ شَاخِ كَلِيْنِي كَمَا اَلْاِطْلَامُ اَلدِيْنِ اِيْمَةٍ وَكَتَابِيْكَةُ دَرْ حَقِ اِيْمَةٍ
 چُنْدُ كِتَابِ فَرَا اِيْمَةٍ سَاخْتَنْدُ اَقْلُ كَرْدُهُ كَقَمَتِي مَشُوْمُ اِيْنِ اَنَكَةُ دَرْ كَانِي اَبُو سَلْمَةَ مَحْمُوْدِ حَكِيْمُ مَرْهَمُ اِيْمَةٍ اَكَا اِمَامُ اَبُو اَحْسَنِ
 مَوْضِعِيْتِ مَوْضِعُهُ مَارُوْدِيْنِ كَمَا عَمَلُ مِيْكُنْمُ بَرُوْلِ شَاوُ جِيْرِيْكَةُ اَزْ شِمَا نَرَسِيْدُهُ وَرَا اِيْنِ اَلْظَرْفِ مِيْكُرُوْنَدُ

احسن آن را توافق می دهد با قول ثناء و از آن حکمی را خود بنمایم امام فرمود بیانات بسیار است بدانکه شد
 کسیکه بدانکه شد و با این حکیم پسر امام گفت لعنت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی گفت من پسر محمد بن
 حکیم هشام بن حکم گفت که والد که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا رخصت دهد و قیاس شارح مذکور و شرح آن که
 بشافعی موسوم است بگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر و در بی زومات بصره و فقه نیکو نیست
 اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام حنفی محمد بن علیها السلام بر فض و حاضر شد و حاضر گردانید و دعوی امام
 در مجلس و آن رشید خلیفه پس می علیه بیانات کذب و گردن پس خلیفه قتل کرد و او را موافقان او را
 که در آن دعوی بودند و هر گاه دیدند خلفا که هر مجهول اجتهد می کنند منع کردند اجتهاد و هر کس از میان
 است فقها را راجع را بر گردید پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص نبی عامر بصری
 و دیده ام این قصه و در بعضی نقلها نیز بعضی اصحاب خج و رضی الله عنهم پس تلک کن نظر او درست شار
 و تباور کن و در مدح و مذم کسی مگر بر اهل آن تهی مخصوص کلام الشرح و مولانا شهاب الدین علی بن محمد
 فی اعلی علین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزه الراشدین بعد حضرت آورده و محمد بن ابان
 اکابر امامیه ثابت شده که طعن لعن امام ابو حنیفه عین جور و جفا و حکم حدیث متفق علیه و در جابرم مروی
 و بال این لعن و طعن خود را هیچ بابها از علامات کبرنی و دلائل غلطی بر قرب قیامت است که حضرت یوسف
 در رساله حدیث ثقلین مذکور روایت لعن ابو حنیفه که در حقیقت موثر صد گونه عارض است بر
 شیعین است که اعرفت سرافتخار میدارد حیث قال حال آنکه کلینی در باب مرقوم العبد در بدو
 لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحدیث لعن
 الله ابی حنیفه کان یقول قال علی و قلت انتھی و الحمد لله که اینهم تممت مختص است بخانکه اگر کتاب
 مستقره خوانی است که امام غلام تعلیم صحابه که مدارک اجتهاد و اطلاع تمام و تنجیان و حل منیا غلیف
 الیه رسیدن خاتم اخلفه الراشدین جایا اگر عظامی عالم را بنی حه و ماتم بر خیزند و ریگستان بشارق خویشین
 محل استبعاد خواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقہیه روایات ثقات مروی است که قوی امام حنفی

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام هر روز فرمود که قیاس بر نص مقدم میکنی و حکم
 سنت بر او میداری و ابو حنیفه گفت حاشا و کلام پس بعد از آنکه محمد بن حسن فرمود که مر و ضعیفتر می باشد
 یازان گفت که زن فرمود نصیب از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر آنچه استماع شریف تو رسید
 می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صومعه و صلوة در کدام یک
 بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است اگر مخالفت نص بقیاس جایز می باشد ثم قوی بقضای
 نماز جایز میدادم بقضای زوجه اگر چه سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی جواب داد که بول اگر سخن جاسدین
 واقعی می بود حکم غسل بخرج منی میکردم عیاذ الله که من خلاف احادیث جد تو در هیچ بابی روا داشته باشم
 پس محمد برخواست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاشا ان را بره او چنین جبار نشسته
 سازند و نیز در کتاب میراث عراقی که برای تطبیق افعال محمد بن ابی طالب علیه السلام و شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
 مختصش بر وایت این مطبع عبارت است این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
 امام جعفر صادق و صفیان ثوری و مقاتل بن حبان و جابر بن سمیه که در آن وقت از فقهای مشهور بودند هم
 چنین فقهای دیگر هم ایشان داخل شدند و چون ایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
 آن خیلی تر و تفکر داشتند و هستند که مشافهت آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس ما بین این بزرگان
 سلسله سخن جاری شد بعد از آن بجز بنفق الکلمه گفتند که ما رسیده که قیاس بسیار میکنی و در مقابل نص و
 هم در نص داری که بخت بد تو خوف میکنیم و اندیشه می نمایم زیرا که اول سیکه در مقابل نص قطعی قیاس کنی و
 شیطان بر تو بوسه دهد پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صحیح جمعه تا زوال آفتاب اظهار تضرع و تضرع نمود
 خدایتان گذارشند او که در قوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزی را برابر او را در حدیث
 بنجیر صلی الله علیه و سلم نمی شمارم باز بقضای او احکام صحابه عمل نمی نمایم و اتفاق ایشان را بر حدیث ترجیح
 میدهم و در وقت قیاس میکنم پس از آن بر خاستند و مرتب بهم اوزان الوصف بجا آوردند و بعد مدح او بخیر
 جبارت خواندند و گفتند که از زلات اتجا و زکرت فقال غفر الله له و کم اجمعین و این سخن از حضرت

س در طبعات و تدلیسات و اوهاماسیه که این گفتگوار از کجا بجای رسیده اند و از تعدد و صدق نام
 ابو حنیفه و حسن و جهم و بعضی و قبح بعضی دیگر خبری نگرفت و از آنکس که مورد شکی است ایضا بود
 برنده اش که اعراف نعمان بن ثابت از امام صادق ارند و گویند که امام او را دشمن نمی داند و در بسیار
 از مسائل او را ملازم و هم نموده و چنانچه استایلین با مقبره کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
 رحمه الله و است نموده میان گشت و الفاظها که ما فتکه نقانتم هذره ان الله یستدالی
 حجام منی اخلوکی سے فقال لک اذ میامناک و استقیل القبلة و یتو الله تعالی
 فتعلت یهده نلت حصا لک لکن عندی فقلت لک مملک انت ام حر فقال مملوک و یستدالی
 قال یحضر منی محمد بن الصادق علیه السلام فقلت اشاهک ام غائب قال شاهد فوجرت
 الی ابیه و استاذنت علیه فحجبتی و جاء قوم من أهل الکوفة فنادوا سنا ذنابا فکرمهم فقلت
 معهم فلما ضربت عنده فقلت له یا بن رسول الله صلی الله علیه و سلم لک امر سئلا اهل
 الکوفة فقهیمهم ان یشتبوا اصحابک من صلی الله علیه و سلم فانی ترک
 بها اکثر من عشرين الف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت و من لا
 یقبل منک و انت ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام انت اول من
 لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذن و جلست بغیر مرؤنة کلمت
 بغیر رأی و قد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال و یحاک یا نعمان
 اول من فاسل بیدیس جین امری بالسجود لادم فابی و قال خلقتی من نار و خلقتک
 من طین ایما اکبر یا نعم انما القتل او الزنا قلت اقول قال فلم یجعل الله تعالی القتل
 شاهدین و فی الزنا أربعة ایتقاسلک هذا قلت ک قال فایما اکبر الکبیر الکبیر و ایما قلت لکبیر
 قال فلم امر الله تعالی فی البولی بالوصی فی الغسل یقاسلک هذا قلت ک قال فایما اکبر
 الصلوة او الصیام قلت لصلوة قال فلم وجب علی الخضران تقصیر الصوم و لا تقصیر

الصلوة أيقنا سرك هذا قلت لا قال فأيما أضعفت المرأة الرجل قلت لمرة قال فلم يجعل
 الله تعالى في الميزان للرجل سهمين وللمرأة سهما أيقنا سرك هذا قلت لا قال فأيما أكره
 القطع والسرقه قلت القطع قال فلم يحكم الله تعالى فيمن سرق الدارهم القطع وإذا قطع رجل
 يدرجل فعليه ديته خمسة ألف درهم أيقنا سرك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
 تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي تسئلن يومئذ عن النعيم أنه الطعام الطيب والماء
 البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعا رجل وأطعمك طعاما طيبا وسقيا
 ماء باردا أنتم آمنون عليكم ما كنت تنسبه إليه قلت إلى ليحل قال أيقنل الله
 تعالى قلت فما هو قال حبنا أهل البيت من آخركم سلمنا كدين ديت صاحبوا حيوان
 بطون شهاوت شهيد ثالث شيعه حيث قال بعده في الأحقاق قد فعل على ذلك من الشرائع
 ذلك في حيوة الحيوان ثم أجاب عن بعض أسئلة الأمام آروده وبيكن مقصود من جنائز
 عبارات هم سمت ظهور دارو انست که روایات شیعه وخرافات ایشان بی کم وکاست نقل کنند
 و جوابش فی سید وعیان نابد که اراده الزام و افحام ابو حنیفه باین مناقشات که ادانی علماء برجل قلوب
 انداز منصب امامت نام صاوق علیه السلام وجودت تبحر ابو حنیفه باین مناقشات که ادانی علماء برجل قلوب
 که در کتاب حیوة حیوان اتفاق افتاده لنا است لا علینا وارجح الالامامی بامیه هم المؤلف
 فی الرسالة الثانیة باین روایت براموز نور تجلی و روشن بگوید که تلمیسی پیش نیست مؤید آن است
 کتب فضائل امام ابو حنیفه چه صراحتا از ان استفاد میشود که امامیه مقتضای حجرتون الک کبر معروفا
 درباره الزام و افحام ابو حنیفه قصد تبحر و آنچه روایت می نمایند خلاف حق بوده و نتیجه بعضی زلفات
 مسند امام طنجی آورده اند که ابو حنیفه زوری بخدمت امام جعفر علیه السلام فایز شد فرمود که ام سو به باشد
 که آغازش تجید و انجام آن عا و سطر اخلاص است ابو حنیفه گفت سوره فاتحه باز پرسید که ان کلمه ام
 است که اولش کفر و آخرش ایمان گفت لا اله الا الله پس فرمود که قیل بکینه که است یا ارباب کتاب

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل دو گناه کفایت میکند و در زنا حاجت چهار می افتد
 گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل جیا حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که بدنامی
 آن برخصاست قتل که حق بنده است بخلاف آن همچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه حضرت امام
 جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابو صفیحه نمود مخطوطه بالمشهد آنکه چون درین بار از کتب معتبره حقیقه
 بداده خاتمه المرحومین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور بمرئان الدین افرغانی و همچنین کتب دیگر که بنو اشر
 تألیف شده و اکثر اوله آن موسسین معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مولف بلکه
 بمطالعه بعضی از اصداقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذاهب بعضی ضعیف و مجرورانی قیاس
 است نه احادیث صحیحہ خیر الناس و علاج این مخطوط آن بود که چند شیء شرح این کتاب بسیار کمی را تا نا
 کمال الدین بن همام نوشته شده میگرداند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة عبد الدین
 محمود عینی که دو تجمیع و تالیف مذاهب در آن آمده و حال غزرت علوم و مهارت او در فن حدیث آنجا است
 که محتاج تقریر و تخریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل عینی فایز علی تألیف فرموده
 و از افادات صاحب کشف الطون عرا ساهی الکتاب الفنون بوضوح می بخشد که جمعی از تخریج
 احادیث کتاب مذکور کمر مت میان جان بنده اند حیث قال و خرج احادیث الهدایه
 فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دهره الشهاب أحمد بن محمد بن حجر العسقلانی
 المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنتی و خمسمین و ثمان مائتة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
 بالردایه فی منتخب احادیث الهدایه و ذکر فيه انه استوعب ما وجد فيه من
 الاحادیث الا نارا ونظر فی اسانیدها و کار شد علی المذهب ضعیفا قلیل الاعتراض
 دلیل مذهبیه و دلیل مذهب الحقیقه و ذکر ما وقع فی الخلاف بین الامم
 الکرام الاسلاف من غیر اعتراض و لا تشبیح بل بطریق الاضاف بؤیه ابوابا
 و ذکر فی کتابه ما یاسبه من انار العیون و لهذا هو مؤلف مقبول و علق

حفيضة نمودن علاج از آنکه قانون اضافت در مقام بعضی از عبارات و روایات کتاب میزان
 که مؤلف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین ندیده بود حنیف را بدلیل ساخته و بحال تقویت تحکیم بر او ختم و ذکر
 تا کلیه و هم مذکور است تا وصل شود از آنجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله أقواله وأقوال
 أصحابه ما ألفت كتاباً إلا ذكرته المذهب لم أجده إلا من أقواله وأقوال تبعائه إلا هو
 يستدل إلى إني أوجدت في أوتار أو المفهوم ذلك والحديث ضعيف كثر طرقه
 أو إلى قياس صحيح على أصل صحيح فمن أراد الوقوف على ذلك فليطالع كتابي المذهب
 واز آنجمله است آنچه شمرانی از امام ابو جعفر شیرازی ورده و او بسند متصل تا امام ابو حنیفه رسانیده که او می
 گفت قال الله وأفرى علي ما من يقول عزنا أنما تقدم القياس على النص وهذا يحتاج بعد النظر
 القياس وكان رضي الله عنه يقول نحن لا نقيس إلا عند الضرورة الشدائد وذلك
 أنما ننظر أولاً في دليل ذلك المسألة من الكتاب والسنة أو قضية الصحابة فإن لم نجد له
 قسناً حينئذ نسكوا عنه على منطوقه بحكام اتحاد العلة بينهم ما وفي رواية أخرى عن
 الإمام إنا نأخذوا بالكتاب ثم بالسنة ثم بأقضية الصحابة ونعمل بما يتفقون عليه وإن
 اختلفوا قسنا حكماً على الحكم بحكام العلة بين المسائل حتى يتجمع المعنى وفي رواية
 أخرى إنا نأخذ بالكتاب ثم بالسنة ثم بآراء رسول الله صلى الله عليه وآله ثم بأقضية
 أصحابه وعلماء أهل البيت رضي الله عنهم وفي رواية أخرى أنه كان يقول ما جاء من رسول الله
 صلى الله عليه وآله ثم فعلوا لأمر العبد يابى وأرى وليس لنا في الفتنة وما جاء من الصحابة
 وما جاء من غيرهم من رجال ونحو رجال وكان يوم طبع البلخي يقول قتل الإمام الحنفية
 رضي الله تعالى عنه أرايت لو أرايت أيا ورأى أبو بكر يا أيا كنت تدع رأيك لرأيهم
 فقال نعم فقلت له أرايت لو أرايت أيا ورأى عمر يا أيا كنت تدع رأيك لرأيهم فقال
 نعم وكذلك كنت تدع رأيي لرأي عثمان وعلي وسائر الصحابة كما كان أبو هريرة وغيره

بِنِ مَالِكٍ وَتُسَمَّرُ بِنِ جُنْدٍ وَتُنْتَهَى وَازِجَارُ شَمْسٍ تَرْتَدُّ كَمَا هَبَّ بُو حَنِيفَةَ وَارْتَبَاعُ عَمْرٍ
 مَرُودٌ أَمَّا أَصْحَابُ قِيَّاسَاتِ الْإِشْيَانِ أَيْدِيَهُمْ هَبَّ أَمَّا شَافِعِي هَبَّ يَرَاكُمُ يَوْمِي حَمَلَةُ تَقْلِيدِ أَصْحَابِ دَرْجَتِهِ
 شَانِ ضَرُورَتُهُمْ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 وَنَحْوِ أَمَّا شَافِعِي بِبَابِ هَبَّ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 أَيْمَنِ هَبَّ نَحْوِ حَقِّقٍ بُو قِيَّاسٍ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 وَاجْتِهَادُ وَوَحْيٍ صَنِ لَمْ يَنْدُ تَابَعَهُ ضَرُورَتُهُمْ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 شَافِعِي قِيَّاسٍ بِرَيْدٍ أَمَّا أَصْحَابُ قِيَّاسَاتِ الْإِشْيَانِ أَيْدِيَهُمْ هَبَّ أَمَّا شَافِعِي هَبَّ يَرَاكُمُ يَوْمِي
 نَظَرُ بَايَدُ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ
 عَمَلُ قِيَّاسٍ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 خُودُ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 تَقْلِيدُ مَجْتَهِدٍ دِكْرُ رَسَدِ أَنْهَى كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 أَجْهَادُ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ
 بَابِ مَطَالِبِ مَقَاصِدِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 لَا طَائِلَ جَمْعٍ زَيْدٍ خَزِينٍ شَمِيعَةٍ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ
 تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ وَوَحْيٍ تَرْوِكٍ غَيْرِ مَعْمُولٍ بِهَبَّ
 بِعَظْمِ الْعَمَلِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ كَقِسْمَةِ

کما لا یخفی علی مہرۃ ہذا الفہم آنکہ خدیفہ از طرف خویش نام بعضی از فقہاء تصریح کرده و اقرار بر خباب
 ابن سیدہ یا یحییٰ بن زکریا کہ شد لایہ در فن فقہ مثل ہدایت روح آن جایکہ جہنم در امر اختلاف کنند
 کہ متعلق بکجاست کہ بگویند کہ قول ابو یوسف رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضایا و دلیل بجز کالیقیا
 الی غیر ذلک آنحضرت از جملہ محال است کہ تکفیر و تکذیب بہ کرد و اصحاب آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم بروایا
 معقبہ اہل سنت کہ دلالت قطع بر دعائی حیدر شدہ باشد تا کہ بتیغ خلاف و تکذیب و تکفیر صحیح است
 امجدی علیہم السلام شایع شیطانی طلاق کہ درین دیکہ اعتراف بالنبی مقدس از اعظام
 امامیہ نقل خواہم کرد زیرا کہ بدلائل یقینہ روایات معتدہ متحققین شیعہ برہنہ خویش کا مستفہ اشار
 اللہ تعالیٰ ثابت کہ آنہا در سبیل توحید کہ محل الاصول اسلام انواع افراط بر امامہ مدعی میگردد
 و میگفتند کہ ما را حضرت معصومین یقین کردہ اند کہ ہم خدا را بقدر نفی شریعت اعتقاد کنیم و عاقلان
 پر و سفل را خالی عقد شویم کہ کلمہ تخرج من افواہکم ان یقولون لا کفر
 با جملہ اگر قلب لاف بعد ازین تصریحات کہ در بارہ ابو حنیفہ گذشت ہم متخلف باشند و گمان کنند کہ معطوف
 ابو حنیفہ بر حکما انصوص صحیحہ واقع است او در مقابلہ نفس سیکندہ بر مسکات فی البسۃ امامیہ بلکہ بر اساس
 برادر بزرگ مولفین غلیان باطل خواہم کرد و فاشترقا از معک ہمراہ الشیطان ہمراہ غلطہ
 را بچہ آنکہ چون مولف در کتب بعضی از شافعیہ یا متعصبین امامیہ تصنیف نہایت حفیظہ بعضی از مطاعن او
 یقین داشتہ کہ اینہما واقعی نفس الامر است مقلدین ہرگز برود آن قدرتی ندارند و حالانکہ بغایت
 زمرہ حقیقہ تدارک اجبی بعمل آورده توہمات شافعیہ و مطاعن امامیہ بیخ و بنیاد برکنندہ اند فقط جمع کتب
 آن در زوال این مرض و دای شافی و علاج وافی است ہر گاہ خود حضرت امام شافعی یا عارف اکابر شافعیہ بطحا
 علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی الشہیدی و توفیق النورانی و الحجج الوارۃ الذیہ شیعہ الامور
 ابو حنیفہ باشد و گوید اناس کلہم عیال بی حنیفہ یعنی جملہ فقہاء محکوم وزیر است ہند و بر سید
 اوصاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات در مسکات نظم است کہ از ان جملہ این است

لقد زاد المبدأ ومن عليه	امام السليمان ابو حنيفة	بابات واستناد وفقه
كباب الزبور على الحنفية	امام اصرار في الاسلام	امام السليمان ابو حنيفة
ومما المشترق انما نظير	ولا بالمعز بن ولا بكوفه	ورفع يد في قوت انزو قبر ترك

و بعد محض ای خطا و دست از ان بردار و بر طبق نقل محقق ملوی در کتاب سبطه و در شان محمد بن
حسن بیانی فرماید که اگر اهل کتاب زیهود و نصهار تصانیف امام محمد را بنسبت بی اختیار ایا انرا در امام
شتر کتاب تصنیف کرده که هر یکی از ان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است و امام احمد اکثر مسائل
دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در ان کتب نظر میکرد و از ان استفاد می نمود و انتهی محمد شافعی و زبیدی
در فائوس محیط ابو حنیفه را امام الفقهار نویسد کلام و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابو بکر بنی قسّم کند و گوید که نسبت کتابی شتم بر امام ابو حنیفه و کثیر او بمن اقرأ محض کتابی که کور
باشم بنید از جناحی شیخ عبد الوهاب شعرانی و فصل اول از کتاب البیواقیت و اجوام فرموده گذارک
دسوا علی شیخ که سلام محمد بن عبد الله بن الهیثم در آبادی صاحب القاموس کتابی که در رویه علی که امام
ابن حنیفه و کثیره و د فقه السیاسة کبر الحیاط الیمینی فاسل یوم الشیخ محمد بن عبد الله علی ذلك
فکتب لیه الشیخ محمد بن عبد الله بن الهیثم ان کان بلغاک هذا الکتاب فاحرقه وانه اقل علی من
الاعداء وانا من اعظم المعقدين فی الامام ابن حنیفه و ذکر کتابی که در مجلد است
و حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح و ارباب العلوم که بالاتفاق بلا شبهه از تصانیف است بخلاف
منقول که عند التحقيق از محمود غزالی منقول است و خود امام غزالی جناح بر اهل سقراط پوشید و نیز از ان
انکار می نماید و مناقب و زاید الوصف که کند و هم ابن حجر مکی و صفی ثانی بود نش کما فی رساله علی التماس
بنابر تصریح اکابر و خیرات سنان مناقب ابی حنیفه النعمان و اودج و منقبش بدر حال است که چنین شخص
پیغمبر علی علیه السلام امر بقتل النفس و فرماید و علی خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدیمی
اصولین مثل صاحب کشف کفر و مذهب که خواصه علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است

که تاخرین و کرمه اند بخط شصت یافته هرگز استبار الشاهد قد برقی عبادته حيث قال بكل
للقول من اصح انما ارا خبر الواحد مقدم على القياس لم ينقل المقصود الا ترى انهم علموا بخبر
ابن هريزة في اصحابهم اكل وشرب تاسيا وانك انما الف القياس حتى قال بن حنيفة
لو ان رواية اقلت بالقياس ونقل عن ابن بوسمة في بعض ما رواه انه اخذ بحديث المصنف
وانت الحجازي المشدري وقد ثبت عن ابن حنيفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسول الله
الراسخ العتيق ولم ينقل عن احد من السلف شراط الفقه في الراوي فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حد في المصنف والعريضة واشباههما فقال انما ترك اصحابنا
العمل بهما في القيتين الكتاب والسنة المشهورين لا في الفقه الراوي فان حديث
المصنف في الفقه ظاهر الكتاب والسنة كما بينا وحديث العريضة محال في السنة المشهورة
وهي قوله صلى الله عليه وسلم والتميز بالتميز مثل كليل على راسه سنان ابا هريرة
لم يكن فيهما ولم يقدّم شيئا من سبابك لوجهه وقد كان يفتي في ذلك ان
الصحابة وما كان يفتي في ذلك الثمان الا فقيه مجتهد ونحو ذلك مما يشهد كلامهم
او صاف خبره امامهم عظم نظير حرم الناس رآه ما كورين تمام سجدة وان توجبتم كلام طويل بخلاف ذلك
مهلته به وتقدیر مساعد كرو كتابي جدا كانه ودين بالتأليف كنم باور ذبل بجاني زباحت خفتين
موافق حيث الدفاحي شوسري شهر خواهي كه شود خصم تو عاجز زغن می بند بجا قول ببران كن
خصم زغن تو چون نكرد و نكردم اور البخنها می خودش لم نك كن بدلائل الزامیه هم شون سازكم
او باعتراف عماد و كابد ثین شیشل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی رتذكره و غیر او و غیر آن برعم انجبه
فاصل من اجبار و جواب ايضا مؤلف در ساله حیدر تظلم گفت انداز تكانده امه ان بيت بوده و اجازت اجتهاد
از حضور فایض النور ابن بزگان حاصل نموده و در محبت ابن بزگندگان بارگاه احدیت نقد جان شیرین با
و سعادت جوادانی یافته در سبناط مسائل فروعی لایل کتاب سنت و آثار سلف صاحبین نصب

العین ششده و هر گاه آن سیر که حضرت مولف لیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقام
 کرده صلاحیت استقامت دارد بلکه فی نفسه متناقض و متضاد است از آثار قیامت اما امر اول پس از آنکه این
 دلیل در مقامات دیگر تمسح میشود چه تلمذ و تعارف است و دیگر عوارض التبعه مثل زمانه بزرگوار است که تصدق
 بقدم و غیر سبق بعد از آن خواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی و طالق قرنیست
 حضور کباب بخیر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از آنکه طهر حاصل کرده پسند که چنانچه دارم خود را از کلام
 قبلیه پیشانی بار بسیار از لائل حقیقت بن اسلام و ابطال رسوم جاہلیت و مبتدعات اسلام و سبک
 بیان کشیدن تا آنکه مخاطب شناسد و فراموش کند و در کمال حقیقت افتاد اینهمه را در دست آن شخص
 تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه علامه و دانش بر مکتوب لایزالش تفصیل این نیست چه ابو حنیفه
 روایت طبع الاسرار مجرب و ملاقات آن مجامع ای تحمل غولش بفرار شد و بناگاه از رهبری شوق بخت ایام
 فایز گردید هر گاه مخرج خویش و تخریب آن عالم تمام در یافته باشد شوق و التبعه یکی بجزر او از ره بهشتیار
 رسید ساعت فساد زاید خواهد بود و نه زایل **قد عرفت ان الفاضل الکدیمی** و در **الروایه** لکن
 نقصان آن الحروف کفر بعضی که بعضی اما امر ثانی پس از آنکه تفصیل میخواهد و کن علی بیاضی و حتی
 الرساله المرفوعه لکن مجلس آنکه مولف بعد از بحث فرموده که در کتاب او شایسته است که ابو حنیفه باقی میشود
 تکلیف این باشد از ابیات سنیان فقط برای الزام و یکیتشان و در عاقله این کلام و لایست
 این ابیات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و یکیت ما از کتب غیر معتبره و این قسم روایات از عیال خبیثان
 است چنانچه از صور هم میرسد آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع همه عالم که حکایت تلمذ از
 معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر آنست که تلمذ حاصل ندارد و عیال را نشاند و قضا
 فساد قطعی از روایت سنیان است و افادات ملا باقر مجلسی علیه السلام در جلد اول از رجال الاو
 که ابو حنیفه بخت نام صادق گذارش کرده که در وفه قومی هستند که گمان میکنند که او مرده ایشان که از
 ایشان بپراشیده فرموده عاقل و کلام او را بگفت که اخبار ایشان را با عیال می پذیرد و در جواب

جنیل می نمایند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کنی که مکتوبی نزدشان باید فرستاد و آنهارا در آن
 مکتوب این عقاید بنویس باید نمود فرمود که هر گراطاعت منبکند انتهی موضع الحاحه امر که برای دستبصال
 الاصول متشعین نگاراید و از اوجان فیض ال انشا روح تمام یافت و آن نیکه هرگاه امام صادق و بر وی
 اعظم که با عترت مولف جمع بنی آدم بود و راه صدق یابد و در باره قیاس ل نیز نش فرماید محال است که
 خصی نام از تبرا علی صاحب سر و نام خواص عوام ال کوفه را که بسیار از اکابر امامیه شوسه و در مجلس
 ترشع انھا از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود بنالند مشعر از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش بودند حضرت بهمان که بلاء محمول بر خلاف فضل الام باشد لا والله ثم لا والله و بحمد الله که برای
 تلمذ ابو حنیفه بسیار از شواهد و در حق فقیر موجود است که هنوز نگفتگوی علمای معین نیاده بر حرفی از ان کتاب
 که مزید تعارف را مقتضی و ناده و عرفا تلمذ را هم اقتضای صریح میکنند علام مینمایم که ابو حنیفه مصیب
 امام صادق بود و نسبت فرزند ی با و داشت از رساله انوار بدیدر کالهنهار اذ تجلی روشن است که
 آن مولانا محمد یوسف وقت تالیف این مقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می و داد که کدام یک از این دو
 جناب ربیب بگری و کدام یک متکلم بود و حضرت محمد بن علی الرازی الهو کردی خازن مشقین
 که خیر از ارباب تحقیق و تنقید و امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکریم کس الملک
 الیوم می نواز و بسیار از کتب معتده در علم کلام مثل تحقیق شین شرح نهج المسترشدين و جامع
 الاصول فی شرح الفضول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و شباع خوشنویسان
 یا و کار گذشت و در رد رساله انوار بدیدر به مقتضای کمال انوار شرح چه علام صحبت که برسان نیست
 تلمذ ابو حنیفه و ربیب ان و از جمله اخبار استقصیه مشهوره الحاشیه و مولانا محمد یوسف علیه السلام
 در تردد و مرقوم شیخی کمال تحسین بنده است و چنانچه عبارتش لایحظ شود و العجائب انھو اهل
 الصلوات استنبه علیهم السلام لا یشتیبه علی الاعلی و هو عین الفرج و لما اخذ حنیفه
 مع انشاده الصلوات و یصلح بالجملة چون ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التبر استعدا

خواهد بود چه جای آنکه بر شستهار تلمذ او نیز از خضره کور نص صریح واقع شود و از شصت امام صادق
 باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان از
 اساتید او بشمار آورند بر جای خویش است نه محل افتخار و تحجاج مخالف کینه کشی از آنجا که صاحب کتاب
 کاشف تبرجیه جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب محمد ثنی ذکر نموده و تصریح باین تلمذ نموده
 لیکن محشیان اشاراتی باین امر نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
 بر عدم است هم مستلزم تنزل امام است چه اگر آنجا بشیعه بودی البته ابتداء تصریح تنزل ابو حنیفه نموده
 سیما و قلیکه ابو حنیفه استیصال مذکور میسر و خواست کند کما عرفت آنجا چون روایات اکابر امامیه
 با وصف صرف هم ایشان درین دوام و عی غیر از انکار قیاس جزیری موهبی نیست چنانچه بطریق مستقیم روایات
 کلینی در کافی بطریق مستنوع در روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش تکرار تمام و تطویل الی الکلام
 و هم از محمد بن حسن قطان نیز از حسین بن احمد در روایت شیخ در اما الی از حسین بن عبد الله خضاری
 از ابن شبرمه مرفوعه در روایات ابو منصور احمد بن علی بن بطلاب طبرک در کتاب جنایات محمد بن حنفیه
 منی مانند بن شبرمه جعفر بن محمد حجیت قیاس علی بن حسین خواهد بود باقی اندک اگر تلمذ می بود ترک قیاس
 میکرد و از شیخ امام نجاشی می یافت جویش در مسلک آخر مفصل سامع خراسان خواهد شد کما اثر الیه
 سابقا باجماع متشیعین زمان طاقی ندارند که حریفی در باره ابو حنیفه بزرگان زند و قتل بن امام مالک
 شافعی احمد را چه مجال است که تضعیف مذکور باین عظمی دارند و با مرعات ادب بشیوه ائمه ایشان بوده کما
 مرت الیه الاشارة طعن بر ابو حنیفه نایب احمد بن حنبل که لفظ او هر حدیث میرود و در فیه حدیث شریف
 باجماعی پس فیج و تزلزل پس عظیم دارد اکثر روایات مذکور موافق تصریح محقق دلبوی مطابق قیاس امامی است
 چنانچه کتب معتبره نیز بزرگان گواه است غالباً ازین بگذر است که در کتب فقهیه خلاف اولیاء آمده
 می شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنیفه خالی از عار است اعتنا نیست و نیز واضح تر گشت
 که ندارند به امام عظم بر کتاب سنت مریه سالت اب مجتهدات اصحاب علی معمول تلمذ او

بنا بر تسلیه یاکمین که در زبان عباسیه بودند علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شدند آن بود که همماکن افضل یا
 بحال منطبق می نمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان انصبت به خلاق فضل الله یوتیه من تشک
 والله ذو الفضل العظیم اگر حضرت امامیه یکسکه بعضی از وجه ظنی از عصمت ایشان فی الجمله
 برین منصب عظیم حسد بود و بشبهه بازی و سرکاری منقبت را بمنقصت تبدیل گردانند بمقام همتی و محمل
 استعجاب نباشد ملاحظه خاصه آنکه مولف رساله مذکور مجتهدین را هر دو یکی دانسته و خیال نموده
 که در کتب معتدله حنفیه که اسامی بعضی از آن بزرگان قلم رفت هر دو مذکور را جدا جدا افروشته اند از تتبع کتب
 و تصحیح مقالات جهان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث و صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو بزرگوار
 کتب مقدم داشته اند بر سنده اتباع مجتهدین از ضرب من تقلید جاری میشود و الا از آنکه راجع به چیزی درین باب
 منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا زوایای خفا و اصول الهیه است
 پس اگر شخصی بعد تا الفیاض کتب پایه جهاد و سیر و تفسیر صحیح از تقیم نزد او ضابطه اعتبار میشد و در اینجا جمیع
 و تعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضروری نبود که برقرار داد و تخمین در باب حد و روایت میرفت و مخالفت
 ایشان را به چگونگی مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله اشیر بوده اند و تصحیح حدیث بغایت قصور
 کوشیده باشند سیاح محمد بن اسماعیل بخار که او درین مور گوی سبق از اقران مثال بوده لیکن از جهات
 مجتهدین با است گریه اندازی که در باره چندین از زوایای بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
 جواب آن و جوی نقل میکنند که بعضی از آن مخالفی از غرابت نیست از اصطلاحه صحاح سته دریافت میشود
 که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود جهاد می نمودند و نمایند مجتهدات خود را درین
 کتب غایب از نظر داشته اند و مجدداً که از غایت انصاف مؤلفین صحیحین رضی الله عنهم قلمی تصحیح کردند که احادیث صحیح
 در جمیع تالیفات و محصو بناید نیست بلکه احادیث صحیح را گریستار که قصد ایراد آن نموده ایم و ازین مقام
 خوش فہمی بعضی از اکابر مولف بر تریحان میرسد که این قسم مطالب دلیل بر عدم صحیح صحیح جاری مسلم
 گردانیده حیث قال نووی که از محدثان ارباب صحاح اهل حدیث و شارح صحیح مسلم و ترمذی و غیره مسلم

می نویسد آن اخباری و مسلماً که ملازم است به اعتباری که هر کس که نقل کند از حدیث
 یا نهما که مستند و عام و آنها قصد جمع محل من التصحیح که باقی مصنف جمع محل من
 مسألک که آنکه بجهت جمع مسائل در آنست و ازین عبارت تصریح بعدم صحیح است و هیچ احدی
 بخاری و لم صحیح است که بلفظ بر فرض تقدیر اگر ابو صفیر و صحابش بعد از جمع کتب نهما نشان هم میرسند
 و جهاد و دیگر و نیز زیاد برین نیست که ائمه الشیوخ نسبت باخبر علی بن ابراهیم اند که همیشه آنکه در هر مقام
 فتوی جدید صحیح بخاری میدادند و از حدیث و در هیچ مقامی چهار سترابی نمی کردند و چنانکه است که نظر باد که
 و اصول حکم در مقام باب سار حدیث مسلم و از ایشان فوق می شد و همچنین احادیث بود او و در نسائی برین
 هر دو تفوق میداشت و خود محدثین مثل محقق و کلبی و صحیح باین امور میفرمایند که این تفاوت ترتیب مذکور
 شد نظر بر جهت اصل صحیح است و اعتبار اکثر و اغلب و لا گاهی عارض میگردد و مرفوق و مرجع را چیزی
 که فایده و راجع میگردد اند و از احتیاط دیگر پس اگر مثلاً حدیثی باشد بطریق دیگر یا به جهت تواتر باشد
 و موافق بود و از ائمه دیگر از نظر نهی و تطبیق صحیح است لا بد فتوی نخواهد از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
 و حدیث از تفوق علیه بلکه جمیع قسام مفضوله نسبت با عالی خصوصاً اگر از آن ترجمه است که آن را اصحاب
 گفته اند آنحضرت عند العظام بمرتبه عیان رسیده که در اند فاع اتصال مذکور از حنفیه حیرتی که در این
 می شد چنین مخطوطه متنی بود و حالیکه با وصف تقلید و کاسه لیس حنفیه کاسه الشیخ الشارح الشارح
 اهل حق طعن میکند بر اصل و جهت یکدور سانه آن بفرار غ خاطر شسته بود و بر کند بیان فرماید که چنین
 امامیه با آنکه گویند که اصحاب الکتاب فی ابو جعفر کلینی است و بعد از جمع آن بعد از شهرت و کثرت مذکور
 چرا با حدیث مرویه آن مخالفت نمیکند بلکه نصف کلینی را تقریباً ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
 می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد رجحان و ثقیب بودند بنیابت قلیل اند و در رجحان ثقیب نشان یقینی
 نیست بلکه ظنی و علاوه کمتر حدیثی است که خطا روی آن این مردم باشد و باخبر فیضال این حال
 از حاشیه مجتهد که بلائی که بعضی از کتب اصول نوشته است و میسر و این و وقوع روایات

اصولی از سبایل شیخ مفید و سید رضی در رد شیخ صدوق و مانند او هم میرسد و انشا الله تعالی
درین محاله نافع سمع و صبح خواهد یافت که عمایه اصحاب الهیه بخندند که کما هو کلامه انقضت
انذار النبوة و انذار من العلم و نشان آنجا دارد است کافی اساس الاصول سلاله خلاصه آنجا که
افقه و علم باشند بلایز نبی الیه می ملعون مطرود بود و مانند فاطمات که بصری هم به حیرت که مؤلف ساله چگونه
نفسی این کمال خواهد جست که خود کرده و زانی نیست باین همه عیوب که بی تحقیق و متعصب زبان اعتراض بر حقیقه
کشاون چنانی از شامهر گزینم خدایی بپسندیده بدینی بچشمی عجز تر از خوشی بسته گذار شمس است که
خدا هم مؤلف و مؤلفی که خفیه صدر ظلم و کذب جناب ریحانی جایز میداند مصدق غفلت گشته اند بلکه تصریح
حق و تنصیف ضلالتی صوری صوارم که کلام خصم را تا تمام می دلیل اقل کردن دلیل خاسته ناقص میباشد براه
خیانت نیست اگر کسی را مطالعه تصنیف امام محمد بن راز مثل نهاییه العقول میسر نشود باید که جواب صوارم و کفرانی
مقتضی تنصیف السیفه نامش گشته است جمع کند عبارتش بعد بقطر و تبدیل الفاظ خرسن قلبی میگردد که هر جا و قریب
بجیده خواهد با بعد از هر تنبیه و یغفر له و یغفر له و در تلاوت قرآن مجید صد بار این است
براسعده و مکرر کرده باشد قل من یمیکل من الله شیئا ان اراد ان یهک الکالمسیح بن مریم
و امته و من فی الارض جمیعاً و در او جمیع صفه کامله چند رخاوند باشد که امام سجاد و راعیه خود
یفریاده که الله تعالی و عذبت اهل السما و الارض و عذبت عذبتهم و انت غیر ظالم
لهم بر بعد از شهادت ثقلین بر حجت این عقیده دیگر زبان طعن از کردن انکار صریح از ثقلین کردن است که
اچو مدعا صاحب حق است این باب اثبات انکار این قدر از ثقلین به اختیار از زبانش ثابت شد و عقل است که
نسبت حق سبحانه تعالی مخلوقات خود نسبت غایتیست و الکیست و سجا به الکیست مطلقه است این قیاس بر یک
ناقص نوع انسان یا صنعت تا تمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات نسبت با توکما مرتبه توکر از حد شکار
و مردوران فرار عان نباید فهمید که درین صورتها توحید ملامت میداند شد و در صورت غایتیست و الکیست
شهرج جانی گفت شنید نیست از بسکه عقل محبت امثال و توکر این نسبت اند و علاقه با مذکوره را

گشت که روایت مقتدایان امامیه حضرت ابی‌علیه السلام بر السنه معصومین صدد و ظلم و کذب از ذات
 باریجا جایز می‌نشدند بلکه بعد از این شیاع تمام خواهی داشت که ابیای با و الحرم نیز از جمله اوصیای و منکر
 امامت ائمه الهیت و دشمن ایشان بودند و از طیب و لاد و بصره نداشتند پس لازم آن بود که اولیا و یار و یوف
 شیخ سید محمد علیه السلام شهر زبان بریده بکنی شست صم بکم به از کسی نباشد زبالش اندر حکم کار می‌کنند
 و زبان بطاعن غیر واقیع اشاعره هم نمی‌کشادند و بعد که علای امامیه مثال این مقامات غیر از آنکه نشان
 گیرند و عند تحقیق از مذہب خود دست بکشند و امیدان سناطره راه فرار جویند جوابی نمی‌توانند داد و چنانچه
 بر متصفح نفوس فاضل جالسی و حرام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار اینجا بخواهست
 مقدار بعد از از رضا عنان بگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بخواه بصلح نگاشته اند و بحیث ضیق
 عطن از تئیم آن دست بر داشته تا سیایا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
 معصومین معلولات علیه السلام مجمین باینید صحیح مفید از عان نقول است که دوازده عیض برای یک سال از آمدن ایشان
 جدا جدا نازل ز جناب کبریا مانند قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب حکام مندرجه صحیفه
 مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را یقین و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
 می‌یاد انتهی قدر الضروره بلفظ پس معلوم شد که ائمه مدعی باشتغال حکام همان صحف مطهره که هر یکی
 از آن بر ابر فرو می‌زین کرام برده مانند قرآن مسبین جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمد و او را
 مستناقضه و لواهی تحالف در آن مندرج بود ما موز بوده اند و با اتباع احکام قرآن شریف و احادیث
 عرضی متعلق نبود و هر کس که بجا را لا اله الا الله فاضل مجلسی مانند آن را از کتب مسمیه حضرت امامیه ششم و هفتم
 دیده باشد بطعم و یقین میدانند که در باره امام باقر صادق علیه السلام امر باظهار راه و حق شرف و نفاذ
 یافته چنانچه الفاظیک در خاتم غاس بر جناب امام باقر فرین و سهل بود و لالت برانج اردو می
 هذم حدیث الناس و اقربهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق ابناءک الصالحین و لا
 تخافن احدکم الا الله فان الله لا یسبیل لا یسبیل لا یسبیل اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

زینب تمام نقش ختام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حَدَّثَ النَّاسَ وَفَتَاهُمْ وَلَا تَكُنْ
 أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ وَأَنْشُرْ عَنْهُمْ أَهْلَ بَيْتِكَ وَصَدْرُ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَأَنَّكَ فِي حَرْبٍ وَلَكُمَا
 لَأَنْتَ هِيَ مِنْ عِبَارَتِ صَاحِبِ دَهْشَتِ آنکه حضرت ملک عظام این هر دو امام را از تقیه باز داشتند و هر یک
 را بجز و نسبتا نشان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم او ان حکومت عباسی
 معنی ما را بدین علم روشن تحریر آن تمام بر جای ماند و علم نموده اند که فتاوی جعفریه نسبت به فتاوی سایر امام
 های زیادتر محمول بقیه است حمل برآمد و شاید که شمس الجعد شمس جعفری باشد اگر خدا خواهد و در
 هر طریق گرامی به باضمیمه چیست و خصوص نسبت به شیخ بجای امام صادق علیه دیگر کوشش خود
 و از عجاایب و غرایب هر دو تاویل بعضی از شارحین در الفاظ بعضی از روایات بخندیده است که
 در کتاب حجت از کافی در باب جادو مستون مروایت آن نیست که آنست که خرز و اما آن جمله حالیه واقع
 شده فلا بد علی المقصود زیرا که نه در این عزیزان برین آیه که نقلش از کتب معتبره شیعه کرده ام هرگز
 این خیال حاصل نمی تواند شد اطلاق نموده اند از این مقدمه اندسته که الْحَيِّثُ لَيْسَ لِقَبْضَةٍ كَيْفًا قَالِ
 الْمَوْلَى رَأَوْا نَجْدَ دُرَّ كَانِي بَابِ كُورِ رَوَايَتِ مُعَاوِذِ بْنِ جَبَلٍ عَنْ حَضْرَتِ إِمَامٍ بَاقِرٍ مَرُوسٍ قَالِ الْحَيُّ فِي الْأَمْرِ
 وَالْحَيُّ فِي الْخَلْقِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَصُّ طَعْمِي مَدْعَاةً وَقَالِطُ الْجَنَانِ حَيَّا عَلَاوَهُ بِرَأْعَقَادِ مِنْ مَرْدُومٍ
 مَعْنَى يَدِ كَرَامَةِ هَالِ مِنْ عَمَلِ طَرِيقِ تَقِيَّةٍ مِي سِرِّ نَدْوِ عِيَاذِ بَالِدِ خَلْقِ خُذَارِ از راه می نبرد خبا پنجه از حاشیه
 مجتهد کولانی که قبل ازین عبارات صدر را شارب این فتنه می توان فهمید که در حدیثی که پیش ازین
 عَدَاكَ لَا تُهَيِّنَا كَيْفَ نَصْلُ نَجْدِ بَيْتِ نَوَسْتِ بَكْرِيَانِ هُوَ إِمَامٌ بَاطِلٌ حَقٌّ مَوْجُودٌ بَدَا كُنُونَ بِعِيَالِ الْفَضْلِ
 اَدْنَى مَخْشَى خِرْوَكُو اَرَا كَرْدَهُ هُوَ دُرَّ مَعَانِ حَظِّ فَرَايِدِ كَا مَدْعَاةً بَيْنَ بَرِيكَانِ بَرَقِيَّةٍ وَخَوْفِ حَلِّ كَرْدَنِ
 اِيْشَانِ اَزْدِ اَحَاانِ خَلْفَا جَوْدِ عَرَايَانِ مِنْ فَرُوشَنِ حَالِ نَمُودَنِ خَمِ اَنْجَارِ تَقْدِيرِ بَسْتِ عِيَالِ اَبَا
 عَظْمِ طَوِي هُوَ يَدَامِي كَرْدَهُ بَرَصْرُ دَرْ شَبْتِ بَاشَدِ كَا شَرِ بَقَضَائِ عَمَلِ دَوَانْدِ لَيْسَ فَقَطِ اَحَدِ شَيْئِ اِنْ كَا
 وَحَضْرَتِ سَيِّدِ كِرَامِ صَدَقَ قَالِ شَعْرُ دَاوَنْدَاوَدِ دَرْ سِتِ يَزِيدِ وَاللَّهِ كَيْ نَامِي

لا اله الا الله سئل عن در اصول عقاید و همچنین در سبایل فروغیه نصیب العین میشنند و هرگز بتأویل
 و تفسیر و تخریج و تازی گاو تازی متوجه نیستند هرگاه عموماً بخلاف حدیث صحیح که عمل کردن عین این تعارف
 علی بن رضاف حکم الهی است پس لا محاله سبب مخالفت آن طاهرین علی الاطلاق خصوصاً ما موردین باظهار ما
 اتحق اجمال خود را باطل خوانند و در فحاشیه و التیضیه اگر کلام حق را نام بر اجمال فعل حل فرمایند
 بنام خدا اینک گوید این کتاب مختصر است بصارنام دار حسیب که در ملاحظه کرده شود از جمله
 احادیث موردین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمْرِو بْنِ مُنْصَرِّفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ الْوُضُوءَ كُلَّهُ لَا يَجْلِسُ فِيهِ إِلَّا بِحُجَّتِهِ الْمَاءُ يَتَوَضَّأُ قَالَ خَيْرٌ لَكَ
 یعنی عماره که در روضه صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر بر دو بار نه شسته باز بخوابد
 پس بر دو بار او را عجز طرد او فرمود که کفایت میکند امام عظیم طوسی از این است بقیه حل فرموده برخلاف آن
 حکم نموده و از انجمل روایت ابو بصیر از آن امام عالی مقام است قَالَ لَوْ نَسِيتَ فَعَسَلْتَ خَيْرٌ لَكَ
 قَبْلَ وَحُجَّتِكَ فَاعْدُ غَسَلَ وَحُجَّتَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَإِنْ نَسِيتَ دَبْرَكَ
 الْأَيْسَرَ فَإِنَّكَ عَلَى الْأَيْمَنِ ثُمَّ اغْسِلْ الْأَيْسَرَ وَانْسِيتَ مَسْحَ رَأْسِكَ حَتَّى تَغْسِلَ رَأْسَكَ
 فَاَمْسَحْ رَأْسَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ بِحُجَّتِكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ بِحُجَّتِكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ بِحُجَّتِكَ
 و ستها خود را اول بشوی پس از عبادت اعاده کن از دستها را بشوی و اگر بسیار بار بپوشیده باشی
 نیز حکم اعاده است اگر غسل جلدین را بر سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام عظیم علیه السلام
 در تمام طرفه سحر کاری بجا برده که در قریب طویل بیان آن بجز قصودی گراید چنانچه بناظرین بخند
 الاحکام متجسسه مانند و مجمل است که در ضرائح عظیم را غیر از عدد و قریب جاری توان کرد و التاقل و کتب
 الاشارة والتاقل للشيخ الفقيه العلامة و از انجمل روایت سماع بن مهزبان عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْيُسْنَاءُ إِلَى ذَاتِ ثَوْبَاتٍ فَاَمْسَحْ فَرَسَكَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَوَضِعَ
 يَدَهُ عَلَى الْكَفِّ فَضَرَبَ الْكَفَّ عَلَى الْبَاطِنِ قَدْرَ مَرَّةٍ ثُمَّ مَسَحَ إِلَى الْكَفِّ يَمِينِهِ يَمِينِهِ

سماع بن مهران امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پاراسح کن چنانچه من میگویم و امام عظیم درین مقام نیز دست
 بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف می کند و مصیبتا هرگاه حال مورین باطنها حق چنین باشد که در تخیل و
 کمره کردن شیعه شش و عشرید هیچ دقیقه نامحرمی نگذارند و طهر شریعت را ببلبل قلب سازند و ارشاد نمایند که در
 گروه شیعه اختلاف انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان بجا خویش مروی باشد که هر که باعث اختلاف شود
 و مضل است کما سیجی تفضیل الشارح از رجال مورین بخلاف نفس الامر بر جمیع حضرات شیعیان یاس
 نمایند که چه خواهد بود و از آنجمله روایت حسین بن عبدالمست قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن الرجل يفتتح رأسه من خلفه وعليه عمامة ياصبعه أي يحز به ذلك فقال نعم
 یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او میک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
 او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست در بخندن و بل با هم اعظم آنکه محال
 که مسح دست خود را از قفا زیر عمامه بر او انجام بدهد و مسح نماید چنانچه مذکور است غالباً این دلیل
 ما خود از افاد شایع می باشد که از وی پرسیدند که بنی تو کجاست بحرکت عیفت دست خود را از پشت گردانند
 بر بطنی بخواد گفت که نیست تاویل و تویم همان تقیه است که این کرد و بار غبار کند با فر آنجه است و نشان از آنکه
 حدیث حسن بن ساره است قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن أصدقاؤنا يتوضون في ثوبين
 الغنم أصلي فيه قبل أن يغسلوه قال لا بأس إن التوبك يسكرو قال الشيخ بعد فقال هذا
 الأحاديث كلها على ضرب من التقية لا تفهموا فبقوله لا بأس كذا حديث من العاقبة نعم حسن
 بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من خمر آلوده شود بی شست و شو نماز فردان بگذارم فرمود هیچ مانع نیست
 زیرا که بار طهارت با شستن شستن می شود عجب ترا که شیخ طایفه که ویرا اصدق تقیه است خداند و تقیه
 و دیگر است مقصده فتوی نمیشوند آوده که نماز و جامه خمر آلوده است و او را و شستن این مورین باطنها حق
 که در باب طهارت خمر و دو یافته و نورانیده آن مجید بران یافته معاذ الله که در تقیه حل میفرماید و میگوید که آن
 موافق این است و امام عظیم احادیث مشعر طهارت را معطال میگردانند و میگویند کما اثر الم

انفا غائب یا افرای که بشار و انظر و الی هو و الیکم اراهم و کل و ادیهیمون و و کل
 بیه یکتیهون و کل ذلک نشأ من مخالفة سید الخاقان و ترک هم متابعة الشکلین
 کاش حضرت شیعیان این تمته را بر واه منسوب کردند و در این باب آن طبعین و طاهرین از لوث این آفت
 سیرا و سیره میدهند چنانچه برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر تصفح شرح کلینی و دیگر کتب دین
 و مذنبان مثل علل الشرائع مخفی نیست قیامت نیست که جمیع متاخرین برین قدم و باره تفتیه قانع
 نمی شوند بلکه امام عظم خود را در باب حمل احادیث بر تفتیه یا نیمه فراخ و صغلی از مقصرین بشمارند چنانچه در فوائده
 امین استر ابادی مضبوط و مرقوم است این چند حدیث که در باب طهارت بخاطر و شتم و درین مقام است
 مرقوم نسبت با حدیث امام صادق که امام عظم طوسی مقلدین از بر تفتیه و اقرار و تاویلات لا طائل من و نه
 بی شائبه ببالقه طره از دریا و ذره از صحرای ناپیدا کن است بجهت خوف اطالت بر بقصد اکتفا رفت
 تا اولیای فاضل ممدوح به حواله اجمال در کلام بنده نه درازند و بعین کور محیو نسبت از نیکو انحراف بریر
 یا رایی آن نیست که در اجمال عبارت آن مرجع شش عشریه گفتگو کنم و صرفی در باب قصود و عجز ملازمان از ایراد اوله
 بر و نحو مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری و زعم مکرر مایه لاد و بانی صاحب ارم که ملازمان نیز اورا مقتدا
 طائفه خویش میدانند سطر چند در مذمت اجمال بطریق اجمال میگویند حق نبش مسموع شود میفرماید که بانی
 و فیه و ایگان قلیل البضاعت و علم و کمال نیست که در کتب حدیث چون بر سر تحریر کلام خصم می آیند کلام اجماع
 و اطراف و جوانب آن بعمل ساخته و معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و امان باشد که مجال بقص
 ارباب کمال یابند و خود را در حساب تعد و مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بحال تحجیر و تعذیر افتاده
 نموده چنانچه بر تفتیه مخفی نیست و ایضا بسیار از علمای کرام و فضلاء علمای امامیه مثل فاضل محقق و قاضی
 احمد و بیلی مجاور قدس شریف مرقوم است که بر گزین سبایل و استغنائای مردم فتوی نهی نوشتند تا آنکه از
 ضیح حقه س علو کرم الله وجهه جوابی شنیدند و العبد علی موافق نهج الشیخ و لای القلیه و الاجتهاد و در
 آیات الاحکام و فاضل جالسی صوامر و غیره در غیر آن تصحیح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده اند که در این

بغیر صلی الله علیه وسلم بلکه سائر انبیاء و مرسلین تقیة را بخا شیست و الله مظهر الامر و سیر حیث
 قال و تقیة برایه الکریمه و ما یسینک الشیطان قال تقعد بعد الذکر مع القوم
 الظالمین قال فی قال الجبائی و فی هذه الاکله کله علی الجبال قول الامامیه فی جوار التقیة
 علی انبیاء و کلامه و ان النسیان لا یجوز علی انبیاء و انت تعلم انه لا یدل علی عدم جوار
 التقیة علی الانبیاء و انما مطلقه یجوز تقیة ها بعد عدم الخوف و الضرر و عدم الفساد
 مع انهم لا یجوزون التقیة علی انبیاء ثم نقل من هذا الکتاب دیکه عذر سوطی
 ان الامامیه انما یجوزون التقیة علی الامام بل فظهم و این عدم جوار تقیة برای جباب
 سید سلیمان رکتب بکرا از اسفار غمره بدلائل بر این فرمودی خود ثابت کرده اند و متبع خیر حق
 که تا دل و قبول تقیة بخداست که از جاری آن را عادت خیر الامام علیه الصلو و السلام باین همه
 تصریح کرده استی هم در این نموده باشند یعنی که حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله در باب ساری بدر و مناب
 سین که ابوکر صدیق در وقت قلب مانند ابراهیم خلیل است عمر فاروق شدت مانند نوح که کسب
 الشانیه کما اخر بمقتضای مثل شهو که تذکار آن خالی از سوء اولیست بهر از جد و جهل و بی ادبی
 و نیز حدیث بخدا که ابوکر بمنزله گوش است عمر بمنزله چشم و عثمان بجائی فل من است که راوی حضرت
 سلطان که را ششخ این بابو به قبی که تصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب البیاض فرو کمال البینه علی
 الاطلاق است کتاب عیون اخبار الرضا که باطهار مجلسی در بحار الانوار و شهرت اعتبار کلام ائمه
 آورده و در تصنیف تالیف همین است که به تقیة می پردازد و ضعف ضعیف و محمول بر تقیة باطهار
 سازد و الا بینه و بین الله حجت و اند بعد از تاویلات اجیده و کلمات یکدکث ان کمال ابواب تقیة
 می آرند و از کتب سیف صاحبین خویش هرگز غفل نشده خیر ظلم الجوی انصاف نیست و این مقدار هم
 بسو سلیمان بزرگان مدعی آمده که اگر انبیاء و مرسلین تقیة و کذب شعار خود می ساختند بقول مدعی
 کافی کلمتی از کتابهای شیعه مایدل علیه نقل نمی شود صحیح الا انور که را یاری اقامت شعاع

فان الله لا یهدی القوم الضالین

و ان الله لا یهدی القوم الضالین

دینی می بود و جهان مملو از نور و شریعت عز و صدق اصنامها ناکایت و مرقعها فی السموات می نمود
 سیما جناب سید البینین که معشوق با سواد و محرم و تمامی جن و بشر بود چه از آنها که از دست کفر و فحشه شیده
 و چه تعالی لام که از دست آن خانه شیده با مخصوص وقت ظهور بطولت سلام و ملکیت کفار لیام که افاضی و ادانی
 قریش حلقه اطاعت فرمان بردار و در گوش غاشیه تنهال جان شارب و دشمنانند و حضرت
 حق تبارک و تعالی فرمود که **يَا حُكُّوْنِ فِي دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا بِحُجَّتِمْ** و باره ادانی شکر این عظمی
 امر نمود که **فَسْتَجِبْ دَعْوَتَكَ وَاسْتَغْفِرْ لَكَ** کان تو با او این عازم تحمل بحران بول تقیید این معنی امام
 حسین جل حدیث شیخین و ذی انوارین حاصل و است کوشش این قصه گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
 که در فاطمه الزهرا کجایشان اندارد و نیز در مجلس عتای جهان بنهار برقیه و افرام حمل نمیتواند شد معین
 انصاف و فرید و لای این بیت اصل اصول خویش بکلف و در کار تصنع بشمار می یزند و حقیقه پرده بهار
 عجمیه و اکابر خود و اولی البصار و الالبصار می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که این حضرت
 مؤلف در حاشیه منبره عرض نموده است و افعال در از دست و کوه اندیشی بنیامید و از فارسی بسبب
 انتقال نموده می فرماید **لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ لَّانَّهُ لَا يَسْتَكْبِرُ إِلَّا شَاعِرَةً وَ أَحْلَاهُ بَوْمٌ** این را در کتب
بِأَمْرِ عَلَى الْأَمَامَةِ لَا أَنْ أَحَدًا وَلَا كَحَادِثٍ الْمَرْبُوكَةِ مِنْ طَرَفِ الْأَمَامَةِ لِلتَّشْيِيقِ وَ
لَا يَسْتَبِيلُ لَكُمْ إِلَهُكُمْ استظهار بلفظ یعنی ال سنت مجال آن ندارند که بالز شیعه و آیات این در سنن
 زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنن اهل اصول ماموست است علیش خوف و تقصیر است و اهل سنت
 را این را میسر نیست هرگز اتساری از طایفه نفس الامری ندارد چه بر افاضی و ادانی جمعا و افراد معان ظهور داد
 که اکابر عظامی غلط گفتند بلکه شیخین و امین بن بزرگان در بسیار از مقامات از عمل بر احادیث معتدله صحیح
 که بلا ریب شک محمول باظهار اجماعی بود و دست شسته اند و مصداق **فَمَا ذَا الْجَعْدِ الْحَقِّ** که اصدا که
 گردیده اگر ال حق آن احادیث را که ذکر و فقر و تبسرات ایشان موجود است و مقام معارضه
 بالمثل اولی و کتب فضائی و اولی و تسویل با وجود و ستش حقیقه تنگ و برای آنها عند العقل است

صد گویند عار و ننگ خواهد بود چه جائی آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل حق را موسس و موکد و بنیاد اهل خلاف را محرب است هم سرت موجود باشد و مآذکر نه و آنرا کان قطره بحر
 امواج البحار و ورقه قمر و لاق الاستیجار هداية للمؤمنين الذين يطمنون انهم ملاقا
 رتهم و انهم اليه راجعون علاوه سنان که در باب سنت و جماعت محل احادیث نبوی ^{نقصه}
 بخانه مقتضای دلایل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت نموده مجمل استکلف و مکروه لیکن احتمال نسخ
 و یا یا ملکه رای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و یل توفیق بر روی ایشان مسلک و متفق حتی که در باب سنت
 انما اهل حق درین باب تصدیق است که شکلی و ریوی و آریه بجا مجلسی جمع کن در حدیثی طویل که از کلینی بر روایت
 علی عن ابيه عن ابي الحسن عن ابن حمزة عن ابن حازم مروي است خواهی یافت که او بحساب امام
 صادق علیه السلام فرموده اخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صدقوا
 على محمد ام كما كانوا قال ابل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال ما تعلم ان الرجل
 كان ياتي على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها
 بالحكم ثم يجيب بعد ذلك بما يشاء من ذلك انما الجواب فسخنا الاحاديث بعصفا
 بعضنا الآخر ذلك من الزوايا اي بن حازم ميگويد که از امام صادق پرسيد من از اصحاب پیغمبر
 الله عليه وآله وسلم که اقرا بر جناب سيد الانبياء فرموده اند يا ابا عبد الله ما فرموده بر من اقرا نگویند بلکه بر من
 متصف بوده اند که هم پس و جدا اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 می آمد و حکمی می پرسید و جوابی می شنید و بعد دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پیدا آمد حدیث سوم
 آنکه از روایت صدیق ایمانی خطاب میزدانی که صاحب بنان الحذیثین و طاراه صح الکتب است بعد از آنکه
 کسی صفت بر صحت بخوش کند حادث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه و بهم افتاده که این مرتبه بران صحیح
 بخاری حاصل نیست یا نه مثل دیگر امام است که ذکرش عن غریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسلم
 بعضیها در کلام بسیاری از محدثین بر این صحیح بخاری نیز ثابت بلکه در باب و طاراه و درستان

المؤمنين از حافظ ابو زرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری است
کرده اند و فرق دیگر بنا برند به کثرتی از تحقیق چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم در غیر صحیحین احتیاطاً استحباً واجب است و در باره صحیحین حجت نیست بر آنکه خصال خست
و رغبت ضعیف است خوفاً عن الاطباء و خذراً عن الاسباب عبارت بعضی از اکابر کفایه میگویند قال
بعض الحافظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغيرهم ان رجلاً لو حلف بالطلاق ان يجمع
مكره كتاب البخاري مكره وى عز الله صلى الله عليه وسلم قال لا تحنثوا الميثاق تحالفاً في
حبالكم و اگر علامه دهلوی المرقده این مسلم را در باب صحیح بخاری نقل فرموده منی این مرتبه از صحیح
لازم منی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذكر ليس بالعدم خدشه چهارم آنکه چون قوت
حافظ از مؤلف ساله را سلسلست و باینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او سلوک غلبه
و هم و استیلائی اشتباه راه او زده یا این مغلطه از این عاجزان ساکن قصبه مهان صدق
و عید قرآنی و بخلافیه همگاناً کما ستعرفه انشاء الله تعالی سر زده بیانش آنکه عدم حثت بر صحت
مجموع کتاب موطا در بیان المجتهدین حافظ ابو زرعه را زی منقول است حثت قال ابو زرعه را که در حدیث
است گفته است اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه شک صحیح حثت
نشود و این فوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظ و در کلام حافظ موطا چون کتاب موطا بنسخه یحیی
مسموم و مقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی و نه و هم و اشتباه مسموم و باصطلاح
کتاب بنسخه غایتی الباب که نسخه یحیی مسموم و مشتمل بر چه از او نام است این را آخر صحت کتاب
موطا را قاضی منی تواند شد و از اینجا کالقم لیلته البدو الصبح اذا اسفر هوید اگشت که علامه دهلوی محض نقل
این قول است اعتقاد او از این عبارت باصطلاح موطا بعضو انیکه اصح بودن صحیح بخاری معارضه
چنانچه از الفاظ مؤلف واضح است لازم منی آید بلی شهرت نسخه یحیی مسموم و مشتمل بر او پوش

عند اطلاق الموطا وضمن بعضی از قیود کمالا یحیی علی بن طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
 میسر و اشهر بودن کتاب چیز دیگر است و اصل بودنش چیزی نمی گیریم و لکن اعتقاد علامه باصحت
 موطا مانند اعتقاد حافظ البوزعه متصرف بر آنست که او بمطالع صحیح بخاری شرف شده باشد و این را نیز
 منع است و لکن غایب الالم از جای مؤلف اگر چه نظر بکتاب حال استعرب است لکن حافظ مسطور نقل بعضی از اکابر
 نجدت امام ضادریشا پور شرف شده و از افادات آنجا می آید و اگر محدثین و شیخ مستفید شده و
 تصحیح صاحب کرة الالمیه بخاری هم معاصر آن امام بود و در آن ایام منشأ حدیث کتاب صحیح خود
 جمع میگردید پس اگر چه فیما بین ایشان کما سبخی بعد مشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ حاضر یکدیگر
 بوده اند بلکه از خرمی احد نوشته بار داشته و بعد تسلیم این امور هم نقد مد عابدست مؤلف نمی آید که
 بخاری و مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته که استخرقه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
 البوزعه تا این حدت در از از گزند موت محفوظ باشد و کوسلنا فلا نسلم که صحیح فرمود بمطالع او در آمده باشد
 چه آخر برای شهرت تدوین کتاب هم آمده و زمانه در کار است و نفس من معاصرت مستلزم مطلوبت و بعد
 تنزل تسلیم جمیع اعتقادات محتمل است که مراد حافظ البوزعه رازی ترجیح کتاب موطا برکت فقه باشد و قریه بر
 اصابت این توجیه آنست که علامه حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک اولی و اتوی بی نظیر دانسته اند از
 جمله علمای محققین و متبحرین و علامه ملوی از شارح موطا است که در مصفا صراحت فرموده که یقین معلوم
 شد که امر و هیچ کتابی از کتب فقه اتوی از موطا نیست بجز کلام علامه و لکن هم در بستان هم در دیگر
 تصانیف او دلیل صحیح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی صحیح الکلبی بعد کتاب البزار
 مسلم و بخاریست ولیکن در نفس صحت انتخاب اختیار احادیث که با علامه رحمه صحیح سیده بخاری بر مسلم قوی
 است چنانچه الفاظ او در کتاب بستان ترجمه ابو عبد الله بخاری است یا المحدثین کما بطهر مشرح الکرامی
 اشعار بر این اردو آن نیست که از جمله شریک حدیث که نزد او وجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
 صحیح بود بر آن گفته اند و بعضی از احادیث صحیح که هم باین صبر میداند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بودی دیگر برای نوشتن هر حدیثی بجای آورد و دو رکعتی گذارد و در هر حدیث شش روز سال از آن
 این حدیث خارج گردیده و چون خواست که این حدیث را برضائین آن تطبیق دهد آن در عرف محدثین
 ترجمه گویند و در حدیث مشهور فیما بین قبر مبارک منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله علی الاکابر این هم مسلم بخاتم
 و در وقت نوشتن هر ترجمه شفاهی ادا می نمود با جمله حسن نیت او این جامع آن حدیث قبول فدا که در حدیث
 او این کتاب بلا واسطه از وی نمود و هرگز کشتن ننهاد که آخر همه قریب است بالفعل جهت علو استناد
 او شایسته است نهی و بعضی از رسائل صغیره با وصف صنق عبارت نیز اشعار ترجمه صحیحین و در بیان
 بخاری مسلم نموده چنانچه بر بعضی پوشیده نیست گمان میرسد که آنجا در ترجمه شاعری گفته که در ذیل
 سنت صحیح مسلم است و روایت مسلم بن الحجاج و غیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم بعد از رخصت سه روز متعذر از احرام فرمود و منتهی محصول دلیل برست که بر خلاف جهت اهل حدیث
 رفته و در بعضی از اخبار علی الطاهر خدیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی کتب الفنون
 امام نووی در جواب الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است محدثین در باب هر دو کتاب طریقی گویند
 اما صحیح اکمل پس گاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل آن معنی تواند بود
 صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جالس و نصیر آبادیان او بخندند اند که محدثین یا امامیه هر چهار
 کتاب اصح اکمل گفته اند و میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب چنانچه تفصیل در صواعق و
 منطبعة بعضی از اینها غایب یا فاجواب جانهم جوانا بالاطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه صاحب
 بستان الحدیث هم آورده و در تطبیق و ادویه چنانچه معمول محدثین است و تعرفه انشا الله تعالی
 که حضرت مولف عبارتها را که برعم محمد بن ادریس مقصود بود و مردم ساز و دوا بر او مضمون بستان
 الحدیث بواسطه روایت غیر مؤلفین چنانچه اشارتی بدان فرمودند اند و کلامی که در حدیث
 الا ان یعتدوا و اقله یجزم و مضرب کلامه فی فیر الکلام و الحدیث النون جان قاصد محدثین
 باب صحیح بخاری از ترجمه الا نور الحق که برین کتاب نوشته باید شنید که در جهت تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب ابد البخاری و بعضی از مغایر به ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
 ترجیح بخارج میگویند این ترجیح باعتبار حسن بایق احادیث و جودت وضع و ترتیب تهذیب است
 و مانند آن و صحیح کتابی چون صحیح مسلم درین و صاف نیست و این خارج از بحث است سخن در صحت
 و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت صحیح کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
 که در صحت معتبر است در سند و می چنانچه از بیان شرط معلوم شود الی ان قال لسانی صاحب صحیح که از
 قدما فی المحدثات نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قوی از خدای در معرفت آن برین حجج
 گفته نیست برین کتاب همه حدیث را از کتاب محمد بن اسماعیل و دارقطنی که میگویند بعد از و مثل وی برین باب
 هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری می فرست مسلم و نمی آمد یعنی نه می فرست صحیح
 و ضبط طرق و اختلاف در کتاب و از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی یار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
 نگرفته است مگر کتاب بخاری را پس مسلم را در بروی استخراج و زیادت کرد بر آن زیادت بخوان عالم ابو احمد
 نیشابوری نیز گفته و ابو مسلم که شهادت میدهد بخاری را تقدم درین فن و امامت در آن و تقدیر
 به معرفت آن انتهای خدایتشیم آنکه گفتگو درین است که سوطا امام مالک صحیح و در کتب تهذیب است
 یا سنن ابن ماجه جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر جمعی قول ثانیه
 را برگزیده اند چنانچه از شرح مشکوٰۃ شریف هوید میگرد و صاحب تحفه الاشراف جامع صحاح و سنن از
 جمله ایشان است من اجبا اختلاف است که صحت سوطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
 عسکری بصحت صحیح مافی الموطا قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین فقهیه و علماء و بزرگان
 ایشان بعضی از وجه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاق است پس معلوم شد که قول ثانی
 یعنی صحت مطلق آن هر دو کتاب است تطایب اصحیت احد منها علی سبیل مائنه اختلفوا اجماعی اهل سنت است نیز بر
 خودش نیست همچنین حکم تقدم سوطا و تلو بخاری یا عکس آن از حضرت امام شافعی رحمه الله علیه
 بعبارت متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بروی زمین کتابی از کتاب سوطای امام

فَتَكُونُ أَنْ تَحْمِلُوا قَوْلَ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فَتَصْنَعُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و باره اشترط عدالت را می بخشد بآن می نمایند نور بر سامع مؤلف عبور نکرده الا و است مقتول مهابی که بیشتر
مانند صورتش بود چگونه قبول می نمود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که سیج الشا الله تعالی بجای صغیر
در خیال مؤلف صغیر نمی بود و شخص مقال آنکه در نحو صحیح مانع الموطا و صد و شصت باب از مجموع ابن کفرون
حیرت حضرت مؤلف نیست ال خبرت عارض می شود و لیکن هرگاه در مسلک فی از اکابر علما اما تفصیل
خواهم کرد که فلان کتاب نه ایشان با وصف شمولش بکند یا قرا در کتب صحیح و معتبر بلکه فضل آن
گفته می شود و غلط گفته می شود از قرآن است فی بهتر از کلمی نزد شیعیان است علم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صعب خواهد گردید چون تفصیل حال کتاب که مثل سرکه بابت غلط
افزای می شد و باید وصل الاصول یا بی نظرها را که بود و برسلک فی مکرر و موجود است درین مقام برآ
تفسیر مسامعین قطار و تفسیر اولی الاصل حال انجیل ال بیت را بر سر و می شوند پس بعد از آنکه هرگاه چه
اغقاد دارند بمقتضای تبدیل قرآن مجید بالفاطمه که معاذ الله خلفا و عوان انصارشان بجهت و است
ال بیت بنصر علی علیه السلام بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده بآنچه چنانچه از تفسیر اهل بیت و استوار
و الفقار و تفسیر منبر اسلام و مانند آن از کتب معتبره و متاخرین هویدای می شود و حقیقه سجاده اعلیٰ من نسبت الیه
الاف السلام الخیر کما فی انجیل زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف ال بیت گفته شود و نقصان
صحیفه لازم می آید بجلال القاشیر بقصد کرده که هر چند در انجیل بزبور از شمس و استوار و در تحریفی تبدیل
واقع شده لیکن بنمانند باض عثمانی بر اصول امیکه بعد از اسقاط و ثلث تخمینا کما فی الکلمی باز بحال خود
باقی مانده بلکه بعضی الفاظ را اندام مانند او شهادت داده اند که به ما کنت من اولاد آل الله و کنت من اولاد آل الله
بختی و صفت انداز یافته و بسیار از الفاظ و افعیل الامر به برجم افشاء عشره پیش لفظ عمر لفظ فلان
مسلک است الی غیره الا بآیات الخ و در بعض کابر هم فی کما الملتزم و شیخ شیخ هم
بالاعمال معتبره می نمایند از اهل القوی فی تفسیر الذی سمي تفسیر اهل البیت و استوار

نقصانی پیدا نیاید و در بخا قول بسبب اثبات از شی و حکم بقا تحقیقش و نبال شجده که قد یا و حدیث و باره
 رواه ابن سنت عماد و عداوه زبان بازی کرده اند سیما حضرت مولف که با این همه عیوب خانگی و در حق
 افتاده نمی گذارد اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفتم دارد یا نه لکن سید نجم الدین
 بهاء الشرف لکیر که ذکر کتب الرجال و لکن کانت نسبت به الضعیفه الشریفه الی
 صراحه علی السلام نایب که استفاضه التوکل کانت تلک حد التواتر که یقین
 فی صحیحها الجمل باحوال بعض رجال استانبندها و ذکر کرم الله لک المصلح انما هو اجل
 التیمن بالکمال اتصال فی الاستناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل
 العجب که ملازمان مولف مجروح و وقوع اشتباهات از مثل حیاتی صمد که بالا اجماع معروف حال بوده و فن
 حدیث تفقه بغایت قصور سید رحمت مطلقا فر و ان حیرت بهم رساند و همت خود را بدر یافت حال
 رواه انجیل و زبور اهل بیت که آنا دلیل اطراف النهار میخوانند بگردانند ای حاضر سلین است صحیفه جناب
 امام سجاد آیات فیض و شهوت و نسبت موطا با امام مالک قریب از کس از محدثین از و فر اگر قند
 در روایت نمودند کما فی لسان المجتهدین و غیره من کتب الفقه مستفیض و شهوت نیست که در اول جهالت حال را
 قاصح نباشد و در ثانی چند شباه صمد و چند اتساح کند که صحیح نسخ باقی ماند قریب که در باب
 عرش عظیم در جوش و صورت اریل در خر و شل آید و خیمه آسمان بر زمین قدم و ستون عرش و کرسی مجتهد
 محمدا حال حضرت مولانا خبیب الدین بهاء الشرف المدینه الامتیه اما راوی و دیگر که عکس
 پس ترک کرش و ایتیه چه صدر الدین مذکور با وجود تخریق و رفیع رجال مجهول پوشش نیز اقرار کرده گفته
 که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر لا چارست به بحال ابن سمعانی که در انساب التجارده و تصنیف
 لفظ صدق در حق پدرش و لفظ متشیع بانضمام صدق در حق عرش و دره چنانچه از عبارتش واضح و لایح است
 و هی هذیه و العکبری المعداد المذکور که اجدله ذکر اجماع و قفت علیه مر کتب
 الرجال لا ضعیف بنا و ذکر که ابن السمعانی فی کتبنا لک اشارت فقال هو ابو منصور

پس تقدیر و توثیق او با وصف مستخرج بود نشیج معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدست
 صفیری مانند تقضیل مرتضوی چون به نقیض قدرت صدق و ثبوت در یکبار از با بعضی متبعین
 با وصفی که درستی داده اگر از روایتشان بفرزده کشیدند بسیار از آثار بنویسد علی صاحبها
 تقدیر نموده اند و اخذ روایت از اینها صرفه نکرده اند و شهابی کارابان بن اغلب تقضیل حضرت امیر
 است و اگر هیچ بخلاف این حدیثی که نفاق و قیقه شعار و آثار ایشان است این قسم اهل تنقید
 توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی باشد از آنکه ضلال و مصلحت تقریر نیست و انتهی و اگر بر فرض تسلیم
 احدی از اهل حق کسی از این شیعیان صدق گفته غالباً که از عقیده حاشیج است نفاق و قیقه مضطر خواهند
 و از اینجا شیعیان بعضی از امامیه حضرت ابوفصاحه و اشاره در اوراق مرقوم الصدوخه که نص صاحب
 باید بداند که این شهر آشوب از ندرانی را صفیری گذاشت گوید از کلام بزرگان خویش که او را صدق گفته
 خبری نمی جوید محض میشود و محمد بن علی کلب علاء و علی بن شیمیه هرگاه برای شخصی که نسبت
 بزرگان او را بصدق و راستی نمایند آیا این معنی را می از حیالتش در طریق امامیه بر آورد و او را می
 داخل می آید و خود گفته اند چنانچه از مطالع کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که تعدیل و توثیق
 و جمع روایه محمد بن حلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق فداوه که دو کس بثلث تعدیل
 شخصی با جمع و ضعف جمع شده باشند نفس علی بن ابی حمزه و ستر و جمل پس ذکر نسب علمبری و
 اطلاق لفظ صدق و تشیع و باره بدو عم او که عضال و اشغال را نمی کشاید و دیگر آنکه اهل حق توفیق
 و عاویط طائفه شیعیان بودند و نم نسیج شیخ بر او یک نند چنانچه از کتب امامیه او عامی و الف در
 رسائل و دیگر پیدا و هوید است این شیخ عری بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و جعل روایه
 شیخیه هر حال از هم می آید اما راوی دیگر پس ابو الفضل محمد بن عبد الدین الطلح شیب
 است که هر چند مستقبل هم در وقت محمول است لیکن حقیقه بترا از ماضی مجهول است زیرا که اینها نجاشی
 معتدل و اوصاف و نش غلط و تحلیط پیشه او بوده و معطر اصحاب آن در الضعیف نموده اند و حال ضعف این

کلامی از فهرست امام عظیم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این مختصری که صحیح از سقیم جدا کند
 و او انصاف داده و صحیح فرموده که او با تحقیق کذا و بوضع بوده امام عظیم نامی یعنی شیخ خلی را نیز غرق صدق
 و محبت در بوش آن مده و خلاصه الا قول فی معرفه الرجال و در البوصع و اقرانا نیا ذکر کرده و این داود
 اگر بجا را و در ثقات و بیج نماید چهار را شاید زیرا که دو بار او را و حسب و صین سبک سیر نماید
 آنچه شمس بن یحیی از انفس گفته ام بلکه این به نسبت بجز یکصد الی حدیثی در شرح سطور فادیه بوده
 مجمل است و انظر الی عبارته و استاذیه هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 البهلول بن همام بن الطلیح بن همام بن محمد بن مسروق بن قیس بن عمار بن حماد بن عمار بن
 شیبان قال الجاشی کانسافر و طال الحدیث عمره و کان فی اول عمره ثباتا کم خطا
 و ایت محل ضایع ایضا و ذکره و یضعفه لکه کتب کثیره من کتب مشرب الذریه کتاب
 مراد امیر المؤمنین علیه السلام کتاب منار الحسین علیه السلام کتاب فضائل اهل البیت
 کتاب الایمان کتاب منار الایمان کتاب منار الحسین علیه السلام کتاب منار الفضائل
 و الاذ احادیث مرید بن عبد بن علی بن الحسین علیه السلام کتاب فضائل اهل البیت
 زید بن ابی اسحاق و غیره از زید بن ابی اسحاق کتاب منار الحسین علیه السلام کتاب منار الفضائل
 و سمعت منه کثیرا ثم توفیت عن الروایة عنه الا بها سطره بنی و بنیه
 انتهى قال الشيخ فی الفهرست محمد بن عبد الله بن الطلیح الشیبانی یحیی ابی الفضل
 کثیرا الروایة و حسن الحفظ غیر انه ضعیف جدا و من احادیثه کتاب الایمان
 الطیبة و کتاب الفرائض و کتاب المنار و غیر ذلک اخبار جمیع روایان و ما یحکمها
 من صحابنا انتهى قال ابن الغضائری فیہ انه و صحاب کثیرا کثیرا کثیرا کثیرا کثیرا کثیرا
 فیها الا سبایه مزدور و التور و التور و التور و التور و التور و التور و التور و التور
 و ذکره العلامة فی خلاصه من کثیر مره کذا ذکره الجاشی و مره کما ذکره

ان الغرض انی و ذکر کان د اود فی رجاله ثلث مکتوبات فی المؤمنین و مرتب فی
 الجمل من حیث استهله بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذر حال دیگر مجبور
 اصول حضرت مصداق ایا همهور النجایا اجوف الباطن که با کبریا و مخالفت های انهم بدی لطیف
 و مقرون از شمیم صدق و راستی و عدالت و ثبات بعید موقوف بوده اند که ایم و معایب بخارا بر ملا
 ظاهر بایم و مخفی نمایند که هر یکی از این شاخ و برگ های صیغه سجادیه است مراد از این که با مخالفات صحیح
 مصدق که اشتباه و وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیج انشاء الله تعالی و درین هر دو نیز
 فرقی است بین بونی است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بر علم حضرت شیعین
 چنین باشد که بپاره آن را و افتاد و اسی بر حال دیگر کتب بدین درجه رسیده اند و قیاس کن بگلستان
 من چهار مراد و از اینجا مانند صیغه صادق و شکار باشد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیل نمایند
 که باقتدار اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام رعایت تقصدا مقام و عزابت اسلوب فصاحت
 عبارات مرغوب دلیل است که تکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی شرح از حسین
 فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بر حرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب نظم بدیع ابامی کند که از غیر
 امام صادر شود معلوم نیست که ملازم مجلسی در خطب عربی با و کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
 و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه تفاوت دارد و تعجب تا که اعجاز قرآن مجید بر علم امام و خبا
 بالفیض باشد بهجت بلاغی که لغایت قصوی رسید کما بطهر کتب و معنیج البلاغه و نه الا تفاوت فی القلم
 المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف لبدل قد بر و مال خدایتهم آنکه حیرتیکه جناب ارج و شهرت
 نسخه بخیا می تنجی صحت باخ الموطا دست او و هوش از یاد حیرت او موجب شد او پریشانی است زیرا که برگ
 رویش بجهت کثرت و هم که جامعین صحاح القول صاحبان الحدیث در تفرقه بخیا بر یکای صیغوی
 و بخیا بن بخیا می اتفاق افتاد و منافی نسخه مذکور نیست چه علما فقیهین در کتب مستنده خصوصا مفسرین
 کتاب البزاز اکابر طبرستان و مثل بایست که بر لفظ اکثر متضمن است لفظ صحیح بر معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم است یکی ذاتی دوم اصنافی معنی اول در مقام آنکه بحیای احمدی و در ترتیب التیفات استنباه
 کثیر رود و این عام است از آنکه در ده مقام واقع شد یا کمتر از آن یا زیاد بر آن و ثبوت عام است لزوم ثبوت
 خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش باده هر است جدا حساب که مدعی ناقص و کثرت وهم
 بحیوی و صحت مجموع موطا است واجب لازم است البطلان معنی اول اثبات معنی دوم به دلیل قاطعه در حین
 ترقیم آمد نه باینکه کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافی است ندارد و کما سنه فصله
 الله تعالی بخلاف نصب چنانکه توجیهی پیش نیست و قد تقریر ان الموجود مانع والمانع یفید الاحتمال
 وانه اذا جاز الاحتمال البطلان الاستدلال لیکن فقیر با غرض بر این تصریح بجواب اند و قوت از اول قاطعه
 معنی اول اعتبار بعضی ثبوتی آرم و همت بر یائش نگارم اقول آنکه امامت حدیث جامع
 بودن بحیای مذکور در روایت و استیفاء استیفاء نبودن او این هر دو نصب را کما یفنی
 بدلالة علیاتی خود از کلام ارشاد الایام علامه دهلوی در کتاب بیان مثل ظهور نگارهای و چون در مجموع
 بصار و نور آفتاب در رتبه النهار است و این معنی در صورت غلبه و هم و سنیان و مغلوبیت ضعیف
 و اتفاق غلبه و لغت از محالات و مستبعدات است و عبارت نه یحیی بن یحیی از فرقه بر سر است و جده
 سلمان شد و در قرطبه از زیاده بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
 عنان کنیز شد و او بستاند که بود که بیست هجرت رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات با امام
 در سنه یکصد و سی و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجبیر جناب
 او خدمت کرده و از عبد الله بن سبک اجل شاگردان امام شریف موطائی او را و جامع او را روایت
 کرده و جمعی کثیر از اصحاب امام در یافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در رحلت به
 طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن سبک لیث بن سبک
 مصری و صفیان بن علی بن نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استفاذه از خدمت بن القاسم
 که حسنه مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است گفتا نموده و در رحلت اولی روایت نقل بر استیفاء

وهو رجل من آل الكندس وسكن قريش ثم هاجر من بلادهم من بني زباد بن عبد الرحمن بن زباد المعروف
 بسبط بن القريظي أوى مقام مالك بن النسيب رضي الله عنه وسمع من يحيى بن البصر الغنوي
 الكندي ثم هاجر إلى الشرف وهو بمكان وعشرين سنة فسمع من مالك بن النسيب
 المطاع غير أن باب فمك كابل لا عتشاف شك في سماعها فأثبت روايته فيها عن
 زياد بن النسيب وسمع من كندس بن عيينة وميمون بن النسيب بن سعد بن عبد الله
 بن وهيب عبد الرحمن بن قاسم ونفقة بالمدينة فسمع من كندس بن عيينة
 بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الكندس وكان سبب
 ذلك فيما روى أنه كان في مجلس مالك مع جماعة من أصحابه فقال قال كندس
 الفيل فخرج أصح ما لك لينظر في الفيل فخرج يحيى فقال له مالك ما لك لا تخرج فقلت
 لأنه لا يكون بك الكندس فقال إنما جئت من بلاد كندس فأنظر لي مالك وأقبل من هذيانك
 عليك ولم أجد أنظر في الفيل فخرج ما لي كندس وسماعه عاقل أهل الكندس وروى
 يحيى عن آل الكندس وأنتقلت إليه الرياسة بها وروى أشهر من سبب مالك في ذلك
 البلاد وأنفع به جماعة من كندس بن عيينة أو روى عنه خلق كثير وأحسن
 روايات المطاع وأشهرها رواية يحيى بن النسيب المذكورة وكان مع مالك بن النسيب
 معظم ما عند الكندس من كندس بن عيينة عن أبي كندس ما جئت رتبة عليهما
 وكان أعلى قدر أهل القضاة عند ولاه الأمر هنا طر هذه في القضاة وأمنته
 منه بار بفاصله جده طر النسيب أبو الوليد القريظي روى أنصر في كندس بن عبد الكندس
 فكان إمام وقية وبلاده وكان جليلا عاقلا لا أن قال وكان أحمد بن محمد بن
 يقول لم يعط أحد من أهل أولم بال الكندس منذ دخلها إلا سلاما من الخطر
 القدر وحلا له الركن من المطاع يحيى بن النسيب الخ لفظه وروى عن ابن عباس

افادات دیگر بزرگان که بحجت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت هم که علامه دهلوی
 نسبت داده باز که شایسته بیرون نهاده و هوالمطوب اکنون کلام در تعداد او نام میرود تا آنچه در
 است بنصده ظهورگر شود پس آنکه جل این اشتباهات در انسای و اده است که باونی تو به نخل میگردد
 در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت ضربه یغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم حکما مصمم و می
 که عبد الله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جداست از اشتباه یحیی رجوع میفرمود
 و کس که از مؤلفین اندکی شمرده است بدین باطنها بعضی از مستحیرین آنکه امام مالک گاهی در حدیث مذکور
 میفرمود که روایت یکم از شهاب و او را عباد بن زیاد و او از غیره و زمانی در روایت همین حدیث سواد
 برین هیچ بود که روایت یکم از پسر شهاب و او از ابن یغیر بن شعبة و او از پدر خود پس مصمم میگوید
 زیاد را از اوله غیره خیال آورده و درین نیز یکی ان شاء الله تعالی بخوبترین وجه خوانمی دانست که حضرت
 مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را عیسی بن عثمان برده من جد و هم او
 در باب سوره البقرة است که بنی عبد بن فزوه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده و بالستی تصدیق
 و تصوم و توضع کل صلوٰه اضافت لفظ زینب است و از آن دریافت می شود که او در کتاب عبد الرحمن بن
 خوف بوده و حال آن که خواهرش و جد عبد الرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمد بن ابراهیم محمود بن
 لبید در سند آورده و قس علی بن اذ و غلطی که از وی در باب قضای الاعتکاف است نمائند احتمال این
 هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیی مصمم و چند باب موطا ابو سطله او را می کند
 که با قضای الاعتکاف جمله است و هم او در باب المحرم فیصل ساسه و یقتل زیاده لفظ نافع است همین
 نمط اگر محله معاملات کتاب مذکور تصحیح نماید شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد و حقیر البتة
 این است که در جمله معاملات این مقدار هم هم رسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابی اصرار صلی الله علیه
 و آله و سلم و صحابه کبار و تابعین اخیر و موطا بدین نحو یافته شود قریب و نیز از او بود و از یحیی مصمم شد که
 امام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان فزود را بر یک بیابان نسبت دهند و این چند

چند و هم بعد تنزل و تسلیم است و الاور مقابلہ شیعہ موافق تقریر صاحب خبر تہمی توان گفت کہ چون
 یحیائی صمدی در زمان خویش بجا و اندلس بن علمای و فقہا و محدثین بود و رجوع فتا و بذات و شدہ خانیجہ از
 و فیات لامعین و بنیان ثابت گردیدہ قد عرفہ انما قلت فرقتش مانع از کثرت رجوع و تکرار نظر از کثرت نسبت
 اقلام ناسخین و خبر کی اصبار کاتبین این غلطہ ما واقع شد حضرات ماسیہ رباب شیخ المغضلیں نے امام عظیم
 ہونے اور ولایت سے نمائندہ و در توجہات کثرت امام و غلطہ مانی و می نویسد و اللفظ للفاصل
 الجلسۃ فی رجال رؤسۃ المتفقین حجت قال کلما یقع منہ من الشہو الغفلة فکان
 باعتبار کثرت نصایبہ و مشاغلہ العظیمہ فانہ کان ینحصر الیہ فضلاء الزمان و
 سیمفا من المشائخ و حصل لنا الطعن من التشیع فی فضلہ تلامذہ الذین کانوا من
 المجتہدین یزیدون علی ثلثیایہ فاضل من الخاصۃ و من العامۃ مالا یحصى فان الخلفاء
 اعطوا کرمی الکلام و کان ذلک علیہ کما ان و حیدل فی ذلک العصر و ان اکثر النصابین
 کان فی ائمۃ الخلفاء العباسیہ لا یسم کانوا یما العون فی تعظیم العلماء و الفضلاء
 من العامۃ و الخاصۃ و انہ کان من شیخ الطائفۃ بقیۃ کبار بل کان من بابا خدۃ
 فی الاصول و الفروع سنی فی الامامۃ فی التمس و مباحثات لقا ضی عبد الجبار و ابوالاقل
 و غیرہما مع التہذیب و المرحض و شیخ الطائفۃ مشہورہ کما ذکرہ فی تاریخ
 الخلفاء و لہذا فی المشاغل العظیمہ یقع منہ الشہو عنہ احاصل مقتضای
 ترکیب شیری کہ عرض ہو بیان سبب مرجع طالبین کثرت شاغلہ و توشق شخص ہا
 علمای امامیہ قدیمی کند بلکہ امامت محض با وجود عظمت نیز بر حال خود باقی می ماند پس نہ یحیائی صمدی
 چارہ در جہ اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحیح بمقتضا کمال حدیاط بعد از علم و امام کہ انہما بہت
 عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخہ صمدیہ از روایتش و کشیدند بخلاف حضرات متشیعین کہ
 ابو جعفر طوسی شیخ المغضلیں امام عظم لقب نمیدند و قدیمی در عظمت او روانہ شدند

بلکه علم استنش بحال عظمت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت غلط او را کاهی نبراست
 کاتبین کاهی بخت ستمیدن محفل کردند و زانی برای و مثل سائر بزرگان آوردند که ان بخواهد
 یکم و ان بصارم قدین و چنانچه بر اطرین تصانیف قدما و طائفه و مثال محبت غلط سکون
 و راه و هول و نسیان و بی محرم هرگاه هر یکی از اکابر شیعه در ان مثل شیطان الطاق که برین
 مقدسه بنیده می پس سلام مشرک و ملعون بود کافی و آیات الکلینی و با عراف مقیدین طائفه بالقب
 نقب شده چنانچه عقرب مقبول می شود و کثرت محکم بریند و اکنون بحال کیست که برین موهوم
 حضرات خند و کاش زوال مر بالرام اهل سنت و دعوی انحام شیان اصول فروع و حج رواته
 انهم اسما محمدین ثقات که حقیقه بری بودند یعنی خند و پیروان و جانی و در امهیط کلخ و سگای
 ساختند و از تکلفات پاره و تاویلات بعدی غیر وارد هر چه یافتند حالا احکام بنیان و
 راوی قیر او و فرقی بین اقرع و سابق یا پیشین و از ان در اینست که در و هم می محفل مرتبه و تفاوت
 بود چه با خط و چه موطا مطلقا کما یلوح من کلام اولی که من انکه در نسخه لفظ و شرح آن که ان
 ملا علی قاری است چنین داده نموده اند که اگر خطای او بی اعتبار باشد و یا بسبب السبب در
 روایت قاضی است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قاضی می کند فان کلامه ان لیس بمغضوب
 من الخطا فلا یقال فی وقوعه الخطا مرة او مرتین متکرا انا که بیعی عن الحفظ
 الی ان قال و بدل علی انه اذا کان علی خطا من الاصل یا به او قبل لا بالانسیبه
 الیهما فهو مقبول و از کلام شیخ متحقق معلومی شرح صراط مستقیم نیز همین متحقق معلومی شود
 افاده و اجاد اگر خطا بسیار غالب می شود با صوابان این هر دو صورت داخل بود و در
 خطا و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد معتبر علیه صواب اتفاق است و حفظ اگر لازم حال جمیع
 اوقات عمر کرد و حدیث معتبر بود طریقه آنکه حضرات اسیه نیز همین مسک کرده اند و غلبه
 ذکر را در اعتبار است شرط نیست و مغلوبیت به راوی را قاضی نمی شمارند و

في رتبة الأصول وشروح الممارز كذا في وأما الضبط في حديثه عليه السلام عن السهو
 لا يمكن إلا خذرا عن إسقاط بعض الحديث ما يسم به فائدة ويختلف الحكم بعد ما
 وانحر ياد ما اضطرب في معناه وإبدال لفظ آخر مما لا مدخل له في البدلية والرواية
 من غير بروي عنه فيحصل السامع رجحان طرف الإصالة فيحصل الظن ويجب
 العمل بخلافه إذا لم يتحقق الضبط فأنه إما أن يكون التسمي أكثر من الذكر أو هما
 متساويان وعلى التقديرين لا ينجح بطرف عندهما إذا هما متساويان أو إذا لم يحصل
 ظن الإصالة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعماله
 الأشياء منه مرة بعد أخرى وطلب منه إعادة ما حفظه بعد وقت أو قد على
 ضبط قصدا لا كحديث أدون مطولا لها قبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
 وقال المصنف في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بجهالة الحديث بمجرد
 علماء الرجال أسنده من غير تصريح على ضبطه قلنا لهم يريدون الله عدلنا
 لأن لفظ الثقة في الرواق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره أو يغلب سهوه على
 ذكره وهذا هو الشرعي عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة أنت خير من هذا
 الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا أو مؤثرا لكذلك لعدم ثبوت الإشكال في الحكم بكونه
 حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الحديث وحيد وقد ظن أغناء العدل عن شرطه
 إلى ضبطه ولذلك لم يذكر جماعة من المتأخرين يلبسها أي العدالة عن نقل ما اضطرب
 لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجز على الرواية تحريرا عن إدخال
 ما ليس من الدين فيه وقد ذلك الظن لعدم منهجها عن نقلها ساهيا عن أن تكون
 السهو فضلا عن أنه غير مضبوط أو غير ضبط لا هذا النقل لا بنا والعدالة و
 المتأني لها إنما هو لعدم السهو لعدم الضبط الفضل إلى الكثرة على ما انتهى به

و اما ابوالقاسم قمی آنچه در تواترین خود که در اصول فقه مبیوط واقع شده و نسخه معتبره آن
 بدست یحییان افتاده گفته است خلاصه این عبارت است شیخ یحیی و ملا صالح ما زنده را فی زیادت بعضی از
 فوائد که براسی توثیق یحیی مصدق کار آید میر یعنی هنوز است بالا جماع که راوی حدیث ضابط و متن باشد
 و الا سبب است نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سندان قول و را اعتبار نخواهد بود لیکن از این
 ضبط و اتقان غلبه دارد و مخلوبیت سهو و نسیان است و عصمت است بر آنکه اجماع عالمین خبر خلاف آن تحقیق پذیرفته
 و از آیت چنین بر حث القبل در ریاست می شود که قبول خبر عادل شخص ضابط تخصیص یافته و الا فاسق و
 عادل غیر ضابط و خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابر اند و یکی عاقل و دیگری ساهی باشد و حصول
 مرتبه بن نیز مقتضای ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات و مستحبات خواهد بود و مقصود
 از لفظ ثقه که در کتاب رجال می گویند عدل ضابط است و از اینجا است که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گردانند
 که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط و اتقان مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اتهام
 بجزو سماع حدیث نماید و بکتابت مراجعت و حفظ آن پردازد اگر چه کثیر السهو و نسیان باشد چه نسبت
 که شخص در مطالع و تألیف و مقاصد غامضه احادیث غرض کند و مقصود آن فوراً در یاد بگردد و عرض شد
 سهو مجبوری شود پس گاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود و را ضابط خوانند گفت و ازین تحقیق اشکالی عظیم
 رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حدیث شعبی توثیق کرده اند و حال آنکه روایت
 صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق گفت که من مردی کثیر السهو ام حتی که
 نماز بر من شواست و ممکن است جواب بگیرد که کثرت سهو در نیاز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد از
 سهو مخفی شک است الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که و هم و هشباه یحیی مصدق که بعضی شری
 و هم و نسیان مثل حبیب اندر سید کما یدل علیه قول القمی ظاهر حدیث الفقیه بعد از خرید اتهام مصدق
 در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لجاجت و حکایاتش از روایات اعیان و لسان منقول است
 بر آن ارد هرگز در اعتبار نخواهد بود و فاضل نیست ع که هیچ نفس شرعاً خالی از خطا نبود و چه شایسته

بعضی از اصدقای ایمانی خویش که واهی پیش نبود باین مقدمات نظار و اجازت علمای اهل
 سنت اصداق صنفاً مضاعفه گردانیده و انشاء الله استعانت به مقامات متقبله خواهی و نیست که
 فرقه اخباریه که سواد عظیم ایمانیست ازین بودند بلکه باطهار برادر بزرگ مخاطب مذمته الاجتهاد و مرجع
 جماعه اهل انصاف شیخ ایمنه هدی منحصراً ایشان اصولیه از مقلدین شیطان اند و با ائمه الطیبت کار ندارند
 بر طبعیت حدود اخبار اصول را به بلکه اربع مایه با وصف مولان بر انواع خرابها کماست
 انشاء الله جماعه دارند قال الفاضل الشجر حکیم مداه الله تعالی الصراط المستقیم
 و هرگاه این مقدار جاگزین مدرکه سحرین گشت حتی گوش سخن این چه میزنند که در صحیح بخاری ابن عباس در
 ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه و سلم مزی است الا و انکم تجاء برجال من امتی فینحدثهم ذات
 الشمال فاقول یا رب یمکنی فیقال لا تذکر من احدنا بعدک فاقول کما قال
 العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلهما توفیقینی کتبات القریب
 علیهم فقال ان هؤلاء هم الزوال و تدرین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
 و چون کمالی عظیم از فوایم یخرب ازل سنت اوستی شود یعنی ایقان جنمی بودن بعضی صحابه و خطبان تعیین
 بقراین جلیه سله افروز کانون سینه کرد و مهاکن بر طغای این ناره افواه خود را مغذ و رنیدارند و
 بجز جیبانی جواب میدهند و مایدور و علی حدیثی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
 المریدین الذین کان معهم المنسبه بنفسه لنفسه خلیفه رسول الله صلی الله علیه
 چنانچه مصنف صحیح الباری در شرح میگوید امین کذا لایک ثریا بالصغیر
 و لایک شیهی بغیر الصغیر قال الخطابی قل فله عدد من وقع له ذلك
 و اما وقع لبعض جفاته العرب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شایع برانی
 در حدیثیکه قبل ازین حدیث مذکور است که کور است کور و قال الخطابی ان یوسف العزیز
 ذکر عن ابن عبد الله عن قیس بنه هم المریدون الذین ارادوا علی عذر انی یکفوا کما هم

ابو بکر و غیرین حدیث میگوید قوله اصحابنا و تصغیر الایضا و هو ثقیل عندکم
 و کم یؤدی به خواص اصحابه الذین کن مؤمنون عرفوا محبتہ فقد صابناهم الله و اعصموا
 عن التبذیر الذین کسبوا من الاثر و زاد الرجوع من الذین انما هو التأخر عن بعض
 الحق و التفتیر عنه و کم یؤدی و احد من اصحابه علیه الصلو و السلام الخیر لله
 رب العالمین کما انما ترد قوم من صفاة الاعراب من المؤمنة فلو بهم من کما
 بصیدة لهم فی الذین و ذلک لا یوجب قد حافی الصحابه المشهورین رضوا الله
 تعالیٰ علیهم اجمعین انهم عبارتہ الساری حذر البخاری مع عدم الوتور علی
 تلک الشیخ الی کانت فی ایدینا انتم یلفظه اقول استعین بالروف الرحیم
 دعوی درود کمال و عضال نظر بدید بل حق مانا منده اعراض سابق من طن بصورتا الخیر
 است که در می بین نیست بلامنظر اصول ختمه حضرات امامیه کما استعرفنا می توان گفت که چون عضالی
 فحوائی این حدیث بر اینها وارد می کرد و بحیثیتیک بنیاد ایشان منهدم و ارکان و عام مسلک ایشان
 متزلزلان منضم میگردد و حتی الاکان بخوبی می بیند که تیر میم و تاسیس آن بر داند وانی لهم ذلک بعد کما
 آمنت که در عبارت فاضل که مافی تحقیق بعضی ازها امور و خبر و رست قول آنکه تصغیر را بتقلیل عدول
 کردن یکدام جهت جوش آنکه لفظ رجال و ابیات بخدش آمده فاضل در جمیع استعمال قلیت
 بر نفس خیر را بتقلیل عدول کردند تا بالفظ رجال که در فتح حدیث واقع است متربط شود و اصیال لفظ را
 که بخاری رح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده تحقیق صاحب قاف موس و مثال ذلک قلیت
 عدوی کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجال و قلیت من
 ثلثة اوسبعا العشرة و اما دور العشرة و ما فیهم امرأة و خبر بعضی از شارحین
 صحیح بخاری علی طلاقش بر کمتر از اربعین هم بخوبی ننموده اند لکن جای از ضعف است چنانچه ایشان بر
 شهادت سید محمد کمال الخیری علی الحدیثین مویذ تصغیر است آنچه محدث جزیری ح در آنها تحقیق

نموده چنانچه قال واليه مطعون الرجال ما دون العشرة وقيل الى الاكابر يعني ولا يكون
 فيه حراما كهذا علامه تنوین رجال آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تخیل و تحقیر است و عیبت
 که اگر بسیج طرق انجیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موندن آن هم بسودوم
 انکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی از نداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است و بعد از
 اخلاق سببیه و تغییر روح نیز نزل یعنی اختیار و تکیه عین کفر نباشد حدیث و جواب آنکه باعث
 عدول چند دلیل است درین مقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتابت
 بر دو کار عالم و خطاب پیغمبر یا فخر بنی آدم بر جای خود بایات قاطعه و بنیات ساطعه نقت ر یافته
 که حاشاک ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زلفه بر وجه کفار نکوسا خواهند
 ریخت بلکه آن گروه شقاوت پروه را در روز قیامت بر عکس دل بیان در حالت سواد و جو خواهند ریخت
 تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین با هم گریستار گردد و پرده ناموس کفار رو بر تمامی خلق و ملین
 آخرین دریده شود قال الله تبارک و تعالی یوم تبصرون و جوه و استود و جوه و اما الذین
 استودت وجوههم اکفرتم بآیاتیما نکم فذوقوا العذاب بما کفتم تکفرون
 و اما الذین ابصرت وجوههم فجزاؤهم فیما کان الذین مولانا نظام الدین نبی پوری
 رحمه الله در تفسیر فرموده و فی امثال هذه الاکار فی القسیرین فکان احدهما اولیة مین و مسلم
 البیاض محار غیر الفرج و السواد غیر العجم و لهذا سجاد مستعمل قال تعالی و اذا بین
 احدکم بآیه اننی ظلمت وجهه مسودا و کما ساء الحسن بن علی رضي الله عنهما علی
 الامیر المؤمنین قال له رجل یا مسود و جوه المؤمنین الی ان قال و تابیهم ان
 السواد و البیاض محمول علی ظاهرهما و هو المؤمن و الظلمة اذا الاصل فی
 الحقیقة الاطلاق فمکان من اهل نور الحق و هم بیکایض اللون و سفار
 و ابصرت حقیقتة سعی المؤمنین یدیه و عینیه و مرنکان من اهل ظلمة

الباطل وهم يسود اللون وكمدته واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
 جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعطى نعم
 او يصغر من حسب ذلك ويحصل لهم بسببه من يدبجه وسرور وويل وشوق
 وايضا اذا عرف الكلمة في الدنيا الله يحصل في الاخرة احدى الخصال اذ ادركت
 رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين ابن طبرسي مجمع البيان
 زياوه نراين بتايد ولفست كسانك ظلمت نور را بر حقيقت محمول كره اند بر دست
 عبارت اين است قال بعضهم الملامد يا بصبنا اضل الوجوه اشك فيها واسفاه الله لسرور
 ينكسر البغية والظفر بالمنية ولا تستبشرا بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
 وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والملامد يا سوادها طمحو انزل عنكم ثيابكم
 لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى وجوه يومئذ باسرة وجوه يومئذ عليها
 غبرة وهذه القول عدول عن حقيقة الله طمحو غير ضرورة والا قول اصح باجماع
 بحدود ثابت كد اين هر دو گروه مومنين كافران و هر كس متاخر جدا خواهند بود و التباس كوني
 و قياست بقرينه خواهد ماند و اما احاديث و اثبات اين مدعا بكار آيد و هر كس را يقين كلي و اطمینان
 افزايد و رتب فرقيين بمتفاضه و شمرت رسیده اير او ش غالي از اطمینان نماید چنانچه متبعين
 كتب غيب و ترسيب بجا مجلسي هويد او اكار است اينهم از ميرين كتاب است تا فقه شفا و حق
 كفا خصوصا وقتيكه شرك و كفر آنها بر همه كس از اهل علم غايب باشد خطي از جواز نيافتد كقوله تعالى
 ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اوليا قربى من بعد ما
 تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل روت احداث برتديل و تاخير حقوق بحكم و قيق نظر
 ضرور افتاد و هم آنكه در روايت ابوسعيد خود موجود است كه خباب تم النبئين صلى الله عليه و سلم چون
 خواهند ديد كه لا اله الا الله الشفا من نيك گذارند و بر آغوش عبيد موسى و فرخ مي كشند خواهند فرمود كه متحققا

سحفاً من بعد کبریا که در تغییر و تبدل محمول شد و هر چند جمیع از اصل دین یکی از افراد
 تغییر تبدل باشد مگر چون در نفس حدیث موجود است فلا اراده می تخصیص و نفی که لا مثل هم
 التعمیم کامیابی انشا الله تعالی شفا عت از آن در گیر نجات خواهند یافت مگر علی را در تداور از بعضی
 از حقوق و تاخیر از بعضی حقوق فرو آوردند فان الحدیث یفسر بعضه بعضاً و بدیهی است که اگر بر رجوع از
 اصل دین اختیار کردیم و مشرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از اخصا و لو کان قل قلیل از محال است
 می بود زیرا که نجات کفار و ناس از خداست و انما یستحق فی یوم یقین مخالفه خصوص قرآنی و احادیث
 رسول ربانی است فیکفیه تعذیر باشد و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد که آن جماعت بر
 حقیقی مصنف و داند گویند که یا بر سخن جهنم باشند اما محل حدیث بر فساد و کفار جمیعاً پس اگر چه
 از امکان ثانی و نجات می شود و لیکن بعضی از الفاظ مساعدت می کند چنانچه مفصل خواهد بود
 انشاء الله تعالی و حضرت موافق نیز از حل روش مشرب اختیار کفر بعد الاسلام نمی شنیدید خواهند کرد
 اکنون بتمام خلاصه معنی عبارت فاضل کرانی که بجامع الکلم تعبیر و تفسیر فرموده متوجه باید شد که
 تصنیف لفظ اصحاب اصحاب برای قلت عدد و اخصا است و خاص و حواریین سلطان بر ختم است
 که ملازمین آن جناب و عارفین حقوق تعالی قباب بودند و نه از آن طایفه و مناقب آنجا بعد نزول وحی کشف
 حقایق بزرگان صدق ترجیح سلفه خلایق گذشته میرونیستند زیرا که ازین بزرگان
 بغایت است که تاخیر از حقوق و تبدل خلایق حسنه به هم بطریق پیوسته بلکه ایشان اقدام نمایند
 و این اسلام نمودند و اساس کفر و نفاق با اخصا هم رسانیده و او عدالت و انصاف دادند و در صدق
 ارکان جوهر و عتساف با وجود کمال زهد و تقوی خوف و خشیت خدا افتادند پس صدر را بن تبدل
 و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراف بصیرتی و دین و خطی کامل در اسلام حاصل
 نکرده بودند و بجز استماع خبر وفات سید کائنات از داون زکوة و اخذ صدقات و شهادت
 بلکه بظلمت طغی و عدم رسوخ دینی بکرو حیل یعنی از اعدا که بدتر از گناه بود پیش آوردند

از فضیلتش بعد از آنکه منکرش ندهد و حق تعالی عباد و تاخیر از حقوق ذمه ایشان لازم افتاد و بحکم
 از تبدل و تحول نشان که اسلام بود بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سر عالم علم
 و مشاور فرشتند قدحی در صحابه گیاره رسید ابرار لازم نمی آید و الحمد لله رب العالمین انما یستوی
 فاضل بتجربہ چنانچه لفظ خوص اصحاب و جفاة اعراب برین هر دو شاهد عدل است کو غرضی درین
 عبارت او و این سجدات تفصیل و اجمال در میان باشد و گمان میرسد که صابیه محمد الدین ابو السدا
 و صاحب مجمع البحار اخوی محمد طاهر متوطن کجرات است خلاف و برادر دیگر رفته باشند و صاحب مجمع
 و مشهورین و جوایزین خاتم النبیین می معاذ الله و در اثره روت مستقی و ارتکاب کبار و معاصی و تاخیر
 حقوق نبوی و نبوی خل نموده باشند فانه فلا و الا جماع چنانچه در کتب اصول کلام مثل تصنیفات
 امام راز و بزرگ وی تحریر و تفسیر و کتاب اصول و تصنیف و تلخیص و تفسیر و شرح و تفسیر
 و کتب اجابت مفصل شروح است که اهل غی بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و اقول و اطل
 مبتدعین باشد مثل خارج و ناصب و یحییجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
 خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فی هذا من المتبحرین بسن بالیقین حضرت مولف در فهم بود
 عباس این هر دو بزرگ با اینهمه خوض راه خطا عبوده و هرگز باصل مدعای شان اتفاتی نداشته
 چنانچه مختصری است و است اشارت است کما قال **فصل الثانی** حکیم بده الله تعالی
 صراط مستقیم و جوابیکه محتوی شد بر تفسیر و سند چنین تفسیر بیان کرد که مصداق فحوائج است
 اهل ایمان و اندک بعد از آن حال جناب سالت کتب مرتکب شدند و سند انمعنی اولاً مقوله جناب
 محشر است **قوله** **کما قال** **العبد الصالح** و کنت علیه ثم شهیداً آلایه چه حضرت
 عیسی بعد توفی جناب شان با عطا الوهب جناب کلمه الله شرک باشدند و همچنان بعضی قایل بریم
 مثل بنو خیف که رئیس شان با کتب نوبه بود بعد از آن حال جناب ختمی بنام شرک باشد گردیدند و اینها جناب
 شفیع المذنبین بقوله جناب عیسی علی فاده فرمودند تا آنجا در خانه حدیث لفظ هر تدین مسیح

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و محصال صفات پسندیده و اعمال صالحه
 و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بقضای قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْقُرْبَانَ
 رسالت او دیگر کردار ستوده و اظهار محبت که در عهد اکرامت عهد آنحضرت بر آن مجبول و موقوف بود
 برگشته انواع فتنه و فساد و فتنه و عداوت و ظلم و عداوت بعضی طغیان ارتکاب نموده بعضی را که از
 دین و نصرت امانت فریفت حضرت سید المرسلین علیه السلام نمودند و نیکوئی احسان که در حق اهل بیت
 مدوح است براه اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب زهر علیه الخیره الثنار در خیانتان ظاهر آن بعضی
 حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نمشی خدا و رسول خدا ازینها قبح یافته پناه کتب
 تواریخ آن باطل است و در اکثر طغیان این کتاب روی کتب معتبره و بعضی عن بیان آمده که بعضی از بعضی
 مجتهد اجمعی در کتاب مذکور که عرض و طول بسیار دارد باین الفاظ او امی تواند شد که خلفا و احوال انصار
 از خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام که بعضی از خلافت بود و خراف و برزیدند از حقوق اهل بیت
 پوشی کردند و انواع بیوفائی و عداوت بر روی کار آوردند و براه خلافت و شفاعت رفتند و وایست
 را بلا اقامت اول بر محض مصطلح ارتداد و حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نورالدین شوشتری که لفظ ارتداد
 در حق خلفا آورده محمول بر محامل و با وایست بکلمه اینهمه عبارات و معانی مضحک است بدین
 نحو علایق فقهیه لفظ ارتداد که در احادیث و کتب معتبره و مشایخ شریف شده در رد دینی و رجوع از اهل بیت
 و اسلام نص نیست چه نص برین مباحث بدون امری محتمل است که احتمال فیه را بر کتاب دور بطلان
 این معنی اکتفا بر بی باقی نماند و گمانیکه در وقت ابر کفر و فتنه حمل کرده اند بر کفر فیه را یا نه ای که در جمیع
 فص نموده باشند پس هیچ جواب القبح آن مبدل شد و آنچه بعد از آن است و مقوله فاعمل کرمانی قول
 این جبر مستطانی بر مناسبت خود در این سخن است ثم احمد علی که قول و بنده و بچه آن
 الی آخره اقول قایلین تقسیم بر و احتمال صدق حدیث بر خلفا را شنیدن احوال و نصایح
 ایشان ضروری است که علیهم السلام درین دلاق و مفصل و در مسکن آن خبر بر احوال با سببه

[illegible]

الله ورسوله ولو كانا ابائكم اباؤا بكم اباؤا بكم اباؤا بكم اباؤا بكم
 نازل شد و توجه بهت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا گشته بطرف اتصال مکتب
 حصول قرابت آنجا و تکیه جاب سالت یابد در باره اسارای بدشوری نمود آنقدر محبت یافته
 که در تفسیر شیعی مثل مجمع البیان منہج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و لغت خان عالی الی غیر ذلک
 بتفصیل تمام کرده است که فاروق عرض کرد که عقیل العلی و نوفل البکر و فلانی را بطلان حواله باید نمود
 تا سرای شان که آنکه کفر اندازد و شهادت داریم و دمار از روزگار اهل کفر براریم و اینهم درین روایت
 مندرج است که آنجا صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر خدا آید غیر عمر و سعد بن معاذ که قاتل
 کفار را نمی بودند بخت نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافق را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد و نیز در تفسیر یقین باید دید حتی که لغت خان عالی بان علو و تعصبی
 وارد و تفسیر خودش را بکلیه ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابوالحسن بن حسن جرجانی و تفسیر
 از ابوالحسن ثعلبی که بر جرجانی شیع او مجلسی و جلد اول بجا حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهد است یعنی
 و ستانی و مطارحات لسانی فقط برای طبع خلافت و امارت که از کاهنان شعیبه بودند
 صد و ریافت چنانچه از تصانیف ابابکر مجلسی مثل بجا و عین الحیات و غیره ابوالفتح می آید
 محمول بر همه و ریاسین هر چند این فرخ فرات حضرات امامیه بر خیال خام غمزه او راحت فرما باشد
 خواجه و نواصب و اید و جوهر هم افروخته فتح و ظفر و دست مع ذلک برین تقدیر می آید که عداوت
 این بزرگان با جناس سید المرسلین می بودند با امیر المومنین و اگر اهل بیت طاهرین زیر که
 منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل اسرا و شتر و ذلیل و ذلیل کفار ذات مقدس می بود
 علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه نام فخر الکملین را در نه خدایه العقول و عین التجرین یعنی خدا
 قره عینین بتفصیل شیخین را رسانده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه صفات انصاف و تقوی بر
 خلافت بلامناقص و یا یا نه بودی بلکه بایست که این کینه و عداوت نسبت بذات اوست و بیستم میر

نه بجای خاتم النبیین زیرا که حضرت احدی بر طبق وای صحاحی استقیم از بعض معتدین و محلی در
 جابر بن عبد الله صفاری است و است بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بر آسمان طاب قبر و در برابر
 و است خلاف طایفه المؤمنین با دیگر الله طاهرین با دیگره بر فیض مقرر نموده و تاکید از اید الوصف را شاکر و انحصار
 الله علیه و سلم بر اصول صوفیه امامیه چه تعلیمها و کمالها در دنیا و دنیا پس بقصد بی انحصار و صفت است
 از حجه الوداع بر روی کار نیار و ده چه حرکات باطیه و صاعقه قشره را در حضرت حاضر می راد الفاظ آیت کریمه
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْآيَةَ خَاصَّةً وَنَادِيَةً مَكْرِيَةً مَقْبُولَةً وَدَوْرَةً
 دوم بلکه سوم کافی میسایر القاضی من یقوم مقامه بلکه زیاده از ان جابج و در جابر مجلسی است عتاب
 در سیمیکه و آن که یفعل فما بلیت رسالتک جابج بر تفصیل این قصه وایت جامع الاخبار از حضرت
 زرار و که او را صدق الصادقین لقب داده اند جابج کتاب حسن بن بر او و دلالت بر آن کند
 و چرا نباشد که بارها از زبان امه مثل صادق علیه السلام لفظ لغته الله در حق و بی و نام و قبل
 دیگر که ترک ذکر شایسته می نماید کافی منج المقال مرمی شده و دلیل واضح است قال سمعت
 الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى مكة في حجة الوداع فكلما انصرف منها فرقة من بني النضير من مكة أتوا عترة
 رجل من اليمن وخمسة آلاف رجل من المدينة جاءوا جبريل في الطير فقل
 له يا رسول الله إن الله يقرئك السلام وقرأ هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل
 إليك من ربك فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا جبريل إن الناس
 حديث عهد بسلام واخلشني أن يخطروا ولا يطيعوا وخرج جبريل عليه
 السلام إلى مكة ونزل عليه في اليوم الثاني وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 نازلا بغدير وقال له يا محمد يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك
 وكن له نفسا فما بلغت رسالته والله يعصمك فقال يا جبريل إن عشي من أحوال

من أنجي الفوني فخرج جبرئيل وكرل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم ممن خرج فقال له خذ مني قال له يا رسول الله بلغ ما أنزل إليك من ربك
وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فكلما سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه المقالة قال للناس ليخجلن أباقي فوالله ما أتبع من هذا المكن
حتى أبلغ رسالة ربي أخلفه عساوه برين كركنك استقرارنا من غايبه وكرل
صلى الله عليه وسلم بارأرا من أن ينال من امره شفا كرهه جنانا زروا ينيك ان كراي من جبرئيل
سقول ريب ريب شوقه وان الله تعالى أنزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى
الله عليه وسلم في ليلة القدر من تحت الأعراف والسموات الكون في الطريق فقال يا محمد
إن الله يقرئك السلام ويقول لك انصب عينا للإمامة وسبحا منك على خلافه
فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا أبا جبرئيل إن الله يعلم بعض أحوالي وأبى أن أخاف
منهم أن يجمعوا على ضمري فاستوفيت ربي فصرخ جبرئيل وعرض جوابه على الله
فأنزل الله مرة أخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال وه فاستوفيت النبي
صلى الله عليه وسلم في المرة الأولى ثم صعد جبرئيل فذكر جواب النبي صلى الله
عليه وسلم فأمرة بك ربه سرور له معاتب مشددا عليه يقول يا أيها الرسول
بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس لا يجمع أحواله وقال يا أيها الناس إن عليا أمير المؤمنين
خليفة رسول رب العالمين ليس واحد إن يكون خليفة بندي سواه من
مولاة فعمل مولاة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم طعن في قوله والادام
باطل عند الخاطئين ثم ذكر ميثقه زيرا كدوا بسلام من بزرگان و بونان
قالن توحيد ربي تعالى ونوت جناب سيدنا بنيا سقدت جنانا و عبا ران ساله حاجبا

خواجه

خواهد فرمود بار خدا یا مکر عداوت تو و عداوت حبیب تو اگر با برعم موافق در قلوب مومنین
 نبوت سید المرسلین ص مع تواند شد که ^{لَا تَقْطَعُ رَحْمَةً} ^{وَلَا تَقْطَعُ رَحْمَةً} ^{وَلَا تَقْطَعُ رَحْمَةً} ^{وَلَا تَقْطَعُ رَحْمَةً} ^{وَلَا تَقْطَعُ رَحْمَةً}
 هکذا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان ابوذر و عمار و غیره
 که در او جان شاکر حضرت پیغمبر و الهیت اطهر میدادند و در مشاهد شرف و علمی طاعت بزمین نیاز می نمودند
 چرا محبوب شتند آیا از دست این جماعت هیچ کس از قبایل قریش و احدی از تنسبان خلفاء و اعراف و انصار
 شان مقتول نکشته هر کافر می که از اقرار با ایشان کشته شد بدست حضرت امیر شتند اینک
 تو این طریق حاضر است نشان باید و او از خدا شرم باید کرد و نیمه عتساف باید گذشت و حیرانم که
 خود اکثری رضای دیدنی باشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت ارشادی فرشتند و در زبان خلایق
 مرتضوی سرگران گردید بلکه از رفعتش هیچ کس نمی دانست معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت است
 و ما بزرگان شان احوال ورده بود و آنها بعد از انصاف با بیان بلکه تسبیح فرمودی چگونه این اوقات را
 علت عداوت قرار دادند و علی بن القیاس زمره انصار که با وصف خلوص ایمان و تقوا و ایمانی که عدا
 ایمان اتفاق بر محبت و اتفاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه کار امامیه مثل شیخ و عجمی سبک نیست از
 عداوت مذکور پاک و امن بودند و زبانه و هارین چه مراعات مصداق باشد که خلفای راشدین
 اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه حکومت قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سر فرار کردند
 چنانچه شافعی سید مرتضی و تصانیف و غیر مجلسی خاتمه الحداثین ایشان مثل محله فتن از جباران و انوار گواه است
 و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار و لاتعد و لا تحصی بقتل در آمدند و خیم سعادتش و
 ترقی نهاده چنانچه بر او انی مخفی نیکیست مخفی علی بهترین کس معلوم شد که این همه تنهای اهل افقه است
 باو یال ظاهره آن پس بین ظاهرین نسبت کرده اند و الحجب کل الحجب که حضرات امامیه اهل
 صفات منیرینه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اثر را بر میا امید ابر طاق نهاده و برین
 قدر هم قلوب ایشان ثابت نمی کرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی نهاده است و اگر سر راه بود

بعد از شهادت فی النورین چرا بدام مبارک من آویختند و خود مصد خلافت گشتند و مثل
 مردان گران برای امامت می انگشتند و جناب امیر چگونه بر صواب دید این بزرگان خلافت و امامت خود را
 موقوف به دست فاروق عظم بعد از نکاح امام حسین غاشیه اسپیشان کی در بازار مدینه بردن خودش
 می نهاد و وی النورین بعد از استرای زره حضرت امیر و ادای قیامش زره مذکور را چو اجنبان ایشان باز
 میداد و بعد و قاص بعد استماع خبر قتل ذوالشبهه یحیی بن عیسی بن معیت امر لغت جو جازند است که کشید
 چاک گریانش چگونه تا دهن می رسید چنانچه از مطالعہ نجیب البلاء و جبار البیون و جبار الانوار و
 کاشمیر فی نصف النهار و تفصیل قصه نکاح شهید کرد و او آنچه از فاروق عظم و باره استیجاب و سرور
 این کشف الی صدر و یافته بعبارت کامل بجمالی مسجوع فرمایند فائده فی ترویج شهر بانوسن
 حسین علیه السلام عمر فرمود که شهر بانورا بر سر بنشینند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرند
 هر که او را رعیت یا و باشد خستیار کند شوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفت که خلیفه
 است گفت او پیر است لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد
 گفتند علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت و لایق نیست ایام پیش فاطمه
 در روز قیامت بخت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفت شهید علیه
 احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست ولیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
 او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز مدینه آید آنها بخت
 و نشاء لها می کردند و حسین را بر پیشانی اندود گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
 در مدینه برگزید تا سه روز در سوم زفاف کردند و شهر بانورا بحسین دادند بقصد نکاح انتهی موضع
 الحاحه بلفظه قطع نظر از نیمه زبان مخبر صادق مورد و ما کی طوی سخن الهی ان هو الاک و حی و حی
 بر مناقب این بزرگان و تمیلات تشبیهات ایشان با عصای رئیس خویش و ذوات
 مقدسه دیگر انبیاء اولوالعزم که شمه از ان قبل ازین گذارش یافت تفصیل آن بعد ازین خواهد چو

بازنو

می گردیدند آنی که مدح منافقین و کفار که سپینهای شان ملو از کینه امیر المومنین بود و بمشائیکه
فریت بران تصور نباشد در حدیث شخص فاضل است چه جاسیادت سلیمین الخ غیر الخ
الد که لیل القاطعه التي تدل على خلاف هذه التهمة العظمى والاعجاب حين جميعا
باله برهول شیعهم مضاعف و غوا اهل المنسوب میوان کرد که خلافت بر عظم امام حسین بدست شمران
سپرد و ازین رهگذر ابوابی بر لام بر وجه اهل بیت کرام و اتباع و شیاع ایشان کشاده بلکه نسبتا
که بلا مهابا و آماده و بجناب سلطان کر بلا رسید و خبر کسیت که تفصیل آن در کتابه جناب
و از انجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت حضور خلاف امه اطهار که بر زبان بولف
رساله و علمای فقیهین اطمینان انبساط تام و شسته کما تعرف انشا الله تعالی بجمعی می میگرایست
که در این وقت این که به وزاری فریاد و بهیراری سو و نذر و کما قال الله تبارک و تعالی بجهت تبارک
الافسان و آتی که الذکر فی اگر اجل مهلت میدید تفصیل این بار جایی خودش می بیند و تبارک
علمای قوم از راه عاقبت اندیشی بکار برده اند و شتمیر کاکت و خرافات است نیز در مسکاتانی
معروض خواهد شد و در خصوص بمقام تعرض این نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقامات بوقت
گرامیم و میگویم که باقیانند ادعای تصمیم غرض حراق بقیه که صاحب ساله تعلیم
مجتهد در رساله طعن المباح و ماسی کنتوری را بر امام مطاعین خلفا تحریر نموده کسج البشر آنکه دلات
حدیث از آله اخبر و استیجاب قصد قلبی و اراده حتی حضرت فاروق که مدلول عبارت مؤلف باشد
منوع است یعنی که روایت کتاب اول در میان آن نیست عن زید بن اسلم عن ابيه انه حين توبع
لا ريب في بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يدخلا في علقا طمة
بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلبسا وروها وريجن في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن
الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما من الخاق
الكلنا من ابيك وما من احد احب اليك اباك ما ايم الله ماذا لك بما فعلن اجتمع هو

التفريع عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر بن الخطاب
 فقال لعلكم ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله ان لا يحرق عليكم البيت
 واكرم الله لما حلف عليه فانصرفوا راكبين فقرأوا اياكم ولا ترجعوا الي فانهضوا
 عنها فلم يرجعوا اليها حتى ما يهولوا وبكى منهم ورجعوا اليها من ارضهم وبيتها
 امرتهم ان يحرق عليهم البيت فعدلوا ولا كفوا في ذلك فارق محلى ت برفض صحته
 الاثرين بن عبات سيد كه فاروق عظيم راجع في بيت فضل الصدقين خويفا و ترسيا بر زبان
 كه ابرو و كخلف انها خواهم شنيد خانه ابرار انها خواهم سوخت يا آتش قهر و غضب ابراهم افروخت و لازم
 كه اين نهر يد و تر سيب و واقع كنكم تصميم عزم حراق خانه زهر ارضي الله عنها باشت فضل العنيت
 اكا بر عطا الله در كتب بن و ايان خویش تنگوار تمام می نویسد كه بسا اوقات آدمی بكمالات
 متكلم می شود بلكه شش شش تیر بدست كير و قتل خا طلين در دوش نمی شنيد بلكه در راستگی
 شك و انا دگی اسباب قال لغایت قصوى ميكوشد و در نهار شل حسن مجتبی علی صاحب
 ریاض الكبر فی قصه ازار در سنده ازار و از نجا گفته اند كه امیران سخن اصیلا بت گویند و باشت كه
 و نهان صبح جویند روزيكه ایضا ثانی را انجوا می در ویش شخ اشناج و در علل اشرا الخ خبر و
 حضرت زهرارسانیدند او بحال جزع و فرح همراه صدیق تقیریت نرو امیر المومنین عا
 و شكایت شروع كرد و گفت كه نه طلبیدن ما بر جنازه فاطمی ازان میل است كه در غسل آن حضرت بار
 و دخل ندا می حسن تعلیم كرمی كه باو بگفت كه ترا اینمیر و بنمیر چه كار است اینمیر لیل كه ورت و عبا
 است حضرت امیر بنرمودا كرم شمر باو كنم تصدیق خواهی كرد گفت ندلی پس در مسجد
 و غسل شد و گفت كه دو امراول ازان بود كه بیغمیر صلی الله علیه و سلم و غسل و فاطمه زهرا و باره
 نماز جنازه و با تعلق بر بیت كرده بودند كه اجانب بدخلی ندی حاشا كه آن كلمه نغیر ند خود تعلیم
 كرده باشم بلكه چون الف و ان بنمیر صطفوی از اید الوصف داشت حتی كه در مین نماز بود

مبارکش سوار میشد و در اثنا خطبه و این مقدس میکشید بر آمدن ابو بکر بالائی مهران سوار
بر روی شاق آمد فاروق این کلمات طعینات را معاذ الله از مهلات نسبت و صلاح او بر پیش قبر فاطمی بر جای داد
ناز خبازه قرار گرفت پس صحبت بنبر کلفت گردید و نوبت شد و غیظ و غضب سید قریب بود که ذوالفقار از نام
بر آید و قاتله عظیم و صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین ششم سر یاف نمود که بر این تشدید سر فاروق
از روشن بر دارم بلکه قبل از نیل مطلب و پیران زنده نگذارم پس به جریب انصار بهیت مجموعی در صلاح افتاد
و برار او فاروق تن بر صناد او نداشتی طعنه و حال آنکه اصول معتبره بنوع امامیه یا و از بلندی امامی
ایمنی بگوش خاص عام و دید که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام و درین وقت امور بود چو چا
قتل فاروق چنانچه مطالبه کتب فتن بر این شاه عدل است محمد کز اندک خطی از خود دور اندیش
دارونیک میداند که هرگاه حضرت قانع یا بنخیر می قتل حراق میت فاطمی و سقا طحری بنبر دیا خلاصیدن
کار دیو بناله شمشیر ضرب کرد علی اختلاف و ایاتهم المنقربات زدن سوط بضیع سید کانیات تا آنکه بازوی
مبارکش گشت انساب تبت نامعاذ الله سیر منابر که بوی اهل اسلام از استماع آن پیرین میخیزد
حقیقه مثال این مضارفات آبروی روانه این حکایات بنص قرآن و الذی توکل بحکم و فتنه که عذاب عظیم
می ریزد و موی سیف باشد بر مجروح شدن قبر بنیت ناز خبازه چگونه بهما و سفی استقامت خواهد بود پس این
جوش و خروش چنانچه تهدید او ترسایا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند سیمیه
ناگزیر با شایات آن از کتب معتبره امامیه و فتنه شوم و میگویم که اما انفسا تبت فاحس
انچه در تذکره الامیره و ادست بنوع امامیه حجت شافی است روایت شیخ اشعری و از علل از امام
ابو جعفر و بیل کافی است حیث روی آله قال علیه السلام و اما الشرائع الله فقال
انزل انما انزل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فینا ما قال فکذا نزل بوالله
و رسوله و انشر کوا بالله و اما قتل النفس التي حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
یا صبا به و اما اکل مال یتیم فقد قتل هبل فینا الذی جعله الله لنا و اعطوه غیرنا

وَأَمَّا لِحَقِّقِ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أُنْزِلَ لَكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ السَّبِيُّ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ وَأَرْوَاحُهُمْ أَهْمَانَهُمْ فَقَعَوْا سُرُوكَ لِلَّهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَعَقُولُ أَهْمُهُمْ خَيْرٌ مِنْ حَقِّقِ
 ذُرِّيَّتِهِمَا وَأَمَّا قَدْ لِحَقِّقِ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ قَدْ فَوَّضُوا قَاطِبَةً فِي مَكْرِ بَرِّهِمْ إِلَىٰ خِزْمَةٍ فَحَصَرَ عِبَارَتِ
 تَذَكُّرِ أَيْنَ سَتَ الْكَيْفِ حَقِّقِ وَهَسْتُمْ أَجْمَعُ خَيْرٌ مِنْ سَبِّ بِلِ بِلِ رَسَالَتِ وَأَصْحَابُ خَلْقِهِ سَبَّ بِلِ بِلِ
 بِحَضْرَةِ فَاطِمَةَ وَادْنِ دُونَ بَارِ وَخَصَّ بِكَ وَخِلَافَتِ نَعُودِ وَكُشْتِ زَوْنِ مَطْلُومَةٍ سَقَطَ شَدِّكَ
 مَابِدِ أَتَشْ خِجَانِيَةِ بَجْمَرِ نَدِ خُشْنِ إِلَىٰ آخِرِ الْبَدْيَانِ وَأَمَّا أَحْرَاقُ وَغَيْرِهِ بِنِ مَجْتَهِدِ جَالِسِي دُرُودِ الْفَقَا
 مَضْنُوعِ لِحَقِّقِ تَوْجَعِ أَنْ مَعْنَى شَدِّهِ وَعِبَارَتِ تَجَرُّدِ خَوَاجِدِ خَوَاجِكَا شَبِيعَةٍ عَنِ فَا ضَرْمِ عَمْرِ فِيهِ نَا وَكَلَامِ
 أَمَامِ عَظِيمِ صَلَی وَتَرْجِيحِ عِبَارَتِ تَذَكُّرِ نَائِدِ أَنْ مَيَكُنْ حَيْثُ قَالَ وَبَعَثَ إِلَىٰ سَبِّ السَّبِّ الْمَوْضِعِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ لَمَّا أَمْتَحَمَ مِنَ الْبَيْتِ فَضْطَمَ فِيهِ لَذَارُ وَفِيهِ قَاطِبَةً وَجَمَاعَةٌ بَنِي هَلَسِيمِ وَأَخْرَجُوا عَلَيْكَ
 كُرْهًا وَكَانَ مَعَهُ الزُّبَيْرُ وَفِي الْبَيْتِ فَكَسَرُوا سَيْفَهُ وَأَخْرَجُوا مِنَ الدَّارِ مَنْ أَخْرَجُوا وَخَرَجُوا
 قَاطِبَةً عَلَيْكَ السَّلَامُ فَالْقَتِ جَنِينًا أَسْمَهُ مُحْسِنًا إِلَىٰ آخِرِ الْبَهْتَانِ وَمَا بَارِ مَجْلِسِي وَتَذَكُّرِ
 الْأَلَمِ نَزِيرِ عُمُو تَشَلُّشِ نَدِ خُشْنِ كُرْدِ أَنْ فَا رَحْمَةُ مَعَارِفَتِ وَضَرْبِ تَارِ يَانِدِ رَا زِلْجَةِ مَعْبَرَاتِ بِنْدِ
 وَصَحَابِ ثَبَاتِ الْحَقِّ نَزِيرِ تَصْرِيحِ بَدَانِ كُرْدِهِ وَادْعَا شَكْسْتِ تَخَوَاضِ بِي مَجْلُوسِ مَبَارَكِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ الْأَمْوَةِ
 وَعِبَارَاتِ بِي كُرْتِ شَلِ تَجْمِيعِ رَجْمِشِ وَغَيْرِ أَنْ كَرْدِ نَالِيَا تِ مَقْلَدِ بِنِ فَاضِلِ جَالِسِي تَرْجِيحِ وَرَانِي مَعْنَى تَشْ
 بَخَانَةِ زَهْرَةِ زَنْدِ بَخَالِ رِسْوَانِي حَضْرَةِ مِيرِ بِي وَنِ كُرْدِ نَدِ الْفُضُولِ قَطْعِيَةً أَنْ شَمْرُ دَارِ بَخَا تَاشِي الْأَمَانِيَةِ
 وَكُرْتِ مَعْبَرِ مَاطِعِ تَوْجَعِ أَحْرَاقِ هِرْ كُرْدِ كُورِ نَيْسِ وَشَيْخِ جَبَلِ وَكُشْفِ الْحَقِّ وَوَيْكِرِ أَنْ وَغَيْرِ أَنْ غَيْرِ أَنْ غَيْرِ أَنْ
 أَحْرَاقِ حَبْرِي وَبِي كُرْدِ مَطَاعِمْ خِلَافَةِ كُرْدِ نَفَرِ مَوْدِ وَرَجُوعِ أَزَانِ نَهْ مَوْدِ أَرْبَعِمِ بِي بَاشِدِ وَبِهِنِمِ شَمْعَا
 وَفَرِيَادِ كُنْتُورِي بَاكَانِيَةِ بِي كَامِ مِي بَاشِدِ سَبِّ بَدَانِ كُرْدِ فَاضِلِ جَالِسِي دُرُودِ الْفَقَا وَتَوْجِيهِ سَكُوتِ
 وَتَقْوَدِ مَرْتَضُوقِ تَصْرِيمِ أَحْرَاقِ بِنْتِ فَاطِمَةَ كُشْفِ هَذَا الْقَعُودِ أَنْمَا كَانَ يَسْتَفْهِمُ أَذْكَرُ الْبِكْرِ مَسْتَدَا
 بِوَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَكُورِ الْقَعُودِ وَاجِبًا وَأَوْ مَابِيَّةِ تَقُولِ

إِنَّ الشَّيْءَ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى عَلَيْنَا بِالْصَّبْرِ عَدْلُكُمْ صَبْرًا بَدَلًا الثَّلَاثُ إِلَى الْآخِرِ
 مَا قَالُوا وَبِكَوْنِهِمْ شَيْعَةً خَيْرٌ مِنْ شَيْءٍ مَا كَانَ خَبَابٌ مِيرُورِي هَرَارَانِ لَمَّا كُنْتُ حَضَرْتُ جَبْرِئِيلَ
 خَبَابٌ سَيِّدُ الْبَيْنِينَ خَيْرٌ مِنْ صَبْرِ وَكُوتِ بِتَحْرِيفِ قُرْآنٍ وَتَهْكَامُوسِ بِلَتِ سَيِّدِ النَّاسِ وَجَانِ نَعُودِ بَابِ
 مِنْ كَابِدِ الشَّيْطَانِ مَبْهُوتٌ وَوَأَتَقِ شَيْءٌ مَوْكُودٌ مَبْهُوتٌ كَمَا سَتَفَرُّ الشَّارَاتُ لَمَّا وَارْتَحَابَ تَقْبِيرُ دَلَالِ
 بَيْتِ مَارِزُوا مَابِيَهُ بِأَخْضَرِ آبِ كَشِيدِ ثَمَثِيرِ زِيَامِ وَقَالَ بِأَصَابَةِ كَرَامِ مَبْنِي عَمَدِ حَرَامِ وَبِجَنِّ خَبْ
 اَصُولِ رَابِعِ مَوْضُوعِ خَلْقَانِي ثَلَاثَةُ شَيْعِينَ يَتَجَلَّى فِي أَمْرِ تَابِ أَيْمَنِهِ كَيْفَ دَلَالَتِ قِطْعِي بِرَانِ وَارِدِ
 كَيْفَ أَمْرِ الْبَرِّ مَبْنِي بَارِقِ قُلْ فَارُوقُ فَقَطِّ بَرْتَبِدِ وَتَوَخُّفِ مَحْمُولِ بُوْدِ دِهْرِ كَرَارَةِ قَلْبِي وَتَقْصِيمِ خَطِّ كَشِيرِ
 خَلِيفَةُ ثَانِي تَعْلَقُ لَدَا شَيْءٍ وَدَرِيحُ قَاصِمِ قَدَرِ كَالْمَلِكِ خَبَابِ قَدَرِ حَدِيثِ وَهُوَ الَّذِي أَنْطَقَ
 كَيْفَ كَشِيرِ مَشَاهِدِ كَرْدَنِي هَسْتِ كَمَا بُوْدِ مَوْضُوعِ طَبْرِ صَاحِبِ اِحْتِجَالِ بِطَبَقِ نَقْلِ مَجْلِسِي دَرْجَارِ رَوْتِ مَبْنِي بَارِ
 كَمَا بُوْدِ خَلِيفَةُ ثَانِي بَاوَزِ بَلَدِ كُنْتُ كَمَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَانَةِ خُودِ بِيْرُونِ بِنَايِدِ خَانَةِ رَاوُخِ مَسْمُومِ خُودِ
 صَحَابَةِ زَيْنُ الدِّينِ بَيْنِ قَوْلِ بَغِيْرُ شَنْدِ الْكَاشِدِ يَكُوْدُ خَلِيفَةُ كَاكُ شَاكُ كَانِ بَرُوْدِ كَمَا مِنْ جَبْنِ خَاكِ كَرُوْدِ جَالِ
 مَقْصُودِ مَبْنِي بَارِ بِيْرُونِ خَبَابِ مَرْتَبُوعِ بُوْدِ اِسْطِ مَخْضِي بِيَامِ بَسُوِي عَمْرِ فَرَسْتَاوُ كَمَا مِنْ بَرَانِي
 كَرُوْدِ وَدُنِ آيَاتِ قُرْآنِ دَرْ خَانَةِ مَسْرُوعِ شَدِ اَمَامِ وَشُغُولِ ثِيَابِ لِفْ كَرُوْدِ اَمَامِ وَبَرِزَانِ مَبْنِي
 جَارِ مَبْنِي شَدِ كَمَا تَارِزِ اَمَامِ فَارُوقِ نَشُومِ اَزْ خَانَةِ بَارِ خُودِ بِيْرُونِ كَلْدَارِ مَبْنِي وَبَاوُزِ دِيْكَرِ بَرُوْدِ اَمَامِ اَنْتَهِي
 مَقْصُودِ اَزِ زَيْنِ رَوَيْتِ وَاِنْجِهْ دَرْ اَرَاوُزِ بَرَشِ قَمَرِ فَاطِمِ اَزْ عَلِيٍّ شَيْخِ الشَّيْخِ قَبْلِ اَزِ زَيْنِ كَلْدَارِ مَبْنِي بَارِ
 اَشْكَارِ هَسْتِ كَمَا مَرْكَاهِ مَبْنِي اَصْدَارِ بَلْفُظِ لَفْظِ اَحْرَاقِ مَابَايَا لَمَّا كُنْتُ دَرْ عَابِتِ اَبْلِيَّةِ اَزْ دُوسْتِ
 نَدَنْدِ فَارُوقِ غُطْمِ كَمَا اَزْ عَدِ اَشْجَرِ جَانِ بِيْرُونِ اَنْتَهَامِ بَاقَنْدِ كِي خِيَالِ وَخِيَالِ اَشْتِ كَمَا مَعَاوِزِ خَانَةِ زَيْنِ
 سُوْرِ وَحَضَرْتِ اَمِيرِ الْبَقَرِ وَجَبَارِ خَانَةِ بِيْرُونِ كُنْتُ دَرْ سَنِ رُكْلُوِي مَبَارَكِشِ اَنْدَارِ وَحَضَرْتِ بُولِ الْبَقَرِ تَارِزَانِ
 وَاسْطِ اَحْلِ مَجْرُوعِ سَارِ اَوَايَمِهِ تَهْمَتَانِي صَنَادِ يَدِ بُوْدِ صَفَاوُ مَجْرُوعِ اِيْرَانِ كَمَا زَيْنِ هَامِي كَلْبِ اَزْ
 فَارُوقِ دَرْ جِكَ دَشْتِ وَتَهْمَتَانِي صَفَاوُ دِيرِ نِيْمِ دَرْ مَرْزِ سَبِينِ مَبْنِي كَلْبِ شَنْدِ وَغَضَرْتِ بِيْرُونِ اِيْرَانِ

خواهی داشت که چون صدیق خواست که برای تنبیه یافین زکوة پردازد فاروق بجای ایشان گشت
و حق که کوی آنها بیاورد و خدا ظاهر اهل بیت را ظاهرین عند افضل الصدقین
و صاحب اسلام و صف کمال غنا و عداوت صحابه اجماع و ادعای حق و ایت حراق در کتاب
مطبوع که مسفت الیه اشاره چون زار و گیر بجای طامعی ملامت صری نیانده درین وادی
شفاقتی مقتضی تلافی آفات و آیات معنی تبعه قصد الحراق بسبب طامع
و اکتی بالخطی جمعه علی بیه که آنکه وضع منه که حراق و کلمه که آن عرض
جمله الشیخین یعنی وایاتیکه در باب نشیون در کتاب روضه اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بظلمت قصد بر خاندان ائمه بیت نمود و پیغمبر در جمع کرده آنکه آتش را فرو
و خانه را سوخت غالباً عرض و فقط خائف کردن متخلفین بود و اگر هیچ و احمد مدعی آنست که هرگاه
مقصود از جمع کردن خطب و مهیا نمودن اسباب لب مجبور و تحریف تهدید باشد فقط قول لا فعلن
یا اصررت ان یحرق علیکم البیت بطریق اولی تهدید و ترس باشد بود
که برای نظام خلافت صدیق که مثل حضرت علی و اوه و بنی بوی وقت شورش اعراب و حاطره
آسمه کفار و مرتدین مثل عیسی و حجاج و سید کذاب از فاروق اعظم که شدت خشونت فوج علیه السلام
اقتضا داشت نزد این همه در صورت نیست که امر او ملوک از تصیم غم حراق ایشان که حضرت
معاذ الدل بر وقتن جفا می نمود و نیست که میسر کرد و اگر معنی آنست که تهدید او بخلاف این کلمات
بر زبان آورد و کور و دشمن نبود معنی مخالف الفاظه منافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث نقل
نوشته زیر که از مطایع آن واضح می شود که حراق بعمل بد و فقیر و افاد است هر چه است
چند دلیل عبارت این رساله آنست که فاروق بحال جد و جهد را و ده حراق می کرد و خوشتر خانه
مردم و می را سوز و کلاهم و در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تحریف است دلیل بر آنکه تصوف و فاروق
محتاج آن تحریف بود و متوجه عبارت خزان بالا میطابق می رسد لال بر وقوع آسراق

است شافعی و تهاقی که اسامی را نیز در باب از علمای قوم سمرقند تماشاکردنی است که گاهی
 احراق ازند و بعضی نیکو شایان می برارند و گویی و ابیات صریحی دارند که فاروق گفت که قصه من مجرب و
 بود و وقت صدق این کلمات با جری انصاف و کمال جوین و خروش آمدند و با عانت و اذیت متوجه شدند و
 جانی هم در حراق میکنند و هم قرار از این بدینا می دهند جمع کردن همه را با لوازم دیگر بخوانند و تمام حیل میگیرند
 و حضرت خطیب این همه بکنه بر و از زین را بنها هنوز دست حراق قصد تحویل سرد است و باز بر وقوع آن
 استدلال می شود با وضوح نیکو و تحریف خود و اهل آنست و علما و هم بد آن حرف گویند که معروف آنجا
 اوشا می نماید که آنچه می بینیم در درختی حراق و قطع با این اشیای عجایب مثال انضمام عقل
 عالم واضح و روشن گردد که دروغ غرافه نمی باشد و هر گاه از علما فیض نیکو و یکدیگر می نمایند و شایان و من
 آنجا حقه قاضی بر فاعله و ابوابی لا اله الا الله که شایان می بیند بود که در او است و حراق اعم
 المعارض باشد و هر چه در منع و از مجر و توجیه ذکر آن صحبت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرار در و و با
 که بصراحت حاصل آن باشد و در واقع مناط تمام و تحقیق و محبت و ضیق قرار این بلکه دلائل قاطعه که شایان
 بعد که تواند بود و بی شک نمی باشد بعضی بقبر بر ایل خود بعضی بر ایل امیه شایان هم اما اصول این است
 روایت کتاب ثابت باشد و اهل علم و الفایده و خلاصه آنست که حضرت امیر طیب طر و رسید خلاصت
 بصدیق اکبر بیت نمود و خطاب صاحب فرمود که چگونه بیت نیکم یک یک اورا جناب چیمیر امام سجد خویش
 گردانیده و در آن وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب اگر وقت هم مرا می خواست هیچ مانعی
 در میان نبود الفاظ حدیث نیست **عَنْ الْحَسَنِ الْبَصَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**
قَالَ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى بِالنَّاسِ وَالْحَسَنُ شَاهِدٌ مِنْهُمْ
وَأَنَّهُ أَصَحُّ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَوْثَرُ أَنْ يَقْدَمَنِي لَقَدْ مَنَنِي فَرَضَيْنَا لِدُنْيَانَا مِنْ رَضَى
اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَدُنْ بَيْتِكَ بِالْفِظَةِ وَمَشَاهِدَهُ رَوَايَاتُ صُنَائِلِضِ الضَّرْفَةِ فِي مَنَاقِبِ الْغُسَّةِ رَأَيْتُ
نَبِيَّ تَائِسٍ مَبْأَيْدِ عَامِي كَرَّارًا جَلْدًا وَبِكَرٍ كَرَّارًا جَلْدًا وَبِكَرٍ كَرَّارًا جَلْدًا وَبِكَرٍ كَرَّارًا جَلْدًا

خلافت بلا فصل ابو بکر صدیق بنمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که اگر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در این دنیا میماند و در مقام نبوت باقی میماند و نظام امور و نظام امت و جوامع
 امامند اند و با خشنود نشدیم که بدین جهت که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انبی محصلها و درین باب
 بسیار دارد است چنانچه مخفی نیست منطبق روایت بدین خلف حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آن جناب بعد
 از آنوقت و تهدید این نظام به هم متعارضند و در نفس الامر در مقام روایت تهدید کما اثرنا الیه لایعیا
 بجهت اما اصرافی پس سلامی امامیه ز قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
 هرگز وقوع نمی پذیرفته زیرا که بر او است صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام به بیعت ابو بکر ننمود
 نکرد و تا زندگی جناب فاطمه سر او بعد از انتقال آن جناب چون حاجت بماند راه مدار او تسلیم می نمود و در هر یک
 احوال انصاری پس اجماع و استحقاق متحقق نباشد چنانچه ثنائی علم الیه امامیه بخارجی بیان گواه است
 و تا آخرین تائید این نیز همین تقاریر را عاده می کنند و بطبیقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
 و سببی بیانه گوش نمی شنید پس هرگاه مدلل صحاح روایات اهل سنت مدین باشد پس روایت زید بن اسلم
 التبت لالو حجاج و عمه فاد فاد بود زیرا که در لولش است که حضرت امیر و دیگر متخلفین بحج و استماع
 تخلف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیده النساء الزهرا و خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدقه
 و رواند و این با بدلول روایات صحیح بخاری و سلم مخالف است و در کما قلتم و نیز بدلول روایت زید
 است که جناب سیده حجت تهدید فاروقی را به لیت اختیار کرد و چون آنکه خوف و عجب و در قلوب
 متخلفین القا نمود و بدلول روایت صحیحین بر سیم امامیه است که هرگز بطریق مدار او تسلیم نرفتند
 ثابت شد و راجع دوم باقی ماند و انصاری روایات صحیح معلوم میشود که زیر این چنین تخلف نکرده و این روایت
 مخالف است و نیز روایتی دیگر است هم جناب روایت زید که زیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
 رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاشش کرد و دید و هنگامه کارزار برپا
 چنانچه این شهاب گفته و ازین روایت تسلیم زیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس نهایت لازم

آمد و احتجاج بر ایت تهیدید با حراق در باره اثبات صفات این از وجه اعتبار بالابط و از مرتبه اعتماد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات متخلفه موجب ابط شود و تطبیق از این بطور بیجا
باید شنید که لایسم که حضرت امیر با عتقاد عدم استحقاق خلیفه اول از متخلصین باشد و از اینجا است که
احدی از روایات صحاح و لاتی بر قیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب بجهت فضل
الصیقین ندارد ولی از طایفه است صحیحین و قصه فدا که برای ام المومنین جد یقینیتوان را یافت که در وقت صدیق
مازندگی فاطمه زهرا اکثرت نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهل بیت صدیق نفس نیست همچنین تاخیر مذکور در نفس
تخلف هم نصیحت نموده شد زیرا که برای حضرت امیر قسم خورده بود که بعد سید المومنین را در شرف
نه فکرم تا که سوره آیات قرآنی را حفظ نماید تا که جمیع نکتهم کافی الاستیعاب الصواعق من کتبنا و غیره را
من کتب الایمانیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل بار داده آخرین ما عظیم که اهتمام نشان
بر وجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه تصور شود و هر چند محال جمیع اهل بیت و صحابه غیبه از
بعد و دی کافی تا ایفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی نفس آفاق و در گرون
و بیانش از حوصله شکر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصصتی میفرستی
ز اند الوصف نسبت به همه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین متبیین سلم و تو این پوشیده نمی ماند و سنان
نیز حضرت شیعین تا سید و تقویت حفظ و حیانت حضرت توان بهر اوقات سقا و مسکن بگناه حراق
بیت اعلیت سید اندیا الی غیر ذلک من لافقات خلاف مقتضای شکایت بنور باره بتبولین شیعه
احدی از پیروان اوقات مذکوره با عانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیحی الشارک الله تعالی المستحسن
د اولی هم نباشد لکن نزد اهل حق تسویه تیار ایشان هم در صحت هم در ایام مبارک از تحمات بلووس
ند حاصل بجان سول شفقین که بر مری و انس و کی ایشان روح روان موجب کائنات جسم جان
نموده ارشاد بعضی از شکایات بوستانه مثل تهیداد و تقریر خلافت و تسقیف و مانند آن نیز ضمیمه
غیر ذلک من الاموالی فضلت المطولات کس نظر باین وجه اگر امتدادی و مکتبی در جهت صحت

سعد بن عبادہ بر خلاف علمانی الصواعق و الصواعق ضعیف و مردود بلکه خلاف ان را در حدیث
 با و صحت و عماد طرق نیز محمد بن مردود و محمد بن سعد کما قال علی فی نهج الحق و
 از احادیث مطروحه و نقل سید محمد در شافعی مجلسی بجا میتوان یافت که نزول سنت بر جمیع سعد بن
 عباد و راجع است بر جمیع صلوات که اتفاقاً کذا می شود و در جامع قساح
 نیست بانی نامی و دیگر که تعلق بسند احادیث دارد و آن تا سنی بیست و شال او چنانچه بر ظاهرین
 بخاری شال را و ساری عقی نیست میتوان گفت که این است که دال بر آن حدیث است و ابو سعید را و آن
 بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول و در ابوسعید که منطوق آن چنین است که
 حضرت بکر بن اریضی المدنی را و اول است بسند موصول پس بنی التبعه خواهد بود و بعد از طریق
 تطبیق و دفع اختلافات بایات عملاً و نقلاً آشکار شد و ضرورت بدان ماند که گوئیم حدیث او نوعی است
 و نامیده و علامه و واقع شده این همه که دیدی و سید محمد تقدیر لفظ احراق است الیجوال و قوت
 در مقابل طائفه امامیه که درباره سخن ساز می سعد و م نظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ یقتضی
 چنانچه صاحب تجارب تصریح جاسعین باض بر ای می ویت کرده اگر چه تخدیه آن که از نسخه
 منقول است لالت بر شباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ یقتضی از و معنی جمع باشد و لفظ
 و قن در لغات غریب احادیث مثل نهایی هر چند بعضی نقل احراق اثم و کفر الی غیر ذلک متحمل نیست
 در اصل بمعنی استخوان سوال واقع شده پس متحمل که مراد فاروق تهدید او و خوفانۀ غرضاً صمیمانه از شمس
 باشد که نگاه نیز و آواز تن در اتم شامل است و چون جناب معصومیه حکایت قول و لا فضل من غیر ما
 پس باید که تخصیص احراق نماید حتی بنطبق حکمانیه علی الحکم بنی کنین را و می بر جمیع حدیث است و این
 معنی احراق حل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و لالت بنهید یا احراق هم در و ضلالت عن التصدیق و بر نیز
 کتب معتده و یا حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات شمار شباه را و الا و حل نمید
 چنانچه از مجلدات بجا و شرح کلینی روشن آشکار است و نیست که اشتباه دو هم را و

استبعادی ندارد و هذا فایده مملی المقام و لكن رجع بعد الإيهام الكلام قوله بجا به عرب اة
 اقول ان الربا كلام برهه ب اهل سنت است پس چنانکه بروفی مرویات و تصریحات علماء اهل سنت
 در فوی المراسب الرفیعة صدق اخباریست باشند چنانچه در عبارت فاضل کرانی و حافظ ابن حجر عسقلانی
 خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی نیکر نیست و اگر اساس این اصول ایهیست قطع نظر از
 بر محل خود نیست کما لا یخفی صدور دعوی استب فیصبر برای کسیکه مورد ارتداد و احداث او باشد بود از جناب
 مولف بتقلید گفتورنی بر ابرام طاعن که الفاظ حدیث لایست کند بر آنکه این ساخت بر کسی خواهد کرد
 که مزید قریب خصوصیت آنجا نجدت فیبرصل الله علیه و سلم ثابت باشد انتمی محصله شیعین امضرت
 شد بدینسان که سنیة انشا الله تعالی فی المسکال لا مفضل قول فانهظر انکما التیاحی
اقول ان عنکم بکادرتکاد رجوع لکالک بن مؤین و اتباعه و أشیاعه عن أصلی اعتقاد
 التوحید و الشیوخ و العباد کما بدل علی هذیه که ارادة اثبات سلامه فی الا قول لا یتیم
 و العبادات التالیة المنقولة من تحفة النوادر و المفصل الا قضی و الصواعق لا اله الا الله
 ینافی الردة المذكورة لا ارادة تداد یعنی تبدیل لأمم الشرعیة و التخصیر عن الحقوف
 الحقیمة فحق لا تدعی الله کان منکر الاصل و یماز و یفقه و قاتله ابو بکر الصدیق و یوحنا
 السب و لا نقول انه اشرك بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان
 كذلك لما وقع الاختلاف من اهل الصحابة فی قتاله بل وجب لثقاتهم حنین
 و استیصاله فان من اشرك بالله تعالی و انکر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب
 محال الخلاف و الشقاق بل هو عند اجمع موضع الوفاق و ان عیتم یا رتداد الممالک
 المذكور انحرافه عن بعض الحقوف و احداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه
 و تعالی که کذلک لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المذبة علی القول باسلامه
 قبل تنفیج اخبار کما وقع من الفاروق و اعظمه لا بدل علی طهارة ایدیه اعتقاده

كمال إيمانه وعكس ذلك في الواقع أنهم رايات تبدل وتغير في أحداث ما كان
نوره كبحيث كان زكوة برهانه لازم اقرا ومنه في كنهه اين عاير صول روايات فريدين من يست ونباش
از كتب فريدين غير عشر اما اثباته في كتب اهل حق بل زنايت وخرج اظهر من الشمس وابتين من الناس
مطالع الكثر في رصالح سنة وشرح ان كتب كذا مبرر ان كافي است ليكن في ريقام عرياب صحيح بخار كفا
منوده في خود وحي هذه ورأي البواكير فقال من منع الزكوة فقال عمر كيف نقابل وقال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اغزى الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فقالوا
قالوا لا اله الا الله عصموا مني دماءهم واموالهم لا يحقها وحسابهم على الله فقال
ابو بكر الله لا اله الا الله من فرق بين ما جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تابعه بعد
عمر علم ينفيت بذكر الامسوك في ذلك عند حكمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
في الذين من قول بكن الصلوة والزكوة وادوا وابتدئ بالدين واحكامهم قال النبي صلى
الله عليه وسلم من بدل دينه فاقتلوا اما اثبات ان زكوة اما يكتفي بها مع البحرين
اينك حاضرت بوضوح تحقيق لفطرت اخبره نوشته است ان الله سفيه جميع صادق هو يد او
اشكارت كما وابتاع خبر قيات وفات خباية البر من زكوة شه ومقتضاه عدم سوغ ايان
فرضيت زكوة را نظر آيت كبري حذر من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها وعدم كمال
اقيموا الصلوة واتوا الزكوة وحقن بان نبوت اعفا وكره ووشح بودن بالث اثباته قول تبدل
ما تقر في الشريعة الفراء حالت تنطه باقى نيت قال صاحب الكتاب المذكور والردة بالكسر
والشديد اسم من لا يرتد وارجح ابا ردة على ما نقل كانوا صنفين صنف ارتدوا وعن
الديروك انوا طائفتين اخذهما اصحاب سيلة والاخرى ارتدوا وعن الاسلام و
عادوا على ما كانوا عليه في الجاهلية وانفقت الصحابة على قتالهم وسيرهم واستولوا
على عليه السلام منهم الحرمية والصف الثاني كبر تدوا عن الاماير والحقن

انكروا من الزكوة وذرعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بزرادشت
صلی الله علیه و آله و سلم لانه في لفظه و انشاء الله في بعض عبارات روایات دیگر که در اثبات مقصود زبانه
ترمیمه خواهد بود درین نزدیکی عرض خواهد کرد که ساینکه او را با وجود نبوت روشن بالمعنی المذکور در
امامیه بطلان انحاء مذہب ملت مومن پاک اعتقاد می پذیرد اگر دعوی پیستهاد برای انصافین
و ایند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و استنباط این مطلب گفتند که با تو کاره
ولیکن جو گفته و دلیلش بر آن و محمد که مملکتان مالک و طرفداران آن بی نصیب مالک بر اثبات
اجتهادش قدرتی ندارد چه اگر مالکشان اعتقاد خالص به حقیت خلاصت اهل الصافیین باشد
جناب میرالمومنین ای امام برحق و خلیفه مطلق مسند است کما صح لیتش فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام
المواقف الصافیین غیر مذکور در صورت نبراطاعت عال بوبار صدق و عطاء صدقات و مال زکوة با این
تعلیل الذمیه الایامیه در عایه که وجوب التقیه بر ضرور بود چون او از خستیا مسک انشاء دست
شدید و برخالف جناب مرتضوی و شیعیان که بامر مقدس همان مطاع لازم الاتباع بمعنی
نموده که فی الجار مصر گردیده و قد تصر فی خاتمه التقریر ان مخالفتهم متبره جهاد و استنباط مسایل
شرعیه همچو انکار و منع زکوة از دلالی تفکیک برای او بر اصول امامیه بقیامند پس آنچه بوی رسید از خدا
رسید زبانه برین کجاست آیه کافری باشد لکن اگر گناه کبیره بلکه اصرار برین گناه امری است
که بر جا خود موصول بر این یقینیه کشف بلکه موصول قوله چنان مومن پاک اعتقاد اخ اقول
است بخند و جد اول آنکه زکوة را که سفارعتی بر این بران لالت دارد مومن پاک اعتقاد بند
بخیر نیز و تیغ نبیه رفیع الصافیین بر این دوم آنکه بخار جمیع چیز که القای مقول شد و این
که شرح سخافت و خرافت مالک است بعد ازین خواهد آمد انصاف است در اینیکه هرگز دوی اعتقاد
و خلوص بنجاب مرتضوی محال نبود حضرات امامیه محض بنا بر حبیب خدا اهل حق و انما که مطاع من محو
حضرت صدیق این همه در انفسی اختیار کرده اند بلکه قتال و عیش و سرور و قمار و بخت

انکار زکوة که مخالف شایع است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر اموال پاک اعتقاد بود
 بتقلید مرتضو و خضر مجاری ایشان که معتقد بود بکصدیق ثانی و نیز از خواجه حق البین باقر مجلسی و دیگر
 کتاب حدیث کلامیه است چه بر این دلیل است بر احوط و حکایت مخالفت و حد آورده است و بعضی
 خروج برخلاف وقت بدین جهت امام را میزنند پنداشتی و قد تقر فی البین ان رفع التالی جواب
 لرفع المقامه ایست که چهارم آنکه بعضی از فقاهت پرورین و من اهل اعتقاد و راسخ و پیش پیانی مجاد
 میگویند که بکار پرور از ان شغال خلاف سبب است که مبلغ زکوة و صدق برگزین و شیما خواهیم برسانید بلکه حضرت
 مرتضو که خلیفه حق و امام مقت است خواهیم دادند آنکه میگفت که بعد از وفات و کائنات صد زکوة
 فرض نیست نه مالایحی علی حدیث القضا و فضلا قولی و برین گناه رسیدن احوط است که از
 قید قطع مبادی شود یعنی گناهی زوی صدور نیافته بکاینکه او خلاف صدق و نصیب مرتضوی
 پنداشتی چون جرم فاعل باعث قتل و خون نری او و موجب در قبال این اموال گردید مناسط
 عبارت مجمع البحرین است و قد عرفت انفا فلا حاجة الی احاد ثانیاً باجماع خواجه شیطان و مخالفین
 الهی خود را از وجدین کاینکه و مالک هم با وصف طاعت و تصویب نسبت بحضرت یونس سر از
 جسد پس چگونه نمون پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را بر هم حضرت مؤلف بحال برسانید و بر باطن مجالس
 قاضی را و الله شومش بلکه و فیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که کسی قیامده باشد
 که او را و او شمع و خال نکوه باشند قد برافه دقیق و بالتامیل حقیق و چه ابد که علای اهل حق
 شکر الله سبحانه فی الدین و در اندک هم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة و السلام نیز در
 معبره حکم کلام بقیه و الزام طرح اقامت اوله بر دلتان است معین بالمعنی المشار الیه فله مطاع امامیه
 از مسل و بنیادش برکنده اند من ان الاطلاع علیه مع فوائد جمیع فیلطالع ثم قول خواجه علای ما الی آخره
اقول علای امامیه درین مقام هم نگفته و نهواتی که از امامه ایشان در محبت و وفادار و اکرام
 یافته پس چه تدبیر نهفتی نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طائفه شیعیان است و سبب بیان و

مترجم است بلیت عشق از روی جیابرده تقوی برپوش به طبل نینان بجز زم پشت من از بام
 افتاد و پاریز که شریف تفسیر امام الائمه طایفه در کتاب شامی که جواب است فی القضاة عبد الجبار مصنفی بقیة
 تالیف آورده بمقتضای حکم الشیعی لم یصیر و صدق آن که در وقت مالک المعنی التمارک زکوة از الزکوة
 بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که هیچ گاه در میان است بچشم غیرت بین ملاحظه باید کرد و اما تصنیف
 خلاد فی قتل مالک بن نويرة و کتب تبایحه مالک و زوجه و نسبت به الی الردة التي لم یظهر
 منه بل کان الظاهر خلافاً من الاسلام و یجری مجله فی العظیم من تغافل عن
 امره و الله یم فی حکم الله تعالی و اصراً علی خطاء الذی شهد هو به و قیل ان
 تصنیف ما روی من الاحبار کیف یجوز عند حصص منا علی مالک و اصحابه جلد
 الزکوة مع المقام علی الصلوة و هما جمعوا فی القرآن لان العلم الشرعی بانهما
 من دینهم علیه السلام و شریعتهم علی حد واحد و هل نسبة مالک الی الردة مع
 ما ذکرناه الا قدح فی الاصول و نقص ما یضمه من ان الزکوة معلومة ضرورة
 من دینهم صلی الله علیه و سلم و اعجب من من کتب تحفی له و کذا لک سائر اهل الردة
 یعنی الله عما فایصلون و یجدون الزکوة لا تأقیس ان خلک مستحیل غیر ممکن
 و یقتضی ذلك قد روی جمیع اهل الثقل ان ابانکر و صلی بحیث الذین الفهم
 بان یؤذوا و یقیموا فان اذن القوم الذین یبازا یهملوا فاموا کفوا عنهم و ان
 لم یفعلوا اذوا و اعلموا جعل اماره الاسلام و البراءة من الردة الا ان و لا فای
 و کتب فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة و قد علمنا
 ان کتاب تسمیة و طلیحة و غیره ما یراد علی النبوة و خلع الشریعة ما کانوا
 یرون الصلوة و لا شیاً مما جاء به شریعتنا الشریعة هرگاه اهل حق بیابان
 کامیابی قریب و صدق ازین بیابان حاصل نموده اند و بل ازین روت مالک با سبب منی مذکور

کتب عمایه طایفه بزرگ ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریف از آغاز
 تا انجام زیر و بر کنم و با کثرت تفصیل در هر مقام حرف زخم مگر ایضا لایزال و تنبیه الیغافلین
 شریف مذکور باستیلا مع الیه و اقرار با دانی صلوٰه قیل و قال کرده است که من تاسفدا و عفو و اسعاف
 بایان بمانی نه شایع بر همه کس بود و شایع شود و خستین آنکه اگر از از مقارنت صلوٰه
 زکوة و دعوی انیستی است که اکنون ممکن نیست یک حدیثی که در حدیث حدیث اول لایزال قال کرد و فمیع
 اعراب من کل غریب عند النصف اللبیب بکذاش شبیه بر سر است که علمای فقیهین و کتب
 خویش آورده اند اما کلام علمای فقیهین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای فقیهین پس
 انچه فخر المستکملین ایام المتبحرین و تنبیه کثیر تقریر پیش فرموده و گفته اند در فضیلت خود و افضلیت
 میرو و فالنظر الی عبادت الیه اخرج ما یعوا الزکوة فی زمان این کلام صلوٰه و زکوة
 و قالوا ینبغی انهم الرسول یاخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم و ذکر انهم صلوٰه
 سکون لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلك الشک و معلوم ان غیر الرسول
 لا یقوم مقامه فی حصول ذلك الشک فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
 و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جانی بسیار و عبارت را در کتاب استطاب
 خویش جمع کرده و بی هم آورده پس مسلم است لیکن بان دعای شریف استحاله انکار الایک بن فیه از اول
 زکوة و اقرار صلوٰه است بطی ندارد زیرا که بدیهی است و نه برانی بران قائم شده که هر گاه و غیر کلام
 شارع مقارن یکدیگر نماند و شود تا مای حکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقام باشد فکیف بهم هر دو
 درین مورد بر سبک واحد تنفیذ اللفظ و الحقیقی باشند و در مقام خود او کیا شریف احکم میکنم که خدا را بی رود یا
 و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرماید که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوات می آید
 صلیح شرعی مراد می گیند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از خدا یا عدم تنبیه و در طب یا پس دیگر چه
 باعث شد که در کرایه ما و لیکم الذکوة را خلافا لالدرا تیه تقدیر ایا ان بر تصدق محل سفیرانند و خدم

تشریف میسر می شود و هر گاه کسی بخواهد از این لفظ زکوة بگیرد از لفظ صلوة یعنی صدقه بخیر می
 نمایند بلکه تحقیق بودن کوة در معنی فعل مدعی میشوند حال آنکه هر چه در حدیث است که عمل زکوة با وصفی
 صلوة یعنی شری و آیات بنیات ضروری نیست پس باید که ما را بگوید در حدیث ازین تقریر بر آنست که
 نیست که تبریک کننده نزد منی خارج از بقعه امکانست بلکه غرض من باینست که آنکه امامیه وقت مباشرت
 کلامیه این بناطره از دست گذارند و راه قواءت کسر کرده و مدارک علماء و معارف حکما تقریر یافته می نمایند
 و اگر در بحث مذکور زکوة را بر معنی صلوة اولی است و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش سازند لایزال
 فایده این معنی شوند که در جواب میرزا موسی است که با آنها عده تکلمات امامیه و قدومه اهل صباست و
 صاحبین باعت پیش از شاعریه غنی بی بی یمنه خاتون حسینه وینا را ملاقاتی در ده خزانة عالم علم در
 ایستاد میرزا علی علیه السلام و علم مجتمع شده بود تا عطا محصل ملک شام با ضمیمه حله هزار و نود و عین
 رکوع در زکوة مفروض محسوب می گشت پس چه تفصیل علی جلا تصحیح الزیاده علیه فی الاوراق الی تحقیق حضرت
 رسایل المرافعات و در جواب میرزا علی علیه السلام فی فضل عن فضل و هم آنکه اگر مطلب اینست که
 ممکن نیست که شخص معتبر بود و احدی با و الی آخر حکم کند پس بیایم اجتهاد بری الاکتشاف بنماییم
 اولیاً شریف مرتضی خواهد بود این جمله تبعات بلکه محالات است چنانچه روایات و عبارات علمانی نیز
 قبل ازین مجرور و مخرج آمده که مالک بجهت ضعف اسلام و مخالفت امام از حد و الهی و اجبات شری
 تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد ندارد پس باید که امکان حکم بضرعیه احدی با و چه فرصیه الاخر
 از شخصی که بجهت اجتهاد رسید لازم می آید که مالک و ملکین و که بلای خجاست اهل صبا و اهل بیت
 اختیار بودند چنانچه اتفاق شده اگر کوچه نایز قایل باشند ضرورت است که بوجوب کوة هم قایل شوند
 بلکه نیست و انحراف و حرجش که روایات فریقین ثابت افضای آن دارد که از ادای زکوة سر باز زنند
 و از غاوت دست برندارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان بلیست پس باید
 چو خرد و کل بساند و اگر احدی خواهد خواند و هم آنکه ممکن است که بوجوب کوة ضروری نیست لکن

مجامع اصحاب بر السند اصداغ و اکابر جاری شود از حیالات عادی بهت چنانکه گفته اند مع خضای که
 مانده آن از می گویند سازند مخطیاه علا و ذکر اذان صلوات و عدم ذکر منع کنی شعر بر آن است
 که مقصود بالذات از فرستادن اشکر قتال و اتصال اهل دین است که اکثری دعوی نبوت
 آغاز کرده و از شریعت غیر اکتفا به طبع العذار گردیده اند و بتنبه و تائید عین کوه مقرین صلوة ضعیف است
 و از نجاست که مزید اتهام خالد بن لید علی با نقدر ارباب البیروانی و التواریخ بامراول بوده حتی که در تحفه اش
 نیز منقول است که خالد بعد از طلحه و زبیر و جعفر و ابی طالب و ابی سفيان و ابی ذر و ابی ریحان و ابی جهم
 که چون انکار زکوة که از او در صحاح و در صحاح خصوصاً صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فقهیین
 بر او پیش تعرض کنی سند صحیحی را در انکار آن غیر از تجال و در ساطعه قاضی عبد الجبار کدام باعث
 بوده است که بعد از این خود و انست که بنیاد نه از مجله بشریافت نینی گرد آمده بود و بتجدد است که صحیح
 بخاری از نظر او نگذشته باشد برین استبعاد چه تو فوفیر که خود از عبارات الیفاش مثل شانی و غیره
 معلوم میگردد که جامع مذکور با چشم سر دیده گو باور آن معانی آن بر وجه بصیرت توجه نگذیده و این محمد
 و انکار اگر فقط روایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع که معرفت بر مخالفین شریف چگونگی
 حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع و الشریف و اگر روایات مخالفین است پس روایات آنها نباید
 بلند آواز میدهم که او التی بهر از دادن زکوة باز زده گو در وقت قدوم لشکر ظفر بیکر برای پاک دانسته
 خویش حلیه یا ایگخته باشد و آنچه شریفی که در قول صاحب سخی عنی و کذا سائر اهل لریه گفتگو کرده
 قابل آن نیست که طلبه میسلی آن بر دارند زیرا که مراد از سائر روایات مسیله کذاب و دیگر
 معیان نبوت کاذب و عابدین انسان نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مانند مالک و ثنید پس
 کلامش نیست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد و همچنین با اهل روت فلا التباس و انساب
 و از نجاست که در کلام صاحب سخی هرگز از وجود و عدم مسیله کذاب و طلحه و عیسی خانه خراب عینی و آری
 پیدایش شود کلامش را بر قوم مالک است که راست خد صدقات بر انبیا و شت و هم کسانیکه از

جماعتی دیگر اقبال اختیار کردند و گر هیچ این طریقه صنعت دیگر است که شریف مرضی عبارت
 خصم خود را بر غیر محل صدور البیرویش فرو آورده و در بعضی نقص آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
 حیل را و تجارب کار نمی برد و بخواهند اجماع سال ششم می شد که شریف از عهده جواب بگذشت
 و فارغ البال گردید و چگونه ضحامت کتاب به جز متوسط میرسد فلیف که از شصت هم تجاوز با
 و اگر کسی در کلام کثرین غالیق هنوز شبیه نماید بپایه ایت قاضی مزبور که خود شریف کتاب
 شانی آورده و مسلم در کف خویش نوشته ملاحظه فرمایند و آن عبارت است برت شبهه آخر هم
 و ذکر واقعه خالد بن الولید و قتل مالک بن نویره و مصداق جعه در آیه من لیکه
 و ان انکر تر کرافامه الحد علیه و نرعم انه سیف من سیوف الله سکه الله صلوات
 اعدائهم مع ان الله تعالی قد اوجع القوم و حدنا زنا عموا و ان عمر بنه و قال له اقله
 فانه قتل مؤمناته قال الحجاب عن خذک ما قاله شیخنا ابو علی و هو ان الردة ظهرت
 من مالک بن نویره که کتب اخبار را که رد صدقات قوم علیه علیهم السلام بلغهم مع
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کما فعله سائر اهل الردة فاستحق القتل ثم قال فان
 قيل کان یصری قيل له كذلك سائر اهل الردة و انما کفر باقتناع من الردة
 و اسقاط وجوبها دون غیره انتهى منشا غرت و هم شریف مرضی این است که باور اهل محل
 صحیح که عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین و ایت کرده اند متوجه شده شهر اخذ الیکین للمریض
 علی صحیحته و فلا غرو ان یرتاب و الصبح مسفر الی کنون بدانکه عبارت مذکور و عمل دارد
 یکی آنکه تقریرش بر صد گشت دوم اما بلکه سبب اعتراض شریف است و شکی نیست که هرگاه
 تخیل فاسد او را باطله قاطع باطل کنم لا محاله اول متعین خواهد بود باید است که خیال فاسد
 در معنی عبارت صحیح که بقید ظلم آید نیست که مالک بن نویره مجروح است خبر وفات رسول خدا صلی الله
 و سلم صدقات بر قوم خود و کرد چنانچه سائر اهل بیت مثل سید و طلحه و غیره صدقات بر قوم

خوبتر از گردانیدن و ادای نماز و ابایی از کوه مختصر با یک بنود بلکه متنبیان و درود و اهل زهد و اسلام که
 این طریق شراب این چنین بوده اند و بطالان این معنی که شریفی می باشد و این معنی متغیبه بان باشد
 چند دلیل قاطع در عبارت معنی واقع است و لطف از همه آنکه شریفی که در اول این قول وارد یکدیگر و معنی
 صحیح و عمل عبارت بر طول و جفت عصبیت بر سر آنکه در حال آن که این را پس از آنکه شریفی اول
 آنکه باز پس از آن کوه فرج از چشم است که سید و گریه میان نبوت کاو و پیش از آنکه از آن کوه
 بر اصد صفات نبوتی که از اتباع و شیاع این شمس اصد صفات را نزد آنها جمع میکردند
 و بواسطه این بختان تمام تغییرات میفرستادند هرگز این امور را خبر و آثار عینی و اثری
 نمی نمود بلکه خلاف آن در کتاب می نمود و متفاضله مروی است که سید که در نجاب
 رسالت نبوی رسد که در مسیله رسول الله محمد رسول الله اما بعد
 فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا
 بجا آن چنین می فرمود که هر یک از رسول الله مسیله که الکرار ارجاع بقرآن
 الْأَرْضَ لِلَّهِ أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا وَلِقُرُونًا أَضْفًا
 خیلی هیچ و ناخوب و در جمع ما و کی فرج کوشید تا آنکه زیاده از حد نباشد و این شهادت را باب بر شل
 صاحب بناج النبوة کرده و از ادوا جوهر و باغ شان را محفل کرده بود و بار آورده است اتصال شریعت عرانی
 کردند و قرین است که آن شریفان دعوی نبوت را فرستادند که ناگاه این را و کبریا بر طبقی و در قرآنی
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِمَّا قِيلَ إِنَّ الْوَيْلَ لَكُمْ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 یحکمون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم خلك فضل الله یؤتی من
 و الله واسع علیهم شران بکدر و از این جهت الی صدیقین کفایت فرمود و بجهت الله که شریفان
 بفرموده و الله طالع او خود و قال است حاجت تفصیل نیست چنین نیست چگونه صدقا
 بنجایان تمام نبوت میفرستاد اما طالعین خود یکدیگر که عروج و خروج اول بعد و

شرفی تمام است و محراب
یا قریب است از اعراض او می دانند
شیر خال بن ولید نیاورد از هر میت
و نه زکوة فرستاده اگر چه بعد از آن
شهادت شده اما اسود عیسی که امام و عیله و لقب او
میس گاهی شیعده بود که جمعی از مردم به بکاری خویش فریفت و بشکری
اختلاف است اکثر شیخ زحیدین می گویند که بدست فیروز و یمنی ششم حرم محمد کریم است
الیه علیه و سلم هم به این کیفیت نمود و جمعی از ارباب سیرا اعتقاد است که هدم اساس بن محمد نبوت
کاذب و قتل آن حسین بن علیان خلافت افضل بعد از آنکه اجماع بر آن از آنکه قاتل او فیروز
نموده است هرگز چنینی اثری در کتب بدینیت که اینجانی غیر صلی علیه و سلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را از او بخلاف فرستاده و هم آنکه صاحب گفته اگر کسی گوید که مالک آن زکوة نماز گوی
پسین است و توبه او با و چه نمی دارد خواه گفت و دیگران هم از بقیه اهل دین نمازی خوانند و تخصیص مالک
حیث ندانی که نسبت از او باین مردم بدان جت او داده که بمنع زکوة بسته و با سقا طوطوس
خیال استند این قول و اول دلیل بر بطلان فهم شریف و تفضی است زیرا که اهل دین شری و بدعیات
نبوت کاذب را که معارضه قرآن مجید دارند و در از از سوره الفیل این مملات مرتب سازند الفیل
ما الفیل و ما ادرک الفیل و ما یضرب فی خرطوم طویل یا نماز اهل اسلام چه کار است صریح
سگ و سبای غافل از عقل و دین و و اینهم شریف تفسیر و کلام خویش شعاری کرده باینکه گفته
یا کافران و یا یهود و الا شایع است به شریعتنا پس لوم شد که از سایر اهل دین حریفان
بنی یسوع مراد اند و هو المطلب است هم آنکه خاتمه عبارتش نمی حکم دین مالک اتباع او بجهت اینها
زکوة بود و ذکر بیج نیز بر آن قاطع بر بطلان تخیل اهل امامت شیعیان است الا کفر می کند

في است كلفوا ارتدادا ان يصبر
 على تجويزه وان كان في يده كلف
 من حله بذكر عبادت صاحبها شرح صاحب
 مع تعلقات الروافض برواية ابي هريرة للطعن في
 والله عنهما وادعوا فيهما المناقضة لعننا والحاد
 شك في ثبوت الطعن في السلف قالوا قد اجعل ابو هريرة في اول الحديث
 راجع وارتدادهم وفي اخره عن ابي بكر الله قال لا تلتن من فرق بين الصلوة والزكاة
 ولم يكن في الحديث ذكر الصلوة والزكاة حتى يقول ابو بكر لا تلتن من فرق بينهما وقالوا
 ان عمر لم يوافقه على الحرب لقيام الدليل على قوله ولكن مساعدا وتقليدا له كما في
 العصمة له واني له ذلك واذا كان ذلك فانك انما تلتن مسلمين كما في اخر الحديث
 فكيف جاز لهم قتالهم وسبيهم وان كانوا كفارا مرتدين كما في اول الحديث
 فما معنى القول بان لا فرق بين الصلوة وما معنى سبيهم واستعبادهم وقد اجمع
 على ان المرتد لا يسبي ولا يستعبد فلم يخل فعله وصنعه عن لعنه في سب السيرة
 وسيرة وقد كان القمام متاولين بمنع الزكاة محتجين بقول الله تعالى احذروا هؤلاء
 صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الكفر عنهم وسبيهم قلنا قد ثبت بروايات
 صحيحة عن ابي عمر رضي الله عنهما والنس وغيرهما ذكر الصلوة والزكاة على ما ذكرت
 في الطرق برواية ابي هريرة رضي الله عنه البصار او المحمل برسخي بن خنيفة امام
 الامم في الحديث باسناد صحيح الى ابي هريرة ومع ذلك يشبهه ان ابا هريرة انما
 لا يذكر الحديث تمامه اعتمادا على معرفة الحاطين فانه كان شاعرا ووجه
 الجمع بين اول الحديث في اخره ودفع شبهة الرضا ان الذي ارتد كانا صديقين

ارْتَدُّوا عَنِ الدِّينِ وَحَرَّمَ
مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ وَهُمْ
أَهْلُ الْيَمِينِ وَعَمِلُوا نَكَاسَ الْخَرُوفِ ارْتَدُّوا
الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَادُوا الْمَكَانَ عَلَيَّ
بَسِطَ الْأَرْضَ أَحَدًا لَا فِي مَسْجِدٍ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَمَسْجِدِ عِبَادِ
لَهَا جَانًا وَهُمْ الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُوهُمُ بَرِّقَ فِي أَوَّلِ الْحَدِيثِ وَالصَّنْفُ الْخَرُوفُ
بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَمْرًا بِالصَّلَاةِ وَانْكَرًا لِلزَّكَاةِ وَوَجوبُ الْأَدَاءِ إِلَى الْأَمْرِ
الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُوهُمُ بَرِّقَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ وَعَرَضَتْ لِعَمْرِىَ اللَّهِ أَمَّا عَنْهُ الشُّبُهَةُ وَ
نَاطَقَتْهُمْ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى قَالَ وَاللَّهِ لَا فَا تَنْزِلُ مَنْ مَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
وَهَذَا الصَّنْفُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَهْلُ بَعْثٍ وَإِنَّمَا لَمْ يُدْعَوْ بِهَذَا الْأَسْمِ فِي خَيْرِ الْأَوْقَاتِ لِدُخُولِهِمْ
فِي عُمْرِ أَهْلِ الرَّحْمَةِ فَأَضِيفَ الْأَسْمُ فِي الْجُمْلَةِ الرَّحْمَةِ إِذْ كَانَتْ أَعْظَمَ الْأَمْرِ مِنْ خُطْبَا
فَإِنْ قِيلَ لَوْ كَانَ مِنْكُمْ رُوِيَ الزَّكَاةُ فِي زَمَانِ أَبِي بَكْرٍ أَهْلُ بَعْثٍ وَلَمْ يَكُونُوا كَمَا أَفْلَحَ كُنْ فِي زَمَانِنَا
كَذَلِكَ فَلَمَّا مَرَّ نَكْرُ فِي هَذَا الزَّمَانِ كَفَرُوا بِإِجْمَاعٍ وَالْفِرْقَةُ أَهْلُهُمْ وَأَوَّلًا فِي زَمَانِ تَبْدِيلِ
الشَّرْعِ وَأَحْكَامِهَا وَلَيْسَ لَانْ كَذَلِكَ وَأَنَّهُمْ وَقَعُوا فِي الْفِتْنَةِ بِمَوْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ الْوَعْدُ
بِحُكْمِ بَأْمُرِ الَّذِينَ يَنْتَقِلُونَ مِنَ الْعِلْمِ فَأَمَّا الْأَنْفَقُ شَاعَ وَاسْتَفْضَا الْعِلْمُ بِمَا جَوَّبَ
الزَّكَاةَ حَتَّى عَرَفَ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ وَالْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ فَلَا حُدُودَ لَكُمْ لَوْ كَانَ قَرْنًا بِالْهَدَاةِ
يَعِيدُ مِنَ الْعِلْمِ مُعَدُّورًا وَأَمَّا السُّبُيُّ فَإِنَّهُ كَانَ أَمْرًا لِحَيْثُ دَارَ أَنَّهُ الصَّحَابَةُ وَقَدْ
اسْتَوْلَى عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَارِيَةً مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ فَوَلَدَتْ لَهُ مُحَمَّدًا بَنِي حَنِيفَةَ وَلَمْ يَفْرَحْ
الْمُصْرَفُ تَغْيِيرَ رَأْيِهِمْ وَاجْتَمَعُوا عَلَى أَنَّ الزَّكَاةَ لَا يُسْبَى فِي الْجُمْلَةِ إِنَّ مَدَالِكَ السَّلَامِ وَفَرَّانِ
الَّذِينَ كَانُوا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ فَلَا يَنْدُ فَعَمَلٌ هَذِهِ الشُّبُهَاتِ وَالْحَسَدُ يَأْكُلُ

حدیث بخا آورده شرح صحاح
 و وی در حق مالکین نوبه هجدهم فرموده
 خداوند بر این جاوه اختیار کرده کمالا یعنی مسجد
 در ولایت سیان را که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیرو می کنند
 ماهه شنبه امام الشیخ کلینیه را زایل نمود از آنجا که او را علامه و مسلک
 در نزد سال و سیله النجاه است جای که و سوا امامیه در باره ارتداد صحابه که امر کرده
 یا ایها الذین آمنوا منکم فکونوا منکم غیر متبعین (نور) این بیان شریفه گفته که درین آیت کمال
 مناقصه یقین که در غیر او از اصحاب رسول است صلی الله علیه و سلم که آنها سید کذاب و ظالم
 صدیق اگر باشند و دیگر فرقه های عرک تفصیل آنجا طول دارد و مرند شده بودند و انکار زکون
 بکروند و همه آنها را کردند و آنها را به تیغ کشید و بسیار از آنها باز اسلحه آوردند الی آخره
 و از آنکه صاحب بیت حمید نیز بیان مجتهدی فرزندار چند مجتهد جالسی حکایت میکند که عجب است
 از جناب ایشان انصراف ایشان که قائل بازند و بنو حنیفه و امثال آنها از اصحاب غیر صلی الله علیه و سلم
 شکر و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی با عمرانی قائلین بازند او هستند و در سلاک صحابه و مؤمنین
 و بطاعت از صوم و صلوة و غیر آن مطلب و دند مجروح زکوة و تاویل و شبهه کما استفتا
 من آثارهم آنها را مرند نمایند و فکارت آنها را بیاع انگاشت و سیف الله ایشان جلیله مالکین نوبه
 را بدون نقصان عدت تصرفند و جمعی دیگر القبل رسانید کما انطق به اخبارهم و از آنکه
 از سید علی بن ابی حمزه مجلسی نقل است معنی آن بر زبان اهل ترجمه چندین قرار یافته که عباس بن محمد
 مروزی تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسلام در میان
 طائفتی عرب گسیخته نگر و در اهل مدینه و اهل مکة و اهل طایفه و سایر مردمان به مرتد شدند و ازین بر شدند
 بعد از آن گفتند که بنی قسیم و زیات مرتد شدند و بسبع گردیدند و سر مالکین نوبه

بر بوی و همه فیکر بر بوی کشته
مداخمتها قریح صباغ مستحقین خواهد کرد اکنون
نویز کرده بند کدام حالتی بنظره باقی ماند و صحت
مجال و کنی ایش است محمد که این دیات چنانچه بر بنده عادی
که او ای صلوة و ابائی زکوة را از دایره امکان خارج نموده بودیم بکاری
شرفیت بین دعا و لاطا مله خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دعا و ابائی
خوشتر بر ایند البته نزد احد از طبیبان مرا این مرض صریح دانی خواهد بود اینست حال شرفیت
امام الامامیه و بلیه مالک استماع او از قصص و منیرین که نوبت بخاریدیهیات اولیسیده تا بقدر
و دیگر علما که برای سیرت مالک خلیف سب از زمین را بسط فکرت کنند و زیاده بر ایل کتاب باره
حکما می کنند و نوزاند چه گفته آید فی نفس الملک و نفس الملک و نفس الظالم و نفس الظالم
قوله و اینهم یکسرخ اقول متفقین اهل سنت کثر علم الدینی و العالمین در کتاب اسلامیات نموده اند که
حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک جمیع او هم خبر
و بیاع رسیده و غافل از قصاص و ان فرمان دانی خود نیز دلیل استیجاب است که لا ینفی و انما ینفی
که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضربت فاروق با صدق و شریک است چنانچه عبارت حق البقین در بیان
و وجه طعن بر بکر صدیق این مقصودناقص است و می نده یکی آنکه خالد را بعضی مالک قصاص نکند و دیگر آنکه
حذرنا که خالد بازن مالک اقامت نمود و دیگر آنکه خون سائر مقتولین باطل کرد و قصاص و دیات
را نکرفت و درین کار با او شریک است و در تصنیع قصاص مالک از خالد عمر شریک غایت آه و گله
و ملاحسین کاشفی الخ اقول حاجتی بنکر روایت ملا حسین که حالتش شکسته شود باقی نمانده
بروایت معتبر اهل سنت ثابت فرماید که فاروق اعظم بنکر خواص را در شش ماه چهل و نه کشته
امثال این روایات می باید کشید مگر در همین حضرت حسن ملا حسین اسخ و ثابت است

از حقیقت بشری منزه بود
گویناگون و مطارحات بوقلمون
بجانب الطهوری انجامید که ناظرین قطعاً
مثل شیر و شکری میخندند و لانا رشید الکلیین
سناطره و سارعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل
گامی با هم متفق خواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ اخصاص
بن السیب ایت می کند که گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان
فالمستألف بينهما حتى يقول الناظر لهما انهما لا يجتمعان ابداً فما بعد قارب
على احسنه و اجمله انتهى بلفظه و اگر احیاناً بحجت خلاف آراء و سهل بیان را غیر یک
سن الوجوه حق تلفی احد بجانب بنظرون باشکوک نیست پس افعیه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی نظر منور
و دیگری مخدول و بگویند گردید و خلیفه وقت نظر عبادت قدیم و رعایت قواعد شریعت نوری
مصطفی قریب آشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث و تاریخ بلکه مجلسان فضل
تکلم فتح القدر بر شایع عدل این مدعاست و اللفظ للاخیر و ذکر مقتدا در الاستیعاب
من عثمان رضي الله عنهما سبعة آلاف درهم ثم قضاه اربعة آلاف درهم فترافعا الى
عمر رضي الله عنه في خلافته فقال المقتدا ليخلف يا امير المؤمنين ان الامر كما يقول
وليأخذ سبعة آلاف فقال عمر لعثمان انصفك المقتدا و اختلف كما يقول و خذها
فلم يخلف عثمان فخرج المقتدا قال عثمان لعمر رضي الله عنهما انهما كانت
الاف قال فما منعك ان تخلف قد جعل ذلك اليك فقال عثمان عند ذلك
قاله فيكون دليل الشافعي على جواز رد اليمين على المدعي الجواب انه كان يكره
الايفاء على عثمان لانه لم يزل يجرى من اطرافهم خلافات و مشاجرات مودنيوه و ينييه تجميع قوا

الْفِدَاءُ فَاسْتَشْهِدْكَ

که بنا بر این جهت نقل این روایت را
کنز العرفان تفسیر فخرالدین رازی اما مشی
میکنم که روایت است که هر روز بدرستی که
السلام علیه و سلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که اگر بگویم
اگر هر یک بر طاعت و طاعت فدای بدین باشد که روزی یک بار هدایت
مسلمانان زیاده شود گفت یا رسول الله اینان تکذیب کردند ترا و سیر و ن کردند اینها اما
بفرمای تا کردن نزد دیگر ایشان خدا را عقیل العلی بسیار و عباس بن محمد و فلان اینان کردن
صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلها را مردم را اگر است که نرم میسازد و بر تنه که نرم تر از شیر
است و دیگر دلها را می کشد که سخت تر از سنگ است مثل نوازی با بکر همان مثل را بهیم است علیه السلام گفت
فَمَنْ يَنْفَرُ مَعِيَ فَاَلَا يَمُوتُ مِنْ عَصَاكَ فَالَّذِي عَفُوًّا رَحِيمًا وَشَلَّ لَوَاهِي عَمْرٍو جَوَّ شَلَّ نَحْ أَسْتَقْبَلِكُمْ كَيْفَ تَكُونُونَ
عَلَى الْأَرْضِ مَا كُنَّا فِي دِيَارِ الْوَبَاءِ وَحَالَتِ كُنْزِي وَخَشِي أَسْتِ كَلَّا زَانِبًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صَادِقُونَ
بسم الله و تعالی و گفت که بعضی از کفار هستند که بسیار شده اند و کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از اعضا ایشان آنجا است اتصال نه است دل غشی و اگر بخلاف است آن نرمی
خوبی بعد از این آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اصحاب اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه نا قلا عن کنز العرفان لمز لور با جمل این خوش است که از فاروق
اعظم بفرمود که در باب خالد بن ولید صد و رافیت چون همه خالصا لوجه الله بود و خالی از مشروبات
ناید و بر خا حکایتی لطیف بود که چندان اند که در این اخبار و حکایات بسیار آورده اند که در زبان
باستان جواموزی بود که هر روز در حور عابد طعام می کردی و نهار روزی بسیار و از بطیافتی از این
مهرم ماند که ضرورتی و به خود را تکلیف داد و از سکن عابد چندین علامات در بعضی

حجاج بن یوسف و عاکل که از اهل مدینه
 مرده بودند و یا بر سر کوه سنان کوه بنی اوس
 بنی نضال از نطفه تو برآورده ام دست عبادان
 بر و بجای تفت شد و گفت ترا درین ضیق و وقت
 در بند شو و زود نرو عابد برو تا متعاش کنی و نشو و زن بیچاره که
 باج استحال قطع است مشغول شد گویند چون برکناره و یا رسید دید که
 در مدین آبی که مرغابی درو این بود به کثرین موج آسیانگ که کنارش ریخته بود و هرگاه
 درستی و صلاح نشانی نیافت بحال عجز و رجوع حیرت و امواج فکرت فرو رفت بمقتضای الضرورت هیچ
 الحظرات پیش حق تعالی دست بمان عابد داشت و درم نمونه عجز و عجز است و نموده اند تا آنکه در غایت
 آسانی راه دریا نور دیده نرو عابد رسید و کاسه طعام رو بر او نهاد عابد لقمه خنجر تناول فرموده
 که ازین دریا باز خارج بجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از بهمت علیا
 شما امیدوارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لبه دریا رسیدی دست تفرج دراز بر او کرد که می فریاد گا
 بگو عابد یک گاهی طعام نخورده ازین یا بنجام بگذرن گفت که طرفه با چرا و دیگر است که هر روز طعام بخور
 و این هم لقمه بخور و در این طعام می آموزی عابد زیر لب سم نمود و گفت که ترا با این من آن چه کار
 سر غیش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصد از تلاطم امواج دریا بتوسل همین عارثانی یافته سالما و غاشا در خانه
 خود قرار گرفت و با چرا از مبتدا تا انتهی و بروی شوهر گذار شد و در از مرید حیرت خویش آگاه کرد و
 مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من نیست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر و فدی که بدلم را نسخ شد
 که ادای حق تو بپردازم و اجابت بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد و بچنین بندگان طعام نخورده الا
 زمانی که از عبادت مجبور مطلق در مانده پس سبب گاهی شال نعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت
 و سبب نعام در آن فرموده پس علی از حال صحابه کبار از آنها حیرت انضار که هر چه کرده اند از تشنیع

و تبحر و استایش و آفرین و آفرینش
حسب کمال بود و عبادت کثرت و عبادت کمال را معصوم
اخبار غیبیه اطلاع می داشتند و باره خاله و مالک گفتند آنچه
که با وجود حصول مرتبه عصمت و کبریه سهوا و عجز از ابتداء عمر تا آخر آن
و خط و معصوم از زلزله و زلزله بود و عکس الی الامریه باشند و فرمودند آنچه فرمودند برای
مخلص این قضیه طویل از بجا را الی الی و مجلسی اردی کتم تا منظمه تهمت از میان بر خیزد و احدا را شیعیه بگریزاند
این سچیدان نیاید و آن این است که جناب غیر صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد و حضرت امیر خلی نامی بود و بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد می پرسید که چه
است فاطمه زهرا رضی الله عنها ششمی می خورد که خبری نیست با بچه هر دو جناب خانه آمدند و خاتون
جنت تمام از اطعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوانش سرورالنس و جان نهاد حضرت امیر
ملاحظه این امر فرمودند حضرت بتول بفرست دریافت گفت که امم معصیتی از من جدا و شد که موجب تهمت و غیر
افتاد علی رضی الله عنه فرمود زایه ازین که امم معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم می یابند و دنیا می خیزی
موجودیت این قاطع تمام از کجا آمد حضرت سیده النساء و آسمان کرد و گفت خداوند تو خوب
میدانی که قسم من کذب بی غیر فرغ و اظهار من هرگز دروغ نبود نگاه جناب سال تمام قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاطع تمام از درگاه ملک عالم در عجب و آن چند در هم که پناه خدا داد می فرار سیده یعنی غیر خود را
موقوف کن بر فاطمه را از دروغ گویان پسندار و با الاثر از همه که برای استیصال اخوات امامیه در باره
ادعای وضع مناقب خدایا شنیدین قطع مطاع من بزرگان دین که سبب انشاء استماع بکار آمد
که چون من مجتبی خلع خلافت خویش را شنیدم و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم سرزمین خلعیت
نواخت حضرت سلطان که بلا هیچ دقیقه تدلیل امام وقت فرمودند که حتی که برای صاحب انفس
و دیگر اکابر امامیه که تقسیم می فرمود که الله اگر بخواهد مرا می بیند بهتر بود از آنکه وادی مسلح شمای

در شدت حتی که لقب مبارکش مسود جوهر
 دین رسوا سازنده مسلمانان و نام قابل این کلمه
 میان سفیان بن عیینہ است العجب و ما اور ملک
 بطریق شہو فاروقی کہ شہادت قرآن میں موجود شد اعلیٰ الکفار
 بن برادرین کما عرف شل قائل فحالی کا تذکرہ علی کا ذکر میں الکفار بن
 سید و بنیاتی روز صلح حدیبیہ عداوت کفر و عداوت محمول فرمائی دست
 دراز و آستین انصاف کو نامہ نمایند و در حق آن بزرگ کہ مثل حسن مجتبیٰ را بقلب مسود جوهر المؤمنین ان المسلمین
 اختلاف الایات فی ذلک نمود سرپرستی را باقصی لغت ایرسانند و اورا بمناقب و محامد
 می ستایند و این تلقی بچهارت نبی و محبت اہل بیت برگردانند چنانچہ ترجمہ اش در کتاب کتب
 بر نعمتی شایعہ عدل و ایشی شخصی است کہ گویا بانی سبانی فن تصدیح حال است شیخ علی امام عظمیٰ امام
 الشریعہ خلاصۃ الاقوال حج و تعدیل حال تقلید اومی نماید و راہ تحقیق را بحدش پیاید و زیاده
 مقام تحریک است کہ این بزرگ دوگر تقدیر از اکابر و اصاغر و صفای یعنی کہ سواد بسوی
 امام عین بی اندامی نسبت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام است فکرت حسن مجتبیٰ ریحان سرور نبیا
 و اطراف سفیان مسطور چند ان با فقر از نہادند کہ اوراد حوارین بن خطاب فرادادند غلط گفتہ کہ از کتاب
 تخیض البانی توان فهمید کہ حاربت از خواص این اہل بیت است طرفہ تراشکہ این حکام فقط بزرگ
 سفیان ہمدانی موقوف نیست شمس سعد بن عبادہ انصار را کہ در وقت تغویض خلافت بمعاویہ
 ازین قبل بخان و شرت بخطایام وقت بربان اند کہ بار بار ذکر آن خلافت ہے نماید و بحال دست
 وازدگی از شکرت حسن مجتبیٰ بیرون رفت حضرت امامیہ بحال طیب طرہ زمرہ طیب صحابہ ابراہیم
 روزگار بجا نکلی متصف ساختہ اند و ایل مور اینہ و غمخواری و لسنوی شمار کردہ اند چنانچہ ترجمہ
 در مجالس المؤمنین باید دید و فداوان حیرت این است کہ تحسیر بصلح حسن مجتبیٰ امام شام

حضرت خیر الانام صلی الله علیه و سلم بالنفاق لا یمن
ایشان بر بعضی ناطق امانت مشایخین تا ایف
است عبارت کتاب حدیث که بر عزم العین جوابی است
و در بیان نفاق در بیان آنکه آنحضرت بهم رسیده و است که خون بر پیشانی
آن که رسول الله صلی الله علیه و سلم مکرر فرموده بگویند اتی لهذا سید لعل الله
الفیستین العظیمین من المستلین ناسبگان خدا در بیان آنکه نشوند با معاصی صلح نمودن
عظیم از قتال جدال خاص و جزائی عمل کاران برقرار قیامت حاله نبود پس انصاف فرماید که تطبیق
صلح و اینهم بدین مرتبه که بشنیدن آن نزه بر زانم مخلصین اقتد و ارتداد قلب بکار از تصوات و معنی
بجای می آید و امصدا اگر این مضمون از خیال سلطان که ملا و خلص شیخا حسن مجتبی بر وقت باری
اینهم قلب مبارک شان در نیاید که در دستور العمل یعنی کتاب مضمون بخوانیم الذی یحیی الاموات و یراجع فیهم
مجتبی با معاصی و تنگی فرماید و درین خلص خدا و در پس اینهم خاشاک غبار از کجا بجای می آید که بگوید و نقد
اسما به سیمه بطرف باب در اعتقاد هم سستی یافته که امام اعظم این خطا و کار سستی و با وجود
قطب باری از آنکه خطا از صغیر و بزرگ و اول امام اعظم است مجتبی شیخ علی بن ابراهیم عیسی
امام مرتباید تصنیف الضیق فاید حضرت امام حسین قلعه کبر رسول الطلوع بک لیل هم یاد ناسد و عفا
سیر سیر تعلیم باری دید باره عصمت امامت غیر حاصل نباشد یا بجهان کهنهات قاطع خویش با گویم
و در آنهم امراض ضلالت که جویم سنان تبرک از اتحاد این شبه خوف اطول از آنیم و بطالع و دیگر
مفوات مناد و لامر تبکیم قال فضل المبتکر حکیم مداه العالی الی انصر اطراف
استقیم باقیانده کلام قبله که علی صدق الروایة بالیقین خاتمه شده باشند و حال غفلت از
هیچ نیستند پس بگویم هر چه است که هرگز مضمون بر صحت بر خصائص می آید چویند که معنی لغظ خدا
پیدا کردن خیر تازه است عاده امری احداثش کنید و لهذا القضا ساده مسدود

ما در صاحب صراح و ترجمه لفظ حدوث میگوید
 به ششم و نیز کریمه لعل الله بحدثك بعد ذلك امر
 هر چه دو و مجد و است شاهد صدق است برین و نحو نیز حدث حضرت
 هذا العالم الثقة عز الدين ابو الظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن
 حسن البرزنجی محدث المحدث مؤلف كتاب الاضمار و نسبا الحديث بالحرم
 سیر فی السیاح صاحب کتاب اعلام سیرة النبی فی الباری الثالث العشر من ذلك
 الكتاب انما احضرت قبل ان احدث ذلك مع رسول الله صلى الله عليه و آله
 بالبيع و قال قد احدثت امواك بعد ذلك و لالت صريحه و ادبر سلكه احداث بداع امور جديده منكره
 میگوید نه احاده را و لكن في ذلك ما كيف عرفت على انفسها و استخيت من قرب سيد
 الانبياء و هو كما ينبغي ان يسي ما نذكر الاحداث براتر و ادب معني اعاده كفر زينا رصادق نخواهد
 و عمل بنما احدثوا بعدك ال برضا و ارتد و بعدك نخواهد بود و لم يزلوا امر تدن على اعتبارهم تفسير و تاكيد عليه
 اولين بمعنى كافرين بعد الاسلام هر گز نمی تواند افتاده و در معنی احداث و ارتداد تغاير است ببل القسیر
 المفسر و التاكيد الموكد مطابق واجب اعلامه او ما تضمنه من لفظ مرتدين و در محكم حيث ايجاز زينا از
 لفظ مرتدين مصطلح شرع را و نمی توان گرفت الالفاظ على اعتبارهم شمول و لغو خواهد بود و هر گاه بالاتفاق بر كفاية
 اطلاق احوال بول رتجال همین و ساخت حادث شده لاناك البهاكلى امر غلطا و تفرع عليها و در صورت
 بعض قبل عرب بشرط صدق رتال بر حن ان ثنائى از يخيث مراد توان گرفت و دليل متعين خواهد بود و كما
 نص عليه صاحب فباية ان لا يثير و صاحب جمع الحركات في لغة الرد و اللفظ لجميع الحركات
 و في حديث اخر و قال الله عز وجل انما ننزل على الاعراب منهم اى متخلفين عن بعض
 الوجوه و لم يرد رة الكفر لهذا مقيد و باعتبارهم لانه لم يرد احد من اصحابه
 بعد ذلك و اما ما رتد فقام من جفائة لا غير انتمت فانظر في معانيه المسماة

بِأَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْأَصْحَابِ الْبَعْضَ لَا

الوكبات واستحقاق السبيل والسفر

التخلف كان سوا التخلف عن سفينة

صَارَ سَبِيًّا لِلْعَارِ وَالسَّيْنِ بَلِ الْغُرُفِ

يَدْخُلُ صُحَابُ الرَّسُولِ فِيهِمْ زُكْرًا وَنِسَاءً

و بر طبق شوق مزبور معنی حدیث و ضوح تمام دارد

احد الثقلين بن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه عليه

ہو اور وہیں کہ ہمارے لئے آواز الیسان یعنی

بہاں میں قدیمہ جمیع و طرہ مشرکہ راہی

وَمَقُولُهُ بَيِّنَةٌ لَهُ فَرِيْقَةُ مُنْجِي رُؤُوسِ مُرَادٍ أَدَامَا

از اعضاء الوهبى حضرت عيسى بن ارساؤ

فلیکے ایک امتیاز ہے کہ ان کے ہر ایک اعضاء میں ایک خاص خاصہ ہے۔

احداث امیے تازہ یعنی غضب خلافت و امیر

ارتداد از احد است بالعکس و اگر کسی گوید که باز

الاسلام غنیت لیکن ارتداد شرعی ہم فردی ازاد

انخاصی که ام مانع است از مرتدین علی عقی

الدعنا خير انجزا من خود عین بطاوت میریت

چنانچه خیرترک اسلام را در دست می گویند ترک ایمان را

نمودند و الا خلاف قول خبر صا
نباشد لایحاله امر خدا که بر منصب بنام از آن باب
عایت که نور حایان ندارد خواهد بود و اذ وقع امر لک
استحقاق الذل و سبک ذیلت که امر بیک کمتر غیر مر
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که ال برقع مصافحون غیر صادق است و در
بنویسند که برامه قبل سبک کردند و چنان واقع شد که بکمال صحت دلالت دارد و ما قلنا و ای
دلالة حدیثی است که در شکوة و هم در بخاری باب الاحکام مروی است عنی ایمنه قال قال النبی
الله علیکم مستحرمون علیکم مائة و اثنی عشر سنة و انکم استکونتم ما یوم الیقامة ففیهم الرضعة و فی
الفاظیه پیش می آید تا آنکه تا مل سازد که ازین یاده اخبار از نصب خلایف جبر است چگونه میفرمودند یا نبی
که اید و سیر بر استقبال قریب و مخاطب با صحابه بصیحه جمع چگونه دلالت دارد بر اینکه حصن
امارت عاقرب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذ اکثر
خاک فقد وضعک غایة الوضوح ان ادعاکم الی ما انی و صاحب تح البکری
از آنکه علی و الصلوة و السلام ما اراد خوار صلی الله علیه و آله و سلم من جفاة الاغراب
ایستقامتیم بل اراد بعضا منهم بلادی که علی و آله و انما ینتقل بلفظ
اقول و استمعین با روف لرحم تصعیر روفت بعض قیابل و یل تصویر لعم
موقوف جامع فضائل است زیرا که باصول معتده و اوایات معتبره و تفسیر این بیت برجا خویش متوجه
حاصل بکدرت مالک اتباع او را که در تنجیه لوف مؤمنین پاک عقاد بودند نیز شامل الاموریات اهل حق
ایز او اکثرش موجب استقامت است و از این باب است که فاضل فیضی پور فی تفسیر کریمه یا ایها الذین
انتم علیها فی الدنیا و الدنیا فی الدنیا نقل فرموده که فاعلم انهم مفسرین اند که بعد از حدیثی از اهل
از او نقل نموده و محاسبین کذاب که در اخبار احادیث از کتب سیاره از حال کثیر الاختلاف آنهاست که از این

م عیسیٰ بن حصین و غطفان
 عبد البلی و بنو یزید قوم مالک
 حاج بنت منذر المتنبیه الی زوجت
 م الا شعث بن قیس بنو کنان و اهل الحمرین قوم الحکم
 م بنو کنان و کفی الله امرهم علی بدایه و فرقه واحده فی عهد عمر رضی الله
 سان قوم حنیبله بن الا بنهم الی الخید قصیده تنصیر و ذهابه الی النعم
 امام روایت مسندات معتبرین شیعیان بن النعم حصین بن حسن بن جابر بن شریک بن افرات
 وانی بدایت مطوره می فرماید که در تواتر آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند در عهد رسول صلی الله علیه و سلم
 ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اولی بر اخته و فقیه خاکسار احد را از علمای شیعیان بر بنی قاضی
 که با وجود عدم تعداد مانعین کوفه و شمال آنها که در کلام مولانا نظام الدین بنیابوری نقل است فی تفسیر الامم الارز
 رحمه الله علیها تفصیل شان گذشت استعیاب بن سیزده قوم ناید فتح الدین شکر الله کاشانی در منبع الضمائم
 در شرافت قبیله که در عهد خلافت صدوق کبر راه ارتداد می روند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
 ابوبکر سفت قبیله مرتد شدند یکی هزاره قوم عیدیه بن حصین و م غطفان قوم مره بن کله و م بنو سلیم قوم فحاه بن
 یالیل چهارم بنو یزید قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوج سید الکذا بن بکر
 و دهم بنو ت که در ششم قوم شعث بن قیس بنو کنان و اهل و بحرین که قوم حطم بودند و کسان ایشان کفایت
 و در سبب انان قبل از آمدن کلام بعینه تحت انعالی که او را در تشیع عرفی غالی توان گفت بهمان مقام فخر و جلال
 چند از اهل روت قلم نموده و دعوات اتفاق شیعه و سنی بر دوت بعضی از مذکورین فرموده و عبارتشان این است
 و بیکر بعد مبارک آنان که جمیع خاص و عام ارتداد ایشان احکایت کرده اند و اختلافی ندارند بنفست طالع
 بودند بنو فراهه قوم عیدیه بن حصین بنو غطفان قوم مره بن کله و بنو سلیم قوم فحاه بن عبد یالیل و بنو یزید قوم
 مالک بن نویره و بعضی بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر آن زن کج بنو ت که دو آ خر زوج سید الکذا است

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و شر
بر ما نزول یافته و کاغذ باد و مخرج است که شکر
که انان فریب که که او از چهره پیل است آخرا لامر سراج بیدار
رخسان پنجم مردم کوشش داشت تا آنکه شش مرتبه این غالب بیدار
و اسرنداد او و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان بن قوم جلد بن یحیی از اسلام گشت که شکر
رفت و از مویلات این فصل است اما علم طوسی است که با تحریف صاحب روز کتابی از ابراهیم
که گفت مرتد شد شش مرتبه مردم دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند نماز را جای
وز کوفه را و ادانی کنیم پس او بگرا و گشت نبد و بیکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرده باشد من آن را نخواهم
کشود و بر هم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما میگرفت من جز از آن نخواهم کم نمود از برای شما و البته
جنگ نخواهم کرد با شما و اگر خواستید که زکوة یک شتر این بار لیسانی که شتران با آن بسته
میدارید بدهید پس این پیغمبر رسول خدا از شما گفت هر آینه با شما جنگ نخواهم نمود و بر آن این
آیت خواند و ما نحل الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم
على اعقابکم و من یقلب علی عقیبیه فلن یضل الله شیئا و سیمیم علی الله الشکر کرب ال
اخیر لقصة ان شئت ترجمه روایت الطوسی علی لسان بعض الفقهاء این اگر از منکرین کوفه
مالک اشتر را نباشد باری بفرمانند که عاید من ایشان بلکه ام معنی و زمره اهل بیت
داخل کرده اند انکار زکوة عین عادی نمقام است و بقدری از تدوین حکم با بیان مالک مملوک و انصاف
چگونه جمع تواند شد با جمله برستیجا این هم روایات از کتب معتدله امامیه اهل سنت و جمعی شوم مالک ابی خضیم
جد لگانه تا این وقت توام کرد پس از بعض قبایل اصبه روایت شد و گفتن بعد از خیر است و تعذیرات گونه
روایت کا حضرت است لا غیر همچو کوفت تصریحات ائمه عظام در خویش کوشش ننهد و جهت سیر و بعض
از منقریان شیعه خصوصاً یک شیعه شریک و سامعه خراسیوه ویرینه او بیکم برادرین او باشد حیران

[illegible]

این رئیس مجتهدین شیعه لازم می
بماند و محققین که در کتاب تطایر
بن قیس هذا المتن وقال خطبنا على هذا السبيل
ان يذكروا الى شخص النار بعد رسول الله صلى الله عليه
وآله اعدوا له اعداءنا القتل على الله فيها اخرجنا احمد وبقول مخاطب
بعض نفوس پس بجواب حضرت همیشه قبول این دلیل باشد که شخص که ام گناه مخصوص
را منسوب بخود سازد مثلاً گوید که من زانیم یا شارب خمر ام یا قمار می بازی یا زنی را با خود
را که در حقیقت بیگانه است یا غیره و تبدیل درین که لزوم کفر محض است طلاقش می یابد و پس
در بعضی احوال اگر از راه نهضت نفس نهام جان باشد یا بی بصیرت کلام مع الغیر و کراهیه جبر و چنین
بسیار شریک گردانند و شک نیست که همان رسول یا خود را نقاب چنین گناه عظیم شریک گردانند
بلکه این را بنیاد عظیم اسلام نیز ثلث نمایند اینها که شنید می شنود اول تعلق دارد و اگر قصد عام است
یعنی فی الجمله بازگی در سهوم لفظاً احدی است و غیره است خواه آن مرد چه غیره باشد یا کبیره یا خفیه و گناه
بودنش بر او بود و فهمیده بلیان یا هوفی صده کمالاً بخنی چه در صورت تطویل و تسوئلی که در حد
بسیار این از بزرگ خویش فاده بکار برده باشد پس می شود در از تبلیغاشن تمامی خویش
و بگناه فاشش گردانند و کسی انشاء الله که قول عاده امری را احداث نمی گویند الا آخره
اقول و نحو حضرت که بر تقدیر اراده الهیه است و ملائک نوری و مانند او از حدیث انحض
خلاف محال و در علم لازم می آید زیرا که اعضا عاده امر اول گردانند بعینه واحد باشد بداع امر جدید
لزوم کفر منوی است مقتضی است مجر و او عاده حکم است و عند العطاء غیر مسلم و سبب منع انیت که حکم کفر است
در بسیار از امور امر آخر است که کفر طاری علی الاسلام چه دیگر و اینهم نزد فقیهین بر جای خود
ثابت است اما عندنا کما ظاهر کمالاً بخنی علی مرتب مع اسفار المذهب الاربعه

هَمَّ الْأَعْظَمُ فِي تَهْدِيَةِ عَسْرٍ
 هَمَّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَكَفَرُهَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَوَقَدْ وَجَّهَتْ لَهُ وَبَانَتْ مِنْهُ أَمْرًا ثُمَّ تَقَسَّمُ مَا لَهُ عَلَى وَلَدِهِ
 هر دو شیعه و سنی هر دو در بعضی از صورتها و توبیه هم قبول نیست اگر زن
 را بداد شوهر مخلوق و و بد لطفه حرام است بخلاف کفر است ای بالا جماع و لکن تنزل این عذر
 کلمه ضعف عذاب زیادت عقوبت و ضرر بد غیظ و غضب جناب حدیث بر آن روا شده و کوراجماعی نیز
 و مصحح فی التعلیقین است یا نه و در مدارک مسلمین و تخمین یا قمار نیافتند که از اثبات انشئ ثبوت بوار نه
 و از اول دفع ارتفع بعواضه پس نصیحت که مردان حقیقی مراد باشند عاده معدوم بعینه کجاست
 و عدم صدق حدیث برین قوم چیست بلکه حدیث امری تازه است اعدا و عذاب است انداز
 مع ان الاصل ان علی الکفر لا یستلزم کما وقع من ابی جحش و امثال له للبیاض و الاثر کاد
 ان یخفی طریقا ان الکفر علی الاستقامه مع انرا تمفه و ما و مصلحا فان دفع النخذ و و قطعاً
 و ازین تقریر متوجه نشود که اول تخلیق طریقه جدید خلاف شارح کرانی می پائیم و بسبب بعضی دیگر
 علامی گرایم بلکه مقصود این چه چندان است که حضرت مولف استدلال را تا تمام میگذارد و بار بار
 او را قاطع بر طاعت و خوش قدرتی ندارد و مگر کتاب الحروف و فایده در فصول سابقه برای تائید شارح
 ضروری و اتباع و شیاع او ذکر کرده ام و هر کی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن غور کنند برای تائید
 بصیرت شود قد خیر کافی و بسند است قوله صاحب صراح الحق قول اگر دعائی مخاطب است که در
 شق اول از قول سابق گفته شد پس هر گز عبارت صراح دلالتی هم بر آن ندارد و کیفیت یکون نصفا
 الباب فتنه که او ایاد الی الالباب قوله و نیز الحق قول بدستور است و قدوش است بوجه
 و مدخل است بقوله سید خیر النسم که لفظ احش از جناب ام المومنین صحیح باشد و سندی

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
مَعَ صَوْلَاحِي بِالْبَيْتِ لَا أَرَى بِهِ ابْدَأَ فَلَا يَكُنْ
وَرَوَيْتُ صَاحِبَ عِلْمٍ دَرَبَ سِرِّهِمْ أَلَا كِتَابُ كُورْبِي ذَكَرْتُ
كَدْرَ مَفْهُومِ أَحَادِيثِ تَارِكِي مَعْتَبَرِ شَيْخِ عَمِّهِمْ أَلَا كِتَابُ كُورْبِي
مَنْعُومِي لَأَزِمُ نِيَّ أَيْدِيهِمْ لَعَلَّ لَدُنْهِ عَلَى الْخَاصِّ بِأَحَدِي لَدُنْهِ لَيْسَ بِي بَيَانِ
ذَكَرْتُ مَطَاعِينَ بَادِرِ مَوْسِمِينَ مَوْنَاتٍ وَتَصَرُّجَاتٍ وَتَعْرِضَاتٍ بَنِي سِتْرَ زَايَمَانَ بَشُونِيدٍ وَهَرَجُونِ
خَاطِرُ بَشِيرِ زَبَانٍ بَكُونِيدٍ كَهْطُكَ اللَّهُ أَنْ تَعُوْجُ فَلِمِ الشَّيْءِ أَبْدَأَ أَنْ كُنْتُمْ مَوْسِمِينَ
سُومِ أَنْ كُنْتُمْ تَقْدِيرُ صِدْقٍ وَامُورُهُ كُورْ قَطْعٍ لَطَرُ حَدِيثِ ابْنِ أَبِي عَيْفُورٍ عَارِضُ سِتْرِ بَدِثِ إِمَامِ
صَادِقٍ كَمَا مَوْرُ بَاطِلِهَا حَقٌّ بُوْدُ وَرَوَايَتُ شَيْخِ الْمَشْهُورِ مِي فَرَسُودِ كَمَا اخْتَلَفَ رُطَبَاتُ شَيْخِ زَبَانِ بَنِي
فِي الْبَحْرِ لِلْجَلِيسِيِّ عَنْ أَبِي عَرَبٍ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَالشَّيْخِ عَزَّابَانَ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ
بَنِي شَيْخِ وَجْهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ لَيْسَ بِي شَيْءٌ عَلَى
مِنْ اخْتِلَافِ أَصْحَابِنَا قَالَ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا صَادِقٌ جَرِيرٌ عَرْضُ كُرْدِ كَرْدِ اخْتِلَافِ
شَيْخِ جَرِيرِ بَنِي نَحْتِ تَرْغِيْبِ فَرَسُودِ اخْتِلَافِ زَبَانِ بَنِي سِتْرِ وَهَمَّ وَرِ كِتَابِ كُورْ قَطْعٍ
مَرْدِيتِ وَمُحَدِّثِينَ بَكِيرِ عَمِّهِمْ رَوَايَتِ لَمُودِ أَنْدَازِ زَارِ كَهْطُكَ زَارُوسَا جَلِيلِ أَوْ قَبْلَ مِنْ قَلَمِي شَيْءٌ كَمَا جَرِيرِ
رَا زَا مَامُ بَا قَرِ بَسِيْدِمْ لِسِنْ جَوَابِي رِشَادِ مَوْسِمِ مَوْسَمِي أَنْدَازِ جَانِ خَمِيْرِ دَرْ بَهْمَانِ مَوْسَمِ بَرِ سَعِيْدِ وَجْهِ اخْتِلَافِ
أَوَّلِ شَيْخِ مَوْسَمِ بَكِيرِ جَوَابِي مَضَادِ هَرِ وَخَاطِبِ كُرْدِ بَعْدِ رَقْشِ شَانِ كَفْتَمِ كَمَا بَيْنَ دُكُولِ رِشْمِ شَيْخِ
بَاشَنْدِگَانِ عَرَاقِ أَنْدَازِ اَبْلِ شَقِاقِ لِسِنْ بَنِي خِلَافِ زَبَانِ جَلِيلِ فَرَسُودِ كَمَا اخْتِلَافِ زَبَانِ بَنِي سِتْرِ
اَسْتِ زَبَانِ بَاشَانِ اَلَا بَيْنَ اخْتِلَافِ نَحْتِ أَنْدَاقِ قَضَائِي مَوْسَمِ كَمْتَرِ شَيْخِ زَارِ كَهْطُكَ كَمَا خَفِيْزِ صِيَا قِيَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَفْتَمِ اَلَا شَيْخِ عَمِّهِمْ رَوَايَتِ لَمُودِ أَنْدَازِ زَارِ كَهْطُكَ زَارُوسَا جَلِيلِ أَوْ قَبْلَ مِنْ قَلَمِي شَيْءٌ كَمَا جَرِيرِ
اَسْتِ زَبَانِ بَاشَانِ اَلَا بَيْنَ اخْتِلَافِ نَحْتِ أَنْدَاقِ قَضَائِي مَوْسَمِ كَمْتَرِ شَيْخِ زَارِ كَهْطُكَ كَمَا خَفِيْزِ صِيَا قِيَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و نیز نام سکوت نمود و هیچ گفت پس
پرسید که بود اکنون چنان حرف دیگر از
مورد که بیان الدین فرموده بنام و سکا که از شیعیان
است مصون و توحید رب العالمین اصل الاصول و بنسبت بجای رسید
ن لیسان یعنی بیرون لطف و شایان خباب قدس حدی که اجسمی ز بالا تا ناف
است پر از زنا ن تا پایین اجوف غالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از اشیاء
فرارفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید یاد شنید آن رخ خدا ثنا احمد بن زکریا در پیش قال
حد ثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام سمعت هشام بن الحكم یروی عنکم ان الله عز وجل جسم
صمدی نورانی معرقه ضرری بمن بها علی من تشاء من خلقه فقال علیه السلام
سبحان من لا یفک کیمت هو لا هو لیس کس مثله شیء و هو السميع البصیر الیکمل
ولا یحس ولا یمس لا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء لا جسم و لا صوره و لا
تخطیط و لا تحدید و لا انتهی بل فطره و از خیالات که کتابی که از او منقول است
معلوم است از چیزهای شیعیه و توحید تا آنکه جمعی شایسته و گوی می گاتند و سرسله می پسندند
و فریاد و فغان بیکوند که ای امانت تو سکه را تعلیم کنی مانند اصحاب و هوالی خود که در توحید اعتقاد
داشتند و می گذارند این را احتمال و در سکه عدل باری بمقتضای آن که گناه از بدیهه است
یا بدو محروم و اجساد بنیوت گرفتار آید کاسته و انشاء الله و در باب نبوت بدیهه و شبهه انجلیه که
از شیعه صراحتا با قطع آن قال خود ندود و نبوت کاذبی نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که و هم طه نبوت و رسالت است اعتقاد بدیدارند بلکه شیعه هم در باره او
مشی از دنیا چنانچه مذکور است و غیر این لایست دارد و شیعه کتب مقالات اهل علم این را

سور او اقمی می پندارند
فرقه تکفیر متضوی فرستند چنانچه
تصویر العوام بقیاضیل آن شمل است و در سیل
نمی گنجد بلکه نهایت اعداد و شمار و تعداد از بدتش قدم فرسوده باز
چنانچه از کشف امام عظمی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز ندانند و از مطاعن اهل
طوبی شیعیه او بازی می کرد و خصیتین را در عین باز و لوکان ضرر و ضار و فو قاضی نموند بلکه توحید را از آن
شونی دلی بانی بجا بام صادق علیه السلام برگرداند چنانچه در توشیح حسین بن صیدار فضال ذکر معوی
بن عمار و کتاب تضرع است بصار خوشه از خروار است قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یعتب بذكره فی الصلوة لکن یقول فقال لا بأس بهی معویه هر سحر سحر که از امام
صادق پرسیدم که شخصی نماز فرض بازی بند کرد خوش میکند فرمود هیچ باکی نیست از این بجز این بدیدم
که هرگاه در یکی از این چهار کتاب تسبیح فضیل و قباح مودعی یا در چهار صد جلد از کتب حدیث که حدیثین ایشان
در وقت ائمه بر غم خویش جمع کرده و صدای تو تفهیم کنند است با شد و بعضی از آن ملا باقر مجلسی هزار صد و هجده
در تالیف بحار هم رسیده بها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش ملا تقی مجلسی نیز برگزیده
ملا باقر جامع العلوم در اوسع جایجا تصریح نموده اند که ترک استفعال در حکایت حال دلیل عموم نیست
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب را و ایشان از امام موصوف و دیگر موصوفین و دیگر است و در
یابد که فکر و خصیتین شمل بعضای جدا از اید می رکتین است و بس چنانکه ناقض صلوئه نیست
و ضوم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست با دلی نیست خلوت تنگی و خراش بد
محصی بود و در اول بی چون جبار و خواهد بود و خلط لقمه زیرا که درین موضع خاص آن مخلوق را هم
و خلی تمام است و این مقدمه از غایت دشمنی بر دهن چراغ محتاج نیست یعنی که علمای طائفه سنی و
کنار امام بجناب می اظهار و کتب دین ایمان خویش می رسانند چون ایراد سازند در اینجا ضرر است

مدنی الواف نفث الاصول عن
 محمد الحارثی فرمید که ما فی الحال کما
 فی سماع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که منی رنماز منی باشم
 بنی منی را بسوی خود میکشیم و آن غوش را با غوش خود و اتصال سیدیم امام
 العجیب که بعضی از معاصرین در مناظره این کثرین استبدادات او امام و خیالات خام
 حضرت صادق علیه السلام را بازی از خود فرمایند و حال آنکه در باره لغب شطرنج لفظ شرک کفر ارشاد می نماید امام
 اعظم کی در استبصار آورده باشند پیش کرده و بیکدیگر و قمار و خشیخ و خشیخ اینه اظهار را وقت نماز و حکایت
 کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و بخیاری بنی سبب تفراق را نشانده و تفریر کرده و فقیر عرض کرد و من گفتم
 استبصار بر من می صحیح می نمود و بعد از آن موجود است طالعش غایت مطلقا باید ما غنی نظر نمایند مقدم اول
 البته بلا ریب است و حاشا که اهل حق نسبت این خبر با جناب امیر علی را راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشا
 اثرانی جزعی و قیامی چیز دیگر خیال نمی آید علاوه بر این امام اعظم شمار یافوده از این روایتها بسبیل خرمین
 و انبان خویش نگاه میدار و چون تمام صنفا من می رسیدی کار این قسم کفریات را با ساقی بن سبیل
 طاهرین فرمود می کرد و قائم الحیدرین شمار تا یافت که چنان گشته مهارت که بعضی از خصائل را که از
 خصائص بنیان بگیا گمان می برد و ذکرش با شاره و کنایه هم درین مقام نمی آید و در این لفظ خوشین متقلید
 شیخ المشایخ از آن سفره می نماید بعنوانی و ذکر کرده که هم که در وقت خواب از جنابشان معاذ الله می آید
 می یابد و با بعضی من الله من فقری حالی این سید الوری امیر که مخافت تطویل جاریست
 که مسائل فرود می آید که مضحک را باب علم و دانش است هنوز در استقراسا بعین محبت عدم تداول و
 کتابین نهیب داده و می مقام باید و کنیم با تحلیله از معاصرین قوم که کاسیسی و تقلید فاضل کشید اشعا
 خویش ساخته اند چه نام برده و حکایت آنجا کنیم زیرا که خود او و تفریر خویش را و آنچه در جواب این لب
 بازی مانند آن گفته موجب خیر کی عقل و حسن است حیث قال فاضل اصبرین مقام خطرا

بابستان و اقتر جمع نموده بلکه
اصیدری را کارشاد فرموده بکلمات متضاد غبار افکند
و سابقیت از مثال اقران برآورده و متبایان خیر و اقدان اصیدری
و هو بس و او یظلمانی غلط پذیر نیست تنفی استیست کلام هرل نظام
اول آنکه این هر دو مسئله که در اینجا ذکر فرموده است کذب محض و اقترای صحیح است هیچ کسالی از کتب
از این نیست بحسب آنکه جناب فادای کتب ده حیا و از زم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امانیت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف کتاف خصوصاً در مالک کثیره
المراجعاء هندوستان را در آورده اند شاهد عدل کذب اقترای است طرفه آنکه عدالت و تحریر از کذب
شرط راوی است لیکن فاضل صاحب شیخ المشایخ وقت خود است اصلاً و طلقاً سالیانی از کذب و اقتر
ندارد الی آخر الهذیان برد قیقه سنجان سخن کالین هر فن استیست که این کونین زبان
جیران تیه ضلالت و گمراهی و گشته باوید یافته و رای فضله خور عبیدزاکانی مقتضی آثار و ساویش شیطانی
که نقایح از هر طعمه ظلمانی برشته در حق مسنده خویش علم لغت و عفا و اقتراشنه چون بدین تعلیم نصب
العین اردو خیر انکار و عو کذب و اقترای مفری نوع بدو بیابان کتب مصداق آن کنگره که در مکتب کتب
الحجری می گوید که حضرت علامه طوسی قدس سره العزیز در انقباس این تجویز راه بهتان فقه و هرگز اثری
از این کتب یازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحسب لزوم و استلزام و استنباط خیریات
از کلیات فقه شیعیه هم هرگز تمام تمت نبود چه جا آنکه صورت خاص این اختصاص و کتب این ایمان
سردست موجود باشد چنانکه دانشی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی و غیرهم امداد آن می نماید و نیز باطن
استبصار پوشیدنیست که از بوق حادث که امام عظم طوسی برین کتاب نموده و وضع است که این
روایا حکم علیها انقی است و روایتی که بعد از آن از عمار بن اوزاعی و حضرت ابو عبد الله در خانه باب آورده و غیر
از شیخ اشعری کسی بر آن نمونده چنانچه از اوسع لسان ظهور میسجد و محسوس است که اگر شخصی

در دو مجتبی اگر باطن سرور را میسر کند و در هم
 ن بریده این کلمات جاویده که مرا امام است که متوی
 ملائکه که بنیاد است که در برین تقدیر عاوه هر دو چیز واجب الایجاب است
 ایستاده و باجماع دولت که مخصوصین مخصوصین با مودین با طهارت که اجتهاد و ادب
 یسان مدخلی نه احتمال نسخ را حقیقه در ان گنجایی است این همه اختلافات و آنچه شمه از ان تعلق با طهارت
 است قد مر قبل و کلام بر حسب خصوص تجزین این از بهای خاص با موضع مخصوص وقت مناجات حضرت
 ملک و س مخصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قصه فردوه در کتاب جلال نشر است
 باید دید بحکم المؤمنین لا تضارونی قال قلت لک فی عبد الله من قوم ما یروون ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف منی حجة فقال صدقوا فقلت ان کان
 اختلافهم درجة فافقنا فم عذاب قال لیس حیث تذهب ذهبوا انما اراد الله فلو
 نفر من کل فرقة منهم طائفة لیفقهوا فی الدین ولیسندوا فم کذا رجوع الیه
 و امرهم ان ینصرفوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و یخلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
 قومهم فیمثلونهم بما ارادوا من اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
 واحد انما الدین واحد انتفی فی بعض کلام عبد المؤمن انصار پر سید که سنیان است میکند حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است راست فرمود امام صادق را شاد نمود که راست گفته اند و براه فرشته
 را وی گفت هرگاه اختلاف است حجت باشد اتفاق است خدا خواهد بود امام فرمود که در فهم غلط بود
 اختلاف در هیچ صورتی بود در حجت تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف
 نمون از بلاد مختلفه و ما بعد اکانه است بر تحصیل علم نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم و تمیز
 بعد از احببت چنانچه در قرآن مجید امر بان نموده اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
 نه صدق و نه کفر است ای بر اهل بصیرت انصاف بر عیان است که حدیث حضرت عایشه

صدیق رضی الله عنهما و اعتراف بعد در
القیام اختلاف و طبقات شیعیه که مقتضی اصرار و اقرار است
اختلاف دانستن اختلاف را موجب اکتاف و کفر است
الانتاج است و این و لغیر ما قبل علی است و ششم این است با وجود این صفات
و برین باب بیشتر اخل نکرد و الاورین این را است است که به پیش می نباید
از هیچ چیز چون مضوی محکم بی تمیز اینهمه معایر را در باره اهل بیت مجاد و بکناده در
ترشی و خود گیری بر جای کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طایبات بعضی از آنکه در عصیان
و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معای بعضی مکتوم و حد بحال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرت ابی
بحرکات غفیر بجانب بیان این می نمایند و کلماتی که گفتند که هر چه که در حق بنی بدلائل این
صیغ را مجموع غایب بر می گردانند و این حکم را از روش ارتکابان با موافق اعتراف سانی پاک می دانند
چنانچه تقصیرش از کتب معتده اما پیش از تصانیف بر می شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهل بیت طاهرین
که حال صحت مجروحش قبل ازین گذارش یافت می توان دریافت پس ناخن فیه تحمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المومنین بر قد شریفه سید المرسلین بر وایت مولانا ابو عبد الله محمد الفضل
ابن مولانا عالدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات شری و بودند لطایف بنیاب مقدس صلی الله علیه
مسکات حسن اعتقاد می پیوند حاضر باشند یا درین سوال یعنی مذکور مع رسول الله که بصیغه شکر
مروسی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین جنی از وجه در آن وقت
پی برده باشد که اکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است بر آن شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی غفر خیر ای دریافت پس لطایف اگر چه نسبت احداث بذات مقدس است مگر مقصود
اصلی تعریف بطریق بعضی از حاضرین یا یا یلین است گویا میفرمایند که قرب و جوار رسول ثقلین و سید
انجالتین مثال شخین را می زید که هرگز و این است شان لغیر شری و محدثات امور بسیار بوده

در آن ناله صغائر و محن بوده اند کمال احسان
 و شایسته را در باره ماور مؤمنین بعرض برین میباشند
 و بیات خود بر تقدیر تقسیم شایسته لفظ از تو چمن فذک یا بویگر صدیق
 و بیان خود برین فکونه مساعی داشته باشد اینهمه بطرف تجویز ضرب کلند
 و سر و کاینات در آن رسیده چه قدر از خیرتانی بعیدت چنانچه صاحب توضیح انور و مانند اواز
 علمای شیعه مستاین طبعی از غایت کوه اندیشی بحباب شغیر دراز نموده اند لکن بحالشان در نیامده
 که اگر چه بی از ملائکه مقربین موسوم بقالین لایثه بای تشیعین را اگر چه در غرب مشرق دفن شده باشند
 بدون ضرب محاول گرداگرد قبر شریف یدالینین در زمین سپارند تنهای حن محبتی دوباره دفن مقبره
 مصطفی و استمداء آن از حضرت ام المومنین صدقه که متفق علیه فرقیست بدون ضرب محاول کی
 ممکن و آنجا با وصف اینهمه قرب صورت و معنوی حاجت سوال چه باشد باجمله سخن باین که شایسته
 و آن سگم لاشنان من سوخ نفسیه ۱۱ فین سوطن الدعی لکیرتیم و اوایل
 بعضی از قدما بای شیعه که تارک السعادت است اما مصادق علیه السلام بودند و در فضل و شرف آل عمر
 خود کمر نموند مانند عبد الله سحان بر آنها علمای طائفه تایل حرا بک مرآت اجمال امام زمان
 چنانچه قدوه مدلسین ابوعلی فیاض الشیرازی از تریه نقل میکند و بگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
 نوشته اند این حدیث است که یابان یک دخل علیه لاجلا که و خوفه من القصد فی
 الیهام و کالف اعظمه و الا لاجلال بنا دیکه ما یستحقه علیه السلام من
 الا لاجلال و الا لاجلال یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق (ع) اعراض و انکار می کرد
 و سر باز میزد و مقصود از این است که آن بزرگوار بود که سباده او وقت شرف بود و نشن حضور امام
 در عظیم و توقیر اینها قیامی و قوری شدند و برای جاب صلیقه که نص قطعی قرآنی مایه و شایسته
 و بیالات که نموده فی اهد طاعین او قطعاً و یقیناً بهره از دین ایمان ندارند حضرت است

چند زبان را از بجا از کفن قوت یغفر
القاری التوحید و اخیر جاری رواندند و کفر و ایمان
علی القاری شیخ پندارند بلکه شلال را بر کفر اینجانب و باسدین
المسئله از شوبات احوال کارند چنانچه کتاب سیر الجیش کسری فرشتن کن
در قرآن مجید یحیی الحیات الحنینین فاعینوا بالامعاضه المسئلین
از ابن لیکه قال استاذن ابر عیاس قبل موته کلمی عائشه و هی مغلوبه قالت لستی ان
یثقی علی فیقول انعم رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن وجوه المسئلین قالت لست انا لک
فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان القیت قال فانت بخیر انشاء الله و وجه رسول
و اما شیخ بکر اعینک و نزل عدلک من السماء و دخل ابن الزبیر خلافا فکانت
دخل ابن عیاس فانی علی و حدثت انی کنت نسکامه نسکامه یوم یوم صواب شیخ خویر
جاری است زیرا که ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس و ی ناگوار بود و از آنکه در ستایش و محبت خوا
گوشید پس نیت ترکید و در او باره و دفن بسیار از واج تجویر لغیر مؤموید و جید خیر است چنانچه از جناب
المؤمنین در جواب بعضی از سائلین فرمود است که بعد از دفن عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله غیر محرم است
در احتجاب استناری بر دارم چنانچه در شکه شریف نیز از سند امام احمد مندرج است خود قول ام
المؤمنین از دفنی مع صواحبی او خواتی یعنی مر اجوا خواهران من که از واج مطهرات خیر الانام صلی الله علیه و آله
و دفن کن نیز بحدیست و احتجاب اینجانب و بنده بن غیره همچنان یکدیگر که عجله لازم کی بیروایت امام محمد بن
ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مراد بقیع باز واج مطهرات شناکرده و جاهل
شد بر گزیدن و بنده شریف بجوار فاروق بلکه مردم خواهند گفت که جوار فاق و بهیچ از واج غیر
صلی الله علیه وسلم اعتبار نکرد و حال آنکه ب دفن فاروق را احتجاب استناری بود و نیز عده هم ترکید
بنابر آنست که فضائی باقی از جانب شرقی و مقبره شریف بر کاهنست و مقبره گشتنست

بدین سبب علی واضح می شود پس محتمل است که
 است که جمله ستانده باشد کان فانما بقول
 است که الله عز وجل لا ازالکي به ابد اچنانچه مثل این تقاریر در تفسیر
 در حدیث بیضاور رحمه الله علیه و شال و دیده با توجه و ایت دیگر که در کتاب
 است شده فالاعاده لیست محله ادم بر نیکی باعث تاویل در کلام امام که
 است بلکه باری خود و بعضی از اندیا فرموده حصول عصمت است که برای همه باریست خود و از اول
 و صحاح پنج فصلی علیه و سلم بالاتفاق سلوک مفقود و کیفیت بسوغ هذا التاویل و یجوز صرف الکلام
 عن الظاهر سیده الایاطیل و اصل این تقریر که از کتب قم مثل تصانیف قاضی نور الله و سمری و غیره
 ما خود است که بیهان بلعیه صبیان پیش نیست چنانکه در ثبوت عصمت همه خصوصاً متکلمات
 شار الیه بالکفای الذی اعتقدوه و کج قاطعه الزام و انحام است که لا یخفی علی من طلب الحقیقت
 الامام کالانها و غیره من الکلام بخلاف عدالت صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اول بیت طهارت
 جناب المؤمنین و الصالحات الطیبین و مبیط اولئک صبرون مما یقولون لیس
 مغفراً و رزق کریم که بر تقدیر عدم عقاد بعد الت و ثبات و عفت طهارت و شرف
 ایمان شصت می رود و در گاه ایمان زهد یعنی اعتبار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از دنیا
 دنیا بصورت قطعیه برای انجام کمال فی جمع البیان و غیره من تفاسیر الفریقین مقام خود ثابت باشد و نسبت
 احدی که باظهار احوال لازم که مضمونی است چنانکه تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش نظر را بر اینست
 فضلا عن جواز و اگر مسلح تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس حیرانم که قدرار و متاخرین
 شیعه درباره مشایخ و بطان الطاق که باعتراف و اذکار باقر مجلسی در وضعه ائمتین و اکا بر
 قدما باین لقب لقب داده چرا از سر انصاف برخاسته از حق نگذشته لطاق محبت بیکر جان بسته
 طلب ایل بیان آینه کار آن خسته اند فیه عباره التجانب المذکور بکف مؤمن الطحاک

وَمَا حَالَطَ وَبَلَّغَهُ الْخَالِقُونَ
بِالْكُفْرِ فَيُجْعَلُ الْمَيُوسِرُ فِي الْقَدْرِ رَدًّا يَأْجِزُ
سَنُوقَ مَغْشُوشٍ فَإِذَا كَسَرَ كَانَتْ ذَلِكَ فَجْأَةً هَبَّةً
وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْكُفْرُ مَبَاحًا لِمَعَ الْعَالَمَةِ وَالْزَمَانَةِ وَهَذَا
الْأَوَّلُ ثُمَّ جِئْتُ بِدَقْوَةٍ كَمَا أَقُولُ فَيُقَالُ شَيْطَانُ الطَّاقِ أَيْ خَصْنِ كُورِ الْأَمَامَةِ
وَصَاحِبُ الطَّاقِ يَكُونُ دَاهِلًا خَلَا شَيْطَانُ الطَّاقِ لِقَبِّ نَهَادِهِ دَاوُدَ طَاقِ الْحَامِلِ كَقَوْلِهِ كَانَ دَاهِلًا
وَمَرُومَ بَرِّ الْقَدْرِ وَهَمَّ وَدِيَارَ بَرْجٍ مَيَّكَ وَهَرَّكَاهُ أَوْ حَكَمَ مَيَّكَ وَهَرَّكَاهُ أَيْ تَبَشُّعَ سَنٍ
أَيْ جَانِ بَرِّ الْأَمَامَةِ بِسَبِّهِ وَجُودِ بَصِيرَتِهِ وَهَمَّ كَيْسَ شَيْطَانِ الطَّاقِ مَكِيفَتُهُ وَكَمَنْ
كَهْ أَيْ لِقَبِّ كَيْسَ مَسْطَرَّةٍ وَالْإِذَا نَاتِ الْخَالِقِينَ بِأَشَدِّ الظُّهْرِ هَمَّ تَبَشُّعَ سَنٍ جُودِ
وَصَاحِبُ جُودِ الْمَنَاطِرَةِ الْخَالِقِينَ وَشَيْطَانُ الطَّاقِ مَيَّكَ كَقَوْلِهِ لَيْكِنَ شَيْخِ الطَّائِفَةِ أَمَامَ عَظِيمِ أَوَّلِ كَهْ
لِقَبِّ كُورِ بَصِيرَتِهِ وَدَقْدَقَتِ رُؤُوسُهُ وَازْكَامَ نَجَاشِي سَقْدَرِ جَالِ نَبِيٍّ مَعْلُومِ مَيَّكَ وَدُورِ بَرِّ كَهْ
أَوْ لِقَبِّ شَيْطَانِ بَرِّ مَعْنَى تَفْرِيعِ كَرِهَ كُورِ بَرِّ كَهْ مَيَّكَ مَيَّكَ مَيَّكَ مَيَّكَ مَيَّكَ مَيَّكَ مَيَّكَ
شَدَّ كَهْ رَامِي نَجَاشِي بِطَبَقِ رَوَايَتِ شَيْخِ هَمَّ مَحْصُولُهُ وَازْكَامَ نَجَاشِي نَجَاشِي
صَاحِبِ رَضَةِ الْمُتَّقِينَ مَعْنَى بِقَرِّ مَجْلِسِي وَتَبَاعِ وَتَشِيلِ أَوْ كَهْ بَارِ بَرِّ عَاقِبَتِ نَدِيشِي مَيَّكَ كُورِ كَهْ
كَيْشِي بِرِّ عَاقِبَتِ نَدِيشِي مَيَّكَ كُورِ كَهْ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ
إِشَانِ أَيْ نَدِيشِي كَهْ تَحْقِيقِ أَمَامَ عَظِيمِ نَجَاشِي صَاحِبِ تَبَقْدِيدِ وَبَرِّ بَرِّ مَجْلِسِي مَعْلُومِ شَدَّ كَهْ قَدَارِ أَمَامَةِ
نَبِيٍّ مَيَّكَ بَرِّ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ مَيَّكَ كَهْ
وَصُولِ خِيَانَةِ كَيْسَ مُنْقِصِينَ لِأَسْمَاكَ كَابِ فِي كَلْبِي وَكِتَابِ تَوْحِيدِ قَمِي بِرِّ كَهْ كَوَاهِ هَمَّ وَدُورِ بَرِّ
كَدَشْتِ كَهْ أَنْ شَقِي وَبَرِّ دَرِّ شَقِي وَتَبَقْدِيدِ أَمَامَةِ كَهْ بَرِّ خَوِشِي رَاجِحَابِ أَمَامَةِ مَعْصُومِينَ سَبِّ كَرُونِ
بَلَّغَتِ شَيْطَانِ الطَّاقِ فَطَوَّرَ أَيْ دَامِي لَمْ يُوْذِمْ خِلَافِ الْأَمَامَةِ كَهْ بَحْرُ دَلَقَبِ بِرَامِي تَائِنِدِ وَدَرِّ

که امامیه اهل حق درین تلقی روشن و قلب

باب بارز الراهیه ما الداهیه وما

یعنی که ملا محمد تقی مجلسی ندکورد تصانیف غنی ثلثین مجلد ثبوت بیان شخص
در حق می نهند و اولیا نشان بیک تاویل معقول کدام در باره زوجه محبوبه حضرت سیدین
در حسین طاهرین گوش نمی نهند جز احکام اساکین کیت که بد اهل بیان رسد و متعصبین ضایع عصبیه
اندیشه را بد کلمات غفلت یافته فرستد سنا که ائمه کافه جمیع مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان باشد بنای قلعه فارس مضبوط و شل بنیاد هرمان مرصوص است که بعد مسر
طوفان هیچ گناهی لطیف هیچ عصیان سترزل نمی شد حتی که باوصف افواج اخلافا و طبقات شعبه
و امر نمودن سائیلین را بدعات و محدثات بزرعم امامیه مثل شستن باورد وضو و استقباب باطن
و ظاهر قدس در سجده و طعن محام و مجله و دیگر مخالفت های رسول ثقلین مثل قرا بر کسانیکه بر گزشتن شان
بالوات و غوائل نیارده و مدح آنانکه بر یکی از آنها سر و طالع شیع از بدترین حلالی بود و بنیان
حاکمان استایکن لزوم این عصمت از تائید ای عمر تا آخر آن نظر با آنچه استاد امام عظم امامیه بعضی از
تصانیف خود فاده فرموده و فاضل جالبی در این حق نموده که موضوعش نزد اولیای اوستی و بنا از الله
ضلال اگر ایست هم خد و شر منوع است پس تواند شد که چون بعضی زلزلات قبل از است
اممه علیه السلام صدور یافته بود باین عبارت کلمات آن ادا فرموده باشند پس که ام حجتی
و حقیقت دامن کشیده که موجب از کتاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غایب کل
فرمایند و آن محاصی و کبار را بر بفرار شیعیان بچاره محمول نمایند این تاویل بدون جوان
این اسحاق چگونه خطی از جواز پیدا خواهد کرد و علان از کتاب حق یقین با باقر مجلسی وضع تمام
دارد که تمامی اوزار محاصی شیعه را تصور انقضوا بالمد من فکات گردن مبارک مصطفوی اگر و نه
و از سر ان مقام آن مرگد شتند بار خدا یا مگر این حال مختص شیعه علموی باشد و در غیر این

من شیعه الاثمه لکن مرا تحیر و تفکرمی افراید
 قول اولی و قالوا لکی نواهو و اوفضا لکی نواهو
 چگونه تصدیق بلکه تصدیق کرده شود که در باب شیعیان و اتباع مرتضی و غیره
 باشد و در باره مقلدین دیگر آمده که فروع و دو صد یک شجر و ثمره فواو خیر البشر اند خباب
 و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مرا و گیرند این
 استبعادات یکسوی میگزیند و شاهد عاکی می شنید تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
 و مناقب جمع را برای جمعی گیر و فرستند غرض بصراحت اینست که اکثر احادیث خواجه بعضی از آن در مجالس
 قاضی شریعت بلفظ بشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضی و غیره آید و مخلصان بدین
 عبارت سیر که صفوان بن بهران حضرت صادق عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت و نزد
 و اهل نشوند و در طائفه شیعه طوائف اند که گمانان کبیره و فواحش فحیه از ایشان سیرند نام اینها
 می نوشتند و در متع زندگانی میگوشتند فرمود همه در جنت خواهند رفت بر اعفوی بر اسم ایشان ابتدا
 به بیار و تقاضای دین امتحان اینها بر مسایه فرمود و زن بد نام است اگر احدی از اینها در جنت
 یافته صعوبت نزع برای رفع و نودا به مشافی است او می گفت که این همه موجب درد و آتساج
 است لیکن در نظام راجع علاج امام فرمود که حسابی خلق خریدست حضرت علی مرتضی و کفایت
 مهمند که روزی است حضرت امام رضا و خطاب کرد که فرمود که از شیعه مرتضی کل تبیین جرائد اعمال مسلم
 بروشته اند و در شب نوازشان از بارگاه آفریدگار جهان برداشتی نیافته الی غیر ذلک من الاما
 نص صریح است و بیکه شیعه را عموما از شیعیان گمراهی سوال خواهند کرد و گفت که سبب ایشان بدین است
 خواهد بود بلکه عبادات مخالفین را مسمی و فائز اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه انصاف
 برده انصاف بطه عدل باری بر مخالفین شیعه سبب است در نیم مقام مقتضای الکلام خبر الی
 الکلام حکایتی بس عجیب و غریب و غافل گذشت که یکی از ملا فضلای اهل حق دوستی بود که پیوسته

حکایتی که در کتاب
 تاریخ طبرستان
 مذکور است

چون گفت باز میداشت اتفاقاً روزی بسبب
کلمات را با بساط تمام حل فرماید و بسیار این گفتن باکی
در طامور گردید و فاضل سنی بعد از آن معاشرت قدم بوس پرسید که
در مدینه نامیدند که عقاد عدالت اینک را از خصایص خویش فهمیدند چنانچه در مطاوعه
در صومرا فلی شده پس صحبت که در مقبره ایشان دیده می شود که روزی باز بر عبادت و مکران
بشعیان معاصی ایشان با خواجه اله خواهد شد اگر حقیقت عدل و او همین است که گناه از کسی
و دیگری بجا او معاف گردد و در آن سخن چنانکه سوز و محلو نیست که معنی ظلم در امان الیه چهره را فیکه گویند
که مجتهد جانی از چالاک طبع فاضل سنی اندیشیده بود جانش را بیکه اولاد خویش را و او را فاضل
و جل الی الخیر آنکه سر و فرمود که حدیث طینت با و تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
بهوش یار شود پس جناب مجتهد اجماع حدیث طینت از علی شیخ المشلیخ روایت فرمود و بخشش آنکه
امام ابو جعفر علیه السلام بجا استحقاق فرمود که از موسی بن نا و لواء و شتر بن محمد و زنی یا بدگر گناه
میکنند را و می گویند که آن حدیث فرمود که نص قرآنی گناهان بلا قصد از و صادر می شود و زکات اخراج
و می رود می بدوای گفت بعضی از شیعیان می گویند که از تحاکب بر سطور نماید و عیون می باشد و وقت
تعلق حاجتم تغییر می گردد بخلاف آنکه صاحب دانا نماز می گزارد و صیام میدارد و زکوة را می میرس
می نهد و امانت با اهلش می نهد و در انجام حاجات بسط می باشد فرمود که حق تعالی بزرگوار پاک
تا هفت روز شب بشیرین جاری نمودن بعد خمیر را از آن جدا کرد و طینت می از اسفل آن گرفت
اگر طینت شامل مانی خلط می بود و ثمانیه موصوم بودید و لیکن حق تعالی بزرگوار بزرگوار است
روان کرد و تا خمیر و شنان با آماده شد و اگر بجایش میگذشت حدی از آنها اسلام نمی آورد
و عمل نکند و لیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچیز از معاصی و پرستی میگوید و اثر غصه و نصیب
و اعمال صاحبشالی را تا شیر جوهر پاک شماست روز قیامت آثار هر غصه باصل خویش خواهد

پیوست چنانکه نور حسن بعد غروب باز بافتاب
 را بسوی ما باز میدهند و او را معای ما بر عیاق شان می
 عرض کرد که در قرآن مجید هم از این امر نشان داده اند فرمود بلی جایی که پیشتر
 سَيَاتِيهِمْ حَسَنَاتٍ لِّكَانَ اللَّهُ خَفِيفًا حَسِيمًا فاضل است بعد از این
 جفت کرد و آورد و گفت که اگر در پای خاطر من خارش مرا می خلد اجازت می دهی که بسوزان
 بر آرم فرمود مضایقه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکات قرآنی خبر داده که
 لِيُصَوِّرَ اللَّهُ لَكُمُ الْأَمْثِلَ وَلِيَقُولَ الْكَافِرُونَ إِنَّا لَنَرَاهُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و در حق خویش چنین را رسا ساخته که لَنَرَاهُمْ
 بسنده و کافران هم در این گاه غفلت و عصیان انجام میدی تعالی و ملائکه گنجایشی نباشد
 پس خلط هر دو خمیر آید از جناب ملائکه ان وقوع یافته باز حضرت مجتهد کلان و اگر جناب و سجانه محمدان
 خلط را تجوید فرموده و غافلین را بی فسیل و اراده خاصه بر حق جنم پیدا فرمود پس طبق انوار است
 عاید اما سیر همان آتش در کاسه مجتهد متوفی بغایت تمیز شد و بحال غیظ و غضب خاست و بفرزند
 و لب خویش امر کرد که بگذارد این نصیبی که هرگز نرسدی نخواهد شد البته مقتضای این است که چون شیعه
 واقع فرقت از تشیع اینهمه معای که لفظ بر از ایشان جدا و پاینده وقت را برگیر و قیامت
 خود رسد پس حاجت اینهمه تا ویلات که صبح شکوه و احد را بصبح جمیع غایت گردانند و معلوم میشود
 خدا یا بکار شیعه و تا ویلات کلمات شمار البها طائفه کیسانه و هشامی و طایفه مراد باشند
 لکن چون مقتضای از ان کلمات طریقات طلب حضرت فیضان است است از تصور شفاعت به فارغ از ان
 فرق که بلاش از اتباع و شیاع نمائند و باین ملت کاری ندارند و مصداق این است که لَنَرَاهُمْ
 رَاكِبًا فِي غُرُوفٍ دَانِئِلٍ فَمِنْهُمْ قَالَتْ قَهْمِي كُنْتُمْ بِلَاكِرْدَارَهُ سَيَانِ كَبْمَعَالِي خَوَاشِ عَمْرٍ
 یکن این حمایت شفاعت را برگردانند بعد از خود و رواندیش بخوابد بوجع که سختی که است اینکار
 فقیر به محمدان را اگر خوف اطاعت نمی بود در حدیث طینت از اله بخلاف فاسده رواه

بعضی از امور ضروری بحال مجاز و احال
 است از اسکیا این حدیث بخند و جد واضح و سید اول
 عا حین ایشان قاطبه حتی لایند فرد واحد کما هو طاهر احدیست اصول
 رسی نیز بدان شایسته است بر صبح با عیست که بعضی از مخالفین بامیه بصوم و صلوة دیگر
 بدست خالق ارض و سموات گشتن نامی باشند بلکه مفهوم آن مدت العمر نمی شناسند پس تأثیر
 عشر لطیف حضرت امامیه کجاست بر تقدیر بعضیت باید که بعضی از افراد شیعه بصوم باشند حال آنکه
 در کتب یحیی مرتبه عصمت خاصه انبیا و ائمه و حضرت فاطمه است بحیث تو جد فهم و لا توجد فی
 غیر هم و خود این حدیث شعر بر معنی است که اکنون احد از شیعه بصوم تواند بود و عکاو در صلوات جمع
 و عدم صلوات جماعت آخر شاکل تقریر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و تعداد و سبب گفتگو
 الی مالا نهایت که متدومی باید و ترجیح بلام حج بلکه لازم می آید سیما و فیکه خاتمه حدیث طنیست یعنی
 هو لا ادخل النار و الا با که در کتب یحیی مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه بمقتضای طنیست
 بجهنم داخل نخواهم کرد و هیچ برخواهم نمود و ضمیمه کرد و تا بر همه عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
 اصل اعتراض مسطور عین عشرت و خطا و سختی و رجحان است بر اهل استقامتی مخفی نیست که مثل
 این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است اشعار همین ظلم دارد و تقدیر حصول ترجیح از علم
 باری تحت شیعات قوم در محبت خلق فعال الیل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عن
 اولی الالباب فلانا فرس المطر و نصف تحت المیزاب و هم آنکه حدیث صادق علیه السلام که
 فرزند ارجند صاحب طنیست است با تعارف قاضی زاده ایران کلینی آن روایت نموده و هم در مناه
 مرتضو که بعضی از تعصبین بامیه اصول خویش تالیف آن کرده و مرگشته مخالف قصه خمیس تازی که
 از آن دریافته شود که نزو امام صادق علیه السلام هرگز نافرمانی مخالفین شیعه فرقی ننموده و خاشع
 عبادت را نفور و مهسان بدیده شود فی الکافی و الا بیالی انما صلیه ام زنی و نه آیه نزلت است که

تأصیبه تصدیقاً از احادیث و حاصل کلام در کتب
است و زنا که فحش است و سیاحون را مخالفین واقع کرده
انتهی بلفظ دارد و مستند بر حدیث است که از حضرت امام حق
مرویت که فرموده که یبکی الی المناصب علی آمدنی بیانه نماز کردن زنا کاری
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان این حدیث
نشدند و پنج پیروده و نماز کردن روزه گرفتن بپزند انبی علیه و از آنجا پیوریداشد که در زور و گیر و بر و
هر صغیر و کبر بحیث عود و ثمرات چنین عبادات عذاب عقوبت شیعیان ضعیف است و عفو خواهد بود
پس در مقام کریمه اولیایک یبدل الله سیئاتهم حسنات از وضع حدیث که غالباً
از قدامی کلینی و صاحب فرموده بودند قصوی و تصور سر زده و سهو و ذهولی رفته بایستی که آیت و ابداء
و لیکن آنکه گفتند و انما لا مع انقله لهم ذکر میکرد و این مبادله چه ماناست مبادله بود و کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی الشیء شعر در بیان قوم موسی چند کس بی او گفتند که سیر و حدیث
بی او خوب ترانه تنها داشت بدیه بلکه آتش در همه آفاق زود بازیر که معاصی شیعه که خارج از دقت
حساب عبادات اهل خلاف که مالتش و فزع است بدل شد فیطبق علیهم چنانکه قوله تعالی حکایتین
الحکم علی بنیاد و علیه الصلوة و السلام استبداد کون الذی هو اذنی بالذی هو غیر علایه
محدثین حسن بن محمد بن الحسن بحر العالمی در کتاب فضول مهمی فی اصول لائمه یابی منعقد کرده که عبادت
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب تواتر احادیث اهل بیت و نحو نموده و آنچه قاضی نور الله
از تحقیق کابر علما خویش و سبب کثرت عبادات اهل بیت قلت عبادت اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبادتش اینست که چون
نسبت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است یافته اند شیخ را از زوالت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیخ را بعبادت و بیجا حاصل ایشان کار ندارد و بهرست و مونس ایشان در آن نمی گذارد و چون بقیه شیعه

[illegible]

احتیاج سند چنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت سبک است چه آید و در کلام الله
 آیات بسیار است که از آن در عرفان و فقه و فهم افعال است پس باین آیت که الدالالة در دنیا
 نمی رود مثل لا تقولوا امنا و قولوا اسلمنا انتهى موضوع حاجت من فاداته اکنون سلامتی
 حفاظ قرآن مجید را که نشان میدهد که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا امنا
 و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت از جناب امام منتظر که حاضر فی الاصا و غایب
 از البصار است بمحقق عالی محیط غریب بهادری قبول اجتناب از علای بر اصول موضوعه طایفه
 مصداق کلام قدس است اما یکون من تجوی نلتی الا هو لا یعلم ولا یحس و لا یلمس
 هو اسما و لا آدی من خالق ولا یکنز لک و لا یکنز لک الا هو معهم اینها گمانها است فاده فرموده شاید
 زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدل خلفا و تفریدین امام هم آغوش غماست و بعضی از علای ماسیه و
 کبری هم شرف و پیش شرف ده اند و فیضها پیشتر به حاجت بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استغفار
 بیو استبراک اخلاص و غایت کبری نیز تصورات بابا این روش که امام بصورت شناخت
 در محاسن و مواضع که خواهند حاضر شوند بابا آنکه بعضی خواص بیکان سکونت خود مهندسی دارند
 که آنها رسیده مراتب حقا از ان جناب کشف نمایند و حکایات متضمن ایند غالب یاد و کتب
 دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آن حضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
 ایشان غایب تیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مینشینند فاده علوم و حل مشکلات
 خلق میکنند و فریادری مظلومان و راه غامی گمرازان رفع مکر و وبال بوجود فایز وجود آنحضرت
 صورت گیر و انتهی و آنچه اکابر علای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصد نوشته اند از آنها هم بدین
 میرسد که خود جناب مرتضی و او را با امام مهدی هندی نمود و نشانهای صورت مبارکش بر سر
 و فرمود که امام خود در مسجد بفلان طرف نماز سگزار و نژاد و بر و مسائل و تحقیق کن
 چنانچه مینمود که او مخصوص امام علی السلام شرف و از تحقیقات انیق و سایل دقیق

بجور گردید بلکه از روی روایات صحیح در یافت شده که احدی از شیعیان نیست که بشرف
قد مونس شرف نشود کافی الجاسک تو قیع و قیع ناحیه مقتدره که بروایت شیخین
طائفه در بخار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر حسن شیعیان که قبل از خروج
سفانی و ندائی آسمانی و دعوی رویت امام ناپسند داشتند باشد و آنشال این روایت اگر چه
نزد عوام منزلت بولف که از خواص طائفه امامیه است پیست می گرداند لکن نزد کالین و متحرین
گواه گوشت او را بعرض بن می رسانند زیرا که اخصل الخواص آمده اند زیرا که با صدق
الصادقین او را لقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بر آن می کند
و همچنین مثال او مورد حسن متبر بوده اند چنانچه از مطالع کتب رجال خصوصاً تصنیف مرزا محمد
بنزدان واضح است که حاجت بیان ندارد و احمد مدعی ذلک که غم سعادتش هنوز در ترشه
است و حقیقت **المیسر** است که چون قوت حافظه از مؤلف کلیه مسوویت
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْ كَيْفَ لَا تَقُولُوا آمَنَّا وَقُولُوا اسَلَمْنَا در تخمیلش مبطل و مطلوب
است کاش تجربه العقاید خواجگان خود رجوع نموده آیت را با تحریف و اصلاح نقل نمی نمود
که قَالَتْ كَلَّا لَعَلَّكَ امَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسَلَمْنَا و این هم بدین ناقد و بنیاده
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مؤمن نهی فرماید غیر از حضرات شیعیان چنانکه خانه خراب که بروایت
جائسی در صومارم لا ایتی و بروایت ملا حسن دوانی ملعون و کذ است اکیست که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مؤلف یا نیمه مراتب علوم در پی بحقوقه الی حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخارج افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه یا انکم بالکفر تلاوت کرده حق تعالی
جزائی او در آن مقام بخمارش ننهد و لکن ما قبل من جفر بیز الاخیه قد وقع فیة قولهم هرگاه اینها را باقی
اقول قبل ازین بگوشناختی که احادیث ابرار تدوین عاده کفر و طریان آن علی لاسلام حکم الصدق
است پس ریت بدو که فرموده بجا خویش نباشد معانی ما احدث الله الی غیر ذلک و البعد می تواند شد و هم لم یز الو

مرتدین علی عقابهم تفصیل و تفسیر جمله اولین یعنی کافرین بعد الاسلام میتوان افتاد پس کلام باری
 عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبه اولی محض حقیقت اجالی است آنکه عکسشیدن
 این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحابی اند
 یعنی امیدوارم که ازین راه برگردند و عقوبت نکیر نجات یابند و از دوزخ بازمانند حکم خواهد شد که بعد از
 وفات تو ازینها احداث سرزده و محبت آنها بآن احداث مستوجب عذاب جهنم است تا از یکین
 مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است با بود و چنانچه تبارک
 کریم و کنت علیکم شهیدکاماد منت فیهم الخ بحال مراعات ادب را خواهد نمود پس
 ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد و ایشا
 بعد وفات تو و اصرار بر آن حال است بلا شبهه و ندانست پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
 بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احداث علی الاخر ممکن است چنانچه
 صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما قوله علاوه الخ اقول
 کسانیکه روی سخن مؤلف بالذات بر تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین که بانی چنانچه یاد و
 علیه حی جواب دلیل بر آنست که تصحیح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
 نص واقع شده بلکه این بزرگان برخلافش تصریح فرموده اند جایکه بقیصیر حقوق و تقصیر از واجبات
 فرود آورده اند که الظاهر من نضل المؤمنین اگر مراد این است که عمل مرتدین بر ایل ردت یعنی اهل تقصیر و
 تبدیل هم حکم حبس است چنانچه این بزرگان گفته اند لکن کلام حضرت که زینهار از لفظ مرتدین مصلح
 شرعی مراد نمی توان گرفت همه بوجه و بعضی میگوید و با خیال شدن تحقیق تحقیق شیعیان که در اشغال
 این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه عام از آنست علاوه بر آن صدق احداث بر ارتداد
 و مکمل آن برین تقریر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت ارتداد و تقصیر از حقوق و تبدیل
 اخلاقی است و این معنی با کتب نویره و اتباع و شیاع او کما ینبغی منطبق است لا اله الا الله

علمای تحقیق و غیره و اگر اعتراض بزرگان مذکور نیست بلکه بر صوغیای سابق است من چنانچه
 بی این بر مضنی و غیره می گوید که است همه بر و عاید گشت لان نشاء التقریر من لدنیه کل قدح ایوالبیه قوله
 دوم در تنخ اقول حال تصنیف و توضع قبایل عرب قبل ازین اجنوا نیکه برای الزام و
 انجیام مخالف یکبار آید و موافق و موافق را بصیرت کلی افزاید بزرگان تسلیم نموده فلا صیده بقره هر
 که صیده تازه و مضارته انداره بعد از روایت امام طوسی و ابن طاووس و سیر نیز به کثیر جنب نظر
 است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد از اتمام صلوات علیهم و سلم لعالم البقاء و قدوح بودن
 بعضی از صحابه اجماع اهل سنت معتقد شده و چنانکه است درین است که آن اشخاص که ایمان اند
 و سبب آن چیست بلفظ قول چون امر ثانی رخ اقول غلط محض است چنانچه است که ازین حدیث
 بطریق جدید که شماران نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قرآن دیگر و فیکه در مضامین این
 رساله قبل قال و اینهم که در سر و خواهد شد قوله فانی علی صیبهات ابن لانی رخ اقول
 تصنیف صاحب بنیاد صاحب مجمع البحار برین معنی که خلفاء و عوالم انضارشان بصدای انجیث
 اند که حقوق مضمونی البیت مصطفی غضب نمودند محل استعجاب و مقام تخریب است بعد که
 خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که ابن شیه و صاحب مجمع البحار برین حدیث را
 بر کما فی منطبق فرمودند که تخلف از بعضی اجابت و مقصرین حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
 و این بیان سبب است که فاضل کرانی و شهاب الدین عسقلانی بدالالت عبارات که مخاطب نقل نموده
 و صاحب شفا یح بر نقل کلام خطاب می دانند بوده اختیار ساخته اند و لهذا در عبارت هر دو کلمات یعنی
 بنیاد و مجمع البحار عاده لفظ شراح کرانی و شهاب الدین کرده اند و گفته اند که بزرگوار است احدی از اصحاب
 بعد از آنکه از آن قدوم من حیث انکرا که عیال الباری شفا یح این و این الفاظ مرقوم
 است که شفا یح و بعضی از اصحاب که انکرا که بزرگوار است احدی از اصحاب که انکرا که بزرگوار است احدی از اصحاب
 و کلام شفا یح که این حرف کثرت از کلمات الباری که از کلمات خود مرقوم است

انما هو التنازع عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يترك واحدا من اصحابه صلى الله
 عليه وسلم واتخذ الله رب العالمين فلما ارتد قوم من جفلة لا عراب من المشركين
 قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين ذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
 المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او مراد صاحبان بهايه مجمع بر حقیقت
 یکی است زیرا که ردت اصل فاضل گرانی بر تقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گویند در جملة
 مختلف باشد آدم بر اتحاد مطلب عقلانی و این هم سبب بزرگ پس آنکه خود صاحب الف با یکدیگر را تحمل
 تقصیر بر تقلیل کلام کرده و در واقع نموده میفرماید که نکته دیگر باید دریانت که شارحین فخر برین تقصیر
 لفظ اصحابی را علی بعضی از آیات بر تقلیل و بیان کرده اند غرض از خاصیت انکار صحابه است
 ازین عاریت که ناراحتی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاضل گرانی به
 نظر داشت یعنی خلفاء و احوال الضارشان از عوامل فسق و فجور و ظلم و جور منتهی بودند و فعلا عن الکفر
 و الشک و کفر و کفر مع عار و نار و عیب شین از صحابه سوال تشکیل و قبی است که ردت بر تقصیر حقوق
 و تخلف از واجبات حل کرده باشد و صحابه مشهورین که خلفاء و احوال الضارشان بودند کما معروف است
 المؤلف متنی نمایند و الا لازم آید که صاحب فتح الباری در فسق و تخلف از واجبات تقصیر متهم و متهم
 این بزرگان ثابت کرده باشد و این عار و نار بر برای صحابه کیاست است ایضا بوضوح انبیا باید که
 مطلب عبارتش کما نقل الحافظ همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
 و لم تقع من احد من الصحابة المشهورين منتفی میگردد و مقصودش اینست که صحابه مشهورین مصداق است
 منتفی نبودند بلکه مصداق این بعض قبایل عربند که حدیث الحوض را برآوردند و باقیه گویند که دیگران
 ازین عراب کافرشه باشند پس مطلب اینهمه کار بر می و احده عبارت مجمع الباری که در تحقیق
 عبارت بنایه است کما لا یخفى و خصوص خلافت نفس گفتن با جرای عیب و عیب است انشا این جمله را آنکه
 مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع الباری اعنی لم یترک احد من اصحابه بدو است عن اصل الاسلام

است و اثبات یعنی انا از بد قوم همان از بد و شرعی است که اول منتفی شده بود و چون در صدر عبارت
 مرتدین یا تخلفین عن بعض الحقوق حل نموده گفته است لم یزودوا الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
 احدی او لم یزودوا مرتدین علی اعتبار خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
 حال آنکه چنین نیست بلکه مراد ایشان است که شارح کرمانی تصریح بر آن کرده بود یعنی در صحیح
 مشهورین احدی تخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدل با ثبت الشریع نبوده چنانچه اعراب
 البته تخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث احوض کنند مثل مالک و نظیر او
 كما مر فانظر امعاشر النبییین کما جاءکم فی کتابکم و فی حجتکم و فی وقتکم و فی احوالکم
 بالخطاء و الخطل و کلامه لا یشتمل علی خلط و لا اشیاء بیکر و قص
 الجمل و کل ذلک نشأ من سوء الفهم و قلة التأمل فی عبادات لعلماء و الفضلاء
 که کلام کما لا یحیی علی من لا حظ له فقلت فی معنی عبادت لکن ماری و هو احد
 لکن کما ذکر کردیم و جواب کلام به مخاطب استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین نیز زبانی آورده
 این بزرگان کبریا درین نوعی رونق تمام بخشیدند و در تبصیر ادیان باطله پیروان و انصار و مجوس را برین
 و جان کوشیدند و حق تعالی شهادت آن معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود و انوار ایمان و جلوه
 نیست اینها را بتامعی فاق محیط گردانید کما سخر فی هذا السکات و سکت دیگر خواهی و است نشان از انبیا
 قول و طبق شوق الخ اول و به طبق شوق مزبور علی راه الفریقان کما غیره معنی حدیث ترفیع و ترفع و ترفع
 یعنی تو نمیدانی که چه حدیث کردند بعد از تو از انصار و ادیان کوه بیکه فرضیت آن با خسران بعضی از شهادت
 و ترک حدیثین بیکه کلامها و اصرار بر آنکه فرضیت کوه مقید بر آن جناب سرور کائنات بودند پس
 مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها بر گردنده بر پشتهها خود از و قتیکه مفارقت کردی از ایشان
 یعنی نسبت و طبعی عدو که موالات طاعت آخر عمر تو اختیار کرده بودند همان شیوع قدیمه خلیج العذار
 و سلطان الخان بودند از فرضیت کوه است که گردیده طریقه متروکه را پی می نمودند که اطاعت برانگداشتند

علم لغت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب بجان شین
قدیم رجوع و طریقه متروکه را پی سپردند که اطاعت ترا گذارند و علم لغت و عناد برافراشتند
چیز است اگر مفادش این است که چنانچه سابق عبادت است و غرضی بخول بودند و توحید بکار اعتقاد
نی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از تفاوت ختم المسلمین بهمین ملک
شما فتنه پس می یاید که جمهور علما امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بمنبعی قوی دهند که خلفای شین
معاد و الله منکر اصل اسلام بودند و حال آنکه بعد از ساله انکار شین جایجا واقع شده از آنجمله آنکه هرگاه اینها
یافتی پس بی مانند که احداث بر ارتداد بمبغی اعاده کفر زمین را صادق نخواهد آمد و علی بن ابی طالب
وال بر مفاد ارتداد و ابیجک نخواهد بود و آری و این صریح است درینکه کفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای رشیدین در صورت خیالیه مورد حدیث انحضرت نباشند و هو ظاهر ابطالان
و از آنجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را در یک گویند ترک ایمان بهم ردت خوانند گفت و از اینجا دریافت شد
که مؤلف بعد ایمان خلفای رشیدین تبعا لاسلاف قائل است بکفر آنها بمبغی ترک اسلام و قائل این
از عبارات نه که تفسیر و تحقیق احادیث و توضیح شده که امامیه خلفای رشیدین و انصاف و چون
شان را بسبب بیل خلاق و ظلم و جور بر اهل بیت طهرین غضب این بزرگان معاد و الله قدرند
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر همین مؤلف در جواب
افصاح لطافه المقال آنچه فرموده توضیح مدعای این قیل و قال است و بیهوده حالا جواب معارضه که
حضرت خدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع قاتر است گذارشین میدارد و آن نیست که شخص
معارضه جناب نیکه قدما می امامیه قاطبه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجہ فیض الدین
طوسی علامه حلی و میر نور الدین شمس قسطنطینیان متفاد می گرد و بنده عرض می کنم که فخر امامیه
امامیه شاعشریه خواه از متقدمین یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعلم من ان يكون محاربا ام لا كما فرست لیکن اطلاق کافر بر او نظر الی دار الاخره و سوره
 مال دست نبی اعتبار دار دنیا مثل جوارنا کت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده آنست که لازما
 خیال فرموده اند عنی ورود حدیثیکه مضمونش نیست که بعد از صلح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 همگی صحابه بقرند شدند بجز چهار کس و چنانچه هم خود این حدیث را منافی آیات کثیره احادیث شهره
 نمیده اند مع ان الامر لیکذا کذا که تو چه وجه این حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه است
 بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین ابی سیرت را نمیدانند و اما میده از اصول این مثل تو حدیث نیست
 و رکنی از ارکان ایمان نه جزو اسلام است این مماثلت یا عتبار و آخرت یعنی منکر هر یکی از اینها
 مخلد بهنیم است باعتبار این درجه قدرت ها و این در دنیا کافر نمی گویند گویند نبی باشند با حق بلفظ بلکه
 خطبه تشبیه محرفه که معاصرین ما و منهم الموفون آن سومی امیر المؤمنین می نازند و حقیقه قدرتی
 بران ندارند که محتشرا بر اصول خود کلمه ناکسند چنانکه بر ناظرین جال کشی و شالش مخفی نمی ماند و ان شاء الله
 بعضی از روایات معتده اما می که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است و در سلسله شانی
 معروض خواهد شد خود مشهر بر آنست که اصحاب علی و صفین که راه مخالفت مراد گرفتند و بر
 محاربه او و خون عثمان باجای سب گرفتند حقیقت خلافتش بر او نداشت و در کتب جبهه و شروت
 این طایفه علی و مورثان جنگ و جدل شدیث قال رضی الله عنه علی رواه یحیی و غیره
 هَضَمْتُ بِالْأَمْرِ نَكْتًا طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى وَ فُسِّحَ الْحُرُوكُ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَمُوتُوا
 کلام الله سبحانه یقول تِلْكَ الْأَمْثَلُ الْأَخْرَجُ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يَرْيَدُونَ عُلُوًّا
 الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا أَوَّاعًا قَبِيلَهُ الْمُتَّقِينَ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوا هَؤُلَاءِ وَ عَوَّاهَا لَكُنَّ مَخْلُوعَاتِ
 الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَأَوْهُمْ زُرِّيْحَةً أَوَّاعَةً وَ نَجَاسَةً كَمَا عَرَفْتَ رِجَالَهُمْ لَفِظُ كَافِرٍ وَ حَقٌّ
 ایشان اطلاق فرموده و لفظ مارق و ناکث قاطب افغانوده محمد که علای تشیعین چنانکه بر سبیکه
 اصحاب فرعون انصاف و جی کرده باشد مخفی نیست و خود می بیند آخرین لفظ و زبور و او را

که احدی از علمای مابین اهل محل صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشتند اینست حال کسانی که کار
 آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کارشان با تعارف امام عظیم علی و خواج
 خواجگان و دیگر بزرگان شیعه مخالفت مرتضواست پس در قبال نزدیکی که این بزرگان تهر
 تکلمین شیعه چنانچه در شرح تخرید شیخ علی است و در حین لول بعد از تقدیر خوب بپند رفت و بعیش و سرور
 جادوئی احتیاط خواهند یافت بآنچه بر تقدیر رجوع خلفا بعبادت و غرضی عداوت است
 انبیا صریح تناقض و تهافت در کلام مولف است که بعضی از آن بدو کشد و بعضی بر مقام خویش خواهند
 و قس علی هذا تناقض عبارات علمای مذکور و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن شمنی
 جناب سالت با عداوت آنحضرت کفافی سالف الزمان خست یار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
 رفت و الا قائل شده اند بجمع سلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارات که درین
 فصل یاد کردیم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب سالت متصف با سلام نتوانند و اگر
 مراد از طریق قدیمه و عداوت و بیعت صلی الله علیه و سلم دشمنی اهل بیت اجماع است پس س
 علمای امامیه که در احادیث و صحاح بهجت مصباح ساخته تقدیم رسانیده اند و فصل آن همه بر وفق
 تقریر صاحب تبه ثلثه بیان چند لفظ می رسد که مراد از تدا و خلفا و الضارشان آن است که
 ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند آنکه از دین و اسلام دشتستند کما عرفت سابقاً
 همه بر یاد می رود زیرا که این روشنی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
 علیه و سلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هوید می دهد و بولف می گوید که شبیه می
 آنحضرت عداوت و عداوت با اهل بیت بود و بحواله که احادیث الهیه بر اینست که خلفا قبل از دست
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعبادت اهل بیت تصاف و دستند بر تقریر فاضل شمس
 که با اتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار بر آید و در اینجا استقامت می رود که سیکه شمن
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بیکو هم عداوت و عداوت افزاد و قران مجید را محرف

سازد بلکه هزاران نسخ آن را بآتش اندازد و خانه و خانواده و سید المرسلین که مهبط جبرئیل من بود
 آتش نوز و بخت خصب حق و بلکه قتل و مصوم کافی تذکره الائمة بایه تفاوت بدی ندوزد و او را
 مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی الکفار سلام است بینوا توجروا قوله و مقوله نبوی الخ اول
 اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب درازی یا مجد الدین ابوالسعد او است یا فیصل
 محدث تعلیم کبریا یا ابوسلمان خطاب یا ابن التین یا داود یا ابوزکریا یا قاضی عیاض یا ابی یوسف
 بصیفاوی یا دیگر بزرگان زینال و اقران ایشان جمعا یا فردی مقوله نبوی اصلی علیه
 وسلم سند منی ردت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل ساقی بقول
 است از آن پدید باشد و اوراق منجمه که مولف نقاب طبع در آورده ضمیر این رساله مطبوع
 ساختن از آن هم معلوم نمی شود که احدی ازین محدثین مقوله مرقوم را قریبه شرک الکتب بنویره و نظری او
 قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مولف بر آگول مله ان مطلبی از جانب اهل حق ترشند
 و باز دفع آن را با هیچ تضمین نخرشند و خواهند که بدون توکیل از طرفشان وکیل شوند و بر اهلبه
 قریبی روند هیچ نه صفا ازین تدابیر اهل حق عاید نمی گردد بلکه نصرتش اسر حضرت مولف سیر
 چه صور خیالیه و تنایج افکار فرعونی خود را با اس تقریر خاطر خواهد و بر که زند و مصداق کریمه
 الخ نقضت غمرا که بعد قولا کما کان کوی سقت بود فذلک علیه السلام و ظاهر این مقصود
 اصلی ازین حرکات غیث تقریرات خیف است که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت با آن مرتبه نیست
 است که بادی اشاره نیست بود می شود و مجدالد که از طرف اهل خلا اعتراف و شکالات
 بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر قطمیر البخوان معقول و مقول ترئیف نمودن و نصیب این
 اقل الانام افتاده المنته که قبل ازین عبارت عرض شد که معنی اینجاست آنچه در امان صافیه شایع
 اگرانی و حافظین حجر عقلا و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه مجال آن نیست که بدلیل
 یافتن طرف ساخته ردت خلفا را شنیدن عنوان علیه السلام جمیع ازین حدیث ثابت نمایند

و ان شاء الله تعالی عن قرب اصح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضیلتی نامی جز نامی بلکه بدنامی
 بیش نیست **قول آخر** تاریخ اقول هر کس که کتاب حدیث را دیده و بدست بلند این میدان
 وسیع نوز دیده بعین التفصیل بداند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدرا را پس نیست
 بنویسند علی صاحبها الان الصلوة و التیمه توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی عجیبست زیرا که
 مخاطب الامر است از خصایر این اثر آنچه نقل کرده منی آن نیست که حد ام منکر است
 که در سنت معروف نباشد و قرین تفسیر در کتاب امیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است بر بارون
 خلافت خلیفه اول را بر اصول است غلبت خلافت محمد مودون کاری است که امری است
 است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ان بار فضائل و کمالات و ابر شعله و باره و تحقیق
 او بخلایف شده چندان راه تصریحات سپرده که قریب نصف بر خلافت بلا فصل می شود و
 الله تعالی و رضا عظیم کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآن باشد واضح
 خواهد شد که خلافت خلفای شیعین نیز و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت طاهرین را ترجیح
 و سلم بوده اما **اول** اسناد بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
 است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب شمر و حسن صدیق کبر قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ان امن الناس علیکم فی ممالکم و منجبتکم ابو بکر استرجاعه
 الشیخان و الذمذنی و ابو سعید خدری و البراء بن عازب و غیره ازین قبولین و مخلصین و خلیفین
 رجال فاضل استرا با و منزه شکی بران ناطق است از انجمله حضور صدیق همراه سلیم
 بر عرض کوشر حدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لا ینکر انتم کما جئتم
 علی کون و صحابی فی الفکار آخر جله الذمذنی و عبد الله بن عمر شخص است که برایت
 علماء امامیه مثل صاحبیات اتقی چون معاویه بابت و لشکرش نمود اجازت از جناب امیر
 گرفته همراه از اجله صحاب بر تفسیر او رفته و مناقب مرتضوی را بر گفته و معاویه را از خلا

نسخ کرده و تنهایی ناصر و معین بپوشش محبت اهل بیت طاهرین بریزیدی دین بعد اسلام و طاعت
 خروج کرده و براه تکفیر و تقبیح می علی رسول الله و ما و مشق شافیه و چنانچه کتاب فیه فی التام و ارد
 و اکثر نسخ از جمله عاشق بشار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضی و جنگ کل مقابل بر سرین عوام
 علی ارواه صاحب الحافی و مجلسی بران دلیل است لفظ با یضاد و کلام عبد الله بن عبد بن جابر عبد الله بن
 مطیع ملاحظه تا ویدایش معین که حینت محکم واحد را جمع غایب را جمع سازند کلام و لاتی بر پیش
 بخلافت نیز ندارد و فیکف که تا الفارق قدر دارد و تو این و سیر و کلام نص صریح و عدم بهیت عبد الله بن
 واقع شود و حاشا و کلام که این عمر موافق زعم فاضل است را بد و در هیچ المثال فی تحقیق الرجال بتقدیری
 و دیگر برادرش شریک معادین است سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت
 در جنگ صفین هم کار او باشد و لازم می آید بی بطلان فاضل لازم می آید که فاضل است را
 در کتاب کور در ترجمه او که چند سطر ترجمه عبد الله بن عمر بن العاصی مقدم می آید و فیکف
 سیات فی حیات ائمه علیهم السلام قال لعنه الله انی معکم و لست اقل انی لست
 الا انی معکم و لست اقل انی معکم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
 ما دام حیا و لا تعصوه فانما معکم و لست اقل انی معکم و لست اقل انی معکم
 در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد و است
 و ابو عمر و کشتی و در ترجمه عمار گفته است چون شکر بیان حاویه سر عمار را پیش می برزند و اختلاف
 کردند کسی گفت که او را من شتم و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشید
 می نمید و حال آنکه حضرت خاتم النبیین بود که ای عمار با عیان تر خواهند گشت و کیف پس
 تو چرا رفیق شده گفتی پدر من شکر کاتبی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر دوش حضرت فرمود
 عبد الله تا که پدر نقیب حیا است اطاعتش کن و عصیانش را مدار چون پدرم رفیقیت
 همراه تو شده ام و لیکن قبضه شمشیر دست گرفته ام انتهی پس برقت بیعت عبد الله

حضرت مولف است و بسبب انوار اخبار و تصویب در مناقب صدیقیه ببله فضیلت او اگر بر شما
 بحدیث تواتر رسیده چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن مسهر
 و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان در لالت تمام بران اردو و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه هرگاه خبر فضیلت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آن جناب
 از شیخین اصل میدانند بحال غیظ و غضب سر بر آید و ارشاد نمود که بحد اقرامه و دو خواهم کرد
 یعنی هشتاد و تازیانه ویرا خواهم زد و در کتب و رسائل قدما و متاخرین یا میهنه یعنی افادات حسین علم
 و حضرت شیطان لطاف و فضل و فضل از یزدی موجود است و در کتب معتبره این فقره مخصوص
 قطعیه اینهم اندراج یافته که خیار امیر خلیفه چهارم است آن جناب این لقب باید که در حدیث آنچه
 در مسکت آمده خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول سیئه اکابر افضلیه و قال واقع است
 بعضی گفته اند که اینهمه بنا بر تفسیر و تفسیر و خوشایند اصحاب تصور و نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
 سید الکوین اعتقاد می کردند و جمعی گفته اند که این همه سخن سازش عین غلو و غل است چگونه عقاید
 توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر اقصای قاسطین که تفسیر از جمله محرمات شرعی بود
 زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلود و حکم واقعی بیان نفرماید پس مقصود
 آنجناب ازین تمهید آن بود که این تفضیل موجب دفع شیخین و کشان و تقصیر و حقوق من
 است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین و فضیلت و جاهت نبی شریک متضمنی باشند
 زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر سیئه و کس که قریب هم گرد فضل باشند و فضول با فضل در
 اصل فضل شرکتی تواند بود و اگر شیخین درین امور با جناب علوی خلا ضروریات دین است از
 حدیث بعضی از اکابر امامیه منع شده که شیخ علی امام عظم شیعیه از علمای متاخرین روایت کرده
 از سلاطین این تاویل ذکر کرده و جان بلاست برده و تا سیئه است و الا امام عظم الطول
 راضی آن گشته و العجب کل العجب که شیخ علی عبارت تجرید است و خود که نزد امامیه

سلطان الحنفیست کافی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم یابون و حیث قال فی اثبات
 افضلیته علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین کما خلفوا الی اشیدیکان بعدکم
 و اشرفهم خلقا و اطلقهم و جها فادهم هم ایمانا و اقصیهم ملسا تا و اسدکم
 رأیا و اکثرهم حرمه علی فامه حد و الله تعالی بکرم حضرت امام عظیم امامیه اینهم یابون
 که من شرح ابن بن جبرئیل است که مراد و ترا فراموشی برادر شرح
 اویم یابونامیه میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لفاطمه علیها السلام
 زینب انت اقد هم اسلاما و اکثرهم علما و قال علیه السلام یوم ما علی البدر انا
 الصدیق الاکتبر و انا الفاروق و الا اعظم سلطنت قبل ان اسم البقر
 و امنت قبل ان امن و در جایگاه شیخ جلی امامیه و فضائل غایب حضرت امیر کتاب مذکور
 شرح و بسط کرده و اما در باب مذکور نموده میگوید که هر چند عثمان شریک بن فضیل است لیکن
 بنیاب المومنین غیر سوزیر که مرتبه فاطمه هر از او است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 وقت قدوم او بر حارث بن ابی جهل را که تبارک بعد ازین احادیث دیگر از امامیه بدی منقول
 خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ جلی کن را موجب حد اقرار است و در آن موجود
 و بعضی مثل فضل اتباع او بنیاب المومنین کتاب منقذ از تصانیف شریف مرتضی و در کتاب
 معتمد علی القله ثانیسم مخفی نیست که فضل بن شاذان اتباع و شیعیان او بدان وقت مذکور
 را و بنیاب المومنین مذکور از بنیاب امیر سوید بن غنم است که بالاتفاق روایتی است اعتبار نیست
 این نفوات و تصدیقات باعث کمال و حشمت می شود زیرا که هر دو امام عظیم در کتاب رجال خلاصه
 الاقوال علی بن احمق حقیق حسن بن اود و صاحب تخلص اطرا و مبالغه و مدح کرده
 از جمله اولیا بنیاب مرتضوی و تخلص اصحاب بنین بلا حقیق ربیب و بنیاب امیر
 سید در و تیش گفت که کرده ناشی از کمال عدا و عناد با اصحاب مرتضوی و ال بیت

ایجاد بوده که مفضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که او یا بفضل انبیا است یا نه
 یا نه که علمای رجال بر یثوق شخصی کی این قدر فراموش می آیند سیاکه تمامی مشهورین و کابرین فن ستا
 و محمدا و کتب اینده الغرض انهمه تشایر و تخصص کم قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لکون محضهم
 اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه قطع است اما امر ثانی باینکه
 است حدیث ضعیف که شلی فی ذلک سلمان فایز مناقب از انسند که بر مخالفین مردوست
 و جلال محامدش در کتب الشیخان محلی است چنانچه بعونه تعالی در مسکنات فی نمونه آن یزاد خواهیم کرد
 ان الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقدوا بالذین بعدی ای بگو و عمر
 غایه السعی امامیه روایتی است که صدق این شیخ که با عراف صفا خلاصه الاقوال
 و غیره و حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعا حضرت صاحب الامر و الزمان خلعت وجود
 یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ندیل فامد نامون قاتل امام موصو امام التکلمین یا سید و ده و فایق
 فلسفه در آن نقل کرده و آن نیست که یکی از اهل خلافت گفت که افضلیت ابو بکر صدیق بر ایت مجمع
 علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی است با قدری تخمین با خصوص نخواهد بود و الا بحجت افضلیت
 مامون جواب داد که احادیث بسیار روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم مروی شده
 لیکن غالی ازین حقوق نشد نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است
 بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض اگر همه باطل باشد
 لازم آید انطوائی این اندر اسالت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شوق ثابت قائل باید شد حالیا
 لابد است مداحیت روایت بر عاصدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر است لال
 کردی محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که انحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حکما
 و بهترین بنیاد بود نهایت تبعه است که است خود را با محال مر نماید و الا لازم باطل فالما لازم
 بیانش آنکه تخمین منسب به لوجج متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بحکم و صورت

متفق باشند و این محال است که در فرزندان و اعیان خارجی من جمیع اجماع الحیثیات
 موافق باشند پس امر بقصد ای شان مع التکلیف لا لایطاق است چه اگر یکی اقد کنی لا محاله
 دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر لقبی است و سبی اینی است متوجه شد و عمر بر خلا
 آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بقتل مالکین نویره مغرول سازد و ابوبکر او را مغرول
 نکرد و عمر متعه النساء و متعجراج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عظام مقرر نمود و در زمان ابوبکر از ان
 اثری نبود ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت همچنین امور دیگر
 من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام الکلیین بسیار مصلحتهای ساخته که مختصر
 در تضایف کلام اشارتی بدان خواهد رفت که آن در وقت منظره فرو گذارشته از پیش خود
 آگاه سازد و آن اینست که روایات میان در دو وجه رفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
 اهل سنت ائمه ابا الذین بعد ابوبکر و عمر روایت میکنند و بعضی ائمه ابا الذین بعد ابوبکر
 و عمر صورت ثانی را کسی روایت نماید پس بر صحت روایت مذکوره مضی انصبت که ائمه که
 بدو شخص بعد من که آن کتاب و عزت است ابوبکر و عمر و مضی رفع اینست که ائمه که بعد من
 بدو شخص ابوبکر و عمر بعد من کتاب و عزت است ابوبکر و عمر و مضی رفع اینست که ائمه که بعد من
 بتقلید مامون و شیخ صدوق و شالشی ثبت نموده باید شنید که علمای ما جوان جدید قضا این
 طور داده اند که حکم تقلید تخمین است و سبب آنکه در سبب از افعال احکام اختلاف داشته
 پس روی اینها ممکن نباشد و ایضا می باید که معصوم باشند و احدی بان قائل نیست علاوه این روایت
 بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لسیان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
 او نسبت باصحاب ابا م حسین که بدشت کرد با افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
 مذکور را نصب ابوبکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب و عزت گردانیده و بحدیث
 ثقلین تاسید آن قصد کرده اگر چه مخالفین در باره روایت نصب کمال انکار دارند و بدفع

آن می گوشتند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدا و صیغه جمع است و خطاب به جمیع اصحاب
باز توجه بدو کس معنی داشته باشد علمای جواب داده اند که مدار البکر و عمر بر بیل تخصیص افتاده تا
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که البکر و عقیقه احتجاج بآن میکردند و برایت لایحه
من قبیلش کشیدند و شغف درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که البکر وقت نص خلافت عمر
روبروی طلحه که درین باب نزاع کردی خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بوقت تمامی احوال شان روضه
خویش میکردند و حال آنکه بسیار خلاف هر دو اختیار کردند طعن شده باشند و نیز بایستی که خود ابو
عمر مخالفین پیش از آنکه از حدیث متبصر یا خفته می گفتند که مخالفت با مخطوط است علاوه بر این که اگر این
امادیت نص امامت باشد باید که جمیع صحابه یا امام باشند بحیث نجوم و نیز امامت بسیار و عده
این مسوول حکم است و ابجد عمار و مسکو العبد العبد بن ام عبد لازم می آید انتهی محصور و بر باطن چون
کتب قوم منعی نمی ماند که بعضی از علما شان و عو تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث از نه
و در وجه و در دشمن خرافات عجیب که ترک و کثر مناسبت است بیان میکنند چنانکه فاضل جلی
در سلم باور دارند می گوید که اجمال حدیث محض این بر تقیه حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه
انشار است و اگر نگاشت از ما که مولف آن بسیار از فواید اصول خویشین که چشم
ندیده و گوش صدنی شنیده روایت نماید گل دیگر شکفت بر اثر تنبهاطین و سخت
سامعین نخل آن نیز عبارت فارسی یا دینی که شیعیان صبی بهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا چنین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از آن ابوذر غفاری و این
مسعود اند و لیس آنکه حضرت امین بن در حق ابوذر گفته که آسمان بر سر کس سایه نیندازد
وزیر کس بر پشت خود نیندازد استمه که از ابی ذر در صدق احمد زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرمود را ضمیمه برای من است خود در آنچه رضای ابن مسعود است و مکره میدانم بر امت خود آنچه را
او مکره میداند و همچنین که نوذکر کردی باین بیان مشکوک است ایمان و صدق مناقب جلیله

این مرد بزرگ متیقن و مطلق پس اینها را با شنیدند شیخین و چون آن دست صلی الله علیه و سلم
 این وصیت را برای جمیع است خود فرموده و خطاب نمود و لا محاله که بشنیدند اینهم اقتدای ابو ذر
 و ابن مسعود واجب شد پس بان با صبری و لغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را خود شس کند
 مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح
 و تفضیل ابی ذر بر جناب بر تفضوی لازم می آید و این معنی کسی معتقد نیست شبی جرات او که چون
 ابو ذر با اینهمه فضل تقدیمی تابع جناب میسر بود معلوم شد که آن جناب اصل است با صبری گفت که
 خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث بسوی ابو ذر و ابن مسعود را جمع بنمود و این
 شب معارضه کرد و حدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود و در آن هر دو مروی شده یعنی تقدیم ابا ذر
 من بعد ابی ذر و ابن مسعود هر یکی بر حال و رواه خود سند حدیث بیان کرد و آخر شیخ گفت که
 اکنون بر حکم عقل باید داشت و اقتدا ابو ذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در میان عقل
 شیخین اختلاف است من نگارم بخلاف این فضل ابو ذر و ابن مسعود که تو هم او را این می کنی و اتفاق
 بهتر از اختلاف است من بعد گفتگو با این دو معارضات از جانب هر دو کشید که تعرض می کنی از این
 و ملا نیست و صاحب آن را که باره از حال او دریافتی در جای دیگر نیزین حدیث آنچه گفتگو کرده و پیوست
 اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که قطره ایات احادیث مروی شان نصب العین و راهنما باشد
 و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید که در تبت شیخان و این دو عالم که غیر شیخین وایت کرده
 باشند زیرا که روایات این هر دو کس حصول فروع شریعت فایده کند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
 و را یام خلاف تبت پس این را نیز بدان تسکوت ثبت نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 که با اینها قیاس می شود یعنی کل من مضی لا یزال فی النار و اینها را می توان معین می کند زیرا که
 امور محدثه ایشان در حدیث متواتر و اندر مع ذلک است که می آید و هم آیت است که
 و ینکونوا قلیک کفر منی هم مطلق است اگر اهل سنت گویند که تقصیر با ما شیخین است

بعد من ایشان را امام عالم و هدیه گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع شوند مگر گویند که مراد
 حضرت نیست که یکی را بعد دیگری پس از من امام و هدیه گوئیم که این قول یکی غیر مضبوط است
 آن بجای پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی ادبی و یان گوی زیر که امامت من بر نعم شما بعد از پیغمبر است
 حضرت پیغمبر و اگر اقتدا عام است پس تین یا چهار و ده شما از دست داده حکمت خروج پوشیدند و از
 اقتدای ایشان چرا انحراف گردیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست
 در این صورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند موافق کتاب کامل بجای نیز نفوذ فرخنده
 مامون امامیه را شل شیخ و سید بطریق آورده و بر وجه خیالیه خویش کوی سبق از میدان مناظره برده
 ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نالایم بین این خاص و العام نیست ای برادر گاه
 بر غایت سماعی ائمه شیعیان در جواب این حدیث حاطه گوی پس این که اگر دیگر کتاب از تصانیف
 متأخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقیه بر آنها ما خود از همین اصول است که درین
 ادراک بضبط آن بر دهم و این معنی مانند ظهور است در ائمه الهیه است که اطفال محدثین و متکلمین را از
 التفات بن فرخات تنگ عار است بخدا می کریم و آنکه لقسّم و لعلکم عظیم کینه که درین
 سخت متحرک است در سیکه اگر زنند و انتقاد بر این تقاریر بقدریکه تعلوین فصل دارد گفت علمای
 قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس نرزد بطلان آن از هر طرف تا زه تبرجی خیره
 ناچار بحکم من استی بلبتین فاختار اهلون منها به چند حرف بطور اجمال انتقامی سازد و بی بسط
 کما یبغی نمی برد و اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن اضر الرازی در همین کتاب است
 عیون چهار که از افادات امام متکلمین شیعه یعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق و اولاد
 میدانند معلوم است روایت کرده و از مطالعه بخار نیز دریافت شود که شخصی از امام رضا
 علیه التحیه و اشنا سوال کرد که آیا جانشین صلی الله علیه و سلم فرمود که اصحاب من مثل
 شما گانند بهر که اقتدا کنند راه خواهند یافت هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب

و صحبت مراد حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم صحبت این سرود و حدیث خود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از این اصحاب آن بزرگان است که تبدیل و تغیر از ایشان
نیافته اند و حاصله از مطالعه این حدیث باطل است ادعا واهی شریفی که حکم باقی این
مسئله محتمل است لا یقول احد زیر اگر تحقیق این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
تا من است عیان که حکم صحبت بنوعی فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغیر تبدیل مقتضای احوال
و استماع عرفان افاد اگر این بنوعی بودی در اصل بیت محصور سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث آن ساعد نیست لازم می آید مصدر در تغیر و تحلف از این بیت نبوی بحکم حدیث مصونی از خلافت
یا بحر علی است و هم و انکان یعنی بندگان است و هم و حق العباد را اعتقاد است که آن اصحاب که بابت
اصولی با تحریف لسانی امامیه قیام ورزیدند و مصدر در تغیر و تبدیل نکردند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب این سرود و طریقی بودند برای دفع مبارزه شیعیان در مقام برود و پیش
صدوق در کتاب خصال ترجمه آن لفظ با و مجلسی علی ما نقله اکابر هم اکتفا می نمایند الفاظ حدیثی
خارج از امام صادق علیه السلام نیست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ثقی
عشر الف کینه الا فی من المذنب و الفین من غیر الذین و الفین من الطائفة کم
یرویه هم قد روی و لا حرق و لا معنی و لا صاحبی و کانوا یسکون
اللیل و النهار و یقولون فی فیضی و احنا فی کل انما کل جبر الخیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از بنده و دوازده هزار نفر از کفر را کرده و از آن کرده
و یکی از ایشان کسی نبود که بجز قابل باشند و مزجی بودند که گویند ایان همه یک قسم است و هر
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسر گویند و حترلی بودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخل نیست و این
خدا را بی خود سخن نمی گویند و در شب و روز گری می کردند و می گفتند خداوند اقتضای مکن و حامی ما را بدین
نان مید بخوریم انهی و در بعضی از روایات بحال خوردن نان مین استماع خبر و اقصای

مرویست که امام نجفی علی من طالب بحار المجلسی پس اگر خلفای راستدین و مؤمن و انصاریان با آن
 مصداق شد اصحاب کالجوم از گذشت اعتساف و غرض صیبت و غنا و مستثنی نمایند باینهم لازم نمی آید
 که جناب بنو مسلم علیه السلام اقدامی است بجم غفیر تجویز نموده باشد و از واداره هزار فرق بسیار
 است بعد از تشریف او از خاندان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق اوست
 ششصد و شصت و یک صحابه که مورد حدیث مذکور باشند و در حدیث و تفسیر و ادب و تهافت و سایر امور
 که همان صد و شصت و یک نفر است که فاضل امامیه و بحار المومنین تراجم آنها بجزیره قم آورده و در کتاب
 و هم حدیث مذکور است و در شرح و تفسیر همه مذکورین گنجینه باز هم در یک کتاب است که در حدیث
 اعنی مامون الرشید و میراث شریف مرتضی و حسن و علی الطبری و ترکیب آن اند و بنابر شیعه
 نمی گذارد و اگر از نیم فرود آید و بار کتاب و دلیل و دلیل از جانب شیعه که تراجم و حدیث اصحاب کالجوم
 بار کان مرصع و امامیه تخصیص نماید که اعضا و عده اشکال که پیرامین و آورده نمی گشتند و از
 مخالف و تقاضا حصول فروع ایشان بر تیره رسیده که اتمام آن ممکن باشد اکنون بیکه و حدیث
 حضرت سلمان ابو ذر که جناب خیر البشر و میان ایشان عقد مواخات است و بود بحال جمال و تولد
 میکند و تفسیر این مسائل از حواله می نمایم و آن نیست که در حدیث و تفسیر و آورده شده که اگر
 ابو ذر و تفسیر و اینچنین و در سلمان است البته و می قتل کند یا و می منصرف است قال او نماید
 البحار و منجم المقال و غیره مامون کتاب حدیث الرجال بکتابت حال عداوت و مخالف این هر دو بر او
 در اصول و عقاید و این و این مسائل شرعی و فاطمات که غیر نماز و قتل شخص بجهت علم بکتابت
 خاطر او بلا اهلش طلب توبه بی کفر و ارتداد با گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
 آمد که حضرت احکام و حکما و شرف انبیاء اقدامی است مرحومه خود را باین بزرگان که بی فایده بگری
 باشد امر نماید پس ماند عایت قاضی فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون مامیت که آن
 بود و منجم و درجه از هم جای از حیره طما خوش برشته و قطعه از اوراق کتب را مثل

مثل نامه‌ی اعمال سیاه ساخته و تاویلی که امام‌الامین شیعیان علیه شریف مرضی در قتل سلمان
 از جانب ابوذر عطار نموده مایه‌ی تحکیم علی‌الحکم و تفرقه‌ی انشاء الله تعالی اکنون حال مخالف ابوذر و سلمان
 باب فروع باید شنید که حرفی از ان بر زبان برانم که در کتاب عیون خبر ابوذر از امام محمد بن علی بن ابی‌احسن
 بر موسی بن ابی‌سوی عن ابی‌صاحبه عن ابی‌سوی عن ابی‌سوی عن ابی‌سوی که روزی سلمان محمد ابوذر را بضیاط طلبید و
 برومی‌آید و در قریه‌ی جاضر کرد ابوذر را بار دوم قریه‌ی جاضر فی‌الطریق دیگر باز میگردد و ابوذر و سلمان
 سلمان بپیش رسید ابوذر گفت مباد که خام باشد سلمان کمال غیظ و غضب در آن بدو بعد از گفت
 که خیلی جرات کردی و هرگز نشکر خدا بجا نیاید و روند آستی که آب ریای غش عظیم و ملائکه تفریق آسمان
 و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن خلی نام می‌نویسند ابر و باد و مه و خورشید و فلک
 در کار انداخته تا توانی بگویی و بغفلت بخور و بهر تو گشت و فرمان از شرط انصاف باشد
 که تو فرمان بری و ابوذر عطار نمی‌آید و حضرت نمود را وی گوید که بار دیگر سلمان و موسی ضیاط
 کرد و بار چو نامی نان خشک را تر کرده پیش می‌گذاشت ابوذر گفت اگر نمایی چه خوش بودی سلمان از خانه
 بیرون آمد و مطهره خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد همان نهاد ابوذر نکات می‌باشد با آنکه
 تمام می‌خورد و می‌گفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت ببار و فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
 قناعت بودی مطهره من برین نهی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت این خلاصه این
 روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب شیعه صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگانند دلیل
 قصه که صاحب این بار از متکلم شیعه روایت کرده همان و کس یعنی ابوذر و ابن مسعود را دیگر هم می‌بینیم
 تقریر یامون بر حضرت امیه حرف بچرف منقلب میکرد و بیا نش آنکه معیار معرفت حق و باطل را حاکم
 که بخوابتم منبوت منسوب کند باظهار یامون اتباعش اوله عقلی است و دین تمام دلیل قاطع
 و حجتی لایع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می‌نماید چه حال عقل است که حضرت
 انبیا که در تحقیق تکالیف شرعی برای است خود می‌کشید بحدیکه براجعت بسیار خجسته و ناز

پنج بار از دست خود را بجلیف مالایطاق سپارد و بدایع و انوار کاه صمدیت را و خازن تحائف
 و ستاقض گذارد پس بگویم که ابو ذر و ابن مسعود از جمیع صحیبات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابو ذر بر احد
 و ابن مسعود دیگری درست نگردد و واحد با معنی الاخر ممتاز نشود و هو محال بدیهه چه در معارف حکما بدلیل
 قاطعه تقریر یافته که هر چه خارج است و جوید پویده در سلک خزیئت منسلک گردید و اگر باشد که مخالف و اختلاف
 داشتند البته قضا می نماید از افتاد و دیگر خواهد بود اجتماع نقیضین بل انقاض اکثره بنی که ابو ذر را با مسعود
 اعتقاد آن است که خودتین خود قرآن مجید است ابن مسعود بحکم روایت است و کلینی در تفسیر اهل بیت حقان
 بود که هرگز دخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محکوم در این سوره از قرآن مجید بود و انجم او محض با حق تعالی
 و تعلیه شیطان واقع شد عن ابن مسعود عن النضر بن الحضری قال قلت لکونی جعفر علی السکاک
 ان ابن مسعود کان یسبح المعوذتین من المصحف فقال کان ابنی یقول انما فعل ذلك
 لم یسبح به بل هو من القرآن و هم اهل القرآن و کفوا و باقر مجلسی رجبات العلوب بود و ما هم و طایران
 و احادیث ایامه می انعرف کرده و امر او را شنبه گفته بدی او ارجح و نیکی او را مرجح و نسبت بلکه
 صاحب نفس الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حدیث ابن مسعود را از موالین خلفا و مقصد بیان الشیاء در استه
 غلط گفته بلکه امام اعظم در خلاصه الاقوال و مقصد الشیاء و عمر و کنشی و را از جمله خالطین با لکین شمرده اند و در
 زمره مریدین اصحاب کلماته نامش برده اند پس حال عقلی است که خیال اقدس حاتم الرسل قدیمی است
 باین بزرگ تجویز نماید و ایضا در حضرت ابو ذر و باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
 هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور در ریافت تواند شد و نیز ابو ذر بخاری و اخبار نبویه بلکه تصدیق
 خدا و رسول در فضیلتی صورت پذیرفت و نیست این قصه در جای خود بحول الله و قوه عنقریب کتب اربعین
 خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه کار امامیه در حدیث افتد تحریف و تبدیل بکار برنده و در
 ابو ذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورند همیشه موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
 صدوق و سید مرتضی و غیره با کتب الساری فرض کنیم و گوئیم که مراد از الدین کتاب الله

و عزت اند پس بجزیره افتد ای امام دون غیره مخصوص کند درین کلام اشاره همیت تابعت
 چه پس می باید که حضرت عیسی صلی الله علیه و سلم امت بقول ان مولی تکلیف الاطاعه گذارفته
 باشد زیرا که از روایت علی شیح اشباح بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو گسل چه معصوم باشد
 ممکن نیست که با یکدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بر علم امامیه ظاهر است چه مخالف جناب مرتضوی
 و فاطمی و جهاد و عدم جهاد با خلفا و بعضانی و توقع یافته که اکابر علمای طائفه کبیر اند باین تیر تیر
 پوشند تا آنکه کلمات متجرب که موی مخلصین از تصور آن برین میخیزد و دوازه از دهکها ایشان بر انگیزد و بر
 اصول امامیه بریان آید گشت که مانند جنین حمیده نشین شده و مثل خا نشان رخا نه گشتی الی اخره
 و آنچه بجا آن رسول اهلبیت حضرت امام حسن و امام حسین و رباب صلح معاویه و جهاد و حریف پیش
 بحالی است که بکفر آن تواند کوشید و قمر مجلا سلما که مراد آنست که افتد اکتید بعد من تهر آن
 مجید و امامی که از عزت من باشد و در وقت امامت من گز افتد ابد بیکر معصوم نماید پس کاشن انکه این
 در اوقات امامت خویش اصول امامیه خلاف بطریقا شیعه می انداختند و با و امتخالفه شلح
 و غسل جلین طهارت مد و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک است اما موریدینا خند و قبل ازین گذشت
 که حضرت امام صادق و ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بحد است الضحی چه رسد و اگر
 اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده و محو موقت بکار خویش رفته اند بشمارم
 معلوم شود که قول یکی با قول دیگر نمی سازد و ربطی ندارد و بظاهر است که هر گاه یک امام از جمله خاندان
 درست مر حومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات و اقوال جامع از ائمه مدعی طریقی اولی
 خواهد بود لیکن حسن علی الطبری با و عویمه و اینها پرده عصیت بر بصیرت خویش می بند
 و چند از مخالفان شیعیان بر علم خویش انساب مضار قباله مذکب حضرت صدیق مدید شلح افغان
 میگوید که افتد ابهر یکی مخالف افتد است و دیگری فکایت ذر و ن القرآن ولو کان من عند
 غیر الله و کون و اینه اختلاک که در اینجا بخود قرآن مجتهدی نیست کلام بر کفران عمل کند هم قتل

نمیدانست چنانکه آنکه شیعه و ازوه اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه در میان ایشان
 که هر یکی مدعی تجدیدی نهاده و آنرا خلق میکردند انتهی بلفظ قد ختم علی قلبه و اینها بعد تسلیم و فرض
 محال است و الا قوال صدق که مراد از اندین کتاب حضرت اند خود محدوش است زیرا که بروایت صحاب
 از نادر و حدیث متصل الذین بعد نام ابی در عفا و بعد المد مسعود مروست فقارضا فضا قضا
 و بعد المد که نام شمعین چنانکه اهل حق روایت میکنند بر حال خود باقی و اعتراضات امه امامیه که عرفت از
 حدیث متصل و ابی حوید این معنی مطالع این مقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصل این
 است که خبر اقتدار مثل حدیثی است که محال باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه جزیره اقتدار شمعین
 کرده و در لفظ بعد و الا نمیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدار ایشان باید نمود
 و از نجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی بنی هاشمی علیه واکه و سلم
 در بعضی از طرق سیرت و شمعین متنازع از آن حضرت بودند و عقیب شریف میفرمودند و بعضی از اصحاب از این
 سوال کردند که سلوک آن مستلزم حقوق بآن نجاست باشد پس آن حضرت چلیم فرمود که سیر و شمعین باید کرد
 تا بمن خواهد رسید و مقصود وجه نماید و تقویت و ظاهر است زیرا که این بزرگان باطن را قایل
 جالسی حدیث مذکور را در شان شمعین قرار داده اند آدم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پس
 افتادش صحیح که صبیان است احسن تا که کسی نمیدانست و لیا می او از جانب کمتر عرض نمیداد
 که اجمال و اتمان بسیار از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
 مثلاً در حدیث ثقلین که در باب است با عتراف مؤلف بر ساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح
 از آن نه احادیث رسول کوین بر اینیه و در بر نکرده فرموده اند که تسک ایشان بهب نجات
 است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تسک چیست یا مراد آنست که محبت این بزرگان
 دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شمس تسک نمایند و تقویر ایشان بجای آرند
 یا تابع مبروری اینها لازم گیرند اینهم محال است که در اصول باید آورد و فرود و جبهه سبیل

غرض و عید مراد است حتی که بازمی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهداء و اوصیاء و اصحاب و بلکه درجه
 الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناهی و بی نهایت غیر شریعت و دخول و قبول و در بر منوعه
 فاضله و بیست که از تذکار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه غریبان القوط و دیگران را حلال کرده
 و تسبیح و تداور و حصول خصوصاً توحید باری که اصل الاصول است و ایمه امامیه مثل مشایخ و یاران
 الطاق تقریر آن سیکردند و بعضی باین بیت میرسانیدند من بعد من درینست که جمیع اهل بیت مرادند
 یا بعضی جناب سیده البقیه پیغمبر و اهل اند یا خارج اصول امامیه علی یا یحیی یا یسنا فی المساکین
 انشاء الله تعالی بقضای ان التشیع العرفی مستلزم لنا صبیحة یقضي خروج است و کون این است
 حال عمده حاویست که امامیه بعد از تسویل و تداویل فی جمله کجاء آید اما حادثی که بقسط طریق و سلوک
 و حقوق و کثرت و دریا و بیابان صحرا و است پس لایزال این جمالات شیعه و حدیث اقتدا من بقدر انوار
 پیدا کردند خود مضمحل چه تحمل که کسی پدید باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
 صحرائی بی شمار و دریا نایاب و کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب است و
 بلند این سید آنها نوری دیده باید رفت مع که سالک خیر نبود راه و رسم منظرها به الی غیر ذلک ان اشکالا
 و اشیاء اما اقصای آداب و توبه می شود که آنچه صاحب بار بار ذکر گفته بود و تماشای ناشی از غلبه
 سود است و بادی تخیر بر وی منتقل است باینکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم که بعد از من تسبیح و تضرع نماید و قرآن شریف یا است و او با قرآن است و هدایت
 و اتباع و محصورانید و بغیر او التجانی است که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
 نصب العین دارند و احادیث روایات دیگران که محصور نبوده بلکه در طوفان بی تمیز گرفتار
 شدند به جوی شمارید لازم می آید تکذیب یا می شعار وین و اسلام که غیر آنجناب است کرده باشند
 زیرا که روایات احکام جناب میر و حصول و فروع شریعت غرض فائمی کند و همسرین قیاس است
 حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگوایی مطالعه کت حدیث امامیه روایات آنجناب

مشافه و نادرست و زیاده تر کلام و درباره امام زین العابدین است که با عترت مجلسی صاحب ثبات الحق
و شال شان و عزت ایشان بود و در خروج و دخول بر روی مردم از نشستن برستند و احدی از
سفید این بسوی خویش راه نمی داد و اما بعبادت و تعالی اشتغال می داشت سایل مدینه سائر
علوم کمتر از آن حضرت منقول گردیده و بیرون شدند ان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق فاده و استفاده مسدود باشد سایل نمی از آنجناب چگونه باشد و لهذا آنحضرا را میسر بر اعمیه
آنجناب که هر چه باره تعبیر آن تفنن عبارات واقع شود کمتر است که سابق تفصیل منقول است
کمالا یعنی علمین طالع اثبات الحق و شرح الحقیقه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه خیر فی سبیل
کم و دایره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذکور است
منسوب ایشان است و نیز بزرگم علما طایفه مثل شوشتر و محاسن المومنین و جباله و غیره
راویان حوادث آنجناب کوفه و بغداد و زیاده از مشافه و نیز از بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه
از جناب تصویق آنحضرت امام مهدی نصب العین ازند باز هم بخریات سایل وافی نیست والا
اکابر قضای این مفرقه جراحه اعتبار می قیاس که با عترت ایشان محدثات البیست جمع میکنند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر نظر سامعین ناظرین خواهیم گذرانید و اگر در آنست که آنجه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت خلافت بعمل آید بآن ثبت نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باقی
مستند علیه است یعنی کل من عدا الله و کل ضلالتة فی النار این مدعا را مستاصل میکنند زیرا که امور محدثه جدید
آنجناب بر اصول موضوعه و حدیثی نشانی نکرده اند و حرفی از ان نیست که هر چه بر اهل بیت از دست
اعداد بگذرد و سیر و مقامات آن نمایند هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان فلان باشد
که ذکر مثل این خلاص موجب تضییع و اهل نفاق را باعث نهانان قنار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امر امامت است یعنی بعد از من اهل بیت امام عالم اند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع تو نمیشدند بکثرت زیاده از ان بگویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت یکبار

است انشا الله تعالی بخت پیغمبر این که بلاغت کلامش شگفتا می سبحان بت کمال بی ادبی
 و بی اندامی بر اگر که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن زمان که از اعدای عام و خاص کثیر بودند
 و فرزندان امام علی چهره کرده اند که اکابر امامیه با خراج شان خلعت خرمنی ناصبت پوشیدند
 بار خدا یا مگر برای اقتدای ایشان را عادت دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید و مجاهدین
 و اشراف و فقیه و است و دست زنند و در صورت مصطفی بر طبق نعم شجره بر ایشان به نیکی باز دارند
 گویند که حج مرتبه عصمت است که در آن شجره موجود و از غیر شان سلوک و نفوذ گویم هرگاه ضلالت و تبیین
 افعال اختلافات الی غیر ذلک المعاصی التي کادت ان تكون کفر بر هم زن بنیان عصمت است
 بپایه آفتاب که مال کارشان هرگز باین حد نمیرسد بلکه حقیقت امر این با معصومین عن المنکر
 بودند چنانچه محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام بخین در دو صورت دفع و نصب
 روایت کرده اند و بن جنبه بیستی که اطفال اهل حدیث هم باین فرقی نمی شوند باطله علوم و بیسیر
 چه رسد بحدیث که روایت ابوعلی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام عد بن حنبل و حاکم نیشابوری و غیره
 جامع صحیح هر دو کور است بر تصدیق صدوق امامیه است و بحدیث که درین قسم تصدیق کلام حضرت
 مرتضی خود اهل دلیل است جاسیکه تصحیح کرده که مخالفین با انکار شد بدار نصب کنند خاندان
 با حله چنانچه بر این تصدیق صدوق کتب کرده بکار می آید قول شریف مرتضی اینست که صد حدیث اقتدا
 قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عیمر تصدیق می نماید و بی زیاده تفسیر بیان
 فی ذلک انما است اینست حال حضرت ابن بابویه حدیث اقتدار در دفع و نصب ابا توحیه است
 بر صفحه قرطاس شخصی صبیان کافیه خوان هم بران قافیه می کنند و صائران پندار می کنند که صدوق
 امامیه حقیقه مرفوعه است بود و خطی و افزای نصب عدوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث
 را برین کتابها حمل نمود و شجره جری الله عننا صدوق الکواذیب جمل الکذال العی و یاکوف
 فعل و علا و بخت اینست که دفع و نصب بر لفظ عاونی با کلف می نماید اهل سنت است

چهارم آنکه از امام العظیمین یا معنی مامون خیلی محبت است که مخالف و متناقض قول الله و آنچه
 فیما بین مصنفین گذشت که امرت الیه الاشارة لفضیل العین بدو و عین لفضیل اختیار ساخته بر ذکر یکدیگر و امر که
 فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین چون ایشان بطور اجمال مذکور شد بهر جهت بر نگارنده و طرفه تر آنکه حکم
 کلی میکند که صحت و سقم حدیث بالمحض لای عقل معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
 که حدیثیکه بواسطه کسی آمده باشد نمی خواهد غیر آن نزد شمارند زبان با نگارش ننشاسید و گویند که این
 کلام معصوم نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت انکار تکذیب آن و نفوذ بالحد لازم آید
 چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بر آن ناطق است و بنده الفاطمی علی افضل المجلس
 فی البحار لانه لواء المجتهداتنا که بهر حرجی و لاف درمی و لا خارج نسیب الینا فانکم لاتدرون
 لعلی شی من انشی فیکذبا لواء الله عزوجل فوق عرشه نیز دلیل عقلی را هر جا معیار صحت و سقم قرار نداده
 بلکه بطریق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موصفت و مخالفت فرموده اند
 مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین منگوید که ترک روایات بمحض الاستبعاد این
 شان البته بدین معنی احادیث را بحد و استبعاد عقلیه ترک نمودن دست از ان برداشتن بدین ارباب نیست
 بلکه بدین معنی محض است اگر در مقام روایات آیم بگردیم که ضاؤلایل عقلیه بلکه تعلیه مثل زبانی و اوردیده اند
 و ائمه مذہب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر بر این اوراق است
 میگردانیم چنانکه اگر ما در تفسیر ائمه این است که ناصبیت را مذکور ولی ادبی او نیست
 بشماره اگر بلا یالیکین کنت معکم فافوز فوذا عظیما و کتب اهل حق و معنی بسا و بیانش نشان
 دهند که در فلاح کتاب واقع است علاوه بر گزینا و نمی آید که اهل تقدیر مثل عبد الرحمن بن ساعی و شمس الدین
 و سبب و شال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را بواجب دانسته و اگر در تصحیحات علمای خویش صحت
 را بوسیله برگرداند فلا ینتهض حجت علی الخصم چه بعد ازین در بحث رفض و نصب خود است که ما سیم
 درین تلیق حق صریح اعتراض کرده و جواز نصب اهل بیت را در حدیث و تحقیق را

درین باب فضل نمودن و بر تقدیر تسلیم افادات شریف با هم فقه عابدی است که بعد از آنکه فقط از
مطالعه کتب حدیث مثل ترمذی دریافت شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محدثین و استادیان
کلیف که بدین شرح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقباله البیه تخصیص بخین بیدیت و بطا برست که مدلول حدیث نجوم بحیث اطلاق و عموم حسیه دیگر
است و مال این حدیث بحیث خصوص جزو دیگر خود علمای هند و سیاه باطهار شریف رضی بقدر
منسوب بودن لفظ ابابکر و عمر قابل تخصیص است اند چنانکه گذشت فلا یلزم امانه کلا واحد الصحابة
کما در علم الیه رضی کفیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین قفزارانی در شرح صحابه
سند شریف جرجا در شرح موافق مطابق کلام حضرت فخر السکالین و حجة الاسلام المسلمین جابجا
کرده اند که درباره فعلیت امانت فقط استحقاق شخص کفایت کند و هرگاه چهار شخصین برقرار داد
اهل سنت معصوم بودند و نه تنزه از سهو و سیاه پس اگر صدق و تحقیق با وقت وفات این حدیث
را ذکر کنند قباحی لازم نمی آید از می قباحی این است که حضرت امیر با وصف عصمت مرصوفی
و تنزه از سهو و سیاه وقت انقضا و بحیث ابوبکر صدیق با مور و دیگر که انقضای شمس کتابیه مثل
و غیر و مرصوف است ثابت فرایده و نفس غیر می آید و نه ناید پس واضح شد که غایت از روشنی
مرصوفی در صدر عبارت شافی زبان دراز و باره انا هم رضاست و در غایت آن هرزه چاک
و رباب خاتم الخلفاء است من بعد منی نماند که صحابه کبار است شخصین مثل سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد که طوبی به خوب میدهند و از نجاست که شریف رضی بقیه جناب مرصوفی که حصول ثبات
هم قابل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهاده و جبار در شرح مقاصد ازین نور مظهر
است که در سیرت شخص زبان و خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوه و السلام بود و ما را
این از ثمرات حدیث قدس و تخصیص در اندیاد و باره این هر دو بزرگ است معاذ الله لیس
از صحابه مخالفان ایشان کرده باشند چنانکه و هم شریف رضی است و کونست

که کسی خلاف کرده باشد پس در محیی حصیان محض بے دلیل هرگز علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
 خلفای راشدین خصوصاً یحیی بن هرچونکه باشد موجب عصیان است و از اینجا است که در شرح قدیم و جدید
 خبرید الحقایق طو جائیکه عبارت مخالفی علی قسقه دارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
 را آنجا که برابر ساخته ششم آنکه دعوی کاربر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
 جمیده خویشین بجمیع موارد حضرت مرتضو بنمود و هرگز خلاف آنجا که بزرگوار می نمود و از
 اطاعت شیخین کاره و مستکلف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی را بروی علمای اهل حق که
 که انصار عقیده امامیه نیز بچشم عبرت دیده اند از غایب امور و عجایب مهور است سر کوب جبار را که
 از خلص صحاب مرتضو و نمایان اهل بیت بود شکستن در و بروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم نیز
 اینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن از حسن حصین تقیه پائیز و نهدادن کما مروت الیها
 الاشارة فی صدر ندمه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفی و مرتضو نبود باری از باب موعظت
 و تعلیم و اطاعت چگونه توان گفت بود مخالفت او است آنچه کشتی صاحب تانجی و در گن
 او آورده اند که المومنین او را بسکوت امر کرد و او سرگز قبول ننمود که ای محب مفضلان شما را
 و ازین مقام بپوشید که ادعای مطهریت ایمان و فضل ابوذر و این مسجود علیا قوام توهمات
 عجیب است عقرب و بی مسک آنرا خواهدی است که اصول معتبر و شیعه برخلاف آن باطل است بروایات
 موصوعه طایفه سرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد با آنکه برین چند بحث اکتفا کرده
 دیگر اسحات را بر فطانت از کیا گذارسته باز باصل مطالب جمع نمیکند و میگویند که از آنکه است
 قصه خلوت بنیاد السلسلین با ماریه بطیبه روز نوبت ام المومنین حفصه معطیه و فتنه او را
 و سکوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآیا و بشرب و نوش سجده نبوی ثانی که بعد ازین خلوت برآ
 او بکر باز بقرقره دریافت در تق و تق است بدست ایشان اید بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
 مثل تفسیر کبیر بر این میگوید و در تفاسیر امامیه نیز در جمیع طریقی و خلاصه المبع کاش

و تفسیر معنی جرجانی و غیره این قصه ثابت شده و بیایات مستنده تحقیق یافته پس اطلال شهر را
از امامیه در شرح انوار البدر یک بحث خصوصیت عداوت در ابطال این قصه لایق بوده و سببی عبارت
الشارع الله تعالی این اشعار برای ام المومنین مسطور که کمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی یعنی است کامرین قبل لالت بر استحقاق تخمین و حسن ریت ایشان عدم غضب
خلاف و آنچه بدان متعلق است اردو سیما و قلیکه قصه غرور خندق آن الفیضام باید که البصار مخالفین این
معاینه برقی و معائنات خیره و فلو شمعین زاورا که آن تنگ تیره باشد و بجهت الله که این قصه هم
بر روایات معتبره و فقیهین ثابت شده و درین مقام بر روایت مجلسی در حیات القلوب کتبنا می آوریم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم لوجی آسمانی را می سلمان فارسی را و حضرت خندق پسند فرمودند که
و انصار را امر کرد که پله ها و گنجه ها آوردند و حضرت خود تهنید کرد و در حصه مهاجرین و کنگری آورد
و خود میکند و حضرت ام المومنین علی ام خاکی را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد
فرمود که عیشی نیست که عیش آخرت خداوند بیاورد انصار و مهاجرین و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه گشتن گردیده اتهام بسیار کردند و در کنگری خاکی را نقل میکرد و چون روز دوم شد
با داد آمدند بر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول گشتند تا آنکه آگاه بگشتی رسیدند
که کنگر در آن کار میکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخیرت حضرت دستراوند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون مسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده آورده
مسارک در زیر گنجه شده و از کنگر که بر سنگ خود شکلی بسته است گفته یارسول الله شکلی در
پیدا شده که کنگر در آن نشسته است و من حاسست و سبخت روان و چون آن موضع رسید
طلسم و از آن آب عنوساخت و گفت آبی در روان حکمت نشان گرد و موضع ضعیف بود
ساخت پس کنگر گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن تی ساطع شد و در آن تی ساطع شامی آمد و دیدم
پس بر دیگر کنگر زد و برقی ساطع شد که قصر شامی را دیدم پس دیگر کنگر زد و برقی ساطع شد که قصر را

ویدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابیده باشد بفتح خواهید کرد و مسلمانان از این استماع
 این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک سر می رسید
 میسر به و از ترس و در خود خندیدند پس تعالی قل اللهم مالك الملك ابراهیمی که در کتاب
 منافقان فرستاد و این بابویه وایت کرده است که چون کلنگ اول را زد و شکست
 آمد که کلید نامی شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آن امی بنیم پس کلنگ دیگر زد و
 دیگر را شکست گفت آمد که کلید نامی ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که بحال قصرهای
 بنیم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت آمد که کلید نامی یمن بمن داد و بخدا سوگند
 که در واره نامی صحرای منیم انتهی بلفظ چون حدیث فرد کامل مایه و غیره اطلاع یافتی بدانکه
 خالق جواهر و اعراض این شایسته و مجاهد از زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
 مانند روز قیامت یوم تشهد علیهم السته هم و آید فیهم و ارجلهم با کمال تعجب و شگفتی
 بر تبه ظهور رسانیده که اگر دو فایر طول در شرح فواید این احادیث رسول متعالی شک گیر و دو فایر
 نتواند کرد لکن حکم الیسیر علی اکثر بر چند فایده اطلاع در هم و استنباط دیگر فواید از این کلمات
 و ناظر گذارم فایده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
 سفاخی این بلاد را بدست من سپردند و انبغی من و اهل حق و یقین صورت نمی بندد و اگر سفاخی
 بلیاقت و اشتقاق بخیر آن برگزیده نفس اتفاق باشند تا فتح این بلاد که از آنها وقوع یافته و نور
 رضایان روی بر آن تافتند پس فتح و فوایدی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد فایده دوم
 آنکه کلنگ کور سه حصه شد و در هر حصه برق و معانی پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
 نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ائمه ایان کمال فضایل بسیار بدست
 و همت از او کفر بلکه احتمال ضیق و فقر است و نیز باطل را بطل و العجب کمال العجب که اکابر
 علمای قوم هر جا که در قرآن حدیث لفظی یا شریقی یا امیر یا بنده نفس می بختیم و ایمان

برند که در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
 صدامه نبوی مثل قناب نیم روز روشن شد و عالمی افر گرفت گوش طایر هم نه نه تا یقین قلبی چه
 و اینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در ذیل بیان آسمان حدیث دل و مانند آن که خصوص
 خلفای ثلثه را در باب خلافت و نشو و نما بی سلام متضمن می باشد بر عصیت و عداوت و نه و چنانکه اهل حق
 و عداوت پیدا کردند و احمد مد علی لک فایده سوم آنکه سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 شایسته حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفا ثلثه ولایت تمام بران ارد که حق تمام از خلافت و غلبه
 ایشان را خشنوده و آنچه را میسر تر از آن شان بدانند زیرا در واقع اصلی شده است بحال عقل
 و خلافت نقل که با وصف صحت این روایات موضوعه مضمونی تسلط خلفا ثلثه خوشوقت بودند و بر سر
 و غیره و بی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر و شیاع و اتباع ایشان را بشایسته
 خلافت خلفا صحن غضب حق شیر خدا و تذلیل این بیکی اتصال شجره اسلام بود و مگر یاد و مدار
 که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تغذای و آوار آتشین
 و آنچه آنها داشتند بر سبب اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر رسول افاض است
 انص حیوانات و دیدند که سیدند و حیای سیده النساء و محسن شهید کردند و احم کلثوم
 بعضی عدوان بخانه خویش بودند و تحیل است عاده و عقل که عاربات و تالان ایشان
 جهاد باشد و حق تعالی از آن خشنود شود چون خصم نبوی ضامی الهی نامی گشته است به طمع
 و یقیناً از رخ و بنیاد برگزیده شد و نوید این مقصود حدیث کلینی از حضرت امیر است که ما و آن
 بجایا نمی شود مگر یک صفات است که یمه التائبون العابدون الحامدون
 الساکون الزاکیون الساجدون الکریمون بالعرفان و الناهضون عند المکر
 و الحافظون للحدود الله بر الطبا و بدو خلفا و عوان انصار شان با و آن به و از بارگاه
 رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان تجمع این صفات کامله بود که

مجموعه بیان ایران انواع مثالب قبل از در مقابل این مناقب محمد مظلوم و سوره از طرف خویش
 تراشند و این حدیث المزمین احادیث در کافی وافی چند ورق کمان مضبوط است قدر ضرورت اگر فاضل
 حضرت آتش چین در این احادیث است و باکم کردند و آنچه در سطره فقیر بعد قبل و قال بسیار توفه
 نمودند و فذلک آن در چند سطر ثبت نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عزوجل تا زمین
 خویش بر جل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صد و یاقده موجب نباشد فقیر عرض کردم که این حدیث
 با خصوص حضرت مصون محفوظین البته باید درین خدا کرده اند پس اگر نو اوصاف این احادیث
 و نیستند جایش باید جواب است علاوه از درین حدیث مراد می گیرید یا باطل گفتند معاویه
 که باطل مقصود باشد گفتیم چون بر جا خود با معول فریقین ثابت است کسی نگار نمی تواند کرد که در زبان
 خلفای راشدین باید مذنب اصل است واقع شده پس حقیقت مذنبی بی صورت ترتیب مقامات
 با ثبات رسیده و الحمد لله علی الظفر بالمطلوب از جمله امور که اعلام آن بر ضروری باشد آنکه مجلسی بعد از
 روایت ابن ابیویه در صف خندق چنانکه استی وایت کلینی دال بر اینکه شیخین معاذ الله زمره اهل رضا
 بودند و ذکر کرده چه با هم گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میداد و حال آنکه قدرت نداریم که بقضا
 حاجت بیرون و هم مقصود از ایراد این قراوتها آنست که این نوع منقبت را هم بمقصد بدل
 سازند کلام الله کلام یقین دون فان الله متمم نوره و کلامه سمیع و مستند
 و کلامه المعاندون برای البطلان این شعبه باز به هر سه فائده مفروره کافی وافی است
 مع و کلامی دیگر در اینجا برای تکلیف اهل عباد قایم است یا ش بر پنج اجمال آنکه از احادیث
 مرحومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مروی است در ایقت می شود که شیخین و اشال شان
 این همه جفا کشی همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امانت و نصرت آنجناب بیکدیگر و ایات و علمی نیز در شاد
 القلوب دال بر آنست از ان اختیار افتاد که باخبار کاهنان مملکت و غلبه نمود بر کسری و قیصر
 اعتقاد می کردند و می دانستند که بکار پیوسته این شوکت و جود و قدرت با خواهر افتاد و پس از شاد

پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر طبق اخبار کانین بود و در وی سستی نداشت و در او احدی که علی تمام النعمه
 و اکمال الحجة و از انجمله است امامت صدیق در نماز پیش از این و نصف حضور عامی اصحاب
 کبار از مهاجرین و انصار حکم جناب سالتاب و آیات اجله صحابه که جمعی از آنها بر زبان امامیه هم
 در اعداد موثقین و معدلین شمرده می شوند یعنی آنست که منزهتی بران هرگز تخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
 اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و متنباهی مسامی اهل خلاف که در شب مطاعن فرعون می ایل
 بیت اختیار و نشر و فایم مجموعی اصحاب سرور برابر نقد انصاف را که از دست خویش و بازند و ابواب
 جور و اعتساف را بروی خویش مفتوح میدانند آنست که عائش صدیق و خضر ابو بکر صدیق و ابوالفضل
 غلام آزاد کرده او که صل و چند امور خانگی و پیام رسانا امامت نماز ایشان تعلق داشت و استند
 که این امر جلیل و ذکر جمیل البوی مولای خویش بازگرفت در اینجا نیز بنده کترین غلاتی در دفع
 این تمسبات که محرم می بندد و می گوید که اما بلال پس هر چند غلام آزاد کرده صدیق اکبر باشد
 ولیکن سبب محبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرن
 مرتبه او بجای رسیده که در اصول و روایات فقهین بسیار از اشرف قریش و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بسلامی او هم نمیرسند چون در مقام هم کار بحث و جدال بتشیعین افتاده و احادیث اهل
 رایین فرقه بگوشت اصفا جانین دست ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که این بابیه
 با عتراف مجلسی در حیات القلوب مذکور از امیر المؤمنین وایت کرده که سبقت گیرندگان رسول
 ایمان پنج نفر اند پس من سابق عمر و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
 است و جناب سابق قطبه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت روایات ایشان حدیثی است که در
 ورق ثابت گشته بر قدر ضرورت اکتفای کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن حدیث
 است نقل میایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرَّهَا لِلَّهِ وَاللَّهُ كَرِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمْ فِي هَذِهِ آيَةً لِّمَنْ يَتَذَكَّرُ
 خَشَعُوا أَصْنَافَهُمْ إِنَّ هَذَا مَوْلَانَا هُوَ اللَّهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
 جماعتی از یحیایان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را
 برای آنکه از دین اسلام برگردند و از حلقه ایشان بودند بلال و صهیب و خیاب و عمار بن یاسر و پیره و اور
 ابابکر و ابوبکر بن قحافه و خدیجه و غلام سیاه و چون خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین العظیم علیه السلام با صدقات پنجگانه ابوبکر العظیم میگردد پس جماعتی از اهل فساد
 گفتند ای بلال کفران نمیکند و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای امت ترا خرید و آزاد
 گردانید و از قید بندگی و تغذیه کفران را می بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از اینها را نسبت
 ننموده است و تو توفیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر و بجای آری این کفران نعمتی است که نسبت با او
 میکند و حق ناشناسی است که در حق او جعل می رسی بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
 زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجا آورم گفتند معاذا الله چون تو انیم گفت ابوبکر
 را زیاده از حضرت تعظیم نمانی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شماست که میگفت بجای آن
 که من اهل را زیاده از ابوبکر تو قیر نماید بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
 مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلق است بلال گفت علی نیز بهترین
 خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 علیه و آله وسلم آوردند و عا که خداوند بیاورد بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو که با من
 ازین مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیترین خلق است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 زیرا که او را خدا بر او رسول خود گردانیده در دین خود ابوبکر از من توقع ندارد و آنچه شاق توقع می نماید
 زیرا که میداند که علی از فضل است و میداند که حق علی زیاده از حق اوست زیرا که علی مرا از
 عذاب پروردگار رهای بخشیده است بسبب اوقات و تفضیل دادن او بر من

دیگران سستی نعیم ابدی بهشت گردیده ام انتهى و از اینجا است که صاحب تخیل الاقوال صلی
امام عظیم شیعین در خلاصه شمال ایشان در اجمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان بوده اند پس معلوم شد که باوای رسالت سرور کائنات سوزن این
جانب بلال بهر سائیدن بخار تهمت مذکور بر او منتهی نشاندن چنانکه از کتب اولیه مثل افادت
کتوری و غیر او صحت و صوح دارد که از اقرا و متیان طایفه ذابیه و غرابیه از طوائف شیعه است
که مال عقا و آنها بطاهر این بیت میرسد بیت جبریل که آمد بر خالق چون در پیش من شد
مقصود علی بوده اما اعم المؤمنین جایست صد تقیر رضی الله تعالی عنده این تطبیق را
ازین آیه و کلماتی باین مضمون فند زیر که خود جناب قدس آلهی بحکامات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف اعم المؤمنین است که چنانچه گذشت شد که اقر او متیان سید انبیا که بابا
صدیق امیر میفرماید و بااست دیگری با وجود او رضی نمی شود البته که با است قطع نظر از آن
بگیره بودنش مثل ارتکاب گناهی سرآمد اهل نفاق و اهل آن غرض کرده بودند و واحدی ریسی است
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از فکر این تهمت و نسبت این اوست بدامن آن
عفیضه صاحب طهره ناوم و شیایان شوند چه جا آنکه تقریر این رو برو اهل ایمان گردانند چنانچه
بر تبیین بحار و ثانی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب بخشند و از جندی اجزاء آن بهر انگالو
و جستجو اندک عاریت بهر میرسد محتجب ماند در مقام تخیل افادتش که باعرف او جامع
تقریرات قدما و تشیعین است نظر بعجوم فائده بعبارت فایده متوجه می شوم و بر مواضع غلط فهمیها
و دعاوی لاطاله او آگاه می سازم در جواب صاحب معنی میگویم که بزرگان باورده
خبر ناز که منسوب بابو بکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت بسیار
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست جمله تقاریر ایشان نیست که اول خبرها
ابو بکر و رسیده بود وقت شهادت او و مرگ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در این است

خلافتش بکار نمی آید و مفید عالمی نشود من بعد امر امامت از جانب عایشه بودند نه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و بر بنید عاقده ای و دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرأت دریافت
 کرد که ابوبکر امام جماعت است بجا نشسته فرمود که تا البته مثل صحبت یوسف بدو ام آنکه آنحضرت بعد از این
 عتاب باستماع امامت امیر المومنین و فضل بن عباس بنهر احد و جهد در مسجد و آمد و بر ابوبکر تقدم شد
 و این دلیل صریح است بر اینکه امر امامت از جهت عایشه بود و بسبب بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
 تعیین بجا نشسته آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود و سپس گفت که او قلیل
 است بر او تواند کرد که در مقام استاده شود و بامامت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن بصو صیبات
 یوسف و این تقریر محض و ای بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت باید است متعلق بغرض خواهد بود
 نه خارج از بحث و صراحت میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع و پیروی امر
 نبودند بلکه همه والد و شیدا حسن و جمال او شدند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود میل
 دیگری اورا ملقت میکرد و ایندیش بی تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اقامت مقام
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم و فقیه مسجد الشریف و ابوبکر را
 برقرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که بتو معطلی تا تابع سازند و حال آنکه نزد
 فقیهین و لایل بسیار و لالت میکنند بر آن که بشو انشود مگر افضل قوم برتر تیبیکه در حدیث و فقه مذکور است
 و دلیل دیگر که دعوی مخالفین است مصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه و سلم و فقیه مسجد
 الشریف آورد از ابتدا و قرأت ابوبکر قرآن مجید خوانده با آنها آن ایلی خلافت بنی خنزل
 ابوبکر ممکن نیست من بعد علم اهرک متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت تلزم خلافت
 ابوبکر است یا نه و دعوی نصن خلافت ابوبکر بجهت امامت و بر نماز که از حسن بصر صاحب
 حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمتر از ایاق را که در صد جواب بحالت ساله است و خواه
 که مظنه مستحکم و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر عزم موافقت باقی

بار اوده است خلاف سعد بن عباد جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین و بعضی از انصار
 در سقیفه آوردند و سلسله گفتند و آمدند و انصار از خبر زبان را نماندند که یکی از انوار یکی از شما می شود و فاروق
 اعظم ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابو بکر را امام
 مسجد خویش قرار داد پس کیت از شما که در تقدم از ابو بکر خاطرش خوشوقت گرد و انصار بعد از آن
 کلام پناه بخدا جسته و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از تکلیفین و محدثین تبعیه که حسب
 بکار از جمله ایشان است از راه عصبيت و تمکبار گفته اند که اگر قصه امامت باز صحیح می بود و ولایت
 بر امامت میسر بود و بدلیل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابو بکر و صحابش چرا این قصه انصار احتیاج
 نمودند و دلیل امامت با مشایخ خاص نیامدند پس معلوم شد که درین امر صلاحتی نیست انتهی می باشد که بکار
 مجلسی مانند او مثل شهو که در دفع کور احاطه نمیشد صادق آمد زیرا که در مجلس فتن از بکار انوار
 همین آیت که برای تکذیب دارد که درم از استیجاب لفظ بلفظ آورده در جای که باعث عاشر
 صدقه بر وضع حدیث امامت بیکر صدیق رقم کرده میگوید که غفر الله لهما و الله تعالی مطلع خواهد
 شد که عمده استنباط انصاف خلافت بر ایدرش همین امر امامت ناز بود چنانچه در اخبار ایشان
 مروی است در جای دیگر گفته و امامت ناز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
 چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که با احتیاج عمر با مردم ناز بعت ابو بکر تمام شد انتهی تا قال مجلسی
 علی سان التمر جین من بعد گذشت است که بر طبق آنچه در مجلس چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرقم
 اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر نجح می نمود مشیت صحیح می بود و ولایت
 بر مطوب گرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلیل دیگر و الهده فی روایاتها علیهم کمالا
 یعنی علی ناظر البجار محتاج نمی شد پس انهمه در از نفسی در واقعه غدیری از ان قبیل است که مدعی
 است گواه است و از جمله روایاتی که از انس بن مالک مجلسی بکار آورده یکی این است که
 صحابه در نماز فخر روز و شنبه بودند و ابو بکر با آنها امامت ناز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از احادیث ائمه روایت از جمله روایت امام احمد در سند خویش است از امام المومنین مذکور که
 مَنْ كُنْتُ مَعَهُ فَعَمِلَ مَعَهُ وَابْنِ جَعْفَرٍ وَبْنِ نَزَارٍ حَدِيثُ رِوَايَتِ كُرْدٍ وَابْنِ جَعْفَرٍ
 روایت طبرانی در کبیر از جناب است که النظار الوجه علی عیالک و این روایت احکام هم در
 سند رک خویش کرده و از جمله حدیث است عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فَاطِمَةَ بَا فَاطِمَةَ
 لَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِ سَيِّدَةً لِسَيِّدِ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدَةً لِسَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَةً
 لِسَيِّدِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَابْنِ جَعْفَرٍ رِوَايَتِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ عَائِشَةَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ
 الْعَالَمِينَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنَةِ عُمَرَ بْنِ الْوَسَّاسِ أَمْرًا فَرَعُونَ وَخَدِيجَةَ ابْنَةَ خُوَيْلِدٍ
 وَابْنِ جَعْفَرٍ رِوَايَتِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَا أَعْجَبُ بَشَرٍ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أَهْمِي سَتَقْتُلُ
 ابْنِي هَذَا أَيْعَلِي الْحَسَنِ وَأَنَا أَنْ يَمُوتَ بَعْدَ مَوْلَايَ تَرْتَبُّهُ حَمَلًا أَوْ جَانِبًا بِطَرَايَا شَيْخٍ سَيُوتِي
 مخفی نیست بلکه از امام المومنین حدیثی علی قال بعضی الا کایر مثل علی الفاروقی الحق المبروری چنین روا
 ستاز فیها نام حضرت امیر و بعضی از طرق مروی و تنها اهل حق فضائل مرقوم را در کتب خود از امام
 المومنین نیاورده بلکه عمایا مامیه نیز روایت فرماید بلکه خود مجلسی با عراف صاحب فیقا المتقین میگوید
 و را مالی صدوق میگوید از عطاء روایت کرده اند که گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی حسین
 خلاقی است شک نمیکند در و مگر کافر می آید بل غلطه الی غیر ذلک من الاحادیث پس با محلی در
 بجای عدم تمییز بعضی عداوت معلل کرده اند یعنی تلبیسی پس نیست مع ذلک امام المومنین از فیهول
 و شبان بعضی از جیان معصوم نبوده و وقت یقین تمام مرقوم گرفت و در رد و بطلان امام خیا که
 معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شروع صحیح بخار و مشکوٰۃ شریف معلوم می شود
 که خروج شریف بطریق مبرور و سبب اتفاق افتاده و در وقت حال سامع بنید فی فضل بن عباس
 ثوبان بن غیر و غیره نیست و از کتب ارباب امامیه فضل بن عباس از امام المومنین
 پیمنه بر می آید پس چنانکه که خاصه لقیه در بودن حضرت علی و سامع و فضل در جمله

مستور و باشد و این امر قطع نظر از قبول و سلبان چندان مستبعد نیست زیرا که حال هر دو در حجره البتة
 اورا معلوم نخواهد بود و مگر باستماع کلام و اظهار و تحمل است که راوی گاهی نام شریف مصنفی که نام
 اسامیه را نقل گرفته باشد و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات و زمانی واقع شده که امیر المومنین
 طرف بودند و جانب حضرت عباس پس خنصره و ادعای طایفه اهل و رده و قطع اطمینان طریقه
 اختصار و ایهام نه پیوسته که تحقیق اصل حدیث مثل ابن بابویه از سالم بن عبد الله بن علی بن ابی طالب
 منووده اند و درین تعبیر هیچ نقصی هم نیست بدانکه در حکماست و در موجود است که مومن آل فرعون
 حضرت علیه السلام را همین لفظ تعبیر کرده و گفته اند گفت کون رجلا کان یقول ربی الله و البکر
 صدیق که نزد حضرت بن ابی طالب صحابی اشارت اندک بجهت اظهار آن تهر از مومن آل فرعون بود و نیز
 حفظ پیغمبر صلی علیه و سلم از شر کفار این لفظ بزرگان و رده و ملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر صلی علیه
 علیه و سلم این لفظ استعمال می نمایند و خود قاضی شیعیه که فرید خلاصان بن خاتم این ساله خواستی
 مطابق اصول را رعبه و کتب رجال بیه را باین لفظ می کنند باجماع عدم ذکر نام شریف مصنفی که در
 است نه مستلزم بغض صدقه و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر علیه السلام
 برات صدیق بنی نبوی عرض کرد که اگر تردی در حق پیغمبر که اطلاق باید و او که زنان بسیار
 و ام المومنین را بعد اجتماع ملائک است او باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل که را
 در کواکب در کرد ملا یعقوب و خیر ساری صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیار از
 محدثین قدما و حدیثیان و بعد از او که اندک پس از اشغال این مقامات استدلال بر بغض صدیق منوون
 چنانچه مجلسی و شیاع او بدان می فرزند خلاف عقل زیرا است آیات بجا سیده نسبت این امور می توان
 کرد که یا در نفوس و امیر باخیر و شیعیه می فرزند بخنصره و السلام که واقعه حمل مرضی کا بطرفین
 بوقوع آمد بلکه ایضا انجا سیده بود و او یا شش باعث شدند و پرده خستند باخیر و خستند
 چنانچه در تاریخ طبری ترجمه آن کتاب اعلام و انند آن من فصل است کاشک اینکه برفاقت مرخصی

و دو اوجان شاری و او نه از تیز زبانی و لاف زنی اما میه نجات می یافتند اینهم صورت است بسته
 کما سقر انشاء الله تعالی و بر تقدیر یکایم المؤمنین صدیق بنیض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وصف اطلاع این معنی چنانچه طالع تصانیف مجلسی مثل حواله قیوم و جلالت
 الیهون فی حیات القلوب بکار الانوار بران شاهد است مدته العمر او را و حاله نکاح خود نکاح دارد و
 حال آنکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن بانا صدیق و یافته چنانچه تصانیف امین اعظمین
 ایشان لالت بران میکند مع ذلک صبیحیه و راهبات المؤمنین داخل فرمودن دیگر مجامد و مناسبات
 در محکات و تخریج نازل نمودن بیخ و بنیاد مذنب قوم رستاصل بنیاید با چکله سیکه بر کایت قوم
 یافته نیک می اندک محدثین نشان در او ان تفسیر جزایات و تحریفات که برومی کار نیارده اند
 و چیده زینها که نکرده و از نجاست که زیاد است همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قهر
 نشود حالیا یا زبر سر مطلب دوم و گویم که تنها جماعت صحابه را و این حدیث پیوسته
 بلکه قبل ازین برین و راق گذشته که خود خطاب بر تصور اوی بن حدیث است و قول الحسن
 عَنْ قَبْرِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضَى إِلَيَّ وَأَيُّمَا بَنَادِي بِالصَّلَاةِ فَيَقُولُ مَرْؤَا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِلَا تَأْسِ
 فَلَمَّا فُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَظَرْتُ فَإِذَا الصَّلَاةُ عَلَى السَّلَامِ وَقَوَامُ
 الدِّينِ مَرْضِينَا الدُّنْيَا مَنْ رَضِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَدُنِّيْنَا قَبْلَ بَعْدِ
 أَبَا بَكْرٍ رَوَاهُ أَبُو عَمْرٍو فِي الْأَسْتِيعَابِ إِنْ بَرَكِ وَكِتَابُ تَهْمِيدٍ بَارِئًا زَاخِرًا وَنَحْوِي
 روایت نموده و بر استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا يخفى علی راجع الکتاب المذکور
 حاکم با وجود محکوم بودنش تشیع کما افاد الموفق فی الرسالة الاخریه در ستدرک انجمن
 هم از جناب امیر و هم از بزرگوار روایت نموده با چکله خبر امام صدیق و در نماز خبر و احادیث و ازین
 جهت حکم ایدیم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب جالی مجلسی صاحب جلد هویدا و اسکارا

و قدرت عبارتست از من قبل خبر علم الهی و تقوینی و مجلسی و غیر هم کار دیگری نیست اگر خداوند تعالی
 شریف و ملا باقر بچو و عا و لا طائفه نظر نمایند حبیب و امن مبارک شان کی از دستهای تشیعین سلا
 می نماند چون مثال این حادثه که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای شریین ملازمین صاحب خاتم النبیین
 و اهل بیت طاهرین را و آن باشند و بتواتر و استفاضه رسد بعد یک قاطع نزاع منازعه در مجمع
 سهارین انصاف شوند و بمرتبته لال خباب مرقص و حضرت زبیر فایز شوند بر اسمی احقاق
 و نماند خلافتش بکار نیایند پس از خبر طبرکه با صحت و ثباتش هم در هویت و حدیثانامه
 العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعا محالین شود و حالانکه امام است
 حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که خبر روایات تواتر و درین باب
 زنجار بکار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر است
 ابو بکر از عائشه صدور یافت نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 پس بجای طریقت چه روایت جمله اصحاب در مقام حقه و بر بختی با ثبات رسیده که امر نبوی بود
 حاشا که عائشه صدور پذیرد که مره بعد از امامت یگرمی غیر صدیق بنده و عرض ساینده و خیلی
 درین امر باشد مع ذلک مثال ازین گذشت که احتمال افترا و بیان با علم المؤمنین عایشه کما
 البهار و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل دلالت که حضرت بعد
 دریافت امامت ابو بکر عتاب بجای نشد و او را بصحبه حجاب یوسف تعبیر فرمود امری است
 که اطفال اهل حدیث هم بتابع آن تزلزل نمی شوند و از جانبی روند بلکه برایشان هووم خنده
 می نماند زیرا که این تعارض و عتاب وقت مراجعت حضرت عایشه و حفصه بوده که در باب
 امامت صدیق برتقی قلبی او که تنفق علیه روایات فریقین است کما اثرنا قبل ذلک امر است
 نمودند و در تشهد امامت یگرمی کشوند اگر باور نیایند بحدیث نکه شریف قضی در فحول غفلت
 آنها که سینه پدید روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتم روایت ابوی

ابی بکر عیضا بعد ان صلی علی عمر ثلث الصلوة فصلی الناس و زاد فی رواية قال التمان
 بمع النبی صلی الله علیه و سلم صلی عمر خرج النبی صلی الله علیه و سلم حنی
 اطلع و اسلمه من حجرته ثم قال لا لا یصل بالندس ابن ابی قحافة یقول اذک
 مغضبا آخر جمله ابو داود و غیره من الحدیثین زیاده تراکیب ازین چه خواهند بود که امام
 عمر فاروق اگر گزین فرمود و بار دیگر ابو بکر امام کرد و بان شدت و اتهام بیرون کرد و سید بار
 فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
 راضی نیستند و اینجاست ابو بکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود از اینها که است
 و نقض امامت دیگران که بلاشبست امامت نازل الایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
 که دومی خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار بوقت خلافت امامت باین دلیل ثابت نمایند
 و احمد مد علی که هر چه بکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینها تلویح و توضیح
 و اشارات و تنبیها و دعوی انیمضی رو بروی مشکلی و محدثین الحق که مقصود شریف عزل
 صدیق بود و ما برای عجیب غریب است که در حیرت تحریر و تقریر نمی توان گنجینه و خروج از جناب
 باستنات امیر المؤمنین و فضل بن عباس و کمال جد و جهد و مسجد رسیدن قرینه انیمضی هم است
 که امامت صدیق را کرده و استند تا بدلیل بودنش چه بدنه پنی که روز امامت فاروق کمال
 کوشش خروج فرمودند و سربارک از حجره بمقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بنیای
 که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و خاطر احدی خطور نکند ابرام و حکام نمودند گاهی
 حدیث عبد المد بن زهده چه جای آنکه عرض مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
 شهید که مرض عصبیت شریف مرتضی و نقله ان او را دوالی و بمبارخصوت و عتاد
 ایشان اسید شفای نیست بلکه چون دران و ناز کرانی مرض خفی یافته بودند فتنه
 خیزان تجید بر اصحاب زده بر تجمیل ثواب جماعت شاکند با قرینه این روایت را

در مجلد فتن از مجلدات بخارا آورده که ترجمه آن بر زبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
 با ستاد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نفس خود سبک
 و رفت بسوی محراب پس بویگر نماز میکرد و بخاری رسول خدا و مردم نماز بویگر یعنی بتکیه او است
 حیفا از شریف مرضی که دعوی نصفت و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف و مخفی نخواهد بود
 و هنوز وی ازین روایات تفسیر مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
 نیست که خروج آنجناب اگر چه با اعتماد بر اصحاب و لیکن بجهت خفت مرض و گردن زدن
 بجاعت بودند برای امری که او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض نشانه ای دارند
 اکنون این ضمایم بر روایات مستحده نه زیادات غیر معتبره بلندی می یابیم از تنزل روایتی
 نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر بویگر صدیق در اوقات شهادت و مرض بعد از آنکه سر شریف
 که مروا ابابکر فیلصل بالناس هفده می شود و ابتدای این مامت بر روایت مثل صاحب جلال
 القوة فی سوانح سنی النبوة از عشاء شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر و شنبه است و در این
 روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفقی در مرض حاصل شد چنانچه با مستعانت اجله اصحاب
 منور فرمود و ابوبکر صدیق را از ما منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
 لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی کثیری مثل جامعین صحیح و غیرهم با و ائمه
 اند پس بعضی از ایشان غالباً بظاهر حدیث تسکین تبه تجوز و امام درین جماعت
 خیال است و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم است که جوانی و از
 شریف ضعیف و ناتوانی خصوصاً در آن رسید بدلائل تکیه و نماز صدیق نماز میکرد و روند
 با و از او بر اتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات یافتند و برخی ثباتی قائل
 گشته اند و برای ثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه روایت آورده اند
 که کاتب ثقیف با تاج القصة و جمعی تبعه در فتنه آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه بر ما برین فن حدیث شریف و ناظر شرح صحاح مثل توشیح و غیره مجتبیست و این
 اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت وضو استعاذت
 روز شنبه یا یکشنبه مسجد درآمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امیری دیگر وقوع یافت که بسیا
 از اکابر علماء امامیه فضل از آن میوزند و بخلط بحث می پردازند و آن نیست که در صحاح روایات
 و حسان سلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن بن ابی حنیفه و شرح علی القاری ^{علیه السلام}
 از انس بن مالک و مانند وی مرویست که آخر نماز سرور و جهان محبت خلیفه اول واقع شد
 و متبهمی اشکال برین روایات نظر با حدیث صحیح زید است که در جانب خلاف واقع
 شود و آنکه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که با اتفاق فریقین ازین جهان
 گذران رخت اقامت بخت و بر فوق اعلی پیوست پرده حجه شریف برداشت و امامت
 صدیق سرور شد و قریب دو کم مردم بکمان خروج شریف شوق تقاضای سعادت انظار او
 نماز را بشکند و صفوف را بر هم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را بردارند و در میان روز
 وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز دریافت نشده است
 آنجا وقت ضحی یا زوال شمس از خط استواست چنانچه در مواهب اعلام و شرح شفاست
 علی الاول نماز از جمله محال است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
 پس محال نماز صبح دوشنبه در حجه صدیق ادا فرموده باشد پس از آخرین چگونه باقیست
 صدیق تواند شد و جوالبش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
 شرح المسکوة و روایتیست این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی ب حصول می انجامد
 زیرا که بجای خود این مقدمه ناگفته که زیادت ثقات که مخالف اصول نباشد عتبا
 میکنند و تا وقتیکه محل صحیح بهر سبب در انکار شش نبی آیند و تفصیل این یادوت به
 قرآن و وجه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبرؤا

و تحقیق علوم دینی را نوی ادب نگوده بلکه اورا عبور برکت حدیث اهل حق که از زمان تالیف
یونانم از افتاب هم شهر تر است اتفاق نیفتاده غلط گفتیم بلکه او محفل کند مناظرش و چو
ناهموار صدق کاکه هم خط مستقیم خالی از علم و نظر و عقل از حلیه دانش خبر بود جمع
کتب و حل اقبال باب دیگر است سر آن تخی مغز را چه علم و خبر که بر او سیر است
یا دفتر مامور شدن شیخ معیند در باره تعلیم این شخصیت و پرورشش متشرف بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و تلمیذ حضرت رضی الله عنهما و با حفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزراء
عباسیه روایت شهید امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف را یا نوار کتب سلطان
را بعضی از تقوادیر و یک حضرت ابن ابی و امیه علیهم السلام تصرفت عجیب و غریب از علم و کرامت
شیطانی و خیالات نفسانی است با جمله از معنی لکن صواب یسفا لیدا و خبر از میکنم و از غلاما
لانا هم از تطبیق با وصف ایراد سندان محثین با میله حرف میزنم بگوشت حق نبوشش و
دوره از ناسره مخیر گرد باید دانست که بر وفق تصحیح اهل حدیث مراد از صواب زنیخاست
و صیغه جمع نظر بخبر ماوست که مراحل حلیه با فاشش می نمودند و در بخار آوردن و امر و مسامحه
بلیغ می نمودند و مقصود از این تشبیه آنست که حال عالیه در مخالف ظاهر و باطن مثل زنجرات
که زمان بصیر الضیافت طلبید و مجلسی بر آینه ترتیب و مراتب بهما زائد الوصف کجا آورده
هر یکی را ترنجی و کار دمی حواله کرد و مقصودش از این موارد ارام شان بود تا باشد به جمال الوصف عینا
اختیار از دستشای و دخی که دستها بریده شود همچنین در دل عالیه خیال تشام نشسته
و ظاهر ابرقت و خرنابی بکر برای امت غیر و تمسک است و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ازین خطاب عتاب نکد عالیه صدقه بار و اگر حرف امت غیر او بر زبان نیارد
و دست ازین عذار بارده بردارد و تفصیل این تشام خود روایت ام المومنین صدیق
کتب معده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ المحدث اکا حیر حیرت

الناس به و اظهرت كونه لا يسمع المأمورين و لم يكن ارادة ان ينظر بحسب
 يعذرهم في محبتهم و اظهرت كرام في الضيافة و توجهنا في كلفنا و اورد و
 بعهم ظهور كونه اين است او اراد ان يمشي على كرام على كرام على كرام
 معناه انك صواب و سفي و الظاهر على ما ترون و كذا في الحاحك على اني
 و برعاقيل يلحق بوشيد نيست كه از نهم مد عاي مل غي حاصل مي شود چه مقصود است كه چنانچه از نهم
 عليه السلام را مشوش ميگردانند و از كرامين كذا طبع مرا كه ميكنند از نهم مشوش باز نماند و قصد دراز
 كنيد و با مرآت ابو بكر كار نيشويد عجب از فاضل جاتسي كه در عداد الاسلام خود و ا
 امامت و عونا قضا و بعضي از روايات كه حضرت السيرة در مقام استدلال فكرش نموده و در خصوص
 اين مقام ميگويد كه آنچه از عايشه و سبب اجعت مروى است انهم متناقض و متباين است و در
 گاهي علت اجعت باين جور بيان ميگردد كه در خاطر مني آيد كه مردم دوست كنن باشند كه قايم مقام حضرت
 صلى الله عليه وسلم شود و در شهادت او مرض انجاب ايام نماز باشد و گاهي ميگفت كه مردم چنين سخن فاني خوانند
 زود و شام خوانند كه و انهي لخص تسريه و خافت اين كلام بعد ايراد تقرير جناب صديق
 با شبايع تمام نه بمرتبه عيان است كه حاجت اين نوشته باشد غير از جالسي حدسي و عقلا و عقلا
 تواند كرد كه يك مضمون در دو تقرير ادا كردن يا برابري محلولي و علت قرار دادن مستلزم
 تناقض مني باشد چه خوش بودي كه او نهم باي ثبات قرار مي شد و راه فرار مني سبب كه در نهم
 اكثر مي از عكس شيخ المشايخ و كتاب علي الشرايع با عراف شيعين و متلدين جالسي صخره عقلا
 بسگرو و گاهي في الواقع كذا است و مانده اعتراض قدماي شيعه كه اهل سنت فكر حديث
 مراجعت عايشه افتخار اياست ابو بكر ميكنند و از حضرت اين حديث كه سر اسر عداوت و مخالفت جناب
 مصطفى دارد و التفتاني مني نماند و مولف عماد بعد نقل اين خرافات بني بنيا و روايت صاحب
 روضة الاحباب كه نقل شوسري در مجالس المؤمنين تا سبب اجعت المنقذين و اورد زهره

شجره اصل کرده است لال بر کعبه پیام المومنین صدقه و اقرا می آورد امامت ابو بکر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و آله سلم می نماید و آن ایت با طهارت این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم مرا فرستاد
 که نازنی که در اعیه خطبه او شست بنمزم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بخارا آید حضرت بود
 تحقیق خالی دیده بر رخ وی که گیسوان از رنگ آن بلرزد نصف گشتم گفتم که یا رسول الله که
 می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس چون حال سنی بچند نفوه کرده مخلص آن این است که عجب از سنیان
 که در اثبات امامت ابو بکر روایت و خبرش که حاشا معلوم شد تمسک جویند و دعوی فاطمه
 زهرا و شهادت آل عبا بر بنده فک کلمات فاسد میگویند اهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از عرض
 بر تقریر جناب صدقه واضح شد و طریق جدل نگه درین مراجعت شاید تعلیل شود و کمال الشرف
 بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم منطوق باشد چه درستی که بر اصول طایفه با وصف مزید تاکید
 و غایت بدینی و آن که قَدْ فَعَلَ فَمَا كَلَفَتْ رِسَالَتَهُ که مزید بر آن متصور نباشد
 در اختلاف حضرت امیر القاضیه روز غدیر جعل و مراجعت که واقع نشد کما مر تبیل و تازه
 اینست که از مطالب عبارات کتب امامیه مثل مناقب تصنیفی که قبیل زین العبدین آن زبان غامضه
 واضح و هوید است که جبرئیل امین پیام حضرت ابی طالبین درباره اقامت جناب مصطفوی بر
 امامت و در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم قدر حاجت
 و گفت که اگر چنین کنم قریش بر من نوبت دهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت نیاید
 گردیده و برین قدر قناعت نورند بلکه از همه که جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
 چون بدین رسم و انجمن این همه را با انجام رسانم درین ضرر مرا عذر دارند پس خطاب عظیم و عتاب
 شد بدو رسید که فَلَعَلَّكَ تَكْرَارُ بَعْضِ مَا يُكْرَهُ لَكَ ضَائِقٌ بِأَصْدَقِ
 باز تا خیر و کشتن لعل آورد و مرتبه اقم شد تا آنکه نمضمون بومی آبی در رسید که ای سول زودتر
 را خلیفه کن چو نه از دفتر رسالت امامت آورده شود پس تواند شد که حضرت صدقه

و در حاجت و معاودت بعد صد درم و ابا بکر فلیصل بالاناس بی که خواجه خضر علی السلام
 و سلم بنظر او شسته نمیده باشد که مقصد است از آنست که خاسد و باغض نسبی گردد و بی محبت
 معاودت تمام نمی شود و با ام المومنین صدقه را اتباع علوی نصب بنیاد بود که با و صلوات
 اقامت بنیدر بر خلاف امر نبوی گذشت راه سفر اختیار ساخت بعد از گریه و زاری و فغان
 گفت که مرا همراه خود باید برو و حجت نان طفلان بدست من نیاید سپردم و گفتم بدیندگی
 که غیب صلی الله علیه و سلم از آنجهت علی را همراه گرفت که پوشش لشکر شوم بود و چنانچه
 در تفسیر تفسیر بنی باجر آمده است حجت قال و حلفنا فیما بیننا و بین رسول الله
 فاحلف المنافقون بعلی و قالوا اما خذناه الا شامنا و ما فیک علی خذناک علیا فان
 سیفک و سلاطک و بحق رسول الله یحرف فقال رسول الله یا علی انکم لیافاک
 علی المذنب قال نعم و لکن المنافقون زعموا انک حلفت فی شامنا و قال
 کتاب المنافقون یا علی اما ترضی ان تبکون کفی و انا احوالکم فی کل حال
 مومنین الا انک لا یتوب فی شامنا و غیر ذلک من معاملات المعصومین و شامنا
 روایات تشیعین با جواب و جواب در دعوتی که در آنجا و جرم نموده می شود و اول آنکه محفل
 که مخطوب به حسن صورت نمیکند شامنا شد پس کلام را با بهام ادا کرد یعنی محرم حسن و جمال
 دیدم که کار حضرت آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب تلاح می باید که تلاح
 حسن صورت بنام مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن بنظر دار و جمال را تابع آن سازد و قصد
 از ایضام آنکه جناب خانم انبیین بحیث که است نظرش که ستاورد الی الاوهان است
 قصد تلاح نفرماید و کاشش روحانی و آلام جسمانی بر قصد تقیید افراد و آنچه آنحضرت صلی الله
 فرمود تفصیل این جمال بود و از اینجا است که نمیکند بر قصد تقیید نمود و مصلحت نظر آنست که
 تحقیق واقعه قبل از آنکه متکشف شده باشد بر تقدیر اول موجب عجز و حجاب بالغیب است

فرید اعتقاد و مومنین و کعبه شافعین ببارید خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
 مکنون خاطر محمد بن خفیه از انکار امامت سیدالسا جدین و دعوی امامت خویش تا آنکه بشهادت
 و شهادت حجر اسود و نوبت رسید و بحال جدان جدان انجا میدادند و ابراج علیا او بود و در
 با منش منقذ شوند و ظهور این مجسمه عظیم که حجر اسود و زبان فصیح با منش اقرار کرد و محمد
 بن خفیه را از انکاش نمود و راه مدار او تسلیم نمایند کافی مجالس المومنین و انصار این بحرا و نیز
 تاویل کترین جلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصه طول
 است غالباً بگوش مستمعین نخورده بلخص آن با وارد میکنم تا گوش سامع و ناظر طرب شود
 مجلسی در حیات القلوب غالباً از طبعی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
 بمرزاج ابوذر سوافت نکرد و از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس کوی خود بسوی مدینه
 فرستد و حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که فراتان پسر برادر را بکشند و اهل و عیال
 را بجا رت بزنند و تو در کمال پریشانی و زواری که نزد من است خانه کنی ابوذر گفت که ازین بگریز
 هیچکس واقع نمی شود بلکه خیریت تمام در منزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون حضرت
 سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتبع بیدرین گشتند و امانت اهل رابت اراج و رند
 و ابوذر بطعن نمره مجروح گشته در کمال تنگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
 کرد که خدا و رسول هست گفته بودند پس جناب سالت با صحابه بر اصد از و تا بعد از این طلم
 و جور برداشتند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند و کف کتاف
 مذکور ازین کمال و جواب نوشته یکی آنکه در آن وقت ایمان و تصدیق و می کمال نشد
 بود و دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
 شدن پسر برادرش تلف جان مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
 سجزه حضرت ظاهر شود و مردم بدینند که انجناب را بوجی الهی از خبر عینی اطلاع دست

و او و بر این ابو فرات و اب آخرت زیاده تر می باشد که در فاجعه و یا اولی الالباب اندک است بحسب
 و حال این تاویلات در آخرین کتاب مفصل معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اما شالیه السلام
 که صد و این قسم در دفع که مقتضای طبائع نسوان و بر اوضاع کاره صرا و قیدیان و انهامک
 در محبت و رهنس و جان بود مستلزم کذب و اقرار یا رفع هتعا و این چیزها در امور دینی باشد والا
 لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین و شریعت باشند از روایات امهات المؤمنین قاطبه حتی حضرت
 ام سلمه و زینب و دیگر از واج طهرات مقبولین بسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بوی مخافه از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عاقله صدقه شریک نیستند چنانچه فخر
 امامیه نیز شل امام احمد در زنده و غیر او تصحیح بدان کرده اند بلمه دست دارند و اینها را نیز وضع
 حدیث پیدا کرد چه جا آنکه در کتب جال بتوفیق شان بر دارند بلکه طرق این جمال بخلاف
 هم نمی نمایند زیرا که در علل الشرح و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجامع شالی می رسد که جناب
 و فقیه سربار که تصور بر انوی می کشد که جعفر طیار رضی الله عنهم اجماع فرستاده بود و دیدیم
 و تا به که خود حتی قسم شریک جناب که و الله چیزی واقع شد دروغ نباشد و شکایتش
 پیش خاتم النبیین بر و جبرئیل مینازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آن حضرت
 فاطمه را فرمود از جوی لیه بقولی که غم الفی الرضا که الی آخر القصد و قبل ازین گذشت حضرت
 امیر شری سیده النساء را که خبری در خانه موجود نیست بکرات مرات مخالف نفس الامر و استه
 پس و است حد با عن الآخر هم قابل اعتماد خواهد بود که گفته بودند شخص احتیاج او از کذب و دروغ
 با خصوص مکه قبسها شری از شرط اعتماد او می است چنانچه از زنده شیخ جواد الدین
 و شرح آن از نازندانی و قوانین ابوالقاسم هم در سابق وارد کرده و جو از ثبات
 آنکه فاضل جانی در اجزای بحث امامت که بهر از شقت و محنت بواسطه فاضل حاصر صبا
 تفسیر منهج السداد لطالک الشا و ترونده رسیده و روایات صحیح است و ان شاء الله تعالی

رسانیده که حضرت زهرا و عوی به فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت دادند و حقیقی نشانند
 که حضرت فخر المله و الدین رحمة الله علیه اگر چه نزد اهل سنت امام ائمه گنید است لیکن در فنون حدیث و تفسیر
 و تنقید آن آتش مسلم نیست چنانچه در کتاب مطابرة العینین تفصیل اشعشع اشارتی بدان فتنه
 ابوالعاصمه شریف جرجان و بعضی از محققین شرح عقاید سید الدین نقی زاری چه رسد و این عقاید و
 از ان قبیل است که نصیر الدین طوسی را که حضرت امامیه سلطان المحققین یا و یکسند و کمال
 عظمت و جبروت نام می برند لیکن کلام او در اخبار شهرت احادیث بدانکه لا یخفی علی من نظر
 و با توجه بر اسل ضعیف و بوی فنی خرد بلکه در وقت تزیین مقال و کلمات و رشت بر زبان قلم بر
 می کشد اگر فرق بین امام و نصیرت او در باره شریعت غرای مصدق و مدعی دین
 بنحوی طوسی مورد قول حضرت شیخ است به شرح تو بر اوج فلک چه در آنجهت و چون ندان که در
 سده ای نه گشت و با اعتراف علمای امامیه هم نمی گوییم هر امون خوار و بی گناه که از برای
 ضعیف برادر و محبتی است و تا پیدا خبر و توضیح اصولیه نوشته واضح می شود بحث قابل حرم
 این که ما چند کس از علمای امامی امامیه هم تقدیر می کنیم تا آخرین می گوییم که از برای اهل اسلام
 کلی جویف بلکه مذنب و بدعتی و فاسق می تراود و آنچه خواهد بود نصیر الدین شاری که در
 ایشان از تحقیقات مسلم و وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه مقصود فیه و تحقیق علمیه و فلسفه
 و فلسفیه و حکمت یونانیة مرتبه غلو پیدا کند که در مقابل فخر الدین را از در شرح اشارات او
 و حمایت شیخ رطین و مقصد ایشان و از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایشان از دست داده
 و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
 و عبارت بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که تبلیغ و تبلیغ ایشان تعبیه شده نیز قریب الحقیق
 که بنامی و ابجاشان از طعن به فدک بنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذرین سلیم و طبع
 است یقین بآنکه محدثین ثقات هرگز بر دعوی به اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تبحر او در فن منیف حدیث شریف علم الثبوت است صراحت دعوی مزبور و استظهار و سطوح
 را قابل اعتبار نشمرده و حضرت فداء المحدثین اسوه العارقرین صاحب قرة العینین تقضیل الشیخین
 فرموده که باطل محض است هیچ جابجایابی بان صحیح نشده و علامه دلموسی در تحفه شتر از تقریبات
 و کاید امامیه گمان برده فکیف که برخلاف احادیث صحیح سلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره است
 اند از وجه جایی آنکه روایات ابن ابی الحدید که ارق انزال گزیده بمنابر اهل حق میسازند
 اعانوا المذنبین لک و الذی شرت الیه ضلالا و ابع و زلیع صراح کما وقع فی طعن الریح
 اعجب امور آنکه هبه فک که سر برخلاف اصول است و ملکه الزام نپندارند و جوابها
 علماء اروا شیا سیر بایسته لال گردانند و در باره حدیث تهید بد مرتکب مفضولیت شیخین که
 اصول امامیه نیز منطبق است که یحیی امجد و احداث نمایند و شتر که به می رند و هرگز اقوال قدما
 خود را یابند از آنکه از روح علم الهدی می پرسم و همین حال از اولیای مجتهدین او که از شما
 صاحب تحقیق از اخبار اراسته می پدید یار ستاران و یازمان دیگر را که بلا تشن بر دقتند و ستمها
 خود بر رویه دست از سر شش او بر دستند چنانچه است که فقط بزرگوار تقریر علم الهدی و متبوعین و
 تابعین او منطبق نمی شود که استخاله حدیث او و ت تعدد و تخالفاً لشیخه فی نفسه الی غیر ذلک
 المفسد الذی اتفق علی العوام فضلاء عن العلماء الاعلام و بستان اشرار کثیر کان و امکان است
 مطیع و نقاد و می بودند مراد و افتخار آن خاص منوع است که بداند اقامه الدلیل و در حدیث و حدیث
 صحبت بر آن قوم اطلاق یافته و می باید که خال اوقات ملازم و رفیق شخص باشد چنانچه مؤلف را که در
 عدم انطباق صحیح بر اعراب تقریر کرده و زنان صر خود از لایعین طاعتین لیا بودند چنانچه علامه هم
 مخفی نیست پس او و جراغ اندک و زیاده برین نیست که از ملامت زنجار دست بردارند سلسله
 که بعد از الزام انعام محبت لیا خود حضرت پور قندار و اسبوز لیا ایل کنند و ملنا که عرض اصلی آنجا
 از ابتدا اما کتب حضرت پور علی السلام بجانب خویش بود پس این معالمة غیر از این

بار اتفاق نیفتاده آنها را بلفظ صوح که صحبت و ملازمت است مقتضی است تعبیر فرمودن خلافت
 ظاهر و مخالف عرف است بخلاف اینجا که دایما پانصد صحبت آن محبوب و ملازم و دوستان جنب
 و اصطفا بود و چه که مجتبی قلب او را نصیر آنی غنی قد شفقاً کما شفقته و درگ رایشه و ریشیه
 و ونیده و ظاهر است که این چنین عاشق زار و شیدا و بقیار که ضرب المثل و زمره عشاق است چگونه بخون
 کند که رقیبانش غلبه اوقات با محبوب خلوت کند و او این همه بختا و خوش نگا دارد که عرفا و عاوه
 از جمله سبغات بلکه محالات است و نعم ما قال العار الشیخ از شیخ بکفایت کمال است یار
 با اختیار پس نماند که غیرت وجودش بشکند و بزرگی دیگر نظم کرده شعر میخواند از خدا و منی خواهم
 از خدا و دیدن حبیب و ندیدن قریب و آزمودن ناست بنای نیست آنچه در کامل جهانی
 سنجیده شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت در آن چنین که او بی اجازت
 رسول صلعم بدر لقمه کرم کرده بود و بر می خاز که آنکه بصحبات یوسف صاحب یوسف و ند که حق تعالی
 در شان ایشان فرموده **اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ كُنْ اَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ لَمَنْ كُنْ** و همچنین **وَكَانَ مِنْكُمْ لَمَنْ كُنْ**
 انبی و از تفاسیر فقیهین بلکه در خصوص کرم واضح که این همه در مخاطبات اینجا و نوعی یافته حکما
 عن العزیز مع هذا التبیان علم که دنیا و دل بر قدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
 مثل فضل کرانی و غیر او بر کاکت و دشمنی شماره می نمایند بر تقدیر تنزل تسلیم و قنی الطیاق یا بدیه
 که هر یکی از امهات المؤمنین خواست باشد که این شرف جزیل و نو که جمیل بذات پدرش باز گردد
 و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الحلیقه نگذشت که اعم المؤمنین خصمه یل است اصاله بجای افتاد
 کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و استمداد امامت و دیگر می یا عمر
 فاروق بنی عباسه صدقه بوده و بر وجه عالم بلکه جمیع بنی آدم غیر از شریفی و مجتبی هر روز و آن
 که سقار مستلزم این معنی نیست که مقدس حضرت ام المؤمنین خضیه گردید و با امامت بجانب
 غار و قی با تکلیف که با جابر بن ابی ام المؤمنین خضیه را عقدا و معنی باشد که خلیفه اول و افضل

ابو بکر صدیق است پس چنانکه داشتی و بر تقدیر تسلیم این معنی که استعدا است فاروق
 که از ام المومنین جعفر صادق صادر شد محض بطور و کالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح می شود و عجب که اکابر علما
 طایفه را در این مورد ظاهر و مخطوطات صحیح پیش آید تا آنکه نظیر این سفارت و دعوت نمایند که هر یکی از علایق تصدیق
 و جعفر صادق است را بجانب خویش بکشید و اگر این دعوت بلا خطه حصول موضوع خود باشد پس ترجیح و اولاد
 باین معنی بله ال حق چگونه صحیح خواهد بود و محاصره که غیر موضع و آنچه شریف است و اولاد او گفته اند
 که بر تقدیر عدم عزل ابو بکر قلب موضوع و کشتن متبع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که باید با آنکه
 ششیکه ائمه ابانیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیاء و رسل تابع و مقتدا او باشند یعنی
 و امعان هیچ عکس نیست نماید چه ترتیبیکه صحیح و کتبی مستند و فقیه از ان مکتوب و شجاعت و صورت نیست
 که نه کسی بر امارت نماز قائم و دیگران با او اقتدا نکرده باشند و از افعال شریفی که صلی الله علیه و آله
 بعد از تصفیع روایات چنان ثابت می شود که آنجا را بعد از تقدم احد از صحابه کبار و انعقاد جماعت
 و امارت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مرویات معلوم می شود که
 هیچ نبی از صلوات عالم فانی بسری جاودا پیش نیامده قبل از آنکه در پس استی نماز گذارده چنانچه
 امامیه نیز مانند این روایات را در لواس خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریفی نگارده
 و بر همین خویش مورد طعن گویند چنانچه اخبارش رجوع کند و در و لا اله الا الله خلفه بیکو
 خلف عمار و ثلثین صلاه و صلح خلفه و اعمی ابن مکتوم و قال لا یخرج منی من الدنیا
 حتی یصلی خلفی و قال من ائمتنا کیف جاز الله ان یقتدی برعیه و قد امر و ان
 یقتدوا به و العقل السليم ینکر هذا و یکفر من قال به انتهی و چه ائمه که اتفاق
 فو قنین بر وقت تعیین امام بر می مسجد خود که گرام استند او عرض بود جز ابو بکر صدیق نمی گیریم اگر چه
 چنانکه مستعملان او است که بر روایات مخالفان هم امارت مخصوص ریاضت صدیق که بوده و احد از صحابه
 در دنیا این شریک و پیغمبر نیستی که در قیامت که شریف است و با عیسی بن قاسم نمود و اندک مشغول

ترجمه ابو بکر آورده و آن را اینست روایتی از ائمه عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن أبيه عن عبد الله بن ربيعة بن الأسود قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو على فراشه يلازم الصلاة فقال لنا من يصلي بالناس قال فخرجت فإذا عمر في
الذكر وكان أبو بكر غائبا فقلت قم يا عمر فصل بالناس فقام عمر فقلت أكره سماع رسول الله
صلى الله عليه وسلم صوتي وكان وجهي كوجهي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فإني أكره
أن يأتني الله ذلك والمسلمون فبعث إلي أبي بكر فجاؤا بعد أن صلى عمر تلك الصلاة فصلت
بالناس طول علة حتى ما كنت أرى عبد الله بن ربيعة يكره من نزلوا فخرجت صلى الله عليه وسلم
ورقت تهدأ ووض حاضر لودم که بلال خبر انظار ودم بعد هم شریف ساند حضرت فرمود امر کنید
که امامت کند نماز با مردم می گزارد پس چون آمد و ناگاه با عمر در خورد و ابو بکر حاضر نبود پس گفت که ای
تو امام شو عمر برخاست و بکسر گفت چون حضرت بکسر عمر که بلند آواز بود شنید پس بید که ابو بکر باز آمد
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی امامت قیام نماید کس فرستاد واصدقین حاضر
کرد بعد از نماز عمر ابو بکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلیم چون بمضمون و ابیاتیکه حکم باقر علی
موافق مرویات محدثین امامیه است خود مجلسی ازادر بخار نقل کرده و پیشین شد حالیا از اولیا و خصوصاً حضرت
بحار می پسیم که اگر توافق مرویات خویش بر او صاحب شیعان السند الی المنتهی مرویات است که باطل فخر حیا
بالوفاق و جناب الاستلاف و الامتفاق و اگر از موافقت بعد که توافق صدر این روایت اعنی مروایع علی بن ابی
مقصود دارد باز هم مدعا اهل حق از دست نمی رود و اگر ایشان چیزی که نمی شود زیرا که برین حکم امامت
بر فرض تشبه بود کار عظیم یا شخص علی اللؤلؤ بسیار از معضلات و شکلات دست بگیریا و امامیه نیز مذکور بود
مسائل اجماع ایشان را بکنند اول آنکه شریف امامیه در شافعی و حنفی و مجاز و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز مگر کسی که فضل باشد بر ترتیب قبل و چنانچه گذشت
و مجلسی بخار بعد از این میگوید که این معنی از صحابنا امامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم است و فرستادن لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بر حکم شرع
 مطلع نباشد بخلاف شریف تشیعین که در یک بحث مصدر صد گونه خطای منکر شده فاعلمه و ایا اولی الامر
 دوم انکه این فی اعتراف مجلسی زمان مجتهدی که این امر عام است هر یک کار وید کار استند و آنست که
 در امامت مسیحی شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقامه باشند و لم یقل به احد و کمال الحاشه
 بلکه عدوت امامیه بر اصول خودشان جناب شیخ البریه لازم آمد زیرا که ابتداء و بقا امامت فضول با وجود
 افضل تجویزی است که در خارج باطن ظاهر قضی و مجلسی و انستى خدا فالسید المرسلین که حکم بجز امامت فاسق و اقل
 عادل هر دو علی السویه غیر مودع و هم انکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا بپیغمبرین قائم
 انهم المحملین بصیبه التیقین علی بن ابیطالب را باطل فاسق و فجور و محدثات شر و تجویز نموده باشند و حق که از
 کسیر بر خیزد و کجا ماند سکه چهارم آنکه تطبیق عتاب خطاب کن صحاب یوسف حضرت ام المومنین بر
 تقریر سید مرتضی خلیه و شوارست زیرا که چون آثار برای فرستادن بود گناه او در باب امام کردن جعد بود که متبادر
 الی الله عز و جل و مسائل جناب خلیل علیه السلام بدالات حدیث نبوی بود و کما هر هیچ نخواهد
 شد پس خطاب عتاب به بی محل بی توقع خواهد بود عجب آن علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
 و علی و آل اشباه و تبعیل را حق ستم میشوند و آنچه برای قدای خویش ناسی باشند و باره این
 گناهان زریب هم فرمایند بقول النجاشی فی العباد الله قال الشیخ وقد علقوا القوم و کوا
 قول النبی صلی الله علیه و سلم انکم لاصو حجاب یوسف بنی یدل علی جفوفهم فتا لای
 لهذا القول من النبی صلی الله علیه و سلم سبب معروف و هو الله علیه السلام قال مر
 ابا بکر فقال عایشه یا رسول الله ان ابا بکر رجل سیف فان قام مقامک لکم بملک
 العبد فممن عن یصل الناس فقال لیس فی صلی الله علیه و سلم عند خا صلی علیه
 انکم لاصو حجاب یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
 اصحاب الحدیث اعتداه فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمر حتى انكر عليها ذلك في
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكره على الشيعة من شهادة بهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لأمير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن لشيء من النبي خلافه
ومثله بصيرة وإنما كان يصع المثل في موضعه فلا يخرج مما مثله به في غيره شيئا ونحن
نعلم ان صور حجاب يوسف لما عصيان الله وخالفته بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفنت به كما فنت به صابغته وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما اراينه اكثرته وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الامر كرم قالت هذا الذي كرمنا في الدنيا فلو قدر اودته عمر نفسه فاستعصم
ولان لم يفعل ما امره ليسبحن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة رفعت امرها عن
ابنها ولم تود شرف ذلك المقام له ولم تقن بحجة الرياسة وعلى المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصور حجاب يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وقد
الشيء بعينه وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يحل عن هذه الصفة ولا يحل
عليه التقصير ويرفع عن الجمل بحقيقة الامثلة واذ كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل لما وقع من النبي صلى الله عليه وآله وضع خالف الامثلة و
نقد ما لا يثبت بالامر عليه فثبتها بحجة الاستطالة والرغبة في جوار الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قد مناها انتهى ما في اجزاء المذكرة الجديدة بلفظه وانما
واضح شك في سيد ابن قوم هر وبعثت حضرت غلام البين افضل الصديقين وام المؤمنين جنات
وركا واصلا ليس منكم انه انكره ركا سيد خائف الباشان فيجب انكم خوروا

موضوع من بابي شيعين كما لما باقر مجلسي رحمه الله في حكاية رويته كرويه كذا بن فضل بن محمد
 قال وكان بلال مؤذناً رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلاة في كل
 وقت فان قد علم الخروج فخرج يحمل وصرى بالناس وان لم يقدر على الخروج
 على ان الى طالس فصلى بالناس كان على باب طالس الفضل بن العباس بن ابي
 في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلة تلك التي قد
 فيها القوم الذين كاتوا يداسامة اذن بلال خم اناه يحضره كعادته
 فوجده قد نقل فمضى من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبياً ان يمضي الى المسجد
 فيعلمه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نقل في مرضه وليس يطيق النهوض
 الى المسجد وعلم ان ابطل قد شغل به ومشا هدته عن الصلاة بالناس فخرجت
 الى المسجد فصلى بالناس فاجل حاله فهدى وحجته لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
 وهم في المسجد يستظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او علياً يصليهم معاً في ذلك
 التي عرفوها في مرضه اذ دخل بونكر المسجد قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
 نقل وقد امر ان يصلى بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وان لك ذلك
 وانت في جبراسامة والله اعلم احدا بعث اليك ولا امر جبراسامة ثم نادى الناس
 بلال فقال عازيكم رحمكم الله لا استاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
 كما اسرع حتى لبأ فله قد قاشد يد افسوكة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ما هذا الدق الغنيق فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس وفتح الباب
 واذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى و
 مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يورهم ان رسول الله قد امر بذلك فقال وليس
 ابكر مع جبراسامة هذا هو والله الشلل العظيم الذي طرف الباكحة المدينية

لقد أخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك وقد دخل بفضل وبلال معه فقال
 ما أراك يا بلال فأخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال أقيموا
 أقيموا أخرجوني إلى المسجد الذي نفسي بيداه وقد نزلت بسلام نازله و
 فتنة عظمى من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الرأس بهادي
 بين علي بن الفضل بن العباس ورجاله يجاز في الأرض حتى دخل المسجد أبو بكر فقام في
 مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد أقر به عمر وأبو عبيدة وسالم وصهيب
 والنظر الذين دخلوا أو أكثر الناس في قنوع الصلوة فيظنون ما يأتي به بلال فقام
 الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم قد دخل وهو تلك الحالة العظمى من
 المرض عظموا ذلك وقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم أبابكر من رآه فحاصره من الخرج وأقبلوا
 والنفر الذين بكوا معه قنوعوا وأخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهو يسير وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلواته ثم انقلب فمرا
 أبابكر فقال يا أيها الناس لا تعجبوا من أني في أمة وأصحابه الذين أنشدتهم وجعلهم
 تحت يدي أسامة وأمرتهم بالسيرة الواجبة الذي وجهوا إليه فخالقوا ذلك ورجعوا
 إلى المدينة ابتغاء الفتنة إلا وأن الله قد أركسهم فيها أخرجوني إلى المنبر فقام وهو
 مريض حتى قعد على أدنى من قاعدته فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس إني قد جئتكم
 أمري ما الناس لي بصائر وإن قد كنتكم على حجة الواضحة وليكن كما هي
 فلا تخفوا مني بعد هذا ما أخلف منكم من بني إسرائيل أيها الناس إنكم أهل
 لكم لا بأس عليكم الفل ولا حرم عليكم إلا ما حرمه القرآن فحلف فيكم الثقلين
 ما إن أنتم لن تضلوا إن الزوال كذا الله وعمر أهلكم في ما أخلقنا فيكم
 وإنهم لن يفرقوا حتى يرد علي الحوض فأسألكم ما أخلفتموني فيها وليكن بيني

رجال عن خضوعك ما ابتدأ العربية من لابل فيقول رجال ثافلان وثافلان فاقول
 اما لاسماء فقد عرفت ولكنكم ازتددتم من بعد فستحقاكم ثم نزل عن المنكر وعاد
 الى حجرته ولم يظهر ابوبكر ولا اصحابه حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى صحيح
 للحاجة من الحديث الذي هو من أطول الاحاديث يعني عادت شريف بعد اعلام بلال ان
 ابو بكره قدرت خروج بافتي باستعانت بسجدة والاخبار امير ابامست امره مودتا انكره ورمى صحابا
 بينهم صلواتهم منظر قدوم انس ورياسه بوذندك ناكاه ابو بكر ويطر بام عايشة كه قابو بعين تسبحي بهر جد متر
 برخيز ودر مسجد درآمد وخواست كه امام شود بعضي صحابا منع شدند وبلال ابانك زد كه ايا اناس تا مني مسجد
 اور از اناست باز دريدان گفت سر اسيمه كه حضرت وديد و بدره غرض سانيد كه ساجده عيب شد كه ابو بكر از
 جوشن سانه خلف كه دموده انست گشت حضرت جمال غبطه و غصه بعد فضل تحير زده بيرون آمد و از پشت
 دروازه ان فقه ابابو بكر زدند و اگر مني شطار بوذندك بلال چه خبر اول حضرت لمور احي تام از حرات گشت خود را
 شد و بلال نكسيفت ابو بكر و فقار ابو بكر زينت رسوا چنان پوشيدند كه با وقت فاق حضرت كه انسان
 و حضرت صلى الله عليه وسلم جريست و مرض امانت دم بر بانه زيرين نيز شسته معافا ايشان شجره و از حضرت
 خبر داده و خانه باز گرديد انهي محله و كان در شريف اوقات بعد اومض حكم نمودن بابا علي باشد خفا
 در لول بوي ايت محمول است تعرفت اليها مفصلا انشاء الله تعالى كن عويعيم وراوه فرو نشتر از كت صحت
 خواهد بود و آندم بر اينكه حال خود و نشتر بر جاويش ابل جوج است پس بد انكه اين همان محبت صد
 مقام از واج مطهرات انكار از امانت عمر و طلب ابو بكر خياخه از كت صحيح با انكه شت بد بلي ابطال
 و حديث لا يستعملون فيهم ابوبكر ان يؤمهم غيره على ما رواه الترمذي وجماعة
 من الصحابة الذين كانوا ينفون كذب ان هذا هو الذي يتعلق بالسبق الاول اما
 بنقل ان نقل در بيان انك حكم ابامست خصصين نظر مذنب بر يقين بر اصد يون
 يا برمي تصويضي منها هر گاه ثاني بخند و خبر نتواند شد الاحماله اول تسين خواهد بود

اما اول این را که روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بجاری اوراک و شعور آورد
راوی آن حدیث است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگر چه آن را مثل سلطان
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بر آن گواه است بلکه خود تفسیر ایل بیت علیهم السلام که مؤلف آن
ابو جعفر کلینی است تمام بر آن دارد که او در بعضی از تفروقات او مخالفت جناب سید المرسلین و
و از روایاتی که در این باب است بسوء حال و مثالش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از پیش مر و نیست چه نام توان برد اگر برای بقا حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما حی
ان شاء الله تعالی قرار کند بعد نخواهد بود و کفایت که روایت او مخالف روایات تفسیر شهوره و واقع
شود کما شرف الشرائع اما ثانی این را که صاحب از چهار و دیگر اکابر امامیه بکلیه خود محبت
بکار جماعه قریه سابقا اقرار کرده اند که اصحاب بار وایت می کنند که حکم بنوی مخصوص نموده بلکه این
فرمود که امر کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بجار و ترجمه آن منصوص است پس وایتیک
مجلسی در بجار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و بدو شش تصحیح این است مرتضوی است بسیار منقول
گشت و بر تقدیر تعارض هم دو امر مضرب اعتبار ساقط و از دروه قبول بالاطلاق است چه در این خصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب اما ثالث این را که این روایت مجهول و بدایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی و کما شاعره که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده و صراحتا نقل
قد ضرور و ایت خین طائفه می آرم بگوش حق نبوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المؤمنین ام سلمه یکروز در ایام مرض بر دایم عا نشسته از وای و یکبار را رضی کرد و فرمود حضرت که ای
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عا نشد رفت مرض شد بد شد بلال هنگام نماز صبح آمد و
و را وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز داد حضرت مطلع شد پس عا نشد
گفت که ابو بکر را بگویند که با مردم نماز گزارد و حضرت گفت که عمر را بگویند که با مردم نماز کند حضرت چون
نخل ایشان شنید و غضب شد ایشان است فرمود که دست از این سخنان بردارید که شما

بزنانی نمی مانند که یوسف را میخواستند که همراه کنند چون حضرت مرگیده بود که ابو بکر و عمر بالشکر اسامه
 بیرون آمدند در بیوت از خندان و خصم یافت که ایشان بر افتند بدید بر گشتند بسیار تخم کشید و بان
 شدت مرض فراست که بهاد ابو بکر و عسبه با مردم نماز کنند و این باعث شبیه مردم شود
 بروش میله مشین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را می کشید و میزد
 و چون نزدیک محراب رسید دید که ابو بکر سفت کرده است و محراب بجا آنحضرت صلی الله علیه و آله است
 و نماز شروع نموده است پس دست مبارک خود اشاره کرد که پس ایستاد خود داخل محراب شد
 و نشست و با مردم نماز نشسته او اگر نماز را از سر گرفت اعتبار نکرد و با بنجر ابو بکر کرده بود و چون سلام
 نماز گفت بخانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان اطلبید و فرمود که من نگفتم که شما بالشکر اسامه بیرون
 روید گفتند یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و برستم برای
 آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون رفتم و برستم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری تو از
 دیگری برسم پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که روانه کنید لشکر اسامه و بیرون روید بالشکر اسامه
 خدا الفت کند کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه هر چه این سخن را فرمودند پیش از تعب رفتن مسجده
 برگشتن از خرن و اندوهی که عارض شد آنحضرت السبب بنجر شاهده نمود و از اطوار پاسبانید منافقان
 و دولت از فتنهای ناسد ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صد گریه و نوحه از زنان و فرزندان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله مسلم بلند شد و بیرون از مردان زنان و مسلمانان بر خاست حضرت شمس مبارک
 کشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دو آگ و گفت که سینه تا بسوی من از برای
 شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دو آگ و گفت بیاورد عمر گفت که برگرد که
 این مرد زبان میگوید و بیمار برو غالب شده است را کتابت این سبب اختلاف کرده اند
 آنها که در اینجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و گفته اند که قول قول رسول خدا است
 علیه السلام گفتند که در چنین حالی چگونه مخالف رسول خدا را باشد پس دیگر پرسیدند که آیا باید بریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد از این سخن آن که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که اگر
 بدیت من نیکو سلوک کنید و در آرایشان بگردانید و ایشان بر چنانچه گاه برتر جبهه روایت بخین طائفه باقی
 باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تا قصه هر دو حدیث تهنودایت بخار نص است و در نیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بعد از آنکه ابو بکر صدیق را از محراب پایش مید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابو بکر در قضاوت
 متواری شد و قبل از آنکه آنست بنو حجاب صحابه باشند خانان گریختند مثل چنین چهره نشین شدند و در اول
 روایت بخین نشان نیست که بعد از آنکه در قفق حضرت صلی الله علیه و آله سلم در خانه ملک ایشان همه عمر با
 باخه صول ابو بکر و عمر حطب آمدند و عذای می مختلف در خلف از جیش ساسه بپایه عرض سپانیدند
 و حضرت در باره رفتن ایشان همراه ساسه کید بلخ نمود و بجا آمد که چنانچه سویت موضوعه بخار نص
 حدیث بخین است بخین بار و ابیات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی صفار و شیخ طبرسی ابن شهر آشوب
 ما زید را و دیگر محدثین امامیه بسند استوار و طرق متکاثر از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
 ایشان با تحریف مجلسی ریحات القلوب و ابیات کرده اند منافات صحیح دارد و لکن خص و ابیات نشان
 نیست که حضرت امیر المومنین روز برخلاف عادت بر اضرونی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا حالت و خصمید بدان خود را خواندند و حضرت
 بعد دیدن ایشان چادر بر سرید یار و می خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
 و فرمود که زود بطلبید و حسیب برادر مرا باز بخین اطلب و خمران خویش و دیدند باز جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی اطلب میکند این اطعمه
 زهر امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر یار و می سرکوشی نمود و ابو بکر و عمر بیرون استاده بودند
 چون برگشتند پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم با تو چه گفت جواب داد که هر اباب علم تعلیم نمود که از
 هر ابابا باقی شود و گوییکه خصال ابن ابوبرقی شیخ المشایخ انا عشره بطائفه خویش و ده امیرند
 که مثال این ابیات کتاب بطریق معتبره متکاثر از جناب امیر المومنین ام سلمه خود حضرت امیر المومنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم جميعهم و وليت النون تسلي روح
 مجلسی او یایمی و سوال کند که این محیی و ذاب کتب تخمین یا بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
 خدا یا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الهمم
 بودند فلیصحبوا اولیاءه و لیکنوا اکثر اجزاء کما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید
 لقب پوشیده می ماند که معاول عقول را بفضول از کافیه و در کامل بجای سمت ترقیم یافته که از
 ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر و شب برون نیامدی اند الفقی کنده بود از ان لقب در مسجد می آمد
 و نماز میکرد و چون ظلم عثمان بنیایت انجا رسید از خوف جان حدیثی اقرار کرد که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود یوم یوم و الفجر فانه اعظم الا حیر چون صبح روشن شدی مسجد رفتی تا از خوف بمن تشبه
 انتی بها و خرافاته تا قصه و مکر آنکه مخطوب وایت بجا قبلیت واقعه قرطاس است از امانت
 ابو بکر صدیق و الا لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاع علی
 و باب قرطاس نظریه بعضی از وجود برهم شود کمال انجمنی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه و روایه
 و قد خضعتا انما بعدت است چنانچه معلوم شد پس وایت برضو به بسبب مخالفت این و ایات متواتره
 از ائمه هدی علیه السلام سابقا از درجه اعتبار خواهد بود و اما فی کل نظر تقریرات مجلسی و جالسی که
 درباره امانت صدیق و خیال نشاء ام المومنین صدیق صدور یافت آنکه از صدر روایت مقری
 مجلسی سخن آن میرود و دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در شبیکه ابو بکر صدیق را رفا
 خویش با جازت سامیه گردید قبل از آنکه عاقله صدیق را و اطلب کند ازین سانچه خبر داد و تلف و تا مشورت
 چنانکه عبارتش نیست و قالوا لا سامیه کیف ینبغی لنا ان نتخلف عن مشاهدته
 رسول الله صلی الله علیه و آله و استاذنا فی الدخول فاذلهم و امرهم ان لا یعلم بدخولهم
 احد و ان عوفی رسول الله رجعت الیهم و ان حدیث الحدیث عرفونا
 خلیف لکن فی جماعه الناس قد خال بونکر و عمر و ابو عبیده لیل الدنیه و رسول الله

صلى الله عليه وسلم قد نفل فافاق بعض الافاقه فقال قد اطلق لي كشاف هذه المنية
 شرعية فقبل له وما هو يا رسول الله فقال ان الذي كانوا في جيش اسامة قد حج
 منهم نفر من الفون عن امرى الكرى الله منهم براء ويحكم نفذا وجيش اسامة فلم يرزل
 يقول ذلك حتى قالها اكرت كثيرين واين روايات بانمضى ناطق است كه به گاه ان تباه مش
 سفيد صحيح نمودار كرويد و بلال را مى اعلام برود دولت رسيد صد ليقه و نصف يا است پدران جوش
 كروند جناب بنو نصر على الله عليه وآله وسلم از اين دليل مراجعت شخين در يد نيه پي برده و خيلي در قلق و اضطراب
 افتاده الى غير ذلك من التناقض والتناقض كالاشي على ملى اولى مسكة و الحمد لله كدعيا
 مثل سائر صا و اوله كه جاه كنده راجاه و ريش فرق نيت كه دعا و مى كيكه باقر محمد وى با تيا قضا
 روايا الله حضرت صادق با و فى توجه مخدوش كرويد چنانچه درين نزديكى معلوم خواهم كرو و در دفع اين
 تناقضها مى صريحه اگر چه بكن از شاخ اماميه صداق فانك من المنظرين الى اليوم الوقت الذى
 شود و تا قيامت مهلت يابد و آن گاه خرافات خویش سر ايد يقين است كه تبا ويلات ديكه و تسلا و
 البشان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود اما راجع بآن كه با اتفاق روايات معتبر
 رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مسجد شريف او و بالاجماع حضرت ميرابن نصب است قائم نفرمود
 بلكه بغير هم تموده خود بكتيف تمام امام شد و ارکان نماز و حالت جلوس و اكر و محال تحمل است كه در
 كمال شتد او مريض و ن حصول خفت كاز عم الشيعه و قد مر سابقا بحركات غفيرة بمسجد كند و ابو بكر
 صادق را بان جد و جهد كه نكوشد مغزول كند و در تفتيش و نذليل او تا آنكه چند روز با شيانه خفت
 و رشت تقية را انبج بركند و غلام از او كرده ابو بكر را ناي خورش كرواند و امام زمان را بنصبش
 با وصف ميت و مقارنت و ورود و الله يعصمك من الناس منسوب نفر ايند تا وانه اما
 صداق اول تا مديته العلم و على بابها بر كاهه خلايق ميكشود و زبان از خيان نيمى نمود و شا به
 بر كسى مى شست و نزاع و جدال از بيان بر مى غاست و لا اقل برامى الزام مخالفين بجا

می آمد و بنیاد استلال سیفی بر سر ساعد بر باد می رفت طرفه آنکه معمول سلاطین بفرزگار که بر
عقل و فراست استال و از بدین است که هرگاه کسی منصبی را از انبیا آن آنها غصب کند و بجز و جفا
بر جای می نشیند و خود بنفس متوجه میشوند مظلوم و مظلوم بر نفس می نشاند و ظالم و جائز را
بیاد افرا می سازند بلکه دوازده روزگار پس می آرند که اینجاست بهر تفسیرش است علی ای گارند نه آنکه
خود بجای آن استم بریده تسلط شوند و غلام آن صاحب ظالم را بجای آن صاحب خلیش قرار دهند ازین
معنی صحیح می تراود که او را مغرول کردند و دانستند که و می آیند این نیست با غاصبین ظالمین
متقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم در اینجا هست ظهور دارد که در بیان شش نموده است و اجابت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضی محض یعنی ولی حقیقت است و روایت بجا می آید
و موضوع تعیین ابوبکر الصدیق الامام و هو المطلب خدایا بگو گویند که مفضولیت است
المؤمنین فضیلت خاتم المرسلین از اقتدا مانع شد چنانکه از کلام شریف مرتضی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لایسزم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حصول موهبت و امامت افضل حضرت
امیر المؤمنین مفضلان شد بلکه از کتاب الله معلوم توان کرد که اقتدا بر مصوم و مجرم و غایب و شکی
در حصول عصمت بر آنجا در آنوقت حالت متطهره باقی نبود و دوم آنکه اگر قطعا حادثی نبوده
مضامین غیره می رسد اما شوم بلکه فضیلت جناب مرتضی که بر جای خود است زیرا که در مدارک کلید
امامت این تحقیق رسیده که محقق صوفیه کافال کالسی فی حسانین رفته اند یعنی مرتبه امامت نه از درجه
و رسالت و خلقت است و لهذا حضرت خلیل الامریه امامت بعد ازین همه مدارج حاصل گشته و از آنجا خطا
اکثری از تکلیفین جنی که خلیل مکرر نیز واضح شده که در اثبات فضیلت جناب امیر از انبیا علیهم السلام ثابت
مبارکه دانند آن استلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عیث می تواند شد لابد
مسادات در جمیع مراتب جناب مصطفی مراد خواهد بود و مکرر نبوت و رسالت است زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند نه از بدین آن پس استنتاج می آید باشد و اینهم در حصول روایات ماسیه بر جا

خویش از اجار و آثار میرین شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی و جلال کمال مع المناقب المحصنه
 التي توجب له ولاؤه حب فی بخیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کرامی و برسی شیخ صدوق و کتاب صلیح
 الثعلوبی روضه المایه بحار الانوار روشن است اگر گوئید که سر این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تقوی و بندگی
 بحضرت امیر سر و بند و با اینهمه که محض کثر حضرت امیر است نه جناب شیر و نذیر که ایدل علیا بیجی من
 حدیث اخصال المروئی عن الرسول المتعالی اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بجمیع احوال و احکام
 بخشدند علی مرتضی را بجمیع علوم و بلاغی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیده و به
 ظاهریست که مرتبه کلمات او در و صفت و منزلت علوم اقوی و شرف است اگر سید
 المرسلین را نفس نبوت و رسالت و اوند جناب مرتضوی را با ماست که با عارف محققین
 شیخ زاهدین مناصبت کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمد
 صلعم و اوسته توجه و عنایت نبوت که استغرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 بوجی مغرور کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند و کمال تصانیف علم البدی و شیخ
 الطائفه بلکه شیخ الشیخ و جلال العیون مجلسی عوام هم از ان بهره وافر برمی دارند و در باب
 میگویند که جناب امیر باین بزرگی هم بارها شرف شده آری فرق نیست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم حیض من بود و وحی علوی بمقتضای ما و ه نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
 نصرتی علمای قوم کاسیجی فی المسکات الثانی کلام و پیام بلا و سطره که برای حضرت مرتضوی صلعم بود
 اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مراتب و کرات نزول وحی بر جناب
 دوازده هزار و هجیت و ذاب جبریل بسوای المومنین است و چهار هزار چنانچه در عنوان و راقی است
 و اگر جناب مرتضوی شریک نبوی نبود بر اصول مایه هر قدر رسید الگوین میفرود بلکه درین
 مقام نیز تفوق برای امیر بود زیرا که وحی فرشتگان درین بید شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عرشین فرق این است که پیغمبر خدا را اقامی ملاج علیه بعد طی زمین آسمان و منت الازکان

بلا سکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کرب اینهمه درین سفر بقصد اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم تسبیح تمام یافت چنانچه روایت کرد اجماعی از ابن عباس که در بخاری منقول است شاهد عدل بر این است
که نام علی بن ابی طالب را تمامی سمانها و حشر و کسری از نام من مشهورتر است هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب تصوی پسر سیده باشند ناگاه ناگاه آنجناب امیر المومنین افتاد که زیر عرش
استاده فرمودند که درین غرض هم سبقت از من بجز جبرئیل گفت که این فرشته است که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را از اید الوصف بهم رسد صورتش
سپینند با وصف این فضائل که با احترام لایحی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نیز علما شیعیان سیده تولد آنجناب در عین کعبه است که یرای حضرت سالتاب نیز منقول نیست
زوجه اش خول زهر سیده نساء العالمین بلا منظمه و فرزندانش حسین اند سید شباب اهل اخیره
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین ایشان فدا شده نمیکندش جبرئیل امین که بجز آنی عالم شکایت کند
سید المرسلین ابو سیدنا پیغمبر بیک اسطه بنا گردی امیر المومنین مفتخر و تبارک و تبارک و تبارک و تبارک
شما تخشع مرتبه رسیده که عیسی عیسی را از حضرت صلعم منقول نگردیده تهنیتی شمشیر زنی رستم و هفتدیا
در از آن محض ایگان و یگار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان عوی خدائی می گردند از
یاد جهان جهانیان برده سخاوتمندش بجای کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه
بگلزار باغ کلامش رونق باز از حجاب ایل شکسته و ازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره ایل الی که عقرب کور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار بر توی از آن کتاب رکت حدیث و کلام با خصوص
حکایت حلیمه که رواه امامی بفرید اتهام آورده اند ثابت است که معاتب الکی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت سالتاب جایز و کتابی طلب موجود است چنانچه بعضی از
روایات بطریق نمونه از خز و در باره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر آنیکه

در تکلیف حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک فی علی و ان لم تفعل عذابنا لعلما یعنی ای پیغمبر رسان بپست خود اما علی را و انما
 و زمانا گرفتار خواهیم کرد بخلاف جناب امیر که در هر مقام پستایش و محبت موصوف و امامت آن
 جناب رسیده آیت بدین مضمون و مخفی نماند که هر چند خلفای شش رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین بنام
 مبارک علی مرتضی ازین آیت محکوم بوده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لاحماله است
 بکار برده اند که بجای و ان لم تفعل عذابنا یا ایها و ان لم تفعل فابلغت سالتهم و اندوخت
 که ازین استبادهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت ایشان در رزق قیامت
 متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصحابی صحابی شمر آن را که بجای است هر دم گرمی و غنشین
 کند بجزی ستمی چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریا فتنه باشی که اکثری را حادث نبوی که
 افضلیت علوی را تمام کائنات قاطبه مقتضیست مثل علی خیر البشر من ابی فقه کفر الی غیر ذلک اما بعد
 و لا تخصی ضرورت که بر اصول امامیه خاصه که باره از ان مسموع شد بظاهر خویش که عموم افراد است بمسئولان
 باجمعه بر اصول این فرقه اگر مدافع و مناقب مرتضوی را باره افضلیت تتبع کرده شود چندان خواهی یافت
 که عشر عشر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید و از نیاست علایم کرام ایشان اعتراف هم
 با کرده اند که او مانا الیه بلکه اگر بغور و احسان ملاحظه رود و فرقهها و مدافع و محامد هر دو جناب نماند ظلمت و یوغ
 خواهی دید و قد قال الله قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی
 الظلمة و النور و این مضمون هم من تقاریر نفس گفته ام عیاشی بل عارف مجلسی و بکار از البواصر من
 قابوس از امام صادق روایت میکند قال للسواد الذی فی الفیء محمد رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم یعنی ظلمتیکه در میان قرست ات پیغمبر است و باقر مجلسی بعد از سخن سازنی ایجاد
 بعضی احتمالات بیه تکلف و تصنع و استه و سواد را بر حقش حل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
 بسیار از آیات قرآنی مثل و کثیرا خصیناه فی امان و کثیرا حکم هم

الظلمات في النور وكرهه فالذي انما هو الله وعز وجل وانشعوا النور الذي انزل من فوقه وكرهه
 ليظفروا وكرهه الله بقرآنهم الاتية الى غير ذلك من الآيات كما في قوله جل جلاله في سورة النور
 ان نور ذات الاضواء حشر امير وارطمت في غير اوجيل مثال وراوانه ناطق است بسبحا بطلت كجنان نور
 ومن جعل الله له نوراً فما له من نور انهم كمن يدى اكثر من متعلق بعالم دنياست اگر حال
 عالم آخرت و آنچه به ان تعلق دارد و كرت ابابيه بطالع كنى مضمون فضليت امير كل امير بعين العين
 زير كنه منافع جنت و نار اجناب حيدر كرا خوانند و او ملائكة مقربين جناب سید المکملين ايضاً
 ان غير محض خوانند بود و از اين است كه در احاديث قدسيه متواتر و مشهور كشته كه در حق بر حق
 على آفریده ام اگر چه سر اطاعت من كنند و پشت را بر حقى دست و برگزیده ام اگر چه سر عصيان
 من و زوالى غير ذلك من الاخبار المتقدمة و الاثار المعبرة النى ذكرته في المساقب في كتابه
 و اللوامع مثل ذلك كقوله قطعاً بر چند از روایات كفايتم و تفصيل انظر بطبعة بودن ان مقام معروف
 و ارم شيخ المشايخ و عقل خود روایت مى نماید در كتاب جمال نیز جاي كه مفاصفت بر و
 حضرت امير شمرده كه احد و ان شر كيا قمر تصويت كرد و اما الثالثة و السنتون
 فان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال يا كلى كذا كان يوم القيمة نادى مناد
 من الجنان العرش اين سيد الانبياء فاقوم ثم ينادى مناد اين سيد الانبياء و صبياء تقفوا
 فيا ابني خصال عفا الجنة و يا ابني ممالك بمقاليد النار فيقولان ان الله جل جلاله
 امرنا ان ندفعها اليك و يا امرك ان ندفعها الى علي بن ابي طالب كونه على قسيم
 الجنة و النار و نظام هر شتى كه صبيان هم مى فهمند كه نيابت فضل جناب خیر صله الله عليه و آله و سلم
 بر جنبت ناچيزى و بگيرت و احوال و چنانكه بر ائمه امير فدا و اين روایات متقه و خبر مى يكرند
 اندك نامل نموده شود و غلط كشم حاجت تفكر و تدبر اصلا نيست كه هر گاه جناب امير بر جميع طبقات و درج
 و افراد بر جنت و كور و سبيل مال كشته و بگيرد كه امم مرتضى اندك تر شايد تصرف اعرف كه روشنيها

جنت است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب به
اوین نایب داری و شش سال عمده وزارت از سلطنت کمینو با منصب لویه که اشرف است و باقی
و ستاد امست نسبتی ندارد و اگر وایات امامیه را تصفح کنی و انچه برسی و در لوا مع در باب اعراف آورده
سیر سیر بدینی بلکه فصل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در جناب هرگز مستقل نخواهی
و اول دلیل برین مورد وایات تفسیر امامیه است که صاحب لوا مع الوار التجید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از آنکه لوم الدین حضرت امیر المومنین است و از مودات این فصل است انچه در کتب
اهل تشیع با خصوص تکلیفات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تبالیف آن برداخته و روایت
که اگر تمامی در خطها افلا هم شوند و بحر صفا سبیا گردود تمامی چون انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی نسبت بفضائل
علوی مشکلی نمیتوان گفت مگر شاید محامد جناب قدس الهی هو از آن با چنانچه در بیاض عثمان است
و کون ما فی الاکثر من شیعة اقلکم و الحمد لله بعد سبعة اجزاء من فروع کتب
الله مخفی علی ما که خاتمه بوده گفت از آن بیاوردم که لفظ رب را آن دو جا واقع است و چون اهل تشیع
و ایت که میگویند لا قوا لهم و وجوه یومضون کا صیغه الی ربها کا جمله جناب امیر را
اراده می کنند و الا ومع الله که در عجب است که در مضایق این جمیع جا به سلوک نایب بلکه اگر لفظ الله که در
جمیع کمالات است ذات امیر اراده کنند پس تعجب نیست و اگر اندک حان انوار انوار فی بقیض خدای
در یافت که درین خصوص نیز تفوق با حق است و براسی علیم و جبر زیرا که مفسرین امامیه میل طبری
و جزمی و غیره الفاظ کلمات را که در ایت که مدیه و حق است و مقدورات الهی حل میکنند
و بر طایفه است که بسیار خیر است مقدورات او تعالی که بجهت تعلی اراده بفرمانها و ممتنع بفرمانها
و اهل اندیشه چند فی حد و توانا ممکن باشند لیکن خروج آن از دایره قوت است و قوت ظهور آن کثیر
و عالم امیر که مسطور است بخلاف اسناد و محامد هر کس که بفرمان ظهور و فعلیت بر برگرفت که بعضی

از ان تعلق بر روز قیامت نوشته باشد اینهمه تزیین و تسلیم است الا ناظر کتاب محمد مصوم بن محمد بن
بن علی بن محمد بنی لایحه ابودی که کتاب قدیم عربی را با پارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل مجرب ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات را بیت مذکور یعنی و کون ما فی کون
الآیه بحديث امام حسن عسکری ذوات قاضیه اهل بیت اندک در فقه آن جناب امیر المومنین که فضائل و
کمالات ایشان با در آن در نیاید و به پایان نرسد و نموده این معنی با اعتقاد او نیست که خدا علی تعالی
چند جا این بزرگان بکلمات تعبیر فرموده از جمله آنکه فتکفی آدم من ذلک کما کتبتی
المقصود اینهمه مراتب مناقب جناب اقدس حدیث ثابت باشد یا نه درباره جناب پیغمبر صلی علیه
و آله وسلم همیشه بر اصول مایه طالب معرفت جناب امیر بود و چنانچه از تفسیر البیت عربی دید هرگز
نیست ها اقول انکم انکم صادقین و در افضلیت امیر فضولیت
حضرت شیروندیر این پنج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب هر چند با علی رود لیکن مرتبه مستحق
نمی رسد چه جا وقت نیز که عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تکلیف شخص بعضی از وجوه بر استبعاد خوشی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه ناسی اعلا شود که ام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل آقامت توان کرد پس انانسان را رعایا باشند که گوی
از استخفاف می ربانید و ایشان را علم مراتب ایشان حیران میماند پس در مجال که ناسی نظر فضیلت
کلی و مزید ثواب خرومی کثرت فضائل و زیادت فاضل زاید بر تخلف باشد چه جا آنکه مهربانی
امور با جناب اقدس حدیث بلکه زیاده از ان نیز بعضی ثبوت رسد و احادیث همه چنانچه مضایق
جلسه برای آن گواه است موجود که جناب پیغمبر صلی علیه و آله وسلم در حق شهید گردا فرموده که بسام و برادر ما
است و با اینهمه امام از صلوات بود خوانند آمدنم شان قائم آل محمد است علمهم فضله و طایفه معنی
آن که مطالب عقاید امامیه باشد و رساله حسین بن علی که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تا بیان کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او فضیلت خواهد ناسی شد و خواه استخفاف القصه در

زیادت و فووضات و کثرت مجاهد و مجتهد مرصن نسبت لفضایل و کمالات محمد صلی الله علیه و آله
 بر اصول مایه کسی شک نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرق از فرق شیعه با وصف عقل و قدرت
 انجناب با لوهیت ستایند و همه در حدیثی او توقف نمایند اگر چه فضیلت
 با حضرت احدیت متحقق بود باری این عقلا چرا باین اتفاق گردیدند و دوباره پیغمبر صلی الله علیه و آله
 اکرم و سلم چرا این عقیدت بهم رسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استباط متبوان کرد و جایگزین در اثبات
 افضلیت مرصن میگویند که انجناب شخصی است که مردم بخدای او قائل شده اند و با تمام انبیا
 بسیار علی را شمار داده اند که از انجمله در احقاق ثبوت ستمی بی بیات مرقوم است ارباب
 لَوْنُ الْمُتَصَنِّیْ اَبْدِیُّ مَحَلَّةٌ ۝ وَ هُوَ النَّاسُ طَرَا سَجْدًا لَّهِ ۝ کَفَىٰ فِیْ فَضْلِ مَوْلَاكَ اَعْلٰی ۝ وَ هُوَ الشَّهِيدُ
 فِیْهِ اَنَّهٗ اَللّٰهُ ۝ و اگر در کتب قوم نیک خط کنی بخوبترین وجه مشاهد و محسوس غایب شد که بخیر ارباب
 مرصن و خطب صدور یافته افتخار اکابر قوم بر این زیاده از حد نیست از الفاظ خطبشان میبینیم
 اَنَا اُحْيِی الْمَوْتِی وَاَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَاَنَا الْکِتَابُ الْمُبِیْنُ وَاَنَا حَلَّتْ نُوْحًا
 فِی السَّفِیْنَةِ وَاَنَا صَاحِبُ نُوْحٍ فِی بَطْنِ الْحَوِیْثِ اَنَا جَاوَزْتُ مُوسٰی فِی الْبَحْرِ وَاَهْلَکْتُ الْفِرْعَوْنَ
 اَلَا وَاَعْطِیْتُ عِلْمَ الْاَنْبِیَاءِ وَاَكْصِیَاءِ وَفَصَّلُ الْخَطَابِ فِی مَمْنَنِ نَّبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ این کلمات طبقات ربوای افعوار برایت ابو و سلمان است اما خطبه مختار که با نهار بر است
 بن بنانیه روایت نموده انهم بر امثال بن مور شامل است یکد و فقره آن نیز ثبت می شود اَنَا الْحَاسِبُ
 لِلْخَلْقِ اَنَا مَنَزِلُ لَهُمْ اَنَا عَدَابُ هَلْ لَنَا اِلَآ اَنْ قَالَ اَنَا صَاحِبُ الْاٰیَاتِ الْعَجِیْبَاتِ اَنَا اَعْلَمُ
 اَسْرَارِ الْبَرِیَّاتِ اَنَا مَنَزِلُ الْمَلٰٓئِكَةِ مَنَازِلَیْهَا اَنَا اَخَذْتُ الْعَهْدَ عَلٰی الْاَرْضِ اَنَا اَزَلُّ اَنَا
 الْوَاضِعُ عَنِ اُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ الْوَرَاثَةَ اَنَا اَبِی السَّجُوْدِ اَنَا الْعَابِدُ اَنَا الْمَعْبُوْدُ اَنَا الشَّاهِدُ اَنَا الْمَشْهُوْدُ
 و در خطبه طنجیه که میان کوفه و مدینه اتفاق افتاد این مضامین در قصه دریافت انا صاحب
 الطُّوْفَانِ اَلَا وَاَنَا صَاحِبُ الطُّوْفَانِ اَلَا وَاَنَا صَاحِبُ سَبِيلِ الْعُرَى اَنَا صَاحِبُ الْعُرَى اَنَا

صاحب کمال الکونيات انا صاحب عباده والجنات انا صاحب خلق ولاياتها
مقدمها انا من ليها انا امرهم انا مملوكها انا مدبرها انا صاحبها انا
اذا اول انا الاخير انا الباطن انا الظاهر انا مع الكون قبل الكون انا مع الوجود
قبل الوجود انا مع العلم قبل العلم انا مع الاخرها وسموهم نشود که در علمای امامین
افا و انقیاس کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات بعد صدور یا بدین که تکلیف می بخشد
ایشان که صوفی و مایل به صوفی بود و باید ترازی کفایت این قسم روایات بحال تناقض و کسب بین
و ایمان خویش روایت کند و فضیلت ائمه اربعین بان تصدیق دارند و این مقامات همیشه
که مرتبه جناب امیر حضرت الوهیت رسیده بلکه از ان هم در گذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت و مفضولیت بر زبان آید و آنچه اساطین علم کلام و حدیث که از صوفیه
انصرتگی دارند چنانچه اشارتی بدان نمودم در روایات و درستی این نوع کلمات طبقات و جبهات
و تسویات محل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صندوق شیخ صدوق و ابان
شیخ الطائفة امام عظیم خویش بر می آید و او تحریر نمائی و احادیث عبرت رسول بانی مهد خدای
شاید حال است که مجروح ملاحظه شمس لیبی الی بیان برخاست بر جر از ان مهملات حکایتی از ان
خرافات آگاه می گفتم باقر مجلسی بخار از جناب نام باقر علوم اولین آخرین روایت کند که است
که میر و آخر سوره غاث چنین نازل شده انزلنا ایاک هذا الخلق و علیک حسابکم
یعنی بازگشت خلق بسوی ما است و علی حساب نه است مقصود از این تحریفات یہو ان است که آنچه
جناب مرقضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الذکر ما یجب را چند طبعه طفل ساخته اند و بر آن مورتی خرافات مذبحش چه پنهانها که در کتاب
ان کرده اند انمول یک و حرف از توحید است هر چه و صفتها متقین باید شنید میگردد که با برین عیب
مستوفی ایام بود و خبر طایع با هم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان طایع با هم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر صفات است یعنی صاحب حساب با سبب الله جل و ارفع شد چنانکه
 جهان این دو وجه دارد است چون مدار حساب معیار ایمان و لایتن آن قره بعین و دو مان امکان است
 پس گویا حجاب برین دو وجه است الله تعالی علم سوم آنکه چون خود حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 با فضیلت مرصوف فضل فرماید و بعد از ذکر فضائل خویش که ساطع فضیلت باشد شرکت مرصوف و اما
 نماید و ارشاد کند که در فضائل و حسنات شریک است چنانکه در کتاب صفه و محارم وجود است اکنون
 کلام در فضیلت آن عالی تمام علمای شیعه عین جور و جاست چهارم آنکه سبب که حجاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فضل بود چنانچه بر زبان امامیه و اهل ائمه و التقیه جاری میشود و
 که فضیلت مانع از افتدای شد یک نصاب امیر المومنین و محراب مسجد ابرار الله ابو بکر صدیق
 افتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که حق ابر مرکز نشانی که حجه خویش سعادت می نمود و نماز
 می گزارد و الی غیر ذلک الاحتمالات بحکم مکرر تصانیف مجلسی مثل محار و حق البقیع می خویش
 مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اول از همه میان عین حجت امام محمد غنی آمد نمود و اینهمه فقیر
 که در احادیث امامیه کور است که حضرت سلطان ختم رسالت است صاحب الامر نماز خواهد کرد و پیشانی
 مرصوفی طریق اولی جایز خواهد بود علان و نظر بحکمت فضایل و دو نور محمد و ساقب حجاب
 از ساقب مرصوف و انصوح و الحج است یا سبب که بر کشف خویش نهاده اند پس قدای چرا جایز نباشد
 و در دنیا بیهضایین عجب و یکش بر سبب باغارشیل پیغمبر خویش بر سبیل اقرار سلک شرف و عظم
 کشیده اند غلط گفته از زبان صدق بیان حضرت خاتم پیغمبران فخار نقل می نمایند و اینها را می بیند
 و در این نظم و بند بر وفات رسول حسن العجاری مغرقة الایمه الاطهار نام حسان بن ثابت
 فرماید بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور را این قصیده و شعر
 یکتهم الفوا و ان لم تراهم فکلوا و اذیهم من استیست کفامی و شعر مرصوف
 قد قال لنا لیکلة الغرلح لما صعدک مسیح الله یظهر فی یدیه فاحل القاب قد خدع

وَاَصْنَعُ رَحْمَةً لِّیْ ۚ وَفَمَكَانٌ وَضَعَهُ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ حَاجَةً لِّیْهِ لَعَلَّیْكُمْ تَتَّقُونَ
 مگر اینست و دلم برودت آن ریافت بر همان مقام انبیا و معین مرد و پادشاهی خود نهاد و اگر گویند که این
 معالجه بحسب ضرورت بوده الضرورات تلخیص المخطورات گویم قطع نظر از آنکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
 امامیه است کما عرفت آنرا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدیده تراست کما لا یخفی و العجل العجل العجل
 و حق آنی در عین نماز رسد که در مسجد دیگرین مبادا خاطر حسین که برگردن تو سوار است رزده و ملول شود و
 ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابو بکر خیر منها بهتر از فرزندان
 خویشین بوده در وقت شد ضرورت بهم تجویز نفرمایند حالیا با بصل مدعا مشغول شوم و گویم اما
 خامسا پس از آنکه حکم باقر مجلسی رجاء کما عرفت مفصلا اول دلیل خلافت ابو بکر صدیق و سقیفه
 بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع الضار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
 امامت مرتضی و مسجد شریف افترا محض و بجهت آن حضرت هرگز کسی از عقلا تجویز نتواند کرد و در وقت
 اصلش می بود فاروق عظم چگونه بخلاف آن که اکتب تقدیمات بود اساس دلیل در آن مجمع نهاد و بضار که
 مناخعت داشتند خلافت سعد بن عبادو خوشتن چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه ایستی که در جواب
 که امی عمر وقتی که ابو بکر از جیش ساهه خلف کرده مسجد نبور رسید اجازت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 امام شد جناب پیغمبر او را بحال ندانست و خواری مغرول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا
 که مدتی بارها نای خویش و پوشش ناند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون باور الباقی است
 نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهل بیت زعامت گیری چگونه داشته باشد اما
 ساو ابرار تعیین امامت مرتضی مطابق واقع می بود حکم باقر مجلسی سابق و حکم شارح
 انوار بدریجی قَوْلُ اَنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بَدَنَتْ عُمَرَ اَنَّ اَبَا بَكْرٍ
 وَ اَبَاكَ يَلِيَانِ اَمْرًا مَتَّى مَرَّتْ بَا طَلٌّ مِنْ وَجْهِهِمَا اِنَّهُ اَخْرَجَ يَوْمَ السَّقِيفَةِ قَوْمًا
 اَكْثَرَهُمْ مِنْ فَرَسٍ وَ كَمِ يَخْتَرُ بِهِ وَ هُوَ اَوْلَى لَدُنَّكُمْ عَلَى التَّعْيِيرِ كَمَا افْلَاهُ اَوْهَ اَرَامِ

جناب مرتضو در مقام استدلال تحقیقا و الا با بآن نسبت میفرمود و عجب که از امامت خویش در سجد
بنویس میفرمود که دیدن ابو بکر صدیق بآن فضیلت و رسوائی و آتقانی او در مدینه و در آن نزدیکی که اول
در مقصود امر واقعی بود و احتیاق و لیاقت بیکر را برای این صلیب از هیچ و بنیاد متصل می نمود
نیزند و با وجود قرب عهد و عدم ذم هول و سیاه فطالی زین واقع بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوا علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا الشیء عجایب است و است
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی نظر کترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الا طائفه منهم کاشیر
الی بعضهم عن غیر الشار الدیقالی همین می سرانید که امر بنوی بر فرد منتش بود و سپس
تعمین امامت مرتضو برای نماز یا عترت مجلسی کما ظهیر سبب و اظهار این جماعت کثیر
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الدین زمعه که از حجة شریف برگرد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و الا سلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و در لولش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی نام نشود و اولویت خلافت برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله
اتفاقا قبل از ساخته مرض بیکر کت نماز عقیقتش کرده است لازم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
را شده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات و زاید بر فضائل ذمی النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن مجروح است و استبعاد و استکبار گمان
القصه فاد قر و امن بصلی بالناس روایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت بود او دار عبد الدین زمعه در قره العینین تفصیل بخین و رساله نصره
الصدیق لولانا محمد فاخر قدس و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام امر واحد است و ازین است که عبد الدین زمعه که محاورات عرب نیک نیست

از مردان صلیحی باناس خیر از فضل الصدیقین دیگری را فهمیده و برایت امام احمد در سند و حاکم
 در تکرار و غیره غیر آن وقتی که فاروق اعظم و بر او کتابت آغاز کرد و ملاتش نمود که بدو را از حضرت
 چراغی که بر او شوی این جواب او و الله ما امر فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لکن
 حین که از آنجا که بایک نایب آن حق من حضرت با صلوات یعنی سوگند خدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 مرا با ماست تو امر نمود و یک من بقضا ضرورت شد و غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو حاضر
 گشتی و ایستادم و ابو عیسی تر مذکور جامع خویش بعد از حدیث مرد ابابکر علیه السلام باناس و کم
 بحسن و محقق گفته و فی الباب عن عبد الله بن مسعود و ابی مؤمنی و ابن عباس و مسلم
 بن عبد الله و عبد الله بن مسعود و انتم یلفظه و ازین مقام هم کالتور فی الظلم
 شد که ترجمین بخار و ترجمه صد و ایت صاحب تاجان تاج مجلسی و بنده طریح فتا و نه زیاده
 بر صحت و خیال اینها حکام است بر فرد منتش است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ماست
 صدیق خلق بنوع و هویدی البطلان بل موافق او و بیان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتاب
 المذكوره و می باشد کتب السیر اما سابع این آنکه جمعی از ائمه شریف صاحب مجمع البحرین
 که در بیان این کلمات و اینها در این باب فطامه را کرده و تحقیق معنی لفظ صحیح را و یفایحه ذکر
 کرده و الا فی قطع بر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد حضرت امیر ایمنی بر امامت صدیق
 و وقت است و مرض خود و نص فرموده اگر بدین یا معین یا طهرین عبارت مجمع البحرین که در بیان
 سابق منقول است محفوظ و مکرر نباشد از تطویل نمی اندیشیم و بار دیگر نقد حساست که هم
 اراد تشبیه عائشه بر لیا و حد ها و ان جمع فی لفظ و وجه انهما اظهر
 خلاف ما ارادنا عائشه ارادت ان لا یشام الناس به و اظهر که که لا یصح
 اما مؤید و لیا ارادت ان یبظرن حسن یوسف لیعدان کما فی محبتهم و اظهر
 الا که فی لفظ عائشه چه بنیادین است این که ام المومنین صدیق است خیال شام باقی الذکر و نحو

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت را بذر صدیق نگذاشت بلکه برای این کار دیگر را از صحابه
 چهار برادر و هر چند مراجعت کرد لیکن بذرده قبول نرسیده و محقق نمائید که این نوع استدلال
 بعد از آنست که مخالفین با قدا و حدیث را با حاشی که معانی غریبانش در مضایقه و مجمع الجواهر
 و مانند آن مبین شده محمولات ثبت بنمایند چنانچه برناظرین بحار و رسائل مخاطبند آن محاسب
 نیست اکنون در طلبان روایات موضوعه ملا باقر و بزرگانش و در مطالع تصدیر امامت متصو
 بعد فصل نه بدی بر امامت صدیق که امام شطرا با قیست طرفه آنکه باقر مجلسی با وصف او عا
 بحمد و در کلام و حدیث تطبیق روایات متعارضه حضرت ائمه علیهم السلام که در مذمت ایشان
 حدیث است روایات امامت صدیق با ضم خیرات نفسانی در بحار آورده و در عو شافعی در آن
 بزرگانی مسلم برده میگوید که از بعضی احادیث قعود بنوی در پیگو ابو بکر و از روایات دیگر تقدم
 آنحضرت و از بعضی و صف بولش واضح میشود و همچنین نیاز مردم بخار ابو بکر و دعوی خدا
 نوم دوالات بر بکر بودن او پس نه از اراده تا خبر با وجود منع انجمن و مخالفت کردن
 ابو بکر با رسول مدنی از همین جهت بدلول برخی از احادیث قدیله و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و منطوق حدیث شد و جامع الاصول عکس آن هم برین حال است حدیث
 عتاب شریف عایشه وقت مراجعت و مقصود روایات خرائست که رجوع این عتاب بجهت
 فرستادن پیام امامت بود بر خویش و هم بر قیاس با دیگر حدیث و خبر ابو بکر و دیدن سنان علی
 خلافت جانب تحقیق و گذشتن جناب شریف و هم برین صفت است و لایزال است
 برینکه حضرت سید زبیر و نیا و ابو بکر امامت میکرد و بدلول حدیث عایشه آنست که وقتی
 درین ایام با شما اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایاتی که آن زمان
 خلف ابو بکر بود و هنگام این مناقضت قول انس فقیه ابو بکر تقدم فاعلی سیده ابی بکر
 تقدم چنان می خواند که رفع حجاب و یا قبل نماز بود و روایت دیگر مشکی مردم خواستند

که نماز را بشکند و ارشاد شده که تمام کنید دلیل بعید است همچنین وایت عبد الله بن مسعود فرمود که
 مستطوف غیبت ابوبکر است از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام با ابوبکر
 رسانید و الحال متعارض و متناقض است تلخیصی که فی عبارات المطبوعه و فقیر کم باید بدین جهت
 با تقدیر آیات مذکوره که غالباً کاشف تعلیقات و باشد بجماعت هر چه تا مشر میگویم که اینهمه لاف
 و کرافت علمای قوم است حالش که متعارض و تناقض بوده باشد اما **الاول** پس از آنکه خود
 آنجناب نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پس روی بسیار صدیق بود لیکن روایت تقدم
 باعث بار امانت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در روایت بودنش در صف مخصوص این اقصیه
 غیر مسلم بلکه در صف بودنش در وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بشکوه شریف
 هویدا و آشکار می شود و قد تقرر آنکه لا تناقض بین قولنا ان ذی قاع ثم یضف له تبارک و
 لیس یفایع وقت الزوال فما ظنک بالتناقض فی دعوی قیامه یوم السبت و سلب
 القیام عنه فی یوم الاثنین پس مجلسی عی تناقض هنوز من مسید تندیب نیراوده شده اما
 آنچه گفته که آنجناب نماز پیشین در پس روی چشسته بود پس بر کسانیکه خدمت حدیث کرده اند موجب
 نیست برای اطمینان در باب عوام از صحیح بن حبان و اثباتی نسقوله میشود بدانکه محدث مذکور بعد از
 حدیث ام المومنین صدیقه که روایت طولانی است و تملیکه تفصیل بعضی از تفصیلات است لیکن در
 باره جلوسش این که آیا بجایزت بن بود یا بطرفیسا محل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
 سفیان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا ابو عویبه عن الامام
 عن ابراهیم عن الاسود عن عائشه رضى الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلى الله
 علیه و سلم من نفسه خفة جاء حتى جلس عن يسار ابي بكر وكان النبي
 صلى الله علیه و سلم يصلي بالناس و اعد ابو بكر قائما ثم انتهى **واما الثاني**
 پس مراد از اقتدای مردم با ابوبکر صدیق نماز گزاردن شان است ترکیب او گویا قیده او نموده

بر این است امامت صدیق و دعوی اقدای مردم درین سائحه و نفی آن باینبار اختلاف نیست
 حقیقت و مجاز هر دو صحیح کافی قولنا زید اسد و زید لیس اسد و اما الثالث بر این است
 ادب مخالفت نامیدن و در تاخر کلماتی یا اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن بسیار
 حضرت ملا باقر مجلسی بانی مهاباتی شیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق بر عایت حق موعود
 خواسته بود که از مقام خود باز استند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بمقام امامت فرستند
 لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درین وقت حاصل آن پیش نیست مانند کسی
 که بقدم رهلا و یو خراخری در شان اوست عجب آن شریف مرتضی لقب بعلم الهدی و تابعین
 و متبوعین! و که این اغزل نامند و از نهفوات خویش باز نمانند و اما الرابع بر این است
 ابوعلی ترندی و مانند او ناطق بقصد دیگر است آن اقدای جناب سرور انبیا با بوی کبر صدق
 در نماز صبح و شب نیست که وقت زوالش وفات شریف واقع شود و آخر آن روز بر هیچ
 مردم تحقیق یافت بعد از آنکه بعضی در موت آن سرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت کجا
 و آنچه یوم الاثنین بگر اشعار مشهور که عبدالعزیز دی در شرح تهذیب گردیده بر سماعه ملا باقر
 هنوز عبور نکرده شهر و تناقض است حدت شرط و ان و حدت مصنوع و محمول و مکان
 و حدت شرط و اصناف جزو کل و قوت فعل است در آخر زمان و در نیمقام نیز مطابق
 ابن حبان کار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیق که جلوس شریف و صفای آن
 معلوم می شود و میگوید هذا خبر یومهم منکم یحکم صناعه الاجار و لا تفقه فی شیء
 الا ان اراک یضاد سائر الاخبار الی تقدم ذکرها لکها و لیس بین اخبار المصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم تضاد و لا متاثر و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ بعضها
 منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و یتبین عن مختصرها و
 مشکک له و قد ذکرنا بحمد الله و منه علی ان هذه الاخبار الی یوم کانت فی

صَلَاتَيْنِ لَا فِي صَلَوةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى خَيْرٍ وَصَفْنَاهُ فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْأُولَى فَكَانَ
خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ وَكَانَ فِيهِمَا أَمَامًا وَصَلَّى بِهِمَا
قَاعِدًا وَآمَهُمُ بِالْفُتُوحِ فِي تِلْكَ الصَّلَاةِ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ كَانَ خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ بَرِيدَةٍ وَتَوَاتَبَهُ وَكَانَ فِيهَا أَمَامًا وَصَلَّى قَاعِدًا فِي الصَّصِفِ خَلْفًا بِي بَكْرِ
ذَكَرَ لِبَيَانِ بَارِئِ هَذِهِ الصَّلَاةِ كَانَتْ خِلْفًا لِلصَّلَاةِ الَّتِي وَصَفْنَاهَا قَبْلَ ذَلِكَ نَاخِصًا
بِجَمْعٍ لِهَذَا فَقَالَ حَدَّثَنَا سُحَيْبُ بْنُ أَبِي هَرَبَةَ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ
بْنُ سَلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ سَلَمَانَ بْنِ بِلَالٍ عَنْ جَمِيلِ الطَّوِيلِ
نَائِبِ النَّبِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ خَرَجَ صَلَوةً صَلَاةً هَارِ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَاةً اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَعَ الْقَوْمِ فِي تَوَاتُبٍ وَخَلْفًا بِهِ قَاعِدًا خَلْفًا بِي بَكْرٍ قَالَ أَبُو بَكْرٍ هَذَا التَّحْبِيرُ فِي
الْأَوَّلِ تَابَ عَنِ الْقَوْلِ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَخْبَارِ بَصَادَةً مَا عَادَ ضَمًّا فِي الظَّاهِرِ وَبَرِّ
تَنْزِيلٍ وَتَسْلِيمٍ مِنْ جَمْعٍ مِنْهُ وَتَوَاتُبٍ مِنْهُ وَبَعْضُ زُرَّوَابَاتٍ تَحْمِلُ أَنْتَ مِنْ بَعِيدٍ تَأْتِيكَ
سَعْيُهُ أَمَامِي شَيْئًا مِنْ رُوحِ أَرْبَعِينَ مَحَلَّةً بِجَارِ الْخَيْرِ فَكَانَ نِيكَ يَدُكَ أَنْتَ مِنْ شَيْءٍ وَبِهَا رُوحَاتُ
اِسْتِبَاهُ رَوَاهُ يَشُونْدُ بِرِصَابِ فِي مَكِيدَةٍ وَتَوَاتُبٍ عَدَمُ سَلَامَاتٍ بِبَاغَتْ وَكَلَامُ أَمَامٍ رَجَبِ
رَوَاهُ أَنْتَ كَثْرَةُ الْحَوَاتِ عَرَبِيًّا جَابِلٍ وَازْجَالِيَةٍ فَمِنْ رُفَاتٍ عَاطِلٍ بُوْنَدٍ وَهَذِهِ
عِبَارَتُهُ عَلَى مَا أَوْرَدَهَا بَعْضُ الْأَكْبَادِ بِرُوحِ اللَّهِ ضَرْبُهَا وَلَكِنْ كَانَ هَذِهِ الْأَحَادِيثُ
مِنْ تَقَرُّرَاتِ الرُّوَاةِ فَإِنْ رَأَيْتَ لَمْ تَصُورْ فِي عِبَادَاتِهَا فَهُوَ مِنَ الرُّوَاةِ لَا تَهْمُ كَأَنَّا
عَلَامَتَيْنِ فِي الْأَكْبَادِ لَمْ تَنْتَهِيَ وَمَعَا شَرِ الْمَحْضِيِّ فِي كُنْهِ كَثْرَةِ الْوَعَالِ قَاتِ وَأَهْ أَحَادِيثُ
أَخْضَرَتْ صَلَوةً عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِينَ بِأَشَدِّ وَلَكِنْ بِمَقْصُودٍ أَنْتَ كَذَائِنَا اِسْتِبَاهُ أَرْبَعِينَ صَدْرُ
يَأْتِ وَتَحْمِلُ أَنْتَ كَذَائِنَا اِسْتِبَاهُ بَعْدَ بَقِيَّةٍ بَعْدَ بَقِيَّةٍ بَعْدَ بَقِيَّةٍ بَعْدَ بَقِيَّةٍ بَعْدَ بَقِيَّةٍ
وَأَمَّا الْخَامِسُ بَيْنَ عُمَى بِأَمَامٍ دَاوِلٍ حَفْصَةُ بِأَمَامٍ عَظِيمٍ كَذَائِنَا اِسْتِبَاهُ تَوَاتُبٍ شَرِيفٍ صَدْرُ

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابتند وانی لهم ذلک اگر بر اقرآت خود الزام اهل حق میخوانند پس
 بلا شک و شبهه با طهارا کار خود قاطبه عین الوافضولی و بوالهوسی خواهم بود و کامر غیر مرقه
 و اما السادس پس مقصود صدقه رضی الله عنهما از ترتیب این مقدمات که بمباران
 متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
 سید جمال الدین در روضه الاحباب شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب ثابت بالنسبه آثار آن بزرگوار
 شده که چون ابوبکر صدیق تا که شریف سی محارب فت مقام امامت از جناب اقدس خاتم
 النبیین خالی دید ای سر و از دل گرم بر کشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا بلند
 کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم فال بد نترسند و رفتن بسقیفه بعد
 اطلاع بحقیقت حال شل شغول بودن اجله اهل بیت بعل شریف عین و ردیخی بوده زیر اکرم و در
 مقامات آئینه تفصیل هر چه تا مشرخواهی دست نشاء الله تعالی که از خارزه شریف که گرجا و زنی
 مگر اکابر مهاجرین و را بنا بر شد ضرورت بجهت سیرت بسقیفه ریزه انداخته و بخواهم بستی نیز
 صحیح پیش آورده و از عبارت تفصیلا کشیدیم که اصل تاریخ طبری بر عجم خویش بعینه در عبارت
 نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعصین موضع دفن همه بعد تجوید و اتمام اهل الصیدین
 واقع شده و اما السابع پس چون خروج شریف بر آنرا آخرین صبح روز وفات
 وقت نجات از اغار و پیشوی بود و کما فصل فی مقامه و بروایت صاحب جرحه ان از شد
 مرض نجات یافت که نماز صبح در سجده گزارد و خطبه طول خواند زنان اهل بیت بالیقین هستند
 که سترشید تا آنکه مویهای خود را شان زدند و سر همه در شپها کشیدند با قضیه لم یخرج
 ثلثا من فاتی ندارد چه روز و دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق بن محمد یکم جهو بدان فته
 بوده یکی در باو می گوئی قول انس با حدیث صدقه تعارض مینماید و جوبش مقتضای مملول
 عباد بعضی از شرح بخاری مثل غایه التوضیح و عمدة القاریان نهج میتوان گفت که استادی این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا آن خروج فرمود از وقتی باشد که آنجا
روز شنبه در نماز پیشین میاید یا بین الاصلی و مسجد آمد و این مجاز در محاورت مردم کثیر الوقوع است
که اگر زیاده مطالعه کتاب باشد از نماز جمعه تا صبح یک شب بترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید و حکایت حالش بگوید که زیاده مطالعه کتاب بکند و بر محصل روایت انس بطریق نقل مجلسی
بجاء نلنا و ابوبکر یصلی الی الناس بطور کنایه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوره
امامت نام مردم کرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد و العبد ذلک من الاصل
و اما التماس من پس دعوی تناقض در اجمال تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست
مراد از اشاره وقت دم الی بکر همان اشاره است که در روایت اخبره مفصل مرده است
یعنی بعد پوره بر داشتن ابوبکر صدیق بجان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا
باز پس آمد حضرت پیغمبر صلعم تقدیم او اشاره فرمود فی خطبه که جلال التفصیل شاید زیاده
مجلسی آیت قرآنی که تعلق قصه حضرت محمد دارد و از بعضی زبان تنهایی آنجا تذکره بی همی
آن عالی قیام الی غیر ذلک برای امور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید ستر نیست نیز
متناقض باشند فاعتدوا وایا و الالبصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر هیچ منظر میسر از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در بجا آورده علی الطاهر
بر آنست که مثلاً قایلین در صدواقده باشند یا بنظر اتفاق استطراد نظر کرده باشند و غالب که منکر
مجلسی در مثال این روایات که بعضی شرح ترمذیین است کمالاً بخلاف علی من طالع مشروح
الصالح و غیرها استماع المشکوفا لعلی الفکری بمعنی رفتن حمل نموده و منقطع افتاده و اما
التماس من پس دستور سابق الاسلام که قصه روایت میاید و بعد از مدتی در وقت احد بوده باشد
دعوی تناقض را چنانچه گذشت لازم که حد زمانه ثابت فرماید تا بحجت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این دو قصه در وقت وقوع یافته و از جمیع روایات واضح می شود که در قصه

روایت عبید الله بن قیس بر واقع روایت عبد الله بن محمد است و این را تبر عابد و دلیل ثابت
 میکند اما اول این بن آنکه در حدیث عبید الله بن محمد است که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله
 پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
 الحاکم است عمر از انس و صلعم تا کیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود و الا خلافش غیر
 صلی الله علیه و آله و سلم با اینهمه شد و لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیاً پس لفظ پیغمبر
 الله علیه و آله و سلم بر روایت عبد الله بن محمد که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین بر این
 واقع شده مرفوعاً من یصلی بالکتاب است و آن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صد
 این امر است و لازم می آید که حکم امامت بر منقش باشد و قد عرفت بطلان آن
 مذهب لفریقین باجماع محصوریم که درین روایت دعوی تناقض جرمی داشته
 باشد با خدا یا مکرز عم مجلسی است که در روایات اهل حق غیر از یک یا هرگز و آنهم بلفظ من
 یصلی بالکتاب شریف نفوذ نیافته و این ضلالت را هیچ دوالی علاج نمی توان کرد و من یصلی
 من بعد الله افلا تدان کون عجب فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین بود که بادی
 توجه بعد از تسنل و تسلیم آنچه نقل کرده و یا درانی آغاز نموده مرابط و مضبوط گشت بنیاید و اتحاد
 کتب در آنکه در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نماید حتی که فقط در تفسیر
 با عترت امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و تناقض در ابواب است
 و آخر علای کبار امامیه مستبعد بودن تا ویدایش نص می نمایند که گفت فی صد کتاب و اوراق
 باجم مجلسی مزید جبار از تریات خویش در من نمی جنبه و از نفوات خفیه با اتباع شریف نص می
 منی از نید عبارت امام اعظم او علی نقل صاحب الفوائد المذنبه این است حتی ان یکا بمن
 الفقه لا یسئل الا و جدد العلماء من الطائفة المختلفة فی مسائل منه او مسئله
 متفاوتة الفتاوی و قد ذکر ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المختلفة التي يختص الفقه في كتابي المعروف بالامتنع صار في كتابي هذا
 الاحكام مما يزيد على خمسة الاف حديث قد ذكر في اكثرها اختلاف الطائفة
 في العمل بها وذلك شهر من ان يخفى انتهى للفظه بل ان تتبع نموده هو ظاهر ورواه في
 ابرى سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا ابراهيم امية ورا حوث البديت عليهم السلام حقا
 شديد حتى كرهت اوجان بعض الباطنية تصيب عرض وطوش بفتنة وانه ان
 ويزال بودن اعلی و غش معاذ الله ال غیث لك من الكفر الصريح یبرهن
 چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و باز در اینكه صاحب شافعی در حق شمام كه اینهمه
 كفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید كان من اجله احكام لا ملكم جعفر
 الصادق و علیه السلام و هو رضى الله عنه استقاده مسائل التوحيد من حضرت علیه السلام
 باجملة این انصاف حضرت که قول بید وین سابق مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
 و آنرا مجهول الکیف استن خیر می گیری است تا اینکه حسین از امه مدعی زنده کشمیری جایز نمود
 بخلاف این کفریات که امده با وصف اخلاق کریم و تکیه و تضلیل امه امیه و قیقه فرونگشته
 باجملة چون عشا و عصبت و عا و بر بصیرت علم الهدی عیسی و جالیسی و غیر هم فتنه قتل
 لغرض انما ویت فرموی امده اندیده و عوی آن لایعین دراک و شعور در روایات امامت
 صدیق نموند بعد از رد اجمالی بر دعوی خنده ایشان بخواهم که بر شالی از تضاد و تناقضها
 روایات قوم که پیش از حصار و خزان خاطر فقط دارم برای نشاط سامعین و نظار و بساط
 اولی الالبصار کفنا نمایم پس این انکه اگر کسی روایات شان نزول آیات سورم الانی
 که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و فضة کثیر ایشان در تفسیر ال بیت و فرات بن
 ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر صا و علوی و صابر و عالی و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
 مشرعی و امامی و شیخ و نهال آن مرویت جمع کند سر خود را بدو ارجحیت خواهد بود و عقیده

مجلسی و جالسی و قدیمی ایشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و در اینجا بعضی از آن اختلافات را
 استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنیم **تین اختلاف درین است** که چون نین بعضی المدها بمی
 شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روز نذر بیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
 آیا این نذر تعلیم و تلقین و جوع و عجز از صحایه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
 برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمیه با طهارت ترجمین بجا رود و جمیع البسیان و دیگر تفاسیر است
 یا فقط بکفته فاروق که مایه ظاهر همین تفسیر قرأت بر این است یا با شریف آنحضرت صلعم
 المد علیه و آله و سلم چنانچه از مطالع جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف الهام و قلب نور
 مرصودی بخند که مایه بعضی روایات الی روایا افضل بود شاید آن اختلاف
 و هم آنکه حسین هم شریک این نذر بودند که مایه مذکور بعضی روایات الی
 روی الشیخ فی الامکان فی المجلس الذکر و الا تعیین یانه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
 از احادیث بان شعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که قطعه قرصان چون
 سه بزرگ هر روز بختم می شد و همین سه صدای خود را در راه خدا میدادند **احتملاف سوم**
 آنکه سه صاع جواز یهودی فرض گرفتند یا با جرت غزل صوابم و روایتی در نخلستان که
 از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد و این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی ای زبارت
 آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه ایشان حاضر شدند و وقت رخت هر یکی از اصحابی از
 طعام بخشد که افضل و الجار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
 حضرت امیر بود یا نه متفقین در احادیث اول است بلکه استمال فاطمه زهرا علیها السلام
 حکایتی که آمده که و منطوق روایات خرفانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا و وقت فطاری بود
 مدلول آنکه هر سه روز سه قرصان مذکور می بخشد و اگر هیچ یا سه قرصان روزی با جناب غیر
 علی المد علیه و آله و سلم فرض گرفتند که می فرجه الحاکم و بعضی از احادیث بخلاف این ملوک است

اختلاف در بیان
 نذر آنکه آن
 فاطمه زهرا

که جریره بود فقط و جمعی غذای دیگر روایت کنند چنانچه از تفاسیر و بکار الانوار طاهر است و روایت
 ابن ابی بنی علیه السلام و عدم الف و الن و الشیان اطعماسها می رگازنگ و غذای گوناگون و ضیق عاقل
 و ذکر معا و تقضی همین است که از اینک ایش نبود و هرگاه خلفای شیه با عترت افکار اسلامی
 طائفه که ما یظهر من تصیفات المستبد المکلفی مثل السلاف و بکار المجلسی کمال
 زید بکرسند و او ترفه و تندرست و مردم آن زمان بجایند و کاسه نان خوش و بر روی فاروق
 که در یکی سفیدی و در دیگری زردی یعنی ماکیان بود و تغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
 خیر البحاری اشال و در اسفار معتمده آورده اند قضا طناک یا کله بیت السبق و اختلاف
 ششم آنکه چون ابلار سکینی بر دروازه آمد و از گر سنگی خویش خبر داد حضرت امیر فاری
 او بجناب سیده که در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجا و صحیفه المتقین است یا در شر چنانچه در روایات
 دیگر است اختلاف ششم آنکه جواب بیده الناس بر طبق سوال منطوم بود یا منثور
 کما رآف اختلاف ششم آنکه جناب سالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمای صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این بنا و دعا و تهنیت ظهور سیده نقل
 صاحب کشف الغم و روایت فرات ز زید بن سح الثقات باول دارد و در کتاب دیگر ششم
 اختلاف ششم آنکه سوره فوسکین و یتیم و اسیر می هم آمدند یا این اقعه خبر از انکس وقوع
 نیافته حدیث جعفر در تفسیر ایل بیت با و از بلندند اسید بلکه محبت و ناسبا نلین خبر بکوفت افطار
 نبود و روایت صاحب قبایل و غیره که انبار ایل بیت در شبست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول بود
 ایل تی در روز بیست و پنجم این ماه است تا سید آن سیکند و احادیث و دیگر اقضای آن می نماید و
 اول سکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی علقه بر در و روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
 باین هر سه بزرگ سیر و قرص نان جوین می بخشیدند و بخوردن قطرات آب قناعت می کردند
 و حسین بن انیر کرشمه و شتمند اختلاف و ششم آنکه انبار سکینی و یتیم و اسیر

بر نفوس تقدیر بحر و چرخ حریره و غیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته و ستار
 خوان کشیده و خواستند که دست لطعام دراز کنند منطوق نذیری از احادیث مهلت است
 که کفر اما الصدوق و بعضی عدم آن اختلاف یازدهم در حدیث سالمین است
 که این بزرگان از نماز مغرب و تعقیباتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه روایت بعضی از روایان
 و ال بر است زیرا که طنج غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود که ماکو مصحح
 فی بعض الروایات یا کمال الصدوق بن تقدیر یکم بحر و طنج بخشد باشد قبلت مدور
 سالمین لازم آمد و آن متانی بعدیت اختلاف دوازدهم آنکه تیار تجا حین
 بعد طنج عجم بود یا نه المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس صحیفه السقین است اختلاف
 سیزدهم آنکه حضرت امیر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و امیر و جبابیده
 شریا یا تقی است او فرمود چنانچه مطالع امانی بران گواه است یا این سفارش یک روز پیش چنانچه
 روایات دیگران بیان ناظر است و فرسید عقیده نیز سدید آن اختلاف چهاردهم آنکه
 جمعی کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می خفت و ابتداء عطار
 جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخامی او بی آنکه فوت بسفارش مرقه بعد او
 رسد و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که هست من مخرج شده از آسیا گردانیدن و
 جز یک صاع نرو من چیزی نمی مانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوند اقا ایشان را
 ضائع نگذاشت و کافی منجم یقین دست از حصه می خویش بیداشتند و روایاتی که الت بخت
 یا استقرض سه قرص و عدم شرکت چنین دارد قبل ازین اشارتی رفته و طالع قدر و است بر ما
 که فضله کنیز هر روز یا سهیل بدلیت قوت هر روزه میاری کرد اختلاف پانزدهم آنکه
 بعضی از احادیث ال برین است که حضرت امیر سه صاع حوراکه میفرمود و البته هم سیده بود و در
 کشیده و مدلول باره اخبار آنست که خاتون حبت یا فضله کنیز درین عشت و شست بود و در حین

مرتب و قد عرفه انما اختلاف شان و هم انکه طایفه گفته اند که از ثلث جوهریه
 پنجه بودند و مسکین با تمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر است کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
 باقی را همان بخشیدند و سیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این سابقا گفته
 و تازه تر اینکه جناب قدس الهی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس مسکین و یتیم و اسیر بر آنجا
 میفرستاد و قلیله بر آن رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب مخفی و مانند او ریا
 می شود و بر هر طایفه هر روایات کتابیه مثل تفسیر کاشانی و غیره که اسیر از مشرکین بود
 جبرئیل ایان میخراشد و دعوی تمسک این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصورت مشرکین نمک
 جراحته باشد اختلاف مفسر هم آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
 یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات با اول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی اختلاف
 میجویم آنکه طریق ایشان چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف خشیت الهی دست از
 طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب گفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کثیرا
 سماء بفضله تعلیه و از روایات قومی از قدما می آید میسر شود رسد که مؤثر جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال حضرت یمن و همچنین جناب سیده کما نقل
 المجلس فی البحار از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود ائمه است بخشیدن قرص اول بود چون آن وقت
 دو عای این بزرگان توجه خود میدادند که مکافات دعا او کنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
 نان سوم سائل دعا کرده و ثبوت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده باین بزرگان او را منع
 فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه انچه مسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
 قرصهای نان جوین با حلوا و غیره بود که بھر حال در خانه نچسند کما فی کثر الروایات
 و بعضی از احادیث بخار و تراجم آن نیست که شریعی بود که بضمیافت از خانه حد لقمه سیر
 اختلاف است که محنت سائلین ترقیه قرانی بود کما المشهور با عنوان دیگر مثل تقدم

یقیم بر همه چنانچه برناظرین بجا و غیر آن مستثنی اند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه خذیفه و سید
 شد زنی را در اثنای راه حواله کرد تا ایمان خود را بخورد و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمه زهرا
 علیه السلام مشایخ مرتباً ایشان را شاد و فرمود و ما خبر است از حصه خود در گذشت همچنین خادم انجانیست
 اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف است** و یکم آنکه نبض حدیث را وندی حضرت خاتم
 المرسلین صلعم با امیر المومنین بر طلبت بهایع مقدس او قبل از ورود آیات کریمه تشریف برد
 حکماً **سید محمد** **است** الله تعالی و روایت تفسیر قرأت غیر اودال برین است که حضرت امیر تنها
 بعد نزول آیات فوراً نجاة بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر سبیل قرض از وی در خواست
 او نصف مال خود را بر انجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته و در اثنای راه
 بمقداد بخشید حکم آنکه وی از چهار روز گرسنه بود و مخالف این روایات باشد که کاشمش
 رابعه النهار است زیرا که اول این قبلت بعدیت البته متنع الاجتماع است کما لا یجی دوم و عو
 گرسنگی مقداد از مدت چهار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل و عیال از بنا زخمائی عجب
 بنوی صلی الله علیه و آله و سلم که بطریق مثل مشهور هم خراب و هم ثواب بود هرگز مقبول نمی شود مستبعد
 بلکه محال است که این قسم عدل الطیف را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنده و شایسته غایت
 نخورند و از گرسنگی جان بسلاست نبرد سوم استقر اضطرار بعد از اینجه عجز از شیمی است
 آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت بلحیه حسن نشین نمی گرد و وجهی اگر دست زرق تا چند روز
 برای این بزرگان بلکه مسایگان ایشان نیز از احادیث اضعیفه و کما هو منقول فی الجحاک
والطریق **است** **کذا** **بن** **ط** **و** **س** **ع** **ل** **م** **ا** **ف** **ا** **ل** **ا** **د** **س** **ت** **ا** **ی** **ا** **خ** **ت** **ل** **ا** **ف** **ا** **س** **ت** **و** **م**
 آنکه جزئیل امین بعد از آسودگی الطیبت سوره ایل بر جناب محمد **صلی الله علیه و آله**
 و سلم نازل بنمود و یاد دهن شد اگر سبک و بیقراری مال برخی مثل روایت را وندی
 در جمیع اول است و مفاد برخی ثانی **اختلاف است** و سوم آنکه خبریکه اهل بیت

خیر الامام علیه وعلیه السلام وفضله کثیر بخورد نشن آسوند جبرئیل علیه السلام از راه
 آورده بود و یا از شفقت خود بحد و عهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند متضمنی بعضی از روایات
 که در تفسیر صافی است مراد اول است فحوائی روایت قطب الدین را و ندی در کتابت کوراکند
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آن ایام از چهار روز رنگ شکم مبارک بسته بود پس
 با جناب شترک صواب معاد است در رخ فرمود و چیزی از خرمادر انجانیافت پسر ارشاد نمود
 که ای علی این سبدر را بگیر و بسوی این درخت خراب رو و اشاره نمود یکی ازین درختها و بگوید که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوچ از تو طلب میفرماید چون پام بدخت رسید میوه داشت و حضرت
 امیر جمید و نرغ حضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل عیال و حسین و علی و امیر
 علیه السلام آوردند اختلاف بست و چهارم آنکه سوره الی بعد خوردن پام
 شترکی من السماء بود یا قبل از آن بر شوق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
 زوال این نعمت عظمی و عطیة کبری شد تفصیل این احوال و توضیح این مقال آنکه چون حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حسین را که از مرید گریسته بجان آمده بودند تسخیر یافت و سخت ملول
 شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسیده و قلابی مرصع بدرو پاوت پر از زرد عرق اطریق
 ارمغان آورد که را تحفه آن رواج باز از شک زعفران می شکست و از لطافت ذائقه کشش
 بهترین انواع طعام دنیا بدکان نخلت می نشست پس همه بزرگان با اتفاق خوردند و بخوبی
 آسوند و لقمه از آن کسر نشد و تدارک این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از آن نان
 همراه داشت نه پیوسته بعد از استنشام آن زبان بسوال کشود امام حسین دست دراز کرد
 تا پاره عرق را و در نهش گذارد که بایک گاه حضرت روح الامین لیسعت تمام در رسید و آن
 استخوان را از دست او بست و قلاب با آسمان بر و جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حصید انجرت
 نگر و می این نان نیما با وصف سوگی اهل بیت تا قیام قیامت ایشان باقی ماند پس این است

کریمه یوفون بالذکر و یخافون یوما کان شراً مستطیلاً و یطعمون الطعام علی حیا
 مسکیناً و یتیمماً و اسیلاً الی اخرها نازل است هذا ما نقل فی الصلوات و صحیفه النبیین
 و غیرها و مقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف بست و پنجم آنکه
 سنائی اهل بیت اگر کسی زایل یان سببه مسکینی و یتیمی و سیری در دهه العمر نفیس خوانند
 سو روایات کریمه تواند شد کما و اه الفی استاذ الحکیمی فی نفسیه یا مرتبه ثانیاً و هـ
 صد و ثانیان بالغیب فالتی از ایشان بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات مود
 رساله اشعاری بران دارد و ستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایشان را بدوین
 بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتاب کلامیه و الجار و ترجمه با آنکه جمعی از ایشان
 تفوه می کنند که اگر چنین مروت و سخاوت را و آنها از کسی بیکر نخله صاحب در یافت برائی او هم
 مثل سوره اهل تی سیراید و در و در سببید و اذ لکن فیکس و این مقام جز آنکه علمای امامیه
 بگویند که سوره اهل تی با خصوصیات معلومه چند بار یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه و اله
 و سلم و دیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر امیر نزول جلال یافته جوابی مدعی شده
 نیست و اینمغنی بر اصول امامیه متبعان می ندارد چنانکه بناظرین این اوراق پوشیده نماند
 بخلاف آنکه صاحب رساله صغیمیه نسبت بعضی از بزرگان سینه نیسته تفوه شده گفته اند که بگوید
 چنانچه نسخ معتبرین شده است نزول است نیز معتبرین اقصیه یکی در وقت غیر خدا و دیگر
 وقت خلیفه ثانی فاقرباً یا جمله اگر کامی روایات امامیه بین یکتصیه جمع کنیم اختلافات عجیب
 تعارض و تناقضهای غریب پیدا برانجه ذکر کردیم محسوس شود و هزاران روایات بهم رسیده
 از ائمه تا به تکفل بیان آنست و برانچه گفتا کردیم بر اهل الصیت موجب شخیزد اومان است
 و اگر تناقضات مروتات این طائفه در امور دیگر مثل واقعه نزول و الفضا را از آسمان یا بهر سبب
 در صلاح بعضی از کافران که قتلش بدست مردان اتفاق افتاد و الفقار در واقع شایخ و خت

خرابا قاش سید و خربزه بود که بمحضره بنوی در صورت خود ظهور نمود باو گفتم و الله بحجت و وسیع ترمی شود
 و مقصود این فصل که تسبیح ماده فاسده تقریر ثانی یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شری
 در مجالس المؤمنین شنیدم هزار مرقعات مصنفات محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
 باو گار گشته و زندگی هشتاد و سال یافته و کتابی از مصنفات است که بنام ثانی یعنی مکتب ساخته
 از دست خود پس بناچار بعد از اگر اجماع و بقیه اخلاط رویه و اخیره سودا و بیهطلانید و از اهل مناسم
 و گویم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزال بوکر و وقوع اختلاف نظر است
 آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابو بکر بوده یا انتهای آن یعنی میگردد و جوابش آنکه اگر مراد از
 آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز خود امام شد و ابو بکر صدیق بجایش برقرار است
 چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار و اخراج تراست و مذکور است که از محمد بن یوسف بن یحیی است
 و ریحان الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از متحققین تسبیح آن کرده
 و بتائید آن پیرو اختصار مسلم است لیکن ازین امر سلب یا اثباتش بر صاحب لایزم نمی آید و مخفی نماند که
 مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابو بکر صدیق این معنی نیست که امامت او معایب
 برای جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل حضرت
 و دلایل امامتش پیش نظر دارند و این مکتوبات قلیه البش آن خبر بصفتان السنه محمد بن رواه
 منقرین جلوه ظهور می یابد که حضرت عموماً و کسباً بقا با جمله بدعائی قدائی امامیه روایت
 خروج شریف مهاد یا بنی الرجلین که سلب امامت صدیق برای اصرار است ثبوت نه بیوت آنچه
 به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق باز پیش کشید و نمود و امام شدند و ابو بکر میگفت و سطر
 تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند باید دعائی امامیه بطبی و سببی آورد و حقیقه میگوید که امام
 سنت است که آن نیابت ابو بکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق با مغرول فرمود و از آن باز
 تقریر امامتش بر سایر اصحاب نمود پس کذب و احادیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح روایت

و در شب پاره و داشت از مشاهده امامت صدیق و افتدای اصحاب و عقبات و اتفاق کلمه اسلام
 خوشی وقت شد و بسم کرد و کجاست هرگز از علو و بران عین امامت صدیق قائل تجمیع این قصه
 پنجم از شرف صحیح بخار و وضع می شود قال الشيخ جلال الدين السیوطی فی التوفیق عند قول
 الراوی عن تیسار ابی بکر قد اختلفت الروایات هل كان الشیخ صلوات الله علیه
 فی هذه الصلوة اماما او مأموما من الناس من جمیع بالتعدد ومنهم من ربح
 روايته انما كان اماما لا كان اماما معونه احفظ فی حدیث لا یجوز من غیره ولا یجوز
 ما یجوز فاما هذا الشیخ صلوات الله علیه سلم القرآنة من حیث انتهى ابوبکر عن
 بر تفریق حاصل یعنی چگونه بر الشیخ وارد خواهد شد چه انحصاری تواند گفت که وقوع اختلاف
 ابتدای قرآن و انتهای آن وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نگران امامت فرموده
 و در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و مجددا که درین مقام که علمای اعلام با پیوسته غزل صدیق
 بغضای از انادات مجتهدین با پیوسته رساله خفیه و مقصود قول بزرگان صحیح و در شود سبب
 خیر که خدا خواهد و خمیر بایه دوکان شیشه گرنگ است و در بیان دیگر برای امامت اهل الصدقین
 رسید بیان شریف سبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمه الحدیثین شیعہ آنچه گفته و لیل نیست که با امامت ابوبکر
 امر نبوی را بیضا پذیرفته بود و چنانچه تفصیل درستی عدم مای امامیه تصریح شریفیانی که امر نبوی
 غزل صدیقی می نمایند و بسیار از محدثین طائفت این غزل را مثل واقعه فرستادن ابوبکر صدیق
 برای تلاوت سوره برات میدادند و میگویند که مقصود و شکایه علیه الصلوة والسلام از مر و ابابکر
 بان تقضیه خلیفه اول بود و کمالیج من الجار ایضا پس یافت شد که صد و امر مذکور بر جا
 خود ثابت است که قول بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق و رفته و امر غزل آنحضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم ثابت باید که در وقتیکه آنحضرت با حقنی از مرض پیر رسید و باستان اصحاب
 تشریف داد و آن تیسار لاحد منهم کانت من کان چه و هستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذرات مذہب دست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرض شیریندیز پیر فکند
 بحسب حکم شریف مرتضی و مخیر یازی خویش چنان منکشت که امور بدیهیه که درین فصل باید که درم نزاد
 حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف غرضها و اعلاطی آنها درین بحث واحد مع قطع النظر عن اعلاط
 و نفوآت وقت فی کتابه المسمی الشافی کادتا ان تکنون غیر متناهیة حضرات ماسیلہ و العاکم الیک
 لقب داده اند بلکه این تہمت بدمہ جناب امیر المؤمنین نہادہ اند کما مرت الیہ الاشارۃ و بدیل علیہ الصبیح
 کلام الفاضل التستری فی مجالسہ من بعد التماس است کہ اگر سامعین ناظرین او را ق این
 تشبیحات ابر و ترش کنند و سرکہ بر و مالند و از ملاحظہ تقریرات فقیہ تقلید صاحب صوارم نہاد
 کہ چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلہ منبع المکان را بسفارت نسبت کردن بہ تصال
 انصاف نمودن و راه انتساف نمودن است چہ از کلام با فنی و جزو مثال ایشان از اکابر
 سنیان علی نقلہ الحاشی علی ہر سکہ و کہ ریاست علوم ادیبہ و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از ہند
 اصول بذاتش منہی می شود و در وقت خویش مرجع مذہب شیعہ بودہ و اجماع ایشان بر جہاد
 قدر و رفت ذکرش انعقاد یافتہ فقیر کہ فایہ بجا البش خواہد گفت کہ ہر چند استخاثہ مومن
 جالسہ نظم و فریاد مقلدین او از سهام تشبیحات علامہ و ملوی تو را اند مرقدہ و این ہجمن
 در بارہ شریف ثانی و ربو الی الخبایث متین و متوارینہ نماید بلکه قلوب ناظرین سامعین باید
 لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمہ **وَ اِنَّ اَوْھَنَ الْبُیُوتِ لَمِیَّتُ الْعُنُکِ**
 و برحق شان می نماید و بغایت آید و توفیقات مکتوبہ کہ محتاج آن نیست کہ احدی از مکتبہ
 سنت و الباطال آن برخیزد و بلکہ بجز نقل فاوہ قدیم فاضل جزایری در کتاب البانوار النعمانیہ
 از ہم میریزد و این موقوف بر بیان قصہ است کہ طول و عرض بسیار دارد لکن بہترین خلاصہ
 عادت مستمرہ خویش منحصر آن را در مقام می رود بدان کہ علم الہدی قوم اجلت انک شخ المشایخ
 یعنی صدوق مامیہ کہ استاد و استاد است قابل ہو جناب خاتم النبیین و بعضی از نماز ہا است

طعن تشنیع و تجلیل و تحیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عیالات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحسینی و رسوائی او فرو نگذاشته و مثل جزایر سر می رگزان
ند کور از جانب ثانی بنی است یعنی یکسانید و بر الطهیر ذیل و این کلمات بر نقل ثقاتی می فرماید
إِنَّ تَشْنِيعَ السَّيِّدِ عَلَى الصَّدُوقِ وَكَيْسَ مِنْ عَدَمِ عَلَيْهِ بِجَلَالَةِ الصَّدُوقِ أَوْ أَنَّهُ لَيَعْتَقِدُ
فِيهِ مَا دَسَّ بِهِ إِلَيْهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيطِ الْمُجْتَهِدِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى أَنَّهُمْ زُبَّانُ
رَأَوْ تَجْهِيلَ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِهِمْ فِي مَسْئَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيفُهَا
وَالْتِكَاكُ فِي عَرْضِهِ وَنَسْبَتُهُ إِلَى الْجَهْلِ وَالْحَبْطُ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَلْوَجْهَةٍ
حَتَّى لَا يَقْدِرَ أَحَدٌ فِيهَا وَأَرُكَ أَنَّ ذَلِكَ لَحَالُ الْفُرُقِ فِي تِلْكَ الْمَسْئَلَةِ مُحَقَّقًا عِنْدَهُ
بَلْ فِي لَوَاقِحِ وَقَدْ شَهِدْنَا مِثْلَهُ مِنْ بَعْضِ شَائِخِنَا الْمُطَهَّرِينَ مِنْ لَأَعْرَاضِ الدُّنْيَا
الذُّنُوبِيَّةِ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا فَالْمُتَضَيِّقُ الْمَفِيدُ يُنْقَلُونَ عَنْهُ الْأَخْبَارُ وَيَعْتَدُونَ عَلَى
رِوَايَاتِهِ لِأَنَّهُ لَا تَارِيخَ لِهَيْئَتِهِ مَحْضَرًا بَيْنِي تَقْبِيعُ وَتَشْنِيعُ بِشَيْخِ صَدِّيقِ زَانِجِيَّتِ كَيْفَ شَرِيفِ ثَانِي
او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق و مختل الحواس قرار داده بلکه این طریقی در مجتهدین اما میزدند و الا یام ایچ
و معمول بوده که یکی مروی را در مسائل فروعیه جاهل و کون میگفت و هیچ دقیقه تذلیل و
نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات عقاید میفرمود تا کسی
تعلیل آن شخص نمیداد و در کید و کوال و گرفتار نشود اگر چه آن شخص مخالف مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشد چنانکه بعضی از اساتذده خود را با وصف تدین
اجتناب از اغراض دنیوی دیدند و دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر تصدق
شریف ثانی بنی این معنی بودی که من گفتم پس استناد او باین شیخ مفید چرا اخبار ائمه اشج را
که نزد ایشان زندیق ملحد گردیده بود و روایت می کردند انهمی بخصمه معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تعلیل باین الفاظ معلوم می کردند و منافی عقاید جلالت و قد نباشد

تشیع و تجلیل و تحیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عیالات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحسینی و رسوائی او فرو نگذاشته و مثل جزایر سر می رگزانند کور از جانب ثانی بنی است یعنی یکسانید و بر الطهیر ذیل و این کلمات بر نقل ثقاتی می فرماید

صاحب الامر و باب الشيخ المشايخ است چه توفیقات اجتناب در بعضی از مقامات اند بر افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب هوایع
البر صاحب تحفه انوار عشریه میسر و مع ذلک از خواب تابید از فرق بسیار است اباسمه و با جمله
کافی الحار و رباسه انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بشمار کم است صرف نموده انتشار الله
تعالی بسبب امام الاممه و فرو کامل را مایه را با عترت برادر مهین مولف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس سن و پوشید محمد و زید بن کفعمی و بی وین و بی وین
قرارداد و در زبان کمال طهر و شفیق در حق او کشا و این را محذور زندقه خواهد بود و بسبب اصل کمالی
مستحق هر گونه تشبیح و تفضیح بوده باشد و هر چه گوید از خدا رسیده و احسن باقی است
بزرگش نخواهد اهل خرد که نام بزرگان پیشینی بر او انجمن میدهند و آنرا عظمی و عظیم
شانه که هر جا سیر ایدست شمس سیکویم و خا و خاشاک این راه را از دست شما اصداب
میر و هم فاخته و ابا اولی الالبصار نیست انتباه یکدیگر و دلیل بر استحقاق و بقاء حضرت ابی
صدیق که بر اعانت ابحار و اختصار اتفاق افتاد و حالیا بر آن گفتا نموده با صول اصول بدعا و احوال
و بر بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مولف در امتوجه میبایزم قوله و اگر کسی بداند **اول**
اینهمه تجالب بصور خیال خویش است و احقر العباد و السبب عدم حضرت تعرضی بدان
ضرورت **قول** بی عقاد و اصل چهارم **اقول** چهارم که اصل پنجم را برخلاف همیشه
باشد اتفاقاً و یکی از علایم خویش اصل چهارم چون گفته بگر آنکه نبوت با توحید یا
با عدل را که با عترت کار طایفه از مناصبات قرآنی است مؤخر از آن فهمیده باشد یا خدا یا
شاید محمول بر یزید استقام و یا نظر بر خرمانی بعضی از وجه خواهد بود و یکین با اصول طایفه اصل
الاصول باید گفت اصل چهارم چنانچه روایات اصول در بعایت گواه بر آنست که بعد از حضرت
امام و حصول شیخ بیچ صغیره و سیره بدتر حال ندانم فی یا بدکما سبقت الیایا و الله اعلم

اعتقاد قدیمی امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقا و لاحقا با خدا آن اشارتی نمودم نگفتند
 است حال عمل و چگونگی آنان شیعه فرق دیگر را در سنجیده اند و غافلان محض بعقاب رسیده
 بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت آن بر صورت خیالیه و عقدهات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
 و الهیت کاملا تفصل قوله چنانچه ترک اسلام داردت میگویند الی خره **اقول** بسیار
 از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در آن بهتر از قرآن است بر خلاف
 این و حکم واقع است چنانچه برناظرین میفاح محض نیست و محال است که مامورین باطنی خارج خود
 نبض صحیح فرمودند که عقا و با مامت از ضروریات نیست پس حل احادیث بر کذب با قیاس اصول
 از جواز ندارد اگر چه شارحین بود سها پنجه خرافتها گفته باشند در مقام بران جمال کتفاست هم و در
 این مطالب از آن خبر و ختم که در قمر نامی طولانی در آن فاش خواهد کرد و ناظرین و ساسین بسبب بیست و یک
 خوانند شد **قوله** غرض ما نیست **اقول** سوف رساله عباد که از فتح الباری می شرح کرانی در ابتدای افای
 خویش قلمی نموده اثر از میغی در آن نبوده که از جمله احد ثواب بعد از تداو شرعی سرود و جمله از
 مرتدین علی عقابهم مراد است و در هیچ حیرت و امواج فکر هم که چون صاحب کتب راری حساب
 فتح الباری اشاره و صراحت در همان عبارت تداو را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
 باشند از احداث تداو شرعی چگونه مراد توانند گرفت و لم یز الوامر اوف آن چگونه قرار خواهند
 داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگان بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارت
 شان کلام و امثال این مطالب که در آن و غیر عموم خویش گوی سبقت از رسیدن ساطره بر
 خارج از اشک قانون تصنیف و تالیف است با کجمله اگر مراد از عبارت کرانی و مستفاد همان
 عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس لالت آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
 لابد که مراد قاضی الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال عبارت دیگر است پس نقل کردنش از شرح
 کرانی و غیره بی ضرورت تا این بحث و نظر در آن غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف است

یانه و غائبین است که در فهم عبارات بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه با گرفتار شده یا نسخه شرح
 کرمانی و عقلانی نزد اوست تقییم نیست کما اعترف به قوله و اینکه از ما احد توانی اقول درین
 نزدیکی بخوبترین وجه دریافت شده که ادعا صدق احداث خلافت خلفای راشدین با عترت
 جناب امیر در هیچ البهلا نغمه موید و موعود من اند بودند بدیهی البطلان است و شکرت
 آنست که این دعوی بر اصول مقرر اهل سنت نمایند معاذ الله من تلک المذهب علاوه
 و دعوی ترتب از شرعی بر خصم خلافت امیر المومنین و مخالفت او که از خلفای راشدین به
 زعم مخالفین صدر و یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمانان ندیده بودند چنانچه
 از بخاطر اهرست و قابل سلام آنها بودن و وقت دار و گیر از اجاث اهل حق ازین دعوی
 قرار کردن و بار او تبدیل خلاق حسنه میزد از لفظ ارتداد و با فشرودن با هر گز متناقض
 و قد عرفت تفصیل با ذریع الیه اکابر هم فیا سبق تا آنکه با عراف شیخ حلی در شرح تخرید خجاست
 خلفا از غدا بربکه بدخول ایشان در فردوس صدق خجاست تخری من خجاست الا انهار قال
 می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بنار فاسد فاسد است زیرا که بنیادش بر آنست که حساب
 نهایی صحاب کبار را مورد مریدین علی عقیبهم قرار داده و جفاة اعراب را از دایره این سانحه
 اخراج کرده و هؤلا لا یوصفون بالعقل السقیم کما مر و استمع له زیاده البیاض
 و التقریر عند قول المؤلف التخریک کما انض علیه ابن کثیر و بقره تیرل برجا
 خود مقرر است که اذاجار الاحتمال لطل الاستدلال برین وجود احتمال صحیح و عبارت صانها
 که تقریرش سابق نمیشد از استدلال ایشان نامی اثری نیست هوله و نیز اگر بخاطر کسی
 اقول عبارتیکه از نهایی نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی بعضی دیگر
 به دران واقع است اول تصحیح آن حرف نم من بعد در اینجا از عبارتش فهمیده و قال مخم
 بدانکه لفظ او بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا بمعنی غما را جانیا مقابل او ابرار قمر

کرده و علامت نموده که از یا بدل است بر آن نوشته من بعد لفظ تقصیر که مشتق از اقتضای بعضی
 قصاص گرفتن است در مواو و دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگویم که منکر مقابل معروف
 است و معروف یعنی نیک و آن عام است از واجب مذکور چنانکه در بنیادین مذکور تصحیح بدین
 واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
 یا کبیره آری قرآن عبارات و الفاظ را باید دید و برنا سبب آن حل باید کرد و ازین است
 که جمعی از شارحین شغای قاضی عیاض هم برین تعلیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فان اراد
 یعدم صدق هذا المعنی علی التبدل ان لا یصدق علی منکر من الزکوة مثل المملک
 و غیره و مخالف بل انطقت به اخبار الفریقین و شهد علیه انوار الطریقین (۱) و
 انکار الزکوة الذی صدق من هو کافر علی ما عرفت سابقا کما ان الله قد رجوع علی الامر
 الذی کافر علیه کذا فی احداث فی الدین و ابتاع فی مله سید المرسلین کانه
 لیکن معروف فی کتاب فی السنة و لا اجماع الا ملة فکلوا حینما فریب بر صبح
 باعتبار المعنی بل یصدق کما فیها علی الاخر من یتلوه عدم صدق احداث
 علی هذا التبدل کیف یتلوه ان تصاف لنفسه بین ایدی لا شهاد و ان اراد بعد
 صدقه انه لا یطبی علی من اختار الکفر البواح مثل عباد ذوالاصنام و ارتکب
 الشریک بعد ان توهم المملک العالم فیرجع حینئذ الی لا تفارق قوله و نیز بعض
 طرق آه اصول باجری عجیب است که مؤلف غیر از او عا می استعدا و دلیل و برانی بر آن قائم
 نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بکار نیست و از افراد تبدیل و غیره این خود بل صبیان هم
 فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد از آنجا بوقوف کرد یا غیر
 را بمعنی از وجهه خیر نمود و التبدل بر وی احداث و تبدیل و تغییر هر صادق می آید و همچنین اگر زید
 از اصل سلام جمع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا المعنی العموم فلیکف که ورود لفظ تبدیل بر بعضی

از طرق و دلیل عدم صدق احداث برآورد او باشد محجب است که فریب بعید باشد و برین کج روی
نام الاضافه بآنند **فَكَانَ كَيْدُ الْاِنْصَافِ هَذَا فَالْظُّلُمُ لَا يَغْتَسِفُ مَا خَلَقَهُ** که
بلکه بصراحت ال است الی خزه **اقول** الی گفته ایم که دلالت بتبديل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوٰه و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه
او بان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را تغییر و متبديل ساختند و بجهت استماع خبر
وفات شریف نزد و غا و غل باختند چنانکه نقاش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مولف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر مقبره
خلافت بلا فصل مرقضوی سر بردارد و این مقدار هم بدشش بخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر لغوانیک میان شیعه و سنی محل تنازع است **فَاُولَئِكَ لِي زِيَارَاتُ شَيْتَانِ**
و حقیقت الامر این است که چون ضعف رکاکت اوله طائفه خویش بر امامت بلا فصل جناب
امیر نیک و اندیشه اشاره بدیسه هم نمی کنند بصراحت چه رسد از خیال وضع ترشد که بنیاد تقریر
اکثر فاسد و متاع تحریرش غالباً کاسه میباشد **قوله** و از آنچه تبصیر **وال استخاقول**
که یک حدیث محض ابراهیل از او و کفر منطبق میگردد و جامع را که نزد مختصین در کمال شوق شهاب
بودند بارتد او شرعی متصف میدانند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگر چه از کبار مهاجرین انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الیه حاصل نبود الا تناقض نبوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بر آن ندارد که احدی از
حتی که جفاة اعراب من بخند و خند و هم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیز دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر خوبی دریابند که مولف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و متکلمین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس نبوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و شیعیان او از مقصرین حقوق و سبیلین امور سرزد
 نبینیم که بر او ایات سابقه مقصود ذاتی و مطلق است این کرده دین فروش دنیا خرمن غنیمت
 دنیا و دوستی بزرگوار که زکوة ندادند و محمد یک در وقت اسلام در باب کوة و جسمع و تقویض
 صدق استند بحد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلایم بالکرمیه علیه
 حذره من اموا لیه من کیش استند اینهمه بالبدایه الاولیه تنافس نبوی بود بلکه احداث و ارتداد
 بالمعنی المعلوم نیز بود و از اینجا مانند تاثیر صریح صادق بر ضد ظهور جلوه گرفته بود که قول مؤلف بر گاه
 از احداث ارتداد و مراد باشد لامحاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن خشنه
 باطل محض است اول باید که دلیل بر صراحت نماید باز باین فرخانات کشاید قول و روح
 اخ اقول هر گاه بر عدم وقوع شرک این اخص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و مستطاب
 دستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات در آن فرو
 بر جای خود نباشد و الحمد لله علی ذلک قول هر گاه از احداث اخ قول اگر مراد از ارتداد
 رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهاییه و مجمع البحار التبه مراد
 لیکن لازم نمی آید که امر بغصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بر عزم امامیه از خلف
 ثبوت ظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس نبوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
 لا یطاعوا علیه علی من ینکر الزکوة مستدلین بالقُرآن و اَیُّهَا الَّذِینَ یَا نَفْسِیْهَا
 فَخَصَّ لَیْهَا مِنْ مَّارِئِیْنِ لَا تَنْسِ الْجَانَّ وَلَا تَنْفَخِیْنَ عَنَّا بَلْ لِنَّا لِلْعَادِیْنِ
 مِنْ آهْلِ الْبَغْیِ وَالْعَدْوَانِ بِدَعْوِیْکَ مَا یَدُلُّ عَلَیْهِ صَحَاحُ الْأَحَادِیْثِ بَلْ نُصَوِّرُ
 الْفُرْقَانَ قَوْلَهُ وَ اِکْرَسَیْهِ اقول دلالت صریح این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی
 و ممنوع است چه احتمال ارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صدور یافته باشد چنانکه
 مؤلف بعد ازین خواهد گفت که خطاب لا ادری انی احدثون بعد مخصوص بجناب صدیقین

و اتباع و شیعاع است و حال آنکه مؤلف در مقام مشارالیه مستدل است اختراع همان را
 کفایت نمی کند خلاف منصب این ایچمدان که توجیهی منعی پیش نیست پس مضمون این حدیث آنکه
 ایگروه انصار بخان بیناید که از شما حرمی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این سرحد را
 و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب نامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
 که گروه انصار بعد از واقعه سیدالایراد در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباد را
 بر سر امارت نشاند و بعد از آنکه انصار بعد از غفلت و لغزش خویش در آن روز که
 نمونه روز قیامت مورد کریمه آن *ذَلِكَ السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ تَوَكَّلُوا وَ تَزَكَّوْا تَزَكُّوا*
كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ
سَكَادٍ وَمَا هُمْ بِسَاكِرِينَ بود و در سبب اصل شیعاری رسیدند و بجزو القیاط حجاب
 افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
 راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان ضوآن السعیدین جمعین و ایضا بر اصول امامیه محتمل
 که حجاب میر و بعضی از اتباع و شیعاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری لدل حجاب
 فاطمه زهرا و سنین او در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بار را بصبر و سکون مرفرود خواستند که بتفرقی جماعت و شوق عصائی سلیمین مشغول شوند
 و این قسم احادیث که در آن تذکره از حرص علی الاماره مذکور است و در کتب فقهین مروی و بطور
 چنانچه برناظرین مجملات بجا را لا اله الا محمد نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از حجاب
 سیده هم ترک وصیت بجهت صفت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
 و بحار بر آن شاهد است و از اینجا است که در مجمع البحرین میگوید *وَمِنْهُمَا حَدِيثُ فَاطِمَةَ*
فَاَخَذَتْ بِلِثَامِ بَيْتِهَا فَجَذَبَتْهُ اِلَيْهَا لَتَمَّتْ وَ هَمَّ تَرْكُ تَقْيِيهِ لَفْظُ بَيْتِ الْفَاطِمَةِ
 قدر حسان است عاشر حجابها عن *لَتَمَّتْ* است که اکثری از مقبولین امامیه

مرد باشند که ستره کشیدند و بروقت موعود نرفتند و جناب میر شرف حضور نیافتند و مصداق
 حاصل حقیقت شدند کما فی البحار و سببی تفضیل الشأ الله تعالی و طلقش غیر از کالسیه ضلعا و حسن
 امارت قصدا و شوق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیر بهوش مخفی نیست
 که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بیشتر اعدای خود خواهد یافت که اهل حق
 خلافت خلفای اشدین است و این حجره نبوی است که بر امر استقبال متنبه گردند و بحال کمال
 و بی یقین آن عالمی را فراموش گرفت و موجب بصیرت اولی الامر و باعث کعبه و سر نشین بلکه
 استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتبره محدثین ایشان قبل ازین
 بر زبان قلم تفویض یافت و تازه تر اینست که فاضل کاشانی در خلاصه المنهج و صاحب
 علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ
 جاءکم جنود فارسلنا علیهم ریحاً و جود الم تر وها وکان الله بآئمتهم بصیرا
 که بغیره خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردن شل زینماک
 شریک صاحب بود و عاودتی ایشان میفرمودوا اللهم ان العیش عیش الاخره فاغفر
 الا نضادوا اللهم اجرین درین اثنا سنگ در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت علیه
 السلام علیه و السلام را خبر کردند پس بدست گرفت و بر سر سنگ دو دانه شکست و نوری
 بر دست گفت که اگر بفایده شام بمن داند نوبت دوم دانه دیگر شکست و نوری دیگر
 ظاهر گشت فرمود بلا دین بدست من داند سوم بار تمام سنگ را در شکست گفت الله
 اکبر تعالی ملک فارس تقبضه اقمه از من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
 میدهد چه امر و از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس شام و بمن عده میکند انهمی عبارة الکتاب
 الشانی مختصره همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطریق متنوعه و سنا و خنده این قصه را
 وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات تفضیل نبوت این ائمه و اهل بیت در حدیث و احادیث

انکارش نیست و در اینجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارات
 موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث
 که ظاهرش دلالت بر تنافس اصحاب دارد چنانکه گذشت محصل بعضی تشبیه مخالفین بنی سرائیل
 است پیش کردند گفتیم اگر این احادیث که مجلسی هم بطریق متنوع و دیگر اساطیر شیخ با سند و خوش
 در بجا و غیره آورده اند دلالت بر لطایف خلافت خلفای ثلاثه کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
 برهم شود و امامت بازده امام که بران مبتنی است بکار نیست و نالود کرد و وجه خوش گفت صاحب
 خفیه انارالدیرانه شمر شادم که از رقیبان و دشمنان گذشتی بگو که مشت خاک ما هم بر باد رفته
 باشد **قول** پس منصفی باید که آن **قول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
 که دعوی مؤلف که این حدیث صحیح در منصب خلافت است تبلیغی نیست و بر سبک امامیه صراحت
 زاید در صورت بسیار تصور بود و مثلاً میفرمود که شما می فرمایید فلان و فلان منصب حقوق الطبیعت را
 اراده میکند و این موجب تفاوت با بدی و مستوجب مزید عذاب نکال سر نیست مای
 فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشند و پنبه و هول از گوشها بیرون آرید و بدینیکه
 خلیفه بر حق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط و ذات او گرد آمده
 که اگر ما در مختون را بیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت
 کریمه و قلمت کلمه ربناک صدقاً و عدلاً کریم پذیرفته و از خمیازه بدین کنش و چون لقب
 کشیدن منزله گشته و گاهی محفل نموده و سایه نشین بر زمین نیفتاده و بوی دهن و دهان حشر نرفته
 تا تازی نهاده و بر تنگ مهر زده و زمین بر آزار او پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
 انگشتی که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسیار بلیغ نموده و از صغیره و کبیره عداوت
 قبل الاقامه و بعد با معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک باز ده کس از اولاد او نیز به همین صفات
 منصف خواهند شد و در عین رکوع خواهیم و علی بعنوان کون خواهند داد و کمانی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی فی المصباح والکافی وروضه الاخبار والعماد والبحار پیشین وید و بر اقوال و کوش
 فرارید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب کنید و مثال ذلك من العبارات
 الواضحة الدلالة و حالانکه بر اصول طائفة متشیعین و صیغیکه باب سالتما صلی الله علیه و آله وسلم
 در حالت حضور بقضائی و انذار غشیرة کذا قرأین بعبد العباس فرمود و بتاکید
 ارشاد نمود و نیز عم شیخ از اهل امانت حضرت امیر و غصب و عدوان اصحابست کما یلوح من متن
 المجلسی و بد خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلا فصل حضرت امیرند کمی و در بیان
 بر قدر ضرورتی مقتضی می شود قال ابن عباس کلم ازل که کما امر فی ربه رسول الله صلی
 الله علیه و آله و وصایا و مودة علی و آله لا یک رعمل عنده قال ابن عباس کلم
 مضی من الزمان و حضرت رسول الله الوفاة فخصه فقلت له فذا العابی و اقم یارسول
 الله قد ذنی اجلك فما تأمر فی فقال ابن عباس خالف علیا و لا تكون له ظهیرا و لا
 ولیا قلت یارسول الله فکمال تأمر الناس بک فخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و حتی اعمى علیه ثم قال یا ابن عباس سب الکتاب فیهم و علم ربی و الذی
 یخسر الکلم نبی لا یخرج احد من خالفه و انکر حقته من الذی یخسر الله ما
 به من نعمه یا ابن عباس ان اردت وجه الله و لقاءه و هو عنک کارض قال کلم الله
 علی بن ابیطالب فمیل معه حیث ممال و ارض به اما ما و عاده من عدااة و وال من
 و آله یا ابن عباس اخذ لک من خلك شک فیة فان الشک فی علی کفر انقی
 الکون معنی این حدیث بر زبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه لازم و واجب
 علیه السلام بود پس زید فی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شد و قسم
 که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمانی فرمود و مخالفت کن موافقت شما علی را
 البته تو از برای او عین بد و کار و ناص و تابع و دوستدار باشی این معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب بصلحت فقیر از فرقہ مجازہ فاجرہ کافرہ ہمراہی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب شو عرض
 کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بعدی گریست که پیشش شد باز فرمود اصل
 میرم است سوگند یا دمی کنم از دنیا یک کس چون خواهد رفت از گردی که مخالفت می نمودند و
 انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید
 فرمود که براه علی سل کن و دشمن باش دشمنان تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است و لعن
 این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی شواخ صراحت بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
 هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیرالمومنین
 فرمود ضرورت است که او باطاعت حضرت صدیق حکم حدیث معرفت و اطاعت امام
 تکیه کلام علمائی امامیه است ماسو خواهد بود و به ثبوت التخصوا امام بر مقتضای شخصی مذکور
 و جوابش بخند و به متیوان گفت اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت صاحب بخار و اثبات حق
 و مانند او در جنگ جمل رو بروی سیرین عوام که حدیث عشره فی الجمله بار آورده و خود را بر
 ایشان اخل کرده اند و نموده بر این مقام کفایت میکند و خلاصه آنکه ای سیرین تو قابل تقطیع
 جنس من نیستی من را می لوح تو درین مره گوئی منم پس مخالفت من نمی باید کرد از تنی حالیا
 معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بر جم امامیه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس
 آنفاوستی روایت کرده و بر خلاف صدیق ناسید میکند ناگزیر قبول کردم و آنچه او مطالب
 مذکور امامیه خراج نمود چون کسی صاحب تلخیص و غیره جامع او نمی ناید و بر تبصر او گواهی مید
 و کثوری در کماند خود و دیگران نیز تشیع او را اثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
 فان افرار العقل علی النفس بحجّه و الا علی کفهم كما قال علماء الطائفة خوفاً و اجماع
 غیر متناهیة دوم آنکه چون زحال ابن عباس تصنیف ما یوم و روایات قدماست
 مطالعه آریم نیک معلوم میشود که او ناصر معین مطیع خلفای راشدین بود و هرگز معتقد نکلام

با متصل جناب میرنده بلکه بر حقیقت خلفای ائمه نبات و قرار ورزیده پس واضح شد که اوقات
 نقیض نمی فرور برای خصم هرگز سفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت نصرت
 ابن عباس را و باره خلفا برقیه حل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
 صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ جان ناموس می را از اطاعت انقیاد و ترک منکر فرمود و چنانچه همین
 بخار و دشنامی ترجمه از یکدست خود یکدیگر و سطر بر این ایت بجا زیاده که فرموده از نیت منقوش
 خویش در گذشته پس ایت تفسیر این است که استماع انفاطها فی السکات الثانی این تاویل و
 قبول را دومی نماید و مفضل این نیست که جناب امیر ابن عباس از گو ساله پرستان شمار فرمود
 پس اگر اطاعت مولات خلفا از صمیم قلب باشد صدق گو ساله پستی از محالات خواهد بود
 و مقام تخریست که علمای امامیه بقیه ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
 مثل لوح محفوظ حاوی هر یک و بایس لوی خبر از آن لغو و باطل است و انقیاد از حق
 گو ساله پستی بر شخصی که بقیه مولی و مطیع خلفا باشد صادق بدین ایل سبباید که حضرت امیر
 اختیار بقیه بر اصول امامیه از مثل سلمان ابو در هم سابق الاقدام بود و معاذ الله امام گو ساله پستی
 باشد و الا لازم باطل فالملک و هم مسلم و در دنیا که اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت بخلفا از صمیم
 قلب بود و قریب به روایت در کتب معتدله شیعه موجود آنچه در اینجا ایراد کردم کلی از گفتن فرشته
 از زمین است سوهم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است
 خلفای ائمه معاد است جناب برقصه انداختند زیرا که حق تعالی ایشان را با انواع نعم وافر تائید
 فرموده و عالمی را بطریق انبهارات مصطفی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر همین معبود
 می بایست که مثل خواجه خدایم الله سلوب النعمه میشدند و کلام مقدس نبوی تبارک و تعالی
 شریف خائف نفس الامر میگردد و پیچیدگی اعمال ایشان در بارگاه خداوندی قبول نمی تواند
 و حال آنکه در کتب شیعه هم روایت که مجاهدات و مقامات ایشان با هیچ قبول رسید پس علوم

شد که عبدالمعین عباس را که در خانه حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
 امامت حضرت امیر است نه قبل از آن پس این حق است و موبد این مدعاست قید
 انا ما در جمیع اراضیه اماما یعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش و حالیکه او امام
 باشد و مراد از آنکه ترو در حق علی کفر است ترو و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
 چنانچه در باب خوارج است سودا و جوه هم و موبد و موبد این فهم است حال
 عبدالمعین عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب مثل اعانت
 خلفای شیعیه اختیار کرد و برای الزام آن ائمه چونیکه کفر حضرت مرتضی معاذ الله شروع
 کردند که مرتضی محکم بر سبب حق جل و علا بخلوص نشین در مناظره آن گروه بی دین و راجب
 کرد و الحمد لله علی و ضحی الحجه الباقیه و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سید را برادر
 و دلدار کو بگوگردانید هرگز دلش برید و نصرت آنجناب قرار نگرفت بلکه حقیقه اطاعت
 و انقیاد و غلبه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بجا و غیر آن بابتها چهارم
 آنکه عرض ابن عباس که زندگی تو آخرت و اجل تو نزدیک است بد کنون و زیاده
 علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا مردم را ترک مخالفت امر نمی نمائی علی بانی الروایه
 الذکوره دلیل صحیح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 صحابه با موافقت مخالفت نموده اند تا بامامت مرتضوی چنانچه در اذان شیعیه است
 چه رسد به اگر جناب مرتضوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل امیر المومنین اتمام میفرمود
 و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من القامات المزعومه عرض ابن عباس
 بجناب اشرف الناس صورتی از اسکان نمیداشت و موبد همین است سوالات اصحاب
 دیگر از ملازمین وقت یار می حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در کتب قوم پیش از
 پیش از طرق متواتره و روایت از جمله که در باب شخصیت چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مفارک آن گذشته منعقد
گشته سوال عبدالمسعود است که بار رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر چه بر او صبی و نایب غسل میدهند گفتم و صبی تو کیست بار رسول الله
گفت عیسی بن ابیطالب آخره و سوال ابن عباس جواب فضل الناس صراحة فتصنا
آن میکنند که اصحاب مخالف نبوی نمی کردند و الا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
مرا بطرف نکرد و انداز که خلافت علی چه نام منی سری و از بنیاد صبح تر شد که دعا و لطمی طاکله
و اخبار دله برانست بل فضل کسی پیدا کند که امر او امتش مفروض از جناب حدیث بود
خلافت اخائی ثلثه سبقتی بر خصم عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوة
ساخت و پیراخته عبدالمدين سبا و اتباع اشیاع آن توده الاشیاعیت خیار خود
آخرین اوراق باختراف کا بر طائفه حال آن لیم بر همین سلب و فصل خواهیم کرد انشاء الله
مقصود اصلی آن بعین و الا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عذاباته که که زیادت بر آن تخیل نباشد حتی که گرفتار
عذاب و ایرتدیر مسأله برای حضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل میان آید و ثانیاً آنکه
ارتداد و کفر تمامی اصحاب و اهل بیت امجاد و در قلوب بنی آدم رسوخ یا بد مدعیان یهود که از بد
و رطایای ایشان مرتکز بود و بطور منی انجامید بخوبترین وجه بر آید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود
اینهمه بوضوح انجامید که مثل حدیث ترویل نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول تداول جام
که صدوق و مجالس و ملی در ارشاد و اخراج نموده اند و در بیان تلافی و افی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجاست بعنایت الیه اگر زنده میمانم و در رسائل دیگر ضبط کنیم
و نیز حضرت مولف ارسال سید ام سحر و زینبیم عذر یا پذیرد ای باب آرزو که خاک شده
همچو آنکه جواب سید الرسل بعد از حصول فاقه دعوی متشیعین که جناب خیر فیض بل فضل بود

و خلافت خلفای ثلاثه باطل و بی اصل از پنج و بنیاد بر سبکند زیرا که مالک انبیت که در علم الهی
قرار یافت و قضای بر سر گرفته که خلافت بسوی می گیران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلاف
اولیای نبوی که مردم را بر یک مخالفت علی العموم امر میفرمایم که در بصورت مجاهد با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از محابله انبیا علیهم السلام را اتخاذ فرموده و قال الله تبارک و تعالی فلیک
ذهب عن ابراهیم الرُّوع وجاءته البشری لیحکد لکنا فی قوم کوطار ابراهیم حکیم و اوا
منیب بلا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انکم اتیتم عذاب عظیم
صریح و دایم از اصول رابعه بکار بجهت بر جا خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت مدینه نیکست بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و نص
بر سرست نه معلق پس نص غدیری بر امامت سید المومنین و همچنین دیگر واقعات که آن در نص
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد انچه از اتباع و شیعیان ابن عباس و جابر و غیره
میگویند که عرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر ساسانه خراج صحایب و تاج
انجناب سید المومنین بنازعت نکند و جمعی بر گماشتن ایشان اخراج نمایند انبیت
حال و عامی ششصدین اخباریکه معلق با خرزمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق بنوید و بنیاد و فرمودی خلافت بلا فصل امامیه را محض است و در بخار و ای
و دیگر است که صد و آن در باره امامتش تصحیح تمام در که قبل از هجرت مدینه بر خیار
اصول خویش کام سابقا و انما مفقده ضایحه اما اعظم حلی و شرح تخریج تفصیل قول سابق
اعنی فی النص الحلی فی قوله سلوا عنک یا مرفق المومنین و انت الخلیفه بعدی و غیر ما گفته
اقول هذا دلیل ثانی علی ان امام هو علی علیه السلام و هو النص الحلی من رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مواضع و انشیه الامامیه و نقلها غیرهم نقلها شایعاً ذاعاً من
انما انزل قوله تعالی و اذ رخصیر ناک الا قریب من رسول الله علیه و آله

ابابکر علیه السلام ان یضیع له طامما وجمع بنی عبدالمطلب فقال لهم انکم
 یوارثنی وبعینتی یکن اخي وخیفتم من بعدی ووصیتی فقال انا ابایکم واولادکم
 فقال علیه السلام هذا اخي ووصیتی وخیفتم من بعدی ووارثنی فاستمعوا له
 واطیعوا الاخره **عجیب شیخ حلی** که خیال نمیکند که غایه الامر خصیصه رضوی بنی
 عبدالمطلب است که اتفاق و کفرشان الاثنی عشر و آیات شیعه خواهی شین زه نسبت بخلاف نموده
 که حاضر نبوده مع هذا صدق بعدیت بگو ای شافعی بر اتصال و انفصال هر دو برابر است
عراق بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف السبلخ
 و آیات خلاف بلکه ایست نیز کما فی الصوارف ثبوت خلافت لازم می آید تعیین انفصال
 و هو المطلوب **پس برید** آنکه **مذهب** این روایت قطع از آنچه در سابق است
 و آنچه اهل حق گفته اند حدیث االی شیخ اشباح است عن سلمان الفارسی قال سألت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من وصيک من أمته قال لم یبعث الله
 نبیا الا کان له وصی من أمته فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لم یبعث الله
 نبیا الا کان له وصی من أمته ثم دخلت المسجد فنادی رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال یا سلمان التبرع عن وصی من أمتی فهل تدري منک وصی
 موسى من أمته قلت کان وصی من یوشع بن نون فقال فقال فهل تدري له کان وصی
 الیه قلت الله ورسوله أعلم قال او ای لیکلانه کان أعلم أمته بعدا ووصیتی و أعلم
 أمتی بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی امام فارسی بگوید که روزی من بنی خباب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که منی تو ازین امت کیست زیرا که خدا می تعالی
 هیچ نبی بعثت نکرد مگر آنکه وصی او را بشارت قرار داد و حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی
 کیست پس بعد از آنکه که بعد از من خدا میداند در مسجد اقصی شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین مصی بن سوال کرده بودی میدانی که مصی موسی را پیش که بود گفتیم که پوش
 بن چون که لفظ حق در حق و بکناب مجید استعمال یافته فرمود هیچ سید که سبب مصی بود
 بود گفتیم که خدا و سوال و نیک میداند فرمود و پیش نیست که او اعلم است موسی بود و امام
 و مصی اعلم است بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتده از ارکان اربعه امامیه
 سوال در زمان اخیر نبوی منقول است جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این پنج سید علی بن
 ازین امر گاهی کسی ازین پرسیده و من کسی بن باز در میان نهادم اکنون بدانید که علی
 بن ابی طالب خلیفه من است و وجود الت روایت شیخ صدوق بر دعای بنده نیز کاشمش
 نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی است بحضرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 سومی مدینه و وفات حضرت ابی طالب است که الاخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
 است که سلمان بعد بحضرت بران و از خبرت مصطفوی صلعم شرف شده کاسیکانی
 المسک الکافی الشارح الدتالی و از حدیث امالی اینهم بطور پیوست که اعلیت حضرت امیر
 خود خطاب ندیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت آن باشد و اینجا
 بسیار از روایات شیعیین در باره اعلیت هر تفصیلی که قبل ازین زمانست موضوعی و منفردی
 میگردد و برین قدر چه موقوف است زیرا که از الامح الوارسی السح است بروایت ابن عباس
 رضی الله عنهما که بر خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسو جبرئیل و مراجعت
 جبرئیل با سرافیل و مراجعت سرافیل بسوی حضرت ربیعیل این عقیده حل شده که محبت هر تنه
 و از آخرین است مرتب فی غیبه چه جای تفرامست تفاوت بلا فصل و ازین مقام تمامی
 احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت شده
 و الی این است که فقط این محبت و دخول جنات کافی و وافی است بلکه هیچ گنای بعد از
 سفر نبی شود و الی غیر ذلک بن الامور الی آخرت البها سابقا و آتفا از هم نخت با این همه

خرابها که در اصل مانت بلافضل در خیار امانیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
 رساله و آنکه بدین ازا که کتاب الفین نام عظم خویش که ملحقه طفل محمد بن مستکین بن محمد کمال
 یحیی علی بن طالع جوابه السمری بقره العینین بر الالفین اشاره فرماید بر خود می بگوید و بخونیا یکله فرحلا
 من مضوی از امور مقررده مضمونه بوده فاعتر و ایا اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجایب
 باجمد بسیار از اسکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که حصول تشیعین را چنین
 است بخاطر پیچیدان موج زن است لیکن خوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
 ممتومه مخاطب غور و فکری کنم **قول** آبانمی بنی اخ **اقول** بی می بینم که ایراد سین ای
 استقبال است لیکن قید قربت بنحله حضرت مؤلف البخار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
 بلافضل روفا بد نفس الامر ضروری نیست بخندوجه **اول** آنکه غلبه اهل دم بعد مخلوبی شان در
 سال اتفاق فتاده و حق تعالی در محکات قرآنی حرف سین در اینجا استعمال فرموده که و هم
 من بعد علیکم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امری که در چند سال منضمه شود جلوه
 شود و فریب که آن گفت گو نزد جناب قدس اهل بقصنای القهری فقه البعد کافر که فریب
 متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من آیات القرآنیة کادت من الکثرة
 ان لاسای و هم آنکه حضرت سید المرسلین ابغ البغاء که کلاسن و بلاغت فوق
 کلام کل مخلوق نزد ارباب الضاف است در حدیث افراق است بهفتاد و نه خبر که در
 علمای فریقین سلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که مستغرق استی علی ثلثه و سبعین فریق
 و بر فرعم مؤلف رساله ضرورت که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 یا مجرد وفات شریفی در عالم موجود شده باشد و این امر شبهه است معتبره که در مقالات
 اهل عالم تصنیف شده و نزد علمای فریقین هند اول استند مل و محل قاضی ابوبکر باطل
 و نه اصل شارح و تبصره العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین استراق

مستعلق صفحه ۲۶۴ بدان آید که الله تعالی که صدر حدیث مسطور نیست که زری
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر یکی از آل عبا بعد از کربلا در گریست از علقش سوال کردند فرمود که ای عبا
 اگر ملائکه فرشتگان اینبار در سلیمان افضل علی فراخ شوند و حال آنکه فراخم خواهند آمد هر آینه بدو فرخ منسوب کروند گفتندی
 هر یک از او فرمودند که خدایا از من که از دست مرا بد و ضعیفی اسلام نیافتمند ملکات افضل اینست که مرا از
 افضل و نه خدا که هیچ یکی از من نیست و هیچ صلی و صی من است **قول** اینضمون از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بار
 خود را بر زمین و کتب شیعه مثل خود و غیر آن بیش از پیش دوست و بنده میگویی که اگر مراد از اینجا نام آن بنیاست
 که بر تبه نبوت نرسیده اند نبوت و امانت تبه از امانت صائیت چنانچه در اینجا کتاب است که آن را هم بر آن
 مسطور است که اگر امام جعفر این خلافت بر شیعه است که باز ده امام از آن سواد حضرت شیعه و نه از آن سواد
 افضل از آن چه جای میر چنانچه در حسام جانی بسو طاکو بعضی از علما نیز ایشان خلافت بر شیعیان میگویند و بنده با شما
 و اگر مراد از امام از انبیا و ائمه است پس ستم بر مساوات برود و جناب بلکه افضلیت بر شیعه است
 زیرا که خود تصدیق کرده اند که امامت نبوت رسالت پیغمبرست و فضل از فضل است و اینها
 و آله و سلم زیاد تر کما و کفری نده الا و اراق و خود را کابری شیعه مثل محمد بن اسحاق و صاحب شیعه
 با رجی از نده و اظهار می سازند که اکابر و ائمه شیعه سرور و اند بازمی پریم که شیعیان طلب عدالت و حق
 از انبیا علیهم السلام چیست اگر دعائیت که در وقت واحد بر بعضی از ائمه اتفاق نگردد اند فداک
 آری سخن در یک زمانه کی معجوت شده بودند تا این اتفاق افتد و اگر مقصود نفسی عدالت از من و احد است
 پس این مخالف اصول طایفه است زیرا که از کتب بین ایمان ایشان عدالت هر یکی از انبیا و ائمه
 بر جای خود پس خواهد شد انشاء الله تعالی باقی ماند حال ملائکه و آن مشایخ بحال انبیا است زیرا که
 شان نیز نسبت به عدالت و واقع است هنوز بسیار از اوضاع فرشتگان مختل است و انبیا و ائمه

که تنوع با پس پیش متوجه روید بدی کنند و در مقصد صدق منظر فرج و ذکر جمیل آبادیهات
خود اندک استماع ملائکه مقررین و غیر ایشان نیز در وقت اصدار محالات فرق درین فرق همین است
که حکم بعضی مرتضو در زمره انبیاء که استقره انشاء الله تعالی قطعاً ثابت و ملائکه باین عنوان که محال
ازین قوم بگرم بیان نخلت فرود شود بسبب آنکه نام کتاب فکر فقیر افتاده به ثبوت نه پیوسته و لیکن اگر بعضی از
جلد نامی بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید
و ادیم نشان ز گنج مقصود ترا ده اگر باز رسیدیم تو شاید برسی چه سن بعد محقق نماند که سانی حسن
این عباس رضی الله عنهما و متعلق به در ذین قصه چهار شق مرقی میشود اول آنکه چون حکم جدید و در حقیقت
صلی الله علیه و آله وسلم برآشت فرمود اگر از امور دست منظر نیست باز خلاف او اختیار کن و آل و متعلق
آنکه هرگاه وجوب منوت منظر است آنکه از سوال من بعضی راه یافت چرا اصحاب تبرک من افشش
منی فرمائی بعد از گریه فرمود که در باره شان اجل بهم رفته پس باین مرد که تحمل نمی توان کرد باز من که تسلیم فرمود
که منکر استحقاق و سلوک لغت خواهد بود پس وقت امامت اتباع و طاعتش باید کرد و دوم آنکه او را خلیفه خواهد
کرد و یا نه فرمود خلاف او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلاف باید کرد و یا نه
و جوابش که در مجاب گردید سوم آنچه ترمین بجا گفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت را بگویند و عملاً
را مدخلی نبود و بعد از آنکه تا پدید آمدن راقم الحروف در هر یکی ازین حقوق موجود و بعضی از آن را فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان و در اجاب کتاب کاشف من فی را الله اعلم است

والله یستدبر السیارات و هو المستقیم

مبتدئ فی الدیوم الیقین من یضیئ فی اعطى کتابه یحیی

مخصوص بسیار و پر کشیده و از وفات شریف تا این افراق زمانه متدبر گذشته و از خجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که ناشر بر نام جواد الدین صاحب الدیوان گذشت بعد ذکر تهنیت
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاکره با رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صاحب پدید آمده است
در مقام بر یکدیگر کتاب مذکور که بر شاربلی عظیمه بر اهل حق متضمن است اسلام می نامیم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نبی باشد ازین مذاکره دلیل بر این است
شریف خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حیث قال کُنْ نَبِیَّ اسْرَئِیْلَ تَقَرَّبْتَ عَلَی سَنَدِ
وَسَبْعِیْنِ مِیْلَةٍ وَ سَتَقَرَّبُ اَنْتُمْ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنِ مِیْلَةٍ فَاِنَّ لَنَا اِلَهِ مِیْلَةً وَ اَحَدًا
قَالُوْا مَنْ هِیْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ لَنْ یُقَرَّبُ عَلَی مَا اَنَا عَلَیْهِ وَ اَحَدًا فِیْ مِیْنِیْ بَدْرَتِیْ وَ رَسُوْلِیْ کَرِیْمِیْ
اسْرَیْلَ یعنی فرزندان حضرت یعقوب بفرق شدند بر قبا و دولت و غرقه و روزه و سر انجام است که
متفرق شوند امت من بر قبا و دولت همه ایشان را نشانی شد که ملت واحد گفتند که امت است آن ملت
یا رسول الله بود آنکسایکه بطریق من و بر طریق اصحاب من انداختی کلام مجر و فقه و حجه الله که این بزرگوار
نوشته اینجور است بفاصله چند سطر و بسیار بیان اعتقاد و شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام و غیره عظیم است
بعد از میکرو اول جمعی ندکه ایشان اهل سنت و جماعت میخوانند و خطا افتادند البصایر رسول الله علیه و آله
رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استی بلفظی قیاس کل اول بدی لایحاج بر زبان من بزرگوار
و توصیف از هر مقام بیکمال قدرت آید که تسلیم او و ربوبش فرمود و بدین پنج حرکت شود که
هائست که بطریق اصحاب رسول است هر که بطریق اصحاب رسول است تا است موهم آنکه در واقع یک
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کر بلا علیه التحیه و الثناء نیز حرف میرین روایات
فرقی بین احوال یافته که سَقَطَ الْحَسْبُ لِمَنْ كَانَ وَ اَزَالَ الْخَفَاةَ مَقَاتِلَ عِدَّةٍ مِنْ عَمَلِ الْبَشَرِ قَالُوا
الصُّدُوقُ وَ بَلَّارِیْ طِفْ لِحَسْبِیْنِ زَیْنِیْ هَجْرَتِ خَاتَمِ الْمُسْلِمِیْنَ قُلُوبِ اهل خلاصه اهل کافه
و بر از خجاست سال تقریباً از وفات شریف شرف المخلوقات تمت ظهور یافته و اگر حضرت مولف

و در صورت بعضی غیر معین مدعی شیعه کجایه نبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای اشدرین وجود
 چندین احتمالات کدام دلیل سبب نماید که تحطش اهل شیعان و در رفع شود تا بعد ازین دلیل دیگر از کتب
 فریقین که و تعداد زیاد تر از الفین باشد حقیقت خلفای اشدرین گفته اند انشاء الله تعالی **قوله** اذا درست
 الخ **قوله** اذا درست ما تلونا علیک فی مواضع عديدة و لیست الیک فی مواقع کثیره
 یستخرج کلام المؤلف الذی والفاضل اللوذعی بأجاث نورانیة هم مشکوٰه الهدایة و
 الا بیان و مصابیح الدلایة و لا دعا عن اهل البصار یکاد من تها یضی و کولوا نفسیه نادر
 ظهر لک حق الظهور علی قلل الطور ان ما اذاه الحقو الکما و واجاد الدق العسقلانی
 التذقی بل غایة التحقیق لا یسوق شیء من الفیاء و الکد و رات و لا یرد علیه شیء من
 الا غیر کلمات فضلاء عن ان یكون لیس مستقیم و نفسیه و ان ما ادعهم هذا الذی الکیف
 من انک لایم الخ و الحیث یروى فی النفاذ لیس علی غایة مراده و هو ان المکره من لفظ
 امر تدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین من
 الکوس و س الظلمة و الهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان و ما جاء المؤلف
 بسطان بل تفوهه یقفوا به علی مقتضی عادته کیف ما کان و یستفهمه مرة بعد اخرى
 مقتضی ان شاء الله تعالی **قوله** کان فی علی بن الاثیر **قوله** التوفیق و اجزای این
 این دو عاکنه است که هرگز عبارت صاحب غایه رض و بیاض است لیکن چون مؤلف باز و مؤلف و مؤلف
 برای عام مفید است از ذکر و طول کلام و نقل عبارت صاحب غایه و نیز تمام که بنیاد رساله و انست
 است هرگز نه اندیشه اول نیک عبارت می دارم بعد از ان او عاقل من نحو را باطل بسیار هم بدانید
 این شیر که مؤلف تحریر از لفظ و عبارات کتاب جمیع البحار لی کم کاست و نیست و فی حدیث الشیخ و قال
 انما یزالی الامر تدین علی عقایدی متخلفین عن بعض الواجبات فلم یرد ربه الله لهذا و قد
 بان عقاید هم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده و لما اردت ان توفی من جنة الاعراض

حالی باید است که درین عبارت چند احتمالات مخفی است که اول متعلق بقصر یعنی
صیغه ضارع مصدر علم باشد و لام تا بتفسیر یک مضمون برین محلیست متخلفین و مقصرین از بعضی اجابا شرعی مراد
وارد او بر قلم سالت از اصحاب و ایحایان برای اعراب بیان تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث
نعمان مراد از صحابه دلیل تعادل چنان اعراب و ملازمین جناب الیحدین پس با لاش بعبارت فارسی
بدان کشته که مقصود از آن دو نفر نیست و الا قیاس عقاب هم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از انجمن است
که ملازمین و اصحابی که تخلف و تقصیر از اجابا کرده اند کائنات کرده اند یعنی قومی از جناب اعراب
که همیشه شسته و از زهره سولقة القلوب بودند مخصوصا به این است که در حدیث جناب اعراب از حدیث
سالت است که اول و دوم که در حدیث بود و جابری که در حدیث است متخلفین از انجمن است که در حدیث و بقیه عقاب
تفسیر شد که نفری از آن مراد خواهد بود که کسی از اصحاب فرشته جز این نیست که قومی از جناب اعراب
که در حدیث اول دلیل برین معنی آنکه صاحب این لفظ علی الاعقاب بعد لفظ از مراد فرشته اراده معنی و تفسیر
فرار داده و مراد و جابا است حال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقصیر از نظر اعتبار انداخته پس چنانچه
که معنی کفر اراده میکند و تخلف را بر کبار اصحاب ثابت نماید و مقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام اول متعلق شود
هر دو جابا نظیر و تخلف محمول گردد و جواب است ملازمین صحاب خاص بدست تمام چهارم ممکن یعنی هر دو لام
را ثانی است تا نمایند و در آن یک نفر صحابیت بعوم و به نیست که هر دو حال اخیر را قواعد حدیث معنی شود
زیرا که در حدیث و حدیث بر حرفت بر لام ثانی و کار است از حدیث و در احتمال این قبیل و دیگر هم پیدا و به حدیث
و ضمن این خیال باید است که بعضی از این شاره خوانند من بعد گذارش است که هر چند احتمالات عقلیه و دیگر هم
باشد لیکن چنانچه مقصود اصلی در مقام ابطال الضم عمومی جابا و اثبات حجاب معنی اول و مراد معنی سالت
تبرع پس آن که در حدیث و حدیث می شود و این احتمالات و دیگر طریقی که بنماییم بلکه احتمال و این چند وجه بلکه مقصود
و آثار ثانی که یک لفظ از طریح نظر ساخته و نفس می شنود و مرجح بلکه می شنود اما اول این است که هرگاه تخلف را
از اصحاب که یا سالت و یا جابا ثابت نمود و حدیث حدیث حدیث است و بطریق اولی معلوم گردید

که احد از صحابه کبار بر کفر نرفته باشد و تفریقا علاوه برین تقریر عبارات علماء که شامل یکدیگر افتاده نیز
بر دیگر انطباق بسیار حاصل علی التوافق ولی بنی علی الشقاق و اگر در هر دو مقام ارتداد بر کفر حمل کنیم و
جفاة اعراب از قصد و تحوض خارج نمانیم چنانکه مؤلف گفته و نتیجه برین آید و مره بران ترتیب نمی شود و تقدیر
اینست که احد از صحابه کبیر اختیار ساخته که کفر بعد از اسلام منحصر در جفاة اعراب است و عقیده که شکی نیست
مستحب است عاقلان که بکلیت صحابه مشهورین است نخواهد بود مگر بنی بنی که نفی کفر مستلزم تحلیف نیست
لوجود الوهقه و کمال لایمان و الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص
چون فی جمل ائمه علیهم السلام آنها را با صحابه تعبیر فرموده بسیار که شخص خاص نیست باشد منع قطع نظر عن کون
مجهود و عارضه در این انفرادی اخبارنا قانع بودیم و قاطع فرجه و قطع و انقیاد لایان و
الغضین که اسعوف است که الله تعالی ما انما یسیر خیال مؤلف لازم می آید که ارتداد او شرعی و قیاسی نیست
اعراب مجبور شد و چنانکه ازین گذشت که این ارتداد و بر بسیاری از اقوام اعراب بداند ولی تحلیف از جهات
شعریه مثل زکوة از بعض جفاة و در نزد باطل انطباق عبارت نماز و قوم من جفاة الاخر بر بنیت و اسان
بجلاف اول ما انما یسیر علی که بر او معنی کفر در هر دو مقام خیال کرده قبول کرد و نیست یکدیگر را که بعد از
که ارتداد تحلیف می آید و درونی نیست که هر جا قید علی عقاب و ضافه کند و تکیه کلام خویش کند و نه بداند که تکیه
کف که صاحب اینها یکدیگر است کفر بعد از تصحیح درین عبارت که ارتداد و تحلیف محمول است بر او که در وقت
راستنا بکفر نموده و صاحب جمیع الحار لاعن الاسلام آورده حیث قال فی حدیث تحوض لم یزالوا و مریدین
اعقابهم متخلفین عن بعض الواجب لاعن الاسلام الی آخره پس بنی قرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
و اثبات نهال تقصیر مختلف مراد است که سخن بران می رود و لا غیر و الاطابره آن بود که می گفتند که کفر بعد از
اصحاب بعد و انما کفر قوم من جفاة اعراب است اما را یسیر پس از آنکه درین ایام مجتهدانما ز فرخنده انجام چند
و یکبار از مجتهدان شرح صحیح بخاری که در بحث اعتبار آن هرگز می بینیم بر امون خاطر محدثین نمی گردد و خاصه مجتهدان
از شرح کرمانی محض تا سید آسمانی بهر سید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر است و او صمد الی ان

ان شاء الله گزشت و بسیار از محدثین نقایص بران علامات اوثیق نوشته اند هرگاه بمطالعته آن مشرف شدیم
 معلوم شد که شایع کرمانی در شرح این حدیث جایجا تحقیق علامه خطابی را که شرح اوستی علام السنن تهرنج حساب
 کشف الظنون بر دیگر شرح تقدم است و در فاش در سه صد و شصت و هشت اتفاق افتاده و بطرح نظر دارد
 و در مقامات متعدده عبارات و الی بطور مستند از عبارت تمام اول که متعلق بغيرض است آنکه قال الخطابی
 لم یرویه من تدین الروه عن الاسلام و لکن قد یقوله علی اعتبارهم و معناه الخاف عن الحقوق الواجبه کقولہ
 ارتد فلان علی عقبه اذ ارجع الی و را و لم یرویه بجملة احد من اصحابه ما رتد قوم من جنابة الاعراب الذين و خلوا
 فی الاسلام غیبه و رتبه کینیتین جیدین و نحوه انتهى و بتقریر یعنی نیست که مطلب اوسلیمان خطابی که
 چنانکه فی نقل فرموده نماید آن از دیگر شرح بخاری مثل عدة القاری فیض طارمی که سید محمد حفصین
 جلال الدین محمد بنو نوشته نیز دریافت می شود و حاصل این تقریر و آنچه صفتانیه مجمع البحار گفته اند چنانکه
 می بینی یکی است بلکه عبارت اینها یکدگرشکل غلط گفته اند اکثر الفاظ بعینها و سبک و حد منسلک پس معلوم شد
 که مقصود این هر دو نقل نیز اثبات ارتداد جنابة اعراب بمغنی خلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت شیخ
 ندیر و محمد الله که فقیر بر بکات انفاص و صحبت حضرت خاتمه الحدیث مرشد بر صیاحب تصفنا عشت یار الله
 بریانه الی یوم الدین آنکه مراجعت باین نسخ مقصود نماید یعنی کور علم شده کالایض علی من نظر الی لا و اوق
 المسانیه بار غدا یا کور او یا حضرت مولف ساله و کند و گویند که درین عبارت نیز مراد شایع کرمانی است
 تخلف از بعضی مشهورین است بهمان دلیل بعینه که در فهم عبارت نمایا گزشت پس شرح اولویت در معنی که عبارت
 نمایا و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی باز گردانند حسب عکس آن چرا حایر بگوید و این باشد گوئیم اول آنکه
 حضرت مولف از عبارت کرمانی و عسقلانی خلف اصحاب براتشایشان از رنگ عارفان و اثبات آن
 برای جنابة اعراب نموده و از جناس که در پی رد آنجا گردیده و در همین مقام نظر بحدیث و صحاح را تمام است
 و الله و جمیع جایدان دعا الکرمانی و صاحب قسح الکبار انه علیه الصلوه و السلام را و خواص جمیع المیزان
 من جنابة الاعراب مستقیم بل را و بعضی هم بلایس چنانکه عبارت کرمانی را که اول نقلی حدیث تخلف از صحاح

کبار است عبارات صاحب بنیاده و مجمع البحار که برعم مولف است بخلاف این اصحاب و در ارجع توان خست
 دوم آنکه قبیل ازین گذشت که مولف از عبارت فتح البحار می گزینی که انصار بر این از یاد و سرانجام
 فرو داده اند و برین تقدیر نیز ارجاع عبارت کرانی بسوی ضایه و مجمع بصور خیالی مولف از تسبیح او چه گفت
 هر که گفت خود کرده درانی نیست سوم آنکه بر تقدیر هر دو عبارت کرانی متناقض خواهد بود زیرا که مولف در رساله
 اخیر از کرانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش است چنانکه خوانی نیست ملاک بر این اردو که احوال عودت و قضا
 و حفظ و اتمام آن کتاب همراه بخاری پدیده لیکن بقدر از ان بخواهی معلوم شود که عبارت مذکور در عبارت اصحاب
 از تحلف و تلف حقوق واجب و واقع شده زیرا که از ان بوضوح می بخشد که حق تعالی صحابه شریفین از تبدیل تقصیر
 تحلف محفوظ و مصون داشته یعنی چنانچه این بزرگان در جیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اعلام کلمه الاسلام
 و عبادات خالق الانام و اجتناب معای و انام میگویند بر این طریق رسوخ تمام بعد از سر و علیه الصلوٰه و السلام
 داشتند و بر ظاهر است که تبدیل تقصیر و تاخر از حقوق عام است نفسی عام مسلم نفسی خاص است پس نبوت رسالت
 که آنها را داشتند و تقصیر از اجتناب و تبدیل خلاق مسیمیه نموده بطریق اولی از کفر و نفاق از یاد و سرانجام بودند بخلاف
 قومی از جنات امرا و مودعه جنات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تحلف تقصیر تبدیل از آنها ناست و از عبارت
 بنای مجمع اعتقاد مولف مجمع فضایل و اولیای الهی باشد و تحلف اصحاب ناست میشود پس ارجاع این عبارت به عبارت
 مذکور مسلم متناقض خواهد بود و فرق نیست که بر تقدیر اول ناقص و درین عبارت واقع میشود و بر بیان یکبار کرانی
 بر حد و خیالی نیست تحلف بنا تقصیر است این یکبار دوم را در ان باشد چهارم آنکه خطاب و کرانی از شیخ خود را بودند
 ارجاع کلام کاتبین بنای تقصیر و بطریق اولی است که تقصیر پس حصول بران شود و بطریق اولی اوضاع الطبع
 چه آنکه بر تقدیر تقصیر کورمال عبارت محرف میز که در عنوان سبانه سکورا چنین میشود که تقصیر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
 و سلم و من تلوا من غیرین از او نفرموده زیرا که انصار اند تعالی از تبدیل تقصیر باز داشته امرا و از رجوع از این است بلکه
 تاخیر تقصیر از اصحاب کافر نشده بلکه تحلف از حقوق و جمعی شدند و مورد حدیث انصاف گردیدند شکر خداست صحابه
 طاریین سید سلیمان بن عمر نقیذ و شاعت در حق شان قبول نیست و درین نیست که کافر شدند قومی از جنات امرا

موافقه القلوب کسانیکه بصیرتی درین ندارند و کمتر بصحبت انجانب مشرف میشدند و ازین رتبه اودوسی
 و جمعی از مشهورین از غمی آیداشی و بیخبری غیر از شیخ خلی و منفصله یا شخصی که تقلید ایشان خود را در مقام معرفت
 الاراکه کنند که استخفاف نشاء الله کسی تن نخواهد داد و یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که آنرا این
 قاعده و آیه است صدق منقول لولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین
 قناعت نرسیده و راه و نیست فرمودی که تمام اصحاب مرتد شدند و فلان تصحیح می کنند چنانچه از مصداق
 قاضی البیت بنو ارضیج خواهد بخامد که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت میرفتند
 منصرف شدند و مرتد شدند و بسیار از جهل اعراب از جناب غیر صلی الله علیه و آله و سلم دور میماندند و من این
 ازین اعیان و صاحبان علم که بر تقدیر علوم تشبیه مطبق و اوراق بیانین بطور اجمال آنکه شرح کرانی از این
 اعراب بدین چنین بیاورد و بنا بر تعجیر و اراوه ممول غیر لفظ خود گفته اکنون بحسب معتقد و رجوع باید کرد و
 دید که او را از این چنین علی کفر می بیند یا از نقصان شمار میکنند اینک بسیار از مجملات تشبیه موجود و در راه
 او علی الفاظ که بر خرواق قصیده و ملاح و تقوی لالت و نوشته اند و گاهی را در زمره آن مردم که بیرون
 بر کفر واقع شده و خل نکرده و از نجاست هر کی از تقدیر و اربابین الفاظ یا میکنند و هکذا و هکذا و هکذا
 قلن نه و کان چون بختگاه که اکثر اعیان از بعضی کسان بیرون میرسد و متعاضد و دیگر و دیگر و دیگر
 وفات و غیره صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از محدثین مخصوص از زمان شریک شده و فی الفور بدست عازبان
 گشته و اصحاب بسیار او را گردانده و هلاک با عت رانی و هستند و لیکن چه درین احوال سریده و صلاح
 تقوی اختیار کرده و بجهل و بیخبری کبابی نظیر این پیچیده و نیامده که خاتمه او بکفر باشد پس اگر عبارت کرانی را
 بطرف عبارت خبر که جمله و غیر او را ج کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب عبارت
 این تیر و صاحب معنی و موافق ممول بدست کفر است که اعرفت و انما عرفت و عبارت کرانی
 متصونی شود و در مقام اگر طلبه علوم دینی او بی غرضی احوالی نیابند و بگویند و نیز بهم خواهد رسید
 وَلَکِنْ فَمَا ذَکَرْتُکَ فَاَیُّهُ الْمُسْتَفْهِمُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

و استعطف حدیث و بفهم مولف سبب از منتهای درین مقام برای الزام در خاطر
 کثرین مکرر است مگر کار آن خالی از سواد نیست قوله ولیکن توجیه ثانی اقول ان الله توفیق
 تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که باز عبارت کرانی بر طبق صدر ساقلمی شود لکن
 در فهم مولف قبل و قال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرانی علیه الرحمه بر دارم و بحث
 بر آنستم سارقم به اکتفا مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که محقر بجز از حال کاش
 نیز تدبیر می شود می فرماید که شایع کرانی در نفس حدیثی که قبل ازین حدیث با دلیله
 عبارت مذکور است گوید و قال محمد بن یوسف العنبري في حديثه عن ابن عبد الله بن
 قيسمة قال هم المحدثون الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر ودفنهم في بيعة
 قوله اصحاب البصرة للاصحاب وهو قليل عددهم وكم عدد به خواص اصحاب الذين لم يمت
 وعرفوا صحبة فقد صارتهم لله وانصمهم عن التبديل اوليس المحدث من ارتدوا الرجوع
 من الدنيا الى ما هم التاخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه وكم يرتد واحد من اصحابه عليه
 الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمين فاما ارتد قوم من جهالة لا علم من الموفقة
 قلهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك انهم جحدوا في الصحابة المشهورين رضوان
 تعالى عليهم اجمعين انتهت عبارة الشارحين للخاري مع عدم الدنو وقوله تلك
 النسخ التي كانت في ايدينا برعنا على الممانعة بهي ولي است که طبق عادت شریف بای افوا
 مولف درین مقام هم افزوده و درین بابش در فهم خانی آن ناسا گردیده و چند وجه و جداول
 دعوی بن حنی که قول کرانی اولیس امر او توجیه ثانی است و در حین است فلا بد علیه من افات
 الدلیل بلکه بطالبش دلیل برای تنبیه تیر عا فایم میتوان کرد بایشان که ادعا توجیه ثانی وقتی
 شود که توجیه اول قبل از آن تمام گذشته باشد و در تمام هر چند غور و فکر میرود که توجیه ثانی نباید
 پس دعوی توجیه ثانی چه معنی باشد باید که از قول و کم عدد به خواص اصحابه تا انوار التبدل

این قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث تعیین معنی
ازند و تعیین شده بلکه تعیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول البعاده و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت بعد است پس حمل عبارت کرانی یعنی قوله لا و لکن لیراد بر توجیهی که در بعضی ابطال است
بار خدا یا مگر او بیار و روشن بگویند که عبارت قبل یعنی قال محمد بن یحیی سفل لغزنی که صد
رساله مذکور است قد عرفت انفا توجیه نیست میگویند قوله بعد ذلک و لکن توجیهی که در کتاب
لیکن هرگاه اندک غرض معانی بکار رود اینهم بوجه بسیار مضحک محض اید بود و الا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دینی تفرقه عبارت مذکور است بگوید که
براست که این مقدم و تاخر کردنی در صحیح بخاری یافته شود و حال آنکه هرگز چنین نیست کما لا یجوز
علی کایطریقه فتنه آخن مکه سید بلکه عکس آن در جامع صحیح برجا خوش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث که با دینی تفرقه دارد شده بعد از حدیث مؤلف و ایت فرموده و لکن
اینست که گفتندون و اننا سألوه عن حدیثه ذات الشمال فاقول كما قال لعبد الصالح و
علیهم شهید کما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه و داده
یا او بر و ایت بعضی از اصدقا ایمانی غول یا بانی بنیاد نهاده ثانیاً آنکه مقدم حکم مذکور است که
شارح فرمود آن حدیث مقدم را شرح کرده باشد و حال آنکه نسخه معتبره که حاشا بالانذکر شد موجود است از
حدیث مشارالیه و شرح آن درین مقام که تمام تفسیر کلام الهیست یعنی داری و حریفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرانی سمت ظهور دارد زیرا که اول حدیث را شارح مصنف
کتاب البیاض بخوبی ترین وجه شرح کرده چنانچه عبارتش در خبر و سابق گذشت اکنون تفسیر
حدیث دوم چه ضرورتی باشد که در همین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یجوز پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده و در شرح کرانی هم بابتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری می باشد چنانچه عده که عبارتش را هم مخطوط گردیده است ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشته اند و تنقید و تفسیر را در نظرند داشته و از اینجا عقده دیگر حاصل شود
 و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کو اکب واری و صدر رساله حضرت مولف
 قلمی کرده قرن تبیین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالباً بقتضای شیخ و حواشی شیخ
 بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ حلال الدین سیوطی باشد و نموده این معنی یکی آنکه عبارت شیخ
 الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه در باب ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
 عبارت کتاب بطور نیست حيث قال برابر با ایشاف مخفی مباد که بعد دقتی در از از تالیفین بران
 منسوخ فتح الباری لغایت باری عزرائمه بدست آنم افتاد و این مقام که در آن دیده شد چنان
 مذعن گشت که اگر کسی از اول الالباب اعتساف قطع نظر کرده بعین ایشاف فیما حرره نظر کند
 اثبات آنچه این پیغمبر زود صد و آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه از این عبارت صاف پیدا
 که منسوخ فتح الباری هرگز از این مقام وقت تالیف رساله بخط العه مولف در نیامده و الا عبارتی
 را که بدون تجزیم شدلال اول علی المقصود بود از دست نیامده داد دلا محاله مذکر آن تعرض نمیشود و لیکن
 طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عثمانی و کوفی اعین انقضا بعد کذا الشاهدین
 الی اخره دال بران است که مقام حدیث حوض درین هر دو شرح چشم دیده شاید بنیاد انکاری
 از دیباجه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شرح که وقت تحریر نزد مولف بود و وجودش
 بسبب کثرت اغلاط برابری نمود و اندفع الشکافض و لیکن شکل انیت که وقت تصحیح
 فتح الباری در ملحقات بر کبری زخاص عام هوید انخواهد شد که این نسخه هم بر غلط بود حتی که اگر حدیث
 بر وجودش ترجیح دهند بجای خویش است من بعد که از این است که در عبارت مجموع که بطور
 که کافی انساب فرموده حدیث یوسف فری را که ببلده قر بر فتح فا و را و سکون با سوتده
 آخر آن را شانیر بر طرف همچون متصل بخار واقع شده منسوب است اواز آخرین واه صحیح بخاری
 محسوب چنانچه قاضی القضاة در روایات ذکر کرده بلفظ عزیزی تعبیر فرمودن بر کمال تحسیر مولف

و غزوات علوش بر بان قاطع و بر بولوش از کلام کرانی دلیل ساطع و صلیک این لفظ و بعضی از
رسائل مولف عبارات علام بر آمد و حیرتی بر مولف و مولی او ستولی شد پس جمعی فریزی بقای
ورای شد و ویای متناه تحتانید و راسی مخفف نایه خوانند و بعضی بقای تفصیلش در حکایات
طویلک نجایش دارد و در رسال دیگر بقایست که خواهی دانست شالشا بر تصدیق بر کلام
عبارت مذکور از شرح کرانی است یلم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دینی تفرقه
عبارت مروی است بهین عبارت شرح کرده اند که شیمه الضاف کو بالانست معباره از اولیا
مولف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را عباراتی شرح کنند
باز با ضمه چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آزند و عباراتی برای شرح آن نهجی نویسند
اگر مرد و انضمام یا بدکتو جیه و باز عبارتی که ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات قبول
گفت که عبارتیکه شرح در حدیث ما قبل گفته توجیه ستم است و آنچه در ثانی آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثالث و کلمه جز اینهمه تاریقیاست که چنین بزرگان تصدیق
در فن کلام شوند و با سحرین مثل عقلمانی و کرانی اراده مقابل دارند و هرگز مفوات غیثش سرایه
نه پذیرند انشا الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی اعظمی بشارت این امور منسوب می کنند
و مسلم و جو را بمقتضای حدیث فریقین از میان بریدارند و وجه دوم آنکه هرگاه خود
مولف معترف بستم نسخه شرح کرانی است چنانچه دانستی پس ثابت است که اینقدر کلمه نجایش نگذاشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیحی بیان بعضی من انشاء الله
نقالی خبر از طغیان مسلم ناخ افاده و در نیت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد و کاش شرح
دیگر از صحیح بخاری نظرمی نمود و اگر دستیاب نمیشد بشرح روح مشکو شریف مشبث میفرمود
تا این خط پیش نمی آمد و از عباراتش بقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرانی واقع نشده و اینهمه
کلام توجیهی پس نیست و کفایت در بیان ما فلنا لک فالرجع الما قال الحق

الذهل و قوله اصحابي اصحابي مكررا على صيغة التثنية لقلوبهم وقد روي عن
 ولا اصحاب صيغة جمع فله والاول او قوله ان ناسا من اصحابي قال الكرمان لم يرد به
 خواص اصحابه ولا كذا لا رتدا الرجوع من الدين وانما هو التاخر عن بعض الحقوقه وكنه
 بحمد الله احد من الصحابة وانما اردت قوم من جماعة الاعراب المؤمنة فلو لم يتوقروا الضورة
 وجوههم انما سلمنا كذا وليا مولف برادران مضامين بن عبارات تدارك فاق وسعت
 واوقات باوصف مرحبت كايات قدرتي نيافت سد باريتهم جمع بقلوب خوش نكوه
 كه شايه حرف تعليل باشد برين تقدير رستمى منى مخصوصت چنانچه باستقلى شارتي بدان مقصود
 معني انكه غير صلي الله عليه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده فرموده زيرا كه حق تعالى شيان را از
 على الاطلاق محفوظ داشته و علت حمل رتدا بر معني تبديل است كه رجوع ديني از ان مراد
 جهت آنكه در كتاب الانبيا گذشته و تفسير اين حديث كه قيد على الاعقاب بن حال است
 بلكه مراد تاخر از بعض حقوق و تفسير در انست و از اين تبديل و تقصير هم خواص اصحاب بكان
 مانده اند عجب است كه ذين مولف اين حال نرسد و بسو باطل متبادر شود لغو يا الله صريحا
 النص و هم از ان كقول عبارات نسخ شرح كراماني كه توضيحيش بار بار بر زبان خماري و
 عنايات مجده سبحان و رويافته بايشني تا اطمينان تام حاصل و اختلاج قلوب خاص علم
 ستمل شود محمد كراماني يفرمايد من الحديث في كتاب الانبيا في باب ابراهيم عليهم السلام
 الخطابي اصحابي تصغير الاصحاب هو تليل عذرهم و كذا روي به خواص اصحابه الذين كرموا
 و عرفوا بصحة فقد صابهم الله و عصمهم من الشبه بل و كذا رتدا الرجوع عن الدين
 هو التاخر عن بعض الحقوقه و التقصير فيه و كذا رتدا احد من اصحابه صلى الله عليه وسلم و الحمد لله
 و انما اردت قوم من جماعة الاعراب المؤمنة فلو لم يتوقروا الضورة و كذا
 يوجب مقدحازي الصحابه المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين و از اين عبارت كه در

نزد احدی کلام نیست مگر کسی که از ما هرین فن آزمای میند مطلق میشود و صحیح دریافت شد که هرگز
 توجیه ثانی را مدخلی در این نیست بلکه معنی متحقق سابق را تحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
 من بعد با دینی همان نظر باید دریافت که جمله معروفه اصحبت و نسخ مؤلف بدون حذف تقدیر و
 تکلف درست نشود بخلاف عرفه الصحیح مع هذا لفظ اصحاب بمعنی عصمت از نظر فقیر گذشته
 و استعمال مجرب و جاجاد و کلام عرب را بلکه احادیث رسول بانی بلکه آیات قرآنی و اوست
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَنِيفَرْمُودَه لَا فَاحِصَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَفِي
 الصَّحِيحِ الْجَارِي عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَرُئْتُ أَنَّ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى
 يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا ذَلِكَ الْإِلَهِ اللَّهُ عَصَمُوا مِنْ مَنَاسِكِهِمْ وَأَمَّا هُوَ عِلَّا وَجْهَهُ
 این لفظ بحرف من میباشد چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریفی واضح شد و الحمد لله علی حصول الشبهة
 و رفع التردد و الظن و هرگاه اینهمه امور طریقی شد اکنون بجهت مؤلف عرض مینمایم که گمانی بجایزه و بدو
 حضرت چه یار است که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او را نزد تحقیق سامی محض باشد بلکه عامی مینمایند
 کتمان حق را که اهل نسبتیت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تفسیر و استتار و لب
 موضوع شریعت چنانکه سابقا استی معاذ الله شیوه ویریند ایمه می بر علم امامیه مدت لغیر نموده
 باشد کتمان حق نزد اهل اثرون بنیشتن بخیار با گناه کاران منسوب نخواهد بود و مؤید این بدعاست
 آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صحیح از آن هویدا می شود که محدثین اهل سنت بطریق یا هو حق برود
 کلیف که جمیع الشیاء کاتم حق باشند ان هذا الشیء عجب قول و اگر خارج از قول ان لفظا خارج
 از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت به جمیع اهل حق بر زبان صدق بجان
 گذشت است با الضرو به چندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند که بر تفصیل آن قاون باشند که
 برین تقدیر کتابی ضخیم بحواله الملک القدر ترتیب بهم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعیان
 ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این فیصل و قال حضرت مؤلف بدان

میماند که در عنوان رساله نسبت به علمای خفیه نیز بانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان با حادیش
 مروج هیچ بخار فرموده مگر هیچ دلیل بر آن قایل نگردد بلکه او را بکار مثالی هم از مخالفان ایشان در تهاجمی
 بهم رسیده عارف شیراز در حمایت جدال مدعی چنین گفته است هر تان پس بنگر از جمله نصیحت کورا
 جز این به افتد ستادیت دین و زور معرفت که خندان هیچ گوید بر در سلاح دارد و در حصارت
قول به جمل آن قول این سبک عامی خیال این معنی در سرفرازی که علم فی خلدیم ذاک ^{الشیخ}
 نص در تخلیه نیست اکنون بنده مستحق نیازمندی سیکویم که اگر مراد از جهنمی بودن کسی آنکه حدیث
 احوض بر اینها منطبق میشود و عملی بودن ایشانست و در این جهنم پس ممنوع است و لیدش کجاست و اگر مراد
 مجروحانیت است اینهم سبک است و او استغراب چرا است آیات از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
 موجب تعدیب تواند شد کدام دلیل مستخرج آن قیامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
 تعالی را مواخذه بر گناه و غیر هم میرسد تکلیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرر شرعی و تقصیر از
 واجبات باشد و مؤید قائل کرمانی است آنچه خدام و الا مقام در ملحات رساله این چنین است
 یستخرج من ان فتح الباری نقل نموده اند و انفس انیت و فی حدیث ابی سعید بن ابی حمزة
 انک انما انک لا تدر ما احدثوا بعدک فاقول سحما سحما لمن غیر کعبه و اذ
 فی رواية عطاء بن رستم قال لا اراک یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایا
 در ذوالفقار صنف و فصلی است از شیخ علی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از خلدین فی
 النار می بودند بخت بعضی از آنها بعد تعدیب هم مکن نمیشد بکیف که قبل تعدیب جهنم را شنیده و در ک
 اندک انصاف کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر ضمون جای فی خلدیم ذاک الشیخ مال خاصه ال
 خلوه می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم نمی داشت چه شفاعت و باره اهل خلوه که اراده الهی
 بتعذیب آنها حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین
 با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا بطول فی هذا الا که قد جاء امر ربک و انکم

اینست حدیثی غیر مرده و در کتاب مجاوله فرماید چه جای آنکه با تخصیص بر آن حضرت
 علیه السلام و مؤمنین عموماً این هم واروده باشد که از ایشان پیروی اتباع و شیعیان است
 که برای صحاب کجیم استغفار کنند اگر چه اخلاقیات قریبه و شسته به اکنون ارشاد شود که فهمیده
 عامی صواب است با فهم گرامی مگر نظیر این عوام بر طبق ارشاد است که بر اصول و ابنا
 شیعین معتبر بیاض عثمان است قوله و بعد از این اخ اول خفض و بران و حدیث نمودن
 حکیم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب جنتام یافته مجال نیست که کسی را زایل حق و حق
 کرانی را از ازل و خوض شمار و شرک منصف لاف جامع الفضائل و الکمالات انکار و غایب است
 معترض منبیه که تلاوت کریم از بعد از بسم و اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِٖ
 الطَّيِّبِيْنَ السَّلَامِ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ
 و سَدِّ مَعْدِنِ الْكُفْرِ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ وَاغْنِنَا عَنْ غَيْرِهِمْ
 رازی علیه الرحمه و تفسیر کبیر فرموده است و اَشْجَعُ بَعْضُ الْاَقْسَاءِ مِنْ اَنْ يَكُنَّ عَلَى سَمَاعَةِ مُحَمَّدٍ
 صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ وَفَوْقَ الْفَسَادِ قَالَ لَيْسَ قَوْلُ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ يَمْدَحَهُمْ
 فَاَقْرَبُ عِبَادَةِ لَيْسَ فَمَنْ هَلْ اَتَوْا كَيْفَ التَّقْدِيْمُ يَسْبِقُ لِيُقَرَّرَ وَكَيْفَ يَحْدَرُ
 حَقُّ الْكَمَالِ لَانْ قَوْلُهُ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَكُونُ
 فَدَلَّ عَلَى اَنَّ ذَلِكَ كَثِيرٌ لَّا فِي حَقِّ الْفَسَادِ مِنْ اَهْلِ الْاِيْمَانِ وَاعْلَا نَبَتْ شَمَاعَةُ الْفُسَا
 فِي حَقِّ عِيْسَى نَبَتْ فِي حَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ بِالْطَّرِيقَةِ الْاَوَّلَةِ وَكَانَ كَاكُلٍ
 بِالْفَصْلِ اَنْ يَتَوَكَّلَ اَمَّا عَلَّ اللّٰهُ مَقَامَهُ قَوْلُهُ فَيُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ اَقُولُ اِنْ مَرَدُ
 نیست که به تبتع فخلد فی النار پس از این مقدمه هنوز به دلیل ثابت نفرموده و اگر مراد و خوال است و لو که
 اخلاص بعد از فلاضرب و لا ضرر و بظا هرست که اقدام و ارتحاب با کتب باعشن بگنای که در کتب
 فزیقین بقول است امریست که آن را که بیا رسیدن گفت پیش هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول جنت اهل است و نه کارا و که انکار زکوة و عدم صلاح و اتقوی بود امر سهل قوله و نیز تفسیری
 هم از قول از کجاء است که فاضل کرمانی برابر هم و فحاشست نظر فرموده شاید از تبدیل و تقصیر
 مراد او نزد حضرت مؤلف صغیر باشند و لابد علیهم السلام قوله المختصره قول الکی ساعین
 ناظرین ازین متوقف خبر سوال کند که شخصی خود زکوة می آرد و دیگران تحصیل میکنند و بعد از مالی بجز و استماع
 خبر وفات سرور کائنات گفت که مراد او آن کس که اکنون تعلقی باقی نمانده آن شخص باشد یا بی خود
 برگزیده یا نه و پس عیبهذا اخوان و شجر من پیش که آورم سبقت فریاد و هم پیش تو از دست تو
 میخواهم داد و او العجب کل العجب که نسبت بلفظ و معنوی از فاضل کرمانی درخواست نماید
 و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تعلیل علی عقابهم در احادیث فرعونیه ایماه عنی ارتداد است
 الصحابه انجرت تبدیل خلاق حسنه بسبب جعل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الا قیام سید اندکس اول باید
 از آنها استفسار کنند که ارتداد کذا فی را با تبدیل خلاق کدام نسبت است بخلاف علمای اهل حق
 که قید علی لا اعتبار بقرینه بعد از آورده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی عقاب گنایان
 کبر از تبدیل او شجره و تقصیر از حقوق اجبه فرود آورده اند مثل کرمانی خطابی و جبر و مثالی هم سوال
 او از علما شیعیه می باید ازین بزرگان استخفافی که قال لفظی استخفافی که
 الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند بقدری که بعضی عرض میدهند ترو منصف
 بسبب بر اثبات با کناخن نموده کافی و بسند برو نکین شفاء التلیل و اروا للعلیل خوروست
 ایراد و که بر این دو تین یکیشم یکیش می بیند که لفظ اصحابی که در حدیثی است اوست استقام
 دارد از نیکه اصحاب است مراد باشد لفظ دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب
 دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرح و تبیین است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
 بر اهل بیت و درستی چنانکه اهل قبایل بودند و موطن مساکین و غنی و نامی گذرانیدند و بجز یکبار
 اینهم بعضی از آنها جارا تمام ندیده پس چنانچه بیکه علی لهذا قال الذکر کافی بود که

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا العظیم جناح آنهاست که گناه کردند و ستم بران مانند پس اگر
 حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت و جماعت الفور کشته شدند و او باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه شوا
 خواهد بود و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و حاشا کما لا یکنه عن هذا کلاماً چه او ای طلب و تفتیش
 می شود که ارتداد و ابعاد و قتل و عذبه که بزالوا مرتدین چه فایده دارد پس او خواهد بود و مگر امر خلافت
 که تا زمانی در اربابان حدیث وارد و علی الاعقاب نسخ و قائم ماند بلکه بعد نشان الی یومنا هذا بران
 دارند و علاوه اینهمه و جمعی آخر که دلالت بر او بر نیکی از ما اخذ و ابعاد از ما یعنی از قبایل عرب مراد
 بلکه خصیافت و بایفزع علیه چنین است که کلمه منند فارقتم نصرت در وقوع ارتداد و علی الاعقاب
 بجز و مفارقت رسول که با اصحاب البته بصرف صراف معنی تحقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که
 اگر با فرض بعضی قبایل عرب برتداد واقع شده و آنها که بعد از هجرت از میان زمین انتقال
 الرسول علیه و آله صلوات الله علیهم اجمعین عند حلب الذکوة کما لا یخفى علی احد من اهل
 خلافت که بجز و مفارقت روح طیب حبیب این و اندن طهر حیدر نورانی غسل و کفن گزیده شده بر
 سفیر ساری به بقیع نبی ساعده شتافتند و بر و خندند با خنجر بر و افتند و ساختند آنچه ساختند پس
 ارتداد و علی الاعقاب ابتدای زمان فراق جناب ختمی آب ازین دار من و شاق که بدلول صریح احادیث
 صحیح است و ما و صدور اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتباط تحقیق گشت و معنی منند فارقتم مطابق
 واقع افتاد و علی بن ابراهیم خواهد بود از احادیث و اگر خلافت بعد از آنکه لطیف و انکار و التخصیص
 محال نکاوید و اگر کسی گوید که سنی معنی حدیث خنجر بیان کرد بسیار عبارت مناسب است لیکن
 مجال تاویل وسیع و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحمال لیکال لا یشک لک گویم که اینجا خبر
 این دو احتمال یکی روت بعضی از قبایل عرب دوم غصب خلافت بطریق احتمال ثالث امکان ندارد
 چه حدیث حکایت از مایع میکند و چون حاکی خبر صادق است وقوع لایب و بجز این دو احتمال
 بعد احتمال رسول العالمین امر می گیرد که استحقاق جنم بران برای مرتکبین آن از صحابه سفیر

شود صورت وقوع گرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رود واده و صلاحیت تفرع استحقاق
 چه هم بران بوده باشد از وقوع همین دو امر خواهد بود بلکه فرع یک امر معین اگر احتمال دیگر باشد بسیار
 بر بعضی طرف ثانی و الهامش بر ذمه است اینک کسی و اینک میدان آنچه در بار و پشت باشد
 بعضی اظهار کرد انشی بلفظ **اقول استعین بالرفوف الرحیم** هر چند جناب سلف
 سر آمد اولی الالباب است از ذکر لائل بر دعای خویش و استعین نکشد و افادات جدیده
 بابل شوق بحث لیکن من بمقتضای نیاز مندی و غمخواری و عقیدت و اخلاص و تحقیقات و غور
 تامل بکار برده و رطب از یابن کامل از ناقص منیر میگردد و میگویم که در شق اول دلیلی که بر
 ایراد ایراد کرده صحیح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب پنجواست
 کرده و گفته که **یُرْوَدُ فِيهِ خَوَاصُّ اصْحَابِهِ الَّذِينَ كُنُوا مَوْتًا وَعُرِفُوا بِجُحْتِهِمْ** یعنی خواص اصحاب
 آنجناب که بحضور مقدس شخاص استند و بصفت شریف شهر و معروف بودند مراد نمی باشند بلکه
 مراد از آن قومی از جنه اعراب عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفه القلوب شمرده می شدند باز گفته
 که **وَلَمْ يَرْتَدْ أَحَدٌ مِنْ اصْحَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ لَهُ رِيبٌ لِعَالَمَيْنِ** یعنی
 بعد از آنکه احد از اصحاب آنحضرت صلعم گم می نشده و تقصیر و واجبات و حقوق ضروری نموده و این خود
 بدیهی غیر محتاج باشد لال و اجتناب است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب جنه
 اعراب الاکلام او متناقض و متضاد خواهد بود و با جمله قول جناب مختصر صریح نفی ایراد اصحاب
 کلمه جمعون الی قوله شمرده دلیل صحیح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح و ظهور هر گز
 نفییده تا بمطالب قیقه و خیایا و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سباق نفی و دعوی
 این جنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث از صحابه شمرده پس از عجب و زنگار و غرایب لیل
 و خمار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب شمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم
 المظنوب و اگر مراد اینمی است که در عوام اصحاب عدد و نکره پس مناقض لفظ مؤلفه القلوب است

که در آن عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ در عین مقام و ال برانست که آنها اصحاب بودند پس لکن
 اختصاص وقت ایان مجربند نه از بخار یافت شد که هنوز مولف ابی معنی لفظ مولف باوصف
 اتحاد و ماوه اطلاع نیست و تقاسیم قرآن مجید در مذاهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلعت
 المنهج کاشانی و مجمع البیان طبری نیز بکتاب فقهیه مثل قواعد و غیره رجوع نموده و باین پایه حکم و نحو
 مناسطه با علمای اهل سنت نیست و در سواد و الفناط شیخ در حق کار محمد ثین بر زبان می آرد و معنی
 لفظ مذکور در اینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا لایف قلستان مرعی نمود و در پی
 عنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت آنجا بمعنی سرعی ظاهر شد که از زمره عوام هستند
 زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر مختلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد از اسلام خانی که باین
 دانستی و چون این جباه مقصرین از زمره مولفه الصلوات هم از جهال بودند و لهذا در شرح کرانی و دیگر
 شرح که محل این بحث است لفظ من لا البیة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مولفه
 القلوب و او گیر پیش نیاید بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب بجا بیاید
 است که بعضی از مولفه حدیث حسن سلام رسیده اند یا بحکم فاضل کرانی ارتداد و در آن صورت مخصوص
 حین قال و انما ارتد قوم من جنات الا که کرب من المولف فقلوهم من لا البیة
 که فی الدین پس او را از عموم نیست بلکه از حدیث خود صدق این حدیث نگشته و کسی بن حیات
 مرتد نشده اند که عوام هم مثل خواص بودند حالیکه با اختیار ثقلانی نظریه بعضی از وجوه جواب
 میدهم و بگویم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرانی این را بر تداور و عبارت
 منقول بر سر دو نسخه صحیح و تقسیم بر تصحیح و اجابات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا البیة که این معنی ثانی
 اصل اسلام باشد و جناب مولف از کجا ثابت نموده که فاضل کرانی که روی سخن غالباً بسوی اوست
 را است علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او همان عبارت منقول فی الصدور رض نموده که مراد از ارتداد
 رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او اخبار را

مانت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بی میتوان گفت که نزد او اینها مانت علی التبدیل و التقصیر و
 التماخر عن الحق بودند و منافا این مورد اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی
 مثبت بالبرهان است قوله چون بقول شرعی نه است اقول تسلیم قول حضرت نه بدیهی نمی
 را اولی الجواب و نه مستلزم لفظ اختیار اضاف کرده ام مگر قول خائب عدم صدق و علی التبدیل غیر خطا
 بما یستلزمه و شت فان الطباقة علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات و اصرعوا علی اللعنه
 و ارتکبوا المنکر کما قال الذکر مانی و غیره غیر محتمل علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
 یخفی علی الکاهن و ویرجاس من لظار را بفرایده عظیمه که عقاود متشیعین در باب غلامی شدن
 از اصل قانع باشد و بیاید این فرقه را از هم باشد آگاه کنم و آن نیست که هرگاه بابتدال لفظ
 بهمین معنی برای لفظ اصحاب باشد و لا اله الا الله و لا اله الا الله میگویم که اگر مراد از لفظ صاحب در کلام
 اذ یقول لصاحبه لا یخیرن الله معنا استعمال اوست خلف بلا ریاضت باشد که ابو بکر صدیق
 بار و نبی و و نبوی سید المرسلین و مع قطع النظر عن الفاظ اخری وقعت فی الکفر فیکون
 الذکر و ذلك علی میانه و ما و رحم و شان نزول کایس خدشات خضر امامیه قاضی شوهری
 و احقاق حق و غیره و در غیر آن که لفظ صاحب که در لاتی پستانش بود بکنند و و همراه گرفتن او
 از اشارات و محبت خیال این معنی بود که میاد افکار از این رفر آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
 و هرگاه کفار بر سر رسیدند با نگشت با ایشان و لا اله الا الله و لا اله الا الله بگویند و اما
 رسید با کرام اعلام کفار با ایمانی بگرایست الی غیر ذلك من الاقتران التي نکاد السموات
 یفطر فیها و تنشق الارض و تخرج الجبال هذا کان کم یکن شیئا کمذا کذا من و بی که نیست
 استدلال اختیار کرد و اگر مقصود خائب قدس لفظی از لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی است
 فمن یؤمن بالله انما اللیل و اطل اهل النهار و تستغفر له فی العشی و لا یکن کارا طال
 الله یقاتله و یسر اقامه و ادم الله قاله و جعل کل خیمه الا زبیر که موت

اهل بکره و قریه بر اسلامیکه مراد است از اینجا نیست و حسن فائده سائر خلفای راشدین
 باجماع مرکب الا لازم آید که جناب ائمه حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و همت
 فاشه معاذ الله بر این پاک سیده النساء خدو و دختر و انا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و شمام و د و هبط و حی را سوزد و د و معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر
 گذشت فکرا کرده و لا تغفل و اگر مولف از راه متسلف حکم باسلام این شخص را بد و ارتداد و سر را
 قطع و در انکار توحید و نبوت معاوضه صراحتیه فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
 ارتداد و کفر نداند فتحی که لا تتوقف فی شانیه بکمال انصاریه و اعوانیه **قوله** و متوهم می شود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه برگز و اردنی شود چه احتمال داد
 که آنچه جناب خاتم النبوت را از روحی الهی در باره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد از نبوت
 احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شد هم بدانگونه خبر داده که نسبت به از اسما
 بسوی و فرج خوانند که بعد من الشفاعت انما بکراست و وجوه او هم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
 آنهاست قبول نخواهد است و بلکه در حق بعضی فائده خواهد بود که در بیان وقت ازین رو که جناب خاتم النبوت
 و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکم عند باشد پس واقعه را که بعضی از وجوه مثل بود و اجمال
 او انفسیر برده اند و هر کس که بخلاف این معنی قائل شود گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل
 این امور و اسامی و ذات آن بیادوی محدثات و مشهور و معلوم بود باز راه اجمال و طریق
 توریه و تفسیر پیوسته و دلیل آن بر ذمه است زیرا که بسیار اخبار که تعلق باحوال خود دارد و حضرت
 باعلام لایکه معلوم شده مفضلا و شر و خاد و روایات دارد که دیده کو برده از روی فسق و
 کفر است بر افند پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مفضل را محمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه ننگ شده چنانکه جانشی
 بعد از پیغمبر بر این معنی که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد و خود خواهد کرد و آری روایات را حافظ نمیدانند

بقول سوجه که مؤلف آن را بصورت و هم نقل نموده و تعصبا و عنادا بر ضحکه صبیان حمل کرده بر جا
 خویش با قیست و نفی در آیت و احداث بر طاهر خودش محمول با جمله از نیست در هنوز لازم نماید که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و با عیان هم آنها را می شناسید
 و حیرانم که خبر دادن بدارونیا و حکایت انچه لوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول الهی
 حق کیست که این امور است که تفصیل محذورات و شد و آنها میدنست و ذوات آنها را می
 شناخت این است که ام را هم بدلیل ثابت فرمایند و بر مانی بر این معنی قائم کنند که این حدیث
 علم تقصیر ممکن نیست وانی لهم ذلک بآر خدا یا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گوید که ابو ذر
 را وی انچه حدیث عرس کرد که یارسول و ما کن که خدا تعالی مرادین زمره محشور بخندند فرمود
 که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را
 با عیان هم می شناخت و الا جواب بنجای ابی بود و توان جمله آنها نیست چگونه که هیچ شوی و یا
 حاکم را که تبصره مؤلف در رساله اخیر محکوم بشیع است یا نماید که ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 استماع حدیث حوض نظر بطنیه خوف و خشیت که داشت القاس شده که شاید پس از آن زمره با هم
 حضرت صلعم فرمود که لا انشأ الله تعالی بعد ازین بر مقام خود انچه حدیث مذکور شود و بنده چهره
 و ظلم با وجود عدم تجربه و علوم بگوید که این هر دو دلیل هرگز معارضی مؤلف و اولیای الهی الطایف
 ندارد و مستلزم تقصیر نیست چه تمیل که آنجا بجهت حسن خاتمه حضرت ابو بکر صدیق و ابو ذر
 رضی الله عنهما که از حضور در جنگ و دیگر شایسته خبر که اعلم الله انکم قد خیرتم الله
 و سیم از بشارت عالی بران ترتیب فقه و اولین اصول اربع مآثر حضرت عیین بر آن که اول
 معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتبه کن که انی را بعلم تفصیلی می شناسید
 و المقصود هذنا و ذلک با جمله انچه جواب صدیق و ابو ذر را ارشاد شده و حضرت صدیق
 علم خاتم پیغمبر این سخن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در شایسته خبر که بارها

بنا کید تمام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تقاسیر امامیه مثل خلاصه
 المنهج نیز در واقعه بعیت الرضوان واضح و واضح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
 نیست که با عیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محذورات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند الصلا
 فضلاً عن الفضل که پس عدم درایت جلال خود باقی و از جای طرف شد ایجاب و دل که بسینه زد
 بر سینه اهل حق ثابت فرموده گویند متعرض جواب آن هنوز مشغول بوده باشد و در حایف اند عظیمه
 بدست بدیغی معلوم شد که این حدیث نیز و شیعه هم بر زبان مولف خبر است و متعرف تفصیل انشاء الله
 تعالی چهل بجز از اوایل بعد قبول است چه جا و جواب آن که بدون حکم لهجت و اعتبار روایت معتبر است
 اکنون بر سر هم که مولف از ارتداد علی الاعتقاد چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل تقصیر
 چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزیری و مثاله هم کرده اند همان میگویم که جناب مخاطب قبل ازین
 فرموده بود که ارتداد علی الاعتقاد با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت ^{لفظ} با معنی
 بر تقدیر یک ارتداد و شمر او شش باشد پس قول باین و سلام صحابه که امر نقله سابقاً با این ارتداد
 چگونه جمع تواند شد قوله هم دلیل لطیف **اقول** حال تراکت و لطافت این دلیل شرح و بیان
 بنده دلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از برای این دیرینه بلکه تقویم بار نیست زیرا که
 قاضی شوتری و نسبت بنوره در احقاق الحق و غیره در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش با اعتبار
 مناسبت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه منصرف واضح می شود که مدار علیه آن و من منبت العتق
 و بنابر آن بی بنات ثبوت است صاحب دروغ و غرضین الحق که بر کمال قاضی مذکور در این حدیث
 و قصه فیض این دلیل در حواله آن حدیث لطافتش که با یاقانند بنده میجوید آن اول تبریم عبارت
 پرواز من بعد او را با اتباع و شیعیان از دلال جدید و پیران سید در سار و عبارت از آن
 و اینها قوله علیه السلام که زوالاً و تداین علی اعتقاد که تبدیل علی طول مدت تداین
 و استمرار هم و هذا انما یظهر فی عاصی الخلافه و و کتب العرب لکن یستعمل علی ارتداد

حسن مجتبیٰ نظر آن حضرت معلوم چون ویرا دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزد یک پسر تیره
 انجمن است مجتبیٰ را نزد یک خود میگردانم و تا آنکه او را بران رست خود نشاند بهترین شیشه که در بازار اوید
 و بسیار گریست فرمود نزد یک پسر همیشه او را نزد یک خود میگردانم و تا آنکه او را بران رست پسر نشاند باز
 فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
 او را در بر خود نشاند باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خود نشاند
 پس همیشه او را نزد یک گردانم و تا آنکه او را بدست راست نشاند و درین یکدست محاوره مذکور در جای
 مقام متعل شده و چنانکه هر است که محلی این بزرگان بحقیق در یک زمانه واقع شده و مراد از کلمه
 مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب آمد او را از یاده تری نزدیک و
 و بر صور خیالیه مؤلف مخصوص قاضی شوهر که متعلق عن الزکوة را که باعث افشای دین است
 است و کشید مصداق لم یزلوا منی و اندیشید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با این
 مناسب و تقریب آنجا بجانب خود چند سال حل فرماید فاعتقدوا یا اولی الا بصار و الا بصار
 در مالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره در آن وقوع یافته از جمله قصص معلول است که سبب
 او کتاب گناهی عظیم یعنی بعد از قرآنی از جمله انصار و انصار کفن از بدن با خواش طیان مجاز
 با او نمود و یاس کلی از رحمت پروردگار بر سر ساند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن
 قصه رو در هم کشید و از نزد خود پیراند و او چهل روز و شب بضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
 وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابُوا مَجْزَلًا لَمْ يَسْتَكْبَرُوا فِيهَا وَمَا أَصَابُوا مِنْ غُلَامٍ مِنْهُمْ لَمَنْ يَلْمِزْهُمْ فِيهِ مِنْهُمْ
 مذکور در فعال غیر قاره که آنی بیش نیست و است باشند در باره جفاة احوال زنگین زکوة که زمان
 صحبت آنها نسبت با منور مذکور یعنی محلی و مالک یا نسبت احباب مذکور که جفا میتوان گفت چه از جهت
 انکار خواهد بود و انشا الله و سبک شایسته واضح خواهد شد که آنچه حکامی انامیدین با این متباد
 و استمر از زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان ستم قاتل بود و انفسه را از انوار رحمت

شریف است که تا زندگی بماند او معلوم اصرار نمود و توبه و انابت نصیب نمی آید و اقاریر و سبک
 راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس عوی بیخنی که کلام زیر الوابی محل بکجه خسو خواهد بود و از پدر کلام و
 ناما نام پدر این خاص و العام هست و اما این یک بی انگام و در مقام باری و مثالی تقریر مذکور را واضح می
 گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خاله نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
 وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بجا و زاری قتل و بصراری چیزی از روی صدور نیافت پس ب
 در حکایت از حال خاله مذکور البتة این حرف می تواند زد که کم تر یک یک گشتند و گذشتند
 بطریق دیگر و همچنین این کلام صادق است اگر خاله تا و روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جگر زنگنه
 سه ماه زمانه حیاتش است و باید آدم تریا و دیار تد و الحک و قتل و علی که موافق مدعی آن شده پس بدانکه
 هر گاه معلوم است که دست از اصل سلام و حقیرا کفر و لوح مراد نیست پس لای محاله لفظ علی بر هم
 چنانچه گفته اند و مؤلف هم اقرار آن دارد و در کار است الا محذور است و اسویم خلاف مقصود خواهد بود
 ای تقدیر علی عتبا هم باشد یا نباشد عبارتیکه مؤلف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق است
 موقوف بر آنست که تا زمانی که فضل الصدیقین احد از اربعین کوه ازین جهان رنکدشتیا
 بلکه کلام همچون شمشیر بتلخیص شده باشد و اثبات آن البتة از حضرت مؤلف ظاهر امکان نیست پس
 وقت تمام این بیان عقل است که جمیع از آن دل و دست بخلاف مرده باشد و از آیات قرآنی ظاهر
 است که قتل چیزی بیکر است موت چیزی دیگر و کافی است نبوت لغا از احد با علی و از حضرت
 بر دیگری در قرآن مجید حیث قال استغاث فی حکمات کما یاتوا و ما فی کون ابن و سید علی
 و ایماز جمله نحو خیر جناب شریف است و اما اشهاد کلام مذکور از مطابقت فضل الامر مطلق خواهد بود و این بیان
 که قلاوه جواهر و اهر از اختیاق احر حیوانات نایب چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از بیجا اول کلام
 بعد از درستی الفاظ و ترکیب است متصفا مقام می باید کرد و انما یخص اصرار از آن نموده صناع علی
 را شریف الصبیحی از اول زید و پدر اصل مطلب را بدانی باید نمود که مطابقت نفس الامر می برسم

انشود بخلاف فاده حضرت مولف ما عرفت و ظاهر است که جمله زیر الواب وصف فاده معنی پیدا
 که بقدری کار با مایه واضع از ان درخواست بر نقد صیاق است فلا بد منه و و ما قاله
 الْمُتَعَرِّضُ لِلْبَلَاءِ وَ حِينَئِذٍ يَصُدُّ هَؤُلَاءِ الْجَمْعُ أَغْنَى لَمْ يَزَالُوا كَمَا رَوَى فِي الْحَدِيثِ عَلَى
 حِفَاةِ الْأَعْرَابِ سَوَاءٌ مَا تَوَلَّوْا أَوْ قَتَلُوا فَإِنَّهَا أَعْمُ مِنْهَا وَ تَعَالَى اللَّهُ وَ مَلَكُوتُهُ عَلَى الْكَذِبِ عُلُوًّا
 کبار و الايضاً در مقام وجهی دیگر است آن نیکه از اقوال عبارت مولف درین رساله و سائل خری
 چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت صله حقیقت و در تفصیل مجاز است پس بنابر از جمله
 سخنی مولف اغنی از تده و البعد و قتلوا علیه این است که بجز وفات سرور عالم مگر دیده بلامهت قتل
 در آید و اینهم خلاف واقع و نمود چنانچه از کلام فاضل شوهر می گذشت که اخلاص چند ماه هجری
 کرد و خوشی رسید و مولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض بعضی قبایل عرب ارتداد واقع شد
 فَأَمَّا هُوَ بَعْدَ بَهْلِهِ مِنَ الزَّيْمَانِ مَرَّاتٍ قَالَ الرَّسُولُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَوَاتُ الْمَلَائِكَةِ عَلَى كُلِّ
 الرَّكْوَةِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ وَ أَرَادَ بِأَنْ يَبْضُحَ مَلِيحًا كَمَا تَرَدُّ وَ الْبَعْدُ وَ مَا تَوَلَّوْا عَلَيْهِ نِيرُ مَوْجِ خِلَافِ
 است و بتقدیریکه هر دو را ذکر کند و گویند از تده و البعد و قتلوا و ما تَوَلَّوْا عَلَيْهِ قطع نظر از انکه در صورت
 قید علی عقابهم اضطرار طایف فاده متیقن است و در صورت تجرید باعتبار حرف تریجی هم از انکه
 مَرَّاتٍ عَلَى عَقَابِهِمْ نَدَا وَ از نکته فاده است و از نانه یعنی با وصف همت یا فتن همت و از
 و اناب اصلاح ایشان بهم رسید که اعتراف مولف و این ضمون دل و تشنج و تفصیح است
 است فیکون مَرَّاتٍ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ عِلَاوَهُ سِمْسِمٍ كَمَا نَسَبَ فَا قَتَلُوا كَرَمِي بَابِ دِيْمَانِ شَرِّ كَا سَمَاءِ
 بود بلکه محبت اتصال ان باللفظ قتلوا علیه این معنی نمیداد خواهد بود که بجز و فراق برگزیده تمامی
 اتفاق بر ارتداد گشته شدند و ظاهر الفساد و الای با است که مولف سلسله میفرمود که کز انکه مَرَّاتٍ
 فاده و در و در شیار لفظ صند فَا قَتَلُوا که ام لطف صورت کما لا یخفى علی المتوکلین
 البصیر و لا ینسب لک مثل چنین و وجه دیگر برای رجحان کلمه زوال بر افادات علی طلب

بعد از تامل بر سرچشمه این چنانچه بطول علوم سپاسی که در فن بلاغت و طولانی دارند مخفی نیست قول
علاوه آن قول هر چند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاووس شیعین جلوه گر باشد و علما دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده اند چنانچه بر تصنیف کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد شیخان و مروج تر از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرب و مسافرت سید خافقین عدم حیل و لذت نیست و لوساقت او
ساعتین پس بر این شخص اصل احوال نیست خلفا را شدن هرگز صادق نمی آید زیرا که ابو بکر صدیق
استماع ساختن وفات سرور کائنات که در عوالمی ندیده بلکه آثار راه اتفاق افتاد هرگز بقیفه نرفته
و پیش نمی نکرده بلکه بجز سقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز جسد مبارک بن جلال و
منافق با وصف که روزگار آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول باقی را بوسه داده باز بخبر بیت
بنوی پرداخته و تسلیه حضار و حضو عمار فاروق که قبضه شمشیر در دست گرفت گفت که هر که در و بر و
سرخ خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت شش ساله و در آن جدا خواهیم کرد و شغل شده و او را از سنه
غفلت و نوم حیرت مستقیم و بیدار ساخته و از معلومات خوشی اختلاف احوال و احوال و احوال و احوال
و فن که مکمل باشد بابت ابقی بن کورستان بقیع از میان برشته و هرگز از مجاورت کن کانی که
آشیا این تجاوه نکرده و آخر بعد گفتگوی بسیار قبل و قال بشمار انما من اصحاب کسانی را که بایست قبضه
و عویش کردند و در آن کوشیدند و خواستند که فتنه الضار را فروشانند و آنها را از غفلت بیدار
گردانند قرن آنجا گردانیده چنانچه روایت فریقین شریف و صحیح بخاری و تاج طبری ترجمه آن
تصانیف ابن احق و شیخ ابن عبد البر و الیافات مجلسی مانند بخارا و انوار الی غیره و کتب مرآت و
الاسفار و دلالت بر این مورد و اگر این حواله و نسبت باید تا بعد از بعضی از آن باید شنیدیم عجب
و بطوری همه اندر کتاب ثابت است از صحاح نقل کرده آن ابا جعفر که فی کل قرن صحت
مشکیا یا الشیخ مازیل بنی الحارث بن الحارث بن عموال المذنبه تبتک و غیره و نیز
الشیخ مازیل بنی الحارث بن عموال المذنبه تبتک و غیره و نیز

الناس حتى دخل على عائشة فسلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مشى نبوا
 حبرة فكشف عن وجهه ثم ألت عليه قبله وبك ثم قال يا بني وأمي والله لا
 يجمع الله عليك موتين أما الموتة التي كتبت عليك فقد تمتا ونيز شيخ مذكور من كتاب
 نظر في تاريخ خد عمر بن الخطاب سيفه وقال لا اسمع احدا يقول مات رسول الله صلى الله عليه وآله
 واله دم الاضربة بسيفه فذا وأما عثمان بن عفان فممن حتى يذهب له وجهه ووجه
 تكلا بعد الغدا واقعد على فلم يستطع حراكا واخفى عبد الله ابن ابي سفيان
 كندا ولم يكن فيهم انتم فاحرم من ابيك قال يابروني رواية وكان
 اتبته ما ابا بكر جاء وعيناها تهلان وورثته تذر واوعضه بضمه يتساعدا ويرفعه
 على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاكس عليه وكشف الثوب عن وجهه وقال طيب تيمنا ومسيما
 وانقطع بموتك ما لم ينقطع لاحد من الانبياء فعظمت عن الصفة وجلت عن
 البكاء ولو ان الموت كان اختياريا لاختار الموت بك بالقبور اذ كونا يا محمد
 عند ربك ولكن بئس لك وترجم تاج طبري كباقر ان مر احمد كشميري وشره ان شيعيان
 اخبر بصارت مطبنة كورده خلاصه شين بن سطور سيره كوقت وفات شريف جاست گاه روز ورو
 بود ورواؤهم بيع الاول بن سانج ووقع يافت وانا كدوم بيع الاول كنه اندر دست شير
 وفاروق وفات انجناب بنكرشده تا انكه صدقوا را بايت كرمير واهل كلاله رسول كذا
 من قبله الرسل فان مات او قتل انكسرت على اعقابكم كذا لم يتركوا ما روي عن
 ودر شمشه اور امضغي فرمود پس جوابي خانه مقدس را ندند و بياگر ليقتند باز و سب جمع شدند تا انكه
 شخصه در سجده كند و گفت شمشه ايد كه الضار و رقيقه كذا امانند و با سعد بن عباد بهيت ميكنند
 صديق با عمر بن ابرو فنع اين كار را راده يقينه نمود و در شان راه با البعديه جراح و زخمو او هم
 الضار بيا و ايشان و او تا انكه مجمع الضار رسيدند و حال برين منوال پديد و بعد كذا

ایشان انصار از کرده خود دست برداشتند و عمر بن خطاب را بکر صدیق نمود پس انصار و حبش
دست فضل الصدیقین دادند و چون مردم زیاده از حد واقع شدند و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن
و معرض هلاک ابدالی ان قال ابو بکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان بطرف گرد و باز گفته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باغ غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از انجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگویند علی و عباس
را که غسل دهند انگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با آنها جرو انصار بر در مبارک نشست
از انصار گفت که غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسیده اجازت ده تا یکی از ما هم در اینجا حاضر
شود و صدیق او را اجازت داد و شمران و اسامه را بے دادند و فضل و قثم از پہلو پہلو میگردانیدند
و امیر المؤمنین می نشست و عباس و اسامه و انصار و مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
و فن اختلاف قضا و صدیق بنده که حدیث الانبیاء یذنبون حیث یوثقون دفع کرد چون در حجره
ام المؤمنین عایشه قبر را درست کردند جنازه را بگور نهادند خلایق می آمدند و نماز می امام می
گذازند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بر نان کوه کان رسید در نیم شب چارپوش دفن
کردند و بعضی گویند شب دینه بود علی و فضل و قثم و شمران در گور نهادند انهمی من اصحابه و علی و فضل
گویند که ابو بکر صدیق بمنزل خود که در محله سنخ و است زفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری برده
رضی الله عنه بنام شخصی اطلب فرستاد که هر چند زود تر خود را برسان که و قعده شکل دست داده ابو بکر سوار شد
و بهجیل پیاده چون رسید رسول صلواتی بر او علیه اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گوی ایشان
مدعای دارند و حجره عایشه در رفت و گفت کیاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت انهاره
کردند که انیت را بدو داشت و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را بهیچید و اگر چه انیت
و انیت و انیت بنحو اند گفت یا رسول الله خوش بوی منی شتی و داری هم در زندگی و هم در مردگی
انصاف منی اندام چه گلبرگ تو باد و هر یک از همه آفاق گل اندامی است و یقین ان که بنزد

عَلَيْهِ وَاللهُ وَسَلَّمَ لَمَّا فَضِلَ اجْتَمَعَتْ لَانْصَارِ فِي سَقِيقَةِ بَنِي سَاعِدَةَ فَقَالُوا تَوَلَّى هَذَا امْرُؤًا
 مِنْ بَنِي مَخْلُومٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَعْدُ عِبَادَةَ اَخْرَجُوا سَعْدَ الْيَهُودِ وَهُوَ مِنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا
 اجْتَمَعُوا قَالَ لَكَيْلَةُ وَلِبَعْضِ بَنِي عَمَلَةَ اَلَا اَنْتُمْ تَسْكُوْنَ اِلَى سَمْعِ الْقَوْمِ كُلِّهِمْ لَمْ يَكُنْ
 تَلَوْنِي مِنْ قَوْلِ اَسْمَعُكُمْ فَانْتَبَهْتُمْ لَوَ يَحْفَظُ الرَّجُلُ قَوْلَهُ فَيَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ وَيُسَوِّعُ بِهِ
 اصْوَابَهُ فَقَالَ لَعَلَّ النَّحْلَ وَاللهُ وَاشْيَ عَلَيْهِ يَامَعْشَرَ اَنْصَارِ اَنْ لَكُمْ سَابِقَةٌ بِالْاَنْصَارِ وَفَضِيلَةٌ
 وَالْاِسْلَامُ لَيْسَتْ لِقَبِيلِكُمْ مِنَ الْعَرَبِ اِلَّا مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاللهُ لَمْ يَنْصَحْ عَشْرَةَ
 وَفَوْقَهُ يَدْعُوهُمْ اِلَى عِبَادَةِ الرَّحْمَنِ وَخَلَعَ اَوْ نَارِ فَمَا امْرُؤٌ يَهْدِي قَوْمَهُ اِلَّا رَجُلٌ قَلِيلٌ
 وَاللهُ مَا كَانُوا يَقْدِرُونَ عَلَى اَنْ يَنْعَمُوا بِرَسُولِهِ وَيَعْرِضُوْهُ اَدْنَاهُ اَنْ يَدْفَعُوْهُ عَنِ الْفُسْطَمِ
 ضِيَاءَ عَمَلٍ بِهِ حَتَّى اَرَادَ بِكُمْ رَيْبَكُمْ الْفَهْمِيَّةَ وَسَاءَ الْكَيْدُ الْكِرَامَةَ وَخَسْبُكُمْ بِالْهَيْمَةِ وَزَكَاةَ
 الْاِيْمَانِ وَبِرَسُولِهِ الْمَنْعِلَةَ وَالْاَصْحَابَةَ وَالْاَعْزَالَ وَلَدَيْنَهُ وَالْاَهْلَادَ وَكُنْتُمْ شَدَّ
 النَّاسِ عَلَى عَدُوِّهِمْ وَانْقَلَبَ عَلَى عَدُوِّهِمْ مِنْ غَيْرِكُمْ حَتَّى اسْتَقَامَتِ الْعَرَبُ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا
 مَوْكِبُهَا وَاعْطَى الْبَعِيدُ الْمَقَادَةَ صَاعِدًا اَوْ حَاجِرًا حَتَّى اخْتَفَى اللهُ رُسُلَهُ بِكُمْ اَلَا اَنْتُمْ دَابَّاتُكُمْ
 لَكُمْ الْعَرَبُ تَوَفَّاهُ اللهُ اِلَيْهِ وَهُوَ عَنْكُمْ رَاضٍ وَبِكُمْ قَرِيبٌ اسْتَسَدَّ وَاجْهًا اَلَا مَرْدُوتُ
 النَّاسِ فَإِنَّكُمْ كَرُمُوا النَّاسَ فَاجَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ بِأَنْ قَدْ وَفَّقْتَ الرَّأْيَ وَاصْبَتْ فِي الْقَوْلِ اِنْ
 لَعْدُوْكُمْ مَا لَيْتَ تَوَلَّيْتُكُمْ هَذَا اَلَمْ تَرَ اَنْكُ فِيمَا مَقْتَعٌ وَلَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا تَمَّ اَنْهُمْ اَدَّوْا الْكَلَامَ
 فَقَالُوا فَاَنْتَ ابْتِغَاءُ حَرْجٍ قَرِيبٍ فَقَالُوا نَحْنُ لَمْ نَحْجِرْ وَلَوْ اَنْصَارُ بِهِ رَسُولُ اللهِ اَلَا اَوْ لَوْ
 وَنَحْنُ عَشِيرَتُهُ وَاولِيَاؤُهُ فَعَلِمْنَا اَنْنَا اَلَمْ نَرِ عَيْنًا اَلَمْ نَرِ كَعْدَهُمْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَكَيْفَا
 نَقُولُ اِذَا مَنَّا اَمِيرٌ مِنْكُمْ اَمِيرٌ لَنْ يَرْضَى بِدُونِ هَذَا اَبَدًا فَقَالَ سَعْدُ بِرُجْبَادَةِ حَمَلِينَ
 سَمِعْتُمْ هَذَا اَوَّلَ الْوَهْنِ وَاَنْتُمْ اَعْمُ الْخَبَرِ فَقَالَ اِلَى مَنْزِلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاللهُ وَسَلَّمَ
 فَارْسَلْ اِلَى رَبِّكَ وَارْتَبِكُمْ فِي الدَّارِ وَعَلَى بَنِي اَسِيطَالٍ وَجَاهِ الْبَيْتِ فَارْسَلْ

و فیقه البصار بسقیفه توجیه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله سیصد باره ذکر نقل کرده
 معلوم میشود که خبر خبر سقیفه بجز آن حد بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت بسوی خود کشید و
 گفت بر خبر که رفتن تو در مجمع البصار ضرورت و فاروق گفت که من را امر عظیم یعنی تهنیت غیر مستحکم
 و درین درد عالم گرفتارم من از اینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو در سقیفه
 بر ضرورت عبارتست و در مقام نیست و آن الحجه عمر فاروق منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان الذی
 انما کان مع غیر بنی سعد فاحمد بنید امر و قال ثم فقال انما
 از عنده مشغول فقال انما کان من قیام مقام معه باجماع این همه روایات و عبارات
 و الایضاح بر آن ارد که رفتن شخص بعد ازین گفتگو قیل و قال بود و انهم بنا بر دفع فتنه البصار بر آن
 طلب خلافت و تصریح بر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در طلب سقیفه اخراج و ابرو و الامامی بابت که ابوبکر
 صدیق بجز و استماع خبر وفات شریف از آنرا راه جز سقیفه بسوی سقیفه میدوید و حرفیانش نیز سقیفه
 نیستند و سقیفه بر بصرای کردند و از فیس این است حال شوق اول و اگر چنانکه از آنرا
 تجویز میفرماید فقیه اعلم من ان یكون کذا او هكذا او اقل من ذلک و اکثر من ذلک بنو
 و نظری او از بالغین کوه و منحرفین از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ من ذلک فاقدم حقیقه بی
 شوب خلف و ایجاب تبیین معادونی می بد و الطباق می باید زیرا که استدلال جماعت بدو دعوی باطل
 خویش بکرمه محمد من اموالهم صدقه دلیل صریح بر آنست که بجز و استماع خبر قیامت است
 وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گویند که او را و شقاوت آنها علی رسول لا شهادة وقت طلب
 زکوة بوده باشد و بر طاهر است که صدور این کلام انفعی کم یزاکوا امر تدبیر علی اعقابهم من ذلک
 فاقدم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجل محدثین بر آن گواه است چنانکه فیقول
 تعالی ان هؤلاء کم یزاکوا امر تدبیر نقل کرده اند که لا یخف علی من ماکسک لاهم
 و رد آیه تهم و بعد ازین روایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قال بن کلام آیه و کارانام است

برادر بزرگ مخاطب علیا در جواب ایضاح بحجت کثرت استقامت و تحریر علم کلام الکرام بحجت از ان
 فرمایند منت خدا را که رفتن این بزرگان اگر چه با حجاج دیگران باشد لیکن با عفت رفیع فناء عالم شد
 والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلافت احادیث سید المرسلین
 بود بر پائی نشد و هر گاه خود در سلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در آن لازم نمی آید از وقوع
 این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل دلت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
 خراب میگشتند مسلمانی که با آب تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بر تفسیر فضل اصدیقین عدم
 نیکه اصحاب با آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بلا ریب بیخ و بنیاد کفر و نفاق از عالم
 برکنده و بد انبساط اهل اسلام منشأ القباض نصاریا میام گشت گفته **وَهُوَ الَّذِي اَنْزَلَ**
اَظْهَرُ وَجْهَهُ الَّذِي اَعْرَضَ وَابْدَاهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَنَحْنُ عَلَى
مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُتَجَبِّرٌ وَعَدُهُ وَنَا صِرْجُ جَدِيدِهِ چنانچه حضرت امیر تعریف تو صنف آن
 در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از آن خود علمای امامیه با وصف مزید عداوت و خلفا
 که با السه نسبت به آدم هم آن مقدار نخواهد بود قابل چه در ورع می شوند و ایشان را بخت
 ظاهری ایام را با مامیت نوی مصنف میداند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
 کافی و بجا مجلسی مخفی نمی ماند و اگر سناط اینهمه بر تروع نمی بود باستی که مثل یزید و مروان و هم درین
 زمره می شمرند و آسمی آنها بر زبان می بردند آدم پرینکه عمل حدیث الحوض از احد ثواب
 بعدک دارند و اعلی الاعتناء بضمیمه مند فارفتهم بر گروه الضار صادق می آید و المظنون الخاطی
 ایضا لایق ندانک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح الضار بعد از آن مجلس کمال محبت
 و رکت فریقین مثل صحاح شده حصول امامیه بجا مجلسی منو است و متقنای جمله لم نزلوا
 آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب صادق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصین افتاد
 کما عرفت سالت پس لامی از این ایشان جسم از عمارت و کدورت منزه خواهد بود

و از نجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالبه
بجای مجسمی دیگر تصانیف نامی مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهند و این از جمله محالات
باعتقاد من برقرار و او مؤلف ساله که جناب سید البشیرین صلعم بذوات مخصوص صدق حدیث است و من
عارف باشم که معرفت بصدق حدیث مذکور برگروه انصار معاذ الله من ذلک فشار
ایشان فرماید و انما خطبه خطبه مبارک البها نیست الا و ان لا انصار کثری الذی
او علی الذی و انی اوصیکم بتقوی الله و لا احسان الیهنم و اقلوا من محسنهم و
تجاوزوا عن مسیئهم یعنی آگاه باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت است ازین اندر ایشان اعتماد میکنم و شمارا بخوف و خشیت الهی و احسان بسوا انصار
و صیحت نمی پس بدول کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و رگزدید و چشم پوشی نمائید از بدکار
و جهل که در این خواص صحاب کبار از مهاجرین انصار ازین که دوت و غبار پاک و پاکیزه است از انصار
فلی ذلک و من قال الله تعالی و یحیی من یمیت کتابه و لکن الله حبیب الیکم
اکیان و ربیه و فکونکم و کونکم الیکم الکفر و الفسوق و العیسیان اولیاءک
هم الذین یسندون فضیلتهم من الله و لیسوا الله علیکم حکمهم و خیر از قول مخاطب بران
یا قول کسی که میگوید در عبارات غیر مخدوش کرده و از هم ریشته لیکن چون تفصیل نکند بگوید و وفایه
بهرام هم پیوسته اگر شرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم بکیریم قول و بیا بیا است الی آخره او قول
سند که ظهر از دوا که سبب نوبه و برادران و بعضی معلوم وقت طلب کوه باشد لیکن معنی از دوا و در
آنها بجزو استماع خبر و ناسد بر اول علیه السلام و اسلام تحقق یافته و لاسم که قبل از طلب کوه استماع آن
باستدلال بر آیات کریمه و بر ایشان و زیاده و این رتبه اوصاف شده مگر وقتی که اعدای انصار
اول کنی را از ایشان طلب کردند فاما علی مطالب بلیته عمار و چون این بودا لم یزلوا را از ایشان
اقتضای است و نامان این مایه از قبل از جناب و اقد قبل از وقوع است و در معنی که آن مروه مجرب

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تبدیل و تقصیر کردند و راه ارتداد سپردند و هیچ عبارتی
 و کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در اوقات نشان مضمی تبدیل مسکنه کوه را نسخ شد
 گویند و آن بر مردم بعد چنان اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل زمین بعید است که مؤلف و مؤلفین
 که ارتداد و انصاف کوه بعد از طلب کوه بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر تورات مؤلف است که قاضی
 از وی ممکن نیست قوله بخلاف مراد است. اقول انساب بقیه سازی کمال کشاکشی و گاه و باری
 بجانب جری و دین است فالامریس کذلک لما عرفت و اگر بطرف انصاف است پس بر فرض تسلیم
 انصار من حیث الاجتماع فی السقیفه مصداق ارتداد و علی الاعتقاد منته فارق تصحیح شد و لیکن
 بالا جماع مصداق لم یزلوا که اصرار و استمرار می خواهند بودند و هر دو امر از ایشان متفق می باشد
 است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیثی که بر صحابه تطبیق می دهد در سوره الاحزاب
 الخدار بر حرمت نماز الحمله لا تقربوا الصلوة کوش نهید بلکه مطلوب دانست که خواص اصحاب خطاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
 بر نمی تابد بلکه بنابر بلند باطل میسازد و دلالت بر آن دارد که احدی از خواص اصحاب مراد از این
 حدیث نتواند بود و اما حجة الباطنة قوله قد برناه لطیف اقول لیت شعری ما اذا الاد
 من التعسف فان كان المراد منه ما قلناه في الفصل السابق يعني ان اردت من حجة
 المفارقة عدم حيلولة الزمان كما انما كان فهو يناقض ما روي افرقيان من ان
 الشيخين لم يبرحوا عن مكانهما الا بعد براءة من الزمان اعني بعد تشرية اهل بيته
 الحسن والحسين ودفع بعض الاختلافات التي وقعت بين الاعيان مع ان ذلك انما
 في السقیفه كما كان لا بعد استماع الاخبار السقيمة وظهور شدة الضرورة وإن اردت
 تجويز الحيلولة فلا مبرر وجوابه واضح بين على انه ينطبق حقيقة قوله تعالى او مالا يملككم
 فادفعهم على مالک و نظر كذا فهو باطل ان الباطل كان زهوقا و ان كان المراد

سَوَى ذَيْنِكَ الْأَمْرَيْنِ فَعَلَيْهِمَا الْبَيَانُ وَعَلَيْكَ تَارِدٌ بِالْبَهَانِ قَوْلُهُ كَرِهِي أَيْ قَوْلُ
 عَالِيَا أَيْ شَبَّهِ بِكَ عَالِيَا رَضِمْ نَشُو دَرِكُ سَبْدَه نَالُوَان بَحَال لَدَقُوْتَه بِرَقَامِ غُلَيْشِ ثَابِت كَرِهِي
 كِه اَعْدَى اَز قِيُوْد اَحَادِث بِرَسْلَاكِ اَمِيْنِيْرُ خُلَفَايِ ثَلَاثَه وَاَعْوَانُ اَلْضَارِ اَلْاِيَانِ صَادِقِ نِي اِيْدَه
 لِيْنِ وَصَفِ مَاحْظَه اَنْ جَلُوْنَه خَارِشَه بِنْدَكُوْر نَحَا طَرَسِي خَوَا بَدْ خَلِيْدَه بَلَكَه نَا طَرَسْلَاكِ مَقُوْمِ بَالِيْقِيْنِ بَلَاكِ
 بِنْدَه اِيْدَه كَفْتِ كِه اِنْجِه مَوْلَا فِ سَالَه فَمِيْدَه وَدِرْ بِي اَثَابَتِ اَنْ كَرْدِيْدَه اَهْتِ طَعْمَا وَبَقِيْنَا بَدِيْهِ بِلَطْلَاكِ
 وَارْزُوْمِي اَوْ خَارِجِ اَز قَبْعَه اَمَكَانِ عِلْمَايِ اَمَامِيْرُ مَجَالِ اَنْ نَدَارَنْدَكِه رُوْتِ خَلْقَا رَا شَدِيْنِ اَزِيْنِ حَدِيْثِ
 نَدَه حَقِ ثَابِتِ كُنْدَنَامِ اِمْرَاعَاتِ اَصُوْلِ اَهْلِ سُنْتِ جِهْرِ سَدَايِ اِنْ عَدَه يُوْمَا فَيُوْمَا بَلَكَه سَاعَه فُسَاْعَه نَزْدِيْكَ
 مِي شُوْد اَلْاَيْلِ اَلْاَصْحَحُ بَقِيْرُ ثَابِتِ قَوْلُهُ كَرِهِي اَلْاِيْ خَرَه اَقُوْلُ عَمُو حَصْرُ دُرُو اَحْتِمَالِ غُلَطِ مَحْضَرِ سَبْرِ كِه
 مَحْضَرَاتِ اِيْنِ سَالَه رَا دِيْدَه وَاَقْوَالِ عِلْمَا يَادُوْشْتَه نِيْكَ سَدَانْدَكِه اِيْنِ حَصْرِ مَحْضَرِ شَبَّ نِيْرَا كَرِهِي
 مَحْضَرِ اِيْنِ دَرِ مَصْدَقِ نِيْ حَدِيْثِ مَنَافِيْعِ بَدِيْهِيْرَا هَمِ نِهْسْتَه نَدَكِرْ شَايْدَ اَز يَادِ حَضْرَتِ فَتَاوَه بَا شَدَكِه عَمُو
 حَصْرِ مِيْكَنَدِ وَبَطَالَه عِبَارَاتِ مَحْضَرَاتِ بَرُوْدَرُو اَكْتُوْنِ عِبَارَاتِ تَصْرِيْحِ مِيْكَنَدِ اَنْ اِيْنِيْتِ قَالَا اَنْ
 اَلَّذِيْنَ يَحْتَمِلُوْنَ اَنْ يَكُوْنُوْا مَنَافِقِيْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اَنْ يَدْخُلُوْا فِيْ ذَلِكَ اَلْيَضَا مَرُكَبِيْنَ فِيْ مَقَامِ
 مِّنْ اَلْمَنَافِقِيْنَ وَسَيَا قِيْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّفَاعَةِ وَبَقِيْ هَذِهِ اَلْاَمْرَه مِيْهَا مَنَافِقُوْهَا فَذَلِكَ
 عَلٰى اَنَّهُمْ مَحْضَرُوْنَ مَعَ اَلْمَوْضُوْعِيْنَ فَيَعْرِفُوْنَ اَعْيَانَهُمْ اَلْحَقَّ وَبَلَا رِيْبِ اِيْنِ حَدِيْثِ مَنَافِقِيْنِ اَحْتِمَالِ
 وَبِكَرِ اَسْتَدْرَا اِيْنِ هَرُو اَحْتِمَالِ كِه دَر اِيْنِ عَمُو حَصْرِ كَرْدَه بَارْ خَدَا يَا مَكْرِ اَتَاعِ وَاَشْيَاعِ مَوْلَا فِ كَرِهِي اِيْنِ
 اَحْتِمَالِ اِيْجِه صُوْرَتِ صَحِيْحِ نِيْسْتِ كُوِيْمِ غَمْرِيْبِ كَدَارِشِ مِيْكَنَدِ كَتْعِيْطِ وَاَحَالَه اَنْ غَيْرِ صَحِيْحِ اَهْتِ بِلَاوَه
 مِيْكَوِيْمِ كِه اَحْتِمَالِ اَهْتِ بَعْضَه اَز قِبَالِ چُوْنِ تَرُو كِيْكَ مَوْلَا فِ صَحِيْحِ نَبُوْمِيْ اِيْسْتِ كِه دَر يَكِ اِمْرِ خَاصِ حَصْرِ
 وَنَامِ دِيْكَرِيْ بَرَزَانِ نِيْ اُوْرُوْنِيْ كَفْتِ كِه اِيْجَا بَخَرِ اِيْنِ اَحْتِمَالِ اَحْتِمَالِ اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا اَتَا
 كِه مَسْتَدَلِ رَا بَا يَكِه جَمِيْعِ اَحْتِمَالَاتِ خَصْرِ رَا تَعْرُضِ كُنْدِ وَبَدَلِ اَهْلِ رِيْطِ سَاوِ اِيْنِ صُوْرَتِ اَهْتِ بَلَاوَه
 فَاِيْنِ اَلْمَدْعٰى اِيْنِ اَلْاَلِ اَكْتُوْنِ بَا يَدِ شَبِيْهَه كِه اَحْتِمَالِ اَطْبَاقِ حَدِيْثِ مَنَافِيْعِ اِيْنِ حَضْرَتِ كَرِهِي اَكْلَامِ

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بر این نیست که آنها چنانچه بگویند ویر
 کما فی القرآن المجید در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بسر میکردند و در وقت خلعتی از شریفین
 جاوه می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوئیم لاسم که حال آنها بیک
 هیچ و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بر این ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
 یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی آیات قرآنی تفسیر آن کرده اند پس چون
 شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و اتبدا آن صحیح خلافت افضل الصلحین است احتمال قوی است
 که آن منافقین بحال تسوافتحای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که جمیع
 بران بودند بحسب طایفه استقامت خود را اختیار نموده باشند خباب قدس الهی که داناتی بخان
 و آشکاراست ریاض و سمعه آنها را که مجد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد با احداث تعبیر نموده
 باشد و در احداث آن نسبت بران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرارشان بر یک حال نبود
 کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه ملی
 و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سندی هم قول
 علمای امامیه بخصوص شیخ مدائنی یعنی ابن ابی الحدید و غیره است که فاضل جالسی در عماد و خود نقل کرده
 و در صوارم جوهرین بحال حسین و آفرین و اعتراف بحال متاثرش ترحمه آن پرداخته حجت قال ایضا
 ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغه کلامی بسیارستین
 گفته که هر که از اهل انصاف باشد و بر کلام او حسین و آفرین التبه خواهد نمود و حاصل مضمون
 آن بفارسی نیست که شبیهیت در نیکو منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مرد آنحضرت
 و شبیه شدن منافقین بعد وفات آنحضرت است که در وقت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 قرآن تفسیر فرمودند و از اهل حق می شد چنانچه قرآن مجید معلوم است از ذکر آنها و معنی حجاب انشا

و شهرت نفاق آنست پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نجهان انتقال فرمود و بی
 قطع کردید و کسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بطریق بیست اظهار نماید و آنها را باین قطع
 و زلات سزائش فرماید و کسی که تنوّل مر خلافت کردید همه را بیکم ظاهر اسلام و مناسبی است و نویسد
 در یک سلسله کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود و لا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا
 و این لالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را با عیانهم می شناخت و چون حضرت از
 جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با مسلمین معامله اهل اسلام
 مینمودند بعد از این چون بلاد فتوح گشت غنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم و سبای شغول گردیدند
 و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آن را در وقت آنحضرت صلعم واقع میشاختند شغول و غافل گردیدند
 و چون فتوح بلاد و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود و عمل بد بسیار از شما پیشین شده
 این منجر از اهل اسلام اتمی گردیدند و بسیار همان نفاقیکه داشتند داشتند انهمی بلطف آهدهم
 پس منیکه در آفات قرآن برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته و عذاب را سخن کرده اند
 پس نجات بعضی از آنها که بقوای روایت آنحضرت از ابوسعید خدری است لامخی که جوالمش آنکه
 برنده بسیار این محدثین تحمل است که منافقین فی الاعمال این منافقین فی الاعتقاد و الاعمال کلینا بر
 اتحاد و نفس نفاق مشهور شوند و بعد شفاعت از گیر و نجات یابند و آنها بدرکات اسفل شتابند
 باقی ماند آنکه حشر این منافقین با بیست و ششین چنانچه از عبارت منقوله لطحات ساله بطریق
 انجامد معقول نمیشود و از آنکه این خلیان گشت که در تفاسیر یقین در مقامات بسیار خصوص در فیل
 تفسیر الله یستقر علیهم می نویسد که مر او از این است شهر از حقیقی است که مقصود که از تعالی شایسته
 در روز قیامت و باره جزا نشان محاله مستهزبان خواهد کرد و چنانچه آنها خوشوقت شوند و باقی
 که مار شل موئینان غدا مجیم نجات بشیند و بیشتر جاودا رسانیند و احتمال دارد که حشر آنها با جا
 موئین بر آید همین نکته باشد تا در وقت و در جرح و ضرورت واقع جزای آنها نمی نمودار شود و سزا

اعمال خویش بایند بعد از آنکه قطعا بداند که بار اهل مومنین در عصای قیامت بر انگیزند و این
 معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادع میگردند و کما قال الله
 تبارک و تعالی ان المنافقين کجاده عوان الله و هو کجاده عوانهم و نیز فرموده یحیای عوان الله
 و الذین امنوا و ما یخذ عوانکم الا انفسهم و ما یشعرون اکنون اگر با اینهمه تصریحات ظاهر شود
 و غرضه باقی باشد باید که عبارت تفاسیر رجوع کند و در باید که در مجمع البیان طبرسی باینجه از جماعه مفسرین حسن
 و سدی نقل کرده که مخادع با منافقین اینست که بعیطیهم الله نور ایوم القیامت میشوند پس مسلمین هم
 یسلیمون و لکن انور و یضربونهم بسور اتمی و در تفسیر معروف بعلوی گفته که خدا تعالی جزا دهنده است
 ایشان را بر کفر و مشرکیشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نورانی نهد چنانچه مومنان او داده اند چون
 قدم چهره بپوشند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد و تا در ظلمت بمانند و بنور
 و در دوزخ افتند و جرجانه نوشته اما خدا تعالی ایشان را قیامت آن اوج که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
 میروند و عقبهائی قیامت بریند تا آنکه بیشتر رسند فرشتگان عذاب بر ایشان رسند و ایشان را
 بدوزخ بریند اتمی بلفظه و علمای اهل حق نیز باین اموال صحیح میفرمایند حاجتی بذكر دلیل نیست و عیادت مجمع
 البیان در بیان نیست تحت حیرانیت که مجتهد جالسی با اینهمه دعوی تجبر و اجتهاد که دارد ازین اموال
 و اضحی جلاله و ریاضه یا تجاها در کتاب حجام از عذاب قیامت و تفتیح غیابم نمی اندیشد و بر مثال این
 روایات که در مذنبین یقین ثابت است میخندد و این اعم از قسم حیثی و نسبتی بر سبب اهل حق
 می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین بنفر ماید انهم فی الدار الاکرامه استقل هوانا لکن
 و ایشان را بخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی بآنها نور
 که امت خواهد فرمود اتمی بلفظه از حیجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخباری که تعلق بحال قیامت
 دارد و نه المانع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از سواد کامل فر گرفته و انعم بالله فی الضمینه بلفظه آفریننده
 تی قیامت که قرآن بدین خط خوانی عبرتی و نفی مسلمانان با بیکدیگر ازین مقام هویدا شده که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکه را سینه بهم رسانیدند و حق تعالی
 در حقشان سینه نماید و **مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْهُمْ شَيْءٌ** لعلکم اشکالی ندارد و خوبی است
 که مدینه را بر اینچه در تفسیر علویت گفته یعنی از اهل شهر مدینه قومی ندکه خورده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
 تا در منافضی جهان مابهر شده اند که توای محمد کمال فطنت و صدق فطرت نمیدانی ایشان یعنی
 را در سواد اول خود پنهان دارند و آثار ایمان و حسان بطهور می آرند لکن ایشان را با عیان ایشان
 نمی شناسی و اینم ایشان را که بر سرال ایشان مطیع امتی و از نجاست که رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم لفظ اصحاب یا اصحاب علی خلاف روایات در حق ایشان رشاد خواهد فرمود و شفا
 ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مؤلف ساله درین این
 احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از نقلی بر
 همین است که از حدیث است که امام عظمی علی و بیکار از علمای متبحرین شیعه با طهارت قاضی
 در حقائق الحق معتقد نفاق غاصبین خلاف نبرجم خویش می نداشتند و با اینهمه بحديث حوضی ایشان بر ارتداد
 و احداث خلفا رسیده اند معاذ الله من لک تند لال میکنند و آخرت بتاویلات
 انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خاص یعنی خلافت بلا فصل مرتضو کما
 میگردید و این انکار هم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمت ظهور یافته پس بر تداو و نفاق در پی برد
 جمع توانند و حالانکه در سلسله نشانی انشاء الله تعالی غفر چه بدید می شود که اصول روایات مضریات
 اما مگر که علمای حمدین ایشان بضمبط آن پرداخته اند تا باینکه تسویل از اصل و بنیاد میکنند بجلال این
 غیر از علمای که آنچه در تطبیق حدیث حوضی منافضین بان حضرت سید النبیین گفته اند متقدما نشینند چنان
 که سینه مؤلف و اولیا او هیچ تمسیر و تفسیر بر سر نزل نمیتواند کرد که اعتراف و انکار لیس فی الضامین
 قول نه از اهل قول کسی را طلب علم و نبی ازین فضل مدعی انصاف است که که چون از عبارت شیخ الکبار
 که در خانه این برال مقرر شده احتمالات که چنانکه یکی از ان انقاد ضعیفان چه پیدا باشد این فایده این

همانا حضرت زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و ابسطا محویت و تهنیتی شوند
 و هم گاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این ساله بنظر آورده و با این ساله ضم کرده چنانکه از صد
 عبارت مختصا واضح میشود باقی گذشتن این عبارت علی حالها مشعر بر کمال حققت فهم خاطر توان
 شمر و بر تقدیر بعدیت پی برده فطانت مؤلف در باب الحاق عبارت فتح الباری توان عجب
 عجاست که احتمالات خود در شروع بخاری موجود باشد و حضرت عیال انصاف چنین فرماید و بعد
 لا طائل روی مناظرین کشمیر و لفظ کو و سیدان بر زبان تسلیم آرد جزاه الله عما خیر
 انجزا و عن جمیع السنین تعلیمه باید دانست که قمار تکلیف ایامی مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
 اشباع اینها از سارین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث مخصوص بر صحت
 را شدین منطبق میشود و در غیر هم و جمعی مرجح میگویند که آن نیست ثم المتبادر من حدیث
 لا تدرون ما احدثوا بعدکم ما یکون فاعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و
 اخذوا من اهل بیتهم و اهل بیتهم و اکل مال فدا علی فاطمه علیها السلام
 و لهذا قال منهم سحقا سحقا لا ما یکون ثم کما کمنع الزکوة عن ابی بکر الزکریا فاجابوا
 القاضی و محمول نیست که مؤلف ساله جواد فکر این وجه هر جمعی برین بارده و لیکن نزو فقیه و محمدان
 و معان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مؤلف است که احتمال
 توار این مطالب که در ساله مذکور آن گردن افتخار بر افراخته در کلامش منطبق باشد و الا هر سنی
 صغیر و کبیر تواند گفت که مؤلف بیست و یک ساله و تعلیمه قاضی شوشتر اختیار ساخته اند که
 تخریف و بی باکی لای دیگران را استیضای حاشیه مؤلف که بر خاتم ساله مطبوع است در این مقال
 است و صرف الها انشاء استیضای آدم پر نیکی دلیل مذکور که قاضی نوکر کرده و واقع متاسفانه دارد
 باشد افادات سابقه ایامی خرافاتی نیست پس بدانکه این جزیر مثل وجه دیگر ضعیف
 است بخند و جواب اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بلا فصل می نمودن باطل و حلال

جایکه بحديث کلینی بفضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذہب مائیت
 و معتز از آن کتابی نیست اگر مذہب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
 منقول است بلفظ و از اینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت این مذہب و انکه این امور
 واقعیت ترو دوریاد علی نیست از اینجا واضح تر شد که در طریق این مذہب گفتگو کردن با روایت را
 بر تفسیر ائمہ یا رواه حل نمودن همین اختلاف کجروی خواهد بود و آن مسلم است بمقتضای استدلال معتز جالسی
 است زیرا که ائمہ علی خیمه برای رعایت مذہب اهل سنت ذکر فرمایند و برگزیند با فقر اقدام نمایند
 بنیاد استدلال بر این بخاون و این کلمات و حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذہب اهل حق را خواهد پذیرفت
 و برای وقوع آن چنین نباید بر رویاراه کلینی بحال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و الا تضاد بین انفساد بالا
 یعنی علی حدیث العقل و فضل عن الفضل محجب داریم از صناعت کار بطائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
 کنند و گویند که چون ایشان از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده شود میگویند که در صحیحین نیاید چون
 روایت مسلم پیش میگویند که بخاری صحیح الکتاب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هر گاه این مرحله
 شود که بحال میکشایند و در جرح و تعدیل رواه دخل نمیناید شمره که حال عجیبترین آید به پیش
 دیگران چنانچه در مقام تیراگر متبع تمام نموده آید و حاجی الت که آنچه علمای شیعه طعن زنی کردند از مسلم
 لاف و کرات است بخلاف این اطمینان چنین اهل حق که بر طبق فضل الامر و عدل انصاف است انهم بهیچان بنابر
 قصد مختصا بر ذکر نهند سندی که نام ابوالنخعی در آن واقع نشده است که فاش نمود اگر خفاقت طالت و در آن
 نمی بود و سناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان او می ندد و در آن عینی و اثری نیست و از اینجا مسلم
 شد آنچه بعضی از معاندین بنابر بدین و تبیین سند حدیث کلینی از فہرست شیخ الطائفه و خلاصه امام عظیم
 خویش از کلام صدر شیرازی و شرح کلینی قبل مقال و کلام و جدال کرده اند و شہاسی سعی ایشان با وجود این
 خرافات حمل روایت بر احتمالات و اسبیه مضاربتفاق متقیه است بحدیثی که متنبهائی تمامی طرق و سنا
 حدیث بخلاف نام صادق است بواسطه انجمن کتب در کتاب مستقیم بخواتیم الذہب کتب امام موسی

بالظاهر حق و منع از تفتیه بود بجناب سید المرسلین متقی می شود اگر علمای امامیه بگفته خویش مانع شوند
 احتمال تفتیه در آن بطریق روایات سابقه از مستبعد و محالات است و آنکه دیگر البته در وقت تفتیه برود
 ضرورت کتفی باشد چنانکه از کتب و این ایام ایشان می آید تا آنکه اقرار خدا و رسول باین تفصیل نمایند پس بعد
 مخفی نماند که نفی میراث هم در دنیا فریاد می شنید که در غیر آن از ارض و عمار و مایاها این حکم جاریست
 و من آنکه فعلیه البیان جعلی که ذکر در هم و دنیا را بر شرافت باشد و از نجاست بر حمله کم یو ثواب در هم
 و لا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه آنرا از روایات و احادیث در حدیث فرموده اند تا احتمال جریان
 میراث در ارض و عمار و غیر آن را ساسلوب خود معلوم گردد که میراث انبیاء علیهم السلام منحصر در علم
 حدیث است و اگر هیچ وجهی نداشته که بعضی از شرح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان حکام ترک
 در شروکات انبیاء بر راه تعمیر بقعه اند پس اهل عناد و انچه در مالک و نجریت از غایت اختلاف و توضیح
 کردند و باین از فقر خرافات یا دمنوده اند و ذکر آن ضاعت اوقات است و کمال اطفال این
 بر استیصال آن قادر اند فان کلمه من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور
 بیان خیال سینه اندیزی بخار میراث انبیاء علی الاطلاق سیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت
 است پس این را علی بن داود حاجتی تحلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیاء مال نمیکند از دین بستر بر ارفع شبهه بخار و اندان
 انما آوردند و در سام و اسائل الاصول بر جا خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است با دین که دلیل
 قطع بر صحت آن قائم نباشد فاحمل علی الظاهر تعین و عجز مدعیان میراث متیقن سوم آنکه دعوی بعضی که خلفا
 مال فدا را خورند یا نصف اقرار بتورع و زهد ظاهر ایشان چنانچه از مطالع سید مرتضی و غیر آن ظاهر
 است و کلام فاضل طریقی رکاعی بجهانی نصرت آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم ظاهر الشکر بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العدا له و باطن الشکر و المعصیه با جرمی عجیب
 عربیت در صحاح و غیر صحاح مروی و سطور متضاد لای عقلیه تیر همین است که شجین بن ضی الله
 عنہما در فدا که بر عمل جناب سید المرسلین اسخ و موثبات قدم بودند و حاشا که دست ظلم حقوق

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گفته شد که باظهر صاحب تبت
اکابر طائفة ائمه و اخبار و اهل بیت که در گذشته اند که ایشان در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جایت حقوق
اهل بیت می برداشتند و بعد از وفات شریف علی بن ابی طالب نمودند و خود قاضی شوستری و در مقام طهارت
کرده که امام عظمی مثل دیگر اکابر خلفاء از اهل اتفاق می شمارد پس سند لای و محدث حوض برآید و این
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با کفار است مگر بعد از وفات شریف از قبیل
برالسنة بر فرموده و این همه شعر بر آنست که خلفاء طریقی سابق را ترک فرمودند و مولف را که در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقت است و که را بی سبب کردند که
اطاعت ترا گذشتند و علم گفتند و خدا و برافراشتند و نیز از عبارات است که ترک اهل تقیلت
نمودند پس فهم شوستری که خلفاء از غاصبین و محدثین می بیند او و از دایره تارکین برآید
قرار از مطرو و قوت تحت المیزاب بر علمای طائفة اهل طباق صریح پیدا کرد مع ذلک
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین یا میسرند مستلزم غصب حقوق مساکین و اهل اموال
این دلیل و دیگر محتاجین است بانه و از اینجا واضح شد که مخاطب لامناقب بنا بر وجه سابق و این
بودن ترجیح فاضلی مانند سنج العناکب که عرفت از ذکر آن دست پرشته **قال لعل**
المبتحر الحکیم راه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون افضل
حسن تائیده از بیان این که حدیث فرور با افزوده ولالت صریح دارد و بر آنچه دارد و فراغ
دست داد اکنون بدلیله آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتن منصوص صریح برین میگردد و آخر که حدیث
فرور در شان صدیق که بر و شرکار و مدگار آن شان واقع است حاجت تجسم نیست استدلالت که کجا
رفت نیست بر آنکه صاحب جامع الاصول زموطار وایت میکند که آن رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم **قال لعل الله واحد هو الله شاهد علیهم فقال بونکر الصدق السناک**
رسول الله بل هو الله واحد و جامعنا کما جاءه **قال رسول الله صلی الله علیه و آله**

لا ادرى ما تجد ثون بعدى فيكى اوبى كرمه بكي ثم قال انما لكما ثون بعدى
 بسلام النبوت كحديث خود تفسير حديث يداشته و در سخن فيه انبغى غایت و ضج دارد چه صحت
 لا ادرى ما تجد ثون بعدى تفسير و تبیین با حد ثوا بعدى هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین
 الغیبه و حدیث بخاری که مرجع ضمیر با حد ثوا باشند و مرجع آنها حجیم باشد مخاطبین مذکورین حدیث موطا
 مراده هستند و غایت توحید حدیث و طائفت که این حدیث بطریق احتمال و معنی وار شده مکن نزد اولاد
 که بعضی تعجبشان مانع صیرت از البصارت نیست و اضع است که حدیث بخاری هم داده این دلیل
 میکند چه حدیث بخاری که از زبان خبر صادق است خبر استقبال سید برین قوع آن واجب هرگاه همان
 کلمات اصراف بفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب حق مخاطب و من صفا ماه اعاده فرمودند و معنی البصارت
 از اصحاب حدیثی واقع نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین پس مبرین گشت که این کلام بخاری
 است از قبیل نه احتمال و معنی اگر سبیل منزل فرض کنیم که ضنون حدیث بطور احتمال عقلی است
 تا قول بول صلوات بطور احتمال هم خبر از امور واقعه پیدا آید یا سبب نبی که در غرضه متوجه بظواهر سبیل احتمال
 عقلی فرمودند که اگر زید بن جابر رضی الله عنه شهید شوند حضرت جعفر طیار علیه السلام سوارا بشوند
 اگر او شان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه که شوند و اگر او شان هم شهید گردند
 مسلمانان هرگز انوشه باشند سوار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و اهل
 فوج خالده بن لید را حاکم خود کردند پس میباید شد که گو بظواهر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود و در
 تحقیق اخبار غیب بوده است علاوه اگر از بزرگان حدیث صرف با احتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
 سحر که بود بلکه بطور دستور عقل میبایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه میفرمودند
 فیض میفرمودند پس تا علی بن ابی طالب انجاء لا ادرى ما تجد ثون بعدى خبر از احداث یقینی میداد نه مجرد احتمال
 و معنی است دلیل برین ما و اگر آنست که اگر فقط باین غیبت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
 شدند و حاکمه ایشان بخیر شد نشان چگونه یکسان باشند که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود و همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جانب فتنه برتین
 بیست و شما هنوز زنده اید و لا ادری تاکنون او را تصنعیون و تحسینون بعد الیوم این ایضا صد شهادت میدهند و این
 صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران بر غیبت رسول بر سر کار آورده اند و الا از ایشان
 مورد کریمه و آنکه علی خلق عظیمه و مخاطب خطاب و جاد لهم بالقیام الحسین است
 بلکه تغذرت که بخیر و حال می بخیزد چنین بار غار در جواب سوال حسن خاتمه خودشان کلمه ارشاد سازند
 که از این شبهه نام و در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضروری بود و بنظر من
 که ان شاء الله تعالی یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شمام بخیر است نه که عدم از زمان مغفرت
 با احتمال حدیثی بعد از قتال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون احتمال بر لبی از ادب بلکه و سزا
 الناس پس بعد است چه جا که ممن کلامه دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
 نباشد قید بعدیت لغوی محض باشد کما لا یخفی علی اللیب مصنف شتان بین شان رسول الله الیکم السلام
 و مثل نه الکلام انبی مجرد از قول و تعیین بالرفوف الکریم اگر او سواد نیست
 که از تداوم و خاتمه صحابه کبار بطریق اصول مناظره با ثبات رسانند اکنون و نه گمن بدان مشغول
 نیست پس لطفاً نشان بر ناظرین این جزا از اجلائی بدیهات است و بدو نحو مشغول فضل الهی گردان فرما
 بضایه این نزد باین فقر بجهان می رسد که با دنی توجه کمتر است و این قائل بخلق لاشی فی القیوم تمام
 مقدمات رساله حضرت که بعد تا یفش خلوه و جمله لفظی من بسیار بر زبان می گذشت که
 اشتد انت به الرجح فی یوم عاصف گردید و حال تمیسات تدلیس اش همراه نهاده
 علمای دیگر قید یا حدیثاً با خصوص خود در کتاب محمد شیعیه برادر همین مولف فاده و نه
 افراد کانیات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و معرفت انشاء الله تعالی فی صلا و اگر او مثل آنست که
 بصورت خیال خود و مقابل است و علمت فارغ ششم پس باینهمه تحسینات فاسد است که خود را و حق
 از انبیین اهل حق از دست دیگران بر نخل احتمالات ضعیفه و ایراد سند کافیه غایب خویش را

هم استقلال زنده هنوز او را حقیقت خود را صیقل ندهد که من مانع یا مستعد از خضم من بکدام جانب است
 در چه نسبت رو بکه درین بحر که مانند فاعل کلام است انما منی نا خود را کم کند لغو و باید من تدلیسات
 المدلسین و تدلیسات المدلسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ طوسی
 مثل کشف الحقیق دلیل صریح است بر اینکه او قدما را و از حدیث الحوض زنده و کفر یا فسق صحابه ثابت
 کرده اند و عبارت شیخ طوسی و ثنائین بعد ازین می یابد انشاء الله تعالی یعنی استدلال نیست مگر اینکه
 شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر
 بود زیرا که جناب پید المرسلین کجای آن وقت سقر نبود که در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
 فرمود که انت مبعوثی بمنی لاهارون من موسی که آنکه لا نبی بعدی و صحت استناد موقوف است
 بر آنکه تمامی مراتب روانی براسی جناب مقتضوی تحقیق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید حقیقت
 مانع خیرین نیست که شخص در جواب خضم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلاً منی در جواب این استدلال
 کند که لا انسلم که جمیع منازل روانی حضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا انسلم که خلافت موسی از مرتب
 نارون بود چه در صورت حیات نارون بعد مائت موسی نبوت بالاستقلال حضرت نارون
 حاصل میشد که هزاران مراتب قوی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استناد موقوف حصول
 جمیع مدارج نارونی است نیز ممنوع است تحمل که استناد منقطع باشد با جمله چنانچه اهل سنت در مقام مانع
 اند تبرا بایرا سند بردارند کمالا یعنی علی بن طالع سطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض
 در مقابل حضرت امامیه نیز فیض ایشان خیر منع پیش نیست لا انسلم که انجدری در شان خواص صحابه
 شده باشد بلکه محتمل است که در شان مقصودین محدثین از حقه اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
 بنیانش در گذرد که منصب اهل تشیع حدیث الحوض تدلال بر ایداد و احداث صحابه کبار است و منصب
 اهل تشیع است استدلال پس بگویم که اکنون در جهان منصب تدل جناب الاستدلال باقی نخواهد بود
 و بیعده در هر چه امر استدلال نباشد زیرا که در مثال گذشته می باید که طایف استدلالات را نیز در نظر

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابل اهل سنت آوردیم از کتب اهل سنت است و شارحین حدیث
و تفسیر ایشان نیز این چنین و چنان قرار داده اند و مستند را بر استناد منقطع حمل کرده اند و مانع میکنند و میگویند
که لایسزم که مستند منقطع باشد و بعضی از مراتب را درونی مراد بود بلکه منزلت بر عموم استند است و مستند متصل
است پس بر این صغیر و کبیر عیان شد که خیال مؤلف مانع بودن خویش مبتدل بودن اهل حق و حدیث
آن مؤلف یعنی ابطال آن است بلکه اتمام زبان گویم که ببله و صعبان هم بران میخندند و از ملاحظه این سخن
و استهزای ایشان تنوع نمیخواهی شوند و چه چهارم آنکه خود حضرت مؤلف معتمد الشیعه بعد
از کتب لال خوشین بر احداث خلفا و منصب خلافت مرتضی عارفی در کتاب مذکور آورده که در
الایضال خیال مؤلف که احتمال منصب است اهل دلیل است آن عبارت از تفسیر یک تعلق با یتیم
و اردو نیست که نتواند که این حدیث را قدام علما اطمینان دهد و دلیل بر قبح مال بسیاری از
مردمان اصحاب برقرار گردانده اند و احتجاج و تمسک بآن بر آید و خلفای ثلثه خصوص هم از آن دلیل
است که فقیر فی البیت است آن تفسیر شده و اگر باطل آن از انصاف نگذرد و بدینکه لا نظر آن
قال فی النظر الی ما قال و درستی بانه طرد و جبهه لالت این عبارت برید عار حقیر و صاحب تحصیل مانده
ضیاء غور شید انور است ازین یک عبارت دو فایده که بیخ کن خیال خام مؤلف علی مقام است
آید نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه سند لال از حدیث بر سر فائده اصحاب نموده اند و
ایشان منصب مبتدل بود و دوم آنکه در زمان متأخر که مؤلف معتمد الشیعه از حدیث آید و خلفای
ثلثه خصوص هم بآید کرده نیز منصب لال در دین معلوم شد که امامیه بر هر زمانه همین منصب داشته اند
اینچنین مؤلف و هم کرده کن بعد گذارش است که فقیر را در لغو و برادر همین مؤلف قیل و قال است
تعالی در خاتمه اوراق این مسکن لال قاطعه روشن میکنیم که دعوی فقر و از لاف و کراف آن
بزرگ است در کتب قدیم که صد سال تصنیف آن گذشته این خود سند لال از حدیث اخوض بوجود
این دعوی فقر و ناشی از عدم تتبع آن کتب اقصی است بنا بر این فقره و تقریر است خداوند اول

وقوع یافته تمام عبارت معتمد الشیخ در اینجا نقل خواهد کرد ان شاء الله تعالی در مقام برقرار کردن
 شدیم که معرفت و التماس کنیم آنکه الطال عم مولف برین وجه موقوف نیست بحواله موقوفه
 از وجه دیگر برین ما غریب برود و خواهد شد قوله اکنون ای اقول این کلام بسیار است
 و هم است برین که حضرت مولف بر سر و خاتمه بعد افضل الصدقین اشغال و استدلال میکند
 لفظ آخر است که دلیل برین و محمول ازین گذشته کمالا یحیی علی الطالین قوله غلام لغیرم
 این دلیل ششم است بر استدلال مولف لفظ دلیل و بیان الی غیر ذلک نص نیست لکن
 نامد که اینهمه بعد از شمار بعد از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تمام و غور و فکر و کلامه
 علام می توان گفت که غالباً هیچ صفحه ازین سالی نباشد که دلالت مستدل بر حق و افاضه
 چنانچه مقولات سابق در خیال مولف دلائل قاطعه و بر این یقینیه بود و در واقع اوست که
 حال این نص صریح فرمودی نیز بدستور باسبب است که بنیادش بر صورت خیالیه قیاس و استقراء است که
 الصدقین که نص قرآنی صاحب سوال تعلیم و تائید است حق تعالی جابجا در محکمت آن را
 با احوال و فشارش می نماید و بحال این حدیث در کتاب غرانی نص می نماید که یا ایها الذین
 مَنْ يَرْكَبُ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَكُونُ اللَّهُ يَحْكُمُ بِهِمْ وَيَجْعَلُ لَهُ أَهْلًا لَهُمْ وَنَحْوَهُ
 عَلَى الْكَافِرِينَ يَجْعَلُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ در سوره نور در تفسیر طبرسی فی المومنین حدیثی از رسول
 بحال علوشان و عظمت طایفه اولوا الفضل که دلیل بر فضیلت است یا در مروه فقال تعالی و لا یزال
 الفضل منکم و السعۃ الایه از حدیثین معتبرین باشد و چون باید است تمام قضی است
 و نبوی او نخواهد بود و ذلک قید است و استخفاف خواهد شد و تعین الفضل الدینی علی الاطلاق و احدی که
 صاحب بیان غیر ازین خبر در حدیث است که نمیدانم که ذکر کرده اند دلالت صریح برین دارد که او
 اینست و در مقام تفسیر که نام فخر التکلیف انار الله به الله الی لیس الدین برین

است که بایستی سخن را برین رسانیده و شبهات را با نام مخالفین یا از حضیض ترین گذرانیده
 را غیبه از آن بابت گرفته و گوید وقت المناظره آخر ابل حرفها عن مواضع الحفظ
 ناموس مذکور هم غالباً هرگاه مهاجرین و ولین انصار سابقین که آخرین صیت جناب بیدارند
 در سبب مقدس خود با عز و کبر صاحب بجز در حفظ حقوق ایشان بود و محدث و غاصب حق اهل بیت طاهرین
 باشند کیست که بهر دوزین ایمان تواند داشت بقول شما شل اهل روت و قیصر و کس شری
 تواند آراست و دوا و جها و با همچو سید کذاب اسو و عیسی خانه خراب تواند داد و دوا و اساتید ملت صطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم تواند خفا و و جناب اقدس اهل رسای جمیل آنها خوشنود تواند شد که اید
 علیه حدیث الکافی و قد مر قبل فک قول زیرا که صاحب جامع الاصول آنرا قول محتجب نمائند که
 شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدلیل کلمه هو لا یضمیر علیهم فرائض عتیه و نقلیه حالیه و نقلیه
 مجموع شهادت احد واقع است بحیث لایستد فرد واحد و البکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام
 شده که اهل الظاهر و مؤلف ساله در محققان بعضی ز عبارات اصحاب سیر با ثبات رسانیده که
 ارشاد و این حدیث تفسیر بیان حلت شریف اتفاق قاده حیث قال مخفی مانند که شهادت سید صلی
 الله علیه و آله و سلم بر ائمه شهادت احد نیز بیان حلت نسو و از دنیا بود چنانکه تصحیح کرده باین
 شیخ عبدالحق و ملوئی که در ارج النبوه باین عبارت و چون از اینجا باز گشت از دعای احیاء و موت
 فانه شد صداع طاری گشت و بیار شد و الاضواء فی ذلک البیاض فی موضع اخر و فی هذه
 السنه نزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم شهادت احد فقال هو که اشهد علیهم فقال
 ابوبکر السنه یا خواجه یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
 فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لی و لکن لا ادری ما احدثون تعین فبکی ابوبکر ثم
 قال انالک امون بعدک ثم رجع الی المدینه و ظهر له السجی ثم وقاه الله عذاب النار
 استغفرک امة بعینه و بلا شبهه درین و ان گشت اهل اسلام نسبت سابق اید الوصف

بهر سید و جنة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابو بکر صدیق که هنوز
 علم او بحديث الحوض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از آن
 انخواس و اصحاب کبار و بلخصه حواصی سید النبیین است که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
 تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست احتمال است که درین
 سلسله احداثی سرزند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بجا حضرت صدیق
 علیه السلام متصف با حدیث گردند و دست اندازیم معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهیداء احد است مطلقه
 از اخبار فریقین است و روایتی از بخاری و ابان باقر مجلسی در امامت صدیق نیاتیه عن النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم فی مرضه قد مرت قبل ذلک القصه عام مؤلف که ازند ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
 است خاصه ثابت نشد و آنچه ثابت شد عام مؤلف نیست مگر بعد اتمام است که اگر مخاطب والا
 مراتب اعتقاد آن را در که غیر از ابو بکر صدیق و دیگر کار او از غاصبین خلافت دیگر می از اصحاب و در آن
 و عا پر شهیداء احد مخاطب بود و گماید علیه قوله هر گاه همان کلمات را صرف تفرقه ضمیر غیبت
 مخاطب محقق مخاطب و من ضمایه اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حصر ثابت فرماید و ادویه که
 اقامت و له تواند کرد اجمال را حج وطن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
 که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
 تکالیف شرعیه جهاد التبریر بنیاهم صادق می آید پس اگر نبوت حدیث برای جمیع افراد و مخاطبین
 باشد حتی بلیزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر فر آنها نیز از دست میروند و اگر
 خطاب بعضی و من بعض باشد که ادعی المصنف پس میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض را
 خوانند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده و خوال ابو بکر صدیق و اشبال و که در موافقات
 محدثین مثل فادات عالم نصوص قطعیه بران موجود است که ابو بکر صدیق و مانند او حکم نبوی از زمره
 حدیث الحوض خارج اند و از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر را احداث خوانند شد اگر چه احداث معلوم نباشد لهذا اینجانب
تبعاً و تیسیر این مضمون را اعاده فرمودیم درین سطر خاص که خطاب بخواص باشد و مراد حقیقت باشد نخست
زیادت خوف و مزید خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین پیغمبر نمایند
بر حال آنکه هنوز بحال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و منافی خود بدربار جات اخروی عدم ارتکاب احداث و عبت
بجا آوردن اعمال صالحه است چنانکه علما عوام که خطاب بر مصیوت یکبسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب بکثرت وقوع این مرد و محاورات عربی فرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی که در بعضی از آیات مثل فقل فی جهنم ملک مکمل خود را اینجانب خاتم الرسلیت لکن بنظر
تهدید و ترسب است و این طریق ابلیخ فی الزحمت و بر توفیق خیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بر جای غرض مخصوص است بنیاد عدالت حفظ اهل بیت الطهار و صحابه کبار نیز موصوف است بر
و الحجب کل العجب که طایفه ای مامیه مثل بنی مال را که ابو بکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری در بعضی از
احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح شما آخرین حکم بجهاد خست است
خود فرمود ابوذر بذرف عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ماجرا در
مسکات خروانی نسبت انشاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را حضرات مامیه درین خطاب باطل نمیکند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق بنا میکنند
فاخبروا یا اولی الابصار یا تجهلوا اگر حالیا علمای قوم ابوذر غفاری متصف با اخوت اسلامند
و اگر محامد که در حدیث مشارالیه برای شما آخرین شخص شده و در روایت مامیه خاصه بکثرت تمام
مردی گشته از ابوذر و سبب نیدن بنی باب ابو بکر صدیق هر چه خواهند متفوه بآن شوند و الا جوامع انبیا
انهم فرق نیست که در جواب سوال صدیق بلی و لکن لا ادری ما تجدون انما ارشاد شد
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم نیست لکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث میزنند بخلاف جواب سوال
ابوذر که نصیحتی اخوت ابوذر است که استیجاب و انکسار لا ادری که مضمونش یعنی و است

احداث است بر اصول فریقین اکی مستکلف از حل بخدیش برخلافی را شدن است اما بر اصول
حق پس از آنکه خلافت اینها بصورت قطعی مرضی جابجی بود و چنانچه آنموجب آن در سابق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته که هرگز ابو بکر صدیق و یارانش با جماع مردم
حدیث را محض نیستند اما اصول مایه که مبدل لائل عقل و نقلی مثل اصول حل حق باشد پس آن
نیز سو که نشاید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته است اما اصول موضوعه مایه
خاصه برانند مسکاک خرمی یا اشار الله تعالی و خلاصه اش که بنمیزیم بعلم طبعی حال حدیث و بدعت
بزرگان تفصیل نام میدهد پس چگونه معاد الله در کتاب کذب سلب بایت از نفس نفس خود فرموده
باشد با آنکه لقیه نزد جمیع مایه خصوصاً در انوقت آنجا را جایز نبود و کما عرفتم سابقاً پس معلوم شد که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مردم مستقلاً با حمال حج ارشاد فرمود که درین سلسله احادیثی صد
خواهد یافت که مر معلوم نباشد و مخفی علی اند که تشبیه اسلام و جهاد و شهادت احد ضروری نیست که از باب
تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاوعت معلوم شده و هرگاه مایه و صفت بود در اثبات ماست
فصل در تصحیح حدیث منی بنی تبارون من موسی ایش کمال حل نفرماید زیرا که مرضی شدیدی بود
ایشان دارد چه در صورتی منی بنی است که امی علی غیر از نبوت در جمیع مراتب اشکال را و فی و یکی از سنای
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص داشت و دولت و بعد از خلافت بدیگر آن رسید
پس نیز بعد از من خلیفه خواهی شد فیلزم نقیض باید عونه اهل حق که در مقام منصب دارند اگر تشبیه را بر
کامل حل کنند و در سنانش نباشد تشبیه محتجب است که حضرت مؤلف در مقام تشبیه منی بنی را در بعض
آن حضور می نماید بجا ترش آنکه مخفی می باد که در بعض نسخ جامع الاصول و مطاوعت بعض سائل نیز آن
کلماتی بدون فخره استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسباق کلام مناسب و گویا حجت در حدیث
ظاهر بود و همان شجره اختیار کرده شد بلفظ کنون خاطر سرگازین جانشین است که من در اختیار
استفهام تیرج و همان بر الحق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان تو نه گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابو بکر صدیق خبر نمیدید بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار است
 خود بعد مفارقت آنجا سبکدیس لازم نمی آید که صدیق بقا خود با جوان انصار بصفت احد
 بعد جناب سید المرسلین فمیده باشد بخلاف نسخه انا الکائنون که طایرش است که البته بعد
 باقی می مانیم و احداث را برو کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریت
 آوردن در اینجا چه مفیده عا خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تر و حسن
 بر منصفین قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نظر
 حجت حریت بود باز او را در تنگنا و لاک کشیده و کوش او چنانکه باید بالیده فاقول ان هذا
 باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از عجزه باشد نیز این قیل و قال را حرف او بشکایت
 بیانش آنکه مؤلف در جای بسیار تقلید صاحب معتزله شیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث شبیه
 چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پراکنده در دو پوشیده یکی بهمه و دیگری بدو
 آن در قواعد و سبیه تفریافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن فرع محمول بر اصل میباشد
 و مخالف اصل میباشد پس حجت حریت بر حال خود است خواه نسخه اولی اختیار فرماید خواه نسخه
 ثانیه و مؤلف علمی فمیده که در نسخه انا الکائنون حجت حریت بحسب طایر هم باقی نماند و بگویند
 و الاضاح حرف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول برادر همین جناب در کتاب مذکور
 ممالک واجب بر ضرور و انا الکائنون یعنی نسخه استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب کما
 همراه را ذکر می کنند و کما با اعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا الکائنون
 یعنی نسخه اول بر ثانی که مؤلف آنرا جمله خبریه می پندارد و این موجب حمل نفیض بر نفیض دیگر
 است پس بدون حمل ثانیه بر اولی انطباق که در حدیث بحکم صاحب معتزله شیعه و است
 نمی بندد و دلیل خصم للمؤلف بحال و قد کان مخدوشانی باله و حجه اند که جناب مؤلف درین کتاب
 خود اقرار کرده که استفهام بلیاق کلام مناسب تر است پس درست است که مخدوف را بر مذکور

حل کنیم و اگر او مؤلف چندی دیگر است فالقصور واجب علیه حتی توجه الیه قوله وسلم الثبوت
 است که اقول اگر از مخاطبین بجهت لا اوری متحدون بعدی اهل التصدیقین اشارت مراد باشد پس
 بلا رنج این قرار داد فریقین است زیرا که بر هر دو ندرت حال خوبی و بد قوم خوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بود که معرفت فی الصدور چون انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که اخبار مراد نبودند
 و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطابان مردم اند که حدیث الحوض بر آنها المطابق نموده شد
 بحسب خطاب مجموع مسلمانان و در حوال آنجا کلامی نسبت به هیچ کمال احوال لازم نمی آید بحسب از حضرت
 اما کسی که کمال جبارت و شجاعت بگوید که آنچه قبول زهر او در مخاطبه حضرت مقرر شد و نموده که مانند جنین رحم
 پرده نشین شده و مثل غاشان در خانه گر خفته و خود را ذلیل گویی الی آخر الکلمات المقدسه و حقیقت تطهیر
 جناب تصویب نکات ثلثه و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت نشین نمودی مگر بقتضای
 فکر نبوده که افعال الجبشی حتی یقین دهند که خلفا درین وقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
 مجلسی در کتابت کور اقرار کرده که این نکایات بعد از ادای خطبه طویل که در جمیع اصحاب و مجتهدین
 و فواری فتن جناب بیده انسار بخانه هدایت کاشانه بود مع ذلک خلفا که مانند جنین رحم پرده
 نشین شده بودند و کی مثل غاشان در خانه گر خفته بلکه ظهور ایشان در الوقت باشد ظهور و دست
 نصف النهار است بل لفظ گرگان بیدارند و می بید و تلو از جای خود حرکت نمی کنند البتة بر اصول ضوئیه
 اما بیه خطا منطبق است لیکن عدم حرکت عدم محافظت ناموس تنزل زهر او حقوق و از شر عدلی رب برود
 نکایت مقرر تصویب بر عجب باشد که اگر امامیه که خود جنین گویند و بر دیگران زاوله و ابریه ضعیفه علیه چونیه که خطا
 لا اوری متحدون بعدی که هرگز بر اصول طریقین بر حلقه باشند منطبق نمی تواند شد و کجا خطا فاطمه را
 که نزد تمامی اهل عالم لا محاله نکایت مقرر بود بلکه معاذ الله عنی آنجناب که با وصف رود آیت فلا
 تقعد عقبه الذی کرمی مع القوم الظالمین و کرمی تا که اذ انتم لم تخرجوا من تحتها و انتم لم تخرجوا
 و وقت خروج محذرات عفت طهارت و فتن ایشان مجامع اصحاب بر ابطال فکر خانه نمی نشینند

و هجرت از مدینه ببلوگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزیند بلکه اگر ادنی غم و قائل
 بکار برزند و آنچه در محدوده مطاعن خلفا تصریحات مطبوعه پیش کنند و قیاسا ترتیب دهند لصب العین دارند خواه
 دریافت که درین نکایات و حکایا کار از تفسیق هم و گذشته عین تفاوت و از کجاست تا کجا مراعات ادب
 اسیب از نفع دهد که تحصیل این جمال پر دازم و زیاده و روجب پریشانی تاویل محلی صفتی است که
 درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود و مصلحت و ترک عداوت را بچشم و سوزی بجنبان حل خسته
 سبق زیرا که وقت اعلام حضور و غیاب و هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانی که در حکم شان با
 بعد از آن که حجاب و کرب و بدین بر دروازه ما مهاجرین انصاری این و هم در خاطر شان راه یافته بود و در
 آن روز کار باشد و آنهم بعد از آنکه طشت از بام افتد و عاصمین و ظالمین مرعوب و تشیعین و دولت
 هجوم کنند و انواع اید و امانت با بهیبت ظاهرین رسانند که بجز خامه از تحریر حرفی از آن شوق می شود
 و انگاه باین مخاطبات که مانند جنین حمیده نشین شده و مثل غائبان در رضانه گر خفته و خود را دلیل کردی
 و شکایت من بسوید بر من است و محاسن من بسوید و در کار من است اعاذنا الله عن امثال
هذه النوازل و التفرقات التي تكاد السموات تفتقر زمنا علا و دعوا این سخن
 که حدیث موطن تفسیر بهم میکنند و صدق حدیث اخوض المعین مینمایند که معاذ الله فضل الصبیح و هو
 خوانان او بوده اند فرج انمغنی است که حدیث اخوض اعتبار زمانه تقدم و حدیث شهدا احدا خزان
 باشد و مختصریغ ای دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر بر خدیج و اب و سحر و دو گشت تبلیغ
 مینمایند که دست او بخانه می عار گفین نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی اهل حق
 مصداق این توجیه شده حاصلش بنابرین غالب آنست که تخیل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
 احتمال عقل قبل از حدیث اخوض وقت و عابر شهدا را احد و اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
 لا ادر می تاخیر چون بعد و بنابر این توجیه هانست که در مناظره اثبات رسانیده اند که الموجه مانع و مانع
 یکفیه الاحمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مؤلف رساله بی توجه به موضوع نبوده و آنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس بحث بر اینست که حدیث انحراف مقدم بر حدیث ائمه باشد و اثباتش بر ذمه مستدل است و انی له ذلک
 زیرا که از عبارت آیه عجز مؤلف برین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فرائض
 و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مؤلف از ملکه استدلال و اصول مناظره نا ملکه است
 و بر اثبات اینچنین مضامین هم قدرتی ندارد قوله دیگر گاه همان که اقول چون نزد مخاطبین لائل
 و بر این مدلل و مبهرین شده که جمله لا ادری ماخذ لاون بعدی بر سبیل حمال نیست بلکه اخبار غریبی
 است و گفته درایت قطعا و یقینا ما اول کما یجی فی کلامه و بر جا خود ثابت شده که این خود کلام نزد
 علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام نبیست بلکه قریب فوات شریف صد در یافته کما ستوفیه فی
 المسک الک خرافات و ائمه و قبل ازین گذشت که متصفین با مایه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم تفسیر داخل نمی باشد و هرگز جایان سرور در عموم اوقات بخوبی نمیکند پس درین وقت که
 قرانی و الله یعصمکم من الناس الطینان کلّی هم سید بطریق اولی تفسیر و اخبار گذشت حایز نظر
 بود پس در خطا شخصی که اصول موضوعه مایه غیر اصل صبیح باشد البته این قسم تفصیل واجب و محتمل بود
 یقول کیف اشهد علی حسن عاقبتکم و الحال انکم تعصمونکم بکمال الحلافة العکولیه و
 تحمّلون امور اممکم که مخالف القواعد اسلامیه فاکتم من ان امره التي توخذهم يوم اهلها
 ذات الشمال و تداد من النورین بالانواع العقوبیه و الذکال فاقول هو لا اصدک و اریک
 مخالفتهم یساعی فیقال لی انک لا تدیری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال لشدک
 الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتهم کنت انسانا قریب علیهم
 و انت علیک لشیء شهید ان تعدیهم و اکتهم عبادک و ان تعصمهم فانک انت العبد
 الکبیر فاما کنت علی القول مذکور ولا یجی القوم المربوبین یقال لبعده ذلک
 الکلام انهم که ترا الامر تدبیر علی اعتقادهم فاقول سخطوا و بعدا فکنت اقول

انکم مثل هؤلاء الشهادۃ الذین قال الله تبارک و تعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله اموات بل حیاء و لکن لا تشعرون وقال فی موضع اخر من کتابه المجید یرزقون
 فی جنات بما اتهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلقوا بهم من قبلهم ان لا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر اصحاب قول الله عزوجل لا یستوی اصحاب النار
 اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهتم شهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
 یریدون ان انبی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الله کبار المتعالین انک خباب
 بن یسیر صلی الله علیه و آله و سلم اشال بنیة فاصیل فی نفس الامر و انک شہید بحال حال انهم صلی
 کذب صریح معاذ الله انک فامر باید و نفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کن که ندانم
 که شما بعد من چه احداث کنید از هذا الشیء عجائب و در اینجا قول مجتهد جالسی در حسام تا شاکر است
 که حدیث الحوض از دلائل تقیه خباب بن یسیر صلی الله علیه و آله است و بعد از یاد حدیث بطول و در
 بدین منطقی کرده چه در مقام اگر بمقتضا تقیه را نیکو می یابست که با عیانهم در بیان بیان اخبار
 تا بنیة خلاف تعیین آنجا واقع نمی شد انبی بلفظ سبحان الله حضرت جالسی با وصف عجبها و بلکه
 یگانگی خود در علم کلام این مقدار هم یاد نداشتند که وقت ارشاد حدیث الحوض که نزد فریقین در آخر عمر شریف
 مروی است اوقت تقیه بود یا نه و من در باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه اعتقاد دارم و در نفی تقیه
 از انجا چه تصریحات که نکرده ام باجماع چون احوال تقیه در حدیث الحوض لا اتفاق نمیتوانند
 چنانچه علتش دانستی پس حدیث ما یرشده از احد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطول تفسیر واقع
 شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله صوخیالیه جالسی تفسیر فیصل که یاد کردم در عرض تو هم
 ضرر بوده و انچه علی ذکر قوله مع ذلک اقول اگر قصد مؤلف از اصحاب عارین و طارین
 خباب بن یسیر بنیة معاذ الله که از ایشان حدیثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه
 از ایشان مجاب است سیفی و سنانی و توسع و تقوی بطور رسیده بحکم احادیث مجتبه فریقین صدق

رضوان الهی گردیده پس نسبت احداث ایشان بدلیل حدیث حضرت سیدالسااجدین رضی الله عنین
 احداث احداث و خروج از اربعین حضرات آمده مجاهد است اگر مقصود از اینست که احد از اصحاب
 انصاریان خواهند خواست از جاده اعراب صدر احداثی نشده مگر خصیصه است پس این صریح است لا علیه
 من فاته الدلیل و سند من روایا فیه یقین که سابق از این گذارن پذیرفته من بعد حیرت عظیم رسیده
 که مولف رساله بار بار فکر این معنی میکند که در هر دو حدیث خبر تفرقه ضعیف و خطاب
 فرقی ملحوظ نیست و مال نیمه تقریرات بدان میگفت که شاید بحث لفظی مناظره اعتبار بوده نه
 مستتر تا این کلام مفید عا شود و هو کسین من حاکم المصلین هنوز در نمی یابد که اگر تفرقه ضما
 هم در میان نبوده چون بنا بر جمله لا ادری ما تعدیون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
 احداثی سرزند و مناظره جمله لا ادری ما تعدیون بعدی که بر جزم و یقین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد
 آسان زمین است که الانجینی علی المصلین جایا تطبیق لفظی چه کار می یابد و کدام فایده بر کمال است افزاین
 نمی بیند که زید قائم جمله خبریه است و زیادت کفر مثل خبره استقام از ادله خبریه بدر برید و عمل
 بدشایسته نیست و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت در ملحوظ نیست و حال آنکه
 بنا بر احکام صحیح یعنی اشاره و اخبار تقیض بگوید که واقع شده اند و قس علی هذا امثله آخری که گفتند
 شخصی قوله و اگر بسیل آه **اقول** این کلمه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم بمقتضا صلح نظم هر کل ظاهر است و دیگر بر آید که گمانش قد به قصه زید بن ارقم اگر است
 بحساب مطالب صحیح بخار و نوار و موجب است مثل شرح آن باشد کامر بار بطول علامه سید محمد
 تقی زانی رجوع کند و یابد که او در سادوی آن کتاب بر نقل فرموده و مختصر این
 قصه بدان میرسد که زید که در بعضی از غزوات از اسیرین اهل فضل عبدالبن ابی بن سلول
 روزی استماع نمود که او در خطای بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج کنید بفرق اینان
 که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند تا آنکه از آنجا متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوزانید بر می گردیم البته من این بنی را از مدینه بیرون می کنم زید میگویی
 که من این مقوله را بجم خود باز گفتیم و او نیز آنسر در معلم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
 قصه از سر آغاز نمود و تا انجاشش معروض داشتیم مقرران این حال بفرموده خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 رئیس اهل اتفاق را طلب نمود و انستی و رفقا او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایان
 عطا پا و کردند و گفتند که هرگز این کلمات زبان نبیا و رده ایم محض قرا و پنهان برانموده اند
 پس انجاش و تصدیق نمود و مرا انکذیب فرمود پس ای برین ازین واقعه طاری شد که گاهی
 ز سیده بود انجاش و رخا میتر و شرم و عزم من سر زش کرد که چه افتاد ترا که تو بت بدین تکذیب رسید
 من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرو آمد جناب خیر صلی الله علیه و آله وسلم
 انوع عاطفت که نمی بد تو راست گفته بودی جناب قدس سبحان و تعالی تصدیق تو و آیات قرآن
 مجید نازل فرموده و جعل این قصه مندرج بکتاب حدیث و تفسیر اهل بیت از تفسیر علی بن ابی طالب
 ابو جعفر کلینی نیز بوی این معنی بشام اهل تابع میرسد که تفصیل این قصه زیاده در آن واقع است
 قَالَ زَكَتَ فِي غَزْوَةِ الرُّسَيْجِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي لُصْطَاقٍ فِي سَنَةِ خَمْسِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَكَانَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاجِبًا لَهَا فَلَمَّا رَجَعَ مِنْهَا نَزَلَ عَلَى بَنِي دَوَّارٍ الْمَاءِ فَلَمَّا
 فِيهَا وَكَانَ نَسْرُ سَيَّارٍ حَلِيفًا لِنَصَارٍ وَكَانَ جِهَاهُ بَرَسَعًا لِنَصَارٍ فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ
 لِحَطَّارٍ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْكِبَرِ فَتَعَلَّنَ دَلُوسِيَّارٍ بِدَاوُجِهَاهُ فَقَالَ سَيَّارٌ دَلُوسِيَّارٍ فَكَانَ جِهَاهُ
 دَلُوسِيَّارٍ فَضَرَبَ جِهَاهُ بِدَاوُجِهَةٍ عَلَى وَجْهِ سَيَّارٍ فَسَالَ عَنْهُ الدَّمُ فَتَادَى سَيَّارٌ بِالسَّيَّارِ وَنَادَى
 جِهَاهُ بِالْقَرْنِشِ وَاتَّخَذَ النَّاسُ سِلَاحَهُ وَكَانَ إِذْ نَفَعَ الْفِتْنَةَ فَسَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
 أَبِي النَّدَاءِ فَقَالَ مَا هَذَا فَأَخْبَرَهُ بِالْخَبْرِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ كُنْتُ كَارِهًا
 لِهَذَا السَّيْرِ لِي لَا ذِلَّ الْعَرَبِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْفَقِيَّ إِلَى أَنْ أَسْمَعَ مِنْ هَذَا فَلَا بُدَّ لِي مِنْ
 تَعْيِيرٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى صَحَابِهِ فَقَالَ هَذَا عَمَلُكُمْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ هَذَا كُنْتُمْ

وَأَسْتَيْمُوهُمْ بِالْأَكْمِ وَوَقَيْتُمُوهُمْ بِأَنْفُسِكُمْ وَأَبْرَزْتُمْ تَحْزَنُكُمْ لِلْفَتْلِ فَأَصْلَ بَسَاتِكُمْ
وَأَيْتُمْ صَبِيَانَكُمْ وَوَجَّهْتُمْ لَكُمْ أَعْيَالًا عَلَى غَيْرِكُمْ ثُمَّ قَالَ لَتَرْجِعُنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
لِيُخْرِجَنَا مِنْهَا الْأَذَلُّ وَكَانَ فِي قَوْمٍ زَيْدٍ أَرْقَمَ وَكَانَ غُلَامًا قَدْ لَهَقَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْأَهْلُ فِي ظِلِّ شَجَرٍ فِي وَقْتِ الْهَاجِرَةِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
فَجَاءَ زَيْدٌ فَاجْتَمَعَ قَالِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَعْنَةَ اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلَّكَ
وَهَيْتَ نَاغِلًا قَالِ لَا وَاللَّهِ مَا وَهَيْتُ قَالِ فَلَعَلَّكَ غَضِبْتَ عَلَيْهِ قَالِ لَا وَاللَّهِ مَا غَضِبْتُ عَلَيْهِ
قَالِ فَلَعَلَّكَ شَرَّهَ عَلَيْهِ قَالِ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمْ لَشَقْرٍ مَوْلَاةٍ
أَخْرَجَ فَخَرَجَ رَاحِلَتَهُ وَرَكِبَ تَسَامَعَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَقَالُوا مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ لِي بِهَذَا الْوَقْتِ فَرَحَلْنَا نَاسٌ لِحَقِّهِ سَعْدُ بَعْدَ عِبَادَةٍ فَقَالَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِيَتَحَرَّلَ وَمِثْلُ
هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ وَمَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالِ لَهُ صَاحِبُكُمْ قَالُوا وَآيُ صَاحِبِنَا غَيْرُكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زَعْمَةَ أَنَّهُ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْرَضَ مِنْهَا الْأَذَلُّ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ وَأَصْحَابُكَ الْأَعْرَضُ هُوَ صَاحِبُهُ الْأَذَلُّ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَئِذٍ كُلَّهُ لَا يَكْمُلُهُ أَحَدٌ فَأَقْبَلَتْ الْخُرُجَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْنِي لَوْنَهُ
فَحَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا فَصُمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
حَتَّى يَنْتَهِزَ إِلَيْهِ فَلَوْ غُفِقَ فَلَمَّا جَلَّ اللَّيْلُ وَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمْ لَكَ
كُلَّهُ وَالنَّهَارَ فَلَمْ يَنْزِلُوا إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَنَزَلَ صَاحِبُهُ وَقَدْ لَهَدَهُمْ الْأَرْضُ مِنَ السَّهْلِ لَدَى صَاحِبِهِمْ فَجَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الرَّسُولِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَلَفَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ وَأَنَّهُ لَيْسَ هَذَا إِلَّا إِلَهُ اللَّهِ وَأَنَّكَ رَسُولُ
اللَّهِ وَأَنْ زَيْدًا قَدْ كَذَبَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِثْلُ الْخُرُجِ عَلَى زَيْدِ بْنِ

از قم بشماره و یقیناً که گذشت علی بن عبد الله سیدنا فکما رجع رسول الله صلی الله علیه
والله کان زید معه ليقول اللهم انك لتعلم اني لم اکت ذنب على عبد الله نبي فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلی الله علیه واله ما كان من البراءة عند نزول الوحي
عليه فتقل حتى كادت ناقته تدرك من ثقل الوحي فسبحا عن رسول الله صلی الله علیه
اله وهو يسلب العرق عن جبينه ثم اخذ ياذن زيد فرفعه من الدحل ثم قال فانكم
صدق قولك ودع قلبك وانزل الله فيما قلت فلما نازل جمع اصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين وبمقدار هم متوقفين في ذلك ظنونهم معصومين که در حکم سید مرتضی
بلکه اصول خاصه این شیخ مرتبه شان از مراتب نبوت رسالت هم گذشته بخلاف واقع
برآمده محامد کس هرگاه حال چنین باشد فاذا نک فیما صدر عنهم علی نهج الاحتمال برحقا عالم محتجب
نیست که مقصود فقیران روایات و مقالات الکرام صد و احدث از موافقه القلوب نیست بلکه از این مجاب
مقصود اصلی نیست که موافق در علم کلام و فن مناظره و تخصص و ایات چنانچه میدانی و بعد از این
هم خواهی دانستی جنبی محض است و از طریق استدلال بلدیتی ندارد ولیکن خونیست
که با اینهمه در شرح حوصلگی و اراده مناظره با علمای اعلام و متبحرین که امامان مجتهدین کلین
مذهب ایشان پافرا تر خاد و داد مصارعت اخذ تلامیب نیست تحصیل ثواب داده مگر چون
مصارعت قدیم خلاف عهد و وثائق مضار و تقیه و مقتضیات عقیده وقوع یافته حیران
که این مصارعت جدید چگونه شمر بگردد و مشیح حسنات خواهد بود قوله حضرت جعفر طیار علیه السلام
اهل این خلاف محاورات تشیعین است که برای غیر معصومین لفظ علی السلام را بالا استقلال
نویسند و اختصاص همه علیهم السلام را بطریق مذکور زیرا که از مطالعه شرح اصول ربیع و ترجمه
فارسیهما الواضح و واضح می شود که لفظ سلام حضرات اهل بیت اطهر مرتبه خصاص یافتند و بیان
از اغیار و ان مرغی ملحوظ گشته بل اگر اسامی متبرکه ایشان باد دیگران جمیع شوند مثل حضرت ابوبکر

که علمای شیعیان را از اصحاب انبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی امانات را بحجاب سر و کاسات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق القین باقر مجلسی مرقوم است و ستعرف حاله فصله الشارک لکما شرکیت انیدن بخا بد نیست پس بزرگ لفظ علیه السلام رحمت مذہبیش باشد و نه مراعات اصطلاح خاصین یا رخدایا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خوا بود چنانچه از کتب قوم این با خبر اند که خواهد شد لیکن کسیانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفة نیک انداخته اند مخفی نیست که در احتمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و تقدیر امام حق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مأمور باظهار حق و ممنوع از کذب و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمدند که باشند بر مشرعات توهمات امامیه متمسک است بحکم مؤلف رساله که بخلاف تفسیر مناظره علمای اهل سنت مینماید و خلاف حاویش آمده که بعضی از آن کتاب تو حید این باب و میر و نیست و بعضی مصنفات دیگرش نقول از منطوقات آن صریح معلوم میشود که حائل مثل خمر است و ان الله اكبر من نفعه قطعا و یقینا از کتاب سفر مایه درین کتاب جریان این تاویل توهم نیست چه چنانکه مذہب خصم او نیز این احتمال را بنیابد با قرا قول علامه از قول سندل را اینچنین احتمالات و اثبات مدعا که حدیث عائش بر منقشی است که از حدیث واصل حنفی را شنیدین مراد اند کافی نمیشوند مگر و قلیکه تلازم ثابت فرماید که چون در نحوه مشهور خبر از امر یقینی بوده و مجرد احتمال پس حدیثی که برین تمایس اخبار از حدیث قطعا و حتما وقوع یافته و آنکه ذلالت و از اینجاست که حضرت مؤلف خود استنباط پوشه بر دلیل دیگر است زنده و بر ما اخذ و برقیام از حدیث جودت خویش تمیز شد بلکه حقیقه قلوب اهل ایمان است که کار آن منجر شد قوله و دلیل برین قول اگر این باشد هیچ و کار از دلالات ثابت نمی شود که جناب فضل الصیدین بعد از حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در دین متین حدیث کرده باشد و وقوع شغبه تام و خیر عانت از ارشاد کلامند که در نیز ممنوع است که جمله لا آدری مکتوبه چون بعضی بر دعای مؤلف لالتی ندارد مگر بدلیل قطعی اثبات شده که

و دخول صدیق در زمره محدثین و متبیین بر ضرورت و هوک لا یقین علی ذلک چه راست و واضح
 شده که دخول صدیق اگر حقیقه و خطاب هم ضرورت تا بعد و احداث از چه رسد باجماع شیعیان
 که است نظر بدخول ضعیف درین مجموع است گما عرفت سابقا فلا ضعیف الاضرب فی حق الصادق
 و من فی مرتبته و نهایت توهم مقام آنکه من شوق در مضمی حدیث لا آور با حدیثون بعد تحصیل مثل
 آنکه خطاب سالک صلی الله علیه و آله مخصوص بخلیفای شدیدین و پیروان ایشان باشد ای صدیق احداث و بدست
 از تو و شیعیان تو خاصه صدور خواهد یافت پس چگونه حسن خاتمه شما گویای و هم و این شوق مدعیان شیعه
 شما می آرند و حضرت من سالک است و هم آنکه از جمیع شما حیث کائینا فرجه و احداث
 احداث و بدست صدور خواهد یافت اگر چه قبضه آن فرا معلوم نباشد و ضرر این شوق با اتفاق خواص
 عوام بر آن است که در روایت مثال از این احداث درین کرده اند که استوف انشاء الله تعالی نسبت به تمام
 زیاده متیقن است چه امانت یزید منصرف بر امانت مرقصیت هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
 فاسد خواهد بود و سوم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شده است و بدست بلکه بعضی از افراد شما مثل مولف
 صد احداث خواهند شد که معلوم نباشد و بر ظاهر است که با موافق مثال این شقوق باید لامل باطل خواهد کرد
 مقصود او چگونه بقوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب صدیق درین زمانه مقصود می بود میفرمود که ای یکر
 و عوی سلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر بیا و همه است هرگاه اسلام تو و حساب تو مقبول است
 جهاد و کی مقبول تواند چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مراد دست دشمنان سپرده راه
 فرار اختیار کردید و بار بار داد و خالفت و شقاق او دید پس عوی جهاد کجا راه داشته باشد پس این
 خاتمه بر شما که اجد از من هم لاحال صدور احداث و بدست خواهد شد چه معنی دارد بلی برای
 امیر المؤمنین و اتباع او گویا می بینیم که اینها منکر در زمره شهدا احداث بلکه مراتب عیانت
 با هزار زیاده و در این لفظ خاص یعنی احداث تعبد آن لفظ اجد صریح دلیل است بر اخبار از حال
 مستقبل که مالک این نویره و شما نش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی کار آورند و آن

امری بود جدید که هرگز از اکتساب او نرفت و یقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته
 بخلاف خلفای ایشان که تصریح علمای امامیه مره بعد از آن مصدر احادیثی بسیار در زمان خیرالایمان
 شدند که سبب تفصیل انشاء الله تعالی و الاصول است تدبیر المخطوطات و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 مراتب این ایمان ترقی کرده بودند که اهل علم و ایمان لا یتحتاج الی بیان قول بلکه اگر کلامی آقول
 حاشا که عدم اذعان نفوذ بویکر صدیق و صحابان و ائمه با احتمال حدیث امر بعد انتقال خود عدل
 و موده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد حیات آن جناب نیست که برای جمیع
 احداث شده است چه عجب بعضی از این سلسله صدر احداث شوند و در حقیقت آنها حلالی باید بود
 بلکه اگر آقول قید بعد تنزیل تسلیم نمی لغو شود که مراد از آن حضرت ابوبکر صدیق و حواریین و سید
 المرسلین پسند و این ممنوع است چنانکه بار یاد استی بلکه سیر عابد لائل و سید این ائمه را که در سیر
 کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد از این تفصیل سرجه تا سر میر حاتم
 کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند و علاو چون لغو کلام رسول مقبول که کلامش با اعتراف سال
 مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فایده قید است در حدیث و طاعت آن
 که احداث نخواهد بود و دیگر بعد از من و این با خود علمای امامیه از اصل برکنده اند که استعفاء انشاء الله تعالی
 و اینهم بعد از این سیر این تصریح در خواهد کرد که امثال این احادیث و کتبشان نیز موجود است بلکه شیخ
 قال فی حال کتب حکیم هم و الله تعالی لی صراط مستقیم و اگر اینهم
 دلائل و اضمحلال معصیت کافی نیست پس این محمدان خود حضرت صدیق کبریا شاهد قول خودی
 که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد از اعتراف صدیق کبریا که رخت از تبار کلیه میسند کرد و آن
 اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام نور و مانی طریقی علیه السلام اخذ لا ادری ما یحدث کون بعد
 با یقین استند که من بعد پیغمبر خدازنده می نامم که برافرا خود گریستند که ایدل علیه و کلیده انا بدون
 هم که الاستفهام علی مکر فی بعض طرق حدیث و آنحضرت که او انصاف دادند چون تصدیق خلق

بودند با قضا می اثرشان خلق را هم برین داهیه گیری می باید گرفت پس هم اینکه ارشاد رسول
 فقط با احتمال می بود که چنانچه که بدو ان ابقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود
 نداشت غایتش اینک چون لفظ بعد احتمال می بود هم بقا بود و جواب شد نبوی عرض میدادند که لا
 ابقانا الله بعدك یا رسول الله و عرو من کما بعد یق الکر بقا خودشان بعد الرسول سنباط
 کلمه بعد بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته آید و الا چای پیروزیست که کسی بمجرطین آن روح خوب
 با علی عقیق بنی ساعده بشناسد و انجا بحث و جدال بود از دلال دولت و دجلت
 بحال طلاقت فرسازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب مدوح چنانکه
 در حدیث زورست فی نفسی مقالیه صبح است و انا سنکف علیک عن ذکری کمال تعجب
 سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر خلافت و امارت دخته بر نیاید و هرگز تصدیق داده بودند آن
 روح نبوی موجب تکرر دلال و مانع حسن تقریر و جسد و کد در ملک بایست نیتد بلکه بموجب ایت
 ائمة المحدثین صاحب کتب الاعلام سیره الرسول علیه السلام حسب مبارک نبوی ته تی بی غل و فن
 افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدنم باد چنان گویم که در مثل آن مدت اصبام و موی تنم
 میگرد و پس چاه این حضرات دیدن دارد که آیا امری مهم تر از تجنیز و تمیز نبوی هم می باشد چنانکه
 خاتم النبیین شیخ الذین جدید العالمین هرگز خیال سامان آخرت و فراموشی طریقت
 نکرد و فقط بر ریاست تانی نظر دخته باشند فای شیخ اعجب من ذلک و از آن کین مدعیان
 لما نقلت فاستمع ما فی ذلک الکتاب ذکره بالانقطاع و لا انتحار انفق اهل السنه علی ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم توفي يوم الاثنين شهر ربيع الاول لعمري انما روى
 قبل عنده اشتداد الشغل و نقل الاستاذ ابو سعيد عبد الملك في كتابه في تاريخ
 النجاشي انه توفي يوم الاثنين للتصريف من ربيع الاول وهذا أقرب والله اعلم قال ابو اسحاق
 وكانت تبعه إلى كبر في سقيفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم

وهو في بيته لم يفرغ من أمره قد أخلق دونه أهله الباب فلما بايع أبو بكر في
 السقيفة وكان الغلب على أبي بكر على المشرك فقال يا أيها الناس إن الله قد جمع
 أمركم على خيركم صاحب رسول الله وأنا في شئنين أذهما والغار قبائله قبائل الناس لا بكر
 بيعة العامة بعد السقيفة فلما بايع أقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلاثاء وقال
 بعد ذلك ليليل ولا يظهر منه شيء مما يرى من الموت ولا تغير في راحته وقد طال
 مكثه في البيت قل أن يذفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الأربعاء لا أربع عشرة
 خلت من ربيع الأول وقيل أنه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس لا أول الخمس
 انتهى حينئذ من مجرى تصوير قبای خود بعد الرسول باوراک از فحاشی لفظ بعدی گریه و گلو که کرد و با
 سر و عاقل کان اردو لا والد ثم لا والد و حکایتی بر طرف مناسب قام بیا و آمده که هر گاه علامی مثل
 از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر مدت العمر غالباً خون شهید هم از دست مبارک برخیزد باشند و در
 شجاعت امیر البر و قاتل الکفرة الفجرة لیث بن غالب غالب علی بن ابی طالب خیر می شوند
 دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغییر می حال شان واقع نشده از مبراهی خدا
 الصفات کند که این تساوت قلب است با شجاعت این دال است بر عدم محبت با جنایات
 یا دلالت دارد بر بربالات و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
 سوال جناب بن ابی قحافة از وجه خزل للال جناب شان کلماتی فرموده اند که دال است بر عدم
 تأخری الیذوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همی هذه في كنز العمال و یسید
 ابن بر بوع جاء علی بن ابی طالب ما شغفنا من حزننا فقال له أبو بكر أراك و حزننا
 فقال له أعاذ من ألعینك فقال سمعوا ما یقول انشدکم الله آتون احدا اخرن
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی بحال ان الله یمنی بیدرج سنگد ان زبده و گوای
 خود من صدق صراخ شوق است و لا است و درو که کف حزن در و در این حیا کان جبار

شهادت بر چنین کذب صریح یافتند و سکوت برداشتند و الاصل و اینها را شام و در وقت نفس است
 بعد از سخن ابی بکر فرائد من الصادقین الذین و در فی شکر و تحکیم و اجمع الصنادیق این
 باجماع حضرت علما اهل سنت است که بجای توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط غم
 این سیه کبری هوش را از عقل شده بودند و یکی عدم عقلنا حضرت بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
 شان می رند و باز او عالمی سازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب یزد بود که بجز و تصور و همی بقای خود
 بعد الرسول گردید و شارب و اوشان طاری گشت چنانچه از جمله یکی ابوبکر کرم بکی ظاهر است
 و در غار که بدلات لایض قرآنی اضطراب و اضطراب لاحق شان شده بود و آنرا هم اول سخن بجز و
 بنویسید و مطلق چشم مال انصاف دیده بصیرت شان را تقامی نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
 چه سنگدلها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت حضرت سینه از خدا و رسول صلعم شرم نموده
 نانش شجاعت یکبار زد و اگر اینها شجاعت محبت باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان بدشهر و پهلوش
 شده بودند و نهایت مرتبه جهان شنید و اگر درین پایه جناب عمر را از رسول صلعم بود که بجز و اجماع خبر و
 زوال عقل رود و او باز آن حال در ظرفه العین چگونه زوال پذیرفت که تحمیل و تکفین را هم گذاشته و باقی
 در صدد اخذ خلافت امارت افتاد و او کار به و ناظره دادند آیا کسیکه اینقدر با حزن و دردی گیر
 گریبان پاره نمی سازد و سر پرستگاری زندگانی که از غایت و روح اقدام بر اینها فقر و دند و با وجود
 آیات قرآنی مثل اِنَّكَ مَكِيَّتٌ وَاَنْتُمْ مَكِّيَّةٌ از فرط غم مسائل جزیه با تم از ساعات و کلمات
 از فکر و قصاده بود و بکار فقط گیر که مانع بود و محال انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف فاسد و کوار
 نداشته باشد و این سیه کبری را از کمالات شمار و بجز و قریح صامخ اودن خبر نا خوشن ز جبار و درگاه
 بعد از اقامه نعین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه نیست که سر و کارش با بکار
 و الویل خواهد بود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر بر نخواهد خواست و دنیا و مایهها او را خوش نخواهد آمد
 که در میان آن بعد و در هر دو که خواهد پرداخت و کسو سقیفه خواهد دید و بجز و شور و غوغای بی باکی

ریاست خود بمقادیر حاکم است شکر که یک سر و دونه برد و نخواهد کشید و شکر که
 بعینه **اقول** و تعیین بالبروف الحسیم کار تصحیح همین است که وقت مباحثه و مناظره
 اصول بر سر را محفوظ دارند و یا بنا بر ابله فریبی الزام خصم خویشند پس بجای بخار برد و منصب خود را که بندگان
 است بر او شازد و طیلان خصم خود را که موجد مانع است کمال جور و جبار و دش خود را از
 و عجیب که خدام مولف بسبب بدکار و فطانت چون استند که دلیل دوم نیز الیگان بجای
 خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند و انشاء الله تعالی غفر حبیب
 و است که این دلیل دوم هم نام است مقدماش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت
 شیخ اول **اقول** مع حیرت که حضرت مولف المعنی را سابق فاده معلوم فرمود و در اینجا بی حلا
 آن بمیوید بیا نش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینها اظهار بیگانه‌ای علمای خود
 خصوصاً مولف السیقه نقضی است که این نسخه محمول بر نهفته استقام باشد زیرا که در حدیث
 بلا و شک در یک نسخه و یک اقمه واقع است پس حصول یقین درین وقت خاص را بر نه زندگی خود
 و دلالت علی یقین نیست مگر بدون بهره و مقارنت بهره بر ضرورت لما عرفت باین عدم یقین
 جمع شد و اجماع نقضین درین قدرت است که آنچه بر شاعره جهت عدم فهم از مصطلحات و افاد
 ایشان در صدر ساله بر زبان آورده بودند و نقاض را بلا دلیل و بران نسبت بدیشان کرده و جلوه
 آن درین خرابی گرفتار آمد و از اینجا گفته اند که من **حضر** بذكر الخصمه قد وقع فيه بحسب
قوله واضح که او انصاف است **اقول** اگر بطور ظنه و تعریض مراد از او اسیه بقای صدیق و مثال
 بعد آن سرور است پس بر جای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب خویش نشانها بر بقای صدیق میاراند و داده و رواج دین
 ستین و کساد باز از قندلیل کفر و کافران بر دست صدیق ارشاد ساختن فارغ البال و منشع الحال
 باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود قات عمر پس البسته می باید گر زیست

ولیکن حکم شریعت عزای مصطفوی از خروج و فرج که عادت عوام و معمول و مرسوم همه مکان
در بای غفلت است ممالکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ایمنی هم از جناب مصطفوی
ابن رضاین نقل کرده بحکم حدیث اشراج که منفق علیه فریقین است باید خواند که سبحان الله الذی
لا یغفل ^{عن} شئ ^{من} الخاقول هر که قصص را کار نماید و در احادیث صحاح اند
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبل ظهور خیالیه و همیه است و سخت پوچ و غلط است
دیگر وجوه که هم تحمل است یکی آنکه صدیق اکبر اقل عمر است بنوی که اکثر شش آلات احادیث و تشریح
سبعین مجاط است و کثرت عمر شریف بلا حفظ ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه ^{لَظَهَرَ} عَلَى الدِّينِ ^{كَلَامَهُ}
و روایا احادیث که در بعضی از غر و آصد و ریافته و بجهت و تواتر رسیده منطون و اکنون گرفتار
نبوی از حدیث ولو احتمال استفاد شد بنا بر آن صدیق اکبر کتیباً بلکه در عدم بکار هم صدق با
مقام اسعجاب و اغراب است آنچه مذکور شد مسلم آن نیست که ابو بکر صدیق مدغم تنقایل خضر
صلی الله علیه و اله و سلم پیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه تحمل که نسبت احد
بعضی که باعث عدم شهادت آنجانب بر مجموعه مسلمین اصحاب آن وقت شد موجب مضمونیت
این مجموعه از مجموع شهادت احد که دید بکار و زار و فریاد و بقراری فرموده باشد لیکن فعل ابو بکر صدیق
و دیگر حواریین جناب سید المسلمین مهاجرین انصا و حضار سید الرضوان و جناب مدبره فقد
غفرت لکم از جناب حدیث در حق شان بروایات و تفقیر و صحاح سند و مجمع البیان و خلاصه
المنهج و غیره ما وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه نیست که با
که مخاطب با وصف خطاب احد باشد که غیر هم مرادنی باشد ^{فَاَنَّكَ} ^{ذَلِكَ} ^{الْمُشْكِلُ} ^{الْمُشْكِلُ}
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق این شیخ الشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار هم بنوعیه صلی الله علیه و اله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میباشد
و خلاصه از بدترین کائنات اعتقاد دیگر دهند و تصنیف کتابی خفیه را فقط بر اثبات وقوع ظهور

سید المرسلین و در دفع بر سرین باعث حصول جزو ثواب پند شد چنانچه بر طریقی که فیض الفقیه
 و افادات رسیدن شد هم در مشربیت و خطابت کردید و اما کتب شما که الشیطان
 فلا تقعد بعد الذکر می مع القوم الظالمین ذات مقدس بوزنها و خلعت بختین است حال
 مصداق کلام قدسی فقد غفرت لکم الی غیر ذلک من الایات و الاحادیث اگر اندک
 و مایل رود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل رسیدن باشد و
 طاهرش نیست که سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بهر سید مذکور سلام فرمود
 و در شاق و تکالیف شرعی شریک شدند از خانه خود و دیگر وارین که بارها مناقبشان بر زبان
 تخریص صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار تضرعین گذشت و مانند اعضاء رسیه نزد آن
 جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان رشاد شده که هرگز احدی از بنیاد و رنج نخواهد داشت
 و همه یاسن در پشت عنبر سرشت خواهند بود و کام و سرف انشاء تعالی بکلی حالت غلبه خوف
 و خشیت متغنی است چنانکه حضرت امیر وقت تسماع اخبار فتن از جنگ جبل و غیره زبانی جناب
 و نذیر برایت عامه صلح اول شل سلیم و غیر او کافی الجاری رسید که برین بیان من در آن وقت سالم
 خواهد ماند بانه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات حال خویش بجا سوال کند بعد نخواهد بود و
 اتفضل القصد که حضرت شعیب بن اجمل از هند سافست پروازند و از اتباع او نام خویش و باره خویش
 حضرت خاتم النبیین باز باند بر روایات الحق که موبد بایات فیانی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
 در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر جوف جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در انجا هم
 صاحب خواهد بود چنانچه نفوی و مصابیح و دیگران در کتب بکر آورده اند عن ابی هریره عن
 النبی صلی الله علیه و سلم قال اتانی جبرئیل علیه السلام فطاف بی فی ابواب الجنة
 فاکرین البواب الذی دخلنا و اومئنی منه فقال ابو بکره الصدیق یا بنی انت و اُمی
 یا رسول الله کنت معک قال ما اناک یا ابوبکر اول من یدخل الجنة من اُمی

وَعَنْ أَبِي الدُّدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنْ أَبِي عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 لَا بُكَرَ أَنْتَ صَاحِبُ عَلَى الْحَوْضِ صَاحِبِي فِي الْغَارِ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ
 بَسْ سَوَالِ زُخْرُو وَكَرْ اُخْصِ الْخَوَاصِ مَحَاجِ الْيَدِيتِ بَلِي بِرْسِيَّةِ أَنْتَ لِمَجْمُوعَةِ مُتَقِيَانِ نَاسِ شَيْ
 مَجْمُوعَةِ شُهَدَاءِ أَحَدِهِتِ يَنْدَ كَمَا عَرَفْتُ مَرَارًا وَآيَاكَ أَكَرَّ حَضْرَتِ مُؤَلَّفِ وَكَرَّ أَرَابِ شَيْخِ أَخُو دَرَّ بَارَهُ
 أَحَادِيثِ مِيكَوْنِدَ كَهْدَكُ تَفْسِيرِ مِيكَوْنِدَ لَصَبِ الْعَيْنِ أَرْدَ لَطَرِ جَدِثِ حَاكِمِ وَغَيْرُهُ وَخَصَّ مِنْ تَقَامِ حَوَافِ
 وَأَنْتَ كَهْدَكُ صَدِيقِ بَرِيٍّ لَدُنَّ هَتْ وَخَوَالِ دُورِ مَرَّةِ مَعْدِينِ تَسْلَمُ تَقَضِّصِ مِيكَوْنِدَ نِيَرَاكَ وَغَيْرِ
 نَوْجِ بِأَحَادِيثِ مَعْبُورِ أَرْدَ بَلَارِ بَارِ تَابِ خُفَّ هَتْ دَرِ يَافِتِ كَهْدَكُ صَدِيقِ سَبَبِ قَتْلِ بَرِيٍّ كَهْدَكُ
 شَيْ خَضْرَتِ خَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِجُحُولِ بِيُوسْتِ بُوْدُ وَرَاشَالِ انْمِيقَاتِ مِيكَوْنِدَ خِيَاخِيهِ دُورِ مَرَّةِ
 حَضْرَتِ سُلْطَانِ سِرْبِ نَبُوتِ قَرِيبِ وَفَاتِ خُوْشِ خُطْبَةِ خَوَانْدُ وَرَاشَالِ أَنْ فَرَمُودَ كَهْدَكُ خَلَالِ بَرِيٍّ
 اَزْدَنْدَگَانِ خُوْدُ رَآسَاشِشِ نِيَا وَاعْتِقَارِ ثَوَابِ خِرْتِ مَخِيَرِ كَرْدِشِ اَخِرْتِ اَبَرِ كَزِيدِ صَدِيقِ
 اَكْبَرِ رِوَايَتِ جَامِعِينَ صَحَاحِ كَرِيْمِ وَزَارِي غَازِنَهَا وَبَاسْتِخِ خَبَرِ وَفَاتِ شَرِيفِ مُصْطَفَى وَصَحَابِ
 بَرِيْمِ فِطَانَتِ وَذَكَ وَرَقْتِ قَلْبِي اَوْ اَقْرَارِ كَرْدِندِ وَقَسْ عَلِي نَدَا اَوْرَايَا مِ دِيْگَرِ وَتَقِي كَهْدَكُ غَمِيْمِ عَلِي اَبَدِ اَلَمْ
 وَسَلَمِ بَشَدَتِ تَامِ بَارِشَدِ اَبُو بَكْرِ صَدِيقِ بَابِ سِتِ جَدِ شَرِيفِ سُوْرُ كَرْدِيدِ وَحَرَابِ اَزْ اَزْ بَنَاجِ اَلَمْ
 بَرِزِينَ اَفْتَادُ اَزْ عَايِنِ اَيْنِ بِهَشَوْشِ هِنَا بِلِ صَحَابِ كِبَارِ شُورِ قِيَا سِتِ بِرْخَاسْتِ خِيَاخِيهِ قَبْلِ اَزْ بِنِ كَرْدِ
 بَسْ اَفْطُ فَرَضِ تَسْلِيمِ وَرَايَا مَنَاسِخِ اَفْتَدِ بَكْرَةَ خَطَا مِي مُنْكَرِ غَلَاظِ اَلَمْ اَكْبَرِ اَسْتِ نَبَا اَلَمْ سُوْرُ اَلَمْ
 كَهْدَكُ اَخْفَرْتِ عَلِي اَلَمْ جَلِيهِ وَاَكْ وَسَلَمِ كَهْدَكُ اَيَاتِ مُرْضِيْنَ رُوقْتِ قَلْبِي اَبُو بَكْرِ صَدِيقِ شَيْ خَضْرَتِ اَلَمْ
 خَلِيلِ قَبْلِ اَزْ بِنِ اِيْرَا وَفَتَا وَتَا سَقِيْلِ اَلَمْ شُدْ اَيْنِ بِالْبَدَا سِتِ خَلَاوْفِ عُوْدِيْنَ اَبَا بِنِ سِتِ حَلَاوْهَ شَمِ
 شِرْ خَدَا كَهْدَكُ بَرِطِيقِ اَرشَادِ مَصْطَفَى مَرِيسْتِ عَقْلِ زَرِيْنَ بُوْدِ اَنْتَ نِيَرَا سِرْ قَبُولِ تَابِطِ وَرَاشَالِ
 اَعْمَادِ سَا قَطْمِي شُوْدِ حَقِيْقَتِ رَقِي لِحَافِظِ اَبُو سَعِيْدِ اَلَمْ يَعْزَلِ بِنِ عَلِي سِتِ اَلَمْ سِتِ السَّمَا كَرْدِ

الرأى في كتاب المواقيت بين أهل البيت والصفابة وقد نقل صاحب رياض النضر
 مناقب العشرة عن علي رضي الله عنه قال أبا بكر أو أبا عبد الله من يدين
 تنزيل برمي حضرت إبراهيم خليل الأرواح وخصه بوجوه صدق أوردن ما من شهادت نبوي
 تذكير عنده است كما لا يخفى ونيز دانت امام صادق رضي الله عنه از امام محمد باقر رضي الله عنه بن
 تقدير عاذا الله ورويه ورواه في قص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبو بكر غائب بالشيخ عنده
 زوجته بنت خراجه فسل عن الخطاب بن نفيع وتوعد من يقول مات رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم وكان يقول إنما أرسل الله محمداً رسولاً إلى موسى عليه السلام فلبث عن قومه أربعين ليلة
 والله إن لرجلاً أن يقطع أيدي رجال وأرجلهم فاقبل أبو بكر من الشيخ حين بلغه الخبر إلى
 بيت عائشة فأومت له فدخل فكشف عن وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجعل
 يمسح به ويبكي ويقول توفي والذي نفسي بيده صدق الله عليه يا رسول الله ما
 أطيبك حياً وميتاً ثم خرج سرياً إلى المسجد حتى جاء المنبر فقام عليه وادعاه الناس
 اجلسوا اجلسوا وانصتوا فشهد شهادة الحق ثم قال والله تعالى نعمانيكم وهو خير
 أظهركم ونفلكم أنفسكم وهو الموت حتى يقبل أحدكم الله عز وجل ومحمد رسول
 قد خلعت من قبلك الرسل فإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن
 يضر الله شيئاً وسيجزي الله الشاكرين وقال إنك ميت وهم ميتون وقال كل نفس نفس نفاق
 الموت قال تعالى كل شيء هالك إلا وجهه وقال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو
 الجلال والإكرام ثم قال إن الله عز وجل أمر محمد صلى الله عليه وسلم وأتباعه حتى أقام
 دين الله وأظهرهم من الله وبلغ رسالة الله وجاهد أعداء الله حتى توفاه الله وهو في ذلك
 وتركم على الطريقة فلا يهلك هالك إلا من بعد النبوة والشفاعة والنبي
 فمن كن الله ربه فإن الله حي لا يموت فليعبده ومرضك يقبل محمد صلى الله عليه وسلم

ویرایه الهام قد هلك الهة فاقبلوا اليها الناس واعتصموا يد منك وتوكلوا على ربكم
 فان خير الله فاقم وكلمته باقية واذ الله ناصر دينه ومعه اهله والكتاب الله عز وجل بين
 أظهرنا هو النور والشفاء وبه هدانا الله محمد صلى الله عليه وسلم وفيه جلال الله وحرمانه
 ولا والله ما نبالي من اجلب علينا من جلود الله ان سيوفنا لسلوله ما وضعاها بعد
 ولما هديت من جالفنا كما جاهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يتبعين احدا الا
 نفسه استمرى قد اوردنا ايضا صاحبنا الراي حين قوله والاجاب اقول انهم خرج فزع مقتضا طبعا
 وند سياست ووقفت الامرات بل منياد جبر واما فقيهن الشي که هرگز مجر و طهر ان روح بنو جنت
 لغیر سوی مصیفت تافته بلکه بعد تحقیق و متقیح موت و دفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با حجاج تمام دی همراه بودند و بعد از آنکه انفا بر وایت امام صادق
 امام باقر روشن شد که ابو بکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چه مبارک شل پوشیده و زار زار گریسته و صلوة و درود بروی فرستاده باز بمهات دیگر که از
 اعظم امور بود پرداخته قضیه الا هم الا هم انصب البعین گشته و آنکه مد که منتهای آرزوی
 اهل اسلام بود اعطا و فصل فضل الصلین ترشید علی نظر بلاغ که از اشیع و ترات
 ایشان هم جای است که سر سبک خارا زنده و هم مقام است که گریبان را چاک کنند یک
 بیابان بر فراق خویش نیزند و دموع اشین متصل ریزند و بدن باین چشم گریان بوبل و غبور
 اخرا می و اصفی و صیبتا برای نام و سینه بر خیزند چه در روایات ایشان چنانچه از حواله بنین
 تالیف کتبی وری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب بر مطالبه زمین فدک
 ادای خطبه طویل الدلیل ان طلاق لسانی رشک افزای بلاغت سبانی متصل از عظمی
 وفات سید اندیا بود اکنون انصاف را کار فرمایند که از خرن لال جناب سیده که بر السینه
 شب در روز و امیر است فقیهن انمینی بود و یانه که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از خرن لال

و گریه و زاری چیزی از قصد در یافتن سیاست از زمین نکرده و آنچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه با حجت
 اتمام حجت علو چشم بر زمین فک دوز و دوش طبع زخارف و بنوی خلاف زهد و توکل و کانون
 سینه مبارک افزود و اصل قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
 یا تصدیق ساختن وفات شریف مانع از این حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و این همه طلاقت
 انسانی نگردد بلکه بموجب ایت تقدیر الحذین که امام امیه امامیه است با فاروق عظیم که بر اصول
 موضوعه ایشان در بدیای نظیر خود نداشت معاذا الله خیال صنعت مصارعت و دود دوست
 مبارکش بگریبان و گردش رسد و این همه کشاکشی در اصح الکتاب یعنی کافی موجود است
 چنانچه مؤلف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتی که متبع کتب قوم برین
 اطلاع دارد و در بحار جای موجود است شعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش مکرراتها و فساد
 عجب عجیب آنکه بر اصول موضوعه اهل فکر که از قوت حافظه بجه نداشتند گرفتار فک حضرت
 را هم روانه بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معانیه روایات امامیه
 چنان گل میکند که اگر خبر خصیت بر تقدیر یکد خلافت بر زوفات سرور کائنات زمین فک بر اصول
 خیالیه قوم قورق بگردند بگوش حق پوشش قبول عذر امیر سید غالب که سنا بنی ما ششم را عیاذ
 بالله باتیر و تفنگ تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیمه میرفتند و باره اگر اعجاز قلم
 باب خیبری رومی نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانند شنیدند که این کشاکشی و فوج کشی همچنان پوشیده
 و پنهان ماند فلله در ششم ما آد و نظر هفتم و اگر صد و اینهمه از جناب طاهر زهر القبول مجلسی در
 بحار و حق یقین بود فی الله بود بند و بست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاهبان
 ساکنین آن خیر القایع زاد الله شرفا و کرامته از شمر تدین و اعدا و دفع اختلاف آراء از اصحاب
 الانبیاء چه استبه لطلب الرضا ته قدس تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد از این فرموده باشد
 که بضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگ در آنوقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

اکنون حجت دیگری کنید من اول سیاحین خواهم بود بلکه ازین هم کارشناس تر گذشت و آخر در خانه
 منروی گشت حوارین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خصوصاً جناب امیر المومنین علیه السلام که خلافت بزرگوار
 رسد و او معقول شود و در بر مردم فرار کند اگر تعطش و آب استیخته باشد بی بیاضی و غیره
 رجوع کن قال بر شهادت ما بویع لای بکر قام فخطب للناس واعتذر اليهم قال
 والله ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راعيا ولا سالكها
 الله في سر ولا علانية ولكنني اشفت من الفتنه ومالي في الامارة من راحة ولقد
 قلدت امر عظيم الى اخره وفيه ايضا في ذكر استيفاء الاله ابی بکر من البيعة عن زيد بن اسلم
 قال دخل عمر على ابی بکر وهو اخذ بطرف يساره وهو يقول هذا وردني الموارخ ثم
 قال يا عمر لا حاجة لي في امارةكم قال عمر والله لا ثقيلك ولا تستقيلك خرجه منزلة
 ابن الحارث عن ابی الجحاف قام ابو بکر بعد ابی بکر له وبايعه علي واصحابه فقام ثلث
 يقول ايها الناس قد اقلتمكم ببعثكم هل من كاره قال فيقوم على رضى الله عنه في اول الناس
 يقول لا والله لا ثقيلك ولا تستقيلك قد امك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن الذي
 يؤخر خرجه عن السماء في الموافقة وعنه وقال احتج ابو بکر عن الناس ثلثين في
 كل يوم يقول قد اقلتمكم ببعثي فبايعوا من شئت قال فيقوم ابن ابي طالب فيقول لا والله
 ثقيلك ولا تستقيلك قد امك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن الذي يؤخر خرجه عن
 السقف والشيخ المغيرة وابی السمان في الموافقة وابی الجحاف وهذا هو اودب من عوا الحق
 القمي مكرم كوفي ثقة روى عن احمد المتابعين وهو حديث مرسل لطيف وعن جعفر
 ابی بصير رضي الله عنه قال لما استخلف ابو بکر خير الناس سبعة ايام فلما كان اليوم السابع
 اتاه علي بن ابي طالب فقال لا ثقيلك ولا تستقيلك لولا ان ارايتك اهلا ما بايعتك خراج
 ابن السمان في الموافقة وروى في سائر الروايات مؤلف كتاب ذكر في مودة ما كان من ان

و عوامی سابقه او منوع است و سند منع در دو اخبار و آثار در آورده احوال سحرین از قواعد و احکام
 اسلام مثل سید کذاب مخزیت بنده حضرت رسالت است چنانچه بعضی از احادیث که الفاظ گذشته
 اشارات آن منطوی و کتب بطول تفصیل آن محتویست **لِلّٰهِ الْحَقُّ قَدْ جِئْتُ قَالُوا لَئِنْ سَمِعْنَا**
الْكَذَّابَ وَالْعَصِيَّ وَمَنْ تَتَّبِعُهُمَا مِنْ الْاَعْرَابِ يَنْظُرُونَ وَفَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
حَاقِينَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ مَتَوَلِّينَ عَلَيْهِ آن سخن حوائز را بکار بظهور هم و آن متعصبان
 لاهل تبیع العرق و قبیل هم و قتل کرباها و صغارها و یهدموا بیدان الشریع
 و یحرقوا اناکها و قهر می برسم که اگر سید خلیفه میشد و آخر کار مهابین خلافتش را بعد از آنکه کرمی
 و بعضی برضی و برخی بصفرت عباس ضی الله عنهم جعین باطل می شدند چه شور و خفت واقع نمی شد و خود
 و فتنها که برینهاست و از نجاست که در اثنال مشهور است که در ویش در کلیمی بنسبت و دو پادشاه
 و افسوس بگفتن کیف که از سه ستم تجاوز باشند و در کتاب علی شیخ المشایخ انچه از احادیث
 ائمه شریف شده است که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود و راضی و ساست
 باجمله خرفین عن الاسلام و فریدن لیام بکطرفه ماندند غلط گفتیم بلکه برای ایشان عید
 بحصول می پوست که صد عید قربانش میشد تا شای این برای بعین سید میدند که اصحاب مجتهد
 و وفات رسالت است بحکم اختلاف تشا جریا هم می و نرند و آردی بیکدگر می نرند پس انصاف
 فرمایند که انچه واقع شد از اتفاق برخلاف افضل الصدیق و الشکر کنش بر بلا حده و نه یقین تهر بود یا
 انچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها و صحابه کرام و ظهور حسیج و در گروه اسلام غیر از محمدی
 زندیقی بد باطنی نیستی احدی از اهل شنیانی را قبول نخواهد کرد و علاو فرض سیکم که باو شای
 عظیم الشان از جهان گذران حلت فرمود و شوران اعدا در بیمار او هم رسیده بود و مجروح و وفات او
 شوریدگی شان زبکی هزار و از هزار به شمار رسید گوی از یارانش که خلافت بر آنها نبود و خوا
 که نصیب کسی از قوم خود بود از دنا می مقرر سازند تا دین نزدیکی لشکری در مقابل اهل اعدا و فتنه

که بعد از آن ملک فیض الشان بودند آرایه و برق و فوق مدینه او کوشش نماید و اصل آن ملک که خلا
 و ایشان بود اول مراسم لغزیت بجای آوردند و بر قدر ضرورت انکشاف کرده اختلافها که نظر بحکمت مردم
 در صورت غسل و دشمنی پیدا آمده بود و بدلائل قاطعه برشته مشغول غسل و بودند که یکبارگاه اراده
 زمره اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوقت او متعلق بود و برای کفایت مهم غسل و کفن
 بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوشش نهاد و خود بسبب حال کاروی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
 شتافتند اهل فضل را به بر این ساطع از خیال ندکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت دفع فتنه و دفع
 آشوب حوادث و محسن با وصف تلویح و توضیح آن بادشاه بخلاف آنها متصدد این امر شدند و نوشتند
 که اگر اول نصب رئیس متوجه نشوند و کافیه قاطعه بر غسل و کفن که بجهت کس متعلق داشت با جماع تمام
 خلایق گردانند و بجهت عمل بر صفتش که برای غسل من آن فلان چاه که از شهر دور واقع است
 باید طلبید بیست اجتماع فراموش کردند و با اختیار حاکم تو خجسته هم تعیین است و از نامه است هم منظره
 است که منحر فین و مرندین میدان خالی یافته و شهر در آید و فتنه و فساد یک از بدتها و قلوب خوب پس باید
 کرده اند لغزاع خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بر صفتی که در آنجا بر هم جمع ملک هم خوف
 اندامی بخانه مقدس ازین قوم پیکار است پس برین صورت واقعی که امیر یک ازین هر دو ترجیح
 باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که شل دامی از جنازه فردوسی و کوا باعث اندک کشت است متعجب
 کنندن بعد بدین پروازند چنانچه واقع شد یا اول نامی اصحاب اجتماع بر غسل و کفن نموده نهانسانا
 جنازه که لی است و از نامه نمی تواند شد بعمل آورده نصب رئیس را و کشته بجهت که شوال و از جمیع
 عالم ترجیح دارد بلکه از متهمان است از نجاست که از هندوستان بایران و توران بلکه روح و شامین
 حصول و مر سوم است که کار پروازان شغال سلطنت ریاست بجز و هم هجوم اعدا و تو هم در آنجا
 اول نصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجنیز جنازه میروند لطف از همه اینک شیعیان است
 مخالفین خویش هنوز قیام دارند فضل جانی و قسیمی که بعضی از احکام و روحی ملائکه شهر که نصب

نصب میس که بد رنگ واقع شد زیر زمین می سپردند و الفاظ تلقین بر زبان می بردند گفت که عجب است
 اهل تشیع که عداوت کلی عجم دارند و ملت او را هنوز بر سر و چشم میگذرانند چنانچه از دما میه یعنی خباب
 تقدس کتاب مرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب ریاضی خاریا بد صفت خشک لبی و قفسه زبانی روزگار
 بسری آرد و در عین سیره و غناراه کمال فقر و فاقه می سپارد فقیر و بجهان ازین جای خیر داده با بجهان
 ریلین بلا خط اینهمه ضرورت بود عجب این علمای طائفه که از هجوم و اقتدار اهل زنج و صندال که روایات آمده
 دی بر فساد و شورش اینها ملوث است که معرفت انکار نمایند و ناکید می که در باب تجوید حدیث اسامیه وارد است
 دلیل عدم هجوم و عدم اقتدارشان قرار دهند و حالانکه مقرر نفرمودن لشکری برای استیصال اعضا
 ظاهرا بنظر آنست که چون همگی گردیده محیط اند هر یکی برای استیصال اینها خیال خواهد کرد و نصب
 العین خواهد داشت غفلت از ان عاوده ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که حدیث اسامیه بر اقل آنها فرود
 شد و سر در تا کید تجوید آنست که مبادا بجبهت مقاتلات اهل تنداد غفلت کلی از ان رود و بدینچه فارق
 انکار دشمن شجاعان عرب که بلیسکه اسامیه نافرود شده بودند بخیاال و رد و صدیق که بر گز قبول نفرمود
 پس معلوم شد که مقصود از ناکید آن بود که اتهام تمام در ان رود و اگر احیاناً احدی ذایل شود دیگر
 را با و آید **قوله** فقط بر ریاست **اه اقول** کذب این دعوی آنفا بوضوح بیست و یک مرتبه بر مذنب
 امامیه میتوان گفت که جناب سیده النساء فقط بر باغ خراب چشم دوخته و خیر کت قسریه یا اراوه
 را صدق هم خراب و هم ثواب اند و خیال فاتحه و درود و حزن ملال این مصیبت عظمی را نوقت میران
 خاطر صفا سطر نه کرد فانی شیخ اعجمی من ذلک وان که تکرر عینا فاستمع ما قال الله عز وجل
 بل کایدهم انه نوری صلی الله علیه و آله یوم الامتین و کانت فاطمه یضغغه تطلب میل نوسا
 من ایتها بعد ثلثة ايام و اربعه و قصص الدهاب ل مجلس لابی بکر و هو مملو من انصاره
 و اعداؤه کانه عرصة الفیامة یجمع الالین و الاخرین الذین حرقوا الکتاب کل حرف و مرقع
 کل حرف مع جماعه من سباء یجوها شیء فلا تلت حمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها وولدها على الصغار صغارها وكبارها كما هو مخرج في روايات
 الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابن بكر فجلست ثم انشأته اجلس القوم ايها البكار فارح
 المجلس ثم املت هديته حتى اذا سكن يسبح القوم وهدت قوتهم اقبلت السلام
 يا محمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكاءهم
 فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
 وله الشكر على ما اكرم والثناء بما قدم من نعم ابتلاها وسبوع لاء اسداها
 ونماير من ولاها ثم علم على اخصاء عدها وما هي عن الجراء امدها وتفاوت على ذرا
 ابدها وبندهم لا شرا ديتها بالشكر لرضاها واستجد الخ لائق يا خرها
 ونفى بالذنب الماشا واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له طمعه جعل الاخر
 تأويلها وصغر اقل من مصونها وانار في افكر معقولا المتبع من لا بصار رؤيته من
 الا كبر صفتها وزلاها وكيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
 وانشاها بلا اخذ امثلة امثلها كونها بقدرته وزلاها منسيته من غير حاجته
 التي كونها ولا فائدة له في تصورها الا تشييت الحكيم وتبنيها على طاعته واطاعته
 لقدرته وتعبك البرية واعزاز الدعوة ثم جعل لتوا على طاعته ووضع العقاب
 على معصيته زيادة لعبادة من تقية وحياشة منه الجنة واشهد ان ابن محمد
 عبده ورسوله اخاره واتخذه قبل ان يرسله وسماه قبل ان اجنسه واصطفاه قبل ان
 يشهد الخ لائق بالغيب مكتومة وسير اولاها ويل مصونها وبهاية العدم مقرنة
 علما من الله تعالى بما اكل الامور واحاطته بحوادث الدهور ومعرفته بمواقع القدر
 ابتغته الله تعالى بما لا ملامة وعزيمه على مضاه حكمة وانفاذ المقادير حكمة فاني
 الامم فرقا في ديانها عكفا على نيرانها عابدة لا وناها منكر لله مع عرفانها

اللَّهُ يَجْعَلُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظِلْمَهَا وَكُفَّ عَنْ الْقُلُوبِ بِهَا وَجَلَّ عَنْ لَابْصَارِ عَمَّهَا
 وَقَامَ فِي النَّامِرِ بِهَا يَدَايَهُ وَأَقْدَمَهُمْ مِنَ الْقَوَايِدِ وَلَقَرَهُمْ مِنَ الْعَمَانَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى
 الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ وَعِزَّةٍ
 وَإِنَّا نَحْمَدُكَ صَلَّيْكَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ عَنِ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ جَبَّ بِأَلْمَلَايِكَةِ الْأَبْرَارِ
 وَرَضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّيْكَ اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلِيٍّ الْوَحْيِ
 وَصَفِيٍّ وَخَيْرِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيٍّ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِنَّكُمْ لَتَمُوتُونَ
 إِلَى أَهْلِ الْخَلْقِ قَالَتْ أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نَصَبَ قَرَّةٍ وَكَيْدٍ وَحَمَلَةٍ دِينِهِ وَوَحْيِهِ وَأَمْنَاءِ
 اللَّهُ عَلَى النَّفْسِ كُؤُوبُ بَلْعَانِهِ إِلَى الْأَلَامِ وَرَحْمَتِهِمْ حَقَّ لَكُمْ اللَّهُ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَ لَكُمْ
 وَبَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ وَالْقُرْآنَ الصَّادِقَ وَالنُّورَ السَّاطِعَ وَالضِّيَاءَ
 اللَّامِعَ بَيْتَهُ بِصَارِيَّةٍ مُكْشَفَةٍ سَائِرَةٍ مُجَلِّيَةٍ طَوَاهِرَةٍ مُقْبِطَةٍ لِشِبَاعَةٍ قَاعَةٍ
 إِلَى الرَّحْمَنِ وَرِثَايَةِ مَوَدَّةٍ إِلَى الْجَنَّةِ اسْتِمَاعُهُ بِهِ مِثَالُ حُجَّجِ اللَّهِ الْمُنِيرَةِ وَعِزَّةٍ الْمَقْشُورَةِ
 وَتَحَارُمِهِ الْمُخَذَّةِ وَبَيْتَاتِهِ الْجَالِيَةِ وَبَرَاهِينِهِ الْكَافِيَةِ وَفَضَائِلِهِ الْمُسْتَدْوِيَةِ
 وَرُخْبَةِ الْمَرْهُومَةِ وَسَرَائِعِهِ الْمَكْتُوبَةِ أَيْمُهُ عِبَارَاتُ حُجَّجٍ وَقَفَى رُكْنَيْنِ لِبَيْتِ رَبِّكَ
 وَتَهْنِيقِ نَيْلِ فَرَايِ بِلَاغَتِ صَمِيٍّ فَرْزَقَ مَجْلُ الْوَالِقَامِ بَلِيغَ تَحْرِيدِ شَرْعِيٍّ وَجَرِيرَةٍ بَدْرِيٍّ
 بِرِصْفِهِ وَكِبَرِهِ بِرَأْسِهِ لِسَمِ الْأَنْ خُطْبَةٍ كَمَا خُذَ عِلْمًا مَخَالِصُ تَصَحُّحِ أَنْ دُرُشْكَاتٍ كَرَفَاتٍ رَشْدَةٍ أَمَدٍ
 وَاجْتِهَادِ رَأْيِ أَنْ خُجَابِهَا جَرِينِ الضَّارِ بِاخْتِصَاصِ حَضْرَتِ صَدِّيقِ الْكَبِيرِ تَفْسِيرِ وَتَكْفِيرِ وَجَاهِ
 تَزْيِينِ عِبَارَاتِ بَلِيغِ وَكَلَامِ فَصِيحِ بَطْنِ الْبَخَامِيدِ وَبَيْدِ وَشَيْئِهِ أَمْتُ بَلَاكَ أَرَضَاتِ الْإِمَامِيَّةِ
 قُرْآنِ الْإِنْسَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاخْتِصَاصِ مَوْزَعِ النُّورَيْنِ دَوْلَاتِ كَمَا وَتَصَانِيفِ الْمَعْبُودِ بَعْنِي تَعَزُّزِ الْمَلِكِ
 سَنَدِ رَجَاءِ كَرَامَتِهِ وَأَزْوَاجِي شَرْعِ السَّلَامِ عَلَى لِسَانِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ بِنْدِ أَرْزَنْدِ حُسْبِ بَرَقَاتِ خَوَامِ
 بُوْدِ خُجَابِ بَعْضِي الْأَسَادِ بَارِسِهِ وَخُطَابِ فَرْزَنْدِ خَوْشِ كَهْمِي وَبُضَائِمِ عَشْقِيَّةِ مَحَاوِدِهِ خُودِ

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت نهایت رسیده بصلحت آن می نویسم
 که نصیحت قرآن مجید شود و سواد این معنی است افتخار ابا میباید بنویسم بلاغت این خطبه که بر تبه قصوی و درجه
 رسیده و این خواست که با عترت اطهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در محل فتن از بحار الانوار
 بوضوح می پیوندد که علای ابا میباید زبان قدیم در این خطبه در مد رسه نامی گفته اند لیکن **تصغیر** مستحب
 است که از واضع این خطبه بفری یعنی ابو العینار سقری چنانچه قدما محدثین اهل حق گفته اند و روایات
 بحار میباید است تصور و فتوری رفته و آن نیکه جواب صدیق را که عاود الدنبره شیعہ در جمیل و بلاغت
 ضرب المثل بود و پره از فصاحت بلاغت نداشت نیز ببارقی آورده که بهر بلاغت کلام رسیده
 سارا العالین نیز نیکه اگر اندک غرور فکر واقع شود و در سلاست الفاظ و بلاغت سعاد حمد تفوق
 بر خود می شنید که یا بملت رسول الله لقد کان ابوک یا المؤمنین عطف فکر یاد و فارحیما
 و علی الکفرین عذابا الیما و عفا با عظیم فان عرونا و حدیثه ابابک دون النساء و احبا
 یبعاک دون الاحباء انما علی کل جمیع و ساعده فی کل مرجع لا یجزم الا کل سعید
 و لا یغضک الا کل شقی فانتم عتره رسول الله الطیبون و الخیرة المستحبین علی الخیر
 ادلتنا و الی الجنة مسالکنا و انت یا خیرة النساء و ابنة خیر لا نبیاء صادق و قولک
 سابقه فی وفور علیک غیر مردود عن حقیقت و لا مصدود عن صدوق و و الله
 ما عدت رای رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا عملت لا بدایه و ان الرایک لا یکذب
 اهله و انی اشهد الله و کف بک شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول الحق مع انی لا نبیاء و لا نوریت ذهابا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نوریت الکتاب
 و الحکمة و العلم و الشیعة و ما کان لنا من طعمة فلو لا امر بعدنا ان یمحکم فیہ حکمه
 و قد جعلنا ما حافی لکراخ و السراح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار
 و یجاهدون المکرهة الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لکن تقریر به و حد و لم استبد باکان

الذی فیہ عندی وهدیه حال ومانی هی لک ومانین بدایک لا تروی عنک و لا
 تدخر و ناک و انت سیدة امة ابیک و الشجر الطیب لبینک لا یدفع ما لا یمن
 فضلك و لا یوضع من فرعک و اصلک حکمک نافذ فیما ملک یدای فقل ترین
 ان اختلف فی ذلک اباک انت و کلک و چون سلاست و بلاغش مثل آفتاب و شن سحر
 و شرح آن حاجی بقاموس فہرذ آبادی نہایہ جزیری صحاح جوہری نیفتادہ و جلات لغات و محاورات
 جناب سیدہ الفسا کہ در اکثر فقراتش حاجی بابن کتب و وادہ کالانی و مجد المد کہ انجہ علمای
 مثل ابو الفضل و غیر اوضو صاملا باقر مجلسی در بحار برای صحت اعتبار ابن خطیب دست و پا میزنند
 اول دلیل بر وضع است زیرا کہ مال اینہم ساعی بدان میرسد کہ زید بن علی بن حسین
 البہ عنہم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن را آبادی و محاوراتش بود و کسا اینک ابکار
 کشادہ اند اخبار ادر و غ کہ پنداشتہ و مضامین ابن خطیب اعتقاد کامل داشتہ و حال آنکہ سفار
 معتمدہ حتی کافی کلینی دلالت بر سنن او دارد و دیگر کتب معتبرہ بنادر ملند آواز میدہد کہ لغت سارک
 روافض و رافضہ برای پیشوایان اثنا عشریہ از افادات و کرامات دست چنانچہ بعد ازین تفصیل
 تمام خواہی دانست پس انتساب و ایت خطیبہ بھولہ بآن بزرگ اقربا و اقربا و شکست
 افتادہ و این سخن از راہ تدقیق تحقیق است الا ابن خطیبہ برای تفسیح علمای قوم برابر برادر دلیل
 است چنانکہ آن کہ اخبار اکابر اسیہ بآن منوط و غرت ایشان بآن مربوط است همانست کہ بر
 زبان مجلسی و حق البقین و دیگران و غیر آن بہ بیان سگان گذشتہ کہ مانند جنین رحم پرورشیدہ
 و مثل خانان و خانہ کریمتہ گما گرفتہ مواضع حدیثہ باجماع غباریکہ مؤلف رسالہ درین قول
 برای کجاست برگزیدہ و تفصیل بعد نقض نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعہ شیعہ لا اثم لا یجوز تدریس
 منتفی است کہ خود میدہد پرده خوشتن قولہ حکایتی اخ اقول این حکایت مانند ثبت است
 برگزیدہ بر اذمال بل حق ازین قسم جز و غشاک غباری نمی نشیند چہ قطع نظر از آنکہ در متن تحریر و شرح

آن بکوشانی رضی عنہم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار و غیره را بر اعانت
 حجت قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم بين رجلين لا غنا لك
 في الحرب لا جهاد ولا جهاد وعناء ونحن نعلم قصور كل مجاهد عن منزله واما
 المؤمنين عليه السلام في الجهاد وانهم مع علي منزهة في السما عتق عتق الالب
 يلقون من الله ولا يقاربون رتبة لانه عليه السلام العتق في طهر من الغيم وكنت
 الكرم عن وجه الرسول عليه السلام وهو الذي لا يحسم قط عن قرين ولا تكسر
 عن هول ولا ولي الذر وهذا حال لم تسلموا احدا قبله ولا بعده برگاه ال خ بات
 قرآنی واحادیث خاندانی در باره شجاعت صحابه کبار عموما و ابو بکر صدیق خصوصا در دست داشته
 باشند و عموما عجزشان علی روس الاشهاد از عجب مضحکات در مقام بر یکدیگر آیت حدیث
 اتفا یکم قال المبارک و قال محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
 رحما عنینهم الایسین لالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خصوصا
 یار غار و صدیق ابن الله صحتا بعض قرآن مجید شدید بر کفار و حیم و رقیق بر اهل اسلام بوده اند
 و شدت بر کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب منصوبیت و از نجاست که قدام امامیه این است
 و اثبات شجاعت مر تصوی با فادات خویش آورده اند و در این فیله این است لال
 بطریق اولی جاریست کما اشترنا الیه عکاف غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و حضرت صدیق
 خصوصا که بارها در انداز یکدیگر قتل و دقتهم می نگذاشته کما سخره الشاء الله تعالی و در عداوت
 مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زاید الوصف میگویند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
 در باب هجرت دلیل بر افست و سبجی الشاء الله تعالی بدون تهور و جواهر و می اطهار شامزین است
 کفار و منافقین است مکان ندارد و ایضا آیت کریمه یا ایها الذین امنوا منکم
 عتق نبیه فقتل باقی الله یقوم یحکمهم و یجوز لاه علیه علی المؤمنین ان یضربوا علی الکفار

این حدیث در کتاب
 روایات اصول
 جامع الجواهر
 از شیخ
 محمد باقر
 در کتاب
 مناقب
 آمده است

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
که علمای امامیه در باره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از نصایف سید مرتضی و ابو جعفر
ضمیمه و مجتهد جالسی در عماد عیان بگرد و تقریری که انفا گذشت و آنچه متکلمین اهل حق و سیاح حضرت
رازی را رسانیده در تفسیر کبیر و در کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که بنهاد
یا و غیر او اهل ردت رفته بود و حضرت علی رضی و در کتب اصحاب را با صلاح تمام از اشاره
باز گردانیدند کما سنبینه انشاء الله تعالی و لایق تام دارد و لفظ از تدا بدین قیاس علی الاعضا
همین است که ابو بکر صدیق را دست نه جناب ایر چنانچه بولف هم را آن اعتراف کرده و حاجب گفته
که کنایه اصحاب احداث و بحث ایشان بعلق تابست و آن توحید باری و معاذ و نبوت را غیر
ذاتک تخصیص و فتیکه احادیث کلینی و در دلائل و قرآن را ضمیمه آن لازم لیکن وقت مساعد نیست
آیات دیگر مثل قُلْ الْخَافُونَ مِنَ اللَّهِ أَجْرًا حَسَنًا وَلَنْ تُنْقَلُوا مِنْ أَهْلِكُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ أَتُحِبُّونَ اللَّهَ أَجْرًا حَسَنًا وَلَنْ تُنْقَلُوا مِنْ أَهْلِكُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قُلْ أَتُحِبُّونَ اللَّهَ أَجْرًا حَسَنًا وَلَنْ تُنْقَلُوا مِنْ أَهْلِكُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
وقتی که حال لشکریان امیر المومنین از کتب امامیه حروف بحرف گفته شود و خطب مکاتیب و خطب
سرو کرد و در تفاسیر و تفسیر باید دید که در معنی اولی باب شد و چه گفته باجمالی این لفظ شل
دیگر آیات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و نیست و بلند این سیدان نور دیده با و
راسخه و سبابت حاصل نموده و بعد از جناب موده با ملکه بر جمعیت صدیق شهادت
کافی و روانی است و در کتب موافق لایزال الشمان و روی غیره ایضا هذیه الشهادة
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ يَوْمًا وَهُوَ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ يَتَخَفَعُونَ
قَالُوا أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مَلَأَ قُلُوبَنَا مَا بَارَزْتَ أَحَدًا إِلَّا أَنْتَصَفْتُمْ مِنْهُ وَكُنْتُمْ أَتَمَّ النَّاسِ
أَبُو بَكْرٍ يَوْمَ كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ جَعَلْنَا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَرَضًا وَقُلْنَا مَنْ يَكُونُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَحْمِلُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْنَا مَا أَذَى وَمَا إِلَيْهِ أَحَدٌ أَبَدَ

فَبَيْنَاهُمْ ذَلِكَ إِذْ خَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السُّجُودَ ضَامِنًا لَكُمْ إِذْ كُنْتُمْ إِذَا
سَأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ صَدَقْتُمْ فَقَالُوا لَسْتَ تَقُولُ فِي الْهَيْئَةِ كَذَا وَكَذَا قَالَ بَلَى قَالَتْ فَلَقْنَهُ ثُمَّ نَوَلَّ
بِأَجْمَعِهِمْ فَأَتَى الصَّرِيحَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَخِيلَ لَهُ أَذْهَبَ صَاحِبُكَ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى مَخَلَ الْمَسْجِدَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ مُخْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَقَالَ وَبِكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا يَقُولُ
رَبِّي اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ فَلَقُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقْبَلُوا
بِصُرْفِهِ قَالَتْ فَرَجَعَ إِلَيْنَا فَعَجَلَ لَا يُمْسِسُنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِذَا جَاءَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ تَبَارَكَ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ حَاسِلُشْ أَنْكَرُ رُؤْيَى مُشْرِكِينَ فِي مَسْجِدِ حَرَامٍ بِدَاسٍ خِطَابٍ بِمُجْمَعِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بَابٌ فِي كَيْفَةِ إِنْصَادَامِ وَغَيْمَةِ الْوَبُكْرِ خَيْرٌ لَوْ قَدَّ تَابَ بِأَجْنَابٍ بِرِوَاحَتِ تَامِي كَفَارًا زَانِدًا مِي نَسَمُ وَرُؤْيَا
وَالْوَبُكُ صِدْقٌ لَا يَخْدَانِي فَنَدَى كَيْفَ جَوْنٌ سَبْرٌ بِرُؤْيَا خَوْصِ سَانِدٍ زَجَامِي خَوْصِ عَائِشَةَ وَاشْكُرُوا تَعَالَى بِمَا جَاءَ بِرُؤْيَا
بِأَجْمَلِ صِدْقٍ أَكْبَرُ بَارِئُ دُوسْتِ كَفَارٍ زَانِدًا مِي شَدِيدُ ثَلْثِ رُؤْيَا وَلِ بِرِوَاحَتِ كَلَامِ سَانِ خِلَافِ سَانِ
أَنَّ كَيْفَ دُزْبَانِ تَعَالَى مِنْ تَقْرِيرِ أَيْنَ بِرِوَاحَتِ قَسِ عَلَى بِرِوَاحَتِ مِي وَبِغَيْرِ وَاحِدٍ خَرَجَ بِرِوَاحَتِ تَامٍ بِرِوَاحَتِ
وَلَيْسَ بِرِوَاحَتِ شَنْ زَا أَجْمَلِ اسْتِ رَوَايَتِ حَافِظِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ ضَائِلِ عَنْ عَالِيَةِ رُؤْيَا
عَنْهَا قَالَتْ خَرَجَ ابْنُ شَاهِرٍ اسْتَفْهَدَ إِذَا كَادَ رَحَلَهُ تَعْنِي يَوْمَ الرَّدَّةِ فَجَاءَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ بِرِوَاحَتِ
اللَّهُ عَنْهُ فَخَذَ مِنْ يَمَامٍ رَحَلَهُ فَقَالَ إِلَى أَيْنَ يَا حَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَهْلُ لَكَ مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ مِمَّنْ سَيْفُكَ لَا يُفْجَعُ بِنَفْسِكَ وَارْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَاللَّهُ لَكُنْ
أَصْبَنَاءُ لَكَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِسْلَامُ بَعْدَ نِظَامٍ بَدَا فَرَجَّ وَالْفَاظُ رَوَايَتِ كِتَابِ نَوَافِصِ نَيْفِ
لَمَّا هُمْ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْ الْمَدِينَةِ وَالْمَسِيرَ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بَعْدَ رُؤْيَا
وَقَالَ لَهُ أَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ مِمَّنْ سَيْفُكَ وَارْجِعْ إِلَى
مَكَانِكَ وَتَرَفَعْنَا بِنَفْسِكَ وَأَنَا أَقُولُ لَكَ نَفَذَ جَيْشَكَ وَارْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ فَإِنْ هَلَكَ كَيْفَ يَكُونُ
بَعْدَ نِظَامٍ فَقِيلَ لِي آيَةٌ وَرَجَعَ وَحَضَرَ إِيَّاهُ رَازِي بِزَيْنِ قَسَمِهِ بِأَعْرَافِ جَالِسِي وَمَعَاوِيَةَ

مابین عبارت بیان فرموده و فی الجمله اگر اغنی وقت خلافتیه یکدم بلفظی الی قول احدی و اصل
 علی انه لا بد من المحاربة مع ما یلحق الزکوة حتی لا امر الی ان حرج و حلا حتی جاء الکتاب
 الصحابة و تضرعوا الیه و منعوا من الدهاق ثم لما بلغ العسکر الیهم انهم مولود جعل الله ذلک
 سبباً لدولة الاسلام انتهى حاصل قصه است که ابو بکر صدیق روزی در راه و جفاة اعراف فی القوریة
 یا اسپارشد و شیر پروان کشید تنها بجها و قصد کرد قضا را حضرت امیر و بعضی دیگر از اهل بیت
 و انصار در رسیدند و گفتند ای خلیفه رسول خدا کجاست و چه ساخته پیش آمد زمام نافرمانیست که رفتند
 باحاج نام گفتند که بیست خود را و غلاف کن و بار تیرها رفتن خویش در اندوه میگرد و بسوی مدینه قصد
 و لشکر روانه کن اگر بار مصیبت رافقه تو پیش آمد بعد تو کیست که با نظام مسلمین درازد اگر این نوع اتفاق
 را که اهل سنت در جمیع اعقاد خود بکار می برند و برای نقض شبهات شیعه و اظهار عدم تقریب لایل
 ایشان از کمین قوت بغض می آرند بشمار کتابی براسه بقدر این رساله باید م نوشت حضرت امامیه
 اگر اندک تفصیل استند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی برداختند بلکه در اشعیت ابو بکر صدیق
 و کمال ثبات قلب و در سحر که نامی منزله الاقدام زینهار تردد و صور خیالی خود را راه نمیدانند چه جا آنگاه
 چنین بگویند و غاوتی که برای اسیار احیان نام و قرار دهند کبریت کلمه سخن من افواههم
 ان یقولون الا کذباً باقی ماند آنکه خون پشه هم در نام عمر از دست خویش زینده اگر
 کلام مؤلف بتنبی حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریر آنکه غالباً در
 زینچین خون پشه و کس احاطت او چنان به طغوی و مرتضوی که در قرآن مجید بنیاد است و عنکبوت و جحر
 سیمیده اند کافی تفسیر شیخ الکلبینی و سبجی و عاتقی فی السکک الشانی انشاء الله تعالی لخطو الیه بکمال
 باشد و مؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار و کافی مرویست که بخدشت امام صادق علیه السلام
 و اولی از تولد رسیده گاه کردم فرمود محمد بن اسماعیل گفتی بلی فرمود او را و اید ششام یا مکن از حضرت
 و شلاق محضه و از انتهی مختصر او این قسم مراعات ادب اسامی و دیگر از ائمه اهل بیت نیز مرویست

بجهت مخافت اطناب بر تفسیر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات تشریح کشمیری گذشت که صحیح
 کتاب را چنان سید ابرار در باره اطمینان اظهار عایت حقوق میگرداند و از ضمن تفسیر شیخ کلینی است آنچه مذکور
 این رقم بر سامی حضرات مصوبین سیده اند این وقت نام کتاب از فکر و ذهن فقیر افتاد که مراد از ایشان
 قرآن مجید یعنی بَقَالَهُمْ قَتْلَهُمْ وَ قَوْمَهُمْ وَ عَدْلَهُمْ وَ صَبْرَهُمْ سَمَاءُ اللَّهِ يَنْجِي بَالِكُ نَدَبِ خَدَايَا
 مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بجهت تخفیف
 و تذکار اخبر عنه الله تعالی اَنْتَبِهْ لَوْنِ الَّذِي هُوَ اَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ بِرِاصُولِ خَاصَّةِ
 تشبیهین معاذ الله از قوم نوح صواب خواهد بود و این از قسم طرافت نیاید فهمیده بلکه از اصول ایشان
 تا صِدْقِ تامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران و لا الغرم نیز بر می آید که مانند شمس الیه انشاء الله تعالی تقدیر
 که مراد مؤلف به آنکه در مجاز باشد چه قباحتهاست که وارد نمی شود و مثلاً بر اصول مؤلف سال که در
 او بی یختن خون شجاعت شخص ثابت نمیشود و میدان گفت که غالباً از جناب مؤلف شجاعت پیر
 الله علیه و آله و سلم نیز معجز ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات بفرماید زیرا که باوصف خطاب مستطاب
 يَا أَيُّهَا الَّذِي جَاهِدَ لَكَ فَأَنْتَ وَالْمُنَافِقِينَ و مانند آن که بالذات آنجناب فعلی در معرکه ها
 آری است و گاه از نگویند از ابر خاک عدم اند و غرض و سبب و سرشت و دست یلان بکنند و تن
 شست زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن و نقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
 در عایش و کمال حفظ نفس است توده توده و سیر و تواریخ منقول است غلط گفت در وقت هجوم
 اعدای آنکه زخم کاری رسد اگر بفرمود یا فَاكُلُوا كَفْزًا و یا فَاكُلُوا كَفْزًا و یا فَاكُلُوا كَفْزًا
 کشف الله ادا ما عظم امامیه هم بر آن گواه است سلمنا که روزی بگریم کافر بود و ضعیفی از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بسیار و نزدیکی پیدا و بودی است که ازین بکسرت در ماعمر با وجود کثرت مشاوری
 وقت خاص ضرورت طبعی که طفلان هم قبضه شمشیر و دست میگردند و صد تیور و دلاوری می کردند
 نفس شجاعت اصول اما بگویند اقبال ایشان که بدن من جمعی مره بعد از مره بانی که بر سینه است

اتفاق هرگز محمول نتواند شد جماعت کسی به نبوت نرسد و خیر امکان نیست تا با جماعت چه گفته اند
والا فاروق اعظم نیز که روزی منافق را کشته کافی قضا شرعی مثل خلافت المنیع و غیر آن که در باب چهارم
باید احوال منسیرین که در ذریعیه متحد باشند اقرار رفته و در حساب نزول بندگروایا تکیه بسیار
دارد شده و مورد موافق بر زبان قلم نفوس منویش گشته شجاع و دلیر باشد به همین قیاس است
اثبات شجاعت در تصویب اصول بهین مزید و لا الهیت زیرا که از انجانب حضور پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم از قلع باب خیبری الی غیر ذلک صدور یافته بلاریب قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود و بس اگر در واقع به صفت شجاعت اقصاف پیدا شد لا اقل در و فیکه اخوان انصار خلیفه
اول حیا ذوالعنه خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیده الفسافره کوفتند و قرآن مجید را
تحریف تفریق کردند و ام کلثوم را انحصار بدید چیزی از شجاعت بروزی کرد و حال نکیر تکیه تمام
مامور بخطر ناموس طبعیت بود و اثری از ان ظهور نمود پس عوی شجاعت یعنی چه **تخصایر**
بطور حیا لیه منولف نیست بلکه اول دلیل به چند عاقلات طبعیات سیده النساء است که مانند
جنین حمیده نشین شده مثل خانسان در خانه که بخند الی خرافه و به مجلسی زیرا که این خطا باستان
آنکه صفت جماعت را ساسا مسلوب اصل آن کلیه اصول شش چیز معلوم باشد تصور نمی توان کرد و گفت
که انجانب تمام ضایع شایع باشد لا اله نعم لا اله و الله بدل هیچ مسلمانی بر اصول موقوفه است
منی تأید که با وصف مرتبه شجاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل البیت از خیمای طاعت
در شان و ستان خود را باین کند و انفراده فرماید و آنست که ارشاد جناب سیده الفسافره یعنی بعد از
شجاعان هر یار خاکی افندی شبت اصل شجاعت باشد بهر جا که جماعت فرموده زیرا که در مقام تعریف
سفالات را استعمال میکنند کلا لا یخفی مع الله استرعی هکذا و اگر قتل عمر عبید و در بار شجاعت
مرکب و دلیل آنند کائنات علی ذلک غنی واحد ششم جای سخن برای حق وسیع میدان مناظره برای اهل علم
که در پی انرا هم مل همت بدایند بر تنگ سیکر و در بینی که فرار شخص لومر و واحد غدا لامشیر اهل حق و

چنانچه از کشف الحق و حق البقیع احقاق و مصایب محاسن مانند آن واضح است و عمره کور و زنجیر
بدر زخمی خورده بشهادت کتب نواسخ از مقابل اهل اسلام گرفته بود پس قبل نام و می آنهم بطایف کما
فی البحار و حیات القلوب حسب رقت بیان نباشد چه جای آنکه بر خلاف عقل و نقل چنانچه ملاست
وضع است از جناب سید المرسلین است نایند که علی یوم الخندق حین من عینا حرة الثقلین
و از آن افضلیت الاطلاق حجاج فرماید میدهند چون اینهمه مقامات بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و قریب یافته ملک شهادت امام عظم و شرح تجرید العقاید بیکت عامی انجمن سید بر این ظهور در بر کرده خارج
دایره بحث خواهد بود که ماست الیه الاشارة آری بقصد تالیف الفاضل ما شهدت به الا اعتدای
و ذکر حکایت عمر عهد و که امام عظم و مرشد افخم او نموده بدلی حق و مانع فیفید است چه و کتب فی تعیین
که چون آن شقی حضرت امیر را بر این خود مینا دست یزد گفت از آنکه می آید که بر تو شمشیر زخم اگر بوی که
شیخ می کشیدم و اگر عمر مبارزت تصدیق و سزا قابل او می پیچیدم پس بشکر خود طعن شو و کسی از ایشان
بغضایه من بفرست صاحب حله حیدر را بپشت شریک عصیت و غنا و یک در و یکوید شجره و گفت
عمر امی لا و سپهر جوانی و از عمر ناخورده بره ترا نیست کام رخا ش و کمین و ولم از برایت بسوزد زمین
ز خویش تبار توست نیزه بسی نام جوینده باستقیر و جهان بسیر برده باعتر و کام که من جلد می شستم
نام و اگر چنین شستم و نظر که بوی که آید و یک با عمر و تو بر کرد و بفرست از اینا یکی که این بگوید و بفرست
و اینمضمون نزد نصف لبیب مشهور میگرد و مگر آنکه که بوی که صدیق بلکه فاروق نیز کمال شجاعت و دلیر
و مردانگی و شیر مشهور باشند و بر تقدیر یکدستین جان می بودند و قرار از جنگ اخذ و مانند آن کجاست بزرگ
می نمودند یاد و غارتا نام و می ز صدیق ظاهر همیشه سناسب آن بود که حضرت امیر تفصیل جبر ایشان
میگرد و الاقل محل می فرمود که نام و می تو خود ظاهر است که اشال خویش را و میدان طلبت میکنی می
فوالفقا رب را و از آسمان نزول یافت و بیت لا فتی لا علی لا سیف لک و الفقا را از آسمان
ملاک بلند شد و از مقابل خویش دور میکنی و ندانی که در هر غرضه و طفر نام من بود و نه از آن کفار

نگویند را رسیده است که هر چه اطفال میدانند و چون بمضمون بالا جماع منقول است
 بلکه خلاف آن که شوکت و شان چنین از آن دو بالا می شود و روایت یقین دانستیم که نسبت صحن این
 بزرگان ساخته بر درخت کاسه لیسان پیوسته و المته نموده اگر کسی چشم حقیقت و صحت
 نگاه کند شجاعت فاروق را با شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایت معتدله وارد است
 عمر بن خطاب بجز در شرف پیمان بپایر شعار دین و اسلام التماس نمود در رسول مختار با کار نگذاشت
 خود که سلاح بر تن است کرده بودند و مقدمه آنها فاروق اعظم بود از دولت سر ابراهیم و کفایت
 محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر کمال حسی و دلیری بقبل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رفته بی نیل مطلوب بنخواهد کرد دید در نیوقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند و در آنجا
 آنها برآمد مقدار این حال فاروق اعظم بانک بزرگ که آن از جا خود مجنبد و رنه بار سر از دوش
 بردارم و اطفال را تیمم کردم و از وراج را بیهوشم فحاطین اشرار یکبارگی بر فاروق ریخته او را
 در مقابل ایشان پائین افشاده بصورت فاروقی جمیع شان را پرانند گردانید و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلامت حال او شادمان شود و گانه ناز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از
 روز هجرت از کعبه بنه علی بن ابی طالب و قریب الا شهاد و قریب یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان تبار
 معتبر روایت مادل بر کمال ثبات قلب او است کمال انجمن علی المستیعین قوله عاجز میشوند و او
 درین نزدیکی بود باشد که برگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضا حدیث متفق علیه یقین که
 ضرورتی که اهل حق قیام قیامت باو صفت اقصاف بطه و غلبه بر هر عصر موجود باشد و مقابل
 سر کس از نواصب و خارج و شیعیان امثال ایشان اهل احدی چهره دست اند صفت عجز و بونی و
 و ذلت و انعام و الزام خوردن لوازم دایه حضرت امامیه است که نور مانند چنین فاشین برده
 اند و با نیمه صباحت و ملاحات در پرده تقیه مثل محمد است اسیر بر بند و آنکه تخریقیه از سر و در
 رفته اند بحال احادیث متواتره قوم که هر که تا خرمج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

وایمان ندارد و کمالا جنتی علی من قال کما لا یعتقد انما لیس فی الکتاب و خیر و صریح
مقتدر است که هر چه بی دین محض باشند و چون بر یکا خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان
صفت اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و حجت تشیع و تقلید ملا حده اهل کتاب شکار خواهند شد
کما هی عیان است تحتاج الالبیان ظهور امام زمان بر تدارک این محدثات مطلقا فایده خواهد بود پس
بالبیقین سطوت خلافت و دبیر سلطنت آن امام بر حق بر آئینده و ادوایستال ایشان که در وقت
جلالت تقیید برآیند و بعد غده مکنونات ضمائر خویش را انظار نمایند و از هر طرفه آنکه هنوز علما
امامیه تقلید قاضی فیه اند نبوده و در حقایق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و کایدت چنان
و بواسطه نفسانرا و لائل قطیعه گمان برده علی زوس الشهادت میگویند از نصرت و رحمت جناب بد
المسلمین نصرت و غلبه اوله است و این در نصیب امامیه افتاده است و آن غیر هم در زمان حساب
الامم مکنونات ضمائر خویش را کوکبو بلکه بر سر بازار و در دیار ظاهر خواهیم کرد انشی خرافات هم و لغو
ما قال لعارف الشیرازی شکر گراز بسط جهان عقل مخدوم گردد و بخود گمان نبرد و بیکس کم
نا و انهم قول و دلیل شجاعت می زنند اقول اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت نمی نهند
و غیر ازین حرف حکایت که در حقیقت عین قیامت و دلیل شجاعت ندارند پس کدام زبان می گویم
این دروغ بغیر و غم مصداق این است جهان عظیم است چنانکه مجمل او استی و توهم نشود که معاذ الله
حضرت مولف من تمام انفس این حرف حکایت و اقرار ایشان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او در بیان مبالغه الاقدام اندازانچله جامع باضرا برای می بین قصه را ذکر کرده گفته که سنیا ان این را
که در حقیقت قیامت قلبی است موجب شجاعت ابوکررگان می زند و نام نهو بران نمی نهند چنانچه
بتبعین مجلدات باضرا مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجه اتهام شجاعت
میشمارند فقد لک گذر وقت و فوات سرور و جهان با وصف شورش اعراب اهل تدارک
فریدی بران تمجیل نباشد که معرفت بابی ثبات افشردن حجت و فرع را بخود راه ندان و نگویند

بهره از لهم و فرست دارند باریب کمال نبات قلب استقامت است و المنة بعد تعالی که برین
 استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانشی و تازه نیست که فاروق اعظم بدو عرض
 رسانید که اعراب کمال شورش کردند و تو می خواهی که جیش سامیه روانه کنی چون بسیار از شما عازر
 بشکروا و نافر شده اند مصلحت این می بینم که ایشان نزد خود نگذارم که باعث قوت و فرار خاطر است
 ابو بکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بایستد تا من که سباع و بهایم را بخورند و هرگز از آنها جدا نیام
 باز هم در دلتان این شک بجز بهت و حیرت نیست صلی الله علیه و آله و سلم تا خبری روانه اندازم هرگز نصیب
 نخواهد رسید مگر تا رفت در که در تقدیر است از برشته اعراب شورشش آن خاصه خونی و باکی نمی گزینم
 محصل فی الریاض و برد الشوران عالم و عتلائی بنی آدم مخفی نیست که درین حالات و ستم
 بعد از ثبوت مرتبه امامت شیت از دو نسل از ائمه صلوات الله علیه و آله و سلم در لعان دین و اسلام بود
 فیوما و ساعه فساءه ظهوری نمود ذلك نقدي يا اخي يا العليم علا و باید فقهی آید که کمال این
 که بر همه خلفا راشدین و اوجان شایسته اند از شجاعت و مقتضای شجاعت صدیق با بر مقدمه
 با نبات رسانیده باشند کمال این کلام المؤلف چشم است که حضرت مولف از اسامی این کمال
 اطلاع و بددلی اینجانب خاطر فایست آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت با استقامت یاد کرده
 در مناقب و شمرده اند و بدینجه این امر است آخر چنانچه ملاحظه کتاب یا من النضرة و ما بین تصدیق
 مکنون فقهی دلیل واضح است قباح مفرغ مولف است که غیر ازین دلیل بدست خود نمیدانند که این
 بناطره شیعین آنکه تقریب که ایشان تا تمام است افراسند و اولین فرس قول از برای خدا
 اقوال چون حال کمال زنده و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل ردت گردیدن
 و سید اقیق و نقیض جناب بر تصویر دیدن گریبان فانی و کشیدن اصول امید بار بار شنیده
 از برای خدا کسی انصاف کند که این قسوت قلب استقامت اینهمه حرکات ال است عدم
 و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر سبالت قوت دینی می کند و نه مخفی نقطه شهادت

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین آنچه در جواب کلمات قادس با عتراف مجلسی کتاب حق یقین
فرموده اول دلیل بر تقدیر مذکور است باندک غرور و همان ملاحظه فرمایند صبر کن آتش خرن خود را فرو
نشان نمی خور برگزیده عالمیان و باقی مانده دریت پیغمبر سستی در امر دین خود نگویم و آنچه از جاب
خدا ما بود هم عمل آوردیم و آنچه تقدیر بود او را طلب حق خود در آن تقصیری نکردیم روز تو و اولاد تو را
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی هست مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است از این همه که شنید بر عدم اختیار صبر در اوقات شغرت و حال اندر و هر هزاران هزار از
ملاک تهرین و جناب سید المرسلین و عیسای مومنین سید شیخ بابا اهل بخت و قری بر معنی بکمال حد
و جهد فرین شد که درین صفت فتن صبر و سکوت اختیار خواهیم کرد و نیز اشعار بران میکنند که در اوقات
خاص صفت رزاقی و تعالی اذعان کامل حاصلش نمود پس این همه ظهور مدراج سنگدلی و بی صبر و لغت
قناعت و فقر و صیت لاف و کراف اهل تشیع در حق آنجناب همیشه در خرن و ملال مفارقت رسول
معال انداللق آن نیست که اطفال بلکه مجانبین هم مگوش خود را جا و مندا ر شاد و مریضه که روزی
تراخ نروار باب تشیع نص طعمی ریو وطن جناب سیده حضرت کیر یا الهی عدم توکل و تحزن است
فَاِنَّهُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ باجماع حضرات امیر
که با عتراف کار خویش صدق لقب خوانند و سببی تفصیل انشاء الله تعالی پس غریب بود که کجا
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول و ایهام گیری یعنی وفات سرور انبیا محمد صلی الله علیه و آله
تأدت و راز و تحیر بی حس حرکت نماند و کجا مصاعت گریبان کشیدن فاروق و فتن بجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاق زبانی را بنده آن طاهره مطهره نسبت میکند و بگویم من صدق کی گفتم
اَلَا تَسْمَعُونَ هَمَّ لَا تَسْمَعُونَ باز او عایسا زنده که خضر فاطمه را محبتی با جیب نیرودی خیابان بود که در میان بیان
نمی شنید و از آنجناب غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه باورین مصیبت عظمی نظم فرموده
که سحر از ان اینست شمع مصیبت علی مصیبت لولا انما مصیبت علی مصیبت که ایام صدر کینه الی

و ندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عظیمه در طلب فذک که از عمایه این فرقه اتفاق افتاده
 صلیحان زلف و شیان پیدا و نیز خوار و خاضع مقتضای عادات بخواب و اینها می خلیده باشند یعنی
 اینهمه گریه و بجا و انزوای در بیت اخراج بعد طلب فذک و حصول یاس و حصول آن که بنصبه بر روی جبهه
 شده اما محاله حسیده نبوده بلکه صراحت این هم گریه و زاری و بیقرار و بیجا که زانند از اندازة تحریر و تقریر
 لغوی یافت نظر نقیبه ان زخارف بنویسد مظهر بر مظلوم است اینهمه را بهر اشتیاق و التواضع
 محبت بنویسیدین کی فروغی داشته باشد مطلق چشم الی انصاف دیده بصیرت شیان انوار
 نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگد لیس و تنگ ناموس اکبر و اختیار دولت و مخالفت و
 آسانی بود که وقت طلب فذک و صراحت با فاروق صورت بست و حضرات مایه زخا و رسول
 شرم کرده ناشان تمام حجت میگذازند و از اسم امیر و او امی عظم حقوق سلین عتقا و میکند
 بعد از آنکه کفایه اما هم لیس فی الحار و انیت در هم نمی فهمد که این تمام حجت خصلت
 مومنان است باز زمره نسوان و اگر اینهمه غوطه اند که استقامت و تهور است پس چارچوب
 امیر که بقول فاطمی اند چنین رحم مخفی شده و نهایت نامردی و بیرونی خواهد بود و گما دکت علی
 اصونکم و نظریه حق هم و بابت مایل و تسویل با عتراف خودشان بنده خواهد نمود با جملہ ارفاضه
 را انقطاع محبت جناب سید الانبیاء بود و بار بجز استماع خبر خصم فذک جز از وال زب و توکل
 و او بر دیگران تو عفت و طهارت مدته اگر بشاید اشمال این مصفا از جهانی روند چه جا که در
 وجود اسیه عظمی قیامت کبری اطلب معاش مستعد شوند حالت خزن و مال چگونه در طرقة این زوال
 پذیرفت که سم نام و شیان آن گشته و در صد و اخذ خلافت و زمین فذک افتاد و او سنا طره با خلفا
 و او سنا طره با سید او میا و او یا کسی که انقدر را خزن و او این یگیر و گریان باره نمی سازد و تا
 جملہ در خانه نمی نشیند و سر برنگ نمی زند و او من صحرار از انجیر وانی خود نمیکند چنانچه فضه کثیر و بعد از
 وفات سیده انسا اتفاق افتاد و در وقت استماع خبر وفات سید شهدا انچه در احادیث خویش

اما سید از جناب سید فاضل نقل میکنند و فاطمه لایق بجایند نشانی نیست سکنه که فرید و روح مانع بود
 و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود و گوایید دیگر مثل امام رضا و غیر او با ظهار اکابر بدین معنی فرموده
 این بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال خدمه معانی و دو آنکه شست و شوی و
 چندی اردو آنهم باین جهت نقل که سائر ساربنی ششم را همراه گرفت توقع این بود که اگر فضا و الواد
 امجا و تخریص هم می نمودند دست از این بسید داشت بلکه نظر با حصول شرعی کما سببی باینجا علی
 روا یا تمیض اینها می پرداخت بلاغت بسیار در حق آنها صریح است و لا اقل از نقد نمی گذشت و مقتضای
 خیریت و ناپاک بسید شود و گرفتن و خوردن شمارا کی است و تمام حجت ابرام وقت است که ما شما هر دو
 او هستیم آنچه او خواهد کرد و عین صواب مسئله لا جواب قطع نظر از نتیجه امام الایده و خیر الامه بلکه فضل
 الانبیاء و المرسلین با اصول متشعین چنین و خاتمین تعبیر کردن تشبیه او را از مرتبه نفیس و تقنی هم
 و رکن شستن در توره چکنیز خانی کی است تا شربت سول ربانی چه معاذ الله من هذیه
 الخ فان علی علیه السلام الترهات بسیار از اصول طائفه که دلالت بر فضیلت عکوار جمیع انبیاء و مرسلین
 قبل ازین گذشت و فیهاده ایه للتقین و راتبه للتشددین محال انصاف است که کسی که تاب نشیندن در
 رفات بزرگواری نداشت باشد و این دایره را کمتر از زلزله ساعت نشمارد و بجز در قریع صماخ
 کردن خبر ناخوش از جبار و وید بهوش کرد و حاشین بجز در شیندن قصه غضب حق خود
 چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش با بیکار و الویل خواهد بود و هرگز نندارک غضب حکام
 القسانی نخواهد نمود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست مدتی دنیا و دنیاها و او را
 خوش نخواهد آمدند آنکه در انظار ایام مصیبت بدمد و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
 خواهد دید تا حقوق خود را از دست آنها بازستاند و بجز شور و شغب تعلیم برای توطیه فرار
 خاطر و دست پیش و لا خود که کما یستعرب به عیاره العار و حی القیان یکله سر و ناله و
 نخواهد شد و عجب بهر روز کار و ضحکه هر دیا آنکه مجلسی در بجا رسد و دیگران

و غیر آن بعد از تصریح و تفصیل آن یعنی که چون ابو بکر صدیق و کلامی جناب سیده الفسار از فکاح حراج
 نمود و آن مین و قابو بی خویش گرفت جناب سیده در جمیع اصحاب شریف او افاده می نمایند که این بیت
 معصوب باز نمی گیرند بجهت جنابتی که از غضب ظالمین و غاصبین است میکند و از نجاست که جناب
 امیر المومنین در فکاح تصرفی انصراف و سیانه و رتبه یکم کرده بطور سخن گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
 اندیشی آنکس را بدین در نظم آورده اند برادر همین موافق و شمه الشیعه نقل بعضی از شعرها و بارت کرده
 چون نقل کفر کفر نیست و با دلی عجز و تامل و بالین علمای شیعه میگردد و بعضی ابرامی نامیم تا بحقار و کلام
 سخافت و خرافات اکابر و عماید قوم زیاده تر و واضح و بیان گرد و دوی بنده نظم روزی اتفاق
 پس و بخار و کرد با شمسیم خنی تکرار و حق زهر اچو بود باغ فک و غضب بکر کرد و گری یار و
 در زبان خلافت خودم و از چه نکر گفت حیدر کرار و چون شنید این کلام را وی گفت و بیت
 جواب باین گفته اند و خود شیر خورده سگ و در سخن میر و اندر غار و بعضی از اهل طرافت جواب این
 اشعار و مسلک کشیدند لیکن ایراد آن خیالی از سواد است مع ذلک عاقل یعنی سبتنا طآن از آنچه
 و چنان یاد نمودم میتوانم که درین حال فرید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین است که در تحصیل جامع معصوب
 جلیت بعد اتمام حجت عکو چه کوششها که نفرموده القصه تا کسی شیخ نهافت و مناقض کلام
 اینحضرات تواند پرداخت و بجز خودم و او از که توان مخ است که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
 و بشطاعت از واج مطهرات چه مقدار تفصیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علما امامیه می زند
 لهذا رجوع با سخن کنایه میسازیم و میگویم **قوله** و انمضی فقط انخ **اقول** و با بعد التوفیق
 قطع نظر از آنکه اهل بیت جمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص و بیغنی است
 که اکثر روایات ضعیف نیز در آن مذکور است میگویم فی بحث من حیدر یا **اولا** اهل زانگی سپهر
 که از خدمت تاثیر صدیقی چهار اده میکند اگر مطلب اینست که او بر جازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
 بجای آورده و **قوله** اقل انکلا **امد** آنکه گفت ساقا و اگر تشدید آن باشد که گریه صدیقی

در ایام خلافتش مقول نیست و این دلیل بر عدم تاثیر است پس عدم محبت لازم می آید و چون
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابو بکر صدیق در میان خلافت خویش وقتی که بر سر
برآمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
گریست و پیشکش شد و از منبر بر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان آورد حالش عمو کرده چنانچه قاصدین عبد القاهر در رساله تلخیص و تلخیص روایت نموده و
احادیث صحیح و حسن و روایات شروح صحاح است بلکه تنویر نمایند این امور میکنند و لکن تسلیم
آنست که مقبولین امامیه بن سرور صلی الله علیه و آله و سلم عقیبتی نداشته باشند چه گریه و بکا ایشان چنانچه
سبارکش هم ممنوع تا با اجداد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صدیقی نبوده
باشد و هو باطل با جامع انفعین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که صدیق و وفات سرور کائنات
و سببی تفصیل انشاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه دلالت حدیث کفر اتمال بریده حاشا که ممنوع
است چه محتمل که مراد مراد تصدق کرم الله وجهه از نفی خزن صدیق نفی خزن ملالی باشد که حاشا که غنا
را بمفارقة حبیب به العالمین و نظر کما هستش املیت ظاهرین نمود و داده بود و مقصود تفصیل
از اثبات غم و اندوه برای خود خزن و غمخواری و باره علایق دین شنیدن و استیصال مرتدین و کافران
بود که عین خزن بر آنسرور بود بلکه فوق جمیع آسام آن نعم فایز شهر غم دین خود که غم دین است
همه غمها فرو ترازیست و از نجاست که صیغه تفصیل بر خود استعمال نمود و چون هر دو جناب درین
نفی و اثبات بر اه صوابت بودند و خاطبین طریق سکوت پیمودند پس عمو کی بثل دعائی قساست
صدیق که و اما لازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی در یافت
حضرت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب عنای حضرت نبی داشته که سببی انشاء الله
فی السکات ثانی بر جای خود نباشد چه خبر آنکه سکوت خاطبین با حضرت موافق سرانه مجالین کذب
افضل الصدیقین حمل نمیراید و آنقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است با دلالت بر کذب متکلم میکنند و ندانند که باقر علیه السلام در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
 تحقیق کرده ملازم صدق و صفا و تحقق این امر و ذات صدیق اگر بماند صریح صادق و مخلوق اعتقاد
 امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدینه العلم الکبیر ازین ملازمت بر اصل بعیده دور میدارند و از اینجا
 ظاهر شد که ذکر کریمه و کونوا مع الصادقین در باب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مقتضای قیاس و
 وقوع باقیه بلکه برای مقبولین امامیه بخصوصی از صدیق الشیخان مثل سمرقانی است که مسافر نشان
 تعالی با جمله بنابر این تامل و توجیه که ذکر کردم نیست که وقت صدیق رضی الله عنه از روایات و آثار
 سابق بوضوح انجاسیده و مجدد آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکار می گفتمند چنانچه در بحار و در
 کت احادیث مثل باطل النضره شاهد عدل نیست و بجا خود دلایل مبرهنه تبصرجات حدیثیه
 کما مر از ایشان که مهاکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از تحکیمات است پس این از تسلیم
 حدیث که اعمال توجیه کند و میتوان کرد و اداسیکه مؤلف این جمال بر ندارد و استدلال و نام است
 و ازین توجیه را بجهت وجه سوال صدیق غنی ما لا اله الا الله متحقق بشام اهل فطانت و فرست
 که شاید مقصود تصدیق استنباطی باشد که این تخرن بوفات رسالت امیر سریده یا بجهت تخفیف
 فتنهای اعواب که شوق اول ظاهر کنند و با ولایت مرثانی اشعار کنیم و جناب جلد و خود
 و در شایسته امور مهمه خلافت و انتظام خلافت از اعدادین که فضل عباد است شریک نایم
 در شوق ثانی گویم که پس آنکه در خانه خویش جبرائیل و در ائمه خود جبرائیل که هم حجاب بخوار و شوق
 بر تعیل ثواب است و تجمیع که حضرت امیر بعد از شوق تعیل کما یبلغ من التصریح شریک ثواب خدا
 شد و اعانت فضل الصیقل اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین عاقل از روایات ائمه نیز می
 تواند دریافت حاجت تشبه و روایت دیگر نیست قوله لا انفصال اخ قول غمخین استمدال
 علمای طائفه مثل شهادت علی النقی استند و کثرت می بخیر در کتاب خویش با فادات فاضل جای
 گفته از این واضح میشود که این قسم دلایل موقوف نیست که جمیع کتب احادیث و سایر تواریخ مشهور و قاطعاً

از نظر استدلال که شسته باشند و مستبعد جدا بل محال عاده و این تقریر در باب مؤلف سوال که منزه
 بطلان کتب این فنون بمنزله اجداد خوان بستان است و قد ضرورت هم از نظرش گذشته مگر بواسطه
 اراسته آثار باغی او خیلی مقام خود است چنانچه عموماً عالم مخفی نیست قوله این همه شاه و مرصع شاه قول
 آنجا گذشت که هرگز عدم سخن ابو بکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف یا مدعی نیست بلکه
 شاه و فاطمه و حکایت انجناب لالت بر این ارد که جناب مرصع را اصلاً و مطلقاً با نام این سید
 و اصلاً کلمه المد و مخواری طبیعت و غیر از نزد مثل چنین و فرامانده غایتی که باریک و دم تو را
 است و قال غیاث الدلائل عقلی است و ندلیل خود که منطوقی تبدیل طبیعت جناب اسلام الدین
 بود و در حقیقت اگر کبار میتوان گفت کاری دیگر نبود و نشان مینماید که کجا توجیه او قول اگر مراد
 عدم آثار فن صدیق به تفسیر بر تفسیر انصار است پس این عدم غنائاً بر انتقال خاتم النبیین گفتن از
 عجایب است است تکلیف که بعد از این مهاجرین و قریب باید پس چنانچه حضرت امیر و اگر این طایفه
 برای غسل و تجنیز و کفن افضل از سیدین قیام نمودند و براه صواب گفتند راضی جهان اگر حضرت
 صدیقی و تفسیر انصار و بنده است و رتق و فتق مهابت نیز عین مصلحت و صواب است و در حق حضرت
 اسوات آید هم بود شکر حکمت حضرت اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را بدو بخا
 ست که احسان کبار و طبیعت خیار و مناقب ابو بکر صدیق در میان شما گفته اند که حضرت شیعین
 حسن نمایی که با نیست کجاست هر روز و جهان دارند به شصت و یک نفر از اعیان کفایت بر خوشا اتفاق
 محل خوانند که دو اگر مراد عدم کشته و غسل است پس این حدیث مسلم است و شوق غرور است زیرا که
 این امر را بشبه بسبب چیست غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از ابو بکر صدیق و این سید و
 رضی الله عنهما فرموده بود یا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و اتفاق داشت این عدم است
 نامیدن آنرا محبت و غریب بلکه از جاییدن است و اگر مراد عدم شرکت و نماز است چنانچه بعضی از
 متفکرینند علی نام عظیم نامیده بعضی از رسائل که مقصود از آن تطبیق مذاهب مسلست

برند پیش میر و حکایت قریب اودن بعضی از سلاطین است که شیخ صلی باظهر اود وقت نشان و دست
 اند که ما حصل احد علی حجره و کفینده الا علی معناه انبأه و ما صلی علیه و آله علی
 و من تبعه و الا ما میة ایضا علی ذلک و فاضل طری در کمال مجاد و عوی جماع بران کرده گفته
 که جمله عمال اهل سنت اند که خلفا بدین عز و عاز رسول حاضر نشدند انتهی کین و ایات فریقین بدین
 البطلانست چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و الیفات ملا باقر مثل جلای العیون و غیر آن نیز همین ناطبق
 است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و منع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
 امامت کرد و پسر اصحاب رخصت او کرده ده نفر دخل شوند و صلوة فرستند و جید اشوند و از بخار و دیگر
 تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن نازی که گراوند آن نماز جنازه
 نبود و این با ده سودا و غلامانی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمة که مر این مرض اودانی نیست از او
 نمی توان کرد و بار خدا یا اگر ملا و اولیای او در مقام نیز او عا نمایند که جبریل امین بگوید که ملا که مضمین
 لغو و بالبدیه شیطانی اختیار ساختند و ایشان را نیز مثل حالت صدیق خازین عبادت باز داشتند
 کا صاحب به مجلسی فی الکتاب المذکورة بل اگر مراد از عز القریه مصطلح است و اگر بایتم شیون بعد از آنکه
 موسیقی وزیر و جم الطباق باید و از نماز یک نرد محمدین امامیه قرار یافته فالحق علی الذکر و
 قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتقاد عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات تصدیق
 نقل می شود این معنی افتاده فهو کالتیمن و کالتیمن من جوع چه لفظ دفن علی مافی النهایه انجریه
 القاموس المحيط و غیر عامن کتب هذا الفن یعنی پوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته که ما من شیء واک
 و ترا دهنه الخاص که سابق پس استدلال این لفظ دلیل بر خوش فمی علمای کلام باشد پس منی
 عبارتیکه نفی حضور وقت دفن را بدین گوشت چنین باید فهمید که در تحمیر و تکفین حاضر نشدند آیا همه که الطباق
 باید و قبل ازین ضرورت دفن چنین تسبیح فصل قلمی شده و موند این معنی است آنچه در کتب امامیه بر دایا اهل حق
 آورده اند که ابو بکر صدیق عمر وصیت کرد که تو تحمیر من مشغول شو چنانکه من در وفات خود

الله عليه وآله وسلم مشغول گشتند و مصیبتا و اسفی اگر انقیص و صایا که معین در دینی بود و ولایت
 بر آنحضرت خدین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علما طائفه بآن آویخته اند البته انحراف طایفه ثانی از
 اول آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز بخاراه او شرکایت نموده و آنکه صدیق او را بعد اوت خود شناسخت
 لازم خواهد آمد و الحاصل باطل بالاجماع با بطلان نیز و فقیر اقل الانام امر علما مایه پس غریب قناده که بجای
 خود میفرمایند که قرار از زحف خصوصاً جهاد و یکدیگر غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن نفیست موجود
 باشد کبیره است بلکه اگر کبار و مستلزم کفر و نفاق است و بجای خود میگویند که عمار یا سید و تقداد و خلیفه
 و عبد الله سحر و که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گرفتند حتی که امام اعظم علی در کشف
 المراد بعد از کشتن جهاد حضرت امیر میفرماید و هو کان من غزاة احد جمع له الرسول مائة الف و الف و الف
 و الزاویه و كانت نایة المشركين مع طلحة بن ابی طلحة و كان سمي كشي الكتيبة فقتله
 علي عليه السلام فاخذ الزاوية فقتله عليه السلام فلم يزل يقتل واحدا بعد واحد
 حتى قتل تسعة فافترم المشركون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
 باضحاياه على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فضربوه بالسيف والرمح والنج حتى
 غشي عليه واهزم الناس عنه سوى علي عليه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
 اعقبا و سب از آنکه تخریج احادیث و از تفصیح مقبولین لسانی می پردازند بر یک روایت از آن
 روایات لائقه و لا تحبلی قصاصیر و که در بخارا از شیخ مفید و شیخ طوسی بنده معتبر روایت که نام صحابه
 در آن فرشت و دادند و در بصره نهادند الا شت کس بلا شب مقبولین لسانی شیهه در آن وقت
 ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شرکای نهان بودند پس با حکم نفاق و کفر مقبولین خود کردند
 و باز امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه گویا فرار از ایل
 بر چنین شخص امری نهاده و جامی دیگر تقداد و مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
 و بر روایت شیخ المشایخ فرو کمال مایه علی الاطلاق در علل الشریع روایات نخب دارند و در

نام روی او اندر شجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمره صحابه
 با حبیب بود محبت نامند و تند و علم جان نگار می فرشتند ان نه انشی عجب امثال این مقامات
 مثل لقمة لیکلة البدر والصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم
 اما سید از حضرت صدیق را روایات صحیح و متهم بر خلاف اجماع که صاحب سد الغایه و مانند او ثبات
 قرار صدیق در جمیع مشاهد مشرفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در اصل شجاعت اینجانب مرتبه
 ندانیت هرگز خلل را نمایی بدقت که و لا تکن من الغافلین قوله و در غار احم اهل این لغوه
 جدید هم بکس تو قدیم بود ابحاث و نظارت بخند و چه میگوئی که بعضی قرانی من حیث هو هرگز ولایت
 اضطراب بتقراری صدیق ندارد چه لاخرن نمی از خزن است و لاسم که نمی از شعی لالت بر وقوع
 آن کند لالتی الی قوله تعالی و لا یطع الکافر فی و لکننا فقیهین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن
 قوله سبحانه و لا تدع مع الله الها اخره الخ لا یأتی من لایات الی صدق و و رحمت فی مخاطبت
 اولیاءه و لا انبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بل خزن لیل صدق و نفس خزن اندوه هم
 تا با اضطراب اضطراب از عمری اکابر یوسف ابوبکر بنا بر نام روی چون آواز کفار که بر غار رسید
 شنیدند که یوزاری آغاز کرد و تسبیح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد و چه خبر که از
 منبری قاضی نورالدین شوستری گفته اظهر الحق و الخافه حشر علیه بکماله و ترا دلققه و
 ان عا حجه و و احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه حقه و قل اظهر من جرحه و کما و
 ما یكون من مثله فساد الحال فلهذا خففنا الخ باجماع اینهمه خطه اموات رساله را و بنیضه تعلیه
 قاضی شوستر و او را بتقلید نام اعظم علی که بنا بر تصحیح برادر بزرگ مولف ه همدلیه زده و ایشان بخار از
 ضلالت کشیده رود او و چه او و کتاب نهج و غیر آن بر وقوع خزن و جبان بودن صدیق از اصل
 قرانی مدعی شده و عبادت و کتاب لیکول و لایضا فان الایة تدل علی افضله لقوله
 تعالی و لا یطع الکافر فی و لکننا فقیهین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن

بِمَوَاسِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ اللَّهِ وَقَدْ رَوَى أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ رَأْسُ الْعِلْمِ
 انشد که مدلول نمی جویند و مقصود از آن صحبت هرگز نمی رانند مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتیم ستاد امام عظم
 اول این است هم مخطوط با پیش آمد چنانچه حکایت صفات احلام که بنشیند با السیام از شیخ مفید
 تاریخ در بیاض از هر چه می کتب دیگر روایت ال بر است با جمله صیغه نمی هرگز با جدی از دلالات وقوع
 دلیل نمی شود و از اینجا است که در مخاطبات و وصایا مصطفی در حق خدا بی سیر ملا مجلسی بحار الانوار وارد
 کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواط و فحشاء و غیره در روغ مخور و اگر دزدی کن و از نهادت زور بر آوری
 یا بعد بر عذر باش و لطمه نال شود از قذف محصنه بر من بر هر نامی نفرین کنند و یا با بی سوئی خود راه
 که اندکی زیاده است که با خدا است تا آنکه فرمود و باید که ظالم و باطلت یکسان شود و الا ارجله
 منافقین خواهی بود پس اگر صیغه نمی از فصل رسد و پیش از مخاطب تدال تمام شود و چه فایده که
 بر پا نگردد و لغو باشد و این قسم و صایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که در کمال است
 علی الاطلاق است در عمل شریع روایت آن بزرگوار امام عظم صلی الله علیه و آله شیخ مفید و از اصحاب است
 بر چینه از کلماتش که می گوید و می خواند یا علی لا تنکح لک عند الجماع فیه اقواله ان فضله
 یتکلم ما و کذا و یؤمن ان یکن ان اخر من و لا یستمر الی قریح امراتک و عین بصرک عند
 الجماع فان النظر الی الفرج یورث الفحشاء فی الذل و الذل یورث الفحشاء و الفحشاء یورث الفحشاء
 غیرک فانین اخبر ان فی کما و کذا ان یکن محشوا من ثیابک یا علی ان
 کنت جنباً فی الفرج مع امراتک فلا تقر القرآن فان انکشاف ان یکن علیکم کما
 نازک من السماء فتخرف یعنی ای علی وقت صحبت ازین در پیش من که اندیشه لال و
 زبان فرزند است و هم در وقت لبزنگاه زن نظر کن که با پیش کنی و فرزند است و ای
 صحبت زن خود و بهر حق زن دیگر کن که اندیشه غنث بودن فرزند است و زنگاه همراه زن
 باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرشتگان اندیشه است که آتش از آسمان فرستد و بسوزد

و این حدیث که از احمد بن حنبل و صیحت نام نهند پس عرض و طویل است بر محصل چند فقره آن با اختصار
 گفتا واقع شده و آنچه که تحقیق اهل حق مثل صفائی و جلال لدین بیوطی و محقق فیروز آبادی و ملا علی قاری
 و غیره میگویند که این همه احادیث را الماده و زنادقه وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت هرگز
 بر نیکنده خوری است اگر این صایار احمد بن یحیی آورده حضرت امامیه چه خاشاکها بر او یال شان
 نمی آید مانند و لیکن فرمایند بر سر پشته های حضرت شیعه که این بابو یحیی با این همه خرافات که در حقیقت
 عین ناصبیت عداوت این بیت است طائفه خویش معدوم المثال و مفقود النظر میدانند که هر مرار
 و امام جعفر بن طاهر صادق و اور البیعه بباله یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل حق چون
 می کشند و هم بر فرض تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شده و مصائب بر او خفایا
 سازد و از کنار شهر اصف و اندا و الو و پنج و غما بردارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
 و محن بارانجات دهد چنانچه از استیجاب اسد الغایه و ریاض النضره الی غیره و کتب اوصاف انجاء
 پس سخت است بعد بلکه محال است که او غمخوار چهره صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت معلوم
 بذات خود خزن و اندوه که بمناسبت طعن است نماید و حال آنکه علما نوشته اند که خزن غیر عیب است
 اگر خوف بر نفس است و لا یخزن علیکم و قال خطا بالکلمه لا یخزن
 الا غیر ذلک سوم آنکه بروایات فریقین سابقا و جدید حضرت مرتضی و کتب معلوم
 که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل و اوه و نبوت و اینهم تقریباً تقدم اول دلیل بر آنست که چون
 او فقط بر نفس خویش نبوده محال عقل است خلاف نقل که چنین اوه و نبوت شفیق و رفیق در باب
 المرسلین علی قلب است چهارم آنکه از کتب معتده فریقین مثبت میرسد که جناب سالت
 ما صلعم الله علیه و آله و سلم با نامش مرتضوی و اصحاب شد ما سوره و ستغفره بعض
 روا یا غفرتم کلا علی هذا انشاء الله تعالی بر خواجه این نامست بحال این اخص شجاعت خدا
 دلالت دارد و روایات صحیفه و وجهه یکدیگر نوصیب الله و هم که در ایفات مجلسی مثل بجا و غیث مرقوم

گفته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان شاری شرف
 حضور است بطریق اولی تقضی ایمان و وفاء خلاص و شجاعت و مزید خصائص خواهد بود و مقتضا
 اولی این سخن خوری خرم اونی مؤمنین است که کفار و صدها ایدارشان باشند قاطعاً که بر افضل
 الصلواتین فی حرم سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط خرم لال ای نفس خویش می بود
 ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس او بکصدیق نبض قرانی در محبت خاص جناب اقدس الهی آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شریک بشد نماید علیه قوله تعالی اذ يقول لصاحبیه که لا تحزن
 ان الله معنا مگر حضرت مدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای او عای غطانت و رشاد و شمیمه
 الاضاف و سدا و میفرماید که این محبت بر سبیل تهدید بود و گفت که الظالم افعل ما شئت فان الله
 معنا ای بعلکم الحاکم انما یحکم علی قدر حکمکم لکنه طلب نیست که خدا همراه باشد نمی اعمال
 مرا می بیند از نیکی پس چرا آن بیتیکی خواهد داد و ای او بکبر خدا همراه است یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
 و نفاق پس چرا آن روز قیامت بکبار تو خواهد نهاد و این احتمال بر تصور خیالی شمع در باره
 حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه عقرب اشارتی بدان می رود و این تقریر و معنی حق از افادات حضرت
 امامیه است که بطلست لدا و عناد هدایت نموده شهر تپستان قسمت چه سود از بهر کامل که حضرت از
 آرمجوان ششم می رو سکندر را به قزوین نیست که اسکندر از آیدگی دنیا که آخر فنا بدست محروم ماند و امام
 بتقدیر حضرت مذکور بخرمان هم آغوش ملکه بوبال خرو می دهد و ش گردیده انحرک انکه می ستاند که صغیه
 سکامح الغیر نظر لشکر است مقتضوی است این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعض
 متکلمین نیز بیان گردیده اند فاعلم فقری نور الیه شو شری رد و قدح تقریر و لانا نظام الدین بن شهاب
 علیه الرحمة در رساله آیت نما اشاره بدان کرده قال ان ابا جکر قال یا رسول الله خزن علی
 احبک علی بن ابیطالب ما کنا منه فقال له النبی صلی الله علیه و آله و سلم انک کنت
 ان الله معنا ای معنی و ای علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم قد رافضی و عبارت حضرت

مشبه می ایست و اینصورتاً اشتغال من لدن الحجة اياه انما كان طريقه رجوله بریدلها
 امره والله لما لم يحصل بذلك غرضه شرع بود و الشیء صلعم تذکره حال علی و اظهار
 الحزن علی جرحه او قتله او غیره ما فقال علیه السلام لا تحزن انی لا تظلم الحزن
 علی امر علی ولا تؤذنی بیکریه ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف و نیست که
 موجود این تقریر کیست مضمون بلکه متیقن است که مختصر این قسم فادات این سبب العین بلکه بلعین هم
 است که روح استاد امام عظیم اول را درین خرافات از کجا بجا برده که کافی البیاض المذکور غیره من
 کتبهم یا بجملة ازین محدثات بوضوح بی انجاد که علمای مایه حزن و اندوه صدیق بجانب تصویب
 میگردد اند پس خدا را اندک غرور و محان فرموده شود که این حزن داند و ده که بمنزله حدیث است الا
 با نستی که تندی صدیق صد و یاقی و حضرت خواجه از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
 منع میفرمود بجانب مصطفی بکشد یا نه فارقت الحجت حجت و این غمخواری و دلسوزی برامی حضرت
 امیر باعث دخول صدیق در سیت است یا موجب خروج از ان و ارشاد و گوید که حزن روایات مایه
 اقرب الی العسل است یا خرنیکه در روایات الی حق درود یافته یعنی چون کفار بر سر خار سپیدند
 ابو بکر صدیق سخت خزون شد و عرض کرد که اگر برین قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد کرد و اگر
 بر تو دست رسانند تمام مایه بکشد پس جناب نبوت ما تبسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
 حاله در امثال این بوضع مثل مشهور که فلان من المظلم و وقت تحت الیقین از حق مایه
 صادق مدیانه مگر گویند که حضرت صدیق بر سلامت حال محفوظ است بعد از غمی از شرم کفار و ثوق
 بود بخلاف حضرت علی رضی الله عنهما قلتم و موجب للتطبیق هكذا کما الله سبحانه و تعالی
 جعلکم التوفیق خیر کفریق و مضمون نشود که در تحریف تهافت و منافقت زیرا که
 کلام اول لالت بر کنار صد و خزن دارد و این مقام چمد و آن وجه دفع این توهم است که در
 صدیق و عدم تمام تقریب دلیل شیخ علی مانند است فقط و در بخا صد و خزن بحجت درود

روایات است که اگر میگفتیم که نص قرانی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم نمی آید و اولیای علی
 علیه السلام نیز با آنکه با آنکه فاضل نورالدین شوشتری در همان رساله که دو بار عبارتش منقول شد ابو بکر
 صدیق را نسبت شب دوران غارتنگ تار یک دل خود داخل شده پس حال است که چنانچه این عبارت
 برای حفظ ذات سر و کائنات او جان نثاری و بد وقت حقوق کفایت و بزرگواران خویش متفرات
 باشد و عبارت فاضل نیست المثنی ان الله تعالی ثانی الثانی بیان حال الرسول صلی الله
 علیه و آله وسلم را که در حوله غار ثانی و دحوال بی بکر او که کما نقل فی السیر
 انتهی و در اتفاق هم با اینست که اعتراف موجود است برین سنی احادیث مستفیض بسیار است
 انظر و مانند اکثری جمع کرده اند و منقول است ان غایت که چون صدیق هر او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 شریف متوجه غار شد که ای پیش میرفت و گاهی در عقب و باقی بجا نداشت توجه میکرد و ساعتی بطرف
 قطع راه میدید و حضرت پسید که ای ابو بکر گاهی را چنین ندیده بودم چه افتاد که در فتنه راه خنایان
 میکنند عرض کرد که قسم من بجا بیانی حضرت از شر دشمنانست مبادا که ازین حیات دور شد و طریقی
 رسانند و هرگاه ابو بکر صدیق کجیل آنجا که ببرد میرفت تا اثرش بر زمین بقصد بی بد حضرت
 راه تا غار روشن بود و تجویز نکرد که حضرت اول غار در اید پس دوران غارتنگ تار یک آمد و سوار
 را نیکو کرد و در سوارخی که بار چاشن رسید کردن و فاکو و با می خود محکم گذاشت و بعد آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم را بخواند بعد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غار اید شد و بعد از آنکه از غار
 بیاید طلب بجا ماند و باقی نباتات و دربی آرامی آنجا نداشت گویا آنم و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم او را باین و بکنند ما محقرین دیدار شد و کما تجزئ اذا الله صلی الله علیه و آله و سلم را
 نمید که رحمت خدا بار تو ای ابو بکر صدیق که مقصد یقین من بیاوستی و تسبیح مردم مرا در حق
 بعد از آنکه در دست من کردی قبیله مرا غنودل نمود و والناس من تو منی در شست من بجا که
 نامی آفات بیزاریات شریف غلبه من بیاوستی و حضرت مولانا محمد در فصل سابق

ازین رساله افاده نموده و در باره حضرت شیخ صاحبیت در و امر حکم فرموده فیصل قطعی بر این تعیین است
 که لا محاله این چنین فقط بذات خویش نبوده و آن افاده اینست که لفظ اصحاب با تمام دارد از آنکه اصحاب
 روت مراد باشند جز در حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که بار و صاحب نبی و منوی می گویند
 مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده و سلام را می ملک است
 گردیده باشد نهی مخصوص اگر مؤلف از لفظ صاحب را آیت غرضی اول را داده است و ذکا لک فیصل
 و ذکا لک علی القصص زیرا که از جمله محالات است که بار و نبی و منوی بخجاری محبوب و نبی و ذکا لک
 بر خزن ذاتی خویش آنکه سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 این اسلام لا محاله مرادف ایان خواهد بود و الا ندب احداث اصحاب که مؤلف اختیار کرده و موضوع
 رساله خویش بر این قرار داده و جایجا درین افادات براه تصحیح رفته و گفته که خبر سابق نبی
 و غصب خلف مراد نبی بعد رحلت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر که متعلق با عتقاد و در باب
 الهیاب یا نبوت و معا و باشند صحابه بر اتفاق نبیا و الی غیر ذلک من النصیر بحاکمیت پیغمبر
 قرین است شاک الله تعالی فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح
 و بطریق اولی از تفصیل است مراد تفصیل فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح فیما یصلح
 مثل دیگر مؤسین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که در باره هجرت دارد و شده نیز بر این است
 لاجرم ابو بکر صدیق خزن اندوه فقط فیصل خود است بلکه خزن او بذات نبوی یا علو یا جمیعاً واقع شد
 مع ذلک چون از اجلای بدینیا است که سوق است غلبه بر روح و قوه یا قوه مبتدا بیکه ترجمه جو الفناظر
 و منطوق کریمه مذکور بدون ضم ضمیم بر آن دلالت میکند یعنی ای پیغمبر اگر شما نصرت پیغمبر خود کنید
 و دوست از رفیقش بدید هرگز او محتاج بدشمن نیست مگر یا ندانید که خدا او را نصرت کرده
 و قیام که انار که بیرون کردند و خبر ابو بکر حدیثی با و رفیق نبوده پس لا محاله یکی ازین دو خنی که
 مؤلف از لفظ اصحاب در آن محصور کرده مراد خواهد بود و نه وسوس و مضحکات دیگر که ترک

و اگر کسی را در این راست قیامت نیست که حضرت مولف بعضی از خلعت صاحب جوارین خویش
 را در خلوت پرچیده و تمام آیت غار را از قرآن مجید رو بروی انعامی کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و نا
 هسته بگویند که از منطق الفاظ قرآنی در باره ابو بکر چه بزرگی و فضل و سبقت یا وجود و نقصان است
 جماعت مذکور متفق الحاشیه بعد از فوض و معان بگویند که در سبقت نیست لیکن جلال و جلال و جلال و
 چنان است و مولف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطق آیت صریح ایمان و انعام این بزرگ
 بشویند و رسد و آنها نیز نمایند بگویند لیکن چون نوبت تا ایضا و راق و مناظره اهل حق میست برض
 صاحب تجربه و بعضی دیگر از مجتهدین تا آخرین بستمای شوند قال الله تعالی و اتخذوا له
 استقیقتهما انفسهم ظلما و علوا فانظروا كيف كان عاقبة الذين الذين استقاموا
 اگر مرد از خزن فقط اندوه است که بعوارض شرعی حقوق می باید بقدر اعتراف التمسیتی آنکه
 لیکن بحال الذراع که گرفت مرقب و اگر کار و زاری و فریاد و بیهوشی است که با وجود علم و ایمان
 پس چنانچه خلاف خط و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضایع و نقص و خوار است و لا یتقدم علیک
 احد من العباد الا بامر خدا یا مگر گویند که دل صدیق مساو الله با کفار بود و این هم جلال
 این را و راق بر زبان از زهرات نفس و لورات شیطان است که لا یخفی با کمال از وجه لائقه و لا یخفی
 بعضی از این بطریق انوفج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این چنین اندوه را بطریق و ابیات کما مر
 شطرنجها بناقب صدیقی می شمارند و خلاف مدعیان فرموده که اهل بیت که مطلق چشم مال و رضا
 دیده بصیرت شان از انعامی نمی کشاید جمعی گویند که کجا و زاری برای اعلام کفار بود و صدقه گزند
 افسی با ابو بکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کتاب سفر در همان ساله و دیگر ایامات خویش تقوه
 بآن ننوده و حاضر امیر هم در کتاب مرقوم الصدور نقول بآن کرده و هرگز از جلال کبریا الهی و
 روح مقدس نمی خشم خوف و شرم نمیکند و محو فرمایند که بقدر عبادت صدیق و رسول الله ص
 و آیت نبویه با اینند است از نامه و معاشرت و مصاحبت و پریش چه تر و ما در شوق

نفس نبوت بر بانی شود بلکه نفس فرست هم بر جای خود بنماید چه جای مزید عقل و گیاست نسبت
 به جمیع است چنانچه مجلس در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما اقسَم الله للعباد شیئا افضل من العقل فقوم العاقل افضل من
 سهر الجاهل و افطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامه العاقل افضل من شح
 الجاهل و لا یغف الله رسولا و لا شیئا سئیت کذل العقل و یكون عقله
 افضل من عقول جمیع امتیه زیرا که بقدر عدم تمسک صدیق که باطن صاحب کمال بحال و غیر
 در کوچه بساوه بود متوجه باشد که شاید کفار را ولایت خواهد کرد که حضرت از فلان راه رفته و بر
 نهذب بخوان هم ستر نیست که اراده الطریق مستلزم الیهال الی المطلوب باشد بخلاف
 استصحاب چه البوکر یک صبح صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد و کیف وقت یکروز سرور برابر
 رسد بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد و شکیستواند گفت که ای شور بختان از خدا
 تبر بید و در گرفتاری غم المومنین یاده ازین می کشید و در نصیحت هم معنی محبت برقرار میماند و هم
 بحفا حاصل میشود و آنچه بخمال حماید قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق با در غارت حق کفر
 وقت سرت بود که اکنون بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت خرن مال
 و نیز بدین ثاقب این پیران با این خطره نکرده که انفی مودب طرفه نادیده بحال و در که نقیض علی باشد
 ندانست که وقت گزند صبح بجا چنین خرن ممکن بعرض یرین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهمه
 خرن داند و بنا بر امر و ملی توافق قناده چنانچه بوی بعضی از قول مولف هم بدایع اهل باطن
 و بر شفه بان میشود که این خرن داند و بنا بر عدم وثوق بر و اعید الکی و اخبار رسالت نبای
 وقوع یافته چنانچه اینهمه مهملات و غرافات از زبان پاکه و کتب دیگر میتوان یافت و هر چه که هرگاه
 این ضمایم جایز باشد بر حصول خاصه حضرت امامیه بجناب مرصع راجع ساخته شود جز آنکه دست
 بر اصل نظر نبند و پرده ناموس خرد بدیده پیش و دیگر خیال نمی رسد بیا نش بر وجه

تخصیص و اجمال نمک از مطالعه بحار مجلی بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون خطاب
 سید البینین را به هجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب بر فراش خود بگنجد و خود
 لغبار توجه شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المؤمنین شوری نمود و این را از راز او باز
 گفت بدزوه عرض رسانید که آیا از خوابیدم برین فراش است تو بسلامت خوابد ماند و از حصول
 مکاره محفوظ خواهد بود و فرمود بلی مجله جوانی کفر و ضلال را پوشیده و بغار رضا و نذ خوفی جز
 ایلمؤمنین لاحق شد که با و آسب بآنجناب رسانند تا آنکه باین فلق و خطر آنجا بر آید
 و طی سافت نموده بشرف حضور فائز گشت آنجناب صحیح و سالم یافت حضرت از سبب حرکت
 پرسید پس اضطراب فلق خود را اظهار نمود پس کنون سخن دو ثوبی مرا تصویب بر معا عید طی
 در باره حفظ سید البینین از اید می کفره و مشرکین و هم ذات صفت شریف که از اناست او
 بسلامت خواهم ماند کجا باقی بماند و احدی از اولاد الا اباب بنیا و شجاعت و دلیری این
 همه اضطراب داند و ده که موجب قطع سافت شد و با متداو کشید بخلاف ابو بکر که از جای
 خود جنبید از ترس از آن محفوظ و مصون بماند و غالباً نرسد شورش استی ابداع او
 که انقی را مودب اما لیت صدیق گمان برده اند آنچه لغار با خطاب میرا لیک کردند که از
 کثرت ضرب و شتم تمام بدن مبارکش متعرق شد چنانچه در بحار مجلی سید از تبدیل تنبیه و ب
 باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فایده بران مترتب شد حاشا جنایه عمر فارک
 و از بنجاست که باندک غور و محان در مطامع حواریین سید انس و جان یقین جانم سلام ترنگ
 که اکابر علماء و قدما را مییلباس محبت او عالی از نومحسب خواجه قصبات است میرا باند
 و از عدالت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه ایشان از شجاعت کمال
 ایمان تصدیق شیر خدا شری و نه از اصول و فروع شریعت غاوری و دشمنی فغلاک افه
 مسقری که از علماء را بدیدش لغرضی بود و در بیان سال آنکه محمد بن جابر طبری می نویسد

که ابو بکر از هجرت در فتنه پیغمبر صلعم بسوی غار خضری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین سپید او از تو حیدر افسیه
 بسوی غار خضروادو گفت که اگر ضرورتی داری با نجاشی بگو و ابو بکر سیرت میرفت تا آنکه در سید
 و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از شرکین است پس پیشی سرعت فرمود و درین شمار شرک
 تعلیلین مبارک از هم جدا شد و انگشت بانی شریف بعد از ملاقات سینه فکار گردید و بیل
 خون از آن زخم تاوید جاری بود در نیفتام کسی که زیارت کتاب مذکور که نجاشی تار
 الوجود است مشرف شد و با آنچه علمای اهل حق از کتاب منور قصه هجرت نقل کرده اند
 و دیده بی اختیار نامه آیت مبالغه تلاوت میکند و قریب به بیست و هشت لالت دارد و نیز که ترجمه
 طبری که باعتراف کشمیری در نسخه مطابق اصل است نمرود فقیه موجود عینی و اثری ازین جهان در
 افتخاری تو بسپاس معلوم شد که عین فقر است و الاشیعی که این وایت را فرستیدند است و العجب
 کل العجب که حضرت مولف باینهمه دعای انصاف و تجنب انچه کجروی اعتساف هجرت
 گردانین این زن بذات مقدس غمی چندین خمریه مضحکه نماید و بجا خطه اینهمه روایات
 مذکور که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعدا هر تنه را میکند و خرن با بسوی انجمن رایج میگردد
 قاه قاه نمیکند مشعر چشم بداندیش که برکنده باد و در نظرش عیب نماید نه قوه سلنا الخ
اقول این از جمله کرات فضل الصدیقین است که بجز تسلیه و موخات عمر فاروق که در چنین
 بدیشه گرفتار شده بود و فتنه هشیار شد و بر ترق و ترق خلافت و تدارک انچه از انصاف صدور یافته بود
 کم است و خواست که بجهت تمام باین امور پرواز و اینهمه بعد از آن بود که ابو بکر صدیق اخلاص
 مردم را و غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب بطبق صحت شریف برین امور گماشت
 چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیار از تواریخ موفد این ضمنون اکمال انجمنی علی مرتضی
 بلکه از کتاب نوارد بریه میتوان یافت که اجتماع و رقیفه و شغل مهمات خلافت بعد از وفات پیغمبر
 الله علیه و آله و سلم است و این گرامت بدان میماند که علمای جال و تواریخ امیر و کرات و هجرت

واضطرار و فوراً بنهائیم که از ارباب علم بر اصل درست دیدنی است و معلوم آنست که حضرت
 سید در جواب از نهائیت در دسترسند با رسول خوانند گفت که اینها از درودین بوده است سبحان الله
 و زمان انقراض از تجنیز تکفین که امم بیه برین نازل میشد و المقام تقیضی التفصیل و کن علی موعود منی فی زمان
 آخر است بلطف اقول و قتی که اندک ششیم برین اندک در باب قن نشان بجانب سقیفه بعد از آن
 صحابه که امم اگر چه نسبت تمام باشد خوبتین و خود در یافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
 در حال آنکه در کجای آن کسی باعث خروج باشد خلاف حد و توکل حضور در جماعت
 اصحاب سقیفه ششمانی حاجتی بدان نمائند که بر این کلام التفاتی نموده شود و هیچ تردیدی نیست
 امریاتی بنی نماند که کار علمای طائفة از نهائیت در دسترسند با رسول مقبول میگویند و داد و جور و حضا
 سید نهاده از زور و از پنهان ترسی نکرده افاده می نمایند که اینها از درودین بوده پس کی یا بلکه
 جناب بسبب همین از دانه درودین و اسلام خارج میگردد و جراتناشد که حضرت امیر را
 مثل فواصیض اینهمه اجماعین باند چنین جماعتی اعتقاد میکند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
 و رفع و صد مغایرت سر و عالم این طالبه واقع میشد که امم بلیه زاده تر از آن نازل می شد که
 حضرت را باین عقیدت آن راند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجنیزه و دفن بشیرتندیر عجب می نمود و بره
 خوشا که خلفا بعد از وفات سید انبیا میرفت که امم دایم عظمی برین مرتزق می یافتند که بعد
 ازین نازل شد و جناب امیر را بطریق معلوم خود حکام تفصیل مرا را اینهمه امتداد زمانه که بر نازل
 جناب قیوم باعث اتفاق روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود و المقام تقیضی التفصیل و کن علی
 موعود منی فی مقام آخر خلفا اما بعد المولف لایسین که فی الا خلاف جفت و مع
 الا فتلا اللهم الا ان یضیم الیه النعمه مع ذلک عجب عجب می نماید که مولف سرت ششیم اینست
 و سوابق سینه کفیش خلاف با تم دانسته و هرگز غور نکرده که خشم او نظر با نفس الامر نیست و
 گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت و گارانتی و بیروسی تمام خود را

بطور احتمال و همی است بعدیت هم بطریق احتمال و همی است چه لفظ بعدی قید ما بعد ثون امتداد
 است یعنی لیس لم علم لعلکم تبثون بعدی او متحد ثون اشیا یکون مسبلا لیس عا
 و اگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تبثون یقینا و متحد ثون
 اشیا که و چون بدلائل با هر ظاهر گشت که طرق توهم احتمال و همی صورتی از جواز ندارد بلکه
 بشهادت علمای اهل سنت غلط گفته با تعارف خود صدق اکثر است شد که حدیث اخبار با
 است شق ثانی تعیین شد و احداث علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در باد می نظر شبه می افتد که قصد
 کلام بیکه لا آور خود ال است بر شک احتمال و همی باز اخبار از ان یعنی چه لیکن در نظر دقیق و همی
 است چه اولاً قائلش اینجاست صدیقی عرض میاید که لا اوری دال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
 که سیدیه و ابتهام با سنی اقبال خود را بر سیدیه اهل بیت هم ظاهر گردید و ما نیالا اور تعلیق احداث عدم
 احداث ندارد بلکه برای موصوفه متعلق است پس بدانیم که چهار امور احداث خواست ساخت بعد از ان
 این یعنی متعلق تبعا حاصل محذات است با مطلق محذات و ثالثا این کلام بر حسب محاوره واقع است
 که هر چند مخاطب بحال مخاطب گاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فطاعت شریعت
 یا صحت آخرنی کند و با پیام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه آید
 که در انقضی که یک سیدیه هم کلام طحاوار و مخفی نیست این کلام فقیر متضمن بند محاوره نیست بلکه
 از خصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است که کتاب سالتناک حال خلافت شیخین خبر بود و
 اختصامی فرمودند چه صورت تحمیل اکثر فسرین تعبیر است و آخر من عن بعضی من گفتند که
 خبر از خلافت شیخین داده بودند و از ان بعد از ان که سیدیه علی بن ابی طالب فدا شد و خبر
 و رشک و خاتم حدیثی موصوفه از ان نورش اشیا که اگر اکتفا بر حدیث و حدیث و حدیث
 و اینها و لالت صحیح دارد بر علم نبود خبر خدا را وضع بر اهل قرأت نیز است پس سیدیه را
 بجهت لالت بجهت بودن خبر صادق مذکور شده فان مقصود ما یمیزد ان اختصامی این خبر

که در دو کتاب غایبین هم می باید حاجت آنها را نیست در اینجا تو میکی که لا تدری در حدیث بخاری حمل
بر معنی حقیقی نیست الا در آقا جابر استی که مذکور در الصدور عدم او را که روح بجو بعد قرائت از عجب لازم می
آید و این خلاف مقتضای سلامت الایمن شد منتهی بلکه خلاف با تفرع عند حکما هم است عموما اینجا هم
از لایموری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف عبد البر هم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده
گفته که منتهی من صاحب لایمور بعد و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب چون صلح بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند فلا یسئل الیه و اسفاه جناب صدوق اکبر بذات خود مخاطب باشند
باز میگوید که اما انحصار فی التبعین فلا یسئل الیه و اسفاه جناب صدوق اکبر بذات خود مخاطب باشند
و آنرا در دنیا فی الجمله برای صحاب یقینی باشد و آنچه در وقوع گرفته خلیفه شدن جناب مروج است و با وجود
اینهمه سبب بر انحصار و تعیین نباشد و اینجا را اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش او شده و میگوید
آنست که چون جمع بودن زیرا که درین احداث بعضی از اصحاب شریکائی طالب بودند و بعضی
خبر شنید اول نبود بلکه متوالی گفت که با عجز نبوی از زبان سائل سوال بعینه تکلم الخیر که تعالیم حال
و احوال معنوی خود بود و بر آید تا هم جواب بگو مطابق سوالی شده و هم اخبار مستقبل از حال جمع معجز
پذیرد و اگر کسی ایهم تو هم و گیر و کار این توجیهی درستی افتد که حدیث مروی فی البخاری و الا
زبان خبر بیان نبوی برآمده و حدیث موطن بعد از این تقدیم تا خراز کجا اثبات یستین
که گوئیم ازین قبلیت بعد بر تشریفات حدیثین فرقی در اصل مدعا روئی و بعد در شرف وقت هم
اول و الا بالا بهرام حال بعضی صحابه را شاد کردند و بعد آن ایهام را بعد از ثانی تفصیل فرمودند که
آن حال کیستند و در صورتی تا خبر حدیث اولیون و الا ارشاد کردند که فعلا اینها بعد انتقال بر اجلاس
امور میکنند و تا بنا حال آن محدثین پنج روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تفسیر لغز را حال من می باشد بلفظ صحابی فرمودند تا ساجین و شبیه یقینند که حال
مروار از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یا فرمودند تا ظاهر شود که آنحضرت امور و شتاق

بنوی بوده اند کما مر از احادیث و اناس فی فرق بین تقدم هذا و تاخره لا جعلنا الله من
 و ابان و اینجا لطیف است بس و قیق که در حدیث بخاری از احادیث زینبیا را زید او را میگوید که گفت و الله
 و در حدیث موطن هم مراد باشد لیکن از قرط و ادب سارت نیست و انهم کرد که حضرت خیر القین حق صلی
 اکبر بطریق احتمال کفر و ردت فرموده باشند و اگر احوال حضرت اهل سنت بر او پیش سخن در هر دو
 حدیث معنی احداث ارتداد اگر اندام عذری نداریم و میگویم لا ضیاع لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد
 همان غلبه خلافت و فداک و خمس غلبه بود لا غیر و هرگاه اینها یا فتی بر تو کاشکس و وسط السما
 روشن گشت که از ضمیر غائب احد تو امر او نیستند مگر مخاطبین خطاب با خود چون بسبب تفسیر پیدا
 گردید که هر دو احادیثین هر دو حدیث با هم اند و ال است بر آنچه و ال است و لا یقینیه و اگر با عرض
 دلالت بر واحد اتوی نمی بود تابی شبهه کلا و احدهما با انضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا می کرد
 و مصروف بالقرینه میگشت فیکف و هما قویان فی هذا الکتاب عن غیر حاجه الی انضمام
 الثانی بلا از تبادیل فیکف و انضمام معنی واحد کما مر و اعتقدند که اینها از
 و تفسیر ابائی انصاف اگر در بیان باشد همین قدر بسند کافی است که حدیثین بر او را با اجماع بپذیریم
 ضمیمه کرده آید باز سامع منصف از عیان است بهم میداند که جناب منبر صادق از احوال خلافت
 انبار بلکه فرغ عصا فرموده اند لیکن جب جاه و طمع ریاست خنان تا کانی دست حضرت در بر
 و نه علی فکرا از ذکر این مدیده در اصل تشیید بین و کتبه های مصاحف از در لیب بنویسند
 گو با عرض تنبیهی هر چه تا مشر هم پای می نماید و این واقع شود استی کلام المواقف عیند اقول
 و استعین بالاروف الرحیم بنظرین بنامعین که بر خاندان او و ابی الشارح
 کورد او ان اینها را اگر ناخته باشد بسیار تلخ صادق بود او شکار است که خستنی است
 و تها فت عیت قوی آن در کلام است و اما او را هم بلی بر علی و فی ضلال است بین با اینهمه که می
 به اهل خطه شافعات قوم احمد و او را در سر باشد بکتاب نام طوسی قوم بهیج گشت

بلایه شافعی و نه یافت را در اجاد و بیکی او هیچ کس بر او اخته غیر شاهی بهیئت مجموعی برخلاف
 تصریحات حکامی فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعه بعضی از کتب رسائل چنانکه ملا علی
 بهر سید و تیار شود و پشت از بام و پرده از مکانها فرجام می افتد و بر هر صغیر و کبر مانند یک
 اجلی بشود و علم صغیر که حاصل میگردد که مذکور است ساخته و پرداخته چند ملی زیاده و شقی است که
 نیاز بر آنکه فریب و شامش بجا بماند می نسبت او اند قوله و اگر کسی گوید آه اول
 این سوال جواب گویا خطاب بازید فرضی است لغات بدان محتاج الینیت و این بل جوانین
 قسیده او گویا پاک است و شیعیان بدان که در حقیقت مطلق انسانانند هر چه خواهند گفته باشند قبول
 شیخ شیراز مصرع و یکین علم در کف دشمن است و از مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق
 سابق اراده بجنب خلافت مصمم داشت و در تهیه سباب آن میکوشید و بهر خواهش نیز
 در پی این امر بود پس لفظ بعدی بعدیک در احادیث فریقین بر فهم امامیست باین بزرگان
 بی عمل خواهد بود و نه بینی که در بسیار از مقامات اراده یا خفیه ایشان کمال ظهور و قیام یافته
 در طعن و طعنه و آن تقریر کرده اند و از استقامت مجلس برای تحریر صحیفه ملعونه و مخوفه
 و در انباشتن سبابه بعدی با وصف اینهمه روایات و کتب و شهادت معتبره
 و مرتضوی و افتادش نیز بهر پیشکش تن او و مجروحان نام مبارک حبیب جهانی زبان
 که سمت فکرات طرف جوری و جهانی از حضرت مولف و چند از اخانش صدر یافته و نه
 که اینهمه تکلفات خصوصاً در یکا و زاری کار حضرت شیعیان است و بس که در بیان ثواب و عقوبت
 بر خاسته پس که ملا بهر روایات که در کتب معتبره خود نیافته اند پس نه تنها یکی و فتاوی یکی
 بزرگان گالی نامیست که در تکلف و تضعیف و تمایز و متاخرین هم با د امرائی که اکثرین را اول
 فقرات و ثوابین و نه بهر شمول باشد و پیران باطن کمال احسان و حق ایل است می نمایند و در توان
 سستی فتوی سید محمد و نه از آنها ایشان صدق و نه قسوه قریبی نمی شود تا آنکه می شود کتابخانه

شیر علی صاحب آقا محمدی باید بلکه بزبان هم بدون اقرار و نفی یا امید قابل بود و بیا از شیر
برج که یعنی آید باز هم به تمثیل و تصویر ضرایح مقدسه و اسیران شست که بلا حاجت نمی تواند بلکه در
طیبه خویش یکی را زید و یسار و دیگر را شمر و عبید الدنیا و میسارند و حقیقه باشد اولا و ثانی
شاه نجف علیه السلام و ما خوش که شمعیان کوفه بودند کافی الحار و غیره من الاسفار و دوا و فعل می باز
افزون هذا الحديث تجوز و تصحیح و لا تنكروا و انتم ساءلون قوله و انهم الطال
اول کسی که درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که اینمالات اگر از آن که بله و مایش
سراست است اگر حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره علمای فقه بلکه تصحیح را هم ندیده
و در هر مقام احتمالات هر چه را گذاشته بلکه صراحت از حق چشم پوشی اختیار ساخته قوله و انهم
اول درین فادات هم بحث و نظر است بخند و وجه اما اول این که الان که هرگاه آنها
حقیقه نباشد لامحالہ حق جمله انسانا کائنون ضریه باشد و مقصود ابو بکر صدیق ازین جمله لازم
چون بود که حضرت مؤلف درین مقام هم بر تقریرات رکیکه و صور خیالی خود یا بعضی از اصداف ایما
در قواعد علم معانی فریب ده و قصه طولی اختصار کرده راه طلب مطلوب و مختصر نموده عبارت
علاسه انسی الدین آفتاب ازانی انصرت و انچه بنده پیچیدان فهمیده این مبلغ فضل بلاغت صد
مؤلف هم از اینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بطوری بی چون و که کتب رسیده هرگز این بزرگان نفهمیده
بودند تا حضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت نیست که لا شک ان قصص الخیر ای من یكون
بصدقه الخیر و لا اعلام لا من یتلفظ بالجملة الخیریه فان کثیرا ما یورد الجملة الخیریه
لا غرض از خبری فادرا یا حکما اولاد ما کفره شایسته حکایه علی مرتضی عجلان ربانی
و قصه ها انما انما را که شمس علی خیمه درجائها و عکس تقدیرها که کائنات خود و قدر
ان تبارک و تعالی حکایه عن ذکرنا علیک السلام ربانی و کون العظمی علیها
للمؤمنین و الخیر و قوله و لا یستوی القاعد من المؤمنین لایة اذ قال رب انی

مِنَ التَّحَاوُتِ الْعَظِيمِ لِيَأْتِيَ الْفَاعِلُ بِتَرْفَعِ بِنَفْسِهِ عَنِ تَحْطِاطِ مَسْنَدِهِ وَمِنْهُ
 هَلْ يَسْتَوِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَحْرِيمًا لِحِمَّةِ الْبَاحِلِ وَأَمَّا هَذَا كُنْزُ
 مِنْ أَنْ تُحْصِيَ وَكَذَا كَسَاهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الْإِمَامِ الْمُرُوفِيِّ فِي قَوْلِهِ قَوْلِي هُمْ قَتَلُوا
 أَمِيكُمْ أَحْيَى هَذَا الْكَلَامُ تَحْزِينٌ وَتَفْجِيعٌ وَلَيْسَ بِأَخْبَارٍ لَكِنَّهُ إِذَا كَانَ بِصَدَدِ الْأَخْبَارِ فَلَا
 شَكَّ أَنَّ قَصْدَهُ بِخَبَرٍ إِفَادَةِ الْخَطِيبِ الْعَلَمِ كَقَوْلَاتِ زَيْدٍ قَامَ مَعِي لَا يَعْرِفُكَ نَهْ قَامَ
 أَوْ كُنْهُ أَيْ الْمُسْتَعْرِ الْمَاءِ أَيْ بِالْحِكْمَةِ قَوْلُكَ قَدْ حَفِظْتَ التَّوْرَةَ لَمْ يَحْفَظْهُ أَنْتُمْ لِيُطْلَبَ
 ابْنِ عِبْرَتِ خَلْقِكَ مِثْلِي أَنْتَ كَرِهْتَ اسْتِغْنَاءَ الْمُفَاتِحِ قَصْدُهُ تَجَرُّدُ وَجْهِ حَسْرَتِكَ وَسُكُوبُكَ بِأَنْ
 مُخَاطَبِ خَلْقِكَ بِكَلِمَاتٍ كَاهِ سَارُوكَ وَرَسُولُكَ وَبِأَنْشَاءِ خِيَامِ كُوَيْدِ زَيْدٍ سِتَادِهِ بِأَنْشَاءِ مِثْلِ خَلْقِكَ
 ابْنِ حَكِيمٍ مَرَّ جَاهِلُكَ بِمِثْلِكَ بِحَافِظِ قُرْآنٍ حَسْبُكَ بِكَ لَوْ حَافِظُ قُرْآنٍ وَجْهِ نَظَائِرِ بَابِ قُرْآنِي وَ
 اسْتِعَالِ الْبَغَاوَتِ صَرِيحِ عِلْمَائِهِ مَعَانِي اشْتِرَاضَاتِ دَارِ الْوَيْشُورِ بِأَنْشَاءِ نَكَبِ حُجْرٍ مَرِيحٍ بِإِشْدَادِ
 لَعْنَةٍ بِرُودِ كَارِ سِدْرٍ وَحَرِّ حَرَانِ سِنِ نَوْدِ سِدْرٍ وَدُونَ الْكَلَامِ كَمَا جَاءَ بِتَرْفَعِ نَهْ قَصْدُهُ مَكْلَمِ
 اسْتِغْنَاءِ وَنَهْ ثَانِي مِثْلِينَ قَوْلَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَدْ تَلَّكَ فَرَزَنْدُكَ قَتْلَ اسْمِي بِرُودِ كَارِ مِثْلِ عِلْمِ
 كَمَا تَحْزِينِ اسْمِ سِتَادِهِ وَبِأَنْشَاءِ خِيَامِ كُوَيْدِ زَيْدٍ سِتَادِهِ بِأَنْشَاءِ مِثْلِ خَلْقِكَ بِحَافِظِ قُرْآنٍ
 وَجْهِ نَظَائِرِ بَابِ قُرْآنِي وَاسْتِعَالِ الْبَغَاوَتِ صَرِيحِ عِلْمَائِهِ مَعَانِي اشْتِرَاضَاتِ دَارِ الْوَيْشُورِ
 بِأَنْشَاءِ نَكَبِ حُجْرٍ مَرِيحٍ بِإِشْدَادِ لَعْنَةٍ بِرُودِ كَارِ سِدْرٍ وَحَرِّ حَرَانِ سِنِ نَوْدِ سِدْرٍ وَدُونَ
 الْكَلَامِ كَمَا جَاءَ بِتَرْفَعِ نَهْ قَصْدُهُ مَكْلَمِ اسْمِ سِتَادِهِ وَبِأَنْشَاءِ خِيَامِ كُوَيْدِ زَيْدٍ سِتَادِهِ
 بِأَنْشَاءِ مِثْلِ خَلْقِكَ بِحَافِظِ قُرْآنٍ حَسْبُكَ بِكَ لَوْ حَافِظُ قُرْآنٍ وَجْهِ نَظَائِرِ بَابِ قُرْآنِي وَ
 اسْتِعَالِ الْبَغَاوَتِ صَرِيحِ عِلْمَائِهِ مَعَانِي اشْتِرَاضَاتِ دَارِ الْوَيْشُورِ بِأَنْشَاءِ نَكَبِ حُجْرٍ مَرِيحٍ
 بِإِشْدَادِ لَعْنَةٍ بِرُودِ كَارِ سِدْرٍ وَحَرِّ حَرَانِ سِنِ نَوْدِ سِدْرٍ وَدُونَ الْكَلَامِ كَمَا جَاءَ بِتَرْفَعِ

قول امام مازنی بران اول دلیل است و خلاصه تقریرش آنکه برادر عارث را قومی قتل کرده بود
و ایم ترخیم همیشه بنابر شهر و قول جمهور محشرین کتاب مذکور از قیامت است که شاعر فرمود برادر بزرگ شام است
میگرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا ایمینجی انشاء فوسوست یعنی قاتلین از قبیل
و عشیره من اندام مازنی گفت اینکلام جمله خبریه است لیکن واقع اخباریه است بلکه انشاء فوسوسا
و اندوه است سرگاه این مطلب را بسبب این اذیان طریقی و معین جا گرفت و غالباً بدین مؤلف
سم درآمد اکنون میگویم که صدیق در قول خود انشاء کائنات فاعله خبر مقصود دارد نه لازم فاعله
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش متعکس و امید او بر هم خورد اظهار خسر و افسوس
و انشاء خسر است میکند یعنی و خسر تا که عمر تو بیا قصیر است مالبیاطویل و عرض منید ایشتم و یا
خسر یعنی است که فوسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود او بیک صدیق انشاء خسر و فوسوس است و لازم فاعله خبر و قتی ضرورت باشد که
حضرت مؤلف بر این طبعی ثابت نماید که او در اخبار بود لازم فاعله خبر قصد کرده وانی که
ما عرف انما امانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه حدیث را از بیخ و بنیاد ستا اصل کند زیرا که محتمل است که این حضرت صدیق نظر به
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بحجت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهادت ائمه کثر
و استقامت از وجود خود بعد از جناب استقامت حقیقی باشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب
سم را شنود باشد و در کتب احادیث محدثین و ایت نموده با و کشند لیکن از نظر مؤلف که منظور
مطلوب مختصر از کتب دیگر قادیانیه گذشته باشد پس اینهمه اقبل شهادت علی النبی است و حاج
بر آنکه علی طایفه قبل از این است گذارن یافته فلاخبره آخر انما الشایس از آنکه در
تفصیل سرچینه تا به توضیح انجاسید که بعد از خبری آنکه مصدق بهر استقامت باشد و در حدیث
خبریه شایس با وجود آنکه شارح موطن یعنی سید محمد زرقا که مؤلف در اسسحاک و نماید افادات

اوست نص بر آن نموده که جمله انما الکائنون استقام تا سنی است اینجا در معنی خبریه گرفتن از
 عجائب افادات خواهد بود پس احتمال سابق را منکر شد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قالیه لازم آمد
 تا تذکیر قول صدیقی معاذ الله که بوحدهت ارادش قهری مخرط شده و بنور اسلام شرف گشته
 و آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم بار بار در اصحاب بکبار قدرش افزوده که صدیقی ابو بکر حبیب
 کذب النکیر چه رسد قوله هر گاه اینها یافتی الی آخر التفریر اقول این تقریرات نیز مخدوش
 در قول و مورد اجاث دقیقه فحول است بوجه بسیار لکن بوالا اختصار بر بعضی از آن مکتفی
 تحقیق آنکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لاسلم که بهمت قید بعد
 که بر اصول خاصه انامیه از خود و زوائد ملکه مخالف واقع است کما سبقت الیه الاشارة بر دو
 ستلزام باینکه هر گاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت میباشد
 مادامیکه تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خود است و مؤید این احتمال است که بعد از جمع
 و تفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بخلافت خلفا راشدین و آنکه اول
 ایشان ابو بکر صدیق است و بر دست او اهل ارتداد و خذلان بقول خواهند شد و در اوقات آن
 گروه حق پروده دین اسلام مؤید خواهد که دید بوجی الهام معلوم فرموده بود و انیمه امور بر وجود
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
 نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب برین خلافتها واقف بود و سببی انشای آنست که بخلاف علم
 احداث مؤلفه القلوب جفاة اعراب به تعیین روایات آنها که واضح آن از احادیث و قرآن مجید
 باین پنج درخیز منع است علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی واحداث
 محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهداء احد کواهی با جمله انیمه احتمالات را گذاشتن و
 رد بر و اهل حق کردن ایشان که من نقیر و قطیر را ذکر می کنم و باطل آن می پردازم خبر تبیین چنین
 مقصود نیست بلکه هر ورق این سالک کذب این روحی محمد که موجب کذب قول صدیقی و اراده

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر بنادبشان از خصوص قطعیت است همیشه
 نگه داشتند و دوم آنکه بنبار و جداول از وجوه اربعه مخاطب باره رفع دلالت لا ادر بر احتمال
 افادات سابقه است که مقصود از جمله اشکال انشائی فاده لازم خبر است چنانکه شخصی بجا فطران ثلث
 گوید که تو حافظ قرانی و جواش تفصیل گذشته که این منطقی نیست و دلالت بر آن دارد که افسار
 معتد که بلاغت از نظر مبارکش بلکه صدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و نقیصای کلام علی
 اعلام فرسیده علاوه بر کسین بر حصول یقین قوت نیست سیاکسین چنین اوده نیکب که بکار و زاری
 از عادت او باشد و رقت قلبی او از قطعیات سوم آنکه قبل ازین زبان قلم رفته که اصول
 و یقین احداث حضرت صدیق خاتم النبیین است و انشا الله تعالی در مسلك آخر تفصیل
 که فریدی بر آن تصور نباشد خواهی دانست که سرگز این احادیث بر خلفا الطباق نمی یابد و
 خباب بنخیر صلی الله علیه و آله و سلم بر تال خلفا و قوت تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
 خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب درسیه هم باید فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
 معنی نامی موصوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشد بلکه لفظ مفرد مثل امروشی مثلاً تعبیر نماید
 بر تقدیر تسلیم می موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنند بعد
 از من سرگاه علت غائی از تحریر این ساله قریب عوام است در معنی آن مفید باید یعنی قید نام
 که چها امور احداث خواهند کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشارت به
 خلافت او هم اشعار بخصب ک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک علی اصول المستعین
 لغو و بانه من المستعین بنجم آنکه مؤلف رساله درین درکی تصریح فرموده که در معرض بیان سکوت
 نباید کرد پس محال است که او قلم تفصیل تحت تعطش ساینج فحالی خاتمه خویش مفصل نفرماید و در
 اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علیهم بعد نماید کیفیت
 سید المرسلین که بر آنرا شبهات و تحقیق حق بر تمامی حزن و سحر معیشت کشنده بود و ششم آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه ادل دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
 میشود که انجاء بجهت فطاعت و شاعت اتم فیصل محثات نفرومود و ایهم بدستور تر است و او
 لا طائل سابق سخت پوچ و پا در هوست زیرا که اقوال مفسرین فی یقین خلاف آن دلالت دارد
 در تمام عبارات خلاصه النبی کاشانی که عبارت فارسی است التعمای کنم میگوید که روایت است
 است که سبب آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم روز بار هفتم کرده بود میان آن
 اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجارت فرما بیدین پدر و دم حضرت
 رخسخت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت باریه قطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که با او
 اسکندریه بود او را تنجه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در انجا بخدمت خود
 مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرالنبی دیدیم انجا نشست تا رسول الله
 آمد عرق از روی مبارکش بچکد حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را انجا
 من آوردی با او خلوت کردی حرمت من نکند داشته و بادیکر زنان این عمل نکردی حرمت
 فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای ضای قوی
 خود حرام کردم اما سخن سرست نزد تو با بابت باید که با کسی نکوی و در آن خیانت نکنی حفصه
 قبول کرد و چون بیان او و عائشه مصاحبت و صداقت بود در پس دیواری که میان خانه عائشه
 عائشه بود آن دیوار را بگرفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای عیسی خواهر فزیده
 که رسول باریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
 حکایت بریل کنایه بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخت
 یعنی باریه قطیه و عیاشی پس خدا خود از عبد الله و علی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه و آله
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم باریه را بر خود حرام گردانید و در اخضای آن حفصه را امر فرمود
 حفصه را گفت مرا سرگردان بگردد باید که از این بایکس نکوی و در گمان آن کوشی و او این

ثنائی و آن نیست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این است شوند و پادشاهی کنند مقصود
 از سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این بر دوسر را با حالش گفت و سرانگیشتان این سخن را
 باید خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه تعجب کردند و در افشای قصه حکوت
 خود تعجب بر زنش نکردند حق تعالی این آیت را از ساختن آیه و از بیجا ظاهر شد که چنانچه
 از تحرم ماریه مقصود آنست و بشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثنائی و کبر سیکه ادنی بهره از اسلام داد
 میداند که چون این خلفا بر اصول ائمه در حقیقت کفر مغوی و تحریک شریعت و مصلحت
 بود بشارت مومن ملک و مومنین این جناب سید المرسلین بشارت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
 که چنانچه در غر و خندق مومنین را باین امارت عاکیه بشیر کرده اند از ورام المومنین با مخصوص
 این اوقات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقض فهم مؤلف داشته باشد سیاق
 این خبر از قسم اخبار کتبنا سر بر چه جا آنکه بر ادعای لاطاله مؤلف بکار آید یا خدا یا اگر گویند
 که ام المومنین سلام و اینان و امیره ند است و در نصیحت امیر المومنین فریت ظاهره
 او علم عباد بر او داشت لیکن در نصیحت لازم می آید که نکاح صطفوی و انس صحیح نباشد چنانچه
 فقه را در کتاب سید بر مبنی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
 حربی هستند کما لا یخفی علی ساطع الاغلام چه جا آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علما شیعه که حضرت علی
 و حصه را مثل بنی کفار و منافقین بنامند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
 شده که وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا و وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا و وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا پس ایمان که
 خص از اسلام است چگونه بزناق محمول تواند شد خصوصاً و فقیه که تعلیل توانی را در مقام صتم
 نایم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارت غر و خندق بلعان و برقی اسلام در
 خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و احمد بعد علی ذلک سفتیم حدیثی که در آن
 حضرت امیر البصر و خاموشی امور ساخته اند افاتش صیت ظاهر اجبارت مؤلفا نظر بدان

میکند که چون بصبر بر ساد و فرمود خلافت خلفا از قسم صیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر و در صیبت
 نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف عاقل از آنست که صبر پنج مرتبه صیبت میباشد بطاعت و عبادت
 انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباشد پس میتوان گفت که حکم مصابت در بعضی از وجهه کما اشتهرنا الله به
 مدعا حق خواهد بود ولی هر اولی علی المقصود و از بخار عام رساله حدیث اثره از پاره فوی کجا و به عقلی
 عرفیه و غالبی هر گاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابت برای مدعای من کافی
 و دانی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ اینها و لفظ او اهل و لفظ فقرات بصیبت
 جمیع با از بلندند ای بن معنی سیدید که آنچه قبل ازین خاتمه و حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
 و مانند او آمده و آن بر خلافت راشد و آنها دلالت دارد همه از موضوعات است این خاتمه سالم وضع
 و اقرار است باین گویم که هر گاه اینقدر حدیث از اخبار مصطفوی است و دلالت بر معنی میکند که حضرت
 از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلا فصل خواهند کرد و این حکایت
 است هرگز باز از فریضی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم در غدیر و با قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگذاشته که موهبی الواقع کند که بگوید
 الفصل والنقل الضیاء و دعوت زوال است که میباید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 و ان لم تفعل فمأثمک یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فمأثمک
 است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وجهی که میدانست که مجاهد با اقتدار
 اندر وی هرگز هیچ نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلافت مصباح و حق عبادت
 صحابه ازین محل کمال شفقت و عطوفت بودند پس آورد که باین سبب و بن ایمان گشتند چنانکه
 این قریب از در عدم تنصیب نصیب الدین بود کما لا یخفی علی من در سن تصادم القوم سیما العقیفه و دخل
 الحیمیری حکم آنکه از لفظ لا از کم فاعلمین و لفظ تا میر میوان دریافت که اهل صل و محمد را در مصاب
 تمام است آنچه در خیالات امامیه مکرر شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی و کسی از

علماء و سادات مدخل نیست و مویدا یعنی است آنکه چون مردم بر آیت نزد امیر المومنین شدند
 و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرمایند و اینهمه را مشرف نماید فرمود اگر مباحرین و لدین
 و اهل بدعتی شوند آنوقت خلیفه مینوایم شد چنانچه از خطباء کتب با مینوایم شیع المبلغه و شرح
 آن مویدا می شود و این هم در آن مودی است که حضرت امیر خطاب اصحاب گفت که یکبار الهی بر یک
 خلافت مرئوسانید بدو با من بعیت کردید و حال آنکه خلافت ولایت زینهارند آشنم و اینهمه کلمات
 طیبات بر خلاف معتقدات مایه لالت دار لولا کانا لعلون و لا یحکمون فاضل جالسی در عماد
 الاسلام که جامع منقولات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرآتوی در مقابل حضرت
 امام را که چه بیج و تاب که خورده و چه تسویمات مفر خرفه و تاویلات خبیثه که بر زبان نیارده اند
 و عناه قوم صحیح دریافت میشود که بیج و جاش نگذاشته اند و همه انجیالات و او نام غولین را
 ساخته اند و باله نند و هم آنکه حالیا وجه انضای امر خلافت در قلوب مخالفین هم درآمده باشد
 که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر شفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا نبی که انقصص
 رؤا کذا عکس اخوتک فیکید و لک کیدا الشیطان لا یستتر بعد و مبین
 و از آفت ای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم این اشارت عالیات و
 حضور شخنین مها اکن مخفی بدشت تا موجب جسد نشود و مفاسد ایشان نباید باز و هم آنکه از قبیل
 مذکوره فی الصدر بعد ازین وجود سطره ناپدید توان بر د فائها مضدا و ما قال الله تعالی کما
 اعجاز شخا و یة فهل تری کله من بکافیه و وازو هم آنکه تحمل است که حدیث مطهره
 باشد و حدیث بخار متاخر چنانچه حدیث بخار الانوار بر تارخ آن لالت دارد و قدرت من قبل
 روایات صحیح اهل حق نیز مویدا نیند عاست کالانخی علی المنجرین و تحمل است که عدم درایت شد
 موطن محمول بر معنی حقیقی بود پس قباحه عدم ادراک روح نبوی ز کجا لازم می آید پس فهم
 آنکه دعوی تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الخوض محمول بر قبح

مثبت در حدیث احد هم مثبت موقوف بر آن است که مؤلف رساله که منصب اهل دل را در پیش
 بر تقدیم اول و ثانوی بیان کند و هنوز او در نیایاب جبرست کمالا یعنی پس عموماً کور و قفلین
 فاسد بر فاسد خواهد بود چهار و هم آنکه آن معنی مجاز درین دو حدیث چیست اگر همین است
 که روشنگاران حدیث انجمن است آنجا از تفصیل محدثات بنمایند پس همان آتش
 در کاسه زیر که عدم درایت و عدم ادراک روح بود بعد از قراق از حبل لازم آمد و حال آنکه در
 مقدس متوجه بعلم تفصیل است استغفار است در یقوت که نام صلات هم باقی نماند خواهد بود و اگر
 این پنج باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصلح الهی مقتضی عطا علم تفصیلی است
 سجت که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد یا نه و هم آنکه آنچه شارح ررق از ابو جعفر
 استیفاء نقل نموده مؤید فهم سجد است زیرا که مقصودش غالباً آنست که مجموعه شهدا را حدیث
 روبرو سرور کائنات از جهان فاخت بعالم بقا کشند فضل از مجموع کسانی که حضرت
 صلی الله علیه و اله وسلم استند و وجای فضیلت آنکه بعضی از این اصحاب تعلق دنیا است و او
 مجموعه اولی از ثانیه فی الجملة فضل با خصوصیت برین یقین وقتی می گوید که شارع از اینان
 میفرمود و تفصیل آن لب میگویند و یا فضیلت و فضولیت باعتبار سرفرومی بود باجملة از قول
 صاحب استیفاء لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم برین خرم و یقین خبر از غیب داده بود
 بقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرمود اگر چه برین احتمال بود و بر طبق واقع بر آمدن مقصود غیر
 ثابت ثابت غیر مقصودشان و هم آنکه در محو بی انصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبداء
 خلافت شده میداد و نظر با حدیث استفیضه و یقین کما مرت من قبل مشار نورانیت و ضیاء اعتقاد
 میکنیم که دلیل علیه انصاف مثل تمهید و الاستیعاب غیر ما عین انصاف است مقتضای آنکه و حتی که
 حلقه از این که بدلات قطعیه احادیث و یقین مؤید اسلام و مسلمین مخرب کفر و کافران باشد از اهل دنیا
 شوند قبل از این آیات و احادیث بر نمیدانند شت بازه آنکه تنها کلینی تفسیر لم یست و در جمیع

شریف ز امام صادق علیه السلام بذیل کرمین سبحان الذی استغنی بعبدیه لکلا آورده و به
 مجلس در ایامات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقش نموده الفاظ حدیث نیست ثم انی الخازن
 بنقله و انما فیہ لکن و انما فیہ ماء و انما فیہ شمر فسمعت قائلا ان اخذ الماء غرق و
 غرق امته و ان اخذ الشمر غرق غوت امته و ان اخذ اللبن هادی و هدت
 امته قال فاخذت اللبن و شربت منه فقال لی جبریل هدی و هدت امته
 ثم قال لی ما ذاک ایت فی مسیرک قلت نادانی مناد عن یمنی فقال لی و اوجبتک
 قلت و لم التفت الیه فقال الذی ادعی لیه و فلو اوجبتک لتهودت امته
 من بعدک ثم قال لی ما ذاک قلت نادانی مناد عن یساری فقال لی و اوجبتک
 قلت و لم التفت الیه فقال الذی ادعی النصیر و لو اوجبتک لتضرعت امته
 من بعدک ثم قال لی ما ذاک استقبلک قلت لقیته امرأة کاشفة عن ذریعتهما
 علیهما من کل ربة الدنیا فقالت یا محمد انظر الی حیث اوجلت فقال لی افکما
 قلت امسک لهما و لم التفت الیهما فقال تلك الدنیا و لو کما لهما لاحتملت
 امته الدنیا علی الاخرة من بعدک انتهت الروایة بالفظه یعنی خراب ماخذ
 صلی الله علیه و آله و سلم و فی شبیح حجاج بن یفرید که خازن حدیث مدح نزد من می نمود و در پیش
 و در دم آب و در دم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و اگر خمر
 بنوشد بی خبره شوند و در شیر می بیند که در ندیس بن شیر نوشیدم باز جبریل گفت از عجاوین و کار و غیر
 چه وید گفتیم شخصی از دست ند که جبریل گفت جواب داده بود گفت نه جواب دادم و اتفاقا کردم
 گفت خوش شد و الا است یوم می شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه وید گفتم آوازی از جیب گفت
 جواب داد و گفتیم که جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جوابی دمی است تو و اینضاری
 اغتبا بیکدیگر و پس از آن باز گفت که چه بشیر است که من نمی پرسیمت کرده و گفت ای محمد نظر کن

بنی انکس تا سخن تا تو گویم نه گاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با او نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و
 خوشبخت که التفاتی نکردی الا است تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردی و انتهی محصلها
 چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در الفضال مجاز سیکو و صیرورة الی المجاز
 ما داسیکه غرض از حقیقت بر آید و امنیت پس ثابت شد که بعد از سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان بر دنیا نبود و بقول مولف بعد
 ایشان در عصب خلافت و اختیار اناست و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت
 پس اگر صحابه کبار عصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
 رب العالمین عاذا الله لازم می آید و الا لام باطل فالملزوم مشکو و در صورت بعدیت منفصله یا بعدیت
 علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت
 نبی امیه با خصوص نیز پیشقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلافت با تقرر
 عند الفرعین کما لا یخفی با سجد این بزرگان از اصحاب دنیا خیال کردند که حضرات امیه است خصوصاً
 منصب حضرت مولف که با تکار قرآن حدیث کارش از احتساب هم در گذشته و هر یکی از اصحاب
 او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرد نظم ای دها انت زلب لب دها
 شیرین تر خنده شیرین سخن گفتن از آن شیرین تر و نبار ضرورتیکه جاسکار مطا و ابجاث این ساله
 بوضوح انجامیده بواجب گفت می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
 شعر آن کس که بقرآن خبر روزی و این است جوابش که جوابش بدی هیچدم آنکه بعد از مطالعه
 این همه احادیث و دلائل قطعی بر خلافت خلفا راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان با یقین
 این احتمالات در شان ملازمین و جوارین سید النبیین از نوع بخاراتی است که جوهر دماغ مولف
 فاسد کرده بی میتوان گفت که با عجز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال نکرد بصیغه مکمل
 مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه بود که مولفه القلوب و جفاة اعراب نیز عموم و تمول داشت

بر آن مقام جواب نبوی مطالعت لبوال پذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویزه و آضراب از نو سلمان صورت گیرد فاصحه سر علی ذلک و بر تقدیر صد و صیغه مشکم و اعدو
صیغه مخاطب احد هر چند می گفتیم که این مجاوره مثل دعا بعضی از این اهل بیت است که با مخصوص
در مرتبه عصیان فطلم شمرده اند و صدیق اکبر در انساب السلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیت بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمه دیگران هم ارشاد شود که ائمه و جاهد و اکابر
و جاهد شهدا را احد حضرات امامیه کوش برین تقریر نبی نهاده اند و ادوا مضحکه و سخریه میدادند آنکه فقیر
پنجمین در نیوقت نبارا شد ضرورت بروصایا امام فاطمه علیها السلام که بر ائمه ارشاد فرموده و
پانزده ورق بجلد اول بجا تمام گشته دست میزدیم زیرا که از ساطع الله آن اعتقاد امامیه دریا میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتضای تشیعین همچو انجابت تکلم نبود
عبارت حدیث **اَيُّهَا شَامُ كَيْفَ تَكُونُ عِنْدَ اللَّهِ عَمَّا كُنْتَ شَغْلَ عَقْلِكَ مِنْ أَمْرِ كَلْبِكَ**
وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ گویا این شام شخصی است که بحکم ابو عمر و کشتی بر جمع اصحاب ائمه
صادق و فصل و زبر کی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که ارشاد کاظمی مقبول است
اعمال او نزد این در سجا به مستبعد بود بعلت آنکه نامبرده پیرو خواش نفس شیطان میکرد و هو اهل
بر جو عقل نورانی غالب افتاده بود و حال آنکه علمای امامیه ویرایش حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعترافهم به الذل القبول المبارک بی نظیر میداند و میگویند که در مثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب لمخط و مرعی نمی باشد و هم آنکه انچه مؤلف در باب تقدم حدیث طای
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیکرد و چه توهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخره
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال صدق حدیث الحوصل لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر
و استحیل عقلا و نقل و این ازوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احادیث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف بلیست پس تا خرده بحث بحال
 مستحب است خصوصاً هرگاه که دلیل فرعی محاطی در محققاً بر اثر حدیث موطا قایم کرده که هیچ
 انشاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانند شود زیرا که در نصیحت متناقض صریح لازم می آید هیچ
 تناقض بگیر که بلاخط تقریرات حضرت مولف بنمایم لفظی می بیند و انشاء الله تعالی در محقق
 رساله جای که اشتباه در دلیل قوی بر آن قطعی برعم خویش بر اثر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
 خواهد فرمودند که خواهد شد فاشطرا انظار الیه اولاً انظر اباً کثیراً البسم
 انکه استدلال با احتمالات او نام درست اند حق زینب بدلی بدلی ثابت کند که تصغیر
 برای اشتقاق فرعی عطف است و در علت جماعت قبل ازین بوجه سده در یافتی که انچه بلیست
 عبارات شارحین کتاب تطایب بخاری قبل و قال کرده از تحلیلات فاسد بود پس بدگاه
 فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خوانند شاید اینهم لفظی را بخامد بانه که مورد عطف
 و مبط شفت از جهات پنجم خواهند رفت آری فرق نیست که نکته عطف
 از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت الصدور خیر ثنائیت بخلاف انیت حال گفته مذکور از
 حدیث موطا بستم و کما انکه انکار فرق و تقدم و اخرجه از سیم تقریرات سخت معنی افانک
 قد عرفت ان فی هذا التقدم والتأخر فظاهر لا مکار الاول واستعمال التلک
 علی ان ههنا فرقا اخر او هو جواز حمل عدم الدایه علی المعنی الحقیقه فی الصوره النانیه
 اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری وعدم جوازیه فی انعکاس لا سیما حاله
 جعل النبی صلی الله علیه وسلم و کذبها شاه معذرتک لعلیه بان الصدور و انما
 یصدک منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و بدحلو فی التکال
 الاخری و القول بانه لا فرق بینهما وان کلوا حیل من ههنا کانت حیل
 است و دوم انکه خالفت و مناسبتی لطیفه تازه از فصول سابقه بوجه بی مزایه

معلوم توان کرد فلا حادثة بلا فائدة از این مقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا
 توحید و نبوت و معاد بنودند و احداث ایشان منحصر در ما بعد انحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
 تصریحات بتخرن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم دندان سفید نیاید
 و شیخ و زرد میشود و حال آنکه در الوقت که اتفاق هجرت افتاد بالا جماع از امامست مگر تصویب خبر
 و اثری میماند و این عصیبت و عناد را نهائی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
 مؤلف دال است بر آنکه انوکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حال آنکه بسیار
 از احتمالات بلکه اکثری از اوله و بر این تبرعادر سابق مرتب شده که مراد از ضمیر غائب احد
 و مانند آن همان مقلوب و حفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین پیدالمسلمین مراد باشند
 نیست و سوم آنکه جمعی از مفسران مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و ختراج
 هجرت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را تفصیل تمام یاد کرده اند عجب که در این
 باب هیچ دعاوی مزید انصاف با نهانیرسد و بلازمین و خض خراسان صاحب انصاف را
 عبد الهادی در شان انهاست مبتدا میشود و اول هذا الاخر مخرج عن انصاف الاولین و ثانی
 من بعد سیکندار که اگر سماع و ناظر بر طبق فرض مؤلف تصف با انصاف خوانند و بدین چنین
 که جناب مخبر صادق بلکه اصدق اصوات حقین باجرای خلافت باشند و غرضه خندق مانند آن
 خیر داده و درین بر دو حدیث اشعار بر حال حفاة اعراب نموده و لیکن جب جاه طمع ریاست
 و مرجع غلاتی بلکه سیران را خلایق کهنه و شغل مهات ملی و ملی انجامد و که غایت قصود آن
 بدون اختیار شیخ ظاهر ممکن نیست عنان لک دست مؤلف ر بوده و نیاز علی ذاک خیر
 است دعای سعادت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و اشالش در مصاحبت دارد
 لیکن نیز قبلی حضرت فاروق اعظم این اصحاب را با جناب مؤلف بجهت انچه صلیت
 من شیخ گفته اند و ذکر فی نصیحة المؤمنین و نصیحة الشیاطین چه روایت می نماید و قال

الفاضل المتبحر حکیم هداہ اللہ تعالیٰ الی الصراط المستقیم و اگر بفرمان
 ہم فائدہ نوبین کدام متکلمای عامی تعصب بر کوه حق نبی نبرد و از بحث و جدال بے سرکوبت
 نکشد هنوز این کینه بر جگر و در برای مبارزه شش کینه نوز در کنش دارد که بسیاری هزاره درانی هم
 میدوزد آن اینکه روی فی الضحی البخاری فی باب غزوة المحدثین علی لعلہ من مسیب
 عن ابنه الذین هما یقنان علی ما فی الفیض البخاری قال لقیْتُ اَبَدًا بَرَّ عَازِبٍ فَقُلْتُ
 لَكَ صَحْبَةٌ سَوَّلَ اللَّهُ وَبَايَعَتْكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي أَوَيَا ابْنَ أَخِي نَكَ كَا
 تَدْرِي مَا أَحَدُنَا بَعْدَكَ أَكُنُونَ نَدَكَ تامل بیاید غلط گفتیم اصلاً تاملی در کار نیست بلکه از اجلائی
 بدیهی است که این محابی جسان اعتراف و توجع مضمون اندری ما احد ثوابی که لا ادری تا حد ثون
 بعدی نموده اکنون کجا اندگان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است و نشان اصحاب از نسبت
 پس از رفع است که جاف است شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین با حمال و همی مخاطبت با
 حدیثی که بر فرموده بودند و نهایت بذل جهد و تیاویل از حدیث آنست که شیخ نورالحق بن
 عبدالحق محدث دهلوی در ترجمه مجمع زبور متصدی آن شده است حيث قال گفته است این
 سخن را از راه تواضع و شکست نفس اشاره کرده است به فتنه ما یکده واقع شده بعد خلافت
 عمر بن الخطاب آنکه از احادیث سابقه معلوم شد که گفته مسدود و بود و بعد از اتمی و سخاوت این
 توجیه بخوانست که حاجت تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت مخالف از رگد زبانیها
 در نظر عامیان مجول عجز و اینها پیدا صدع با حق فاقتمواله و انصفوا و ان انیکه سلمنا که انسان از
 راه تواضع و شکست نفس البته نسبت از کلام مطلق معای بخود میکند که من گسکارم و گناه ما از من
 صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حيث الشرع ممنوع نیست بلکه تجب
 و غالباً بجز معصومین علیهم السلام این جمله نام این است حيث لو اقیقہ گفتن صحیح باشد لیکن این
 نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی منسوب و ساز و شلا گوید که من ایشیم شارب خمرم یا قمار

میبازم الی غیر ذلک پس بن صحابی چگونه گنای مثل احوادث را که در حقیقت لبان شرع بر غیر و
 تبدیل در دین که ملزوم کفر منسوب است اطلاق بر می آید و پس خود نسبت میداد و بقرض محال
 اگر از راه انضمام نفس خاتم جایز باشد باری صیغه تکلم مع الغیر و اگر صحابه چه در چنین
 کثیر شرک میکرد این طرفه شکست است که صحابه رسول با خود در انساب چنین گناه عظیم شرک
 گردانند بجهت صحت مخاطب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک و صحت و بایست اگر سیکنه طوبی
 لکم و صحت و بایستیم تا هم جائی تاویل بود باقیانده اشاره به فتنه نامی بعد از آن فتنه با و قسم اندکی
 ظلمها بیکدیگر یعنی محال عثمانی بر مسلمانان کردند و قتل عثمان و حال آنکه در فتنه و طعن و تخریب
 یا ناصب آنها و کرمی داخل نبود و در هر که دوم بجایه بر این عازب شرک قتل عثمان نبود پس است احداث
 بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوصش که تکلم با او گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
 عثمان مراد بود آنکه تدریجی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه تکلم مع
 الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل یا خطاب باشد صفت جاسعه باشد و را می شرک
 در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحت و بایست البته غیر تکلم هم از صیغه تکلم مع الغیر اصحاب رسول
 مراد اند لاریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل تکلم هم شرک داشته باشد و علمای اهل بیت
 مراد بر این عازب نیست بلکه امر خلافت چه جمیع صحابه بطوع و بعضی بکراهت شرک احوادث بود
 حتی آن اشخاص که علی بن ابیطالب را خلیفه مقرر کردند و بعد از آنکه خلافت خلفای شمر کردند و چه
 ظاهر شرک احوادث شدند و مخافت آنها ازین امر بجا بود که خدا می گوید که بسم الله الرحمن الرحیم
 برای جهاد و هر احواد از آنها را و اعانت امیر علیه السلام و شرکت احدی من حیث الظاهر بعد و زارد
 و از اعتراف برابر بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین حق اهل بیت نبوت بود پس جواب
 قائل که او را مدح بیکلامی کرده بود که خیر عاقبت از آن ستفاد میشود بیان کرد که ازین احوادث که
 اصحاب کردند و من هم شرکای نه ایم آنچه تو یقین خیر عاقبت دارند ارم و سستی

مشکلم مع الغیر واضح شد و ضو حاکمانا و نیز وجه انک لا اندری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و
 او سرگرمید است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق و صلی تم نهمین بود و اینها
 گفت که توفیدانی که بایان چه کردیم و آنچه وجه ضرورت و قیاس احداث تقارنا لا استقال الرسول بعد
 بر سه من الزمان ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بطریق اولی ثابت است چه روت قبایل
 را که چند ان عمره گذشت بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب است و دو سال واقع شد پس
 حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون با عمار اهل بیت نبوت
 و ائمه تم نوره حق بر زبان ضحاک جاری میشود هیچ لوی فخری بعد کلام منقول سگوید و در
 حواشی بخاری گفته اند که برابرین عازب از عمر بن علی بن ابی طالب بود مقصود از اسناد
 بنحافان علی بن ابی طالب است و تصریح کرده از ترس احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که بطریق
 من تصریح است انتهی و لذا محمد علی تمام درست چه یا علی بن ابی طالب علیه السلام خبر در
 احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق خباب و لایستاب بود و
 احداث منزع کردند صادق نخواهد آمد و توهم میباد که کسی امحال آن باشد که تفسیر من خافان
 و تبعه اش تواند کرد چه اول این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت قطع نظر
 ازین هم قائل مدح برابرین عازب صحبت رسول مع بقیه الرضوان کرده بود و او را تنبیه گفته
 اگر عیاذا بالله برابرین عازب مجنون یا سقیه بود القبه احتمال شد که در جواب قول قائل که خوشا
 حال تو که بشر صحبت رسول سید و بقیه الرضوان کردی بگوید ای برادر زاده توفیدانی که
 معلوم غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلان غایتش اینکه اگر
 قائل میگفت که طوبی لا صحاب الرسول و اصحاب بقیه الرضوان و این شخص میگفت که لا اندری
 ما احداث بعد احتمال داشت که کردار حاویه مراد میگرفت غلط گفتیم تا که شک را بخیر تا محول در
 نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید سبیت رضوان ابایی صریح دارد که از احداث
 مراد

توان گفت چه در صورت تقریر کلام قائل و جواب برابرین قلوب فاعلین احداث تصدیف
 بصحبت رسول و باعیت تحت اشجره خواهند بود و حال آنکه تا از زمان و بپایان هم مشترک بود و فضلا
 بقدر رضوان چنانچه موسی نور الحق لمجاشده بعد عبارتیکه نقل اس بعض حواشی البخاری از نقل
 شده می گوید پوشیده ماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیت رضوان جمعی داخل
 مخافتان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند یا رب مگر نسبت
 صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین عالم چنانکه در تفسیر التوحید و ابن
 العسکوت و احمری بحال بن یزید عن انه لا یؤخذ بالخصر یلین انه لا یؤت و با این همه حج
 که بنایت و ثنات بعض عرض رسید این کعبه باز هم عاقله جو ایستاد بقیه میگویم که اینهمه
 تحصیل حاصل است کسی الله و لا رسول انصاف کند و عجز سازد که مفاد این بر سر حدیث است
 الا لدرک ما احد ثوابه ک ولا ادری ما تخد ثون بعدی خطا بالابی کبر و اعتراض بر این عاقله
 بقولش لا ادری ما احد ثوابه چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی که بهتر از هزار
 دلیل نیست و البته لجزی الحق علی ما نهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همزمان
 بن ابطال صلوات الله علیه نسبت احداث ثناتان جناب امامت انتساب میگرد
 پس بجایه رد و افض که راه اسلاف خود میر و ند مغذ و راند و نیز بوضوح پیوست که نسبت
 رضوان و اشال آن چون حسن اعمال الی آخر التمر قائده ندارد و انتهی کلام الخالف قول
 و استعین بالبرکات الرحیم درین اوراق نیز بحث و نظریست بوجه دیگر
 نظر باختصار بر اینست که از ان گفتار می بینیم چنانکه در سایر این سالک مطمح نظریست بحث اول آنکه
 خفیه بدل اهل ساطع و بر این قاطع واضح شد و درین نزدیکی بخوبترین وجه روشن می شود
 که قبلای عجمی تصدیق ادکیت و معنی خلط خط و قد فیلس بیت و از بحث و جدال
 بی سر و پا که دست نمی کشد و تیرهای حکم و زخار شکاف که در کیش خود دارد که کباب هرزه در این

و از چنانچه در و بلکه انش فی الهمی خرمن کر ایکه سوز بحث و ورم آنکه سوز
 مولف ساله چنانکه دانی بران قرار یافته که و صورت همیشه خویش شتابی نهناک مینماید که اورا از
 بدیهیات و لیه هم هول و تورو میدد و درین حدیث چون لفظ احداث استعمال شده فهمیده است
 که این همان حدیثی که در حدیثی محض برای حیاة اعراب استعمال یافته و لایسلم که هر جا که لفظ
 احداث استعمال یابد مراد از آن همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از سنت است
 و راستی حدیثی ظهور یافته و بر تو بروز یافته که این لفظ را بسیار بزرگان دینی رخص خویش
 بلکه انبیاء سابقین آورده اند هر چند بقیسم احداث در سابق گذشته لیکن بر تنبیه مولف باز ذکر
 بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بدینست حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
 که در کتاب مطالب الاله انما من خلافة اخلف مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
 قال قام علی فقال خیر هذه الامم بعد نبیها الوبکیر و عمر وانا قد احداثا بعدهم
 احداثا انما یقصر الله فیها ما ینسک و از آنجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
 و در سابق گذشته انما من خلافة اخلف مرویست عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه
 یقول و هو لا یفیع یدک الله الشیء ربک لا یفیع طرفة عین ابد الا و لا اقل من ذلك
 فما کان یا سرع من ان احداث الدمع من جوانب الحیثه ثم اقبل علی فقال ان ابن
 ابی یعفور یقول یونس بن مکن و کله الله تعالی النفسه اقل من طرفة عین فاحداث
 ذلک قلت فبلغ به کفر اصلک الله تعالی فقال لا و کفر المؤمن علی ذلک الحاکم
 و کفرک و از جمله آن ترجمه بخار و دیگر کتاب عمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در کتاب
 استعمال یافته و الا سیباید که حضرت مولف معاذ الله کفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
 اعتقاد داشته باشد بحث و ورم آنکه آنچه مولف میگوید که اکنون کجا مانع بر مقام خود
 و عین صدق سداوت بر آنکه بعد از طی این مراحل گمان رود حدیثی محض در حق حیاة

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل یقین میشود چه بر این عارض هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الهی
 نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بظاهرست زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات معتبره
 است که فرمود بدو رخ نخواهد رفت احدی را ایشان که زیر درخت خرابیعت کردند چنانکه گذشت
 و دیگر مناقب نیز در روایات معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جنتی است محال آنکه عذاب بر او مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت تمت و درخ
 برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلاً افروخته شود پس بر مقبولین
 سانی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حال آنکه تتبع کتب ایشان مثل
 فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و نهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه این
 بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در سببه الرضوان
 حاضر بوده و فلان در جنگ بدر و فلان در احد و غیره ذکر شده الی غیر ذلک مطلقاً نمی رند و قید اضافت میکنند
 و نه حسنیت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان روایت ابو سعید که فرات بن ابی سعید
 در تفسیر آورده از صدق سید و بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را نیز اینها را مجاور
 نموده اند تا با اعمال صالحه دیگر چه رسد بخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
 و کوفوا مع الله بما قدان نزول جلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت آنست که این
 در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلال آن کبریا ای الهی ما را علم نمست مگر ابود جانه گفت که جمیع اصحاب
 تو باین صفت تصدیف اند و ایان تصدیق تو نموده اند حضرت مکرر یک نمود و آیت را بذات مرتفعی
 فرمود و وجه لالت این روش را بآنچه گفتم از قسم بدیهیات اولیه است علامه و حال بر این عارض است
 رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر او استبداد
 اگر نظر بتواضع و هم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنرا گذشت که خود را
 امیر با آنکه در خلافت خود پیراه صواب فتنه میفرمود و احداثا و تحسیر مینمود که ازین

فتنه بانوبت جهاد کفره و مشرکین بنمید و محاصرين و مفکدين في در البصيرة شكم مع العيز من تكميا
 احداث سیکرد و معاذ الله که دامن کارکش بلوث احداث مولف یعنی تبدیل و تغییر شرح و کفر
 معنوی بلوث باشد و از اینجا است که در حق عارفین و اهلین نظم کرده اند شعر عبادت را برقع لیلیا
 زدن شتی اعمال الوح و قلم دشتن و این را عیازب که از خرمن فیض صحبتها مرشده و کرم الله
 وجهه خوشه بار داشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه و در زبان سازد باید خواهد بود و حبش
 چهارم آنکه انتساب عینی کنایه مخصوص بطرف خود و موقوف بر خصاص این قضایا
 اوقات است مثلاً اگر بنامین احباب سخن بزدان برود که فلانی خیلی سستی و پیر کار است پس آن
 می گوید استغفر الله من سخت کنه کارم و شما در انصاف تفرع و تقوی چون سخن دارید الی غیره
 من العبارات و هرگاه سخن در تعریف عبادات و افعال حسنه جاری شود که زیاده کمال حضرت دارد
 و راه احسان کانی یعنی می سپارد و پایی ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره و
 سبق از مثال قرآن خود برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا می باشم و در
 نزدی مثل ستمی کیاب و مادر الوجود می شمارند بلکه هر دو حقاً میدانند و چون کلام در استعدادهای
 و فضیلت و غیر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کذبه ما را شرم الی غیر ذلک
 آنچه حضرت مولف گفته که این نمی باشد که کنایه مخصوص بانچه نسبت دهند و خیر منع است بلکه
 میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بکلام و معصیت موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
 و دانی نهان و آشکار نیز از تکالیف معاصی محینه را ابتدا نسبت بخود و دنیا نیکو فاضل جائی
 کتب مطبوعه خویش مثال نیمه را از باب خوشامد معاذ الله بدارد و قابل مضحکه شمارد و بینی که
 جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در اوجیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و زبور
 اهل بیت طاهرین است و قد مر تفصیله فی صدر الاوراق سفیر باید قد ماک الشیطان سخنانی
 فی سورة الفلق و ضعیف الیقین و ان لا یفککوه و سبحان و ربی و طاعته فیسئ له

و استقصاء مملکت است ازین کلام هدایت و خلوص الیتیم صاحب بدو و بدید است که
 اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان بعین عثمان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفت
 و سبب و ریش آنجناب بمهرین حرمان بلکه ضعف یقین و اذعان که راس جرم و خطاست
 اکنون حضرت مولف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص با آن
 از معای اصول کبار باشد است باینه و این دو قسم اول باید شود با قسم ثانی و اگر این کلمات که وقت
 قصه و زار بدرگاه بار عزوجل عرض کنند خارج از باب انزاع گردانند سختی که در سبب و اجاب صفا
 کسانیکه در صدد مدح شخص باشند که در شرف و ترازو فی خارج خواهد بود چنانچه بوی معنی ازین
 پنجم شش تا ثانی اما میده باغ نکته بخوان بر بحث حجم آنکه برگاه جائز نیست که نام گناه مخصوص
 غیر از آنکه باینست بخود سازد خاصه و قیاس انتساب آن با غیر هم باشد پس همه حیرتم که حضرت
 معصومین گناهی همچو اشد را که در حقیقت بر تحقیق مولف بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در وین بار
 کفر معصومیت اطلاق می یابد بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت او اند چنانکه در موضع تعدد
 و انتسابی اکنون اگر مراد از احداث ترک اولی است که باید دل علیه ماورد فی الجار پس اعتراض
 حضرت مولف از اصل مملوع و مفعول باشد و الا کفر معنوی حضرت یونس کفر ظاهری و باطنی
 کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان دراز کردند لازم می آید معاذا الله من کتب آدم بر نیکی
 چون حدیث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد و عصمت اینست
 لا محاله بر ترک اولی محمول خواهد بود و هرگاه برابرین عازب شرکار او با اتفاق معصوم
 حمل احداث بر ترک اولی و مایا نکه و یقار به لاسخی که جوابش هر چند از فصول سابقه می آید
 بعد از آنکه فی الجمله نازکی داشته باشد آنکه اتفاق یقین بر عصمت انبیا علیهم السلام تمام است
 که ما به الا شکر خواهد بود و هو نه لا یستؤمن و لا یغنی من جوع کمالا یعنی علی بن طالع
 کتب الاصول الفروع بلکه برناظرین کتب قوم مخفی نیست که بنور علای طائفه امتناع صد

صغیر از انبیا و ائمه سهوا بایم قیل و قال دارند و گسایک برین استماع اقامت اوله می نیند
 مثل مقدار و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار برقبولیتش اشعاری رفته در سوالا تیکه نزد فضل
 عاملی فرستاده بران عرض میکنند و میگویند اما الصغیرة فلو جهنن اما اولادک فلاک السهو لیس
 اختیار یا فلا لیکلف ترکة فلا یعد الصغیرة معہ معصیة و جیمین فلا یصح اتباعه
 ولا یجوز نهیه ولا ینتفی فائنة البعثة و اما ثانیاً فلا ینحصر التفسیر بوجوه ممکن
 الیه و اما سہوا فی العبادۃ و غیرها منوع خصصا مع عدم الکثرة
 و اما التماح فلا ینفرد فیہ بالسہو منه اشد بعدا فانه علی اطلاقه لیس
 بما یعد جمعا و لا نقصا فی عرف الناس عامۃ الی اخری علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
 شریعت محضت شخص تاویل و توجیه باشد برنی حضرات امامیه درباره توجیه تاویل اقول تقدیرا
 خویش که اکثری از انها مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف کابر علما می قوم ملقب بن القاب بوده اند
 و احادیث صحیحہ حضرات ائمه معصومین در کوشش و احسن آنها صدور یافته چه محضلات شکات
 که پیش نمی آید مع ذلک چون بر احادیث و تفاسیر و تاویل و توجیه باید کرد و خباثت و افات
 ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضرات شایسته عظیمه حرا ازین مرتبه
 بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان در بیغ مبادید کرد پس روشن کردین
 مقام ضرورتی در ای است اینچنان نیست که تعرض نمید ببحث ششم آنکه محتمل است که
 بعضی از زلات و لغم از بران عاثر بعضی از اجابات و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 سر زده باشد و او را بر زلات آن یکدیگر کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
 و قال حاضر واقع باشند از جهت بصیرت و تکلم مع العیبر تعمیر نموده تا بر عیون نفس و مشاہد
 شرف حاضر شدیم بحیث ضلوان کردیم فریفته نشوند و بر دایح و محامد مردم فریب نخورند و
 گفت جواب بر انها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از اصحاب شریک در احداث باشند

و هذا محل الحكم على الموضوع له كما في صيغة التمسك مع العبر كما يطلق على كل ذلك
 فصاعداً يطلق على الاثنين حقيقةً بما جملته من لفظ برابن عازب ثابت يمشي و لكن انما بعض
 زلات ولو في خلوص العبادات و زوى بعضى ازرقاى مى که شراب بغير الرضوان بود و صادر
 باشد مثل انکه در اقامت صلوٰه و ايتار زکوة و صوم رمضان مبارک و اداى مناسک حج الى غير ذلك
 من الواجبات البدئية و المالیه و المركب منها بخلاف عادات البشاش و زمان سید انس و جان مصور
 و فنورى زفته باشد آن ابدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمى شود مگر عام و مدعوت مراراً
 انه لا دلالة له على الخاص بل على دلالات التمسك و از اینجا هم رفع شد آنچه حضرت مولف ^{تطویر}
 لا طائل بکار برده و گفته که انسان این میگوید که من اینم یا شراب یا خمر زیرا که معنی قول برابن
 عازب پیش ازین نیست که از مالیتى و گناهی بوقوع آمده و پس غصب خلافت و توراتى معاشى
 بیت علیهم السلام الى غير ذلك الطمان التى قررت الامامية فى حق الخلفاء الراشدين کی لازم
 مى آید با اینهمه در مقابلۀ شیعیان گفت که صیغه متکلم مع الغير از ان قبیل است که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لفظ ان الله معنا بر صورت خیالیۀ عامه قوم که مداخلت تمام در علوم ادبیه
 بنابر تعظیم خویش ارشاد نمود بى آنکه صدیق یا مفضل را در ان مسیت دخلی باشد چنانچه حق
 تعالی جابجا در قرآن مجید صریح جمع را در حق خویش تعظیماً و اجمالاً الاستعمال مفریاد و هر چند
 ملاحظه این تقریر یا وصف کماط تواضع و کبر نفس درین مقام بعید بنماید چنانچه خود مبولف در
 حاشیه نهیمه اصل ساله خویش که از خانه صدیق ایامی مقتول مهبانی بدست بنده نهاد و معلوم
 که بحجت کدام مصلحت طبع آن در طبع مولف تحسین نموده مى فرماید بر سیکه ادنی سلیقه در جواب است
 عرب از دغنی نیست که عذارا بیکه از صیغه متکلم مع الغير لفظ و دانش مراد گرفته است لا غیر قابل صفات
 چه تمام مقام عظمت نماند که خودش را بتعظیم ذکر سیکه و مکه مقام تمام فروتنی است کما اعترف بذلك
 الفضائل انهم لکین بیکه و دقیق معنی عمیق متکلم است کوفه بن سیدم حضرت مولف بیان رسد

و آن نیکه بر این عازب را اختیار این صغیه اشاره بصدد زلزلات و لم خولیش تکرار نماید و شمار
میکنند که آنچه از من تنها صد زیافته و تکرار و کثرت گو یا فعل چند گیس و ده و این نکته در توضیح و
نفس اهل خواهد بود و نه نافی آن و عو شرت و بگر این برین فعل هم لازم نیاید و این دلیل محض
جانب عیش گفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بجا روانند آن استیلا طوان کرد و الحمد لله علی کلک
بحث هشتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال و کردند و اهل تواریخ نقل آن میکنند
و قی باشد که تدارک آن از ذمی النورین نهی نبوت نرسد و این قولی قال منجر مطاع علی بن ابی طالب
میشود اگر این خبر را در بی مقام باز کشایم و جوابها اهل حق که الزامات و تحقیقات نوشته اند و هر یک بنام
نفس شهاب بعضی از آن و قضا فن کلام کون و اکارا برامیه سیکانی موصوف باشند و نگارم از مقصود
اصد و علت غایب این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته اند که ابحاث دیگر مشغول بشوم
بحث هشتم آنکه در حال برابرین عازب چندین احتمال موجود است کامر شرط سنها پس بدین
ابطال نیمه حتمات امر خلافت او درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضامین و حاکم
حضرت مولف است که جایجا و حواله ابطال نقبر و قطعه میکند بحث نهم آنکه هرگاه بر این باب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بافضل امیرالمؤمنین بود پس شرکت در خلافت
و بیعت خلفا و بعد از آنکه خواهد بود الا مقبیه و اقیقه چون در بی مقام بدلائل بسیار خاصه
بجبهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمة نیز و شیعیه از تحکیمات بود و تارکش بلام
بحکم حضرت امام رضا خارج از دایره تشیع و دین ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بر آن گواه پس میداید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مولف گفته که خوف ترس
بر این عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله من معقول گفتی بلکه و تحقیقی
قدس سرک و تدویرک چنانچه تمام بنیاد و جمیع اعتراضات که تعلق این را مورد است از یاد آید
نهایی که چون تفسیرم افضل عبادت حق قیوم و در کثرت ثواب قریب بشعه الفسار محال است

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق باید اگر بعضی از زلات و علم اصحاب
 بنعمه صلی الله علیه و آله و سلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحسب و هم آنکه از نسبت احد
 که بر این عاقل زب بسو خود کرد و او را از مقتصدین حضرت امیر کمان برین از جماعه عارفین بحق اهل
 بیت نبوی شمرن نماید و ظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
 مؤلف نسبت احداث بخود و یمنی و از جمله عارفین و مقتصدین گمان بریند و این هر دو بزرگ را برین
 واحد خیال کنند و الحمد لله علی کانت بحث یازدهم آنکه چون بر این عاقل زب و باره این
 بیعت که از مقتضات و اجابات بود بحسب خوف و تقید لفظ احداث ارشاد فرماید که کائنات
 المؤلف علی ذلک پس اینجا به معرض ثبوت میسر که فقط اطلاق احداث برین که اولی نسبت
 بلکه بر اجاب نیز اطلاق میاید حیرانم که این تا قضات صریحه و نهائات قیحه بکدام حضرت
 حضرت مؤلف ایشان میاید و علقش برین نیست که چون و در حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 افتاده شتم حقیقی در هر مقام جزای آن در کنار وی عداوه لکن غلبه لآخره اشد و ابعی بحسب
 دوازدهم آنکه مغنی و ضمیمه سر تکلم مع القیانت که این هر دو احداث برین و احد
 باشد و چون البرکات طائفه هر صحیح و مسامد که میشود که این احداث نظر بقیله از واجبات
 بود پس میاید که انچه از اصحاب بعد از ائمه نیز از تخمات باشد که علقش جزو گیر باشد کما فی البیان
 الاشارة مرار فیما سبق بل صحت به فی مواضع فلیتدبر بحسب نیز و هم آنکه ضرورت سابقه
 و لاحقه کما مر فی جهات مقصده است که بعدیت را در نیام بر بعدیت منفصله حل کند و بنظر
 هرگز نبیند که کتب صلی الله علیه و آله و سلم از اهل و نیاندانند چه جای آنکه از غاصبین فحلا و محضرین
 دین متین و محققین قرآن پس از مره معاندین عقاید نمایند فاعبر و یا اولی لا بصار بحسب
 چهاردهم آنکه بحکم جاب مؤلف بقیله جلایانی اما میاید در فتح اسهل معلوم شد که صحابه را خبر خلافت
 باعلی بن ابیطالب خلافتی نبود و از انچه هم شیو مییوند که اصحاب جمیع اعتقاد و توحید بار

عز وجل ونبئت حضرت خاتم النبیین و معاد مبدی هستند بانی ماند عصب فوق ال بیت و شمس
 بذاک جن جن بن رساله نه فرخوف و واهی بر آمد ثابت شد که منبشان عظیم بودیم احمد مدد ملک
 بحث با نرو هم آنکه آنچه خدام مولف در حل این احداث خلیفه شام و صحابه اعتراف است
 کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث برابر بن عارب را تحمل نیست بنده هیچان آنهمه را
 بر سر و چشم گذاشتمی گوید که اکنون حدیث معاذ الدی بخلفای رسیدن یا جفاة اعراب و صفحارین
 منسوب خواهد شد یا بر سینه مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بنیات سجانی و تائب
 آسمانی امرا و اهل ماطل است ثانی یا ثالث التبعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مولا
 احداثا متحد ثون همان حدیث و نسبت فاعلی هر آید که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
 الحوض بیکدیگر بخلفا بر اصول اهل حق و اهل تشیع کما سجدی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نیست
 و بهو المطلوب بعد ازین حضرت مولف اختیار کلی است خواه حدیث برابر بن عارب را بجنب
 اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسوئل کشاید با کمال طلب خاطر مقبولین چون
 منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عتق در مسک ثانی و لایل این امر اخیر مسامح امامیه میخورد
 بلکه ناک بر جرات ایشان می باشد و مجد الله که برین ایچدان این معضلات دارد نمی شود
 زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نمیکنیم بخلاف مولف کما عرفت مفصلا فتدبر و تشکر
 بحث شانرو هم آنکه اینهمه حادث را گرد آورده و دعوان نمودن که برای احداث
 خلفای راشدین جمع این همه حدیث بهتر از هر دلیل است حضرت مولف را بفریر یکد افشا
 گذشت مغفرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما فی علی الد
 مراد و آن اصولی فریقین بخلفای سید سلیمان بنهار منطبق نیست پس غیر از جابجایی
 یا مقبولین شیعه از زمره اصحاب مجمل بر این قرار خواهد یافت کما عرفت مجمل است و مفصلا
 انشاء الله تعالی بر دل انش و پیش مخفی نیست که چون باطنها مولف این دلیل که سر

عین نیست نیز از هزار دلیل باشد پس حال سائر اولیای علی علیه السلام عظیم شایسته است
 این کتاب بحث در صیغ میاید و الحق را مستحق ششم الطالان یعنی در بحث مقدم آنکه
 هر چند حضرت مؤلف را طلاق لفظ و رفض در حق خود و سبب صانعین خود معنی تعریف قصه
 مکن البته چیزی حق علی سانه جفت یازم ما اطلعه فی شانها ما البس و اثباته و القائه فی فیض
 و تحقیق مقام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری دروغ بگردان را و یعنی البفصل بن
 بن جبریل بن یحیی فی در ذیل تفسیر کریمه بلی مرتکب سبیه و احاطت به
 خطبت و اولیای اصحاب النار هم فیها خلون میگوید و فی الصادق علیه السلام ان
 عماد الدین میهدیوما عند ابریک و اخبر الکوفه للشهادة فقال له القاضی قم
 راعما فقد عرفناک لا قبل شهادةک لانک ما فضی مقام عماد و قد اردت
 فرأضه و استغفره الباء فقال له ابریک انت کرجل من هال لعلم و الحدیث لک
 یسوء ان یقال لک راضی فتبرأ من الرض فانت من اخواننا فقال له عماد
 یا هذا ما دهب فی الله حیث دهب و لکن بکیت علیک و علی ما بکای علی
 نفس و انک نسبت الی رتبة شریفه کست من اهلها زعمت ان راضی و یحاک
 لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من رضى الرافضه السجدة الذی لکنا ساجد
 ایه موسی فی عصاه امنوا به و اتبعوه و رضوا امر فرعون و استسلموا لک لکن
 بهم فسماهم الرافضون الرافضه لما رضوا دینه قال الرافضی من رفض کل
 ما کبر الله و فعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فاما بکیت علی نفسه
 شیهة ان طاع الله تعالی علی قلبه و قد تلقت هذا لاسم الشریف علی نفسه فعاقبه
 رقی عز وجل و یقول یا عماد کنت رافضا لک باطل عاملا للطاعا کما
 قال لک فیکون ذاک مقصرا لک عن الدرجات راسا کعبه و موجبا لشدید

العقاب علی ان نأقشینی الا ان یسألک عنی موالی یشفاعنکم واما بکتاب
 علیک فلعظم کذبک فی تسمیتہ بعل اسمی وشفقتی لشدیدة علیک من عذاب
 الله ان صرقت اشرف الاسماء الی اسجعلک من ارض لھا کیف تسمی بدنک علی
 عذاب کذبک فقال الصادق علیہ السلام لو ان علی عمار من الذنوب ما هو اعظم
 من البسملة ولا رضین لحدیث عنہ بهذه الکلمات انھا لکنزید فی حسناتہ
 عند ربہ عزوجل حتی یجعل کل خیر لکم منها اعظم من الدنیا الف مرة لیس فی
 یعنی روزی که دست امام صادق علیه السلام را بر روی بذرده عرض نمایند که قاضی کوفه یعنی ابن
 بعلی شهادت را قبول نکرد و گفت که تو ندیده ای پس از ره براند مثل فتاد و گر
 زاری آغاز نهاد و قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رض بدی آید باید که بمقتضا علم و عمل تو کنی
 و از برادران باباشی عمار گفت گریه من بدی نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است
 اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بزرگسب است که از جمیع مناسبتی
 دست شوی و جمیع اوامر و منی بجا آورد و از اینجا است که اول این لقب بزرگسب فرعون قبطی
 که ایمان آورد و بعد مشاهده عجز و سوسو از دین فرعون رجوع کردند و شمشیر
 خود را لایق این لقب مبارک نمی یابیم اگر برین لقب سکوت کنیم خوف آنست که در قیامت
 درجات من کمتر شود یا بعد از آنکه گرفتار ایم و گریه من بر تو بجهت دروغ گوئی تو و منیدیم
 است که اثر شرف و ثواب از دل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه چه تو اندر و اما
 صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمان زمینها زیاده تر بودی سبکت این کلمات کجاست
 و در قیامت عمار چه ان مرتبت خواهد یافت که هر یک از آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
 بود و انتی مفاد و از اینجا حال موافق اکابر علمای او که بنا بر استخار این لقب البنیان
 می بنهند و خود را از ان دور دور می کنند کما سیجہ النصار الله تعالی یوضح می پیوند

حاکم المخصر که در روایت حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب جناب خاتم خلفاء الراشدين در باب
 رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب را بدگویند و در جمیع جماعت حاضر
 نشوند لقب بخارا رفضه باشد باید که ایشان انحرافی اعمال شان رساند و تحریف کنند بسیار است
 روشن میشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب از بدترین القاب است آن را بقتضای احادیث
 بلکه آیات قرآنی نیز اخراج فراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و توح
 ایشان شک نیست شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بنا بر لقب جلیل که آن بزرگ طب
 اللسان اند این لقب مبارک را در حق کار با مبدء با ظهور محمدین فریقین علی رسول انسان زبان
 آورده اینجا بر کلام صاحب البحرین مطلع النیرین و مانند او گفته ایم که احتیاج است
 اول بحث کثرت مشرب و هو هذا الحدیث فی کما الرافضة و الکافیه و هو فرقة
 من الشيعة رفضوا زید بن حنیف علیه السلام حين فاتهم عن الطهر في الصحابة فكل
 عرفوا مقالة و انه لا يتبرئ من الشيعة رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب في كل من غلا
 هذا المذهب و حل الطهر في الصحابة انتهى و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از این
 صدیق ایمانی او بهر سبب یعنی مثال این احادیث که در کتب بنیان در مذمت روضه مروی
 بحول و موضوع ایشان است زیرا که در رافضیه محاوره مستحش است که در زمان بد
 شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و منی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند
 برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر است
 صلی الله علیه و آله و سلم که ابوالمیاء و عند الاطلاق نهوش فی المقصد و اگر احادیث حضرت
 ائمه است پس از اینهاست لازم المطلوب که ندیده که اصول این بلکه اربعمایه و نه اربعه
 صحیح ثابت کرده بلکه ابواب فصول در بعضی محقق کرده اند که جداول علوم این متبحرین همان شیخ
 فتمی می شود و كما قال الله تعالى فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا و بعضی کلمات کاشعیه

صدر این اوراق در میان کشته و بعضی از مسلک ثانی خواهی شنید انشاء الله سبحانه و تعالی
 بدون آنکه فرقه و فتنه و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اخبار از غیب بود و چنانکه استیحاکی این
 حضرات حکایت آنصاحبان نموده باشند چنانکه جناب قاری بنویسد و آنهمی بسیار که باین خبر
 خفیه نگه داشته اند و علی ای تقدیر مراد ازین که قریح روافض است کما هو العباد و یا مدح جناب خجسته عارفی
 تقریر کرده و چون ثانی باطل است اول تعیین باشد اما بطلان ثانی پس از آنکه مستلزم ثابت
 حضرت زید شهادت است که بشهادت مقبولیت بلکه رسالتی هزاران کس از گناهاران و فتنه
 او در تصانیف این علم مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس باید گفت که قریح روافض را حاد
 سید الرسل و روایات و بعضی بقیع قدما اثنا عشریه باین لقب که بر زبان حضرت زید صید
 ظاهر شده نور اعجاز نبوی یافته و مسلک فضل از اثنا عشریه که در بدوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم خصوصاً نجین غلو دارند مثل السیاح و اثبات است پس منی قول حضرت زید و فضیلت
 فائز هم از روافض همین است که چون شهاب ارمن پیغمبر خدا را ثواب بنده شستید و بجهت عدم برهان
 ایشان معیت مرا گدازید پس لا محاله همان فرقه هستند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظهور
 آنها خبر داده و دام و قبل کج آنها یاد فرموده و علاوه عقل درین که تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
 السیدین را فتنی را که بدگویی اصحاب دست بینگی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که
 کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مراد بدگوید او را قتل کنید و هر صحابی
 مراد بدگوید او را زنده و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی دیگر مانند
 آن مزین گشته که صاحب به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی لورا مینی فی تصانیف این است که آنچه
 اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم خطاب در تفسوی و زمام روافض روایت کرده اند
 و قد عرفت من قبل عن حق و جواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحدود
 که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خویش مجازات آن جناب

اعمال موجودان مذہب اتباع او گوشش فرمود و نظرم بر وایت فریقین گفتگو درین است آیا این
شقی را بعد نهدید با حراق جلالت نمود یا با آتش سوخت فاضل کشمیر در جلد اول ترجمه مدعی امر
خنده و گفته که در کتب معتبره سنن و شعیبه تصحیح است که حضرت ابی المومنین عبداللہ بن سبا و شیعیان
اورا با آتش سوخته و برین دعوی شواہد ذکر کرده که در شان آن واقع است **فَقِيلَ لَهُمْ طَائِفَةٌ**
مِّنَ الرَّوَّا فَضِلَ السَّابِئَةَ اَدْعُوا اِنَّ عَلَيْنَا لَلْغَنَةِ لَوَ كَانَتْ رِغْبَتُهُمْ عِندَ اللَّهِ
بِزِينَةِ وَاَنْكَارِ يَهُودِيَّاءَ فَاَحْرَقَهُمُ النَّارُ نَجْمًا لِّمَنْ يُّرِيدُ اَنْ يُجْزَلَ اَنْ يُّجْزَلَ اَنْ يُّجْزَلَ
کرده که حضرت ابی ان معون انباع اورا بحیث نکارتو باز مقالات خود شان حراق فرمود چون
انیمتدار و بنشین سامعین و ناظرین شد حال یاد و سر حرف کلام مجلس در مذکره الامم بذیل
احوال حضرت زید شہید یا پیشیند تادر عتبار بقول صاحب مجمع البحرین برین را اطمینان قلب
دهد و اغرضی که فاضل مجلسی در آن مقام پیشینده بلکه کلام و متناقض گردیده بر هر کس است
وضوح یابد و آن کلام اینست **بَدَا لَمْ اَكْ اِلَ كَوْفُهُ جَلْدًا قَتِيلًا** و ذند و دعوی شیعیان بیکر ذند و با حضرت
ابی المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا اگر ذند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن نبی امیر
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیس ایشانند آخر تکلیف کرد
و پیشین یک یک از شہیدان رفتند و گفته که شما میدانید که امر بالمعروف و اجتناب عنکر
که نبی امیر کردند و دمار از خلق بر آوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را خوف
کنند و بفرستند پیش زید و چندان محاج کردند که زید رغبت کرد و خروج با وجود آنکه مکر حضرت
سجاد باو گفته بود که سجاد اخرج کنی که سب نام کاری غنی سدی تو را می کشند و بکناسه کوفه بر داس
می کشند و فیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد ایشان
قبول نکرد و مردمان را نگذاشتند و برین داشتند و برین از آن مدبران نابکار

سوار و پیاده با و سوگند خوردند چون دید خروج کرد و با آن لشکر بدرجاسح کوفه رسید جلله زید را
بگذشتند و اگر بختد مگر قلیل چون دید آن حال یک گفت فوضونی یعنی مرا گذشتند و مرا که نند از این روز
شیعه بر فوضی میوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتاسید قول صاحب مجمع البحرین ازین مصباح
عاطق علی البشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قد یا و حدیثی نامی گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجلس غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفه الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل شهر ما
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جا پاور کوفه نزد
من تبر است دوست رسیدم از خانه که در دیده داشتم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جهنم است انتهی بلفظ و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف و از حضرت ائمه عالمین کان و یکن مندرج است چون ملا محمد سی
حکم اتفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارات تذکره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
مناقضین اند و معلوم شد که مثل سایر اهل سنت حق که هر که از شیعه کافیم مناقق برآید یعنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل بخواهد اوله دیگر بر نفاق اهل کابراین قوم که بنیادند بر
را و ابتدا بر مومس کردند و خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدار
حق متاثر نمی شود و هنوز و عوف زید و الا اهل بیت و روزبان میگردد و فای حدیث بعد که یومنی
و از رویه این فصل است آنچه در کتب اخبارین تاویل توریه و تفسیر مروی شده که زوی بعضی از اهل
رو بروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد دار اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یا و نیکنم سائل گفت من ترا بجهت نفیض صحابه افضی می بندم شمی جوا
داد که گفت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوطن بهر ساند

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد و بر چند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم از این
 روایات آورده لیکن تا و بلا تشکیک ندارد و کرده پس واضح شد که تغیر امامیه و جین حسین گفتند و دیگر
 فروختن از اجتماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات مکرم نیز بانسب و نام مذکور میشد
 بدتر از دشنام مادر و خواهر و پسر و چهل و یاتجالی که بر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین
 جلیله و عواید جز بیکه محل است بخوانند که بدست الحق عبارت هم دهند از وصایای فاضل عباسی
 است که کتاب در هرگز بنی نباید و او و محمد الله که هر چند در اخصای بمطالب علمی و فزونی و
 فائده بران مرتب نمی شود و ناموس و تحقیق کار قوم بر باد میرود و از اینجا کالشمس فرایع و
 آشکارا شد که افادات فاضل طبری یعنی حسن علی صاحب کلن هائی که آن چشم ندانسته و
 عصیت بر بصیرت گذارسته از جنس مضحکات و خرافات بلکه خرافات بعیر و فسوات حمیر است
 قال مابهر وقت که اهل سنت امامیه را فاضلی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و بدقت
 زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم نیریدی چهارم جبر و پنجم ششم منافق هفتم مروانی
 قدری نهم دشمن اهل بیت یا ظالم آل محمد و دهم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظ خدا را اندک انصاف
 فرایند که تلقیب اهل سنت بلفظ رافضی بکدام معنی ازین هر دو ممکن است بیبهات رد و
 مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد و محاب مجاد علمای شیعیان بلکه اکابر ایشان
 چنانچه بر اطرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بجا برده چون تا کوفه عمار را رافضی گوید و
 آن چاره از راه انصاف جز جناب میمیدی معاذ الله حقیقه کسی لایق این اسم نه بندارد و قادر است
 تدبیر این نام و کسر آن این لقب مستوجب جهنم است و خداوند فاضل طبری و اتباع و شیاع او که
 اهل سنت را رافضی گویند غیر از نیرید و شمر و عبید الله زیاد و دیگر بکدام کس خواهد بود سینه و
 وبال مرهم نهاده و الله عزیز و دو مقام اما نسبت خروج و نصب جیش آنکه از کتب تدوین
 در مقالان اهل عالم کاسبت الیها الاشارة فی صدر نه العجالة طاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذوی النورین ام المومنین عایشه صدیق و حضرت ابو الحسنین معا و باشد
 همچنین در عقاید دیگر که تعلق با کیهات باشد آن را در مثل انکار حوض ربوبیت و بودن سوره یوسف
 از قرآن مجید بهجت حکایت عشق زنی مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
 و ذریت مرتضوی من حیث الاعتراف و ثمن بود و در حقن خون ایشان حلال داند و در بدگویی اینها
 دقیقه فرو کند و یا با شیعیان ایشان از بهجت انقیاد و محبت با بیگانه می زند از بهجت مال و مال
 دنیا عداوت بهم رساند و علی می قتل یزد سب اهل سنت از بنده الواث منزه واقع شده اند این که
 تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت و دشمنی با شیعه
 الذکوة التي يدل عليها بعض وایاتهم الموضوعة كما لا يخفى علی من طالع التنزه لکشمیر فهو ايضا
 کذا کتیر که قد یا و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت کند و می کنند و بشیعه ابلیس و شیطان تعبیر
 مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین فی مذهب شیخ الاسلام ابو العباس صواعق محرقة این حجر
 بشمی یکی و مواقع خواج نصیر الدین کابلی و محقق علامه دهلوی رحمته الله علیهم جمعین بر آن گواه است
 باشد شهید او اگر با اینهمه طهارت و دل خلاق قلوب اهل سوسه زوال نپذیرد پس با بر سر شوق
 مذکوره از روافض و خارج و نوصب هر دو معنی لعن میکنیم یا شاعران آنها کنند و بادش با و گویند لیکن اینها
 این لعن و تهرار باب فضا که کافی ندارد و امام وجهی مع ذلک که حال ما میره محبت و محضت
 اهل بیت به بنید و آنچه از اساطین این سب در باره اهل بیت علیهم السلام صد و ریاضه یو عا
 و نه شش نیند بروی مخفی نیست که انساب خراج و نصب ایشان بسیار است که اگر مخفی
 علی من تتبع کتب القوم وقد علت سر و مرار و تحقیق این بحث را که ناصبی حقیقت است
 در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی بفضل را برین نوشته ام چنانچه بر این طریقی پوشیده
 اما اطلاق لفظ نیریدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حق
 اومی باشد پس اطلاق آن را در شرح عقاید نسفی و شرح مفاد صواعق محرقة و مانند آن باید

اتفاق علمای اهل حق بر حق و سبب کلام در نیست که او کافر شد یا نه بسیار گفتند و گفتند
و بسیار توقف نمایند و جمعی نفسی او قائل شوند و ازینجا است که علم الهدی امامیه اجماع همه برین عدم حقیقت
و استحقاق او در شافعی نقل میکند و قد نقل فی البحار الصیال پس در اطلاق لفظیزیدی بر اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاختراها شریعت و اگر چه پیش آنست که بعضی از قبا
بیعت او کردند و بعضی از مناصبش رعیه از نوایب یافتند باز انفعال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظیزیدی حضرت شیعیان اطلاق پذیرد که طبق
روایت مجلسی در بحار و در کتب معتده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق می بخورند فرموده و بسیار از مناقبش در کتب ایشان مرسلست
و سببی بنده منهار و غوث شهید که بلا صریح غماض کرده بحال طیب خاطر نزد یزدی زمره بلعظایم میخواند
بار بار یاد فرموده که کول در اجماع و معتقه نفی ساز و تحصیل نموده اما اطلاق جبری
پس عاقلان که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه سفار و مجملات معتده کلامیه ایشان بابطال
مذهب جبریه دلیل است روشن مگر خائنانشان جعل سیرت را علامتی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیه سزاوارست که حدیث طینت را بهجت حسن سیرت معتقد اند کما مر و گویند که
عبادات اهل سنت بجانب بازمی گردد و گناهان ما و اعمال سنیان محسوب نشود و مل بذل
الاجبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسده اما اطلاق
لفظ شیهه بر آنهم در باره قدامی امامیه حقیقه و متاخرین ایشان لعنت و انشراح
قلوبهم العجل آخری البق باشد زیرا که پیشوایان ایشان باندیشان شیطان اطلاق خست
جل محده را جسم مغبی ایجاد نموده وصف میکنند و بحد شیهه تمامی جسم او را تعالی غایق و الظالمون
علو اکبر ایمانش میبایند و علار او پر و غل را خالی و کواکب قرار میدهند و بر این همه کفر یا کتب
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن امامیه علم امام اجد استماع

این خرافات اول دلیل بر آنست که کسی بر اینها اتمتی ننهاده بخلاف سلف صاحبین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه ایشان اشیان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که
گویند که لفظ یحییٰ جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تا ویش نمیکیم و بلا کیف میدانیم مثل دست جنب و عقاد میداریم چنانچه نثره مرزا محمد شیرازی
این عقاید ستایش و محبت میدهد که اندام بد فاین نه اسفن اک اما لفظ منافی که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس مرستی که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و تقی
بسیر میرند و اینمغنی صمد بن ایمان ایشان است بکسی که کسی متباد و نمیشود **عَنْ اللَّهِ الَّذِينَ**
أَمَنُوا وَمَا يُجِدُّ عَنْهُمْ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَسْتَعْرِضُونَ اما لفظ مروانی بن بعینه
لفظ نیریدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی حرام
که در باره جناب امام زین العابدین که باسلامه مروانیان بیعت فرموده بلکه بر سینه عا
انها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا قیما ندیدی و دشمن
و حطت جنیم اینهمه از خصائص حضرات امامیه و خواجه و نوصب لاهم المجمعین پس بغیر هم نصیب
ذلک یراکه در احادیث فریقین قدری مجوس است گفته اند و مجوس تجد و خالق فیه اند و میگویند
خالق خیر نیوانست و خالق شر این جناب که امامیه خالق جواهر خدا تعالی میداند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک خالق عراض و عقاد میکنند و چون بسیار از اولاد مجاد و پیغمبر
السد علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان رویت کنند که نوصب و خواجه
هم شرمنده باشند و نیز با عترت مجسین و لواع و تذکره خلفای جبار از امامیه بوده اند پس
حطب چنین باشند و هم دشمن اهل بیت ائمت حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین
یوج و باور هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند عایش سراف محمد علی ذلک آنچه بطاعن الحق
بره ایات خود هم فراموشی آرند بدلائل اصول نشان نیست و نابود میگردد و بعد از این خرافات

که حالتی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه حرمی و
خطیبتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابو بکر را خلیفه ندارند یا از خلافت او تبرائی
انتهی متعالی سبحان الله با اینهمه عیوب و بلیات فاضل طبری متقدم اطالعه درین عبارت چنانکه ظاهر است
و دعوی عصمت بر اشیعه میکنند از اینجا معلوم تواند که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه سیده
الانسانین بهار نبوده فلیضح که اقبلا و نده من جمله المطایبات هرگاه معنی رفض مصداق آن
باشد که قاطعه تحقق شود و هیچ ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی لقب باین خطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه هر چه این لقب و کلمه عین حق و صواب و اگر موافق و اگر غیر
بملاحظه آن در تشیع فقیه کوشند و شکر ریزی را گذارند سر که فرو شدند خلاف را اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب بدر از دشنام مادر و خواهر میدهند لهذا فقیر را در تحریر
این جزا که از بهشت دور گذشته کلیه از ان جناب الا ان قلته اللسان منزله اقام لافلاک
لیس خلافی الحسنا بحث بجد هم آنکه حکم با نمیخنی که بقیة الرضوان به قید شری و طست
اکابر خود را در باره مقبولین خویش بر او دادن بر کار قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین شعار بران رفته و بر تقدیر شرط می بایست که علمای شیعه به تمام
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهل بیت میکند و در
و توثیق الکفار برین تمیساتند و مناط عدالت و ثبات این اعمال را نمی گردانند از کفایت این
امور که فلانی در خلعت حاضر شده و فلانی در بقیة الرضوان چه میکشاید کمالا بخفی بحث
نور و هم آنکه اگر نوبت خدایم آمد گویند که مادر باره ایمه بحجت دلالت عبارات و دعیه
صغیفه انجیل اهل بیت و مانند آن مجامع شان عقاوداریم و این بزرگان معاذ الله جوئی شماریم
گفته موافق با صوابه باشد انعم بالله من ذلک و انوب الیه من الممالک قال لا کفری
حقهم جمیعاً ما حکم فی التنازل عن ممالک قال انما فی الممالک

الحکیم باده اللہ تعالیٰ فی صراط مستقیم دستبردار که این اعتراف احد فقط
 از برادران عباد رضی اللہ عنہ شده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معتبرند و در بخاری فی باب
 بخره النبوی الصحابه الی المدینه حدیث طویل از ابی بزره بن ابی موسی لاشعری نقل کرده که آخر این است
 وَاللَّهِ لَقَسْرُ عَمْرٍو وَدِدْتُ اَنْ ذَاكَ يَلِدُ لَنَا وَاَنْ كَلَّ شَيْءٌ عَمَّا نَبْعَدُهُ
 جَوْ مَالُهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ اَبِي وَوَجَدَ لَنَا نَحْبًا
 بر آنچه گذارن او شده پوشیده نیست چه بظاہر است که اصل است را نازن بر عدل و ورع و تقوا
 عمری است اعمال خیر از کثیر مسلمانان فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین باین نقد باز دست ایشان
 که متون و اینج اصل است از ان شیخ حسن بن علی غصب یافت و باید زنده که ام گناه سرگ صدایند
 که سوگت بخدا یاد کرده تمنای بخت کفاف را سایر اسد شدند و عدم ضبط اعمال ان سعاد
 توانان نبوی را چنانکه از جمله پیر دلنا ظاهر است مخفی می بیند هستند و اگر گویند که عمل حضوری
 جناب سالک شرف دارد که نیم که اولاً لا نسلم بلکه اعمال زنان غیب یا ده شرف دارد و
 او ان حضوری جناب نبوی بر عجب روان تا کثرت پیغمبر و لو اثر صد و معجزات که ام گویند که اعمال
 خیر از صد و نمی شد و در زمان غیبت حضرت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد از
 آثار یونون با غیب توان نیست و تا اینجا اعمال خیر بنفید با سلام در عهد خلافت خودشان
 از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشرتیر آن در زمان نبوی صد و نیافتند چه هرگز مرقی
 که سرگروه غزوه باشند یا از دست تمیز تنگنا کافری را کشته باشند یا قبیلکه از قبائل عرب
 توسطشان شرف با سلام شده باشند پس کدام نسبت بین العلیین است که اعمال سابقه فریتی
 داشته باشد و علاوه اینهم در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال انک
 محمد بنو قام و برقرار باشد و عمل خیر و شر ما بعد کاف می شوند پس فعل شر چیست که با اینهمه اعمال خیر تکافو
 داشته باشد و هرگاه مثل بوموسی شعری اعمال حسن ما بعد زمان نبوی را زیاده بیشتر باشد

پس با حال زبان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند قضیست
 که اهل سنت معتقدند آخر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو بردیه که پدر تو بهترین است از پدر من که
 سیاق حدیث بخواند که ضمیر فقال اجمع لبوسی عبداللہ بن عمر باشد چه را و حدیث خود ابو بردیه است
 و مقوله عبداللہ بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
 نقلت باشد که فقال بکار آنکه تکلف گویند که این مقوله را وی است که از ابو بردیه روایت و حکایت
 میکند لیکن باز میگویم که با وجود این تاویل سق کلام ازین ابادارد چه ابو موسی اعمال
 ما بعد را بر اعمال سابق تفضیل و او پس عمل خیر اوبیاشد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر لحاظ
 عمل سابق بنقیده نخستین است پس محل آنست که عبداللہ بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو بردیه
 بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است که بالعکس قضیه شکستگانه و توضیح
 و دعوی سید لیل است و عین البیان توجیه تماشایی دارد و بنا علی هذا ازین حدیث بشود پیروی
 که ادعای ترتیب فضل محض فضولیت چه بگوید اسی بر خود خلیفه مثل ابو موسی که انیمه جلالت قدس
 در صحابه که ام کتب است هم روایت از فاروق عظیم فضل است فاما لطن بان جمله الاصلی که اینک
 توجیه کرده شود که ابو موسی رخداد و بغض جناب لایت یا خیا نک از انصوص صحیح ظاهر است از جهت
 عمر افضل بود لیکن شکل آنکه مخالفت یعنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهیم کرد که جناب فاروق
 درین باره که از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی نهی کلامه بعد از قول استعین
 بالرفوف لرجیم برین تقریر هم علی طبق استون انما اعترضنا انکالات منوجه
 است اول آنکه ازین هر دو اعتراض چه خواسته اگر مضمون این را بخواهیم باز او توبه دهند
 است کمالیج ما قال فی حق برابری بن عازب جواب ان انتاسب من ان ذنبک ان لا یجوز
 و موبد این معنی است آنچه در بعضی از کتب اخبار انقسم کلمات ابو توبه دهند است بر این عازب
 فرو و آورده اند پس بر وند است فاروقی بر موعوم سلف هم بعضی شعثی است و هر چه شمر وند است

همچنان کمتر از تحسین و ندامت بر این عازب نیست بلکه میراتب زیاده تر است و عجب عجب
 آنکه مجرب و معتبر و مکتوب را بر این جوان و پندار خلفا و رشیدین که دقیقه از اصول مایه و ظلم و جور
 اهل بیت نامری نداشتند و همراه خلفا باشد باید عجب پنداشتند و عجب اعتراف به المؤلف فی القول
 السابق علت توشیح دانستند و این همه ندمت و تحسین و توبه را بجوی ایشانند پس باید که حضرت
 مؤلف اندر کلمات بعمل آورد و این اعترافات از باب ندامت و توبه بشمارد و مثل عذر و استغفار طالع
 خویش یعنی مامون را رشید علی صاحب به القاضی فی المجالس و رخص خلفا معتقد باشد که روزی
 با حضار و ارکان دولت گفت پیدا کنید که ندمت بعد از آنکه آموختم گفتند گفت از پدر خود
 یارون را رشید فرما گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می گشت گفت مگر ندانید که
 الملک عظیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که کمالات و خطرات ایشانند
 و محدثات خود را بدلا گفتند بخلاف جمعی است که بحال لغت و عناد و گدازند و گاهی اعمال قبیحه
 خویش را قرار نگویند لیکن با اینهمه ندامت و این تحسین و ندمت از قلیل توبه نیست گوئیم پس باید که توبه بر این
 عازب بجهت تحسین و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان مایه مقبول نباشد و او را در زمین
 اهل بیت طاهرین اهل سازند و از قبیح کتب مایه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک این تصریح
 ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از آنها باشد که گاهی اقرار با جسد
 خود نکرد و بر کمال لغت زیستند و این خلاصه تصریح اکابر مایه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
 در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توبه کرده شود که ابو موسی و عناد و بغض جناب لایت
 چنانکه از انصوح صحیح ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
 قبول نخواهد کرد و سخن خواهد ساخت که جناب فاروق در پیاده از صدیق اکبر تمیز و تفصیل داشتند
 چه با که ابو موسی انتہی با رخا یا نگر گویند که توبه نفس از بسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود ترا
 دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات هم در حال اختصار معترف و محدثات

خویش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بر آن گواهی میدهد کمال الحنفی مکتاوه مخاطبات فاروقی باین
 عباس کے در حالت نفس نواز پسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه و تبتی که آدمی زخم کاری خورد و
 از آن چند روز زنده ماند ثم فواید و نتایج عاقلانیه لازم می آید که چنین بزرگان بحسب کمال
 مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشتند باشند و چون سواطن فی بعض الامیه علیهم السلام و حی
 تفصیل الشارح دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی عدل حضرت فاروق
 و انچه از دست او بطریق اشارات سید الانبیاء از رواج دین بسین معان ظهور داده و خدا لان
 کف و شکرین بنصیر و زود فاشد اتباع سنن خیر البریه است کوفاروق عظم ناب کمال حق
 خست که بتقلید انبیاء علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد انشاء الله تعالی این اعمال
 حسنه نصیب نداشتند باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند و کمال حجاب بر صورت و افسوس
 ایشان نکاح غله که بدستوان نور چشم رسول مقبول را با و می اختیار کرده و حسین بجان سید مقتدر
 بزبان حال و قال کمال مدح و ستایش فاروقی بزرگان خویش و درند چنانچه نوافض مولانا محمد
 حسین موسو متکفل بیان آنست بریکه و روایت از روایاتش قصار میرود عن عقبه بن عمر
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ خُطِبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ
 يَأْمُرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدِي مِنَ الْأَصْغَرِ فَقَالَ عُمَرُ يَا خَلِيفَتِي عَلَى كَيْفَةٍ تَرُدُّ دِيَّ إِلَيْكَ
 إِلَّا أَنْي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُلُّ حَسْبٍ سَبِّ سَبِّ صِهْرٍ
 مِنْ قِطْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَحْسَنُ وَسَبِّ وَسَبِّ وَصِهْرٍ فَقَامَ عَلَى رَأْسِ اللَّهِ عَنْهُ
 فَأَمَرَ بِأَنْتَدِيهِ مِنْ فَاطِمَةَ فَزَيَّنَتْ وَبَعَثَ بِهَا إِلَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَاهَا قَامَ
 إِلَيْهَا فَاجْلَسَهَا فِي حَجْرٍ وَقَبَّلَهَا وَدَعَا لَهَا فَلَمَّا قَامَتْ اخَذَ بِسَاقِهَا وَقَالَ لَهَا قَوْلُ الْإِنْسَانِ
 قَدْ رَضِيتُ قَدْ رَضِيتُ فَلَمَّا جَاءَتْ لِحَاجَرِيَّةٍ إِلَى أَبِيهَا قَالَ لَهَا مَا قَالَ لَكَ امِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ لَمَّا رَأَيْتُ قَامَ إِلَيَّ فَاجْلَسَنِي فِي حَجْرٍ وَقَبَّلَنِي دَعَا لِي

امام عظمی طوسی در نهضت و استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یا و دارم که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در بوقت گوشت خرد متعه النساء را نهرو و حرام ساخته لغو و بایسته من
 البهتان الصبیح والا فتر الکلیج تا کجا مضرات قوم را کسی یا و کرد و باشد که گوشت خرد و دندان گس
 از اینجا باشد آفتاب نیمروز هوید اگشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
 یک ازین استوجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت است و علامه و هادی نور الله
 ضریح در رساله وسیله النجات بچهار بعضی از سائلین استفیدین چنین فرموده عبارت سوال
 و جواب استطاب بنی مقام ثبت میشود سوال اول میان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
 سنیان و شیعیان که مذہب یحیی است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه هم باطل و
 اقرار است و مذہب اهل بیت نیست بلکه مذہب اهل بیت است که سید ادریم و شیعه هم همین دعوی کنند
 که قرآن مذہب است و طریقه یا طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان
 غیر معتبر میگویند و این با ده جواب شافی از آیات قرآنی که در آن جا و ضرورت کسی نباشد و حجت
 گرد و باید نوشت که طالبان هدایت بران عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند و جواب
 ای برادر اول بنیانی هر مذہبی دریافت کن کتابهای هر فریق را یکسو گرد و طاق و چون
 بنیانی هر یکی و تفصیل آن بنابر آیات قرآنی مطابق کن و بنیانی هر کدام مذہب حکم و راسخ
 بینی آن مذہب حق است کتابهای آنها میخوان و بعمل آر و بنیانی هر مذہبی که باطل یا کذب یا باطلی است
 و سادش طمانی و استوار اند از گرد آن گرد و آنها را پاره پاره کن و یقین کن آن مذہب نیست
 رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذہب طاعت است پس بدانکه بنی مذہب نیست بر ایمان و تقوی و صلاح
 و رستی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین
 الله علیه و آله و سلم که هزار سال پس و ند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا
 و نماز کردند و امانت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بوسه و نوا

اولین اند و هر که ابو بکر از مهاجرین اولین نداند سبب انکار آیت غار کا فر شد قال الله تعالى
اِذَا حُجِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَوَلَّوْا اَنْفُسَهُمْ اِذْ هُمْ فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
اِنَّ اللَّهَ مَعَنَا جَوْنِ بَیْرُونَ کردند رسول خدا را کفار که در حالیکه دوم و دوسم بود چون بودند
هر و در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا بر خود را که ابو بکر صدیق است
اند و بگین بشود رستیکه خدا با ما است و متابعت کنندگان آن مخلصان و قی مهاجرین انصار اند که بعد
اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در پشت جواب
بود پس ثابت شد که ایشان قطعاً هجرتی اند هر که ایشان را هجرتی نداند سبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر در مقام شکی باشد و ترا و سوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و غیره برای
طمع و دنیا جواب بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود و خداوند
آینی که اول بعد هجرت و بابت قبال نازل شده فرموده اِذْ لِلَّذِينَ بَقَا تَلَوْنَهَا بِهَمٍّ ظَلَمُوا
اَوْ نَ وَوَسْوَسُوا واده شد جنگ کردن کفار مکه کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین
سبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و اِنَّ اللَّهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ویدستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است اَلَّذِيْ اَخْرَجَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَرٍّ اِلَّا اَنْ يَّقُوْا
رَبَّهُمْ اَللّٰهُ اَنَّا نَمُكِّرُ بَیْرُونَ کرده شدند از سرانامی شان بغیر حق مگر آنکه گفتند آنها که برودگان را الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که سبب آن بَیْرُونَ کرده شوند مگر فقط سبب آن
را بَیْرُونَ کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً الله بود نه بر طمع
و دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفورانند ای برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون بر وثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها درخت بسبیل بدارم
باشد تمام عمر اصناف او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

دارند و چون جامع باشند از مؤمنین که اسباب لعظمی باشند و گنامان ایشان مغفرت
و تکفیر نص قرآن ثابت باشد یا یقین انجاعت بهم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود و در مرتبه
سبب تحقیر و انانیت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را سبب تحقیر موجود نیست و این را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود چون معدوم صلیت درین باب لهذا تأیید گناه او تعبیر کردن حرمت
و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر است یا مغفرت گنامان ایشان را با قطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعالی رضای الهی با اعمال ایشان با تخصیص متعلق باشد
پس چه صحابه برخیزند و بیان انبیاء و بیان لهذا نیز منظور نیست که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این بجهت را با لیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفس حسنه است
بلفظ المقدس وجه لالت این عبارت بر مقصود جهت اشتراک علت و قیاس اوست اتم من الشمس
مال بسیاری از احادیث امامیه بر آیات کلینی و صدوق و دیگر محدثین مجمل اصول همین امرناظر است
که حق تعالی برای بنده گان از سابقین لا یحقین در جای مرتفع فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند
تاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن مدارج مهاجرین اولین نمی رسند و علت فضیلت ایشان خبر سابقین است
و جهت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که متدانی و متبانی تمامی انبیاء الهی بودند هیچ معلوم نمی شود و این
براه پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه بعد و یافته بهتر از اعمال الی بعد خواهد بود و در المقصود و غایت سعی علمای امامیه
در رد افاده علامه و بلوی قدس سره العزیز چنانکه بر یکدیگر موقوف است و کثیری دیده اند که بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوایش را بعد از خاندان کبیر که ادنی بهره از تسبیح کتب داشته باشند
مخفی نیست توضیحی لایم بنیالی روشن کنم که شیخ جل امامیه هنوز در سلسله تفخیم میر المؤمنین انبیاء اولوا
العزم از متوفین است چنانکه علامه و بلوی در تحفه شمسیه اشاره بان کرده و صاحب فوائض گفته
قال بن المظفر الحلی اجمعتم الامم مایه علی ان علیا بعد نبینا صلی الله علیه و آله و اهل
افضل من الانبیاء غیر اولی العزم و فی فضیله علیهم خلاف قال و اما من المتوفین

فی ذلک و کذا لک الحمد و الحمد لله انتہی مع هذا صاحب جسام ایند سبب مذہب منصوب قرار داده
 معلوم شد که خلاف بعضی و توصیف بعضی دیگر قانع نمی باشد اگر چه آن بعضی مرتبه امامت عظمی بدو نیز
 شد که نشود می بخیره هنوز نمی بدیدند یا قیام بر کلام علامه و بگو نور الدین مجتهد و اخته اند لغوی باشد
 من ندو الخرافات و پرستی ثانی فخطیر تصدقات حیالات خود الزام الی حق در خواستن کار حضرت
 مؤلف است دون مجرب و ازینجا است که دلائل و براین این رساله سخت نظام افتاده اگر چه نسبت
 بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالی مقام در تکلیف زیاده تراست تمام فرموده باشد و مناسط اینهمه خرابیها آنکه
 مجتهد جالسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانی که بدون سلامت اهل سنت قصد الزام در
 دارند و در کتب مطبوعه خویش اصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
 که اعمال زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف ارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صمد و زوره
 لازم می آید که صدقات متاخرین که بحال خلاص در راه خدا داده باشند تیر از اوقات مصداق
 یوفون بالکذا و یجافون بکما کان شرف مستطیرا و کطعوا الطعام علیهم مستکینا
 و یتیمایا و اسیار باشد سیاقی که روایات کتاب کشف الغم عن مخفیة الامته و مانند آن که دولت
 شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نبوت و صدور اهر و تا کید شریف با عطا رسا کلین در ارکام
 سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین و او سخن خواهد رفت پس آنچه ازین
 بزرگان اعمال صاحب صدور یافته بحرب رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تا کیدات شریف توایر
 صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسن بروی کار آورند ریا و سمعه و اوران اخبار
 و ضلی نیست محض قوت یانی و انا تصدیق غیبی علت آنست که معاذ الله منی لک علت اینهمه عمل
 بعضی عناد و باصحاب جوارین رسول خدا غرور است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصاً مؤلف قدوة
 التکمیل از روی این بیت طایفه گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم کدام کس بود که اعمال خیر از وصایای او شنید و دلیل این معنی است که احدی

و بعد عتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت و در زمان آن سرور قریباً فتنه بجای آنکه مره بعد از اولی کوفه
بعد از آنکه بتواتر و اتصال بطور انجامه که راه تنگ وقت مراجعت شریف بهمانند آید و قریباً
زارم و بنده و زهر بلال الطماش الحار بزند و در وقت منع دوات و قرطاس و غیره آنها که بر حصول مایه
از کلمن بطون بسیار گاه ظهور نمایند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مولف
از منقربات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری نیز
رفته و الحمد لله علی کتب بخدا یا مگر سناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل تسلیم تشریح
فاضل جاسسی میتوان گفت که چون الزامی فرج تحقیقی است چون اصل نباشد فرج چگونه تحقیق خوانند
انتهی ما فاد فی الکتاب المطبوع و ترجمه آنکه انکار از سر کردی فاروق و قبل و قال مولف مجاب
یعنی دست و دعا و الی الاسلام بعد از فرض تعدیل بنحایت بنین میکشد چه هرگز مردمی نیست که در آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بطلب بر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و در گرسنگی
عالیه نظیر خود داشتند و در ابتدا عمر مثل نخای آن بودند کما قال لار دستانی و غیره بلکه از
بجار مجلسی و اگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ایه بر خلاف نبی آدم اتفاق می افتد
یعنی از آن مادر بوجود می یابد و نشود نمائی ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
مینمایند سر کرده غرور باشند یا در حالت اختیار کافر می گشته باشند یا قبیل از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بر روایات معتبره از فضلاء علمی و علمی اصولی و اخباری منخرافات میرسان
سبزو آیه مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصداقت همدگر کشیدن این مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوار شدن بر سر دوش آن سرور و عدد و هر و که در کوه و جا
مدنیه نور بجار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعث مبارک و مشهور
مصدق حتی اذا بلغ الله که گردیدند و حروب لغا به پیش آمد و حضرت امیر جمیع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت بازو و سر نیزه و جفا و ستمی و سنگا از ایشان بقول می گشت

یا بمنظره خواجه ملا عین باغ می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بن
 عبده را می شنید و نظرمی نمود باز کردید و محمد بن صفیه را و صفیه و قتیکه صفوف قتال اگر است مهر
 و محبت از میان غایب شده چنانکه ظن علی الرحمة فرماید ششمر نه آبی در و سر جز هر ناب
 نه مهری در و گرم جز آفتاب از حضور مرصوفی جازت قتال و استعمال سیف اتصال عنایت
 گردید پس او سمیت سبازان لشکر مخالف که رسیدان جولان می کردند و جز خوانی آغاز نموده بودند
 روانه شد و در وقت صبح یزیدی بر سرهم کردن لشکر شام متوجه گشت و گوئی شبیه در کله کوسیدان
 افتاد و یا باز می جماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بحال مرد می مردانگی و شیر و فرز انگی گردان
 لشکر معاویین ابی سفیان را بضرب تیغ بید ریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
 بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اهل غلطانید چنانچه ابوالقاسم طوسی شانه
 گوید ششمر بر وزید و آن یلی زورمند و بشمشیر و خنجر بگزر و کند و برید و در شکست
 به بست و یلان با سر و سینه و پا و دست و محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قوی چون دید که
 سبازان سینه و مسیره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
 امیر شد و در کاسعادت انتساب می را بوسه داد شیر خدا بخشی و بجوی و غنچاری افسر بوده
 باز حکم کرد که زود تریش لشکر مخالف تازد و پروین و اربابان الغش سازد گویند که دیار دوم
 شیر بیشیه بیجا و نهنگ در یامی و غاذو الففتر حمید در کرار از غلاف کشید و چنان
 سرعت تمام تاخت و زد که از کشته پشته بار روی زمین مانند کوه نمود بلند و دریا خون مانند موج
 و سیل چون روان و از صفوف در کشت بقلب آمد و او شجاعت و ثبات قلب و دانه کمال
 غلبه عطش که جان طلب آمده بود کالبرق الخاطف از کشته باز کردید یکین درین مراجعت مجوم
 فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرصوف استمالت او نمود و با بسرد او را سیر فوج و شجاعت
 که باز بمقابله مخالفین و شجاعت و دلیری و در آوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور است

در چشم گردانید و بذره عرض رسانید که و اعجاب شجاعان عرب و عجم حسین را بمبارت طلبت میکنند
 در صفا نام ایشان صاف پیر زبان می آرند می پیریزگوار تو ایشان امانت کارزار میدهند و نام
 عار و ننگ بر خود می نهی حال من بدین برسد و هنوز ما مورث بشیرینی می شوم گویند که جناب بزرگوار
 نمود که ای جان پدر تو فرزندی حسین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم ایشان
 مثل هر دو چشم خود می نگارم فخر الدین بنی خیر اصل این حکایت در کتاب منتخب فی جمع المراتب و خطب
 کرده و مورثین بحال شرح و بسط وارد نموده اند و از نجاست که محمد بن حنفیه علی بن الحسین رضی الله
 اجمعین فقیه دعوی مات بر خویش کرد از صبیان اطفال شمر و خود را از شجاعان ابطال انچه
 از وی و زجل و صفید دریافت و باره استدلال امانت آورد و چنانچه روایت ابی عبیده همی یابد
 حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاید عدل این دعوی است و هذکذا کفاظه
 ارسل محمد بن الحنفیه الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلایه فقال له یا بن اخی قد
 علمت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رفع الوصیه و الامامة من بعده الی امیر المؤمنین
 ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع و قد قتل بولک و لم یوص انا عمتک و صولت بیک و وکاد فی من
 علی و فی سببی و قد نمی اهل بها منک فی حد انتک فلا تار غنی فی الوصیه و الامامة
 و لا تخافنی شلح در شافی شرح انچه گوید و کاد فی یکسر الواو من علی ای بلا و اسطیة
 و فی سببی بتقدیر و انک فی سببی و قد نمی بفتح القاف کسر الهمزة ای ساقی و
 صدک عنی من الجهاد فی و قلة حمل و صفتین نحوهما و از نیقام حال تا ویلات قوم و سینه
 نزارت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود این حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود و خوبی عیان شد
 القصید بقدر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافر می گشت و نه بدعتش احدی از قبایل مسلمان گشته
 در هات امور بحضور فاضل النور و خیل بود و باینه و جناب خیر البریه این بزرگان السبع لبر کام فی انست
 می نمود باینه حال شان مثل حال حسین خواهد بود و نگاشت شش بخین همراه خویش هم و جنگ خسته علی و سی

الشيخ ابو العباس وخبره و هم در دیگر غزوات هم بر صحبت شان شمار میکرد با نمیکند زیرا که معمول گردیده
 از روی محبت است که چنانچه در مقابل دشمنان این شجاعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
 را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب در حدیث طبرستان آن دلیل فضیلت آنجا
 بشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بحباب مرتضو بران ثبوت خلافت
 بلافضل میگورند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
 و سمع و بصیر حضرت سید المرسلین را که شجین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند
 و رتق و فتق امور اکثر بر صواب دیدن ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی رجاء نقل آمد من علم
 الکسب بلکه به بدایت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و فساد منزعه نمیدهند فاعبه و ابا ولی الالباب
 و از ملا حظروا تلیکة تعلق بحال محمد بن حنفیه و حباب بنین دار و بوضوح می بخاند که چنانچه حسین بی اجازت
 در میدان مصایف رفتند همچنین شجین بایند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه تعریف
 هر دو امام عظیم شیعہ سابق ازین بدرافت رسید که ابو بکر صدیق روزی شش هزار غلاف بردید
 بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و قتلش بهم انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 باز گردانید و از صحبت یافت خود به طور ملوکانه مان که بفرید عقل و گیاست و قوت قدسیه نصا و ازین
 جدا نفرمود و نیز استصحاب شجین در غالیات فات نظر بصراحت احادیث و روایات از ان قبیل بود که
 با دشمنان و فرار خود را جدا نمیکند علاوه برین نظریه بعضی از صوگند ارش است که حضرت امیرالمؤمنین
 که حکم خباب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و غوث که از عمر فاروق
 حکمی جدید بمنار ان طلب کند و گفت ای تناکلی مکاشما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بران
 برآمد و بار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تناسیر انامیه گذشت کافر میداند با مثل مالک خود
 او را نیز منون پاک عقاد و پاک اعمال می پندارند ششم آنکه چون برجا خود در قرآن مجید و حدیث
 ثابت است که حضرت مقدسه انبیاء و مرسل علیهم السلام بصف کمال قرب مرتبه عصمت و خوف خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و بکار از ایشان کما سجد الشارعه تعالی شرب و روز و بکار و از آن
 بر سر پیر و نواز خوف و عقاب آبی چندان گریستند که بر خضاره ای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
 بجا بجا در حکمت قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از جهات مستناید و در احادیث
 شیعه و سنی مخرج است که ملائکه مقررین از روز یکشنبه آفریده شده گاهی بکسب شناسانده اند و بعد از این
 بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر کسی اعمال عباد و پیغمبر حاصل شد باز هم باید که
 اعمال حسنه را تحفه داند و از عذاب از احوال قیامت امن ماند بلکه از جبار الانوار الشاه تعالی هویدا
 و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین پیغمبر مکی شش مرتبه بیستم الی غیر ذلک پس حضرت
 مولف بحسب خوف و خشیت فاروقی آنچه در بیانات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
 خواهد بود و با اصل مذکور هیچ نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح شفا
 مذکور فضله و قدر پیغمبرین هیچ نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و باقی انبیاء و مرسلین ضرورت که از عذاب عذاب آبی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسید و با شند
 خواهی جناب اقدس آبی ایشان را مومن فرماید و خواهی نه لیکن چون مذکور ایشان لباسها گوناگون
 پوشیده و در هر بهار و خزان بزرگ شایسته یافته حتی که اجماع حضرت مولف و برادر عین العینی
 فاضل اخباری اصدقا امانی بعد از خرفش بسیار در یوزه کرمی از خدمت علما می حصول
 و اخبار و اختلافات ایشان در بیان مضمی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تحقیر و توبین گریه
 قرار یافت که خواهج ایشان درین کتاب طریق هدیه و مدار می بیاید و بره اتفاق میرود و درین
 چیز دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
 دیده باشند که بر غمشان دلالت بر غلبه رجائی خلف داشته باشد با اعتقاد و فرمود که در
 شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آمده و سبب
 باینکه شربتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شش مرتبه چشم خود و خود بزرگتر عیبت است

کل است سجد و در چشم دشمنان خاست * علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سیده الساجدین رضی
 الله عنه و علی ابائمه جمیع در کتب کلامیه میفرماید که کلام من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
 این جناب نیست و قبول محلی گشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
 و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرند جز آنکه کمال طیب خاطر دست بجهت قدوه مردانیان دراز
 ساخت بلکه بجهت رابر است عداوتها مقدم داشت یا آنکه در واقع حره تخلف آن جناب از منکر منین
 زید شمارند و تفرقی برسم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن محبتی علیه التجه و الدنيا وقت مرگ گیر
 و کما بجا خطر آن آغاز نهاد و چنانچه مفصلاً خواهم نوشت انشاء الله تعالی بضم آنکه آنچه از فاروق
 در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال خیر مثل حیرت و معیت به شکر و صدقات
 در راه خدا و مثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال بعد فترتی داشته که قبولیت آن اعمال سابق
 باخصوص بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً قطعاً بخلاف اعمال بعد که خیریت آن بیقین است
 منصوص نیست و کتب رجال فخر شیخ و کتب حدیث امامیه کما و امانا الی قبل ذلک هم نص است
 در تکیه آنچه از صحابه کبار به بیت سرور و دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
 نمی تواند شد مگر ثواب تبرا و تفرقه الناس خارج از محبت و استثنای از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثواب
 برابر آن نیست فیکیف از مرتبه چهارم در گذر و دوبار است عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
 صحابه در زمان حیات شریفه غیر آن ترجیح نام دارد چه باقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
 السیدین از اعمال دیگران زود است و فضل و شرف است پس عملی که صاحب کبار را شرکت در آن و
 داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بشارت جماعت آن عمل است و حدانیه حاصل
 می شود مانند کیفیت که هر جزو از اجزای مرکب بدی آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
 ما شتم آنکه آنچه در حدیث ابو بروه قبل و قال بنوده منی نیست که در غایت آن بجای صیغه تکلم یعنی
 فعلت لفظ فقال باشد و آن نیست مگر بدین مؤلف یا زمان اصد قاضی ایامی او که حقیقاً و

نقل روایات کرده و بهره از تتبع کتب احادیث و تصحیح نسخ صحیحین است و چند چیز بسیار از نسخ
 صحیح بخاری از جای نامی بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغه متکلم که محفوظ خاطر بوده برآید و هرگز
 در هیچ نسخه صحیح مندرج بود لفظ فقال بنیاقیم بر قبیل و قال مؤلف باعترافش اساسا قاطع شد و شروع و ترجم
 این کتاب نیز اشعار بر اختلاف نسخ ندارد بلی از مطالعات شرح الباری و دیگر شرح و ترجم معلوم میشود
 که در صدر حدیث اختلاف است لفظ فقال بی قال بولیکن شارحین ابی را که روایت نسخی
 است صواب گفته اند و در لفظ فقلت یا اختلاف نسخ را تعرض نمیکند و ذلک دلیل علی کتب او
 و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نیابند خواهیم گفت که در کتب حضرت شعیب جمول و بیوم
 همین است که چون رجوع ضمیمه سومی تکلم و شوارعی فقه مقوله را وی قرار میدهند بنی که در حدیث
 بحری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آنرا علمای امامیه این مقولات رجوع میکنند و عبارتشان این
 وَرَشِدًا لِّلْهَیْئَةِ کَانَ یَعْلَمُ حِلَّ الْمُنَآیَا قَالَ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا رَشِيدُ
 کَیْفَ صَبَرْتُ إِذَا أُرْسِلَ إِلَيْكَ دَعَى بَنِي أُمَيَّةٍ فَقَطَعُوا يَدَيْكَ وَرَجَّلَكَ وَلَسَانَكَ
 قُلْتُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَبُرَ ذَلِكَ الْجَنَّةُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَشِيدُ أَنْتَ مَعِيَ فِي
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللَّهِ مَا ذَهَبَ إِلَيْكَ يَوْمٌ وَالْكَفَالُ حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْهِ الدَّعَى يُجَبِّدُ اللَّهُ
 بَيْنَ رَأْسَيْهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَدَعَاكَ إِلَى الْبِرَّةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَبَى ففَعَلَ بِهِ ذَلِكَ بَعْدَ حِينَ
 اسْکَالِ اِردمی شود که در احادیث یکبار امامیه در کتب و می زند محاورات عربی یافته نمی شود و اگر غلط
 و کتب موجود است و عدم سلا الفاظ علاوه بر آن چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و در مسابقت
 آن حدیث را تاویل بر همین قرار خواهد یافت که فقره و التذکره است قوله ارسل الیه و فاه الی آخره از مقوله
 را و حتی است آری فرق این است که با اعتراف مؤلف نیز نام را وی در عبارت حدیث بخاری موجود است
 و در عبارت مجمع البحرین نیز نام رشید یافته نمی شود و اگر ضرورت این است که این امر رشیده و عبارت روایت
 بخاری نیز بر فرض آنکه ضرورت شد بدست کمال انجمنی هم آنکه تکلف درین است که رشید را بگو

عبدالمعز راجع کند زیرا که قبل ازین از کتب امیه مذکور شد که اهل سنت برید صاحب کبارند پس باید
که افضلیت ابو موسی شمری مذکور باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر
بسوی او می مذکور گردید که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی
که ابو موسی شمری اعمال حسنه را بعد از اعمال سابق تفضیل داد و دعوی بی دلیل و عاقلانه چنین
باشد چه تمیل که او اعمال لا قدر را مساوی ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این جمال
ظاهر دعوی تفضیل معنی خواهد بود و منتها می تمنائی فاروق چنانچه از کرانی و دیگر شروح بوضوح
می بخشد آنست که هرگاه نیز این اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو با هم متناسب میشوند و هر
آورند و پس از آن اردیگر بتوسل اعمالیکه همراه پنجم خیر البشر بجای آوردیم بجاییم و نعم ما قال بعض
العرفاء شهر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود و راغبیم گردید علت عصیان نشود و از صلی و تقی
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجا رب قصه ما در روایات صحاح مرویست بر سر فرائض از آن کتاب
میایم عن حدیثه رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان رجل فقيها
كان قبلكم لم يسمع الظن بعلمه فقال اهله اذا انا مت فجزوني في
الجحيم في يوم صايف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال احكمك على الذي صنعت قال ما احكم لي الا
مخافتك فتعفرك واصل ابن حكايات هم متفق عليه فبقين است چنانچه از مطالعه کافی كليني تصنیف
صدوق مایه المجهیزان بخاندان و از محاورات قرآنی و آیات مبينات كتاب بنطاب سیزده صیغ میشود
یافت که كثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی من انما يخشى الله من
عباده العلماء چنانچه از بخار فاضل مجلسی مخبر شد بدو آنست که حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم فرموده که اگر شخصی عمل نیکو و پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
فاروق نمکی است باز در خلفائی را بدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شهر بنده همان بد که تفضیر خویش عذر بدرگاه خدا آورده و زنده سر او را خداوند شنید

کس نتواند که بجا آورد با بکلمه چون مقدمات صور حیا لیه مولف از قبیل بنا بر فاسد باشد
 نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق فضل بوده نیز فاسد باشد
 یازدهم آنکه توجیه مضمون حرج بمنع می کند که سابق مراراً ان الموجه مانع پس را در حرج
 و ادن و از و دلیل طلب و استن دلیل بر آنست که مطلب او با وجود ظهور تفهیم تا بمطالبت قد جد خبر
 و و از و هم آنکه بعد از از توجیه کند که توحاشی و استن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
 و فساد آن هیچ شک و یسیری بر قانون منظره نیست نیز و هم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
 رضی الله عنهم جمیع مفضل مفضل و استن مفضل محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله
 عمر با فضیلت ابو موسی بر عمر مولف و هو ما یضحا علیه النواکی بل مشکلی کما لا یخفی چهاردهم
 آنکه توجیهی درباره فاروق ابو موسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و ذکر آن
 هوس خام را بخت و سخن بیوقت گفته بی حس تشیع که مکلف و دشمنان مفضل و آن بنا فانی ندارد
 مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف سنی علم الهدی مثل بصره و غیره سمعت ظهور دارد و پانزدهم
 آنکه عمر بنی آید که عبد الله بن عباس با ضعف گو ساله برستی و بخلاف شدید از اهل بیت نبوی
 نصیح مولف در قولی که علی کمال از تشیع حاصل است نه غلبه بلکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
 تبیین بدان کفر الله ذنبک و نو بنا و نور الله قلبک و قلونا که حضرت مولف در بنیام عبادت
 معصومه خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر میا و که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از او صاحب
 با حادیت صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف تا و یلی کرده خوش
 بوده باشد بلکه نکته لطیف بود ازین حدیث هم بر آورده شد انتیحت بعینها اقول و بنیام
 نیز خباب مولف رساله اجمال محل بکار برده و مورد تشیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر نشره
 الرساله شده کاشا شارقی به بعضی از ان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید و لیکن
 فقیر با بعضی نظری ازین محسوب میگوید که اگر مراد از دلالت ان حدیث فضیلت جزئی است

فخر نسبا لکن بالقیح فی المقصود زیرا که مقصود از فضیلت فاروق اینست که جمیع وجوه در جمیع
صفاتی راجع است بلکه در جمیع صفات فضائل که در دنیا بکار آید من جمیع پس ممکن است که در
مفضول چیز از او صالحات متکلیف شده که در ذات فاضل نبوده چنانچه در جمیل الایمان دیگر کتب این
تصحیح واقع است و اگر مراد فضیلت کلی و کثرت ثواب و ثمرات که منافع آن باصل دین و شریعت جمیع
کند فهو فی خیر المنع و بجهت آنکه در این فیض نیز مرتبه فضیلت بنام فاروق عظیم باعتراف بپرونده علم
چنانچه فاضل متبحر عظامی در فتح الباری تصحیح بدان بنوده حیث قال قوله فقلت للمائل هو
أبو بردة و خاطبته إني أرى أن عمر فاراد أن عمر خير من أبي موسى و أراد من الحديث
المدكورة و لا فین المفضل من أبي موسى عند الجميع لکن لا يمنع من فوق
بعض المفضولين حصيلة لا يستلزم الا فضيلة المطلقة و مع هذا فعمري هذه
الخصلة المذكورة ايضا افضل من أبي موسى لان مقام الخوف افضل من
مقام الرجاء الخ یعنی بپرونده باین عمر گفت که ازین حیث نیز عمر بهتر از ابوموسی است که مقام خوف
بهتر از رجاء و هر چند محال نیست که مفضول بعضی از خصائل فائق بعضی باشد بیک یا بنهمه عمر فاروق
در بعضی نفس هم بدرجه رسید که ابوموسی بآن فائز نگردد علاوه اهل تتبع نکات بداند که امامیه
بسبب کار امور را که مناط فضیلت ایمه هدی بر تمامی ضلایق خصوصاً حضرات انبیاء علیهم السلام
گمان می بردند و از خصایص ایشان می نمودند و دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی فی زمانه
چنانچه کتب مجلسی از مجار دانند آن شهادت می دهد و اگر اصول موضوعه ایشان که در بابهم عقائد
دارند و منطوق آن روایات است که ایمه هدی موجب ضلالت است گردیده اند کما سبق نظر شما
ادنی غور و تامل بکار برده شود عیان گردد که سعاد الله اهل بیت طاهرین با جمیع امام بدتر بوده اند
بر همه صلح و صلح شود که معمول تمامی نبی آدم است که درباره مقتدایان خویش روایات
شوکت و عظمت و کتب دین ایمان خویش می آرند الا حضرات امامیه که جلالت ایشان

بنا بر تقدیر این سبب بودی حقیقه در بی تذلایل این است مصروف است و در کمال فلت و غبار ایشان
 افسانه‌های عجیب است و لیکن قصد اختصار نمیکند که این از وجوهای بسیار می‌باشد از حصول این
 در خاطر فقیر از دیر باز شکل است از توفیق عمل کند الی التوفیق و بیده از دست تحقیق **قال الفضل**
المتبحر الحکیم بده الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از غوای حدیث مزبور
 و عموم را صادق یافتی پس از این هم اهل و این شنود که در صحیح مزبور فی مناقب عمر خطاب بن عباس رضی
 عنه با خطاب بن خطاب مذکور است بعد عبارت طویل و اکامات آری من جنات جنتی فقه من اجزاء
 ومن اجل صحابک والله لو ان لی طلاع الارض هبلا فتدایت به من الله عن
 قبل ان ارآه و این حدیث چنانکه می‌بینی نص صریح است در خوف شان از غضب خلافت زیرا که هیچ
 شخص تبارن عباس اصحاب ایشان که البته مراد خلیفه همین جناب است یا متوسلان جناب است
 انتساب یعنی مثال حضرت سلمان بود و تقدیر او بوده باشد و را می‌شمارد خلافت از سید و نبی
 زبانیه بودند و نسبت باحضرات جناب تقصیر کرده بودند که گفته می‌شود طلاع الارض می‌باشد بعض
 آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل راه ثابت است خواه ضمیر مفصول
 راجع بسوی لفظ الله باشد و خواه بسوی موت یا قیامت قبریه معنوی می‌رسند و اگر کسی را غرض
 اصحاب جمیع صحابه نبوی مراد گیرد و لا نشتر که مع ابن عباس است صحبه قبول او را هم بیک دران چه می‌باشد
 اضرا و تفصیل مسترس است چه عجم خود چنین گنای عظیم سوا عی خلافت و با تفرع علیها از اخذ فدل و منع
 الی غیر ذلک فاروق عظم واقع نشده و اگر باشد اظهار این دونه حضرات است نسبت توجیه که بحقیقت
 که ضامنفسه فرموده چنانچه از اخباری بخیرت را و با بنیاق حمیری را و بنی حاکم علی بن ابی طالب را و کل اندک نایبی
 است که در آن هر یک وجهی صحیح و جابر خوف غایب می‌باشد بلکه این معنی است که منسوب است و آن خبر هم
 ظاهری منعم نشان که اگر شخص کار هم باشد از جهت مظلومیت خط می‌آید و میشود و چنین وقت جزع و فرج
 اختراق باینکه این جزع و فرج جهت ابن عباس و اصحاب است سوگند ذات کبریا در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی طبل او پیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
 خدا ایضا موت و اینها همه با بهر تمام نفسان شد ز من ایضا غلط گفتم خاک برین اعتقاد و نیز
 مباد که از حدیثین اولین شکر نسبت احداثها صحاح که بطریق عده متکثره مرویست حتی که
 اگر دعوی قریب از کرده شود بعد ندارد و هم ازین بر دو حدیث صحیح میرسد پس گشت که حدیث
 بشارت عشره مبشره غرضی است چه در اول لای با هر مضمون عیش که علمای ملت حدیث هم التماس کرده است
 بیان کرده اند هرگاه میرسد این قوی با ثبات رسیده که در حدیث لاتدری ما حدیث بعد از احداث
 پسین خلقت مراد باشد جنت بر اهل عید است گوشت شد او باشد و چون جنتا محض صفاق
 انکار از یقین منفور است جناب بن ابی قحافه بحکم لا ادعی ما حدیثون بعد و اخبار بالغیب احداث
 محال است با تعریف منم فرموده باشند تبشیر جنت در صورت ارشاد حدیث فرمود از حدیثین مذکور بن حکم
 باجماع نقیضین است اقلیت آن و تقدیم حدیث تبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
 اعظم وقت مرگ که اهل عالمین قریب بر الکعبه نبی فرمودند که بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
 از اعمال کفایار اسباب فرستایند و گاهی در اوان جنتها از جرم و فرع نمایند و حشر کنند که اگر تمام
 روی زمین و نزد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظ اقول استعین بالله و اقول کریم
 این محفولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حلی که راه اصولیه و از جناب مولف سر زده که
 بیاد فقیر آید که علی مذکور در بعضی از تصانیف حدیث در مطاعن خلفای شد بن عنوان آن حدیث
 علیه السلام صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که
 وکی باید که این رز و را بپند که مثل رز و نامی کفار صد و ریافت و قول جناب منور و در وقت
 نگاه کند که قریب بر الکعبه یعنی مطلب خویش رسیدیم با جملة اشیا و اتمه اصناف بشمار بران توجه داد ما
 لا خفاء فیلی از کثیر التماس میکنم نخستین آنکه برناظران این اوراق التبعه صد و پنجاه و پنجاه
 کا صبح اذ انصر و صبح تمام دارد و نعم ما قبل فی شان نهادن مقام عصر در غیبت باشد و در دوم آنکه

اخصر العباد قبل ان يظلمه شرف بخاری از نیکقام در نص من موعی مولف که دلالت بر خوف حضرت
 فاروق درباره غضب حضرت اردن مال بیکردم و بدل میگفتم که در نیکقام نظر مقدمات سابقه و تصریح
 صاحب الشیعه و دیگر علمای طایفه که مهاجرین تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقی است که در ابطال
 این خیال نیست بلکه نقطه که حدیث خدیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که نمود کج البحر عبارت از آن
 سمت وایت یافتیم یعنی دفع و هم مولف که فی است الفاظ آن وایت نیست که عمر بن حفص بن
 عیاض ثمالی ثنا لا عمن شنا شقی سمعت خدیفه یقول یبنا نحن جلوس عند عمر
 اذ قال لکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم والفتنة قال قلت فتنه الرجال في اهل
 صاله وولده وجاهه بغيرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنکر
 قال کس عن هذا اسألك ولكن النبی تموج کومج البحر قال کس علیک منها یا بنی امیر
 المؤمنین ان ربناک وبنیها یا یا معلقا قال عمر یکسر الباب ففتح قال لا بل یکسر
 قال عمر لا یعلق ابدا قلت اجل قلنا لحدیفه اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعدوا
 غدیر لیلہ وذلک الحائی حدثته حدیثا لیس یا غالبی فقهنا ان نسأله من الباب فامرنا
 مسرورا فاسأله فقال من الباب قال عمر یعنی خدیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب و عمر بن
 خطاب بسته بودند قتی که او پرسید که از شما کسی است که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم را درباره فتنه
 یاد داشته باشد گفتیم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مردوزن مال و فرزند و همسایه اش میباشد
 که نماز گذاردن صدقه دادن امر به نیکی نمودن از بدی باری زدشتن تدارک آن میکند عمر گفت من ازین
 سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه پرسیدم که موثرین بسببت مخاصمت کثرت رعت مثل موج دریا محیط است
 گفتیم ازین فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در سیانه زمان تو آن فتنه دروازه است بند کرده شده که
 هیچ فتنه در زمان تو هرگز بریان نکرد و عمر گفت ای خدیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد
 نمودند کشاد و بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست قیامت بند نخواهد شد چنانچه جمعی

مبنوده کمالا یعنی علی الحدیثین هرگاه بر حدیث خلیفه و انجمن بدان تعلق دارد احاطه کنی حال نص
 فرمودی حضرت واضح شد که سربازی بشیر نیست بلکه از اصناف اعلام و بدو سابق از خیالات خام
 من بعد که شرح بخاری بدست آمد و مراجعت این مقام واقع شد در یافتیم که سیل اکثری از شارحین این
 کتاب طبایع سوءیهی این است که با وجود حسن و بسیار نقد و طراوت بشری بجای آورده و گفته اند این طریقت
 باطل و نیک نیستی که صاحب تیر التوضیح شرح الجاسع الصبیح می گوید قوله من اجلک کان تفرس الکفنه
 سطر طهر لیه یعنی خیر حضرت عمر بن الخطاب بن عباس و باشد او از آن بود که بفرست و دانست که
 فتنه بودی بعد از من بر پا خواهد شد و ما یعقوب بانی صاحب خیر جاری می یقین تمام و تفصیل
 تصریح رفته و گفته اند قُرْبَ أَنْ يَقَالَ إِنَّ مَرَدَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ جَزَاءَ كُلِّ كَلِمَةٍ كُنْتُ
 بَابًا مَانِعًا عَنْ جُودِ الْفِتَنِ وَظُهُورِهَا كَمَا مَرَّ بِنَا مِنْ جَدِّهِ حُكْمُهُ فَأَذَانُ قِيَّتْ
 يَطْهَرُ الْفِتْنَةُ فِيمَا بَيْنَ كَلِمَتَيْهِ عَلَى ذَلِكَ كَلِمَةُ الْنَفْسِ وَانْطِغَتْ بِالْذِكْرِ وَالْكَلامِ كَنْ
 مَسْوُومًا مَعَهُ وَلَا كَلِمَةً كَانَتْ حَيْثُ السَّنِ فَوْقَ بَقَائِهِ إِلَى أَنْ حَدَّثَتْ الْفِتْنُ وَفَرَّجَتْهَا
 قَتَلَ عَمَّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَوَقَّعَ الْحَرْبَ مِنْ الْجُلِّ وَالصِّقْلَيْنِ وَأَمَادَةً نَزِيدًا وَقَتْلَ الْحَسَنِ
 عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَتْلَ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَفِتْنَةَ حُلُوِّ حِجَابٍ يَمْنِي وَتَوْجِيهَ أَخْبَثَ بَشَرٍ
 که گفته شود که مراد فاروق است که این همه بقراری من بر آشت زبیر که فتنه تا زبان من
 ممنوع بود بعد از وفات من در میان اهل اسلام فتنه تا بر پا خواهد شد پس حال شما خیر میگویم و تخفیر
 عباس بن و وجه است یکی آنکه خطاب به بود و دوم آنکه بسبب جوانی نظر بقارین عباس تا ظهور
 فتنه باشد مثل قتل عثمان بن عفان بن النورین و وقوع حرب جل و صغیر و سلطنت زبیر و قتل شهید کربلا و زبیر
 زبیر و فتنه زبیر است حجاج غالب و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت و جدا صالت ابن عباس
 و بیت فرعت و یکران در کلام فاروق عظم نیز بود است و معاذا الله اگر مراد خوف و اضطراب
 و ایصال ضرر با بل بیت اطهر می بود چنانچه قاتل موفات تلحج آن میکند اصالت ابن عباس

و بهیئت خطاب میرود و لا و طینین و قلب موصوع میشد برین تقدیر یا یستی فرمود که امامت
 من جرحی فممن یا کماک من علی بن ابی طالب و اولیس فلیس خدایا بگوید یا مفرعوم و گمان مؤلف بر
 موضوع خویش باشد کما و یحیی فی المسک الثانی انشاء الله تعالی و شوهم میاود که شاید دیگر شارحین
 توجیهی برین مقام کرده باشند که با حد از دلالات مفید خیال مؤلف باشد زیرا که خلاصه آن تبصیح حاشی
 عسقلان و شیخ جلال الدین سیو است که جرح فاروق را می صاحب بر باره اختلاف بود ایشان
 بحسب سیار که قیام فتنه دنیا بین المسلمین در خلافتش شوهم نباشد فاین نه امامان مؤلف
 آنکه اندر مؤلف از جرح خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول من اجلک من اجل اصحابک فیهی
 بر آنست که ابن عباس بعد خلافت بلا فضل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و اینجای
 و ایشان عظیم را ابن عباس است کما یظهر من شرح کتاب الحادیث اسماء الرجال مثل الاستیعاب
 و اسد الغاب و الاصابه فی تمیز الصحابه و غیره اما لا ینبای ما عند الامتیه برین تبصیر کتاب
 نمی نماند که بر توفیق او فراموش نماند انی که کشی و غیر او در توفیق تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
 احادیث در باب ایراد میکنند خواجه فقیر بحدان بسیار از آن روایان با خط خویش محفوظ از
 بحیث یافت این قطعه بر شاره کفایت کرد و چون با عراف مؤلف جایزین است و صنف یافته
 از اصحاب سید المسلمین عمل به صادر نشده بر عصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مال آنهمه و اوایل
 و قال بدان میکنند که ابن عباس گزین اهل بیت بنو النقیه اندسته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
 نیز بر گوسا که پستی و درازستی او دلالت تمام دارد کما یحیی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس
 احوان انصافا خلفا بنودا خرج بود باعث قبح او اگر چیزی دیگر باشد معضرت این روایا با حیا و با
 زنا و لواط میگرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علما امامیه بفرموده است
 اندر تبرکات مجلسی و بجا و حق البیقین قاضی با و ظنور بدینوقت الی غیر ذلک من الکبار چه ارحم الله
 احتمالات جمع ضمیر انقل کردن از او و سید بن خضر و سید بن قیس است که هنوز حضرت مؤلف

اصد قایم بانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که عجز به اولی الامر
 بلکه اخوه که روزگار است بودند صحیح بخاری را چشم ندیده در صد و مناظره با علامی علام گردیده و بعضی
 از عبارات مؤلف نیز که تعلق بخاشی دارد با بعضی مناظر است که استعفاء الشارعه و کفری بهائیان
 مبین که پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
 انبیاء و اوصیای الهی که در کتب و تفسیرها فایده عن ربهم یومئذ الخ یون پس اعتقاد بر رویت نزد
 مستند دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤمن قطعاً خدا را بکار او لیکن مؤلف بجای
 دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المؤمنین از غضب خلافت
 بر آنست که لفظ خبری من اجل فلان رخاوت است و بحال من و بعضی باشد که تکلم از من
 الیه لفظ اجل خوفی مثل تظلم داشته باشد و هر منوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان معنی غمخواری
 و باره استعمال پیدا بد از قاموس محقق و صحاح جوهر نیز همین امر دریافت میشود و از خصایص خبریه
 در حل بعضی از لغات احادیث بنویسند علی علیه و آله و سلم تراویف لفظ من اجله و لاحق
 و وضع تمام دارد همچنین از شرح جامع بخاری سیما از خبر جاری کمالاً بخنی علی من تشبه ابلیس
 لفظ منکاب می من اجلک طلاق می یافت و جمع بعضی خوف میبوی قبل و قال مؤلف کنجایش
 سید است و اولیس فلین ستم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه باره تظلم
 اعتقاد و تبعیه هر است نمی نشینند فضلاً عن اعتقاد و نامعنا شراسته و بما تیره که هنوز در تظلم
 عباس نظر باصول شیخ خورشید و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب بتاؤد از فاروق باشند و او از بنی
 جمیعاً خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرافق و احوال فارغ
 باشند و روز و فاش جهان گریه و بکا نمایند که چنانکه حدیثی از بن است منقول نباشد بنابر
 شیخ ابو العباس فرموده اللهم ان یضمه الیه الضمانه الذممه و یجترع فیها الاحتمال
 الرکینه السقیة ما شتم آنکه عواخذت که جا بجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت مورد

بر روایات موضوعه رواه خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیده النساء الزهراء
 فدک قابض و منصرف و کیدانش بعد از خویش مشغول بودند و این هم و عمو بلا دلیل و ادعا بلا بنیه و برهان
 بلکه اول میباید که فدک را همین کند که باغی بود از باغات مدینه یا دهری بود که زراعت و باغات داشته
 یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا بلکه محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را اگر گفته چنانچه روایات کلینی
 مجلس شوش و تالیفات نشان بر آن گواه است پس این مخالف ابتداء از میان طرف کرده تعیین
 مقصود نماید و قبض و تصرف جناب بول زهرار اصالة یا و کالاه ثابت فرماید و در خط الفنا و نیز
 در باب منع خمس تقریر طعن حضرت فاروق ابنوالمی کند که از کورت نقص و معارضه و منع مصفی باشد و
 عصبیت و عداوت را چنانچه کنشور می اختیار ساخته و قدرت الیه الاشارة گنجایش ندیده هم آنکه بیان اخبار
 و منه اهل سنت و قتی ضرور باشد که اول خوف خلیفه ثانی رضی الله عنه از غضب خلافت ثابت کند و با شهادت
 رساند که منعی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطبت نه مخمور می و پس بنمید باز فاسد بر قاض
 خواهد بود و هم آنکه و منه اهل حق چنانکه استیجاب از بیان توجیه خیر حضرت امیر المومنین علیه السلام
 ابن عباس رضی الله عنهما نظر بقای او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه و منه مدعی خوف
 حضرت ثانی در باره غضب خلافت هنوز مشغول است موجب عید اثباته بدلیل تخلو عن غبار المنع و
 المعارضة و التقص و انی له ذاک یا زید هم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمه الله علیه
 این حدیث در سابق فاروق از انجبت آورده که او برای شکست و تحقیر او از احوال قیامت تعلق
 بذکر می رسید متصل است که بخاری این حدیث را در سابق و بدین ترتیب آورده که متضمن بر فضائل عظیم است
 که ابن عباس ندکرتش رطب اللسان مذاب لبان گشته و بلاشبته چنانچه او یاد کرده امام است عظیم و
 منقبه است پس خیم که ما فوق آن تصور توان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمه آن گشته چنانچه عبار
 تمام و محال ملاحظه شود حدیثنا الصلوات علی محمد و آله الصلوات علیهم اجمعین و حدیثنا اکوثر
 عن رسول الله عن النبی عن محمد قال لما طعن عمر جعل یأمر فقال لکما بن عبد الله قال کما یجوز

یا امیر المؤمنین و لا کل ذلک لقد صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحسنت
صحبتک ثم فارقت و هو ارض عنک ثم صحبت ابابکر فاحسنت صحبتک ثم فارقت
و هو عنک راض ثم صحبت جبرئیل فاحسنت صحبتک ثم فارقتهم لتفارقهم
و هم عنک راضون قال اما ما ذکرته من صحبة رسول الله صلی الله علیه و آله
و رضاه فاما ذلک من من الله من به علی و اما ما ذکرته من صحبة ابوبکر
رضاه فاما ذلک من من الله من به علی و اما ما تری من جبرئیل فهو من اجلک من
اجل صحابک او اصحابک و الله لو ان لی طلاع الارض هبلا فدايت به من عباد
الله قبل ان اراه و یوید انی خمال است انک تجاری و مناقب مرتضوی قول حضرت عمر اورد
گفته قال عمر تو رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنک راض فکذا هذا را و یوید
بست قصد شکسته نفس می بیند و جدا شده است که فقط رضای نفس باعث بر اید این حدیث و مناقب
فاروق گشته و از نیکو نام واضح می شود که حضرت مولف اصدا و حکم بطول عبارت نموده باسقاط آن
بر او افتد تا بدین عوام طلبه مکرر شود که ایراد آنچه در مناقب نظر همین بدست که مولف گفته
باشد من اندیش التلبیس و از دهم آنکه خیال مولف که فاروق از جناب میر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اهل بیت می رسید مستلزم نفاق این عباس است زیرا که او ابتدا از طرق خود
بی درخواست کسی عنوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مومنین بر آن فاروق ثابت کرده و بعد از این
امور که اقرار خدا و رسول است بلا ضرورت و عید مخرج شده و دل نهاده ایشان اینافضیل الذین یقولون
با فواهم بالیس فی قلوبهم سعاد الله من لک هر چند نفاق این عباس به اصول امامیه ممکن لیکن
الله کسی را اهل حق باقی قابل باشد پس الزام ایشان باصول خویشان از عباس باطل است زیرا که
آنکه خیال خام مولف علیه قائم مستلزم آنست که فاروق اعظم کذبین عباس قصد کرده باشد
زیرا که این عباس میگوید که هر کس از تو را معنی و خوشنود اند و خود جناب پیغمبر صلی الله علیه

و آنکه و سلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده و فاروق گفت که من از تو و علی بن ابیطالب
 ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم و لا محاله سیدانم که شما با من عداوتی سیدارید پس رشتاق خود را و را
 در و نگویند داشته باشند و تقریر او برخلاف این تذکیر لایات ارد و میفرم التناقض فی قدم بطمان یومنون
 فی قلب المؤمنین و محمد بن علی که چهاردهم آنکه سنان که علامت ابان غلبه جابر خوف است که من
 ازین غلبه در عین وقت موت و حضور قاضی الارواح است که روحی مشکوکه الصانع عبد الباقی
 صلی الله علیه و سلم قال لا یؤمن احدکم الا وهو یحسین الظن بالله و قال الحق
 الدهلوی فی شرحه هذا حدیث علی تحسین الظن بالله فحالة الموت اعطاء غلبه
 و کرمه قالوا من علامه السعاده ان یتوکل الغالب فی مده الحیوة الخوف فاذا
 جاء الموت یغلب الرجاء پس این را ز کجا با ثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر و عین حالت موت
 است از قبل از ان بلکه لفظ ما طعن عمر جعل یألم که عنوان حدیث کور است کما عرفت مفصلا بطاهرین
 بر آنست که در روز اول از زخم بلکه بکلیت انحراف واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در آن روز وفات
 نموده بلکه که در روز مملتی یافته بخلاف جنح امام حسن کما یجی فی المسک الشافی مشروحا ان شاء الله
 تعالی و در مقام لطیفه است بن فقی که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول میان
 بدست آمد در همین جا حدیث مشکو و قول شایع که فقیر بلام راحت با صل بعینه ذکر کردم دلیل بر دعوی
 خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد از انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق و دیگری
 لا اهل الحق لا علیهم بهمان اجمال درینید پرداخت تا عوام در شبهه افتند و دانند که حال شمعان حضرت
 خدیجه ثانی خالی از علامت یا فی بود کسبتر مخفی نماند که در اصل ساله مذکور که تا و سال بلکه زیاده از ان
 در کشمکش و اثبات فتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علیه
 ما فکرت الخال فی مسند الصدوق عن الحسن انه قال انما یؤمن علی شجرة فقال
 طوی لک یا طائرنا کل الثمر و کفم علی الشجرة لودعک فی فمی یقفها الطائر انما

المبدأ و غیر الصالح قال را می بویکر الصدیق طیارا و قاعا علی شجرة فقال یا
 طیارا الله کود دستان کمت شجرة الی جانب لطریق من کل محل فاخذنی فادخلنی
 فاکه قال کمت اذ ذکرنی ثم اخرجنی فبرأ و کم اکن بشرا تا که در باشد که در صورت
 ارشاد کرده اند محمول بر نهضت نفس خواه خوف الهی می تواند شد که چنین گویند نهضت نفس که گاهی تنها
 بودن از قسم نبات و گاهی از ان هم در گذشته از فضل نبات زدگر صحایب با نور نیست و حی قوی بری
 چنین خوف میاید بلکه بنوع مخالف شکر منعم تحقیق است که او بایت و لقد کرمنا بنی آدم منسبت بر نوع
 می خد و ایشان بکینه که شرف جنس و ان حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جادیت توان
 گفت دارند و لک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش از همین جنس سبب محو شدن از خطوط عرصیه بخوبی در
 فهم میچند ان رینامه و الاخر بر آنهم تصریحی واقع می شد و منبأ ان جزین نیست که این عبارت مطروح
 در خرافت و خرافات همگرا فادات مطبوعه بی کم و کاست بنمایند معتمد اکبر و یکر از تصانیف علما
 قوم که مؤلف از جمله مقلدین ثنائیت موجود است جایجا بقسم روایات الباطنی و انی رند و باید که
 در باره خلفا را شدن بغایت قصوی میسازند من بعد واضح باد که فقیر اکنون در مضیقات
 کلام احوالی مرتب میکند بگوشتن ان بد شنید که از خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
 صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مؤلف کتاب مکارم الاخلاق یا میدید و در
 یافت میکرد که درین امور چه حادث در طرق ما میسر و گذشته بلکه ان صایا ابو غنم را نیست
 رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی ان افتاده و از عبارت و صبت و ترجمه بلای
 نه کور پیست که در ان و غیر از مؤمنین کسی حاضر نبود و انشاء آن بمبارق واقع است که انی ابو
 بدانکه اگر شما نماز کنید تا بقدریکه دو تا شوید و روزه دارید چند آنکه تا را شوید نفع ندید مگر که مقدار
 روح و تقوی باشد ای بود که اگر در عمل باشد مثل عمل منقاد و پیغمبر باید که آن عمل را حقیقت دانند و برسد
 و از پنجاه کمال فضائل عظمت و بخت شریف بیاید برود که با وصف ابدت اعمال صایا از هر کجانی

قره العین بنی هاشم علیهم السلام به خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت عیسی بن
 بنیروایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و احوال شد اید قیامت رسید و کمالات
 زینحار خیال نمی آورد و از روی بنایت و جادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تنها ما از دیگر
 صحابه مرویت پس این همان شهادت علی النقی است که باظهار صاحب تره در سطره رشید
 الشکین انما الله برانه الی یوم الدین کمایل علیه کتا بخره الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
 متقدمین مثل کتوری قابل صغلی باشد خصوصاً از حضرت مولف که بلاری بکتاب صحیح بخاری هم
 بنور و احسان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مولف در فن کلام و تتبع احادیث انبیاء
 و ائمه علیهم السلام طفل اجد خواست او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار با خصوص
 مقبولین لسانی امامیه مرویت چشم عبرت بیننده النون حبه لبه حاشی که حقیقه و محسوس
 ذکر واقع بر بلاست این آرزو ما از کتب معتبره مروی و نقول بنید که سلمان گفت یا لیتنی کنه کتبنا
 لا هلی فاکلوا الحی و من فاکلوا الحی و کله استمع بد کبر الشارعی کلش یکن می عیال خود گرفته
 بود می پوست مرابره باره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر و رزق بگوش من نمی رسید طاهر اخص
 عیال و آلات بران ارد که سر سستی و خدنگه ارمی ایشان اید الوصف الا ویدست علی ایشان
 بود و وصل خلقت خود بخلی داشتند خواهانند که دیگران خصوصاً آل عبا و بن عبد الطیف شریک شوند
 بلی حقیقت همین است که اول خوشن بعد و در ایشان کنول از زبان صدق ترخان حضرت شهید طیف
 لفظی منقول میگردد که بر چند بدالات مطابق برین آرزو ما و دلالت ندارد و مگر بدالات التزام آخر
 ما شریک می بینیم چیزی که خدایا چه روایت مالی شیخ صدوق شیخ شریک محمد بن موسی
 ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعدی بادی قال حدثنا احمد بن محمد بن محمد
 بن محمد بن محمد بن سنان بن الفضل بن عمر بن الصادق جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن
 علیه السلام قال سئل الحسن بن علی فقیل له کفیت اصیبت یا ابن رسول الله

قَالَ اصْبَحْتُ وَلِي رُبُّ قَوْيٍّ وَالنَّارُ اَمَامِي وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابُ مُحْدَثٌ لِي
 وَاَنَا مُرْتَهِنٌ بِعَمَلِي لَا اَجِدُ مَا احِبُّ وَلَا اَدْفَعُ مَا اُكْرَهُ وَلَا اَمُوُّ سَيِّدِي عَنِّي اِنْ شَاءَ عَزَّ
 وَارْتَشَاءَ عَفَا عَنِّي فَلَا اَرَى فَقِيرًا اَفْقَرُ مِنِّي مَحْصِلُ حَدِيثٍ اَلَمْ يَكُنْ اِيَّاهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 که چو نه فرمود چو پیری خدا بر سر من وزخ رو بر روی من موت طلب کند و حساب بخاطر من بنماید
 و من گرفتار اعمال خودم انچه را میخواهم بهم نمی رسد و انچه را نکرده دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست
 خداست خواه عذاب کند و خواه در گذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حرفی از خدای
 که بلا گوش کرد و خدا را حشر دیگر از تنها نامی حضرت خدیجه با فضلش نمود در همان مجلس عشاء بجا آمد
 قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا لَيْتَ السَّبَّاحَ مَرَّقَتْ لَحْيِي وَكَيْتَ لَحْيِي لَمْ تَكِلْ لِي وَلَمْ يَذْكُرْ لَنَا
 ثُمَّ وَصَّعَ يَدَاهُ عَلَى رَأْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ وَابْعَدَ سَفَرًا وَاحِدَةً زَادَاهُ
 برای خدا اندک انصاف نمایند که درین کلمات طلیحات مرتبه تنها از بنایت و گذشته سیر جادیت
 و ای جادیت که شید را که هر گاه درندگان باره باره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خورد
 آخر چپ که از ان است بخورد و آخر بعد بهضم فضل هم دفع میشد سبحان الله بهمه امور اجنا
 امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بجا یه که این است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
 زار زار گریستند اکنون که مانند شکر نعم حقیقی که وجودش را خلقت مکریم و اشرفی از کارخانه نعمات
 قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیاء علیهم السلام بگذر و حرف بیدار شنید که در مجلس
 از مجلسات بجا که در ذکر انبیاء علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب صلوات الله علیه و آله
 و سلم و حضرات ائمه به مروی است که مختصر آنرا درین چند بطریقی گنجانیم که حضرت یحیی هم
 در خرد سالی بتقلید عباد و زما و آن وقت که در بیت المقدس مشرب بودند پیراهنی از زنبور
 و کلاه سی از اشیای بر خورده بلکه غایب باز بخیر در کردن خود کرده و بر ستون سجده بسته خدا را عبادت
 نمود که حوصله شیری تحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پای رسید که از زنبورهای خداوند

و می پدیدار بود و در خوف و درخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نازق قط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیم نمیدادند ولی نمی خوا و بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بنهر اجد و چند نزد والدین آمد
اتفاق قار و در مجلس عظمی و بر وضعت زکریا جاتی کثیر گرد آمده بودید بحی در میان ایشان پنهان شد و
پاره از ذکر طعنا و عجب و درخ شبنده رو بصحرارفت دهن کوی راز خیر بای خویش گردانید و چند
گرسیت که پانامی مبارکش آب چشم او فرو رفت یا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
و باره ای که باشد چنانچه از حضرت ابوالشیر صادر شده اند قدری میگریست و آتش و درخ را ب
المنین شد داشت سکنی که حضرت خلیل عالمین و علیه الصلو و السلام نظر بواقع کرد بلا درنگ
بود تا آنکه از همین جهت سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه موسن جالسی است لیکن بنی و اول
بار حضرت بحی که بطریق حدیث مصطفی و دیگر نصوص ائمه از عذاب و درخ میگریست خبر نمیداد
که علت این مقدار کار و بیکر باشد با زبان صریح نمیرساندند نیست گرفتار آمدن و در انواع عقوق
و مصیبت چه باین برجا خوش خدمت حضرت مولف اصول ندهش سیرانم که هر سانچه که بر نیسیا
عالم اسلام که شد از جهت حدیث انکار فضائل ائمه توقف در ولایت ایشان بود پس بعدی ستر نماز که عدد
انبیاء و احوال فریقین آید بعد هزار است محال کیت که حال بن بزرگان در بنیاض ضبط تواند کرد
و در حقیقت گفتا بزرگوار حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف سامی تبر که آنها درج
درین سیر که مختصر حدیث مگر با اجمال از آیات بیانات خوف خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون الی ربهم الوسیلة ایه اقرب ویرجون رحمت
وینافون عذاب الله ان عذاب الی بک کار محمد و قال سبحان الله بعد ذکرهم و کالوالنا حنا
وقال الله تعالی الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام راز و انعام
بنشای بوری طبری در شرح بیان حال خود و امام آن تعبیر میکنند باینکه این قصه طولانی و بقیای
خاتم السیلمین صلی الله علیه و آله وسلم که در یک مجلسی در کتاب عالم که مجلد چهارم و ششم و ششم در حال

عش و کرمی افلاک عناصر و مایه و ملائکه و جن انس و غیرهم منقول است ختم کنیز عیسی در حق تعالی
 الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ادى ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
 اطرب الله سمعها وان تنظروا فيها منوع اربع اصابعه و ملائكة واضع جفاته الله سبحانه
 والله لو تعلمون ما اعلم فتوحكم قليل ولا وليكم كثير وما تذكروا بالنساء على الفرس و خرج
 الى الصنع و انجأ روث الى الله لوددت ان كنت شجرة تعصفه قال الطيبي في قوله
 لوددت ان كنت شجرة تعصفه هو كلام ابن ذر اشبهه بالنبي صلى الله عليه وسلم
 اعلم بالذم ان ينفذ عليه ما لا اوضح عما هو فيه انتهى قوله هو اظهرها الخوفه
 و كذا ينال الشرحه بسببه انه بل يوردها لما يحشى الله من عباده العلماء انتهى لفظ
 بنى و در مختار است ميكنه كتابه غير على الله عليه السلام فرموده من بيتم خيريه كمن بغيره
 و چشم خبري كه شاه از ابي شهيد سالق بهر چه اكلت هم خالي نيت مگر فرشته بشياني خود را بهر
 زان خداه بخدا كند يوم الکرشمه بهر چه اكلت هم كثره بگرد و بسيار ميگيستند و باز
 مناريت بود و در ارکان حجر افريت بهر شيكه من زروى آن ارم كه درختي بودم كه در شرم
 آن با برى حواج خواش قطع مى كرد و در گريه امى تر ابرى علوفه انعامى بودند اما مجلسى بعد از افلاک
 اين حديث از شما بهتر است كه حاصل منقول گذشت ميگويد كه طيبي در حديث حق عليه السلام ميگويد كه بهتر است
 خانه حديث يعنى تر ايد و حقى كلام ابى در باشد كه كلام جناب سید انام كه از بن زرو نامير او
 است اما مجلسى در ان ميگويد كه مقصود از ان اظهار خوف و خشيت الهى است كه مناني القرب
 عظمت نسبت بلكه اين مراتب موكده ميشيد بماند بمني كه حق تعالى در قرآن مجيد فرموده است
 خوف خدا مى كنند از نبد گانش مگر علمائى انهنى محصله آخر العباد هم اكل كن بان خود را مثل شمع
 و جاسى غير ما كمال خشونت الا ايد اگر كسى ديگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مؤلف ميشد
 و قتل قبل و قاتلش متعلق بمنامى صديق اكبر است چه مخان سخت كه از قتلش نفي حكيد با محله خدا

سوفت و اگر علمای هند پیش ازین قسم تقریر با جز آنکه اصل شریعت را که تهنید نفس و کتاب
 اخلاق جمیل و تواضع و فروتنی است برهم زنند و برینست خیر البریه و اولاد طاهرین
 و اصحاب طیبین و خیریه کنند و خداوند هیچ خیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلافت ملوک کهنه چه بر
 تشبیه او کی کرد که دخل و معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیاء و اوصیاء را که با ثور و منقول است
 بخالات خویش راجع گردانید و قرآن حدیث را از دست برفت ضرورت شرعی اصحاب و هراس
 احباب باعث توجیه جوابش گردید و در این فقیر بزدان کشید و الا حقیقت همان است که شیخ سیر از علمیه
 الرحمة نظم کرده مصرعه جواب جان پایان باشد خموشی چون علمای زمان طلب معاش رجوع بمولف کردند
 و بعضی بجهت و جوهر دیگر تمیعا تشریح می نمودند و اجرات تمام بتالیف بحر سید اگر این امور را از علما
 که برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید خواهد بود و اللهم ابدل الذین و المسلمین
 بظهورهم عاكلا و تبارک لا من اعداءه را که او را کجلا و افخ له کفوز الملائک
 و الملائک و الا فاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنیک من اهل الجور و التفتا
 و بشیر بخدا لا یمنعکم بشارت جده خیر الوری و قلت له انا فخذک فمما مینا و سوره
 و جوههم فی الدنیا کما سودت وجوههم و الاخره و اعدت لهم عذابا مهینا و در علمان قصیده
 کما دمرت علی قد ما هم تدبر فله یضفون الا قلیلا و لا یتکون الا کثیرا و یعیشون ذمیا
 و یصلون سعیرا یا سر و هم آنکه قید جسم عوم باعتبار مفهوم و لالت بران دارد که فعل الو
 لو لو عین بدان داد و حکم نظم او که از اهل سنت صدور یافت تحت نظم و سید است لیکن فقیر حیرا
 که چون بر مجربیت او روایات فقیهین ناظر است حتی که در کمالنهای نیز اعتراف مجربیت او
 موجود و انانکه سرپستی و از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان تبرکات جناب است کما لا یغنی
 علی من طالع الفضل و آیات الهی و ده الفاضل الطبری فی الکتاب المور و در نظم او که اقم نظار قیامت
 قال الله تبارک و تعالی ان الشراک کظلمه عظیمه قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در دست

امامیه هم مستفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات مدینه و بدر
 رضوان الهی گشته و برقی و محاشش زیاده بر سابق عالمی افزا گرفته پس که در اطفاف این نور کوشت
 البته ظالم و جفا کار خواهد بود و همچنین حادثه دیگر بر کمال ظلم و جور افاض صریح و قهت فتنه که اولاً
 علان چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است نسخ این سابقه
 جور و جفا یک بر فتنه که بدست اهل بیت و پیش غیر از خفاش نشان مثل ضیاء آفتاب
 رابعه النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صواب طعنه در می سپردن آن
 پرست بلای و دشمنی اهل بیت رسالت را زنجار قیاس می زد که در هر سال مراسم این عید را میوه است
 بجا آوردن و با شکل محمول همان معامله کردن که آن مجوسی بیدین برغم تشیعین بعمل آورده عین حق
 و بیروت است که از ابلولو و ابن جبابه گرفته اند بار خدا یا مگر چنانچه بر اصول شیعه شکر است
 و نبوت جمع تواند شد و اتفاق بهر معنی که باشد یا امامت معصوم الاجتماع است چنانچه برین فتنه
 اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه یا با شجاع کدین مقصد و قصد
 نباشد و نیز اگر بر مذمت مجلسی که این همه کرد و بلا و کذب و افسار را گنجه است مثل جهان بیوت ام
 کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان اسلامت بر نذریر که نزد و روغ گوهر کس را بجا است
 شش و نه هم آنکه تفسیر حزن که برای ابن عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری در ضمن تمام
 حاجت اعاده نیست حالاً حال این جمله قسمیه بدینست که تواند بود که تمذیج مذکور باشد و فتنه
 بغداد بعبیر فرموده باشد و از تفسیر فریقین نماید علیهم جمع البیان صحت این استعمال و الطلاق
 نیز سمعت نه بود و در و تحمل که اراعه همیشه ماضی از باب فحال بود پس خانی است که قسم است که با
 اینقدر زرد انتم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب نماید و قصد و ازین بیان علمت فتنه است پس
 جواب ابن عباس فاروق را و باره نفس و شکر قنار خزع و است و تمام شد یعنی خزع من با کسی
 خویش نیست بلکه برای شاست تا در فتنه واقع نشوید و آمال دیگر آنکه سالی است که معلوم شد که

جزیع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوئی داری پس جهاب و ادو که خوف شدید دارم
 و اینقدر فدی می دهم قبل از آنکه عذاب به منیم و نه ایشان را انبیاء و الاولیاء الماعرف سابقا و
 شارحین مثل علامه یاقوتی غیر او یعنی خیر است کمالا یعنی مقصد هم آنکه قید او معنی قرب تو از خدا
 سابقا که از صحیح بخاری و موطن مالک مشغولست و اکثرا بنفص صحبت در روایتین که با شنبه هر دو در
 بخاری موجود و دلیل نیست که سلفا بخیر در صحیح صحیح فرمود و بار در صدر رساله فلی فرموده یعنی
 احادیث سند بخیران همیشه از زبان خبر صادق است بخاطرش مرتکب نیست چنانچه این حدیث
 صدر از جابر بن عمر صلی الله علیه و آله وسلم می کشد و این قطعیت بدون تعلل است معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
 نووی رحمه الله علیه قبل ازین موضوع انجاسید پس جو تو از او لین عدم تو از آخرین یعنی چه یا خدایا
 مگر اصحیت منحصر درین حدیث اول باشد و این محکم نیست نیست علاوه بعد از حکم تقطیع حدیث
 از حضور فالض النور اضا فلفظ قرب به حسب حیرت میگرد و بعد هم آنکه بعضی کلامی عالم یعنی خوان
 بود که این مخالف بود دعوی مؤلف بود و حدیث بشارت عشره مبشره از آن پس
 است که در صدر اوراق رساله خویش بحثی مالک کش گفته بود که عدم و تشکیک علمای کاشمیری
 نصف انبار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه باز پوده عجب خطا واقع بر آن چنانکه
 ناظرین بر این اوراق بلیان بچشم قطعی بینند اینچنین چون محمول است که بعد نقل کلمات منقربات قوم خطا
 به چنانکه با احتمال ابطال آن بحث به قیاس میشود و معارضات و مناقضات آن در اصول شبهه بخاطر
 جوش میزند و رفته رفته نزاعهای زبان که همچو شان کمال قهقرو فقر که انیده بطول میکشد تا چهار تن
 منتهی است و عسا علی قوم در مقام عراض و غراض نمودم و بر ذکر مؤلف عتق و اتم چه خوش بود
 که حضرت مؤلف بکند و دلیل بر موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرتی که در جوابش ظاهر شد و محنت
 انتظار باقی نماند و نور و هم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث عالم است که
 بعد از وفات سرور عالم بر رو کار آوردند و تحقیق نیست که هر چه پیرایه عزیزی بر سر آورده و

مؤلف اصد قاضی یانی اوبی باید بدوشاید درین صنعت شریح و احسان بحال اهل حق و الطهار
 کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه از انالکاسون منظور شود و حقیقت
 همینست که اینهمه عجایب و غرایب اسطه حضرت مؤلف درین زبان آخرویده می شود و اطال البقاء
 و لیسرنا لقائه قال **فصل المبحر حکیم بده الله تعالی الی الاصرط المستقیم**
 و بعد التیاء التی سیکوم که اگر صدق تو اکر و صا جلیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شالیه
 خصوصاً عدوت با مور و نص و ال من الاله و عا و من عا و اه نر و کافه امم و نهم الشیعہ بر حق می بود
 و احادیث مزبور و در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا خط اش اضطرابی عظیم دست میدا و اه
 تاویل سدد و بود لیکن معتمد اهما کن تبا و یل و توجیه می برد اختند و هر گاه نصوص خلافت
 یعسوب الدین امیر المومنین و شالیه غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت
 واحدی از آنهاست ملزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بکثری باشد که از حد
 تو اتر معنوی و رگدزد و صد ما حدیث محاضد یکدیگر باشد و دفاتر مروی بطریق شیعیه که هرگز عقل
 سلیم مجبولیت آن همه طوایر که بطریق مختلفه از زبان اشخاص متعدد که بابا کن متضاد و سکنی هستند و در
 از نه متخالفه مروی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه حین اذعان باشد عاقل و نیدار سرگز و ریلیا بی
 نمی نماید و التبه از تا ویلات یکیکه بارده و دست آستین میکشد و الا انکار ستواتر بالمعنی که بدار امان
 عا و خطایر علی المهره بحال المبحرات البتویه لمر و یخبر الاحاد بر آنست یا بد استه بدم اساس انالشی می
 کند فمن شایان سیر ببن الموطر و یقوم تحت المیزان فایخیا ربیده انتهی کلامه علی هذه العبارة خاتمه
اقول استعین باروف المرحوم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجه
 که تعدا و شن شوار باشد مگر بقصد اختصار که در اجاث این رساله ملحوظ است بعضی از ان
 الکفای کم و قصه دراز کوتاه میگردد امّا اول السبب از آنکه چون لامحاله مراد از خلافت مطلق
 با فصل است پس خود وجود این صوفی هم تو اتر معنوی انکار و کتب اهل حق و عجایب مضحک است

کاش بنابر آنست که خویش دعوی وجود خصوص بروایات امامیه اگر چه احاد باشد می نمود تا بمقابل
 اومی گفتیم که اگر مراد یافتن این خصوص بلا معارض است فحسب منجیل ندعی آن خلاف الواقع و بی معرفت
 دلایل بنده الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت تساقطت و مخفی نیست که چون این
 خصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف اقم است پس
 لامحاله تقیید اوردان مدخل نبوده باشد چه جای آنکه ایما امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
 چنانچه ملا مجلسی بکار الاوار از نشانی سید مرتضی بوجوب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن اظهار
 اینست که قیاس نبی بر ائمّه و باب تقیید قیاس مع الفارق است زیرا که سید با جمیع احکام شرعی و است
 پیغمبر میباشد که معقرش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیید نبی جایز نباشد بخلاف آنکه حکم ایشان
 بخلاف نبی است بقدر حاجت اما ثانیاً پس از آنکه اگر مراد از مثالی ما هم واقعیه نقل کرده اند
 است پس محاذ الله و حاشا و کلام در روایات صحیح که سناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
 آنکه از حد تواریخ معنوی هم و گذشته و حدیث حاضریه بگذراشد و اگر مراد از مثالی ما هم واقعیه
 امامیه است پس عقلائی عالم بغایت و شن است که این طائفه بنابر مریضه عدوت صحابه کبار از مهاجرین
 و انصار بی شائبه مبالغه از ضروریات بدیهات هم انکار سبکت و در بیان آن هرگز مرتبه انبیاءین
 الرطب و الیاس و النفع و الضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کاردین شریعت که مقنی بر نبوت
 انبیاء است بجهت وقوع خلل درین اصول همه بر او میرود و مقصود بانیان سبب تشیع عرفی زمین است یعنی
 که حضرت مؤلف بسیاری از مذاهب و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیاء بلکه سیر
 سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت احداث و کفر و ففاق
 شمرده و هکذا الا العدایة و العناد برین تقدیر نبوت رسالت نبوت پیوند و
 امامت ایما بصورتی بند و قاضی آنکه شایسته باجمله خارج از نیز امکان است شیعیان
 کفر و ففاق خلفا سعاد الله ثابت کنند و مراتب انبیاء از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شیخ یوم

محشر و از جناب تصوات حضرت مهدی بجال خورشید باشد و او را که مؤلف بنا بر شیعیه عاقبت اندیشی که
 از اکثر مقامات ساله اش برید و آشکار است و نحو تو اثرش را بخلای می رسیدن میکند و هنوزش چیزی
 نیست که اگر اهل حق و ابیات مداح و احادیث محامد را جمع کنند از الواف هم در گذر و بلکه اگر
 باره محامد خلاصه اقوال احادیث که اهل بیت فراموش و آثار او را و اهل قرابت ایشان را
 نیز بر یک باز هم تعداد و شمار آن شوار آید و در مقام حکیم که یاد کند که کلامی که برای تعلیق
 سبب است که زبانش گاهی بی غوغ و بی غوغ آلوده می شود بعضی از روایات می بینیم که محشر خلاصه می باشد
 قریب به بیست و شش نفر است و این را در روایتی از جامع محمد بن تواتر است و بسند صحیح از امام
 محمد باقر رضی الله عنه و عن ابائه کافه اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب یحیی چه
 میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست دارم که خداوندش که گمان طائفه در حق تو آید که اینها از راه
 خوف و تقیه سر میزنند جواب داد که خوف از احیاء باید نه از اموات این گفت و در شنیعات شمام
 عبد الملک که خلیفه وقت خورشید و شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردیم بایستی که از
 سطوت و شوکت او که معادلی اهل بیت کشنده ایشان است ترس میکردیم هر گاه من را بدیدیم
 تقیه از یحیی و یحیی بن یحیی داشته باشد روایت دوم از محمد بن طایب است که حال
 عثمان بن عفان از حضرت امیر مفسر کردیم فرمود که امید دارم که من عثمان مصداق آیه
 باشیم و عنکما فی صدق و هم من غل حواکک علی سکر منکرا بلین روایت سوم
 از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن خفیه نشسته بودیم جماعتی منقبت عثمان را عاز کردند پس
 خنجر کرد و خطاب بن عباس نمود که یاد داری که من بدست حضرت امیر روز جل حاصل الواف بودم تو
 بدست چپ و که ناگاه خبر آمد که ام المؤمنین عائشه فرستاده عثمان اعنت میکند حضرت امیر که
 دستها خود برداشت فرمود من هم قتل عثمان را نمیکند خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند و
 سهل باجل بن عباس بن یحیی بن تصدیق می شناسد روایت چهارم از امام محمد باقر است از

بزرگوار خود را با جبرین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلاثه خویش
 میکردند فرمود شما از مهاجرین اید که حق تعالی در محکات کتاب استطاب و مدح آنها نمایان
 که از سوال مشهور و یار خویش بر آن اعلان کند الله بید شدند و فضل و ضوان الهی طلب کردند
 درین جمیع او رسول او را نصرت نمودند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** جماعتند که فرمودند آیا شما از بزرگوار
 انصار اید که انواع عافیت بخال فقر از مهاجرین بمنزل داشتند و بمقتضا حکم صلوات
 عمل کردند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** گفتند فرمود در گاه حال شایسته سوال است که عظیم دیدیم و گوش
 خود شنیدیم پس طاری آن گروه ثالث که بعد ازین رو کرده مدح و قرآن مجید اندود و عافیت
 برای فغان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین انصار پاک و صاف میباشند نیز بخوانند
 یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان آمدید روایت پنجم از امام صادق
 از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر کرده مرا از ابو بکر فرمود خبر از
 صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یا مینویسی فرمود بگردیدار تو او را خجاست
 صلی الله علیه و آله و سلم و تمامی مهاجرین انصار این لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
 نماند حق تعالی در دنیا و آخرت او را صدیق نکند برو و با شخص دست شور وایت شوم
 از کثیر که امام باقر گفت که آیا شخص چیزی را از حقوق شما عصب کردند فرمود نه سوگند کسی که
 قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که مقدار اندر خود
 چیزی از حقوق ما عصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
 مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بگردانم و در دوزخ فرمود که هر چه از مصیبت بخور
 در دست ایشان برسد بر گردن نیست بزار اند خدا و رسول از مغیره بن یسویان که بر اهل بیت
 عداوت و دشمنی داشت بقتلتا آنکه مردم را نسبت بکمان پیدا شد روایت ششم از امام محمد باقر
 او را پرسید که فلان گوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت دانی بدارت که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

مِنْ غُلَامِ اَخَوَانِ عَلِيٍّ سُرُورٍ مُتَقَالِلِينَ وَرَحَى شَيْخِينَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ نَزَلَ شَدَّ فَرَسُ دَلَّيْ سِيدِنَا
 که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جا بهایت بود و اولاد تیمم علی
 و ما شوم که بعد از اسلام و ایمان محبت بدل شد تا آنکه چون الوکیر صدیق را در خاصه سیکر حضرت
 مرتضوی بدست خود بجای آورد و او مشغول بخند و درین معنی روایات بسیار مرویست که
 معنوی میرسد **روایت هشتم** از عید اجماع همدانی است که امام صادق بر اسی غریب قومی که از
 مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
 بر گمان بود که از شیخین بر ارم پس بداند که من و یکی زردگی دارم و او ارم و دوستی می بندارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
 فرمود بر ارم از کسی که ایشان را بعدی بگوید و دوست دارم کسی که با ایشان موالات مینماید بگویند
 که شاید تو بر سبیل تقیید از چنین کلمات میگوئی فرمود برین تقدیر من از شمر کین باشم و شما قومی
 جد من و از خیرت بکار من نباید و درین معنی سفارن یا ان غلاظ روایات محدثین پیش از من در دست
 اهل حق میرسد **روایت دهم** نیز از امام مخی ناطق است که قومی از اهل عراق گمان
 نسبت با که حدوت منقصت شیخین مذہب است عا شکا که چنین باشند این هر دو از بزرگان
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شد و نزد امام باقر رضی
 عنه رفت و آنجناب اهل عراق خلی و تشنگی داشت فرمود نزد من بنشین است پس من بضر
 بلیمه خند کش سیده بودم شستم و کفتم چه فیضی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
 کفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بزرگتری فرمود برت کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
 کلثوم که خباب مرتضی گوشت خود را در کفاح فاروق در آورد با کفتم کاش مکتوبی بدین معنی
 بجناب ایشان بنویسد ای فرمود اطاعت نوشته من نکنند ای ابو حنیفه تو فرما نم بزرگی اخلا
 که از حق سری چنین کی بکوب من با تل خود **روایت دوازدهم** از امام صیرفی است

که گفته امام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و دستفرا بر ایشان
می کنم و کسی از اهل بیت نیافتم که او را ایشان بوالایت نداشتند باشد و **روایت** نیز در همین باب از علما
است که مردم از انجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بیگفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کنایه ایشان محبت میداشتند و ترجمه بر ایشان میکردند **روایت** چهارم نیز از انجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابو بکر صدیق به نبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گویی مگر فرمود که او صدیق است یکبار و باره او چنین عقاید
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق صحت
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بعد الله که هر چند علمای شیعه و اهل حق پویشی نهند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغم نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
مقیری در مصدر احقاق الباطل هیچ و تا بس میخورد لیکن کوشش و بجای می نمیرسد چنانچه بر منصفین مبتغین
کتاب که در مخفی نیست از نجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصحیح و تصحیح بر آن کرده که انچه
صاحب کشف الغم ذکر می کند مقبول و مطبوع و یقین میباشد و قد تقررت ان لا تقررا العقله
حجة علی أنفسهم **روایت** پانزدهم از حضرت امام جعفر از امام باقر است که او را
النساء فاطمة زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان ارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت** شانزدهم از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر
ارجمندترین جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که اسی الم من ایشان محبت دارم و از دشمنان ایشان نه دارم
زیرا که آنها امام هدایت ارشاد بودند **روایت** هفدهم از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابو بکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت نبویه نبوی جاہل شد دیگر ایمان نیست
تصدیق کردند بلکه قسم می خوردند که انچه انجناب فرمود عین صدق است و او بدو نه توریه و تعقیه و مشا
ند بربان فقه من جملة ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای می خویش

ثابت شده که عادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است ^{و الله اعلم}
 علی الذی روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بنحیب
 شهره را عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی ^{که} **لَا تَصْلَحُوا إِلَّا بِمَا أَصْلَحْتُ بِهِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدِينَ**
الْمُهَدِّدِينَ آنها که پس از من است که چشمهای مبارک فرو رخت و فرمود که آنها حبیب بن ابی
 ابوبکر و عمر که امام دینی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند مگر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
 سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آنها را ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و تسکین ایشان
 از خربانی می باشد یعنی فلاح و دستکاری نبض قرآنی در حق ایشان است و روایت نود و دوم
 از مالک بن انس است صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیرین
 روز وفات فاروق بر خنجره اش استاده فرمود که زمین بر داشت کسی را و آسمان بر ستاره
 ناکند که دوست نر باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بنیابی مشهور
 مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بعد از آنکه کتب معتبره مخالفین هم بر آن گواهی است و
 مذکور است در مجلسی کابر او در بجا الانوار شایده که در منیت خلاصه مقالات لا طائفه شان آنکه
 حضرت امیر ازین صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از آن
 که صنایع و قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باید که شوری گردند و بعد و بعد تمام نوشته که امارت و
 را بخاندان ایلینیت مغل ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفیه و
 مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار و فقیهین مرویست که سرگاه کفار و بدعت ظهور اسلام را دیدند
 تا بعد ازین بایان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم نیز آن محفل سجیدند و در آنوقت که راه
 بر اصحاب بنحیب مسجوعی جنبه منقوح است و حاکم انجالی بنحی بنحی و امارات اهل اسلام
 بوجه تمام بجا آورد و او طالبی مثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 و آله و سلم نطق عبت بر یک حال بسته اند هر گاه که در گذشت حجت این امر بر قطع باید کرد و اینست

که خارج از که واقع شده اخرج باید نمود و بعد از اتفاق بزمی توشیح کتابی نوشتند که بعد از اخرج
 رسم نکاح و تقی طعمم الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت با
 و دست از نصر تشن بردارند و این کتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنویسم و بنوعی لطافت
 انجناب بیرون برآمدند و در آن محب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
 ارضه را بر آن بخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از ام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر
 علیه و آله و سلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را
 و بچنان میزدند این صحیفه پاره پاره کردند و از قاعده خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم
 بیست و سالی در کعبه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
 بن کلمان و تخمین شلمر دوزار با سبب واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه
 که منصور بن حکم بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز شایع
 پیدا است ضبط و اتفاق روایه شیعه باید دید که از کجا بجا رسانیده این صحیفه ملعونه را جزو نماز
 مجعوله و روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن بر اصحاب در خسر ایشان افتاده و وجود نیست
 فَاَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كَيْفَ أَفْضَحَ الْكَلِمَةَ دَفَعَهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ أَفْتَرَى وَ أَهْلَهُمْ كَيْفَ
 خَيْرُ الْوَدَىٰ وَ حَبْرَةَ بَحَارِ أَيْمَنَ دُرِّ قَلْبِكَ عَمْرٍو تَوَلَّى شَيْءَ صَحِيفَةٍ مَلْعُونَةٍ نَفْسُهَا لَسِيرُ الْوَدَىٰ
 و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تناسی آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پاره اش بر آ
 پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت فَاَحْبَبَ إِلَيَّ أَنْ يَقَالَ اللَّهُ بِحَبْرَةِ الْوَدَىٰ
 الْمَسْحُورَةِ مَخْصُصَةٍ أَوْ نَزِيفَةٍ كَلَّا مِنْ شَرِّ مَا بَقِيَ مِنْ بَقِيَّةِ الْوَدَىٰ وَ تَقَرَّرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقَرَّرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 امّا که بخند و اصرار مرد است که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در کتب ایشان بود آنها را
 صحیفه بود زیرا که بیکر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در بحار الاخبار از مفصل بن عمر
 کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام خدای تعالی آنچه در کتب ایشان بود آنها را

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمیع اهل سنت این قول را از منافق
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت صلوات الله علیه و صادق علیه السلام مقصود سائل فرمود
سفی صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که تائید میکند این خبر یکبار که سنا و کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نیز وفات خود بفرس خود و عاگرد بود و کسی پرسید گفت بجهت
با ابو بکر و عمر بریکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
و لک من قرأت القوم سور الملائه واللوم فانهما جاءوا العجب علی عجب و یا و الغضب
علی غضب طرقت آنکه برین بیتان هم با ثبات و قرار نمی فشارند و مقتضای تناقض اخبار و
احادیث دیگر مخالف آن در کتب آنها دارند چنانچه برای تفصیح و تفحص و آیات قوم مانند صحیح و
روشن است بروایتی از کتاب سلیم که اقدم فضل از جمیع اصول رباعیه و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعراف عمایه طائفه عنقریب خواهی انت الشار الله تعالی آنکه نموده
می شود که از معصومین و تبر از اسامی لاحقین این عبارت مروی است و فی الاخرین الدجال
و هکذا الخمسة اصحاب الصحیفه و الکتاب و جنبهم و طاعواهم الذین تعاهدوا
علیک و تعاهدوا علی عداوتک و این حدیث چنانکه می بینی نص است و آنچه گفته زید که است
و طاعت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه حدیث
مقتضی آنست که اینها در فرقه شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در جابر ابراهیم این
الفاظ اقرار بآن کرده و البته الله تعالی و تقدس که توجیه آن تخصیص بعد تعلیم یا اعتراف مشربین است
متبعین عن تکلف و تعصب و فی کون نصا و الباب عندنا و الکتاب و اگر تائید است و
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر سامع مخاطبین مجبور میکند که این کتاب بفرایش
مرتضوی برایتی یالفت پوشیده و زیبای غنیام گرفته و انهم در می احد بعد و احد ح آن برز با خاسته
جاری کرده اند پس عامی عدم استقامت عبارت است اتصال اندر غیبتش کردن است مصر

در کفر هم ثابت نه ز نار را سوگن روایت بستم از ابو ذر هروی و مثال او با ستمدار
 سکاثره و طرق متوافقه که یکی از اصحاب بر تفسیر این سبب العین قلمند ان بیدین و گذشت معلوم کرد
 همچنین بید یا و میکند جناب ابی المومنین ازین سانحه عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش و مسجد
 فرمود و بر بنبر آورد و پیش مبارک را بدست گرفت و زار زاری گریست با طراف مسجد می نگرست تا آنکه
 مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل لذیل برخواند و ارشاد کرد که چه حال است تو چرا که دور آرد و دور
 و دوری تو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدیگویند و قدوه قریش و آبائی مسلمین را بدست میکنند
 رفاقت سید المرسلین بصدت و صفات نمودند و حق امر بالمعروف نهی عن المنکر بجای آوردند آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مثل ایشان کسی دوست نیست و برابری ایشان با کسی نمی آید و دوستی و رفاقت
 ازین هر دو بزرگتر نشود و پس هرگز در حیات و ممات من سرور او را جهان را می سید المرسلین بخواند
 نکرده و بگوید یا اکی که دانه را شکافت و نفس ناطقه را از کرم عدم بوجد آورد که دوست نخواهد داشت
 ایشان را که سوسن بزرگ و منجوس نخواهد داشت اینها را اگر بدیگویی محبت ایشان نزدیکان خداست و خدا
 ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذر یافت و فرمود
 گفت که من حاضر بودم و در و بر سوسن ابو بکر را برائی امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزرگان و
 و فرمود آگاه باشید که هر کس که خواهم شنود که مرا ازینها افضل بگوید جدا قرار و خواهم زد چه جای
 کسی اینها را بدگوید و در بعضی از طرق مقتضای الحدیث یفسر بعضه ببعضه آمده که حضرت
 را بعضی از یارانش گفتند که جرات نهاده باریه منقصت چنین بنا بر آنست که آنها اعتقاد دارند که تقیبه
 می کنی فرمود بپناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیز باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی که در دل خود غیر
 از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین ابی سبب العین را اخراج کرد و فرمود که اگر دشمن من نکرده و
 بشهری که باشم بر امون آن نشود و بسیار از مدعیان الوهیت خویش و بدگویان صحابه کبار آنرا
 تلامذه آن شیخی بقای او آورده و آتش نهاده و هرگاه کتب در حال مایه مثل کشی و غیره و همچنین غارت و غنای ایشان

گشاده شود یقین و اثنی و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر اورا اجلار و بسیار سیار استغفار
 در انشا خداخت و نزد جمعی از عمه کس نظام و اجبی گرفت و استاد و شاگردان و ترو خشک الشانرا
 بسوخت و انیم در کتب متعدد حضرت امامیه موجود است که امیر المؤمنین بر فضیلت خویش پدید فرموده و بار
 حدیث اوعید کرد چنانچه در سابق باقی تفصیل در بر کرده و از اینجا است که اکابر امامیه مثل شریف
 ثمانی و غیره و تقدم با حفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک است تقیة
 تماشایده این فرسیاه بحسب عم شان اتفاق نیفتد و از روایات این حدیث تفصیل است که چون
 سیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حدیث اوقاف شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی و ک
 الاشاره گفتند که اگر از کتب روایات محدث مذکور حدیث مذکور حکایتی پدید آید از نزد شیخ دست
 برسد ایم و طوق تسبیحی برگردانند ازیم و آخر جناب امامیه که نسبت بدگرانی ایشان و فرار ازین صحن
 نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند و جز پدید فرمود و با قرار این است که بسیار ک
 مکتوب و الحمد لله علی ذلک و میاید این حدیث و آنچه در باب فضیلت خلیف یعنی ازین حدیث پدید آید
 که تا یکید تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگویند و سر که لفظ خلیفه اول در حق من میگوید گفت او چنین و چنان
 و تصدیق اینها را از کتب امیشیل جمع البحرین غیر بر روایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
 از باقر علوم اولین آخرین سید الساجدین شهید که بلا از جناب علی مرتضی سر دست حاصلست زیرا که
 فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین راه هادی خیمه بودم که بزرگی کشت اللجیه بیدامین المنکبین بر این حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و مر حبا گفت پسر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
 چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت التفات شد و گفت که ای او خلیفه چهارم نیست حضرت
 فرمود بی راستی گویی که او خلیفه چارم است پسر گزشت و نشانش پیدانش و محمد الله که حساب
 واسع نیز حاصل این حدیث اعتراف دارد و در بیان غیر نصیبت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد
 در خانه حدیث رضوی افزوده اند که حضرت میفرماید که بعد از من این رگ خضرت دم که بزرگی که میگوید

که برادر تو خضر بود و وجده البعیده آنکه خلیفه اول دوم است که در حق او وارد شد انما جعل علی و الاصل
 خلیفه و دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض و خلیفه سوم
 داود است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی و اصلح خلیفهم
 توبی زیر که سوره برات او تبلیغ کردی این در سوره فرمود و اذ ان مر الله فی سوره النازع
 الحاکم الا کما انتی مخصصا و ازین خبر فقرات و مهلات در کتب قوم خصوصا اصول رباعیه پیش
 از مرویت تا گنج کسی کشف این تمیضا تواند کرد لیکن بر جر از ان بدون گفتگو در ذرات است
 بر خلافت خلیفه رابع و ما یعلق بذلک گاه میگویم که از مراط الطریق کشف الیقین جناب منشع
 که خلافت در قرآن مجید بر سه کس کورست حضرت آدم و حضرت داود و حضرت میر المومنین
 کریم و علی الله الذین امنوا الا نیه پس اهل در حدیث خلیفه رابع سه و دو با اکنون
 جناب میر خلیفه باشند رابع و مویدا فاده و افراسی صاحب طراف کشف است حادث
 آنکه در بیان یافته اند و لیکن فرمود ان حیرت که قیود آیت کریمه علی الله را چگونه
 بر اصول خویش حضرت مصلو منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران را زنیار
 بنی اسرائیل بی آنکه تحمل و سائل پیدا آید کافی خلافت داود ثابت میشود و حق تعالی
 کما استخلف الذین من قبلهم این اصول مقررین جناب میر المومنین جناب که خلیفه اول و ثانی
 نیست ثالث و رابع هم تواند بود با جمیع ازین فقرات بر اصول مامیه که یوما فیوما و زراعت بقصر
 هدایت و رایت زیاده میشود و یقین می بخشد که حق لطرف اهل سنت است و رواه و محدثین با و منکال
 و تلبیس میکنند و در هر مقام بآنها کذب افراخت می پسند عوام را فریب و بکیت ایشان
 را فانی پس شکل است قطعه سخن چنین بتوانم چاره کرده که تا من خود نگویم او چه حسین
 ولی از مفسری نتوان آید که او از خود سخن می آفریند از عجایب فقرات صاحب کامل
 مطاع صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفه الناس لقول شیخ شیراز شریف که در قاضی در تفسیر

معرفت استیش که خیر و اورا از پیش خود براند برافرا این مفسری کسی که پدر خود را بهجت
 نصیحت نغته سوخته باشد بجز حرکت چندان از وی دور نیست **روایت است** یکم از ابوبکر
 ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر سر سجد که شنیدم که بهترین است بعد نبی آن ابوبکر و عمر اند
روایت است و دوم از دارقطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
 بخدمت امیر المؤمنین شرف شدم در وقتی که بچانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بهر دو عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم آفتاب خوش نیاید و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شماست ابو جحیفه
 دوستی من دشمنی ایشان و همچنین عداوت من محبت ایشان در دل بونی جمع نتواند شد **روایت**
است و سوم نیز از دارقطنی است ابو جحیفه که من جناب مرثدور الفضل است گان منم
 چون از مردمان خلاف آن شنیدم سخن نمکنم کردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
 در خانه خویش برد و از وجه طلال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضیلت ابوبکر و عمر
 فضل فرمود پس من عهد کردم که این حدیث بعد از همه تصحیحات مردم نزد یک و دو نخواهم رسانید
 چون این همه خلوتها هم از باب اقیقه و مخالف فیض الامر باشد پس این است و ارشاد الله خصوصاً
 جناب مرثدور که ام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت است** و چهارم از
 محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 شیخین اند و این شیخون بکار این حضرت امیر و پیام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان همان حق
 و تعیبه نبود و بدعتش هیچ از سر آمد شقیامی بهر دو عالمی عبد الله بن عباس از کتب بطول منصفه ظهور آورده بود
 باخبار تواتر المنفی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
 محدثین و تکلمین بدان شایسته است و اعتراف است باره که یکده فاضل طبری از آغاز تا انجامش شوا
 و محدثان بلکه بعد از آنکه غور و معانی کمال معنی نقوش بر آن که تاخر بهجت مرثدور هم بعد از قطع نظر
 از جمیع و تطبیق کما مر فی التصانیر لم یطال ان این اعتقاد نیست که روایات متواتره از امیر مؤمنین

گرم المد و چه بجهت سیده چه بجهت که در نک در بیت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
 بشریت با سبب غرور و امان در اول فصل است و این تقسیم شتبات حضرت مرقس و در بیان
 نبات جواهر بصیرت جلیله روز طاری به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیا نچه گذشت و در حسن
 خویش که معروف است به کمال انصاف و فناء و قس در حال آنکه دیگر که در بعضی از جهان انصاف و راست
 مدح است اصول را با سبب غافل شدن حق که حضرت شهید که بلا در باره امام حسن مجتبی قس منع خلافت
 آنچه گفت و قدم تصدیق حکایت انصاف و قس قات خیر العشره که کمتر از روز محشر نبود و که در بار
 قبول خدا بود که این حدیث سید ابی امام که پیش از آن بیان می رود تیر ضمیمه آن گردیده باشد پس
 صفا هم از دیگر این حدیث است که در بیان نبی و آنچه در بجا نقل است نیز از بعضی قبول آقا خواهد بود
 بعد که از جلیله پیرو انکار استحقاق محمد صدیق اگر حدیثی بی ثبوت نبی است تا حدیث انصاف
 از احادیث است که بعد از آن بقصد تمام از احادیث و لا نا محمد سنی موسوی برایت محمد بن سید
 بخاری و در قطعی و ابو ذر و حذیفه و سمر بن شیب و طبرانی و سید همدانی و ایراد افتاد و در بیان
 بعضی از روایات و احادیث متبره طایفه که نسبت به خط فیه و رقی از اخبار دیگر گاهی تر سبزه زار و
 از روایسی نا بجا گذار باشد که واقع شده و اگر دیگر کتب الحق که تالیف آن بر ساقی است و اهل
 بلیت و قیوت و صفا قایمانه ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب ابوالواقد و ریاض النضر و تالیفات
 محدثین و مذاق و خطاط جمع روایات صورت بند و کتابی ضخیم پیش از هزار جزو میاید و یا خست این بار که
 بواسطه او او انجا سنین بجای سوال تقصیر و فرزند آن دیگر بزرگان این است که اما بصیرت آنها
 قابل نیست بلکه از آنکه آنها بزرگان هم خراف میزند باز به محمود و لا اهل بیت سید اکبر و آن
 می کشند و طرق متعدد اهل سنت میروند و یافته چه نام توان بود و حال عقل است که الحق این است که
 اهل بیت نبوت را و بنیان حق و روایات کتاب میگردش و نقیض آن جلیله و لا اهل علیه سیرت است
 و استند حضرت امامیه که دعوی تقیه اند دارند بصورت آن نه انالی است پس این است اندازند و یا

انبیاء و اشیاء احوال بن سواد را مکتوب و سخن ساخته حرفی از آن بنا بر ضرورت بلجیه و تبریه صاحب
 التوافق که از جمله سادات و شرفا است در بنجا وارد کرده و از اکابر قوم سموع است که تصنیف این رساله
 قبل از آنست که شیعه غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب سحرار اللاهوت فی وجوب الحق است
 و الطاعه است که نامش در بنجا هم مذکور است و در اید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
 این مکتوب رساله نمی پرداختند و ثواب لعن صنادید صحابیه غیر خدا را اصلی اند علیه و آله و سلم
 مشاغل ثواب متعذر انسانی ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین در چهارم آن
 فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و س علی بن اعلی فی خلاصه النسخ هم میرسد هرگز این سواد
 شیطانی و خیالات غولان بیابانی تیر و صیدیان مجانبین هم رواج نمی پذیرفت تا بعضی از روزگار
 چیده علاوه بر گاه لعن چنین البیاض با اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف کلامی
 پس در فیصل اول و اختیار قبایح است بر شیعیان محال کار هرگز نخواهد بود شش حرفی فروع است
 محکم آمدن اصول شرم باد از خدا و هم رسول با جمله خبر کسانیکه اهل بیت علیهم السلام را لعنه و لعنه است
 عقل و دین که بظلمات مبدل کرده کیست که با مثال این آیات مفریات و قصه خیاط که پیر از
 هزاریات سوز نیست گوش نهسد اما روایات سحر و جادو که تعامی از حق و کوری ملون
 ظاهر بقیض آیت کریمه است که فی هذه الحقیقه فی الاخره الحقیقه و اصل سبیل
 حجت او بود پس تقریب مسلک فی قریح صانع هر یکی رسا معین ناظرین شایق خواهد کرد و تغفر الله
 که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و خوف فریب و کما قال الحافظ الشیراز علیه الرحمة
 مع کی روند اهل نظر از بی نابینائی بقلبه از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن میروم و گویم اما
 ثالثاً این محمول است آن طوایف و موضوعات آن ساطیر که مخصوص طائفه شیعه است هرگز خلا
 عقل نیست زیرا که علمای ایشان عماد زاده و سرآمد ملاحظه را که بر السنه ائمه اجداد ملعون و مطرود
 و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی کافی کلینی بران گواهی می دهد و در

احادیث آمده بی نظیر نبوده اند پس اگر چه همه روایات در نفسها کثیر باشند نسبت با حاکم
 اهل سنت از آنکه در بی وجود و مایه احادیث متفیض حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات قرآن
 بی کم و کاست است بیکند که اعرفت من و جهلینک نزد عقل بسبب عتاید و نقایح و سطین
 مخالفت آن بخار و یحجاب سین و احادیث خاتم النبیین بجوی نمی آرد و خا نکار حصول
 از بیه و جارا الا انوار ظاهر میشود و اگر قلوب ساجدین ناظرین در کفر و زندقه آن سو طین بنور حلا
 داشته باشند باید که بسکات فی این عجاله نافع ملاحظ کنند پس در انشاء الله تعالی
 مطابق لما قلته پس عاقلین این اتراد یلات ریکه علای قوم را بطار شیک و مفرغ خواهد
 دانست و الاقل طبعه لطیف و منجکه ارباب قیل و قال عفا و خواهد نمود و محمد صلی الله علیه و آله که از کتاب املی
 سیما این اوراق بر ایشان مثل الشمس در وسط السما دیده است که دعوی خلاف با فصل حضرت
 امیر المومنین علیه السلام و در حقیقت اتباع صفات ابن سبا و ادعای مخالف علی بن ابی طالب
 صین هم اساس ایمان و یمنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن سین فمن شار ان بهر بکن
 المطر و یقوم تحت المیزاب لاجل خیار بیده و لکنف علی هذا المقدار من الابحاث و الا نظار فانها
 کافیه لا ولی البصار و الا البصار تنبیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که موافقت غایت
 نیز علی العاده المعهده حاشیه نوشته چهار تن آنکه مستمر مباد که انچه سیرایه عرض کرده از سوانح
 وقت است که این سچیدان صلا بکتبانی ندیده و از کسی شنیده فقط حدیثین را البته تمام ثبات
 شائبه و احوال آن دیده بود پس اگر معروضات کترین احوالات مطابق با کدام کلامی از علما
 سابق داشته باشند نمی فخر و مجود توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید است بهیمنها
 اول کترین نام بمطالع احقاق شوسری و جلدات نثره کشمیری و غیره از علما و تفرقه
 حاصل بود و خا نچه جایجا اشاره بان نمودم بعد از مطالعه کتاب تهمه شیه که جذر و اتفاق قاده
 اطمینان طلب بر سید مضمون این حاشیه سیر بان قطعی بلکه گشت بیان آنکه قابل خبری که در ذره

خود علم شهر برافراشته و علمای اصولیه را در افادات خویش از دانش شیعیان می پدید ساخته
 چنانچه عمقر غباری داشت اشارت کند که در بحث سوم از کتاب بعهده خود که در جانب خلف
 راشدین و دیگر اصحاب کبار بر عم خود قرار داده در ضمن چهارم میفرماید که در سکه و فصل اول با حوض
 شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني فرطكم
 على الحوض من مرق على شرب ومن شرب لم يطأ ابدا وليدي على قوم اعرفهم ويعرفونني
 ثم يحال بيني وبينهم فاقول انهم مني فيقال انه لا تدعى ما احدثوا بعدك فاقول
 متحقا متحقا لمن عيش بعد متفق عليه و هم و فصل اول از باب ششم از کتاب بطور است
 عن ابي عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انكم تحشرون حفاة عراة غرلا ثم
 قرأكم ما لبدا انا اول خلق تبعه وعدا عليه ما انا كنا فاعلموا و اول من يكسر يوم
 القيمة ابراهيم وان انا سامن اصحابي يوخذ بهم ذات الشمال فاوقلوا صوابا اصحابي
 فيقال لهم ثم لا يزالوا منكم على اعقابهم منكم فاوقلوا كما قال القائل صوابا
 وكنت عليكم شهيدا ما دمتم مسلمين ان اولى الناس بكم متفق عليه و ابن عبد البر رحمه
 بشر بن اوطاة این حدیث را آورده و گفته که در معنی چهار بسیار آمده و از حدیث اول فهمیدم
 که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام نیاوردی و شش دو را باطن آنها اتفاق بوده
 است که محروم از شفاعت نبویه خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خراخانه شدند این تلاح هر یکی
 از آنها با وجود امکان داخل بود شش و میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد هیچ نباشد از
 حدیث دوم که مردی بطریق کثیره هست بلکه و عدم خات خلفائی شده و تابعان موافقان
 ایشان که غایبان خلفاء امیر المؤمنین علیه السلام بودند و لالت قطعیه واضح شد باین
 که عا برنگونه است که این حدیث و لالت نماید بلکه بسیار از اصحاب بعد از وفات حبیب است
 مرتبه ششم و امری در زمین احداث نموده که غیر متحول و نامرئی خدا و رسول بود

چون انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وارد باشد و اجلسست که از تعداد اصحاب پس از
 رحلت سید الانبیا سر زده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه هم برین منوال باشد و از تعداد ظاهر گیتی انجا
 از وحدت رسالت است به هیچ یک از صحابی بعد از حضرت صلعم صدور نیافته و اگر سبیل ندرت
 وقت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه جدا و بنشیند باقتضای عادت التبت مسجع و مروجی
 منقول میبود فلین فلین پس از آن از ارتداد و نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار فاق که بظاہر
 اسلام بر زبان و دل سیما کفر پنهان باشد و آن معاوق بنی آید الا نکشت کنندگان از بیعت
 گریز و فرود آمدن برین همه تا بر و ایشان خود از عین مره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
 محمول نموده اند بر آن کسانی که از ادائیگی کفر با بکر در خلافت و نموده بودند و او با آنها قتال
 و از اهل دست قرار داد و ایل و توجیه کرد و فاسد است چه آنها استماع از ادائیگی کفر به سبب اسلام
 یا امری از ضروریات و منع و بودند زیرا که کلیه میخوانند و نمازی کردند و قائل به ایم و جزو کفره بودند
 بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن تخلاف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین ششند
 چنین نموده بودند پس اضح شد که ابوبکر را صلح گرفتن ز کوفه بسبب عدم صحت خلا او نمی
 شمردند و نیز میگویم که تأیید اراده همین صحاب بنی حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول
 و فضیلت شهادت و شهادت بر آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال شهدنا ما احده هؤلاء
 ان شهدنا ما احده هؤلاء الصديقين المسنين يا رسول الله اخوانهم سلمنا كما اسلموا
 وجاهدنا كما جاهدوا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بلى ولكن لا ادرى ما تقولون
 بعد منكم ابو بكر ثم قال انما لك انك انما خرجت في الجاهلية
 و این حدیث غیر از اینست که با وجود سلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و ثمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حکم کشتن بودن اینها نکرد و گویند قسماً که بری شهادت گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم خوف زنده و اینها بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی میدادست و احادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احد و البعد و احداث صادق غنی آید لا بر همین اصحاب که محمد خرم غنی
 بشکستند و طلسم دیگر ساخته مرتد گشتند و مانعین ز کوه مخاطب بچاپ نبوده اند بلکه مخاطب بود
 ابو بکر و اشال او عکاه میگویم که لفظ ^{لن} ^{بذل} ^{الواصر} ^{تکلیف} که در حدیث آمده دلالت مینماید بر شک
 اصحابی که انی زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق غنی آید بر انصاف کوه
 جبراینها و خلافت ابو بکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقبول شدند
 زنده نماندند پس صادق علیه غیر از شمس و سابعان الشیخان کسی نخواهد داری حدیث فایده
 دیگر بر آنکه انچه اهل سنت نجات و دخول جنت بر آنست و موسوم بمبشره روایت نموده اند
 منظور لاف و الوضوح است و مخفی نماند که انچه حدیث اهل سنت تمسک بر اثبات محبت او
 با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر سیقین خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 گیرد و این استدلال ضعیف است که ابو بکر از رومی خلع و مکر و نفاق گریسته باشند
 بر سایر الناس محبت او با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه عتیوان گفت که گریه بش گریه
 اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت زنده خواهند
 و امری بدین احداث خواهد کرد و هوس امارت و جاه و ضمیر خود میدست دست بیجا نیست با و
 داد تا شک دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از وفور شادمانی هم گریه
 و دلیل صلوح تمسک دارد و محاربان حرب صفین حمل با امیر المؤمنین تنها ماصد علیه السلام و این مفهوم
 گفت چه اگر در حدیث لفظ منند فارقتهم آمده است و این بلفظ برامی بیان معنی است از زمان قبل می آید پس
 است از زمان ارتداد منافقین یعنی حضرت یعنی سفرا و از پنجهان جدا بود برین دلیل که بعد از وفات حضرت
 ارتداد آنها صادر شده باشد جنگل و صغیر بعد از قضا بستن پنج سال است و شش سال از وفات
 سیدنا رسول الله و او بود و بنابرین لفظ منند فارقتهم درست آید پس لا خال صدق شده مذکور
 مردم مشارالیه هم خواهند بود و الاخر خیر صادق علیه السلام دروغ باشد عکاه اگر آنها را افرا

این کلی دارند قائل شوند کفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و اشمال آنها و اینهم نزد اینها باطل است
 چنانکه بر عارف عقائد ایشان مشکوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و در
 نماز که اینها را قدامت علی علیه السلام میفرستد هم دلیل بر رفع مال بسیار از موسلمان بصحابت هرگز و ندیده
 اند و احتجاج و تمسک بآن بر از حد و خلفای شایسته مخصوص هم از آن تبیل است که فخری بضاعت بآن
 متفطن شده و اگر ناظران از انصاف رنگد زنده بیدارند که لا تظنوا انی من قال والنظر انما قال
 وارد است انتهی بلفظه از این اشارات و عبارات باهمل طرق بر تاملی عالی و ادانی حیوان شده
 نتایج طبع نقاد مؤلف را از ادجز تر نین و تسبیح بعضی از فقرات عربی و فارسی که بر آتشین
 علمای اعلام در تحریر آن رفته و بر عم خودش نگار فصاحت و بلاغت بسته و حقیقت نمیتوان گفت
 بی شاید بر امون خواطر جمعی که بحقیقت حال بی نبوده اند که در چند امر در تضاعیف تمهید کلام
 نتایج نگار مؤلف عالی مقام است نخستین دعوی صحت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالفت خفیه
 با احادیثی که اثری از آن در افاده است صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوجه
 کسر کفیه بحسب الظمان مما یستحق اذا جاءه شیء من این مضمون
 نظر از آنکه مانند مضامین حریره بلا حجت و بران است کما استشرنا الله فی النص و در اینجا
 کتابی که فاضل بخاری تصدیق جمع اغلاط بخاری در آن نموده و بخوبی که مغری ضمیمه بر عم خودش
 جمع کند و تصدیق آری مساعدت نفرمود بلکه بعجت باورش انتقام توجیه شد که کورست جباخته آن وقت
 برایشان که در خانه شیخ منقول همان دیده ام هنوز موجود است و دوم **قتل قول**
 شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه به تخیض
 اشاره کرده لیکن کلام و از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه شیش نیست
 زیرا که از اشیای منتهیه فاضل بخاری درین مقام جهان کسوت ظهور می پوشد که او در عم
 نقل آن چه میفرمود و اینها را در تفسیر معذرت آورده و از مخالفت که و در

متعلق ص ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحيم	سوال لفظ عجوبه انيكه
-------------	------------------------	----------------------

و اگر متوجه حجت قهقری کند و گوید که هنوز یکد و تقریر از فادیت مؤلف باقیست که در کتاب محمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی علی و اثری از ان بد نیست مثل استدلال و بر عدم تخرن حضرت افضل الراشد بن ضی الله
اجمعین بحدیث کثر العمال که از سعید بن بریوع روایت کنند و گمان برنش که قول انتخاب ترون احد
اخرن علی رسول الله علیه و آله و سلم منی کذب صریح بوده و قصه غار و خرن صاحب سول مختار را با مود دیگر
ضمیمه یا ختن باز بتشیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریضه سومی سفینه رفتن
را برای صدیق مقرر نمود و گوئیم که از مزید ادب آرا مقلدین و دوستان مجتهد ماضی و حال و استقبال احد
میکنم و رنه فاش میکنیم که لاریب بن مضمون را در طعن صدیق اکبر با این تقریر در لفریب نیست زیاده
از تسایح افکار مؤلف است که فاضل جالیسی در کتاب طعن الساج که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قبیله است
نموده که مؤلف رساله من کلام را در اضعافا اعلام از دار و اتباع اشارش فراموش کرده باشد از رساله
حدیث الحوض زدی نموده این سرفقه هر چند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بنیده کتب حال مخفی نیست لیکن شان جنابش ارفع از آن است
که این امور را نسبت با و توان کرد که اعرفه همین سمعت و آیه الامامیه و ادعهم فی باب لیس لاجماله جواد قابل
باید شد و در باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بمنظره علماء اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل جان سومی دعوی مؤلف با یکدیگر و بد عبارت کتاب مذکور
شنید که در کثر العمال از سعید بن بریوع روایت نموده جابر علی بن ابی طالب ابو ماضیه متحارزافقا
ابو بکر اک متحارزافقا لایعنا فی الم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احد احد
علی رسول الله علیه و آله و سلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبت از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر او داده که آن
 مصیبت بر تو نیست پس ابو بکر گردان گفت بشنود که علی چه میگوید من سوگند میدهم شمارا بخدا که کسی
 از من زیاده تر حزن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است جهان الله شهادت صحیح اهل اسلام
 آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لاحواله در کذب ابو بکر آنحضرت
 کذب نیست اورسول صلی الله علیه و آله وسلم است یا آنکه کذب ظاهر است زیرا که فرید حزن او بر حزن اهل
 بصیرت از عقل است معنی از فتنه و بقیفه برای طلب خلافت شاید عدل بر کذب است و عجب آنست
 که حال حزن خود را از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود اگر مقصود است شهادت
 بر ظواهر آثار حزن بوده از قبیل خزع و نوحه و بکاء فهو مما یضک علیه الشکی زیرا که احتمال تصنع درین مورد
 است علاوه آنکه باجری سقیفه و غیر آن شاید بر شقای آثار مذکور است و کاش بر همین قدر اکتفا
 حضار گواهی میداد عجب که بعد از شهادت خلافت پناه باز هم بی ثبوت نمی رسد که کسی گواهی آن اوده باشد اول لیل
 که صدیق سنبل آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نموده کاهن عمر
 اهل آنست و ابو بکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمود پس حزن
 باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال لیل زیادتی حزن ابی بکر باجری غارت کن این احتجاج مشتبه است
 زیرا که خطاب آن حزن دلالت دارد بر سبب حزن ابو بکر حزن مذموم بوده نه مدوح ششهر پس کن حدیث غا
 که عار است نزد عقل آن حزن بمقراری شیخ معمر بن ابی آخوه بلفظه القصصه مؤلف عالی مقام
 را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه انوار عشریه چنانکه خودش متعرف بوده در رسائل او هم شهادت
 بآن می نماید و بعینه دیدن تصانیف مجتهد جالسی فاضل جباری و قدما شیه محض با شرق باطن کالیف
 رسائل پر از حقه نور و در این براحت ضمیرش بطور کشف و شهود یافته در زمره امامیه بجا شیخ الهی
 حکمت استرا قیبه قرار باید داد و باور السبب محلی آن همه توار و خاص مانند ملا شید ابابندیه که مولد او قندهار بود
 و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و در شاعری علم شهرت برافراشت و در سرائین امر از نام و اقبال

احقر العباد و از قبیل قرض منشی فیروز که در بروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همربانی کرد و او ملاحت
و طرافت داده و نظیر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت بطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از استیسا
و انشعاش طبایع نظریان نیست بنویسم که در زمانیکه که جهانگیر پادشاه در سواد کجرات بود اگر کسی
از علمای اعمار و شعرای هر دیار در آن ایام که فوجبار روزگار و نو عروس اعمار توان شمرد بموکتبانش
جمع میشدند روزی با اتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا النور ناظم این شهر اربابیت درین حدیقه بجا
خران هم آغوش است و زانه جام بدست بخانه بروش است و بجرم باده گرفتند باز نور را که کفن بدوش
صریح بدست بدوش است و ملا اعلانی گوینده این ابیات ابیات مرگ آمد و بی هیچ بدرفت و خاتم
چون غارتی از خانه ارباب توکل هر لحظه خطش غمناک تر اندر نظر آید و همچون خط او ستاد که بینی بتامش و ملا
مختص صاحب این بیت پلیت در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان بدمن پریشان خاطر غم زلف پریشان
نیستم و از آنجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیداشد چون زلف
و کز آن همه عین او یاران بیج و تاب میخیزند و از دعوی تواریک او کاسه زهر بلابل می نوشیدند و میدادند
که اکثر مضامین مبتذل مانند فرزندان تبسبی بیابان سیامی را دید و در نظر مردم جلوه میداد چنان قرار دادند
که استند حاشا را از نو نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین ارد با او همربانی کند و انقضای
وقت یکدو قرین نگاه که فی تحقیق زرنگاه بود در رسیدیم و توقیرش زانند الوصف بجا آوردند و بعد از
و اگر ام تمام او را بالادشت انداد از هر دری سخن راند تا نوبت بانشار رسید ملا گفت پلیت
جیت و با دانه گلگون مصفا جوهری و حسن پروردگاری عشق را پیغمبر منشی فرمود این شعر را از
شعر رودکی است شعر عشق را پیغمبر و لیکن حسن آفریدگار توئی و زود هم پیچیده و مطلق با این حرف
النفات نکرد و بر خواند پلیت ز بسکه در محنت بند در جگر ناخن و جوشیت ما بیم از پای می تابان خن
منش گفت این مطلع از شعر غیثانی حلوانی چربتر و شیرین تر است پلیت از بسکه سینه کدم و
ناخن بر داشت و چون پشت ما نیست را پای منیام و بر هم خورد و طعن بر شعر منشی همه اهل مجلس گفت

اکت چه نهایت کار است که او را افادات سابقین مقتدرست و نشان برین مسافرتین و
 مقتدرست بر گاه حال و نحو تفر و توار که مؤلف نموده بدین بر کس از خواص عام و را بد اکنون
 برای تصدیق دعوی فصل چهار که تسکین حدیث عوض در باره ارتداد خلفا را شدین بصورتی
 انکار نیست کلام جمالی ذکر می کنم پس بدو است که چنانچه درباره تصدیق صوخیانیه مؤلف مطالبه
 عبارات محمد شیعیه است اجتماعی سنده است از دعای مقوله برادر مسلمین مشایخ محدثات قاضی نور الله
 سوریه کافیت و همی که این قول از المعلوم ان من انهم ابو بکر الزکوة لا متباعد عن اداء
 الزکوة اليه كانوا يودون ويصلون ويتكلمون بالشهادتين ولهذا قال ابو بكر والله لو منعوا
 عقلا لقاتلهم ودينهم والله لو لم يتكلموا بالشهادتين او لو لم يرجعوا الى الاسلام
 لقاتلهم لانهما اكرهوا خلافة ابن بكر امتنعوا عن اداء الزکوة اليه لا انهم
 استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقه بنو حنیف الاقل قومهم و اوقفها
 اخرون الى تفر امر الخلافة على من يستحقها وعلى تقدير استخلاصهم حرا كره
 كانوا قائلين بالشهادتين كما رو عنهم فاطلاق الزکوة عليهم لو كان
 باعتبار اكرههم للزکوة التي هم من ضرورات الدين و لم لا يجوز ان يكون اطلاق
 الزکوة على الصحابة الغاصبين للخلافة المظاهرين بالاسلام القائلين بالشهادتين
 ايضا باعتبار اكرههم بعض ضرورات الدين وهو خلافة على النابتة عندهم
 بالنظر الى ان يوم الغدير غير كما مر انفا ثم المتبادر من الاخبار في ذلك ان
 احدوا بعد كما يكون فعلا انصب خلافة النبي صلى الله عليه وسلم واخذ من ان
 هضم اقدار اهليتيه واكل مال فداك ظما وجور اعفا ليه ولهذا قال قدم خلفا
 لا يكون الزکوة عن ابن بكر ايضا قوله عليه السلام يا ابا عبد الله علي اعفاهم
 يدل على طول مدة المزدحم واستمرارهم وهذا انما يطهر في غايه صلي الخلافة

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم لَکِنْ لَا اَدْرِی مَا لَیْکَ تَوَنُّ لَیْسَ فِیْکَی بُوکَرِکُمْ لَیْسَ
 ثُمَّ قَالَ اَنَا لَکَ اَمْتُوْنٌ لَیْسَ لَکَ عِیْنِی کَذِبْتُ بِعِزِّ خَدَّی صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَشِدُہٗ
 لَیْسَ مَوَدَّہٗ اِیْنِہَا اَنْ کَرُوہُ اَنْدَکَ مَن کَوَاہِی مَیْدِہٗمَ رَاہِنَا یعنی ثبات دین قوت ایمان پس گفت
 ابو بکر آیا ما برادران نبیایم نیستیم ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
 اسلام آوردند و چرا و کردیم چنانکہ اینها چرا و کردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی
 ولیکن مَن رَنَمِی یَا بَہْمَ کَمَ بَعْدَ مَن چہ خواهید کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بدو کہ
 ما بعد تو باقی خواهیم بود انتہی فوس کہ جواب در مطاعن تحفہ اشاعریہ کہ مرزا محمد کشمیر
 نوشتہ وقیل از تہذیب و تدقیق آن بیانیہ اجلش لبریز گشتہ نزد فقیر موجود نیست چو خوش بود کہ
 بعضی از دوستان بطریق عمدہ حتمی خویش در بلدہ شاہجہان آباد محسوس کردہ یا از بعض سکنہ
 گرفتہ نقلش بردارند و نزد فقیر بفرستند تا افراد این ہر دو خرد و بزرگ زیادہ تر فاش گردند و خدا حضرت
 مؤلف بہ اورا و این قسم تصدیق و از مطالعہ تہذیب ہمہ رسیدہ کہ مجتہد جالسی نیز درین باب
 یگانہ روزگار است بر مہرمان ہزار و کاشفان ہزار کاشمش را بقدر النہار کہ بادی جواب
 علامہ دہلوی قدس سرہ الغریز مرزا محمد مذکور است ہر گاہ مجلدات خمسہ او در بلدہ لکھنؤ رسیدہ
 مومن جالسی بر بدایت پنجم و ششم از کتاب موصوف عیان عزیمت خود دستخط ساختہ و بتارو
 بود و صوارم و حسام پرداختہ اگر تفصیل این قصہ اشتیاق داری برایت از بدست میجویم کہ از حفظ
 عصبت قساوت مجتہد جالسی مہوا خواہش غماصفت بر او بدست گشتہ است بلکہ در بر
 این مردم بستہ و قبل ازین بجلال و صفا و مزید زہد و توکلش اشعار در مطاوع عبارات فرستہ
 اصفا کن بکبریا الہی اغالبہ را دران را ہی نیست محصل روایت آنکہ اول بوسطہ بعضی
 از شیخ این شہربان داد و ہم از تحفہ اشاعریہ کہ در تولا و تبر است بہت فاصل جالسی فرستاد
 و از اتفاقات حسنہ روزہ و مطالعہ این جزا شرف شہم و رسیدیم کہ کہ ام کتاب بہت ہوا جزا

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
 آن نیست گفتیم مگر آنکس هوکیمیدر سید است علیه الرحمه جواب داد که حال آن بزرگوار
 سید انم اورا کجا یارای این نوع تقریر و تحریر و این علوم هست بهتر گفتیم که شاید فلان فلان باشند
 که در علوم تحصیلیه علم اشتها را بر فروخته اند فرمود و حاشا که علمای این شهر درین فن و شکار
 داشته باشند قصه کوتاه دوران زمان شخصی مرا با فر نام و غلطی بود و خود را درین معرکه مکتب تازی
 دانست این جز را در یاد الرای دید و گفت که جوابش پس سهل است من بعد چون جزا مسطره بخانه
 خویش برد و دانست که عشق آسان نمودن الی افتاد مشکها که اجزا مذکور را باز پس او غنای
 که هر چند نقصان این جزا آسانست ولیکن شهر پر آشوب خوف از مردم افغان خصوصاً عبد
 خان است همچنین بعضی دیگر از علمای فضلدار که نزد الماس علیخان تقرب داشتند و خاصه هاست
 آنها لگانه درین فنون می پیوستند امتحانات اخص شده چون همه کس درین معرکه سینه خفتند و کمی
 نتافتند و از رو نقصان که مشکل ترین جمله مشکها بود و بر تافتند و مضی سیمیم الجمع و
 یو کوز الدنبر اشکارا ساختند فاضل جالسی کتابی و الفقا تالیف کرد و توفیق اخبر
 چون نهمه ثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان یاد رسید و لذت و آذنه در کام جهان جهانیان
 انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صفا از هر کوه و بازار بلند گرفت فاضل مذکور هر خموشی بر
 و فضل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب بحجم الهیات از خمسه فرامحمد طلبه ششم و چند اشرف
 برای ساعتی که تبیین سال ساختیم و همچنین جواب اول در اربع و تاسع درخواستیم و حسب اتفاق
 جواب بایثبات در صحن تعطش و اشتیاق بمعرض رسید آمد شهر جادوی خند و ادم با خندیم
 بحمد الله که پس از آن خریدیم و با بحکم فاضل جالسی تصنیف تالیف صوارم و حسام و غیرهما
 بعد از آن بخوده که از خرمن مرا محمد خوشه عینی فرموده انتهی مقاله و با خبر ما که این حال
 بختیاری او را تا ما می تعلل تا بقابل اخبار می و کمر طلبه علوم چو رسد که بعد مطابقت صوارم

و حسام از کجاشک حوصله بدر آمدند و تالیفات مرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین داشته و
 سناطه بکلیه مکاره بدست آوردند و بدو تفرد عوام را از راه بردند بحدی که لافش در عمارت طایفه
 از خرد تا بزرگ در عا و تفرد و توار و در باره حدیث الحوض چون آبجیات از طلمات بیرون
 آمد بلی اگر فاضل خبری در بعضی از سناطه که از کتاب بیغاف کر کرده و فاضل طبری کامل
 بعضی از روایات این طعن اشعار نموده و تفرد می کرد و جوی سید است چه این سید لال
 فی الحقیقه تجد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات ابن معلوم که اصولیه بود و در فتنه
 دارند و گویند که توفیق و قیاس حضرت صاحب الامر و باره اوصاف جلیل و کمایل جمیل او از ناحیه
 مقدسه برآمد و الحال آنکه کیدل علی خلاف کمالی که علی صرح کمال حق و استقامت القوم
 اعرف به الفاضل الاخباری فی رسالتنا لئلا یهدیه از نظر فقیر نگذشته و در
 تالیفات سید مرتضی مثل شرح اصول حدیث و روایت موجود باشد لیکن ازین تفسیر که عقرب
 از نعمه الشیعه منقول شود بخلاف تفسیر خالیست از تعنی شیخ الطایفه و افادات ابن قیوم بعد
 ازین معانی متاخرین از حقائق شری و تشریح و تفسیر و سرفات جالسی و تالیف شرح این
 مجل در کتاب کورید بل سناطه فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در سنیجا بتمام حجه
 عبید الرحمن بن عوف منقول است یا سید از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الله
 ابن عوف قال یا امی قد خضت ان اهل لکنی کثرة مالی انا اکثر من مالک
 قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان من اصحابی من کان یرانی
 بعد ان افارقته فسمی عبد الرحمن فلیعمر ما خیر فحجاء عمر قد دخل علیها فقال یا الله انا منهم
 قالوا و الله و لکن ابوی بعدک احدا و در روایت دیگر قالک و الله و ان فعلک احدا بعدک
 هر گدا و در حدیث تدبیر باید کرد که مراد از ندیدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد وفات باک
 تالیف شد است بطریق کنایه چه سببیکه ناجی و جنبی است و بدینست باجنب یکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بختشای کریمه کمال ایشان یکی نفسیه بصیرت که
 بلکه آدمی بزرگوار خود بدین است از حال و نشستن نیکو آگاه بود تا سماع این حدیث از عبد الرحمن بن عوف
 بن ابی بانه و عن طریقه پیش از ام سلمه رضی الله عنها و دیده آمد و این طریقه و اوقات وارد و دیگر عبارتهاست
 که هم در این مقام بر سهیل خلاف آن روایت بیان نمود و نظیر بر خفا و متروک شد هر که خواهد اینجا
 به پیش از عمر بن خطاب رضی الله عنهما گویند و او به سبب که من آن جمله همچنین صحابه استم با آنکه در حدیث نام
 هیچکس نیست و نه نام آنکه رضی الله عنهما نام کسی برده و اینها هم سلمه در جواب آن کلام میگفتند است
 سیاق آن واضح است که در او را بدینست که بر رده کلمه آن بر می بر زبان آورده و آن در معنی
 استعمال دارد یکی آنکه من پیش از ام سلمه آمد و عرض نمودم که بعد از تو کسی چه در اینست یا نه
 پیش از آن در سخن شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
 اینست که من بعد از تو با کسی چنین گفتگو پیش از ام سلمه آمد و این ظاهر است بر پیشانی ام سلمه
 گفتگو می خود و تا بعد از این معنی شاید روایت دیگر من فصل آن حدیث که بعد از دوم آنکه من بر او نشاند
 از باب فصل باشد از تبریه یعنی من کسی بعد تو می خواهم که یعنی ترا ازین امر بر و پاک گردانم
 و دیگری بری نخواهد کرد و الله اعلم الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر قطعی قطعی بودن عمر و خل نمود
 در آن صحاب که با صدق علیه السلام بود و در سلوک ام سلمه بود و غیر می گفت که تو با منشی قطعی هستی
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو خیانت تو چنین فرموده است این حدیث درباره
 دیگر است لیکن و حرف پیلودار گفت و از غفلت و بد خوئی و کج خلقی عمر ترسیده سخن بر
 گفت و ازین قرآن و شواهد مجری شهر رسید که عمر خود را از مالکین میدانت از و حال
 خالی نیست تا اینکه بخوان بود که گمان بر و فهم المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول بنیان منصوص
 بدخل جنت بود درین حالت اضطراب و پیدان و از ام سلمه عمل بوده است بلکه مستلزم هم بود
 بخلاف رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که بر تقدیر قطعی بودن عمر از خند نام سلمه

قطعا در شان عجز عمر میباشد و در اینجا فایده دیگر بر آمد که حدیث مشهور و در صحاح اینها که مشتمل
 بر ناجی جنتی بودن کس از مضرات الشیطان است چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عجز را
 بر آنست که از عمر بیشتر است بلکه خود بسبب کثرت مال چرا می پرسیدیم سلمه و عفت با اتفاق مال چرا
 می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف را از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از صد در یافت و مال گشود
 بعد از او از کوه و دیگر واجبات فقرا و ساکنین و متحقیین میرسانید با وجود این هم اگر در کسب مال
 کثیری ماند ضرری با و نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **قول** قطع نظر
 از آنکه در چهار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری برست نظر با استقرار کتب جالیه
 گفتگوی بسیار تعیین و ثبوت بعضی از روایات آن شوار و اغراض عین از زلات او که در بیان
 معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگویم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
 خلش منسوب نخستین آنکه فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد والا این
 اضطراب و جوشش نزد مومنین بر کشف حقیقت مهمل خواهد بود تعیین المقصود و جلال
 فصول سابقه که عبارت ببار و غیره در اینجا نقل شده و سلسله سخن در فرید خوف و خشیت این بر
 گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده است بناطمی توان کرد مکن بعجم فایده بعضی از وجوه
 اشاره میکنم **اول** آنکه جناب امیر خاندانی هرگاه ذکر و رنج می شنید بجهای می می گریست
 بلکه مبارک میکوف و آرزوی جادیت که تفصیلش در جا خالی از سواد نیست میفرمود چنانکه
 صاحب عقبات الاخره نیز این وایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو دراهم که مجلسی درین
 احیاء ترجمه آن نموده و عیسه بر او می چنان خیال خبر نمی ده معلوم میشود که آنجناب و سوان خوشان
 کناره کرده و در مجلسان بی النجار میرفت و مناجات و خارج از مناجات گنا مان خویش را با و میفرمود
 و از شداید طبقات و رنج خندان زار نالی می نمود که عبارات کا تبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کویا
 است را وی می گوید که در نشیمن رخسان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر نخواهم در ناامنی

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بجا آنکه که بگویم
 او را و امی بر چنین آسیر که نه خویشان و راجات تو اند بخشید و نه قید او بفریادش تو اند به حجت
 اهل محشر بروم نمیکند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگر با بریان کند و آتش را فرو
 ریزد همچنین تا دیر نوحی نمود تا آنکه صد حرکت مفقود شد و دل گفتم که خواب غلبه نباشد نزدیک
 رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت اوم حرکت نمود تو گوئی چوبی خشک بر زمین افتاد چنین
 داشتیم که راسی ملکات شد اتمان و خیران نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف حرف
 که دم فرمود با کی نیست این غشی غالب و قات از تیرس عذاب او را روید بدین بر روی
 مبارکش و ند چشم بکشد و باز همان نوحه و خطاب جبار را غار نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت را حاضر
 ملائکه عقوبت خوف از حکم قاضی روز جزا مضمون آیت کریمه و لا یقبل فیها شفاعه و لا
 یؤخذ فیها عدل و لا هم یقصر عن کمال نکاواری یاد نمود این همه بر اصول مختصره فصل
 اخباری و الی بیت که خود را مالک و ناری میدانست بمقتضای کمال انسان علی نفسیه
 بصیرت می یابد که اینهمه مقالاتی باشد والا این اضطراب و بقرار بر این که شنید و سوال از جناب
 رسالت الهیه علیه السلام و آنکه و سلم که خاتمه من خبر است کما شرت سابقا و فرید فریاد و فغان
 چنانکه عرفی گوید شهر گوش آل سمان و حلقه با تم یکیت و شیونم تا بکشید آنگاه یا مائی من
 بی غمی خواهد بود فنعین المظلوم اری فرق نیست که حضرت امیر و قینکه استغاثه نمود و از حال گرفتار
 خویش دست ملائکه عذاب عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب سالتاب خبر داد احد از صحابه کبار
 و حضرت خاتون قیامت گفت آنچه ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین برافار و قیام همراه قسم
 گفت کاش ایان غلاظ یاد نمی کردند و مجروح میسر بودند اینهم صورت نه نسبت بلکه وقت
 حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراف فی فصل اخبار کمال حفظ آن دو بالامی شود زیرا که می گفتند
 این نوحه و ماتم از فکر ما ثم و نسب العین ششتر شد اید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافت

از اینجا بر اصول میزان تا بالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه اندک دیگر نیز مکتوب و از حالات
شان مذکور خواهد شد از سیم می ریزد و افسوس که فاضل اخبار برای تحصیل ثواب آخر که بر طاعت اوصیا
و اهل بیت رضی الله عنهم جمعین است بشکال عجبت و نیاز پیدا کرد و در الارضین ادب و سوره شریف
بیکروم که حضرت اینهمه از اربابها و اطلبیق حدیث الحوض بذات مقدس خویش آنجا بر جای
که کالیسی خفا و نیامی دون یا باعتبار علم ما کان و مایکون خست بسیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ تَكُونُوا مِنَ الْكَاذِبِينَ وَكُنُوا مِنَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابُوا مَكْرَهًا أَوْ نَصَبًا
كَانُوا مِنَ الْمُكَلِّفِينَ و خود را با تمامی اهل بیت فیل نمودند و مانند خنجرین لحم برده نشین شدند و مثل
خانان بدلات قطع حدیث حضرت زهرا و خانه که بختند خندان که کالین بدیشی به این بود
معاذ الله ساطع کثیر آنجا بگردانیده اند یا بجهت کبار و دیگر اگر شوق ثانی اختیار فرمایند و همرا
مشغول به بیان آن خواهد بود پس فاد و فرمایند که آن کبار چه بودند و این است که فاضل اخبار
جز آنکه بنده را این باب او کنی فرما و کنه خبری و دیگر و اول تو جلد و اینهم خبر سید زکریا و سید زکریا
ایشان نمی رقیب مشوم و در مقام از پا خود و در مقام علم فرو فرستاد تا لا ینحی علی من شرب من ماء من
استیاد و سوم آنکه تفسیر فاضل اخباری درباره حضرت حسن مجتبی خاندن خواهی و است زبانه تر
جاریست سوم آنکه این اخبارش در باب سیدنا ساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل از این که
اهل بیت گذشته که آنجا خود را حکم شریف و شریف اند و عمار ابا بلخ و جوده ثابته فرموده جا
که گفته نگاه من بدست آن جناب است و حکم آیات قرآنی شیطان حجم دشمن نبی آدم است خصوصاً این
نفوس قدسیه که گاهها آتش خا که در حکایات اولیا منقول است بر ایشان نشان میدهد
که مال جدد و جهل از تقسیم خست و ثواب تقسیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و تقسیم و نشان یازاید برین کلام است زبانه از حکایتی است که جمعی از ان امام عاقله تمام
می نماید که شخصی را از خبری تا شاکر تعبیه از او تا الله شرفا و گرفته او خسته بود و در باره شرفا و خبر

جناب حضرت وزاری دستغانه و مقراری نمود که بر زمین افتاد و گرد گرد گشته شد
 پس پس بر وقتش رسیدیم و شری در کنار خود گرفتیم و دریافتیم که حضرت امام زین العابدین
 است گفتیم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با این همه قربت و جرات و کمال تقدس نزد
 و عبادت نمیدار گزیده و بکار که باعث اتزناق روح و کاهش جسم است از بر جلالت پس شد ایستاد
 قیامت یاد فرمود و گفت ای صمیمی مگر در قرآن مجید خوانده که حق تعالی میفرماید فَاذْكُرْ
 فِي الصُّلَّةِ اَلْاَنسَابَ بَلِّغْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكُلَّ نَسَابٍ اِنَّهُمْ خُفِّلَتْ عَنْهُمْ اَنْزَابُ رَبِّهِمْ
 است که ابو بکر صدیق در شمار راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا طوطی گفت چگونه ندانم
 که در این فتنه گشتم زیرا که بخیر اقدس نبوی نورانیت و ضیاء برکات بی انتها در خود می یابم و
 بعد از معاشرت با اعیال آن حالت را کم میکنم القصه طوطی در حق و حجابانی یعنی رسول با
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این تقریر تسلیه پرداخت و از اتفاق نمره دشت یا مناجات
 حضرت یونس حدیث آورد عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر از نیست کامری کلینی با وجود
 خوف و خشیت این نفوس قدسیه بیارم کتابی براسه تصنیف باید کرد پس شرح فاروق باقی بماند
 شبهه بمانی خود در دست آید این مهنات فاضل اخباری شخص باین نامه نوشته بعد از خلفای شریف
 نیست زیرا که در باره آمده دیگر که در اظهار معاف خویش چنین جاوه مسرور که می شنیدند بر من
 بحرف و استوفاء بالمدار خرافات فاضل مذکور که ناریت این جماع انوار استلزم باشد
 بار خدا یا اگر گویند که این همه فریاد و زاری و برکات خالق ارض و سموات و افراد کائنات بر
 تکثیر سیئات بیافه شیعه بود و بس لیکن این قسم تا ولادت در باره خلفای نیز جاریست بلکه تطبیق
 اولی زیرا که سفیان گنابانی خویش هم احترام دارند و کتب ایشان هم دلالت بر آن دارد و اگر
 کاتبین معاصی ایشان می نویسد بخلاف امامیه که مقتضای لطیف ایشان چیزی دیگر و گنابانی
 ایشان خارج از قریب برین معلوم شده که دستغانه و فریاد خلفا و حضرت عیسی علیه السلام

و این بحث در صدر اوراق مفصل گفته شد فلا الفیده مرقه آخری مفصلاً و تحقیق حق قرین
مقام آنست که دوزخی و عقی بودن شخص بر حکم احکامین موقوف است پس و مبار و خشی بودن
خویش که فایده گفته علاوه آنچرا ازین بزرگان این قسم کلمات بر انفس خویش نوحنا و تسلیمات مقول
گردیده دلالت بر جسته بودن بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گفته که
سوطی درباره خویش عین اتباع القیاص و صاحبین خود را چشم حقارت دیدن از سنن انبیاء و سلفین
است در وصایا ابوذر غفاری صحیح است یا اَبَاذَرٍّ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجْمَعُ
عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ وَهُوَ أَجْمَعُ لَهُ أَمَنَاتٍ وَكَذَا أَمَنَتِي فِي الدُّنْيَا اخْتَصَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِذَا
خَافَتِي فِي الدُّنْيَا أَمَنَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَبَاذَرٍّ أَوَّلُ رَجُلٍ كَانَ لَهُ كَعْلٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا
لَا خَشَقَةَ وَخَشَنَانٍ لَا يَفْقَهُ مِنْ شَرِّ يَوْمٍ الْقِيَامَةِ فَكَيْفَ يَحْتَسِبُ رَحْمَتُ اللَّهِ أَنْ يَنْجِي عِبَادَتِ
میکند ای ابوذر خداوند عالمان مقرر نماید که من جمیع نمی کنم بر بنده خود و خوف را و جمع میکنم برای او
اینی را پس اگر در دنیا از من است و خایف نیست در روز قیامت او را تراخ و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میکند و انم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل بنده و پیغمبر و شعله باشد چه اندازه
حقیر شمار و ترسان باشد از اینکه مباد ابحاث نباید از شر روز قیامت انجم با جمعه در مقام شما انفس
حسرت و مذمت بزرگ آن را صورت آنچرا ازین حضرات صدور یافته عین محمدت این بزرگان است و قابل
اخباری که غنچه طایفه این الایمان است از راه اعتساف اینها بر دوزخی بودن این بزرگان حمل نموده

ان الذین بنا واولادنا فان عصبه منکم لا تحسونه شرکم بل هو خیر لکم لکل امرئ همومکم انما فی الذی تولی وبنائه منکم که عذاب عظیم
اقتصاد نفس کش و موجب تاز غدا باین است که همیشه در خوف و ترس باشد و دنیا چنانچه در باب
نخاطب غرض خط است چنانچه در دیگر اطلاق میدهم که بیست و پنج طوطی از حضرات اینها بت شده که در دنیا
میرو و ازان بعد باز هیچ بزرید خوف میگیرست و رفقا نیز میگیرستند پس سوگند خدا با او فرمود که همیشه خوف

دیدم در زمان شرف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گروهی را که در هر صبح و شام گرد آورده و ولید
 می بودند سکه ها گرفته شده و از کثرت نماز پیشانی های شان مانند زانوی گوسفند گشته
 انواع عبادت الهی شب ب شب باده دار بودند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
 یابند و کمال مرتبه ایشان اینست که با این همه عبادت از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و در هیچ وقتی
 از این خوف نمی آسودند انتهی محصلها یکی از بابین نفوس سیئه است که هر چند متحلی بجلال و تجلی از واکل
 باشند لیکن خود را به تکلف در دامایم نمی گنجانند پس در نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
 می برد و از کثرت مال منزه بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قبیل و قال رسید
 مقدمه و هم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
 راه تقیه و مدارا سپرد و جوابش آنکه مدانه و خوشامد که بنص قطعی بغیر صلی الله علیه و آله و سلم
 و صاحبای علوی حقیق است بجنب قبله دین ایمان ال سلام اعنی امهات المومنین که
 بلا ریب حق گوئی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بحواب عبدالرحمن که
 قدوة الضار خلیفه ثانی و ثالث بود و یغ نفرمود فرقی تشیع است و ثبات آن اصول ملحوظ
 تکلف و تصنع و اگر بر اصول خویش الزام ال حق میخواهد پس عا مجتهد جالسی مری اثر نخواهد
 و اگر کسی اشتیاق بکوشش و دلی و سر باشد بجامه کتب عین حیات رجوع کند و درستی که در مزاج
 فاروق بود حالتش بر وایات شیعیه گشت حاشا که او بی مومنین فی حد ذاته فطری باشد چنانچه
 ما در مومنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت با حاکم الدنای مومنین معروف است گوشل انبیا علیهم السلام
 بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث و تفسیر هم میسر باشد بل درستی او برکت است
 و فساق بود علاوه ذلالت بکار و جمع الجبرین و کلینی مکرر یاد نداری که جناب سید حاشا چنانچه
 عن ربک یا مسماعت با و نمود و گریبان او کشید و تو تعرض کنی مکرر راه تواضع بیوفی است
 عند ام المومنین بر وایات شیعیه که تفسیر تکرار است فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزندانم در باره خویش خیالی و لدی عین حق و صواب را چنان
 باری حق بیزبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک باقات میتوانی که خمس را ضبط کنی و فکر را
 با ولاد فاطمه بده و نزد امیر کمال میر که خلافتش من فرزندش غدر مخصوص گشته حاضر شود و توضیح
 اختیار کن **فَاِنَّ التَّائِبِينَ الذَّنْبُ كَغَنٍّ** که تن بعد گناهش است که بر تقدیر از سر
 تعرض که چنان خبری فاده فرموده هم در این فوق بجهت ششم بر خیابام المؤمنین که در اول
 اسلام در صدق و صفا او سکی و ریی نیست پاک است هم در این دیگر اصحاب صاحب دلو لاک و بر
 تقدیر نالی نفی این تبریه خاص است که در باره فاروق از ضمیمه ششم مرتب فرمود و هوایست
 نفی اعمام مقصود ام المؤمنین آنکه چند آنکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
 چگونه چنین نباشد که فاروق را از زنان فضل خلایق بود و بود او بابت نه مسدود و باجماع این تبریه
 با ضمیمه ششم می که زاندر بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعت جنت بر فاروق است
 زیرا که محال است که با وصف اعتقاد و ناریت و ام المؤمنین در حق او قسم خورد که تو هرگز و چشم
 نخواهی رفت و هرگز در عتاب سالتاب اخل خواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
 تحریر این افادات کی بود آری کلام او از ابتدا تا انتها در باره جناب مرتضی نظر با حصول
 مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیم نیز هست جبار است که اگر جنتی قطعی بودن و او را نبودن
 جناب امیر و زمره مصداق حدیث اخوض معلوم جناب معصومه و ابو در او بعضی دیگر از اصحاب
 و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در شان تو چنین چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال برت
 جنات نفیم و طبقات جیم بالکی الی غیر ذلک من المراتب التي مرت من قبل و این کبر و دار و احاطه
 ملائکه عذاب را باره دیگر نیست الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق مخصوص بن خول جنت بود
 لازم نمی آید عدم تصدیق بر او اینهم مستلزم ناریت او علی ای تقدیر مدعا حاصل جوش

آنکه جواب از طرف شهید گردید بلکه حسن جنتی بلکه حضرت علی مرتضی جواب از فاروق است و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مواد مذکور بحجت زیادت عاتب باده تر لازم آید
کمال انجمن و ازین مقامات طبعی که بر عبد الرحمن بن عوف منوره مثل اخطال لبسان بی ادراک
شده گفتگو کرده از هم ریخت و سلسله قیل و قال دازیم گشت بماند انچه در باب یکصد و پنجاه
کرده و آن در باره حضرت ذکریا علی نبیا و علیه السلام دارد و شیو زید که حکما قوم اتفاق خوش
برین معنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت نال بود و دیگر هیچ خوب از کثرت نال
معنی دارد انجا که است قطع جنتی می باشند زیاده برین نیست که نال را بگوید و او استیجاب مختصر
میرسانند من جماع نال که بر تو شخصیکه ز رزقت کند و نه پیش تجارت از دیگران استیجاب و از
بود مقبول نیست و سنان که از کبسه مبارک با وصف اینهمه سخاوت و چه اخروی جزئی است لیکن
خوف از نبی اعظم اکنون بحال اهل بصیرت می آید تا بر این حفظ آن غازی از خباب که طی طبع یافته
که از کارزار و فتنه کثرتی حایا باره از حال عبد الرحمن بن عوف بید شنید و ترجمه ایشان که
در استیجاب فاطمه و یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البر فرست که با او عمر مشهور است موجود که در یک
روز سی سی برده از او و با اینهمه وقت طواف کعبه دعای کرد **اللهم فنی شیخ نفسی**
بار خدا یا مرا از بند نخل نفس آز کن و در مرض الموت بیکرست برسدند که چه واقعه و
گفت عیوب بن عمیر از من بهتر بود بار چه کفن از تو که او بر نیاید و حمزه سید شهید از من بهتر بود
برای او کفن نیافتم می ترسم که بسا داضیب او دنیا بکثرت مال او باشند و از ثواب بیکر من
مانم و از بنامتوان یافت که فاضل مذکور در سقا ترجمه آن بزرگ را با استیجاب ندید با آنکه
او را هم صدقا ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده اگر چه
مزایا حسانت سخاوت کثرت صلوات او در راه خدا زیاده ازین پنجاهی روایات دیگر بشنود
عبد الله مبارک از شمر از هر می ایت میکند که عبد الرحمن بن عوف در عهد سعادت مهتر پیغمبر صلی

علیه و السلام نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز آنقدر در چهل هزار دینار بیشتر از بقیه
 زیادتر که نوبت بار کردن برانصد و ششترنی سبیل الله رسید و در مرض موت بر اصد
 حضار جنگ بدو وصیت کرد و هر کس را چارصد و نینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
 المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بودند با قاطرهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
 چنانچه بر ناظرین کتاب الله العجاوب و اصحابه فی تمیز الصحابه و رجال مشکوٰۃ شریف ستودنیست و تجلیست
 چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل کمالات او چه نام بریم فاضل اخباری افتد
 ایام خویش که کینه و نفاق و طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از نخبه نص و حر و شرف
 بغایت آید و بر هر کس عیان گشته و از اینجا گفته اند شهر چون خدا خواهد که برده کس و زده سبیلش
 اند طعنه با کان برده این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و جواب
 سینه داشت حالیا آدم بر طهارت و بیانش برین نجات قال الفاضل المتبحر قد
 اهل الخوض فی تحقیقات رساله التی تعلق بحديث احوص برار باب
 انصاف منصفه سواد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح ابزاری بغایت
 عز اسمیه دست آرم افتاده و این مقام که در آن دیده شد چنان ندع گشت که اگر کسی را ذلول و الاکتاب
 اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف با حره نظر کند در اثبات آنچه این همه چیز و رسد و آن بودیم
 کافی بسند افکار و بحسب اتفاق در میان دان اتفاق طبع این رساله دست داده بودند بدین
 اینکه تعرضی ببیان نمایند با قلت فی ملک الله رساله بنده العبارة کرده شود عبارت مغرور انهم
 بطبع رسانیده شد قول الله سبحانه و تعالی من آمن فمؤخدا هم ذات الشمال الى
 جهنم النار و وقع ذلك صریحا فی حدیثی که هر یک فی الخیر باب صفه النار بطریق عطا
 بر بسیار عنه و گفته اند فاذا ذموا حذوا عنهم خرج رجل من بنی و یقوم فی حدیث ابی
 هر یک عند مسلم و لیکن در رجال عن حوض کما یزاد البعید الضال انادیه الاکرام

قَوْلُ فَاَقُولُ يَا رَبِّ اَصْحَابِي فِي رِوَايَةِ اَحْمَدَ فَلَا قَوْلَ فِي رِوَايَةِ اَحَادِيثِ الْاَنْبِيَاءِ بِاصْطِحَاقٍ
 بِالنَّصِّ غَيْرِ كَمَا هُوَ فِي حَدِيثِ اَبِي سُرٍّ هُوَ خَيْرٌ مِنْ اَحَدٍ وَفِي تَقْدِيرِهِ هُوَ كَلَامٌ قَوْلُهُمْ قَوْلُ
 اَنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدٌ تَوَاعَدَكَ فِي حَدِيثِ اَبِي هُرَيْرَةَ الْمَذْكُورِ اَوْ تَعَارَفُوا عَلَيْهِ
 اَدْبَارَهُمْ الْقَهْقَرَى وَزَادَ فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ اَيْضًا فَهُوَ اَنَّكَ
 لَا تَعْلَمُ لَكَ اِمَّا اَحَدٌ تَوَاعَدَكَ قَوْلُهُمْ قِيلَ لَهُمْ قَدْ بَدَأَ لَنَا بِعَدَاكَ فَاَقُولُ سَمِعْتُ اَحَدًا
 اَوْ بَعْدَ بَعْدًا وَالتَّكْيِيدُ لِلْبَيِّنَةِ وَفِي حَدِيثِ اَبِي سَعِيدٍ بَابُ صِفَةِ النَّارِ اَيْضًا فَقِيلَ
 اَنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدٌ تَوَاعَدَكَ فَاَقُولُ سَمِعْتُ اَحَدًا مِنْ غَيْرِ بَعْدِي وَزَادَ فِي رِوَايَةِ
 عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ فَلَا اَرَاهُ تَخَاصُّوهُمْ اِلَّا مِثْلَ حُمْرٍ مَحْمُولٍ لِلنَّعَمِ وَكَامِدٍ وَالطَّبَرِيُّ مِنْ
 حَدِيثِ اَبِي بَكْرَةَ رَفَعَهُ لِيَدِينَهُ عَلَى كَوْثَرٍ مِنْ رِجَالِ مَنْ عَصَى رَأْيِي وَسَنَدُهُ حَسَنٌ
 وَلِلطَّبَرِيِّ مِنْ حَدِيثِ اَبِي الدَّرْدَاءِ رَوَاهُ عَنْهُ وَزَادَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ اَنْ يَجْعَلَ
 مِنْهُمْ فَقَالَ لَسْتُ مِنْهُمْ وَسَنَدُهُ حَسَنٌ قَوْلُهُ فَاَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّادِقُ
 وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا اِلَّا قَوْلَهُ اَحْكُمُوا كَمَا اَنْتُمْ فِي رِوَايَةِ غَيْرِهِ زِيَادَةُ مَا دُمْتُ فِيهِمْ
 وَالْبَاقِي سَوَاءٌ قَوْلُهُ قَالَ فَقِيلَ اِنَّهُمْ لَمِنْ اَوْلَى مَنْ تَدْرِي عَلَيْهِمْ اَعْقَابُهُمْ وَفَعِلَ فِي رِوَايَةِ
 الْكُتُبِ هُنَا لَمْ يَزَلُوا وَوَقَعَ فِي تَرْجُمَةِ قَوْمٍ مِنْ اَحَادِيثِ الْكُتُبِ قَالَ لَمْ يَهَيَّ ذِكْرُ مَنْ
 عَبْدُ اللَّهِ الْبَخَارِيُّ عَنْ قَبِيصَةَ قَالَ هُمُ الدِّينُ اَرْتَدُّوا عَنْهُ اِلَّا بَعْضُ نَفْسِهِمْ اِنْ بَكَرَ
 يَعْنِي حَتَّى قَتَلُوا وَمَا وَاَعْلَى الْكُفْرِ وَقَدْ وَصَلَهُ اَلَا سَمِعْتُمْ مَنْ وَجَّهَ اَخْرَاجَ قَبِيصَةَ
 وَقَالَ لَطَائِنُ لَمْ يَزَلُوا الصَّحَابَةَ اَحَدًا وَاَمَّا اَرْتَدُّوا قَوْمٌ مِنْ جُنَاةِ الْاَعْرَابِ مِمَّا لَا تَصْرَحُ
 لَهُ فِي الدِّينِ وَخَرَّكَ لَا يُوْجِبُ قَدْ حَانَ الصَّحَابَةُ الْمَشْهُودِينَ وَبَدَّلَ قَوْلَهُ اَصْحَابِي بِالنَّصِّ غَيْرِ
 عَلَفَةً عَنْهُمْ وَقَالَ غَيْرُهُ قِيلَ هُوَ الظَّاهِرُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمَرَادُ بِأَمْنِي أُمَّةُ الدَّعْوَةِ لَا
 أُمَّةُ الْاِجَابَةِ وَرَوَّحَ بِقَوْلِهِ فِي حَدِيثِ اَبِي هُرَيْرَةَ فَاَقُولُ بَعْدَ اَلَهُمْ وَسَمِعْتُ اَوْ يُوْجِبُ

كونه حتى عليهم حالهم وان كانوا من امة الاحبار تعرف حالهم يكون انما لهم كونه
 وهذا رده قوله في حديث السرخسي اذ اعرفهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
 التين يحتمل ان يكونوا من اثنين او من ثلثين الكبار وقيل هو قوم من جنات الاعراب
 في الاسلام رغبة ورهبة قال الدودي لا يتبع دخول اصحاب الكبار والبدع في
 ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمراد من يجوز ان يحشروا بالعرف والتجمل
 لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السبب الذي عليهم فيقال هم بدوا بعد ذلك
 اى لم ينفوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
 الشبهة والتجمل ويطلقونهم وقيل لا يلزم ان يكون عليهم السبب بل يبادرهم
 لما كان يعرف من اسلافهم وقيل هم اصحاب الكبار والبدع الذين كانوا على العمل
 وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار كما ان يرادوا عن الخصال ولا يعمون بهم ثم
 يعمون ولا يمنع ان يكون بهم عزة وتجمل من فهم بالسبب سواء كانوا في زمانه او بعده
 ومع عياض البايع وغيرهم ما قال قبضه راوا الخبر انهم من ارتد بعد صلوات الله عليه
 وسلم ولا يلزم من معرفة بهم ان يكون عليهم السبب لانهم اكرامه يظهر بها عمل المسلم والمرد
 قد حط عليه فقد يكون عمن بايعاهم لا يصفهم باعبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
 لا بعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمانه من المنافقين وسيأتي في حديث
 الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقها فدل على أنهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
 اعيانهم ولو لم يكن بهم تلك السبب فمن عرف صوته ناداه مستصفا حاله التي
 فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعدت عنهم في الخبر
 لقوله اصحابي واصحاب البدع اما حادوا بقدره واوجب حمل الضمة على المعنى الاعلى
 واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا مستحقا واجيب بانه يمنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب عليه مفصلة ثم يرجوا الشفاعة فيكون
 قوله سبحانه تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اخبار الكبار وقال
 البضا وليس قوله مرتدين نصبا في كونهم ارتدوا وعن اسلام بل يحتمل ذلك فيقول ان
 يراد اعم حصاة مرتدون عن الاسلام لا يستقامه سيدنا ولا افعال الصالحين بالسيرة انتهى
 قد اخرج ابو يعلى بسند حسنة عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 حديثا فقال يا ايها الناس اني قد تركت على الخوض فاذا ختمتم قال جعل يا رسول
 الله انا فلان بن فلان قال اخرنا فلان بن فلان فاقول ما السنت فقد عرفتم تعلمكم
 احذتكم بعد وارتدت ثم ولا تجد والدار فخرج من حديث جابر وسادس في اخبار
 صفة النار ما يتجلى من الشرح من الفاظ الاحاديث التي شركت فيها ارشاد الله تعالى
 وان عجبا يتفق انك در خطا اين رساله كلامي در باب تقدم و تاخورد حديث اصحابي و حديث
 لا اوري ما تجدون بعد كونه و هم و را و اخر رساله شافاتين با حاديت بعد بشارت
 بعشره مبشره بيان كنون و در اين نصحيح رساله بوطيع و بياض مبرور مغفور محمد ابراهيم خان خليف
 الصدوق امير الامر اعلى مروان خان موصوف اسكنها الله بحسنه و بده شد كه حديث لا اوري
 ما تجدون بعد و در قربان انتقال روح نبوي باعلين بر زبان گهربار نبوي گذشت
 و هي نده قوله ما شهد على شهداء احد مخفى فانه كه شهادت بغير براسه اراحد و وليك ان حديث
 ان سرور از دنيا بود چنانكه تصريح كرده بان شيخ عبيد الحق ديلوي در مدارج النبوة باين عبارت
 و چون زانجا بازگشت از دعا و اجار و اموت فارغ شد صداع طار گشت و بار شد ايضا
 فلان بياض في موضع اخر و في هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
 فقال هو كاشهدا عليهم فقال ابو بكر لسنابا خواتهم يا رسول الله اسلمنا كما
 اسلموا و جاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادرى ما تجدون

بَعْدِي فِيكُمْ قَالُوا إِنَّا كَانُوا نَعْبُدُكُمْ رَجْعَ الْمَدِينَةِ وَظَهَرَ الْفُتُورُ فَكَيْفَ تَوْفَاةُ
اللَّهُ لِعِبَادِهِ أَفَلَمْ يَنْزِلْ مَوْطِئًا يَأْكُلُ تَصْنِيفُ شَاهِدٌ عَلَى الْعَدُوِّ لَوْ أَنَّهُ نَزَلَتْ
أَوَّلَ بَيْلٍ سَتَبَارَكَ وَجْهٌ وَجْهٌ لَا أَدْرِي مَا تَدْعُونَ لَعَبَادِهِ تَبَشِيرًا وَبَشِيرًا وَلَا حَاجَةَ تَأْوِيلٍ
تَوْفِيقٍ فِيهَا كَمَا شَاحَ مَدْرُوحٌ تَنْفِطِينَ بَيْنَ مَضْلُومٍ مُسْتَعْدٍ أَنْ كَرِهَ دَعَاؤُهُ وَكَرِهَ قَضَايَا قِيَامَاتِهَا
مَعَهَا تَأْوِيلُ شَيْءٍ فَطَعْنُهَا بِأَنْجَارٍ ثُمَّ بِهَيْمِزٍ شَرْحٌ وَبَسْطُ تَامٍ بِإِثْبَاتٍ سَانِدَةٍ دَلِيلُ بَطْلَانٍ
زَيْهَارٍ بِنُورِهِ وَبَذَرَهُ فِي بَيْتِهِ أَقُولُ تَعْلُقُ بِحَدِيثٍ إِلَى النَّصْرِ مِنْ فَضْلِ مَنْ مَكَاتٍ
زَمَانِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ بَقِيَ تَعْبُدُهُ وَهَذَا اخْتِلَافٌ تَأْوِيلُ مَرِ السَّلَفِ وَالْكَرَى
الْمُرَادُ فَضْلُ جَزَائٍ لَا يَصَادُمُ الْكَلِمَ وَيُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ أَنْ يَتَأَمَّلَ فِي مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ
حَتَّى يَنْزِلَ عَنْهُ الشُّبُهَةُ أَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَبَشَّرَ صَاحِبًا بِالْجَنَّةِ فَلَيْسَ
بِشَارَتِهِ أَنْ لَا يَحْتَاجُ السَّبَبَ مِنْ أَسْبَابِ خَوْلِ الْجَنَّةِ أَصْلًا بَلْ بِإِشَارَةِ إِخْبَارٍ
عَمَّا يُؤَلِّ إِلَيْهِ أَلَمْ يُرْعَدُ حُصُولِ أَسْبَابِ النِّجَاتِ وَكَذَلِكَ وَعَدُ اللَّهِ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ
مِنْ الذُّنُوبِ فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ذَنْبُ النَّبَاةِ وَلَيْسَ مِنْ مَقْصَدِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ سَبَبٌ
وَلَا خَارِجٌ يَكْفُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَعَدُ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ يُجْزِي عَنْهُمْ أَسْبَابًا
لَا تُصْنَفُ مِنْهَا إِلَّا رَوَاةُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَتَعْرِيفُ وَحَامَةِ الْعَصَاةِ وَكَيْفُولُهُ بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ فِي بَعْضِ الْأَحْكَامِ بِإِذْنِهِ تَبَاهَا رَبُّهُمْ وَصَرَفَ قُلُوبَهُمْ وَخَوَّلَهُمْ
كَمَا أَنَّ اللَّهَ وَعَدَهُمْ بِالْفَتْحِ يَوْمَ يَنْزِلُ الْقِتَالُ كَأَسْبَابِ الْفَتْحِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
جَمْعُ مَوَاعِيدِهِ وَإِذَا تَمَحَّدَ هَذَا فَقَوْلُ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ أَكْثَرُ النَّاسِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
أَشَدَّهُمْ خَرًّا مِنْ مَظَانِّ الْعُطْفِ وَأَفْزَعُهُمْ خَشْيَةً مِنَ التَّغْيِيرِ وَالتَّجْدِيلِ وَ
أَعْظَمُهُمْ اتِّجَاءً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدُّ اعْتِنَاءً
بِوَعْدِهِمْ وَتَذَكُّرِهِمْ وَتَرْكِيهِ نَفْسَهُمْ وَالتَّوْبَةِ عَلَيْهِ عَلَى مَوَاقِعِ الْغَاظَةِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَرَبِّهَا

باید کرد و الا تضییع المعنی كما لا یخفى و لفظ ان نداء و من الخوض بدال المعجزه باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت و
 در مقام تفسیر بعد تعبیر فاستبعد تعبیر بلام جار مجوز و در محل جیب نه تنسح لا یبلغ به ضرورت چنانچه بر او اهم نمی نیست و
 بجای الی السبب اما السبب صیغه غایب از معرفت صیغه تکمیل از نیابت ثبت باید فرمود همچنین اعلام دیگر که باونی غور بسیار
 و سابق عبارت بر می بد تعرضی بدان کردم اما مرصده و هم پس طی دلش نیز تعجبانی غایت الهی آسان از یر که
 و جهت اینست که مطابق صورت و همه موافق اول مقصود و موضوع رساله است حال آنکه هنوز آنکه افشار نیز توجه
 در نیافته که غرض و عبار و در دست بل از حد متشن باید سید و طلب چه باید که در چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
 مصنف نیکو کند بیان و لیکن عزیز که در صد لطافت و عبارت کتاب فیه الکبار کرده حیث قال بحقیق و همین
 او ان اتفاق طبع این ساله درستاده بود نه بدین انیکه تعرضی بیان تا سید با طاعت فی تکالیف رساله سیده العباد
 کرده شود عبارت فرور بر هم بطبع رسانیده شد انتهى قابل نیست که اطفال بجه خوان هم باستماع آن قریب
 خورند چه جا آنکه اصحاب تحصیل و ارباب تدوین این ام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدین عبارت فیه
 الباری تقدیم است بایستی که بیکه ورق و وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت نکو می فرمودند و هرگز خیال
 کسی آید که عجلت طالع از تسویدش مانع شد زیرا که طالع خود تابع بود بطبع و ظاهر است که او با احاد الناس اینحال
 نمی تواند کرد و کیف تلف مرجع خلایق که رلق و فوق تمامی فقر و قلم بدست او باشد بلکه بسیار از غرضش نیز بسیار
 مولف متعلق بود و تقدیر ترا خورشید این وجه نیز سنگ راه نتواند شد مادم بر جبهه زمانه پس آنهم بکار مولف نه
 آید زیرا که می بایست که در زمانه که رساله حدیث خوش مطبوع شده بود و لطافت بعد ضمیمه و در دلالت مطبوع
 خواه بطبع تمام رسائل که است و بر آنکه شده بود هرگاه از طبع فارغ می شدند لطافت جای می ستانند و بهر که آخر
 وضع و ترتیب اصل جمله بعد از طبع و تجویر مولف به بود و قبل از آنکه هو الواقع کند آن جمله بر آنکه است و
 فیج آید عیبت و لطافت کلمات رساله ضرورتا و اما فریب نه دور باشد که اوله از مد و صحابه که رام رضی الله
 عنهم جمیع اقصاء بودن ایشان بر حدیث الخوض نیز تمام نشد و توده و در کتب بیان بر آید بار
 خدا یا که محصل مستوفان باشد که چون دلالت از قسم بدیهه و فقط صفت از عساکری سنان و

کافی بود از جهت تعرض به این اتفاق میفاده و این دعوی در حقیقت است بر این استثنای این
 بیانی در کار است بدو خرافات و کلماتی که در کتاب ابرار و کلمات بریدها و او یکدور احتیاطاً حقیقت دیگر هم میداد
 ولیکن غریب بود و اینست که عبارت این کتاب که مؤلف اول و لیکن مطلقاً خوش بندشته و در بقایا و نفس دعوی
 بدست گرفته جایگاهش را در عالمی و چنانچه در اجزای سابق و ابحاث مقدم اسرار با این مضامین فقه اکنون بندها
 بمقتضای مواعید بیکه قبل ازین نوشتن گفته مفصل میگویم که هرگز عبارت معلوم هیچ دلالتی از دلالتهای این
 مدعا مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه سنا فی مطلق و مفید اهل حق است اما قول اول که تعیین چنین موضوع
 موضوع این که برادران مذکور است پس البته خارج از باب النزاع است بلا اعتبار کسی را در آن دلیل قاطعی نیست
 اما قولانی که در این باب در فصل است با اخبار نمیتوانیم کرد و احادیثی که در این باب است که
 یا صحیحاً خبر نیست یا محدث است اما قولانی که در این باب است که در این باب است که در این باب است که در این باب است که
 چه سعی تلاش در این باشد که مقصود از سلب است از باب ختم رسالت بلکه لازم است که احادیثی که در این باب است که
 و این قولانی که در این باب است که در این باب است که در این باب است که در این باب است که در این باب است که
 الحق افتاده اما نظر با خصوص این غایت ظهور احتیاج به ترتیبیاتی ندارد چنانکه قبل ازین هم در این باب است که
 الله علیه و آله و سلم را بنو انیت و محی معلوم بود که در زمان خلفا را شنیدند و در میان این کلمه بطون بناگاه ظهور
 خواهد رسید این اثبات حدیثی که هرگاه حدیثی که در این باب است که در این باب است که در این باب است که
 نه خلفا را شنیدند و مقتضای این است که باید بود بظاهر کتاب و باطن آنست که این اصول موضوعه که حدیثی است که
 مفصله انشأ الله تعالی پس لایست علم تفصیل حدیثات خلفا دارد و هرگاه در حدیث نفی علم دارد و باید بطریق
 معلوم که خلفا خواهند بود و این حدیث قبل ازین گذشته و صحیحی عن فریضه لا فرید علیه انشاء الله تعالی که در حدیث
 عرض حال خبر بپسول متعال و آن نفس مدعای تواند شد زیرا که از آن کلیت خبر آید و مستلزم آن نیست که این
 هر کس علی الاطلاق عرض کرده باشد تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال شد و ابداع بنام است
 بی انقید است که از احادیثی که در این باب است که در این باب است که در این باب است که در این باب است که

چنان معلوم میشود که هرگاه غالباً منظور جناب قدس الهی بجات بعضی از بندگان خویش از گمراهی و
 قیام میباشد حال آنکه اینها بر بنیاد اسلامین بواسطه فرستگان یا بواسطه شکست سفرانید تا بتوسط
 و شفاعت سرایان و گیشان بگذرند و زلال غشوی محو فرمایند و المقصود آنکه درین راه و خطا
 بجات هر کس خصوصیت باشد از او بیرون می کشند که لا اله الا الله محمد بن محمد و التائید اجمعین است
 توسط تقاضای سید برادر افتد از بجات بعضی از علما و مدلول حدیث عرض حال که مولف حاجی بایان
 گردیده گفتگوده اند مع ذلک عرض حال هر کس مقتضای تفصیل به بجات شود و در میان ایشان است پس در این
 بجای نمی نشیند باجماع حدیث عرض حال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجات صد احدی از
 که جناب اعراب و مذنب است و آنست که بعضی از محققین این حادث را نظر با حاشیه دیگر روایا آخرت نموده اند و میگویند
 پس مولف نمی آید که اگر او این قیود را بدو باطل سازد وانی از کلام ما قول این پس از این چندین آیه که در این باب
 که بعضی از اینها ازین گیر و در خلاص نمیشوند و چند قدامت شیعین و براه خلفا را شدین پس بکلامی استند و لیکن مدعیان
 و مجتهدین باین نیست پس از اولین ظلمات بحر علامه خطا و فاضل کرمانی و جزو شایسته از اجابا کما است
 مگر و باد الزامی سوال بود و او آسید لایبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر مولف فایده می بخشد و وجوب اشیا بعد
 تا مل همان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل ازین بفضل قلمی شده اما قول خاص پس بکلامی استند و لیکن مدعیان
 است فلا یصلنا ضرا کما لا یجیدیم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار و رجعت بودن این سخن شافعی
 و یقیناً سفید علما حکام و مضرب زمره خصام و سبخی شرعاً نشاء الله تعالی اما قول سادسین پس تفصیل
 مدعیان است ازین که دلالت قطعی بر آن دارد که صدق این حدیث بخاطر بودند که در وقت صدیق اکبر بود
 خود رسیدند اما قول خطابی پس عین عانی است نقض صورت خیالیه مولف صحت مدوثر است پس ازین
 احدی حدیث و غیر سیدالکشتی بلکه جناب اعراب چنین کرده اند فینطق علیهم و قد تم تفصیل اما قول آخر
 که کفر مراد است از استقامت دعوت پس درین قول هم تأیید مولف نیست زیرا که او در حدیث
 بر خلاف است که بدو از جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن سبب کلام است مراد

مرضو و غضب حق خلافت او لغو باشد در جهنم غار شده رفت اما قول ابن التین پس
 گذشت که سر امر حضرت مولف میسر اند و قصر سال او را بر ابرخال میگردد اند زیرا که بنیاد مذرات رساله
 مولف بر اینست که غیر از دو احتمال یعنی رت که بعضی قبل از دوم صدر غضب خلافت از خلفا ثلثه اثبات
 گنجایشی نیست اثبات امکان جواز این توجیه قبل ازین بفضل ذکر کرده پس تطبیق حدیث بر این اتفاق است
 ثالث باشد و حضرت مولف هم باشد و فرادان حیرت اگر مولف اعتراض نماید که احد اینها نقیض صادق نمی
 زیرا که آنها ایجاد تازه نموده اند و وجه حیرت بر ظاهر است چه خلفا بر اصول الحق سلام رونق تمام دادند
 و بر اصول شیعه ان کردند که در تنویر و حجة الوداع و غیر آن با هم دیگر قرار داده بودند کفایت در سبک
 تفصیل تمام معنی احداث وارد او را بر اینها نقیض منطبق کرده باشیم که حیرت مذکور از یکی هزار میرا قصید
 ابن التین هرگز میسابقی و عام مولف دارد بلکه نقیض عوارض چنان باشد که حدیث نزد امامیه مست
 شدید دارد و قول ابن التین هم محوز احتمال ثالث است هم بر محاورات اهل هندستان لفظین معنی فوق عدد
 مذکور است و در اینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل طایبات ناسب فصل یاد آمده که در محلی علما
 شیعه مجتمع بودند و میان ایشان سخن در تفسیر قول **وَلَا تَلْعَنُوا الَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِالْعَقْلِ مِنْكُمْ فِي هَذِهِ** گفتند
 که مراد ازین سه لفظ چیست کلان ترین اینها گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدما را با تفسیر خود
 نوشته که مراد ازین سه لفظ خدا و مراد ازین تنویر پیدا و صیاد و مراد از طور سنین حسن مختاری سلطان که بیان
 و بعضی گفته اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین لالت بر آن کند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل باشد
 که سله آبار سید نبی بذات مقدس ایشان منتهی می شود زیرا که در روایات شان موجود
 که مراد از زیتون در آیت وافی بدایت **اللَّهُ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسُحْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ**
نُودِيَ كَمْ هُمْ كَذِبٌ إِنَّهُمْ يَصِفُونَ أَمْ يَمْنُنُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ يَوْمَ هُمْ فِي شُرَكَائِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ
الْبَلَدِ طَافَ الْأَرْضَ بِمَنْزِلِنَا فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا طَائِفًا مِنْهُمْ وَذُنُوبُهُمْ عَظِيمَةٌ حضرت خلیل الرحمن
 و بعضی حسین خورشید چهره ای دیگر گفته و دیگر اختلاف شدید بهر سید سخن هر یکی نام مذکور شده

در عهده هیچ هیچ که در حال آن نه بودند هیچ را وی گوید که بعد از اجتماع این همه اختلافات شجر
 کهن چنانکه در صف آخرین و بجز شری را که چو شیر عریین که آبی حاشی بر بحرین تفسیر اول خلاف
 قرینه و مضاد عقل زرین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
 گرفت و روایات متعددی مثل امام محمد باقر و آلایان دارد که مقصود از لفظ طور سنین کفایت می‌باشد
 و در کتب پس یکی از حسین باقیانند و تفسیر ثانی هر دو بردارند و فقر حساب خارج میشوند و چنانکه
 نمی‌افتد بلکه آنکه که از این هر سه لفظ یعنی تین زیتون طور سنین خلفای ثلثه راشدین با دم ساس
 که ظاهر و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین شمار دارد که همین کس مراد اند و چون غیر هم
 از حضرت همین وجود طبع و طراف همه کس چنان شدند و تقریرات پایان سید اما قول او
 که ممکن است دخول اصحاب کبار و بدیع پس انطباق آن بر مالک انامیه و غیره می‌تواند شد بجام من
 قبل مطلق مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس
 قول ابن التین در تجویر منافقین باید فهمید و حالش آنست که سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
 حضرت بدو مؤلف می‌سازند اما قول بان سیکه یقین تبانیه دخول ایشان در جهنم نیست بلکه اجماع
 برای ایشان می‌توان شد پس بدو علامه خطاب و قابل کرامتی و مانند ایشان است و سراسر
 استیصال افادات مؤلف میکنند که قائل می‌سازند عذاب مصداق حدیث مخصوص است و در دنیا
 نیز زبانی با دربار متبحرین نموده چنانکه پیش ازین انستی قس علی نه از ترجیح قاضی عیاض و غیره که
 بخلفی اگر چه خطاب بر این عبارت را نمی‌تواند مکنون عرفهم با عیانهم و لا بصفتهم باعتبار اکانوا علیه قبل
 ارتداد هم خطاب است و ایل بر مطلق خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها
 با عیانهم و احدی هم می‌شناخت بلکه تحت قضا عت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادوی ماتحدون لعین
 و فصل گفت که خلافت مکرر انصاف پیدا کرد و لیکن مطلب بارت بد کور این است که جایز است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می‌شناخت یا اعتبار سلام بق صفت ایشان

ندر با فقه ازین جهت آنهار را آواز داده سفارش آنجا نموده باشد مطلوب مؤلف بخیار لازم
 نیامد که در وارد نیا وقت رشاد حدیث شریف ذات آنهار است و هم صفار فاما مطلوب بخیر
 و الثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین مانع است از نشان آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم پس دلیل بر این صحت تجویز این ائمه و مانند اوست مادم اساس مقدمات ساله
 مؤلف کما عرقه سابقا و لاحقا من بعد اقول البکیه در عبارت فتح الباری مسطورا و در زیره جواب سوال
 مذکور تا مشن یا چه قبل از آن مذکور گشته راجع می شود پس جواب بفضیله آن غیر ضروری پس منتهی شقوق آنکه
 بطریق حله سوم مشغول گردم اما هر حله سوم پس جایا بر اینی قطع آن عنان را و هم خانه المنعطف
 باید که بدانیم اولی که بعد از علما ناقضا و فها کمالا که مؤلف در اسبق خواهد که انی و رفند که کلام
 چند تفسیر وارد کرده که خصم او توقف کن تقدم حدیث بخاری فمیده و لیس بران طلبیه و تصور
 آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس اینها ضعیف دلیل تقدم که قابل استناد باشد کلام مؤلف
 قبول کردنی نیست و مؤلف در این مقام با خذلان حواس سزاوارت شناخته چاره جز این بد که
 مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر هر حدیث مخور است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
 و نه است که قبل از آن تفسیر بودن حدیث موکا برای نفع ابهام حدیث بخاری قابل شده پس است
 مقتضی است که تاخر حدیث بخاری جایز یا و در عو جمال و اینها شوق آنکه جاب با تمام صلی الله علیه و آله و سلم
 حدیث شد را وضع ابهام قصد نمود و اقتضا آن میکند که تاخر بر آن جایز باشد این اتصال است تا قصور
 آنکه در بیجقات مدعی شده که دلیل بر تاخر حدیث طحاوی است پس فی ال سیاق و آنکه تاخر حدیث بخاری
 تجویز میکند منافقین پس دلیل مخالف قول مذکور و البقیه فی المناقضات ثانی منافقین هم آنکه تقدم
 طحاوی بر بخاری حکم مساوی سابق می باشد که بخاری حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بخاری هم متاخر باشد
 زیرا که تاخر حدیث حوض ریشار هنوز با ثبات ساینده پس مثل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بخاری و تقدم تقدم
 علی الشیء مقدم علی الشیء پس کان تقدم حدیث بخاری بر حدیث بخاری و ثبات ساینده حدیث بخاری

درین مختصات بنا بر حدیث موطا از حدیث بشارت نص خود همیشه قال فی وقت الاستسباح و چون
 از عبادت افزوده تا آخر باشد و حدیث فروردی در حدیث مصححین با صیغی بی حدیث مقتضی تفسیر از سفید صبح پس
 الشمس علی کبد السماء روشن تر گشته و فیکدم التناقض الثالث هرگاه تفسیر ستر تا قصص در یافتنی
 لغتی در دلالت دلیل تا آخر حدیث طواسن کترین جلالتی بشود که مطمح نظر ثانی بنوائف در نسخ عبارتیکه ملاحظه
 عبارت اتفاق است تزییف و تفسیری عبارت جلد اول باضند که تعلق با نبات و عمو اول ارد و عبارت سبوق
 شبانی و هر که ادنی خود و حان هر مقام نماید بالیقین بدانند که دلیل عام است و دعوی صوفیایه بتمام
 اما اول آنکه حدیث طواسن در بیان حلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او این ستر تا آخر آن
 حدیث چون نیست زیرا که محتمل است که در دوم ازین معنی سوم و قس علی هذا حدیثی در شاد و فرموده
 و بعضی از شواهد و قرائن خبر اصول را قطع نظر از روایت حیات الطوبی مجلسی تا آخرین حدیث قبل ازین و
 کرده ام فلا حاجه الی الاعاده و فی تفسیر اتفاق بر آن از آنکه مرض الموت انسور علیه الصلوه و السلام متداو و کشیده و ساخته
 رحلت بعینه و فحارۀ اتفاق نموده اما ثانی پس آنکه مراد صوفی تا آخر حدیث موطا از حدیث عشره فی الحینه است
 که صریح به بده العباده حیث قال و هم در او آخر رساله سناعات این احادیث با حدیث بشارت بعشره بشهره بیان
 پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر فرعونی که عبارت کتاب مستطاب بسو نیست تا آخر حدیث موطا از بعضی بشارت
 است فاجله بشارت عام از حدیث تفسیر مذکور است که لا یخفی کسین عامی صوفی هنوز با نبات نرسیده مقصود
 ازین تفسیر بدستور سابق اظهار عجز حضرت صوفی است آنکه او از طریق تهلیل بلد است و یا اینجه جامعیت است
 خوشی ناز و قبل ازین قرع صماخ معین کرده که تعیین وقت شاد حدیث شهید ابراهیم مفید فماده مفید
 مخالف بلکه در ایراد و اظهار تشرید بر او نیست خلط خود را بر ایشان و کردن سخت عاقبت ندیسی است
 بلی اگر در بیان بشارت این کلمات بخطا جلیب فی الحقیقه تمام و مدیو که خلط صماخ مخاطب بکلیان شده اند و اولین دلیل
 باینست که لفظ طواسن قدامت و تحقیق مقدمات و بعد تفسیر خطا بجا برین سادگان نظر کترین جلالتی تا آخرین
 از فیض و تشریح جلد اول الزام غالب و قبل از تسلیم خطا بخود ملایم صماخ بقدر و یا اولی الباء

اما مسلك ثانى پس تفصيلش برين عنوان است كه بیشتر از زبان
 متنبين بدانند و ايا هم چنان قرع صحاح فقير كرده بود كه اصح الكتب قبل بياض عثمانى كافى جدير كلينى است
 كل العجب كه اين قول نظر از افادات معتقد افرد اخباريه كه در بار هندوستان وجود ايشان بدت انضمام
 يافته نسبت بلكه قول شيعه نظر امام عظمى كه درين انليم كثرت موجود اند و لطافه صوليه موسوم بطبى اطبا
 مولانا حسين عليخان در مدين حضرت مولف مذمت خرين ايشان مستحدث و مبدع اوست كه ستعرفه انشاء الله تعالى
 نیز بهرست و حال آنكه معظم اعمال ابن طائفة را بخلاف مضمون حادث مروي در كتاب مزيور مثل روایات مذمت آراء
 و مقاميس توان گفت و صيرت است كه چگونه تفصلى از اين عهناي خواهند جست كه اگر كتابت كور حجت موقوف بود
 و عدم تعلق تحريف را حادث ايد بده موسوم بصحاح الكت قبل بياض عثمانى است يعنى حاوي حديث مند اجبر
 از زبان مخبر صادق بى زايه نقصان است پس خلاف آن عمل كردن تحريف عمل خلاف حكم الهى است
 و اگر همچنان مطابق حكم الهى است البته بیشتر احاديث صحيح ضروري كه بر السند قوم بوصف اصحيت و تواتر و شهرت
 صحيحه و كاسحى نموده انشاء الله تعالى از كوت صحت عارست و فدا الصدق نقضين بگوئيم بلكه صدق
 قبح از حجاب بابر تعالى عن ذلك علوا كبيرا مثل ترك اهل حق عباد و ارتكاب ظلم صحيح مانند سلب آيات
 از امده امجاد و سيما از حضرت صاحب العصر و الزمان اعطائى قوت و كسب بر استفسار خبره در بلاد متقدمه
 ايران جاري سیدانند و نتيجه اين كمال سقيمه و ضرر عقيم را بحديكه نزد اوسط الناس بلكه اكبر و صغر ايشان
 قياس صحیح و صديقت كير توان نمود يعنى ايشان نشد خدايى تعالى در هیچ خبر خبايخ ايشان نبود
 اما متنبين مى آرند عدد و حكم بالتقصين بلكه بقا يرض كثره هم داد دارند و از اين نمثل كه امام صادق عليه السلام
 فرموده على كير كشكول خود را در حبه آن بهمين الفاظ نموده و تقه الاسلام اماميصل اين قصه بر خنده
 و خرافات در كتاب آورده بود ايد ايشود كه حكيم على الاطلاق حلت نعمانه و تقه است سانه بتقصين
 و خبر نه بر جامه كوتب ان تا ختن كه جانا سبر بايد انداختن و بر اصول اماميه زبا ايشاني بود
 كاشميد چر اينچنين نباشد كه ملاصاق و تاليف كافي در تفرد نسخ از بد اعلی نقل آنچه گفته كاشميد ان مى كشد

که در اول انساب از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در این جمیع از خطا
 می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معقنات بانیان مذکور است که قد معبود خود را به
 شرمی بپایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحظه کن اینست
 المقصود در این مقام برخلاف داب سولف مقام دلیلی دارم و بر بزرگو مرقوم الصدور می آم
 که اگر دست نزن این انصاف جدا نمکند قفل خجسته بر بزرگواران نشانی که لا اله الا هو حق
 در کتاب نه الاجتهاد مع خبر از حق اهل الصاد که نام نامیش از حقیقت سخی خبر میدهد فرق
 بحجت مخالفت ایشان اصول و اجابیه است طیار از کاره لیسان ابو حنیفه می گوید و محبت طیار
 خود را با خراج نایاقا حسی داد اینها از دایره تشیع ایست که علیهم التحیة و الثانی کار در ایستاد
 بنیاد او در باره مقام این حضرت امام عظیم علی که آنحضرت بدو این سرکان صد تقریر واقع
 احتمال دلی و تسویل باقی گذشته چنانچه عبارت سر اسرار است آن بزرگ فایده ها و از فوائد کتاب
 مسطور است بدینکه علی که امامیه زمان علیت بر دو قسم اند چهارمین و سومین طریق اول قدیم و
 موافق مسلک صحابه علیهم السلام است و در سیم جدید و ماخوذ از عاصیه است تفصیل این اجمال می
 انشاء الله تعالی انهم ایضاً در سبک فایده را بعد در بیان مقدم طریقه اجاب و مجدد مسلک اصول میفرمایند
 علی کلمات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن احوال عیبت کبر محل اجاباً صحیح میفرماید
 از معصومین بیکر دند و بر اکثر اصول دین هم اطلاق از آن میروند و اجتهاد در تعلیه و تنبیهات مسائل
 طغیه مثل تاخرین سوم قد از بود چون از علی که عاصیه اصحاب طبرستان مذکور شد تا مثل ما علم کلام و فقه و
 مستند لای مضبوط نیست و خبر روایات منقول ائمه علیهم السلام خود تا آنکه از پدر آفرین عار کرد
 تاخرین بایکیت بی غیر من فیه تصنیف کردند و بنا بر آنکه تحلیله گذشتند و با فعل شدند از آنکه ائمه علیهم السلام
 نبی فرموده اند از علم کلام که معنی چنین است که تحلیله باشد و امر علم کلام از اجاب طهر خودشان فرموده
 از این خفیه در اکثر مواضع از سباحت کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره و از عترت طاهر فرمودند

بیشتر از مسائل فقهیه خلاف باجای صحیح از اینها سر زده و او را که یک مصلحت این غفلت در کتب و نه محمد بن احمد
 بن حنبله و حسن بن عقیل علی بن ابی شیبه و غیره حسن بن ابی دینار و کتب تصانیف پیش از سید مرتضی و رئیس الطائفة
 شاگردان حج و ظاهر کرد و این طایفه شائع گردید تا اینکه نوبت اجماع رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قوا
 و اصول عامه نموده آخر افاد و ابعاد بیشتر در فوائد دیگر سیما فائده را الفی که در آنچه در خدمت محمد بن ابی حنبله
 فرمود نقش خالی از سواد نیست مع بذکایت که حاصل نقل آن تواند گردید از این مقام را ذکر میکنم
 شغرنان حلو اجماع است و شوریده به جهت خود را نمودن هر زرد و عاقل از خوا این شغل را محال میتوان در یافت
 که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولی هیچ دقیقه نامری نگذاشته و مضمونی در تفسیر و تشریح فواید
 این طایفه در دل نگاه داشته تا در فائده ساسه بفرماید که مقصود از قیاس است که مقابل سماع اینها دلیل عقلی
 شنیدن از خصوصین علیهم السلام و مراد از اختلاف روایت او این هر دو معنی شامل است چنانکه طایفه
 چه آن احکام اسمع از مضموم و روایت اما لفظ قیاس پس چند معنی اختلاف موارد و مواقع است
 فقها اهل سنت گفته تخیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعذیه حکم یک چیز بچیز دیگر باشد و مقلدین این اصطلاح کرده
 بریکه قیاس قیاس است مرکب قضایا که چون تسلیم کنندان قضایا را لازم آید بجهت آن قضایا که دیگر
 عرفی عام که شامل است تخیل قول مؤلف دیگر چنانکه قیاس ام و له را میگویند و همین معنی مقصود است از قیاس
 که مضموع است در شرح چنانچه در احادیث اشعاب این رشته شیخ خرمدی در جلد آخر وسائل الشیعه از محمد بن
 نقل کرده که بکسان خود از اسبابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار حضرت
 امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصل است که هر کس که اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از او
 انرا از بر خلق خود پس مشرک است و دریکه تمام کرده شده است بروی خدا محمد صلی الله علیه و آله
 و در معانی الاخبار با بناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کس که دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
 از او است گویند و او را با فاجای عالم اتمی از این حدیث ظاهر شد که آنچه مضموع از خصوص مذکور است و
 معنی الامکان در احادیث قطعی یا مذکور پس دانید در این است قیاس هر از این اقسام باشد و این را

قبول میکنند و هم شیخ سابق الذکر در سائیل کرده از کتاب محمد بن الحسن که او با سنا و خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت از کتابهای شیخی فضائل پرسیدند بجواب فرمود که آنکه کند هر آنچه آنها
کرده اند و ترک کند آن که برای خودی گویند انتهى ازین حدیث تعابلی روایت بکار اطا هر شد پس شیخی خلاص
روایت باشد و نیز میگویم که برین دو حدیث عقلی است آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول مرتب قیاس
ابلیس یعنی نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس علیه اللعنه بقدر نیابت که قیاس بلذین قبیل تمثیل مصطلح قضایا بود بلکه
شکل اول قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چرا که مفادش چنانچه از قرآن مجید متفاد میشود اینست که بعد از
بسجود آدم علی نبینا و علیه السلام بخواب قدس او سجاده عرض کرد که این آدم بهم بر من آتش افروخته شده اند و
از خاک و سبزه آتش نشسته بر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهه بصورت شکل اول است قیاس فقهی
باشد نیست غیر تفصیل در احادیث ذم قیاس مخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم بابو حنیفه و دیگران
خطاب نموده میگفت اند که برین سیده است که تو قیاس میکنی زیرا قیاس کن که اول قیاس کنند ابلیس و شیطان
است که قیاس مخالفین بر صورت قیاس بلذین بود این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است چون مخالفین قیاس
بشکل قیاس شیطان میکردند نه از بعضی قیاس بلخصوص نشان امام علیه السلام نیست عیث و لغوا
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی را ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلاً می کرده باشد و او را انهمال و تحصیل حکمت
نمایند باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زیرا این کار کن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد برینست که قیاسی که شیخی از آن فریاد میگردانند و حال آنکه قیاس مصطلح منطق معین و نه بدو ازین کتاب
بر معصوم لازم میگردد عیاذ الله لیس را در هر وضعی قیاس این احادیث باطل شد و باقی ماند مگر همان حرکت
از دلیل عقلی مقابل حاجی است عام و شال است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشد که اهل فقهی
معنی اطلاق می بندد و چون قرآن اولی است که ادعای موضوعی در احادیث موجود است اراده می شود معین گردید که
اینهمه ثابت است اکثر ادله تصره صریحین از قسم ظواهر اباحت اعلیه و صحاح و غیره که با تخلف خودشان مقید
طریق تفسیر اهل قیاس و مذموم باین معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی بگوید که مراد معصوم از او قیاس است

که کلمه و راسی خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و
نفس کند و حال استنباطات ظنی که هوایین با قیاس از این چنین نیست شواهد و علامات و اشارات آن در کتاب
وست موجود است گوئیم که اطلاق این قسم حکم قیاسی صحیح علیه در بیان اهل اسلام از روایت دین محمدی است
الیه علیه و السلام و عامه یحییئین نمکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترک میان اصل و فرع تفصیل نمایند
تا امکان حاصل می سازند و علاوه بر مقابل قضایای باطل می پذیرند و قیاس اهلین از همین جهت مردود نمید و هیچ
گاهی مجرد خواست نفسی شواهد و قرآن کتاب سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نهی اهل علم
السلام بفرایند تصور میگرد و طعن محصوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تمهید بی
اصل می شود معاذ الله من هذا انتهى کلامه و اگر سیرا معین و ناظرین هم مردود مستولی شود که انچه رساله
نذره الاجتهاد و فلاح و فضاح طائفه اصولیه کلمات محله مذکور شد بر مقام خویش نمی پذیرد که تصور
اخبارین مانند اهل کتاب سبب هم در الاشی میگویند و مثالب عیوب بیکه گرامی جویند بلکه اهل اخبار و کفر و
تقصیل اهل اصول تصابست می ربایند و کمال غلو در بعضی می نمایند پس کلام کلی در یکی مخصوصا کلام
حجت باشد گوئیم ایراد کلام صاحب مته الاجتهاد برادر همین مولف صرف اهل خلاف و عناد که در کان بالیف
این سالک بحال او اگر استه کا عرقه جناحه و عده سابق را که در صدر اوراق مسلک اول بزبان قلم رفته و فایده
مظهر تناقضی و تهاشی عظم است که در کلام او کلام مستفیدان و وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک انچه نقل
موصوف در اثبات آن بذیل کفیه حدیث حضرت مصون ثبت کرده گویا از بدیهها اولیه توان شمرد و بری
دلیل معنی لفظ تنبیه بزبان باید آورد و براینکه از بر این عقلیه قامت نموده و در تقیب ملت آن جهت علم
متبع مقالات و کتب فنی و مونت و کلفت پیوده کابر علما که اهل اصول از هندستان تا بایران فادان
افتخار میدارند و آنها را در مره خوش می شمارند تصدیق نمائید آن فرموده اند حضرت مولف علی انصاف
حرایاتش کی مجال ازید که حر اطلاق رد و قبح آن بزبان کند اگر باورت نیامد مجله اول از کتاب
الانوار اما متاخرین شیخ رجوع کن و بیا که او در ذیل شرح بعضی از احادیث و حدیث که بخلاف است

ابو حنیفه رحمه الله فرمود از بعضی سببها نقل کرده رو بر راه انصاف آورده مخصوصا آنکه تعلق باین بحث دارد
 و اگر بگوئیم که مراد از قیاس مفهوم قطعی قیاس اصطلاح فقها نیست تا راه استخوانات و آرا رسد و در طریقه اوله عقلیه
 مسلک کرد و بکلیه مقصود از آن قیاسی است که استخوانات عقلیه و آرا را و ایه و در ادله غیر سمعیه را شامل باشد
 و را در حضرت ابیه علیهم السلام نیست که در طریق عقل بیشتر خطار و میدید پس امور دنییه اعماد بر آن بنا کرد
 بلکه در جمیع مسائل اصول و فروعی رجوع بعلیت نبوی ذریت طاهره و مرئوسوی لازم است و قیاس که باین
 و العذاب بکار بر دو به ترتیب مانتش مستحق است و در هر دو سر گذشت قیاس منطقی است زیرا که آن تعلق
 به خیریت و فضیلت داده خود از داده حضرت آدم است لال کرده باز آنرا صحت قیاس گردانید و شکل اولی
 ترتیب داده ماده خیرین داده آدم و کل کان داده خیرین داده غیره کیون خبر مننه و از آن ثابت کرده که
 بهتر است باز فاضل محلی حمل قیاس مفهوم را بر قیاس فقهی ضعیف و خفیف داشته و تقریر این
 کرده باین اول منبسط کرده که علت بزرگی آدم که است طینت اوست باز قیاس نموده که گرامی بود
 داده در کوزیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازند چه جا آنکه معامله بر عکس شده و سبکگاه
 این تعلیل باعث کفر پیش بر بطلان معنی از معانی قیاس بر این اول دلالت خواهد کرد و تمهید کلام بعد از این
 خواهد یافت آنچه مصلحه چون بر نحو کلام این ترک اطلاع با لاریب شک متعین شد که تقریر فاضل اجازت از
 مسلمات است علی اصولیه مجال سرتا از آن بزرگوارند و واضح شد که تند لال طائفه اصولیه ایشان این اتحاد
 که در مذمت آرا و مقامین واضح الکتب قبل صحیفه عثمانی مروست بر بطلان قیاس اصطلاح فقها نقطه و در آن
 نفس در طاعن ایشان منوع دین آسمان زمین که در ندرت و غیب را بکمال تعصب منزله از غبار مخالفت ایله بدی
 بردن بعد تسلیم واقعیت این ادب اگر حنفیه را صغر میسر سازد اصولیه را صغر عظیم میدید بلکه بر ایشان
 نسیم اهل است و نیز بعضی ضووح انجا مید که اگر اصولیه قیاس مفهوم را بر ثانی و صفت ضعفت آن حمل
 کنند و لالتش بر بطلان قیاس حنفیه را منسوخ است غایه الامر دلالت آن بر بطلان قیاس است الفارق او
 و لایق این جمع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده با که اعتراف الفاضل الاجمعی الضیاء و رحمه الله

ذلک بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران از اکابر اصولیه هم دلالت بر آن دارد که اساسیه حجیت کثرت
 استعمال او در عقیده از پیروان او دیدن مراحل دور افتاده اند و لیکن بنابر وجوب یکصد در کلام اشاره بدان
 کردم فقط بر کلام بزرگ حضرت مخایط تفاوتی بجانب انوار الکنها و زیدیم و کرد تطویل نکرد دیدیم من بعد
 گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است این جنید که در جلالت
 و بجز او در علوم حسن سلیقه او در تصنیف دو کتاب او کلامی نیست و وفات رسیده و علی قوم بتایش او
 ملود و شون است و او حامل اسرار ایه اظهار با خصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بوده حتی که با آن
 شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کافی کتاب حسن بن دوقهرس الشیخ و مجالس المؤمنین حجیت این
 قائل است و همچنین بسیاری تراجم اشاعه او نیز که در فنون دینی بلکه ساخته داشتند و کوس ابن الملک الیوم
 بنویسند تا آنکه بعد از تبع روایا و مفاو و معلوم میشود که حسن بن ابی عقیل آنی که در فقه بلکه جمیع علوم میا
 علی طائفه اصولیه شمشیر بنی نجوم اساتذک همین طریق است و دیگران قیاس مذمت کنند و صراحه
 بپیش این را موجد این قیاس نند لیکن اینهم از کار و مذمت با قرار و محبت بدل میشود و به ثبوت میرسد که
 اصولیه در اظهار بطلان قیاس صدق بقولون انما هم الیس فی قلوبهم اندیشه از کلام فاضل انجا
 و مولف محامدین اند و برین دلالت بیانا و تفصیلا و یوید که تا بعد از اکثرا ما اخرج الله تعالی
 علی سائر الخلق منی جلاله لا یجوز لک ان تکتب فی الذل و هو یصل علی ان الصدق و هو القدر الدلیل یستحق
 ان لا یحکم الا بحکمته و یستثنی بآذی الا احادیث و الا حاکم و یجوزون انباء الارواح و قریبا
 الا هو امثال المتأخر من الدلائل سلکوا طرق الشیاطین و ادلک صفا کلام ایه مثل النص اخرج و الحاد الیه
 انشی محصله و احسن تمضیه در باره این جنید قائل حجیت قیاس که تلازمه او نیز بطلان جنید می آید که در مذمت
 انوارش و مذمت عمر بن طاهر و با هر چند که اصولیه در تصحیح قیاس صحت خویش را می کنند و باظهار مخفی که انصاف
 این جنید و اهل او دست برداریم تمضیه بر پا خود نیز در پس قیاس انشان اهل حق آن است که ایشان در استنباط
 مسائل فروعیه متعلل قیاس نمایند لیکن این امر مخالفی قرآن حدیث نیز اند بلکه حجبتش را بل کثیره ثابت کرده اند

وهو لبيان قياس البرزبان خویش کوشش می کنند و از تسکین منور دست بر می دارند چنانچه مقتضای اصل
 الامر ایشانست که در دل چیز دیگر و بر زبان چیز دیگر و هر چند موجب حالت این است و کسان باشند که بعد از
 بعضی از تشبیه های کار بر این مکررین و مایل فقیهیه عمل بر شل سار بالا بدین که لایزال که نمودن یا بر جمل تشبیه
 این سلسله زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرر و زیان می داند و فاعلم ان الذکر لا محاق اب التي ذكرها المتأخرين
 دخلها في القياس نحو ما رواه ان لا أرض تظهر أسفل النخل والقدم فاحتموا به خشبة لا تقطع وسفل
 العصا وسكة الحرف نحوها وكذلك ما روي ان الشمس تطير الارض الحصر والبول اذا
 فالحقول بذلك ما لا يقبل ولا يتحول نحوها بواب الاحسان الا وناذر ولا شجار والشمس
 التي على الشجر وكل ذلك قياس لا يتذكره الا من لا يعرف معنى القياس وهذا لا يقبله
 في شرح الشرائع عن العلامة انه منفع في التذكرة من اخرج الروايتين ولا يخفى الى
 الطريق النافذ اذا استلزم لا يشرف على جارية وان لم يضر بالمارة وقال المستعرف
 وهذه المسئلة بالخصوصية نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الما قبلت عن
 اجتihad من ذلك ما في كتاب الخلع من الشرائع في مسئلة العوض اذا كان معيبا
 ثم ظهر فيه عيب لم يكن كما وصف كان يكون عبدا على له حشمة فان زنجيا
 ان شاء رده وطالب بالمثل والقيمة وان شاء أمسكه مع الارش قال شارح بعد ان
 ذكر اعتبار ان الفقر بين العقليّة والنظر في هذه المطالب محال ان لم تكن اجماعا عليه اذا
 نص فيها وانما هو احكام اجتهادية ثم قال ولو في فوات الوصف تبعين اخذ به الارش كان
 حسنا انتهى قال بالرائي الا سحسا معا الى اخرها فاذا شئتم فكتابه هداية الكبرار قوله
 قال الشهيد الثاني رحمه الله تعالى في عار الصاد وعليه السلام في الرجل يوذر ويقيد ليصلي حده
 فيجئ رجل اخر فيقول صلى جماعة هل يجوز ان يصليا بذلك الا اذا زولا فامة قال لا ولكن
 يوذر ويقيد ثم يها فاني لا اصحاب لم ار اليها راد اسوا شيخ في الدين قال لا ضعف

سندها با هم فطیحه و قرب الابرار بلا دار و لا قامه اوله لا اله الا الله قد ثبت جواز احواله
یاذا غنی فماذا لنفسه اول انفسه وقال فیہ ایضا قال لفاصلک بکوه کما روی عن
النسائی صلی الله علیه و سلم قال ان احبنا ان اکون فی الصلوة فافتح السور اربعا ان اتممتها
فاستمع کما صیتی فالجوز فی صلوة مخافة ان تنس من اتمه فاذا اجاز الاخصار عاکفه
بحوال الطل حازت الزیادة رعایه لکن الله اعلم لک من الاحکام الغیر الوازیة فی حکم
مرسدا کما کانم و فیکون کما لم یسجد فی البصر بدین ربه بدینا کما حر فی ازان و انسی
طعن لوم برانجباب و مصلحتین و کشادین کفران نعمت خواهد بود و کما قال شمس شهر و جود مشع
انمی اید چه کافر گفتی است و دشمنی بودی و هرگز استانی نیستی و ازین مقام بر تبه بدی می آید که بجز
در رساله حدیث تعلیمین باره قطع اساقین ازین درازی و عبات یزد و تا یسد سما و بجای آید بدین حدیث
و بعضی اشاره بحدیث قیامتین و دل که وید اندر جمع میکند و حقیقه خطاب با همه خویش واقع شده چنانچه
اینکه قیاس تنبیط از آیات قرآنی است و اعتدوا یا اولی الاخصار من جلالین اینست که عامه هرگز تکلمه
که قاعده و یا اولی الاخصار در آنجا که با قیاس ضمیمه متلا می آید سابقه بها لک از اماکن
نیاد و در بنیاد و مثال آن بیان فرماید و تفرع علی طبعین باعتبار امور ساز و دوشان ازین قیاس
مرا و گیر این امری را که با و است لکن حدیث سعادتین جل ازین هم شکوف تر است که اولی الاخصار هر طور را که
حلال الا حراما و نفیاً و ثباتاً از این امر مسلم و بدین بران متفرع میگردد و با وجود آنکه احادیث صحیح و محض
با تفرعین بلکه متواتر و خیار محمدین با میسر می آید بان کرده اند و قد عرفت سابقاً و نیز قیاس می تواند بود
احادیث و نوادر بنیاد نهادن کدام حدیث ثانیاً از مفاد و احادیث چگونه ثابت میشود که سعادتین جل
مسائل فروعی عمل با جهاد و امری خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی نیست که جوانی را حاکم مینموده بودند
او گفته باشند که در امور نظم و نسق و رتق و فتق اینجا که از باب اجتناب و محرمات باشد و در حکم خدا و رسول مبین سید است
بران عمل میکنم و در هر حکم خدا و رسول مریستم بر خود جهاد می سازم و از اجابا و جمال ابطال استلال

و آنچه تقویت این احتمال گشت و تقریر میفرمود چنانچه قیاس و اهلین بان را از سر طبل میکند بلکه با دعائش لمجا می سازد
 اینست که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول اتفاق
 من الخاف الموافق منسار از رسول واجب و کمایرند الیه قولاً و کتاً فاستسئلوا اهل الذکر انکم
 لا تعلمون و افضل اهل الذکر خاتم نبی است صلوات الله علیه و الله و اگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
 سوال چرا واجب وجه امکان داشت که عا در بن حیل مسئله بشکله در اصول و فروع دین پیش می شد و با وجود
 مجال از آنحضرت بخواه عرض میکرد پس هرست که عرض می چاره معاینه بود که در معارک سیاست آن اگر امر
 در پیش می شد که حکم خدا و رسول در اینصراحت صادر نشد و مع هذا جهت ضیق وقت بسبب احتمال فساد محبت است
 از رسول مختار نخواهد بود موافق را خود حکم می دادیم بقدر الضرورة مع ضم بعض الالفاظ الذمیه یا سب یا دعه عا
 لا بل لو لم یصر صحیح القیاس او المذنب الیه یا محله آنچه در ورق سابق مذکور شد و دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
 بود اما حال دلائل عقلیه بلکه بر این فلسفه این رسید که باطل فاضل محلی در بحار الانوار بعضی از افاضل و افاضل
 و فقهی آن اند که او به محرمه را اگر ترکیب می نمود چون از نه علی الاطلاق طلال شود و بدلیلی که علماء در سفر آخر
 ضبط کرده اند که صور نوعی باطل وقت ترکیب اهل میشود پس است قیاس نامذیر که فی الحال بعد از ترکیب
 دیگر فاضل و صورت نوعیه دیگر می رسد و غالباً که این کار با شاعریه تحلیل معجونیکه علامه مذکور اند قد در
 اول از سخنان شاعریه به ترکیب اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با ایجاد و فلسفه انضمام یافته و بول را در
 حیض آنجایی که شاعریه می رسد که در حال هم بعد از آن می برد دروغ کرده باشد معجونیکه برنج با شاعریه
 باشد غیر ذلک القبل الشائع و بر طبع عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه و فساد سائل فرعونیه
 بلکه از شایع این خرافات است اصولیه که نصب و قطع عیایان بان واجب است هم با انواع خفا نقضایه علیهم السلام
 و محفل که دیده آید از آنست که می اندشد که ابوالقاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند که معرفت و
 قس علی اکابر دیگر هم جنب او از خبر می شناسد که با عترت محدثین مثل صاحب فضول صاحب کمال و در کمال معلول
 بلکه از حد تواریخ هم گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در بناب بکتب معتدله حدیث نشانی در نه انکار دارند

دارند و میگویند که سرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت بر خضو و مانند آن اقم شده و با اتباع
ظنون نیز جام و خیالات خام و قیاسی اساس علی بن موسی النقی با بگنبد می سرانید که این شایق اگر در وقت کمال
عقل بود پس معلوم و نیایان تحمل باشد و الا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات افکار اندر ظاهر
افاداتی از تلمذه صاحب تصحیف اشاعریه قدس ه الغریبانند نور بر قلل طوهرت که اعدا بار و دشان نیز
ازین محدثات و نکات است و اگر حضرت مولف برین امور کجاست و دل نهند و شایق نکات دیگر که
فی الجمله تجدید داشته باشد باشد نیک است ازین قسم امور بطور سابق که اصولیه را سرکشی از آن تقدیر انصاف
محکم و مثل قطره از بحر نشان بدیم و آن این که فاضل طبری بلکه این معلم استاد شیخ و سید الامینی نیز با طهارت
و بحار لفظ صور را که در آیات قرآن و احادیث رسول یزدانی بنی از سزاوارجا احتمال یافته جمع صورت قرار دادند و
قیامت که در باب ضرورت ماده بیوالات ظلمانی ایشان بر سیر و خیالات خام مقتضای این تحلیفات گشته ایان لفظ
اولی از آنچه در باب حضرت اسرافیل نظر بر و نشود و درین صورت و بر اینچنین اهل قبور بحکم از غفور در تحمل و زبور
الطیبت علیهم السلام و در اتمه نظر ایشان شده که بکبریا الهی این جهان را خاطر سبک از طلبه علوم خطو نخواهد کرد
بل فی ذلک ^{عشاقه} و قد علی البصائر الصامانید که ازین تحلیفات امر معاد حسا که موقوف بر دیدن صورت نیست
یا نه آنچه مورد و محار و الیفات برادر بزرگ مولف اصرار حق نام موجود است و چگونه بر رقیق را تقا توان که در زیر
از سطحا همان این هم مویلا میشود که گروهی از علما امامیه چندان الفت و انس با قوانین حکما خصوصاً شش
گرفته بلکه درین روشه بعنوانی سرفرو بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین دایم معصومین را مثل الشیاق
مرو کلام حیوانات بانس و و اهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات
کردند و انیمه را از حیزر مکان خارج نمودند و در بی تحریف احادیث و مضوم گشتند و منتها آن با تعبیر و محله
و غیره و جز اتباع ظنون و کاسه امشیطین چه دیگر مطنون نشود اگر مقام لطیفه نمی بود البتہ یا و ازین
تألفاتی امامیه در مسائل فقهیه احادیث الیه علیهم السلام مکلفتم و آن بحث و تحقیق که اب گمش متعطلین را بخوبی برین
سیراب کردیم و بنفتم با بچه از قدیم الایام بهین امر بگوش فقیر منخور و در به متبع اصول قواعد مذکور به معلوم

دار و دهر بی هم اورامی سناید و در اولیا کالین از اصحاب میرالموینین لیه داخل می نماید و فراموشی را بادی
 در هیچ مقام تحقیق الرجال تخم صفت و محبتش در مزاج دل می کار و آن بزرگوار تبااهی سلاف خویش را بحدین
 معتمدین پذیرد و چگونه چنین باشد حال آنکه جامع آن با عتراف حضرت امام عظیم علی و خلاصه الاقوال و ملا محمد تقی والد
 ماجد خلیل مجلسی در رجال و فضیله ائمه از خالص اصحاب تصوف بوده و باطنها بعضی از اجله بزرگواران میرالموینین مجمع
 تلیق آن قیام نموده از بشار الاوار مجلسی هم بر وایت عمر بن ذنیل از ابان بن عیاش که عقیق ترب حمله و سمع
 خراش خواند مانند آتش صبح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجا رسیده بود که تبار وایت حضرت امیر اصحاب
 یعنی همان ابو ورمق و معاذ و عمو بنی کرد و آنکه از دیگر می پسندید که حال بخیر است چون اگر گاه این متنبه است جمع
 شدند در کتاب خود و حدیث اربع سیکر و خواجه الفاط حدیث سلیم مطالعه فرموده و خواندند و از اهل الحق و
 الصدیق و البر عن علی بن ابی طالب علیه السلام ان الفارسی و ابی ذر الغفاری و المقداد بن اسود
 و کثیر بن احدهم اسمعه من احدهم الا سالت عنه الا خرجت اجمعوا علیه و جمعا انهم فی الضم
 و در آخر ابان کور نسخه سلیم را جناب سلیم بن سید از صبح تا شام من المتبد الی المنتهی عرض کرده و البقیه
 بنحیر علی علیه السلام فرمود و عمر بن سلیم فرزند امام موینین ام سلمه نیز هر روز شریک بن مجلسین شد و ابان
 جناب این هر دو بزرگ تائید سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتب معتبره میرود
 و مضبوط است از همان ثابت بخیر سطر دارم قال ابان فحدثت عن عامی ذاک فدخلت علی علی بن
 الحسین عنده ابو الطفیل عامر بن واثله حدیث رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و کثرت عنده عن ابن مسعود و سلمه و جعفر النعمان و الله علیه و السلام و عنده علیه و عنده
 علی بن الحسین ذاک اجمع ثلثه ايام کل يوم الالفین بعد اعلیه عمر و عامر و فقیه الله علیه ثلثه
 ايام فقال اصدق سلمه رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الطفیل و عمر بن
 الحسنه ما فی حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
 و امام محمد باقر علیه السلام لهذا استماع این قصه آن کتاب وOLF آن البی و سدا و در و شاد و ستوده و بیل

و صبیان گاهی مخفی نموده که بچاره یعقوب گلیسنی که از خرمین فیض سلیم و مثالش خوشه آبرو داشته کی باریک است
 علیا فارگشته و گمانش که از روایات محدثین آفاق سیما حضرت زراره شیطان الطاق مخلو و شحون است باین
 قصوی سیده و ظاهر است که روایت کتاب سلیم در احکام اصحابه الانبیاء صلی الله علیه و سلم و مثال شان که حضرت
 امام رضا کاسبق فی المسالك مل مانند نجوم سمایا در حکم آنها باشد محصور و مقصور اند و امید بی این کتاب است
 تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هر کس بحدوث انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده و
 کحل اصحاب طایفه و گذشته علاوه بسیار از واقعات که از زبان امامت نجابت امامت امام علیها السلام
 بر روی کار آمده سلیم بن سید و کلینی از زبان دیگر شنیده و بر آفرید اعتماد و دفع استباه و التباس دم و
 تحقیق حقیقه امام نجابت بنی فخر کرده کافی اعتقادات صدوق المتشعین و صحیفه المتقین و لیس النجیر کالمعانی
 پس باین وجه یقینی اگر کسی بصلحت مجموعش کند حاشا نکند و در این مقولات عشر با بحث و روان جز
 که در همان کتاب یعنی بچاره الانوار حضرت که مجله فاده فرموده که بعضی عظمای امامیه این کتاب قبح می کنند و
 را طعنهای نازد مع ذلک تصریح حضرت امام اعظم در خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال زیاده تر از مجموعی انجامد
 حسن بن علی بن ابی طالب که او را در قرن تنقید امام و مقتدی شیخ الطائفه و افقه و اعرف با حادث امامیه گفته
 مجموع موضوع بودن این کتاب طالب رجال شیخ افکار و حجت قال لیسب الیه الکتاب المشهور و هو
 موضوع و باعث انهدم و قبح و لوم و جرح که این بزرگان در حق کتابش بزرگان آورده اند و نقل حضرت امام
 حلی و اساتذہ او نیز در خلاصه الاقوال مغیره دریافت میشود و اینکه نسخه او نقل بر اقراما عظیم و بسیار نفیست
 شیخ ابی حمزه رجبیست امیر و فقیه پیش ابو بکر صدیق پیام اجل فراسید کلمات معوضت و حجت
 القادر و اعتقاد توحید نبوت و حقوق این سیت بخواهد بدین خود یاد و بماند و دوباره امامت امیر المومنین و
 ان از علم کان و یکنون کماله بابا که وضع استبعاد مردم در پیش از آیات قرانی که مودعی شیخ و ابی
 علیه السلام را هم اتفاق افتاده ساجد اولی و لعان ظهور او چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کمال فی تفضیل
 قصه مجمل را بیاورد و بگوید که بفرار هم یافته که ابو خسان ابی بن اسمعیل الهندی او را رب و سبک و یزید گفت که

بن ابی کور در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش ازین درین حالت دیده ام
 گفت یا بنی کر جل علی مظلماً اذ احلک منکاجوا اذ ابقی حدیث او تقسیم است و مراد آنست که
 پسک من ویرا بر من مظلماً است و بحق او که فارم اگر از این مظلماً حلال کند امیدوارم که بسیار رود و بدو بخا
 یام محمد گفت آن کیت پدر گفت علی بن ابیطالب علیه السلام محمد گفت رضاس نام که علی با کوم و حاکم
 بخوام که او مرد سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدتر بر من است چنان و چنین گفت
 رضاس بنده ام که حلالی بخوام از تو اگر تو باشد و محنت فرامی اورا حلال کن امیر المومنین گفت که ام
 اما باید بگو تا بزرگوار و دوا این حال خلق گوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد
 علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت حسب ان لا یصلی علی کعبه اشان اگر چنین کنم تا بزرگوار است
 طباعت کند بر من و عمری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت یا بنی
 وَجَّهْتُ سَکْرَةَ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ کُنْتُ مُنْجِدًا و آمد سکره موت بحق میت آنچه تو از آن گران
 عمر گفت اخذ یا بنی ان یسمع منک کلامی طایفا قال لا یستقیمینا خذ کن ای پسک من از آنکه
 بشنود از تو پس ابوطالب آنچه گفته پدر تو بشناعت کند با امیر المومنین علی ثقیبی کرد و محمد را خبر داد و ازین حال
 گفت صدق یا صلی و گفت اناسمعت بکعبه و یقول انت اوردت قول لم یسره فقال کلام
 ابو بکر با عمر گفتی پس ای که این جمله تو کردی از کتاب فعلت فلا تمسک کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
 معاذ جیل و سالم مولای ابی خدیفه و ابوعبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و شبو گویان کردند محمد بن ابی
 گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرثیه را می شنیدند و در دست محمدی
 علیه السلام صحیفه است که مادر اینجا عهد با خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخواند و بشارت میدهد و عمر او
 معاذ جیل و سالم مولای ابی خدیفه را و ابوعبیده جراح را بدو رخ عاکشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند
 بهر سبب و لیکن این از او شنیده و از پدر علی یابنی ما شتم بر شما شامت بخندم گوید پدرم گفت یا عمر بخیر گویم
 نه منی غار با و بودم که محمد گفت من زمین جسته نفیحه جعفری می بینم که بود با چار است من گفت یا رسول الله بنی

دست پنجم من باید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحت و چون بدین آیدم با تو که عمری این حال باز
گفته ای و می دانی تو بران جمع شده و سحر اعزاز بخیر کنی گم گوید که من گفتم یا ابی قل لاله الا الله گفت
خدا که بگویم خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسد و تا بوث شدن چون ذکر تا بوث کردن گفتم بگوید از پر سیدم
که تا بوث چیست گفت تا بوثی باشد و زیر حلقه طهارت دوزخ و درجات در آنجا دوازده تن باشند من ابوبکر و عمر و
عثمان و عاصیه و نیز تا آخر ایشان باز گفت چون جفت عالی گوید که دوزخ تا بدان تا بوث از تمام خویش کن عشق گویند
بیرون آن روز محمد گوید یا ابی تقد گفت والله ما اهدی لعن الله ابن ضهالک هو الک صدق
عن الک کعبک اذ جاءنی فیکس القرآن لعنک الله گفت ای بد نیکو میگوئی گفت خدا که
نزد بیان نمی گویم لعن خدا بر سب ضهالک است که مرا باز داشت ز ذکر خدا بعد از آنکه آمد من پس چون قریشی بود
گفت خدا بر و روی بر زمین نهاد و زار میکرد و بویل میثور تا محل جان او را عمر و برادر عمر عبد الرحمن را دیدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که ز بهار با علی باز گوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
به شبی با علی در خواب سخن میگویی و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملک او گوید که
با ما و صدیقی مریم و رسولی زن بر این کساره که با ما که کماله میکردند و ایشان را میدیدند و این سه و قرآن موجود
است و جبل بوقت مرگ گفت ما در حجه الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی حاکم شد پس
و اسید بن نیز درین عهد بود چون رسول تنویر شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شافعیان را کفایت کند تمام
شد آنچه حکما طائفه در باره مذکور است و عظم و کثرت آن بگویند و درین عهد و در باره خاتم النبیین و بال الله
لمضاهیه از پیش خود خست اند و بر تنی شش ساهین نظار اتفاق افتاد و فیض فیض را مضاف تا بحسن الکمال فی فقره الهیه
الالهیه فی محرابی زید و شافعیان نیز او کرده اند مخالف را نیز سده بر بند و عدم عقبار حال کند و بخاطر شوق کرد
معه فیض بسیار ازین بر خود نسخه سید ملک الطبی موجود و شافعیان را فیض الیها فایز نام منی که دایر السامان
السامان زید که محمد بن ابی اتفاق خاص و عوام اجتماع آنها را اخبار مروی عند القریین و حجه الوداع است
کلینی از امام باقر و صادق علیه السلام اظهار کشتی بخاشی عتضایر و امام اعظم طوسی و علی حسن بن داود و صاحب

سوز و باز بخیاالش اسخ گشت که درین صورت کنکار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابا بن کوردا
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب تدوین مهاجرین و لدین انصار سابقین است بعد شمرده و بر آنگشت
حال از حسن خبر برده حکم آیت وافی به ایت و کُلِّ اِنْسَانٍ اَلْوَسَاةُ طَارِقٌ فِی عُنُقِهِ وَ
خُجِرَ لَهُ یَوْمَ اَلْیَمِّ اَلْکَمَالُ کَتَابًا لِّیَقْنَهُ مَشْهُورًا و روح بگوش که حسن بد کرد در آنوقت از
بود بعد شمع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بقصد حق و کتاده چنانچه عبارتین
وَاللَّهِ سَکِنِدُ وَهِيَ نَزْدَ قَدِ عَمَانٍ وَخَلَّابٍ وَقَالَ يَا اَبَا اَنَ قَدْ جَاوَزْتُکَ فَلَمْ اَرْمَاکَ کَمَا احْبَبْتُ
وَاَرَعْنِدُکَ کَمَا سَمِعْتُكَ اَعْلَمُ اَلْفَقَاتِ وَکَتَبْتُهَا بِیَدِی فِیْهَا اَحَادِیثُ لَا احْبَبْتُ اَنْ یُکْتُبَ
لِلنَّاسِ کَانَ النَّاسُ یُنَبِّئُکَ رَوَّعًا وَیُعْظِمُونَ وَهِيَ حَقٌّ اَلَا اَنْ قَالَ وَرَئِیْ هُمُ مَجْنُونٌ
اَنْ اَحْبَبْتُهَا فَاَتَمْتُ مِنْ ذَلِکَ قَطْعًا بِهَ فَانْ جَعَلْتُ لِعَمَّا لَلَّهِ وَمِثْلَ اُولَئِکَ اَنْ یُخْبِرَکَ
اَعْدَاؤُکَ مَتَّ حَیَا وَاَخْبَرْتُ بِشَیْءٍ مِنْهَا بَعْدَ مَوْتِ اَلَا مَنْ یَنْقُ بِاَکْثَرِکَ بِنَفْسِکَ اَنْ
حَدَّثَکَ حَدَّثَ اَنْ نَدَّ فَعَالِی مِنْ یَنْقُ بِهَ مِنْ شِیْءٍ عَلَیْ رَیْطِ اَلِیْسَ مِنْکَ دَیْنٌ
فَصَوَّبْتُکَ اَلَا فَدَعَمَا اَلِی وَفَرَّهَا کَمَا عَلَی فَلَمْ یَلِکَ سَلَامٌ اَنْ هَاکَ فَظَنْتُ
فِیْهَا لَبْدَةً وَفَطَمْتُهَا وَاَعْظَمْتُهَا وَاسْتَصْعَبْتُهَا اَلَا وَفِیْهَا هَلَاکَ لَکَ یَوْمَ اَمَّا مَعْلَمُ
اَللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَرَّ لَهَا جَرِیْنٌ وَاَلَا نَصَارَ وَاَلَا یَعِیْنُ غَیْرَ عَلَی رَیْطِ اَلِیْسَ هَلْبِیْتِ
عَلَیْکُمْ اَلَسْلَامُ وَشِیْعَتِهِ فَکَانَ اَوَّلُ مَنْ لَقِیْتُ بَعْدَ قُدُومِی اَلْبَصْرَةَ اَلْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ
اَلْحَسَنُ اَلْبَصْرَیُّ وَهُوَ یَوْمَئِذٍ مُتَوَارٍ مِنَ اَلْحِجَابِ وَاَلْحَسَنُ یَوْمَئِذٍ مِنْ شِیْعَتِهِ عَلَی بْنُ
اَبِی طَالِبٍ وَفِیْ طَرَفِهِمْ کَادُمٌ مَعْتَدِفٌ عَلَی مَا فَاتَهُ مِنْ نَصَرَةٍ عَلَی وَلِیَّتَانِ مَعَهُ یَوْمَ اَلْحِجْلِ
فَخَلَّوْا بَیْهَ فِی شَرْقِ دَارِ اَبِی خَلِیْفَةَ اَلْحِجَابِ بْنِ اَبِی عَیَّانٍ دَعَا مَعَهَا سَلَامًا بَکَی ثُمَّ قَالَ مَا
جِئْتُ بِیَدِی شَیْءًا اِلَّا لِنَفْسِی قَدْ سَمِعْتُكَ اَعْلَمُ اَلْفَقَاتِ مِنْ شِیْعَتِهِ غَاوٍ غَیْرَهُمْ اَنْ یَنْبَغِیَتْ وَاَلَا
نَاکُورَ وَرَوَّ اَبَا بَنٍ وَخُجِرَ کَامُ بَا اَنْ یَنْبَغِیَتْ وَخُجِرَ کَامُ بَا اَنْ یَنْبَغِیَتْ وَخُجِرَ کَامُ بَا اَنْ یَنْبَغِیَتْ

ابن داود و دیگر اکابرین تنقید بصفه او تصریح میکنند و جمعی در انقضای و کذاب میدانند و میگویند که او
 اقترای صحیح بسلام نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته تا غیر را با او بی اصل و حال یا ضمه بطن از او
 حسن بصری از کتب معتبره و تکلمین شایسته و از ان دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم و روح شمع او
 کذاب بقره بود و یا نه و کتب عهد سابق از وی صادر شده اند بطریقی که احتیاج علی با خوف بجهت حسن بصری
 فی کتاب السیسی بالاسم عشره فی الرد علی السوفیه میگوید که ما فرغ از این المؤمنین علیهم السلام من قتال
 اهل البصره و سر بلکسر البصری و هو قتل و ما قال له یا حسن لقد اکرنت من رافقه المراء
 فقال لقد اکرنت من رافقه الدماء فقال سبع و ضئک فقال والله لقد قتلت
 یا له مرس قوم ما کما کوا یصلون الشیخ سبعین راضیون فقال هیر المؤمنین علیهم السلام
 قد کان امر ایت فما صنعک ان تعیر علینا عدونا فقال والله لا صدق قتاک یا امیر
 المؤمنین لقد حرجت فی اولی و اغتسلت و انحطت و صبت علی سراج و انا که
 اشک فی انی الخلف عن ام المؤمنین عائشه هوالکفر فلهما انتهیت الموضع نادى مناج
 یا حسن ارجع فان القاتل و المقتول فی النار و رجعت عن عمل و جلست بکتی فساکن الیوم
 الثانی لما شک ان الخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فخطت و صبت علی سراج و
 حرجت اربدا فقال حتى انتهیت از ذلک الموضع فنادى من خلفه یا حسن ارجع فان
 القاتل و المقتول فی النار فقال هیر المؤمنین علیه السلام صدقت اندر من ذلک
 المنادی قال لا قال ذاک اموی یلبس صدقک ان القاتل و المقتول هم و النار
 ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و شاکسین بن کور این مقدار حدیث را در عین بحاث آورده
 سفا و شاکسین بن کور نیز باین روایت اعتراف کرده و او در مشغول بودن و بسیار از ان سخن گفت
 بخلاف آنکه خون بسیار از عبا ریختی فرمود تمام کن خود گفت چنین میفرمود و قومی را که حق نماز و روزه
 بجای می دادند شکی فرمود چرا عبا آنها نکردی که شکی بعد از غسل و خنجر و سلاح برین سینه کردی

که روز انصرت صد لایق برافتن عین کفر است تا لایق در راه آواز داد که برگرد قاتل مقتول هر دو
 در آنش ندر و روز گریز همین آتش در کاسه قناد فروود که ابلیس بر او قوراست گفت که قاتل و مقتول را لشکر
 عاقله در جهنم اند هر چند ملعان و مشع ارجهین بر حدیث می بذریرا که محال است که ابلیس را قاتل و مقتول
 حال بر عجم نبی که کفر است بجان از واکه با یقین بدارج فرود از آن تپ برگرداند و لیکن عین یقین بر او
 میکند لایق که مذکوب و محو بان که در آنجا اندیشید داشت و بعد از او الا قاتل بر عین یقین باید که
 با جوت ابلیس مجتمع می شود و الی غیر ذلک می باشد اگر بعضی از جوینوسان بر این طریق زرقه امامیه خلیج قزو
 و شسته باشند بر می دیگر و کشیدارم و بجانب سینه مخالف کشیدار می کشد که حجت که عالمی و کتاب مذکور در
 مذکوب است و هو الله که ما فتح ما بر المؤمنین البصر و اجتمع علی الناس ففهموا الحسن البصر و
 الا لوح فواک که الفاظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظه کبریا فقال امیر المؤمنین
 با علی صلی الله علیه و آله و قال کتاب انار که الحدیث و بعد که فقال امیر المؤمنین علیه السلام
 اما ان کل قوم سکر و هذا سکر هذا لا اله الا الله لا یقول که سکر و لکن که
 یقول که فقال امیر المؤمنین علیه السلام ان کل قوم سکر و هذا سکر هذا لا اله الا الله لا یقول که سکر و لکن که
 را می شنید خست بانگ بزد که چینی گفت حادث شامی نویسم تا بر آشنایان بکار آید فرمود که در اسرار
 می باشد و توفیق مسامرت حسن بصیرت فرق این است که اول اساس گفت یعنی که از نبی آدم ملایقات کند و
 حسن گوید که قال روایت یکبار عزت از و اباید نمود ازین حدیث دریافت شد که او هرگز نقیض نشود و غیر
 اعتقاد نه شده و الا شیخ عبارت از آن باشد که جناب امیر را در خواب جل بر خطا انکارند لغو باید از بدیهه
 حضرت تصور اجماع بخیر و تک جرم اند و انما قال امیر المؤمنین علیه السلام ان کل قوم سکر و هذا سکر هذا لا اله الا الله لا یقول که سکر و لکن که
 ازینهم و ابیات دیگر و طریق امامیه یعنی ناطق است که حسن بصیرت بخیر و زبان علمی زمره مخالفین اسلام و
 عرفت در زبان باید که خصوص در آن اوقات که حضرت سید جلال سر بر کار امامت برت بود و ابان که در وی
 کرده چنانچه خود شش شرف است عبارتش که هم در آن اوقات که حضرت می فرمود که از مردم و خدایتانم بر اینها

حضور در ایام کرامت قبل از این نسبت نیز بر اه مخالفت ایمن میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
 نقل از بعضی شیوخ را بدینسان میگوید که چند قصه طولانی در باره حضرت امام زین العابدین امام محمد باقر علیهما
 السلام با نقل کرده است که در آن شقاوت و مسکند و در آن ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه میرسد است
 مخصوص آن نیست که امام باقر علیه السلام و از آن خالصین خویش می باشد برین عادات و احوال و بلکه عا
 در کتاب طوطی خالفت در باب شیعه و حضرت یحیی عمو از معلومات و مشهورات شمرده و مؤید این معنی است
 مطالعه دیگر کتاب تصانیف علما قوم که در وصفیه نوشته اند الی غیر ذلک من کتاب و روایات و کلام
 حق شناس که جمعی از امامیه و از اهل بیت شیعه تراشیده و میکند چنانچه از رساله بزرگوار حسین حضرت مولف که در
 اخبار و خبر و در وقت نوشته است و در آن هم عداوت و نفرت و مبارزه و بدینسان هم بر این حسن و کرم
 و در حقیقت او که در آن بیکبار از احادیث رسانیده آن قدری است که مزید بر آن موهوم نباشد و متضمن بزیادت
 و شوقی به توکید و ادعیه عظیمه و حدیث کبر است که حضرت ملا باقر مجلسی که این لایب تحقیقاتش افتخار
 و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذکور است باینکه باقر است بعد از اسحاق نسخه سلیم که باقر است
 شریفه طبعیت و خویش را بر نایل و تسلیل توجه ساخته و شمه اخبار این است که در چند قفسه و در طوطی
 کاظم لایحه این زعمایه آن و بلیات جای که گریان طایفه علوم وینی و این سیر و کاخ و باغ اهل تصانیف
 میگرد و بیلای آن بر که هرگاه بعضی از اهل طایفه بطایفه فادیه سلیم لایق و تفصیل کامل جهانی که اساتید
 و تحقیق ملا مجلسی که سخی آنها فایز گوید اندک است تحیر بدانچه گریه اند و کفایتی است بر هم ساییده
 غریب و تفکر و خوش گوییده و آن وقت بر زبان نهاده و حق این بزرگان و محدثی چنانچه مذکور شد
 از سواد و بی غم خلاصه و در آن فاضل مدح و تحفه و تحریف و این است یا اینکه بنا بر اخبار امامیه و شیعیان
 ابی که اگر چه قطعا و یقینا بسال هم شمرده بود لیکن در محطت و کالت غیره و با تمام رسیده و با و روش
 فاضل تقلید و الیاجه خوش نقل فرموده که در نسخه سلیم که ابوبکر لفظ محمد در مقام نام محمد که لفظ محمد
 باقر است و عبد الله بن محمد بن خورشید و وقت حق محطت بجا آورد که اکنون هم هیچ از دست نرفته و در دست

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه فقریات که شامل قصه عیونیت
بن ابی بکر است نیز در کتاب انجانی که در حقیقت تالیف آن بر تفصیل از آثاق شده و بیستم
عبادتش است این سینه عمر گفت که پدرم تو مرگ علی حاضر کرد و از او حلا میخواست علی گفت تیرا حال
کنم تا و در این خود گواه گردانی پدرم رو خود بدوید کرد و سعی ثانیاً کمال احتمال عادت کرد علی نیز شهادت
بعد از این عادت کرد پدرم رو بدوید از خانه کرد علی برخواست از خانه بیرون رفت و چون طبعه بر وی شد شیر و اند
باز خود حمله از وی بر وی آمد جمعی شری و فتنه و بشارتها میدادند بهشت همراه سر و بر آورد و چنانکه در کتب
که روح او بر آید گفت الله لو ان لم افی الا ذکر من صفا و یسنا لا فکانت بهما من هو المصلح
خدا که اگر این بود هر چه در زمین است از رزق و سید خدا خود و آدمی از هول آنچه مطلع شدم بران
این روایت بن عباس است و روایت قال کونوا منکم فی النار و شتم که در حال نش
شوم مثال بن ابی و لائل بن قحطان بن المومنین قال کونوا منکم فی النار و شتم که در حال نش
علیه السلام و لقد مات فانی و الله لا ولی للناس بعدی یصعد هذا و ایا کفتم لو کان حرم فی جحیم
حقیقین ما حکم فیها ابو بکر و عمر و کون ابنتک یحکفین صافی بن عقیل و ابی بکر بن جابر
متره و جعفر زنده بودند ابو بکر و عمر طمع خلافت نکردند و لیکن من متبل شدم بدو و گند زنده با سینه
که عقیل و عباس بن و راوی بن ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتمی یلفظ باز حضرت ملا باقر مجلسی و بن
ند که رافاده نمود که حق نیست که مثال کتاب سلیم بر مثال بن ابی بکر که کالت و عیونیت محمد بن ابی بکر و انان
باشد و عیونیت و حلال افندیست که قاضی نیست و الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قوی
که با جگر بن ابی و راوی که در و اگر این کتاب حدیث قدس باشد پس اگر احوال مایه که سند اول این
الاسلام از خراب بد شد زیرا که کمتر از احوال ایشان کتابی خواهی یافت که با مثال بن ابی بکر باشد
نفسه نیز از فضیل و بلاغت و غریب فرستند مولا نا عالی مقام که بر این شیخ و تفصیل شیخ سید سید
که تمامی این خود را به هم زنده بلکه مثال نمودند محمد که حق بن ابی بکر شد فان لا اکثر حکم انحل کو مثال

عرب یا یعنی بنی نصر و بدم نصر فقط بر این ایشان موضوع گشته و آید ما حد این فرزندان چند یعنی ملا محمد
تقی صفه بعد از آن سال بسیار و بدین شیوه و غلط و نصیحت محمد بن بکر را تعلیم و در آن سهارت عیسیل بنی نصر میاید
ان نه انشی عجایب قبل ازین ملا فی بعضی اوقات شغیده و کتب معتدله میاید شده که این که و ده حق شریقه فقط
تشیع سماند کور قابل بودند انون ریافت شده که با فادات ملا محمد تقی از او دیگر محمد بن بکر که بدنی دراز
در ان ایام نیز در نصر بکر صدیق بود که بر ملک مجلسین کاسی میباشوا اهل زندا و سر است این نوع مسخر
و خوارق و ان که تعلیم تلقین و ان طفل و ساله کار و کامل حال شده و رایت و با وصف این امر و خوارق
مجنرات نقصا سطر کثرت و العجب و ما اور یک یا العجب که کجای مونه با ناصبی بر فادات و روایات امام عظم
طوسی در تنصاف و بنید الی حکام و تصحیح دیگر علمای اعلام روایت بلکه خود این بزرگ و خلاف و مبسوط و جمعی
از اکابر تشیعین اهل این سلا و این بهره و در سر امر و ضعیف اجماع بر بعضی نقل می کنند و محتارضا و عهد
و تحریر از شاد و بنص و مختلف و تنقیح و کثر العرفان غایه المرام و نهایت المرام و مهدت با سع نیز همین است
کما لا یخفی علی من طالع ارام المعاندین پس امام نواصب و خارج و اهل زندا و شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جو از میدا کند و محمد بن بکر چگونه لطیف و لادیت تصف بوده و قدوه طائفه امامیه باشد کیفیت که فقط بجز
نخبه و هنر شرفا و حق و دارد که در و بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبار کرام و سر انام بسیار
از سادات کرام را بر اصول موضوعه تشیعین بصره از لطیف و لادیت بدست نیاید که است فخر این
تعالی مکر ندیده که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین از ابو عمر و کشتی در حق و نقل میکنند و شهادت
عصمت بر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام که محمد بن ابی بکر می
گذشت حضرت بر صلوات و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب ابیت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب او در آن تا نبوت عیسی از جانب او در روایتی دیگر فرموده اند که در هر ابیت یک کس می باشد
که بذات خود نجیب است و نجیب نخبه از ان اهل بیت محمد بن بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هر گاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت لطیف و لادیت محمد بن ابی بکر در یافتی لوازم و عوارض این تبت این قسم طیب است که

که در کتاب نجاشی و کتاب اعمال فضول مهمی و مضبوط است بر این منبع محتاج جواب بود
 قال الصادق علیه السلام يقول وكذا الزنا يارب ما ذنبى فما كان لي في امرى
 صنع قال فيناديه مناد فيقول انت شرا لثلاث اذ ذنب الداء فذنت عليها واثنت
 حرس وكن يدخل الجنة الا طاهر وراه ارام باقر واثبت يمينه قال سمعت ابا جعفر
 الاخير في وكذا الزنا وكذا في شجرة وكذا في حجر وكذا في حمار وكذا في شئ منه وعن
 ابي عبد الله قال لو كان احد من ولد الزنا ينجى من سائر بني اسرائيل ففيل له واسلم
 بنو اسرائيل قال كان عابدا ففيل له ان وكذا الزنا لا يطيبه احد ولا يقبل الله منه عملا
 قال فجعل يسبح بين الجبال ويقول ما ذنبى وعن علي بن الحسين يقول لا يدخل الجنة الا
 من خلص من آدم وبنو الصادق عليه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا يدخلها
 الا من طهرت وكذا في غير ذلك من الروايات التي اوردت في التفسير المذكور
 وازمط الشمل فضول مهمی می یونید وکلی جمعی از امامیه علیها بر این احادیث عقاید وسته اند وچون
 توجیهها را یکیکه گردیده اند وجمعه کرده اند که منقدین اهل حق ترجیح این روایات بر روایات سمریه و سمریه اند وچون چنانچه از کلام اهل
 که در موضوعات حدیث جمع فرموده می شود با اینهمه که اسنی ملافه را کارطایف باید دید که اجماع امامیه
 عدل را بر حق می کنند و اهل سنت سینه را از قائلین با ظلم می بیند و اعتقاد و ایا معاشره المصطفین و از
 مطالبه جابر خان روشن شد که شیخ صدوق سید مرتضی و ابن ادریس بنی متشیعین اعتقاد بکفر و ولد الزنا است
 اگر چه با این که اکثر کتب معتقدی و برینه کار باشد مگر بعد از آن است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضه
 دست و پا زده و کوشش بلوغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان منسوخ کذاب بشو اهل اهل
 جوانی بر آورده و اهل بیت که ابراهیم بن عمیر یانی نیز از وی کتابی کورستان تهی و بنده کسرت
 خلعت و درین جا هم باقی است خدا را یکد و صرف دیگر بحال خصما باید شنید و باصغای آن کوشش
 باید نهاد که حسین عصار می و در بزرگان نیز اوردن کرده اند و حکم الضعف را نموده و از نجات

که حضرت امام عظیم علی نظریان جناب تاجی را برادر او هم ساینده هر که خواهد بنا خلاصه الاقوال صحیح و کتب شریفه
 ثانی تشیعین تعلیمات خویش بر ترجیح تعدلین بحث میکنند اما اولاً فلینعاض الجرح والتعدیل
 و لا کول ثم مع از کلام الجرح لمعدلیم یدک مستند الینظر فی امره و اما ثانیاً
 فلان الجاحشی نقل توفیق و ما معه عن ارباب العیاش و غیره کما یظهر من کلامه و لکن
 باری العیاشی در این حدیث عقیده و هو ذی الدنیه کما یعمد علی توفیق الله قد لا یضرب فی
 مخرج منه لکن این سخن را بر سر بیاض فرض محال نگیری هم از روشنید شود که عضال را نمی شناید
 چای آنکه عزیز زبانی بعد از این سخن حتی است ملامی عضالی حدیثی است که در کتاب امام عظیم علی بن محمد
 حذره بلکه قدما و اور نسخه صحیح کتاب مزبور با وصفی زیاده و تصرفی بنده و دیگر سلفین سعی افروخته است
 نشود و اما بعضی جاهل نسخه او بی بر و بختیه تا ویلات یخضه این بزرگان این مقولات لطائفه ایشان هم خطی از
 و قسبت گذشته و مخفی نیست که چون این تاویل را بر این خبر اما میخی و بحث از ابو عمر و کشتی اتباع شیاع
 او همین جهالت خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر محو حیرتم که چون لیم مذکور و بسیار اوقات حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام بیکه سیولانی و جبار خشیج ظلمانی را نهی کرده و نیز او کتابش را قسبت
 احتضار نزد ابان مصدر بیتان سبزه کانی التخصیص کتاب بن اودین عوی که این نسخه را نام بن
 العابدین علیه السلام تواتر کرده بدین قول جرت اجتناب آن وان چگونه است مکان باید گلا آنجا
 کلمه و موقوفات آنها و مویده قرار بانست که سن ذل کتاب سلیم را حسن بصره نمودم کامر افازیر که این قول
 اول دلیل است بر آنکه او محمد بن عیسی از دست و آیات قرآنی را نقل و لا یقتضی الا ایمان بعباده
 توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کتباً لا یسب شانه و در مراد ادهم ینکون با تمایز
 و داخل شده و لیکه رشیح او قائم کرده یعنی تلفیق ترک رفاقت مرصوف و شیعه از عابان
 نذر و الا با استیکه در باره عبد الله که عکین برونش فوت قتال فیه باغیه زیاده بر غنهای دیگرین و کما
 المجلس فی المجلد الثامن من الجواهر الفاروق و عظم نمود و در تفهیم معاری و کوشید بریزید خروج کرد چنانچه در

مسکات اول دانستی میکنند و بهر بوسند شیعه علی همچنین سعد و قاصص که تاسف او و بحال پیش از این
منقول پس بجز و ملاقات و اتفاق و تعلق تو از حجاج که بسیار از قدما می هستند گشته چگونه الطحطاوی
رسیده چنانکه سلیم گفته بود که زینهار کسی خبر مکن مگر و فیکه او را مانده خود و عقدا و کسی دل نه از انقضای عهد و آس
الیه و پس چنانچه ابان بر او این متاع کا سدر حسن کبر تمت از ط شیعی نهاده و در حضرت السید جدید
و بعضی از اصحاب سید سلیمان را بلوث این خیانت ملوث گردانیده حاشا جناب هم در لکات گام حال
کتاب سلیم و اعتقاد و کتاب قوم در حق آن در نشین شد اکنون در باره کتاب دوم یعنی تفسیر بریت که استاذ
جامع آنست بجز علما مانده که فرموده اند دیدنی و در شرح و بحال حدیث و کلام بدشتنی است مخلص آن
نام نامی لقب می باشد نور بر شایق طور هویدا استیج بد اصناف فواید مدینه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی اس و رئیس امامیه قدوة المحدثین و کتاب و مستند علیه است کما فی ذلک فی الجارحانی کتاب
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکنند و میگویند و هو تفسیر شیعی میگوید فی الشریعه لا اعتقاد علیه ولا
ما هو کلامه من اصحاب الصلوة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب بسیار از اصول امامیه از اینهم
که نشانه زبر که گویند تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین آخرین حضرت امام حق باطن حضرت صادق
که در کتاب مخوم خواتیم الذین تبارک و علوی میفرموده اند و اگر صحیح است شمار او را واقع تحقیقی و اصلی بوده
به روز خرم هر زبان این حضرات خلا نفس الامر گذشته بخلاف میگوید که معاذ الله اصول مدینه و لا
اهل بیت طاهرین و العی علی کر الشهور و الله هو باطها حق شنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر که علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از علامه است و چنانچه مطالعه فواید مدینه و دیگر کتب معتبره بلکه خود کتاب کا
بران گواهی است و ایضا از اصحاب امام است بخلا کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب حال تنها
صاحب فواید مدینه براه حدیث کتاب من روز قمر بلکه دیگر بزرگان را اصولی اخبار نیز اطوار و روح آن اجل
آورده اند از اینهم منصوص طبره جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست ملا باقر
در حلالانوار در بسیار از مقامات استلالان بنیاید این کتاب را از کتب معتبره و شایسته اسفار معتبره می اند

و این قبل و قال شهادت علی بن ابی طالب و در بیان اختلاف حواس است زیرا که جل و ابیات
 کتاب صوفی از ابو جابر روایت کرده که یارین طبعی از یاقین ضر بود و بر سطره حضرت امیر علیه السلام
 سطره و در هجوم و در و بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از ثیابین لقب موسوم است چنانچه اهل تصدیق را با
 کلام که در فن این سمار جبال منزه تحقیق دارند و بهت جمیع مقالات اهل عالم می گارند برین امورند که اتفاق
 نموده اند برین معنی که از مطالع تصدیق العوام و تذکره الامه علیهم السلام و منبر المقال خلاصه الاتوال باشد
 آن از کتب جبال ظاهر است که آن سوره اهل ضلال و جعل تلمیذ علی بن ابی طالب و جبال است عبارت بعضی از
 کتب خوف طول نشان هم قابل استرا با و می زکشی نقل میکند لا اعمی الشجر بالسنبل الممکله
 المضمونه والراء والمکملین والباء المنقطه تحتها نقطه واحده بعد الواء و مذکور
 لا شبهة فی ذمه سنی سر حویا یا سنی الشیطان لا اعمی سکن الجحیم یا سنی در کتاب کوفت
 شده که در تفسیری است که با نام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر و ابی نایه قال ابو عبد الله علیه
 السلام کثیر النوا و سائرین ابی حفصه و ابو جابر و دکن ابون مکنذ یور کفاد علیهم لعنة الله قال
 قل جعلت فداکذا ابون قد عرفتم فما معنی مکنذ ابون قال کذا ابون یا قوننا فی خبر و نیا
 اهدم یصدقوننا و امیر کذاک و یسمعون حدیثنا فیکذبون و ابی یعنی حضرت امیر علیه السلام و ابی نام
 که در ریاضی اند و بنیانی ندارد لغت و ند ابو بصیر میگوید که در صحاح علیه السلام در حدیث کثیر النوا و سائرین
 احفصه ابو جابر و ند که ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب مکنذ با و ار اند بر ایشان لعنت خدا باد
 گفته قریب است شوم معنی کذاب بدانم لیکن معنی مکنذ چیست فرمود کذاب ند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند
 تصدیق می نمایند و حال آنکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
 دریافت می شود که او عفا و با ما نیست و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع و قهر
 جبار و یزطافه زید که اخراج امیر علیه السلام از داری و امامت او خال زید و اولاد او در بنی اسره و او کامه و
 برای محمد بن عبد الله بن محمد بن قاسم بن حسن بن یحیی از احادیث و شهادت علی خاندانهم فی ذلک

اعتقاد صحیح ایشان از انبیاء مذہب اہلنامی باشد همان کور باطن و ظاہر است ای محاشر مسلمین
 قریب است که طلوع شمس جان بخریب و بد و باطنی به سدد و گردد ملا باقر صاحب کجایا وصف استنباط
 بر او ابیات تفسیر این ندیق آفاق برادر کلاک شیطان الطاق با وصف غیبی آن در بہر کجایا فادہ بر مقتدا
 فرمودہ و در تذکرہ الامتیر بسبب ان حافظ بعبار ^{فایست} اورا بدم شتم تناول نموده و اللفظ للکتاب لا خیر
 حیث قال البحر الخریزید یہ چند فرمودہ اند جار و دیہ ایشان سرحدیہ نیز خوانند ملکہ ابوالجار و زیاد و بنند کہ
 رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیہ السلام است و از روایہ احادیث است و نزد آنحضرت علیہ السلام
 احادیث بخواند و می شنید و مردم میگفت و در کتب اشعہ اقوال و بسیار او را خرمند شد و مناقق بود و کہ ہم
 بود و حضرت باقر علیہ السلام او را سر خوب ندی فرمود کہ سر خوب نام شیطان است مسکون بود و یا سبت ابوالجار
 و اصحاب سگویند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خلافت علی بصفت کرد و نہ بتسمیہ سبتی لفظہ و ملا محمد تقی
 در مصنف خود باین موصیج فرمودہ کما لایخفی علی المتتبعین از اینجا مناقضہا و تہافتہای اکابر اضرایند
 و لاف گرفتار قوم در بارہ روایہ اہل سنت و جامع افتادہ ایشان بہ پستین اہل حق بمران عقل باندید
 عارف شیراز و یوان فرخ فال خویش چرخ لطفی نظم فرمودہ شعر بس ترجمہ کردیم درین و دیگر کافیات
 باہر و کسان ہر کہ در افتادہ افتادہ اگر خوف طول کلام و اہل حق الانام سبکشد التبتہ از کتب این قوم
 بان حرج و قبح روایہ کلام تمسیل بحیر رقم می یابد کہ موجب حیرت کافہ عالم شد و مخالفت و عناد و خصامت و کد او
 این بدین فرمودہ و لا اہل بیت امجاد مثل یم زور بر تمامی صغیر و کبیر و شہد و منجلی سبکشت و بوضوح تمام ظہور بالا کلام
 انجاسید کہ حضرات امامیہ را با بخدا احادیث دین مذہب ایشان تقسیم ملاحد و زناوہ را کہ جمیع ہزاران عجز بودند
 گزیدہ اند و درین حدیث تفسیر این نوع کفرہ مرودہ را بر جیدہ لیکن فقیر با خضائی نظر ازین شرگرہ بتناقض و تہافت
 غیہ متناسی سگویم کہ صحیحی مطلقہ این ہر دو کتاب متطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اہل بیت و صحبت احدیہما علی
 سبیل انقد اخلو گویا اجماعی محققین شیعہ و ہر کہ ام کہ در صحت مقدم باشند ثانی تالی اولین است انجاصد
 تالی سہ کذب مقدم جائز نیست و ہذا احادیث سندہ این ہر دو کتاب بعد البقیل از زبان حجتی بر جان نوی است

خواهد شد و درین لباس هم فی الحقیقه مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل لمیی را باید که معانی این را
 را بجوایر الفاظها و قیود و قیاساتش را داده و توجیه استماع دیگر مطالب همه و مقاصد جمعه شود و در معانی با هم کمتر نیست
 نظر فرموده بر حدیث حضرت امیر انظر انما قال ولا تنظر انما قال عمل کند پس بدانکه چون کمالی عظیم از خواهی
 این حدیث بر اهل تشیع وارومی شود یعنی ایشان نمی بودن بعضی صحابه و خطبان تعیین بعضی جمله بلکه اکثر ارکان را به غیر از
 جلیه بلکه دلائل عقیده و نقلیه شعله افروز کانون سعیده می گردد و مباحث را طغای این ناسره افواه خود را سفید و
 می بجا جواب میدهند و می آید و در علیه حق الجواب لهذا الاحادیث و در حق الحلفاء
 الثالث و من تبعهم و اساکهم و یحیی عجمهم چنانچه بقوله حضرت ملا باقر مجلسی استدلال ایشان بر حدیثها
 دلیل روشن برین دعوات و نموده آن رجبات القلوب بر جا خوش گذار شدن یافته و ملا محمد تقی صاحبها
 در اربعه صاحبها بلکه در االیان شل امام عظیم علی در کشف الحق و دیگران در غیر آن مصداق مرشده اند بلکه بر
 تقدم باخطا این هم حادث را بمعانی اوی به عورت حلفا ثلثه و مخلصین اینها از کمال جسارت و ولری
 بنماطه الحق باور کرده اند تا باشد که ایشان را تاویل آن شغل شوند و در فکر جواب و اعتراض مبتلا کردند و
 از او را و گیر انجا و افاضی ال حق یقین که قطعا اتصال حدیث حسین بکند جان بسلا بنده عبا را امام عظیم و کتاب
 مزبور این الفاظ حسن ثبت است لطلب الخامس فیهما و اه الجوهو فی حق الصحابة روی الحمید فی
 الجمع بکن الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرون من التوفیق علیه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا فطكم على الحوض من ورح شرب
 من شرب لم يظن ابدا و ليدن على قوام اعرفهم و يعرفوني ثم يحال بئني و بئهم قال
 ابو حازم سمع النعمان بن العيص و انا احدهم هذا الحديث فقال هكذا سمعت سهلا
 يقول قال فقلت نعم قال شهدنا على سمي هذا الحديث سمعته يزيد فيقول انهم من انبي فقال
 انا عباد الله ما احذوا بعدك فاقول مستحقا مستحقا لمن بدل بعدك بازكر رواية و كبري
 اذ كان كما اعلام اهل سنت عمل شد و گفته روی الحمید فی الجمع بکن الصحیحین

بخروند و ثانیاً در غایت حدیث لفظ مرتدین صحیح موجود است و این نص است و این که این حدیث نقل شده است
 آخر آن را از کتاب الصحاح به کلمه کلمه جمعوا الا کثرتة بنحو اول روت وارد گردید و بنده میجویند
 بی استوار و محضی که تفسیر ذیل در شاعت حق لایزال هر یقینیه بر تبه بدیهی اولی و صحیح میگردد و گفته است
 و در طلب باقر مجلسی که سابقاً از حجت القلوب آنجا از جبارستقل شده و همچنین احتیاج و در منصبی معاصر با امیه که
 خلفا در جمیع احکام خود و ذیل که کار گرفته اند بدیهی ابطال است بلکه از حدیث در شان بعضی از کبری اول
 تشیع که بعضی از آنها بنا بر وضعی و بعضی بحسب ضغایان کثرت خجابه و طمع زراف کسینیه
 بموجب حدیث جعفری ترویه با ابدیت با فصل منصوص و حقیقت آنجا است ابطالان خلفا صبیح و متعینین بر سبب
 مصداق خاص حقیقه شدند و در کلام صدق التیام امیه علام لعیب گو ساله پرستی و دراز دستی میباید
 گردیدند و برفاقت علوی ستر میشدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال سببی تفصیل از اشارت
 الکبیر المتعال و ارد است بجا به ابو بکر و عمر و عثمان و بن لقیوم مقام هم در چه حساب اند و این مراتب فیضه
 که حدیث الحوض وایت سلیم بن قیس را می ماند و بر این لالت و در اخبار را می حاصل بوده و انظر الی
 سائر اینک بعضین از اصناف بر نیاید بحدیث و لا عیسای غیر ناظر اوقله بصراحت القائل
 بل لا قد اوقا که الله کل فاقول ما ادر عاء از تدا و الحکماء و من یملک لیم نظر الی
 الحکماء و الطبا و علیه فقریه بکافر لیم چه جوارها لافا ط این حدیث و قیودیکه در آن سرود
 ازین را در معرض و آبی است و روایات مامیه که درباره خلفای ثلثه بصو خیا لیه علمای شایسته
 و حتی سانی و احادیث رسول بانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و مبر طلب فقیر
 به همچنان که در این پیشا قانم است بر اندکی از بسیار اکتفا میرود دلیل اول لفظ یسین قیوم من
 اصحابی است که در حدیث کتاب سلیم بن قیس را می واقع شایع آن بانی نام دارد و ازینیه اصحابی روت
 مراد باشند چنانچه در حال خالی نیست از اصحاب ف نام که یار و مصاحب نبی و نبوی میگویند مراد باشد
 یا عرف خاص یعنی شریع و بدیهی است که معنی اول اطلاق بن لفظ بر اهل روت درست نیست چه

از این خلافت و شقاق و ارباب عداوت و شقاق بودند و بصیرت قلبی و حضور بخت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله یافتند و انواع مکر و حیل و قسام و جمل و کلبه بر منی قتل جفا بجهنم صلی الله علیه و آله و سلم میساختند که از هر
 بر روایا مقرر است اما در طعام سه و اناج بکار میزدند و در غره تنوک با خصوص وقت دعا و راه کمال عداوت و عدا
 میزدند و بزبان صدق ترجمان سید روح الله باریار میروند پس آنجا البتة صحبت و پیوسته بلکه و نبوی غیر محروم
 در مقام بعضی از روایات مشار الیه تصحیح می کنم و از ترجمه بکار توهم کابره را دفع می نمایم و تفسیر عجا
 روایت شده از عبد الصمد بن شبر از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود میدانی که حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله پیش از موت منموشد تحقیق که آن وزن یعنی عاشره و خفصه نه خورانیند و از حضرت
 پس گفتیم که آن وزن بدان کنخانی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند از منی و برین روایت معروف است
 بلکه تفسیر کرد و تفسیر خود از همان ایاام عالی تمام بر اوایت حسن است و شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نقل کرده و در باب هم کردن با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن آنجا بخت دعا و از شفره کوه
 روایات عجیبه در اینان شیخ طبری صدوق شیخ صدوق دارند که در اطلال تحریرین فانی گفته اند از جمله
 شیخ اول است که چون رسول قبول صلی الله علیه و آله و سلم از غره تنوک مراجعت نمود و از ایشان راه دراز و فاضل
 منافقان و عجمه و نجیبان شنیدند که آنحضرت را لاک کنند پس هر یک نازل شد و خیل ایشان بجهت سار آمدند
 که آنحضرت را که نفرین کسی که بروی شران ایشان میزد و دیگر و نامزد در آن شب را بیشتر آنحضرت را
 یکشنبه و خدایه از عقب آمد پس حضرت خدیجه گفت که زن را که شران بخار که بر عهده است او هم چون
 خدیجه آنهارا دور کرد و بخت حضرت را در پیشگاه خانی ایشان را گفت یا رسول الله حضرت
 فرمود که فلان فلان فلان بودند و او را قتل می کردند و آنرا و توبه المصنوعه و توبه لیس و اما آنها را
 شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب او نیست پس بعد از خدیجه بن الیمان که آنها را بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و او را در گامیک از خب تنوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و جعفر و ابوسفیان و زید
 و طلحه و سید بن جراح و ابوالاحقر و مغیره بن یسار و سالم بن عبد الله و ابوجحش و ابوجحش و ابوجحش

و محمد بن عاصم ابو موسی اشعر و محمد بن الحسن بن عوف و ابی القیس امام حسن عسکری علیه السلام و دیگران
 مقبره امامیه که در دنیا صاحب کار الاوار کرده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن در آنجا
 تصانیف و غیر این قبضهها مثل آنند که است که از عهد مذکاران تواند برآمد چشمهای ناظرین از مطالع
 بر آب بکوبند و ساینند و اندر آن آن غنایست با بکوبد بر اصول موضوعه امامیه ایشان را بعضی اولی صاحب
 نمی توان گفت و علی بن القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مردان زنیها صادق نمی آید
 چه در خصوص موت علی السلام شرط است و در اینجا حضرت امام انصام اخبار امانت علی الکفر تحقیق میکند
 در بخش خون آنها بسبب تداد و معاوات مرصوفی واجب میداند و محله فی الدار و تداد میکند و آنچه که است
 و شریف آفرین علم الهدی اطافه نیز با عارف مجلی رقی البقیع همین جاوه می نماید و هیچ بکفر و ارتداد و غیر
 خلفا حیا و آباست نماید و آنرا که فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کشد آخر تناقض و منافات معلوم
 شان همین و او می کشد و آنچه بناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی است که حیات
 معنی مناسبت لغوی قرار دهند بلکه البته اشد شأن کتاب سنت و حجت پس منقول شرعی
 شد است ولی صرف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در خصوص معنی ثانی اولی بالمره خواهد
 بود و علام صدقه علیه السلام قال: **الَّذِينَ حَقَّقُوا بَيْتَ سَيِّدِ الْمَسْلُومِينَ وَحَقَّقُوا أَمَانَ**
الْقُرْآنِ الْمُبِينِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ شَعَائِرَ الدِّينِ وَوَسَّلْنَاكُمْ إِلَى سُلَيْمَانَ الْعَلِيِّ بْنِ أَبِي حَالٍ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَالْبَقِيَّةِ كَمَا يَكُونُ أَمْرًا مَرَكَاةً وَنَعْنِي أَصْحَابَ آلِ وَصِيَّاقٍ فِي بَدَايَا حَالِ جَمَاعَةِ أَصْحَابِ شَيْبُونِ
 بالا چند امر او خوانند و بدو که بر سر امامیه مناقب و محامد آنها علی و س و الناس جاری می شود مثل حضرت
 صدیق امامیه علی ابوفور و برادر بزرگان ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حدیفه و ابن مسعود و غیر
 ذوالنشأ و بنی عمار بن ائمه و سعد بن عباد و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان آن
 کسان که باقر مجلی مثال و اندیشیده اند و دلیل دوم آنکه تصوف از لفظ بار صوابی مراد و مرین در
 بیشتر زنده بر شرافت و با محبوبین آن را دیگر است که ما اعتزف به علی اکرم سیدنا المولف

الحکم و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول البیاد صادر خواهد شد
 که برای ناصیه بن ظالمین ببار و صفت نهایی موضوعه اما سیه قلم آمد و باره دیگر بجم شد ضرورت نمان
 خاتمه فیض خواست شفاعت سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست ایشان بر و است
 منقرض است چه خراب شد بدین رخ زنده خدا را اندک انصاف باید کرد که اینها بر سلسله شریف ترضی و تملک می و دیگران
 اما سیه که محل شفاعت بوده اند ع چون کفر از کعبه بر خیزد و کجا ماند مسلمانان طرفه آنکه در حکامات قمر
 ارشاد شده که از نشان پیغمبر و متوکلین پس بعید است که برای اهل کفر شفاعت بر خیزند و بعد از توقف
 آنها از انصاف و دفع اند دست بد آن حجت یزد آورند اگر چه آنها قریب قریبه است باشد و حجاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره شفاعت این مردم تشییر ذیل فرماید و ام الکبری را و رب العالمین الشیخان
 کما سجدی انشاء الله تعالی و حقوق نهی انظره خویش را فراموش نباید یا خدا یا اگر گویند که انتخاب در شناختن
 آن قوم سی عظیم رود و او یکبار این جمال محض را یک واهی ناشی از غفلت و خود را بی است بلکه خاک شفاعت
 بر سر خود و خجسته و خون انصاف بخت نیست ندانی که قرآن مجید بر این طوطی است که اهل اعرف هر یکی را از دشمن و
 کافران بجلالایان کفر از بیاض و او و جوه خواهند و تا حجت الله تعالی فی و علی الاعمال
 رجال تعرفونکم لا یمیکم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم که یکید خلوا
 و هم یظلمون و حال عقلی نقیض است که جناب سید المرسلین در شباه قهر و بر تیر یکید میفرستند از دست
 طاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است این چنین و انصاف این هم در جمال طاهر
 حدیث سلیم بن قیس است که از کاتبین بر آمده چه بد لالت سراج از آن معلوم شد که این شفاعت اجداد و
 هم که خواهد بود و کام و نیز مطلق این خیال غامض حینی بگیر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر متوکلین علیه
 السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه مشرب و تهیاج و انصاف شیعیه و اهل
 مذمومه را جلای سنده آنکه خود تعالی از قرآن مجید فرموده که لَئِنْ لَدُنْکُمْ فَزْوَانٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ
 وَالْمُشْرِکِیْنَ فَاِنَّهُمْ خَالِدٌ فِیْهَا وَلَئِنْ لَدُنْکُمْ فَزْوَانٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ فَاِنَّهُمْ خَالِدٌ فِیْهَا وَلَئِنْ لَدُنْکُمْ فَزْوَانٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ

امام عیسیٰ علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 خواهم بود بفرموده او در میان من و دشمنان خود را و نیز درین کتاب آورده است که آیت کریمه چنین نازل
 شده بود که یا محمد یا علی ایضا که هر یک از این باب است حدیثی که در کمال الزام و از امام فوق
 علیه السلام مروی است **قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِلَيْلِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ مُخَيَّرُكَ فِي ثَلَاثِ بَيْتٍ**
كُنْتَ بِكَ قَالَ سَمِعَهُ خَيْرٌ لَّهِ قُوَّةً لِي عَلَى الصَّبْرِ لَا يَأْكُفُّ مَا هُنَّ قِيلَ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ وَلَا نَارَ
عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى أَهْلِكَ أَهْلُ الْحَاخِةِ قَالَ قَبِلْتُ يَا رَبِّ وَصْنَيْتُ وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ
وَأَمَّا الثَّانِيَةُ فَالتَّكْدِيمُ عَلَى الْحَرْبِ الشَّدِيدِ وَأَبْدَلَكَ مَخْجَتَكَ فِي وَجْهِكَ أَرَبَهُ أَهْلُ الْكُفْرِ بِكَ
وَنَفْسِكَ الصَّبْرُ عَلَى مَا يَصْبِرُكَ مِنْهُمْ مِنْ لَذِي مِنْ أَهْلِ التَّفَاقُ وَلَا لَمْ فِي الْحَرْبِ وَالْحَرْجِ
قَالَ يَا رَبِّ قَبِلْتُ وَصْنَيْتُ وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ وَالثَّلَاثَةُ مِمَّا يَكْفِي أَهْلَ
بَيْتِي مِنْ مَعْرِضِ الْقَتْلِ مَا أَخُوكَ قِيلَ مِنْ أَمْرِكَ الشُّكْمُ وَالصَّبْرُ وَالتَّوْفِيقُ وَ
الْحُجْرَانِ وَالْمُحَدِّدِ الظُّلْمِ وَالْخُرْجِ إِذَا قُتِلَ فَقَالَ يَا رَبِّ سَأَلْتُ وَقَبِلْتُ مِنْكَ التَّوْفِيقُ وَأَمَّا الثَّلَاثُ
فَقَدْ ظَلَمْتُ وَشَرُّهُمُ وَيُحَدِّدُهَا غَضَبُ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهَا وَضَرْبُ هِيَ حَامِلٌ وَيُدْخِلُ عَلَى
حَرِّهَا وَمَنْ لَهَا غَيْرُهَا تَنْهَيْتُهَا هِيَ أَنْ تَدْخُلَ ثُمَّ لَا تَجِدُ مَا نَعَا وَيُطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ
الصَّبْرِ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ قَالَتْ يَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِلَى أَنْ قَالَ لَمَّا أَنْتُمْ
فَإِنْ أَوْجَعْتُمْ عَرْضِي فَقَالَ لَمْ أَرِ اللَّهَ قَدْ حَكَمَكَ فَخَلَقَهُ مِنْ ظِلْمِكَ وَظَلَمَ لَكَ فَاحْكُ
فِيهَا مَا جِئْتَ فَإِنْ أُجِزَ مِنْكَ فِيمَنْ فَتَوَضَّعَ الْعُرْضُ فَادْفَعْتُمْ مِنْ ظِلْمِهَا أَمْرٌ إِلَى
النَّارِ فَقِيلَ لَهَا وَاحْشُرِي عَلَى مَا قَرِطُكَ فِي حَبْلِ اللَّهِ وَيَتَمَّى الْكُفْرَ وَيُضِلُّ الظَّالِمَ عَلَى يَدَيْهِ بِالْبَيْتِ
أَتَخَذْتَ مِنَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَا نَاخِلَ لَكَ وَأَرَيْنَا نَبِيًّا نَسْتَفِيزُكَ بِالنَّبِيِّ
 هویدا و آشکار شد که خیابان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شب معراج قرب الهی زاید الوصف است و بعد از
 وقت از غصبت و محرومی جناب لایت و علم و جود و رحمت آن حق تعالی است و گفته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و توفیق شدن مذکور و ما تعلق پیدا و ضربات تازیانه و سقط شدن حسن
 و موت آنجا بجهت این سانحه همداران مانده تفصیل تمام خبر داده و فحوائی خاتمه انجیر شب طول الذیل
 آنست که جناب اقدس احدیت همداران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون خست را نزد یک
 عرش عظیم کمال غرت و تعظیم جاوید و در حق ظالمین و غاصبین حقوق و احکام سازم و اختیار کلی بدو
 اوسپارم پس و بجز وصول اختیار حکم فرماید که اینها را از دست بدو فروخ اندازد و با صاحب حق
 سازد آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت افسوس زبان زد و دست باکم کنند و دست بدین
 الحاح زنند و ابوبکر صدیق بطریق روایت اجده مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را بخل
 نکردم و این روایت در رفاقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردی و ملکبا بخدمت و ملکبا شریفی
 و ملایر مجلسی حضرت مولف و اصحاب الناس است که شفاعت خلفا ثلثه و الفضا و عثمان بطریق یاریت
 اصحابی صحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
 جناب فضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیر که او استغلبین و ظالمین السوءی هم می کشد
 و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن جناب نجات می شد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که قیامی در
 باره خلفا فاطمه زهرا در حکم از خویش حکم ساخته و معالده غاصبین خلافت را بطور او گذاشته و اما محال
 بر طبق اخبار الهی که قطعاً و یقیناً حضرت خاشاک دروغ را در آن بدخلی نیست حکم بدخل الشبان دروغ
 خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت یاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المؤمنین که در پیش
 مقامی سهولت فرمود از انبیا بر او سوره بوده لیکن در قیامت که جناب ده سهولت کلمه از میان برخیزد و
 اشعه و انشعفت که در حضور نبوی و هر یکی را از مؤمنین ایمه طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین بهاستید
 البینین کمال نورانیت و صیابرا نگیزد و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و شاید تحفیه مثل ملائکه در راه
 مانند محسوسات و منوکر اندانند علوم اخبار از دهن شریف همه لغزین فدا شده و این عرض تمام
 بهیچ و ازاله نمی توان کرد و بار خدا با مگر حکایت مهمل قیامت را از غایت اضطراب و اضطراب

در میان آن زند و نفسی و دانی خویش را از آفات مصائب این جاث بکرم العزیز تیشبت بکل شیش منحصراً
 در نصیبت بندازند لیکن کترین جلایق لشکرانه لغت و قرآن مجید با حصه است لطیفه جاوادی را در
 حضرت امامیه کو مقصد آن زول نباشند تلاوت خواهم نمود که آن الذی سبقت له من الله الحسنه
 اولیایک عنها مبعدون لا یسمعون حسینة و هم فیما اشتبهت انفسهم خالون
 لا یخفون الفزع الاکبر و تلتفهم الملائکه هذا ایامکم الذی کنتم تعدون
 خدا صما حضرت مبطوحی رب العالمین بجاورد وقتیکه بر حوض کوثر باشند همت خود را از اثرش
 سیزد فرمایند از بول و قی و خوف و لرزه سخت و در این ان چه نام توان برد لغو باشد و الا و نام الهی
 و الهوت الکاظمه و الشارعه و آیات دیگر در ذیل دلیل چهارم ربی قم خواهد پذیرفت دلیل
 سوم تصغیر اصحاب است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اثرت الیه با تعاد و ظاهر عبارت
 فاضل جانی رسوا نمیشود تصغیر است علاوه بر آن بعضی از متاخرین کتب افادات شان از مسلمان
 طرفین بر عزم اکابر امامیه میباشد و ابیت نموده کمالاً مخفی علی المتصفین بایشان با عارف حضرت سید
 انکه چون مقام مقام شفاعت و دعای که جناب شفیع عشر تصدیر کلمه که احب اسرار الهی است با جنت
 بیای شکم جناب یزدنی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تفصیل عدد و چه ضرورت دارد مگر معنی این خواهد بود
 که اینها چند کمال اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آموزش اینها بر تو دشوار می بود و یا من میخواهم چون
 قلیل اند بیا مژ و البته عاقلان این معنی ضایع خواهند داد علاوه مخاطب عالم الغیوب است و اشاره
 بقلیل و تکلیف عدد حدیث نیست مگر اینکه مثل لفظ یا منی که معنی تصغیر است و کما باشد جناب سالما استغفار
 و استغفار با کلمه تصغیر ذکر کردند و کلام که تخمین است و اینها نیز حضرت امامیه و عطاء و شفقت بود حالیا
 نه شش که قبل ازین که یافت از حکم بوجوب ایشان منصف بودن اینها بر تو محال حکام در دنیا
 و آخر جمیعاً و فی القیمة قطعه که میرا تواند کرد و این محال و یا جناب احمدیه واقع شد که مخلص این انذار
 اند و هستند که در شش عشر شست همراه خود ببرند و از آب حوض کوثر که برای اینها است اسیر کنند

و تجویز کردند که ملائکه عذاب بر کلین عقاب برده ناموس آنها و عرصات قیامت رند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قبر خدین یا بجوار فاضل الاوار خوشی است بایستد تا عذاب الهی ایشان قهر و بلا خطبه
فرماید چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده است که وقت رفتن آنها بدو رخ که
بالمدین لک منتهای آرزوی شریف بود شفاعت مستعد شوند ان شاء الله عجز و ایضا هر که اصول امامیه را
نیک و بد هر دو محتجب نماید که از جناب شفیع العالین صلی الله علیه و سلم این مضمون را حاویطی مایه برتر
و شفاعت رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت نماید و خواهد کرد و نصیب دانی حقوق خواهد بود و اندک ظلم
جور و باره ایشان خواهد داشت من از وزیرم او استحق عذاب الهی است روز قیامت مخصوص
شود و خواهم شد و هرگز شفاعت و خواهی و احوال در مقام برکد و حرف از ان حاد و تصدیق میکنند
باید دانست که ملا سلطان حسین کتاب عقبات الاخره که در بیاض اش جمع احادیث قطعی الصمد
از ائمه علیهم السلام رقم کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند قال علیه السلام
قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ لَكُلِّ كَبَّارٍ مِنْ أُمَّتِي فَنُشِّقُ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَاللَّهُ
لَا تَشَفَّعْتُ فِيمَنْ أَدَّى حُرَّتِي أَنْتَهَى بِلَفْظِهِ نِسْأً جَدِثًا يَوْضُ شَانِ خَفَاءً ثَلَاثَةً بَرَاءَةً وَرُفُ
پوشد کذب صمدی الصوابین لازم آید چنانکه مستحکم در روز قیامت از صوفیه تصریح کرده اند و این احادیث
موضوع و تفسیری گردد پس افسوس که هر چه خواهد اختیار فرماید و عجب از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب کتب
و عبادت مذکور در دنیا و جنت قبل و اندوخت شفاعت را آخرت گمان نبرد و جناب پیغمبر شرف البریه
زعم امامیه بقدر علم نمیدانسته باشد دلیل چهارم لفظ لاند است یعنی جناب خلاق عالم روایت ملا
مجلسی علیه استبانه من نسخه سلیم و حیاه القلوب و شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تعالی که آنها چه بگویند و احادیث
بر روی کار آورند و این کلام رفقی حکم و روایت جناب باره است این صفا نصرت و کذب حق تعالی و کذب
علو اکبر احادیث مستحکمین بکلام پیغمبر تجویز کرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احادیث اهل
نمود و این امر خلاف ضروری مذکور است زیرا که علم جناب افضل ازل تفصیل هر چه تمام تر خیر است

که از جمله آنها خلفا باشند عبادا باسد و لفظ حدیث مفسری این است الفلق حجب و جهنم متعلق
 اهل النار و عرش شدت و حرج و سوال الله ان یاذن که ان یتنفس فاذن که یتنفس فخرجتم
 قال و فخرجکم من النار و من نار یتنفس منه اهل ذلک الجحیم من حرج ذلک الصندوق
 و هو التابوت و فذلک التابوت سینه من اکوا و لیس سینه من الاخرین فاما السینه من
 اکو و لیس من اکو و لیس سینه من اکو و لیس سینه من اکو و لیس سینه من اکو و لیس سینه من اکو
 الذی اخذ العجل الذی هو الیه و الذی نصل للتصا و اما السینه من الاخرین فقولی قول
 و الثاني و الثالث و الرابع و صاحب الجحیم و ابن علی و صاحب دوازدهم اکو و اوایل
 و قول و اما اوکلمات فی بحر الجحیم سینه من فوقه و سینه من فوقه و سینه من فوقه
 بعضها فوق بعض و اخرج بیده که یکدیراها و من که یجعل الله که نواکما له من نواک
 خلیفه اول و ثانی سینه و تصور فی بحر الجحیم سینه من فوقه و سینه من فوقه و سینه من فوقه
 است ما رطلما که بعضها فوق بعض و سینه من فوقه و سینه من فوقه و سینه من فوقه
 الی اخر الروایه می نماید که چون صاحب این جاویدت تصاییر باشد و امام حق مطلق جعفر صادق علیه السلام را و از
 بعضه جناب میر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و با جناب بشیر و نذر باشد حالیا از حضرت امامیه تشبیه خلفا
 راشدین که اصحاب کبار هر چه نفوس و حرافات سر زید عین عین است محل سکون شکایت لیکن از
 بعضه و عنکبوت و ذباب و غراب و بچه و سحافتی و سحافتی و سحافتی و سحافتی و سحافتی و سحافتی
 طور انشا کنند سینه سینه نماید تشبیه فرقی است از بعضه که طلعات جاویدت است اما آنکه منعش
 اکبر است و فاعلم و ابی اولی الالباب و قولوا ان هذا الشی عجب این شبیهات اصل نه شبیه غیر شبیه
 که گویند و جناب مثل کس و زراغ از حد که تمیز نبوده و این شباهت باعث اشتباه جبریل و امیر
 موسی که میکند و مال روایات ایمنه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع به حدیثی که از باب امامیه
 و تفسیر کثر از نوبت و خارج نباشند میکند و آنچه بعضی از اکابر عارفین را تضعیف این شبیهات است و

فم را بر خیز کرده بنویس قانون مخالف جنکات و نداد از قبل عذر است بدتر از گناه ناشی از آنچه سودا و
 طلا آید زیرا که از آن لازم می آید که جامع تفسیر مصنفین است و کلینی علی بن ابراهیم قمی از تفسیر
 ابراهیم قمی الفاظ و معنی این بزرگان باشد و آنچه متبعین تفسیر ابراهیم قمی علیه السلام که شایسته تفسیر
 و الا در او که عرفت من قبل خفی نیست حیث روایت شده که فیله الله قبل الباقی علیه السلام فان بعض من
 صرح انکم یسمون البعوض علی وان ما فوها و هو الذی یأکل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال لباقر علیه السلام سمع هوک شیءکم یضعون علی وجهه اما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله فاعدا ذات نعیم و علی علیه السلام اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله و شاء محمد و
 ما شاء الله یقول ما شاء الله و شاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقرنوا محمدًا و علیًا
 بالله عز و جل و لکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ثم شاء الله فی القیامه
 انکم تساءلون و لا تخافون و لا تدان و ما محمد رسول الله فی الله و قد ربه الا کذباً بابه تجار فی هذا
 الممالک لو استعصموا علی فی الله و فی قدرته الا کعبه و ضربه فی حمله هذه الممالک مع ان فضل الله
 علی محمد و علی الفضل الذی لا یضرب به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی اخره هذا ما قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ذکر الذی باری البعوضه فی هذا المکان فلا یبذل فی قوله
 ان الله یتستخیر ان یضرب مثلاً البعوضه بلفظ آخر حیث صحیح معلوم که غارتگران رسول
 روایات است که بر سر کرده قرأت خود را با ساهی که آن طبع برین نسبت کرده اند و قطبیه شایسته
 مصداق صریح است که فی هذه النعمی و هو فی الاخره النعمی و اصل شکیلا مذکور می شود و او در
 اصل قول که از جمله بالمره است شده اند با حصول این معنی بدان معنی است که در آثار تفسیری
 الفاظی ضافه میکنند که دلالت بر آن دارد که اینهمه از قرأت و تفسیر است که بر قوم است و اوایل تفسیر است
 نبوی قطعا و یقینا که کثیر است بر بنیاد نیر و چون گفتگو را حاصل است و احمد مدعی آن است که آن
 احادیث و روایات که در قالب جمع و تفسیر در آید از تفسیر اهل بیت است که بر حر از آن کتاب است

و این نامی قوم بر لقاوه اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد باشتها انجا مد فاطمه را بر اجازت
 کبریا عرض کند که خداوند اکنون را پیغمبر خود مقرر کن پس اهل زعامتی اهل بیت در محال خزن غم و فکرت
 اورا غصب کرده باشند و او از استقامت و شهادت سید روز من جا نشود پس منی جا بدکنم که خدا یاد و کن رحمت
 قوی که در حق باره جگر من خورده او هستند و حقوق و تلف ساختن پس لا اله الا الله که میگوید و انما راجع است
 هرگاه جناب سید الشهدا از این همه مواعظ مطلع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرأ و لعن فرماید
 و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این عالم بجهل مبدل شود و انجناب این سید که در غایت
 و عداوت و بعضی در باب شجاعت ایشان که مرتبت محکم بر بند و بنیاد شفقت و عطوفت که در باره
 فاطمی مرتضی و شهادت مبارک خود بر کند و اینو سبحان لا تدیری شاد نماید حد چهاردهم
 نیز روایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام عظیم طوسی را مالی خوش از شیخ اشباح اخراج کرده قال
 لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اُلفاة بكى حتى تلت دموعه تحت خدي
 يا رسول الله ما يبكيك فقال بكى لذيتي وما يصنع بهم شرار الله من بعدك كاني
 بفاطمة بنتي قد ظلمت بعدى وهي تنادى يا ابتاه يا ابتاه فلا يعينها احد من امتي
 فسمعت ذلك فاطمة عليها السلام فبكت فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله
 تبكيين يا بنتي فقالت لست بكما يصنع بعدك ولكني ابكي في بقرائك يا رسول الله
 فقال لها انبشيري يا بنتي فحمل بيعة الحان فانك اول من يلحقني من اهل بيتي ابن روا
 شل ترو اول و محمد بن ابراهيم و آواز بلند می کنند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از طعم و جور
 و الام جناب سید علیها النجیة و الشا و محذرات محمد بن فضل تمام و افق دشتی که الفاظ نوحه مبارک
 حکایت فرمود حدیث پانزدهم روایت کنان ابی است البلیلی موضع حد و ان بن
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي بن ابي طالب الصغاني اني لك في صدق ربي
 يظهرها الا بعد موت اولئك يلعمهم الله و يلعمهم الاخرون ثم بكى النبي

اندک بر این امر واقف می نمود چنانچه مقتضای مصلحت اولیاد جمع و توفیق این حادثه و آنچه
 بعد از این آید در سر و صفت خاکی سرگزازی با بدلی نئی اندک ناخن حدیث سجد ستم و
 امام اعظم طوسی کتابی با عنوان شهید ثالث در رجال المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
 علی بن ابی طالب علیه السلام یقول انا اول من یحیی بن یسری الله عز وجل یوم
 القیامه ^{لله} یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نزد خدا می تبارم جهت خصوصیت مخالفان
 خود را و بر زمین خواهم زد همان امیر جناب تصوی قسیم حبت و بار بر دشمنی آنها پیش قاضی و بر جبهه
 مبارک بر زمین نه خواهد که کمال جبهه و غلبه خویش را بدو رخ برسد المرسلین با وصف انبیه علم
 تفصیل که در حقیقت علم تصوی در حین آن مثل قطره از دریا و ذره از صحراست شفاعت آنها که در آن
 عطف و اقامت شفقت در باره شان مردار حدیث نور دهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
 که چون حضرت سول صلی الله علیه و سلم بلار علی رطت نمود و مردم کردند آنجا ثوب و عمر و ابو عبیده آمدند
 و مخصوصه کردند با انصار و حبس که علی ایست گوید ایشان گفته حجت ایشان این بود که اسی کرده اند
 قریش احق از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر از شما زیرا که
 خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت سول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که اما من از قریش اند سلمان گفت من نفهم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
 حضرت سول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
 که اعانت میکنی مرا بر غسل تو گفت جبریل پس عرض کرد که حضرت یحیی است که بشود جبریل میگردد انیدان
 داد طاهر میگردد و چون از غسل و کمر و خط و فارغ شد مرا طلبید با او در وقتاد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
 مادر عقب او صف بستیم و بر او غار کردیم و عاشرت در آن حجره بود جبریل خیم او را گرفت که آن نماز را میسر
 رخصت داد و صحابه را که ده نفر داخل میشدند و بر دو حضرت ایستادند و علی علیه السلام را الله
 و ملائکته که بصره را تا آخر بخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه

همه مهاجران انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی تمام می کردند که اول کرده شده و اگر ایشان را خبر پیش میبردند که امام است نماز را ابو بکر بکنند پس ایستادند که من خبر دادم امیر المومنین با آنچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم بحال ابو بکر بر بنیشت است و مردم می نشینند و بیست و نواصبت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا مسلمانان که او اول کسی که با او بیعت کرد و وقتیکه خبر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بالا رفت که بود گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی با او بیعت کرد و بشیرین سعد بود پس عید و پس عمر پس سالم و ابی ذریفه پس جابر بن عبد الله و پس حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی می گویم که بکر با او بیعت کرد مسلمانان گفتند ای امام ما دیدیم مردی را که تکیه بر عصا خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بیست و نواصبت نمود چون ابو بکر بر بنیشت اول او بالا رفت و اگر کسی است و اسحق بن عمار را تا نزد ایشان دست را بجا آورد دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این وزیست مثل روز آدم پس بنیفرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا مسلمانان که بود گفتم نه و لیکن سخن او را مباد و چنان می نمود که شهادت میکرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله علیه بود خبر دادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اهل بیت سر کرده ها صحابه این حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول را بخلافت نصب کرد با هر خدا و خبر دادم مردم را که من او را با ایشان از حاکمان ایشان امر کرد ایشان را که حاضران بجا بمانند پس تابع آن لعین مستردان صحابه او با او گفتند که این است مرحوم و معصوم اند و ترا دما بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را لوایا خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان عکبر بن حزن گرفت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که چون من دنیا روم و ظلمه نبی ساعده یا ابو بکر بیعت خواهند کرد پس سجده خواهند آمد و اول کسی که بر بنیشت بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصوت بیکر و مستعجبی چنین خواهد گفت پس بیرون آمد رفت و شیطان در اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند گفت که ای سید بزرگاتوئی که آدم را از بهشت بدر کرد پس او در جواب خواهد گفت که کدام است اند که بعد از پیغمبر خود که راه نشاند شامی گفتند که من ایشان را می دارم و می دانم چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود دادم این است که حق تعالی فرمود است و لقد صدق علیه السلام

ظَنَّهُ وَاتَّبَعُوا أَهْلَ الْاَمْرِ لِقَائِهِمْ لَمْ يَخْلُفُوا بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي تَحْقِيقِ كَرِهَتِ كَوْبَرِ شَيْءٍ بَطَانِ كَانِ خَوْفِ اِبْرَاهِيمَ
 كَرِهَتِ كَوْبَرِ اَمَّا كَرِهَتِ كَوْبَرِ اِبْرَاهِيمَ تَرْجُمَةً حَيْثُ سَلَّمَ عَلَى لِسَانِ اِبْرَاهِيمَ الْجَلِيسِيِّ كَتَابَهُ حَقَّ الْيَقِينِ وَكَانَتْ
 حَدِيثُ بَرِطْلُونِ عِيَانِ اَكْرَاهَتْ بَيَانِ اَرَادَتْ حَيْثُ تَفْسِيرُ اَمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَرْجَاهُ
 اَمِيرِ بَحْتِ طُولِ عِبَارَتِشِ بِطَلَبِ صُورِ اَكْتَفَانِ مَوْحِي بِقَالَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَا اَعْلَى اَنْ اَصْحَابَ مَوْتِي اَتَّخِذُوا عِجْلًا مِّنْ بَعْدِي وَخَالِفُوا خَلِيفَتِي وَسَتَّخِذُوا مَنِّي عِجْلًا
 عِجْلًا وَيَا اَعْلَى اَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الصَّاهِرِ اَوَّلِيكَ فِي اَتَّخِذُهُمْ اَجَلًا
 فَمَنْ وَاَفْكَرَ وَاَطَاعَكَ فَمَنْ عَنَانِي الرَّفِيقُ اَعْلَى وَمَنْ اَتَّخَذَ بَعْدِي اَجَلًا مَخَالَفَكَ وَمَنْ
 يَتَّبِعْ وَلِيكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَتَّخَذُوا اَجَلًا مَعِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَتَّبِعُوْنِي نَارُ النَّارِ
 خَالِدٌ فِي النَّارِ وَابْنُ حَبِيْبٍ مَّوَدَّ عَامِي سَابِقِ وَالْاَخِي بَصْرَتِ بِرَاكِدِ لَوْ شِئْتُ لَكُنْتُ
 اَفْضَلُ لِبَشَرِيَّةٍ اَرْجَاهُ صَبْرِي اَتَّخِذْتُ اَجَلًا مَعِي كَرِهَتِ كَوْبَرِ اِبْرَاهِيمَ تَرْجُمَةً حَيْثُ سَلَّمَ
 مَنْطُوقِ حَدِيثِ مَرُومَتِ اَكْرَاهَتْ بَيَانِ اَرَادَتْ حَيْثُ تَفْسِيرُ اَمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اَرْجَاهُ
 اَجَلًا مَعِي مَعِ اَجَلِ اَتَّخِذُوا اَجَلًا مَعِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَتَّبِعُوْنِي نَارُ النَّارِ
 رَوَايَتِ صُنَاكُفِ اَعْمَارِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ اَصْحَابِ رَسِيْتِ قَالَ دَخَلْتُ قَاطِعَةً عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى
 رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي سَكْرَاتِ الْمَوْتِ فَانْكَبَتْ عَلَيَّ فَنَفَخَ عَيْنَهُ وَافَقَ
 قَالَ يَا بَنِيَّ اَنْتَ الْمَطْلُومَةُ بَعْدِي وَاَنْتَ الْمُسْتَضْعَفَةُ بَعْدِي فَمَنْ اِذَا فَقَدْ اَذَانِي
 مَنَ غَاظَكَ فَقَدْ غَاظَنِي وَمَنْ سَرَّكَ فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ كَرِهَكَ فَقَدْ كَرِهَنِي وَمَنْ جَفَاكَ
 فَقَدْ جَفَا وَمَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَكَ وَمَنْ قَطَعَكَ فَقَدْ قَطَعَنِي وَمَنْ اَصْفَقَكَ فَقَدْ اَصْفَقَنِي وَمَنْ
 ظَلَمَكَ فَقَدْ ظَلَمَنِي وَكَانَ مَعِي اَنْتَ اَمَامُكَ اَنْتَ بَصْرَتِ بِرَاكِدِ لَوْ شِئْتُ لَكُنْتُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اَللّهُ اشْكُوْكَ اَيُّهَا الْعِيْلُ مِنْ اَمِيٍّ ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَانْكَبَا عَلَى رَسُوْلِ اللهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَاتَا يَمِيْنَا وَنَقُوْا لِيْ اَنْفُسَنَا اَلْفَاكُ يَا رَسُوْلَ اللهِ وَنَدَّاهُ عَلَيْهِمَا

عنه رفع راسه اليه ثم قال دعهم يا اخي يسكنوا واشمئضهم وابكر ودار واتروا
منهم ما فانيهما مفتوحا لعلك تظلموا وعدا وانا فلكم الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
انت المظالم بعدك وانا خصم من انت خصمك يوم القيمة وحدثت نيزار بن ابي بصير ^{عن} عن
قطيعة مدعا فقيرت بتقريب تقدم زيرك اخذت صلى الله عليه وسلم ريان فضائل ومحمد فاطمة زهرا
العنبراء انك انما ايدى ابي عبيد بن جراح وارضاء اورشليم من جفامي وعين جفامي من ابيهم ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين غاصبين حقيق تو در بروى خدامى غر و جل خواهم كرد دشمن كسى خواهم بود كه دشمن او على با
روز قيات اينهم ارشاد فرم آست كه حضرت از اين سوانح و حوادث بخوبى مطلع بودند ^{سبب}
دوم در كتاب مختصر از انصاف حسن بن سليمان نقل كرامت كتاب الله المنطق
في مناقب اهل البيت بروايت عبد الله عباس بن ابيهم طولاني است مقام ضرورت ^{المنطق}
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه امي بن عباس اگر ملايكه متفرقين انبيا و مرسلين است بشود بر من
حق تعالى نسبت الشيان در توفيق انداز عرض كردم كه حضرت كسى است كه روى دشمن دارد و فرمود بلى تو ماني از
من اين خيال اريد كه دست مستند و حال انكه پنج نصيبي اسلام بر ايشان نزد اعالى تفرست
عجب است كه خود از اين انوخر دهند و روز قيات مخاطب خطا يا تدرى شوند و عجب تر انكه انبيا
السلام در صورت انقضائ المومنين خواهى خواهى بكنند و در فرض تسليم شفاعت كسى در حق ايشان
قبول كنند و جناب سيد المرسلين حق محرفين است اهل بيت محرفين قرآن مجيد و قائلين و معصوم
الى غير ذلك مستند شفاعت شوند كبريك كماله تسخير من آقواهم ان يقولوا لا كذا نا
و نود اين مطالب است ابن ابى ديرة بشار الانوار متضمن بآنكه جناب قدوة الانبياء بعد از بيان علامات و صفات خود
فرمود كه اوسى سال بقية حيات خواهد ماند و انواع ايداع و ملازمت غاصبين ابد بر داشت و در آخر با حق
الو بكر قتال خواهد كرد و فحيا خواهد شد انتهي ^و انصاف هم از اين جملات اخذ و تفسير عياشى از حضرت سيد الساجدين
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امير المومنين نمود كه هرگاه ابو بكر اخلاص سازد چه خواهى كرد

که این تمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی ناید ثواب بهتر است از آنکه تمشیر بستی گفتم عی
 نانی عرض کرد چون خیر من نیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پسر عمر و عثمان بهمان پنج مذکور ساختند
 فرمود چگونه باشد حال تو و فیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در انوقت باید اختیار یکی از دو کار
 یا تمشیر کشی یا آنکه اگر چنین کنی آتش را برای خلیش میاد آماده درانی انتهی ملخصا حدیث مست و سوم
 روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان طامح یا فرجلیه باین الفاظ درجیات
 القلوب یب زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
 که حضرت امیر المومنین کاتب بصیت نامه رسوخد اصلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القاب کرد و او نوشت
 و جبرئیل ملائکه مقربین گویان و در حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفته
 و لیکر چون وفات آنحضرت فرشت جبرئیل از جانب خداوند جلجل نامه نوشته تمام کرده و هر کرده آورده باین
 خداوند عالمیان ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
 ابی طالب آنکه نامه آسمانی را از او بگیرد وصی تو و گواه گیری تو را با آنکه نامه را با و سپرد و او ضامن شد و عمل نماید
 با آنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کند بغیر علی بن ابی طالب
 فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میسراند ترا و میفرماید که این نامه چیست که در
 و غیره از او عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
 با آنکه من گفتم از برای گواه بودن امی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را آنحضرت جبرئیل شنید باین
 بدن مبارکش از خوف از دیدن فرمود که ای جبرئیل پروردگار من السلام است از همه نقضها و از دست همه استقامتها
 مسوی او پرسید و همه بختها را گفته است پروردگار من فابعد خود نموده این بدیه نامه را پس جبرئیل علیه السلام
 نامه را بحضرت ادا و امر کرد که حضرت امیر المومنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم باین حضرت تسلیم کرد
 فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا با آخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بکوه شریعت که هر کس که فتنه است و کتابت از روز من

نزد من برسانیدم آن را و آنچه خیر خواهی است بجا آوردم و ادای سالتیهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از سر آوردن و ما درم نهادن تو باد که تبلیغ رسالت کرد و خیر خواهی است و تو را
 می نامیم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهم از سر آوردن و ما درم نهادن تو باد که تبلیغ رسالت کرد و خیر خواهی است و تو را
 گفتید از گواهی من حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی اگر فتنی صیت مرا و دوستی آنرا و ضامن بر سر باشد
 و از برای من باشد که دفاعی بجز عهد که در آن فرو نشسته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که با من و با پدر و با
 تو باد برین آستان آنجا خبر خداست که مرا بار کند و توفیق دهد که با شما عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود بنحوی که بر تو گواهی گیرم که چون ز قیامت نزد من آیی بر من گواهی دهی که تحت تو تمام کرد حضرت
 المؤمنین فرمود که جبریل میکشاید با ملائکه مقربین حاضر اند میان من تو گواه ده حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من
 نیز ایشان گواه گیرم پدر و مادر من فدای او باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان گواه گرفت از جمله آنکه
 بر آن حضرت شرط گرفت با من جبرئیل از جانب خداوند عالیاں آن بود که گفت یا علی و ده کن آنچه درین نامه است
 دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و برادر من و آن ایشان بر آن صحیح
 بر فرود آمدن ایشان بر فتن خون و غمش خون و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت یا رسول الله
 پس امیر المؤمنین میفرمود که گویند یا مسکین و محزون خداوند بکدام شکافته و خلایق آفریده است که شنیدم جبرئیل
 که می گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کرم کن و اگر تک حرمت تو خواهند کرد و حرمت از خدا و رسول
 و ریش و از خون مرا و خفا خواهند کرد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جوان این کلام را شنیدم آن
 جبرئیل امین پیش من شدم و بر دافتم و گفتم که بی قبول کردم راضی شدم هر چه تک حرمت من بکنند و
 معطل گردانند و ریشم از خون نعلین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجازت پروردگار خواهم داشت
 تا آنکه ملامت من فرو آید پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را جمعید
 و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سب کردند چون حضرت امام موسی علیه السلام شنید

تا با نجات رسانید راوی سپید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که منتهای خداوندیهای
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راوی سپید که آیا در آن نوشته بود که منتهای انجمن حضرت امیر المومنین
 که حضرت فرمود علی و ائمه کرام و در آن نامه نوشته بود که نشنیده قول حق تعالی که انما یخلف
 الامم و نکتب ما قد عوا و انارهم و کل شیء احصینا کافی اما چه میدانیم زنده می گوییم
 مردگان را می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر حال ایشان تبشیر و هشود همه خبر را احصی
 در امام حسین بنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز حضرت
 امیر المومنین فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیده اید آنچه شما گفته ام و قبول کردید که با نعل نمانید
 گفتند بل قبول کردیم چنانچه حق قبول کرد پس او صبر کنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و بار به خشم آورد و نهی
 و لایستخیرت انضمام قسم امام صادق علیه السلام برده عا بنه که جناب غیر صلی الله علیه و سلم بمقتضای روایا
 مضرات غیر محذورات بدست مخالفان شدند بتفصیل تمام قضا بود نه مبتنی است که در ظهور و روشنی
 از آفتاب شد حدیث و چهارم با عراف لا باقر مجلسی در حق یقین و غیر آن با ساینده حدیث
 او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در قیام گریبان حضرت امیر علیه السلام کشیدند و نه و انک
 می کردند چون نزدیک شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید این بیت را خواند یا انکم
 ان القوم استضعفون و کادوا لقتلکم بنی سبی از قبر شریف بیرون بدجانب ابو بکر
 حضرت امیر علیه السلام است و صد خطاب شد که شناختند که صد حضرت رسول است
 که گفت رب العالمین خلقک من تراب و کتبهم من لطفک و کتبهم من لطفک و کتبهم من لطفک و کتبهم من لطفک
 که ترا آفریده از خاک پس از لطف تو درست کرد و بلفظ و دلالت قطعه ای حدیث شریف هم برده عا بنی
 نه انجان است که محتاج ترتیب قیام باشد حدیث بسند صحیح از عبد الله بن مکر است این روایت
 و کتاب کمال الزیارت وایت کرده ترجمه اش را بنام مجلسی در حق یقین آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود
 از مدینه تا مکه پس منبری فرو دادیم که آن را عسکان گویند پس گذشتیم که سیاه هوا از جانب راه

تمام است صدر السلسله الاول و تازه ترينيك صاحب نتيه المريد از شهاب سالم و حماد بن عثمان مخير بما
 روايت كند قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول حديثي حديث ابني وحديث
 حديث جدي و حديث حبي حديث الحسين و حديث الحسن و حديث
 الحسين حديث امير المؤمنين و حديث كثر المؤمنين حديث رسول الله صلى الله
 عليه و آله و حديث رسول الله صلى الله عليه و آله قول الله عز و جل اني بعينه و صاحب
 التبيين بعد از آنكه روايات ائمه معصومين صحيح كرده كه مراد از من راضي من رسول رقول و تعالى فلا
 يظهر على غيره احد الا من راضي من رسول حضرت امير است گفته كه مراد آنست كه رسول خدا
 الصلي عليه و سلم علم كان يا يكون ان يقيمت ان حضرت تعليم كرده انهي بلفظ سهل از جمله محالات كه با و
 اينهمه علوم تفصيل در حق خلفاء و شياع سلب بابت از جناب پيغمبر واقع شود و انجنان بجهت شفا
 اينها قاطع رحم قريب حق ال مجا و خوش باشد بار خدا را بگر باصول موضوعه طافير يعني چندان
 نيست زير كه از قديم الايام در با حضرات ائمه كه مظلومي مبنوي از روايات ايشان است عين طريق جواز
 مسلول بود نگاه مكني لقب حضرت ابو الابر عليه الحية و النار اعني آدم صفي الدوام الامهات يعني حضرت حوا
 كه حيدر بخضرات بر نود و شمنى ايشان نمودند چنانچه تفصيل من از احاديث كتاب عوار اخبار الرضا
 معلوم توان كرد تمام حديث معلول من باب استيناد احاد عبد الوارث و محمد بن عبد الله و الحسين
 الطاطر قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن محمد بن ابراهيم عن عبد السلام بن صالح
 الهروي قال قلت للرضا عليه السلام يا ابراهيم رسول الله اخبرني عن الشجرة التي كل ثمرها آدم
 ما كانت قد اختلف الناس فيها فمهم من يروى انها الحطة و منهم من يروى انها
 الغب و منهم من يروى انها شجرة الحسد قال كل ذلك حق قلت ما معنى هذه الارب
 على اختلافها فقال يا ابا الصديق ان شجرة الجنة تسمى نوحا فكانت شجرة الحطة و
 فيها عنب و ليست شجرة الدنيا وان آدم عليه السلام لما اكرمه الله تعالى ذكره باسما

هم شنیعات صاحبیت قدس بیضت اخلاص را بجز بانی بلکه خیالات است شنیعت
 تعرض بر هفتاد و نه نوعی سبیل الاجال برای تجلیل این خدای عز و جل نماید تا بر این صیقل ملک عوام
 هم باشد فلک صبح به یوید اشود که جالسی نکو بر چند گوشش را و حسام چوین بغایت قصو
 رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان سراسر خنج زنی و یافه درانی بش نیست اندک
 اما حدیث حضرت آدم که در کتاب مایه مروی شده و شایع ناصب است و عترة طاهره شیعیان آن
 گردیده پس جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن آن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات نزد آنان
 باشد و ایضا که با بگوشت این ناصب است و آنست که رسیده که حدیثی است یکی مخفی غبطه دوم
 حدیثی است عاز و ال نعمت اول مساح است مذموم و میدانم که اگر بجز او دعا این تقسیم کنیم
 ناصب است و عترة طاهره نکند خیال به نمود و نهند اندک که حدیث صحاح ایشان که دلالت صحیح دارد بر
 او عالموده ام بر از مودب این را این تفسیر و زم که گفته اند ع و بن سگ بلقیده و خست به
 و کسالت بعد از ذلك انما قال في حقهم في هذه الدنيا انهم كانوا من
 که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا حسد الا
 في ثلاث رجل اكل الله القرآن فهو يترك اناء الليل والنهار فسمعته جارا فقال
 ليس له او تبت مثل ما اوتي فلان فعلت مثل ما يعمل و دخل انا الله ما لا فهو
 ينفقه في حقه فقال رجل ليس له او تبت مثل ما اوتي فلان فعلت مثل ما يعمل و
 تجاوزت قير بن حنون ثبوت دیگر است که از بخاری و کم و تر مذ روایت کرده اند پس جانی نباشد که
 حدیث حضرت آدم ازین قبل بوده باشد و بگویند چنین و حال اینکه حدیث فضل بن عمر که ناصبی آن مذکور
 ساخته متضمن کلمه و حکما علی نمی نثر است در قوت تفسیر معنی حدیث است لیکن چون غبطه هر حدیث
 اما نظر بعلو منزلت شرف مرتبت جناب عترة طاهره سلیمان غبطه ایشان از قبیل ترک اولی است
 حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حدیثی که

بمقتضا بشریت عارض شود. و اما سیکه بمقتضا آن کار نکند آدمی که کار بران نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث از ائمه عترت ماثور شده و اینها معلوم است که حضرت آدم تمسک کرده بکلماتیکه تفسیر آن
بنابر احادیث بسیار با سمارال عباد شده پس این تقریب برین حسد معنی خطبه که از قبیل ترک اولی بود
اصرار نورزیده و انتهی قول لئانصاب لکما علیک بالحقه اقول این کلام محسن بحث و کلام اهل کلام
است بوجه بسیار که تعداوش شوار است مگر برای نشاط ساین و نظار بر چند وجه قصر میکنم اول آنکه
اگر معنی منع صحبت از خروج حدیث مذکور از روایات صحاح نیست که حدیث از اصول را چه شایخ مذنبه
نیست و جامع کتاب کور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضروری که هر کتابی بسایه آن باشد یا مراد از
بدالات لئانصاب لکما اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دایره بحث را بر اهل حق
وسیع و بر اهل باطن محدود و تنگ کردند است زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت
شتر که به کلمه ای آرد و چه رطب و یا بس که حکم التفریق بقیست لکل حدیث بران است نمی اندازند بلکه
او مطابق حد اول از تجارت است زیرا که از اهل علم میشود که مجلسی بعد از آنکه فصل بیان اصول که ماضی کتاب
است کتب صدوق بمقتضا سایر محدثین مقدم داشته و از جمله آن عیال اخبار را مقدمه باین
شرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب مذکور باید کتاب بکوشش علل و احوال توحید خصایص آن
و ثواب اعمال غیر از بدایه صفات فضائل شیعیه و اشهر و مصادقه الاخوان و عبارات و تها و این
اربع باشد حجت قال لا تقصروا فی الاشیاء غیر الکتاب لا رغبه الی علیها المکار
فی هذه الاکصاف و هی داخله فی اجازاتنا و نقل منها من تأخر عن الصدوق و هو الاکمال
الاختیار و محبت که مراد از شهاب مجرب و شهرت و افتاد و انسانی را فواید و واضع است بلکه تمام
و اعتبار از علمای علامی است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی و بی اخله الی خدا و هم از عبارت دیگرش
بدالات مطالبی جایجا بیست و الا احتجاج و استدلال و روایات کتاب مذکور بخیار صحیح نخواهد
بود و تمسک باین حدیث از ائمه مجادینی قابل جالوسی است بطریق غیر مطبوع نیز باید خواهد رفت

مع و کشف از مطالعه کتاب سطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد از ذکر و ایتمی که مشتمل بر
 و نند و باشد و کما یبغی بمرتبه چهار و اتحاد و نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة و از اینجا معلوم
 توان کرد که عدد قدیم حضرت طایبین جلایه این کتاب نیز شرف شده و اگر مراد منع و اقامت و حد است
 رواه است مثلاً پس در لالت دارد بر آنکه چون در کتاب بضیحه المومنین و فضیحه الشیبا طبری و این است مذکور
 بدون آن که سند مسطور است گمان بدیم رسانیده و کتاب عبید بن ابیون بصیرت و جلاله و علی بن یونس
 بلار و عیسیه زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم جدهان چهارم
 عبد السلام اکنون مجمل از حال ایشان یک کتب حال اما می خبر دار باید بود حال حال است و معتقد بودن
 راوی اول خود طاہر است که فرد کامل اما سید علی الاطلاق بر افادات او در جمیع تلفیق احادیث این کتاب باره
 حاشی در یافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه برین امر که فلا فی از شیخ صدوق است
 می کنند مع و کشف شهادت رسیدن آنکه نزد مخالفین از اخبار نه اوقات است و فو فی مثل قول است
 نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه است و نه با اینچنین بر گواهی و موقوف نیست بلکه دیگران نیز نصیحت
 بودنش تخصیص میکند و بیا و فقیر نمی آید که کسی خبر او را از بابیه اعتبار ساقط کرده باشد خواجه برناظر
 افادت مجلسی را سمار حال مخفی نیست اما بقیه روایه در کتاب خلاصه تلخیص و مخاشی غیر از این بود
 است هرگز احتمال جالی برین اعداد اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه شاخ محمد بن بابیه و محمد بن حنفیه
 و دیده بر ناید علی انقدر است که بعضی زایل تنقید و باره راوی خبر گفتگو دارند یعنی بقسطن عبد السلام
 مایل می شوند و باره دار السلام نمی روند و لیکن ناظر جلد آخر روایت پوشیده نیست که مجلسی در باره خلوص
 آنکه او در باب شستن بکار خویش مشغول بود بلکه عیاناً و جهره و بعضی از اوقات مجهره تقیید را رسانیده
 طایلسان توریه از دوش بر می داشت بقاییت علیا کوشیده و می افرو تقدیم رسانیده و در همین
 از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهاییه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالقاسم حسین
 محمد بن الفضل مشهور با نام خزاعه و مجمع البحرین و معارف ظاهر و اظهر و جامع البیان

و دیگر جمله مفسرین شیعیان و کثر و منتخب و غیر اینها معلوم میشود که اراده زوال نعمت را محض
در بعضی حد و در بعضی نفعی عبارت بمحیی که اول مقصود است نیز هم قال صاحب
الخطبات که حسن الحال و هو اسم من غطت له من باب صبر ان اتمنت مثل ما که
غیر آن روایت کرده اند و اینها جایز و کثیر من الحسنه الا اذا اتمنت زواله و طری
صاحب البیان در تفسیر این آیه که میگوید کثیر من اهل الکتاب که لفظ حد را زوال
آنچه در عبارت مطبوعه محض است که حد را زوال نعمت از محض است صورت آن بهمان
خود و گاهی حد را فقط یعنی اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و بخطه منی نعمت برون و ال
و حد مذکور است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح و عبارت نموده که حد غبطه باشد که در حد
اندیش عمل لفظ حد که حدیث است بر معنی غبطه بطور آنچه محققین سب جانی گفته اند و با عتد
در موارد و حسام تحقیق کلام ال بیت علیهم السلام فوقتی زاید الوصف دارند حدیث صحیح است و هر گاه حد
حدیث متفق بر سید السیدین تصحیح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل سالافه و مجاز است و خبر از فتح و فیض باری
و خبر جابر است و حدیث هم قسمت فاضل صاحب نصیب از تحقیق متدقیق است بلکه گفته اند در حدیث
است مجاز سوم آنکه قول جالبی آن نیکه کلمه و علمها علی منی منزه است که در حدیث دیگر است و در حدیث
معنی حد اول و دیگر این است که حضرت مجتهد فانی ساطع الکتاب عیون نموده که ما را خبر از آنکه جمله منی
منزه است و با فاضل در حدیث عیون بعد کلمه فطر البهم بعین احسن خیا که دانستی و منی است این تفسیر قریب
من معنی آنکه آفریننده است و بر بعد بلکه بعد است از خلق کار و من جانی است و این حدیث بطریق
قول تعالی قد ضل ضلالا کثیرا و این حدیث است که او تصدیق جواب این جواب بعد از آن
که مثل فارون و ثمانینی از کثرت انبار و بیم و دنیا و حمل اسفار است و آمده و از کلاشن جایز است
آنکه کتب آن که در این باب بحث بر خورده و بطا آنکه در چهارم آنکه جمله حدیث
و منی منزه است که ضمیمه حدیث فطر البهم بعین احسن است و احتمال آنکه برای دفع این شبهه است

علیه السلام فقط است و ال نعمت از ایمه و حواله از فاطمه بودند چنانکه طبرسی گفته که کاجی سدر را
 بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جالسی بجا از حدیث نبوی آن آورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
 از روی مرتبه ایست بود و اگر هیچ وجهی در آن حال نباشد بطلان است و وجه اول منجین خود بود اول آنکه عباد
 طائفه در حبس است غار بدین و در بعضی از تخریق یا حدیث ثانی است که نه که خبر از باب صفت بود و کما سیت
 المسکات من فصل المیزان بنیام که بجا آنکه و ایراد و عمدتند به مقتضای تخریق از حسد بطریق اولی
 ثابت که حسد حقیقت خویش محمول است و مقتضای ثانی آنکه مقتضای این صریح کرده اند که حسد عظیم محتاج
 است که واقع شده اند و مؤلف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر و التکید و التکید لظان و حبس
 و کسانیکه حسد بمعنی غبطه و حسد جامع صحیح گرفته اند صریح کرده اند که معنی مجاز است حضرت بطریق
 اولی آنکه شید با رخ یا لکه گویند که در اینجا هم ضرورتی یعنی عصمت آدم و این گریست گویند غبطه
 است غم غریب است فیضیه مسلم الثبوت که اگر حدیث تفسیر گفته اند بعضی که میگویند یا بسیم جابجا و ایراد
 میکنند و خود معتقد جالسی و در اینجا کار بر این است ثابت خواهم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی نیست حسد
 اول محمول باشد نه ثانی و اگر فرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفار را بر این شوند باز هم مقتضی عاید
 اهل حق بنیای تحقیق و الزام شیعیه موجود است زیرا که محال حقیقی ندارد و چنانچه بر طبق علوم مخفی است
 آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه از محمول و چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقتضی نفس است
 تحقیق لفظ حسد بدلالت مطالبی دال است و همچنین کتب بکسر شل جمع طبری بود لاله الزامیه بود و
 بر امر خود که مرتبه اش از صباح بلای نیست و بعضی اولویت از سیاحت آن نور است چه معنی داشته باشد خصوصاً قبیله
 و قبیله اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل غزال مضبوط است شرعی و سیرین قدر در بنیام
 و غیره میتوان کرد زیرا که خود حضرت ایمه که شفیق کتاب میدانست این غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
 این گریه گان بگاه لم یزلی و مطالعه کتاب و اگر کتب حاویست روایت حضرت امام صادق علیه
 السلام این میرسد که غبطه مقتضای بیان منین است و جالبین این در حسد رسیده

که روز قیامت خود حضرت انبیا و مآذونات عالمیه خود را از غبطه بر بعضی از مقررین تحصیل الثواب
 سعادت و نجات داشت غلط گفتم چون حضرت امیر اکمال جاه و جلال طلب کرده بخت نور خواهند
 نشاند جمیع انبیا و سلفین غبطه خواهند کرد و کافی المناقب العلویه پس نشان کسی که لایطمع شغال ذره
 در شان او پس بعید بیناید که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین لت و خوار که چند برگ از درخت
 انجیر بر سر گاه نهاده باشد تشبیه کند و از ابرام جوسق بقصر خندق براندازند و با وصف جگر شدن چشمه از چشم
 ایشان توبه ایشان قبول نکنند و اینهمه است و یا سه سال علی نقل صاحب مجمع البحرین کشید و گفت
 ان محمد محمول علی تحقیق و عداوة العترة را بجا آنگاه از تسبیح کتب و روایات قدما فی الاممیه شیخ
 صدوق از خرنهای شان خوشتر است و استقرار تصانیف و مطالعة نور العینین چنان اوضح می باشد
 که چون آدم و حوا علیهما السلام مرتب خیمه حضرت امیه سراق عرش دیدند و آهی در سینه که از اراده وال
 این بدایع غطیه و از روی آن بر نفوس خویش بر خیزد باید بود و گریه در سینه و عیان من تبلخواه میشد
 و از ظالمان و ستمکاران محسوس میگشت پس بداند که خدا یا ظالمان کیستند حکم شده که ظالمان انقوّم
 که و عوثرت امیر بدین حق نمایند عرض کرد که خدا یا چنانکه نزلت این مرقه مقدس بهشت بامداد ایداریم که
 ظالمان در دوزخ پیچیم پس در رخ حکم الهی کوفی خدا بها و صوف عفا بهر ایشان ظاهر نمود و تمام حالات
 ظالمین و غاصبین را ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و بدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و کما اهل اند کما اراد و ان یخیر جواهرها اعیانها و کما انضجت جلودهم بکلیت کما
 سیواها لیکذا فقولوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتقاء و حجج از روی
 نعمت اینم خواهد کرد و از جوار خود دور خواهیم افکند و کمال سوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید باینکه
 شنید هر دو بزرگ مناصب این بزرگواران چند بودند و آخر خود را شکوید و دیدند و از اجل بدیهات
 که آن ظالمین که خوال آدم و حوا بعد تمام صدور سایه شان میخوشیدن بعبت نه با حکم آفرید کار جهان یعنی
 ایا کما ان تنظر الیهیم بعذر الحسد و تمسک منکره عند و محله و کما رایتی

فَتَدْخُلُونَ فِي الْكَلْبِ فِي ثَمَنِي وَعَصِيًّا فَكَوْنُوا مِنَ الظَّالِمِينَ ضرور بود کسانی بوده اند که
مستحق محض مطالب این آنها صدور یافته به کسانی که فقط بر تنی قناعت پس این قسم احادیث و
ثبوت آنچه گفته و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و نفقات جالسی مورد کلام حر از ان زبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقط کلام القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین
و دیگر آنکه اینان که حضرت آدم و حوا را در حدیثی تحت سید بسیار نفوذ یافته اند از خود
شهادی این حضرات عینی و اثری بودند از آلات و طریق تنگ جدا قیل و قال اطلاع و خبر و در این مورد
باصول موضوعه شعبه که تاکی نوکران بیان می یازند و در ذی الحوزین که بدون استعمال سوف بضال حش
خدا را بر عظم طائفه با مال گردن یا فراموشی خداوند مع نداسامی متبرکه که امید از نوران روی بر باق عرس
مکتوب بودند تا هر چند آدم دست باز نداشتن و تنش بران نرسید پس گفتند آنکه آدمی تا بمقتضا حد
نمیکند آنم نیند و خرافتی نیست حالیا برین چند بحث گفته ام و در اصل مدعای مشغول بشوم و مسلم
و دلیل پنجیم آنکه لفظ احد ثوابی تلفظ برخلاف منطبق نشود و چه بید که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیز تازه است اعاده امر را احداث نمیگویند و لهذا لفظ اعاده معدوم و در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صورتی از جواز ندارد صاحب صراح در ترجمه لفظ حدث میگویند که خبر که نبوده باشد
و این نص است و آنچه گفته و نیز که لم یعمل الله لحدث بعد ذلك امر و ذکر مکرر از تخریج حدیث
که منصفه تجدد و مجد است شاید صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت خبر خیالیه اصول
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ثمنی اهل بیت و شهادت جناب سیده النساء علی مرتضی
و حسین و دیگر محبوبین سید السالین از پیغمبرین پیدا شدند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت خدا و
اینها در نصب مرتضوی با وصف تک از نزول جبریل تا کتبت حضرت رجیل هر روز تسبیح میخواندند و
تسبیح فی المساکین الاول چون مضمون است مرتضی و تقریر این شواهد یاد لای بر این مرتضی و در انفسه
مجلس خالی از اغیار با تخم و در انجلی مجلسی مجاور قدما و شیاع او و دیگر کتب سفار از استند و صحیفه بلع

در خصوص قرار دادن صاحب کمال بجان کما یجی الشارح تعالی ولد احرارم خواهند شد الی غیر ذلک
 المفاسد التي لا تخص علما و انکه احادیث علی شریعت و دیگر کتب معتدیه و استثنایات شایسته
 است که حضرت امیر از آن جهت با خلفاء و احوالشان چنانکه در اسلام آنها برقرار ماند پس
 سر و جایت قتل باشند و تمامی حکم عالم است شیخ المشایخ از علل مستفاده خواهد بود و عباد
 حدیث شاریه نیست حدیثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى
 عن ابن عباس بن معمر عن حماد بن عيسى عن حماد بن زيد بن معمر بن عيسى عن حماد بن عيسى
 عليه السلام قال روي عن علي عليه السلام انه قال لا ينجي من ان يدعى بالفسق الا الله ان
 يكونوا ضلوكا لا ينجون عن ذلك اسلام احب الي من ان يدعى من في احوالهم فيصرون
 كفار اكلمهم و هرگاه بالاتفاق هر کس که مخالف بدین حال رسول المتعالیهین چند ساخته عاقل
 الا غیر یکی امر خطا و التضرع علیها دوم و شش بعضی از قبایل عرب سوم ساخته باطنی که در حاضر فی المسکن
 السابق چهارم خراف مقبولین لسانی ایشان حقیقه و سبیل اخلاقی باشد فاطمه برین امر اول امر و اول
 گرفت الاموال جاریست عین خواهد بود اما بطلان اولی در این امر نیست زیرا که شفاعت خلفاء
 مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخر و فقط هیچ گونه مستثنویست که معروف با بطلان
 پس ازینکه ما کن نوید و اتباع و شیاع او در عقاید مؤلف من باک اعتقاد و منکر خلاف مقتضای حقیقت
 صدیق اکبر بود و نفی و صفات ذرک و به حکام نصب کرده ایشان جائز نمی بیند شتند و برین گفته
 با آنها آنچه رسید خواجه علما بر پیش با عقاد او کالتش فی راقعه النهار عدم و نشر روشن ساخته اند شیخ الاطلاق
 فلیرجع الی کتبه الحکامیه باجماع و مع امر اول مرا و نه ان گرفت آخرین عین خواهد شد که انصاف علیه السلام
 و شهید هم نور الله التشری فی مصابیه حيث قال ان مراد الکثیر من الصحابة من عبد
 ذوی القربى من احوال النبي صلى الله عليه وسلم و انما ذكره من مشاهير الصحابة
 المذكورين على ملازمة النبي صلى الله عليه وسلم والله اعلم بالصواب

سائر اهل بیت علیهم السلام و جمیع الصحابة فالظرف معاشره مؤمنین کیست
 ابطال را در ذره جفاة اکثر سید هم و سند هم بل ما هم الا عظم اغنی الیهم
 الکثیر و من فی مرتبتیه و اعترفا بان المرد مراد اصحاب المشهورون بصحبته و
 المراد من بر فاقته صلوات الله علیه و سلم و المستمعون للنص الحکمی فی يوم الغدیر علی
 امامته الا بایر و قد وقع فیهم الخلف عن بعض الواحات و استحقاق بسببه السقر
 محمداً علیه السلام من الذی یذکر ان ذلک الخلف کان سبوا الخلف عن سفینه
 عنده رسول ثقلید و جل الحسنین حتی صار سببا للعار و الشریک لفرقی بجمعه
 النفاق بلامین و ای واجب الخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فیهم و لا یشفع
 منه شفیع المذنبین صلوات الله علیه و سلم و طبق شیخ ابوبقی حاشیه ص ۱۸۸ و در بعضی تفسیر
 که خبر حدیث کردند بعد از وفات عباس بن علی و ترک احد الثقلین بل طالباً با بعد بقوله رسول صلی الله
 علیه و سلم گفته میشود که بودند آنها کردند برایشه های خود از و قبله مفارقت کردی تواز ایشان یعنی احد
 یعنی و طغی و عداوت که موالات اطاعت تواختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه جمع
 و طریقه تیره که رابی مسبر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد و حقیقت خلافت بلا فصل مقتضی
 گذشتند و بحیث میل رعایت خلفا نشد و طمع زخارف نبوی حکومت را بر ایل کوفه و بصیر و مشوق
 الی غیر ذلک علم لغت عناد بر افراشتند و مقوله نبوی را که قرینه مخفی ردت قرار داده اند از قلت تعقیب
 است فذلک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین ارشاد حقانیه از
 بازمی آمدند و بعد از حج خطاب روح البسمار بازان عقیده را از سر سیکر قلند البته حکایت قول
 عیسی قرینه اراده معنی از تدانی قناده و اولیست قلین بلکه امت فرو بردیم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
 الوهیت حضرت مسیح نمودند و بت محمد صلی الله علیه و سلم احداث نمودیم احداث امر تازه یعنی
 رفاقت حضرت طاهر و گویند سالی سستی سلطانیت خلفا اختیار نمودند پس مقوله نبوی نبیه عدم اراده معنی از تدان

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابق مرتدین علی عقابیم کافرین بعد
 الاسلام است لیکن ارتداد شرعی هم فرد از افراد ارتداد علی الاعتساب است و ما من عام الا و يجوز ان يرد منه
 انما صحت که ما مانع است که از مرتدین علی عقابیم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوئیم زیرا که
 الله عز وجل اخبر ان خود عین مطلوب نیست که بی سوغ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
 نمیشود چنانچه ترک اسلام ارتداد میگوشد ترک ایمان کامل بلکه تبدیل خلق حسنه را بسیه و ترک رفاه و التقصیر
 سبب اختلاف شیخین و ذی النورین هم مرتتب خوانند گفت چنانچه از حدیث و ابن سوری و عمار و مانند ایشان ان تصویب
 السانی ما یبصر و شد و انما الله تعالی تفضیلش عنقریب و صرح میشود لیکن غرض این است که از احد ثواب بعد
 از ارتداد شرعی مراد گرفتن لم یزل الوامر مدین علی عقابیم مراد دادن قرار دادن چنانکه از عبادت بجا ماندن
 مجلسی و اتباع و استقامت و دیگر و مستقیم نیست و اینکه از ما احد ثواب بعد احداث امور جدید که تفضیل
 مع وجه تعیین المراد آنها که نیست از مرتدین علی عقابیم ارتداد مقبولی با سیه و حب الترتیب الا انما
 مراد باشد فخذ الاتفاق و نعم الاتفاق و نیز اگر خاطر کسی طمان کند که سلبا که از احداث بدیع بقدر ارتداد
 نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد نتوان گرفت گوئیم که حد واحد چنانکه مراد ذی النور
 باللفظ بحدت و ابداع و ارتداد شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدت گفته و فی الحدیث
 انما یصلی الله علیه و سلم من حدیث فیها حدیثا او اولى محمد تأقیل فیها الحدیث که مراد الحد
 المنکر الذی کتب معناه و لا معروف من السنة و فی الحقیقه و ما ذلک الحد قال
 القائل الحد یروی بکسر الدال و فیها علی لفاعل و المفعول معنی الکثیر من جانیها
 و اداته و اجاره من خصمه و حال بینة و بین ان یقتض منه و الفتح هو الامر بالمستدع
 نفسه و یکره ان یؤلفیه الرضا به و الرضا علیه فانه اذا رضی بالیدعة و وقفا علیها
 و لم ینکرها علیه فقد اواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
 علی لاد تنکد و نیز در اکثر طرق بخیرت باشد روایت سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ الاستیذان در افق

امام رضا و عیون روایت کرده الفاظ بعد از تحقیقا و تحقیقا و تبدیل و تغییر واقع است مؤید آنست
 که از احداث ارتداد و مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد پس تبعید است بلکه بصراحت دل است
 متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد و حقیقت خلافت علی بن ابی طالب
 علیه السلام که آن باجمود و وفات سهر و گمانات به ترو و شکست است خنثی و بر افتد یا بنجر و هند
 از آنجه تصحیح ال است بدانکه از احداث زینهار ارتداد و مراد نتوان گرفت و ای بعضی کاتبان هم
 فی معنی الحدیث المشهور عن الصادق علیه السلام قال لا یزال الله یبعث من انبیاة قال رسول الله صلی الله علیه
 سلم بعد کلام است احسن علیکم ان کثیرا و لکن احسن علیکم الدنیا ان تنافسوا
 فیها و وجه لالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه نص نبوی ثابت شد که از بعضی اصحاب احداث واقع شود
 و بعد از بنیم نص واقع شود که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت منافق و دنیا بود پس بصراحت ثابت نشد که آن
 احداث در ای شرک که بقرینه مخاطب با مسلمانان انجام او را بر تداوست خواهد بود و علی بن ابی طالب
 مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب نبوند و الا
 قول مجر صا و ق لازم آید و ذلک محال باشد و هرگاه از احداث ارتداد و مراد نباشد لا محاله امریکه متعلق
 بخلاف مثل صوبه و اگر کوفه و قضای و مشق و مانند آن که درینا صوبه نبوی مرتبه علما و او خواهد بود
 تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری انقبوسین
 شیعیه غیر از خدا و برگوسا که پستی و بعضی با خدا مناصب نبوی جان او را ذم و وقع امر غیر ذلک
 یکتب علیک حدیث الخوض یطین علیک استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
 صرحه غیره و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه شیعه را عادت خواهد یافت که در قریح
 عصا فرمودن مجر صا و ق است در باب تعلقات خلافت و این مجر صا و ق است که بر سر مستقبل شده که فرید
 و چنان واقع آید که کمال حد و لالت ارد علما قلنا و ای ذلک حدیثی است مثل حدیث سابق
 در مطاع اصحاب که هم که بر علمای تشیعین فریقین بران اتفاق دارند بخلاف ایشان کما و کثیر هم

الکلامیه مرویست و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلب غیر متناهی است و است قال
 النبوی صلی الله علیه و سلم استخضون علی الامارة و انما استکونتم ائمة فیوم القيمة فتعلم
 المصنعة و یثبت لافاطمة کس صفی باید تا اندک تامل سازد که ازین پیاده خبر از نبی است
 غاصبین خلافت حضرت چگونه میفرمودند آیا منی نبی که ایرادین بر استقبال قریب است و تحاطب صحابا
 کبار اما بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و نیز چگونه حرص امارت عامر بر حکومت کوفه و بصیر و شوق الی
 غیره که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذ ادسایت
 ذلک فقد وضعک غایة الوضوح و ظهرک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل
 الخلیفة و ولایة محمد بنی فی البحار و الکلام مع انه علیه السلام اراد سوا هذا اصحابه بل المرتدین
 و المناقضین الذین هموا بالنبی الاول و قالوا عند طلب الدفاعة و الفرج طایر ما قالوا الیس
 یمستقیم بل اراد بعضا منهم بل اریب کما نص علیه الفاضل نور الله الشکر و الکثیری
 و حیهما و قد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی باوصفا نهمه تصریحات تنبیهاست
 توهم در گیرد که تصغیر لفظ صحابی علی ما و شکی نیست که در قیاس و بر تعلیل است پس اگر مقبولین
 چرا و دو خواهند گوئیم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین عار بلکه ناریست حال آنکه
 این قبل بر هر کس ادنی او را در وظاهر است چه مقام مقام شفاعت دعا است که جناب شفع محشر
 تصدیق کلام یارب که احب الیه است باضافه بنامی مکلم جناب ایزد است شفاعت آنها خواهند کرد
 پس اینجا تعلیل عدد و چه مضار و اگر سغیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر کثرت می بود و نیز
 اینها بر تو شوار بود با من منجی شوم چون قلیل اند بیا مرز و البته عاقلی با منعی ضایع خواهد بود علاوه
 عالم الغیوب الشهادة است حاجت اشاره بقلیل و کثیر عدد و جیت نیست مگر اینکه مثل لفظ یا منی که
 معنی تصغیر او نیست باشد جناب التماس فافا و سعطافا بکلمه تصغیر ذکر کردند و هر چند اربعه یا که بعضی
 عرض سیده زهرا منصف اینست اثبات ما که انحراف بحدی که کافی و بسند بود لیکن شیفاء

لِللَّحْلِیلِ وَارِوَاهُ لِلَّحْلِیلِ یُزِدُ سِتّاً زَابِراً وَکَرِیماً رَاسِخِینَ فِی کُتُبِ لَحْظِی وَکَرِیْشِ لَحْظِی
وَعِزّاً وَعِصْبِیَّةً وَعِدَاوَةً وَلِدَاوَةً خَوِشٍ کُنْزاً وَدَلِیلَ شِشْمِ أَکْمَرِ حَبَابِ سِیدِ الْمَدِیْنِ
حَضْرَتِ عِیْسَى اَعْلَاوَهُ خَوَارِجُ فَرُودِ تَبْلَاوَتِ اَیْتِ کَرِیمِ وَکُنْتُ قَلْبُهُمْ شَهِیداً مَادَمْتُ فِیهِمْ
فَلَمَّا تَوَفَّیْتُ نَفْسِی کُنْتُ اَنْتَ الرَّقِیبُ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ
اَزْ نَقْدِیْهِمْ فَاهْلَهُمْ عِبَادٌ لِّکَ وَارِ تَعَفُّفُ لَهُمْ فَانْکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ مُشْغُولٌ غَاثِیَّةً
وَاین شعر را گشت که باز بسفارش توجیه شد قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر بقید قلم آمده که شفا عجلت
بدلائل مطابقی باشد یا تضمین التزام اصول و افراد و حضرت ماسیه مبارک از جمله مخالفات است چه جا
مره بعد از ذکره بعد از آن مع ذلک از مضمون و مفهوم است که بتوان بر وجه جناب سالت متفهم بود که خدا
تا و فیکه من بقید حیات بودم ازین مروج احدائی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه پنجه هرزه تو
خوب سید اینهم با منی صحیح دارد از بودن خلفا ثلثه مورد حدیث الحوض جمع از ایشان بر اصول حضور
شیخ شریب زور محمد ثبات بدعا و اقسام نفاق و انواع مخالفت سرسبز و چنانچه مطالعه بکار الالوا
مجلسی بران گواه است بلکه رومی حیات القلوب او نیز تفصیل این مطالب سباه است در باب شخصیت
دوم از شیخ مفید استاد حضرت امام عظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای شنیع را درباره معصیت انبیاء
و تخلف اینها از لشکرش ایامی امامت سجد شریف بعبارات طولانی آورده در اثبات آن نقل میکنند
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود با بوبکر انشراح کرده که پس ایست و خود داخل محراب مسجد
نشست و با مردم شسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد با بنجه ابوبکر کرده بود چون سلام تمام
گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان طلبه فرمود که من بگفتم که شما بالسر اسامه بیرون
رو کنید بلی رسول خدا گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و گشتم بر آنی که هیچ
را با تو نازم گفتم یا رسول الله من بیرون رفتم و بر آنی که خواستم خیر بیا ترا و دیگری پرسید پس حضرت فرمود
رو کنید لشکر اسامه بیرون و بدین لشکر اسامه گفت که کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه ستم ترا

این سخن را فرمود و در پیش خود از تعب فتن مسجد و برکتی که از حرم اندامی که حاضر شد آن حضرت را
 بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان دانست از اینها می فاسده ایشان پس مسلمانان را
 گویند و صد اگر چه و فوج از زمان فرزند آن جن حضرت بلند شد و شیون و سرودن زمان مسلمانان بر جان
 پس حضرت خیمه مبارک کشود و کسب و ایشان نظر کرد و فرمود که بگوید از براس من دانی و گفت که سفید
 تا بنویسم از براس ما نه که گواه نشود پیرگزین گناه صحابه بر جاست که دوات و کف را بیارد و عمر گفت کرد
 که این مرد ندیان بگوید و بیمار بر روی غایب شده است را کتاب خدایت پس اختلاف کردند آنها که
 در اینجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست ^{صلی الله علیه و آله}
 و آن دو هم گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا را با باشد پس دیگر رسیدند که آیا بیاریم یا نه
 فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست لیکن ایبت بکنم شمار که با این بیت سخن
 نیکو سلوک کنند و در از ایشان بگردانید ایشان خواستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از آنچه شنیدیم هیچ عا
 مجال آن است که شک کنند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را مسلمانان اند و اگر تعالی غلامی خواهد که صبت کند و کسی
 مانع صبت او شود و مردم بر طعنهایکنند بهرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که صنی کند که صلاح جمیع است
 در آن باشد و کسی مانع صبت او شود و در چنان حالی آن حضرت آزرده کند و نسبت ندیان بخیر
 دهد چگونه خواهد بود حال و در حال آنکه حق تعالی بفرماید و ما فیض سخن الهی از آنها که وحی یوحنا
 یعنی سخن نبی گوید آن حضرت از خواش نفس و نیست سخن و مگر وحی که با و فرستاده میشود و میفرماید آنها که
 از امر می نشد خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صد کفر معنی
 بعد از حضرت عمر فاروق اتباع و شیعیان او در صحن حیات سرور کائنات بر اصول را با تشیع یا نه
 بر حقیق اظهار مجلسی که خلاف فهم سلف باشد اظهر من الشمس این است و از نیق مقام کفر و کفر
 مقام عیاذ الله و بسیار از بزرگان کائنات که قائل با سلام حلیقه ذکر خلفا می باشند بزرگان مجلسی خاتم النبیین
 ثابت میکردند دل فقیر از ادراک آن باشند که بایست شود بزرگان برای اتصال خرافات مجلسی

یکدو حرف میگویم که معلوم نیست که این لیم هرزه در او باره جناب رضوی که دشنام بغیر صلوات
 الله علیه و آله و سلم از زبان عمر رضی الله عنه نفوذ باله لطیف خاطر امتناع نمود و بران سکوت و زبید و خال
 در صورت حق تعالی نهضید اینکم اذ اکثرکم چه اعتقاد دارد یا بخدا یا بیک معتقدین مجلسی تقلید گفتوری
 گویند که حضرت امیر وقت طلب فرط اس کجا حاضر بود لیکن اینیم نظر بر و ابات بحار الانوار و حیات القلوب که موجب
 آن رسک اول گذشت سخافی و خرافاتی بیش نیست زیرا که از آن واضح می شود که امیر المومنین را و قات
 السیدین بخیار جدا شده مگر و قتی که هرگز در آن وقت فرط اس و دوات طلب لغیر موه اندیش که استخیم
 خاصیت حدیث مرصود در آن مقول است که نص مدعایک که حضوری مقبولین بایمیه هم دلالت تمام دارد پس
 تقدیر بغیر بجا و موافق خدای عز و جل و امتش بخیر گرداند و زبانش را مثل دشن بر آفرینیت ندان
 سنت جماعت جبار سازد و از اختیار عار او را باز دارد این کفر بدشمنان جناب رضوی بیک گرد
 وَاللَّادِمُ بِالْطَّلِ وَالْمَلَكُ وَمُثْلَهُ مَسْجِدٌ بُولَفِ كَالْمَلِكِ هَمَّ بَصِيحٌ تَامٌ بَارْتَدَا الْإِشَانِ وَزَمَانِ
 انحصار صلوات الله علیه و سلم خلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی
 علیه و سلم هنوز در حیا بود که ایشان میزدند و الی آخر الفقه تیر تلوت آیت که میگوید که او را شاد و مقوله
 عیسو که با عمر ان بولف ساله و تمام کبار را میزد و گناه از پیشش بروج بر همان چارچین مانع شده و در وقت
 بودنش زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب بغیر صلوات الله علیه و سلم تکرار
 تمام ملاحظه میفرمود و در کمال انقباض و انضجاری میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوند ما را در این نشان
 بودم هیچ خرابی ندیدیم بعد از وفات حق پریشان گمان بودی که بصریح خواهد بود و متوهم نشود
 که صدور این کفریات متخصینان احتضار جناب ابرار بود و پس قبل ازین از روایات مابا و مجلسی
 دریافتی که این گروه در ملاک پیغمبر صلوات الله علیه و سلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند بخانه جبرائیل
 بیکی مانند آن که تقدیرش و حیات القلوب و دلیل است روشن و مجتبی است میرین بر مقبولین است
 اما اینان فیو القلوب حدیث متنازع فی الطباق کلی خواهد یافت که استغفره انشاء الله تعالی

دلیل بر صحت ورود بعضی از روایات است و آن بر آنکه از وارو کبر ملائکه غدا ب موکلان عقیوب
 قیله از آن مقام که حدیث انحضرت در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت الطباق این مو
 نیز برخلافی باشد بین مسلمانان و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله احکام آخر و مانند کفا
 و شریکین می دانند از محالات است بخلاف قبولین سانی امامیه که اگر بعضی از آنها زودتر نجات
 یابند و بعضی بر آنند عیال و ابا و اجداد و غیره و در هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که روایات
 ایشان بعد از این خواهمی است که معصی بعضی خوف تأثم جمعی شده بود بخلاف حال خلفای پیشین
 شیعه که بطور واحد این نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد کسانیکه در حق
 شان قائل تخلیه غدا ب تفصیل نمیکند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی غدا ب گرفتاری
 خواهند بود و همچنین قائل بر خول عراف اند نیز بر شان قاطبه همین اعتقاد دارند و طائفه که نجات یابند
 آنها نیز تفصیل بکار نمی بیند پس اگر نجات بعضی از آنها و گرفتاری برخی دیگر قائل شوند خرق جماع
 لازم می آید و بی مقام برابی دفع توهم کجای عبارت کتابت ضالمه و امام عظم علی کفای می یابیم
 الْحَارِبُ لَعَلَّكَ أَفَرَأَقُولُ لِلَّهِ حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي وَكَشَاكَ فِي كَفَرٍ مِنْ حَارِبِ
 النَّبِيِّ وَأَمَّا صَحَابَةُ فِي الْأَمَامَةِ فَقَدْ اخْتَلَفَ قَوْلُ عُلَمَاءِنَا مِنْهُمْ مَنْ حَكَمَ بِكَفَرِهِمْ
 لَا تَهْمُ دَفْعُوا مَا عُلِمَ بُيُوتُهُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةٌ وَهِيَ النَّصُّ الْحَقُّ الْأَدْلُ عَلَى الْمَامَةِ مَعَ قَوْلِهِ
 وَدَعَا خَيْرَ رَأْيٍ إِلَيْهِمْ فَسَقَاهُ وَهَوَا قَوْمِي اخْتَلَفَ هُوَ عَلَى أَقْوَالِ ثَلَاثَةِ أَحَادِثٍ أَنَّهُمْ
 مَخَالِدُونَ فِي تَارِكِ لَعَلَّكُمْ اسْتَحْقَاقُهُمُ الْجَنَّةَ الثَّانِي قَالَ بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ إِلَى
 الْجَنَّةِ الثَّلَاثُ أَنَّهَا أَرْضُهَا أَرْضُ نَجْتٍ وَجَمَاعَةُ عُلَمَائِنَا أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ الْكَفَرُ
 الْمُنْجِبُ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ لَعَلَّكُمْ الْإِيمَانُ الْمَقْتَضِي اسْتِحْقَاقَ الثَّوَابِ وَدَلِيلُ
 آنکه در این روایات بلفظ اعتقاد و بعضی از احادیث بلفظ مژغ و مفید که در اندلس
 از این ثبوتات فسق و حدیث است فذلک هو المقصود لکنه مانع من حمل

عَلَى الْخَلْفَاءِ فَاتَّهَمُوا عَلَى أَصُولِهِمْ الْمَقَرَّاتِ وَفِي حُكْمِهِمْ كَمَا مَسَّرَ اللَّهُ عِنْدَ جَمْعِهِمْ
 وَكَأَنَّكُمْ عَالِمُونَ بِهِمْ وَهَذَا الْمَقَرُّ وَالْمَقْصُودُ أَنْ يَثْبُتَ كُفْرُ سِرِّ بِنِجَارِزِ كَمَا لَفِظَ
 مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 خَلْفَاءُ يَثْبُتُ وَاتِّبَاعُ وَاتِّبَاعُ شَيْءٍ بِشَيْءٍ نَبَاهُ مَا يَنْبَاهُ وَهُوَ الْمَقْرَرُ بِمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ
 وَصُورَتِ اَزْدَادُ شَيْءٍ وَارَادَهُ كُفْرُ خُشُوعٍ وَنُفُوزِ اَوْدَةٍ وَدُرُومِ اِيْنِ قِبَابَتِ نَظَرِ بِنِجَارِزِ
 فَرِيقَيْنِ اَمْتَرَاتِي وَاحْتِلَافِي بِنِجَارِزِ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 اَمَّا جَمْعُهُ لَمْ يَزَلْ اَوَّلَ اَمْتَرَاتِي اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 اَمَّا اَزْدَادُ زَمَانَةٍ اَمْتَرَاتِي اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 بِاَعْتَرَاظِ وَحُضْرَتِ مَوْلَا تَوَانَدُ شَيْءٍ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 اَبُو بَكْرٍ صَدِيقِ سَيِّدِ اَلْعَالَمِ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 اَبُو دَرْدِيٍّ وَعَمَارَةُ سَلَامَانَ حَذِيفَةَ وَعَلِيدَةَ مَسْعُودَةَ وَحُضْرَتِ عِمْرَانَ فَرَزْدَةَ اَلْشَّيْءِ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ
 چنانچه برون آيا ايامه برجا خود ثابت است و سببی انشاء کند تا و سببی اَمَّا اَزْدَادُ زَمَانَةٍ
 اَمَّا اَزْدَادُ زَمَانَةٍ اَمْتَرَاتِي اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 وَفَرِيقِ الْمَكَانِ وَجَلِيلِ اَشْيَاخِ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 نَازِهِ دَرِ اَخْرِ نَسْخَةِ سَلِيمِ نَبِيِّ كَرِ اَمْتَرَاتِي اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ
 دَارِ اَوَّلِ اِيْنِ سَانِجَةِ مَقْبُولِيْنِ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 وَحُضْرَتِ مَوْلَا اَهْلِ الْمَكَانِ مَتْنِي الْمَدِينَةِ عِنْدَ اَخِي اَوْ قَعْلًا عَلَى فَرَاثِهِمْ وَدَارِ اَوَّلِ اِيْنِ
 دَارِ اَوَّلِ اِيْنِ سَانِجَةِ مَقْبُولِيْنِ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ
 اَحَدُ تَوَانَدُ شَيْءٍ اَنْ يَكُنْ كَمَا لَفِظَ مَرْدِيْنِ اَوَّلِ مَقْصُودٍ لَوْ كُنْزُ بِنِجَارِزِ

نیز از محل انجید بن خلفای ثلثه آمدی است چه رفت مراتب جلالت مناقب بر مقبولین سابقی البته
 سلم الثبوت است بخلاف شیخین و فی النورین که این عوی بصورت خالیه ایشان و هم چون کتب التعلیقات
 اگر هنوز موصله سماع روایات باقی باشد بقرار تحریر آن بنا بر حق ضرورت بیخیزد و در تمام این کتب
 افتاده و در غنی گذر و فی تفسیر الایمان ثبت و ثبتت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نسبیته ثبت
 کما فی المائزینیه و كانت مخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی غزواته و کذا و
 الجرح و كان ابنه معها فاراد ان یمنهم و ینزل اجمع فحملت علیه و قالت یا بنی الی ان نفر
 عن الله و رسوله فرحمته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سيفا منها فحطت علی الرجل
 فصرخت عا فخذ فقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بارک الله فیلک یا نسبیته
 و كانت رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلها و ینزلها حتی اصابتها جرحات کثیره و
 حمل ابن قتیبه علی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رو فی محمد لا یجوز ان یخضع
 علی حبل عاقبه و ناک فقتل محمد و اللات العربی و نظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الی
 رجلا من المهاجرین قد التقی ترسه خلف ظهره و هو فی الهیمة فناداه یا صاحب الدرس القی
 ترسک و سر الی النار فرحمی ترسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نسبیته
 خذ الی الدرس فاخذت الدرس و كانت تقابل مشرکین فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الیه وسلم لمقام نسبیته افضل من مقام فلان و فلان و فلان و ینتی موضوع الحاجة ان یمن
 باسماع ترجمه این است و با بلا اتم و توجیه باید شد بقراینکه از زمان نسبیته خبر کتب نیست در حدت مانده بود و حضرت
 او را بجهنگها میزد که مجروحان را دوا کند و پیش و بان جنگ همراه بود و چون است که بگریز و نسبیته را دوا بر او حکم کرد و گفت
 ای فرزندان خدا و رسول میگریزی و او را گردانید تا آنکه مردی مشرک کان ان سیر حکم کرد و او را شهید کرد و پس نسبیته بشیر
 پسر خود را گرفت و بران کشید و پسر خود را دوا را گشت حضرت را و تشعیر کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد ای
 نسبیته خود را در پیش و می حضرت باز شد و نسبیته را دوا و سبیلان فخر در اسم هر کرده بود که آسبیلان حضرت

تا آنکه جراحات بسیار باورسید و این قیسه بر حضرت حکم کرد و میگفت محمد را بمن بنمایند من بجای
نیام اگر اواز من بجای یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که دلمات و عرسو گند بخورم
گشتم در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنام و از مهاجرین فتاوه که میگرفت بپوش خود را بر
اوینخته بود حضرت و راند اگر که ای صاحب پرینداز سپهر خود را و برو بسوی جنهم او سپهر انداخت حضرت
سعیه گفت که سپهر را بر این سپهر برود و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیم
دعای او سرور تهر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان اتمی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس
نسیم بر خلفای شش ترحیم و نه فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند فحش و جفا و قرب منزلت ایشان
نزد سرور آن جهان بجا آید و بدین سخن مسکین قطعاً یقیناً رسیده که چند اینها و استماع
برای کسر نفس شای خلفای شش این روایت را و فعلاً القدر السقیه بحال شد بدینهم یافته باشند ولیکن قصه
اصلی شان خط مرتبه شجاعت و شجیت جناب امیر و محسنی خروج و نصیب بود چه این قصه علی الظاهر و کما
بر آن ارد که حفظ و ضبط بنوی بگوشتش و شش نسیم واقع شد و ثبات قلب هر جهان شاکر بر حضرت
از وی اجتناب و یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه می که جناب امیر کبیر هم سهم و شریک نصیب او
تواند شد یا وصف آنکه پس از دست کفار شریک شهادت میدادند لیکن هرگز نسیمه انحرشی و غیر
نزد او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بجا فرستی متوجه شد و مانند شیر سیرید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان او شجاعت و سیر و مدانی و دلیری داد که قصه ستم زوال و جنبان پیر زال مانند فسانه عمر
فی اصل و بی ثبات نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار ربی او نزول جلال نیا و گزیده
آثار تهور و دلدار او چنان بنمید که هرگز احدی از کفار از دستش جان سلامت بر دوش مراد از فلان
خلان فلان اصول شیعیان جناب امیر و عمار یا بر خدایه یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در خاک
شکست بودند و پشت اوند کما سبق خلفا شش علاه لفظ آنقدر که مقام و کمال الخ بخت هر چند
اینهمه می رسد که هرگز خلفای شش را اراده نفرموده و درین صورت می باید که این همه بزرگان و اصل بخت

شکر باشد و چگونه دلها سی امامیه که هر کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
 برین مثنوی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه و قد بر النصف این همه که شنیده حرفی از
 جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی روایات معتبریات قوم در با صفا را شنیدین
 با تو گویم فی الحقیقه بر تفصیل این معلوم خواهد که پیغمبر خدا صلی علیه و سلم در اکثر غزوات ایشان را بلی
 و خوار فرموده و اینها از دست مبارکش خوار بها کشیده اند مثلاً در غزوه ذات السلاسل و غزوه خیبر
 نصید و امام عظمای طوسی طبرسی و طبرستان در وصفات ایشان بگویند است که باقر مجلسی در حیات اهل بیت
 ترجمه آن پرداخته و بخش آنکه آنحضرت صلی علیه و سلم ابو بکر را با چار هزار نفر بر سر کفار قرار
 و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و مار را ز رو کار ایشان بباران بوی یک یا گوی از مسلمانان ملاقات
 کرد و پیام او انمود و گفتند بلات و عذر اگر قرابت تو با من نیست ترا با جمیع استخامی کشتیم گردید که شما کافر
 نداریم و نخواهیم که محمد را با علی قتل رسانیم ابو بکر یا لشکر خود گفت که سویی مدینه قصدید اهل عسکر بیرون
 و بیرون رفتن چهل و یک نفر قبول نمود چون بدیدند رسیدند حضرت فرمود ابو بکر مخالفت من
 کرد و می گویند که بعل نیاورد و عیسی شدی پس بنیز بر آمد و گفت ای مسلمانان ابو بکر را امر کردم که
 اسلام اعرض کن و بعد متناع بجای و مشغول شو و بجهت نامزد از لشکر تو سیاحت تمام نکرد اکنون که
 جبریل عمر امیر مکه می عمر و در میان من که ابو بکر کرد القصه هم گریخت و جبریل خبر داد حضرت بنظر
 و فضیلت او معاذ الله در ملاقه فرموده باز خطاب بفرمود که نافرمانی کردی و خلا امر من بجا آوردی و عیان
 را می خود نمود خدا قبیح گرداندرای ترا اکنون علی امیر مکه است و آخر القصه بطولها با جمله قصه و فقره
 در فصل آن بود که عدم تطابق لغت سنازل خلفا بر او با وضوح جدید ثابت کرده شود و قیاس و انفا
 گذشته که جناب پیغمبر صلی علیه و سلم بدست حقیت زبان صدق تر با خود اصول امامیه چنین در او انفا
 سجده و هم وقت طلب داشت و طایفه جناب را بلی خشت که خرد و پوشی چاره ندیدند اهل غیر ذلک را بلی تمام
 الی التخصی کثیره طرفه ترا نکره در نیاد و بی تذلایل باشند و حال آنکه حکم اسلام ایشان نموند

روز قیامت که در آنجا است رسوایی آنها با وصف کفر مقرر می‌شود و آنوقت روانند و اگر با اینهمه
 جلالت شان و فضیلت این بزرگان بحال خود باشد عجیب نیست که اینها نزد جناب میرزا علی بن ابی طالب و علم بحقیقت
 منزلت جلالت قدر در رفع و ذکر لیاقت علامت و شهادت با همونی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و محبت
 خاتم نبوت را در باره شخصی اطلاع و موافقت بحال سلام او در حبس امانت ندارند و اخلاصیت و علا
 م و تصدیق از این باب است چنانچه شیخ مفید علی راوی بحالی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
 است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوقی دیگر از ره گذر
 مشبهات نفس باشد نسبت بلکه بنا بر استحقاق انصاف محبوب صفات کمالیه است و هرگاه کسی حبس
 خدا باشد متصف بحالات صورت و مقبول باشد بهر خواهد بود الی آخر تقریر و در مرتبت خلفا راشدین از
 جزایات اعتقاد کنند فاعبر و ایا اولی الابصار و النظر و الی رفوات بهولاء الکبار و تکلف علی بنده الادله
 القاطعه القاطعه تلک عشره کافیه باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بزرگ مقبول است و تشخیص تفصیل تا
 این میگویم که هر صفت مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیهه اولیه است اما الصحابه
 فصیحان الاحتیاج الی دلیل در بیان لا یتوقف علی التوضیح البیان زیرا که فهرست امام عظم طائفه یعنی شیخ طوسی
 و کتاب ابو عمر و کتب حسین عضا کثیر و نقد الرجال بن داود و خلاصه الاقوال حضرت امام عظم و دیگر
 خلاص الاقوال و ترجیح المقال و مجالس المؤمنین و تجار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره بسیار بلکه بیاد و آلات بر
 حصول این مرتبه برای حضرت سلمان ابو ذر و عمار و غیر هم من المقبولین و ارجعوا انیکه ظهورش مثل کتاب
 النهار هود و او شکار است و الشارح انما نمونه ان رکعت سجد اوله قوم در حق بعضی از آنها بعد از این منقول
 خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل بر آن نیز بر السنه مخالفین از همین اومی است لیکن
 چند حرف در اینجا گفتیم بلا باقر مجلسی در بحار با خصوص باب پنجاه و نهم از کتاب حیات القلوب میفرماید که
 بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر عتقار سوال کردند فرمود که علوم او است و شکر
 است که از آن چیز بیرون نیاید پس بحال صلیه پدید فرمود که نامهای منافقان یا دیگران است بحال عمار را

برسیدند فرمود که موسی است که مغر استخوانش را ایمان است و فراموش کاری بود که چون یادش
 می‌ورد نذر و تنه‌گیری شد پس از حال عبد الله سعید پرسیدند فرمود که قرآن خواند و نذر او نازل شد
 گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و در یکتا بی پایان
 الی آخر حدیث و نیز در حق خلیفه از انجمن و است که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار بعد و
 آگهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین دیدن رقم است که حضرت امام عظیم علی خلاصه الاقوال و حصا
 تلخیص او را از عارضین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین نوشتند و از مشیختین برداده که فصل
 جالسی بر و عقیده سیزدهم در صوامر جوین بنابر تجرید و جهاد بیکه در سر و از بد مذکور از جمله
 و فجار و اعدا حیدر که از سرده باشد و اگر مردش است که وی بنابر تعداد و احداث بمقتضای حدیث
 اظهار ارادت الصالحین و الاطفال و فلان مانند عمار از مرده معاندین الی بیت و فحایض ایشان محسوب
 پس در مناسبت این تقریر کلامی نیست خدایا اتفاق و نعم الوفاق مختصر محال عقل و خلاصه نقل است که ششم
 مرتضیٰ مصنف بعلوم عقیدت نزد حضرت مصطفیٰ مقبول نباشد نظر کنی بحديث امامی و در بیت ششم
 که در اینجا نقل می‌کنند و بوجودش از انجمن عظیم از این عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم
 اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم و اولیائکم باکم
 و بنی ساعین بنیفا و شهد و از جمله ایشان بلال خادم رسول تعالی است که خوبی و بزرگی و خلاصه و سواد
 زبان کابرایه و مسائل گذشت فلا فیه مرقه آخر و مجاب است که شریک از فضائل و کمالات و غنیت
 و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول عقیده که حضرت امام عظیم در خلاصه خود نقل آن کرده است
 البته ششم منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که علی مذکور و دیگران نیز به
 پرداخته و در ساق او از زبان جنبر صادق و انبیا و فاطمه و زینب و ابی ایتام
 عظیم طوسی است پس بعد از امام رضا علیه التحیه و الثنا که آنحضرت صلوات الله علیه که حرمت مراد حق

عم من عباس عایت کند که او بقیه بدران من است و ایضا پسند مقبره ازین عباس است که
 که فرموده که از ارکند عباس از ارمن کرده زیرا که عم آدمی شعبیه بد راوست که عجز ذلک من الدواب است
 آورد و اما مجلسی که نامه الکبیر اخمی بجا را لایق و کتابه الصغیر اخمی حیات الطلوع بجایا امامیه در قریح اسفل
 عباس از انقیاب می آید بزمه سلمان غیر او نموده حال علمای قوم درباره رعایت است آن بزرگوار
 که عین جرئت مصطفی بود و خفیه بطریق اجمال و ایجابات تو خواهم گفت که این بزرگان در طبقات
 آنجناب نیز خرقه دارند و فکرو دارند فاقول و اولیاد الهی و المشتکی و از انجمله حضرت عبدالعزیز است
 که بدین شیوه جعلی مصون خالی از از مجبین تر تصور و احکامه لایحه آنجناب است حیث قال فی خلاصه
 الاقوال کان محبا علی علیه السلام و تلبیکه و محاله فی الجلاله و الاخلاصه کلین
 المقومین علی السلام اشهر من ان یحیی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احادیث
 و الخبایق آن برین بزرگان باره تراجم شان در خورهم و حالات استماع واحد
 آنها بحواله مدینه قوه منفصله نقل خواهیم کرد باجمعه در رفت منازلین کرده صدق حدیث حضرت
 علمای قوم پیشین بر این طریقی نمی گرد و از نجاست کتوری در ابرام مطاع حکم فاجان
 بسگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزلوا مریدین علی عتاقهم من ذلک و فقهیم لایست مگر نیکو و مریدان
 در حق اند و مگر که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مگر نخواهد گفت که اینها صحابه
 من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرید بوده اند بر ایشان نهایی خود ما از دقیقه که تو مفارقت کردی این حضور
 نمی شود مگر کسی که از او آخا بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسی که از او آنها ظاهر باشد حال آنها
 بر مجلس شخصی نخواهد ماند فلیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مگر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحا در حق آنها دلالت
 میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهى لفظه اما بولن الشیطان
 محل شفا خاتم پیغمبر این مقام مطوف است و طاف سید السو جان پس گو یا از اجلا بدیه است
 نه جای آنها و خورشید علی سخن مخالف و در خصوص این مقام نیست که شفاعت است کتاب صحیح و خوف از او

و شدت و تکلیف اخروی بر نصیحت فاضل مجلسی در حق یقین و غیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
 که ذخیره شفاعت مختص بر اهل کبارست صورت نمی بندد و در کتاب کبار و صد و محدثات از ایشان
 در اصول مروت و غیرت جوایش که نکند مخالف یکایست بلا محبت حواله قلم می شود که اما احش
 بر دلایل بسیار و بر این بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد و عموماً و خصوصاً اما اول پس از آنکه محققین
 ایشان بواجب و عمر و کثرت در کتاب سمار الرجال و انبیاء و اشیاء و از امام باقر و صادق علیهما السلام
 روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب سالتاب مرتد شدند مگر کسی که همان ابو ذر و مقداد و
 گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزد و برگشت باز فرمود اگر کسی را
 خواهی که هیچ کس نکند و تردیدی در وجوب متابعت مرتضو بهم نرسانیده آن تعداد و پس این روایت
 در اکثر کتب ایشان منقول و مرسوم است و مضمون آن با وصف محفوف بودن بقبر آن و دلایل شریک
 معنوی سیر لیس آن از تعداد واحد اجماع مقبولین اما به غیر مقداد ثابت شد و اینهم بمعرض شریعت
 که ابو ذر و سلمان نیز از مالکین خلفا و تارکین فاقه مرتضی و مردودین درباره کفایت است
 سید اوصیاء و کو اجماع نظر اهل بعضی اوجه بودند مسلماً که نظر بعضی از روایا مثل مقداد و ابو ذر
 بنیاد این تمثیل بعد از ملاحظه حاشی اصول احادیث معنی اضافی و جمیع است یعنی تا مقداد از
 نسبت دیگران بعد از اثبات حقیقی و الا این احادیث با هم گرفته مقتضی نکند بگوید که او بود و این
 مسکات این ایشان و از این حاشی احادیث دیگر که در شناسایی این نازل طلق اندازد و بگوید علیاً شهادت
 جلوه گرفته شود که در این بین توسع و مجاز و جمیع این گان بعد از تعداد است و عموماً و خصوصاً اما
 عوفت آنفا غالباً نسبت نیست پس از زور و پناه آوردن در نه مدلول و ایات که از اهل بیت اطهار است
 که او و غیر منصف است و روشن است و بسیار کشیده که هیچی انشاء الله تعالی و بعد از آنکه او است و ابان است
 حق البصر که از حق و آنچه درین کتاب مذکور است بصیرت مرتضو و بر مرسوم است که انکارش از نهاده و بر
 و بخیف نمانی و شناسها حواله نمود و در میان این خلافت نگامه کارزار که فرمود تا سید نفس و کس

بعضیست شهادت منصفی درباره حدیث ثابوت و ناظر بهین است که عمار یا سرور کان را بعد از
 نبوده بلکه زبیر که در وقت یزید قتلش می یافتند و شهادت فشرده و از مطاعه بجا و ترجمه آن صحیح معلوم است
 و زمره را بعدین یا بعضی ابو ساسان انصار و غیره را شمرده اند و عمار یا سرور را پس عجلت البته بر حسی اصناف
 محمول خواهد بود و بر مقتضات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال اصناف
 شام مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدو گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
 امامیه بعد نباشد و محقق بنامند که برای اخراج عمار و احوال زبیر در ارکان را بعد چگونه برین
 بسند کنم زیرا که نسخ سیم که زبیر حاضر است در صدر آن بن حدیث از سلمان مردی است قال قلنا
 كُنَّا الْكَلْبَ حَمَلًا عَلَى فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَاحِدٍ بَيْدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 فَأَمَّا بَيْنَ عَمَّا مَرَّ أَهْلُ بَيْدَى الْمُهَاجِرِينَ وَهُمْ لَا أَضْأَلَا أَنَا هُوَ فَمِنْهُمْ لَوْ كَرِهَتْهُ دَعَا
 الْوَضْعَ فَمَا اسْتَمَارَ لَهُ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلًا فَمِنْهُمْ أَنْ يَصْبَحُوا مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ
 مَعَهُمْ سَلَامَهُمْ عَلَى أَنْ يَبَايَعُوهُ عَلَى الْمَوْتِ فَاصْبَحُوا مَوْبَايَعَةً مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ
 لِسَلَامَةِ رَجُلٍ لَأَرْبَعَةٌ قَالَ نَاوَابُ دُرٍّ وَالْمُقَدَّادُ وَالْزُّبَيْرِيُّ الْعَوَّامُ بَيْنَ عَمَّا كَثُرَ
 ارکان را بعد علی مقداد و جلال خوش بانی و اندو این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بود و مثل فواد و ایل بود
 قسوس طبق روایات یکه ایجاد کمالی علی بن ابی طالب و اعدا و ان الکشی بود و از الاعما و از نجاست که نبیه که سترین
 نام و درین موه با و نکرده پس گزارد پس است که شهید ثالث نه سبب این معنی حدیث و یعنی تکرار
 الاطلاق و ان جنه قید حفظان امور سببی آنکه بلکه احاطه بایم خود و قایل به خارج و مصایب و افسوس و حقیقت
 ان مَرَّادُ الْكُشِيِّ مِنَ الصَّحَابَةِ مَنْ عَدَا ذَوِي الْقُرْبَى مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ عَدَا
 أَنْ كَرِهَ مِنْ مَشَاهِيرِ الصَّحَابَةِ لِدَاؤِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُسْقِعَانِ
 لِلنَّصْرِ الْحَقِّ فِي شَأْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا جَمِيعَ الصَّحَابَةِ بِمَنْ كَانَ فِيهِمْ وَاصِلٌ
 وَوَدَّ أَنْ يَدَّ كَرِّ عَلَيَا وَفَاطِمَةَ وَالسَّبْطَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ كَانَ مَعَهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ

[illegible]

کمال اسلام و ایمان و خلاص رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتابی که در کتب معتبره علمای
مستور و از قبل ازین رسالت گذشت تازمانیکه کثیری مذکور و در کتاب مستور منسوبند که
روایتی از سلیم بن قیس بن ابی النخعی از ابی انیس از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده اند که
از این روایت که گوید باخبار مجرب و صدق است وقوع از مداد از صحابه یا پیغمبر و صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحیح سنن و غیر آن روایت چند حدیث از آن سابقان گذشته است از این روایتی و از مداد و احادیث
صالحه حاصل معنی روایت اینست که بعد از رحلت آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته اند و بعضی از صحابه را
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و صفات پسندیده و اعمال حسنه و اعمال
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بقوای قلل اسلام علیه السلام علیه السلام فی القدر جبر رسالت است
که در ستوده اطوار محمود که در عهد کرامت مبدء آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مظهر و مجسم بود
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان و جسد و ریاضه نمایی بر
احسان که در حق کافران و عیال و محجود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غضب حضرت را بر او خانیست
خاطر عارضه حضرت خیر الوری از بعضی وقوع آمده چنانچه صحاح سنه و کتب سیر و تواریخ بآن باطن است
و انکار وقوع از مداد و با نمیشی نگارید و صریح است انهی کلامه بعینه آمدیم برین که برگردان از کمال
ایمان و اخلاص تبدیل اخلاق و صفات اخلاق و ذل و حسیه که از تقبولین ایمیه و صدور یا کما عرفت
و تحریفه الشارعه و آیات محبت میل بسوی خلفای شریف و معلول طمع زخارف دنیا بوده با خبر دیگر اگر
مراد اول است پس حدیث ایشان زبانی مخالفین ثابت شد و دلالت عین المطلوبه را اگر مراد چیز دیگر
است بیانش نموده خصم است فقیه اقل الامام میگوید که چنین بعین اول است و برین و موقوف نظر
از آنچه مؤلف عاجز از تصحیح نموده که از صحابه غیر از عذر سیوفانی در باره خلافت اهل بیت چیز گفته اند
و دلالت بسیار اتهام متیوان کرد و در مقام برکیده و دلیل گفتا نام صاحب منہج المقال از حضرت ابو
اسلام جعفری روایت نموده که مهاجرین انصار و جمعی دیگر روزی و جبا بر تصدق آمدند و گفتند که

بخدا سوگند میخوریم که تو امیر مومنان هستی خلاف بلا فصل ترا سزاوارست هست خود را در از کن
 بیت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بر این امر رنج و آید و دست میگوید پس در این صحنه و در این شهر باشد
 تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشد بند و دیگر کسی سر تراشد پس با دیگر
 شرف حضور یافتند و امیر المومنین بمان فرمود که در روز اول شاد و گریه بود با مختلف بکار بر و خدا را و گفت پس عمل
 در زندان بود امام فرمود که بعد از این سوانح او همراه امیر المومنین قتال کرده و شهادت داده لیکن سر تراشد پس معلوم
 شد که قلوب این مفسرین غیر حلقین و سهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب خدا بودند و هو المطلوب از این مقام اینهم ظاهر
 که شصت عمار با سر خیابان در پنج مخرج عطف استخرق شد که بعد از سالها در از پیدا گردید و فوت خروج حضرت
 امیر المومنین اتفاقا بحسب و در صحن مشایرند و بر ساحل غایت رسید تا بدیدگان که از سر تا قدم طواریان
 بنودند اینی این صفت ایشان در غایت مرویت شد و بخوبیال بنده اقل حلقه خیابان نگر بود که شهادت
 حضرت سلمان ابوذر و بوقت بود و بمانه حضرت شرف حضور یافته باشند پس عمار را فی تفصیل خدا ایشان
 و مقام آتی بعضی زلال و خواهم کرد و لیکن بطا افر و ابیات کتاب جصاص نیست و چشم ندال اعتبار
 باقی نگذاشته زیرا که نصف از عمر و بن ثابت روایت نماید قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
 يقول ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما قُضِيَ ارْتِدَّ النَّاسُ عَلَى اَعْقَابِهِمْ كَارُوا الْاَمْلَةَ
 سَلَامًا وَافْتَدَادُوا وَابُوذَرَّ الْغَفَارِي وَانَّهُ لَمَّا قُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ
 اَبُو بَكْرٍ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَا وَاللَّهِ لَا نَعْطِي أَحَدًا طَاعَةً
 بَعْدَكَ أَبَدًا قَالَ وَلِمَ قَالُوا سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَوْمٌ عَدُوٌّ قَالُوا بَلَى
 انْفَعَلُوا قَالُوا نَحْنُ قَالُوا فَاَتَوَقَّيْ عَدَا حَلَقَيْنِ فَمَا أَتَاكَ إِلَّا هُوَ لَا الثَّلَاثَةَ قَالَ حَامِدًا بِنَاسِ
 الظُّفْرِ بَكْرَةَ عَامِدًا قَالَ لَهُ مَا لَكَ اَنْتَ تَقُومُ نَوْمًا وَالْغَفْلَةَ اَنْ جَعَلُوا قُلُوبَهُمْ لِي فَقَدْ
 اَنْتُمْ لَمْ تَطِيعُوا فُحِلِّقُ الدَّائِرُ كَيْفَ طِيعُوا فَوَقَّتْ اَلْجَالُ الْوَدِيدُ فَالْاَحْلَاجَةُ فَمِنْكُمْ
 ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون پیش

بروقت مطلب نمود محبت و عدم محبتش هر دو برابر افتاد و از نجات که جناب میرالمؤمنین فی اولا طیبین
 و طاهرین و عمار از متخلفین شریفند اکنون رویت دیگر ازین کتاب هم از امام حق ناطق جعفر صادق
 علیه السلام در باره ابو ذر و سلمان توجه تام و اصفا لاکلام باید شنید و باید دید که دلالت بر نحو
 اقل البر یا دارو یا نه عن ابن عباس رضی الله عنهما عن عبد الله بن عبد الله بن مسعود قال قال سلمان
 فسأله عن الفجار فقال الله ان وجع عرقه صديقت كهيئة السلسلة حمرها واولها
 منه الى وقت ظهر فعاقبه الله الى ان رسلط عليه عثمان حتى حمل على قتيل اكل لحم
 الكلب وطرده عن جوار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما الذي لم يتغير منك
 فبشر رسول الله صلى الله عليه واله حتى علاق الدنيا طرفة عين فاما فقدك بوجهي كسوة لم يزل
 قائما فابضا على قلبي السيف عينا في عيني من المؤمنين يظن مني يا مرمي سلمان
 وقتی بخیرت میر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت خورشید ببل را منقسم حقیقی در دنیا بنمود
 عذاب خردشنا که که گذشت زکد احوال نصا خلفا بکده فلک بخش گردید تا آنکه شل طوق شانی پیدا
 و ابو دحق را وقت نماز پیشین سجده انجاء در رسید هر چند دنیا را انجاء نیست مگر ازیر و شجاء ویرانیز در عالم
 بیا و افرا سازید و عثمانی بر سلط گردانید تا بر شهر بر نه تند رفتار سوارش کردندی که سیر میباید و مجروح
 گشت و بقول خدا اثبات حق گوشت نهانش هم نخت عکاه از جوار حضرت سید الابرار و آواره گردیدند
 انگنند که انقض قمری نرد او بود علی مقدار حال صلی نرد آن میر حاضر بود شش شیر تیز بدست گرفته
 و چشمها خود را چشم مبارکش در خنده نادیده و چه فرماید و کدام وقت در نصار و بر و اهل عتساف لفظ
 بل من مبارز بر زبان مقدس جاکر نماید و این هر دو حدیث در بجا نیز در مقام تزلزل و روت اصحاب
 و عدم تغییر و تبدل مقدارند که درست فلیتنبه له حالیا در روت و احداث ابو ذر و سلمان اندر نما
 یا سکر ام حالت متغیر و کدام هم و در و است اکثرین انام قطع و قطع ماده آن توجه شود و از روت
 اخیر صحیح و یافت مقبولان کرد که این بزرگان مجرد و فاسد در کائنات و باره جناب

مرآتوی مصدر تغییر و تبدل گردیدند و بی ارتکاب تکلف و مجاز فرحی مولف مانند فارسی هم را ایشان
 و آنهم از بیجا به نبوت پیوست که تهر متقم حقیقی در خلا عثمانی بحال ابوذر صدوقی بامیه مشوجه شده و در
 بوی رسیده از خدای رسیده حضرت اشیا مایه در شطاعن فی النورین که تعلق لواقعه ابوذر دارد و بر اصول و آداب
 خویش سر محاذله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه بر حق بر دارند و مخظم کلمات ایشان در دنیا
 متنبه بر زار جهانی و با قدر است الحمد لله علی ذلک شمر خد و شود سبب خیر که خدا خواهد به خمیر بایه و کما
 شیشه گرسنگ است امی معاشره منصفین اجدات واقعی مقبولین الی تشیع تا شاکر درنی است
 که روز غدیر رضی قطعی برخلاف بلا فصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران محجزات و کرامات
 و در انصاف قطعی خلافت مرصع نور اشرف روز بزرگم شیعیه ششم خود دیدند و عقدا و اسخ با بافتن بهر شایسته
 و تازندگی خباب خاتم النبیین بان عقیدت ثبات قرار و رزیدند و کج و ذوات سرور عالم قلوب ایشان منصف
 شد و سالك راه مخالفت مرصع گردیدند و حقوق اجبه انجانب یکسر فراموش نمودند و دو عا بنمبر صلی الله علیه
 آله و سلم را که داخل من خد که است بر خود مطلق فرمودند برب ترب و این موار از اموشه منکره بود و از
 التبه ابداع واحد ابایا گفت نه انچه از خلفا را شدن اصول متشعیدین و یافقه که بصورت معنی اعاده
 و نباش نمی گذارد و کما سبق تقریر و مخفی همانند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص
 الحال بانند که عذر و معان بنید التبه تطبیق این قصص مختلفه و روایات جدا گانه باین طور بگزیند که لغی
 تخیلق از عمار یا سر در مهابرین حقیقت و معنی خویش محمول است بحسین اثبات آن بر اسلامان ابوذر
 مقدار لیکن فرق مهابرین و عمار یا سر بنمبرین همین قدر است که او سر تر اشید ولی بظهور حاضر
 بخلاف اینها که سر تر اشید ندونه حاضر شدند لیکن غیر مقدار احد از ابوذر و سلمان بر وقت موجود حاضر
 گشت و بر عقلا عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم سر تر اشیدن فقط اتمام حجت الزام بینان
 که سلسله چهار حرکت میداوند و نه خبر دیگر کاش بدون تخیلق صحیح مقصود شمشیر بدست گرفته حاضر
 با بکله بر سر تقدیر مخالفت مرصع از ایشان صادر شد و در بال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

ملاقاتش پوشیده نیست که این همه مخالفتها و احداث و بدعتها که ازین بزرگان فروع یافت
 علی بن ابی طالب بنامش نوی بود در گنج چنانچه قبل ازین محدث بنوی علی علیه السلام معلوم شد و تفصیل
 بعد ازین تفصیل غایبی است انشاء الله تعالی اما ثانی نخستین بمقتضای عده سابق و در سه مرتبه
 باب طیب و ابوت حضرت عباس بن محمدات ایشان محاذ انداخت که پسین یکی آنکه ابو جعفر
 بسند مخبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نقیله او عباس کنیز او زبیر بن عبد المطلب
 ابو طالب عبد الله بود و عبد المطلب او مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید پس بر با عبد المطلب بود
 که این کنیز از مادر با میسر رسید است قوی رخصت او با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم
 است بنده ما کنیز عبد المطلب کا بر قریش انصاعت بنزد وی فرستاد تا آنکه زیر راضی شد که
 از عباس و او بشیر طیکه نامه نوشت شد که عباس و فرزندان او در مجلسی که او فرزندان با نشسته
 در مجلس نشیند و در هیچ امر با مشارکت نشوند و حصه برسد پس این مصحف نامه نوشتند و کا بر قریش
 مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه برای جواد و این
 علی عباسی ظاهر کرده اند خدا هم حضرت ملا باقر بعد از این تروت و سقیان و انصاف و تقاضای
 منک اندام و منک انجیر و منک لریح و منک المطره میخوانند که بابی شمشیر شوند و خود
 در تاویل و توییل بر عادت قدیم خود میخوانند و از دستهای تو و بازوان ایشان در کتاب صغیر و کبیر است
 که انجیر و لبسیا غریب است و چون عبد المطلب او صبا بوده نباید که از وی حرا صادر شده باشد
 پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را یا بخشیده باشد و بهر
 خبر از آن بدست باشد و علی بن ابی طالب خطا بر بیدار آن سان تر است نسبت او بن عبد المطلب
 عبارت بر حاکم شیرینوش حق بنو ثریب میگوید نیست که با جماع محدثین اخبارین با پیروایات کلینی قاطبه
 قطعی المصدر است و محبت احتیاج در تلال احادیث آن اصولا و فروعا کما شمس ظهور اگر ملازم
 مجلسی از اخبارین باشد پس حکم غایت حدیث که در لایق احتجاج نه بنده شش خالی از تبحر و تبحر

نیست مکاروه ابو جعفر کلینی علامتی برای این مکان در کتاب خویش نگه داشته بلکه این کتاب با بقول صاحب
 فواید مدینه که ملا تقی مجلسی الدلا بقره اقاویل و می نانو بنیه و بین الدجبت پند آید حکم غایت من نیست
 النفس الامارة بحکم محض خد بود و چون من اهل حق از شمال بن خرافات و عفاوات در حق مطهر علی و ائمه
 حضرت عباس عم جناب شرف الناس منزه است احتمال تفسیر رواه و ائمه بداهه در میان نیست چه جای که
 روایت عز نور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مخوم ما یو باطهارا هو الحق بود و اگر طارند که او را
 است کما یقول المعاصرین بن نیز محال و نیست که در میان حدیث قبح تواند کرد چه خوشن و غمناک است
 مسطور اعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده کیف بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر ند که مخوف باقر این بلکه
 با و له قاطعه بر این طبع که در صورت خالی که ابرامیه قرار یافته مدلل و میر کشیده باقی ماند انکه صاحب طلب
 جمله اصحاب پس عجب زیاده و عساق و است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب امانیه برای تمام آن
 مساعی بلین که بروی کار نیاده اند و در روایات بلکه الی الان در ثبوت ایمان آن برگزیده است
 اکابر امثال مشیخ کلینی و تفسیر اهل بیت مانند آن حرف است غلط گفتیم بلکه بسیار از روایات که
 کفر و شرک است تا بویت حضرت عبد المطلب معصوم بودند و نسل و صغیره و کیره چه رسد در مقام امری نفع کار
 عوام بلکه الذخیر و تمت قرا اقل الانام یکی از روایات بار الیها کتفا میکنم و مبلغ کثیر را حواله
 تتبع ما یرین می نمیم فی تفسیر القدر محمد بنی ابی عن محمد بن یوسف عن حماد و عبد الله بن سنان
 و ابن ابی حمزه الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما سمع رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم حجة الوداع نزل بالاحکام و وضعت له و سادته مجلس علیها ثم رفع يده الى السماء و قال
 بكم منكم اني قد ايدتكم قال يا رب انك و قد نبي في امي و ابی و عجمی ان لا تعذبهم بالنار قال
 فادعى الله اليه ان ائت على نفسه ان لا يدخل جنتي الا من شهد ان لا اله الا الله و انك عبد
 و رسول و لكن انما استعجب فناديهم فان اجابوك فقد جبت لهم رحمتي فقام اليهم فهدى
 الله عليه و سلم الى الشعب فناديهم يا اباها و يا امها و يا عمها و يا خمرها فهدى الله عليه و سلم الى الشعب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ترون هذا الكرامه التي انتم في
 الله ها فتقولوا شهدنا ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا حقا وان جميع ما انبئت به
 من عند الله فهو الحق فقال رجل من اصحابكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
 قدم على بن ابي طالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ابشرك
 يا علي فقال له اهلوا المؤمنين بانك انت واممي كمن تران مبشرا فقال لا تروني الا ان كان فينا
 الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا واخبرنا الخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله لفظه
 يعني امام صادق عليه السلام فرمود که چون گذر بنمبر صلی علیه و سلم در محله الوداع بر قبر پدر و مادر عم خویش افتاد و گریه و زاری
 بدرگاه باری عز و جل فرمود و شفاعت ایشان نمود و می آمد که من قسم خورده ام که کسی بجای او قرار نگیرد و رسالت در
 جنت نخواهد بود و لیکن تو نزد قبر حاضر شو اگر بعد حجت بدینا اقرار نبوت تو کنست بر حال زار آنهار رحم خواهم کرد
 پس حضرت شریف اود و با و از بلند ایشان را دعوت کرد و منتهی به مجمع از قبر بیرون آمدند و اقرار توحید خدا و رسالت
 آن حضرت صلی علیه و آله و سلم کردند و با نعت او نمودند و چون حضرت از سفر زمین باز گردید باین بشارت
 مبشر شد و شکر از وی بجا آورد و انتهای قصه ذرات این حدیث را بنسخه گفتم از شهر الشیخ کما لای فی حق
 کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتبره دوم گوش کردی از بصره خدا چند حرف از اسلام و ایمان بن برد
 که من فکر کنم پیش نیست اما بطایفه او اولی طایفه بشمارند و بر جمیع اهل حق و یمن و ایمان در او نقل
 در پیرایه اختصار شنیدم اما باقی شرح در شرح العین از کلینی با سانسید معتبر روایت نموده که
 امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب عمل و عقد کرد و بدست خود آنچه بر او
 سه نفر است باز در عمل معنی این حدیث از کتاب بها الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
 نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس و بر و جناب بنمبر صلی علیه و آله و سلم
 هم تو ابوطالب بحساب عمل اسلام آورد و بدست خویش عقد شصت و سه نمود چیست گفت مراد گرفت که
 احد جوایز خدا یکی است و حاجت او باز ملائمتی محاسبه و شهادت و شهادت این تاویل از بعضی چنانست

خویش نقل کرده و بنا بر این و تا سید تاویل برداختند از طالع آن صاحب بیت که اینهمه در مورد ایشان
 درباره ایمان فقط از سیر تقیه از قریش بود تا معاونت خباب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
 که اگر از ایمان خویش جناب سالتم بیکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند که ام مشرت و دین و اخرویی
 شوم بود یا این بزرگان عاقل و سراسر انی و شستند و فر او ان حیرت نیست که فرید معاونت و در صورت تقیه
 از قریش پیغمبر خدایت با در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
 هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی شایع است و این
 تقیه ابوطالب آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که طرفیان گفته اند که مری زید یون مطالبه میکرد و قا
 بطبع ثروت یون که موقت که وقت مطالبه خبر لفظ بلاس هیچ مگو علی و سن الناس خا هم گفت که مخون
 مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت نخل شد و جناب خا سر باز گردید چون نسبت
 دعوی قاضی بجلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در حواس او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
 مایوس شد و گفت که با من هم بلاس وجه دوم با عتراف مجلسی آنکه اشاره کرد با صنیع مسجحه کلمه
 لا اله الا الله محمد رسول الله تا نیدش بر وایت این شهر آشوب باز ندرانی مقصد کرده آن نیست که چون
 چون محضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جو غم تو غمی از دنیای بی رم حضرت فرمود بحکیمه برادرتیم
 خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدای تعالی ترسی پس خندید و عقد حضرت و نصر و عقد ابهام بوسطی نمود
 بسجده کرد و امیر المؤمنین خیرت گفت الله اکبر بخدا سوگند که تیر یافت به برکات تو و مال قول
 حضرت جعفر نیز بان می کشد و ازین وجه که فاضل مجلسی چشم ضا دیده صا هوید باشد که حضرت
 ابوطالب رفت مرگ هم به بلا تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز با اشاره ابجد و عقود و ایان کرد و در
 حساب آن بسیار استخوان با عتراف مجلسی که گمانی بود بر بعمان تکرار فرمودند و بسبب نجات میسر
 و این هر دو تاویل از احوال و ایالات که گاهی حساب جل فرود آوردند و گاهی حساب عقود و مایل
 شدند و در حقیقت به گمانه بر نرفت درباره تا ویلات دیگر که خود مجلسی کاکت و سخافت آن بعضی

چو گمان توانی کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزو اهل بیت آشکارا شد که از احاطه
 درود بوار خاندن بایرون نگذاشته که الا یعنی آله هم برناوید دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی پدیده کنیز و
 ولایت تقویم اولین بدایت عقلیه غیر تقسیم است زیرا که مستلزم مثل سارست که مدعی سست گواه است چه
 اگر ازین هر دو چیز واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب بطریق ذیل خود ازین فاشیه قبیح و اثبات طریقت
 فرزند و بلند خویش بآن نمی فرمود اگر قبول میکرد حاصل میشد و الا ذمه و ایجاب شرعی شغول او بقتل و
 روایات دیگر که در افتاد سوره التبعین بنظر قاصر رسیده نیز نموده ایم است که این جزو شراستند و بسیار کشیده و
 نامی قریش سید و لیکان نام این هر دو چیز محلی یا افتیاء بر زبان صدق ترجمان حضرت عبدالمطلب و خواهران و گذشته
 مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن یک غلط و نمودن این او و عباسی که از حضرت صادق علیه السلام
 سرزد و جعل شده باشد قطع سیرت برای حضرت عباس و فرزندانش بد و فاشیه حضرت عبدالمطلب عجا و الله
 و عدم طریقت حضرت عباس شاهنشاکی که کفایتی ندارد و نفوذ بالند و سبک آبار و اجداد و محاوره شرف المخلوقات
 در آن در اوقات و متکلیفین افعال ناشایسته دهند و در حق حضرت عباس که مضیضی از آبار آنحضرت و
 چنانچه فصل معجم و تفسیر منج السد و لطالب الشاد و یفرماید که مرستی که چون جناب سالتاب صلی الله علیه
 و سلم قبل از عام الفتح هم خود حضرت عباس را بکفر ستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آن
 آنحضرت تا خیر شد آنجناب فرمود که رد و اعلی ابی و نیز درباره او فرمودند البقیه ابائی و چون ظاهراً است که قصیده
 از نصف همان شئی می باشد لابد که حضرت عباس را وجودیکه هم آنحضرت بود و اهل ابائی آنحضرت باشد از تنی قدس
 احاطه بر کلام این چنین و آیات و در عمده کتب دینی ایمان خویش خرج کنند پس بر عقلای مس و رکاب
 محتجی ند که اگر وصول مایه و باب عدم طریقت ابائی جناب سید المرسلین عیاذ الله بنسب
 الشیطان و اگر می زنی ما شوم و علوین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیاء و مرسلین قبل و قال کنم کتابی
 بالاستقلال بایدم نوشت تا چار و اینجا بر قاعده کلیه که بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر فرود خود طلب
 گزیند اشعار ناظم من بعد از احادیث که اصل این اصل است بر شمارم آنگاه توضیحاً لایزال کنم

اشال را با بیچاره تمام در عرض بیان اگر مهربان بودی که قانون موعود که از باب نفس بر می ناصبت که بر
 جنگ بران میزنند و در دوزخ عتاق بنشیند ضابط می نوازند و رگ جان اهل سماع را از زخمه حرورت چون
 تار طنبور نغمه عفتا با نوا چکا و کیشور و فریاد می زنند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه فرد کامل
 علی الاطلاق و هر که لیاقت نیافتند در شسته باشند با حوادث مرعوبی نموده می باثبات رسانیده اند که
 عداوت اهل بیت علیهم السلام دلیل عدم طیب الاوث شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار
 و اشکارت و فاضلی و کتب المندوبه و اشال بن مقامات بدل خرافات کتاب مجالس گفته شده
 محبت مردان مجوز سبب پدیری که دست غیر گرفته است یا مادر او و دیگر اعلام شایان بضایین دیگر
 آورده اند که نقل آن خالی از تحویل نیست و چون با صحبت حضرت عباس فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر
 ما ششم عقربان کتب امامیه ثابت میگردد پس هر کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فتوی و مجور
 حضرت عبدالمطلب و عدم طیب الاوث حضرت عباس و حاذق المذبح و خود به این قاطعه فرموده است یا نبی است
 از دست و بازو و مجلسی که می بر آید و دست او نداد این عالمی رسد و البضا بمحض وضو انجا میسر گاه
 آبایی که ارم سر و نام او اولاد و محبوسان و خلاصان و دوار صفوات و انضا
 چنین و چنان شنید چاره ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع و شیاع ایشان که می رسد اکنون بعضی
 از احادیث شار الیهها باید دید و بخور و معانی ریزان عقل فراست باید بخند که وال بر دعای
 مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابي عبد الله عن النضر بن مالك عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان ذات يوم جالسا على باب الدار ومعه علي بن ابي طالب اذا
 قبل الشيخ فسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لعلي اتعرف الشيخ فقال له علي ما اعرفه فقال هذا ابليس قال علي لو علمت يا
 رسول الله لضربت به ضربة بالسيف فخلصت امته منه قال فانصرف ابليس الى
 علي فقال له ظلمتني يا ابا الحسن اسمعت قول الله عز وجل وشاركهم في الاموال الا وادعهم

مَا شَرَكْتُ أَحَدًا أَحَبَّكَ فِي أُمَّةٍ وَزَيْدٌ ذَلِكَ بَيْنَنَا وَنَفْسًا وَمَا رَوَى صُنَاؤُهُمْ فِي
 الْعُيُونِ عَنْ عَلِيٍّ بِرَأْسِطِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْتُ جُلَسَاءَ عِنْدَ بَابِ الْكَعْبَةِ وَإِذَا اشْتَجَّ
 مُحَمَّدٌ وَدَبَّ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ فَرَشَدَ الْكَبِيرُ فِي يَدِهِ عَمَّارٌ عَلَى أَسْمِهِ بَنُونَ
 أَحْمَرٌ عَلَيْهِ مَدْلُجَةٌ مِنَ الشَّعْرِ قَدْ نَالَ إِلَى لَبِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْنِدًا ظَمْرًا بِالْكَعْبَةِ فَقَالَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ لِي بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ لَبِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَابَ سَعْيُكَ يَا شَيْخُ وَضَلَّ عَمَّاكَ
 فَمَا أَوْلَى الشَّيْخِ قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ تَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُمَّ لَا قَالَ ذَاكَ الْعَيْنُ الْبَلْبَلُ قَالَ
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَدَّوَتْ خَلْفَهُ حَتَّى خَفَتْهُ وَصَرَ عَنَهُ الْأَرْضُ وَجَلَسَتْ عَلَى صَدْرِهِ وَوَقَفَتْ
 يَدَايَ فِي خَلْقِهِ لَا خَفَافَةَ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ مِنَ الْمُنْظَرِينَ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ الْمَعْلُومَ
 وَوَاللَّهُ يَا عَلِيُّ لَا أَحَبَّكَ وَمَا أَبْغَضَكَ أَحَدًا إِلَّا شَرَكْتُ أَبَاكَ فِي مَرَّةٍ فَصَارَ وَكَذَلِكَ
 فَضَحْتُ وَخَلَيْتُ مَسْبِيكُهُ أَنْتَ بِلَفْظِهِ أَنْزَلَ حَدِيثَ مَعْلُومَ مَشْهُومٍ كَمَا نَسْجُلُ نَجَابَتِ وَأَرْجَحْتُ
 وَأَطَاعْتُ وَبَجَرْتُ أَنْفَضَ شَيْطَانٍ وَلَدَ الْأَرَامِ وَسَيْدَ عَلَى نَفْسِي وَجَوَاشِي عَلَى الشَّرَائِعِ وَرُوحِي عِيدٌ وَخُلُودٌ لَدُنَا
 يَشْتَبِهُ بِغَيْرِ مَادِيَةٍ مَقْرُورَةٍ وَلَدَ الْأَرَامِ حَبِيبَتِ نَدَارِ خَالِي يَشْتَبِهُ بِكَ وَرَأَيْتُ الْبَيْنَايْنِ مَجْشِي عَائِدَةً فَجَدَّ رُوحِي
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَرْشُوحٌ حَيْثُ لَيْسَ كُنَا الْفَارُوقِ الْكَبِيرُ دَانِ الْأَرَامِ وَرَأَيْتُ كُنَا الْأَنْجَارِ وَدَانِغٌ مَكِيدٌ وَكَهْضَ أَمِيرِ قُرَيْشٍ
 وَوَلَدَ زَيْنُ الْعَبْدِ خُضْرٌ لَدَ الْحَمَلِ الْبَرِّ وَبَلَابُورٌ مَجْلِسِي كُنَا حَلِيَّةٌ بِتَقْيِينِ حَضَرِ أَمَامِ دَانِغٌ كَرْدَهُ الْبَيْنَايْنِ فَرَمُوهُ كُنَا
 بَلْبَلِيتُ كَمَا سَكِرَ وَلَدَ الْأَرَامِ يَدِينُ حَضَرِ أَمَامِ حَالَتُهُ بَاوِيغٌ وَرَشْدٌ دِيكَ أَرَامِ نَامُورُ كَرْدَهُ كَرْدَهُ سِيدِ
 خَيْرِ قِيَوَانِ كَسَتْ شَرِكُ شَيْطَانِ مَدَّةَ أَمْرُ مَكْرُورِ أَرَادُ شَيْطَانِ وَشَرِكَتِ مَدَّةَ مَكْرُورِ كَسَتْ شَرِكُ شَيْطَانِ
 وَوَشَرِكَتِ نَهْمِي عَمَلِي دَانِ كَرَامَا شَيْخِ مَهْرَتِ وَخَاضِعَةً لَوَا مَعْنُوَانِ مَقْبَلِ عَادِشِ وَجُو مَكْنَسُ دَانِغِ شَيْخِ صَدُوقِ
 الشَّرِيعِ أَرَامِ صُنَاوَاتِ ابْتِخُوهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّاجِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْمِلُوا
 أَوَّلَ النَّعْمِ قَبْلَ مَا أَوَّلَ النَّعْمِ قَالَ طَيْبُ الْوَدَادَةِ وَلَا يَحْمِلُنَا إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ طَابَتْ لَهُ دَنُهُ شَيْخِ طَبَرِي
 أَتَجَاخُ خَضِرَ تَبَوُّرِ ابْتِخُوهُ كَرْدَهُ فَرَمُوهُ دَانِغِ وَرَأَيْتُ كُنَا نَكِيدُ بَاوِيغٌ وَرَشْدٌ دِيكَ أَرَامِ نَامُورُ كَرْدَهُ كَرْدَهُ سِيدِ

دهد باشد و قاضی طریقی در مصایح خویش جایگزین صاحب الوافض امامی طعن کرده که ابو جعفر طوسی
 در مصایح و دیگر کارنامه ریزانیت امام حسین است میکند که بر اثر ثواب صید نه ازنی است شیخ بیگزید
 هذا الفصل يكشف عن نصيبه وعداوتيه كهل البيت عليه السلام ووضح عن سرها
 وروى عن الصادق عليه السلام انه قال لا تحبنا محنتا او وكذا او وكذا محنتا
 از این قضی مذکور در باب النبوة است و در شنام امر من تبر النبیات صو کوشید که لا یخفی علی ناظران بانه
 از این آیات حال طائفه شیعه که در حال از جمیع بن عیوب صا از محنت بودن خلاف تجربه با هر فحول
 فاهم بقولهم انما افاد وجاد الشیخ البهائی فی وارداته شهر جمادى الثانیة
 باهم مقصود که لا یخفی ان پاکیزه شنبه مانند نیم روز روشن شد و اگر حضال صدق از صدق
 بر دارند و محضر خواهند شد که در تطهیر اذیال شیعه حادث عجبیه بر می نماید و لیکن درباره محصورین انجیر
 که در بن یان خوش شایع جار و خیر آن روایت یکنه هیچ مسلمانی را بارانی ذکر آن نیست تا بشود ضرورت
 باره از آن روایت اناب طبع مجتهد جالسی که از جهت ناصبیت اندیشی با وی این واو شده آورده ام که لا یخفی
 علی طایفه با اینهمه که شنید در با صحابه کرام که عجبیه مجرب و جان مخلص البین در صنادیق خوشحال بداند
 اعادنا الله عن ذلك هرگاه برین چند روایت حاطه کرد حالیا بعضی از روایات که دلالت
 رغبت و تفریقگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر بدینا خلفائی نشد و ترک سعیت بود و رضع غنید
 عداوت ناصب ایشان با جلد المذبت شیر و نذر داشته باشد باید شنید ثقه الحدیث طایفه سید حسن و است
 کرده و مجلسی در حیات القلوب تبجیه آن نموده که سید از حضرت امام محمد باقر العلوم سپید که کی بود عزت کثرت
 و شوکت نبی ما شتم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
 مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی ما شتم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایامان یقین از سابقین بودند
 و لعالم تقابلت کرده بودند و در ضعف یقین دلیل النفس تازه سلمان شده بودند عباس و عقیل و الشانرا و خلیف
 اسیر کردند و از آن گزند ایشان چنانچه تی بنیدار و خند اسو کنند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند آن فتنه ابوبکر و عمر را

آن ندانند که حق امیر المؤمنین عصب نیست و اگر سعی میکردند البتة ایشان را می گفتند انبی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس عقیل بود و محکوم نفس را به بودند و بهت طمع و نبودن آلتیان خلف
مسک شدند و در باب صفت خلاصه و انحصار انبی به بذات عالی صفاتش اعتقاد نمی شنیدند و لهذا این حدیث
ایشان از حجاب غیبت نیست بکلیفین جافین تعبیر نمود و وقتی که حضرت عباس گفت مدید که هرگز بران
نفرمود و بر اصول امامیه نیست که از قلب صمیم نیست اگر خمره و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل شنیدند زنده
می بودند مجال عصب خلافت مخالفین بهم نمیرسد باجمله صفات بیان دولت نفس بر بعد از وفات جعفر
علیه و سلم است و در زندگی انجباء و الاجریان منافق بر زبان مخبر صادق که از عباس آن را برست و ادوا
بدینست حکمت و ارعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندان و نظر است که اگر ساطع منبسط و مجرور
باشد منافق حضرت امیر و جاسید و شال ایشان نیز از محل اعتماد و اعتماد بود و از وجه اعتبار و رابطین اصح
که مراد از صفت نفس دولت نفس همین سلبی ایشان بجا و خلفا و ناصبیت و عدو ایشان بل بیت السیاسه
است اگر برین دلیل بحث کنی و گوش بدی لول یکا بزه و مجادله نه نمی دانی فکر ایضا که ناصبیت
بزرگان پیش خود در آن باجمله وایت تمام و کلینی است حضرت السیاحه بن امام زین العابدین و حق عبد الله
بدین عباس این بیت زل شده و در کان فی هذه الحقیقه و فی الاخره الحقیقه و من سبک لیسیر کرد
و نیا کورست راه حق انمی بنید لیل و در آخرت کورست از دید راه نیست گمراه است و ترجمه لایه الکرمه علی
صاحبها القلوب لیس مراد از کوری این بدو پس عا و اندر که فاقه مرتضوی و سبک میان خلفا و حق ناصبیت
فدا کردن اهل عا و اگر چیز دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت عا و یا فسق و فجور پس است که اهل صفت و تبصره و تحریر آن
و دو عالم ظاهر و لظاهر آن سازند و از رویه اموال است و در سبک و اشاره بان فته و آن است بخیر از سبک و ابو
کلینی است و تفسیر این بیت و الفاظ هذه عن ابی جعفر قال قال امیر المؤمنین بعد فاته قال سئل الله
للمسبحین و السجده و ان یصنعوا لک الذکر کفر و اوصد و لعن سبیل الله اصل الله عا الله فقال
قال له ابن عباس ابا الحسن ایضا قلت قال فرأت سبیا من القرآن قال لقد قلته لا یفر

قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَمَا أَمَّاكُمْ الرَّسُولُ لَمْ يَنْزِلْهُ وَمَا أَفْضَلَكُمْ عَنْهُ فَأَنْتُمْ هُمْ فَتَشْهَدُونَ
 عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ يَأْكُورَ قَالَ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى إِلَيْكَ قَالَ فَهَلَا يَأْلُوهُ
 قَالَ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَكُنْتُ مِنْهُمْ فَقَالَ مِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا اجْتَمَعَ أَهْلُ الْبُحْلِ عَلَى الْبُحْلِ
 هَهُنَا فَتَرْتَدُّ وَمِثْلُكُمْ كَمِثْلِ الْكَلْبِ سَقَاكَ دَنَارًا فَلَمَّا أَصْلَحَتْ مَحَلَّةُ ذَهَبِ اللَّهِ بَيْنَهُمْ
 الْآيَةُ وَابْنُ حَبِثِ نَصْرَتِ دُرَيْدَةَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ كُوسَاةَ بَرْسَانَ بُوْدُو أَحَدَ الشَّيْعَانِ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ عَلَى يَدَيْهِ
 أَوَّلَ بَيْنِ بَعْضِي قَائِلٌ نَيْتُ كَيْ خَصْرَ عَبَّاسٍ شَيْعَانِ مَرْتَعُونَ بِأَشَدِّ وَفَرَزْدَ الْيَشَانِ عَبْدُ اللَّهِ نَدَ كُورَ أَرْعُونَ
 وَابْنُ خَلْفَا وَازْجَهْلَ وَابْنُ قَاصِي نَوَازِدَ شَوْسَرِي هُتْ وَرَجَالُ الْمُؤْمِنِينَ كَيْ صَرِيحَ ظَلَمَ وَتَقَطَّعَ بَيْنَهُمَا
 حَضْرَتِ عَبَّاسٍ تَقَدَّرَ بِهَذَا مَكْلُومَ بِالْخَلْفَةِ بَانِي صَادِرَ شَدَّازِ خِجَابِ هُتْ كَيْ قَاصِي نَدَ كُورَ جَدَّازِ أَوَّلَ قَضِيهِ
 نَوَازِدَ ظَاهِرَ الْبُوسَطِ وَكَانَ فِي الْمِثَالِ حَضْرَتِ عَبَّاسٍ بَانِي نَدَ دِيكَارِ بَانِي فَدَاخُودِ مَحَبَّتِ خَلْفَا
 خَلْفَتِ بَانِي أَجْمَعُ نَدَ سَائِقَا دَوَالِ الشَّيْخِ نَدَ كُورَ أَخْضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْعُونَ عَقِيلَ بَحْلِيضِينَ حَافِيضِينَ قَضِيهِ
 نَدَ تَقِي بَلْفَطَرِ أَرْجَا بِيَتِ رَسِيدَ مَرْتَعِ حَضْرَتِ عَبَّاسٍ مَحَبَّتِ اخْلَاصِ كُورَ أَوَّلَ دَوَالِ بَانِي الشَّيْخِ بَانِي نَدَ كُورَ
 بَارَكَانِ أَوَّلَ دَوَالِ بَانِي فَدَاخُودِ كُنُونِ أَحَدَ وَنَاصِيَّتِ بَرْكَ وَبَلِ الْبُوسَطِ وَكَانَ حَقَّقَ بَلِ بِيَتِ
 شَرَكِ وَنَظْمَتِ بَانِي حَتَّى غَضِبَ مَكْلُومَ وَكُوسَاةَ بَرْسِي كَيْ مَكْلُومَ شَرَكِ بَنْبَهَ بِرِصُولِ شَيْخِ بَانِي نَدَ اخْلَاصِ بَانِي
 كَيْ أَرْكَرِ كَيْ خَرِي كَيْ غَضِبَ كَيْ بَانِي شَرَكِ غَضِبَ وَشَمَلِ بَانِي بَانِي خِجَابِ حَالِ نَصْبِ أَحَدِ حَضْرَتِ عَبَّاسٍ كَيْ
 غَضِبَ فَدَاخُودِ وَفَدَا كَيْ بُولِ الْمَصْدَقِ صَدَقَ خَاتَمَ حَدِيثِ مَشْهُو كَلِينِ كَيْ أَرْكَرِ كَيْ شَرَكِ بَانِي نَدَ كُورَ
 كُورَ بَانِي بَانِي نَدَ كُورَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ
 حَلُولِ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ
 قَضِيهِ كَيْ فَاوَقَ حَضْرَتِ عَبَّاسٍ كَيْ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ
 طَعْنِ بَانِي بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ
 وَنَحْمِ مَكْلُومَ كَيْ حَقِيلِ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ بَانِي نَدَ كُورَ

ظلم بر اینست بنمودن حتی که چون بر ضربی دیگر قرار میدهند و میخواهند که دو اور شمشیر افشانند میگفت اول
 در چشم علی یافشانند پس چشم مبارکش و او می انداختند لیکن اگر ردی داشته باشد عبارت حدیث مرقوم درینست
 اینست که ما زلت مظلوما منذ ولدنا حتی ارتعنا لکان یصیبنا رمد فبقولنا تدر فی
 حتی تدر و علیاً فیدر فی و ما رمد چون برین چند سطر اطلاع دست از اصابه لوازم آن بر
 حضرت عباس عقیل سعادته حصول عین مزید و لا اهل بیت نبوت رسید اکنون امید دیگر طوطی شایسته در
 صدر رتبه ریخته بین که اثری از اولاد او خواند که انحصار یک صل و اوراق بکسر بود و نسبت حکم
 و دگر در محضت و صیاد باشند بر صول مایه حایتهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت
 گردیده یا سلب نیت جاودان یعنی نسلت مامت ازین طبعین طاهرین قصه کرده پس غبار حصر بکسر و قصه
 منقصه مانده اخلو جمیع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دوست دارد این بیت که کسی با یون با و ارحام
 ولد انحصار باشد و شمر این بیان با ضرورت کار ازین حقوق نیست که بایستد کمنا که و بال نکال حصیت اول از مملکت
 افتاد و علت این علت مطابق صور خیالیه کالامیه بلع من الحمار و غیره جز نصیب تسنن جزیر قرار یافت و لیکن این
 ثانی ثانی چون بیان فرزند منسوب باشد صاعقه قهر و انتقام عادل حقیقی اشیای لاخرین افتد که در برده
 محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا از ایل مصون باین لوای کفایت کند حالیا و دست تو گویم و مبلغ کثیر تسفیع و
 هتقر استعجیل اگر در این احوال که و ایام عن المتشیعین که از انجمله زید بن علی بن سبط است که در
 قوم از عربی در قار و حاشا چنان ضبط کرده که و باعث شهادت نام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی شکره الامید بود
 که زید بابت شهادت او خفا کرد و در کشید نوبت شجبه و قاصد رسانید و خیز و هشام علیه السلام بکام فیت
 تر فضل گردانید و با بر او نهر گردید و از انجمله علیه السلام بصلی الم صبر و شاکت بر اوایت همین مجلسی در این کتاب
 بحکایت اتباع و متبعانش در کتب دیگر او بر حلا و زید و گوا خوشین اکثر خبر نامیل داشت و فیل با بود ازین حلا و افطخ
 میگفتند و فطیحه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام ما صادق علیه السلام با طایفه حشو به و و حشو
 می شد قبل طبعی اند بهیبت جمیع دشت با خرو عوی ملت کرد و انتهی و قبل ازین با حصول شجیه ناست کرده

ام چنانکه دانی که هر که غیر از امیه ششده دعوی امامت بر خود کند که علوی فاطمی باشد بشهادت
 تفسیر قمی بکس فی الجمله هر از جمله فی الناس است لوازیم و محافل برین منصب بین ماوه خاص با عدا صادق
 مصدوق و ماوریکر عبدالله که رسید چنانچه در اول پیمان جنجنتی و ماور مطهر زید و تفصیل احوال هرگز از اهل
 حق و انبی تواند و از آنجمله علی بن اسمعیل بن جعفر و ابی اکره از ثقات محدثین طایفه کما یدل علیه تذکره الامته و غیره
 سن کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل را درین برود این از ایشان مثل ابوالنضر خیاچه در کتاب عمده الطائفة ارجاء
 مجلسه در کتب معتبره امامیه باره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است اعلم الکتاب
 والفاضل لعلامة سماک الدین المعروف بابن عیسیه صاحب عمدة الطالبین
 نسب الابی طالب شهرا لکتابه و تفهوا فی النسب بخاطر ما و ن شید عباسی
 ممکن گردانید که امام کاظم اراده سلطنت از و دارد و احوال و سلج جمع میکند تا کار بجای رسیده
 انتخاب بر هر طایفه کنند و بر و ابلیغ عومی گردانیده کردند و از آنجمله جعفر بن مایست که هم مدعی
 امامت شد چنانچه از کتاب حق البقیه می مانند آن بر آید و هم سعاد و کلانی ناحیه مقدمه بر علم امامیه
 خلیفه عصر خود کما فی ترتبه الکشمیر و برین منوال اراده قیل و قال در باره دیگر سادات و حقیقت
 بلار عبید الفریقین بنیخار اعتقاد امامت بخلافات شیعه داشتند فرخ می شود کما لا یخفی
 اندکی پیش تو گفتیم غم دل ترسیدم که دل زرده شوی و زنه سخن بسیار است اگر چند می بهر شکیا
 که راس و رئیس آن شخص عبدالله سبایود و حال و در باره گواه کردن شیعه غفران کتب معتبره ایشان
 می نگارم اینهمه خرابیها درین محدثان ابلیس لعین بر مقلدین خویش با و کار گذارشته اند با و دیگر
 کیست که از ثانی اهل فرست کسب و ابتداء خواهد شد طریقه ترا که غنی نصبت بر بیاعت و او عکس است
 اختتام سیاقه بلکه اصغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله چنان تا حضرت آدم صفی السند و گاهی
 از انجمن تنزل فیه مثل سلسله انواع تا حضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که تا خود
 اصوات اجماعیه است ساخته و پراخته شده اند بهر دو جهان بوضوح می بخاید که در زمره انبیا و مرسلین

احدی بن عبود که بار بار تذکارش غالی از سارت نیست مشهور نبود و غیر از اولو الغریم من الرسل نسبت
 اعداد ایشان بسیار اندک نسبت قطره بحر محیط احدی بقدر اعتبار است از امام ابو جعفر علیه السلام
 در تفسیر ایل بیت و ایل شیخ و علل بر لایت فضایل ایل بیت شیخ و عزمند است و بلند ایل
 لقب ملقب شدند و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و موبد همین معنی است روایات محمد بن حسن در باب
 حضرت ابوالبار و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه بدنه آوردند و از احادیث دیگر که نمونه
 او را ثبت خواهد شد بوضوح خواهد رسید که درین شناسنامه مشکوفاقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث
 و عیانا معلوم توان کرد که این بزرگان حق شیخ و عقدا و صمیم کما فی بیانیا و درند و شبیدند انچه شبیدند
 القصد در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و در صورت خیال که شیعه اکثرش بر سنده اوصیا عبود کرده
 بلکه از ملاحظه نشان آمده موجود است که از آدم تا سر آدم و نبی آدم هر که از انبیا و اعتقاد قبول امانت
 ائمه بد روز میثاقی توقف و اعل نمود در سوانح عظمی که در صایک بر منتهی شده و علی بن اقیاس از این لایت
 وقت سبب هر بنی عرض کرده اند هر که توقف کرد به پا داشتن بقیدند بالامره و حاد جسمانی گرفتار آمد
 در این بدیهه که ماده تمامی ضلالت عام بود تا آنکه نوبت ببحث یونس سید و او بر قیاس شد و لیکن ولایت
 قبول نکرد و ایمان نداشت و خود را حلی عیاد با الله مانند اهلین با و سبکبار و زید و انچه در الوقت
 خطاب آبی غلط گفتیم بروحی گفت تا شنای این الفاظ میرسد که قبول کردن لایت سکینه او را دیده باشم
 نه اوصیا او شنیده معنی شخص است تا آنکه در زندان شکم مایه میوش و در تحت آله می به تمام قارون سبب
 و ناصبت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان است از یک کمال محمدی الظالمین
 یعنی ضلالت خلفای نشسته علی را به مشهور است لال میکنند احوال باقی نیست اگر درین تمام اهل خصوص
 و عناد و احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان میدهد که این احادیث که مقتضای انطباق
 درین تفصیل است کجاست و کتب معتدله و اوستای غیر آن علمی نفع این احوال را بدو زستی برآید
 از کتب معتدله شیعه یا درم و لیکن و الا اختصار یکدور و است از ملائی مجلسی صاحب بحار که جامع

این مژده اسرار تواند بود و او میگوید که بگویند عبرت باید شنیده میگوید که بوجوه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پس عمر خدیج نام بنی العابدین آمد و گفت تویی که یگویی که یونس از برای این لشکر ای اندام
که ولایت جدم امیر المومنین را بر عرض کرد و داد و او توقف کرد و در آن حضرت گفت بلی من گفتم ما در تاسع
تو شنیده عبدالله گفت اگر راست میگویی عکاسی بر ترا گفتاری خود بمن بنمای حضرت فرمود تا حصا
بر دیده من استند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بکشاید چون بده بانی خود را کشود و خود را
در کنار دریایی که موجهاش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من چنان من برگردانست
حضرت فرمود که اضطراب کن که احوال علامت است که گویی خود تو بینمایم پس فرمود که ای بانی گاه ای
دریا بیرون رود مانند که عظیم میگفت لبیک می خدای حضرت فرمود که کیستی گفت من یونس سلمی
من فرمود که بار خیر ده که قصه تو بکنم چگونه بود بای گفت که ای سید حق تعالی این پیغمبر معجوت کرده از آدم
تا جده تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما این است بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سلام
و هر که ابا کرد و تنگ کرد دید تا آنکه حق تعالی یونس را پیغمبری معجوت گردانید پس حق تعالی وحی کرد با و که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المومنین علی دایم باشد بنی امیة و بنی اسحاق بن مکر که با و وحی نمود یونس گفت چنان
که اختیار کنم ولایت کسی که او را ندیده ام و نمی شناسم رفت بکنار دریا پس خدا امین وحی فرمود که یونس را فر
بر شو و او را راست کن پس چنان زد و زد که سر باند و او را میگردد و دیدم در دریا ما و تاریکها نداسی که
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قبول کردم ولایت امیر المومنین و امیر راشدین
از فرزندان او پس آن را بر ولایت نهادم و پروردگار مرا که او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای بانی برادر و برادرشانیان خود را از سوختن قمار گرفته انهم از عبارات ضامنا قریب
از جمله امامیه بعد از آنکه غور و معان بر آید که این قسم حادثی مثل قصه تقام حوت بخت بر تابی از ولایت
خدا بر تفتیج بقیده معلوم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار ثبات فضیلت امیر
همی نیست پس قول معاندین و کابرین بطلت و شد و عدم لیاقت این حادثی در با مقتدا عین

بوالهوسی و بوالهفوی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره انصاف است
 ایست که بهتر از نبوت رسالت انبیا و مرسلین انکار آید و عقاید دیگر یکبار باشد مع ذلک طریقی
 جدلی الزام اخذ و باعتراف مجتهد در کتابنا بطبع اختراع کردن در مسأله الحق و ابایات ضعیفه بار آورده
 تحسین و انکسار منین مخرجات خاطر خود را شاه و نمون غیر از سفاک هر چه خیر محمول تواند انقض
 از روایت بخارجی است که یونس علیه السلام ابان بولایت ایله از اصول خمسة بلکه اصل الاصول است
 سبب نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتی که بر نفاق انجذاب لیل است بهیواز
 است لطیف حضرت امیر عا شایع عنی که نسبت میدهند کافی الجار و غیره محصلش نیست که حق تعالی
 عرض کرد ولایت مرا بر آسمان زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید
 نکرد یونس انتمی چهارین حدیث صابری می آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان دل لایق قبول
 کردند و نه از گروه ثانی که بزبان دل انکار نمودند بلکه او از مذبذبین است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و او که
 بود و نه از این طایفه و از جمیع روایاتی چنان بحث ضعیف می باید که اولاً و انکار صریح و
 استکبار قبیح بلکه اعتراض خباب نیز اختیار کرد و چون برآمد و معاند شدند تاگزیر ولایت امیر
 را مثل ضامین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطین بی از زندگی او خبر نامی باقی نماند
 وقت باطنش بار اصل گردید و از سبک تاسک سید پستید آنکه ملا باقر مجلسی که احد من حیثا سبب
 مثل او در گروه متشیعین پیدا نشد و الحق مرتبه او از نیم در گذشته حتی که اگر برای دخول و تبیین
 امامت گشت و خلف خروج و نصیبت شدند و سلم ولایت بنام او به بریان سلمی سلم شود هرگز بعد
 نماید بعد از این ابایات طریقی محمول خویش که آتش زدن بر آن بکنند آن بقطره افسا و آب شامی مشغول
 کشیدن از عادت استمراف و شتمیه شرم حیار اکیس گداشته میخواهد که با آن نصیبت از عوام از حضرت یونس
 علیه السلام بار آورده و عند النواض ائره تشیع و تقبیح از ادنی باجلی رساند هرگز خاطر کسرتن نمی خوا که بذر
 آن بر دوزخم و تقبیح آن خود را متوجه سازم لیکن چون این خلاف جهل و عداوه دشمنی بر عجز حمل

خواهند کرد و اصحیح به فاسم معنوا که و الفتنوا باید دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شکر لا ینکدر
صغیر و کبیر و کلا اخصصا در شان است و در این ده جمعا و تقریبا بر می آید چند چیز است یکی
منظور جناب قدس الهی از حدیث یونس در طبق این آن بود که مرتبه او عظیم کرد و بمنزله سحر رسانید
برای او باشد و در مقام الحاقه ارباب علوم و حکم از غرث عجم صلاهی هم که بر ایشان نیز که خنده در چند
مشیت است و بان خلق کند که حضرت یونس را که صبح در باره ولایت نام الایمه کفر و زید چنانکه مدلول حدیث
الساجدین است با اتفاق اختیار ساخته که محصل حدیث الساجدین منسج عفو بیکه مثل عذاب قارون است
چنانکه خواهی است کنند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب برای او معراجی بر حصول خویش قرار فرمود
این خشک و باغی و ساده گویند و بیست و ناصبیت علما می توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود
این معراج فی حد ذاته بود یا نسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نوصب اینان باشد که بدینگونه فرید و لا عترت طاهره کردن میکنند و اگر راه ثانی اختیار نماید با
عود باید کرد که معراج مذکور آیا نسبت بخارج و نوصب است که خاندان بر عداوت اهل بیت افتخ
اگر قبول کند باید گفت که انا علی لکن الشاهدین و اگر گوید نسبت بیعت است باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت مت و وید عذاب قبر هنوز شمیمه رستی کامل نمیشوید و اتباع و شیاع خود این
و رطبه می انگیند انقدر رسیدن است که مرتبه کسی که بعد از این عقوبتها ایمان بولایت ایمه ارد و ظاهر اذعان
و ایضاً صدق آیه کریمه فلیکم یتفعنکم ایمانکم کما راوا اما سنا باشد با ایمان حضرت
تشبعین که صفت یونسون بابی خصوصاً درین غیبت کبر از خواص ایشان است بر این توانست
چه جا آنکه خدای عزوجل یونس علیه السلام را زاده ثواب شیعیان ثوابی که امت نماید این غیبت است که
بایشان نیست و ثواب اگر نام عدل و او بران نهند لا شاحه فی الاصلح ع بر عکس نام زکی
گافوز پس با اینها که معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای غیبت و نوصب خواهد بود
فا عتبروا یا اولی الالباب کعبه کعبه بر این مقام بر بعضی عبارت است که سنا و سنا و سنا

که اشارتی در سطر و کلام بسو آن رفته نظر افتاد چنان ندان شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود خود صفای این کتاب بعد از او عای انگه لقب ستانجات مرصع یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته برایت کلینی آنچه در عبارات مطبوعه گفته نصیحت است که در نبی نوع انسان قوسیکه این
صحنه نشان بدزوه اعتبار تصعد نموده مورور میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده بخراطاضه ناجیه
عشره یکسی نمیتواند شد و ذلک عین امداد و از کتایه المطلب بترسمت و صبح دارد که غیر از فرقه مذکور
کسی ایست و امامت باید بداند است و لیکن نظر بر آیات کتاب مناقب فقیر ارجحان معلوم میشود که محمد
امامیه اختلافی است این می آید که بوم دیگر جانوران شومش این فرقه شوم بودند بانه بعضی از روایات نیز
و از بعضی ثبانی بلکه اگر بودش نیز بر اصطلاح امامیه برمی آید پس در مقام در باره ملا محلی که زیر کلام
زیاده تر از مدافعی است باید خواند شمس ماری تو هر گاه به بنی بنی با بوم که هر گاه نشینی کنی اکنون
حدیثیکه وصول بواسطه السلام بمقام قارون ملاقات این هر دو کرد و با هم در مضمون است و بحساب
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در تجارت بشنو که چو قارون صد یونس که خداوند است
انکار ولایت ظلم کردم اکنون ولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان دل متقد گستم و از سر کفر و نفار
و کد شتم شنید از موبلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خف بقدر قامت یکم وزیر کین فرمودی
مهلای فرخواست گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده که کارس مال حضرت موسی شدت غضبش و سر گذ
مارون وقت قبش و اجرا در خرما رخ این حضرت موسی علیه السلام که یوسی فرود شده بود و استفسار کرد فرمود
خرامی قوی نماند و این حکایت یا معتبرند کاتر است معلوم و تاویل ملائی مجلسی چه مشابهت قبیله فیونی که
پاشد و پاشا راه نغزید و بجای افتاد هنوزش خیال نیک و حجره خانه خود رسیدم قضا را با بیانی بهم رسان
اگر قمار شد فیونی با بگت نزد کیست که خانه شرفانی اجازت بکنا گاه و غل شبعی گفت و در خیالی
ای غیبت نیست بلکه چاه فیونی گفت خیر هر چه با و با و است بلکه که بشید تو چیست گفت قز و فرشی گفت
از بهر خدا و انکی بکیر و قدی بود به بجله تاویل معراج میرای حضرت یونس را اصول و ضروریست

خزافتی است که زیادت بران مجمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفدار
 قارون مطیع نظر افتاد زیرا که او سبک و غریب و لطیف و طبقات زمین مشغول بلکه سیرا و سبب یادش مانده از سیر
 حضرت ذوالنون یاده بود و گفت که در احادیث شیعه حدیثی است که در حدیث جعفری که مشتمل بر قارون
 است اینمصرح باشد که از روز ملاقات افسوس نمودن قارون بروت و خمر عمران موسی و قارون عظیم
 السلام که منتهای سیر بود حکم الهی و عقوبت عذاب از وی برود استند پس حال هر دو درین
 معراج همدوش یکدیگر است و در انشای تفسیر روحی و حقیقی در تفسیر التمام حوت بخرج تفسیر
 عالم لایبوت خیال آنکه مقصود ملا مجلسی را اختیار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که روایت
 صراط استقیم از امامیه یاده از صد مرتبه وقوع یافت تا کید و باره امامت مرتضی بوده آخر هفته
 نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا رحمت تعلیل و تسویف خطاب عذرتک عذرا ایا ایها المطیب
 فرمودند که ما سبق تفضیل پس چون نرسد و شکمهای بلاریش کل معراج و مسالت بنایم خواهد بود تاویل
 دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد آنکه مقصود ازین حدیث نمودن در باره غرایب کائنات تحت اثری بود فقیر
 درین تاویل هم بدستور سابق به حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب و بیعت و دجی
 گرفتار باشد و عقوبات او را بسیر و گشت تفسیر کند این سخن که بی دیگر است یا یک سیر عجاب
 روزگار شمول می باشد بهین هیچ استغافه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ
 کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ اَمَنْتُ بِحَیْهِ اَوْ اَمَّا لَوْ فَهَیْنٌ وَ تَبْتُ وَ اَنْتَ حَسْبُ
 اَلَا اَنْتَ کَارِیْ حَبِیْهْ وَاَوَّلَکَیْهِ الظَّاهِرِیْنَ وَیَزِیْرُ صَبَاتِ اَهْلِ بَیْتِ سَیِّدِ اَنْبِیَاءِ سِرِّیْ
 اندیشه که نکند و لایب که در عجب غرایب می توان شد و با انواع عقوبتها زیاده بزرگواران حکم
 حدیث صنف عذاب بنی اثم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق عدا حضرت یونس قبل از سلیم
 شده است تفضیل کذب پس نگوی دیگر دارد که حضرت یونس شهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
 ثمالی و روحی گفته و روایات شیخ الشیخ تأیید آن می کند و در حضرت یونس که در حدیث

بن ابطال بیا که ولا پیش برین عرض کردی چشم ندیده ام و دم آنکه اوصاف او را هم نمیشناسم
 انتهی فقیر حقیر مقدمه اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منبشج معنی داشته باشد بگاه بود
 حضرت موسی درین تدریس کتب صحف آسمانی خصوصاً تورات حاوی اصول امانت الهیه بوده است
 که بنا بر قائم ال سر و کائنات خوبترین وجوه زیاده از اینها در حوایل معرفت ایشان نوشته باشند گما
 فَاِنَّكَ مِنَ الْاَصْوِلِ وَنَحْنُ لَكَ اَعْوَدُ عَنْ اَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ
 طَوِيلٍ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ اِنَّهُمْ اَتَيْنَاكَ الْكِتَابَ لَعَلَّكُمْ تَعْرِفُونَ اِنَّكُمْ لَعَرَفْتُمْ بَنَاءَكُمْ
 يَعْرِفُونَ مَعَكُمْ اَوَّلَكُمْ اَيَّاهُ فِي التَّوْرَةِ وَلا تَجْعَلْ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَكُمْ هُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ هِيَ
 و هنوز حکما انانیت و صف مردود و بملکه احتساب نه لال منصوص نصرت بر امانت جمیع مینام نام می
 و قدما و متاخرین قوم سائل در این پر از ندوب یکار ازین حادث که بیویشمال بمیه بدوئی افت
 بودند و در تفاسیر اهل بیت مروا باشد پس انکار ازین معرفت بخیر از کذب اینهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
 گویم بر روی تو بر جسته دیگر حل نتوان کرد و محاذ اند که احدی از مدعیان اصول خمس که حد انجمله
 تجزیه کند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجبول مطلق که نه اورا دیدند و نه اوصاف او شنیدند
 داده بودند صد چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب آنچه غیر از ناصیه اوت اهل بیت از کسی
 ممکن نیست اکنون حد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف الهیه
 در کتب انبیاء سابقین بر طبق نعم متشعین که معرفت حرقانها و اخذ ميثاق و انبیاء و مریدان بآیه
 ایشان اجتنابیکه دانی کذب بفریغ و از افتراات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تدلیل ذوات
 مقدسه انبیاء و رسل متخریبین ببداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
 چون حقیقتش ثانی بر اصول مضموعه شیطان که شتمکبر و فساد حضرت ذوالنون است سهل تر
 در ثبوت کذب جناب پی نمائند سبحان حلا و امانت باطل مطلقاً معتنع الاجتماع باشد سابق
 و نبوت در مواد غیر متناهی کما لا یخفی بالاضافه کذب مع شود و اینجا بر اصول متشعین

میان یونس علیه السلام و ابلیس بدانجام مثل حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند و حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند و حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند و حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند
 است چه ابلیس بر طبق ارشاد کتاب مجید و احادیث آمده از قوم جن حضرت یونس از نبی آدم است اگر او
 بمقتضای دله خویش کشته و حسد و عداوت در زد و در نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
 از ولایت جناب امیر که بر تصنع و استخوان زد یک شمع بنور آدم اعطای یک دیگر انداخت که در کفر بیشتر
 ز یک گوهر اند مع ذلک انج ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و من بعد
 علم با حقا مهلت معلوم ندیده گذارش رسانید که من بهر بندگان ترا گمراه خواهم کرد و مگر ندیده
 مخلصین که بر اغوائی انحراف می ندارم از ایمان واقعی و نفس الامری است و از نجات که حق
 تعالی درین کلام تصدیق و فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استنباط ما بجا بود
 کلام عزیر غلام از ابلیس حکایت نموده اند و امام راز علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تفسیر فائده این قید
 که تعلق باین مقام دارد و چنانکه گفته که غرض ابلیس از ذکر این استنباط آن بود که در کتب کلام او را بناید
 زیرا که بدون استنباط نمی آید که نامی بندگان را گمراه خواهیم کرد و حال آنکه چنین نیست از نجات
 می شود که دروغ خبری است که ابلیس هم از آن استنکاف و رزیده کس مسلمان چگونه بران اقدام نماید
 انتهی از اینجا کار حضرت یونس که صحیح اختیار کند در خطاب پروردگار است تا ابلیس لعین بهم در گذشت
 لغو و باطل از هر یک که طبق اصول انبیاء علیه السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفر است
 که اثبات کفر و روحی بر انبیاء اعدا و رجوت شدن می کند و هم کند و اتفاق شایع عدم طبعی است و اعدا
 این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتبره قوم موجود باشد که حرفی نیست بجز خود خویش بجهت سلسله و انظار
 و بر قاعده اصولی بجز لاف و تفسیر و تفسیر با کار ستم باز علمای قوم بر جانشان حق خنده میزند و اسباب
 انصاف و جمیع طاعن اصحاب بکنند و شجر از برون طعن زنی برانیزید و وز در دست تنگ سید از برون
 تنها این همه احاد و کفر و باره اماست از انبیاء علیه السلام در کتب دینی خویش ندارند بلکه در کتب
 و قدرت بر سر عزوجل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر جنبه این از پیش در تفسیر

از احوال لایق است ترسیم القصده لای مجلسی در بحار عجایب پیر ماوراء قحط یونس بحسانی می نماید شناسا
این بجز نباید گذاریم پس طریقه از آنکه خود مجلسی مدبرین اقصیه حدیث این است. یعنی فوراً هم مذکور کرده که مخفی
بی کلفت بین است که اگر یونس در بند نفس قرار شده بود بران حال می بود هرگز نقد ایمان اسلامت نمی بود
استی و بر ظاهر است که شخص مدون اعتقاد بولایت یونس نمی شود پس بر مخرج کجا گنجایش داشته باشد
بر کاروان حواس خمسۀ طایع مجلسی که عقوبت انکار ولایت نفاق مذکرات بسیر و مخرج تعبیر می نماید اول دشمنی که
می تازد ظلمات بصیبت که بر شیب بجز عداوت غمت است که از احاطه و غشا آن شمع است
غور شده در سیکاشده یونس اندر دمان مایه شد تا اولی که میگرد که متن معاوات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می بود و ما عها اهل انش و پیش را سخت پریشان می نماید و رئیس انصاف
آن بگویی آن خلعت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و مجادش بر بدین جور
نبود که ترش موجب گناه باشد و جوایش جز این نیست که بران الکذ و کج حافظه لکه خود ملا مجلسی
در حیا القلوب بجا رود و دیگر محله او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورد و خلاصه
و جواب بلکه از وجوب هم سابق الاقدام خدمت ملا بعد از دل علی طفلی گردید بمقتضای که یکبارگی بعد از آن
و دیگر نادیده شنیده را ناشنیده پیشه کنند یا صوفی و آخره سو او به ناصبیت مانع ملا را مختل کرده علما شریف
سنون خدا لا مایه غیر از اعتقاد که بسیار از احادیث و باره تو صیغ و فصل همه غیر از اصول
صوفیت چیز دیگر ممکن نبود آنچه در باب حضرت آدم قبل از این کتب امامیه ارد کرده ام و احاطه بر آن نمی توان
انصاف بر نیست در سیکایمان با فضیلت ولایت ایمه از تقصیر است هر که انکار نماید او را شوم بکار و رک
اسفل از تره گاه او امر و لو که باین کید است شد بدو غن مبلغ هم در زو شایق هم وقت و مبعوث بسطه ملا که
بلا و سخط از خدا آفرید کار غلاتی با بنیارسد و عید با سخت بجان و در شور و ریه آن مژه بعد از او را
هر که از آن عرض نماید مثل فلان با نواع عقوبات گرفتار شود و انگاه و جو و حتم صورت و محلی ناصب است
اهل بیت ثابت نگرد پس معلوم نیست که جوایمان به توحید باری تعالی و نبوت حضرت انسیدیا

و معاد و عدل از کجا با ثبات خواهند رسانید فکلف که در روایات روضه و مثل آن کما مر سابقا
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت مرکز دایره ولایت موجب کفر است
و اگر اینها محبت او را قبول نیکوند باز از دعای بولایش نمی آورند ابدالآباد و خطیب و فرخ نیکو بینند
آیا عدل داد همین است که محبت و ولایت شخص تحبیت شد و در انکار آن اینها و رسل باین عقوبت کفر فضا
آیند علاء و سنان که بر حضرت یونس و جبرائیل ولایت تحقق شده بودند و امر مذکور حقیقه بطریق وجود
بود لیکن آنرا جناب شان و کتب الهی و زبانی اینها سابقین دیده شنیده باشند که او هم در جبهه و انکار
حقیقت اینها را چه پیش آمد و بر حضرت جلیل چه گذشت که غیر ذلک سبحی انشاء الله تعالی بگو ایان قبول
بجود و جود شد لیکن این استیجاب یا هر چه نزد مجلسی رسل انوار شد بر تبه رسیده که تا کشتن عقوبات
نمایند و غیر اینها را از چشم می کشند و بنام عجزت و فرست با سبکی قصه اندازد و می نویسد و می نویسد
گفت مشروط هم شیر و گرگ در و بی هم شیر و گرگ رفت بودند از غلظت کوه سار و گا و گوی بر و سر کوش
رفت و یافتند و کارشان از پیش رفت گفت شیری گرگ این بخشن کن و سبقت را تو کن ای
گرگ گش گفت ای شاه گاو و حشی بخشن است و آن بزرگ تو بزرگ رفت و است و بزرگ که بزرگ است
وسط و درها خرگوش تان بی غلط گفت پیش ای خرگوش بلید و پیش آمد بچند داور او دید و بعد از
رویش بار و باده کرد گفت این بخشن کن از بچه خورد و سجد کرد و گفت این گاو سبقت چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین و آن بر از بهر میان روز را بخشنی باشد شیه فیروز را و آن در خرگوش هم شام
شیر و ای شاه بالطف و کرم گفت ای بده تو عدل فروختی و اینچنین قسمت که آه و خفتی از کجا آه و خفتی
ای بزرگ گفت ای شاه جهان ز حال گرگ و اکر این همه فقر سیرت بسبب بکار بعضی از
خیال حضرت مؤلف مترکز نشود و طالب مضامین شود و باشد اینک حاوی یک تر و تازه از کتاب سبقت
مرضوی باید شنید و محرم الضفاف باید دید که دلالت بر وجود بار دایه اینجاست که مؤلف این کتاب مذکور
محمد و کتب خویش را برای جناب ضنائیل و جناب جمیع کرده بر روایات قدما خویش بیان احتجاج

و استدلال نموده انچه در باره وجود لایست گفته یکی این است که قبل از تصور صورت نبی نوع انسان بصورت
 بشرد و یکی عنصری امامت مرقه حق است و عشر رکاعه مخلوقه لایست با طبقه انسانیة عرض شده با قرآن
 حقیقت آن تکلف و مخاطبه است نه انداختن و در کرمیه و اخذ رکات الایة اشاره شده و حقیقت خلقت و
 انسانی و اخذ معاهده از ایشان برین امر بر وجهیکه چهره شایده این معنی بگلگونه بیان اکثر مفسرین
 شده است که قبل از آنکه آدم علم سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نرسیده است از اجابت امکا
 کرده و صفای دلگشایی یکی از ابواب نیست که سافت آن ساوی سیر نه ارسال است محل توفیق گردید
 و از ریت آدم علم می لازم الی لا بد از صلب بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از عطا
 حیات و فهم و علم که سناط الملت خطاب قابلیت سوال و جواب است هول مهره دینیه بر ایشان عرض شد
 انهی بلفظ این روایت نظر بر آنکه حکم قبول لایست بر ما افراد کائنات که بعد از ان خلقت کسب
 صورت بشرد از کارخانه غایت اجب و بدین خفاء و جوابا بود و ایمان بولایت ایشان اصل مهر
 و دینیه بود نه انچه ملا بنا بر ناصبیت عنا و با ائمه مجابو خیال کرده و الا قابل شود که امر با عطا و توحید
 ختم المرسلین هم محدود نبوده و نیز صاحب قبایر کتب خیر و ابیات بسیار نقل کرده که در تذکره
 مجلسه سر و احد از ان کافیه یکف که بیست مجموعی ملحوظ گردد و حرفی از ان کتاب نیست مع البصایق
 عَنْ أَنَسٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍاءَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ قَالَ مَنْ عَاوَدَ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا وَأَنْتَ مُلْكًا
 عَبْدٌ وَأَنْتَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنْتَ الْأَمَّةُ مِنْ وَلَدِ مُحَمَّدٍ أَذْخَلَنِي الْجَنَّةَ
 بِرَحْمَتِي وَبِحَبِيبَتِكَ بَعْضُوقِي الْجَنَّةَ أَهْ جَوَارِي وَأَوْحَدْتُ لَكَ كَلَامِي وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكَ نِعْمَتِي وَجَعَلَنِي
 خَاصَّتِي فَخَالَصْتَنِي نَادَانِي أَنْتُمْ وَأَنْ دَعَاؤِي أَجَبْتُهُ وَأَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَأَنْ
 ابْتَدَأْتَنِي وَأَنْ أَسْأَلَ رَحِمَتَهُ وَأَنْ مَرَّي دَعْوَتَهُ وَأَنْ دَفَعْتُ قَبْلَتَهُ وَأَنْ فَرَعَ بَابِي فَفَتَحْتُهُ
 وَمَنْ كَرِهَ شَيْئًا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا أَوْ شَيْئًا بَدَلَكَ وَلَمْ يَسْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ

تقصیرش تا اگر حجتی محکم علیه باشد افسر این همه که گوشت خورده تعلق قصیده حضرت یونس داشت
 آنچه بنا بر حسد و بدخواهی حضرت رسالت پنا بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین با آنکه تفصیل شنیده
 و هنوز نیز از انرا بنیاد علیه السلام باقی مانده اند که درین بلا با مقتضای روایت بجا و مناقب حضرت یونس
 این شهر آشوب از درانی گرفتار گشتند و از جلیح ناصبیت و انکار ولایت رسید با آنها آنچه رسید بنظر
 نکنی قصیده حضرت یعقوب که بفرق حضرت یوسف است از زمانه طولی و آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
 حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بر روی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجا برین ساخت گذشت
 مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن با قیل شعر شنیده ام مخنی خوش که بر کفان گفت
 فراق دوست ندان میکند که بتوان گفت و علمای قوم بعد از استیقا و اراطه آن بزرگوار و اخبار قصه
 کرده اند چنانچه از معانی حدیث المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن ظهور می انجامد چه فدا آن آیت
 که شخصی از صلحا و اقیانیا نامی مبتلا با انواع فقر شهره یو بی بیوئی حلقه بر روی یعقوب علیه السلام زد و از فاقه
 که سگ خوش فریاد کرد و قیل که آنجا راه اولاد خویش که با نه بخور و پس چند از امانت و عثمائی
 و انفا گشتش فقر و تقیه گوشت بریان بر صبح نگاه داشت پس ریای تملای الهی بخوش آمد و در آن شب
 حضرت یونس خواب دید و با خبر حسد برادران فوت بجانی رسانید که علم کبری خواهی و عوام بدان سه نهی سرگزیدیم
 در نمی بد که حضرت یعقوب را همین جهت در میان گیر قرار فرمایداری چون نور علی علیه السلام و نقل
 سمت جواز بلکه وقوع دارد و زبانه برین نیست که قصه درویش را خیمه آگاه گردانند که از همین سبب بتلا با
 پیش آمد و انکار و توقف در ولایت نامه هرگز و علی بنو داود علیه السلام و متوهم نشود که فقیر ازین است
 چیزی نیست از زیر که در مخصوص هم دلیل قوی یار دارم استیک نائب رخصت و موجود است تمام منور
 بعد حذف زوائد و چند سطر می گنجام پس بدانکه مولف کتاب بد که از منافق این شهر آشوب است این جمله
 شمالی را بتفصیل نقل کرده که این طور هم در ترجمه تقریری حضرت یونس و اخلاص است که از زبان حضرت
 ابو شریح تا شفیع یوم شرا حدی از ان بنیاد بخت منعت منعت گذشته که ولایت ایل بیت را بر او عین

نکرده باشند پس اگر توفیق قبول نمودی از مخاطرات و نیوایه تخلیص یافته در جریده سالمین منج
 گشتی و الا بتاز یانه تا ویست متحصن گردیدی و همایان ابرار آن دم از زبان القای خلیل در میزان پور
 کفایت یافته شود ایوب مجاز اخلیه بود و ازین متولد است آخر المذبان کنون انصاف اند که
 شود که از دست امایه حضرت انبیا را اولوا الغریم که برایت مشهور این جناب هیچ کس اند حضرت نوح و ابراهیم
 و موسی و عیسی و پیغمبر مصلی الله علیه و علیه السلام که نجات یافته اند و گویا ماند حدیث هشتم که استاد ابو
 کلینی رحمه الله الاسلام شیخ الشیخ الشیخ ابی التی کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در شان تفسیر
 اشاره بدان کردم بر اصول مایه بر ضرورت و عتقاد حضرت ابی حمزه حضرت یعقوب و در وجهی اتفاقی
 بحال نیال از وسوسه اهل فتنه و فساد و عداوت این جمیع بصر حضرت یوسف که برادران ایشان
 راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ تار افکندند و نگاه نوبت به بیع و شرا و زندان انجاسید بصر
 فلیک فی السجین یصنع سیرین مدت و از بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی توانست
 که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با و صف صغیرین با و اثنان گرفتار آید بخلاف بلای انجاس و اولا
 که بلای یحیی از ان مراتب اید بر قصه مذکور است و تعلق اصول همه دارد و نه بفرع و طفلان هم بدان
 سگفته اند شده باین چیز ناسین بالیقین ازین بزرگان و باره ولایت تصور و فتوری رفته و نم
 المطلوب **باب فی شرح** از ملاحظه حکایت فی یال صیح دریافت باشند که جمیع معانی خفیه
 خصه صفا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد انجاس مد و از بعد وطن نبودن او در
 سکایت کرد و او گمان حکم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و مدارک است
 بعمل آورد و چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه که بر کافیه مذکور است
 خیمه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و یاقوت احتیاج بملاحظه حکایت
 و نیال که در حلال شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول ربوبیت
 سرور است و نایست که نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انقسم با جبرائیل

پیش آمده که با وصف انصاف و محبت کل غریب و مستحق را که از صلح و تقیاً
 روزگار بود بحال خیریت خسران زد و خوشنژاده اند آری فرق نیست که فاروق بنیاد شسقت تاصدق
 و کذب امتحان فرماید و بعد از علم برستی زانو در احله با عربی داد و بخلاف حضرت یعقوب که از حال و امیال
 انعام صریح اختیار فرمود و با وصف زانالی او هرگز بحالش نه پرداخت آخر مبتلا بمصیبت گشت و فرقا
 این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خدا را دوستی حرف در قصه حضرت ایوب صابر که نظر بعضی از
 روایات کافی تفسیر الکاشانی و غیره در زمره اولوالعزم محسوب و بر دایب تفسیر قوی گوش کن که توفیق
 بعد سبب نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدش بایشانی تا ناخن پایک
 آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لائقه و لایق می ران افتادند و حمله گشت بدش منور و ندمت بیعی
 بدش بحدی بخامد که است حاجت و خلص بانش در از قریب بیرون کرد و در فرقه از ارباب ملکه که خارج
 قریب بعد از آبادی بودند خنده و خشنودان است هم از یو بدش متاوی بودند آیا کسی بر اصول را می بیند که
 و استی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب باین قدر باشد که روزی بایسین و حسد و بد و عین
 که خدا یا شکرت این نعمت عطیات و نیو است و که هیچ اگر مر بر اموال و اولاد و زراعت و عمارات
 مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و بایسین بر ترقیب کور تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب ایمان بود و الطاف
 شنید می پس علت این مصایب خیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریب ظاهره او خیر دیگر نمی توان
 شد چنانکه از کتاب فایده برداشت السید جدین است و می باشد چون هنوز حکایات هزاران از بنیاد
 باقیست اندر احوال خاتم النبیین و آن نیست که بر دایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
 کتاب صغیر کبیر انواع اندازد و بر آنجا که گشته و عجایب بتلا با حضور از روزی و سبب پیش آمده
 بلکه اینهمه مرویست که ابتلائی آنجناب آید بر ابتلائی دیگر انبیاست پس معاذ الله روایات و تقریباً
 را فصد و را کفن فیه زیاده تر کجاری آید که اشاره هم از آن کوتاه است تکلیف که زیاده از صد بار آسمان
 عروج فرماید و در باره امامت مر کتفو تا کیدات بلا و سطره نشوند و تا آخر عمر در بیان آن نیست و لطیف

نار و روزه و حج و زکوة تعلیل و تسلیف رود و آخر حدیثی که با اینها میرایه و رود و بر کند باز هم حدیث
اولاً مخصوصاً نفرمانند از علی علیه السلام فیما سمعوا له و اجمعوا فی غیر ذلک من عبارات نهال الالباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل سان لازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مدح آنها بخاطر
محبت اهل بیت را از عینهم بصیرت و رجاء العیون غیره از انهم مدعی مرویست که هرگز قیل و قال کردند و حدیث
و معاندی غیر بحث نمودند عقول انقضی بر خلاف قلوب جمعی بیرون قرار گرفتند شاید مراد بر کسی نیست
تا زوت باستفسار از رسول مختار رسید که سجدی انشاء الله تعالی چه جا آنکه در دنیا ظاهر و باطنی بصیرت را
با وصف علم تفصیل کما سبق تقریر و چندان قریب منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
و متاخرین تکلف بیان است و مجتهدی در ترجمه بجا حدیث مخصوص کمال قریب منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آثار موضوع این فصل نفوذ بالمدنی آنکه باده تر بر درخت که برای نجات شان شمشیر فل کنند
بر علیه این مقدمات اطلاع تمام دست و بالیقین معلوم شد که تفسیر اهل حق بلفظ توصیف موانع را که خود
خود از ان معذور نمیدارد باعث افتخار است موجب دل تنگی و انضجار کمال انجمن علی ذوی الانصاف و اهل بیت
آنکه در صدر الحجت بالکرام از ان مقامات خرافات و سخافات و دشمن عقل و دین باید دید که بود و حدیثی که
که در همین شین نیست و باید توجه ارباب علم از هم می باشد بحجاب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه که ان بعض
عداوت بهم رساند و دین ایمان خویش را بتقلید حدیث از سغویان و مضریان و ربا زدوارند و قریبیم
آبانی خویش که مصداق و اکتبعت مملکه الالباب و انهم که و انهم که و انهم که بود و نمطه با صفت
این بزرگان است بردارد و حیران تیر فضالت شود و باید و کتب و رسیدند و بیکو شش و رسید که از
نیز ان بضا و جابجا که درست که ندیدیم و راک نباید کرد و اگر باطل باشد اگر در مذاهب الحق تند نبی
بخاطر شاه یافته بود بایستی که درین از همه مذاهب حاکم کرده بتلاش عیب و نه انقاد می نموده فرام
ساخته بمنزله ان عمل بخیر می گردید و در مذاهب قدیم و جدید عیبها بدست آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها و در کدام فرق و زاید است حاشا که در نصیحت حقیقت اهل سنت و اهل بیت است

مخفی می ماند بحال ایزد کریم و الله اعلم و تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذہب و
 مجسوسیت ذاتی این مسلک برخلاف تفرع المیزانین می باشد و نیست چه در احوال مخصوصه ایشان
 احادیث مخصوصه ایشان بنوعی بی ثبوت است و سحر و جادو و کتب معتبره اینها خصوصاً اصول
 قدیمی شیعیه که صنادیدشان در صنادیق بقیه نگاه میدارند و در ویران حق هنوز بر نمی آرند مذہب
 مخفی مذسوس حتی که در صحبت ایشان از رفیق میگوید محفوظ دارد و در میان یعنی خسرانها و صلوات
 و انقیاد خصوصاً این بیت و صاحب بد کائنات و روز قیامت شمرنده نکرده عقلمانی عالم را باید
 که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از رقبه تقلید ایشان سر بر آورند و براه الحق که بر همه
 انبیاء و آل اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اوجان شاری میدهند و هر کس را بر تبرئه
 میگذازند و جزا هر چه را از بیوه و مضار و نواصب و نواج و روافض بکنارشان نمی نهند مایل شوند
 پس بغفلت را از گوش حق نبوش بر آرند و از سنت سنت تقلید بانیان بسانی مذہب شیعی خود رقل
 طلوع الشمس مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت ضعیف و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار
 رویت انبیاء و مرسلین سید و رشتیان و آل اصحابش که مورد و الاذین امنوا معاً و نورهم تسبیحی

باین آید که و یا ما انهم یقولون ربنا انتم کنا قوزنا و اعف عننا انک علی کل شیء
 قدیر انما الرقیعات است زیاد ازین جگویم و ما علینا الا البلاغ پسین شهر ما و انصیح بود
 گفتیم و حواله با خدا کردیم و در حق سبحان الله سخن از کجا بجای رسید اصل موضوع این مثل ثبات حد
 بود و عموم و خصوصاً نه حال دیگران از مقبولین بسانی اما سید رضائل و مناقب و محدثات و شایسته میگویم
 متوجه باید کرد و یگویند باید شنید از جمله شان ساسین زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 او را محبوب داشتی و بحال عطوفت و شفقت نواختی و انجمنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست چنان
 حیات القلوب آخر کتاب که بد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حق و معنی عامی خیر فرمود و گفت و انما هو
 الی آخر القصة فی باب تجسیر جلیشه و زبان پیموده می خصوصاً ما مورین باطن را با حق مثل حضرت باقر

علوم او بین آخرین بمنابش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل لم یخص میتوان یافت که در حق
 او خبر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام عظیم علی حسن بن اود بگوید سیدنا
 امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
 که اسامه در خروج نمود و قبول شد از جناب بر تصویب منقول است و آخر کار امام عظیم موصوفت افتاد
 روایت از تسوین است و از کتب رجال بلکه تفسیر المبعث رسول تعالی نیز نیست که او از جمله کسانیست
 که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصحیح حضرت امام عظیم متشعیر
 چنانچه از متن کتاب پنج الحق ملخص ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباد و بدعو امامت خویش کردن
 افزوده و بعیت ابیکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از اینجا کمال تبحر و تحقیق و امامت شیخ علی
 بنی اعظمی نظر بانچه در احادیث سابقه وار شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکتفا
 بگویم و چه نویسم حیف است که منشیان محبین و متبعین از دست نهند و کمال و بالاضوای
 مقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی العلوم خرمیه بن
 است که با عارف اکابر قوم در غزوات و شهادت شرفه از بدر و غیر آن رفاقت مصطفی حاضر نموده
 فاضلی نورالدین شوسری نیز تاسیاً بالا سلاف در مجالس المؤمنین باین مور تصحیح کرده مع ذلک جناب
 سید الکونین گواهی و را بنیزه شایسته و لدین اعتبار نموده چنانچه لقب بنده و الشهادتین نیز از آن
 گواه است و نقل نورالدین شوسری در مجالس المؤمنین و هم از مطالعه کمال بحکای ظاهر و باهر است که اول گوی
 الضار را بر خلافت سعد بن عباد بر غلانی خرمیه و الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه و خانه
 ساکن شد و تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
 انگاه انصار را از آن و اجتماع این کلام و بسعه نهادن انهی مقام الحاحه و دیدت که ازین حرکت
 برکت آمد از یاده و مجروح و وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نیل پوشید فاعلموا
 با اولی الامر که هر چند محدثات و متبذات این بزرگان که بنیادست سقیفه نبی ساعده

نهاده ایشان چهار حد در گذشته باشد لیکن حکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابد فریبی و شریعتی
 خانگی حضرت امامیه بعد از توجیه طاعت اهل حق سرکشی این جماعت ضروری افتد پس حال نشیمن
 شخصی است که قصدش زبان و خاص عام است که او را خادمی بود بجا نیست بجا بود بخوبی نیست
 مجتهد بجا است تا شایسته بار و شان است شمع ازین خضر فی موی کالبه و بدی هر که برود
 مالیده و دو قاضی بجا اندامی او در باره آقای خویش رزدا فرون لیکن چون آن شخص خادمی دیگر
 بهم نمی رسید داشت جور و جفا او نمید تا آنکه روزی او را خمیازه در گرفت همسنگد و نهش و شد
 این بی هنر بد کیش اعانت بن خود بدین هوا خویش انداخت آنکس بمقام حسنت آفرین درآمد
 گفت چه خوشن ایضا و چه حاکم سرد است نند خویم برآید و گفت من را مروز چاکری نمی گویم دیگر
 رانجه شکاری نگاه باید داشت که لعاب بی و گرم باشد و از جمله مقبولین است طایفه سعد بن عباد
 انصار است که بر زبان قاضی نورالدین شوسری تا سیاه افتد با الاسلاف از اکرام صحابه است
 و کرمان روزگار بود و چنانچه ناظر محال المؤمنین بر این معنی اطلاع کلی دارند و حال آنکه فتنه سقیفه بلند کرد و
 و از آنجا است که در احادیث معصومین صادقین و را پیشوا ندید بن قرار داده و او را اگر حضرت امامیه
 این چنین متبیین امام المذنبین از کرمان و زکار قرار دهند دیگری گیت که قدرانی این عبادت
 تواند کرد و حالیا در زمره طایفه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که اصول شیعه متصف با وصفا جمیع باشند
 اصول و فروع این مذنبان نقل نماید و در و ابانش در میان تجدید و شمارد آید بکلیه و در و ابانش در و ابانش
 طبق ایاز ترجمه بجا فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس لایلی که گفت
 شنیدم از ابوذر و سلمان مقداد رضی الله عنه عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و پد
 است بعد بن عباد و پیشوا ندید بن این لفظ و قبل ازین روایات آمده در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امام
 شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانی که حن عقاد بوی هم رسانند عنقریب گیت شده است
 اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلال قاضی شوسری اخوانش که سعد انجس نمیدانند و در مدح

مبارک است بلکه اطرا می نماید توان همیشه فکرت را مشغول نماید فی الضحاک هم
 و احوالهم و از آنجمله عامر بن اُمیه است که با وصف صحابیت از یاران حضرت است و کارش از دو
 خالی نیست تفصیل نخستین با وصف تفصیل مرصع و اقرار سکر و یا کسیانی مذکور است که توان ماست محمد بن حنفیه
 بعد از امام حسین علیه السلام و آنحضرت علیه السلام را در خصایص بلکه ذاتیات ایشان است صلی می تقدیر
 احادیث از آنجا و مقتضای قول و تعالی در حق ایشان منصفین فاعقبهم بقا کافا و نباشد بگذارد و او را
 شکی با عترتی اظهار قاضی اند که در روز محاسن است که برای اثبات قدیم بودن مذکور است و رفع
 یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی مای تعصب و نفوآت که در میدان مناظره نبوده
 و بحمد الله که اصول احادیث این بیت بهر جهت و خشک فروزی گردد و بجهت برستی این متنبه عین محمد بن ابی
 بابا که از این فتره در وسط کفر و ضلال لوازم و مواضی آن می سپارد چون کلام با با بنجار شنیده است
 خوف تطویل مصلحت در آن می بینم که در این از کار این بزرگان فراموشی و در تطبیق بقیه اوصاف
 و فیو حدیث الحوض مقبولین استانی منشیجهت کنیم و درین باب نیز حرفی چند ندم اما لفظی
 درایت احادیث این اصحاب از جناب رسالت تألیف در الطباقی آن خبری نیست زیرا که کابر
 امامیه قاطبه میگویند که زبانی خیر صادق و مناقب محمد بن عزیزان در اصول مامور است چنانچه گذشت
 و از آنجا و او حدیث و فستون اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی شد و او لیس فلیس اظهار رسالت
 امامیه نیست که بزرگان منجم صادق اگر شایسته ایشان مذکور می شد این جماعت نیز در رنگ خلفائی
 مشهور واجب العبادت می بیند و تقیم و تیر می بزرگاری از ایشان لازم می انگاشتم پس نفی درایت تحقیقی
 ارتکاب اختیار مجاز به زبان شایع امامیه است شد و اگر این کلام را بر با فضل کنیم باز هم اولویت
 نفی درایت احادیث ایشان نسبت با حدیث در وقت خلفاء اصول امامیه درست نمیرود زیرا که ضعف
 اکابر علما ایران که در جمعیان از دست خلفاء راشدین و حکمرانان در دست زمام خلفا نیست باین
 مقبولین است که زیاد تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه چنان

بشیر و نذیر مخاطب خطاب تدری می شود از حقیقت حال اهل رت یعنی محدثین کی واقف گردین
 صورت باعتبار اسلام انهاد حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاتصاحیح منقول شد
 اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند چنانچه از افادات فرزند طاووس جلوه ظهور دارد و تصریفها انشاء الله تعالی
 که این تاویل چنانکه می بینی صحیح است صدیق است چنانچه می بینی و دنیا و حیات خود خبری و نه سب که حال بعض
 اصحاب که در دنیا قرب منزلت دارند و آخرت زمین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بمن حال تدریس
 شان علی الاعقاب خبر خوانند و او در نصیحت عدم ولایت لامحاله مایل خواهد بود و فائز و ایل محب
 علی المتشعین قلند و اظهار علی انهم فقط ما طوبی الخشع عن ذکره فاعلم انه علی وجه اما اول السبل
 تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه باین موصوفه متعلق است یعنی بنیانی که جبر است
 احداث کردند پس وفات تو پس تفرقی و این تعلق مطلق محدثات نیست بلکه تعلق بفواصل محدثات دارد
 مثل غلایند ان الضارب بعد خلافت و فریب دادن آنها برین مبنی که حضرت امیر بعد ساختن وفات سرور
 نشانین خلافت کاری ندارد و جهان تعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است خلافت
 زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سر او نیست چنانچه از خرمیه و دیگر
 واقع شد و دعوی خلافت بر او خود و خصوصاً طعه مصطفی را و باره امامت مرتضی پس نیست
 انداختن و مصداق کریمه فبذلک و کاد انک ظننتم کذبهم گردیدن که از امام المذنبین سعد بن عبدالله
 انضاری نوع یافت و با کراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر و خواستن و بر این طمع شقاق
 حاج و تسلط خویش بجایه زمرم با خلیفه ثانی و بر ساختن بوکات فضولی و ولایت عهد نکاح
 مصطفی را با جموع من خطاب بعد تلاوت بت قرآنی و لا یستحقوا الشکر کثیر حتی یؤمنوا
 و کعبه من خیر من شکر و لا یستحقوا الشکر و لا اله الا الله این طاهرین را و دشمنی و باطله حرفان
 امیر المومنین بودن سرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبدالمطلب صدرا ن شد و اتخا و عجل و راه
 خلافت شقاق مورد نص غدیر میمون چنانچه از اکبر فرزند الشصا و شدالی غیر ذلک من قبل

محمد ثانی و متبعانهم اما ثانی این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب با جراح
 آگاه باشد مگر گاه است که بحیث فطاعت و شفاعت یا بمصلحتی آخر یا بهام می اندازد و بعضی
 بر سبب سلیقه فهم کلام بلجاوار و مخفی نیست و این کلام فقیر محض پسند محاوره عربیت بلکه از خصوص قرآنی
 و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثا این نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا عدم ادراک روح
 بنوی بعد اقرار آن بر حسب لازم می آید و این خلاف مقصد امامیه است بلکه خلاف واقع عند حکما هم است
 عموما اما را بجا این بر عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم و ادبیار او که در حق الباقین مانند آن بجای خویش نایب است و انی است و مخفی کافی و تسبیح
 این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام عظیم قدس و جدید و مجالس المؤمنین پسند
 ثالث طایفه از علمای اهل بیت و ائمه است اگر چه در واقع اقرار باشد اما تکلیف شفاعت تلاوت است
 کرده و گفتند که شهادت گاه و اعاده قیام حضرت عیسی پس از طایفه آن نیز برین اخبار است
 محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات و عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدر یافته و در جایی
 آنجا که در آثار اهل بیت هرگز بر زبان امامیه و قیقه نام نمی گذارند پس حضرت رحمة الله علیه و شفیع
 المذنبین که مکرر معنی شفاعت در حق این گروه کرده و دنیا کافر بودند و در احکام اخروا و اگر در مقام
 خود است بخلاف حلقه ثانی بر و ثانی یا مفسر یا قوم که محل مطلق شفاعت نباشد تا شفاعت ثانیه چه
 و جلوه طایفه یعنی روایت می بخند فتن از این طایفه و نیز بهین طایفه است که مورد شفاعت کمالی خواهد
 بود که حضرت سر را ختم رسالت گمان نمیکند نسبت ایشان میدهند از همین حسن طریح حیات ایشان
 روز قیامت توجیه شفاعت شان خواهد شد اما استدلال بر مانع بسیار بدست و احداث ایشان
 که باظهار رونق دیگر علمای امامیه لول جمله بر الواست پس کی یا از خصائص این حضرت است و چون
 غیر هم چه صحابه مذکورین جیات دیگر حضرت مبارک یافند و مقتضای قول و تعالی و فعلی که هم
 این کسید که کمترین مهلت بکشت بشما ایضاً ایشان شد اول فضل ایشان سلمان مسیحی

که طول عمر او از جمیع اصحاب ائمه است و بعد از صد و اصداد هم قریب به گشت با جمیع کثرت ایشان
 بعد از آن خلفا شده و اعیان را بلیک گفتند و عمار را بر سر خدیجه بن ابیانی خرمیه و لشها و عین جلمین
 و امده و عبد الله بن عباس و ابویوسف بنسار و جابر بن عبد الله اشاعره و بعضی از اینها زمان امام سجاد بلکه امام
 محمد باقر را هم او را که و احراز نمودند کمالی نبی علی عبد الله بن مسعود و ابوذر و خلافت عثمان بن عفان
 جهان گذران بعد از آنکه هر سه خلافت بدو کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان است
 از دنیای فانی بگریخته و او را پسر است که قبل از شهادتش بدو سال برین دعا که درین فصل یاد کردیم
 کن بحال مایه شل کشی و تذکره و مجالس و غیره بران قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق برستند
 احداث قبول مولف باید شنید که کلمه لم نزلوا الاقصدای صحیح دارد که ان احداث و ارتداد و
 الاعتصاب بامری باشد که زمانه متمدنی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
 اهل بدت که زمانه متمدن بران نگذشت که کثرتی از آنها در همان نزدیکی بموت مرفند یا در قتل
 راه عدم سپردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم نزلوا الی آخره با کلام الهی
 چنانچه بر اوایت مجلسی و صدر اوراق گذشت یا بقوله لا تکره مقصود از اضافت لفظ لم نزلوا تعظیم
 آنهاست که گناه کردند و ستم بران نماند پس اگر حدیث بحق کسانیکه قبول مجلسین بر بدت
 افکوشه شدند و در گذشته دارد باشد البته کلمه لم نزلوا بی محل بلکه شمر خواهد بود و تعالی الله عن الک
 علوا کبر و حاشا لا تکره عن الی این چه ادوا مطلب دین قدر میشود که ارتداد و بعدک و ما توالی علیه لم نزلوا
 مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلاف که تا زمانی دراز بران حدیث دارند و
 علی الاعتصاب و فایده نماند بلکه معنویاتشان الی یوناندا حقیقه بران سوخ دارند بعد از این محتجنان
 که حدیث ارتداد صحابه بخوبی نماند که از احادیث مشهوره فیصنه و صحت جاد و واضح و روضه و دعوی
 تواریخ و همچنین اگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلیق و قد تقران البقیه لا یزال البقیه شمله چنانچه
 کتاب اصول حال مخفی نیست مهند او که اگر دیگر هم از امور مهمه است آن اینکه بسیار ازین بزرگان

در خلافت مرتضیٰ کرم الله وجهه و برادرش و ائمه دیگر حال عمار یا سیر یا نداری که تبصر او وقت جنگ است
 است نمیدانم و این شیخ مفید بلکه شیخ المشکک و مانند او است که در حیات الطوبی و ولایت است
 امام رضا علیه التحیه و الثناء که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عمار رحمتی خواهد بود و در قفسه
 بسته شده و در میان دو لشکر که یکی از آنها پیراه حق و سنت من باشد و دیگری از دین برتر باشد استحقاق
 بلفظ از پنجایم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حمید کرار و هکایه و نش از سید انکشاف صبح خلافت
 آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب و بی خلوص و وقت قتل است و در غیبتی عادی و دیگر کتب امانیه
 از ورق گردانی بسیار حواشی است پس معلوم شد که مجرد وقت و میل بجانب مرتضی در ایام خلافت
 بر خلوص حاصل المتی ندارد و الحق که هرگاه رفاقت شیخین و فو فی النورین با جناب سید الکونین
 جهاد ایشان با کفار بلکه توجه قبل از خویش و فو فی النورین عساکر اسلام و جان نثار و معانت
 ایشان در ایام عزت کما قال الله تبارک و تعالی لقد نال الله علی النبی و آلها جبار و کما انضما
 الذین اتبعوه فی ساعه العسر طو نفاق صبی بر ریاضه و سید و در خلافت نظر و آیا
 کا زمین باشد اقامت لیلی و تنها صحتی برانی خلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضی را طلب کردند
 در زمان خلافت آنجناب با جرح و طعن و در آن ایام کشاده و استبا معاش میفری فی الجمله ادا و سید
 بقدر مبدل شد از جمله محالات است حال این عباس مگر در کتب حال ندیده که با تحریف علماء قوم و
 خروج شهید که بلا صحت خلف بکار برده و من علی هذا حال بر این عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
 احداث سابق بود یا خبر دیگر بر این اصل رفاقت مرتضی وقت مذکور فایده خلوص بر این مرتب نمیشود
 و از اینجا گفته اند که کجیه قلبیا أو قعه الله قیه قریبا یا انهم یملکونه تسلیم توان کرد که جمیع
 گمانان ایشان که متعلق بر حق تعالی و صفات الهیه و جبار با جناب صلی الله علیه و آله بود و در خلافت
 است بر این مرتب نیستند و شورش و ادو گری نیستند و این بیشتر است و در زیر کتب
 مذکور شد که بعضی از ایشان متصدیه شدند و برای باطله احوال ضعیفه لا طایفه انصار را بر دوش

خلافت بر می کنند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرکشی خلفا چه خوشامد و بدست
 که از قوت باطنی باور دارند تا با آنکه ظاهر در متخذهین محل محسوب گشتند و واقع شده اند ازین بجا و محله
 عالمی از ازل بیت سر موجودات بخوف شد و با علم یقین نیست که اگر نص غیری در واقع اصلی نیست این
 دعا و سرسبزی خلفا هرگز بر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار تشیعین تصریح و تأکید آن میکنند
 مَا قِيلَ فِي عَمَلِ الْإِسْلَامِ أَنَّهُ لَمْ يَأْرَأِ النَّاسُ فَعَلَهُمْ وَهُمْ وَجَّوْا الصُّلَابَةَ وَمَنْ يَحْسُ الظَّنَّ
 عَلَيْهِ وَيَدْخُلُ لَشِبْهُهُ يَفْعَلُهُ تَوَهُمُ الْكُذِّ هُمْ أَهْمُ لَمْ يَلْبَسُوا بِالْأَمْرِ وَلَا أَهْدُوا فِيهِ
 مَا أَقْدَمُوا عَلَيْهِ لَا يُعْذِرُ لَهُمْ ذَلِكَ وَيُحْجِزُهُ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّبُهَةُ وَاسْتَحْكَمَتْ
 فِي نَفْسِهِمْ وَلَمْ يَمْنَحُوا النَّظَرَ فِي حَالِهَا فَمَا لَوْ كَانَتْ سَلَامَةً سَلَوُا لَهُمْ وَبَقِيَ لِعَارِفُونَ الْحَقِّ وَالْثَابِتُونَ عَلَيْهِ غَيْرَ مُتَمَكِّينَ مِنْ أَظْهَارِ مَا فِي نَفْسِهِمْ إِنَّهُ فِي مَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَقَدْ انْصَرَفَ
 مِنْ أَفَادَاتِ الْجَوَاسِمِ بَعْدَ انْصِلَالِ عَالَمٍ وَكَمَاهِ كَرْنِ نَبِيِّ آدَمَ حَكِيمُهُ تَصْدِيقِي مَلِكُهُ تَصَوُّفِ سَافِرِ كَرْدِهِ شُورِ
 که این جماعت بلا مواخذ و عقاب رخت داخل شوند بلکه واهی شین نیست چه حضرت مجتهد جاسسی رخا
 رساله نام مطبوع می نماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حامل مضمون آن نیست که شخصی را
 مدت مدیدی برای تحصیل دنیا از وجه جلال نمود چون در امیسی نشد تا بگوید دیگر از وجه جلال ندان
 وجه خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم برادر خود ز سید شیطان محسوس شده پیش آورد و گفت که
 تا این مدت از امر جلال حرام طلب نیا کردی و ترا دنیا بدین شد محال اگر مکتبه من عمل نمائی التبت بهر بودی
 خود می توانی رسید و کام جهان بشهرت مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
 شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و برخلاف طریقه نبوی مردمان دعوت باید نمود
 آن مرد فرقیته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان الفضائل انداخت روز خد بزین
 که دنیا باین رجوع نمود و اموال و سیاه نیوی زیاده از آنچه که متمنای و بودیش خود آماده و میسا
 یافت بعد مدت مدیدی چون خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واهمه چه کاری کردم که دین

خود را بدینا فرود ختم و خود را سختی عذاب ایستادیم سخن در لیامانی برگرفت و بصحرا رفتیم و از خود
 گوشت و خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود و خواب حق سبحانه و تعالی
 از پیغمبر آن خود را وحی نمود که برویش این بند من بگو که اگر خود را استغفار بسته نگاهداری که گوشت و پوست
 و استخوان از هم جدا شود و آنکه آنها را که در ضلالت انداخته بدایت زندگانی توبه تو هرگز قبول نیست
 بلفظ مقصود مجتهد فانی ازین موضوعات و خوش بانی آن بود که تصریح و زاری مرشد البر صیحاب
 اثنا عشر در خانه کتاب مرقوم هرگز قبول شدنی نیست آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب
 بابت عدم قبول توبه صوفیه بر روایت کلینی افاده نموده و در مائمه فی بطریق اولی بکار آید بحال
 استقباط و در عارفین بکار آید ششینی است پس بداند که جالبی مرقوم بعد از آنکه جامع فانی از زمره علمای
 خوش طبع و طنا از صوفیه قائلین بود حدیث خود بطریق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر علی صدر
 از محققان شیعیان بر زبان آورده می گوید و مرگ عاتق احتمالی التوبه متفرع علی قبول التوبه
 و هو محال المنع نظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول التوبه لاهل البدع كما هو فی الکافی
 و غیره و متوجه نشود که فقیر در بعضی نقطه همین حد را از اقوال اهل جالس و فزین خود محفوظ دارم و بر آن
 محملات بجا و دیگر کتابها را از احادیث ایه اطهار و ربانی برت که نمونه آن نیست
 فی البیاض نقل عن علی بن محمد عن الحسن بن مسروق عن ابن عامر عن محمد بن محمد بن محمد بن
 جهم عن القاسم بن یاسر عنده رفعه قال قال رسول الله ﷺ ان الله لا یقبل التوبه من
 البدع الا بالتوبه قبل ان یرسل الله و کف ذاک قال انه قد شرب قلبه حوتا
 و غیره از افادات مؤلف بجا روشن گشت که در ثواب الاعمال بر روایت ابن ولید از صفار از ابن زبیر
 نیز مثل این حدیث مرسل و در کتاب مجاسن ابن حدیث را مثل این سند روایت کرده و پیغمبر نماند
 که حکایت آن شخص فاضل جالبی را از خود و الفقار و دار کرده و بی سند ذکر فرمود و در بجا از علی بن
 است سندش را بجا ایام صادق علیه السلام نیست ای یحیی بن ابی نعیم عن ابن ابی عمیر عن حماد بن

بن الحکم عن ابي عبد الله عليه السلام و نیز این حکایت را محمد بن ایشان در کتب دیگر وارد کرده اند
 که آنحضرت علی بن تنج البخاری را باقر مجلسی در توحید عدم قبول توبه اهل بدعت و حدیث نبوی چنین فرموده است
 بَيَانٌ لِّعَلَّامٍ لِّلْكَذِّبَةِ كَيْفَ تَتُوبُ كَمَا يَطْلُو مِنَ التَّغْلِيلِ وَلَا يَقْبَلُ تَوْبَتَهُ قَبُولًا كَمَا لَا يَنْكَرُ
 بَعِيَّتِهِ لِمَنْ يَتَّقِ ضَائِقِي وَايَاتِ اِيْنِ بَابِ كِبَرٍ بَعْضُهُ اَزَانٌ فِي مَقَامٍ يَأْتِيهِ دَعْوَةٌ بِدَعْوَةٍ فِي مَقَامٍ يَأْتِيهِ دَعْوَةٌ بِدَعْوَةٍ
 بِرَأْسِ مَتَشَوِّبَةٍ شَوَّابَةٍ وَبَاعِثٍ خَصَّصَتْ زَنْدَكَ اَنْجِيْدَانِ تَعْلُقُ اُرُوْشُوْنَهُ وَكَأَيِّدِ شَانِ فِرْعَوْنَ
 اَمَّا مِثْلُ كَيْدِ اَبْلِسَ بَشَرٍ وَاِذَا قَالَ لِلْاِنْسَانِ اَنْفَرْ فَلَمَّا كَفَرَ اَلَا فِي بَرِيْقٍ مِّنْكَ
 اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ كَرِهَ الْعَالَمِيْنَ فِيْ دَارِ كِبَرٍ حَبْتِ رَزْدِ وَتَوْبَةِ اِيْشَانِ مَّرْتَبَةِ بَحَالِ سِدَاوِ اَللّٰهِ
 ثُمَّ لَمَّا اَلَمَ عِلَادَهُ مَا كِيْ كَفْتِهِ اِيْمَ كَهَامِيْ اِيْنِ اَصْحَابِ حَبْزٍ خَوَانِدِ شَدِّسٍ مَّحْتَلِّسٍ كَهَ وَرَقِ بَعْضِيْ شَفَاتِ
 صَاحِبِ مَقَامٍ مَّوَدِيْ اِحَالِ اَلْجَارِ اَيْدِيْ كَهَ فَوْزَا اَزَانِ اَرَكِيْ رِجَاتِ بَانِدِ وَرَقِ بَعْضِيْ فِيْ اَلْمَالِ كَهَ لَعَبِ اَزْ
 تَعْدِيْ كَهَ رَزْدِ زِيْ كَهَ سِيْجِ كِيْ اَزْ اَلْفَاظِ حَدِيْثِ اَلْحَوْضِ رَوَاتِ اَحْدَا اَزْ مَحْدِيْنِ اَمَّا مِثْلُ سَلِيْمِ بْنِ قَبِيْصٍ وَغَيْرِ
 وَتَحْلِيْدِ نَصْرِ غَمَّتِ وَغَمْرِيْ يَادُ تِيْ دَرِيَابِ اَيْدِيْ اَلْاِنْسَانِ اَللّٰهُ تَعَالٰى اَمَّا خِلَاصُ بَعْضِيْ قَطْلِيْ اَزْ
 دَارِ كِبَرٍ شِفَاعَتِ بَشَرٍ وَنَدِيْرِيْ اِنْ نَزِيْرِيْنِ اَصْحَابِ بَطُوْقِ سِتْ خَدِ اَلنَّعْلِ اَلنَّعْلِ اَلْقَدَةِ اَلْقَدَةِ اَلْعِيْنِ
 كَسَا اَيْدِيْ رَوَاتِ شَانِ اَنْجَفِ بُوْدِيْسِ اِنْهَا اَزَانِ مَوَاخِدِ هَمَانِ قَتِ مَانِيْ خَوَانِدِ يَافِتِ كَسَا اَيْدِيْ رَوَاتِ
 اَبْنِ مِيتِ سِيْدِ اَلْمُسْلِمِيْنَ اَلْمُتَشَاهِدِيْ شَدِيْدِ كَرْدِ وَعِدَاوَتِ وَخَالَفَتِ مَزِيْدِيْدِ وَنَزِيْعِمْ خُوْدَتَا رُكْ اَعْلَ اَوْدِ
 رِيَا تِيْ اَنَّهُ اَبْدُوْنِ اَهْدَابِ اَبْدِ شَدِّ بَا اَجْمَلِ لَفْظِ لَفْظِ اَوْدِ خَدِ هَمَزَاتِ اَلشَّمَالِ دَلِيْلِ تَحْلِيْدِ اَنَّهُ اَوْدِ تَقْرِئَتِ سَلْمِ
 كَرْدِ وَرَوَاتِ بَرَكَتِ اَوْدِ اَرِيْدَاوِ شَرِيْ اَصْحَابِ قَتَوِيْ دَرِ اَحْكَامِ دِيْنِ وَرُوْجِ قَتْلِ اَنَّهُ اَوْدِ اَدَاوِنِ كَا سَبْقِ نَقْتِ
 اَحْمَارِ اَلْمَجْلِسِ خَمْتِ ضَعِيْفِ وَنَخِيْفِ سِتْ فَلَا اِخْفِيْ رُكَاكَتِهِ وَخَفَاتِهِ بَلْ كَهَ بَاعِثِ وَفَوْرِ حَرِيْتِ مِيْكَرُوْدِ كَهَ اَخْرَ اِيْنِ
 شَخْصِيْ اِيْمَ اَزْ اَفْضَالِ بَلْ كَهَ اَزْ كِبَرِ اَعْلَاوِ اَبْدِيْ اَمَّا اِيْمَ اَبْرَاوِ اَلْمَلَامِ بَا اِيْنِ خَفَاتِ كَهَ غَالِبَا سِيْجِ سَبْقِ بَلْ كَهَ عَامِيْ اِيْمَ
 مَشْهُوْرِ بِيْخِيْنِ شَهَوَاتِ نَكْرُوْدِيْنِيْ اِيْمَ اَبْدِيْ اَعْلَاوِ اَبْدِيْ اَمَّا اِيْمَ اَبْرَاوِ اَلْمَلَامِ بَا اِيْنِ خَفَاتِ كَهَ غَالِبَا سِيْجِ سَبْقِ بَلْ كَهَ عَامِيْ اِيْمَ
 اَبْنِ شَيْخِ مِهْرِيْنِ سِتْ جَنَاحِ اَبْقَاوِ قَاضِيْ نَوَاسِثِ شَيْخِيْ اِيْمَ اَبْرَاوِ اَلْمَلَامِ بَا اِيْنِ خَفَاتِ كَهَ غَالِبَا سِيْجِ سَبْقِ بَلْ كَهَ عَامِيْ اِيْمَ

و نصب فرمودی پس میگردند و در نهی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی ظل بر حق که بوجود او تکلیف
 ایشان نیز است ایشانند آنچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و اقرار کردن کوشش می نمودند
 و لها حق اما میباید که داند آخر فاضل خبری هم اعتراف اقرار و پنهان و بر زبان جابر ساخته کمالا بخشن
 علی مرتضی جمع تالیفات و اگر خارج از مقصود نمی بود لفظا بیکشیر برای این نفقات و ابابلیس مقصدا نقل
 میکرد اگر چه بالا محال سابقا و لاحقا گذارش یافته باشد بجملة این فاضل جلیل القدر و دیگر بزرگان شایسته
 کفرین خلفا این قدیم خیال نکردند که در مستح حدیث که جملة فیوض خدیجه ذات الشمال موجود است
 و آن بهیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخیله نارد الیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تفصیر در آن
 از احداث مراد باشد چنانچه در باب اول است بوقوع آمد مگر بر تقدیر آن صحابه رسول صلی الله علیه و آله
 و آنکه در علم جنهم نمی توان پس اگر بدو روح و ندجه قیامت لازم می آید و کدام دلیل بر شفاعت آن عند المناظره آقا
 می توان کرد و بعد از این هم غرض نگرد که جناب شافع المذنبین رحمة الله علیه شفاعت می نماید و نگذشت
 کلامیکه حضرت روح الله در حق است خود میفرماید خوانند فرمود و تلاوت کردیم فرمود مشغول خوانند شد که
 آنچه معنی شفاعت را معنی است از بجا است که در جواب حضرت رسالت آب رشا و خوانند که اللهم کرم لی الخصال
 هر کس که علی اعقابهم و الا حاجتی باینکه این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه می شد بگوید و بخار برانی با حضور
 مذکور اصول مایه براراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن نیکه صلاح و تکو و کمال سلام و ایمان صدق
 حدیث محض بی البطالت پس حال ایشان را چه در صورت فستق و کفر خواهد بود و چون شوق ثانی
 باطل است شوق اول با یقین متعین خواهد بود اما وجه بطالتش پس آنکه جمله ان بعد بهم آبی از انست که در
 حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند استعمال حرارتشان ایشان بر محل خود نیست
 آنکه ان تضرعتم منی سبب نپذیرد که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود جمال حضرت شان معنی در آن
 چنانچه بطریق علم و مضامین بلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اهل فسق که تعدد مغفرت هر دو بار بار
 محتفل و البته حکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است معنی شفاعت معنی که کمال الکبائر مورد شفاعت

تعیین الاول به المطلب لکن ادق این بیانیه در ایراد غرض حکیم بجای لفظ حضور درجیم نیز می نمود مضمون
 شفاعت هرگاه ثابت است که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مردان نجیب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت پیدا
 شود در کلام صاحب جامع الکلام لازم می آید بطلان امری البتة بیات الاولیة پس کفر دارند و شرعی چگونه ممکن است
 کرد و هم بر این احوال این توضیح لازم است که نگردد که فتوی بر کفر دارند و شرعی چگونه ممکن است
 و ادون در حقیقت مستلزم تخطی جناب بر فتوی که برای بقای اسلام است و بی شک قتال نشد کاسین
 سراج و دیگر در زمان وانی خویش اصدای از تقلیدین جماعت بعد از مذکور کثرت یافت با نیست
 نیستند و این که احداث موقوف بدعت است کما بدین اتفاق و متبع مستحق جهنم است و لیکن خلوص
 و دیگر است پس همین امور محل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نظر نموده که ایها مباحث اولیة
 امر محدث دلالت دارد و لیکن چنانچه آن کفر و ارتداد شرعی نیست تا از بعض حقوق و تقصیر در اکتفا
 با اتفاق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر ادام اللامة الخبایر و حضرت سید اوصیایم را باشد
 تا البته خیلی چنان می آید مگر باور نمی آید که تقدیم سعد و تاخیر مورد و مکتب است که فعلی است
 و آنچه بر آن تصریح شده امر عظیم و فحشیم است المختصر انهمه بحیث یبارک کسی نشان کند که ارتداد و علی الاعقاب
 با تاخیر تقصیر در حقوق اهل بیت آیا نسبت لفظی معنوی است یا نه این را در اینها علی کلام
 و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید علم خواهد آمد اما تطبیق علی عتقا بهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل
 و بر این نیست بر آنکه تقدیم بقید علی عتقا بهم بر اقصود است و شریک است که با وجود احداث در
 ایشان برگزیده و بهر دلیل و شیء بالفیق الامی بایست که میفرمودند لم یزوالوا منقلبین و چه کمالا
 اما لفظ منقلبین فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه کما در سهل است نه بدینی که علی
 از متنبوئی ایشان خرمیه بن ثابت است که با عتق علمای شیعه کرده و ایضا را بر دعوی خلافت و فتی
 بر آنجهت که در سقیفه از تعیین نشانی نبود و حال احداث و بدعت مجدد وفات سرور کائنات بر خور نشد
 واحد آنکه متصل وفات شریف باشد زبانه ازین سانچه نخواهد بود که انصوحی طبعیه خلافت مرصوبه را

پشت اندازد و انواع اتفاق و مکر در الوقت بر او کار دارند و گویند که او هرگز خیال خلافت و ماموریت
 جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سر ندارد و بهر حال هرست که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
 سرگ برینی داشت و بهمت خود بر لفاق و یکدست نمی گذاشت قلمه سقیفه از دست سعد بن عباد و برینجا
 بلکه در تها بیدار نمیشد و سخن با حجاج مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند و چگونه کار سخت و خطرات
 ایشان در دست شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباد است که متعارف ضلالت و تلبیس و التماس
 و ستانضو و تقصیدیه در داشت و القدر چشم نر خوار و پیش و خست که ناسا لهانی در از بلکه بدست العر
 و خیره سعادت و خلاصه بجای ال بیت نبوت برای خود انداخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
 با این کلمات خواند و راه صده و به بدعت احدی برید و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجا است که می
 مدعی امام الکملین میشوای بدید بدین منافقین قرار دادند و اگر بر زمینوال بگرانی بر شمارم و از تحریر و
 تقریر بسیار وسیع شود و از آنجور صد و آنم محروم مانم اینهمه که دید می لالت بدان ارد که از نا احدی و العبد از اند
 خلفه من است و اینست بر اقصو و بر اقصو انصار یا نرا بر غصب خلافت مگو و ما تیفرع علیه بعد ذلک بر
 كما عرفت مراراً و چه می بیند که تمام نصرت در وقوع آمد و علی الاعضا بخروج و مفارقت رسول گریه از اصحاب و التمس
 صراف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و نظر هرست که اگر با فرض از خلفای شیعین بر تدا و واقع شده فاعلموا که قبل
 بجهة من انما من انبى الله الرسول عليه السلام صلى الله عليه وسلم انما من عند الحجاج بعض الاصله
 و تشبههم بدليل ابی نکر الصمدان و عمر الفاروق و دعوتهم الاندية الانصار و السقیفه
 لبدفعوا اراهم السقیفه كما لا يخفى على احد من طالع الروایات ابی ذکرها في السلك
 الاول بخلاف قبولی با سید که بخروج و مفارقت روح طیب و نبوی از بدن مطهر جسد منور ابی غسل و کفر
 گذشته بر می سقیفه ساک و سقیفه نبی ساعده ستافتند و پروا خند و آنچه بداختند و باختند و آنچه ستافتند
 حاجی سنگ بر سر زدنت که در لشهادتین با مینه بخروج طیران روح نبوی با علی علیه السلام سقیفه نبی ساعده
 و کما و اینجا بحث و جدال پرواز و سعد را بر و خلافت بر انگیزد و او که در مقبولین شیعیان

[illegible]

الثلاثاء والتفقدوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا اباكم امام المجازاة ويصلوا خلفه
دعوة علم سبيل العادة فاسرع العباس ان عليا واخيه ياراد قهقروا وفساد دارهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس هجوا ان سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول
ادفن حيث قبض لانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما علم خباياهم
قصا سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرين ان يدخلوا البيت ويقولوا
حواله ونقروا ان الله في ملكه يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا سلمنا مضمنا على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلاثاء من اوله الى
اخره حتى لا يبقى احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك يقلل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال ملكه في البيت قبل ان يدفن وقالوا يعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس واول
صباح رعاة الطوسي وهو الامام الاعظم الا قدم عندهم عن باقر علومه والذين واخرين
لا عمن يخاف من المتغلبين فالظن امعاشر المنصفين الى شيعات الخلف وغيره من
المتشيعين علم افضل الصديقين بانه اقرى على النبي صلى الله عليه واله وسلم ورايهم
ادفن حيث قبض لمعظم عائشة ابنه وانه اخذ منه عليه السلام الى ثلثة ايام
يؤمنون ان التشيع راجع في الصورتين الى علي صلوات الله عليهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
اشبهت هؤلاء خصوصا باجماع افراد زمره النهاركة نزوح حضرات امامية من قبلين سمي باندون وشنن ثابها
انها بحت خوف طول موتهم وشم ابتداء بارادة اخذ خلافتا زجباب مير كير در سقيف جمع شدند وبار
اين لوي گرویدند پس زند او علی الاعقاب را ابتداء زمان فراق جناب ختمی باب ازین دار محض

متناق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صد و اثنا نش بودیم بلا شبهه و اریا به تحقیق گشت
 و متغی فارقهم مطابق واقع افتاد و علی بن ابراهیم را در آنجا بود از ما احدی تو اگر امر خلافت و کوه ساله پستی و یل
 خلفا را نشدند بکاره لطیف و لا یکنر للتخلف مثل الفاضل الجعفی و اما واه الی القاسم
 الملقب بکمال و یل و یل و یل و یل که حضرت عباس فرزند ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
 شیعه در تفسیر شریف حضور خجابه امام المذنبین یافتند لکن چون قلوبشان بر اتحاد و عمل بر اصل
 امامیه مجبول بود پس کجا و شان نزد جد مطهر غایم بغیر آن باشد لیکن حکم و اشرف فی قلوبهم العجل
 حقیقه حضور قلب طایفه در تفسیر بود و ندان المزمع من لکینه بالقیاف الفریقین فحان ان یصل
 الناطقون و السامعون لکن اجتمعوا الشیعة الی ما میده اهلنا عسیرا و امننا
 من السلاطین و الشیطانیه علی ان یا نور و یل هذ المعارضه فی الخلفاء الثلاثة
 لا یا نور و یل اولی و کان بعضهم لبعض ظهیر و اولی من تبعوا الله تعالی علی معانی
 السنه و الجماعة ان فضله کان علیهم کثیرا و اگر کسی گوید که سلسله حدیث انجیا
 کردی بسبب عبارت مناسب است زیرا که هر قید را بر سرورش تطبیق داد لکن محال تا دلیل
 و ذیل خلق احتمال و سیم و اذا جاز الاحتمال لعل الاله لال گویم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردیف
 و مافرق علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلال العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بر این
 میکند دوم ردیف بعضی از قبایل عرب و یا یحیی بهاسوم تبدیل اخلاق و حیمه باخلاق و سیم و ترک رفتار
 بطریق زخارف و دنیا و یل الی اختلاف و در آن موعوی فی السجده طرق محال دیگر اسکان میده ارد چه حدیث
 از یاقع میکند و چون عاکی خبر صادق است وقوع آن لابدی و بحر این واقع ماله بعد انتقال رسول
 رب العالمین بعدیه متصله امری در که استحقاق جهنم بر آن بر آن مکتبین آن از صحابه تفرع شود
 مقام شفاعت و ذکر آن هم باقی ماند و بعضی بعد از وقت از آن محسوب نجات یابند و وقوع گفته
 مکر از مقبولین امامیه بلکه توان گفت که آنچه بعد از این وقت حسن مجتبی حسین شهادت کرد از آنجا

[illegible]

اجمال گان میر کہ مسائل ابن سوال حدی از قطعی نلشہ بودہ باشد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 نظر تفاق و حسب باطلش معا والد خوت ایمانی اور اسلین و جہانکہ جامعین بیاض ابراہیمی گان و
 و بر نفی اسلین لیل و رہ اند لک از رویشیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزل ری کہ صاحب صفی
 المعارفین غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و واضح نمی گردد کہ حضرت ابوذر صدیق با مسیبت
 خود باین سوال کشودہ الفاظہ قال علیہ السلام اذ درون ما عی و فی ای شیء فکری
 والی ای شیء استیکری قال اصحابہ لا یا رسول اللہ ما علمنا ہذا من شیء آخر البتہ
 و تقدیرک و شوق قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احبکم النساء اللہ ثم نفسہ
 قال ہا شوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول اللہ السنا اخوانک قال لا
 انتم اصحابی و اخوانی یحبون من بعدنا شافعہم شان لا نبیاء قوم یفر من الابرار و
 الا کما ان من لا خیرہ و لا اخوات و من القربا بابت ابتغاء رضایت اللہ یزکون امال
 اللہ و یزکون الفسہم بالتواضع للہ لا یزعمون فی الشہوات و فضول لذبیا عجبہم
 بدت من بقات اللہ کما ہم عرا ترہم محزونین خوف لندار و حب الجنۃ فمن یعلم قد ہم
 عند اللہ کسین یزعم قلبہ و لا مال یعطون بہا بعض بعض سفوف لرب علی الولد و الولد
 علی الولد من لا یرح علی اخ ہا شوقا الیہم و یزعمون الفسہم مرکب الدنیا و
 یجہا و یجہا نفسہم من عذاب الابد و دخول الجنۃ لرضایت اللہ اعلم یا ابا ذر ان
 لو احببتہم اجر سبعین شہدا بدایا اذیر و احببتہم اکریم علی اللہ من کل شیء خلق اللہ
 علی وجہ الارض ثم یقول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی کل من یأبأ ان یشہد
 زیادۃ علی المذكور فارید فیقول ابوذر یا رسول اللہ نر او صافہم فقال صلی اللہ علیہ وآلہ
 فی صدقہم اجر سبعین من غز امی فی غزہ تبوک وان یکی احدہم بکت
 میلا انک لہ السماء السبع لرحمتہم علیہ ثم یقول اللہ علیہ وآلہ وسلم لکما

بشود یگانگی یعنی زوری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه خود شش نفر شدند که غم من صیت و تفکر
 من چه چیز و اشتیاق من بسوی کدیت صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچکدامی را نمی بینیم و متوقع آنیم که از
 امور ما را خبر می فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را گاه می بینیم بستر حضرت است و سر و اژدر و
 بر کشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من معشای غایت نصرت است
 بذوات شان بلکه حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که سلام آوردیم و فدا
 تو اختیار کردیم فرمود شما از غایت من بصره ندارید بلکه شما از قنار و صحاب من می باشید و برادران
 من که مرا اشتیاق آنها را از این وصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان که نهانان انبیاء علیهم السلام
 ظاهر و هویدا است بجز طلب مرثات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از برادران ما و برادران من
 خواهران بلکه از سراسر اقربای خود می گیرند و هرگز در ادا حقوق دینی دست باو یال شان نمی آورند
 بجز و فروتنی و تواضع بدرگاه ایندی نفوس خود را پاک و ضایع می کنند و خواهرهای نفوس و فضول امور و غریبی
 ندارند و زکوة مال الهی دهند مثل سافران و مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان متهم
 و مخزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند داشت با وجود این همه
 محبت و اتفاق کلی قریبانی با هم و گردانند و نه یکی از ایشان هر دو یکدیگر را بجهت خرج مال بر خود اشتیاق کرده است
 بر دیگری زیاده از عطف برادر بر برادر و پدر بر پسر و بر سر می و مخطوطه دارد و بار او نجات از خداست و محبت
 سرمدی و خیال و غول جنت بخشود می یابوی از کدورات و نعمانی نیافار غول نشسته اندامی بود و بلکه
 برای هر یکی از ایشان جز و هفتاد شهید جنگ بر و در عالم الهی تقدیر است هر یکی از ایشان شش تنی تعالی
 از هر ششی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و لبط خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود و در
 هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و اینم ارشاد شد که
 اگر کسی از آنها آه می کند و دلش بگریزد و بقیاری می یابد ملائک هفت آسمان یکجا و از می آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین و زاری از حد زیاده نمود هرگاه بر نیکوئی اطلاع دست داد و محموله
 در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض نکور و قتلک برین شان خصوصاً
 حضرت محاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه رکال ایمان اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
 نبوی و در گداز علی مثل اختیار هجرت در راه خدا و در از اقرار و قریه بطلب رضوان الهی و ترکیه
 نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض خوف و خشیت یزدی بی بهره و غلبت تمام
 بشهوات نفسانی و لذتها و فانی گشته باشد الی غیر ذلک القیاس و از او اهل چه جا آنکه منتصف
 نفساً باشد امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما یجی تفضیلها انشاء الله تعالی با سجد صدرا یخند
 ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمه
 و صدیق و عبد الله و سحره و امثال سلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست که اخوت
 ایمانی پس انبیا البتة نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چنان باشد که جناب خاتم النبوة در قیام
 وقت ظهور و ظهور همین فقهر را بر ایشان مکرر عاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در انشاء
 حدیث مذکور روایت لیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خود
 اقارب نمیدیدند بترتیب تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیست ایشان در تواضع مشوب
 بر یا و متعده بوده و زکوة بهم میدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حصر
 کلی داشتند و با هم که محبتی و خلوصی بهم ایشان حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت و شن دیگری بود
 و بر معنی حدیث و علم ابوذر با قلب سلمان قتلک کواه عادل است همچنین احتمال این که ایک باشد از
 احادیث در باب بیان دیگر کاستر فها انشاء الله تعالی پس تفهیم نشود که شاید این معانی ذات نقطه درین دو
 باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری حبیبی است که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
 بود پس اصول متشعین همین رگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بآن اخلاق عمیم ایشان را
 از دانه اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرمود و باطل و حقه یعنی سلوک راه کنایه مثالب و

و صاحب ایشان بفرموده صدق حدیث الحوض خوانند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مولف
برای منقصد صدیق آورده تا این حدیث فوق بسیارست زیرا که مقصود اصلی از آن بروایت
حق همینست که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران اینها
نمیید بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان فی اخوت ایمانی از مخاطب است و آثم همچنان در کتابی که کتب
معتبره امامیه که نامش انبوت از قدس افقاده حدیثی مثل حدیث موطا از ابیه مدعی چشم خود دیده مگر
فوق نیست که در حدیث مالک آن انس ابو بکر صدیق سائل بود و از آن روایت و ضم میگرد که این سائل
از حضرت صدیق امامیه یعنی ابو ذر سرزده فوق دیگر آنکه در حدیث مالک نقل در آیت احداث است و
در آن حدیث نظر بذاتیات مذرب امامیه اختلاف رواه واقمست بعضی نفعی روایت میکنند و بر
بایضات آن بلام تأکید و مودید اخیرست آنچه در کتاب کمال بیامیزد که رست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احد بر سر نهادار استاد و فرمود که بر حسن خاتمه آنها گویم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان
کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان صادر فرماید
حضرت فرمود آن کادر که گفت که کون او تفعلوا یعنی من التبعید انم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و سرگرد حق ایشان روح و ستایش فرمود و انتمی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که غافلین
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفا را شدین زیرا که اگر لعین ابو بکر صدیق مانند او در روایات متوسم بهم معبود
مولف کمال بیامیزد که فرید مقصد و او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل ارباب اصحاب در حیات حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چیز خرافات که در افترا و بهتان بر اصحاب خاتم پیغمبرین چا ویده چنانچه بکار
دانشه قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه باطن و لقیین از همین سبب نقل روایت ابو جعفر طوسی از بعضی
اصحاب که عجلانی آنها عداوت و بوالهوسی بدو لعین نامش در بسیار آورده و دلالت بر آن دارد که ایشان
در ایمان و اخلاص گوی سبقت بودند و اصحاب از مرتبه ایشان محروم ماندند پس کار امامیه تغییر انقضائ
المقبولین را حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را یکی اندودند و کمالی سخن و بر اهل فهم و فراست تشریفست که

چون بدالات حدیث قمی کا عرفیہ و دیگر احادیث معتدہ شیعہ کا ستر نما انشاء اللہ تعالیٰ البورخانی
 در زمرہ مقبولین کتاب الفتن جو صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معدوم الظہیر است تو یہ خطاب حدیث
 کہ در کمال بہائی مانند آن محل بہم مرویست بسوی او اولیٰ نزوہ صغیر و کبیر است از بجا ہویدا شد کہ
 امامیہ نہ در سابق بدائع حضرت ابو ذر و اخوان و نقل سفیرانید مثل آنکہ جناب سالتماب فرمود کہ از جناب
 حق تعالیٰ امور محبت ابو ذر و اشال و از برکات ایشان باران می بار و گیاه می روید و دریا و چشمہ
 جوش می زند الی آخر حدیث کافی البحار و تراجم از اشہر موضوعات باشد علاوہ اگر تھا واجب
 باشد بشا بہت یک ذمہ جناب سید المرسلین نیز وجوب محبت انہما مشغول شد پس بطریق استدلال احتجاج
 امام اعظم علی در الفتن لزوم العصمتہ فرامند بود و ہواطل عند الفریقین و چگونہ واجب المحبتہ باشد کہ
 ردت ایشان فی الجملہ معلوم جناب قدس مخبر آخر زمان بود کہ تفصیل آن خبر حلام الغیوب اقب
 و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و سبب احیائے آدم باشد پس خصائص ائمہ بدی خصوصاً
 قائم آل سید انبیا سیما درین ضیبت کبری ہم از دست رود و اشک خوقین از چشمہا می خصلین جاری
 می شود و کما لا یخفی علی ہر دراصلہم الارقیۃ الی صنفہا خلفائہم الثلثہ و نظر بعضی صول رجائیہ بیننا
 رواہ امامیہ کہ آب چشمہ اندشتند و آتش در بلاد می زند خند و علم خوشا بد و قیقہ در اطراف کائنات عالم
 می فرستند و قلوب نہا آغشتہ بعد ہر غبار بود بر جلب منافع ناپایدار و وقت حکومت در باب
 ابو ذر بعد از خلیہ مولف سالہ من تلقا نفس الامارہ مقتعل نمودند جنابہ تفصیل ابن موریکہ می گویند

و انشاء اللہ تعالیٰ بالجملہ مسلم الثبوت است کہ حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در این معنی
 غایت صریح وارد ہے صراحت لاوری ما متحدون او تفعلون کجہ تفسیر و تبیین با احد کوا بعدک است و
 بشہادت حدیث از رجال مکورین پنج الغیب حدیث سلیم بن قیس اسناد کلینی و مانند ایشان کہ مرجع
 ما احد فوا باشند و مرجع انہا جیم باشند مخاطبین مذکورین حدیث حسن بن علی طبری و کتاب کامل مراد
 از نفی درایت و حدیث انخوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاسئلہ

انما قضی پس اثبات رایت متعلق باجالت و نفی آن تفصیل فالطبق اللفظ علی المعنی و نجات توجیه
 حدیث دیگر محدثین مایه که حرف نفی در آن مرویست نیست که بخدیش بطریق احتمال و همی وارد شده
 لکن نزد اولوالالبصار که مرض تعصب نشان مانع عین بصیرت از البصارت حق نیست واضح است که
 حدیث حضرت سلیم بن قیس مایه صمدی این تاویل میکند چه حدیث بلالی که از زبان مجاهدین
 آمد خبر از مستقبل سید بدین وقوع آنی اجب هرگاه همان کلمات را صرف تفسیر غیبت و صغیه خطاب
 بحق مخاطب من ضما ناه اعاده فرمودند و معنی بعد الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب حدیثی اقم
 نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضو ترو در راه دادند و مواعید و موثقی
 بر طاق نهاده الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس سیرین گشت که این کلام اخبار بوده است
 از مستقبل نه احتمال و همی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور احتمال هم خبر از امود واقعه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موتبه بر وایت
 قوم حضورش خیر طبرسمی نقلی بحار المجلسی بطایر سبیل جمال عصفی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
 شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسد عبداللہ بن رواحه سرگروه عسکر
 و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هرکراخته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
 الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
 و ساعتی رو بکنگ خناده یا انشان رئیس او قرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الله تعالی نعم الله علیک
 التمامت تکلیف در کتاب مجید حق و نازل و لکن میشود ایامی مایه العمدۃ علیهم در عین وایت متفوه می شوند
 که چون بدیدند که عجله منور قرآن مگر را قریب یقین یافتند فی الجمله و از جهاد کفار تارفتند
 از اینجا است که جناب رسول تعالی عالم اشال و جوه و خفاق شان کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی
 و سقیم العدا یافت کما نقل فی الجار پس بود باشد که گویند هر حکم علی سبیل الاحتمال و شبهه و قیاس بود
 مگر در حقیقت اخبار نسبت به ده است علاوه اگر از رکیز احتیاط صرف با احتمال عقلی معین بود

خصوصیت این سخن که چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سر
 فروگذاشت میفرمودند پس بنا بر علی بن ابی حمزه ان انجام دادی تا چون او قفلون بعدی خبر از احدث
 یقینی میدهند مجرد احتمال و سبب است و دلیل بین برین مدعا و اگر آنست که اگر بر مجرد احتمال و سبب عمل
 کند روایت دیگر که در کمال بیانی بلام تأکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدق بلام
 تأکید و مثبت است این منفی بطور احتمال و سبب از ترجمه صاحب کمال خیال پذیر گذشت نیز صحیح معلوم گردید
 است که بلا شبهه لاوری مقرون بلام مذکور است بقصر لامی فیه چنانچه بعضی از محدثین در لفظ
 لید اذون که در حدیث الحوصله واقع است روایت و تفسیر کرده اند و محال است که در کلام مجیر
 الا نام تناقض و تباها را به باند و بریان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت می طلب
 میفرمودند که اینها شمشیر شدند و خاتمه ایشان بخیر شدند و ایشان چگونه یکسان باشند که هنوز زنده اند و
 نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود پس از شما میشود که حسن خاتمه اینها که از جهان فتنه
 بیست و شما هنوز زنده اید و الا اگر اقتصعون و تعلمون بعد الیوم این لفظ احداث و تفسیر آن بلام
 صحیح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران بعبیث رسول بروی کار آوردند و الا ازین
 مورد که میفرمودند لعلی خلق عظیم و مخاطب خطاب بجواد لهما بالقیحی احسن پس مستبعد بود
 متعذر است که مجرد احتمال و سبب حق چنین بار عکسار صدق است در جواب سوال حسن خاتمه خودشان
 کلام از شما سازند که از این شبهه تمام و در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلامه دال بر شک رشاد کردن ضرر بود
 میفرمودند که انشاء الله یا بشر حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما بخیر است که عدم اذعان مغفورت یا قبال
 احدی امری بعد انتقال خود مدال فرمایند و بر مقتضای بعضی از روایات بعضی بر صدور افعال شایسته
 مخاطبین مصدر بلام تأکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون احتمال بر بلای از ادب بلام بلکه اوساط انکس
 بر این حدیث چه چاکه من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
 بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب صف ثشان بین شان رسول الملک العلم و شول هذا الکلام

پس آنچه در ابطال احتمال می گذارند داده شد برای آنکه این بجهت آن بخود مختص ساخته که انچه در لایل
 از جانب شیخ بخاطر گذارد آنرا فرمود و نگذازد بلکه بنقص و فطیمه کرده با ابطال آن در وارد الاحتمال می بینی
 نیست پوشیده میاد که عوام را در ادبی نظر شبیه افتد که قصد کلام اوستی علی فی بعض احوال خود
 دال است بر شک احتمال می از انکار از ان یعنی چنانکه در نظر دقیق و محقق است که استنباط فصلها با محله از اخبار
 بالغین بدون حدیث با دقت و توبه گذارند داده شد نموده است تا حدیثی که با تفعل و جمع بودن بر آنکه درین
 احداث بعضی از اصحاب کرام غالب و دندل علمای سر و خردیه و حدیث قطعه که حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
 مکتبه بودند بلکه میتوان گفت که با عجز بنوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و چون
 مستحق خود بود بر آنکه نام جواب بگویم مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
 اگر کسی را هم توهم در گیرد که این قتی درست است افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اول از زمان سنجریان
 بنوی برآمده و حدیث کامل بعد از ان این مقدم و اخبار کجا با ثبات میتوان کرد و گوئیم که ازین قلیت
 بعد از شما حدیثین روایات نامیه که با حقیق نام عظمی قدم در دیباچه کتاب کبر حدیثی در در دنیا فته
 که مخالف و متضاد آن غالباً صادر شده باشد فرق در اصل مع عار و نمیدیدید در حق تقدم حدیث اول و الا
 بالا بهام حال بعضی از صحابه را بردارند و بعد از آن اسامی را بعد از حدیث ثانی تفصیل فرمودند که این حال گشتند
 در صورتی تا آخر حدیث اولین و الا ارشاد کردند که فلا ینها بعد از اتمام حدیث اول میسند و انیا حال
 آن مجتهدین آنچه در روز خراج خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
 لفظ محالی فرمودند تا ساسعین به اشتباه میفتند که رجال من زبور از اصحاب نباشند بلکه لفظ تصغیر یا و
 فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اتفاق بنوی بوده اند حکام نه از احاد الناس فی حق من تقدم بنا
 و تا خذاک لا جعلنا الله من المتصفین و ایاک و ابنا الطیفه الیست و قیق و در حدیث ثانی سلیم از احداث
 زینهار اندامی توان گرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر قی و مقام نفی خود و اثبات سبب از ثبات و فیلح
 صدیق که را میسبب که راه کنایه که ابلاغ من التصحیح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

انصوح بتاکید بلخ است بهمین ارتداد و کفر مراد باشد لیکن از شرط ادب جبارت نمیتوانیم کرد که حضرت
 خیر البشر حق صدق کبر اعنی ابا ذل بطریق جزم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ابائی که
 زبان قلم از بیان بنده از تفصیل لازم و عوارض آن بکم بلکه اطلع و اجزم است فرموده باشند و اگر احیاناً حضرت
 امامیه بر او رس غن برین حادثه معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند و مقام جدان اهل تشیع ماعد
 ندارید و میگویم لاضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجود وقوع در ارتداد همان جلب نفع از اهل خلافت و گوساله سیرتی و
 شکرستن کجای جبار و مخالفت بیطهار خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها بافتی بر تو کاشمش وسط لسان
 روشن گشت که از ضمیر غائب احد تو امر او نیستند مگر مخاطبین خطاب بنتم لستم خوئی الی آخره از مقبولین است
 و مخاطبین لادری ما نقولون بعد بر اصول و آیات امامیه که مضامین و قیاس بسیار در دنیا است و نیز
 هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث باقراده ال است بر آنچه دال است دلالت یقینیه و اگر با فرض دال
 بر واحد اقوی نمی بود بانی شبهه کل واحد منها بانضمام الثانی قوی تمام تر پیدا میکرد و محضوف بالقصر
 میگشت فکیف هما قوتان فی هذا الباب من غیر حجة الی انضمام الثانی بلا ازیان فاما ظنک
 اذا اجتمع علی معنی واحد کما مر و اعتضداً حدماً بالآخر فاضلاً عن البراهین القاطعة
 و الدلائل الساطعة التي لا تعد ولا تحصى تدل علی احداث مقبولین الذین عدلهم
 الا کما میله من ارکان و او ناد مله سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و غیره الله عنهم
 آجئین و لهذا اگر بای انصاف و بیان باشد و خزان گشت ائمت قلوب اهل خلاصانه خراف
 همین قدر بسند و کافی است که حدیثین بطور اجماع بغیر ضم ضمیر ذکر کرده آید باز سامع منصف از علما
 دست بهم نمیدهد که جناب خیر صادق از مجرای تعلقات خلافت جبار بلکه قریع عصاف فرموده اند لیکن
 حجاب و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام بر ای مقبولین لسانی امامیه زکات
 لسان خلفا را شنیدن مرجعیت خلافتی و بار کوفه دهند و ستان پر از ملازمان مولف سرانده شیعین
 عنان تاملکن دست حضرات در ر بوده و بنا علی ذلک از ذکر مویات کثیره بلکه بر حسین

صیدیه در اصل تشبیه ذهن و دستهای مصارع از حریف مقصود بود که با بعضی تشبیهی همزمانتر
 هم برای مخالفین واقع شود از آنجا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کافی که اصح الکتاب قبل القرآن است
 که معروف بناچار و استغنی که در مجازان زبان ملا باقر مجلسی در جبال القلوب انبیت که روزی ابوذر غفاری
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله صبح من مشیت با من موافقت میکنند یا خست
 میدی که من سپهر برادر من بیرون ویم بسوی قبیله فرینه و در اینجا سپهر بریم حضرت فرمود که تیر برکم غایب
 بیاورند بر تو گویی از سواران عرب پس گشتند سپهر برادر ترا و بیانی بسوی من و لیده و در آن
 من بایسته بر حصای خود تکیه کرده و بگویند گشتند سپهر برادر من و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
 یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله که آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با سپهر برادر خود
 زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون قبیله مرنه رسیدند بعد از آنکه زانی گرویی از سواران قبیله فرانه
 بر ایشان غارت کردند که در میان شان بود عینیه بر جبین پس حیوانات را گرفتند و سپهر برادرش را
 گشتند در آن و در آن قبیله بی غنای بود گرفتند پس ابوذر عیان بسخت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم رسید و البتة قطعه نمره بر زده بودند که خوش سیده بود پس عصا خوش تکیه کرد و گفت
 راست گفتند خدا و رسول و چنانچه فرموده بود گرفتند کلام او سپهر برادر مرا گشتند اکنون تو و تو حصا
 خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صد از در میان مسلمانان ایشان
 سیادت نمودند بر بیرون فتن قبیله فراه و قاتب نمودند و الیها ابوذر ایس گرفتند و جمعی از شرکان را
 بقتل آوردند از تهی ترجمه بحدیث اکنون اندک تا بل میباید غلط گفتم اصلاً تا ملی و در کار نیست بلکه از جمله
 بدیهیات است که این صدق مایه از ابتدای شرف شدن بدولت اسلام هرگز از عان اتق و ایقان اسخ
 در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امانیه داشت و در بابی و زبان دراز کمتر بران
 او در قبول این نشان می آید چنانچه قصد سرگشتن کعبه جبار که از غلصین اهل بیت بود و قدستی
 الکراول و لعل قاطع ان تا این که صد است و در مکه انداخته شد که چنانچه

این چنین می باید و بایسته ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله
مصدق حدیث خاتم المرسلین باطلت الخضر و لا اقلت الغبراء علی فی اجتهاد صدق من بی و حسب ان
بود طرفه آنکه قبل از این زبان ثقات امامیه توانسته و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیق
امم سابقه گرفته تا این است لاحقه مقصود محصور در سه بزرگوار است اعنی خرقیل مرن آل فرعون و حبیب
نخاو حضرت امیر صاحب و الفقار محو حیرتم که اگر ابو ذریا اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
باشد و صدیق بودن ابو بکر رضی الله عنه بر اصول رقصه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات او گویا
حتی که طفلان اهل اسلام هم توانستند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و حال
ایمان بدون سوخ عقیده است بخواب نیزی حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگوار
بر اصول امامیه یاد و ترا بعضی دیگر بطریق پیوست از خبریات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که
قانون است اگر بزرگان علما امامیه حجت لا الشیخ و بان و صاحبیه و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از آنجا است که تصحیح روایات صاحب منج المقال فی تحقیق الرجال و امثالین چون روایات
تقدیر و سلوک راهداران اخلاصین امیر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردان بر طاعت انجانب نهادن
قهر انهمی هم در دنیا بحال و توجیه شد که در شایسته و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست جوان خلفا
بباد افراهِ رسید و بخاطر کسرتن خلائق میخک که شاید علما طائفه انا عشریه بخیاال بن معنی باشند که چون
در دنیا رسو کرده اند و قیامت مانند اتقوا و صلحای شیعه خوانند بر انگشت و اصلا از قصص او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت اجماع هرگز نخواهند پرسید نه بنی که فاضل مجلسی لالت حدیث جعفری
خند نصر از بدترین خلائق شمرده که سر آمد بمقابل سیر آدم علیه السلام که مایل ارگشت و در حدیث
دیگر از ان امام عالم تمام در کتاب گیسو بنسند مقبر و یست که قابل طاعت ابلدین در آتش
پرستی بنیادینا و دفن برندان خود غیر از شرک آتش پرستی چیزی بیارت نذا و تهی مختصراً و در حدیث امام
علیه السلام بطریق محمد و یست که او را تا قیامت بر آتند و چشمه قناب میگردد و با این همه

حدیث انجذاب بدالالت مطایقی ندایم کند که در قنات اورا العذاب دوزخ آتش بخورند کرد
 جمع هر دو عقوبت وینو و اخروی خلاف عدل باری تعالی شانده و مسلم ظلم است پس بوز بطریق اولی
 از دار و گیر قیامت پاک و مستجاب باشد نیز نالایق کسری خلایق حق گوید که این همه خیالات
 خام و سوسه های نفسی من در جام است اولین تیره سر انجام در حق بقولین بسانی می نرند مقام آنست که
 انگشت تاسف بندگان تحیر گزند و نکذیب بن سخن ساز زبان دراز فقط تلاوت آیت سراسر
 قَالَ اخذَ اللَّهُ مِنْ عَذَابِكَ أَفْكَرَ يُخَلِّفُ اللَّهُ مَكَاهَ أَهْلَ تَقْوَاهُ عَلَى اللَّهِ مَا كَانُوا كَانُوا
 است علاوه در کدام آینی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی پیرایه ورود پوشیده که هر کسی
 از اهل اسلام تکلیف خاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او عانی ندانسته باشد غلط گفتیم تکلیف
 عبارت کن و با خصوص و حق این است قصد تقصیرات کرد و از اکتفای او و خلیفه بر حق کردن کند و
 ترک تقید او مخالفت و عناد و بد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معصیان و رسید لا محاله او و قیامت وبال
 و نخل مخدرات و مستبدات سکه و شرف و فارغ البال خواهد بود و کلاً اللَّهُ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَئِنْ
 تَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ أَمْثَلُ كَانُوا يُخَفُّونَ أَمَّا حَيْثُكَ وَرَبَّ تَبَرُّهُ ابْنِ ذَرْوَعَارِي شَبَّانِ كَوْنُهُ
 مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا جلوسی بخارا لا انوار وایت فرموده را مخالفت دیگر احادیث
 مستقره که در جمع هر دو عذاب یا عقوبتی نصیح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظاهری محتاج
 و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام آنست که چون کسی در افعال و اعمال وینو و لو کان زاناً
 یسیر استلا سیکند باز وی در عالم آخرت خدای نایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
 تا قیامت بت موکلین عقوبت بسیار و نشت گران برای توبه و کما و چنانکه درباره قاسم و
 و قد اعترفوا بحلاف مصیبتیکه ابو ذر غفاری بحیث شایسته اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبقری طاف
 پیش از مدح و ذک قرآن حدیث مملو از نیست که بر اعم سابقه هر دو عذاب دارد گشته و صحت
 تَخْلُفُكَ عَنْهُمَا فَادْخُلُوا أَكْثَرُ مَا كَانُوا يَخْلُفُونَ اللَّهُ أَنْصَارًا لَكُمْ دَرِينِ أَنْ يَجْمَعَ عَذَابُ

اخروی دنیوی بالمعنی الذی تفرده هم از متواترات است آیا حال اتباع و شیاع عبیدالدین زیاده
 احوال الضایرید بنهاد بر کسی از خواص عوام شیعه مخفی است که همدرد دنیا کمال مذلت و نصیحت عبرتگاه
 خلایق شدند و هم در آخرت با انواع عقوبت گرفتار آمدند **سلسله** عذابیکه برای ابوذر مخالفت مرقد
 مقدر بود بحجت عذاب بنویسند نه آنکه کلیه مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب خردی از قبیل
 در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن را ساقا کمالیج من الجار و بر تقدیر نفی مذکور هم بکار شیعه
 نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق نامه بین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در تبای
 سکونت هرگز مغرب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محدثات او درین امر متعذر
 کما عرفت ندانی که بسیر تراشیدن خود کار نه است و سیر بگنای شکت بلکه خواست که شریک از دوش
 بردارد و استخوان پایی او را از کعبه برد و بلکه نکذیر خط و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افاد
 مجلسه در بخاری می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعاد نماند که هرگز مقبولین با هم در حدیث
 و در کمال و معاتب تواند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین کون خطاب
 با ابوذر بود لیکن مراد جمعی گیر اند که اهل سنت آنهارا به قصد انبیا می گیرند نه و با بابت عظمی و رست
 کبری بریده و نهایت بدل جهد و تاول حدیث کلینی بحالفت مصطفی که از ابوذر سرزد آنست که با هم مجلسه
 رئیس المتأخرین در بیان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلامه الما ولین المسلمین تصدق آن شده است
 قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول اصلی علیه و آله و سلم منافی جلالت است و محتمل است که این
 در احوال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد و فله دره و معتمد ابی الصافی او هم دیدنی است
 که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور و مجرّه آنحضرت باشد یا احتیاج
 اکنون ثواب خیرت راحت دنیا انتهی لفاظیه بحرفه محبت از ملائکه یا انیمه تجرود و عواضات بر
 عقلانی عالم نظر نمایند و از ذکر انفس کلمات که منع نمی کند بر تاملی شدن آن روزگار ضعیف بین
 گفته اند که در حدیث تصدق اگر ایمان نیست چه اگر مراد حضرت با محمد است و یا اله است

با حادوث منافق دست از صدیق و صدوق بود نشو و مانند آن گماشته تا ایضا بقایس مجمل قبل ازین
 اینهم گذشت که آن شافعی ضحاک حضرت امیر مدعی است که غیر ذلک کفی به شهید اعلی بطلانها و ضعفها
 و اگر مراد بخیری دیگر است پس تا پیش بر او لیامی فاضل مدوح ع که گشت و گشت که آن بود و غلطی
 و جهت حتی تکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در شهادت شریفه که غالباً مدار جلال است
 سابقیت است حاضر نشده از کلام ملاهم واضح و واضح است که در فتیحه او در مدینه منوره بجای تمام علم سلطنت
 شده و مخالفت آنحضرت نمود و مرتبه ایمان اسلام و زمان قوت اسلام و رفایت ضعف بود
 لیکن ملا در عبارت مرور و عوی ن سکینه که اسلام و بعد از آن از خصیص خطاط با وج کمال ^{ضعف} و
 و انوائی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقامات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
 صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی داشت که ابوذر و فتیحه ایمان
 آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصان از دست
 قریش بود و بخوبی نظر و بصیرت ضحاک اسلام ابوذر را مقید بادل حال کردن اجمال ابهام نمودن کار ملا و حال
 دون غیره اکنون تحقیق این معنی متوجه باشد که حضور او در مدینه و فتیش جهت مخالفت سر و وجه
 بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و اخطاط و کمال بر صغیر و کبیر عیان گردد
 و طشت از اینم یافت پس بداند قاضی نور الدین شمس در مجالس المؤمنین ترجمه ابوذر را رد و دیگر در آورده
 که او بعد از آنکه ابد و اند خندق در مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
 از حیات مطلوب با عراف ملا با قریب دیدار یافت که غرض خندق که آن غرضه احزاب نیز گویند در سان خیم از هجرت
 و است و آخر بعد از تساهل حضور فاضل النور هم زمانه گذشته باشد تا آب هوای مدینه که ممدوح جمهور
 اهل ایمان و افضل از انجیواست شکوه و شکایت بهم رسد و بجهت القیاض خاص و صفا نظر کرده که بنا بر
 اسلام و ایمان برآمده خدا و رسول کوشش نهند و داد مخالفت و مکذوب و وبالبد است به هجرت
 مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم جزو از زمانه سپهر شده باشد و لو کان قلیلا لیس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر سعادت است مگر قلیل پس بعد از
 اقرار و اعتراف بصف اسلام در آن اوان ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر چنانکه زبان و اما سیه
 مستعد و اول لیل برین استعدا و آنکه حدیث قمی که بر نفس ایمان ابوذر دلالت دارد و حصول نام
 و مثال باند ایشان ثابت میکند چنانکه انستی بعد از غزوه تبوک که آخر معاز می حضرت نبی جبار نیست نزد
 ارباب سیر و فراغ از آن فریب سال حلت شریف اتفاق افتاد و هو ما انخفی علی امور ضعیف رود یافته
 کما اشرت الیه بن جان ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض شد اتفاق بمجودک باشد بلکه سلو و
 نقص موثقی و عموماً کما نقضت عن کما من بعد قوت انکنا کما معلوم نیست که باز در کدام وقت
 اسلام تار و بود کار که ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدا یا اگر اعتقاد مجلسی این تبدیل تحول است
 احمد او سر آمدن بمجول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات بحسب ادب هم از علما طائفه که در حق
 خلفائی را شدن مجر و احتمالات ضعف و ایات بلکه تحریفیات را از تفسیرها بکار برند و در باره مفسرین
 خویش قصه طویل کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی انصب العین ازند اساس جلال و فضیلت ابوذر
 مستحال میشود المختصر و جبار بغیر صلی الله علیه و آله و سلم نباشاده آثار ضعف اسلاش که از
 حسین عادت قرین و لمعان ظهور داشت از ابتدای دوی همان محاطه فرمود که باضعفای خود و قوتیک
 انواع مصایب شد اند از دست کفار بر سید قامت او هرگز تجاوز نفرمود و او را بطش خیر
 و اینهمه مضامین و ارشاد نبوی خطاب ابوذر غفاری که بعد از قیام اسلام حاضر باید شد و بجای
 الطوبی و دست از افاضات و رسائل جب الحرج شعبان العظم اما سیه نیز انیمه فی کمال ظهور و اللفظ
 لِلأَوَّلِ حَبِطَ فَاذْوَمَ كَرَاهَانَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 كَتَبَ جَاءَ إِلَيْهِ وَاسْلَمَ عَلَى بَيْتِهِ قَالَ لَهُ ارْجِعْ إِلَى بِلَادِكَ فَفَلَنْ تَرْجِعَ قَدَمَاتٍ وَقَدْ
 حَلَفْتُ لَكَ فَأَحِقُّ عَلَيْكَ وَالْبَيْتُ فِي بِلَادِكَ الْإِثْمُ كَذَا وَأَتَيْتُ فَرَجَّ إِلَى الْيَمَنِ حَتَّى
 كَتَبَ أَجْرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَحْسَنَ عَلَى الْمَالِ وَفِي بِلَادِهِ حَتَّى ظَهَرَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّى إِلَيْهِ وَأَزْجَا بِاعْتِرَافِ كِبَارِ عِلْمَائِهِ شَيْعَةٍ وَاضِحٌ شَدِيدٌ
 كَمَا ظَهَرَ وَقَدْ جَنَابَ خَيْرِ صُلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَدَوَّلِ سَلَامٍ مَقْبُولِينَ ثَمَانِ مِثْلَ الْبُذْرِ سَكْرَةٍ وَقَدْ نَبَذَ
 بَلَكُمُ اسْتِئْذَانًا وَقَدْ غَلَبَهُ الْكَفَرُ وَأَوَانِ مَشَاقٍ وَمُحْنٍ مَنُورِيٍّ بِطُغْيَانٍ مُشْتَقِلٍ بِصَحْتٍ بَدَنٍ بُوْدَةٍ خَوْشَا جَالٍ
 اِبْلِسْتِ مِثَالِشْ كَمَا وَصِيحْتِ وَجَانِغَا بِسِي فَاقَتْ حَضْرَتِ رِسَالَتِ نَبَايِ اَزْدَسْتِ نَدَاوَنْدُ وَجَانِغَانِ
 خُودِ وَدِرَاهِ خَدِ اِلَيْشِ بَارِزْدُ وَبَاعِلَا اَكْمَلِ اَلدَّرَجَةِ خِفَا كَشِي اَكْمَلُ وَدَوْدُ وَجَوَاوِثِ وَصَابِ اَكْمَلِ اَزْدَسْتِ كَفَا
 اَحَاثِ اَنْ سِرِّ وَرَبِّزْدِ اَشْتَنْدُ كَمَا سَبَقَ شَطْرُ سَهْبَا اَخْرَجَ عِلْمَائِي كِبَارَا مَسِيحِينَ اَلْحَجْرُ وَدَاوِدُ زَبَانِ خُودِ اَهْمَزَا
 اِيْنَ اَمْرٍ سَكِنَتَا اِيْذَا رَجُلَا اِيْشَانِ عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ اَدْوَمِي اَسْتِ دَرِ رِسَالَةِ كَمَا تَبَايَدَ اَخْبَارُهُ نُوْشْتِ وَتَبَسُّطِ
 بَعْضِي اَزْ اَرِيْنَ نَقَاتِ وَمُقْبَلِينَ صُنَايَا اَعْلِيَاتِ بِمَرْسِيْدِهِ مِي فَرَايْدُ وَلَا شَبَهَةَ اَقْوَى عَلَي الْجَاهِلِيْنَ
 هَذِهِ الشَّهَادَةُ اَذْجَا وَسُئِلَ عَنِ الْخَلِيفَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجَابَ اَبَا
 ثَمَّانُ الْفَاكِرُ الصَّخَايَةِ الْمُهَاجِرِ وَالْاَنْصَارِ الَّذِيْنَ فِي سِيْمَاهُمْ اَنَا اَرَاهُ بَابِيَّةً وَالَّذِيْنَ
 قَتَلُوا اَبْنَاءَهُمْ وَآبَاءَهُمْ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَانِغَا اَكْمَلُ وَدَوْدُ وَجَوَاوِثِ اَكْمَلِ
 الْاَعْدَاءِ طَيْبِ الرِّقَادِ وَصَبْرٍ وَاعْلَى صُصْرِ اُجْمُوعِ وَمَشَاقِ اَحْمَدِ اِيْنَ الْخَلِيفَةُ هَذَا اَلْجَانِسُ
 عَلِيٌّ مُنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي بَقِيَ اَلْحَيُّ وَاحِدًا اَسْلَامًا وَغَلَبَ
 الْاَنَاامَ وَآوَجَّ اَلْاَحْكَامَ وَنَحْرَبُ كُنَّا مُجْتَمِعُونَ عَلٰى هَذَا اَلْاَمْرِ اِلَى اَخِيْطَا قَالَ بِاَجْمَلِ اَحْمَدِ
 رَسِيْدِنِ الْبُذْرِ كَيْدِيَّةٍ كَيْسِ اِيْشَانِ خَبَا اَخْرَابِ دَاوِدِ خَيْرِ خَبَا اَسْمَاءِ نَحْوِ اَسْتِ كَمَا وَجَحِثَ نَدَاوَنْدُ وَبَانُو اَرَا فَا
 نُوْرَانِيَّتِ وَضِيَا يَابَدِنِ دُرْدَاوُ دَلِ بِخَالَفَتِ خَدَاوِشْ خَلَا فِ بِيْمَرِ كَيْسِي كَرْزِيْدِيْ كَمَا كَرْزِيْ
 مَنَزَلِ خَوَا اَدْرِ سِيْدِيْ وَنِيْزِ دَلِيْلِ اسْتِجَاوِ اَسْتِ حُدُثِيْ وَبَدَلِ كَرْمِيْنِ اِيْشَانِ اَبَا مَنَاقِبِ
 رَا اِيْكَنِ دِيَا عَلِيٍّ اَقْرَبُ شَيْعَتِ اَسْلَامٍ وَاعْلَامِ اَهْلِ اَحْوَانِيْ وَآلِيْ مُسْنَاوِ اَلِيْهِمْ فَلْيَتَمَسَّوْ
 بِحُجْلِ اللَّهِ وَتَبَعُوْهُ اِيْهَ وَتَجَهَّدُوْا فِ اَلْعَمَلِ فَاِنَّ اللَّهَ تَعَالٰى رَاضٍ عَنْهُمْ بِبَاهِهِمُ الْمَلِكَةَ لَا تَهْمُ
 وَفَوَا اِيْا عَاهِدُ اللَّهُ وَاعْطَاكَ صَفْوَةَ الْمَوَدَّةِ مِنْ قُلُوْبِهِمْ وَاخْتَارُوْكَ عَلٰى اَلْاَبَاءِ اَلْاَوَّلِيْنَ

و لا ولا و صله و اعلى الكرامه فينا مع الاذنى سوره القول فيهم فذكرهم حين
 جاز حديث يدالات مطايعه خرج في بخانه ابو ذر خلص بيان من تصوم من دون ان يسم الله و صاعدا في
 اخوت خبايا الم سلميت اسرخت بر آنها بنص قطع محمول بخلاف ابو ذر كه اين صنف از وي سبقت
 مسلوب نكده انسي و غير دافيت ميگردد كه وقايعه كردن از موافقت موعده شرفتن از لوازم آنها
 بخلاف ابو ذر كه عفته و مخين حال ديگر و صا از خلوص هودت و صفات محبت و لا اقل كه اين مبرستند
 صنف مان موند انيمضي باشد كه حديث لا ادري در شان و مثال و ست و سائل آن بزرگ بود
 و خوسند كه حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم وقت طلوع شهادت را حد نيز مع او كند و اگر چنين بود
 اكناف كن و حديثي ديگر در صحيح انحصار صلي الله عليه و آله و سلم بصنف اسلام او بدالات مطايعه
 در خواستگاري انكثان بيد هم كه حضرت لا باقر مجلسي از امام اعظم طوسي بسند معتبر روايت كرده
 حضرت سول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود كه اي ابو ذر بدرستي كه من دست بيدارم از بركا تو اخراج
 خود دوست دارم و من ترا ضعيف و ناتوان مي بينم پس ميرشود بر دو كس و تحفظ مال قيمت شوي چي خبره
 مافي الحار و وجه دالات اين حديث بصنف ايمان عدم رسوخ اسلام در غايت وضوح است زيرا كه
 بر نقد بصنف شبه و ناتواني بدن تصریح آنجا كه پس ميرشود تحفظ مال قيمت كن در حقيقت
 زيرا كه بسياري از اغراض ضعيفان از رسوخ و شباهه را برين امور متعبد گردند پس متعين شد ضعيف اسلام
 و ضعف ايمان بسبب غلبه حرص و نوي زيرا كه مضرت اين امور اين چنين ضعفا رشيد الطمع و السنت
 قائل هم زياده تر است علاوه بصارت ظاهري و شجاعت باطني اگر چه در اوقات جهاد و با كفار كنوسا
 سمت ظهور نيابد چنانكه در بجا و تراجم آن ثابت و مسلك سخن از اين باب هم رفته ليكن در مقابل
 اصحاب كيار و تابعين خيانه جدی بود كه اگر چه كعبه كبريت سرش را بر دوش ميگذاشت پس مطلوبين
 سلمنا كه روايت بعضي از اهل تشيع و هم از شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضي از اصحاب بعد از
 تصحيح كمال فوت يا بصنف گفته ليكن بيد است كه محل اتفاق عامي كبري حيزي و ديگر است و اسير

شدن بر چند کس بلکه تکفل بآل قیسی چند دیگر و انتهای ثانی موجب تنهایی اول ثبوت مطلوب است و اگر
 القصه در تالیفات جمال خبری مثل معتد السیعة علم جدید موجود بلکه دلالت بر این دارد که ابو ذر غفاری
 بعلیه رضی الله عنه خود را از سوال چند و زیادته برین طریقت حاذق و روحا صلیت الله علیه کاشف امور پنهان
 و بسیار دوست بهار خود را بر سبکشن و فرمود یا ابا ذر ای کمال ذلک ضعیف و ائمه امانت
 و ائمه یوم القیامه خیر می و نکند که الا کم من اخذها بحقوقها و اذی الذی علیه
 فیها با بجهل حال بزرگ ناگفته بلکه کتاب امید یستلحق افترا و روشن تر از آینه سکت بر
 بلکه آینه حاکم و اگر دو که نقلی خوت و اشبات شالب ابو ذر قریب صلت شریف واقع شده و مویا پندار
 خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله که مجلسی بجا آورده و شخص آن مدح تاخرین است آنکه توقع پیشانی این تالیفات
 نسبت باین معنویین یاده بود و از کتاب جزو توانی است که این خطبه متصل فوات وافر موده و تاخر
 لخص آن قریب حدیثی است بحجابه ملاکه دعوی تجدد بجا را لاوارز زبان تسلیم می آر و در روایات
 اشالب و را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و شالش که درین فصل بر او افتاد
 هنوز خبرش نیست که بقیض این جمال کالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابو ذر غفاری
 را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفات طوبت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبتی تا صلیت
 کما یکجا می برد که بچنین تاویلات خفیه و تسوالات ضعیفه که او بن از بیوت غناک ستم دوست میرفت
 کاف الصاف و سدا و را بر یکسند این همه کیو آخر نقلی دین ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را در
 معرض تلف نکند و کافی و دافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات است یا نه و اگر در میان مذکور
 و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لادین من القیة و الا یا ان من الآتیه و اصول
 امامیه نخواهی یافت و خود را با قریب مجلسی در ضلال تاخرین مثل عبد الله سباده متقدمین است و در
 القلوب دیگران در غیر آن لایعنی در آن شعوبه بانگ بلند می سرانید و در مقام استخار بران بزرگ
 اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خونی نگذرد و در اظهار دماغ ذی النورین نگار باغت است و هرگز

رو بروی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عیبت خلایق بحال
متوجه شد و موافق را و باره مرتضی شکستن و دل بقضای ملا و عظیمه بستن که مصدر حوادث متین
بود چه مانست بضمون بیات درویش سفای بخاری ایست طرف کلاه و کامل شکستن
بست و صدقه سینه زده جهان زین شکست بست و با ما شکست عهد و باغیا بست
و احسنه که گشت مران شکست بست و پس میان ایمان ابوذر بلکه با حسین و نیز کجای باقی ماند
در زمان خلفا از وی سلوک گشت بنا بر علی نه سخن سازی ملا و مجلسی را باره حصول قوت ایمان کی
مسامحه داشته باشد مگر شاید بر مذہب اهل حجت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرد و شیطانی
و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب نیر در جلد چهارم پنجم نظر باصول مامیه از متاخرین آیه
شان او و بست لازم می دیدند ارکان فایده عمل آورده باشند پس معلوم شد که هرگز نزد عقلای ایمان
ابوذر کمال رسیدن گرفت که حضرت مسطفی صلی الله علیه و آله وسلم و برادر با علم بالمعروف و نهی
المنکر تا کید شد بد فرمود که قل الحق و انکار منکر و لا تحت لواءکم و لا تحت لواءکم
لیکن قبط این مؤثر او هر انصاف این است که احادیث اطاعت خلفا را و آیت متواتر نصیه الیست
انداختن قصه پارتیه بعد از او باره ادعای حریت نمانست لایا لکرمیه لا تقربوا الصلوة و انتم
است علامه و پنجه در باره امر و نهی بخان بابام وقت خلیفه با فضیل نشا و شده التبه از تا کید ابوذر را
بود و پنجه برینا طریقی بعین مخفی نیست هر گاه امام نام نصیه فرماید و پشت خلفا در خارج
اقتدا سازد ابوذر و خویش در چه حساب خواهند بود که باطنی را حق پرورند علاوه این همه مر بالمعروف
و نهی عن المنکر و احل الله الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود و یانه
که ابوذر بر خلاف دیگر کسان اهل خلاصه را خراشد و لیکن سر خود را نه تراشد در مقام پرورانی
روایات بشمار که در باره اطاعت خلفا فرموده اکثرا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معاملة ابوذر با خلیفه ثالث در قهای او و الایست بر اتفاق ایمان و میکند یا بر نقیض آن

[illegible]

احتمال بگیر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور و احتجاج مصطفی و آماجگی ثواب آخرت
 بود و این طریقه تا در این است که حضرت ملافاوده فرموده این فاضل جلیل او حدیثی بن قدر هم خیال نکند که تا در این
 با ضعف ایمان آن نفس بدست منصوبت کما سبق و خود مجلسی آن بعد چند سطر از تاویلات خویش درایت
 مشابهت کمال ظهور یافته که شخص فاضل ایمان بر آن ظهور بخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه از آن
 معجزات و ارمودم دید باشند انوار الطیبات فی السیرة اقرار باین حقیقت نمودند که اگر چه احتمال این بود که
 از اقامت مدینه سرگران بود و از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از دایم نیاست و خیال
 آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فیما والا از تکالیف اقامت مدینه
 رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی الحسینین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
 مصائب یک شخص که نقطه عیش و نشاط خود را بر صحبت بنیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست آورد و گاه
 به خواه الکبیر یعنی سلمان الفارسی توهم برآید فی المسکن الاول و با وصف منع آفتاب از اختیار حکومت
 بر آن تکالیف مصروف بید و ضرورت بلجیده باشد از عجاایب است با بحدود مخالفت و تکلیف حقیقت
 اید و پی صلعم او خوار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرد و حاصل ملا باقر است معاشه مسکین و خوار ثواب
 صحبت آفتاب بود و با در مذاقش قطع نظر از این همه امور بر نفس خویش با نسی کردن یا بر
 برادرزاده خویش که صفت او را در معرض تنف انداخت و وبال خویش برگردن خود گذشت که اگر
 نوع محال است جواز زنده باشد که سید انام علیه الصلوة و السلام بفرماید که ای فلان تو از بنام و دو
 القراته خود را همراه ببر که دشمنان برای بدخواهی در کین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسیر شده
 تو مجروح و آنها مقتول و محبوب خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه بگوید که بد که هیچ نشسته
 واقع نخواهد شد و حضرات نامیه مر احوال مخفیة او را تا بدیل کنند که اختیار این مخالفتها میرا اظهار نماید
 بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویة اتفاق افتاد و شخص را بر لبها رجزه بنوی بود یعنی اخبار ظنی
 یا عمار تقتلک الفتنه الباعیه همچنین جو در جفا عوان انصار نیز بدیده سر آمد و شرار الی غیر

ذلک من المناکیر این طهارت محرمه و ادخار ثواب است که باعث قتل گناهی موجب اسرائیل است او شود
 و فاعلش متوقع ثواب و غیره در جوار حسنا باشد کاش برادرزاده خود است از بیغی اعلام میکرد و می گفت
 ای برادرزاده وافرزند و بلند ترا هر حال زنده رسول تعالی بجزت باید کردن تا کشته شوی ناموس تو بر
 نماند که در صورت مجرب در جوار خودی فایز کردی گناهان تو کان لم کن می شوند ندانی که اظهار سحره بود
 که در یک شاترش که قمر بد و نیم شد برین جرثقیل یعنی اختیار سفر طویل و موقوف است و این امنیت همین
 اراده مخوف اگر آن اصل سیده قتل و اسرائیل است خویش لطیف قلب انبساط نفس قبول میکرد و اطاعت
 سید الثقلین صلعم اختیار می نمود و در ای زور ثواب عالم آخرت می کشود و از نجاست که حضرت اسرار
 علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا ابی ادری فی المنام انی اذبحک فافضل
 ماذا اری و جناب سید المرسلین صلعم در مناسبات ریحان خویش اغنی شید که بلا علی را و راه المجلد فی البحار
 و غیره فی غیره من الاسفار و انمود که ای فرزند کرامی و تبرک بفرموده باید رفت که فزید رجب شهادت بدو این سخن
 اختیار شقیات کافی ندارد و بار خدا یا مگر حضرت ابو ذر مطالع لوح محفوظ میداشت که بر تقدیر اعلام و ابواب
 خواهد کرد و محرمه شریف در پرده اختصار و حجاب خواهد ماند پس ناچار هر حال و را در معرض طاک انداخت و حیات
 که هر گاه این کار با مایه صدر چنین تاویلات رکبیکه برای سرسپری مقبولین خویش میشوند باز بکدام
 زبان طاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب نبایک مخالفت نام او ش بود
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و سیکه از اطاعت بنوا سببار و
 استنکاف و زرد و چنین و چنان است و چه عجب که از مخالفت انجناب صلی الله علیه و آله و سلم درباره تصور
 خلافت مصلحتهم صدور آید الی غیر ذلک من المطاعن التي اورداها فضل الجائسی تاسیا باسلامه فی عمار
 الاسلام باجمله سخافت این توجیهها نه چنان است که حاجتی به بسیدن و تشریح و شنیده باشد مگر حوائج
 سکوت و اخافت از رگد زبی الصفا در نظر عاسیان محمول بر عجز و انگیزید اشارتی بسخافت توجیه بطور
 بود و در حدیث جناب سید المرسلین صلعم با ضعیف و الی غیر ذلک نموده شد و اگر برینهم قائل توفیق که ام مبتدا

عامی تعصب بمرکوبه ختی بینی نبرد و از بحث وجدال میسر و پاوست کشد هنوز این کینه تبری
 دیگر جگر و وز برای کار به کیش کینه توز و کیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صبا
 بخار و آتش کرد و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب نیست که خذیفه و الی این
 بود از جانب عثمان و چون عطا طاهری بامیر المومنین منتقل شد عهده کیس خذیفه نوشت که اورا مطلع
 سازد از حکایت خود و حجت مردم با و خذیفه بیاورد و در نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی
 با و شاه شما گردید امیر المومنین چنانچه منی برخاست گفت امیر ایام را ما دون بسیار در سخن گفتن
 گفتند گفت ایام و امیر المومنین شده یا همیشه بوده است خذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر نشان بود
 و هست همان گفت بچه چیز این از تو قبول کنم خذیفه گفت بدستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که کار و حیه
 کلیدی از من بید کنی و من نباید و من روزی بدست حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و یک بر آستم و حیه را
 دیدم چشم بهم گزشتیم و بدست علیه السلام رفتم فرمود خذیفه از کجای می آیی من حکایت عرض کردم فرمود
 برگرد من امید دارم که امر و حجتی بر خلق ظاهر شود من خدمت آن سرور شتم و بر داری تا دم آن سرور
 شده گفت ایسلام علیک و رحمه الله و بکانه گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمه الله و بکانه یا امیر
 و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که حیه باشی گفت بکیر عیبت که من را و از من غایب
 شد درین اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا تو از او من که گرفتی حضرت امیر گفت از من
 و حیه فرمود بل او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت
 خوشحال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه بآبارت نمودن از جانب پروردگار عالمان بعد از آن حضرت
 امیر بیرون تشرف آورده فرمود ای خذیفه آیا شنیدی گفت بل شنیدم فرمود چه شنید من آنچه شنیده بودم
 عرض کردم بعد از آن آن جانبی خذیفه گفت پس کی بود شیر مانی شما در روایت ابو بکر خذیفه گفت
 این لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از بر آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما
 آنچه کردهاید و خوبها سوال کرده نمیشود آنچه آنها بد کرده اند از شما صحیفه اربعه است بعد از این روایت

بلافاصله میگردد که سید رحمة الله عليه بعد از مدتی راجع به این بطلان و بطلان وایت کرده است
 و در آن مذکور است که خلیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن بیعت ابو بکر را این نحو خواست
 که ای جوان بجز این قسم که چشمها و گوشها می آگرفته شده بود و مرگ کرده و زندگی و حیات زینت یافته بود
 در پیش رو و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم اگر تو را از این کلمات و بیعتی که عمر را بدستگیر است
 این نهی بلفظه من آن جزو مختصر امر الاول بعد از این وایت مناسب آن بود که قلب صابر مولف بدو
 لیکن چون غفرتی بقریب که حال بدین عازب از کتب قوم قلب عیارات مولف منع خراش میشود
 لهذا این قلب با بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذشته بدو دیگر فواید عظیم که برین حدیث ترتب
 یافته متوجه بیشتر نخستین آنکه منظر حضرت امیر از بازگروانیدن خلیفه شنیدنش کلام اشرف ملائکه
 و رباب است بلافاصله غلبه اش تمام حجت بود تا با او خلیفه باستماع آن بسیار بیدار شود و در وقت ضحی
 یعنی وفات سرور کائنات اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کسان شهادت نه نماید و با جمله یسوی
 اهل خلاف میل کند و دوم آنکه خلیفه بصیغه تکلیف الخیر خود را با تمامی حریفان مثل ابوذر و سلمان
 و ابن مسعود و غیر هم از مرتبین احداث میداد و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زبان بنویسند و بخوار شوند و همه
 کس را از خافین و کاتمین حق بخاری نمود و این تقریر را ابوجان فارسی بر آن آورده تا معلوم شود
 که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت تنبلی حوص و بنوی که راس هر جرم خطاست بود و الا می
 که هیچ آن گروه مخلصین معاشرتقدین امیر المؤمنین در سبک خلافت ابو بکر با هم اتفاق کردیم که چون می
 نمبر رسول با باز قدم و خلف و میر و شمال بروی ریزیم و او را از علو بنبر بخصیض مذلت براندازیم
 لیکن امام بر حق و خلیفه بر مطلق نچرخند و فرمود و هرگز بر نمیخیزد و رضا ندارد و آخر با حاج و اصرار راضی
 مجاب به لسانی شد پس عاصب بر اهل روس الا شهادت در وقت مذکور یاد کردیم و در شب شالاب و نامی
 اعوان انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشمنانهای غلامان نیز با آن آوردیم و قیضا از یکفر قوم ما
 نگذاشتیم چون امام راضی نشود و شمشیر چگونگی بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم بگشتند و همه

که سلطان بر سپند و نهر است و پس باطل شد و انبیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
 بابوکر صدیق و یاران ایشان محمول موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع اشغال این و آیت اردزیر که
 چون طمع ز خارف دنیا مستورین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را که چشم ایشان را که نور نیت محفل را
 مسلوک کند و زندگانی دنیا را زیر نیت دهد و مورد صدم کیم عی گرداند بحدیکه بر بیعاد امیر المؤمنین حاضر شوند
 و شکر خود را نه ترانند و قیامت مرگ خود را نهند معارضه کند آسیه ایشان در مجامع اصحاب کما یجوز
 تفصیلها با خلفا کجا را بسته باشند ندانی که بزرگان گفته اند شعر عالم که کامرانی و تن پرور کن
 او خوشنیتن کم است که هر کس کند و نیز فرموده اند قطعه هر که هست نفعه پیر و مرید و وزیران او را
 باک نفس چون بدینا دون فرو آورده بصل و باند مجوس سوهم آنکه اگر بیت ایشان از جبهه تقیه میبود و حقا
 طمع و میوه چگونه خدایه نفس و نفس با برایشان در خل می داد و برگناه خود و یاران خود چرا خالف می بود و خود
 با اتباع و شیعیان چرا از مخالفین مرگ خود قرار میداد و کما سبق مفصلاً اکنون بر آن است
 موضوع اعلام بنیام محمول مخفی آن که از طول حادث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
 شده در فکر و آرد میگویم که ابان تغلب از صادق برسد آیا در شکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
 سعید و سلمان ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شمس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خرمیه ذانی
 و ابو ایوب بحدیکه گزین می کردند که هرگاه ابو بکر بر میسر آید او را بدلت فرود آیم جماعتی گفتند خود را دور
 میندازید و اول حضرت امیر بر سپند پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
 و صد و حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کرد می باز گفتند که دل برین اراده نهادیم پس
 سید فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیر کشیده بر سرین خوانند رسید
 که بخیر و حجت کن الگرددن میز نیم پس صورت و آن حضرت بر تقدیر نقدان انصار را منع فرمودند
 نداری که اول مشغول تهیه بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسین گرفته و برید گردیدیم
 که قبول نکرد دیگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و لاجرم در خانه من بزد شدم پس گرد این اراده

نگرید مگر برای تدریس مخصوص خلافت من بر وی پس فرستند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لَقَدْ تَأْتَابَ اللَّهُ بِالَّذِينَ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ نَصْرًا بَابًا كُنْتُمْ
سِنِيَانِ حَتَّى تَلَاوَتْ سَبْعِينَ لَقَدْ تَأْتَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ نَصْرًا بَابًا كُنْتُمْ
این وقتی درست افتاد که از پیغمبر گناهی صادر یافت و رایتی آنکه اینم وقت و فاشتریف غایت بودند باز
به دین آمدند و نزد ابوبکر رفته قصه مختصر اول خالد خبر است گفت ابوبکر از خدا ترس نیست ای گویند
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صدای کفار پرست امیر شده اند فرمود ای مهاجر و انصار صبر
نگاه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این صحبت از آسمان نزول یافته و از
من ایست اند باز برای طایعین عاف فرمود و بر خنجرین دعاء بد نمود و گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت این خطاب گویایی تو از زبان گیر نیست حسب تو خراب
و منصب او فی و قدر تو کمتر است بنام دمی لایم بودن شهر و مانند شیطانی و عاقبت شما خلودنی
النار پس سلمان فارسی خبر است با بنگ ایرانیان اول زبان فارسی حذر زد که گوید و نگردد و این مو
بعد از آن بود که نمونه قهر الهی بگردش رسید ابوبکر کار خلافت از تو نظام نخواهد یافت آخر در سال
رجوع بحضرت امیر ضرر خواهد بود عهد و موافق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار کشیدند و از زیر
رایت ساسمه درآمدید و اکنون بر نیزه برآمدید برین گناهدنی نگذشته توبه کنی از سر و حوخی بشن بگذر کن چون
بر خاست گفت صحبت پیغمبر را بخیال آوردید و قواست ترک نمودید اگر امر خدا در اهل بیت ماند شکو
اوام در دین آه خواهد یافت آخر جمله و ظلمه سلطه خواهند شد و انجام کار بسفک با خواهد بود و خواهد
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی است یا حسین یا زرت طاهره من پس قول پیغمبر را بپشت
انداختید و بنار انصب العین استبد و تعیم مقیم آخرت پست باز دید و بر کوفی اسرائیل کردید و خنجر
و بال خواهید کشید باز مقدار او را و عطف او گفت از ظلم جور باز کرد و توبه کن در خانه نشو و شو
و امر خدا با میر تقی و ای و نداری که اول شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و با اتفاق

است از نشانهای که بجز در حق او وارد شد رئیس کردند پس ثواب خلق چگونه امام توانید شد بریت
 دنیا فریب بخورید و حق را بر مرکز نشاند و گزین سوامی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت که اگر
 کردی خود را تکلف از اهل انبیان قرار دادی است آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی امیرالمومنین
 نهاد و بارافرو که اوقاف قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود منته شود و راه مجرب و ظالمی
 پس عا گرفت اگر سیدانید منها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی خلافت و قیام امور دین
 پس قبل از آن که بنیاد دین ایمان بلغزش در آید و منت نهایی عظیمه بر پا شود و حق را مستحق سپاید
 و حال مخصوص خلافت را از سد الواب لا باب علی و فضا نلش و خطبه فاطمی و بود نشانی علم و حکمت محتاج
 بدون شما بسوی و خود میداند پس آمد او علی لا اعتقا. اختیار میکنند فتنه قلبا و خاصه سیرت و
 لا تقوا عنه مدینه است باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که و بایل عصیان در باب وصی
 آن زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد زودتر تدارک یافت بعمل آرد خلافت را با اختیار اهل بیت کرد
 و الا در نظر قیامت گرفتار شوی و ما از یک لفظ لکم العید باز خرمیه شهادت همه حضرت
 خود را ثابت کرد و گفت گوش خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فاروق پیشوا علی
 و ما علی الرسول الا البلاغ المبین باز الوهیه قصه غدیر را آورد و گفت که من بعد از شما
 همه گفته این قیامت بر خلافت است بعضی گفته که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را می
 داند علی مولا اوست پس عرض بسیار واقع شد آخر کن بسوی حضرت صلعم فرستادند فرمود بگویند علی
 مومنین است بعد از الفصح مردم اکنون بعد از اَشهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
 ان یوم الفصل کان فیما کان پس سهل خاسته در حدیث بجا آورد و گفت که من چشم دیدم در میان
 آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت مردم این امام ثواب دین آرد و حیات و ممات من در تقا
 دین و بنزد عین اول کسیکه مصافحه کند با من چشمتان را خواهد بود و شما بحال انصرون و این را می فرست
 و خا دل و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت بخوم

زمین ندا ایشان را و خلافت مقدم کند شخصی را با خاست پرسید که اینها کیستند فرمود علی و زینت علی
 او چون خود خلفا را بیان کرده بنمود که آنکه اول کفر بدو و لا تقبلوا الله و لا تقبلوا الله و لا تقبلوا الله
 و آنکه تعلمون پس ابو یوسف اعظم را ختم کرد که بار ما شنیدیم که تصحیح با ما است فرمود و گفت که علی امیر
 و قاتل کفارست مخدولان و خاوال و منصوب با و ناصر و مقبول الا الله من خلقکم ان الله تواب رحیم
 و لا تموتوا عنه من خدین اما صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و اما که در عمر گفت ای شیخ
 احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنی پس اول ثنائی بر می غاییدند و تا سه روز کار خلافت بلکه بود
 متعلقه به شریف محفل بود و روز چهارم خالد بن ولید با بنی امیه آمد و گفت نه شسته اند که بنی شمس طمع خلافت
 کردند و در آن حال سالم هم با بنی امیه رسید و همچنین عازب بن جیل تا آنکه چهار هزار جمع شدند و پیشتر با بنی امیه
 کردند و بتدریج پیش می آمد و غطفان با بنی امیه یعنی خالد بن ولید و کنگره بلکه بدشنام با عمر و اویخت و بنی امیه
 مصاحبت با بنی امیه و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر اصحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون
 داخل شدیم در مسجد کبریا بنی امیه و ما و بنی امیه که بر او بار و خویش و با کفار جدا کن هرگز
 همراه تو نخواهیم بجای از وضع این دوستان که بر ابان تغلب بلکه امام صادق اینهمه دروغ می فرمود
 ندانسته که آثار جعل از سیاست پیدا و علامات حققت را و ناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
 از خواهش بود آنچه اول صدر قصه است که ایشان غم بسته بودند که صدیق از بنی امیه بر آورد و او را بکشتند
 و حضرت امیر حکم آنکه عرق عدا و خلفا بچون نماید و اطلب بعیت یا قتل متوجه نشوند و این تقیه از بنی امیه
 منع فرمود و خراج این قدر بخیر ننمود که انصاف بنی امیه را بیا و ابو بکر دهند و از اینجا است که محقق جلالی و ترجیح
 به جمیع بعضی از فقرات این حدیث در مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهد بهر
 نتوانید آمد پس خاست که با بنی امیه می کشیده بجنب من آمده اند بلفظه و وسط حکایت دلیل بر
 که این قسم در صحیحی خلفا سخت بی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تقیه و تفصیل شان از اید و صفت
 کوشیده از اراده انصاف ابو بکر بر بنی امیه با فراتر نهادند و حال آنکه در وقت استیضه قوم عجم از فخر الدین

مخفی می شناسد تا اورست که چون نقشه روز تقیض بدید آمد و سبب ابوبکر واقع شد حضرت تمامی صحابه
 خود را امر کرد که از مواضع تنگ و اضیق و اهل البلاء و کفر و کفر گوایا بدید بکنید و سیوفکم و اهل
 السنه که در اینهمه قبل از آن بود که موخلافش مستحکم شود هرگاه در آن روز جمیع یاران چنین فرمایند که از
 خانه های خویش بیرون میایند و برین بلا کسبید و دستها و شمشیرهای خود را ب حرکت میارید و سالت و
 صامت میشدید بعد از یقین در صحن نامردی اصحاب ضبط امور و خلا و اجتماع مهاجرین انصار فرستادن
 این جماعت معقول نمیشود با جمله جوانین دشمنان دست یارین ادا و ادواهی دل نهاده و زبان
 و رازی کردند و هوای السند را ب حرکت آوردند احوال انصارش فی الفور فوج کشی بر ایل بیت نمودند
 این عجلت بیگانه را نوقت هم از در شمی رجوع نکردند بلکه دشمنانها غلاط بغدادی را اندوهر گزیران
 نیست زرقند چنانکه عاقلان گفته اند شمر لطافت کن ایجا که بنی سنی نه بد و خرم راتبع نیز با ایل جناب
 امیر ایم غلطی و آوردند و شور و فسادت باشد و الا چنانچه خلفا از سعد بن عباد و با وصف انکار او از خلا
 صدیق و دو خو خلافت خود شن بلکه اصرار بر این ماصحابه فی کتبهم غضن بصر کردند از جناب بر ترضو که بر راه
 نیست و تقیض میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس بنهمه فتنه با سبب از این قوم از حد و بهر
 بلکه صحیح مخالفتهای بر ترضو بهر سید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر تفسیر صحیح
 السد و اطال البشاد از کافیه عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که گشتند
 بنی اسرائیل بنیایر البشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات عیاز سما ایشان را و افشا و اطمینان نمودند و سبب آن حال
 قوم و جد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقصر رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه اطهار برین امر
 را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراکنده می ساختند و سبب آن اصول خلافت و غاصبین خلیفان بر مقام
 اذیت و قتل ایشان می شدند انهمی ازین تناقض و تفاوت خفت را و وضعین هم بوضع می بخاند مع ذلک
 زیاده ترین سخاقتی در جهان حیرت را نمی باشد که خود این جاعلین بتواتر و دستخفاضه و ایت می کنند
 و درین دوستان هم آوردند که جناب ترضوی با تمامی کس که در بدر افتاد و کسی از مهاجرین

مهاجرین مسکری نگردانند و انصار هم گفتند که در اول جمله کجا بودی حالیا طمع نصرت از انانیا بدوشت
 که جز گفتند خبر و یک نیست و قبل ازین گذشته است اصحاب گفته هم بروقت معهود سرتراشیدند پس اگر این
 جماعت طعن بر صدق میکردند چنانچه این طومار بران منطوبست جوابش از ابو بکر صدیق و مخلصانش که
 معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که ایقوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص را مستحکم خود بود شما اول
 روز چرا کافر شدند و دیگرش انصار چه پوشیدید که علی بن ابی طالب خلافت قبول نمی کند باید که از شما
 کسی تنولی این کار شود و حال آنکه عصمت با دیگر شروط در امانت و در کارست بازول خلافت سخاوید
 و تاوید بین المهاجرین و الانصار قبیل و قال انما لو و کسی گفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
 خلیفه شوید قطع نظر ازین همه هرگاه او را آن فرزند خویش را بر درامی شما حاضر گردانید و اصحاب و وزاری
 انکاد السموات تفتطون منه و شان او را از حد گذرانید رنجی حال را برش نگوید و گفتید که
 اکنون نیست عظیم بر پیغمبر و پس حال را بر اثارت فتنه و فساد میکند مگر باید مدار بدید که در حکمات تشریح
 میفرماید یا ایها الذین آمنوا لکم مآل تفعلون ولا تقنطوا فی الیکاد و مضیبه این و لا تقنطوا
 فی الیکاد قبل اصدار حکمها و الفتنه اشده من القتل این همه میگوید که اتفاق کرده بکارت امام
 مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سرتراشید و حاضر شوید بخدا
 عمل بران نکردید اکنون بازوی فرزند بدوید و وضع و صحن شما مانند آفتاب هر کس بچلفتی خواهد کرد
 ما و علی دشمنی بدیدید و نگامنه ظلم و ستم بر اهل بیت برایشود و در شویید که مخترب جادوش اعمال
 خویش گرفتار سید کردید و آنکه میگوید یا الکافرات الغیر ذلک من التقاریر و چون
 این صایر را در آن معرکه عظیم بر زبان نیاورد و بلکه واضح تقریری برخلاف حکم بدایت اولی باقام
 تمامی اصحاب شده بالیقین بطور بعضی از شدالات و لاف کامرانی مسلک الاول معلوم شد که ستمها
 چندین داستان باشد قصه عمر و عیار از پیش خود یافتند فرق این است که دو ضعیف حکایت عمرو مثل
 فرزندان شیخ مبارک خان سحر بیانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه از عجاج

حضور به خویش باشتیاق شماع آن دست بریدارند و استیمن می افشانند و حکایت مغرایی کا بر بابیه
 مانند اشرفیات دیگر مشتمل بر اینست که اول سلام تحیت مشکوه است که احد از عقلا گوش بر آن نمی خفت
 باجمل کسانیکه ادنی غرور در اشغال این فقرات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبول پسانی امامیه درین
 دراز نفسیهای غیر از تماشای مظلومی و سبکی اهل بیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن اینست که
 چون سید قالسا خواست که عای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار با تقدیر
 ملزاسا خوش نشینند و فریب که متغلبین خود بخود زنده و گور شوند همین بزرگان سهرستی خلفا بجا
 آوردند و آنجناب ازین کلی خیر باز داشتند چنانکه خواهی و است انشاء الله تعالی و چنانچه است که اگر
 چنین نمیکردند مناصب جلیل از بیگاه خلافت چگونه می یافتند و عجیب است که بهر جوان است المقتضی
 خلفا را هم بر نام مرتضویرینند و علامه و آغاز و ستان نذر این میکنند که جناب امیر با صفت ملاحظه
 عذر و صبر قوم مرقه بعد از اینهمه اخصاص و استیمن برای تذکیر احادیث بشیر و نذر غیر مستند
 و انجامش دلالت بر آن میکند که ایشان مثل قلین ذهابت و ربک فکلاک انا همنا
 قاعدون تصویب تصدیق نمودن و ابا اولی الا بصار و از عجایب خرافات که ازین
 بدش جوش میزند یکدیگر با ید شنید که امام صادق معاذ الله درباره آیت مذکور فرمود
 که قدرت عامه متوقف بر صد و گناه از جناب نبوت است لازم باطل فالملزوم بلکه تبارم برین دلیل
 چه قدر تین استوار واقع شده اگر لفظ تا بامد علی فلان دلیل صد و گناه باشد عفا الله عنهم
 که امام دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که این بروایات تشیعین درین آیت یعنی عفا الله عنک
 لک ذنبت لکم و محرف کرده باشند و ازین آیت صحیح معلوم میشود که از کتاب جبر بوقوع آمده که اول
 بدان توجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی گفتار الله علی لبتی و روایه که
 در اثر آن یکی نیست چگونه دلیل صد و گناه خواهد بود و اما مطالب البینه و چون این بحث طولی نخواهد
 بر بقیه گفتار دوم اگر بقیه هم نفوت از صحابه بسیار سر میر و حضرات فضله علم و تقاره سر آن می نهانند

و این جنس و آیات و افادات بر اصول موضوعه پیش از پیش است اگر اجل مهلت دهد و کتابی
 دیگر ضبط کرده بخیر مؤلف بیکس میگویم و همگامیست بر تلو باطل خلاف می‌نماید و هم از عجایب
 خرافات آنکه واضح حدیث و شایانی آن دعوی در و دانی میکند که این عظیم در وفات
 شریف حاضر نموده اند و این دفعه دخل تقدیر است که چون در حدیث موجود که وقت تمام از
 جاکر حق قبول نکرد و جمع شدن این بزرگان بر این دفعه صدق و تقی بر تندی که خلا واقع می‌نماید
 بحال فقر می‌نگذشت که و نموده که بگذرد آیات دیگر است که دلالت صحیح بر حضور ایشان میکند
 چنانچه گذشت و بر ناظر و آیات نامیه تر نیست که در زمره و عظیم نام زبیر و خدیجه هم در
 از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه حج که لغایت و ثبات بمعرض عرض سیدان
 میگویم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف خدیفه موقوف و مقصود نیست بلکه حال دیگر این مقبول
 لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد و لیکن چون بفرست از دلالت حال و سیما معین ناظرین
 این شرح که بقدر عبادت عادت گرفته اند و بعکس افادات او خود کرده می‌یابیم که غرض بر این
 حال خواننده گفت که بر این حدیث که تعلیق بحال خدیفه خصوصاً و دیگر مقبولین عموماً دارد و خداوند
 نهادند و میگویم بلکه باستماع حال برابر عذاب خاصه که بروایت محمد بن اسماعیل بخاری سر با حد خود
 میفرمود و عاب خویش بر طاعت میگرد و بر اعمال زبان سعاد تو امان سرور السو جان اعتماد نمی‌نمود
 بر اصول نامیه شایسته ایم و دست بدامن تو او خیز پس از او غلظت علیل ایشان بجان فوت
 الهی بین تیرید و تدبیر میکنی است که ائمه عظام و شایخ که ائم شاعشیه که در فن نقد حال عبدیم النظر و
 بمشال نذل کشی و غیره تصحیح کرده اند که بر این باب بدعا خبا میگویند و مانند ابوذر باطهار کیا
 فضلالی طائفه نموده باو شایع اعمال گرفتار آمد و وجه صدور خط و غصب آنکه همگرم ارجطام و آیات
 سوره اقی بر طبق نصیحت این جماعت است که روزی بخواب است بود که دعوی امامت بدار
 خود را از واقعه روز غدیر شهادت برابرین ثابت فرماید و گمان شهادت نمود و از وعید الهی

این قرآنی و کلامی الشهادۃ و من یکتبها فاکتبه انتم قلبه و خونی نکرد و در کتاب تلخیص
 الاقوال که از چندین نسخه صحیح آن مفقود و نسخه مستحکم آن موجود است ندمت و نیرست من و صوح دار و
 قرآن عبارت از آنچه جمعی بگرد حال آورده اند چنان حال میشود که هرگاه او را از مشرقتش سوال میکردند
 و او صفا جمیده اشن کر می نمودند و بگویند بر سرست بر دو معاریخ نشن بر ششم و گاهی همراه حریفان مثل خلیفه
 بن یان گاهی با شخصی صوفی خود می گفت چگونه رشد یافته ای باید شخصی که به عای مرتضو بجهت شایع
 کوشید عبارت کتاب بسبب رند گورنیا و دم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تا مثل
 باید غلط گفتیم اصلا تا ملی در کار نیست بلکه از اجلا می بدیهیات است که این صحابی جهان
 اعتراف و قیوم مضمون لا تدری ما احد ثواب العبدک و لا اوری ما احد ثوابک بعد از تفعلون بعد از
 اکنون که با نده گمان آنکه حدیث اول در حق خلفا را شنیدین واقع است نشان مقبولین یا مایه ز نسبت حدیث
 پس از نفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جسد در باره بر این عازب بر او نشن از قبیل
 سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و تخلفان شهادت واقع قدیر است که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
 جلی خواجه الله تعالی با عالم مثل خیر عبدالعزیزین زیاده و عماله در خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال
 تصحیح آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکوٰۃ بعد از اصحاب کرام و عوالم
 المؤمنین علیه السلام فی حکمان حدیث عبدالرحمن بن عوف فی انقیاب فی فقهی اگر
 مد عام رضوی شخص مذکور سلامی کوری بجهت ملا گردیده و لیکن با معاشره امامیه بصحبه علم اعتقاد و نیکو
 او دارم و بجان دل شکر او میگذارم انتهی مخصوصه او مایه و اصیدیت عصبیت و عدا و با اهل بیت عجاو
 علما طایفه سیما میه عظام ایشان را در سرپرستی گورن باطن و ظاهر حیرت و کوران می بر دو چه پیر و کاهنوس
 ایمن خالصین و عین مزید و لا اهل بیت ظاهرین که در ویر و عطلای انام می درو اینست حال حضرت
 جلی حسن بن طاهر احسن دیگر که او هم از ما برین فن است کسی ادران سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
 این امور برگزیند و او را تبا سی و تقلید ابابله از کور می و کور است که سراسر سازد

و دعوی محمی اجماع و دعای مرتضوی که در وجه سبب پوشیدن واقع غدير خياخچه گذشت بدو
 اهل حق اندازد در کتاب تنقيح گفته که این همه روایات اهل سنت در و یافته و اسفار امامیه از آن
 معنی و اثری نیست خياخچه عبارتش را بدید البرکات عازلی می کش شهادت علیه السلام
 بالجنة و ذلك بعد ان روت العامة انه دعا عليه السلام عليه ليكتا به الشهادة يقول
 غدير خم فعمي الله بالفضيلة الجبال و ليا او هنوز در نمی آید که این اقرا و بهمان نظر بذاتیات مذکور
 امامیه معنی نفاق و تقییه پس مرست اسان لیکن لزوم کند بیکه عظام امامیه زنده را متاخرین پس
 کار نیست مشکل باجماع سخاف این توجیهات و خرافات این تاویلات بلکه اقراآت نه چنانست که حاجتی
 تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از یکدیگر فی الضافی در نظر عاسیان محمول بر محجود
 نماید اصداغ باجماع فاستمعوا له الفاضل و ان اینکه سلما که انسان از راه تواضع و تسکست نفس التبت نسبت
 ارتکاب مطلق محمی بخوبی میکنند که من گفته کارم و گناگان از من صادر شده است این بقوله اگر خلاف واقع
 هم باشد من حیث الشرح ممنوع نیست بلکه مستحب غالباً باجماع مصونین علیهم السلام این جمله جمله ناسل من
 حیث الواقعية گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود
 و ترتیب ثمره آن بر نفس خود قرار کند مثلاً بگوید که من اینم یا شارب خمر یا شل برادر امام یا زده هم علمای
 المجلس البجا و حق البقین قمار می بازی و مینوی نوی نورم و میر و ص بود نم از آنرا افعال است که مخالفت
 عداوت فلان نبی فلان صلی از من صد و یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و گمان
 شهادت نص جو را بر امامت عمو که در حقیقت بلسان شرح بر تقییه و تبدیل و ردین که لزوم کفر منوی
 اطلاقی می آید و پس خود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری تقییه دعای مرتضویست که بر گمان شهادت
 ترتیب یافته و سخت تحریر کشید علی و من بنو شایبه و یقوم مقامه نسبت گمان شهادت و آنچه بران متضرع
 گرفته کمال استدکاء و قدر انفا که علی الاطلاق از اکبر کبار است کفایت در واقع غدير و نص
 با شهادت است و شهادت است شهادت آن امام مطلق بی ملاحظه است

محو یس حکو نه میزد و مجبور د بات مخالفین چون جماعتی است و افرای این عباد که برادر ازین
 خبری ازین جناح بود و با بسیاری از مقبولین بر یک بر می نمود و از مقبولین قدما بود و میگردند تا قول
 بروایت عامیه آنکه اینهمه در روایات ایشانست و در الامامیه هیچ نشود اگر علما می گویند که
 ایمة عظام خو جرات داشته باشند معاذ الله که مانست این قدر ایشان درین باب نایم و راه
 نمکد ایشان بجاییم علاوه کتب حال شل سنیات اصابه موجود باید که با صائب فکر و شعاع
 نظریه بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است یا محله نقض محال اگر از راه
 انحصار نقض اینها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از ان
 سزا باشد و حضرات امامیه شکر او تقدیر طاقت بشری بلکه زیاده بر آن بخارند و در سر سینه
 او دقیقه نام عیند از بداری بصیغه تکلم مع الغیر و اگر صحابه را مثل حضرت صدیق کبریا را
 تشیع و عمار یا سیر غیر هم بدون آنکه لوده بدعت و احداث باشد چرا در چنین معاصی سیر شریک میکرد
 چنانکه از نسیم قادات خدایه و شرح است این طرزه شکست نفس است که صاحب بول را با خود و در تناسلی
 گناه عظیم شریک گرداند و آنها که کافه و قاطبه مقبول یا کلامی باشند این حدیث آنها از یقین است و با آنحضرت
 اگر احدی از خدایه و بر او شایع اصحاب شریک نیکو و چون احدی بدعت بنماید و بدعت میباید بجا خود را
 قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کسی بعد ازین هیچ نمیرود و شرکت نشان بمقتضای حد
 فعل هر حال ثابت میکرد و با محله صیغه تکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن را که در جماعت که آن فعل آنها
 قائم باشد صفت عامه باشد و رای اکثر آن در آن فعل و اینجا تقریر قول قابل صحبت و بایعت و غیر
 آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر تکلم هم از صیغه تکلم مع الغیر اصحاب بنمیرد و اند
 شل عمار و ابوذر را بر فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت بنا عاوه
 و نیز واجب است که در آن فعل تکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از کتمان جهاد است
 و حتی الف کتبه و بهترین موهبه معلوم کرد و علی بن ابی طالب را در این عاز و خدایه نسبت را

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امیر بر قوا اعد مقررہ عدلیہ دین شجرہ از
 سلمان و عمار و خنیزہ و ابن مسعود و غیرہم و بعضی بکریہ شریک اید داشت بودند حتی آن شخص که علی بن
 ابیطالب را جلیفہ بلا فصل سید استند و دیگر نیز دین عقدا و مصداق خاص جنتی نگشتند مانند مقداد و اخصا
 ہم بیت خلفا نمائند کردند و خطاب ہر شریک اید داشت شدند پس مخافت گروہ اول ازین برجا بود کہ خدا کی
 کریم سید ہم اجماع عدد کافی برای جہاد و نظریہ بعضی روایات ہر واحد را از انہاد را عانت امیر علیہ
 السلام و شرکت احد شیعہ تعذیب رجیم با وادار و کیر قیامت معذور و بد بخلاف گروہ ثانی کہ انفاہی آثار
 مرتضیہ نمودند و توریہ تقیہ نمودند و با جملہ طاعت القیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقولہ عار
 شیر از معجز احوال ایشان شہر بی سجادہ رنگین کن کثرت بیرمخان گوید کہ مالک بن نجہ بنو
 زراہ و سہم سہر ہامہ این جماعت بر طبق حال ابو طالب را طہار کفر و ابطان یان بودند و انتخاب
 بر طبق روایات فرعون می حضرت ائمہ قلد اصحاب کف بود و ثواب نیمہ از اہل جہاد و تقلید حق
 تعالی بدلائل حادثہ اہل بیت طاہرین مصدا گردانید خباخہ بروایت محمد بن یعقوب و کافی و تہذیب
 ابن بابویہ قوی در کتاب ابی احوال دین فی عہد ذلک من الکتاب المعتبرہ عند ہم از خباب امیر المومنین
 حضرت امام صادق علیہ السلام ثابت لیکن معلوم نیست کہ اصحاب کف فرعون می امیرید و کلام وقت کلام
 شہر بودند کہ ابان با و در قلوب خلیش گاہ داشتند و کفر و شرک را اظہار کردند زیرا کہ نص قرآنی بر خلاف
 آن ناطق است اگر این خصوص در نہ ہب خصوص ہب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست باری از
 روایات و تحقیقات مجملہ چگونہ روخواند بر تافت و بجا و قصہ شان می رود کہ انہا ہرگز بت سبت
 و حکم بادشاہ وقت را قبول نکردہ بحملہ شکار از شہر بدر فرستند و محبت برگزیدہ و غار و در
 آمدند القصہ گروہ ثانی بحجت اختیار تقیہ و تقلید حضرت امام الایمہ سید دار فرید ثواب ترقی در
 باشندہ خائف از خدا بچہبت اتباع مرتضوی و رصد و بیعت خلفا و مابقی مذکور کما ہو موعوم
 المولف ہونا ش من قصو متبعہ فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف برابرین عاربت

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و مثل حضرت ابوذر و عمار و غیره تابعین رجواب
 قابل که او را مع کلماتی که در ده بود که خبر عافیت از آن استناد میشود بیان کرد که از این احداث که اصحاب
 مثل بزرگان مذکور کردند و من هم شریک بنمایم آنچه تو یقین خبر عافیت دار و ما را از دواخلین حجت بدار
 تعذیب مطلقاً می شمارم و سر معنی تکلم مع الغیر واضح شد و ضوابطاً ما و نیز وجه انک لا تدری
 هم ظاهر گشت چه قابل تابعی بود و مستی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلاثه غصب خلافت کردند و ابوذر
 عمار و سلمان بن عساکر و ائمه با آنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
 مخصوص و مفروض چه بعد از این خواهی دانست که علایم رجال از کبار امامیه در فائز مبدع طوطی خویش
 و تفصیح نمایند که این مقولات از مخترعات بعد از بن سبأ است هرگز در اسلام قبل از این
 کلمات بزرگان سنی از صحابه جابر گشت پس بی محو مایک باین مخرجات مایل تواند شد مکلف
 تابعی غالباً که بهر از زبان سیر از تبریزی از آن بهر اتفاق شبیه که دلند ابرار بن عازب با گفت
 نمی دانی که ما بان چه کردیم ملک از قرآن حدیث خدایه تسلیح جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه شیعی
 بزعم خود میداند که امره مؤمنین و ریحان نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نامم لکن مسلم شده پس حقیقه
 سوال از حدیث و قدم لاسخی که تکلیف که بر قول و سکوت نکند بلکه بیانی طلبه علی از قبیل حقا در باره
 خلافت امیر مثنی خال کرد که شاید خدایه بر سابقین طعن میکند پس بفضل رسید و بعد استماع آن بعد
 الزام شد و ثابت گردانید که حشر خدایه محبت کوری و کری باهل دنیا خواهد بود و علامه شیعی شیعی طاعن
 نمی نمود بی سنی یا شیعه تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب بکر جبراقال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
 مایل بحط اعمال سنیان بلکه خلفا نیز نیستند و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارن انتقال
 الرسول لا بعد بر تیره من الزمان در قول باین حدیث اولین تفصیل هر چه تا متر بر اصول حضرت جابر گشت
 اینجا بطریق اولی ثابت است چه در وقت قبایل را که خندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
 قریب بیست و دو سال نزد منافقین شده پس شیعی بعد از آن در نور بر سر تیره سنیان

مؤلف بدون مراد گرفتن اموریکه متعلق بخلاف باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احادیث
و مانند آن درین عادت کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتکبو بهجای می دیگر و فرست
بر نسبت کما و نسبت بحریفان خویش خواهد بود و چون با عجز اهل بیت نبوت بمقاود الله تتم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری شود و در بعضی مخری مروی است **إِنَّ عَلِيَّكَ التَّفَكُّمَ الْبَرَّكَ** **عَلَيْكَ**
وَقَالَ لَهُ يُقْتَلُ وَلَكِنَّ الْحُسَيْنَ وَأَنْتَ حَيٌّ حَاضِرٌ وَلَمْ تَقْصُرْهُ وَتَنْعَمَ أَنْكَ لَنَا قَامِلٌ
الْحُسَيْنُ كَالْبَرَاءِ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْحُسَيْنَ وَالنَّدَامَةُ وَقَوْلُ حَدَّثَنِي سَيِّدُ عَلِيٍّ
أَبْطَلَ لِي يَقْتُلُ وَلَكِنَّ الْحُسَيْنَ وَلَمْ تَقْصُرْهُ وَظَلَّ يَكْفُرُ الْحُسَيْنَ وَالنَّدَامَةُ مَدَّةً عَظِيمَةً
تخلف ایشان و معجزه امیر مومنان بنیادین کتاب مژده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر سید او نکرست و تشیع فرموده که و تشیع میکنی و حرف جان سار می زنی و واقعه
که بلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صابای تبریزی شهر ناله حزینت کو آه
استیثنت کو به لاف عشق بازی چند عشق را نشاینهاست و از نجاست محض مسکور بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام عظیم کما من خلاصه برداشته و ان جهان باشد آفتاب رخشان شد
و در دعوی مزید و کما اهل بیت سید انبیا سیما خاسر آل عبا روحی له الفدا که حضرت امامیه
عموما و جناب مؤلف خصوصا با جاد و تالیفات خویش می آرند و از روایات کلمات اهل حق
و قاصحت نماند و بار بار ذکر و لای بی خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند استکار گشت
شهر کدام دل ازین واقعه جگر خون نیست کدام دیده که غنایه جگر کون نیست و کس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق برابرین عازب کتمان شهادت اقرار بسته اند و کجا مانند شبیه
آنکه او شهادت امیر المومنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و الله اعلم
اتمام الله است چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او جز در امر خلافت احدی را
اما میرزا تقی نبود اعتقادات همه بزرگان از صحابه اهل بیت کونا صبیحین خلافت یافتند

در الهیات هم در باب نبوت مسعود و ما یعلق بها بر هیچ واحد بود کما لیظهر من کلام المؤلف در این
متن بعد از آنکه فی هذا الباب مثل الحق الخیالی و احداث دین را میگردانند و نیز حتی جناب لایب مایه بود و چنانچه
تمام با وجود اجتماع نفوس متواتره جماعت انصار را بر نصیب جوری بر غلبه اند و جمعی در حصین و بعضی در
و آخر سیر برستی خلفا و کالیس علی الشان و نهاده اند و محمود و موافق را که با اهل بیت موافق و موافق کرده
بودند کان لم یکن انما شتند صادق نخواهد آمد و توهم میباد که کسی از امامیه خلفای شتند را شریک حکم
یعنی برابرین عازب را حدث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و تحدیثون همان
احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث الحوض بر خلفای
راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرف مفصلاً اینهم نزد مؤلف برابر اهل ایمان و خوض است بخلفا
منطبق نباشد آمدیم برینکه احدی را مجال آن نیست که از شکر حدیث و برابرین عازب مسعود
و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حقیقه انبار زانی سبیل حدیث است که
خطبه شریف امیر المؤمنین با عارف صاحب باض السالکین واقع است چنانچه نسبت حدیث
پسوی بناب امیر نمیتواند شد زیرا که آباء اجدادش کافه جمیع مؤمنین بلکه اوصیا خلفای انبیاء برین
بودند پس لا محاله اگر صحیح اند که در کشتن پیران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها ارجح
خویش بر گز درینج نه نموند اگر فرمان اجب الازعان حضرت خاتم نبیین حائل نمیشد کما عرفت
المسک الاول قد نقلت کتبهم المعتمده همچنین حدیث برابرین عازب را که در حدیثی ندارند یا تواند گفت
اطمینان است و فعال قیحه خویش و آنچه بران متفرع شده بصیغه حدیث کما فی بعض روایات الامامیه
عن البر اگر چه بطلب بر خصوصیت متکلم با احداث مقتضی است و لیکن ممکن است که از ابناء عا
معصومین یعنی ائمه عصیث ظلمت و توانست باشد مگر فرق این است که در معصومین تکلیف است کما
از طایفه عصیان و توانی که از شیعه صدور یافت کما تمیزه بود بخلاف برابرین عازب اولاً این حدیث
بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت سوال جوان فارسی در حدیثی که

شش یا هفت نماز است البکر و جواب جزیفه اول دلیل بر اثبات کوری کرمی بحث است
 بعد وفات شریف است متصل و احتمال شکر است معاویه جزیفه و برادالت بران دارد که این هر دو همراه
 معاویه یا امیر المومنین قائل که ده باشند و هونیانی کتاب الرجال قطع نظر از نیمه قائل بر این عازب
 بصحت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهیت گفته و همچنین صحبتهای دیگر
 اعمال حسنه او از تقسیم میشم و ندکما عرفت سابقا پس اگر عیاذ بالله بر این عازب بخون یا سفیه بودی است
 احتمال نیست که در جواب قول قائل که خوشحال تو که شرف صحبت رسول رسید و بیعت الرضوان
 کردی گوید که امی برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قبال و جدال با امیر المومنین بعد
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و لا خلا غایتش آنکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
 و صحابه الرضوان این شخص میگفت که لا تدری احدنا بعد از اجماع آنست که کرد امعاویه را و دیگر
 غلط گفته تا که شکل را بنوع ماثمول و مثل نباشد از جمله حقیقت نمیتواند گفت با خصوص صغیه و حد
 حکایت نفس حکم کو اما میسر بر سخن ساز کجا بود و بدینهم صیغ مستکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علاوه بر بیعت
 الرضوان با می صحیح دارد که از احداث حدث معاویه مراد توان گرفت چه در صورتی که برینه کلام
 و جواب بر این عازب قائلین احداث شصت رسول و بیعت تحت الشجره خوانند بود که اما میسر
 زبان خود و محمد شان می رند و حال آنکه تا آن زمان معاویه بظاهر شرک بود و ضلالت عن بیعة الرضوان
 چنانچه علمای امامیه بآن تصریح کرده اند بلکه گاهی بایان این اصطلاح خود نص نموده بلکه او را بدترین
 افراد کائنات و اعدای اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
 خلق خدا این کس اند پس قائلین فرعون و شخص که نبی سران را از خویش برگزیده و شخصی از بین آن که بفرودخت
 خواهد کرد و در شام بخیر معاویه بن سنیان است ترجمه من حیث التلوی و لیا و اسفی که نزدیک پیر است تقی را
 بدترین خلائق نه شمرده و او خروج ناصبت دادند طرفه آنکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بنجر علیه السلام
 روایت نفی گفته و در حق امیر المومنین علیه السلام روایت کرده و در مقام غالباً بجهت تمام طریق تا اول تسوّل و بد

با بکار حال معاویه بر اصول صنایع مایه بدین پنج است پس حدیث مخصوص کلام بر این جایز است معاویه از
 سر سبب انگیزت و احزاب کمال بن عین نه لایواخذ باختر بن عین نه لایموت و باهم پنج که فبایت قنات و بعضی
 عرض سید این کینه باز هم عاده و سابق سکیم و سکیم که این به تحصیل حال است و در رسول انصاف و غیر سازد که
 معاویه نیز حادث است که **لَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْبُدُكَ وَلَا آدِرُكَ مَا كُنَّا نَعْبُدُ رَبَّكَ إِنَّا كُنَّا كَافِرِينَ**
 او هم هم بر اخوان و انتم کشته و اخوانی بخطاب او که صدیق مایه است و چند حدیث غیر سر آمد و تفصیل بر
 محدثین منافقین که درین فن خیلی بر کار و مستقیم و استوار بود و احترام بر این عارث بمقولات مذکوره غنی
تَكَلَّمُوا مَا أَحَدُكُمْ لَعَنَهُ وَلَا يَرْتَدُّ مِنْ أَصَابَتِهِ دَعْوَاهُ عَلَى الْغَيْرِ إِلَّا كَجَبْتٍ فقط بر این حادث
 به بیت جمعی مگر بهتر از این دلیل نیست البته مجری الحق علی ساینم که از کتاب بخار الانوار و صحیفه المتقین
 و باض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که هر آن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین کسان
 اما سید که بارکان او تا و تعبیر از آنها می شود و در باب شکر گذاری شان رکت رحال خطلم و ستم
 بر جان کاغذ و ستم از ستم اعظم می رود و بعد از خرابی بصورت و کوفه بلکه حرمین شریفین را و ستم
 شرفا و تکریم بر اصول شیعه عظام ایشان بر آن طایفه از مال این بزرگان حضرت و لحامی کردند
 احداث و کفر مضوی بهجت گو ساه پستی بسوی نفوس و سه خود میکردند و حضرات ایستاد بلکه امام
 الایمه شایب قباخ شان رضوی مخالف عداوت خویش ملا اظهار می نمودند و کاعفت نمود
 سابقا پس طایفه و افضل کنون است کافر عجمی خود نمیزند و بر عایت مصباح حمید و لبان و ستم
 با سبقتان و را که خواهم که کلام سید قوی بفسق میدهند بلکه حکم کافر مخالفین علی الاطلاق میکنند
 بحسب هر معذور باشند حق تعالی خواجه ایشان انظار انابت و رجوع انصاف کرده با طنائهم که
 نصیح روزی گرداند و نیز بوضع پیوست که بقیه الرضوان حضور و مشاهد مشرفه هر کس با طنائهم
 خاتم جمیع انبیا آن بدون اعمال آنی از العمر نردانند و با بجلال هیچ فائده ندارد و از آنجا منقلب
 بنسبت و فتنه عیان شد و بعد از آن جلالت کائنات را گردید که حضرت امام علی و شیعیان طایفه

و حال آنکه امیدوران بنکاشته و در هیچ و سراج بحر زلات و غلزم سقطات بلکه مخالفت و عناد با
 بهانه اندر فرموده اند که ساحل نجاش بدید نیست کما قال الله تعالی و کذلک ما ریت فی سبیل من سبیل
 موج من فوقه موج من تحتها کما کذبوا فکذبوا و بعضا فوق بعضا و استخرج بید که یکدیگر
 و من که یجعل الله له فوراً فهداهم له من نور زید که شرح منتهای معنی ایشان بر تعدیل و توفیق مقبول
 اصحاب تصانیف علم جلال مثل فهرست کشمی نجاشی تذکره و خلاصه و تخیص منبر المقال غیر آن چنانکه مجمل
 در ترجمه برابرن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر شرف محبت جناب قدس شیخ جمعی صلی الله علیه و آله
 سلیم یافته و بر سبائی فلان کن در روز احد آثار شجاعت تافه و فلانی در غرزه خندق او جان سپاراد و
 و فلانی در فلان جهاد سینه خود را بر خاتم رسالت سپرده و فلان ای ثبات وقت لغزش و فیر اشک و
 متفاوت کفایت و ده و فلان ای طغر انعامی عسکری بنوی صلی الله علیه و آله و سلم بدست و هم یا علم رفعت
 مرتضو در جل و صفین بر سر شمشیر و فلانی در ساطره خوارج و جنگ خمر و ان نجات امیر المومنین تبار
 است خویش بر گمانش چنانچه بر خاطر کتب کوره و افادات کبر و عیضی و سوسر و از ندرانی و اکبر آبادی
 غیر هم مخفی نماید چون طبع مقالات حکما قوم تفکر و دم و اسات کتب زبان چاه بروم نقل عبارت که حسب
 کمال اطناست فضول می نماید پس اینهاست که تشریف دل یابی بکدام معنی قبولین یابی برگزین و نادر
 و شعور نخواهد بود چنان حال برگزین و مروطه کوره از مروت الله و عطاء و کمال خلافت با فضل حضرت
 خیر الله و مخلص الله در باره اهل بیت اجماع مثل آنچه از تصد و بن بود و نقل میکند شمر شایع از خودی
 کما صرح العیضانی و واضح غیر متناهی فی حق اختلاف ائمه علیهم السلام و بعضی از این طرز و بعضی
 المیزان است یا و علی که خدای تعالی معبدات قبولین کما سر فلان فلاک کشید و ثوب نبوت علیهم السلام
 افتاد بالاخر تو به تشریف شمس بلکه شبی است در مرتبه لا شیری شمس نیست ثبات قبول تو ایشان که علم و حشر
 ضائع کردند و اینها که اصلاً یادگار قیامت گرفتار نشوند و بعد از این از خدا بپایا خرو می خدب کردند از
 و کنت علمای امامی خارج است چنانکه نقل از ابن کثیر فاضل مجلسی مجتهد جالیسی ایراد نموده اند

اینهمه سیرکات و توسل خفا چنانکه در مسکن است و الا اینهمه دانسته باشد که در از من ذکر اندیا هم توبه اهل بیت
و کسانی که علم و معرفت اینچنین باشد اهل بیاد و یافتند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای می گشت گرفتار میشدند و ضایع
و باحاج انبیا اولو الغریم در باره آنها پذیرفته ستائید مگر نشنیده که چنان مجلسی در صلبه اول بحار از امام دق
علیه السلام را می بینید که حضرت موسی علیه السلام را جلیسه بود از اصفی که علم و فضل بسیار حاصل کرده و انار و
اطراف الهزار را از دست صحبت شریف بنمود و قصار البعد از حصول علوم و در خاطر او شوق اضطرار طلبات
و دومی لفر و اجابت ید آمد و جاذبه اشتیاق کثبان کثبان بر آن آرد که از انجمن اجازت خواست
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت صحبت موخفت نمود که خبر در بارش معلوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع کنی و قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعد بران گذشت حضرت کلیم الله حالش بسیار
و کسی خبر گفت روز از جبرئیل علیه السلام آفرمود گفت که جلیسه تو همین میبوی که بر دت پیچید
بشیده پس زهرا بیدام شریف افتاد و همانم بر صفا خود ایستاد و انواع تضرع و زاری می نمود و علم
که امی می گرام عمر تو درین فریاد و بیقرار گشت و هرگز در باره این مدیحت که علم خود را بدینا فروخته قبول
نخواهم کرد و **تتمسکوا** که از عجایف احداث و مذمت در باب کمان شهادت و افسوس و
در باره تخلف از نیت سلطان گریه و اظهار معای و کوری تعامی خویش و شرکاء فقط از بر این
و حذیفه و در مقبولین صبور شده بلکه خلیفه اول بنیان نیر بدالات عبارت کامل بهای می غمزه
اعتراف بطلیم و جور خویش و تحسین مذمت بر فعال خود میکرد و میفرمود که **يَا كَيْسَنِي لَعَنَ الْكَفَرُ بَيْتَ**
فَاطِمَةَ وَارْجِعْ عَلَيَّ مَظْلَمَةً و قبل ازین نیز از زبان یافت که **اَقْبِلُوْنِي اَقْبِلُوْنِي لَسْتُ بِخَيْرٍ**
وَعَلَيْكُمْ و آخر همه این مهاجرین الضار را امانت بهر حال بروش و سبک شدند و فرغ
فال بزایم اومی زدند و برهم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین موقوف بود و چنانچه کتاب نور
بلکه روایات سید نیز باین طریقی است بلکه با اعتقاد موقوف عمر خلیفه ثانی مدخاری فی باب هجرة البی
علیه السلام صحابا الی المدینه حدیث طریقی را بی پرده بی موسی لاشعری نقل کرده که خیرین است

والله نفس عمر بن الخطاب وودت ان يترك ما بين يديه من كل شيء عملنا بعدكم بمجونا منكم كفافا
 راسا براسه فقال انك والله خير من ابي وجبرالات اخذت برأيه كذا رث وادع بدبره رثا
 وبعينه ولف پوشيده نيست چه بظاهر است که اهل سنت از ان بن سعد و مع تفاوت عمر است بحال خراز
 بکثير مسلمانان فتح بلاد و مالش هزار و تروج و دينش بآن قدر از دست نشان شده که متون تواريخ اهل سنت
 از ان شون است پس ابي حبيب خلافت و مايلز نموده که ام گناه سرگ صا و ر شده که سوگند بخدا ياد کرده
 تناسلي نجات کفاف راسا براسه استند و عدم جبط اعمال زمان سعادت توانا نبوي راجعا بکذا و حله
 يبر و لنا ظاهر است مختتم مي پيداشند و اگر گويند که عمل حضور خباب سالتاب شرف اردو گويم اولاه اسلام
 بلکه اعمال زمان عبيت ياد و تشریف دارد چه در اوان حضور نبوي عرب رسول و تا کيدات غير صلي الله
 عليه و آله و سلم و تو ابر صده و مخرجات کدام کس بود که اعمال خيرا و صا و ر نميشد و در زمان عبيت محض قوت
 ايمان باعث بران بود پس پس عمل مابعد از ان آثار يونسون بالعبث و اني است و ثانيا ايجاعا خيرا
 متفقد باسلام و در عهد خلافت خودشان از فاروق اعظم سمت ظهور يافت عمر عشرين رزمان نبوي صده
 نيافته چه هرگز مودنيست که سر کرده غزوه باشند يا از دست تفرق آشنا کافري گشته باشند يا قبيله از
 قبائل عرب توسط شان شرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بن الصلبي است که اعمال سابقه فرقي
 داشته باشد و علاوه اينهمه در حقيقت خارج از محبت اضممون حديثا نيست که اعمال را عبيت نبوي
 قائم و برقرار مانند عمل خير و شر مابعد کافي شوند پس آن عمل شريعت که با اينهمه خير تکافو داشته باشد
 و هرگاه مثل ابو موسي شمری اعمال حسنه مابعد زمان نبوي را زايده می شمرد و باشد پس با اعمال زمان خلافت
 خود و در عهد خلافت صدقني چه گمان خواهي کرد و هر چند يقيني است که اهل سنت مضى فقره اخيرا جديدين
 خواننده گفت که گفت ابوده که پدر تو بهتر است از پدر من ليکن سياق حديث اين خواهد که ضمه فقال
 بسوي عبد الله بن عمر باشد چه را حديث خود ابو بروه است و مقوله عبد الله بن عمر را حکايت ميکنند
 پس بايد که مقوله خود را بصيغه تڪميل بيان کند و لفظ حديث فقلت باشند که فقال بکر انك تكلف

بگویند که این مقوله را وی است که از ابو بکر و حضرت حکایت میکنند لیکن باز میگوئیم که با وجود بعد این تاویل
 سوق کلام ازین ایادارد چه ابو موسی عمل حسنه را بعد از اعمال سابق تفضیل داد پس عمل خیر او پس
 شد و جناب فاروق عمل را بعد از اگر حالط عمل سابق نفیست معنیست پس محال است که عبد الله
 بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو بکر بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
 که بالعکس قضیه است که نفس تو واضح و دعوی دلیل است پس باید ازین توجیه تخاشی ارد چون از محوا
 حدیث مرور بر وجه خیالی مولف اعتراف خلیفه ثانی بنصب خلافت و تحسین و ذمت و ثابت شد لیکن عمر را
 بر ابن عازب حدیثیست بنویسند و ثابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی بهم ازین جنبه ثابت
 بلکه بطریق اولی نیز که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای رعایت گیری که از حجاب
 شریف تا ملک قصر کسری رسید کرده بود بخلاف برابر پس باید که اینهمه پاک و صفا ازین جهان فیه
 باشند و لا یقول احد من الخلفین محال اگر محسوس بر اصول مایه در توبه و ذمت کافی
 لازم می آید که نیرید لیمیم هم بدکات اغفل سافلین واقع نشود و از عذاب نکال غلصی باید زیرا که
 هم در بعضی از ایام حسرت افسوس شهادت امام حسین نمود و عجلت این مر جانده زجر شد بد کرده
 چنانچه بطلان عمار و غیره من لا سفار دلاله بر این ارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
 کتاب بعد ساخته که بلامر وی است ظاهر میشود که نیرید لیمیم خیرین علیی الله است که خمر میخورد و عید
 میگرداند که بر ابن عازب ثابت است که از تا بعین نفقات وقت مرگ خود گفته که من
 گمانیکه جناب مرتضی تقدیر کردند بنیر ارم چنانچه قاضی نور الله شوشی در مجالس المؤمنین ذکر کرده
 لیکن برابر باب بصیرت و انصاف که مقولات مولف آورده عبد الله بن عمر خطاب الله در آورده اند و خلیفه
 نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشند جمیع خلفا و اکثری از اعراف انصار ایشان را بر
 اعتقاد امامیه مشرود قطعیت است باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تا بعین نفقات که قاضی مکرر نقل از
 الکامل البهای آورده و قبل ازین حال اقرار و شهادت من لا سفار لیمیم الشمس گردیده مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده و سبب از او لازم میشد
 شد پس حق به او از محدثات و تبدعات و در زمان مرگ باشد و چون لغت و نقل فی کتبهم قطع میگردد
 سبب شد به هیچ نوع نیست سیاه مانند احسن تو که بنیان کردی که ترا طاقت گناه نماند علان
 مختلف نیست که مجرد تبری از اعداء اهل بیت در نجات طاعت و خول جنت بالمعنی الذم مرارا کانست
 بلکه دلالت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم جزو است چون شهادت حضرت امیر علی رضی الله عنهما
 از وی معلوم است مجرد تبر خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین سمت ذکر باقیه پس معلوم
 که او با وجود گمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث بنوی
 هر دو حالت قیام و قعود انصاف با است داشت و بسیار از آیات قرآنی در باره وجود طاقت
 در وقت خرد و جش بریزید از تعالی در محکمت قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بکاربران گوا
 است هم خلف نموده و اگر هیچ امری از گمان شهادت مانند آن را برادرین عازب و صوری یافت الا
 از امام حسین فله کید رسول ثقلین یقتضی انصاف است که نقطه این تخلف بدون ضم ضام و تمییز
 باب گرفتاری او با بدی ملائکه عذاب را کشید بجانب سحر و محروم بودنش از حوض کربلا و قتل
 شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی بود و لیکن رفع غشاوه عصیت و ناصبت و تمییز
 نیست و از حدیث حضرت امیر و نقل بجانب سببین بلکه سببین گشت که حدیث شبارت این بزرگ که حضرت
 امام عظیم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن کرده فقط صنایع محض آخر است
 است چه به بر این قوی با ثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما حدیثوا بعد از لفظ احدا
 شرکت و اعانت و نصرت خلفا را نمیکند و مراد است چنانچه بر اهل عصیت که حجت شد او با عیال و عیال
 باشد چون محض صدور کار از اوست ایما و ابا از یقین مقصود است قبولین فی جملہ انتم لستم اخوانی الی آخر
 و بکلام لا دور ما تفعلون بعد از اخبار بالغیب احداث کا مثبت با عتراف منعم فرموده باشد و حجاب
 امام الاصباح حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص سبب این عازب شود و او را بر سر

مستقیم از شهید که بلا لایستی گفت: **فَاكُوْزُ قَوْلَ اعْظَمِ الشَّارِوِ** و از لایحه حدیث حدیث
 از بایامه چنانچه گذشت تبشیر بخت در باره حضرت ابو ذر و صحیح بشاق بودن و دوس برایشان
 کما فی الجاه و غیره من الکلب المعتمد بهنهادت مرتضوی در باره برار بن عازب کما ادا امام الاعظم الطوسی
 و رسوت تا خزان حدیث نفی انوث و حدیث عدم درایت حدیث کور که دیدن برار بن عازب با حضرت
 دعوت و حدیث خلف از سید الشهدا در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجماع فقیهین بلکه نقایض
 است و محال است عقلاً و نقلاً فلیکف که دعوت تا خزان مالک بن بزرگان آن عدم اختیار تقیه و بایامه
 مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینات با غرض بصراحت بر روایاتی که بر ضعف ایمان و یقین بلکه کذب
 ابو ذر و امثالهم صریح نبوی و اشکاف از شویات اخرو و کوری قنای امثالش دلالت دارد
 و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بود چنانچه صدیق اکبر امامیه و صاحبیه جراح حضرت اقدس
 احدیست در خواسته که ایشان را کاشن ربانات و جهاد پیدا میکردند در بنی نوع انکاشر مخلوقات
 تصانیف اکابر مثل الحار و برار بن عازب و وقت مرگ ملاقات قاضی الارواح که مصداق و آئی لک
 الکبر است چرا که سال پرستی و ظلم و در ارتداد توبه خود طاهر شود و مدة العمر جمع و فرج در باب حدیث
 و بدعت خود دارد و این تجر و افسوس وقت مرگ تنها از این بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
 در اهل بیت شمار نیز از مهول مرگ فشار کور و کور که متعلق قیامت است مثل ایستادن پیش قاضی
 جزا بر احسان اند الوصف می ترسید و بویل و شور میگفت بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی
 که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و لعنت و نشو و نسبت بلکه وقت حدیث عرض احسان بر خانبه
 اقدس الهی نعره جانگاز میزد و بهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود
 آنچه از مهول مطلع بعد از مجروح شدن زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاد
 زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیار از روایا امامیه جلوه ظهور میداد که انجانب احتضار صورت میون
 میدید و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از

تبع و خور و اسکان بر آید طرفه آنکه در تحقیقات علمی قوم موش و حواس را بطین گذاشته پنهان
 پشت پازده افتخار برین چیزهای نماید و از جمله مناقب اینجانب می شمارند اگر باور کنی بکتاب است
 از دستار جوع کن بعد از مراجع و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
 می نویسد و بدین قیاس را عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از حدش مصطفی او پدرش مرتضی کس
 باه می رسید و با وجودیکه جدی چون سول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر چون مرتضی و در مثل فاطمه زهرا علیها السلام
 داشت خوش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین حالت احتضار را در آن دید اینهمه بلکه زیاده بران
 برای تسلی او ذکر کرد هرگز آنکه یو آه و ناله باز نماند و گفت در آمد داخل می شود و حاضر می شود که گاهی
 مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی جمعی را می شنوم که با ایشان و مثال ایشان سیده ام امی منحصرا
 ازین عبارت و روایت صریح هوید است که امام این مشاهده صور انجماعت که وقت احتضارشان
 حاضر بوده اند می رسید و این حالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نیکر بود و منبر و شجره
 مومنین ناظر مجلسی بجا رفته اند و مؤید همین معنی است آنچه بعد ازین بجزیره منبر می رسد که
 معاینه صور مجرور او الله هدایه مومن را موجب انس و اطمینان می شود و مخالف را نوع دیگر آمد بر انشا الله
 از پس بدانکه اسفار معتبره امامیه برانهم شهادت می دهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در آن آورده اند
 علی بن ابیطالب علیه السلام کان احب الناس فی زمانه و از هدم و فساد و کجی و اوج
 حج ما مشایخ و ما مشی فیها و کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث و النشور
 بکی و اذا ذکر الامر علی الصراط بکی و اذا ذکر المعص علی الله تعالی ذکره شفق شفقاً یغسل
 علیه من السماء و هم فاضل مجلسی در بجا از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می دهد عطاء القاتل عیسی بن ماری
 عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضر الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
 بکوفه قال یا بن رسول الله تبکی و ما کانک مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انت
 و قد قال فیک لا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حججت عشرين حجاً

ما شيا وقسمت مالك ثلث مراتب حتى التعل فقال انما انكى شخصين ليهول المظلم
 وقل والا حجة حولان حسن بيايم مرگ در سید گریه و زاری آغاز نهاد و حاضر عرض کرد که چرا گریه میکنی
 حال نمک نیره پنهر صلی الله علیه و آله و سلم هستی و انجانب شایق بمحمد تو بار اراشاد فرموده علوان
 برین سبب ارج کردی از مدینه تا مکه یا ده قسری و سیه بر تاملی ثاب البیت از دریم و دیار و مانند آن بر راه
 خدا بر نفس و مساکن فی منوعی حتی که با پی افراز را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من بر او چیست
 یکی از آن هوکها فیما هست و آنچه بدان تعلی دارد که من بر آن مطلع شده ام دوم فراق دوستان و چه
 دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر سر است که اهل تشیع را از من و از تشیع
 و خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن تمحار ایشان بر باره حفظ نفوس را با تشیع و صیانت ناموشن که
 دست کن امام نام شده اند راست شون کتب کلامیه مثل کتاب اباعت اردستان بلکه احادیث
 متشعبین از آن شون است تا آنکه حضرت شیخ الشیخ نیز در علل قدیمه خویش و اب آن میکند با الی غیره
 من اجلها صالح الحسن بن علی معاویه بن ابی سفیان و داهنه و لم یجهدا لی قال حد ثنا
 سعد بن عبد الله عن حماد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عثمان بن عمار عن سعد بن
 قال نو عبد الله علیه السلام و معی انی یا سدید اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
 فیله امر ان کفناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال و ذ هبت ان اتکلم فقال
 ابو جعفر علیه السلام امساک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم عند علی من ربه کان منی و من محمد کانک فاما کان من بعد الحسن
 قل کیف بتلك المنزلة و ذکانه ما کان دفعا الی معاویه فقال سکت فانه اعلم بها
 صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم و مر او ازین مر عظیم بر تقدیر قال معاویه غیر از سفیان و شعیب
 زیرا که روایت ابو سعید خدری و حضرت حسن مجتبی و علی بن ابی طالب نیست الفاشن که لکما انتی لکما
 ترک من شیعته لکی و جلا راضا حدیثا و قیل یعنی اگر من نرزم بصاحت معاویه بروی من

و زن خلع خلافت نمی دادند و تمامی شیعیان با گشتن می شدند و واحد ازینها باقی نمی ماند پس ای حسن
 و ابراهیم و پرورش نبی امیه ندانید که امام حسین بجان رسول ثقلین گاید علیه قوله و قد مر المسد الاول
 بلکه را ندان خنجر بگویی مبارکش و انصرع علیه خنجر بعضی از شعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب
 جامع اخبارناقل از شیخ الامامیه جبالکوفیه کافی التلخیص و غیره من کسب الرجا ل نقول است شعار بر این در
 که در همه کربلا از دست امام حسن و امام حسین است ابیات فدا ساء فی احد کما ساء فی
 احی و کلمه ارضو الله الذی کان صانعاً و لکن اذ اما الله مضی ضائکة فلا یکنان
 تارکاً مراً واقعاً و لو جرت فی قبل جرت فی جوی کما الفیت بالصلح تابعاً بکدام گناه سرکار
 شده بود که باین کیدات و تصرحات علی و رسول الله و در عین حضار سیکرست و ناله و زاری و فریاد و بفرار
 میفرمود تا آنکه موالی و احباب سابق عالیه اش بجان بجان شمر و ند خانکده استی باز هم علیه راجع و ان میگویند
 بلکه وجه خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان هول مطلع یعنی عذاب قبر و قبایست میگیرند و گفته
 و در این بجا انکشاف و افشاء کرد و بلا و مصایب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکه العقلاء و الا
 باستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلائی شیعه گریهیم خدا یا اگر دشمنی با منی خدا که خاک
 کربلا علیه السلام را ملول نماید و لیکن جناب سید الانبیا القضا فی این واقعه حکیم نور و شرح ابن سنان و غیره
 روایت امام حسین بیادقت طفلی او خنجر از کتاب ستانی و رشا و مفید مستفاد میشود و چرا فرمود پس
 باطل شد آنچه شارح کافی و شافعی بی ادراک شعور است لعل کرده تجویر و بجان رسول حق تعالی و بی زنده
 گفته و کلام عباد عن واقعه کربلا من مصیبه الحسن و الخو و اهل بیت و اصحاب و غیره
 الحدیث من بی علی الحسن و تبائی و جدت که الجنة و هم المرحلون الجنة و یکن کون المطلق
 عباد عن جميع مصائب اهل الحوی الى ظهور القایم علی حفظه و اگر مراد شایع است که و هم
 کربلا و قتضار منکشف شد و امام حسن و حسین نیست که انهم ای سلسله بعد اسیرا و است و در میان
 اعراب و یدار معتمد و دریا که در پیچ و در باره شهید کربلا و در غایت خشنود و شورش بر روی مبارک آنحضرت

و از آب دریا هم مضائقه کردند و در دنیا مثل عبید الله زیاده و جبار عظیم گرفتار و در حق بی همه بود
 شد ندیش بهای گریست و بخاطرش اسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است گوئیم که این امر خود ظفر
 بالطلوبت از دیر بادر دل آیین زو کرده بود پس که بر آن چه گرانیکه معاذ الله یا رکن کاس کاشیکه از
 بمقتضا حدیث مذکور در دل ثوابه باشد اکنون گریست که بداد معروضه فقیر بر اصول مختصره ایامیه
 و گوید که هرگاه اطفال ایشان از بسادگی صفت شعور بر غریب خویش در باره حضرت رب
 اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از مضائقه خویش قرار دهند و بسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی فعال
 اضطرابیه مواخذه نمیفراید و نفعه آنچه از شخص صدور می باید مامور به بلکه واجب لازم حتی که اگر خلاف
 آن بعمل آرد و در بیان ندارد پس امام حسن با که در کتاب مختم مامور باین امور هم بود چنانکه
 پس معلوم شد که دعوی کتاب مختم از وساوس احتمالات موهوم و پرورش نبی اسیه و خلج کردن
 ایشان که از قریش هم نبود کافی الکامل البهاکنون قلب و احق که داد انصاف دادند چون متوجه
 خلق بودند با قنای اثرشان خلق را برین دلبسته گری می باید گریست و خاک بر سر باید ریخت و گریان
 درین باتم چاک باید کرد اگر چه در کتب معتبره مدعیین و کاتامی آل عباس مثل فصول همه و در اصول
 خبر و واقعه شهید کر بلند و باشد و اندک که انصاف است که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
 اعتقاد کامل بعدل جناب مبارک خواسته حاصل شایبی از تکلیف مصیبتی جا خوف و هراس نیست چه جا
 گریه و بکا و آنهم در وقت تفاد رفیق اعلی که در آن جنین موجب ظهور طاهره صریح بر جبار خون غالمین
 بلکه ایمنی علامت معرفت است چه جا امانت و جلوس خند خلافت و انگاه سموم شدن کیم فلان
 که اگر شخص گنایم با از جهت مظلومیت خط معاصی او میشود و قیامت پاره پا را جگر و خنجرهای
 مواضع اصلیه جدا شده درشت افتاده باشد و احتمال اینکه خرج و فرج بجهت فراق امام حسین باشد
 ایشان از برادران عزیزان خویش و دو بهای که بجز از تسلیه احباب مظلومین و مشاقبت
 خود را که بر آنست مضائقه گشت کان لم کن الی غیره از قبیل انضمام نفس و عجز و استعاضه از کلام

اردستان در یافته باشی ای محاسن مومنین اگر اینهمه از باب انضمام باشد زهی انصاف غلط گفتی
 خاک برین اعتقاد و قس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب اگر با سلطان که با شکو
 و صداقتی می بود می بایست که خلافت را با اختیار او که عین تمام تحصیل آشتی میسر و تنگنا میسر
 و بازار مکالمه شیعیان پیوسته نگذاشته و بلکه به پرورش نبی امیه و ابد شجره ملعونه فی القرآن معلوم
 است که مراد از جناب امام حسین و آل ایشانند لیکن اینهاست اگر موجب رقت چه از اجابت
 آنرا باعث موصلت با جناب سید الفنا و حضرت علی رضی بلکه جناب سیدی ماست نه مینی که چون
 جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مورثی اعلیٰ انوار اسمعینی انبیا و اوصیا و دوتان خدایا
 چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات اعلیٰ تصریح کرده و در بجا تقریب حل معنی رفیق اعلیٰ که در حدیث
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقوع یافته از نهان پیدا آورده و گفته قال الجبرئیل فی حدیثه ان
 الحقیر بالرفیق الاعلیٰ الرفیق جماعتنا کالبیاء الذین یسکنون اعلىٰ علیین و هم اسم جماعه علی
 نقیل معناه کما جماعه کالصدقین و الخلیط یقع علی لواحد الجمع و منه قوله تعالیٰ الحسن
 اولیٰ لک رفیقاً قطع نظر از عدم عمل برنت نیت جدامه خویش محبت که فراق اجابت نبوی بود
 که به و انقباض شود و موصلت رفیق اعلیٰ باعث انبساط گردد و فقیر با وصف قلت عصای
 بر اصول موضوعه متفحصین می تواند گفت که غالباً مراد از اجبه که فراق شان باعث تشویش و تشویش
 موجب اینهمه زار نالها بود زنان کل اندام و نازک بدن و خسته این سین ق رشک افزای نثرین و نثر
 خوانند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن جمال شان قلوب شتوان را خراشیده و لذت آوازه حساست
 لاحات آنها با مع قدس حسن مجتبرین بود معاذ الله من ذلک و اعنی به مراد بالکمال
 زیرا که آنجناب نه نقد شفقی مباشرت نداشت که توان پوشید مکرانی که ملاحظه افسانه
 معتبره اما می بیند که او می سید بد که آنجناب برات کثیره بصیفه نکاح بعد اطلاق با و صد بجهان
 اتفاق افتاد و جناب امیر که دنیا را اطلاق با و نیکو بختی و غیره خیال از ملاحظه این و لکن می دانند

بر سر منبر رخ میفرود که دختران خویش را بخلج او نداده باشند حتی که در کفنی هم رویت عن ابی
عبدالله علیه السلام قال انتم علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر کما کنز و جلال الحسن و جلال
و طلاق استغفر الله عن حضرت امام حسن قول شیخ سعدی هم در گذشت شش هزار نون
ایضا بعد در هر چهار که تقویم پاریت نماید یکبار که اکنون سه فراق حباب پیدا شد و بعد از اندک نورال
کثرت طلاق و طلاق محمد امام حسن و باره امام حسین یکصد نگاه نمیکند بجایان بانی که طلاق چهار شش
مرویت دلالت بر آن دارد که سهر بانورا حسین علیه السلام تعقیب طلاق دادند و سهر بانورا هر شبی بگریه و
حوران بهشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز ازنی افتد که شش بگریه
ایمده از صلب و ذریه و باشند حسن ازین باب بسیار کردی حسین را در هر کفنی استی برادر خاظم بخان
که آنچه طلاق کرده از تو در گذشت و من فتم حسن انست که امده از پشت و نیستند انتهی کسی از عطا بخواهند
کرد که خدمه خواری این بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و نه از آن حدیث در اصول و معطل
شیخ دامالی احوال و شرح آن مندرج کرد که امده از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی
محمد حسین خضر بن موسی مامدی سر برآمدت نوب نبوت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت طلاق و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدتی و ما دارد بلکه ازین
هم روایت ندک و بقرینه و هو علی المنبر بلکه بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امده از نسل و
خویش مانع شده پس قول طوی و سینی اعتماد و عتقاد نموده بایقین بن جسد و زنج مثل حصار خورده
یوسف علیه السلام و اوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتماد بدو بسیار است اما است ایامه بدو
صد در باره امام حسین برین درد که نوبت صحبت صد ما از مره نسوان رسید و محتمل که با سکان
علی معلول و اعد و جد گریه و زار حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و تلذذ بریده شوم جوابی مقبول
میسر شد نیست زیرا که طلاق هر چند باج باشد لیکن نزد با عزوجل مغبوط است و کفایت که از حد و خطا
تجاوز باشد سیار باره که سیکه سنبار طلاق و طلاق او تعیش و تلذذ بلکه بر سلطان کربلا بود و ازین است

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این طراح و طلاق را بنا و دلیل و متبوعی که ما هوشنا هم می شد باز گردانیم
معلوم نیست که احادیث فضا ایش را که در مرتبه اول درجه شهید که بلا و در رابع درجه بنیم نبوت و رسالت
شیفیع روز جزا بدست آید و تعبیر از مافوق آن عبارت اشارت زینهار نمی شاید و نه از آن هر افرشته
که از فطرات غسل دست بهم میدهند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسد کما فی تفسیر الکاشانی غیره
و اولاد صلیبی این مردون کما یدل علیه روایات الامامیه و قد نظمه آساکه هم مره و اخیری
تَجِدُ وَهُمْ ابیات هم نسل متع است محشور از بهر جهاد خدمت نور آن جمیع نسل بعد باشند
باید که عدد و زهم باشند و مقتضای مثل مشهور مندی مجلسی روح و لیس فرشتی یعنی قابضان و اوحانی
آدم بر طبق اعمال شان مشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی درباره خاتون زحری و مانند آن بکار نام
مندی عاقر خواهند آمد و در کدام صندوق تعبیه و توری و دفن خواهند کرد و بار خدا یا هر چند اضحی که و عجوبه
مگر بر اصول منحصر می توان گفت که اینهمه تلمذ و احتفاظ نفس با خزانة البکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اطهار چنان آشکاری شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب عارست چه جای این
اعداد بشمار و از نجاست که جناب مرتضوی سرگران بود گوئیم قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
حسن محبتی میکند نور تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این و صد نجاه زن بقید عدم بیان
هم مفید میگردد زیرا که در تهنید شیخ محمد علی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود لا تمتع بالکوفه فکذا لکها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام و غیره ازین روایت
و دلیل عقلی هم ناسد آن میکنند زیرا که هرگاه فقط بیکر بودن زن علی الاطلاق موجب عیب عارست
باشد مقتضای ایمان آن است که در باره مؤمنه زیاده تر سرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که بنا بر آن شهرت است و خانه ویرانی است در باره او تجویز نکنند و لیکن حیرت نیست که شیخ مفید و
رساله متفعه نظر بر و احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهنید طوسی مروی است
و لا تَزَوَّجُوا عَصِيفَةً فتوی بر آن آده که وقت اراده متعه خروج بعضی عیوب و مناسبت ضرورت است

طرفه آنکه در احادیث دیگرین کتاب حضرت ائمه طایفه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
 داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام ساء اهل المدینه
 قال فواسق قلت فاکثر فوج ههنا قال نعم وروایتی دیگر در متعه فاجره با خصوص این کتاب
 و هم در استیصار و دست سحان لمد از نجاده حضرت ائمه در باره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
 نسارا اهل آن خیر البلاد و اگر به برکات خیر النساء قبول زهر از اوج مطهرات سید بنیاد عفت و صلاح
 زیاده بر دیگران ازند و استقامت نهاده حاکمان آنها هم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده
 برین قدر مقصود نیست که از تهذیب طوسی مرا حذر میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن شتر
 لحاظ قرآن راسخ شد که زبیکه از او متعه و مصمم شده شوهری دارد و بعد از نفیض عجمان برآمد نام
 صادق علیه السلام فرمود که چرا نفیض کردی و همچنین شتر نش نمود شخصی که مردم با او گفتند که فلان
 زن شوهر دار است آن شخص از وی سوال نمود و از غریب عجب آب نکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث
 آنجا است ساندند که یکی از جاری بکر مرا میخواهد و از پدر مادر خود پوشیده می دارد و فرمود هر چه خواست
 بگو و کوشش برین مگر از موضع فرجش هر حد را بشو بلجوق عار غلوب اهل و را حذر از این کتاب است
 و کتب دیگر از تصانیف طوسی با مبرر آیات قطعی و نص و تعلیه دلالت بر آن دارد که لو اطمینان از خویش
 رواست و ائمه بدی بر علت آن زیادت قرآنی استدلال میکنند و معاذ الله تا حضرت طایفه
 که مراد او ازین قول هو لا یکنانی انکم کنتم فاعلم ان است که باو ختران برین فعل
 شفع بکنید و آنچه بعد که در آن حق ازین خسر و شکاک منزه است بلکه همه جمعا و فردی از آن
 محدثین که تحت مکرور ابراهیم است سال در باره حضرت لوط علیه السلام اند بهر از زبان تری میکنند
 زیاده برین نیست که از بعضی تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین مجوز برین فعل نسبت بمنکوحات
 رفته اند و لیکن دلالت این آیات ضعیف است کما لا یخفی باجماع متعه باز انیه جایز است الاطلاق از
 خلاف و سر این شرح ارشاد و غیره جواز آن سمع ظهور دارد بلکه از ملبس و مانند آن فاق فقها

منقول است که گفتند درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق طایبات علامه بهی نور است
 مرفوعه بشیند نش غریبان را لغو و دیگران احتلام و میسد و تصویر این سکه در حق اکثر نوجوانان
 حکم معجون بسوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و بر این متمتع که بزین زانیه در ساخته مرتب میشود یا این
 فیه اگر چه بابر تسیر عویث کلمی طائفه خویش نصیحتی کن می نماید ولیکن کلام فصلی متبر خاتمه الحدیدان بامیه
 ملا باقر مجلسی صاحب به صاحب الامام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی اثبات تمام متناقص
 اخبار است و با اینهمه نمیدهد می علم السلام بر او فی قتلها فها که در مذاهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
 بر حکم امامیه یعنی طعن نموده اند و درباره افادات خویش چنانچه قبل ازین التمس میفرمودند که احادیثی
 احادیث یا کتب یا کلام این سلسله اخباری حدیث معاذ الله میسر نمایند و بر بنیهم نص میگویند که خلافت
 و کبیری است و ما در طبقا شیعه اختلاف انداخته ایم کما مر مصلحا امی غریزات حال
 متناقص و تخلف اصول امامیه و تبلیغ مذاهبشان تا کجا گوئیم که فروشن کلمی دیگر دارد و جوشن کلمی دیگر
 ناچار با جمل عامیر و م که این جوه که درباره طلاق امام حسن تفسیر کردم در احادیثی که اطمینان
 صحیح میباشد اگر چه حضرات رضیه در انبان و مناد بق تعیه مخفی از اخبار نگاه دارند و در حدیثی که مذکور
 صلوات الله علیه و آله و سلم لا تطلقوا النساء الا من کبره قال الله
 لا یحب الذواقین والذواقات و روی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بر رجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقها یا رسول الله
 قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فترک الله علیه و آله و سلم
 تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقها قال من غیر سوء
 قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز وجل یفضل او یعین
 کل ذواق من الرجل و کل ذواق من النساء و روی ایضا عن عبد الله علیه و آله و سلم
 ما یأثم من ترک ذمکة مخافة الاطمان و الاشیاب از غیبا قیاس کن چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد انقدر خشم فرماید و ارشاد نماید حق
 تعالی بنوعی میآرد و لعن میکند کسی که بنیاد طلاق و نکاحش بر نهد باشد قضا آنکه **رَجُلٌ لَزَّكَابٌ**
مَا كُنَّ يَنْتَهِنَ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ بِرَأْسِهِ بر آنچه اشاره کردیم مثل الشمس وسط السماء است
 آمدیم تفصیل از چه دوم که هول مطلع باشد و محمد بن قوم مثل باقر مجلسی در بجا و غیر آن گفته اند که مراد از آن
 هول قیامت قبرت پس آنکه چون این هول مطلع برضم نفس محمول تواند شد گمان آنرا الیه لا محاله
 نفس طعمی در خوف محبتی از عطائی حکایت نبی امیه باز پرس در قیامت آید بود که ثابا و صف جمعت
 فوج و اتفاق جاجم عرکات فی علل الشرائع و غیره این خبره ملحونه فی القرآن چرا آب دید و نه حال
 گلشن امامت نواب و همچون خلافت و آیات مستاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و آیات قرآنی
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ هرگز خوف ترس نکردید آیات کام نرید داده از ترس
 حسین * بگر کر اقبال که دلشاده کرده بهر خسیکه خار درخت تفاوت است بدین باغ دین چه گل و نه شاد
 کرده پس اگر خوف ازین معنی نبود باز ارشاد شود که آن گناه شرک و جرم بزرگ چیست که از جهت آن هول
 مطلع شد و اگر به و گمان نمود و تسلیم اجابت نمیکشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب منزلت با خدا
 سید البشیرین است خیال نمی آورد و خار دیگر بیاورم آن می خلد که محمد بن امامیه مثل باقر مجلسی
 در بجا رود دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مرعومی خویش که باظهارشان بجهت
 و تواتر محلی است یا ثبات رسانیده اند که محبی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سایر المؤمنین نزد هر کس
 مؤمن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضرورت بجا امام حسن ناله و زاریشان
 از هول مطلع نصیب برین معنی که بلا تخلف لا تخزن مانند آن بشارتی بگوش حق نبوتشان سیده
 بعضی از روایات فصول مهمه در باب النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الایمه یحضران محمد کل مؤمن و کافر است
عَرَفْتَهُ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا ذَا وَقَعَتْ رَوْحُهُ فِي نَفْسِهِ وَوَصَّوهُ
رَأَى فَقُلْتُ فِدَاكَ وَمَا يَرَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ

انا رسول الله البشیر قال نعم یروی علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب
 الذی كنت تحب انا انفعک اليوم قال قلت له انکون احدا یروی هذا ثم یرجع الی
 الذین قال ذرا ی هذا ابدا مات اعظم ذلك قال فی القرآن قول الله عز وجل الذین
 امنوا وکانوا یقفون لکلمة النبوی فی الحیوة الدنیا و فی الاخری الا ینکحوا ما ینکح محمد بن
 سواد کتابک کور بعد نقل مثال ابن ابی بابت گفته اتوں الا عادیث فی ذلک کثر من ان یحیی قد تجاوز
 حد التواتر و لا لیتها قطعیه کما تری یعنی حضور ابن زبیر کان بدلائل یقینیه وقت احتضار از سوا اترست
 باز بر مذہب بعض مسکینین شیعہ کہ باستحالہ ان رفته گفته اند کہ در آن واحد مجبئی ابن زبیر کان و مشرق
 و مغرب عند المختصرین سمت مکان ندارد و در گزیده کس ہر گاہ ہول مطلع غالب حصول شہادت
 مفقود و معدوم الاحوال کہ بہت کلمات تہدید و انکشاف حقیقت حال ابن نالہ جائگاہ بالضرورہ
 باید گریست و فراق جاب بر ہمین معنی گواہ است الا قرب ہما یکی رحیم مطلق و جوارید المرسلین البتہ
 بہتر از اجبہ و ینوی بودہ عجب نیست کہ از فراق ہمین امر ارادہ کردہ باشد کہ چون شہادت بگویند نمیدور
 و صغیر بالف نظر میاید الاحوال اکثرین ہم فراق از اجاب و نبویست ہم مفارقت از حواصط موقوف
 و اگر عمل بر خوانیم ذہب اقع می شد تمام سرت و احتیاج بود نہ جای گریہ و انقباض بلکہ باستی
 مثل حضرت شہید کردہ وقت شہادت خود خوشوقت می شد خباخچہ و ابایک یا سیر بران بر این
 فاطمہ و التفصیل فی الیف لا درستیما جث قال شہوت کہ خواص اصحاب امام حسین سکنند کہ ما در
 ملازمت آنحضرت ہرگز بآن خوشحالی ندید و بوی و ہم کہ در کردہ بلا میدیدیم و خبر است کہ در وقتیکہ تنویر
 کوفہ بود و در یکی از منازل فرزوق شاعر عجب متش شرف و بعد از تسلیم و تر گفت یا ابن رسول الله
 چگونه اعتماد بر اہل کوفہ توان کرد و حال آنکہ از معاونت و یار سیرت مسلمین عقیل قاعد و زبیدند
 بدرجہ شہادت رسیدہ تحقیقہ کوفیان اورا بکشتن اوند پس آنحضرت فرمود کہ رحم الله علیہما
 روح الہدایہ قضی علیہ و یقی علیہا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مہر و روح و جان و بہت و ہم

و استقامت و ولایت که از علامات ایمان است اینها طاعت و طلاق و وجود و شنی و هر نسبت سابق
 و القباض و انده و غم و خلاف آن لایزال و قریب اینمخی در عقبات بلا سلطان بن هم مذکور است
 باجمله مریدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت کما حسن مجتبی غیر از این
 چیزی بگوید فصلیه البیان علینا قلعه و قلعته بالبرهان بعد اللیتا و التی می گویم که اگر صدیق
 امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابوساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پستی و مخالفت این بیت و تردید
 خلافت بلا فصل جناب امیر الکوا از ختیار تقیه و اطاعت مر قنویه بن جمیع الوجوه از شالاب خصوصاً
 مخالفت با مورد نص الامام و ال من الا و عا و من عا و ا و عخی علی بن ابیطالب نزد کافه ائم و منهم شیعه
 بری می بودند و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا لحاظ از شرطی عظیم نیست
 میداد راه تا و ایل مسدود می نمود لیکن معین امها لکن تا و ایل و توجیه می برد و خند و هر گاه لغزش می افتاد
 یصوب الدین امیر المؤمنین و شالاب خدام غاصبین و متر و دین شاکین در حقیقت این بیت طاهرین یعنی
 شاک متساوی الاصل است که ثبوت عدم استقامت و احدی از اینها مستلزم عدم استقامت مجموع است
 و کتب شیعه تکثیری باشد که از حد ثواتر معنوی در گذر و صد و صد حدیث روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
 در اب و ادله عقلیه هم تائید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین ادراک پریشان انخوف می بود بر زبان قلم
 رفته و دفا تر و دی بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم محجولیت انهم طو امیر را که بطریق مختلفه از زبان اشخاص
 متعده که با مالکین تفاوتی نکنی و دشمنان در از منتهی الف موی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه معین ان تبدل
 دین از راه گزینی نمی نماید و البته از تا و ایلات یکیک بارده چنانچه ملا مجلسی با کتاب ان رجاء و حیات القلوب
 و غیره یاد و بر و عقل عالم مرتبه تجر و غرت خود را در بالا خسته کما اثرنا الیه استقامت در استین می کشد و الا
 الکوا و ثواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصاعیف الکلام بر است و موطا بر علی المهره بحال المحضات
 النبویه المروتیه بخیر الاحاد و البیادیه بهم اساس ایمانش میکند من شاک ان یحرب من المطر و یقوم
 شکر المیزاب فایحیا ربید و لا ینفعه تذکیر المذکرین ایداً من بعد ذلک تنبیه

مستمر میاید که اینچنین سیر این عرض بر کرده و بعد ازین در خواهد کرد از سلسله وقت است که این هیچچنان معلوم
 بختیابی ندیده و از کسی شنیده و در روایت کثیری و ورق گردانی کتب اما سیر و تحسینات الزامیه و تسوید
 و تبیین عبارات و تطبیق فروع با اصول است از طلبه و علمای شریک فقیر نبود نقطه احادیث را بمقتضای
 اثبات مشالب صحابه و اشائان دیده بود پس اگر با اینهمه عروضا و صواب و صفا کثرتین برین در آید
 تطابق که کدام کلامی از علما سابق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید
حاشیه و اگر تشبیه عتید یا کوئی بیست با وصف ملاحظه اینهمه لایق بر این صحت
 اما سیر عدم اخلاص حسن اعمال قبولین شان قاست کرده تطبیق حدیث الحوض کاینسبغ بر ایشان
 نموده شد فعل سکوت بر لب یزد و دست بدامن اهل حق آویز و در دوت واحد اشاین بزرگان
 استبعاد نماید و مناقب محامدا ینهارا احاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق کبدیم زبان
 مشالک خلفائی را شدین تصریح خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند گذاشت که از پائی خود دور گرفت و به ایما
 و صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی و مناقب این بزرگان و جوانان انصارشان خلفا عن سلف و سنی
 از چشمه خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواب الفاظ
 حدیث الحوض هرگز بر خلفائی را شدن منطبق نمی شود و بخلاف قبولین لسانی اما سیر چنانچه تفصیل کامل
 در یافتی کلیف که هزاران دلائل مد او آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غرض بصیر خود آید
 هیچچنان روی بهمت تفصیل نبند می زبان مناقب محامد و باره بعضی از سر آمد شان که مرتبه
 تالی مرتبه حضرات ایله بلکه از پیغمبر زیاد تر است آرد و او انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
 عالم امید دارد ملاحظه فرمایند که بدلاکت عقلی یا عقلی بر اصولی اما سیر این مناقب محامد که خطاب بر
 عوام را فریب میدهد مجبور و منفردی است باینکه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعیه در حق
 سلمان فارسی که او را در زمره قاصد اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورد
 بانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کمال قرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین یعنی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست زبان اوست و در بعضی
 حکایات بسیار قصص شایع در کتب الشیخان مرود مسأله اهل صفایان الضمیر آن منظوم را از جمله روایت کشی بسیار
 از علما می جالی از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابو بکر در گروهی از قریش ایستاده بود که یکایک
 سلطان قاهر برین جماعت گذشت و با او بیکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دلیت بر خایه خود
 کردی متعصبی چند نفر ازین حال خواستند که ابو بکر را در یار و عداوتش تخریص کنند ابو بکر گفت لا ریب فی
 سلمان مبرن نیست کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بران
 اطلاعی نبود و از آنجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ عمل بدتهای دراز چون شیر
 که عسکر نام او سید یزدان یانه بران منیر و گفتندش که چرا جانور بگناه را اید اسیر سازد و او که این را
 نیست بلکه اسیر کفایان جنی است که باین صورت تمثل گشته و درین سبیل در آمده و غنیمت مردم را از او خود
 برد و همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بتم غالی خریدند و بسوار او برگردانیدند
 و از آن جمله روایت شخصی کورست که چون وزیرین که بلا رسید مردم را ازین اقع جانگزداد و سوار
 بر دوازده تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر جرور افتاد که خواب بیدین وقت خلافت امیر المومنین
 در اینجا جمع شدند و نیت فساد و صیرم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از آنجمله حکایت دیگر است
 طولانی مختصراً آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش تسلیم شد و او را بر پشتی همراه غلامانی
 صوب بانه کردند و قضا را وقت دخول شهر نوبت سوار نظام بود و سلمان با وصف ضعف و پیر چهار
 شتر را می کشید و بیاوری عصا کام میزد و مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
 بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد سلمان قاهر رجوع نکرد و آنکه
 رعیت از تطاول و دزدان مظلوم و مظلوم شده و در هر کوه و بازار و کسری و دراز دستی ایشان بزرگان
 خلایق جاری بود و قضا را شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگر چه ضعیف و ناتوان است
 و وجابت ظاهری ندارد اما محاله باید رفت اگر بدو مظلومان بپردازد و دوازده روز از آن بگذرد

منبها و الاسر خویش گیرید القصه خدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سکی را پیش من آرید
 منی طبعین قدر همین از عدم مطابقت جوابات رنجیدند و واقعه سوال نبی اسرائیل و جواب حضرت
 موسی الی قوله اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین از سزا زده شد یکی ازین جماعت
 استخوان سکی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگان به شب خبردار باید بود آورده اند که در آن شب هر دزد
 بکار خویش بر آید سگان در عقبش دیدند و به نهری صفت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
 نمودند نام دزدی از شهر بر طرف تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان دل مقتدر گشتند
 و از آن جمله حکایت فاعی است که ازین هم اطول است که از این بر پنج اختصار چنانکه معمول
 دارد میگویم که صنادید اخبار این شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
 که سلمان فارسی بر جاتی از یهود گذشت آرزو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بشنوند
 بیان کنند پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه را فضیلت حضرت سید سلیمان امیر المومنین میگفت و احسان
 خداوندی تعالی در باره اجابت دعیه خویش توسل این بزرگان می شمرد گفتند که تا زیاده ما بر تو میگویم
 نه بنمید که دعای تو چگونه قبول میشود سلمان برین بلا خبر صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و میبود
 سیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب غصری نمی تواند پس عاجز
 شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تا زیاده ز بیم که بمیری مگر آنکه بیوت اخلاص
 کنی پس کار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو غریز میبودی و تعالی را ازین راه
 باز میشد سلمان غریز صبر و دعای نمی کرد بار سوم در ایذ او از خدا گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکردی
 هر چند درست است و لیکن غریبت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و سخنان ایشان یکی
 هزار کشید که چرا بلالک از خدا میخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم آبی سلمان باشد گفتند وی را
 مستثنی کن درین انشاد یواضانه شکافت سلمان بدید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که شل نوح در حق
 ایشان عاکن که احد از منبها بیان خواب آورد پس طبق خواستش عرض کرد که خدا با این تا زیاده

با فاعی منتقل گردان لغت بهر را فروردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معجزه سلمان را پیش صاحب
 بیان فرمود و پیر و نقش سید افغان زبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سیدنا که اولین و آخرین
 و السلام علیک یا علی یا سیدنا الوصی و السلام علی ذریه نبتک الذین یجعلوا علی
 الخلق قوامین باز قصه اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فضائل سلمان را و فرمود او را
 بر نوح علیه السلام تبعید کرد و فاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تخذیت این کافران را با فاعی جنم ملحق
 فرمود که با آرزوی خود بر سید و با فاعی جنم ملحق شود لیکن اعضای یهود را بیرون افکند تا ذات شان باو نیک
 شود و سینه دیده اهل بصیرت و عیترت کرد و لیس قریبائی یهود آمدند و بدفن برداختند و بسیار از کفای
 مسلمانانند و شقیه با سحر و شعبه بازی تعبیر کردند و حضرت سلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواص در
 مائی و محبوبانها فرشتگانی و در حجب حق تعالی در شرف کرسی بلکه ماتحت الشری از آفتاب هم زیاده تر
 مشهور و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب استی و از ان جمله روایت بخیر امانیست
 پسند نامی مقبر از امام محمد باقر علیه السلام بر زبان باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و زری الیود
 خانه مسلمانان مد و قرآن مسلمانان بر نار بود پس دانشمائی نکه با هر که سخن میگفتند قرآن سزگون و بر
 زمین فتاد و هیچ از مرقم جز آن بر زمین نخت پس الیود تعجب یار کرد از ان مسلمانان باز قرآن را برگردانید
 و بر حال خود گذاشت مشغول سخن شدند پس باز قرآن سزگون و هیچ مرقم جری آن زمین نخت پس الیود
 زیاد شد و از خانه سلاطین و پادشاهان مد و غیر الخصال تفکری نمود ناگاه حضرت امیر المومنین در خانه
 سلمان دید چون نظر حضرت امیر الیود افتاد و گفت ای الیود چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بروی و آمدی چه چیز
 و شب تو بوده است الیود گفت یا امیر المومنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و با من سبب تعجب و متعجب گردید
 ام حضرت فرمود که ای الیود اگر سلمان ترا خبر دید با آنچه میدانند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت
 کند و سلمان ای الیود بد بر سببیکه سلمان روانه خدمت هر که او را شناسد سستی او هر که او را شناسد
 نماید کافرت بد بر سببیکه سلمان از ما اهل بیت است و روایت مفید چون حضرت نیز سلمان آمد و فرمود

که اسی سلمان مدارا کن بلصاحب خویش نزد او ساز جزیر که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادت
او حکایات بسیار است که درستان عمر و عیار و جنگ ن شونده و بیکار است و لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسند است و جوهریکه در اسلام آوردنش ذکر می کنند بر عجاایب و تعصبا و تعصبا شال
است معتمد از غایت طلب طول کلام محل خاص عام کیست که از عهد بیان آن فارغ تواند شد و هم
افتخار امامیه بر آن است که شتر بزرگ به قریب الی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و آن
روایت شنی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان است که او امم عظم را میست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر ایشان بر اختصار چهارم اختصاص است
بعلم اول و آخر و ظاهر و باطن آشکارا و نهان روایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام اند
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی زرافقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منبع المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و سیم فی تفصیل النشار الله تعالی مختص بود و شنبه شنی است که احدی از ائمه
هم شریک بهیم و در آن معلوم نمیشود روایت صاحب اختصاص و غیره از جناب مرتضو که حضرت
علیه السلام علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان رشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من نگاهی
نیاید مگر آنکه از جناب قدس الهی مرا امر کرده که سلام او بگو و تقدیر با و رسانم ششم در حدیث
نور مره قاضیه الیهیت نبوت روایت محمد بن اشیان کافیه اجمعین از جناب سید المرسلین امیر طاهرین
حضرت محمد مخلوق بود نشانی لطیف جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجانب و ابرو
اختصاص و غیره از محمد بن یحیی بن محمد بن شمس بن محمد بن جنت با و ابی ان خدا و رسول عشق و دعا
فرمودن با و آن بزرگ روایت صمدی و خطیب از جناب سید النبیین محمد بن سلمان فرمود
او بر ملک الموت روایت ابن معلوم و ابو عمرو کشتی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز از حدادان
گرزهای آتشین و دوزخ را یاد کرد و پیوسته گشت سلمان حداد از خشای حقیقت با و می عقد مواخات
و دعا نماز عادت این الطبع جدید نمود تا آنکه وقت اختصار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ زد که

حق او ملاطفت و مدارا کنی او گفتم که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک کن
 المناقب المحامد التي كادت من الكثرة ان لا تسامى **وفقر اقل الخليفة** قصور باغ و قد ان اتباع
 و اشباع بلکه استعداد و لیاقت اول بعضی از مقولات مولف را که در تمهید رساله کبیر فادیه بوده
 بتفاوت یسیر که می بیند بعد باشارات اجمالیه خیار خجسته لایق این اوراق بر ایشان است در باب وضع این
 مناقب که در حقیقت بعد از آنکه عز و تامل مثال بر یکدیگر دومی بزرگ از پسین آنگاه حق نیست که سمات
 و وفادار و غنچاری و حق گذاری بفرقه متشیعین ختم است که چون رتبه اتباع و اوقفا می آید
 اصحاب شش خود را زینب قاب خویش ساختند بحیث مسامی جمیل که نه بر دختند کلمات و حدیث هم عا
 و شین شحوة بر نعمهم کانه لا ترک ولا عین وقتی که مجید و اویهم مناقب فاخته و امر تلک
 الفسیرم وان كانت لغو منالک کم من ثلثة و حدثت منهم فی الاسلام فشموا
 الذیل لا یسیدوها و کم من حصیة و قفا فیها و کم من فضیلة اختصت باهل البیت
 علیهم السلام فلما یا توایها فی مدح المستدین المحدثین و کم من خذیلة ظهرت
 لم یورج و بها فی قدح المعصوفین المحدثین ذاعین انهم اطفوا نور الله بأقوالهم غافلین
 ان ینزل الله نوره و لو کرم النواصیة من فی اشباههم ثم انهم بدوا الحكم عن
 مواضعه فیا و لون تا و یلا یعبدا و حر فواها عن مواضعها فیسلكون خلاف قولک
 فلو اقولک سدیداً فها و ان حدیث النبی صلی الله علیه و آله سلم اعنی اصحاب کمال الخوام
 با یهم اقتدایهم اهتدایهم و رتبه فی شان اصحاب الثلاثة و یجد و حد و هم من اهل الاخذ
 و ان یلعوا مبلغا کثیرة و لا یخص من قال الله تعالی فیرم انما یرید الله لیدعیکم
 الوجه اهل البیت و یطهرکم تطهیراً فقد سخر قلوب الخالصین قیحا و جعلوا اکبادهم
 مثل اقدار یفوح قیحا جناخه از تفصیل این اجمال که پاره از ان مذکور شد طوایف حوادث فایز میر
 برین طریقه مشحون است و الی انصاف از دست همسانی این حضرات بر غول این دوزخ بهیچد از هیچمیر

خیره روز کار باره از این باب بطرزیکه فی الجمله شرح داده و بیای صغای ارباب بصیرت می رساند و شرح
 این مطلب بعنوان مقدمه مجیده میگردد و آن اینکه بریتعالی سیر و تواریخ نبی آدم کانار علی العلم منجلی است
 که هرگاه شخصی از حقیقت کسی میری بقدری باوج ریاست رغامت میرسد فراخور رتبه حکومت کسبت
 مملکت و فضلا در آن بنشیند آن زمان بمقتضای حجاب و تمنای تقریب ایجاد مدافع منجی حسی برای
 آن کس می رود و از دولای صدامی دل کشان کم الم تقریب نیاید و نخر داعیه خود می سازند و توهم نشود که
 اینها قشایر بدیعت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب مدافع آنکس اسلامش اقل و در وقت
 میکنند و هر چند در احوال حال بر نایقان سخن حال کند با اختلاف کی ستور میماند مگر عوام از تداوم بیشتر مخدع
 می باشند و بعد طول مدت سلطنت در عقاید جنین شخص مذکور خواص و عوام کیسان صحبت آن روایا
 رسوخ میگردد و الا این شایده نظائر معروضه فقیر لا تعد ولا تحصى است اگر انبای الا نقوا پادشاه
 نمیشدند و خودشان زینبات لکونی بود که بود که العیاذ بالله حضرت مریم علیها السلام شیشمین سال
 و آفتاب بجا اثرش منسوب ساخت این کذب حشر که بطولش از آفتاب فتن تراست بعد
 در اذان سخن بود که میگویند شعر شد اول علی السنه الی لدلی شهر از آن مله شود قدره پادشاه
 که آفتاب قدم می خد بخانه بر علام دولت سلاطین نهاد از سلسله صاحبقرانی تبار زری خشنه
 او رنگ زیبایم گیر که از دوات زمانه و باره بعلم آشنا بود این نقیضه که جده اثری بر تبه ذوات لا اعلام
 می سازند پسندیده نشان از شعر بود بر نشانها گذاشتند هذا القیاس صاحبقران اعظم عرب شاه دمشق
 چها که در نسب میر کبیر نشان نیارده اهل میر شایراده پنجه از ساله می نویسد مقدم سلطان
 مالک جنوب هندوستان جن نامی ملازم بر عینی موسوم میگذا بود بموجب عده با آقا خود حسب حاجت
 مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را در اقل القاب خود ساخته سلطان علاءالدین جن کانکو می نامید
 نقیض قرار داد بعد بر تبه من ازان معاند عصر لفظ کانکو را محو و منسی ساخته یا منسی بتصحیف بهمنی ساخته
 نسبش را بهمن سفند یا اتصال خشیه ندورفته رفته بعد می شهر شد که اولاد علاءالدین منزور
 ایشان

اهل سیر سلاطین همینه موسوم اند و حالیکه ملوک همینه که در اینجا بود و کلکند سبطت سیدند
 برای آنها هم شمشیر برای سلاطین خاصه بنف پیدا کردند و همچنین حال دایم و حقیقت
 و خوار هم شاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی اینها فی الواقع حسد بود و شمشیر
 از یکبار ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایت را شنیدند و
 دعوت گرفتند هرگز شایسته بر این امر چون خاطرشان نمیکرد و متکبران و ابیات نزدشان مثل مکر و ترات
 بسط بلکه خون منسوب گردد و بتخصیص کسی که رقبه تقلید عظمای محمد و حسین با حق از آنها و در این
 اینها باشد و اذ ادریت نه افایقن این حال صحابه ائمه الذکورین المحدثین الصلوات خاتمه
 الهی که چون انساب عرب بر جانب آباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گشته اند بحجت غیبت
 عرب بعلم انساب سیر که حال ضنین بیشتر معلوم بوده است کنجایشان اخلاق شریف و آباشان یافتند
 است بر اثبات شرافت اگر ایم حسبی و مناقب اتی ضاب محمد و حسین مقبولین خود که نزد خلفا و رشدین
 تقرب داشتند بر گماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص عوام شهرت یافته بلکه بتواتر سیر
 بود و فی الجمله خیر است و قباحت اعمال و لو فی الجمله او فی الاسلام و لا التی دشت و تبدیل
 آن چه سماعی جمیل که مندرج است ساختند حتی که لفظ فارسی که شعر بلکه دلیل بر محبوبیت آتش پرستی
 سلمان بود چهل فارسی بتخصیص تصدیق سر آمد و موغان سلاطین کیانیه سیر در جهان اعنی ابوالقاسم فردوسی
 طوسی بنایا بشهر آذر و ارض قمر امطر بود از نابین و مقلدین دشت بوده و آتش پرستی و لوازم و عواید
 آنها بود و مجری بدل کردند و از نیم تجاوز نموده بر نام مخیر صبا و قین حضرت معصومین مختلف فرمودند که او را
 فارسی بنیاد گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تفسیر و باره
 محبوبیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او را هیچ زانان کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
 و دیگر ائمه معصومین کفر منزه بوده و ظاهر و مظهر از شکم مادر زائیده و از طبیعت پاک و مصلحت آفریده
 بقیه در سابق هم که طرقه العین را کتاب کفر نکردند و او را داخل ساختند و حضرت سابق که پیغمبر کان سیر

الحاشیة مقتضی نمودن بعضی در القاب صفات مشهوره دیگر از نجایان یاد کرد و در صفات و اعمال
 آنکه بدرجه شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او را خنضیر ندکی بود و چگونه بعضی از بلاد فانی شده
 کرده اند چون **مضمون** این تمهید و تخیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد و اما با تفصیل بعضی از وجه
 اشاره میکنم و بعضی از شبهه مهمل را بر زبان قلم حواله می نمایم برای عاید انصاف و تحجب و حساب
 احقر الناس گوش کن غدا و خود را می فراموش اما قصه **خبر غریبه** در باره صدور معصیت از
 ابو بکر صدیق پسین عتصای اهل عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته اند و مقصود اصلی نهائیات است
 فخر آنجا که کسان حضرت ولایت است یعنی مردم بد آن که این اخبار غیبیه از ملائک مقربین رسید
 خصائص آن عالی قیامت بلکه دیگران از اصحاب انبیا علیه السلام درجه قصه حاصل بوده و نسبت
 مستبعد و مستعجب است که شخصیکه با بنیاد او و لغرم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه و آله و سلم
 بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوٰه والسلام مشابیه تمام دارد و در محکات قرآنی محدث و مبتدع
 جا بجا وارد شود و بلفظ او و الوافضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اوست
 و نیاز هیچگاه نه تا کی تمام در سجد شریف خود قرار دهد که امر تفصیل و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت
 البصر و الراس من الحجة تعبیر فرماید و او را حکم الهی با رعایا سازد و از راز آن قصه هجرت اطلاع دهد و
 فخر مستیلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیاید حتی که این خدای مهربان خلیل را آخر عمر خبر داد و خبر
 در اینجا یاد کردم در سکت اول فصل گذشته مگر قصه هجرت آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام حقیقت
 است و این شایسته آن است تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر و دلیل شافی است این است
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَحَى إِلَيْهِ بِأَمْرٍ أَنْ الْعَلِيَّ كَلَّمَ عَلَى نَقْرٍ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ أَنْ أَتَاهُ
 وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ قَرْنٍ قَدْ دَبَّرُوا عَلَيْكَ فَمَكَاتُكَ الْإِنُّ قَالَ وَأَمَرَ أَنْ تَسْتَصْحَبَ بِكَ فَاتَّكَ
 التَّسَاكُ وَتَسَاعَدُكَ وَوَارَكَكَ وَنَبَتْ عَلَى تَعَاهِدِكَ وَتَعَاهِدَكَ كَأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مَوْزْنَ فَمَكَاتُكَ
 وَفِي عَمَّا فَاتَّكَ مَخْلَصًا بِكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا بِي سَكُنْ

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حُبَّتْ أَنْ كَلَّمَاءَ الْبَارِ إِلَى خِي السَّعَادَةِ
 الصَّادِقِ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْسَنَ لَعَنَ بَرْدِي فَإِذَا أَنَا كَالْكَافِرُونَ يُحَاطِبُونَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 تَوَقَّعَ بِهِ يَحْسَبُهُمْ فَلَمَّا جَاءَ أَبُو جَهْلٍ وَالْقَوْمُ شَاهَرُونَ سَيُوهَمُ قَالُوا لَهُمْ أَبُو جَهْلٍ لَا تَفْعَلُوا بِهَذَا
 هُوَ نَائِي لَا تَشْعُرُ لَكِنْ رُمِيَ بِالْأَحْجَارِ لَيْسَ بِهِ بَشَرٌ أَنْتُمْ أَقْتُلُوهُ فَرَمَوْا بِالْأَحْجَارِ فَقَالَ صَابِرٌ فَتَنَسَفَ
 عَنْ رَأْسِهِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْ فَوْعَةَ فَإِنَّهَا هِيَ عَلَى عِلِّيِّ السَّلَامِ قَالَ أَبُو جَهْلٍ مَا زِلْتُمْ تَجْعَلُونَ كَيْفَ أَنْتَ
 هَذَا وَبِحُكْمِ نَفْسِهِ تَسْتَعْلُوا بِهِ فَيُجْزَأُ لَكُمْ تَسْتَعْلُوا بِعِلِّيٍّ فَدَعَا لِيَسْمُوَ بِهَا لَكَ مُحَمَّدٌ وَآلُ
 فَمَامَعَهُ أَنْ يَسْتَبِيحَ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ كَانَ رَبُّهُ يَمْنَعُ عَنْهُ كَمَا زَعَمَ فَقَالَ عَلَى عِلِّيِّ السَّلَامِ
 تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا جَهْلٍ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَظِيمٌ مَنْ لَعَنَ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ حَقِّ الدُّنْيَا وَهَجَا ذِينَهَا
 لَصَارَ أَعْقَابُهُ مِنَ الْقَوْمِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ صَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارَ أَوَّلُهَا أَهْلُهَا وَمِنْ الشَّعَائِرِ
 مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارَ أَوَّلُهَا شَجَاعَانَا وَمِنْ الْحُكْمِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ سَقَطَاءِ الدُّنْيَا
 لَصَارَ أَوَّلُهَا حُكَمَاءُ وَلَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْرَفَ أَنْ يَكُونَ أَحَدًا
 حَدَّثَنَا أَحَدُ أَهْلِكَ كَانَ إِنْسَانًا وَلَكَمْ شَارَفَ قَتْلُكَ قَتْلًا وَبِذَاكَ يَا أَبَا جَهْلٍ رَجَعْتَ
 قَالُوا سَتَأْذَنُكَ فِي طَرَفِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْبَحَارِ وَالْجِبَالِ فِي هَذَا لَكُمْ قَالُوا لَا أَنْ بَرَفَ
 بِكُمْ وَبِذَا رَيْبُكُمْ مَلِيُونٌ مَنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَبِقٌ مِنْكُمْ وَيُخْرِجُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ صَلَاتِهِمْ
 وَأَرْحَامِهِمْ كَافِرِينَ أَوْ كَافِرَاتٍ أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا يَقْطَعَهُمْ عَنْ كَرَامَتِهِ بِأَصْلَابِكُمْ
 بَعْضُ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ فِي نَفْسِ تَعَالَى فَيُرَايِدُكُمْ فَرِشَ الْخَصُوفِ أَبُو جَهْلٍ نَذِيرٌ قَتْلُكُمْ
 أَنْتُمْ بَادِكُمْ عَلَى أَرْفَافِ خُودِكُمْ بَكَدَارِكُمْ أَوْ دَرَجَاتِكُمْ بَارِي تَنْدَ اسْمِعِلْ سَتُؤْتِيكُمْ بَرَفِيقٌ خُودِكُمْ كَيْدًا أَوْ مَوَاتٍ
 كُنْتُ وَبَرَفِيقٌ خُودِكُمْ بَكَدَارِكُمْ بَكَدَارِكُمْ بَكَدَارِكُمْ بَكَدَارِكُمْ بَكَدَارِكُمْ بَكَدَارِكُمْ
 امِيرُ بَابِ الْجَمْعِ أَعْلَامُ فَرَمُوهُ قَتْلُكُمْ خُودِكُمْ رَاضِي شَدُّ ثَوْبَاهَا عَلَى حُرَّتِ كَيْسَمِ نَسِي بِدِهِ وَبُكُوشِ هَدْيِ سَلِيمِهِ
 مَيْسَرُ نَسِي سَلِيمُ خَاتِمْ سَلِيمُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَابُ بَكْرِ مَوْجِدٍ وَفَرَمُوهُ رَاضِي مِي شُومِي كَرِيمِي

سفر همراه من باشی و کفار پیش خبا که مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و هر
 شوی که تو مرا بر این کار آماده ساختی و بدوستی پس انواع العذاب لامحبت رفاقت من ز دست کفار
 نبورسد ابو بکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشم عذاب استلا با شرم و اقیامت من عذاب
 زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی ملکات دنیا مالک شوم جان و مال
 او را دوستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو یا آنچه در دل است موافقت دارد با یقین و اطمینان
 تو از من بخبر که سمع و البصر مثل نسبت بحسب و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
 که نسبت بمن همچنین است بلکه در جاد و جبهت زبانت فضل فوق این است هر که بر عهد خود در سخن
 شود و براه نکشت نزد و زوال نعمت کسی که از روی فضل باشد نخواهد او همراه است نظر کن در افاق
 آسمان پس دید که ملکات آتشین بر آبان آتشین بهوارند و با و از بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا بنظر آتشین
 بیاویش ساقیم همچنین من با و از سید بدس علی نه اجبال نیز یابا شد بد بر سید از ند و تمامی جبار دنیا چو من
 و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول عاری بحسب عجز از کفارت نیست بلکه خالص کردن خلیت از طیب است
 هر که بر عهد خود رسوخ یابد از زرقا است در حیات الا از قنار الطیلس و طبقات تیران از فرمود ای
 علی تو بخبر که سمع و البصر و اس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سروت نسبت تشنه بگرسنه
 جاد و من بر سر کش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هرگاه کفار بیاورند
 بر من و آمدند و اجبال بکشت زد که قصه را کشید بلکه بر می حصاه بیدارش کشید پس گاه می بیند که علی است
 ابو جیل گفت دیدید که محمد چگونه ویران لقیقه و خود خجالت یافته حضرت امیر و صاحب شجاعت فرست خود
 بر شمر و گفت که اگر از سل سیف نمی کشد شمارا می کشم و خجالت غمزه صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
 رفق مدار اختیار کرده الا از من آسمان جبار و جبال ملکات همه ملک شمارا میخواهند و منتظر امر
 آن سرور بودند قبول نفرمود و بعضی از شما توفیق ایمان رسد و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر آن قصه
 اگر شما معجزین و ناظرین را دهم در گیر که قصه با شریطیه کی بر وقوع دالتی دارد و شبیه ابو بکر

بسمع و بصیر و اسرار روح ثابت نشد و بعد از آنکه از اهل این دهر بر او ایستادند با بوی در مسکن اهل کربلا
 و آن حدیث که در آخر عمر سر فیاض خانبهادر علیه السلام بواسطه شهید گردید و ماثور است از بعضی
 مقصود است بلکه از مطالعته آن موضوع می بخشد که تنها ابو بکر صدیق با این مرتبه متصف نبود بلکه یاران
 یعنی فاروق و ذی النورین نیز این تبتیه داشته اند و بطریق عجمی این چهار شهید و اسکا راست که معمول
 آن که بزرگان عالمه امایه شیخ المشایخ و صدوق فاق است و لیسان برادر بزرگ مولف مانند او از
 اخبارین فرو کمال یافته علی الاطلاق است تنبیه ضعیف و غایت غریب است شایع که
 اَلْأَحَرُّ بْنُ حَارِثٍ وَ سَلَّمَ كَسَّاهُمْ كَمَّ وَ حَدَّثَ بِمَوَدِّعٍ وَ زِيَامٍ وَ نَصْرٍ عَمَّاسٍ
 و عقل هم منطوقی است لغزبان شعار کرده گفتند اَنْزَلَكَ الرَّسُولُ مِنَ الْغَيْبِ
 فِي هَذَا الْحَدِيثِ كَمَا اسْمَعُكَ اَلَا مَرَّحٌ مَرَّحٌ مَرَّحٌ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَ حُجُبُ
 كل العجب که حضرت متشعین بحدیث بصدقه که نیز از باب ثبوت است بصحت جناب طایفه را پسند لال
 نیز مانند و سمع و بصیر و اسرار روح قدوه انبیا و احوال و ابدال و حفظ هم متصف باشد بلکه معاد
 کفیه و تفسیق آنرا می کنند فاعقب و یا اذلی لا البصار یا بحمله بر خط ناموس نه خف و در مناقب
 خانقاهی باشد این حروف شرط افزاید و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایتی است نه آنکه این
 نوره و ناصر حیدره و لو که الهی و لون **علاق** هرگز نمی بخشد حدیث تفسیر و در علوم نقدی
 نیک میدانند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانی که در حکم شان شهادت شده و در بیخوفی که واقع نمی شود
 و در احادیث آید دیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار خباب بن الارت و خطیب امیر المؤمنین و صحابا
 خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
 از خطابه ها که بفاطمه زهرا شاد شده و تعرضی کران عن طول کلام بلکه نا لایم بنی خاص و العام است
 و مقصود شارح تهذیب تعلیم صحابا و کسرت و تیر نفس است اگر در مخاطبه انحصار حاصل این قسم نیست
 باعث ایجاد نخواهد بود و در خطابه صدوقی که نیز شرط را در اول و در محال تغزب است عجب است

و بعد از این بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که نامیده در مع او بر احوال مبارکه میر و نذر حریف
 شطرا فروده اند و بر عکس عالم خفی تواند ماند که از اضافه شروط و حدیث هجرت لایق و تنبیه بر صفت
 هم منظور بود و گویند که این باب و این دو نفر و کما قال القائل ع ای در تبویب میگویم و یار تو هم بشنو
 و نمیدان که این باب سیر هم مثل صدق نذر اهل کماک و غیر هم شنید و آنچه ابو بکر و یار هم دیدند چنانکه خانه
 حدیث صریح بر آن شمرست و قد عرفتها الفاسح نذر ابراهیم که عاقل مفسرین طائفه مثل
 صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع نیمه شروط یعنی حصول موافقت مساعده و موازیت و تعاضد
 نفاذ صدق نذر بود و این باب و این دو نفر و کما قال القائل ع اولاد که در فاققتن با جناب سید سلیمان در علی علیه السلام
 متضخ است و در اشعار قصه هجرت ابو بکر صدیق و اعتراف از نذر و نجای عبارت فارسی خلاصه الشیخ
 که در اعتبار زیاده تر از اصل است و بر آنکه در وی باجه اش فاضل کاشانی و عده قصیر بر روایات معتبره کرده
 است که فایز و دنا عوام و خواص هر دو بهر از ان بردارند و عبارت تفسیر است الان تنصرونوه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بدستیک نصرت داد او را خدا اذ احرجه الله الذین
 کفر قرا و فیکه برین کردند او را کافران یعنی قصد اخراج قتل و کردند از کفر حق تعالی او را و استوار
 خروج او تا کافی اثبات اذ کما فی الغار و حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابو بکر در و فیکه او و ابو بکر
 عاری بودند که بر اهل جبل ثور اطمینان است و جانبین که مسیر عتی رسا و در انوقت کسی در آنجا نرسید
 و شبانان اهل صحرا در آن نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر که ابراهیم بن علی علیه السلام
 را بجا خود بخوابانید و خود بر قاف ابو بکر بیرون آمد در همان شبان غار متوجه شد و در آنجا بفرار کرد
 حق تعالی در آن شب رخت غار مضیلان بر در غار بر ویانید و بقی کتور و حشی امر کرد تا باین در غار
 ایشان گرفتند و تخم نهانند و عکس قی را الهام داد تا بر در غار تنید و مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم شبی در آن غار بماند و از عده پیغمبر که ابو بکر را گوسفند خرید بودند باز نام عامر بن قهمیر آن
 گوسفند از در غار را انداخته ایشان شکر گوسفندان خود کردند و قاده گفته که عبید بن جهم غنیمت را بدو نگاه

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظ انیت حال صدیقی بر رویا یا بتفسیر من فیما احوال
خلیفه اول ماسیه که در عصر بر جلال و صفت سرور عالم در ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام قرآن را
خود هم این صفت را بر اصول شیعه از دست نداد و گفته است شصت و شش خبر باشند از حال درون به
استغنی الله عن الغیرون به کتبه بداند از حدیث تفسیر امام حسن مکرری علیه السلام فوائد عظیمه است
آمد بعضی از آن که در الطال سحرکاری و شعبه بازی علمای طائفه پس بجای آید اعلام سرود نخستین آنکه
خو خباب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مرآهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و با و مثل حضرت
امیر از حجت گفته پس بخیال عصیت و عناد مثل قاضی نور الله شوشتری احتمالات یکیکه مخفی در
المؤمنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود در خلاف امر مقدس می در شمار راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از چرشدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت کند و آمد
مقریان هر دو کتاب کامل گفته اند بهیچان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در با خود ندیده بود
الی غیر ذلک من الکفرات باطل شد جاء الحق و دھق الباطل ان الباطل کان زھوقاً و از حجت
که صاحب البیان ردی است غار بعد از آنکه معنی است که باید اینجا که فصل شانی نوشته و جمع
بکوصدق در کرده و حق و باطل را نشان عیناً گفته است بتبعین تفسیر مذکور رسیده نیست و هذه عبارات
وقد ذکرنا الشیعة فی تحفیط النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی هذه الآیة بالسکینة
کلامه آرینا الاضواء عن ذکر آخری له لا ینسبنا ناسی الشیء الیه کلامه العظیم
و دوم آنکه حدیث تفسیر امام محمد باقر علیه السلام در نیکه الی کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود
با ابوبکر صدیق و از نیست که مقتضای اخبار خبر صادق و راستی آن سرور بر اقل طایفه که در باطن از
مؤمنین خالص باشند از کفار منافقین الذین اذا اخطوا الى شیء طینهم قالوا انما معکم انما نحن
مستھزؤون و لهذا البویجیل شفی عجمات مرتفعه و قل جبال بلند چهار و علاتیه نداسیکه که هر که خبر میدارد
اوارا شد بر بدیهیم و همچنین هر که ابوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل که بخوبی تواند کرد که در

اهل لفاق و عداوت یا همراه گیرند خاصه سفریکه مشتمل بر صنوف الغاب فتن و التواء محض باشد و حفظ
 جان و ناسوت است دشمنان نظر بر است با طاهر می نمود از ان بود و صدور امری که با حجاب و ضحیت
 رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب فتن یا کافر می باین جنوسیه که باره از ان بقوال
 علمای شان است نیز باعث تزلزل کانح حواس میشود پس عقلا و فکرا کمال فاد و ملاص و ابان
 اسلام فضل الصديق بعرض ثبوت رسیده و تمثیکه در فسق و فجور او دعوی اعجاز سلمان یافته بودند
 باره باره گردید و الحمد لله علی ذلک اما حکایه شتر ارم المومنین و جبهه مطهره رسول رب
 العالمین که بکبرخان جنبی بود و همی مها یضحک علیه الصبیان و المجانین فضا لعن
 الفاضله کیف لا و انکه هر ضحک طارک البعید او قسوار است که عنده العاقلین هرگاه صبر
 موضوعه قوم در او لا و صلبی حضرت آدم جنیان و خیل شوند و یا بنی علی شیخ المشایخ بران لالت درو و فتن
 انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت اصبغه النبی علیه الصلوه و السلام برافاد
 باقر محاسبی العلوم دخلی تمام باشد اگر در باره شتر عایشه صدقه هم حضرت ملا این قسم روایات از انبان
 خویش برارد و بطریق عقل در اندیش خواهد بود و الفاظ در بیت المشایخ است احسن علی بن حکیم
 قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عرقه عن
 عن عاوية العجلي عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل نزل جودا من الجنة
 الادم فزوجها احد بنیه و تزوج الاخر الى الحسن وولدنا جميعا فاما ما كان من الناس من جمال حسن
 خلق فهو من الجوداء واما كان فيهم من سوء خلق فمن بنات الجوداء ان يكون زوج بنیه من
 بناته یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی جودا زینت فرستاد آدم علیه السلام ویرا با یکی از فرزندان
 خویش عقد بست و دیگر یک به جنبیه پیوست هر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل است
 خلقه در نسل این امام از روایات بنیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
 پس این شیخ المشایخ را در اینجا یادماند که من در صدر کتاب احادیث وایت کرده ام انهمه و ال است

که در نسل آدم علیه السلام نبات جان ابارت اوست و خلی نبود بلکه دو حور اگر نام می بر که دو نام دیگری ترک
 بود با شیت و یافت عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل نبی آدم بهم رسید پس زیاده صدوق با شیت
 از عذر مقرر که در و عکوار حافظ نبی باشد چاره نتوان کرد و عجب اگر آنکه زیاده از صد و ایت در کتب اصول
 ایشان بطریق مختلفه و سبیل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشترنا لیه تفاهر و لیست که با ظهار نبی
 مذکور بدتر از دشنام دارد و خواهر در حق انبیاست اینهمه را بر که بفرامی آید و تقیه جمعی میکنند و داد
 بهتان میدهند لغو نمایند شریف و فاسدیم با هم شکر خداست که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
 سلمان بنی اعتقاد تبدیل تمثیل بیکر کفان جزی در باره بیهوده و در بابت وجه مطهره سید سلیمان
 لیکن علامی طائفه در حق نجاب که بدین مقرران تبدیل جلد مطهر او یا جلود ساک صاحب کف قائل اند
 و کمال حسان فرزند تنان و مخصوص نجاب فصیح ظالم رسالت مگردانند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
 معاذ الله بران طاهر مطهره صد و شکر در جمیع اصحاب جابر خواهد کرد و کما در وی شکی نیست
 الشیخ فی نوادر علی بن عبد الله بن محمد بن الفضل قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اقام
 قائمنا القدرت علیه الحکماء حتی یجحدوا الحاد و عجب است که در باره امام مؤمنین این
 اعتقادات فاسده بهم رسد و بر کسانیکه بر علم امامیه ایمان گرفته اند و بتیر مردم از جهان فرتند
 احتمال تبدیل مسطور بر اسون غواط قوم مگرد و الله عز و جل و انتقام و آنچه قد ارشیده بر این
 مطهر امام المؤمنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کند با قرأ و خاشاک بستان عظیم فرور تخم اند
 هیچ سیدانی را بعد عثور قبضه انک عبور بر یا تیکه در تکه نیاید فینن قطره بقیه قوتی خنای قدس ام
 در محکات قرآن مبین از شبهه جبار نیز ذکر آن نمی تواند بود و کما لا یخفی علی من طالع هفت آقا که
 سیمای آیات الهی و قد اوردت فی النص و دره الملیتة فی الکتاب الکبیر عند الجلال
 حر فایان الحاکم شئی علیه ما علیه و با اینهمه فرید حیا طائفه بجائی رسیده که اگر احیاناً روایتی
 و لو کانت غیر مقبیه در کتب اهل سنت و روایات احتمالی ضعیف بر شان حضرت صدیق اعظم

باشد بحال تمکیر کردن می کشند و لغزه و او میلا و مصیبتا میسرند و آنچندند که اکنون بر نقد را کما میگویند
 اقرار دارند که حالیا بعد و در تطهیر فیل و در شربل هر کس که در من مقدس را با این لواط که اشارتی بدان
 رفته آلوده کند مذکبات قرآنی است پس مذکبات تکفیر قد ما خود که عمده واسطه اخذ دین ایمان از ایمه
 فرعونین شان باشند من حیث الاشعرون میکنند و هذامن بحجایه قد ربه: فَاِنَّ الْحَبْ وَالْكَوْ خَالِقِ
 الصُّبْحِ وَاللَّيْلِ اَمَّا وَهَمَّ اخبار عن الغیب ساخته کرد بلا و خروج خواج خسرو
 الی غیر ذلک مثل آنچه درباره شتر ام المومنین سلمان نقل میکنند پس از عجایب تو بهات و غرائب کلمات
 چه اینهمه بر تقدیر واقعیت زیبا منجبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر هر کربلا و عجم بر بوم حور و یاد
 آورد و چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه شیشه خالک طغی از فرع اشورا یاد فرمود و خبر کتابت حضرت
 این مدعا را که از ان واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی همچو خدیو اخبار و قاضی
 و در واقعات فتنه های شافعی که در این امت بهم رسید مطلع میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر حصول
 امامیه باشد و نه جاتو هم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی هم حکایات و قصص را که یکبار از زبان
 سید ابرار شنیده باشد در تحمید خویش نگاشت برای التماس مردم باین که در انصاف و قطعیه نبوی
 بر امامت بلا فصل و تقضیه تأکیدات و تصریحات و اطاعت علویه علی که الشهور و مدله هو بسامع علیه
 سیر رسید بلکه با حجاز و خرق عادات زیبا حیوانات خصوصاً افعالی که بدعا او کفار بود و فرزند و پسر
 از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاه می شنید یا ندیده بودند و حقیقه سر هم نه تراشید بلکه ترومی بهم رسانید
 حال آنکه قلوب ما میخیزد و نبی جوده می شنید که او فی تردد درباره حضرت امیر عیسی است پس طرح بقض میدل شد
 و آنچه در تمهید گذارشی یافت که منی لم یجد و افهم مناقب فاطمه و امیر بلقا انقسم و الکانت تعوذ شالبت
 عیان گردید و شل سفیده صبح صادق پیدا گشت که در ضمن حدیث نقش یعنی در دل سلمان بر قوت
 ملکی نقش میکرد که چنین باید که هرگز از تقاض و تهاوت حسابی نبوده اند و التعلاتی بان نکرده الا
 قابل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملاک باشد و قیس علی نه از او و دافین

الفاسد بالاجنی اما واقع در وان و مہر سکنان سبک ان نیز ازین مادی تکیه
 عجیب عجبی افزاید و هنوز اہل خبرت را میرسد کہ برای فتح شہر در وان از قومی کہ جہان حقوق شان بندہ خود
 نداشت این ہمہ عجز و خرق عادت بروی کار آورد و دور و قریکہ اہل بیت امجاد از دست لصوص متغلبین در انواع
 مصائب حیران مبتلا شد نہ کام غیر مرگہ سکنان شکار خود را بر نگاشت تا دمار از روزگار بخاھن بر و باز بر می
 آوردند طرفہ تراکمہ چون جناب سیدہ النساء خواست کہ درین وان دعا بدہ ایشان کند و ہلاک شان از جناب
 مستقیم حقیقی سالت نماید چنانچہ دیوارهای عمارات بدینہ از اساس ہا خویش جدا شد و قریب بود کہ شور قیامت و
 زلزله ساعت رخسار و عوان الضار ایشان برپا شود و یکنواں الناس کالفراس المبتث و
 تکرر الجبال کالعن المنفوش ہین بزرگ یعنی سلمان فارسی جناب باجراح تمام و قروح مالاکلام باز
 داشت و سرستی خلفا بعنوان عیب بکار برده و ادا صبت او کما فی تألیفات کلام
 الا عظم الطوبی والباقر المجلسی والفظ والروایہ للآول فی اختیار الرجال عن ائیمہ اللہ
 علیہ السلام عن سلمان الفارسی کہ لما استخرج امیر المؤمنین علیہ السلام منیرا
 خرجت فاطمہ فطاعتی فقلت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالنبی ان لم
 تخلوا عنه لا نشرن رأسی ولا ضعن قمیص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 علی رأسی فما ناقة صلح باکریم علی اللہ من ولدی قال سلمان فرائت واللہ اسما
 جبارا المسید فقلت من اسفلها خذ لو ادرج ان یفقد من تحتها لنفدا فذوات
 وقلت یا سیدنا و مولانا فی ان اللہ تبارک و تعالی بعث ابائکم رحمة فلا تکرر نفقہ فرجبت
 الجباران حتی سطعت لفتیة من اسفلها مذحکات و خیار شمن الخ لیکن بر اصول حضرت
 کہ جناب امیر بر تسلیت میان خود بسیار از معجزات و خوارق عادات و عطاوات ظاہری نمود
 چنانچہ روزی مولی آن جناب بذروہ عرض نمایند کہ با اینہمہ عجز کہ بر کبالت شمنی و عمارات امیر ہمراہ
 گرفتہ و بعد سیرت دنیا و نظارہ عجایب صناع ارض و سہا شل سید انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یکدہ معجزات

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج به جمع خیل و رجال و سیوف و انفصال بشوی حضرت فرمود که این همه
 برای تعب و فزاید ثواب خردی است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود را بشی یا بروی
 معاویه بکنم بجز این را شاد فیض نباید دست کوتاه را دراز فرمود و مو معاویه با صحنه و باز سنان
 صاوق خبر دادند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت بفرافا و تابادیر و غشی بود چنانچه
 تفصیل این قصه در کتاب السماء و العالم از بحار موجود است و نیز خباب بنظیر العجایب عبد الغزالی در گاه و گاه
 حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه نابرویی کار کردند و در وقت حفظ ناموس
 و جان سلاطین اهل بیت سید الشح و جان مانند جنین بجم در پرده نشینید و مثل خاندان گر ختیه در خانه جا
 گزیدند کافی حق البقیین و بهجت المباح و غیره ما من الکتب المعقبه اینهمه شکوه و شکایت ز سنان و صابیه
 بپایانیش نخواهد بود بلکه آنچه از تهاصد و ریافت اصول موصوفه متشیعین عین کمال خواهد بود و کمال انجمنی و
 تفصیل قصه مجوسی بدینجا و که فاروق عظیم را کشت و خباب بیک سرستی او غرق عادت نمود و در آب
 آکا بر اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان و غیره که نزد سید از علمای شیعه بصحت رسیده و صفا کاملان
 بودند آن اتفاقا می بصحتش ندارد بلکه در صورت خیال او چنان تر کنست که عمر نگذشت که مردم او را
 بکشتند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را ازاد کردند اینست که
 چون عمر غنیمت شمرست کرد ابو لوفی و ز نام بجهت معیره بن شعبه افتاد و او صیقل گریه و بخدمت امیر المومنین
 نزد می نمود معیره خبری بوی نهاد بر روز دودانگ از میداد به نیم دنیا کردند آنهم میداد پس بپادانگ
 رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت بشاه عمر بنیخ دانگ رسید فیروز سر باز زد و درین اثنا روز می پیش هم
 رفت و گفت با خلیفه ترا عجب آید که علی را ذوالفقار است مرا ز برای تو بهتر از ذوالفقار شمشیر بزارم
 لیکن شمشیر طایفه مراد خدمت تو حاجتی مانعی نباشد عمر بر روز و فیروز بفت حلیان و می طلبید و آهنی چند بدست
 آورد بر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمود می شمشیر تمام کرد و روز می بر تو
 قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت خلاف آن چوبی بود سفید و نزدیک قایم آن سوزا

کرده بود و هیچ آنهمی در آنجا فرو نگذاشته که بخوری دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد
 خواست که از خلاف بیرون کشد نتوانست فیر گرفت پس بدو چون با و داد آن منج از آنجا بر کشید و بخوانی
 خوش کسی اندیشید شمشیر شکستند و در آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی رفت علی بر در خانه
 نشسته بود از آنجا برخاست بجای دیگر نشست چون مردم طلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا آن
 اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب لو لورا بر دل نشانده و گفت که آنجا دل دل بر زمین فرو آید
 فرو آئی و زنی بجوای دامنه اهل قریه با و داد که بخود وصول و زنی را عقد نکاح و بی همید چون سال
 تمام شد مردم طلب او در آن شهر رسیدند او کپس آورده بود پس بخیل مقصود باز گردیدند این نوع
 روایات که سر سببی کفار و شیعیان زنده و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بشمار است از احکام
 ابوذر که چون و را از مدینه بیده خراج کردند شادی می کرد که احدی بمشایعت و بیرون نرود و
 نکند خیابان میر با فرزندان اصحاب خویش سر ازین حکم بچید و دست زد این قصه هشتم همراه او رفت
 وقت وداع انواع عاطفت نمود و شائب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات اهل کسب اما ساس
 یهود و تبدیل سواط با فاعی بن لالت بر کمال صبر و شجاعت و جویبار غریبت
 و لیکن ترک و جوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انصاری
 مرتضوی از وی در بنیاد چنانچه گذشت منافق مدلول این قصه است کمال انجمن علی مرتضی قاری
 فی باب خلفاء الراشدین از خاتمه قصه فاعی صحیح میتوان یافت که ضعیف از خوشامد و جلدت منافع
 دنیوی توقع تفریح میکند و بدین حکم انی سیکر چیزی می گیر بطوط نبوده چه بدالت حدیث او علم ابوذر
 قَلْبُ سَلَمَانَ لَقْتُ لَهُ وَلَقَدْ أَخْبَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا
 ظَنَنْتُكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ معلوم میشود که سلمان با بود در عقد مواخات بستند پس چون آن وقت
 ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر نقلی باشد از سلمان در بزرگوار التبه هم مسلوب خواهد بود
 والا یلزم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص مواخات این سه کس التبه ملاحظه مرتجا و روا بطویه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق در میان باشد لقوله تعالی و ما یطو عن الهوی ان کھولک
و حجی یوحی چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این عقد موافقات از اتفاقیات و خرافیات نباشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تاخت اشری ملائکه
مقررین از آفتاب هم مشهور تر باشد گمایدل علیه خاتمه قصه الافاعی نصابت کنند که ظاهر افعال می
بدی خصوصاً اسناب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید نبیاء تعلق دارد کجا باقی می ماند مع بدی
عالم علی بسبب بلا خط حکایت فاعی کمال پشیمانی دست و گریبان میشود که بعد از ترقی دین شن
قوت و شوکت اصحاب سید المرسلین بود بدین کجا طاقی بر تختین خون سلمان شسته باشند کمال پشیمانی
علی بن نظری روایات اسلام سلمان فرزند اخلاصه کمال یانه کاش و ضعیف این داستان تصریح بر
می کردند که او در مکه بایان شرف شد و از امثال افزون خویش گوی سبب ربود و این به نوازش باید
از دست کفار خویش برداشت از دست بود با حق افزون بالاستیعار ادعی شد و کلام از تناقض و اشتباه
بسی افتاد اما حدیث نزول **فشیتم و کالمه** او با سلمان پس تصریح
علمانی امامیه این امر از خصال ائمه معصومین و جناب سیده النساء حضرت سید المرسلین است کما فی التفسیر
و قد رو اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصالنا حج الله لک دون غیرهم کند بن دعوی است
او خاتمه الشیء با وجه فیه و لا وجه فیه و غیره و جمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال بن خرابها
متنبه شدند روایتی دیگر از انبیا و زبیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام را
در نور امامت خود بدو می آموخت و تجدید که این روایت نیز دعوی کماله ملائکه است با سلمان از شیخ
چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل اسلمان **کان محمدنا فسید الایمان و عن ذلک**
وقیل لک ان محمدنا فقال لا رسول الله و امیر المؤمنین و اما صاحبنا محمدنا و عن علی
منک ان محمدنا فیه لا نهما کانا محمدنا فیه کما یحتمل فیه من محذور علی الله و کتوب
و لیکن بر عهده تیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف دلایل حادثیه است که در تفاسیر معتبره

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زد و قصه امر و نبی سلمان با حضرت
 قاضی الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت گردیده و از اصحاب الکتاب ابامینة بن یحیی از حضرات
 معصومین بنصیه ظهور جلوه کرده است **حَدَّثَنَا رُوِيَ فِيهِ أَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ الَّذِي بُرِّسَ الْمَلَائِكَةُ**
فِي كَلِمَةٍ وَبَيِّنَهُ الصَّوْتُ وَكَانَ يَرَى الصُّورَةَ أَنْتَهَى اعَاذَنَا اللَّهُ عَنْ أَشْثَالِ هَذِهِ الْهَفْوَاتِ
 وَالتَّنَاقُضَاتِ علاوه در بار است بر امامت از گروه مخلصین بیان که بوقت معهود حاضر شدند و در
 بهم رسانید بر چندین اورا باین رموز خصاص بخشیدن مقدار که اخلاص کامل در سنج عقدا و اول این
 مفصل معلوم شد و بطریق پیوست که او دو فاد اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت بعد از
 انطیاس قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث استفیضه که اسرار و غوامض از ان اهل بید پوشید از اهل
 در بیع نباید که در چنانچه روایات بجا بران شاید عدل است تموید مزید و فاد اخلاص مقدار و انکه مثل او درین
 با کسی نبود مطاعه وافی است زیرا که از ان موضوع می انجامد که معاصر او باشد خلیفه ثالث در
 اطاعت و انقیاد و مرتضو احدی را شرک بهیم او نمی پذیرد و در باره او چنان معتقد بودند که او احاط
 خطاب میر چندان میکند که مطلع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بلاط هر قسمی جامع می اعتقاد آن است که
 این علم اسرار و رموز مخصوصین سلمان بود و در غیره من لا صحابا الکرام و حضرت امیر علیه السلام در ابا بن
 اختصاص و امتیاز ششیده بود و دیگری باین معنی صلاحتی نداشت و از نجاست که در حدیث آمده که
 اگر بود اطلاق برانی الضمیر سلمان یافتی بلا محلت و اقل کردی با و خیر در حق کشنده او نبود و چنانچه
 از رساله فارسیه او بیان میگردد و ازین عقدا و تهمید که هنوز این همه کار با مایه بر جا و نبی امیر
 مدعی طلای مستهم نداده که بر فیض این عقدا و تهمید لالت دارد و یکی از بسیار و اندکی از بشمار اکتفا
 می نماید که حاصل ستر آباد در منبع المقال از ابوالعباس آورده که او از امام ابو عبید الله روایت میکند **قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا سَلْمَانَ لَوْ عَرَضَ عَلَيْكَ عَلَى مَقْدَادٍ لَكَفَّرَ
يَا مَقْدَادُ لَوْ عَرَضَ عَلَيْكَ عَلَى سَلْمَانَ لَكَفَّرَ پس فیکه حال هر دو بزرگ مساوی باشد بسیار که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقابله همگرو صند کتفیر
 احدی با عملی الاخرت خفتا بسلامت باشد و در باره مقدار هم لفظ محدث بر این درود و شهادت
 حضرات تشیعین معتقدان باشند و اولی فیلس حاکم یا خیال اقم اقم بر روایات شاعشریه که در باره
 مقبولین کسان قبل ازین که شست در آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احدی بود که
 رساله در تحقیق آن تفصیل کشید و مراد و بدعت قرار داده و لیکن محدثین و محدثین را که مختلفین بعثت شد
 و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن است و دریافت بازمانه در از کشید عیادت قدیم
 و تبدیل نموده باشند و فخره تشبیه حضرت امیر از طرف خود افزوده پس در این صورت هم ضامن علم
 محظوظ می ماند و هم احادیث حدیثین بزرگان کا ذکر فی الصدور و محامل خویش بعنوان شایسته نشینند
 و حاجتی بتاویلات خیفه و مقولات لا طائله ضعیفه نمی آید تنها این عبارات و عشرت و جمل محامل
 حدیث منجم المقال مانند آن بلای قومی اتباع و شیاع او را پیش نیاید بلکه این سقراط و زلات لغافل
 و همول ز منتقد انجول غنی البواقی اسم موسو ملقب علم الهدی نه صدر رافقه خباخه فاضل ستر اباد در کتاب
 مذکور میفرماید و اعلم ان السید المصطفی ذکر فی بعض قرائن الجواب عن الحدیث المتضمن ان
 ابا ذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله و هذه صوره لفظ الجواب بالله التوفیق ان
 هذا الخبر اذا كان من اخباره احاد التي لا توجب علما ولا تثبج صدرا و كان له ظاهر
 يتنافى المعلوم المقطوع تاو لنا ظاهره على ما يطابق الحق و يوافق ان كان ذلك سهلا و في
 نسخة لذلك سبيل و الا فالواجب طرحه و ابطاله و اذا كان من المعلوم الذي لا يتحمل
 سلامه سري كل واحد من سلمان و ابی ذر و نساء صدر كل واحد صاحبها
 ما كانا من المذنبين في الدين و لا منافقين فلا يجوز مع هذا المعلوم ان يعتقد ان
 الرسول عليه السلام يشهد بان كل واحد منهما لو اطلع على ما في قلب صاحبه لقتله
 على سبيل الاستحلال لدمه و من اجب ما قيل في تاويله ان الهاء في قوله لقتله

راجعه الی المطیع الی المطیع علیه کانه اذ اطلع علی ما فی قلبه وعلیم موافقه
 باطنیه بظاهره وشدت اخلاصه له وانشد خلطیه به وعبثیه له وتمسکه بموده و
 نصرته فقتله ذلک لظن الود معنی آنکه کاذبقتله کما یقولون فی من یهوی غیره وشدت
 محبتیه له آنکه قد قتلته حبه واتفق نفسه وماجری محرمی هذا الالفاظ ویکون
 فائده هذا الخیر حسن الشیء من الشیء صلی الله علیه وواله وسلم علی الرجلین وانه اخا
 بینهما وابطهما کظاهرهما وشرهما فی النقاء والصفا کعلا نیتهم ان یتقیا قد
 فی ذلک بلفظه فیرا بعد از استقرار مولفات سید مرئی جان بدین شد که این افاده غریب خاتمه
 کتاب را ضرر اند و غیر القلاندر دست که صاحب منهج المقال نامش گرفته کنون حقیر العباد اول
 تمخیص قول علم الهدی می پردازد تا نیا بخدمت گذاری او خود را متوجه بسیار و بسین آنکه ملخص بیان ترست
 که اگر چه مذکور از اخبار صحیحیه حادث مخوف قبریه نیست ظاهریش شافی خبریست که قطعاً و یقیناً معلوم
 حرف حق است تا ویس خواهم در مینویس که مخالفش باقی ماند اگر ایسوی بی مل مفتوح باشد و اسابود الا ابطال ان رو
 واجب بود و چون ملخص صفا هر دو بزرگ کبریا معلوم او اینهم از احادیث واضح شعی که این سرود کس سلام
 و علی نهشته اند ایمان ایشان بدرجه کمال سیده هر دو از نفاق و ضعف ایمان منزه و پاک بوده ندین با وجود
 امر معلوم عقاد می توان کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گواهی بداینکه اگر هر یکی بر کنون خلط دیگری
 واقف گردد خوش سبیل استحال بریزد پس لا محاله تا ویلی باید کرد و هر از نیمه تا ویلات است که ضمیر این
 با بود و برگردانند بسلامت فعل قتل جان علم که علم مفهوم شده قرار دهند یعنی اگر بود و خبری سلمان که محبت
 مودت و اخلاص موافقت باطن بظاهر است و تف شود این علم بجهت بود را در محبت سلمان هلاک نماید چنانچه
 در باب عشاق می گویند که محبت فلان فلانی را کشته است مقصود بوزن کلام اظهار موافقت و اخلاص
 فیما بین ایشان است تا معلوم شود که ظاهر ایشان مثل باطن ایشان است صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیه
 مذکور گفته که درین کلام تامل کن اینهمی حال سخافت این توجیه که اوین از نسج عناکست ناگفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی عمل نکند بر چند بحث اکتفا می‌رود نخستین آنکه از اجلائی
 بدیه است که بیان مخفی کلام او از تهافت و تناقض کمتر خالی می‌باشد یعنی می‌باید که سنایق و سابق
 متحمل بود و الفاظ و فیه و در آن سرود شود و هر گاه مخالف افتد چه جایان حدیث خاتم المرسلین که بجامع الکلم
 اختصاص یافته عجب از شریف ثانی که در مسلک اول حال تبحر و کثرت علوم او بر مبروبات امامیه گذشت
 چنان در سخن ساز متوجه شد که او را از الفاظ حدیث که در هم خبری مانند طالع جبار الانوار و دیگر تفصا
 علمای کبار امامیه قدما و حدیث بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرت امامیه بد
 علیه السلام مرسل است این جمله هم واقع است و لقد اخار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منها فاطمک
 بسائر الخلق و این کلام نص است در نیکه ناول شریف مشحین که آنرا اجد و حسن فراد و خطی در صحیفه
 چه جای اجد و حسن بودنش زیرا که این صفت طاهرین بر رویا محمد بن ایشان فرمودند که اگر ابوذر و توفیق بکنون
 سلمان باید فی الفور او را بکشد و حال آنکه عقد موافقا با حدیث حاصل بود پس این طبقات خلافی که محبت می‌خواهد
 ندارد چه پس و پیش هر یک نصی که بگوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بکنون سلمان قتل شود
 محبت مودت خود و دلش باید که کشته محبت او گردد و فاعله و یا اولی لا بصار انصاف باید کرد که برین
 تقدیر خاتم مزبور چگونه مرتبط خواهد شد اینست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله خباب بن
 در تعلیم و تلقین ثبات سعی و فرو کوشش بلیغ فرموده تا به علمای دیگر چه رسد این همه بکفر بار می‌نهم
 بخال شیعه او نگذاشت که کلام سبیل که شریف تفسیر بجوابش اتهام نموده چنانکه نیستی در کتاب کو حقیقه شش
 خاتم است چه صده سواش نیست که بخت صادق نسبت میکنند که فرموده موافقا و صحتی بسیار بسیار
 و ابوذر در حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بکنون خلا سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فاطمک بسائر الخلق
 در حدیث هم معنی و ملحوظ است و هرگز شریف اتفاقی بدان نمی‌کند و لیسند اول قاروره کست چه
 اقطع نظر را و احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم در گذشته الفاظ مستحق زبان می‌آید و خیال میکند که
 این شنیعات یکجائی شده چنانچه بر متبعین در روز غر مخفی نیست فاعله و یا اولی لا بصار دوم آنکه بقول و

رساله در مواضع بسیار بدارک علما قرار یافته که احادیث مراد حدیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر که
 اشترک الیه دارد است که اگر ابوذر بر کثرت ثبات قلب سلمان اقص شود و ما خیر در حق کشنده او کند و اینهم است
 و مضاد این توجیه تاویل است اول دلیل بر طلب آن است پس شریف ثنائی در دعوی خود حدیث احصیت
 این تاویل توجیه باطل کرده بعد اولی و مره بعد از حدیث در هیچ خطایا بحثی گرفتار شده که اولیای او را
 امید حصول کمال ثبات یافته نمانده شریف تبار یکیم موج و گردابی چنین بایل که چنانچه حال و سبب آن
 صاحبها به سهوم آنکه نصیحت مذکور چنانچه از مشاهد این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
 درباره تکفیر مقدار و سلمان باشد که بر تقدیر اطلاع احدی با علی مافی قلب الی خرد منجم المقال غیر آن
 مرویست و قد مر من قبل نیز تجايل نموده و کول عوام و خواسته زیر که لفظ توجیه و یا وجود
 سخاقتها بلکه تخالفهای امید که دست می رلفظ تفصیل باشند در لفظ لکفر و سبیت که لکفر ظان فی
 قلب لای تفصیل و لکفر باعتبار لفظ معنوی شاکل یکدیگر است و بنا بر دعوی تفسیر حدیث مرشد دیگر را آخر
 با اعتبار معانی شده باعتبار لفظی آخر علما اماسیه علی ما لفظت به استهم چنانچه سلمان ابوذر را
 اصحاب و محل و لیامید همچنین مقدار و انیر پس معلوم نیست که شریف رضی درین حدیث بر که امر تاویل و تسویل
 کار خواهد بست خدا یا مگر حجاب معتقدین شریف ثنائی گویند که مراد از تکفیر احدی یعنی سلمان
 یا مقدار و در حدیث منجم المقال نیز همان است که شریف رضی تصریح آن کرده یعنی مقدار و علوم سلمان
 اگر مطلع شود و مکنونات خاطرین مقدار و عرض کرده آید مقدار و کافر شود یعنی چنانی رحمت و اخلاط و فتنه
 گردد که در این مقدار و قول حدیث و قرآن امامت بیه کار می آید بماند باز هر چند تکفیر او نماید که بزرگان
 گفته اند شریف اگر خود بهقت سبع از بر خوانی و جواشقه الف با ناندانی چهار هم آنکه ضعف
 ابوذر و سلمان که مذکور و روایات امامیه و قبل ازین در اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر
 نصیحت عود نموده من بید و یقین من العجمی الضلال است که اگر قول ثنائی را درباره صحابه
 کنیم نصیحت است که او را مقدر و مغری بهم نرسد چنانچه در الشمنه ان عالم ظاهر است منوذج آن بقدر کتابت

اگر تمام طلبه علوم و نبی تفصیل را از ان اجمال استنباط نمایند و آن نیست که اکثر ادیان تکیه در باره
 مطاعن و مشایب خلفای راشدین تکلیف ایامیه میکنند اگر از احادیث و ظاهر معنی آن مخالفت
 چیزی که معلوم است پس و آن ضرور خواهد بود و بعوض اینکه مخالفت واقع از میان برخیزد و الا
 و الطالآن اجزای بد شد چه باقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
 که اصحاب کبار از مهاجرین انصار خصوصاً خلفای راشدین از اهل اتفاق نبودند و غلبی در اسلام شدند
 پس محال است که یکی مرد دیگری را دشمنی ارد و قد قال الله تعالی فیهم رجحان یکنون و غضب حق علی
 ابی طالب بنایند و خلاف اخبار الهی که **کفر الکفر و الفسق و العصیان** بعمل آید و باید انوار طمی برآید
 پس از آیات انجالی فرو برد و آورد که باسناد کثرت مخالفت نماید چنانچه شرح حدیث اهل سنت و جماعت
 تکلیف ایشان میکنند و غالباً نظر با مثال این بجای صاحب منهج المقال بعد ذکر توصیف شریفی
 گفته فتنه برنی ذلک شاید گردد و خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افاده شریفی مرتضی در باره کسانی است
 بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز برناظرین این اوراق
 مستحق نخواهد شد زیرا که متفقاً اصول و روایات امامیه بر صور خیالی ایشان در باره خلفا ثلثه تفسیق و ذور
 و مانند اوست چنانچه سابقاً گفتیم ذلک رسک اول واضح شده در این اوراق نیز تقدیر و
 بر زبان قدم حواله شده که سابقاً گفتیم در کتب فیه تبیین مضبوط و شیعیه از قبول آن بدلیل غلبه
 و نقل جاریه نیست اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تأمل بکار بند آیات بنیاد بسیار خواهند یافت
 که اصل مرتب بیعت برمی ندارد و روشن شدن ایشان باقی می آید و کلمات الیه الاشارة این چه حرف
 بتقریر مرتضی مرتب بود و در او نیز داد انصاف شمنی داده اند چنانچه او کیا شریف کتاب کور از جمله تأریخ و فکر
 بر و آن پرداخته اند تا آنکه مختصراً ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر تقدیر خود را مثل خبر مرتضی در عنوان بیعت
 شود و آن آنکه بود مطلع علیه که علم است نقل کند و دوم آنکه گفتن قلیبانی را بکشد یعنی در محال ضعیف لم اندازد
 اول از ان محل گفته که مستلزم تکرار آن نیست و لغز قلیبانی محل چه مطلع قلیب غیر خواهد بود مگر عالم با

و نامی را از آن محل قرار داده که اتفاق سلمان لازم می آید سوال سایل محو میکنند زیرا که ظاهرش اخذ ابوذر
بود و باطلش کلفت مضروبند اصل اتفاق انتمی بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات جمعیت
مجموعات شریعت متصرف بسیار و بعضی از آن بنیاد این تسویات نیز بر می نوازند و امام حسین
کمترین پس بعضی از آنها مقتضای نا عاقبت اندیشی چنان فاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر حال طلب سلمان گاه شود یعنی آید گوید که طلاق و فلان منافق اند و بهره از دین ملت ندارند بلامصلحت
را بکشند انتمی درین صورت باید که اهل تبر و تاملی علمای شیعه که اتفاق و کفر اصحاب بخود صفا
انحصار ملازمین آن جناب سخن تمیز خویش گردانیده اند حکم این احادیث گشتنی باشند و ماول بکفر خویش
فتوئی بد و خون خود را بد نماید پسر بد آنکه وجودیه امامیه ز مثال این احادیث بد کا خویش را با ثبات
رسانیده اند چنانچه احتقر الانام در رساله که در سنه کهنه از دو صد و چهل پنج بحری تبانی صوفیه نوشته
و انکار منظم کرده که هیچکس از متبحرین با سالکین مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر الحاح
بعضی از عماید تنگنا اللطول بقائه در رفع قطعش بعضی از سر آمد صوفیه قدرت سرار هم بر دیات قوم تکمیلش نمود
نموده که با نموده که با وصف قلت اوراق شمله مناقب این حضرات است که فریدی بران تصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس مصیبت سالی کار خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان نامی ذوات عالی بسیار و امیه است
و شیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات هم محتوی عبارات شیخ بهائی در کلمات شان آنکه بر
طریقت بر اصولی اتحق کشف مستلذات و جود از ضروریات و هم منظوی تریا و یلایت است و الله
ملا مجلسی در چرخ و بازی صوفیه بخواهد طاهر قمری زین قیم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خاجان شیعه
کلمات است که در رساله او صاف تبانی صوفیه صدور یافته و هم حادی بر و مخرجات ملاحظه
قمری و اتباع و شیاع است که در باره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر سائ
اکثری که متشیعین نامهای شان بحال تعظیم بر زبان می برند و صفات شان بر تصحیح عقاید اعمال
خویش بکار دل می خزند و هم متضمن بر آنست که منتهای مرادوت مومن جالبی در تالیف شهاب

ثناوت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دایره تصوف و لعن و اوعامی کاذب که زنجار صوفی
 بنزدند بلکه فقط سید حسن بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی پنداشتند
 تا کارگاه مذاهب صوفیه که جائسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نامی دنیوی و دنیوی
 ظاهری پیدا کرده و چنانچه صور این مضامین را اینست حق نا منطیع است بوصول این مقولات کاذبه بر سر
 نگرد و او حال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدایره مذکوره که نوم و قیظه آنها نزد او برآید نمود
 و قول بعد قبول تو به ایشان حقیقه نباشد لغت و عناد و دشمنی آنها همراه یزید و شمر و عبید الله
 با برادر و ایات اردبیلی و در باجه ذوالفقار از دعاوی باطله و عند رست که بدتر از گناه توان شمر
 و از نجاست که بوجه عدیده و نقوض سدید که **تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ** که محجرات از است تمامی
 خرافاتش فقط جمیع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بر می منقلب شده الی غیر ذلک است
 لیکن چون اوراق محل این قال میقال نیست ایراد این فضول از باب فضول است بر ساله مذکور و الله
 نمودم و بجان فقیر خیابان مریکز است که بواسطه بعضی از سران صوفیه و هم بعضی از عمایه ذاکر حضرت
 خاسر آل عبا که هم در تشریح دارند و هم با تصوف بلا خطه آن علی اخباری بعضی اوقات خیلی خور
 میباشند بحضرت مولف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شد بدینهم باقی مانده اند با
 بر صل سخن بیروم و میگویم که فاضل زیند رانی و ملا باقر مجلسی اصغفانی چاره کار خیرین ندیدند که تسبیح
 و تاویل های دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که تفسیر مکالمه ملاک است
 دارد شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلیمان میگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
 با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی رخافت و درین تاویل خود از کلام این
 بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ اسکاکی و رده اند کمالاً انجمنی علی طالع البحار و حیات القلوب و غیره و واضح
 پیدا است هرگز این سخن ساز و این ایات تمثیلی نمیشود چنانچه از ملا خطه حدیث جعفر ناسخ چشمه خاور است
 و در تفسیر من علی شیخ فیما بین من تناقض بحال باقی است و چون حضرات امیه امجد در غمالاناف المفضلین

بجای خویش بلایب ثابت است دریافت شد که احادیث کلامه و محدث بودن سلمان محض از
 له و بافت و مقریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعاها مخالفت میسر شد مثل تقدیر
 یمنه گذار سینه کار میشوند و بسووار البوار میرفتند آسفی کسی از کثرین خطایق بروج بر فتح طار مجلسی
 باجیدت او کیا ایشان عرض نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب مرتبه کمتر است از آنکه بواسطه
 با و کلام فرماید پس بیک از انبیاء که غالباً کلام او تعامی شنیدند از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم که غالباً کلام مقدس بواسطه فرشته گوش میفرمود فضل باشند و لا یقول عاقل مع ذلک چون
 حضرت امیر یا خصوص جناب میرزا بواسطه جبریل امین پیام و سلام حضرت اعلیٰ الدین عیانارسد
 آبی با ایشان فایز گردود و هم بواسطه فرشته محادث و مکالمات انجام باید پس ختم نبوت کج راه
 داشته باشد مع الی الامتیه من حیث فضل من النبوة کما و از انشال این مقامات عاقل بود
 می تواند فهمید که بعد از آن سبب را بر او پس بود شکی و اتباع و شیاع از اراب سمعه و ریاض
 عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تبلیس العنوانی میسوس و شید نموده که مقلدین ایشان
 هرگز بکشف حقیقت نمیتوانند بر الا من فقه الله تعالی مثل اهلارونی کما یلوح من دیباچه تبت
 الطوسی نگار کشیده که چون آن بیوهی شقی و کور باطن غوی میخیم خود دید که سفیده صبح دین محمد
 از مشرق خلافت خلفای راشدین سیده و آوان فتوح و دولت شرف اسلام از هر طرف فرارسید
 طناب سادات سلاطین عالم از یک سیمه و عمارات خواقین عجم و رخیه انواع مکاید و جیل
 برای شکست اسلام و فتح کفار ایام برانگیخت و سود بران مترتب شد اخبار اوده فتنه انگیزی
 چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف آن کرده در لباس اسلام درآمد و از نهایت بحسب خطاب هر توبه بفضوح
 اختیار نمود باز موالات مرتضو ظاهر کرد و داد غلوه دادن گرفت و آنچه در پیودیت اعتقاد خود
 در باره یوشع و صی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد و برای حضرت امیر تجدد می نمود و اول کسی
 قول بفرصت امانت بلا فصل آن جناب زبان آورد و همین مفری کذاب یهودی نه خراب است که

و نیز اول سیکه رسم تبر اور عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و احوال انصار ایشان ملائق تولا
 نیستند بلکه عادات ایشان از ضروریات است مخالفین حضرت امیر کافرانند و بهر از ایمان ندارند
 همین ملعون ابدا و مردود و سرگرد است و ازینجه است که بر اندیشه نمی دم و از طرف انان عالم شهر تمام است
 که درین بخش ما خود از بهر و تقیاست فاضل استرا با دو تناسلی سلاخی خود کمال سرور و فساد و طبع
 خاطر این همه مطالب و کتاب خودش یعنی منجم المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشد و پیش
 در تحریر آن سبابت نماید فانظر الی عبارته و اشارته الی کشتی ذکر بعض اهل
 العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیهم و کان یقول و هو علیهم
 فی یوشع و صی موسی بالغلو فقال فی اسلامه بعد و قات رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فی علی مثل ذلک حکم اول من شهور بالقول یقرض امامه علی علیه
 السلام و اظهر البراءة من اعدائه و کاشف محالفیه و کفرهم فمن ههنا قال من
 خلف الشیعة اصل التشیع و الرضی ما حوّد من الیهود و یقال انهم کلامه حباه
 عنها و عکافا المسلمین فی یوم التناد فانهم قد افادوا احاد اما ادعای
 تعلق علم سلمان با اسم اعظم پس اینهم اقربای عظیم است بر ارفع شان سلمان سفینه پاکه بر
 فخر اید شد و چه گناه و خصا اصل می که از دستهای مدعیین مزید و لایر با و خواهد رفت کتب ایشان موجود است
 روایای ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص حضرت معصومین است یا نه و بسیار از احادیث و دلالت بر آن
 دارد که اسم اعظم پس از یکی نیست قدر بر قطع نظر ازین همه حدیثی دیگر بر نقیض عمومی کور باید شنید که هرگاه
 جناب امیر را بر اسبیت طلب کردند و حقوق و را غصب نمودند و آخرا بر اشد ضرورت مجاشد و دست بهر
 و از فرمود و بعلب همان میگردد و بد که بوی صفت استن اسم اعظم حرا و دست مخالفین خود و اذلیل کرده یک
 گرد چشم ملتوانند که تا ر و بود خلافت را بر هم زدند و فاصبین ظالمین را بر او کاندانتهی شخص فانی الحیا
 و غیره من الاسفار و واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانستند حفظ ناموس را بیهت خصوص

جناب سیده النساء حضرت علی مرتضیٰ سبطت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه با ظاهر میکرد
 بار خدا یا اگر گویند که سلمان را اسمی اعظم بعد از این ساخته و مخالفت مرتضیٰ حاصل شد چنانچه برادر
 ایشان صدیق کبریا می باشد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه فوت یا آن بدست آمد گفت
 و برنجیدش فائده دیگر که پنج و بنیاد مذکور را میکند ترتیب یافت که اگر حدیث طولی از حدیث
 را که در احادیث سابقه دارد کرد می بود و بعد از سلمان بجهت تقیته امیر و عدم مذمت
 با حلیه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشارالیه برخلاف قواعد شریعت می نمود و در
 عقلا دلالت بر آن می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بر آن صبر و سکوت باید کرد
 و در هر یک نباید کشید و قد تقران اهل البیت البصری ما فی البیت و قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
 الاول و الآخر محب ترانکه با وصف تهاض و تمل عقلی و نفسی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستا
 طائفه مثل ملاطافه برقی غیر او کما یظهر من سالتی گویند که بنا بر این اسم اعظم حدیثی که از یزید باقی قلب
 سلمان نقل شده و منبج کثیر بن خلایق جبرائیل که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
 باعث گشتن این بزرگ عدم المثال که خود جناب رسول تعالی عقد موافقتش با ابوذر غفاری است
 و مراعات حق او را ندیده ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و آنچه گفته که ابوذر بر علوم مرتضی
 که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاع شکم مبارکش گردیده و کاروی شیخ المشایخ فی علل و هذی عباد الله
 الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کدر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علم علی
 بابا من العلم ففتح ذلک الباب الفیما فی زحم فی بطنی فنحن عن صلواتی و فی فی بیت
 و الا از حلیه الله زیاده و ابواب هم در گذشته در آنوقت کسی از اهل بیت زنده نیکند نیست و عجب نیست
 مخالفت این بزرگان را طاعت مرتضیٰ شاید عینی برین می نمود و اسرار است اسم اعظم با
 رعایت استعجاب از نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جبل و حصین اجتناب
 المؤمنین نبود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال الامام مرارا و مقتضی اسرار و رموز

امامت نیست مگر برین قیل و قال و قیل و قال در او یقین کی با دیگری پس چرا نم که اکنون
 حضرات رضه کدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بدخواهند گفت و در ایشان خواهند
 و ابوذر و سلمان ازین عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد برید علم و عمل صحابه باشند علاوه
 مطالع حدیثیکه در سابق از کتاب منج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه هر که صابت
 بخار نبوده اند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقدس مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقدار و از توجیه شریف مر
 که حالش در سابق بوضوح انجاسید و بر ظاهر است که در حدیث شریف بود و برادر سلمان ابوذر قیل بود که
 در سبب حجت قال فلا یجوز مع هذا للعلوم ان یعقدا ان الرسول لیس هذیان کلو حدیث
 منهما کو اطلع علی ما فی قلبه صیاحیه لقتله و هنوز بنظر کمتر نیاید که احد از عقیدین امامی
 با یغنی شده باشد که مقدار و ابوذر هم هم عظم را میدهند پس تا آنکه هر که بر صور خیالیه ملاطافه نمی خواند
 چگونه برین توجیه خفیه یعنی حصول علم عظم برای همان محمول تواند شد که در اخبار موضوعه منقشری
 در روایه فان الدرایه خیر من الروایه اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین آخرین
 پس مراد از ان علم حضرات انبیاء را نمیدانند البتین با با حفظ علم آنحضرت و سایر یونین علی رضی
 ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین را معصومین با و مختص
 ایمه انحصار حق بمرکز در هم شود زیرا که فقط علوم جناب میر که آثارش ظاهر بر اصول امامیه بود
 نمودن باده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقباس نواد و علوم بر اصول موضوعه ایشان
 از حضرات ایمه با مخصوص حضرت میر نموده اند و جو مقدس آنها بجای ذات ایشان بوده چنانچه و ایما
 صدوق و دیگر اکابر امامیه معانی الاخبار و امامی خیر ان رضی عنهم واقع شده اند فاطمات علیهما
 جمیعاً و بر نیده انصاف نقل میکنند از آنجا که اهل بیت علیهم السلام در اوایل ارجحیت برین
 ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جناب میر بود و مراد از او آل نبویه
 و مخصوصاً از آنحضرت امیر المومنین حدیث دیگر در منج المقال بحث کرده اند و از فضل ایشان و از

شسته قال ما شئت في الاسلام رجل منكم فقه الناس كان فقههم بسلطان
 الفارسي و ظاهر حديث كه متبادر على الاعلان مقتضى نسبت ترجيح او بر جميع افراد است محمد
 است عليه السلام و اين جامعيت علوم مقتضى آن بود كه انا صوري هم براي سلمان فاضل
 ميشد عجبكه دعوى اين محبت در باره سلمان مذكور نمايند و به ترتيب آثار در باب حضرت امير قائل
 باشند پس كه حضرت زهرا بن جعفر و تقيده كه از اتيات مذاهب است بر زبان نيارند بگويد
 حقيقت بفرخ حوصله سلمان فاضل بنفيل بنو صله السلام عليه و الله و سلم و نيك حوصله جليله
 معارفه قائل نيك فقط تعليم بچاب علم باعث استفاخ لطن واقع شد بخلاف سلمان كه مجمع علم اول
 بود و جمله الان كمالكان معبر از حال و طر فتر آنكه از حديث علت كبر لطن شريف مقتضوي صاحب
 پياد است حضرت امير فطره از در ياب و بابي از علوم پياد حاصل شد ابو جعفر كليني امام الحدين شيعه
 بابي در كافي بر و ايت ز راره كه اصل لوده فتنه و فساد و بدعت احداث در وقت خویش است
 ملعونيت او قبل از اين از كتب معتبره اماميه قلمی شده و هم بر و ايت ديگران از محدثين و مفسرين متعدد كرده
 امير المؤمنين بر علم المسلمين بود و هر دو نصف همدگر بود و العاخرة هذه اليا الكاسع
 فلا ريب ان الله عز وجل جعلكم لئيميه عكلا الامره ان يعلمه امير
 المؤمنين و انه كان شريكه في العلم و در غيبات حديث ورده بر و ايت ز راره ان كسافعي
 عن ابي جعفر قال نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم
 بر ما نئين من الجنة فاعطاه اياها فاكل واحدا و كسر الاخرى بيوصفين فاعطى عليهما
 نصفها فقال يا علي اكل ما نكه الا و لي لئى اكلها فالنبوة ليس لك فيها شيء و اما الاخرى
 فهو ما تعلم فانت شريك فيه و اگر زبير بن عتيبة غرض ما نكه الا و لي لئى اكلها فالتصاكن على
 الى غير ذلك الاحاديث بعد و در مثال اين مناقب سلمان فارسي و دعوى آنكه احدي السلام
 افقه از دي بوجو و نياده بلا شرت و بدون معارضه في نماند ناخجماصل اليه لاهقين كه كسراز مرتبه

جناب میرزا الشیخین بودند چهره آمد بر بنیکه او از جهت عدم عصمت مفضول باشد
 و جایش محض بر آید که او از جمله اهل بیت است این صغیر قیاس بر این کرد که هر که چنین باشد
 معصوم است بقوله تعا و تطهروکم تطهیرا کافی کتبهم الکلماتیه التي صنفها اکابر الامامیه پس عصمت
 هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صد و اثبات عصمت اند نور الهدی
 شهبیذات در مجالس ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحیدین محمد بن ابی العری که مانند جمعی از علمای
 خود او از شیعه مرده تدلالت عصمت همان کمال طبع و صفا نفس نقل کرده که لکن کان
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدًا مُحَضًّا فِي خَاصِّ قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 أَهْلَ بَيْتِهِ تَطْهِيرًا وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَكَفَّلَ مَا شِئْنَهُمْ فَإِنَّ الرِّجْسَ هُوَ الْقَذَرُ
 عِنْدَ الْعَرَبِ عَلَى مَا حَكَاهُ الْفَرَاءُ قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَلَا يُضَافُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مَطْهُرٌ لَا بُدَّ أَنْ تَكُونَ ذَلِكَ فَالْإِضَافَةُ
 إِلَيْهِمْ هِيَ الْإِذْ بَشَرُهُمْ فَمَا يُضِيفُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَأَمَّا أَنْ تَحْكُمُ الطَّهَارَةَ وَالْإِضَافَةَ
 فَهَذَا شَهَادَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِسُلَيْمَانَ الْفَارِسِيِّ بِالطَّهَارَةِ وَالْحِفْظِ
 الْأَعْلَى وَالْعَصْمَةِ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَامًا أَمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ
 سَلَامٌ اللَّهُ لَهُمُ بِالْطَّيْرِ وَهَارِبِ الرِّجْسِ عَنْهُمْ وَإِذَا كَانَ الْإِضَافَةُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مَطْهُرٌ مَقْدَرٌ
 وَحَصَلَتْ لَهُ الْعِنَايَةُ الْأَعْلَى بِمَجْرَدِ الْإِضَافَةِ فَمَا ظَنُّكَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَنَفْسُهُمْ
 قَوْمٌ مَطْهُرُونَ بَلْ عَيْنُ الطَّهَارَةِ (تَقَى) نَا كَمَا شَرَحْنَا قَضَرُ تَهَافُتِ مَقَالَاتِ شَيْخِ بَعْدِ تَوَانِ كَرْدِ
 كَرِ كَمَا قَابِلِ الْعَصْمَةِ سَلَامَانِ مِثْلُونَ وَجَائِزٌ وَبِكَرِ رَوَايَاتِ أَحَادِثِ مَخَالَفَتِ وَبِجَانِبِ انْصَوغِ
 الْأَتْصَالِ وَارْوَاقِ نَامِيدِ وَبِرِائِلِ حَقِّ رِشْتِخَنْدِ سَكِينِ دَبَابِطِ بِهْ كَامِ نِيرِ سَمْعِ دَكِ اِعْبَ غُورِ مَعَانِ
 مَعْلُومِ مِثْلِ اِبْصُولِ اِمَامِيَةِ قَائِلِ اِمَامِ سَيَرِ وَهَسْ بَدِشْ زِيرِ اَكْ حَكَمِ اِحْوَاثِ كَافِي بِاعْتَرَفِ صَبَابِ
 شَانِي كَمَا سَعَفِ اِنْتِشَارِ اَلْقِدَالِي بِهْ كَرِ اَزْ اِزَالِ سَبِثِ اَوْصِي جَنَابِ نِيمِ سَبِثِ بَسْمَانِ

فارسی ضرورت که ضمیمه می‌باشد اثنا عشر نمایند و با مامت ثلثه عشر قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
 مستبعد نیست مگر باید و نمیکنی که با اظهار امام اعظم علی و غیر او امانت نیده امام در نسخه سلیم که آدم و فصل
 بر اصول است کما سبق تقریر یافته و لیکن شکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب
 از احادیث معتبره امامیه چنانچه عقرب خواهی داشت انشاء الله تعالی نیز امیدوار است که بداره است
 و خل شود بلکه اگر تشرک به نیارند و بصفت اسمی وقت سناطه جمیع نکند نظر بانچه در حق کرده است
 مینمایند زیاده تر توسیع دایره مذکور نائل شوند و سیحی حدیث الایمه فی باب لهره انشاء الله المستعان
 لیکن بن علی بن الحسین اصول بن بزرگان بلایب بشرک کافر است معاذ الله من کل ضایحه از مطاع
 شافعی و بخاری نیز بطریق صحیح حدیث قال هو لفته ان من لم یعرف امامه زمانه و اتبع الظن
 مشرک است لیکن بحسب حقیقه و در بخاری علی بن کتب صدوق اشیام و نیست که زید وقت صلوات امام باقر
 است با امانت خویش کرده گفت که پیروی من مجتبی کن و امانت بمن بده پس حال است که
 مرتبه و صایت امام است او مقرر شود اگر چه برای که به مسکین لمجاظ و صف عنوانی نزد خرافا
 ممکن باشد لاجل لاقوه الا بانه امام دعوی بن معنی که در هر دو حی جانشین امام سلیمان
 فامور اسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر بطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جاثقا
 دلیل بر مان ملاحظه این حدیث بر اصول مذهب امامیه ظاهر ثانی خصه در جگر می شکند که برای
 حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الفرائض الجلیلین حدیث لحدک لحدی و دکت می در باره
 برایه ورود پوشد بلکه حق استناد او بنوم حضرت جبرئیل ثابت باشد صدایم امر بن سلام و پیام
 نشود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ان مراتب جانب پروردگار را مورد سلام رسانیده سلطان
 فارسی باشد و قید الوفا زلوا مع صاحب برانی ملائقی اصحاب مستفاد میگردد و کما فی المسکات الاول
 بار خدا یا که چون حضرت جبرئیل در هر دو بلاد مطهره بجانب امیر مجید و با استبداد و انتباه رسید
 و در مورد سراسر میسارند حاجتی توسط انبیا باقی نمانده بود و ابار و ایت سلمان من اهل

اهل البیت اوسن اهل البیت پس اگر حقیقتش مرا گویند مقام کمال استغراب است
 و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ائمّه منین بودنش نص قرآنی و وفاء خلاص و بخت
 بخت خصوصاً در باره شهید طفا ز اول تا آخر کمال انجمن علی من تتبع افادات اکبر و المجلسی الکامی
 تا آنکه برایت نشان حال و صایا و کسب طمان کر بلا بود و خطاب الهی بالذات باشد و در جای که آیت طهر
 وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اهل بیت باشد و در اصل کردن جناب سیده النساء بضعة
 الانبیاء و زمره مقدسه اهل بیت هنوز زیر شک پیرامون اهل فضل گرد و موجوسی تشبیه
 گوشت پوست و بلکه عام بد نشاندتهای دراز از لوازم و عوارض آن بد نشاندتهای یافته باشد
 کما قال الخلفاء الراشدین بعد از اسلام زمره نرین شاهد شیر فیه که در فضیلت
 و اکملیت تواند بود محروم مانده و زبانها خربصت شریفی سیده و آخر الامر بمقتضا بقیه معنی خود
 کمال شئی بر حج الی اصله بمجروفات سید کائنات ترد می در باره حضرت امیر هم رسانیده و وقت معهود
 سر هم نه تراشیده باشد کما تفصیله در زمره قاده اهل بیت و خلان شد فاجبر و یا اولی الانبیا
 و نولوا ان هذا شی عجا اب ادعوی الی بس بالخطه کافی یلینی بسند کافی و اما دعوی ثانی بس کلام صایا
 شانی روشن میگردد و حجت قال یحیی فی الرابع و الخمسین من النامین فی المائدة ان اهل بیت
 کل نبی اوصیائه و علی هذا یملک ان یکون دخول فاطمة فی اهل بیت با عینا
 آنها و سبک و صایه اهل البیت کما مر فی توضیح آیه سوره الاحزاب اولوا الاحزاب
 بعضهم اولی بعض فی شرح اول السابق و یکن ان لا ینکون دخلة فی اهل البیت
 یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب جد و شتم خواهد آمد که اهل بیت هر نبی خلفا و امی باشند و چون جناب
 سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس بن اعتبار که مادر ائمه اطهار است و سبب صبی بودن و صایا
 ممکن است که او را زمره اهل بیت بجای کنجا نم یکنند که در اهل بیت داخل باشد از جهت خلاصه
 عاقل نیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صایا فی بایر و لفظ مکان حکم شریک فاطمه

و آنست حقیقه اشعار بر آن میکنند که او خال و درین زمره از محالات است کما اشترنا الیه فی تخصیص مقامه زیرا که
 حکم حدیثی باینکه بدون شخص اهل بیت مکرّم و صابت و خلافت است و این فرع ذکورت است پس سلم
 باندراج او در اهل بیت از مستحبات عقلیه و نقلیه خواهد بود و او بلا واسطه است که بعد از این خراسیه است
 اما سید دعوی فرموده که اهل بیت در سر باشد محب نیست که آنچه علمای اهل حق در باره تطبیق احادیث
 و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن از باب ضحاک است می پذیرند و ازین مقامات بخاطر مخاطب میسر
 مرنموده باشد که دعوی محبت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در اخراج او از مرتبه
 اهل بیت میگویند محض برای ترتیب مقامات مطاعن مذکور خلفای راشدین است اللهم اهدنا صراطک
 المستقیم سعاده الله که احدی از ائمه مجتهدین کلام مخفی که باعث اخراج اصل الاصول ایشان از اهل بیت
 باشد حکم تواند شد که اهل بیت بر بنی نقطه خلفای می باشد زیرا که قرآن مجید باین معنی مطلق است
 که ازواج انبیاء علیهم السلام در اهل بیت شاملسند اوله و اولی ما قال الله تعالی فی کتابه
 المجید حکایه عن الملک المکرّم المکرّم حین خاتمتها سائر زوج ابراهیم الخلیل
 علیه السلام تعجین من امر الله رحمة الله ویرکانه علیکم اهل البیت رات
 حمید که حمید کسب معلوم شد که بر بنی شمنی اموات المؤمنین و بیعت سید کائنات اینهمه خرافات را بان
 طبعین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه گفته شد حال شوق اول بوده و اگر مقصود از حدیث ولایت
 بعد نیست که سلمان از خواص شیخ اهل بیت است و طیف از طیف شیخ ائمه چهارچوب است و است
 بصائر الدریات از حضرت امام صادق (ع) مصادق بن ناطق است که ساجی الشارعه تعالی یا گویند بعد او درین
 حدیث از آن خبر است که در حق کرب از امام صادق علیه السلام در تہذیب طوسی مروی است علیهم السلام
 قال لما کفی من اهل البیت پسین تقدیر علمای طائفة کافیه همین من الفت مار و المتباخرین
 که در پی ذکر خصال حضرت سلمان فارسی هستند و میگویند که او را بوسیله حدیث مذکور
 برین رسانند کما اشترنا الیه لا محاله از محقق و مقهر معدود خواهند شد بلکه در مسلک مجانبین

و آنست حقیقه اشعار بر آن میکنند که او خال و درین زمره از محالات است کما اشترنا الیه فی تخصیص مقامه زیرا که
 حکم حدیثی باینکه بدون شخص اهل بیت مکرّم و صابت و خلافت است و این فرع ذکورت است پس سلم
 باندراج او در اهل بیت از مستحبات عقلیه و نقلیه خواهد بود و او بلا واسطه است که بعد از این خراسیه است
 اما سید دعوی فرموده که اهل بیت در سر باشد محب نیست که آنچه علمای اهل حق در باره تطبیق احادیث
 و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن از باب ضحاک است می پذیرند و ازین مقامات بخاطر مخاطب میسر
 مرنموده باشد که دعوی محبت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در اخراج او از مرتبه
 اهل بیت میگویند محض برای ترتیب مقامات مطاعن مذکور خلفای راشدین است اللهم اهدنا صراطک
 المستقیم سعاده الله که احدی از ائمه مجتهدین کلام مخفی که باعث اخراج اصل الاصول ایشان از اهل بیت
 باشد حکم تواند شد که اهل بیت بر بنی نقطه خلفای می باشد زیرا که قرآن مجید باین معنی مطلق است
 که ازواج انبیاء علیهم السلام در اهل بیت شاملسند اوله و اولی ما قال الله تعالی فی کتابه
 المجید حکایه عن الملک المکرّم المکرّم حین خاتمتها سائر زوج ابراهیم الخلیل
 علیه السلام تعجین من امر الله رحمة الله ویرکانه علیکم اهل البیت رات
 حمید که حمید کسب معلوم شد که بر بنی شمنی اموات المؤمنین و بیعت سید کائنات اینهمه خرافات را بان
 طبعین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه گفته شد حال شوق اول بوده و اگر مقصود از حدیث ولایت
 بعد نیست که سلمان از خواص شیخ اهل بیت است و طیف از طیف شیخ ائمه چهارچوب است و است
 بصائر الدریات از حضرت امام صادق (ع) مصادق بن ناطق است که ساجی الشارعه تعالی یا گویند بعد او درین
 حدیث از آن خبر است که در حق کرب از امام صادق علیه السلام در تہذیب طوسی مروی است علیهم السلام
 قال لما کفی من اهل البیت پسین تقدیر علمای طائفة کافیه همین من الفت مار و المتباخرین
 که در پی ذکر خصال حضرت سلمان فارسی هستند و میگویند که او را بوسیله حدیث مذکور
 برین رسانند کما اشترنا الیه لا محاله از محقق و مقهر معدود خواهند شد بلکه در مسلک مجانبین

مسلك خوانند كه زير كه معنی اول برد گیران از شیعیان منزع می المیه نیز صادق می آید و خصوصیت
 او درین مرابقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی بتدل است كه اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
 شریک شده اند پس فضایل بر ذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آید مگر بزرگ
 حدیثیكه دلالت بر دخول ابوذر غفاری كه حاش از اصول شیعه مفصل درین مسلك شنید نیز
 مقدمه این است دارد پس آنكه در امین بن افراس جامع خویش شیخ ابوعلی لمبسی در بحار لم اخلاق
 مسلك او سند آن را روایت کرده اند و اللفظ للثانی كمالا یحقی علی من نظر لی عین
 الحیات للفاضل المجلی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل الحسن هـ
 الاوراق من وصیة رسول الله صلى الله علیه و آله سلم كذا فی خبر الغفاری الثانی
 هذا الشيخ المهدی ابو الفوارس عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازی والشيخ الاجل الحسن بن
 الحسين بن الحسن بن بابويه إجازة فلا اقل علينا الشيخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن
 الطوسي واخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين بن الفتح الواعظ الجرجاني ومشهد الرضا
 علیه السلام قال اخبرنا الشيخ الامام ابو عبد الله الحسن بن محمد الطوسي قال حدثني ابی الشيخ
 ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطهر الشيباني
 قال حدثنا ابو الحسن رجائي بن يحيى الكاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة وفيها مائة
 قال حدثنا محمد بن الحسن بن الميمون قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الاصبهاني
 بن سيار عن هيب بن عبد الله قال حدثني ابو حمزة بن ابي الاسود الدائلي عن ابي الاسود
 قال قدمت الريدية فدخلت على ابی ذر جنداب بن جنداب رضى الله عنه فحدثني ان
 قال دخلت ذات يوم في صدر نهارة على رسول الله صلى الله علیه و آله وسلم ومعه
 فلم ارفي المسجدا حرا من الناس الا رسول الله صلى الله علیه و آله وسلم وعليه عليه
 السلام الى جانيه فاعتممت خلق المسجدا فقلت يا رسول الله يا ابی انت و

گرفتار آید حکایاتی عجیب و غریب در کتب ظاهر و باطن و انوار و کتب کفایتی از ان
 بر اعانت ادب و عایت ابحاز سادرت بنمایم حکایت لطیف امیرزاده اشنیدم که بفرید حسن جمال و لطافت
 و اعتدال انصاف داشت چنانکه گفته اند شمع مگر ملائکه بر آسمان گزینش بر بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
 اتفاقاً یکی او باشا و امای و صالشی در کشتن عشق و در جگر افتاد آنار اللیل و اطراف النهار یک
 از دیده میر خجسته خاک حسرت پرست بخت و چند آنکه وسیله کار می جست نمی یافت هیچ تدبیری
 مفید مدعا نمی افتاد و قصار او در عین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
 و طیفه کنی در روز بان سازی بر آید کامست که ظایر اخراج از لقیه امکانست آسان کرد و القصه شنیدی
 که آن جن شمر شد و گفت که من بر سبک ره که در پی جلالی و خوبصورتی مثل عفا باشد مثل می شوم باید که
 مراد نظر محبوب و جلوه دهی چون قعطش تمام بخردن من را بهر سب تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از غبار
 آید و کامل بخوبی جوهر گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رستی بگردن آن بهر حکم بسته و سر رسن است
 گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بجز و نظاره آه بود از دست او این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
 پرستار آن موالی خویش را با یک نزد که از جانی خویش مجنبه خود در عیش و دید تا آنکه خلوتی خالی از
 اغیار بهر سید دوست صاحب بهر بخنای مد عار نگین گردید شمع گل از غنچه خندید و در سینه شد به سخن بین
 که در پاره چون گفته شد و راوی گوید که چون نام اختیار آهوی عفا نماید این غزال عفا و کمال
 شادمانی موی گوی خود خرمید هرگاه قرب یافت و داد او به شکل هر مردش و رازی در آمد و فریاد بر آورد
 که ای حاشا عقل ابد او می سید این مانع عجیب به بیند که فاسق بد که با این نازنین بسج جمع شود و حلقه رسن
 با این تپی در گردن من بکنایه افند غریوار خلق بر خاست نعره قاه قاه ایشان افکاک اطلس سید با جمله حد
 طینت خصائل به در باره عصمت و با تعلق به از دست میرود یا اختصاص حضرت باطل بی
 اصل شود فاختاروا ایها شمسکم فامعاشه التشیعین وإن سمعتموه عظمی و تذکری
 یا ایات الله تعالی و احادیث رسول الله بکمال الدجی نور الهدی فعلمکم باتباعکم لیتکم

الطاهرین و القشرباد بالاکرامه الصادقین و الخلفاء الراشدين فان ذلك هو المقصود
 السبيل و لا يخلو الى امر مختلف عنهم مقصود غير محققين محدثين غير محدثين فانه
 هو الخلد المبین اما قضیه شتیاق حبت عشق و عاشقی و با حضرت سلیمان
 پس مقام محبت و حیرت است که آیا این شوق که حبت را نسبت سلیمان فارسی و او در زمان نبوی بود
 با و قید او مرکب اجساد و ابتداء و مصدر تفصیر و حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 شد و سر بر تنی خلفا بکار برد چنانکه دانستی و درین و ان عشق سلیمان محبت زیاده تر بود یا بالعکس نیز
 در حیرت که مراد ازین حبت با غنای قوم نموده و عادت است چنانچه با حقا و با بودید و اعتقاد و به او از حبت
 آدم علیه السلام با عباد و دنیا مراد است اگر چه جمعی از امامیه در نیاب توقت کنند کافی منج السد او
 بسیار از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل یان بخراعی اعمال خوش
 در عالم آخرت در آن اخل خواهند شد کافی بکار الجلسی غیره با مقصود ازین حبت و با ضرب من التاویل
 اعرف خواهد بود و علامه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول سلیمان
 شتیاق تر است نص صریح درین است که او هم اساس خصائص جناب امیر المومنین علیه السلام و قد نبهت
 لفظ بعد تصدیقات مؤلف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که مقتضای
 نیز همین است همان است که تا کار از اصل براید صورت بسوی فرع روان باشد و کفی شهید علی
 بطالانه و احمد که حدیث مضحک محکم بحال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت را نیز او به
 ملک الموت پس آن نیز آدم خصائص شریع است بحال مقتدین محمد بن است که بر ملاک
 مقربین و ملا اعلی خصوص ملک الموت فالنص الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش و در و به مقامت و خفت
 رای بر نیز و ملک است بهر بنا با ملک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته و در غیر هم سلیمان را چه
 یا را باشد که یا فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه با حکمرانی کمال انجفی علی الافا
 و الا و انچه متوجه شود که این کلمات قسم احتمالات عظیم است و با حاد و شایسته نبوی مکتوب و

وَاللَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْعَالَمِ كُلِّهِمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا الْبَابُ وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدَدُ وَالْحَسَنُ
 يَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ كَيْفَ أَرَفَ بِعَمَلِ ذَاكَ نَوَابِهِ وَهَذَا مُحَمَّدٌ أَعْرَضَ عَنْهُ زَوَارِكُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقِبَةً لَا يَصِلُ إِلَى تِلْكَ الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَا تَنَاوَلْتُ وَجْهَهُ
 وَلَكِنْ خُجِرَ دَوْرُكَ فَصَحَّيْكَ هَذَا أَسْوَءُ بَابٍ وَسَيِّئُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَوْلِيَاءِهِ الَّذِينَ
 أَذْهَبُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ خُجِرَ هَاكَ آخَانَا قَدْ سَلَّمْنَاكَ إِلَيْكَ
 فَاسْتَوْصِرْ بِالْخَيْرِ أَنْ تَرْفَعَهُ مِنْ مَعْرِضِ الْوَضْءِ الْخَيْرِ زَوْقًا كَسَفِضِ الْخَطَا وَالْخَيْرِ
 لَعْنَةُ ذَاكَ الْمَوْتِ الْعَلِيلِ فَرَأَاهُمُ الْمُؤْمِنُونَ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرَاشِهِ يَقُولُ يَا مَلِكُ
 الْمَوْتِ الْوَحَا الْوَحَا تَنَاوَلْتُ رُوحِي وَلَا تُكَلِّفْنِي هَاهُنَا فَلَا صَبْرِي عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَعْرَضَ عَنْهُ
 الْحَقِيُّ هُمْ فَعِنْدَ ذَاكَ يَتَنَاوَلُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَيَسْلُهَا كَمَا يُسَلُّ الشَّعْرَ الَّذِي يَقُولُونَ
 كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ هُوَ فِي شِدَّةٍ بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَلَذَّةٍ إِلَى الْخِرَافَةِ
 يَطُولُ لَهُ وَوَيْسِيرُ مَسْعُو عِيَالِي زَعْبَدُ الرَّحِيمِ رَأَيْتُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَحَدُكُمْ
 حِينَ يَبْلُغُ نَفْسَهُ هَهُنَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَفَقَدْ أُعْطِيَتْ
 وَأَمَا كُنْتَ تَخَافُهُ أَمَنْتَ مِنْهُ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ الظُّرُّ
 الْمُسْتَكِينُ وَالظُّرُّ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْحَسَنِ وَ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَفَعَا ذَلِكَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ هُمُ الْبَشَرُ
 فِي الْحَقِيقَةِ الَّذِينَ يَأْتُونَ فِي الْآخِرَةِ وَمَحْسَنُ بْنُ رَوَايَاتِ زِيَادٍ مَحْسَنُ بْنُ كَابِرٍ الْقَاسِمُ أَبُو طَاهِرٍ
 وَمَعْتُ قَطْلَ لَاقِطَاتِ بَابِ مِيهَنْزِ مَوْيِدِ ابْنِ مَدْعَايَ وَمَوْصِيْفَاتِ مَامِ عَظِيمِ طَوِيلِ رِجْلَيْنِ
 نَهَاتِ مَوْسِيْتِ قَالَ قُلْتُ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَجَلْتُ فِدَاكَ يَا نَبِيَّ رَسُولَ اللَّهِ
 هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا تَاهَا مَلِكُ الْمَوْتِ يَقْضِضُ
 جَنْبَهُ عِنْدَ ذَاكَ فَيَقُولُ لَهُ مَا كَلِمَةُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْهَرُ فَوَالَّذِي بَعَثَ

حَمْدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم لَا اُتْرَبُكَ وَاشْفُقْ عَلَیْكَ مِنْ قَالِدٍ
 رَحِمَهُ لَوْ حَضَرَكَ اَفْتَحَ عَیْنُكَ فَانْظُرْ قَالَ وَمِثْلُ لَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
 وَاٰلِهٖ وَسَلَّم وَاَمَّا الْمَوْتُ فَهَدِیْنِ وَفَاطَمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالاِمَّةُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمْ
 عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اِلَى اِخْرِ الْحَدِیْثِ بِرُكَاةٍ خَابِثَةٍ خَدِیْصِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم وَاَمَّا بَدَنُیْ فَتَقَرُّ
 بِاِنْ جَاوِشَیْكَ تَشْیِیْدُ وَاِذَا لَمْ تَخَفْ مَلَكَ الْمَوْتُ بِرَالِیْنِ مَحْضَرٍ تَشْرِیْفِیْ رَزْدُ وَاَمَّا حَضْرَتُ قَابِضِ الْاَوَّلِ
 وَبِکَرِ الْمَلَائِكَةِ مَقَرِّیْنِ شَارِبَتَا هِنْدٍ وَکُوْنِیْدَکَ اَمْرًا اَمِیْدُ لَسْتُ تُوْبَرُ اَمْدُ وَاَوْفِیْکَ دَرْجَاتِیْنِ اِلَى دُشْتِیْ کَمِیْرِ
 اِزَانِ نَجَاتِیْ فِیْ دَرْهَمِیْ بَهْشِیْ بَرَاکِیْ تُوْکَشَادُ وَاَمَّا سَبَاعِیْنِ جَاوِدَانِیْ سَهْمَاوَهُ اَنِیْکَ سِرَّوَالِیْیَا سَیِّدِ
 اَوْصِیَاوِ حَسْبِیْ حَسْبِیْ سَیِّدِ کِرَالِیْ بِرَفَاقَتِیْ حَاضِرِیْ خَشْمِیْ خُودِیْکَ سَیِّدِیْ اَلْشِیْءُ اَنْظُرْ نَاسُکَیْ بَکَرِیْ
 اَعْدِیْتَ کَ مَحْمُودِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم رَاہِیْ عَالَمِیْ سِرِّیْ سَالَتْ فَتَوَدَّ کَ اِنْ بِدَرْ تُوْشْفِیْقِیْ وَرَحِمِیْ
 تَرْمِزِیْ نِیْارِ خُوفِیْ مَلَنِیْ مَحْرُوقِیْ اَنْدُوْهَ رَاہِیْ خُودِ رَاہِیْ جُکُوْنِیْ رَفِیْ وَاَمَّا اَنْکُمُ دَرْ بَارَهُ کِیْمَکَ حِثِّیْ بَرَاہِیْ
 بَارِیْ اَیْنِیْ دَوَالِیْ نَعِیْمِ وَاَنْدِیْ عَظِیْمَیْ رَاہِیْ اَوْ مِیْیَا نَمِیْنِیْ سَیِّدِیْ نَبِیْنِیْ اَوْ صِیْیَا اَوْ بَرَاہِیْ زِیَارَتِیْ قَسَمِیْ
 رَاہِیْ فَرَمَیْنِیْ دُوْ حَضْرَتِیْ سَمِیْ بَارِیْ شَارَاتِیْ بَقِیْنِیْ رَاہِیْ وَاَعْتَقَاوُ جَاوِزِیْ مَحَلِّیْ کُنْدِیْ بَحْثِیْ غَرَّ اَحْلِیْ کُوْبِیْ اَلْکُوْنِ
 دَرْ قَبْضِیْ رُوحِیْ مَتْنِیْ خَبَرِیْ مَلَنِیْ تَاہِیْ رَاہِیْ اَمِنْ بَرِیْ رَاہِیْ رُوحِیْ مَقْتَبَاہِیْ زَرْوِیْ خُوشِیْ سَمِیْ وَاَنْجِیْ دَرْ بَارَهُ
 اَوْ شَیْءِیْ دُوْ خَابِثِیْ خَدِیْصِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم لَیْ کَمُ وَاَسْتَثْنَاوُ نَمَیْدِیْ لَسْ خَدَا رَاہِیْ سَاعِیْیِیْ سِرِّیْ
 بَکَرِیْ اَنْ فَرُوْبَرِیْ کَ شَفَاعَتِیْ سَلَامِیْ دَرْ بَارَهُ اَمِنْ بَرَاہِیْ مَحْضَرِیْ کَ لَامَحَالِیْ اَزْ شِیْءِیْ اَنْ خَاہِدُ بُوْدُ اَمْرِیْ کَرِیْ
 بَلَاکِ الْمَوْتُ کَ عَطْفِیْ بَحَالِیْ وَاَفَرَمَیْدِیْ کَیْ گَنْجَا لِسِیْ اَرُوْ دَرْ نِجَاسَتِیْ کَ جَوَابِیْ مَلَکِ الْمَوْتُ دَلِیْلِیْ قُوْیْ بَرَاہِیْ
 کَ اِنْ سَفَارِشِیْ مَحْضَرِیْ رَضُوْلِیْ اَقْعُ شَدَّ کَا عَوْقَتِیْ فِیْ الصَّدْرِیْ اَلْکَرَّ حَادِیْثِیْ تَرْتِیْبِیْ اَهْوَالِیْ رَاہِیْ
 تَفْصِیْلِیْ اَنْ مِشْتَمَلِیْ سَتِیْ مَحْضَرِیْ دَرْ کَمِیْیِیْ اَمِیْیَیْ لَاحِقِیْنِیْ اَحَدِیْ عِبَادِیْ سَبَا بَقِیْنِیْ سِرِّیْ سَانْدِیْ اَنْکَ حَضْرَتِیْ اَمِیْرِ
 اَنْجَنَابِیْ سِرِّیْ دَرْ بَرِیْ عَزِیْزِیْ سَیِّدِیْ کَ مَحْضَرِیْ اَزْ شِیْءِیْ اَنْ مِشْتَمَلِیْ سَتِیْ مَحْضَرِیْ دَرْ کَمِیْیِیْ اَمِیْیَیْ لَاحِقِیْنِیْ اَحَدِیْ عِبَادِیْ سَبَا بَقِیْنِیْ سِرِّیْ سَانْدِیْ اَنْکَ حَضْرَتِیْ اَمِیْرِ
 اَنْجَنَابِیْ سِرِّیْ دَرْ بَرِیْ عَزِیْزِیْ سَیِّدِیْ کَ مَحْضَرِیْ اَزْ شِیْءِیْ اَنْ مِشْتَمَلِیْ سَتِیْ مَحْضَرِیْ دَرْ کَمِیْیِیْ اَمِیْیَیْ لَاحِقِیْنِیْ اَحَدِیْ عِبَادِیْ سَبَا بَقِیْنِیْ سِرِّیْ سَانْدِیْ اَنْکَ حَضْرَتِیْ اَمِیْرِ

اینده هر چه کار کنی فضولی من سباید به مراد وی سخن گفتن شاید با حجت درایا
 مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معجزه نداشتند باشد پس حدیث جامعیت او معلوم
 او آخرین و آشکارا و نهان طبیعت و نابود میکرد و بر تقدیر معرفت و خرافت و تاویل
 و تحریف اخبار مصححین کمالاخیفی علی من طالع افادات الشریف المقتضی با قال تا آخر و هم فی کشف
 تبلیغات و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت این همه افاضه های سلمان مکتوب این احادیث است که
 بسیار از تخرین قوم دعوی تواند و استفاضه آن از کمالاخیفی علی من در رس الفصول و مضامین
 البحار و حرات و حرات سلمان فارسی تقدیم او برین کید الله رسول الله شاهد بران است که او با وصف
 حجاب غیر از ملک الموت اعوانش کسی از جناب سید المرسلین اهل بیت طاهرین چشم باطن ندیده والا
 نقل پس قاعده کلیه حضو این بزرگان برای تبلیغ شیعیان با ساقی مقتض شد و معلوم گردید پیشوایان
 ایندیشی تسلیه قلوب اص و عوام انواع یکدست و عجایب فریب بر رو کار آورده اند و ساجد
 و مانند آن نیز برای تخریب خواطر مقلدین خویش پر و خند چنانچه از شرح اربعین مجلسی آنکارا بدست
 میشود با علم احداث و غیرا تبذیر سلمان کمالاخیفی خبر هم وقد عرفت سابقا گفته است که او بریت
 این بزرگان قافیه شود با جمله حالیا علما طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
 سلمان مترنمند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول من ابلیس یکتا کن یکتا کن اهو یکتا
 مقتضه امر ثانی است سر سبزی نبوی که بادم فضایل و مضامین می شود و ناظر اول است آری که
 مخلصان همین است شاید با شن صد آفرین اما حدیث مروی می آید در باب لغت او
 که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان محمدی باید گفت که چنانچه در تفسیر اشار
 بدان نموده است که ایما با سماع لقب هبوط نسبت انکار محو سببش بخواب چشم صلی الله علیه و آله
 و سلم چنانچه از روایت امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذبست بدین اقرار می
 است غیر بدین اقول تفصیل این است که هم از جواب جامالی اشاره نمائیم پس باید دانست که در کتاب

اختصاص پسند سبغ از امیر المومنین فضایل سلمان منقول است و سائمان آن واضح شده که روز
 نروا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و سلمان خدششسته بود اعرابی آمد و او را در
 بجای او نشست حضرت رعین شد او غضبنایل و باد فرمود که دور میکنی مردی که چهره یکنواخت
 مرا السلام رساند او را مور ساخته اعرابی گفت بخیا لم ورناید که این مراتب برامجوسی مسلم باشد حضرت
 برآشت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی لخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خبر که سینه
 چشم خود کشید و قیوت قدسیه تجالی امور آشنا گردیده مخفی تواند بود که و اصنعان این حادثه
 را خبر خوشاند و تقریب سلمان را و ان حکومتش خبری دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده
 اصلی شان اینست که او از عجب سید یک سازند و لقب بهو یعنی لفظ فارسی که در محبت
 او مانع هیچ است بقیه بگریدل فرایند چنانچه در مقدمه میده سمت که یافته که نه منندان
 زمان فراخ و سلطنت و حکومت شخص منقلب مداح که مجبول و مقری بنی نایند اگر روایت
 از لقب بهو مجبول موضوع نباشد عصیت و نقصت ایما که بر اصول مایه لازم می آید و
 عصمت هر چه برهم نخورد و قبل ازین یاد استی که بنی بر نصیح اکابر طایفه دارند نمی شود مگر بر عصیت
 صد و لقب بهو منشی عنه از حضرات ایما پیش از پیش در احایث تشبیه این دست نه بنی که در حد
 کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب بهو وجود است همچنین در حدیثیکه این شهر آشوب درباره
 عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سفارش اعرابی بنی قم فرموده و با عارف خاص
 مذکور هنوز آن نامه که امت شامه در دست او لا و یافته می شود و قس علی نه در روایتی که
 تعلق باخبار واقعه کربلا و نه در آن ارد و همبرین منوال است قصه افامی در تفسیر امام حسن مکی
 علیه السلام زیر که عنوانش نیست **لَسَلَّمَكَ الْفَارِسِيُّ مَنْ يَقُومُ مِنَ الْيَهُودِ قَسَاوَانٌ يَكْسِرُ**
الْيَوْمَ وَجَدْتُمْ بِمَنْ يَخْلُقُ صَالِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَسَاكُ فِي يَوْمِهِ هَذَا فَيُجْلِسُ إِلَيْهِمْ لِيُصَدِّقَهُ
عَلَى سَلَامِهِمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَسَاكُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْلُقُ

باقر مجلسی اگر چه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخه قدیم
 آن بحال صحیحی است نزد فقیر موجود است واقع است که مرآت افاد برین منطبق است روایت صاحب خصال است
 معتبر که اعتراف مجلسی شاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن زید بن جبریل درباره موت
 سلمان که بر عجاایب غایت است و از احوال حادث این باب است و اگر اندک تضعیف روایات باقی
 یا ادنی غور و معانی را بخواهید که رسد کرده شود واضح گردد که حضرات بالغین با جفا خود درین معصیت
 شریک شده اند و بر عمت یحیی بن روح و غیره نقل است که میگردانند الناس بالکبر و تنسئون
 الفسک و انتم تسئلون الکتاب فلا تعقلون گویند و لا یخفی علی من در کتب
 القوم و وقف علی نصیر خیارهم انهم یقولون ان اصحابنا لم یغیدوا فی اخبار الا بما همدا من
 الامم الا که خطا رو ما روی عن واحد منهم روی عنک لهما اجماع و کما هو
 منقول منهم صدق خاتم النبیین و فیما ذکرنا که سابقا و لاحقا کفایة للطالبین فی
 المسترشدين و هرگاه حال بیمه چنین باشد حال علما طایفه ناگفته به چه هنوز لقب شهو طریق مثل
 جهنم که نگران فرس من المطر و وقف تحت المیزاب السنه نالائق انبیا دار است خیارچه طایفه
 احوال لدین یعنون علی شیخ المشایخ و کتاب غایت ما عظم طوسی لغمانی و احتیاج طبری و محاسن
 و جابر مجلسی دلیل است روشن آنکه در روایت انکار محبوسیت او پس میگویم که اگر مقصود از ان نفی شرک
 اوست مطلقا و دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهر سیده و گاهی مثل خلیفه
 علیه السلام مسوق الکره نبوده پس با قطع نظر از امور که در سابق گذشت حدیث کاظمی را و این شیخ
 بابویه است منافی آن است در اینجا محض روایت طولانی که با ما بکار خواهد آمد و در میگویم که خلیفه
 رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در تفسیر سنوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند تفسیر سلام رسان
 فارسی بر عیض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن چون ایشان اجابت میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
 بر حیدرگاه قدم نهادند و از آن صومعه و از آن عیسی علی شهادت که لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا

حبیب الله ملندی گرفته صید و قرارم در بود و از آفتاب پرستی بزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه حضرت
 خاندان اویخته بود گفت همین وقت بدیدم که گوش کرد و الا بدت خواهد گشت چون خفتند اجبارت بود
 ملشد و در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی هستی ایمان
 قبول کن و محبت دیکه نمی بگذارد و بدیدم چند اصرار و الحاح نمودند لیکل از شرک سرباز و دم تا آنکه تقبل
 متوجه شدند و در چهار تنگ تار یک مجسم کردند و بعد از مدت طویل روزی توسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و امیر المومنین علیه السلام بخت یافته تا دو سال نزد راهی بودم آخر لوجی بمن او و حال بمن آن
 یاد کرد و بدیدم آن نزد راهی که پیش قدم آن سرور علیه الصلوة و السلام بود دو سال بسر کردم
 پس مرا بر این کندی سپرد و دو سال جلش نیز فرارسید بدستور یکم گفت مرا یک مفسد گفت ظهور
 خاتم نبوت قریب سیده و در بلاد حجاز او را طلب کن پس بکار دانی بطور خدا و مان روانه شدم که سبب را
 برسم کفار قریش کشند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب بچیدم اراده بکشتنم کردم و بگویم
 بندگی شما اختیار میکنم مر السبب در دم بدست بود فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب و ایت
 باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح نشسته امی را یک که بدم سر با سنان کشیده بجای می گیر
 نقل کن الا ترا خواهم گشت در آشنای این ریخ و تعب عا کردم فوراً بادی تند و زبد و مقصود حاصل
 پیرو چون صبحدم ساحت خود را مانند فلک اطلسم مصفا می بینم مرا بجا دو گز نسبت میکند و بدست من
 می فروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من
 که با شرف و اطمینان از صدقه خرم با جارت خاتون مش بودم اصحاب می خوردند و حضرت واقربا بایش دست
 تناول نمی بردند و انشم که علاقی از علانات پیغمبر از زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز بدیدم
 آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
 مهر بمن ننمود و قدش فدا و فرمود خاتون خود بگو که غلام را با بفروشن به چار صد از دست خرمای سخن
 و زور اضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسته تا خراب از زمین می نشاند و امیر المومنین بایش

میگرد و در هر زمان میباید داشتند تا آن گشت همه خرمای از میوه ابرام جبرئیل علیه السلام با ایشان خود
 زر گردانید پس مرا از او فرمود سلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
 عظیم از مطالعه آن بدست آمد که همچنان در صد و اثباتش بود یعنی ثبات محسوسیت مشرک بودنش و انهم
 در وقت کمال عقل و گیاستاد و کمال انجمنی زیرا که از کتب اسیه با خصوص شهادت شهید ثالث در مجلس
 واضح است که بمقادیر روایات عمر سلمان تا سیصد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والدش
 بدلائل اصول ایشان با و در ترازیهای کشیده و چنانچه روایتی قطعی و نوری بر توضیح اکاره و در
 معنی نص قاطع است و تداول با بدی میباید بر روایت صدوق که او توفیق روایات است چنانچه از کجا
 و صحت ایجاب میتوان یافت از شش سال پیش نیست و راهی که گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب
 شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بعضی وجود گیریم تمامی مدتهای ولادت شریف بانضمام صبا
 جوانی که مستعد برائت آگهی و غیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود و بدست
 اگر بحسب سالی که او وقت گذشتن در صومعه و محبوس شدن در چاه محقق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلعت
 ذمی گذشتن بنا بر شهر احوال و خلافت فاروق بر روایت قطب المطالب مایه رسانی خلافت
 المومنین بر حاکمیت اصنع که ملا مجلسی نزد بشار مخالف حادث مشهوره دانسته کمال انجمنی تا مشهور
 صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر خلاف روایات ائمه طائفه کما اثرنا البیه حیران
 محقق نام و در قرون و دو به فرض کنیم تطویل عمر والدین و در انتقض است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
 نوشته اند پیشین اول باطل شد و انتساب عراقی مذکور بحسب سلمان که در بعضی از روایات بنوعی
 منقرضی بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیته امیر فرو آورده بر جا خود خواهد بود و کما
 محسوسیت خلاف انصاف از حدیث میرمن شد که کیرم و صی اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
 سلطنت را شده که باید که وصی و وفی مصداق ظلم و کفر نباشد از یاد آید و در انفسی میسر که
 الانبیا لایه گویند شد و آنچه بعد علی و آلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار نبرد بسیار جای از احادیث

در صابت مقرر الیگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امام علی عجل است و هر
 مندر اگر خدای تعالی اعتراضات احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین تخیل باری حدیث
 جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و فیض قطعی بر محبوبیت اوست باشد آنکه
 روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام علیه السلام فرمود بود
 جامع جعفر را بر سلمان تفضیل انداخته بود و گفت سلمان کبر بود سلمان شد حضرت از آنکه جدا گشته بود
 تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بود و نفس و قرشی کرد و اندک از فاک
 بود و پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیار است اکنون بر محبوبیت او
 بر صور خیالی قوم در مطاعن اهل اصحاب سلب مرتبه امارت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
 کلینی و کشی و امام عظیم طوسی را امام باقر علیه السلام بطل شوق اول است ترجمه این سخن زبان مجلسی آنکه در این
 در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جعفری از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند و گفتند
 خود و قبیلای خود را بالا بردند تا آنکه نوبت سلمان رسید پس عمر بن الخطاب با و گفت خبر ده مرا از سلمان
 که تو گیتی و پدر تو گیتی اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان بننده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
 مرا هدایت کرد بکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس خدای تعالی غنی کرد و اندک محمد صلی
 علیه و آله و سلم من غنی بودم پس خدا مرا آزاد کرد و اندک بکرم محمد و اوست حسب نسب من پریشان بودم
 که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه شدیم من ازین جماعت با ایشان شستم
 شروع کردند بکرم بسیار خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
 حضرت فرمود که توجه جواب داد سلمان جواب خود را نقل کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای گروه قریش من رستگرم و من است و در این خلق است و حال امی غفل است حق تعالی
 بنظر ما میان شما که خدای تعالی و ما را و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا انکم منکم
 عند الله اهتکم بدرستی که ما آفریده ایم شما را از مردی و زن و گروهی و شما را شعبه ها و قبیلها کردیم

آنکه بشناسند بیکدیگر را بدستیکه گرامی ترین شمان و خدا پرستگارترین شما هست پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نیست بچیکان بن جماعت را ضعیلی مگر به پرستگاری از معای خداوند عالمیان
و اگر تو پرستگار تر از ایشان باشی فضیلت از ایشان انتهی لفظه و وجه لا تشرب مدعا بظهور است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث قرار کرده و آن تواند بود مگر محسوس است و زیرا که احداث ابتدا از وی درباره
انسانیت اطاعت مقرر شده و نشده مگر بعد بآب سالت آب صلی الله علیه و آله وسلم کمال انجفی و پس عبدالله
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهاضمی بسیار است و دلالت بر محسوس
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت که حد و نهایت توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مرد آن است که در وقتیکه او دروغه با غمهای خاتون سلیمه بود و خدمت حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم حاضر و از بندگی او رهایی یافت و بنام سلمان ناموشد کما مشرک نبود و در واقع
می نمود پس مثل عرب بر سلمان الطباق تمام پیدا کرد که صلی الله علیه و آله وسلم علت عن النقد زیرا که در وقت
توجه و الدین قبلش و گرفتار کردنش با انواع اقباب آلام در جاه محقق تقیه نکرد و دست کار دینی است
بوالدین بکار نه بد و از آتش اقباب پرست سر باز زد و همچنین چنانکه او را کار و انیان گفتند
و از او قتلش مصمم کردند لطعام و شراب بنام انقت نفرمود و علی بن القیاس و میکه او بدست ملقب
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سوط خوش روان کردند و در کشتن او هیچ تقیه با
نگذاشتند و در آخر با تقام فاعی بسرای خوش رسیدند نیز بر قول خود را سخ دم و ثابت قدم بودند
مگر که در بیوقت هم غریت از تقیه بهتر است اعتقاد می بوجوب آن بلکه استیجاب هم نداشت کمال انجفی و
همچنین بنوالد زمانه خلافت فاروق اعظم چه بخت گویند و درشت خویند که در مخاطباتش در خطاب
او نه نوشت چنانچه از کتاب جمیع احمد بن ابی طالب طبرسی با عتارف و قریبسی بر بجا هم بود و او شکار است
حالیکه امام عاقلی بخیر تواند کرد که چون نوشتن بلام خاتون سلیمه رسید که با عتارفش بر روایت ابن ابویه
کمال عتارف و شفقت پیش نمود و سلامت و شمیمه بود و تقیه و استتار اختیار کرده باشد آن نهالشی

عجائب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدیث داده بسبب بخاتون سلیم صدیق مودت و صداقت
 محبت بهم رسانیده بخان دل تابع فرمانش گردیده باشند کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بیستم
 من الموده لم بعدل بسبب یا چنانچه فرادیس جهان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
 سلیمه که مالک فرادیس جهان بود دل از دست داده باشت و بر ظاهرت که حکم مادر و پدر آقا
 و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است و تقد انصف من قال سحر هر چه
 سلطان عشق آمد مانند قوت بزوی تقوی را محلش پاک و من چون دید بجایه و او فتاده گریه
 در وصل و آنحضرت که حضور اتفاقی او بخیمت شریف خواجه هر دو سر اصلی آمد علیه السلام و آنحضرت
 بکار آمد و با حجاز نبوی از آن گرداب بسا جلالت رسید با حجه بحر حال معنی تقدیر است نشیند
 و ازین شواهد و دلایل بلیغ مخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام در باره مناقب او از کتاب خصص
 فری است و غبطه و غضب آن امام بر حق و در حق کسانیکه او را کبر و محوسی گفته بودند محکم است ثابت که علما
 طائفه چه اقرا که در مناقب او نکرده اند حتی که او را بعلویت و قرینیت سانسند و اکمل نشینان
 المونس المقدمه الممهده اما اعجاز سلمان و سرگون شدن فرقان و چون
 مرق و جبری آن پس گردالتش بنایب سلمان قرص کیم التبه شمال العزیز و در غیر
 ایشان دلالت دارد چه اولاد از حیرانی و فکرا و بیرون بیا آمدنش از خانه سلمان گرفتار گردیدن و غیر
 و حقیقت جهان دریافت میشود که هنوز با وجود این همه مراتب صدیقیت و مانند آن کما اشترنا الله تعالی
 و جمله کرامات الاولیاء حق است ناگفته بود و نه سلمان برادر خود را لایق صدور این معجزات و معجزه
 در زمره زنده دلائل مرده تن می دانست و نه او را در زمره قاصد اهل بیت گمان می کرد و ناسیا
 با عقدا و ملاطاف هر قبی که صوفی کش لقب است بعضی از اخادش قبل ازین گذشته مراد ازین
 علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه در باره قاتل سلمان بخصو قلب بدگاه باری
 و بر علی خیر برادر فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بجا بارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در سبب اتصال تصرف و لوازم و عوارض آن اینک خلاصه خبر لازم آمد که ابوذر را
 منکرین فضائل آنجناب شمرده و در افادات و حبیبانیه دیده باشی که خطبه فضائل جناب مرتضوی که فرمود
 بر آن مدح و متیقن نباشد بخاطره سلمان ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که من در دوزخ
 و اسلام بهره ندارد اکنون علما طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر خیاخچه بسیار از احادیث
 بسبب آن دلیل است قد سبق اجالاً مره و تفصیلاً آخری دست بردارند و زبان هم قابل آن شوند
 ثالثاً از قدم الايام زبانی ثقات شیعین شنیدیم و در کتب معتبره صحیح الشیخان بر آن عین می بینیم
 که شخصیکه معرفت بعد معرفت نبی آخر زمان چنین بیان باشد و انکار او عین کفر بود مخصوصاً آن مقدس
 علوی ذریه طایفه است که اگر آنکس امانت بکس نیست یا نوسن ایشان رشک کار ارم بود اکنون
 چنان از اقوامی مقرر آن کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد و مجاهد
 مقام آنست که عقلای عالم سنگ خار از ده بصحرای سازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن آنست
 که محوسب آن تشبیه است که مدتی بلکه نامورد و هور با نوع کفر و شرک متبلا باشند بعد چندی
 بر اصول مایه در جلال مناقب بلکه خدای حضرت معصومین علیهم السلام شریک و سهم نزنند اینهم
 بخیا و اضعین مختلفین در نیاید که طینت امیر از اعلی علیهین است طینت سلمان اشا لشکر بلای رب
 مخطط به طینت نواصب بیدین حضرت آدم و حوا بلکه اولوا الضم من المسلم و الانبیاء بجهت
 ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و با انواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء
 قارون رسیدند و بعضی را بمزابل مندر آنگشتند چنانکه هنوز بخاطرت مکرور باشد و سلمان با و
 مخالفان او بعد از ساختن وفات سر و عالم چندان بر مرتبه عالیه فایز گردید که من عرفه کان موثق
 و من انکره کان کافر اشهر جنونی شد که از قید خرد بپردن کشم بار بار بکنم زنجیر با پی خوشترین دامن صحرای
 چون شرکت این جماعت با ذریه طایفه مصطفوی و اولاد فادیه مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
 اهل بیت نیز عموم تشبیهین دارد که در سبب اگر شیخین بنویسند نورین که باریاب جمله عاید و صفا

قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از سلام مجدد اقربا
 و سرسید محمد که دست خود او را و اول مصایب ای برفاقت رسالت بنای زکهار شرارت کشیدند
 و از وطن شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و در فاقه جان نثار دادند حتی قبل
 آباء و اجداد متوجه شدند و در آستانگی عساکر اسلام ایضاً اموال هرگز در نفع نکردند الی غیر ذلک من المجاهد
 ذکر است فی کتاب الشیخه الضیاء منصب یکم در باره خلافت شریک شیعند که ام استحال عقلی نقل لازم
 می آید اگر چه بعضی از تباهی عبادت منام کرده و سمر غرور از سبب عالمی منکر و معاند سید بنیاد زیر که مفسرین
 شیعه قرار می نمایند که اسلام شخص لوحی است از ادبی و قهر بر و بر است چنانچه فاضل عاصم صانع
 اسلام میفرماید که چون نحو از مسلمان گمان کرده بودند که هر که بعد اتفاق و عهد ایمان کرد ثواب است
 بشوایب یکم در اول ستم کا خنیا رقیه مرضیه بیان نماید القصص اجراء اقل می باشد در نصیحت
 این است یعنی ان الذین امنوا والذین هادوا والنصارى والمجسیمن من امن بالله والیوم
 الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون نظر بانیکه شریک
 مساوات ثواب است بطلان خواهد بود و انتهی بلفظ بعد از غرور و معاند در مناقب یکم در این
 میشود که محدود بودن ایامت در اصول خمسة مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکار عارفان
 موسی و جعفری از ایشان کافر است تکلفات بعد از اصول و آیات بر آید که لا ینفی عن مطالع حدیث
 مصفوة الامام فی کتبهم التي صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف حضرت سلمان که بدلائل معانی
 دلیل بر اینست که عارف مرتباً درین منکر او باری کافر است و دشمنان بنیما یکم در مسک اول
 بعضی از احادیث از کتب معتبره امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و آخرین
 بنیما در وصیت اجله اصحاب را بنیاد نموده که اطاعت و تناسل علی بن ابی طالب رضی الله عنه بکنند
 بناید که در کما عرفه مضطرباً مستحق حقیقه و ضعیف و مضرب با با فضل سافلین رساند که در خلافت اولین
 آدم اصول موضوعه خویش چه که با که در انبان ندارد و چه روای که از کس بطون بسیار گاه

ظهور نمی آرند کوا اهل حق در فهم معانی این احادیث که در کتب امانیه در باره ائمه و سبک الی اینها و
 حق اهل سنت بر روی کار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق کشاده باشند قد کرد لا تمکن من الغافلین
 بحسب عجب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذکور است الزام ایشان بر حصول فخر عه که حاشا بر سامع تشبیه
 در آمد دوسه حرف بر زبان رانند آن برنا صبیت و حرورت محل میکنند و ناصبیت خویش
 یکسر فراموش بسیارند و صدق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند را بجا رانند
 مرتضوی برای ابوذر که هر که مسلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نصیحت
 در تفسیر ابوذر است که در کرامات سلمان متجیر و متفکر شد و در غربت این حال متوحش گردید و نصیحت
 حضرت سید الساجدین اگر مسلمان از مکتوبات علم او را خبر میداد و عاقل و خیر در حق کشنده اش می کرد
 مؤید عرفان و انکار سخنان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقام ترجمه
 آورده عن جعفر عن ابيه عليه السلام قال ذكرته النقيية يوما كما كنت
 علي فقال لو علمك ابوذر ما في قلب سلمان لقتله ولقد اخبر رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم بنبههما فما اظنك بسائر الخلق يعني سلمان ابوذر تقييه ميگرد
 ابوذر باني الضمير سلمان خوف می یافت و ارمیست و حال آنکه بعد که مواخات دشمنان و این تقييه بدن
 عدم عرفان انکار تصویبست کمال اخفی بر گاه داشتی که حدیث مذکور هیچ محلی نمی شنید اکنون آنچه بلا
 کلفت بعد از جمع و تلیق اصول شواهد و قراین که دلالت بر تحجیر و تفسیر ابوذر دارد و ازین حدیث متباد
 الی لازم آنست بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری مسلمان فارسی را از سازان خیال می کرد و از سباحت
 که بمشاهده این نور کوحش و تحجیر او ساعه فضاحه تر می میگردد و اگر مسلمان از اهل بیت عتیق
 می نمود و از خلص اصحاب پیدا است حقوق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات پیغمبر صلعم و خلافت
 خلفا کما یدل علیه روایاتهم اتفاق افتاد یعنی چو ازین تحجیر و تفسیر صاف پیدا است که اکثر متبحرین
 مسلمان صناعی و اقراعی است و الا تحجیر شخصیکه عمده معجزات و اماره بعد از سبک شکر

حکایت فاعلی بحشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد تحریر بود نش از و از گونی دیگری
 نیز خجسته شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی با این همه یگانگیها چه محل اشتباه باشد پس اگر
 نسبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق ندب خویش را بنقضند کفر دارند و او را خدا سازند و بهتر
 آنکه حضرت مولف سلمان را بقبر وکیل و جابر جعفری و رشید تاسی علما خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
 ملا فی در رساله فکر افاده نموده با جمله بر اهل بصیرت و انصاف مخفی نیست که بعد از فتح باب طاعت صحابه
 کبار سیما خلفا شدند عنوان مدحیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرفا و ضو با و شما هدایت
 اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کفر فضل لهما
 و الارض کا فضل علی شکره صاحب الجار و ادشمان نمایند بلکه سلیم ملای و شایلین شیطان الطاف فضل
 شایانان حسن صفار و برقی و سلا و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول رباعه این معجز
 ثانی و ثانی و ثانی و اگر اهلکی و دلیلی و کسیر و در آم و زید نرسی و بری و فضل و مسعودی و فوختی و طبری
 و زبلی و نصیر طوسی و حسن جلی و هر و طبرسمی را وندی و مسعود عیاشی و ابن جهم و ابن فهد و ابن طلوس و
 مشهدی و شلمی و عالمی و آملی و لاجی و بحرانی و استر آباد و شوشتر و هر و مجلسی و مازندرانی و کاشانی
 و دیگر احوال ایشان از غولان بسیار کافه و قاطبه از مضاجع و مقابر خویش جعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
 و ابودر و اشال ایشان بر کرسی نشاند و اوله و بر این بران قامت نمایند شاید مدعا آنها در خوشی
 آید و دستها ایشان تا دهن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب صفت خجسته و خاک مدح و عار
 بر فراریق حکما قوم خجسته حال سلمان می بود اگر مناقب که مقبولین لسانی گویم و معارضات آن در کتاب
 جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در بر این اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان
 دل باید گردید و شمس صفت غنیمت دان که بعد از روزگار با بسی گزشت کند و زان بسی لیل منهدارد
 که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد مگر مناقب که انا حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نرسد
 عقلی است چنانچه در تفسیر اشارت بدان فقه که نه زندان و زگار و دشمنان هر دیار عزیز شریک و

استاد حکومت شخص در وضع مناقب که جلب منفعت ملحوظ دارند و بظاهر سرست که زمانه حکومت بود
 کی برآمدند و قرآن را در اسلام بود و از نیست که هر چند فضائل مقدار که خلفا و اولاد جنگباری عظیم
 فرستادند و بر دایا شیعیه را بدست دشمن عیار کردند هم بزرگان زند لیکن تا بحضرت عازمیه رسیده
 که حکومتش بر کوفه و زمان خلفا را شدین که انصاف علیه المقتضی فی الشافی و المجلسی العاجل سلم است
 حال آنکه در کلینی فصل نام باقر علیه السلام موجود است که امی ابو بصیر چچک از شیعه و یثربی امیه نمی بداند
 باید از دین و مثل آنرا و از امام کاظم و نسبت که اگر من کوی بر افتد و بریده شوم باره باره بهتر است
 من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر اتمی شخص محدثین علی لسان القزوینی بلکه بعد از ورق گزرا
 کتب شیعه و تصنیف روایات ایشان هم باید فیضی بد که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقدار نقل کرده باشند
 و این نیست مگر بحجت عدم فراموشی مقدار و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ملته خباثه از مطالعه حیات
 المصنوع لوالقمری و توضیح تمام دارد و سکن که این قسم روایات در باره دیگران هم حتمی است
 بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر تحف سلیم هر گز خبر و یا مقدار بر اصول مجعوله باور نمی کند
 با حجه واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکرد که کمالا
 بخفی علما و در منصب مجلسی بجای قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین مع و در مرقه طبعیه مهاجرین است
 و شاید بیشتر ثواب و رفاهت شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس بدین مناقب
 سلمان ابوذر اگر راست خواهد در نفس الامری مجال و محو مسامحت مشارکت از آنچه جای آنکه لاف
 زند لیکن نهمت مضر بیان در و غلو بیان که ابو جعفر کلینی و طبرسی محدثی از جمله شانند الاصلاح است
 که بایمیه نسبت میدهند که ایمان ده درجه مقرر است مقدار در ششم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
 واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان بر صور علمیه باطنیه خویش چه قرار داده اند اگر کما نشین و آن
 این است مضر بد القیاد و اطاعت و امر ایشان حاصل میشود چنانکه بزرگان قوم است از اصحاب اربعه
 بر خطا بالستی در وجه هم مقدار را مضر میشد و احسن که یا نشان قدیم و او اخلاص اطاعت این است بطریق

بود و درجه و بهم که فوق آن متصور نیست نصیب همان شود و ناغیر و یا اولی الالباب متصور نشود و عیال
 شیعیه بعد از تفسیر عمار زباده بر جریان و دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه برایت سحر است که
 او بیل فسی داشته باشند زیرا که مولفات فضل شاه این کتب دیگر از تالیفات قدما نشان موجود است و در
 تذکره محصل کلی از سحر است و که در تفسیر امام حسن عسکری و سحر است و باقر مجلسی در حیات القلوب بجزایر است
 ترجمه آن بسیار نموده و حق که واضح حکایت او بر پایه فرید و لا کسر نشان کننده در خیر مقصود بوده است که
 که بهر وجه جنگی که گفته که مقتدی شمای غیره تواند شد زیرا که نه بریت یافت پس چرا از فرار
 دست بردارید خدایه شنیدن این خرافات داغ شد و بغیض تمام برخواست و عمار بحال اقدام نمود که چشم
 از آن بید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند و بهر شیوه گفتند که تو اگر انقیاد میکردی این
 خفت جبهه که داری منظر میشد گفت پس فضا کل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین که مامور
 باد کرد و گفت بوسل الشیان تو آنم که آسمان بر زمین فرو آورم و زمین بالای آسمان برود بعد از این قال
 مجلسی شد و عمار شرف صحبت بوسل صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که خدایه بر اصیانت دین خود
 از صحبت با طین است بر دشت و تو در جهاد مشغول بودی در شان این کلمات بهر وجه باشد و
 عمار را بر شمر و ند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ که دو صد نفر بر تخریب آن قدرت
 ندارند برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضا کل عمار یاف و فرمود عمار سنگ بالای او گفت که
 این خر سنگ است من هم سنگ خلا است و دیگر هیچ پس با اشاره شریفان سنگ را بر هوا انداختند و
 باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار با اشاره آنجناب یک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفت
 بیک و کام فرو آورد و بغضانی بر زمین و که غبارش بر هوا آسمان رفت چندانکه بهر و دیگر غنچه و بعضی
 با سلام شرف شدند با چکله حال صحرا را تا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول ماسیه مثل بدیهات و کینه
 گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که برایت مجلسی تذکره الایمه چهار صد نفر را بودند و جز
 حقیقه ایمان نداشت و چون سیر جا خود ثابت است اشارتی قبل ازین هم فرستاده شدی در و

شیعه در دنیا فتنه گر مضاد آن بعد از استقرار تمام دواتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظریه بعضی از وجه درین وراق یاد کردیم نه تحقیق فقیر همچنان در باره او آنچه در
کتاب شیعه دیده ام اگر بشمارم بالیقین خواهی داشت که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در طاعن خلفای
راشدین زمان سید انبیا بسطک مسنین داخل نمیتواند شد چنانچه مستبعد بجای بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب خواجه موجود از هم کجاست و قصه فتح را مایه این مقبولین از هم سخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک صفا گردیده از قبور برخیزند و دست احطاص کمال جان نثاری غمخواری بدارم مقدس این
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود و آفرینند و لیکن نظر خالیه قوم چنانکه انستی باور نمیتوان کرد که در
وقت هم به تنزیه ایشان بپردازند و اوایل اینهارا بالوات مخالفت ان طبعین و طاهرين آوده نه کنند بلکه
حسن یا قیل مشعر کسی مانند که دیگر به تیغ ناز کشی مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی مخفی مانند که چندی را
رجعت میدهد و مبدءی درین باعث بساط مطلوب بعین محسوس باشد و لیکن در معنی باعث رجعت
و ارتقاء و جگر ایل طست ازیر که اتفاق رجعت بخین هم دارند چنانچه از کتاب ادیل لات نیز ظاهر است و وجه
تحسین براسف براسف نظریاتی آنکه روزی مجتهد جاسی نزد ولی نعمت خویش فکر گشت شیعه در وراج این
و در به خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت رجعت بخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلسی متواری
بود آری سردار دل بزد و بر کشید چنانکه تمامی مجلس بر خود لرزیدند و چشم سپیدند جواب داد که بعد
رجعت بخین قبسط امام مهدی قوت احتیاط من باقی مانند زیر که هرگاه این مرد و شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غلبت از کمترین فرزند انش بغایت آسانست پس بل به تورا یدیک است و سرور و مغرور نباید
این قبیل را باحوال صحاح خیر البریه از مقبولین فی بود که اصول این فرقہ انضاد و شمن با شست
رسانیدم اما حال تا بعین لهم باحسان بکلان بنشان کوفیان باشند چنانچه از خارج طبری و امانی شیخ طوسی مجاز
شیرت و خنده از امر مجلسی است آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی را بر او انداخته حال که
وقت عرض ولایت ایام به مراتب خلوص و تقوا و انقیاد و اغوائی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

فرط اس مد او زینا برمی گنجید بکبر و حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی در نسخه الزا بر میرو
است که ولایت ائمه را اسکند بلاد هرگز قبول نکردند گراول کوفه و خود کوفی اصل بودند علی بنی المجاسر و شیخ
است آنچه از بن شعیان و فایکرات مرآت اندو غا و غل و انواع مکائد و صنوف حیل و رאותا ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران حادثه که نهایت اعدا و و تعدادش مرتبه بدایت احاد دارد و کتب معتبره
مثل علل و خصال و امالی و کمالی و ریاض و وسائل و شرح اصول و کتب معتقل الی غیره و لکن تا لیفا
المجلسه مثل الجار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله و صایای اهل بیت آن بود که قبول
و فعل کوفیان اعتمادی بنیاید کرد و یکی مر و دیگر بر این صیت منیم و خود حضرت علی مرتضیٰ قطب نجیب البلاء
که برادر شریف مرتضیٰ جامع است آنچه در باره این شعیان حفا بدیشه و مدعیان غنا باز حکایت
شکایت میفرماید احد و عالم چنین فایم و شالک کسب باین عبارات ضحیه و محاورات بلفه بزرگان و ده
باشند از هر لفظ و معنی آن پدید است که بعلت بیوفای و بدعت آنها تمامی حکمرانان کش خون بریم گشتن
آنچه بر جناب حسن مجتبیٰ از نفاق و شقاق این شقی گذشت و اصول ایشان بنوعی مصرع است
که کسی بجه عثور آن ریبی نمی ماند در روضه الکسا لکن هم چنانچه خواهی داشت انشاء الله تعالی از بی و
اند استهان شان که مجبور استماع آن باعث کاشن جسم و جان است خردار ما موجود و تنزیه مرتضیٰ در علل شیخ
المشال هم مسرود است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبیٰ کرده است معاویه بسیارند و خود فرموده
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید گرامی از این کرده وین فروش گذشت
نه گفتی است نه هزار تند بیهفتی است طرفه آنکه چون از کشتن بجان سوال ثقلین و غنیمت امانت ها انداز
فایع شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت را اسیر کرده بکوفه بردند کمبند و گیر آواز کردند و دم باقم و
بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علی بنی الجار بعد از ملاحظه کرده و از ارشاد فرمود که مرا که شما خود را
کسید پس کسیت که مارا کشته باشد این واقعه حکم خراش بے آنکه باصول موسیقی و مضریات و لکیر و خمره
شود و صبر و قرار قلب و اهل خلاص میراید چشمها چشمها ایشان از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن شود

اینها را از شدت التها بپایند گشتن بسیار و جگر را را غیرت گلزار و دلهار را لبان لاله و اعذار می کنند
 و اگر این کو فیان که از قدر انا عشره یو دند بعلت این بیوفای و نقاد اثرش عانت این بیت را بگوید
 تشیع خارج کند و بر مراد اهل زید ادا و خالی نیند از مرد و بسیار از بنی هاشم بلکه فرزندان بنی هاشم
 اولی لازم می آید و العاقل تحفیه لا شاره پس در آنکه از راهی حضرت سید الساجدین با هم زین العابدین
 که با عرفان صاحبان با حق و غیر او در بر و مرد مبتد و بگوشه خزن ملال نشسته بود معلوم است
 بیوفای این غداران را بپایند و بد محمد این قوم خانه کن بود تا آنکه مردانیان نیز علی صاحب
 رموز الصالحین بنده نامی گران بر یکا مبارکش نهادند و غل بر دست گردنش گذاشتند خود اجاشد که
 و در اصول ایشان که استغفر نمود و جهالتش است که از جناب گریلی هم از این مخلصین
 می یافت هرگز غفلت اختیار نمی فرمود بلکه هر که می راست بر سر بدلیشان قیامت و سر باده نشانی
 می برید و سینه کا ایشان می ورید و دست لیان می بست و خجسته بران می شکست باز در وقت حضرت
 کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی و ضوان علیه السلام جمیع اینچهره بر روزگار دست نامرد
 این شهر نقش است از جنت باطنی اینها بطهر پیوست از غایت وضوح مانند شمع در خمین است
 بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم و مابینهم
 در سخت حال ضیق محال بسیار از آنکه ما میله می بس خورشید زنده اند و در حق شان یکایک وقت
 سه بار لغت خدا و خواسته و بشیا طین و محمدین هزاران بار تعبیر از آنها کرده چنانچه پاره ازان درین اوراق
 پریشان مذکور شده لیکن چه شو که بنا بر طبع نذر و نیاز عوام شیعیان باشند فوج مکر از و کان قنایا بنشیند و در
 یسر کار می یسند و وقت قید و بند چون باده بخانه های خویش میخیزند و آنکه در که این هم بر باد
 اکثری از محمدین ایشان مخصوص است که مجرد مخالفت عداوت امید بهد بجهت خج که اتفاق فتدی آنکه فتور
 اعتقاد و خطای جهتا و می دران خلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره رسید بر آن که
 است که امام هرگز لعن نمیکنند مگر بر کسی که کافر باشد و از حال تا آخرین و محاصرین چه گویم و چه نویسم

است که اگر ایشان راه خلاص بجانب ایاام وقت می سپردند و روی سرخ اعتقاد بسوی وی می زدند
و او بر حسب ریا اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این مقدار آمده او نمی کشید و دلکشی بجای حق این
تصحیح میکند و صفات صاف نوسید که اکثر شیعیان ایاام غیبت امام مهدی ثانی بود مدینه اند که پیش از
انبیاء علیهم السلام ایاان ایشان می در زدند باز بسبب غرض فاسده انکار میکردند انتهی بانی الکتاب لمذکور
حق تعالی در محکات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و شیعیان ایشان میفرماید بر اهل اسلام
نیت و که کجا هم کتاب من عند الله مصدق کما معهم و کما قولهم قبل استفتون عن
الذین کفروا فلما جاءهم معارفوا کفروا و ایه فلعلنا الله علی الکفرین صریح باینست
که صدای قوم در حق اصحاب اینهمه مذکورین بحال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند از سربانی
مفاخرت و علو ایشان اصحاب و امام ندیکتی حضرت محمد باقر و دوم حضرت صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع
ایشان را وایت می نمایند و احادیث ذایم و مثالب مجری و ولین انصاف سابقین را کما عرفت نمود و بعد
المسکات الاول تخریج میکند و خیال ندارد که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدالات کتاب مخجم علی و اول
انسان خوف بر اس بود کما و کثرت اصحاب و بر آیه کجه اتفاق افتاد که عالمی با فر گرفت اگر نصف و بنابر تعبیر از
ایشان و عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما یحیی انشاء الله تعالی و از افادات قاضی رطل بوق در مجالس الکونین
که تراجم بزرگان خود آورده که کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می بخشد و در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن این است سوال اگر مذنب بمیه اثنا عشر مرتبه بود جزا بجهنم محض است
می بیند جواب چنانچه امام جعفر و زیان عباس بود و آنقدر خوف از بنی امیه داشتند از ایشان استند بلکه بر ما
عباسیه در باطن همیشه می بودند لاجرم آشکارا از خود دم نمودند بنا بر این همیشه بنامه رضای ایشانست
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد و رایان احادیث آنحضرت را و از نهضت و نهرا بوده اند انتهی مع حد
طول السؤال و عنوان جواب من کلام محسن گاه کثرت بی نقطه درین شهر چندین باشد بر عموم قاضی هرقی سکنه
مکه و مدینه زادها المذشر فاد مکرّمه را هم بخلاف ادایات مجاز شیعه قرار داده این کثرت را قیاس نماید

گردد که بلا تشاهی اعدا و میرسد بانه و حال صحاب ام باقر نیز قریب صحاب ام صادق است
و فقیر در باره از تعداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب و امام الا شاذی لا یعاب به در کتاب و کتاب ایشان
روایات پیش ازین دیده بودم و هنوز بسیار از آن در خاطر خویش نگذاشته ام چون ایراد همه عالی از ملال
ناظرین نیست چه اینها زمان مجتهد فتور است و قصه نظر بعد از عیون سیری بر اوراق کتاب
کما و اما الیه ساقا چنانکه میدهند و باطناب تطویل حرف گرفته حرف پیلودار میزنند لهذا سخنان
او هم خامه سبک نموده بر یکدیگر روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعیه موصی آن قصه میگوید
و انست که در مجلد چهارم از بحار که ملقب بحکایب السماء و العالم است بخدیش وارد شده
فی الکافی عن ابی العده عن محمد بن محمد بن خالد عن ابی بیه عن النضر بن سوید عن ابی عن ابن کان عن زیارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رایت کانی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل
جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یساقطون عنه کل شیء
حتى لم یبق منهم الا عصابة بیهة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یساقط
عنه الناس و یبکی تلك العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلك العصابة
فما مکت بعد ذلک الا نحو من خمس حتى هلك بیان کانت اول لروایا الفان التي حدثت
صالحا الله علیه فی الشیعة فارادها اقول و روى الکشی عن حماد بن زید بن نصیر عن محمد بن
عبد الله النضر عن ابی و فیها اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلك العصابة
فما مکت بعد ذلک الا نحو من سنتین حتى هلك صلی الله علیه و قیس غیره کوز فی
کتاب الرجال فی بلفظه اکنون مقصود این هر دو حدیث کلینی و کشی و آنچه در انسانی آن مجلسی گفته بگویند
فارسی بشود که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که قبله که بی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بران
بلند میشوند چون بر بلند کثرت تمام رسید بلند می گویند و سر سمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلبی ازین جم غفیر کمتر از نهفته باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

و این لطا و مل مسعود و مبوط و ثبات و قرار و همان خواب هیچ بار اتفاق افتاد و روایت کشی با سند
 خودش از ان امام عالی مقام نیز پنجین فرق این است که در حدیث کافی قسین را در عزه اهل سنتنا ذکر نموده
 که حاش در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خیر از ابان خلاص مسیر بن عبد الغفر بر وجه بعد
 بن عجلان میدید فرق دیگر آنکه ساخته وفات حضرت امام محمد باقر بر روایت کلینی بعد از مدتی قریب بحساب
 واقع شد و روایت کشی قریب سال مخفی نماند که صاحب تحف الاقوال نیز روایتی را در ترجمه عبد الله
 بن عجلان نقل کرده از نجاحال مدعیان کاتب از اتباع و شیعیان امام محمد باقر مثل صبح صادق بر کشن شد
 قاطبه احمدین خیر از شاذی الی علی التبعین که مثل شهر یعنی چه خفته و چه بیدار در شان اینهاست جز یکدو
 باقی نماند و از کلام مجلسی که قسین در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اتهام شان بر کسی گمانی
 نموده که در احادیث و زند و حد و تهمته از انبیاء مذنبان و شیاطین و شیاطین و شیاطین
 علی الاطلاق و ز راه و دیگر برادران صوری و مضمونی و که بعضی نموده اند اگر گشته اند و دست از سزا
 شسته قسین که منصف اصحاب کتب قبل الفرقان بعد از از نداد و کفر بود که می سپید و از وجود و عدل
 که حساب بردار باقی نماند حال مسیر عبد الله پس بعضی از روایات لالت بران میکنند که عبد الله خالی از
 تائید نیست و بعضی از علماء در باب و سخن دارند و چنان دارند که او از عمر ایمان امام بود و گو مسیر از سوغ ایمان
 مسیر باشد و بی سوال اگر گویند که سیا باشد که شیطان و دشمنات و حصونین از سکا ند معذور
 مسیر از و عجایب و غریب نماید و پنج مسعود عیاشی خواب جناب طمعه بر علیه السلام که حسین را
 کردند و خلاف واقع بر آن روایت نموده و باقر مجلسی در جلد کتاب الحاد و العالم نقل فرموده نیز در
 تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی صاحب ترجمه انوار آورده اند که جناب سیده النساء شریعی خواب دید
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آلی عبا را همراه خویش بیرون میدادند و آخر نوبت بجای رسید که در خانه
 خزانچه شیرین در آن جای بود که سفیدی خریدند و کبابش خوردند و جان جان آن فرین سپید و شیرین غایت
 خزان لال در خواست و خیر نگفت و بعد از آن جناب غایب از بین رفت و آورد و فاطمه همراه خود گرفت

و سایر المؤمنین و صبیحان بخروج و حقوق تا کیه نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوشتی خریدند و کباب پختند
 که در آن جناب هر از زندگی ایشان بپوشیده بجائی دیگر رفت و زار زار میگفت و میگفت که بعد از
 خوردن هر کس خوانند و چون وقت آن رسید که دستار خوان کنند جناب بیده را تجسس کردند و خیال
 دیدند پسیدند که چه رود و کیفیت منار را اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا جات
 شد و جبریل علیه السلام در رسید آن بخت از شیاطین باعث اندامی فاطمی شده بود حاضر گردید
 پس ایشان بیان نمود و عاقلان می موخند و آیت کریمه انما الجحوش من الشیطان الخ شرف نزول
 یافت پس اگر خواب بام باقر ازین جنس باشد از تمام شیعه الاشاف لازم نمی آید جواب گویم
 اولاً آنکه که این خواب از خواب بیده قیاس آن کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقه از این
 بیت نبوی است بخلاف جناب بیده که در معنی خارج از ایشان که سمعت سابقا کف که امام باقر واقع
 است از شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار و اقصیت هم بران ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول متقی
 نیست مگر اگر شیطان بر حصول مایه بام محمد باقر و سوسه نماید بار بار آنجناب در مقامات
 اندازد حسن ظن از نبی که اراد با عقدا و امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی ممکن بودن روح القدس
 ایچمه که تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون خطا باز دارد و چنانچه در اخبار و روایات
 و غیر ما است خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمه که اقصاف با مات داشت اگر انقسم جای
 وقوع باید قیاسی لازم نمی آید که مصحفی سه برابر قرآن مجید ششبار حلال محرام بر آنجناب فرمود آید و
 بر سه بار جناب میر جمع شود چنانچه در انصاف مجلس در نور الصالحین است اول بعد تسلیم هم مدعا با مجامعی و
 زیرا که مختصری ثابت شود که اگر مقتدره کس بلکه قیاس هم از آن هم در گروه شیعه مخلص بودند و بامیر اگر
 ضابطه استین می آیند و چون بام باقر خروج نکرد و تسلیم که اصحاب فرعون و منافقین بودند و هر روز
 ایان شد و المطلب علان این قیاس شیطانی و فنی مفید می قدا که تعبیر این خواب از محفل امام حسین
 و کثرتی کرد و هر گاه خود در تعبیر این خواب از یاد اصحاب قمر نص قطعی فرماید چنانچه در سنتی

پس تقریر کند که اگر از وساوس شیطانی نخواهد بود و متن بعد بداند که در اینجا نکته ایست که چنانچه دان آن نکته معیت
 آن خصایه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب آن خراجیات نام باقر را نسخ و کامل بودند این را که از کجا بعد
 شریف نیز و المطلوب است او در ذلک بعد از از فی اعانی و غوری معلوم میشود که سلب از تمام و علی الاطلاق
 که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید که اعتراف به المولف بجهت معیت و محبت امام مدوح مستلزم
 عدالت این جماعت نیست لیسوت الواسطه و می لا بداع و الاحدث فتدکر اینجا که دیدی
 حال اصحاب امام باقر و برای خدا یک حدیث از کتاب ثقه المحدثین الشیخان نیز بر اصحاب عمومی امام
 علیه السلام دیگر به من بعد از این شنیدن روایات هرگز گفتنی نخواهم افزود و ارجح نخواهم نمود که بعضی است
 از وی قمر کلام تمام شده و مجلس بیان سید شمس غنیته شمس شمع وصل بر روانه باد که این جمله تا بعد از امام
 تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرب لطف الصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدن
 مدعین مزید و لا که هنوز آبی بجام میخورد و آتش میزند و در آید پس بداند که سید صدر الدین حسینی
 راضی السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصحابا شرح و بیابا جبهه کامله نقل کرده که سفیان ابی اسیر الجندی
 صلح امام حسن را ملاشت بد کرد و ندل المؤمنین نقیض گذشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد و در حق
 فرمود که معمول این است که هرگاه علم حق حاصل می گنیم تثبیت بدان می نمایم شنیدم از حضرت عیسی
 الله علیه و آله و سلم که بسوی بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی عریض یعنی معاویه واقع شود چون آن شهر
 در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح و رادم بگوید که امام حسین نرسید نیست که درباره خلافت
 نیز بداجل مبرم رفته پس چرا خروج نمود باز و وجوایده خلاصه اول آنکه امیه تابع کتاب منجم بودند و درین
 کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت برآمد پس چرا گنجایش نداد و دوم آنکه کالیف شریف
 با موظا هرست و بنیادش بر حصول یقین نیست چنان ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت
 روانه پس خروج فرمودند یعنی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیا بازضا
 رایش بی آنکه متفطن بتناقض جماعتین شود زیرا که اول دلالت بر آن کند که امام حسین با موظا

و شهادت بود و میداشت که در پشت کمر با شهادت من با جمعی از رفقا و مقرر است بحال جبهه و جبهه در
 طلب آن بود و بعد تمام بدان طرف نیست کافی الباقی و غیره و در کوفت آنی آنکه امام حسین قصد نمود که از
 شهادت جرح کند و بطرفی دیگر باز گردد و میفرماید که همچنین است حال امام حسن که اول موجب اجتماع شیعیان
 بمقام بلعوبه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه مصلی امر را میداشت چون خذلان اصحاب و تفرق هوا
 شیعه و میل بدنیای محویتی که بعضی از آن شقیان را بحجاب مجروح کردند و میداشتند ناچار بخلع خلافت
 نن داد و بصلح معویه ارضی شد تا ضرر با خناب شیعیان و نرسیدن بعد شرح مذکور می نویسد حال
 سائر ائمه همین بود که هرگز باران مدوگان از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشانرا مثل امام حسن و امام حسین
 بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزه نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان وقت نخواستند
 کرد و تفرق خواهند شد با تمام تمام خروج میکردند و برین وجه نیز روایت ثقه الاسلام الامام غفر له
 می آورد می گوید اَلْعَلْفُ لَكَ مَا رَوَاهُ ثَقَّةُ الْاِسْلَامِ بِاسْنَادِهِ اِلَى السَّيِّدِ الرَّضِيِّ قَالِ
 وَخَالَ عَلِيٍّ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ قَالَيْسَعَكَ اَنْتُمْ قَالِ قَالِ وَهِيَ يَأْسِدُ بِرِ
 قَلْبِكَ كَثَرَةُ مَوَالِيكَ شَيْعَتِكَ اَنْتُمْ اَرَأَيْتُمْ لَكَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لَا مَوْلَى مَوْصِيْنِ مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ
 وَلَا اَنْتُمْ اَرَأَيْتُمْ لَمْ تَطِيعْ فِيهِ نِعْمَ وَهَ عَدِيٌّ فَقَالَ يَأْسِدُ بِرِ وَهَ عَسَى اَنْ يَكُونَ قَالَتْ مَا يَ
 اَلْفُ قَالَ مَا يَكْفِيكَ قُلْتُ نَعَمْ وَفَاتِي اَلْفُ قَالَ مَا بَتِي اَلْفُ قُلْتُ نَعَمْ وَنَصَفَ الدُّنْيَا قَالَ
 فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَكْفِيكَ اَنْ تَبْلُغَ مَعَالِي الْبُلُغِ قُلْتُ نَعَمْ فَاَمَرَ بِحِجَابٍ وَنَعْلَانِ سِتْرًا
 بِمَادَرَتْ وَرَكِبَتْ فَقَالَ يَأْسِدُ بِرِ وَهَ اَنْ تَقْدَرِي بِالْحِجَابِ قُلْتُ الْبَعْلُ اَذِيْنِ
 وَابْنُهُ قَالَ الْحِجَابُ اَرَقِي فَنَزَلَتْ فَرَكِبَتْ بِحِجَابٍ وَرَكِبَتْ الْبَعْلُ فَنَضِيَتْ حَتَّى اَصْلَحَتْ
 فَقَالَ يَأْسِدُ بِرِ اَنْ تَزِلْ هُنَا اَصْلَحْتَ ثُمَّ قَالَ هَذَا اَرْضُ شَيْعَةٍ لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسَرَّكَ
 حَتَّى صَرَفْنَا اِلَى رَجُلٍ وَنَظَرْنَا اِلَيْهِ عِلَامَةً رَجُلٍ جَدِّ فَقَالَ وَاللَّهِ يَأْسِدُ بِرِ لَوْ كَانَ اَلِي شَيْعَةٍ
 بَعْدَ هَذِهِ الْحِجَابِ مَا وَسَعَنِي الْقَفْقُ وَنَزَلْنَا وَصَلَيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ

عظمتی الی الجلاء فعدت بها فاذا هی سبعة عشر وهذا الحدیث صحیح واما حدیثی که در روز
المعتز اخبار آخره لا تطول بدکرمها استثنای بلفظه من واما حدیثی که سید مرتضی گفت که روز
تروا امام صادق علیه السلام و حضرت ششم گفت که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پسید چرا گفتیم که شیعیان مدوکاران کوه
اند و اگر این مقدار از مولی الفضا بری امیرالمومنین می بودند بخدا که او بگوید و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعب بود و گفتیم بلکه دویست هزار باز استغراب کرد گفتیم بلکه
پنجاه و شش باشد بعد از دیر فرمود که تا اینجا رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتیم دشوار نیست خداوان
باشاره شریف زین بر خروست خداوند محبت کردم و بر خروستوار شدم فرمود مرا از کشیدی خود برتبر سوار
نمی شوی گفتیم هر روز نیست و نجابت از تن هست فرمود این بهتر است که بگویم خرم رفاقت زیاده تروا و از خرو
آمدیم و برتبر سوار شدم و حضرت بزرگوارترین روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسیدیم و فرمود اگر نماز
گزاریم بهتر فرمود شمس در فیه نور سبل بر نیارود و در چشم عمل ضائع نگردان و پس از آن
رسیدیم بزین سنج حضرت بسوی کسری دید که بزغالهای چراندیم شمس را و کرد و گفت و است
سید را که شیعیان بر این من مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست بود و از فریب فرمودیم
نماز گزاریم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتیم سوی کله مذکور پس آثار شمر و معارضه شد که عفتند و مذکور
بیچ شرح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صریحه و لالت بر آنچه گفتیم دارد و درین باب
بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام لطول انجامد از خطا هر شد که بعد از امام حسن امام حسین حدیث از امام
این مقدار نیز شیعیان است باشد و اندک بحسب هر دو جنگ جوی کوشند و فرغند مردمان کوه
و بعضی شمس بدست گیرند و سپهر بشک و نیزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدما خویش گویند و فرمایند
مَعَاكُمْ سَبِيلُ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ عَسِيَّتِهِمْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ أَنْ لَا تَقَاتِلُوا قَالُوا أَفَعَلْنَا
لَا تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمْ تَكُنْ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَكَّلُوا
عَلَيْهِمْ دَرَبُوا لِقَاءَ اللَّهِ جَارِحِينَ وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالظَّالِمِينَ وَارِثَةُ نَفْسِ الْإِسْلَامِ

ششصد و نود و عیسی برآمد بایشان آنکه قبل ازین در کتاب ما می دیده و از السنة ایشان شنیده باشند که حضرت
 امام محمد نظر جمعیت چهل سال از مؤمنین می برد و الله سال بقین اگر این قدر جمعیت فوج می یافتند جهاد
 بر آنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول ما می دیدین باب گذشته و از کتاب بنور الصحاحین برآید
 ثقات و مصنفین ایشان پدید است که جناب امیر المؤمنین بر ملا میفرمود که اگر چهل نفر از اصحابان خدم
 می یافتیم با خلفا جهاد میکردیم و لیکن چون امیر را این مقدار از اصحاب باقی نماندند تا که برادران
 تقیه با همی مبارک بیرون ننگد آتشند باز روایات اجتماع است که از اهل بیان در شرط جهاد و غیره
 آمده باشند چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین محسوس است بروایت امیر المؤمنین که جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرموده بود که اگر بیست نفر صحیح باقی نماندند با غاصبین خلافت جهاد و کون باقی
 آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید بنطیست **حَدَّثَنَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِنْ يَكُ مِنْكُمْ**
عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَمُوا مَا لِيَنْ اَتَتْكُمْ مَحْصُولُهُ اکنون بحديث گفته معلوم شد که بیست
 نفره و من کافی بوده اند و لیکن حیرت نیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب ال بران است که امیر
 همت گفته اند که اگر ده مس از شیعیان می یافتیم جهاد اقدام میکردیم و هرگز از نزاع اختیار نمی نمودیم
 و فرادان تجربه است که احادیث استفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتیاج مرقوم
 دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
 و سلم بقید حیات بودند بحال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
 سازند بلکه حق هرگز خویش را با فضل قرار می یافت و بدون همت جناب امیر سر خلافت را
 آراست و اگر شیخین در غضب است می کردند هر دو بر دست آن هر دو کشته شدند ازین مقام
 صبح دریافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سیدر صغیر برخلاف پیش خود
 جید را از دمی تمیز نکرده جانبیکه در روایت امام محمد بن شیعیه گفته که اگر جناب امیر را این قدر از عوام
 و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخشای نمی آوردند و معلوم شد که سیدر صغیر مذکور نقد روایات

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد از این مسطور میشود بکلیه خویش نگاه داشته من بعد از مناقب جناب امیر
 بحکم حدیث ابو صلی الله علیه و آله و سلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه ضمن حدیث
 بدین طور روایت که اگر علی بن ابی طالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد کشته میشوند
 شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه برسد و خود بدش را نه بنیاد آنتهی و این روایت خود بعد از تصنیف
 که در کاتب پنج ابلاغت مرویست مگر در مویست که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله
 و کثرت هجوم شان در روز دین پوشد هرگز وحشتی انگیزه عالم نگیرد و بحجت رسوخ دینی و هدایت کمال
 یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار شش خطم انتهی فکرت از خلقه اول و اتباع و شیعیان او
 نسبت شان حکم قطره با ذره داشته باشند و جبرن غوث طینت آنها باشد و بارها بخواب و لا ورا آن
 قوم را بدو انگشت چنان بالش میزد که تنبان زرد کنند کافی البجا و حق اقصین پس تعالیان با وصف تنهای
 بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان از مویست این احادیث روایات بشمار است از جمله
 قصه غفارت است که محمد عسکری بن محمد تقی انحراسانی الکوین بادی مخاطب یو افکن خان رزینوار اصفهان
 کتاب حسن الکبار که باطهار و علمای امامیه این کتاب تلقین صاحب الزمان مینهند نقل کرده و حاصلش
 اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
 خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک آب کن در میان هر دو کوه پیش من بیار علی و الفضا
 نیز حائل کرد و بنی اجماعین رسید و از شنبه پرسید که رسول خدا کجاست گفت سول کیت گفت محمد بن
 عبد الله گفت هیچ رسولی ندانم سنگ بر سرش زید و فریادش میسپا چو شفته پیلان و حکم کردند
 ذوالفقار از غلاف آورد و از جیب است لشکر ابلین تاخت جمعی بدار البوار رسیدند و لفته السیف برده
 رفته پس قطع منزل مشغول شد بکتاب گاه زنی صدق آیت که یوم کا کما انعمت و جوههم
 قطعاً من الکلیل و ظلمها که شرکایان سیده و شعله های حیثا نشن بخیر طبعی ناکشید و در و در
 او گنبد آسمان چیدن از تاریکی و امن کوه بدیده آمد و دست بزمین زد و بجهت هفت یا شش غریب رسید

و از جهات سه احاطه کردند و حضرت را بدو ضربت زد و الفکار دو باره کرد و باز کار زن سیاه کار ترنگ
 نمود و آنی آخر القصه و ازینهم در کتاب نور الصالحین تازه ترجمه دیگر است که تره فروشی که و کانش نزد شاد و
 بادشاه بود اتفاقاً روز نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل زد و مشت بود و هر روز طبق سبزه بطول
 اریخان می برد و بعد چنگ جاوشان بر حقیقت افتادند و او را منع کردند پس بر این قیام کرد و گریان
 تا دهن پدید و بر خطبه نزد پادشاه رسید ملک کشتن می فرغان او و جوان بدست جلدان افتاد و آنکه
 تیر و عانی و بر بد نشست و پادشاه سفارشش و زیر خوشی از سر خوان و در گذشت و بتکلیف اطلاق
 قتل جناب میر صاحب را و را معلی نمود جوان و بگوید نهاد اتفاقاً جناب میر بر کنار دریای کوفه عجب
 صانع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان بر خیزد حضرت او را تا سه روز ضایع نمود و باز
 که از کجانی و چه کسی چه میهم و پیش در گفت ازینم میر سم و در انجا دو پادشاه اند یکی مؤمن و هم کافر و بر خیزد
 و اله شده شده ام و تمام قصه اعاده کرد و گفت چشم آن ارم که بخانه علی راه مالی تو رسد و بغایت سهل
 حضرت او را بر لب ری آورد و ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم و دستش از حرکت فرماند
 باز بدعانی آغوش بجال صلی خود کرد و جوان با پی مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسکت
 نمی برم لکن اینقدرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن ذوالفقار کشید و در مکتوب سخی پادشاه یمن
 یاد فرمود که کافر اکتسم و سلطنت و دخترش این جوان دادم جوان بدین نعمت غیر تر قیام نرشد
 که از آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب میر را صحتی مجمع رفقا بنود و در کتب طائفه
 بشیر می است و مضمونش تواتر می رسیده که حدیث خضر خدق که قبل ازین بیستم یافته و دلالت
 بران می کند که مفتاح ملک یمن بقصه بغیر خضر من سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید لکن
 بحکم مذکور بجای خاکساری آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد و تشعیر مرضی و مجلسی شافی و بجای
 که شخص حدیثی و ازالی و انصار و رسیدان مقاومت جماعت بشمار خجسته بکران رکابی قدم گذارد
 و در مقابله بران کس با بر جانش بود و شیاطین میگردید عجب آنکه این هر دو باینان نه شایع

برین قدر پسند نکرده میگویند که شیر خدا بار فقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
 و ابوسفیان که تحریر بر قبال کردند و بفرستاد مبارک و بختند تا بمقاومت اعوان خلیفه اول نرسیدند
 درینجا که عماد قوم روایت جابر جعفی میخورد که کذب ایشان است هم ندیدند که در مبداء خلاصه
 چون فریاد کنند که بگوشتش میرسد با ما حسین عمار و فضل و عبد الله عباس و جعفر شوجیه شد
 و وقت انتقام جمعی بر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شمر که چون بشد و الفقا از خلافت
 ز بهیبت قتل لرزه بر کوه قاف میخالد و لید که شجاعان عرب زیاده از مورخین همراه شدت مقابل
 گوید مانند سید بر خود لرزیدند و غیر از جابلوسی چاره ندیدند آنحضرت اگر امیر المومنین یا بر و هم
 مرتضی و مجلسی بار فقای قدیم و بزرگان مکررین تا قبال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه
 جعفر طیار و عثمان و طلحه و غصبین یاده تر باشد زیرا که امیه معصومین صراحت فرمودند که حمزه و جعفر اگر
 زنده می بودند هم ایشان را کفایت نموده چنانکه استی نتیجه کور را از امامیه کسی در تواند کرد که اقبال جبر
 طمانی و شب بخور را لیلک البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین مرد و بزرگ خود با
 و لیکن بسیر خجسته است آنچه از جناب بطور میرسد این مرد و چه حال داشتند که بعد حصول عمر فرج هم از قوت
 بفعل می آوردند بلی نصیب بیه اصول امامیه مری دیگر است که در قسمت حیکه نیفا ده کما شریا لیه
 سابقا و این مرد خود نمید بدست است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف و در قلوب مردم زیاده بر خجسته
 بود پس ل بکفایت این مرد و بزرگ در مقابل خطا و خطا احادیثیه بد و عدم افعال اوقات تقدس
 شیر خدا لا معنی له مع ذلک بان می آید که حضرت حمزه در باره منصب کبری برای علی مرتضی
 رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیر المومنین احکم سکونت در مسجد رفیع بنیدند و در
 بمکرر که متعلق باین بود بر آوردند حضرت حمزه بر هم شد و آخر قوت شجاعت جناب سالت شانه
 رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس کج فرس آمد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
 است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود بسیار کرامت

استماع آن در قلمرسم حسد منتهک شدند و حضرت امام حسن لفظ معنی اغوت را از دست دادند که سمیت
سلطان و یا حسد و بدخواه او معاذ الله منقطع شد ظاهر از حالات این بزرگان چنان سمیت موضح دارد که
روز غدیر بحسب طلب هر جماعت بدست بدست تصویبی نمی دادند چه جفا لفظ با لفظ مبارک با و مگر چون خود
صحن الکتاب بماند آن این قسم عادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین
است لا محاله اعتقاد بآن باید کرد و بسجاف سید مر و مجلسی که شجاعت شهر جناب میرزا انکا
کردند و از مدلول حادث صحیح نبوی و علوی و جعفری انحراف کردند بهر حال قایل باشند بطرفه انکه ثانی نبوی
تو ایخ قدیمه اینهم ندیدند که رستم فرزند زال بارء با وصف تنهایی بر شکرمانی عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر حصول مامیه حاکمیت فی السلاک الاول کارش بخدای رسیده بلکه از اینهم شجاعت و کرم
زیاده برین نیست که گاهی وقت شربت رفاقت بکند و کس در کار باشد بخلاف امید دیگر که حقیقت
غالباً بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از آن بزرگان آورد و بطریق حکایت
مشهوره بداران قرار رسید بکثرت و تفاضه از آنها مروی نیست با جماع شیعه احتیاج داشتند
و لیکن بیغج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل خلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از دست میان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صبح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیمه یا وحدت باشد مخلص هم بر نیامدند و نه اهل عاوازا احتیاج امیه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرخصتر باشند زیرا که از کتاب دستها کما سبق عبارت صاف
هموید است که علمای امامیه خود متروک دارند که از جناب میرزا شجاعت امام حسین در مقابله محارب صید
یا قمر یانه بیکر افاده او اول دلیل بر آن است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیرزوان
و شاه مردان زیاد مردم رفته و شجاعت سلطان طغ در شمال مشهوره و خلک شته و بران قوی بر هم
اشا لش آنکه چار هزار سیاه پوشانند شمشیر انجوشان از دست آن امام سر و عین چشم تاقتند
و انچه الله که روحیات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آیدارش بدرک نخل نافرورفتند

و از بیادگان آن قوم خطا کار چه نام گوان بردن و بیفتل های بنظر اوردن و مانند او نرسیده و الا
 گفت اینچه میگفت بار خدا یا مگر چون لطف کریمه شیعه در صلب اهل حلا در زبان جناب مصلح نورضی اند
 زیاده تر بود ازین جهت عدد کشتگان و کشته شدگان از امام حسین که هر چند رعایت لطف شیعه متباخرین
 نصیب این شت چنانکه در کتاب روستا از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آن خرسنتان
 مرفضوی این لطفه را و اصلک باطلین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که فیه که در طب
 ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجدنی آمدند واقعه که بلا چگونه بظهور میرسد سبحان الله محافل لطف
 شیعه که حال اتفاق و نکات آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
 و آنکه جناب سیده النساء و اولاد و مجاد و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس و عظم نقیض بود و کما ظهر
 نفسیه و غیره و خیال مقدسین یا کس تعفف الله ربی من کل ذنب اقرب الیک کاش از احادیث
 ایامه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم کل اهل جن مراد باشند که حق بر مرکز خوشتر
 می باید و استبعاد و اعتراض همه بر طرف نشود و الا از طرف و جوانب مختصرین و وجه احاطه کردی
 اتفاق شیعه از اتفاق یهود هم در گذشته است و غیره با اینهمه تناقضات بشمار که امامیه در هر باب
 با عقائدشان چنان بر سرخ یافته که از خود و بخش جهان آفرین فقط الشیاء را برای اتفاق حجت پذیر
 و آثار برین ترتیب نموده و احکام بنه می دارند چنانچه از نفس علی محمد مومن ترجمه آن که از امام محمد مصطفی
 است سمت و وضع می باید و هم از کما کلینی و کتب فقهی مثل علل مقبولات و مثل برکی از فقهایان حیا
 پیشه که احکام طهر و زنا و ایت صاحب و افع و فضیه عجبیه بعد و کما المحمول یعنی احکام الهی بر ایت عید
 شیعیان یعنی مومن جانی در شان او کمتر از قصه آن جولا به نیست که تیری درین او تا غار فرشت
 اناراده میگفت که خدا این افعه را دروغ گرداند القصه حاصل است و معاد این قوم انتهایی ندارد و غیر
 که دستگیر از تو هم به این بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بد و حب نفس از شقیات خفا هم
 از کفر قوت بعضی اند و لیکن خدا را حاضر و ناظر نیست از انبیا گذشت اندک غور باید کرد که خلفای عجم

هم باهی ایشان هرگز منزلزل نشده و تشیعین وقت امتحان در برابر طرار نهاده اند و پوست یک بره
 کشید از خرگوش و رو باه پیش منستی کرده انداری و طلا و مسکینی و چرب با طایفه شیعه قدما
 بی نظیر بادید است کما قال الله تعالی و من الناس من یحیی کتوبه فی السجیة الذیاء و لیس له الله
 علیه ما فی قلبه و هو الذی الحضا و اذا تولى سعی فی الاخر لیس فیها و هی کما الحث
 و التسل و الله لا یحب الفساد این است حال صاحب فرمودی یه مصورین و مقلدین
 ایشان اصولا و فروغها و از بنیاست که در کتب معتزله حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین ایشان
 الا نوار مجلسی و حسان قمر و امالی قمی و غیر آن صد بار و است بطرق مختلفه و اساسیه متنوعه مرقوم است
 که مشتمل بر آیه زوی ائمه هدی این بود که از داری درین طایفه بهر سده که بوشین ندر و ناگفتی برابر اعدا
 نکند تا غوامض اسرار بوی گویند همچنین بکایت این قوم باین پنج قریب تر منقول است که این شوق
 بجهت افشای راز و اذاعت اسرار را و در انوار معصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان باین
 جماعت اند زیرا که در پی از احم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس ایشان
 آن ذوات مقدسه را قتل رسانیدند و ضایقه سالی که در قرآن مجید آن مذبحین را باشد قتل ایشان
 قرار داد و فرمود ذلک یا ایهم کاتوا یکفر من یا آیات الله و یقتلون النبیین بکفر الحوی
 و اینهم در خصوص حضرت طاهرین بر ابست منادیدند کورین موجود است که قتل بر دست تشیعین که
 اذاعت و اظهار کردند بگو چه و باز از رسانیدند قتل خطا بناید فهمید بلکه خون محمد است اینی و بر اعدا از
 خاصه عامه مخفی نیست که در کتابهای مجریه قتل مومن فرموده اند که و من یقتل مومنا متعمدا
 فجزاؤه جهنم خالافیه و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیمه آیه قتل
 در پی آنهم مرده با حجاب حجاب آنکه انشائی راز که از امام موسی بن حکیم اتفاق افتاده
 آنهم بکمان آنکه امرونی شریف یعنی فاکتیمی و لا تشیه درباره خلوت صحبت با ربی رضی الله عنهما تعلق
 دارند و بقصه تحریریم مع ذلک تیه الامر صد گناهی است که نفسانی بزاله بیانیت محو تواند شد و با

یک و حرف ازین جنس برآید چون علمای امامیه همیشه در مکتب بوده اند و کتب مذکور اهل حق از هر
جنس غالب اوقات در مطالعه ایشان می نمود بمشائی آن تحریر کاتبان این باب و متعدد آن است
شناخت را از مذکورین منع کنند چنانکه خواهی دوست و انصاف باید کرد که خرمشاهی منهای این است
مکتب از حرف خود در نفی و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و در کتب ایشان علی الامامیه
بی آنکه ضرورت بحجیه و تفسیر مندرجین امور بود یا امر آخر با جمله برای قریب اهل حق کاید گونا گونی حیل
از نگارنگ تریب و اندو برائی اثبات قدم و حدوث مذکورین اهل حق جمعی سنی و گروهی شیعی
و خیرتند با خیر و اخلاص تا آنکه رفته رفته بدین کاید و جل نرد عوام و در مناظره و مجادله و نقی نام حاصل
و هزاران از علمایان خیر و بد بلکه با بعضی از علما در فن تنقید حال مانند آن حکیم شریعت فخریه کمال
و بر سبک روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد دارد و استغفار بحار و ترجم آن چنانکه باید یاد
مخفی تواند بود که شمر مرود و مخفی این جوان معنویان مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و در محو صحبت و شجاعت
مرگش می کردند پس اگر در مذکورین بعد از روایات حادثیه هم باشند استبعاد و نمی نماید چرا چنین
روایاتها در باره تشیع این ظلمه و فخره نمکنند که خود حاکم این شور خندان عبید الله زیاد مورد شمر مشهور
انجی او را زیاد مکر و دست بیچگاه و فرود این عمل که تو شد او کرده و محکوم تشیع بود بلکه عمر بن کعب
شکر شقاوت او بود و فوج سنگین بر کوشواره عرش عظیم و بحان رسول کریم صلی الله علیه و آله کشیدند از
دریا هم مضایقه کردند تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان او را بکشتن و جاعلان اصول امامیه
از رویی حادثیه بسیار روایت کرده اند و احکام از آن تنبیهات منویده و این امر بر ناظران شاد و شایخ فخری
عجول البجواب و افادات سید اربط اوس در کتاب النجوم تجنیب اند شد اگر علمائی شیعه را منور و معصوم
فرید و لا در سربا آنیک و اینک میدان کتب نفی در مجامع مناظره باید کشاد تا معلوم شود که این
و هو اما خوانانش از متقاین کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سبکینه کوفه از راه استعجاب
ایشان نواند بود یا اهل حق نقد او را در نهاده و طایفه شیعه باید باور زمره اهل سنت باشد محض و نه از

مطهرین و ستمه بن امامیه که طائفه واقعی را بکتاب مبطوره لقب داده اند صد بار وایت شان در
 کتب بن و ابان خویش می رند و فتوی بر آن دهند و حال نگه با عرف صاحب انق و جهند که بلایی
 در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که امامیه بد قوم مسطور را از لوصب خارج بدتر دانسته اند و در
 کفار و مشرکین اخل کرده از مجالست مخالفت آنها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الامیه اعتقاد می کنند
 از امامت سائر امامیه کنار دارند بلکه در بد گوئی آنها و قبیله فروگذارند زجر شدیدی نموده شیعیان را احقر و ذمه
 که در هر نماز و عابد بر آنها کرده باشند همچنین قطع مظهر از خنازیر مخدوره یعنی جماعتی از شیعه که
 به تبری موسومند و از امامت محمد خداداد کنار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد از بن بدگوئیها می کنند هیچ
 مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد و مجلس آنکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیه السلام بود
 با این جمله زواده مؤتلفین این فرقه اند عیناث بن ابراهیم که توشیح او در خلاصه و دیگر کتب مشهور
 است و او بسیار از احادیث امامیه علیه السلام روایت نموده و از جمله در کتاب غوالمی نگاشته که قال
 الصادق علیه السلام کما سن ان یفصل الدّم بالبراق از جمله این خرج از سبب و از جانب
 این کتاب از بن نام و قیاس که درباره این گروه دین فروش و ریافتی خیابان بوضوح پیوسته که نباید
 سبانی تشیع بنحو سید مرتضی بر احوال و فتوی و او اندلس عوی محبت و صفت انوار چگونه سمیع
 شود چه جا فرید دلائی اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معین با عز از کاسبی و بی
 بیاصل ضرر احمد کشمیری که سبب برزاند و دند و باطل را بدین حق و انمودند سود نمی نمایند و دست که تصرف
 خرافات شان که متوهمین از ان بود محض قوت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علما و طلبه جمع شود
 و هتفه سواد معارفه بنا بر مثل و دیگر تحقیقات و نسود و تبیض عبارات مدخلی باشد فراموش آورده ام هر که
 خواهد در می یابد تا به خمد بدندای مل من مبارز و در داسی عمر نیز اگر بدینهم دل نه نهند و نبات فرا
 نه و زنده و آب غیش را از اصول رجایه مجلس طره نیارند و همچنان صنادیق قطیعه عبادت صفا و بد
 خویش نگاه دارند کما فی الکافی و البیارق فقل لعلوا ندع انباءنا و انباءکم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْفُسَكُمْ وَالْأَنفُسَ الَّتِي تُكْفِلُونَ فَتَجْعَلُ لَكُمْ اللَّهُ عَذَابًا
 الْعَاقِبَةَ لَكِنَّ الْكُفْرَ قَتَلَنَ رَسِيدَ كَلَامِ مَعِيَّةٍ بِرَبِّهِمْ وَرَدَّ وَانْدَ نَصَارَ لِبَاسِ أَهْلِ تَبَوَّاتِ
 جَانِبِ الْبَيْتِ الْخَصْرِ الْفَقِيهِ لِبَاسِ الْبَلَدِ وَنَحْوِ هَذَا تَقُولُ لِمَنْ يَنْتَبِهُ لِنُورِ دُورِ مَا خَوَّلَ
 بَسْمَاطَ رَأْسِهِ سَازِدَ لِكَيْنَ فِي زَمَنِ كَثَرِ عِبَادِ خِيَانِ مَرَكَزِ اسْتِ كِهْ حَضَرَتِ مَوْلَا عِزِّ دُورِ
 هَرْ كَرَنَدِيدِ وَبَرَوَ عَاوِدِ عَيْنِ مَزِيدِ دَلِ اِيْمَنِ قَرِيبِ خُورِدِ جَوْنِ دُورِ مَرَهْ اِذْ كِيَا دِلِ فَرَا سَتِ وَدَمِي شُورِ
 اَسِيدِ تَوَسَّيْتِ كِهْ اَكْثَرُ بَعْدَ اَزْ عَجُوبِ بَرِي وَفَرِ وَخُضْ اِيْمَنِ حَسْبِ اسْعَانِ تَدْفِيقِ دَرِ قِيُودِ كِهْ دَرِ نَفَاطِشِ
 وَتَقِيَّةِ مَسْتَوَرِ سَتِ وَدَمِ حَقِيْقَتِ مَازِنِ بَرِ اَرْحَامِ تَشْيِيعِ مَحْدَثِ دَسْتِ بَرَادِ وَبِسْطِ كِهْ رَاهِ سَبْكَ كِهْ اَزْ غَوَالِ
 اَشْوَكَ اَفْرَاطِ تَهْ لَطِيفِ پَاكِ سَتِ اَرُوْ كِهْ هِنُورِ شَاهِ خَاوَرِ لَطِيفِ شَرْقِ اِنْبَارِ دُورِ تَوْبِ بَعْنَايَتِ بَرِي اِيْمَنِ
 وَاَكْرَبِ اِيْمَنِ مَوَاعِظِ وَتَذَكِّرَاتِ اَطْهَارِ حَقَائِقِ كَشْفِ لَيْسَا بِحَضِيَّاتِ خَوَّلِ اَصْرَارِ زُورِ دَوَارِ صُورِ وَبِسْمِ خُودِ
 دُرْ كَنْدَرِ كِهْ سُرُورِ لَطِيفِ نَظْمِ اَلْفِيحِ بَجَانِ خُودِ كَرُومِ رُزْ كَارِي بَرِي بَرِ دِيمِ كِهْ نِيَا دِ كِهْ بُوْشِ غَرَبِ كِشِ
 بَرِ سَوَالِ اِنْ بَلَاغِ بَاشَدِ سَاسِ يَا قَوْمِ اِنْ كَا كِهْ اَلَيْكُمُ مَقَامِي وَتَذَكِّرِي يَا اَيُّهَا اَللَّهُ
 فَعَلِ اَللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَاجْمَعُوا اَمْرَكُمْ وَتَشْرَكُوا كُمْ تَمْلِكُنْ اَمْرَكُمْ عَلَيَكُمْ عَمَلُكُمْ تَمْلِكُنْ اَمْرَكُمْ
 وَلَا تَنْظُرُونَ هَذَا يَوْمٌ لَا تَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذِرُكُمْ فَتَعْتَذِرُونَ هَذَا يَوْمٌ الْفَصْلِ
 جَمْعَكُمْ وَلَا وَلِيْنَ فَاِنْ كَا لَكُمْ كُنْدُ فَكَيْدُونَ رَبِّي دَعَا تَوْفِي كُنْدُ
 وَتَهَارَكَ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اَلَا فَرَارًا وَاِنَّكُمْ لَمَّا دَعَوْتُمْ لَتَغْفِرْهُمْ جَعَلُوا صَابِقَهُمْ
 فِي اَذَانِهِمْ وَاسْتَعْتَبُوا نَبِيَا بِهِمْ وَاصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَارًا تَمْلِكُنْ دَعْوَتَهُمْ
 جَهَارًا ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَيْتُ لَهُمْ اَسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّكُمْ اَنْتُمْ اَعْتَظِرُّ
 يُرْسِلُ السَّمَاءَ قَبْلَ الرَّجْعَةِ عَلَيَكُمْ مِدْرَارًا وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ قَبِيْنٍ وَجَعَلَ لَكُمْ جَنَابَ
 وَجَعَلَ لَكُمْ اَنْهَارًا رَبِّ اَنْتُمْ عَصَوْتُمْ وَاسْتَعْتَبْتُمْ لَمْ يَزِدْهُ مَالًا وَوَلَدًا اَلَا حَسْبُ
 وَمَكْرُومًا مَكْرًا كِبَارًا اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُ

اَلَا فَاجْرَاكَ اَرَبَّ غَفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
 الْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادًا يَّائِدُنِيْ اَلَا يَمُنُ
 اِنْ اَمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاَمَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ
 رَبَّنَا وَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ
 رَبَّنَا اَمْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِيْنَ وَآخِرُ سَعُوْدَتَانِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
 وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ الْاَكْثَرُ الْاَكْمَلُ عَلَى حَبِيْبِهِ وَصَفِيِّهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْاَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا الْكَافِرِيْنَ وَالْفَاجِرِيْنَ اَيْدِيْكُمْ لَا يَبُلَا

دَهْرًا لَّا اَهْرِيْضُهُ

الحمد لله الواهب المنعم والصلوة والسلام على سيد الانبياء العظام اصحابه الذين هم بداية
 الاسلام ما بعد كتاب نطاب سبى منتهى الكلام والملقب به تنبيهات السالكين
 لا عثر اضعهم على حديث احوض تصنيف عجوبة رفر كا وناوره عصار جبر مقام الموبدين
 من الملك العلام جامع معقول وبقول اقف فروع وصول حافظ كتاب الرحمن خادم كلام سيد
 الانس والجان مولانا حميد علي فيض آبادي قد ظله الملك المالك لكل ملجأ والباد
 وادام الله تعالى بركاته ما وهب العيس نحن من صوت كادى كبرى فرقه فضله
 زمام شرفه ورحم مصام دور تبين فبايم عقايد اين فرقه شنيه وبيان تعارضه الان في
 طائفة بياض تمام كاشف اللثام لسان ختم در جواب سئالات وسعاضاتش مثل صورت تصوير
 لال بلا كلام وبرا فواه من طوال الكلام ودر مقابل اشهر خاموشى وتمام است در سینه پنهان و
 پنجاه بحر مدار السلطت كه هو بفرمايش خان اعلى الشان سعى لكان فقير محمد خان مودم غفر
 الله له با تمام حاجى مولوى محمد حسين عفى الله عنه عليه طبع پوشيده باشت تمام رسیده بود

ایکن جزا غیر مرتبه کتاب کور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذہب خویش که خشمش بر
 هر قبیل الفهم دور اندیش از مطالعه کتاب مذکور بودید اخوا بد شد شیوه نامی بکار برده
 از رئیس خود تلف کنانیدند الا لعنات از روی سخنامی حدوده از دست بیرون طالبان
 سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست تقسیم از همان اوقات طلب شائقین در حصول
 کتاب مذکور یو یا فیوما در نزاید بود و لیکن صورت اطمینان آن جلوه گرفته بود و درین اثنا
 بکرم قادر مطلق تا بر متاع خوش نیتی شود اگر کالای بلند بیتی عمده اکابر عظام و زبده اماجد کرام
 ستوده شیم مضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال امانی فارس مضار سخندان
 بهمتن میدان ان شجاعت و دلیری سبحان مضار فصاحت و سخن گسری صاحب القلم حاکم
 شر و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلیفه الشیخ محمد امیر علی
 صاحب بهار نیروی محال تحصیل از محالات کتبیل ضلع کرنا لایم اقبالیه و فضالیه و صالیه اندن
 کل مال الیکم بمرتب بهر جان بسته و صد و طبع آن گردید بعون از روی بتاریخ بست و بکم
 شهر ریح الاول ۱۲۸۰ یک هزار و صد و هشتاد و دو و چهارم بمطبع حافظ زمان
 سمو المکان حکیم غلام رضا صاحب بهام اتم و انظام اتم گزین ارین میر فخر الدین
 بصحیح کاتبین حساب قضائی زمان بر وجه حسن صورت اتمام و زینت اختتام بکسر

قطع تاریخ ریخته کلاک حافظ بخش لسته خاصن اکرم

شیخ بهائی طایم بن کمال خاوند لربا	که سال وضع تمام او می گزیند
چون اغانی طبع او بشنا گوچه	بهره ای چون بد شد در فضل بکار

۲۲۲۷

DUE DATE

۲۹/۵/۲۲

۲۱/۲۲

1112

۳۱۲۲

۳۹۶۵۱۲

۳۱۲۲

Date

No.

Date

No.